



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

۱۴۰۴

مکتبہ اہل سنت  
بیت اسلامیات

۱۴۰۴

بِسْمِ

اللَّهِ

الرَّحْمٰنِ

الرَّحِیْمِ

# معارفِ مبارک

پہلی بار شائع شدہ  
۱۴۰۴ھ  
۲۰۲۳ء

پہلی بار شائع شدہ

معارفِ نابین

مکتبہ اہل سنت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# معارف دین

نویسنده:

آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی<sup>س</sup>

ناشر چاپی:

انتشارات حضرت معصومه (سلام الله علیها)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۳۸	معارف دین
۳۸	مشخصات کتاب
۳۸	جلد ۱
۳۸	اشاره
۴۲	مقدمه
۴۴	فصل اول: اعتقادی
۴۴	اشاره
۴۶	اعتقادی
۴۶	کتابهای اعتقادی
۴۹	فصل دوم: توحید و خداشناسی
۴۹	اشاره
۵۱	راز آفرینش
۶۲	خدا شناسی
۶۵	اسماء الله تعالی
۷۵	علم و اراده الهی
۸۷	فصل سوم: نبوت
۸۷	اشاره
۸۹	نبوت
۹۴	فصل چهارم: امامت
۹۴	اشاره
۹۶	امامت
۹۶	حضرت علی (علیه السلام)
۱۲۳	عصمت امام

۱۲۸	علم امام
۱۳۵	مهدویت
۱۵۶	فصل پنجم: معاد و عالم پس از مرگ
۱۵۶	اشاره
۱۵۸	معاد و عالم پس از مرگ
۱۶۰	سؤالاتی در مورد روح
۱۶۵	فصل ششم: سؤالات قرآنی
۱۶۵	اشاره
۱۶۷	سؤالات قرآنی
۱۸۷	قرائت قرآن کریم
۱۸۹	استخاره
۱۹۱	فصل هفتم: شرح احادیث
۱۹۱	اشاره
۱۹۳	شرح احادیث
۲۳۴	فصل هشتم: دعا
۲۳۴	اشاره
۲۳۶	دعا
۲۴۰	فصل نهم: فلسفه احکام
۲۴۰	اشاره
۲۴۲	فلسفه احکام
۲۹۸	فصل دهم: صوفیه
۲۹۸	اشاره
۳۰۰	صوفیه
۳۱۹	فصل یازدهم: گناهان
۳۱۹	اشاره
۳۲۱	گناهان

۳۲۷	قطع رحم
۳۳۰	فصل دوازدهم: توبه
۳۳۰	اشاره
۳۳۲	توبه
۳۳۵	فصل سیزدهم: نصایح
۳۳۵	اشاره
۳۳۷	نصایح
۳۳۷	لزوم تزکیه نفس
۳۳۹	سفارشات و دستورات اخلاقی
۳۷۶	پیام به مناسبت روز معلم
۳۷۹	پیام به نوجوانان مشرف به تکلیف
۳۸۸	نصایح برای جوانان
۳۹۰	خودسازی و جهاد با نفس
۳۹۲	در پاسخ به نامه یکی از جوانان
۳۹۷	در پاسخ به یکی از جوانان
۴۰۱	ازدواج جوانان
۴۰۸	علل عقب ماندگی جوامع مسلمین
۴۱۵	تهاجم فرهنگی
۴۲۲	فصل چهاردهم: سؤالات متفرقه
۴۲۲	اشاره
۴۲۴	سؤالات متفرقه
۴۳۴	جلد ۲
۴۳۴	مشخصات کتاب
۴۳۵	توحید
۴۳۵	حد نصاب در اعتقاد به توحید
۴۴۲	احتمال وجود دو خدا یا بیشتر و تفاهم آنها در اداره جهان

- ۴۴۶ ..... راه شناخت بهتر خداوند
- ۴۴۷ ..... جهان بینی یک مسلمان
- ۴۴۹ ..... وحی و پیام های آسمانی و الهی
- ۴۴۹ ..... دعوت اسلام
- ۴۵۰ ..... امامت و رهبری بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۴۵۳ ..... پیرامون کتاب الانسان الكامل نوشته عزیز الدین نسفی
- ۴۵۵ ..... نبوت
- ۴۵۵ ..... حقیقت وحی چیست؟ چرا پیامبران از ملائکه نیستند؟
- ۴۵۵ ..... چرا خداوند ملائک را مستقیماً برای هدایت انسانها نفرستاد؟
- ۴۶۱ ..... چرا هیچ زنی به عنوان پیامبر مبعوث نشده است؟
- ۴۶۴ ..... آیا عنایت به بعضی در عالم ذر، منافات با عدالت حق تعالی ندارد؟
- ۴۶۵ ..... چرا خداوند متعال عنایتی را که به ائمه علیهم السلام داشته به ما نفرموده است؟
- ۴۶۷ ..... چرا ما از موهبت عصمت بهره مند نیستیم؟
- ۴۷۱ ..... مراتب عصمت
- ۴۷۱ ..... آیا عصمت قبل از بعثت هم هست؟
- ۴۷۲ ..... دین زرتشت
- ۴۷۲ ..... دوران فترت رسالت
- ۴۷۳ ..... ولایت تکوینی انبیاء و ائمه علیهم السلام
- ۴۷۳ ..... آیا ائمی بودن پیامبر نقص است؟
- ۴۷۳ ..... آیا پیامبر صلی الله علیه و آله معجزه حسی نداشته اند؟
- ۴۸۵ ..... اقسام معجزه
- ۴۸۷ ..... کلام دانشمند شهیر ابن رشد:
- ۴۸۹ ..... معجزه حسی و عقلی
- ۴۹۱ ..... قرآن معجزه ی حسی یا علمی
- ۴۹۵ ..... آیا معجزه ی پیامبر، جاودانی است؟
- ۴۹۷ ..... مناظره ی حضرت ابراهیم با ستاره پرستان و ...



- ۴۹۸ ..... آیا ابراهیم بت شکن دروغ گفت؟
- ۴۹۸ ..... چرا حضرت ابراهیم خود را مریض خواند؟
- ۵۰۰ ..... مباحثه ی حضرت ابراهیم با نمروود
- ۵۰۰ ..... چرا حضرت ابراهیم برای عمومی خود طلب آموزش کرد؟
- ۵۰۱ ..... چرا حضرت ابراهیم امید به آموزش دارد؟
- ۵۰۲ ..... آیا حضرت ابراهیم به زنده شدن مردگان اطمینان نداشت؟
- ۵۰۳ ..... تفسیری از کردار حضرت آدم و نوح و یونس علیهم السلام
- ۵۰۵ ..... معاد
- ۵۰۵ ..... کیفیت عذاب ابلیس با آتش
- ۵۰۶ ..... فشار قبر بر بدن عنصری است یا برزخی
- ۵۰۷ ..... حشر و نشر با بدن عنصری یا با جسمی دیگر
- ۵۰۸ ..... شب و روز در عالم برزخ
- ۵۰۹ ..... تناسب گناهان دنیا و کیفرهای آخرت
- ۵۱۲ ..... ارتباط بین بحث اعاده معدوم و معاد جسمانی
- ۵۱۳ ..... آیا یزید ملعون مجبور بر شهادت امام نبوده است
- ۵۱۳ ..... آیا این جهان یک بار دیگر تکرار شده است
- ۵۱۴ ..... شب اول قبر چه زمانی است
- ۵۱۴ ..... بازگشت روح به کالبد خاکی انسان
- ۵۱۵ ..... امامت
- ۵۱۵ ..... سکوت صحابه و سایرین در قبال جریان سقیفه
- ۵۱۶ ..... آیا آیه تطهیر بر ثبوت رجس دلالت دارد
- ۵۱۷ ..... معنای اذهاب رجس در آیه تطهیر
- ۵۱۸ ..... آیا حضرت جواد تحت تأثیر خادمان خود بودند
- ۵۱۹ ..... حدیث منزلت چگونه جانشینی پیامبر را ثابت می کند
- ۵۲۰ ..... آیا مشهور از روایات دال بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام اعراض کرده اند
- ۵۲۱ ..... آیا اعتقاد به ملکیت فدک و افضلیت حضرت زهرا علیها السلام ضروری مذهب است

- ۵۲۲ ..... سابقه ارتباط امیرالمؤمنین علیه السلام با نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله
- ۵۲۳ ..... سبقت ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران
- ۵۲۴ ..... بررسی میزان اعتبار حدیث ثنّین از حیث سند و محتوی و اثبات جعلی بودن آن
- ۵۳۸ ..... رزیه یوم الخمیس
- ۵۴۰ ..... زمان ایمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام
- ۵۴۴ ..... آیا نبی گرامی اسلام صل الله علیه وآله در خانه ابوبکر را باز گذاشتند؟
- ۵۴۹ ..... آیا ایمان حضرت علی علیه السلام در کودکی، دلیل افضلیت ایشان است؟
- ۵۵۱ ..... قضیه فدک از لحاظ موازین قضایی چگونه بود؟
- ۵۵۸ ..... سؤال پیرامون علم امام
- ۵۵۹ ..... علم حضرت زهرا علیها السلام
- ۵۵۹ ..... پذیرفتن ولایت ائمه از جانب انبیاء الهی
- ۵۶۰ ..... علم ائمه علیهم السلام به جزئیات
- ۵۶۰ ..... آگاهی ائمه علیهم السلام از شهادت خود
- ۵۶۳ ..... کیفیت ولایت حضرت زهرا علیها السلام
- ۵۶۶ ..... فلسفه زیارت قبور ائمه اطهار علیهم السلام
- ۵۶۶ ..... شرط قبول شدن سلام بر اولیاء الهی
- ۵۶۷ ..... دلیل قیام سید الشهداء علیه السلام
- ۵۶۷ ..... آیا آگاهی از دلیل قیام سید الشهداء علیه السلام امری تقلیدی است
- ۵۶۷ ..... کیفیت علم امام علیه السلام
- ۵۶۸ ..... احادیث مربوط به لعن ظالمین در حق ائمه علیهم السلام
- ۵۶۸ ..... حکم سبّ ظالمین در حق ائمه علیهم السلام
- ۵۶۸ ..... جناب شهربانو مادر امام سجاد علیه السلام
- ۵۶۹ ..... مادر حضرت علی اکبر علیه السلام
- ۵۶۹ ..... تدفین بدن مطهر امام حسین علیه السلام
- ۵۷۰ ..... طفل شیرخوار شهید در کربلا
- ۵۷۰ ..... عائله و همسر حضرت علی اکبر علیه السلام

- مدفن حضرت زینب علیها السلام ..... ۵۷۱
- مقاتل معتبر ..... ۵۷۲
- همراهی یاران حضرت علی علیه السلام در قتل عثمان ..... ۵۷۲
- کنیه ائمه علیهم السلام ..... ۵۷۴
- مهدویت ..... ۵۷۶
- فاصله ظهور حضرت تا قیامت ..... ۵۷۹
- آیا حضرت مهدی علیه السلام پس از شهادت مجدداً ظهور می کنند؟ ..... ۵۸۰
- رابطه ظهور امام و عدالت گستری ..... ۵۸۰
- میزان موفقیت امام در عدالت گستری ..... ۵۸۰
- ندای آسمانی ..... ۵۸۱
- موانع فرج آن بزرگوار ..... ۵۸۱
- دیدار حضرت ..... ۵۸۲
- شرایط ظهور آقا امام زمان علیه السلام ..... ۵۸۲
- چگونه آماده ظهور شویم؟ ..... ۵۸۲
- وضع جهان، قبل و بعد از ظهور ..... ۵۸۲
- آیا احتمال ظهور حضرت در این عصر هست ..... ۵۸۳
- شباهتهای امام عصر علیه السلام با جناب شعیب و جناب صالح ..... ۵۸۳
- مشاهده حضرت در زمان غیبت ..... ۵۸۷
- سبب محرومیت مردم از وجود حضرت حجت علیه السلام ..... ۵۸۸
- وظایف مسلمین در دوران غیبت ..... ۵۸۹
- چرا امام عصر علیه السلام اندکی پیش از ظهورشان متولد نشدند ..... ۵۹۰
- فایده وجود امام غایب ..... ۵۹۲
- مفاهیمی مثل صیحه آسمانی و ... سمبولیک هستند یا واقعی ..... ۵۹۴
- مراد از «انتظار فرج» ..... ۵۹۴
- موانع ظهور امام زمان علیه السلام ..... ۵۹۴
- امکان دیدار حضرت ولی عصر علیه السلام ..... ۵۹۵

- ۵۹۵ ..... سیمای منتظران واقعی امام زمان علیه السلام
- ۵۹۶ ..... شرایط اجتماعی در آستانه ظهور
- ۵۹۶ ..... کتابهای مناسب برای شناخت امام زمان علیه السلام
- ۵۹۷ ..... چه کنم توفیق دیدار جمال حضرت را پیدا کنم؟
- ۵۹۷ ..... آیا حضرت از وقت ظهورشان باخبرند؟
- ۵۹۷ ..... علت تأخیر در ظهور
- ۵۹۷ ..... اشتغالات حضرت در زمان غیبت چیست؟
- ۵۹۸ ..... محل زندگی امام علیه السلام
- ۵۹۸ ..... عمر بستگان آن حضرت
- ۵۹۸ ..... طریقه تشرّف به محضر حضرت ولی عصر علیه السلام کدام است؟
- ۵۹۹ ..... عمر شریف حضرت در هنگام ظهورشان
- ۵۹۹ ..... آیا امام زمان ازدواج کرده اند؟
- ۵۹۹ ..... روز ظهور حضرت
- ۵۹۹ ..... زنان در دولت مهدی علیه السلام
- ۶۰۰ ..... غیبت صغری
- ۶۰۰ ..... غیبت یا فوت مادر آن بزرگوار
- ۶۰۰ ..... دلیل عقلی بر طول عمر امام علیه السلام
- ۶۰۱ ..... عقیده علمای عامه به ولادت امام زمان علیه السلام
- ۶۰۱ ..... محل زندگی حضرت
- ۶۰۱ ..... جزیره خضراء
- ۶۰۱ ..... حکومت اسلامی در زمان غیبت
- ۶۰۱ ..... اشخاص مرتبط با حضرت
- ۶۰۲ ..... ارتباط آیه ۵ سوره قصص با ظهور حضرت
- ۶۰۲ ..... وظیفه منتظرین در جلوگیری از منکرات
- ۶۰۲ ..... امام زمان فرزند حسنین علیهما السلام
- ۶۰۳ ..... چگونگی غیبت امام عصر علیه السلام

- امام زمان یک آرمان است یا یک شخص؟ ..... ۶۰۳
- الف- رابطه مثلث برمودا با امام عصر علیه السلام ..... ۶۰۴
- ب- مسأله رجعت ..... ۶۰۵
- زمان رجعت ائمه اطهار علیهم السلام ..... ۶۰۵
- طول زمان رجعت ..... ۶۰۵
- رجعت از دیدگاه قرآن و حدیث ..... ۶۰۶
- رجعت از منظر عقل ..... ۶۰۸
- کیفیت رجعت ..... ۶۱۰
- ولایت فقیه ..... ۶۱۱
- تفسیر قرآن ..... ۶۱۳
- کدام تفسیر بهتر و جامع تر است؟ ..... ۶۱۳
- چرا انسان ضعیف خلق شده است؟ ..... ۶۱۳
- راهنمایی در مورد حفظ قرآن کریم ..... ۶۱۴
- چرا خداوند آسمان و زمین را به جای یک لحظه، در شش روز خلق فرمود؟ ..... ۶۱۵
- اهمیت حفظ قرآن و انس با آن ..... ۶۱۶
- تغییر اسامی سوره های قرآن ..... ۶۱۷
- چاپ متن قرآن کریم با رنگی غیر از مشکی ..... ۶۱۷
- عدل الهی با توجه به آیات قرآن ..... ۶۱۸
- نظر شیعه در مورد تحریف قرآن ..... ۶۲۹
- تفسیر قرآن به قرآن ..... ۶۳۰
- علت تبدیل حبس در خانه به سنگسار با توجه به آیه جزای فاحشه (نساء/ ۱۵) ..... ۶۳۰
- چرا قرآن را معجزه می نامیم؟ ..... ۶۳۱
- شرح حدیث ..... ۶۳۸
- مقصود از «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلاء» ..... ۶۳۸
- خواندن و نشر زیارت سیدالشهدا منقول از ابوالحسن فارسی ..... ۶۳۸
- آیا دعای «اللهم یا سابق الفوت...» جایگزین نماز قضا می شود؟ ..... ۶۳۹

- ۶۴۱ ..... محتوای کتاب زیارة شیخ احساسایی و حافظ رجب برسی
- ۶۴۱ ..... دعای مشهور به علوی مصری و صنمی قریش
- ۶۴۱ ..... مراد از شجره نبویه و دوحه هاشمیه
- ۶۵۱ ..... دعای شریفه «اللهم یا شاهد کلّ نجوی و موضع کلّ ...»
- ۶۵۲ ..... حدیث نحن صنایع ربّنا
- ۶۵۳ ..... حدیث نقطه باء بسم الله
- ۶۵۷ ..... توضیح «الهی سجد لک سوادى و خیالی و بیاضی»
- ۶۵۸ ..... حدیث «كنت مع الانبياء سراً و مع رسول الله جهراً»
- ۶۵۸ ..... آیا حدیث کساء معتبر است؟
- ۶۵۹ ..... صحت و سقم زیارت ناحیه مقدسه
- ۶۵۹ ..... حدیث در مورد نقش شیری که به امر امام رضا علیه السلام حمید بن مهران را خورد
- ۶۶۱ ..... تکرار بعضی از فقرات دعاها
- ۶۶۲ ..... توضیح پیرامون حدیث «الحقیقه» منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۶۶۵ ..... توضیح احادیث آمرین به معروف و تارکین عمل به آن
- ۶۶۸ ..... بیان مراد از جمله «تَزَلُّونَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ و قولوا فينا ما شئتم»
- ۶۶۸ ..... حدیث اثر بسم الله در رفع عذاب
- ۶۶۸ ..... آیا اشک چشم کفایت از نماز و روزه می کند
- ۶۷۰ ..... مراد از یمین و یسار در ضمن دعای وضو
- ۶۷۰ ..... پیرامون دعای معراج و ختم ناد علی کبیر
- ۶۷۱ ..... انجام اعمال و اوراد مخصوص به زمان یا مکان، در غیر محل ورود
- ۶۷۱ ..... معنای جمله «واقلنی من صرعة ردائی» از دعای صباح
- ۶۷۲ ..... سند جمله «لا یرد الاحسان»
- ۶۷۲ ..... توضیح حدیث شریف «ان الله یرضی لرضاک ...» در مورد حضرت زهرا علیها السلام
- ۶۷۴ ..... سند زیارت ناحیه مقدسه
- ۶۷۵ ..... آیا در نقل حدیث، نقل عین لفظ لازم است؟
- ۶۷۶ ..... مراد از اقلام ذکر شده در احادیث احتکار

- ۶۷۶ ..... تسامح در ادله سنن
- ۶۷۷ ..... توضیح عبارت «لله بلاد فلان» از نهج البلاغه شریف
- ۶۷۹ ..... توضیح در مورد عبارت «و بالبراءة ممتن قاتلك ...» در زیارت عاشورا
- ۶۸۰ ..... توضیح در مورد عبارت «و ابدأ به اولاً ...» در زیارت عاشورا
- ۶۸۱ ..... کیفیت قرائت زیارت عاشورا در ایام سال
- ۶۸۴ ..... تکرار بعضی از فقرات زیارت عاشورا
- ۶۸۴ ..... خواندن زیارت عاشورا بدون صد لعن و سلام
- ۶۸۵ ..... گفتن عبارت «مأة مرة» به جای خواندن صد لعن و سلام
- ۶۸۵ ..... آیا صد لعن و سلام باید در یک مجلس گفته شود؟
- ۶۸۵ ..... آیا خواندن دعای علقمه پس از زیارت عاشورا لازم است؟
- ۶۸۶ ..... توضیح خبر «شیعتنا العرب و عدونا العجم» از امام صادق علیه السلام
- ۶۹۰ ..... حدیث «ان اکثر اهل الجنة البلهاء»
- ۶۹۰ ..... ذکر نکردن بعضی از کلمات روایت
- ۶۹۱ ..... اسم اعظم الهی
- ۶۹۲ ..... میزان استفاده از کتاب شریف بحار الانوار در فتوا دادن
- ۶۹۳ ..... تفسیر جملات شریفه السلام علیها العلم المنسوب و العلم المصوب
- ۶۹۶ ..... فلسفه احکام
- ۶۹۶ ..... اشاره
- ۶۹۶ ..... علت نگهداشتن عده
- ۶۹۶ ..... اذن ولی در ازدواج دختر باکره
- ۶۹۷ ..... رقص زن برای زن
- ۶۹۸ ..... حکمت حرمت پوشیدن صورت برای زنان در حال احرام
- ۶۹۹ ..... پیرامون موسیقی
- ۷۰۲ ..... آیا مجاز بودن موسیقی با تصمیم اشخاص است؟
- ۷۰۲ ..... آیا ممکن است یک موسیقی برای کسی مجاز و برای دیگری حرام باشد
- ۷۰۲ ..... میزان اعتبار نظر وزارت ارشاد درباره موسیقی ها

- ۷۰۳ ----- موسیقی های پخش شده از رادیو و تلویزیون -----
- ۷۰۳ ----- موسیقی هایی که وزارت ارشاد نظر نداده -----
- ۷۰۳ ----- تأثیر کم یا زیاد گوش دادن موسیقی در مجاز بودن آن -----
- ۷۰۳ ----- استفاده از آهنگ های خوانندگان توسط مداحان -----
- ۷۰۴ ----- هم خوانی یا تک خوانی زنها -----
- ۷۰۴ ----- یاد گرفتن و آموزش موسیقی -----
- ۷۰۴ ----- چرا موسیقی را حرام می دانید؟ -----
- ۷۰۹ ----- آیا نصف بودن دیه زن با عدالت سازگار است؟ -----
- ۷۱۱ ----- سوالاتی پیرامون سن بلوغ -----
- ۷۱۳ ----- علت حرمت ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان -----
- ۷۱۳ ----- علت تحریم مشروبات الکلی -----
- ۷۱۳ ----- چرا خانم ها باید حجاب داشته باشند -----
- ۷۱۴ ----- آیا حدیثی برای حرمت دوچرخه سواری بانوان هست -----
- ۷۱۴ ----- فلسفه تفاوت بین روزه واجب و مستحبی در باقی ماندن بر جنابت -----
- ۷۱۶ ----- صوفیه و فرق باطله -----
- ۷۱۶ ----- اشاره -----
- ۷۲۱ ----- اعتقاد به وحدت وجود، حلول و اتحاد و ... -----
- ۷۲۲ ----- معاشرت با فرقه موسوم به اهل حق -----
- ۷۲۴ ----- فرقه اسماعیلیه و اتباع آغاخان -----
- ۷۲۴ ----- رفتن به خانقاه و ترویج مرام آنها جایز است یا خیر؟ -----
- ۷۲۵ ----- تمایل به اعتقادات صوفیانه -----
- ۷۲۵ ----- عقاید حسن بصری و روایات نقل شده از او -----
- ۷۲۶ ----- عرفان اسلامی و عارف حقیقی -----
- ۷۳۰ ----- راه رسیدن به عرفان واقعی -----
- ۷۳۰ ----- فرقه بهائیت و اعتقادات آنها -----
- ۷۳۰ ----- آیا امثال جنید بغدادی از سوی امام عصر علیه السلام مأموریت دارند -----



- متفرقات ..... ۷۳۲
- شعر، قریحه شعری و انواع شعر ..... ۷۳۲
- علت استحباب غسل در نوروز ..... ۷۳۸
- آیا اعمال عید نوروز جزء تعلیمات اسلام است ..... ۷۳۸
- گرفتن و دادن رشوه به قاضی برای احقاق حق ..... ۷۳۹
- پرداخت رشوه برای تسریع در حکم ..... ۷۳۹
- وظیفه افراد در مقابل بیماران بی دارو و افراد گرسنه ..... ۷۴۰
- آیا با پرداخت وجوهات شرعی باز هم کمک به مستمندان واجب است ..... ۷۴۰
- آیا تفحص برای پیدا کردن افراد نیازمند، واجب است ..... ۷۴۳
- کمک به مستمندان در کشورهای دیگر ..... ۷۴۳
- پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان ..... ۷۴۳
- خصوصیات شهر اسلامی ..... ۷۴۶
- شورائی بودن مرجعیت ..... ۷۴۸
- وجوب تبعیت از حکم حاکم اسلامی ..... ۷۴۹
- ملاک تشخیص حکم از فتوا ..... ۷۴۹
- پیروی از حکم حاکم در صورت مخالفت با ادله اولیه ..... ۷۵۰
- تشکیل حکومت اسلامی ..... ۷۵۰
- تفکیک رهبری و مرجعیت ..... ۷۵۰
- آیا تفکیک دین از سیاست جایز است ..... ۷۵۱
- بهترین شیوه برای مقابله با تهاجم فرهنگی ..... ۷۵۱
- وظیفه مردم و دولت اسلامی برای مقابله با شبهه افکنان ..... ۷۵۱
- اظهار نظر در مسائل اسلامی ..... ۷۵۳
- تخلف کسبه از قیمت های تعیین شده ..... ۷۵۴
- ولایت مطلقه فقیه ..... ۷۵۴
- آیا معصوم نبودن ولی فقیه به ولایت او ضرر می زند ..... ۷۵۴
- تعارض حکم ولی فقیه با فتوا و حکم مرجع تقلید ..... ۷۵۵

- ۷۵۵ ..... منشأ اختلاف فتوی
- ۷۵۶ ..... با وجود روایات، چه نیازی به علم اصول داریم؟
- ۷۵۷ ..... نزاع بین اخباری و اصولی
- ۷۵۸ ..... حدیث مربوط به رفع قلم
- ۷۵۹ ..... مراسم دینی
- ۷۵۹ ..... خواندن اشعار مذهبی همراه با غنا و آهنگ
- ۷۶۰ ..... کف زدن در جشنهای مذهبی
- ۷۶۱ ..... مطالب کتاب روضه الشهداء
- ۷۶۲ ..... خصوصیات مداح اهل بیت علیهم السلام
- ۷۶۲ ..... رمز موفقیت مبلغان دینی در حفظ ارزش های اسلامی
- ۷۶۳ ..... بهترین شیوه تبلیغات اسلامی در عصر حاضر
- ۷۶۴ ..... وظیفه مبلغین و مسئولین نظام اسلامی در مقابله با تهاجم فرهنگی
- ۷۶۵ ..... توصیه هایی برای مبلغین اسلامی
- ۷۶۶ ..... مراسم مذهبی
- ۷۶۶ ..... الف- آیا در استقبال از پیامبر مردم پایکوبی کردند
- ۷۶۶ ..... ب- حکم کاهش قدرت خرید توسط اسکناس
- ۷۶۷ ..... راههای تقویت عقاید دینی مردم و جوانان
- ۷۶۷ ..... چگونگی برخورد با شبهه افکنان در محافل عمومی و علمی
- ۷۶۸ ..... راههای اساسی مبارزه با منکرات
- ۷۶۹ ..... تعریف حق معنوی
- ۷۶۹ ..... مبنای شرعی حق معنوی
- ۷۶۹ ..... پوشش اسلامی بانوان چگونه باید باشد
- ۷۷۰ ..... نظر اسلام در مورد ورزش بانوان
- ۷۷۲ ..... حکم تغییر سن شرعی ازدواج و تعیین سن قانونی
- ۷۷۴ ..... شرکت در کلاس ها و برنامه های ورزشی مختلط
- ۷۷۷ ..... ورزش بانوان در اماکن عمومی، و تماشای آن از تلویزیون

۷۷۸	تفاوت طلوع فجر حقیقی با طلوع عرفی
۷۷۹	امام جماعت بودن زنی به نام ام ورقه، و حکم امامت زنان در جماعت
۷۸۱	جلد ۳
۷۸۱	مشخصات کتاب
۷۸۱	اشاره
۷۸۵	فصل اول: خداشناسی
۷۸۵	براهین اثبات خداوند و توحید
۷۸۵	روش معرفتی اصول دین؛ عقلی یا نقلی
۸۰۲	ذم متعمقین در مسائل خداشناسی
۸۰۵	تفکر در ذات خداوند
۸۰۵	اثبات عقلی خداوند
۸۰۷	اثبات وجود خدا
۸۰۸	براهین مثبتین و نافیین خدا
۸۱۱	ادله تمناع
۸۱۴	کمال توحید
۸۱۶	شناخت خداوند
۸۱۸	عبادت خداوند
۸۱۸	کمال عبادت
۸۱۹	هدف از عبادت
۸۲۰	خلقت
۸۲۰	علت خلقت
۸۲۲	علت غایی خلقت
۸۲۳	هدف از خلقت
۸۲۶	چرایی خلقت مخلدین در جهنم
۸۲۷	حدوث یا قدم عالم
۸۲۸	رابطه معرفت خدا و ابتلاء مومن

- ۸۲۹ ..... دوست داشتن بندگان خدا
- ۸۳۰ ..... عدم سنخیت بین خالق و مخلوق
- ۸۳۱ ..... اسما و صفات خداوند
- ۸۳۱ ..... عینیت ذات و صفات
- ۸۳۲ ..... اطلاق وجود بر خداوند؛ مشترک لفظی یا معنوی
- ۸۳۳ ..... وحدت وجود، خلاف نصوص کتاب و سنت
- ۸۳۳ ..... معنای ازلیت و ابدیت
- ۸۳۴ ..... معنای اسم «قابض»
- ۸۳۴ ..... صفات ثبوتی
- ۸۳۴ ..... علم الهی
- ۸۳۴ ..... علم مطلق خداوند
- ۸۳۵ ..... علم خداوند و مسأله اختیار
- ۸۳۷ ..... قدرت
- ۸۳۷ ..... عدم تعلق قدرت خدا به محال
- ۸۳۸ ..... بداء
- ۸۳۹ ..... بداء در امر غیبت
- ۸۴۰ ..... فصل دوم: عدل الهی
- ۸۴۰ ..... اشاره
- ۸۴۱ ..... اثبات عدل الهی
- ۸۴۱ ..... مسأله شرور
- ۸۴۱ ..... خدای رحیم و مسأله شرور
- ۸۴۳ ..... افراد ناقص الخلقه
- ۸۴۴ ..... نوزادان ناقص الخلقه
- ۸۴۵ ..... تفاوت در خلقت
- ۸۴۶ ..... تبعیض میان بندگان
- ۸۴۷ ..... جبر و اختیار

- ۸۴۷ ..... جبر و اختیار و مسأله سعادت
- ۸۴۸ ..... جبر و اختیار و محاسبه اعمال
- ۸۵۱ ..... حوادث طبیعی و رابطه آن با عدل خداوند
- ۸۵۳ ..... فصل سوم: نبوت
- ۸۵۳ ..... اشاره
- ۸۵۴ ..... عدم ارسال رسول در بعض اقوام
- ۸۵۵ ..... پیامبران غیر اولوا العزم
- ۸۵۵ ..... حضرت خضر و قتل نفس
- ۸۵۵ ..... ذوالقرنین یا کوروش
- ۸۵۶ ..... پیامبران اولوا العزم
- ۸۵۶ ..... آیات موهم سهو النبی
- ۸۵۷ ..... عدم ترک اولی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۸۵۷ ..... برتری رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر دیگر پیامبران
- ۸۵۸ ..... معجزات
- ۸۵۹ ..... رسول اکرم
- ۸۵۹ ..... وبرده داری
- ۸۶۰ ..... رسول اکرم صلی الله علیه و آله؛ رحلت یا شهادت
- ۸۶۱ ..... رسول اکرم صلی الله علیه و آله و فتنه بنی قریظه
- ۸۶۴ ..... فایده صلوات بر پیامبر و خاندانش
- ۸۶۵ ..... سواد رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۸۶۶ ..... تعدد زوجات پیامبر
- ۸۶۹ ..... موسیقی در استقبال از پیامبر
- ۸۶۹ ..... آزادشدگان پیامبر
- ۸۷۰ ..... قرار بین پیامبر و قبیله بنی غطفان
- ۸۷۱ ..... فصل چهارم: امامت و مهدویت
- ۸۷۱ ..... اشاره

۸۷۲	..... امامت و مهدویت
۸۷۲	..... حاکمیت در اسلام
۸۷۳	..... مرجعیت علمی و دینی ائمه علیهم السلام
۸۷۴	..... ولایت، معیار قبولی اعمال
۸۷۴	..... تبری از دشمنان
۸۷۴	..... لعن دشمنان اهل بیت علیهم السلام
۸۷۵	..... عدم تصریح به نام امام علی علیه السلام در قرآن
۸۷۶	..... علت عدم تصریح به نام ائمه علیهم السلام در قرآن
۸۷۷	..... علم امام
۸۷۷	..... ولایت تکوینی و علم لدنی ائمه علیهم السلام
۸۷۸	..... محدوده علم اهل بیت علیهم السلام
۸۷۸	..... عصمت
۸۷۸	..... عصمت؛ اکتسابی یا ذاتی
۸۷۹	..... توسل
۸۷۹	..... توسل به ائمه علیهم السلام و توحید
۸۸۰	..... آیات موهم نفی توسل
۸۸۳	..... ذکر فضائل و تجلیل از اهل بیت علیهم السلام
۸۸۳	..... آیات و احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام
۸۸۳	..... منظور از "أهل الذکر"
۸۸۴	..... مداحی اهل بیت علیهم السلام
۸۸۵	..... تمثال ائمه علیهم السلام
۸۸۵	..... عدم تجویز تصویرسازی از معصومین علیهم السلام
۸۸۶	..... امام زادگان
۸۸۶	..... فرزندان ناصالح در ذریه اهل بیت علیهم السلام
۸۸۶	..... إِنَّهُ غَعْلٌ غَيْرُ صَالِحٍ [۱۱۴] زیارت اهل بیت علیهم السلام
۸۸۶	..... ثواب زیارت کربلا و مکه

- ۸۸۷ ..... تبرک جویی -
- ۸۸۷ ..... اذن دخول ..
- ۸۸۸ ..... عزاداری اهل بیت علیهم السلام ..
- ۸۸۸ ..... الفاظ و عبارات خاص در مداحی ..
- ۸۸۹ ..... عزاداری بانوان ..
- ۸۸۹ ..... روضه خوانی یا شبیه خوانی ..
- ۸۸۹ ..... مطلوبیت لطم در حد معمول در عزاداری ..
- ۸۹۱ ..... توصیه به بکاء و تباکی -
- ۸۹۱ ..... سؤالاتی پیرامون حضرت امام علی علیه السلام ..
- ۸۹۱ ..... اطلاق لقب امیرالمؤمنین به دیگر معصومین -
- ۸۹۲ ..... شکاف کعبه برای وضع حمل فاطمه بنت اسد ..
- ۸۹۲ ..... پیروی از امیر المؤمنین در قرآن ..
- ۸۹۳ ..... علت انحراف با وجود تواتر در غدیر خم -
- ۸۹۴ ..... فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام -
- ۸۹۵ ..... سؤالاتی پیرامون حضرت زهرا علیها السلام ..
- ۸۹۵ ..... عصمت حضرت زهرا علیها السلام ..
- ۸۹۷ ..... جایگاه حضرت زهرا علیها السلام ..
- ۸۹۸ ..... بوسیدن دست حضرت زهرا توسط پیامبر صلی الله علیه وآله ..
- ۸۹۸ ..... عدم بازگرداندن فدک در زمان حکومت امام علی علیه السلام ..
- ۸۹۹ ..... تاریخ دقیق شهادت حضرت زهرا علیها السلام ..
- ۹۰۰ ..... توصیه به عزاداری برای حضرت زهرا علیها السلام ..
- ۹۰۰ ..... سکوت مردم مدینه و تضييع حقوق حضرت زهرا علیها السلام ..
- ۹۰۱ ..... شهادت حضرت زهرا علیها السلام ..
- ۹۰۳ ..... سؤالاتی پیرامون حضرت امام حسین علیه السلام ..
- ۹۰۳ ..... علم امام حسین علیه السلام و علت قیام -
- ۹۰۴ ..... قیام امام و مسأله ضرر در امر به معروف و نهی از منکر -

- شب عاشورا و غسل اصحاب ..... ۹۰۵
- ثواب زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام ..... ۹۰۶
- وجه تسمیه حضرت به قتیل العبرات ..... ۹۰۷
- علت سیاه پوشیدن برای حضرت امام حسین علیه السلام ..... ۹۰۷
- رأس الحسین علیه السلام ..... ۹۰۸
- توصیه ای جهت کاشی کاری های حرم امام حسین علیه السلام ..... ۹۰۹
- حمل علم ..... ۹۰۹
- حضرت امام صادق علیه السلام ..... ۹۱۰
- علت تسمیه امام صادق علیه السلام به رئیس مذهب شیعه ..... ۹۱۰
- حضرت امام کاظم علیه السلام ..... ۹۱۱
- کیفیت و مدت زندان امام موسی کاظم علیه السلام ..... ۹۱۱
- معارف مهدوی ..... ۹۱۱
- معرفت امام زمان علیه السلام ..... ۹۱۱
- توارث در ولایت ..... ۹۱۲
- اعتقاد به وجود امام عصر علیه السلام ..... ۹۱۳
- توصیه هایی در تقویت اعتقاد به حضرت حجت علیه السلام ..... ۹۱۵
- نیاز به امام برای بیان دین ..... ۹۱۶
- از ظهور تا غیبت ..... ۹۱۷
- تولد و حیات حضرت مهدی ..... ۹۱۷
- سندیت و تواتر روایات ولادت امام زمان علیه السلام ..... ۹۱۷
- عمر حضرت مهدی علیه السلام ..... ۹۱۹
- محل زندگی و خانواده امام زمان علیه السلام ..... ۹۱۹
- نام و القاب امام زمان و احکام آن ..... ۹۲۰
- تصریح به نام امام زمان علیه السلام ..... ۹۲۰
- قیام در هنگام شنیدن نام امام زمان ..... ۹۲۰
- وجه تسمیه به ابیصالح ..... ۹۲۱



- دوران غیبت و انتظار ..... ۹۲۱
- فواید غیبت ..... ۹۲۱
- وَجوب انتظار ..... ۹۲۲
- وظیفه در عصر غیبت ..... ۹۲۳
- زمینه سازی برای ظهور ..... ۹۲۳
- صحت اخبار "امان" ..... ۹۲۴
- نصرت مالی امام زمان علیه السلام ..... ۹۲۸
- توصیه به تجلیل نیمه شعبان ..... ۹۲۸
- ارتباط، رؤیت و مدعیان ..... ۹۲۸
- معنای استعجال در برخی روایات ..... ۹۲۹
- عریضه نویسی ..... ۹۳۰
- اماکن منتسب به حضرت ولی عصر علیه السلام ..... ۹۳۰
- شبهات مربوط به روایت حسن مثله جمکرانی ..... ۹۳۱
- علم امام به زمان ظهور ..... ۹۴۱
- عصر ظهور و حوادث مرتبط ..... ۹۴۱
- هلاکت عده ای پیش از ظهور ..... ۹۴۲
- رابطه ظهور و ظلم در جهان ..... ۹۴۲
- سندیت روایات درباره آینده دنیا ..... ۹۴۳
- پاسخ شبهه عدم امکان تشکیل جامعه مهدوی ..... ۹۴۳
- اقامه عدل کامل توسط حضرت ..... ۹۴۵
- حضرت عیسی و اقتدا به امام زمان علیه السلام ..... ۹۴۶
- کیفیت شریعت جدید در زمان ظهور ..... ۹۴۷
- ظلم و عدالت در زمان ظهور ..... ۹۴۷
- قاتل امام زمان ..... ۹۴۸
- رجعت دشمنان اهل بیت ..... ۹۴۸
- قیام حضرت ولی عصر علیه السلام ..... ۹۴۸

- قیام حضرت و دعوت به توحید ..... ۹۴۸
- قیام حضرت؛ اصلاح یا انقلاب ..... ۹۴۹
- یاران امام زمان علیه السلام ..... ۹۵۱
- قلّت یاران امام زمان و پیروزی بر همه جهان ..... ۹۵۲
- رابطه تکنولوژی با قیام امام زمان علیه السلام ..... ۹۵۳
- سلاح مورد استفاده حضرت در زمان ظهور ..... ۹۵۳
- موضع علما در هنگام ظهور ..... ۹۵۵
- فصل پنجم: جهان پس از مرگ ..... ۹۵۶
- اشاره ..... ۹۵۶
- اثبات معاد ..... ۹۵۷
- اثبات معاد، لازمه اثبات عدل الهی ..... ۹۵۷
- از مرگ تا قیامت ..... ۹۶۱
- راه نجات از فشار شب اول قبر ..... ۹۶۱
- فشار قبر نداشتن بعض اموات ..... ۹۶۱
- وضعیت ارواح اموات تا قیامت ..... ۹۶۱
- قیامت ..... ۹۶۲
- معاد جسمانی و روحانی ..... ۹۶۲
- معاد جسمانی؛ عام یا خاص ..... ۹۶۲
- علم به زمان وقوع قیامت ..... ۹۶۳
- کودکان و حسابرسی قیامت ..... ۹۶۳
- وجود فعلی بهشت و جهنم ..... ۹۶۴
- آخرین واردشونده به بهشت ..... ۹۶۴
- کیفیت عذاب جهنم ..... ۹۶۵
- فصل ششم: معارف قرآنی ..... ۹۶۶
- اشاره ..... ۹۶۶
- آیات الاحکام ..... ۹۶۷

- ۹۶۷ ..... دله خمس
- ۹۶۸ ..... نماز در سفر
- ۹۶۹ ..... ولایت در قرآن
- ۹۶۹ ..... تبعیت از ولایت
- ۹۶۹ ..... دله علم معصومین علیهم السلام
- ۹۷۰ ..... آیه تطهیر
- ۹۷۰ ..... فنون قرآن و آداب آن
- ۹۷۰ ..... رسم الخط
- ۹۷۱ ..... پیرامون تفسیر و ترجمه
- ۹۷۱ ..... تفسیر عرفانی از قرآن
- ۹۷۱ ..... مفسران قرآن
- ۹۷۳ ..... تفسیر به رأی
- ۹۷۴ ..... افضلیت قرائت متن عربی قرآن
- ۹۷۵ ..... امکان و لزوم ترجمه قرآن
- ۹۷۶ ..... نبوت و انبیاء در قرآن
- ۹۷۶ ..... خاتمیت
- ۹۷۶ ..... عصمت حضرت یونس
- ۹۷۷ ..... زبان قرآن
- ۹۷۷ ..... مخاطبان قرآن؛ مردان یا زنان
- ۹۷۸ ..... گردآوری و وثاقت قرآن
- ۹۷۸ ..... گردآورنده
- ۹۷۹ ..... مصونیت از تحریف
- ۹۸۰ ..... دلالت آیات قرآن
- ۹۸۰ ..... عدم وجود تناقض در آیات
- ۹۸۲ ..... جمع بین آیات ارسال رسل و عدم وجود رسول در بعض اقوام
- ۹۸۷ ..... سازگاری درونی آیات سؤال از مجرمان

- تفأل به قرآن ..... ۹۸۸
- بازکردن سرکتاب ..... ۹۸۸
- پیشگویی از طریق قرآن ..... ۹۸۹
- تفسیر برخی آیات ..... ۹۹۰
- زنان ..... ۹۹۰
- تفسیر آیه الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ ..... ۹۹۰
- تفسیر آیه زنان خبیث برای مردان خبیث ..... ۹۹۰
- آیه نِسَاؤُكُمْ خِرَّتْ لَكُمْ ..... ۹۹۲
- کنیزگرفتن زنان کفار حربی ..... ۹۹۲
- نعمات بهشتی بانوان در قرآن ..... ۹۹۳
- آفرینش جهان ..... ۹۹۳
- چگونگی عالم برزخ و قیامت ..... ۹۹۶
- انسان؛ جاهل یا اشرف مخلوقات ..... ۱۰۰۰
- فرشتگان و مسأله اختیار ..... ۱۰۰۰
- برده داری در قرآن ..... ۱۰۰۰
- آیات برتری بنی اسرائیل بر جهانیان ..... ۱۰۰۱
- واژگان "سمع" و "ابصار" ..... ۱۰۰۲
- معنای "سریع الحساب" بودن ..... ۱۰۰۴
- آیه ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَكُمْ وَنَوَاقِصَ جَسْمِي ..... ۱۰۰۵
- فصل هفتم: معارف روایی ..... ۱۰۰۷
- اشاره ..... ۱۰۰۷
- تفسیر برخی روایات ..... ۱۰۰۸
- روایتی در مورد جزای شهید در اسلام ..... ۱۰۰۸
- روایات پیرامون فضیلت تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام ..... ۱۰۱۴
- روایات در علم امام و تعارضات ..... ۱۰۱۵
- ثواب صلوات ..... ۱۰۱۶

- ۱۰۱۷ ..... روایات در نکاح موقت
- ۱۰۱۹ ..... روایت پیرامون علم و عمل
- ۱۰۲۰ ..... صبر بعد از عطسه
- ۱۰۲۱ ..... منظور از (ذم اختلاف العلماء فی الفُتیا ...) در نهج البلاغه
- ۱۰۲۲ ..... زمان نماز لیلة الرغائب
- ۱۰۲۳ ..... روایتی پیرامون صلاح ذات البین
- ۱۰۲۴ ..... شوهرداری زن
- ۱۰۲۵ ..... توان عقلی زن و مرد
- ۱۰۲۶ ..... سیره بانوان اهل بیت علیهم السلام در حضور اجتماعی
- ۱۰۲۸ ..... مهریه بانوان خاندان عصمت
- ۱۰۲۸ ..... تفسیر " ما رأیت آلاً جمیلاً"
- ۱۰۲۹ ..... سندیت روایات
- ۱۰۲۹ ..... غیبت
- ۱۰۲۹ ..... اعلام آخر ماه توسط امیرمؤمنان علیه السلام
- ۱۰۳۰ ..... اهمیت فقر
- ۱۰۳۱ ..... حدیث کساء
- ۱۰۳۱ ..... عاشورا
- ۱۰۳۲ ..... فطرس ملک
- ۱۰۳۲ ..... حدیث " لولاک"
- ۱۰۳۳ ..... روایات جعلی تصوف
- ۱۰۳۳ ..... روایت " من لم یشکر المخلوق ..."
- ۱۰۳۵ ..... سندیت کتب
- ۱۰۳۵ ..... کافی
- ۱۰۳۵ ..... صحیفه الرضا علیه السلام
- ۱۰۳۶ ..... الكلمات المکنونة
- ۱۰۳۷ ..... تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری

۱۰۳۷	زوائد الفوائد
۱۰۳۸	فصل هشتم: ادعیه و زیارات
۱۰۳۸	اشاره
۱۰۳۹	کلیات
۱۰۳۹	کسب اجازه در نقل ادعیه
۱۰۳۹	معنای قصد ورود و رجاء
۱۰۴۰	وثاقت برخی ادعیه
۱۰۴۰	دعای صد صلوات
۱۰۴۱	زیارت ناحیه مقدسه
۱۰۴۲	دعای گنج العرش
۱۰۴۲	اجابت دعا
۱۰۴۲	راه های اجابت دعا
۱۰۴۳	علت تأخیر در اجابت دعا
۱۰۴۵	کیفیت برخی از ادعیه
۱۰۴۵	"هدی" یا "مهدی" در زیارت عاشورا
۱۰۴۵	ادعیه مخصوص بعضی از حوائج
۱۰۴۵	طلب رزق
۱۰۴۶	قنوت و کلمات فرج
۱۰۴۶	تقویت حافظه
۱۰۴۸	فصل نهم: مسائل اجتماعی اسلام
۱۰۴۸	اشاره
۱۰۴۹	علم، هنر و ورزش
۱۰۴۹	علم در اسلام
۱۰۵۰	شعر از نظر اسلام
۱۰۵۶	خواندن فلسفه
۱۰۵۶	توصیه ای درباره مطالعه

- ۱۰۵۷ ..... ورزش از نظر دین
- ۱۰۵۹ ..... جامعه، رسانه و سیاست
- ۱۰۵۹ ..... حقوق همسایگان
- ۱۰۵۹ ..... فرهنگ اسلام در ارتباط بین زن و مرد
- ۱۰۶۱ ..... ورود زنان در عرصه های اجتماعی
- ۱۰۶۱ ..... رابطه و اختلاط زن و مرد نامحرم
- ۱۰۶۶ ..... تفکیک جنسیتی در دانشگاه ها
- ۱۰۶۷ ..... قرائت قرآن زن در حضور نامحرم
- ۱۰۶۷ ..... کنترل جمعیت از نظر اسلام
- ۱۰۶۸ ..... سفرهای توریستی به کشورهای خارجی
- ۱۰۷۰ ..... رسانه دینی
- ۱۰۷۰ ..... استفاده از فضای مجازی در برابر تهاجم فرهنگی
- ۱۰۷۱ ..... قاعده نفی سبیل در تعهدات بین المللی
- ۱۰۷۲ ..... جهاد و دفاع
- ۱۰۷۳ ..... حفظ استقلال اسلامی
- ۱۰۷۴ ..... اسلام و سیاست
- ۱۰۷۵ ..... روزها و مناسبت ها
- ۱۰۷۵ ..... چهارشنبه سوری
- ۱۰۷۶ ..... مراسم سیزده فروردین
- ۱۰۷۷ ..... فصل دهم: تربیت دینی
- ۱۰۷۷ ..... اشاره
- ۱۰۷۸ ..... برنامه ریزی روزانه
- ۱۰۷۸ ..... شکرگزاری و اثر آن
- ۱۰۸۲ ..... خانواده و ازدواج
- ۱۰۸۲ ..... خانواده اسلامی
- ۱۰۸۲ ..... اشاره

- آرامش و دوستی ..... ۱۰۸۳
- ملاک همسر شایسته ..... ۱۰۸۴
- همسر شایسته، مایه آرامش ..... ۱۰۸۵
- مشکلات در امر ازدواج ..... ۱۰۸۷
- نصایح ..... ۱۰۹۰
- نصیحتی به یک جوان ..... ۱۰۹۰
- نصیحتی برای مکاشفه حقیقی ..... ۱۰۹۱
- توصیه ای برای نحوه ارتباط با خدا ..... ۱۰۹۴
- توصیه برای نشاط در عبادات ..... ۱۰۹۵
- نصیحتی برای ازدیاد صبر ..... ۱۰۹۶
- توصیه به صبر در برابر مشکلات ..... ۱۰۹۶
- توصیه برای احترام به مادر ..... ۱۰۹۷
- توصیه برای نحوه جذب فرزندان به عبادات ..... ۱۰۹۸
- انتظار خداوند از یک نوجوان ..... ۱۰۹۹
- نصیحتی برای فرهنگیان ..... ۱۱۰۰
- توصیه به دانش آموزان ..... ۱۱۰۱
- توصیه ای به مؤمنان برای تعظیم شعائر و عدم ایذاء دیگران ..... ۱۱۰۲
- بانوان ..... ۱۱۰۴
- توصیه به حجاب ..... ۱۱۰۴
- حد پوشش بانوان ..... ۱۱۰۶
- حجاب زن مسلمان مقابل زن اهل کتاب ..... ۱۱۰۷
- پوشش بر مبنای حیا ..... ۱۱۰۸
- توصیه به حجاب کامل ..... ۱۱۱۰
- ریاضت های غیرمشروع ..... ۱۱۱۱
- اعتقادات بر مبنای کتب عرفا ..... ۱۱۱۱
- چله نشینی ..... ۱۱۱۲



- ۱۱۱۳ ----- کلاس های عرفان کیهانی
- ۱۱۱۳ ----- بیماری های روحی و گناهان
- ۱۱۱۳ ----- حقیقت غفلت
- ۱۱۱۴ ----- گناه کبیره، مفهوم شناسی و مصداق
- ۱۱۱۵ ----- حب نفس؛ ممدوح یا مذموم
- ۱۱۱۶ ----- تجسس در امور دیگران
- ۱۱۱۷ ----- چشم چرانی
- ۱۱۱۷ ----- خودکشی
- ۱۱۱۸ ----- خودارضایی
- ۱۱۱۹ ----- عامل بدحجابی
- ۱۱۱۹ ----- افکار و وساوس
- ۱۱۲۰ ----- توبه
- ۱۱۲۲ ----- فصل یازدهم: فلسفه احکام
- ۱۱۲۲ ----- اشاره
- ۱۱۲۳ ----- احکام الهی بر اساس مصالح و مفاسد
- ۱۱۲۳ ----- چرایی استنباط احکام از غیرقرآن
- ۱۱۲۶ ----- فلسفه تقلید
- ۱۱۲۶ ----- لزوم تقلید
- ۱۱۲۷ ----- فلسفه نماز
- ۱۱۲۷ ----- خواندن نماز به زبان عربی
- ۱۱۲۹ ----- استفاده از مهر در نماز
- ۱۱۳۰ ----- جمع بین نمازها
- ۱۱۳۱ ----- مصافحه بعد از نماز
- ۱۱۳۱ ----- شهادت ثالثه در اذان
- ۱۱۳۲ ----- شکسته بودن نماز در سفر
- ۱۱۳۴ ----- فلسفه روزه

- ۱۱۳۴ ----- فواید اجتماعی روزه
- ۱۱۳۵ ----- فلسفه خمس
- ۱۱۳۵ ----- ادله وجوب خمس
- ۱۱۳۶ ----- سیادت منتسب از طرف مادر
- ۱۱۳۷ ----- فلسفه ادعیه
- ۱۱۳۷ ----- عربی بودن زبان ادعیه
- ۱۱۳۹ ----- فلسفه ازدواج و طلاق
- ۱۱۳۹ ----- تفاوت در برخی احکام زن و مرد
- ۱۱۴۳ ----- خواندن صیغه جهت محرمیت
- ۱۱۴۴ ----- ازدواج موقت
- ۱۱۴۶ ----- تعدد زوجات
- ۱۱۴۹ ----- ازدواج مجدد مردان
- ۱۱۵۱ ----- حق مرد در طلاق
- ۱۱۵۲ ----- حرمت هم جنس گرایی
- ۱۱۵۴ ----- فلسفه دیه
- ۱۱۵۴ ----- نصف بودن دیه زن
- ۱۱۵۵ ----- فلسفه حج
- ۱۱۵۵ ----- فلسفه طواف دور کعبه
- ۱۱۵۷ ----- تفاوت اعمال حج برای زن و مرد
- ۱۱۵۸ ----- فلسفه پوشش و حجاب
- ۱۱۵۸ ----- پوشش زن
- ۱۱۶۰ ----- مصالح حجاب
- ۱۱۶۲ ----- اختلاط زن و مرد در حال احرام
- ۱۱۶۳ ----- حجاب در نماز
- ۱۱۶۴ ----- تراشیدن ریش
- ۱۱۶۵ ----- فعالیت اجتماعی بانوان

- ۱۱۶۵ ----- عدم قضاوت زنان
- ۱۱۶۵ ----- رجولیت، شرط مدیریت
- ۱۱۶۶ ----- فلسفه حدود
- ۱۱۶۶ ----- فلسفه جرم انگاری بعض جرائم
- ۱۱۶۷ ----- دلیل وجوب رجم
- ۱۱۶۹ ----- اعدام و کرامت انسانی
- ۱۱۶۹ ----- حکم ارتداد
- ۱۱۷۱ ----- فصل دوازدهم: ادیان، مذاهب و فرق
- ۱۱۷۱ ----- اشاره
- ۱۱۷۲ ----- اسلام و پلورالیسم (کثرت گرایی دینی)
- ۱۱۷۲ ----- اسلامیت دیگر ادیان
- ۱۱۷۳ ----- تغییر دین به مسیحیت
- ۱۱۷۴ ----- پیدایش فرق در اسلام
- ۱۱۷۵ ----- تعامل اهل سنت و شیعه
- ۱۱۷۶ ----- کثرت اهل باطل
- ۱۱۷۸ ----- تحقیق درباره دیگر ادیان
- ۱۱۷۹ ----- شریعت سمحه سهله
- ۱۱۸۰ ----- تصوف و عرفان
- ۱۱۸۰ ----- نسبت تصوف به برخی علمای شیعه
- ۱۱۸۲ ----- انحراف مشایخ عرفان و تصوف
- ۱۱۸۳ ----- شخصیت معروف کرخی
- ۱۱۸۴ ----- صفی علیشاه
- ۱۱۸۴ ----- بکتاشیه
- ۱۱۸۵ ----- ذهبیه احمدیه
- ۱۱۸۵ ----- نور علی الهی
- ۱۱۸۶ ----- دیگر فرق

۱۱۸۶	وهابیت
۱۱۸۷	بهائیت
۱۱۸۷	اسماعیلیه
۱۱۸۸	اخباریون
۱۱۸۸	اهل حق
۱۱۸۹	شیخیه
۱۱۹۰	فصل سیزدهم: تاریخ
۱۱۹۰	اشاره
۱۱۹۱	حضور همسران پیامبر در غزوات
۱۱۹۱	عایشه
۱۱۹۱	مقداد
۱۱۹۲	بلال حبشی
۱۱۹۲	ابوذر و هجرت پیامبر از مکه
۱۱۹۲	کنیه ها و القاب برخی دشمنان پیامبر
۱۱۹۳	معاویه و کتابت وحی
۱۱۹۳	شورش علیه عثمان
۱۱۹۵	دامادی حضرت قاسم علیه السلام
۱۱۹۵	رقیه، دختر امام حسین علیه السلام
۱۱۹۶	مختار ثقفی
۱۱۹۷	فصل چهاردهم: رؤیا، علوم غریبه،
۱۱۹۷	سحر و جادو
۱۱۹۸	آثار اعتقاد به سحر و نظر
۱۱۹۹	تعبیر خواب
۱۱۹۹	هیپنوتیزم
۱۲۰۰	علم پیشگویی
۱۲۰۰	دعانویسی جهت رفع اختلاف زوجین

۱۲۰۰ ..... سحر و جادو

۱۲۰۱ ..... چشم زخم

۱۲۰۱ ..... ارتباط با ارواح

۱۲۰۲ ..... احضار جن

۱۲۰۲ ..... راه امان از جن

۱۲۰۳ ..... درباره مرکز

سرشناسه : صافی گلپایگانی، محمدجواد، 1250-1327.

عنوان و نام پدیدآور : معارف دین / تالیف لطف الله صافی گلپایگانی.

مشخصات نشر : قم: موسسه انتشارات حضرت معصومه سلام الله علیها، 1421ق.= 1379 -

مشخصات ظاهری : 3 ج.

شابک : دوره 978-600-5105-31-5 ؛ 20000 ریال: ج. 1 964-6197-57-4 ؛ 16000 ریال (ج. 2) ؛ 60000 ریال: ج. 3  
978-600-5105-57-5:

یادداشت : ج. 2 (چاپ اول: پاییز 1385).

یادداشت : ج. 3 (چاپ اول: بهار 1391).

یادداشت : ناشر جلد 2 و 3، چاپ اول کتاب حاضر دفتر حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ علی صافی گلپایگانی است.

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. 1. پرسش و پاسخ پیرامون مسائل: اعتقادی، قرآن، احادیث، دعا، فلسفه احکام، تصوف، گناهان، توبه، جوانان، تهاجم فرهنگی. - ج. 2. پرسش و پاسخ پیرامون مسائل: اعتقادی، قرآن، احادیث، دعا، فلسفه احکام، تصوف، گناهان، توبه

موضوع : اسلام -- پرسش ها و پاسخ ها

موضوع : اسلام -- مسائل متفرقه

رده بندی کنگره : BP8/ص18م6 1379

رده بندی دیویی : 297/02

شماره کتابشناسی ملی : م 80-6792

ص: 1

جلد 1

اشاره









بسم الله الرحمن الرحيم

سیر کمالی انسان نیازمند، برنامه ای کامل، دقیق، بر اساس حکمت و راهنمایی خیرخواه و امین است.

تمسك به «حبل المتین قرآن» این معجزه جاوید الهی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام- امن ترین راه نیل به کمال انسانی و رسیدن به مقام قرب الهی است.

در طول تاریخ سراسر زهد، اخلاص و مجاهدت شبانه روزی، فقهای نام آور شیعه برای رفع این نیاز مبرم جامعه بشری و ادای تکلیف خطیر و رسالت سنگین خویش، ابتدا از چشمه معارف دین سیراب گشته و سپس ره توشه های شناخت عمیق علوم و معارف الهی را خالصانه به شیفتگان کمال و پویندگان راه نجات و هدایت تقدیم کرده اند.

آری این فکر آوران تقوا پیشه، همواره، ستیز با بدعت، احیای حق و حقیقت، خلوت را بر رفاه، و شهرت همراه با ناخشنودی خداوند ترجیح داده اند و زلال معارف مورد نیاز بشریت را از صافی فقاقت و عدالت گذرانده و جان تشنه جویندگان حقیقت را سیراب کرده اند.

اینک مؤسسه انتشارات حضرت معصومه سلام الله علیها- برای جوابگویی به نیاز مبرم جامعه اسلامی و پویندگان راه رشد و هدایت، کتاب شریف معارف دین که مجموعه ای از استفتاءات ارزشمند و ماندگار با موضوعاتی متنوع و با سبکی بدیع به قلم فقیه اهل بیت

عصمت و طهارت عليهم السلام-، عالم زاهد بدعت ستیز، متفکر اسلام شناس و افتخار تشیع مرجع عظیم الشان حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی را به صاحبان فضیلت، پویندگان طریق عبادت و شیفتگان معارف زلال اهل بیت عصمت و طهارت عليهم السلام- تقدیم می دارد.

بِمَنَّةٍ وَ كَرَمِهِ

مؤسسه انتشارات حضرت معصومه سلام الله علیها

27 رجب 1421- آذر ماه 79

ص: 6





بسمه تعالی

س- در زمینه مسائل اعتقادی مهم ترین کتابهایی که شما تأیید می فرمایید چه کتاب هایی هستند؟

ج- بسم الله الرحمن الرحيم- کتابهایی که بزرگان در این رشته تألیف کرده اند، بسیار است و از لحاظ اختصار و تفصیل و ملاحظات دیگر با هم تفاوت دارند. اجمالاً از قدماء علمادار زمینه اعتقادات کتاب های مورد اعتمادی در دست داریم که یا مستقلاً در زمینه اهم امور اعتقادی و یا در رشته خاص تألیف شده و یا در مقدمه تألیفات خود مسایل اعتقادی را به طور مشروح یا مختصر مطرح فرموده اند. بعد از آن بزرگواران نیز تا این زمان، تألیف در عقاید ادامه داشته و هر کدام از بزرگان، به نوبه خود به زبان عربی یا غیر عربی تألیفات مفیدی داشته اند.

از جمله مشهورترین این کتاب ها می توان «تجريد الاعتقاد» خواجه طوسی و شرح علامه حلی بر آن (کشف المراد) و سایر کتاب های علامه را که همه مفید و سودمندند، نام برد. کتاب های علامه مجلسی علیه الرحمه- نیز معتبر است. کتاب های فارسی در اعتقادات بسیار است؛ مانند: «کفاية الموحدين» و کتاب های «فخر الاسلام» مثل: «انيس الاعلام» و کتاب های بسیار دیگر که به عنوان ردّ بر یهود و نصاری و صوفیه و فرق باطله مثل بهایی ها نوشته شده است؛ که می توانید از همه آن ها استفاده نمایید. والله العالم.

س- با وجود مشرب های مختلف، از دید حضرت عالی به عنوان يك فقيه، بهترین راه تحقیق در مسایل اعتقادی که قرآن کریم و سنت صحیح پیامبر- صلی الله علیه وآله وسلم- با عظمت اسلام آن را تأیید می کند، کدام است؟

ص: 9

ج- بهترین راه، همان استفاده از کتاب و سنت است که منطقی ترین و باور بخش ترین ادله را ارائه می دهد؛ که البته باید با مراجعه به همان کتب قدما و مشاهیری که اقوالشان در عقاید ثابت است توأم باشد.

س- آیا اعتقادات مطرح شده و متداول برای پاسخ گویی به همه شبهات گروه های اجتماع، کافی است یا خیر؟ و اگر نقطه های ضعفی دارند، کدام است؟

ج- در مجموع، کتابهایی که در اعتقادات نوشته شده، پاسخ گوی همه شبهات می باشد و شبهه ای که جواب آن از این کتاب ها استفاده نشود، وجود ندارد؛ البته قدرت علمی و قوت بیان مؤلفان تفاوت دارد.

س- در مقابل ویژگی جهان غرب- که اصول ثابتی در مسائل اعتقادی ندارند- ما مسلمین از اصول ثابتی دفاع می کنیم. چنان چه آنان پایه و اساس این اصول را مخدوش جلوه بدهند، ما باید چه شیوه ای را اتخاذ کنیم؟ به عنوان مثال اگر حجیت عقل را قبول نداشته باشند، ما همه مسایل مبتنی بر آن را چگونه تثبیت کنیم؟

ج- اگر کسی مطلقاً حکم عقل و به علاوه اصول اولیه ای که هر عاقل، صحت آن را درک می کند (مثل: قواعد بدیهی منطقی و ریاضی) را قبول نداشته باشد، چنین کسی از نظر همه عقلا از استقامت فکر محروم است و رد یا قبول او در مسایل علمی قابل اعتنا نمی باشد. در مقام استدلال، هر شخص، هر حرفی دارد خود را با عقلا طرف می داند؛

البته بعضی از مسایل است که عقل به آن راه ندارد و از درک آن عاجز است؛ که به وسیله وحی، معرفت به آنها باز هم به حکم عقل، امکان پذیر است. والله العالم.

س- خواندن فلسفه چه حکمی دارد؟

ج- خواندن علم کلام برای تصحیح و تکمیل عقاید حقه مستحسن، بلکه برای رفع شبهات لازم است. والله العالم

س- آیا برای تصحیح اعتقادات فرد مسلمان شیعه، استفاده از کتاب «اعتقادات» شیخنا الصدوق- قدس سره- کافی است؟

ج- در اصول اعتقادات مثل توحید، نبوت، امامت و معاد تطبیق اعتقادات با کتاب «اعتقادات» شیخ صدوق قدس سره- و «اعتقادات» علامه مجلسی علیه الرّحمة- کافی است.

همچنین مطالعه کتابی مانند: «حق الیقین» شبر در این جهت مفید است. حقیر نیز رساله ای مربوط به اعتقادات صدوق نوشته ام که مطالعه آن نیز خالی از فایده نیست. والله العالم

س- با اهداء سلام و تحیات، مستدعی است نظر مبارك را درباره بهترین کتاب مرقوم فرمایید. ادام الله تأییداتکم.

ج- در پاسخ به این پرسش عرض می شود: معلوم است که قرآن مجید و نهج البلاغه و کتب معتبر و جامع احادیث شریفه خارج از مورد سؤال سائل است؛ زیرا موضع و مقام ارفع و اجل و اقدس این کتاب ها بالاتر از این است که در ردیف کتاب های دیگر از آنها سؤال شود. همان فاصله ای که مخلوق با خالق و افراد جامعه با پیغمبر و امت با امام معصوم دارند، کتاب های دیگران و اعظم علما و بزرگان، هر که و در هر حد والایی از علم و دانش باشند، همان نسبت و فاصله را با آن کتاب های اقدس دارند.

بنابراین، سؤال از کتاب های ردیف دوم است که از این ردیف کتاب ها هم چون در فنون مختلف و علوم متشعب اسلامی بسیار نوشته شده است و چون انتظار و نیازها و غرض اشخاص از مطالعه کتاب ها مختلف است، نمی توان به طور کلی به همه افراد کتاب خاصی را نشان داد.

اما اجمالاً از کتاب های تفسیر، «تفسیر تبیان»، «مجمع البیان» و «شیخ ابوالفتوح» و «تفسیر لاهیجی»؛ و از کتاب های کلامی، کتاب «تجرید» خواجه و شرح آن از علامه و کتاب های شیخ مفید و فاضل مقداد؛ و در کتب فارسی «کفایة الموحدين»؛ و از شروح نهج البلاغه، «شرح ابن ابی الحدید» و «الهیات در نهج البلاغه» و از کتب فقه، کتب قدما و «جوهر»؛ و از کتب امامت، کتب «شافی» و «عبقات الانوار» و «المراجعات»؛ و خلاصه در هر فن از تاریخ و سیره و مقتل و رجال و درایه و طبقات و فنون دیگر باید به مؤلفات بزرگان این فنون رجوع کرد. علاوه بر «بحار الأنوار» دیگر کتاب های «علامه مجلسی» برای مراجعه و استفاده بسیار مفید است.

در اخلاق، «معراج السعاده» و «جامع السعادات»؛ و در دعا، «مصباح المتهجد» و «اقبال» و صدها کتاب دیگر، همه مورد استفاده است.

بحمدالله تعالی کتابخانه شیعه از هر جهت، افراد را- در هر رشته که طالب کسب علم و آگاهی باشند- بی نیاز می سازد.







## راز آفرینش

س- هدف از خلقت و آفرینش چیست؟

ج- این پرسش که: «هدف از خلقت و آفرینش چیست؟» از پرسش های قدیمی بشر است.

بشر از آن روز که توانست خود را با دیده فهم و خرد، ببیند و به جهان و پدیده های آن بنگرد، این سؤال برایش پیش آمد که: فایده وجود من و میلیون ها و میلیارد ها امثال من و این همه پدیده های بی شمار چیست؟ هدف از آفرینش این همه صنایع بدیع و زیبا و عوالم کوچک و بزرگ چه می باشد؟

هر انسانی که خود را فراموش نکرده، و از جهان و آن چه در آن است غافل نباشد، در گذشته و حال این پرسش برایش مطرح بوده است.

این سؤال را به دو بیان می توان طرح کرد:

نخست این که: هدف از خلق و آفرینش به معنی مصدری یعنی «آفریدن و خلق کردن»- که فعل خالق و آفریننده است- چیست؟ و آفریننده از آفرینش عالم- من حیث المجموع و از ابعاض و اجزای آن- چه هدفی داشته است؟

دوم این که: فایده خلق به معنی اسم مصدری یعنی «آفریده و مخلوق» چیست؟ و به عبارت دیگر: خلقت کلّ عالم چه نتیجه ای دارد؟ و هم چنین نتیجه آفرینش اجزا و ابعاض و مجموعه هایی که به کلّ آن، عالم می گوئیم و خلقت واحدهای بزرگ و کوچک و کوچک تر از کوچک چه می باشد؟

بنابراین، دو سؤال داریم؛ ولی چون به یکدیگر ارتباط دارند و امکان دارد که نتیجه و هدف دو چیز نباشند، با یک پاسخ به هر دو پرسش جواب داده می شود.

این پاسخ را بر دو اساس می توان بررسی کرد: یکی بر اساس داوری عقل؛ و دیگری بر اساس شرع که جامع تر و رساتر است و عقل هم پس از اطلاع، آن را قبول می نماید.

پیش از ورود، در بررسی جواب باید در نظر گرفت که خرد، به تنهایی و بدون یاری و راهنمایی انبیا- علیهم الصّلاة والسّلام- نمی تواند هدف و فایده خلقت مجموع عالم را تعیین نماید. چنان که در شناخت و معرفت، فایده و هدف آفرینش تمام اشیا نیز عاجز است؛ چون بشر با تمام وسعت دامنه اندیشه و اطلاعات وسیع، از خواص و فواید اشیا و با پیشرفت های علمی- که توانسته است اتم را بشکافد و فضا را تا حدی تسخیر کند- هنوز هم این عالم را- کماهو- نشناخته و در کلاس اوّل دانشگاهی است که کلاس هایش حدّ و حصر ندارد.

آری، بشر کجا رفته است؟ و کجا را شناخته و چه فهمیده است؟ عوالم بی پایان، پنهان و آشکار، غیب و حضور- هر کدامشان- وسیع تر از آن است که بشر عادی بتواند وسعت آنها را تصوّر نماید.

معلوم است که درباره چیز ناشناخته هر چه گفته شود، از محیط احتمال تجاوز نمی کند؛ مانند: نابینایانی که در شب تاریک به کوهی عظیم و طولانی و مرتفع برسند که از دامنه آن درخت هایی سر به فلک کشیده، چشمه سارهایی جاری است؛ مراتع و مزارع بسیار در آنجا وجود دارد و حیوانات و انسان هایی در آن زندگی می کنند؛ این نابینایان چیزی را ندیده و بی خبر فقط می توانند چند متر از سنگ های کوه را با لامسه خود درک کنند؛ اما هر يك در تعریف آن چیزی می گویند و آن را به چیزی تشبیه می نمایند که نه کوه است و نه کوهسار؛ نه مزرع است و نه مرتع؛ نه درخت است و نه شاخسار؛ و نه سایر موجوداتی که در آن زندگی می کنند.

معلوم نیست عقل و درک بشر در برابر عظمت عالم، بیشتر از درک يك نفر نابینا از این کوه بزرگ باشد. هنوز هم بشر وسعت عالم را به دست نیاورده است. او نمی داند که جهان، از بُعد زمان و مکان از کجا شروع، و به کجا ختم می شود؛ او نمی داند مبدأ شروع و ختم و پایان مکانی و زمانی را چگونه باید تصوّر کند؛ یعنی بعد از زمان و مکان و قبل از آنها را نمی تواند تصوّر نماید. آن جا که فضا نیست کجاست؟ و آن جا که فضا هست، چگونه به لافضایی منتهی می شود؟ و آن جا که خلأ هست و هوا نیست و از هوا لطیف تر هم در آنجا نیست، چه قدر وسعت دارد و مساحتش چه مقدار است؟ و اگر حدّ دارد، ماورای حدود آن چیست؟ و اگر ندارد، چگونه است؟ آن روز که هیچ چیز نبود، این خلأ بود یا نبود؟ مجموع عالم امکان در چه مکانی قرار داده شده است؟ اگر اشیا، با فضایی که در آن واقع هستند، يك جا خلق شده اند، پس اشیا و فضا را در کجا گذارده اند؟ و اصولاً فراغ و خلأ و فضا چیست؟ وجود است یا عدم؟ آیا درست است که بگوییم: ظرف است؟ آیا مظروف دارد یا ندارد؟

از این گونه پرسش‌ها بسیار است و بهتر این است که چندان به آن نپردازیم و مانند آن ناینایان داوری ننماییم.

قانع‌کننده‌ترین پاسخ به این سؤالات، همان منطق وحی و منطق انبیا و قرآن مجید است که می‌فرماید: (الله خالق کل شیء) (1): خدا هر چیزی را آفریده است؛ اما چگونگی آفرینش بسیاری از چیزها بلکه هر چیزی از نظر ما مخفی و پنهان است.

اکنون برای آن که نمونه‌ای از وسعت مکان و طول زمان را در نظر بیاورید، به ارقام ذیل توجه کنید و با شاعر این دو بیت هم زبان شوید:

پشه چون داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است

کرم کاندرا چوب زاید سست حال کی بداند چوب را وقت نهال

گفته شده است: خورشید یکی از دو میلیارد ستاره‌ای است که در کهکشان شیری قرار گرفته‌اند و نسبت به ستارگان دیگر که شناخته شده‌اند از ستارگان درجه چهارم یا پنجم شمرده می‌شود.

قطر خورشید در حدود 1/390/000 کیلومتر و جرم آن را در حدود دو میلیارد و بیست میلیون میلیارد تن گفته‌اند:

2/200/000/000/000/000/000/000/000

این ستاره که علی‌التّصال، اتم‌های «اکسیژن» را به «هلیوم» مبدّل می‌کند و سرّ (ذلك تقدیر العزیز العلیم) (2) را به ما نشان می‌دهد، حرارت مرکزی‌اش برابر با 140/000/000 درجه سانتیگراد، گرمی سطح آن از 60/000 درجه کمتر نمی‌باشد، و ارتفاع شعله‌هایی که از سطح آن زبانه می‌کشد، به 600/000 کیلومتر می‌رسد.

راجع به عظمت خورشید سخن‌ها گفته‌اند، برای این که بزرگی آن تا حدّی درک شود، گفته‌اند: اگر خورشید را شیء میان تهی و بی محتوا فرض کنیم، گنجایش آن، را دارد که یک میلیون کره زمین جوف آن گذارده شود.

برای توجه به وسعت فضایی که منظومه شمسی در آن قرار دارد، گفته‌اند: پنجاه میلیارد میلیارد بزرگ‌تر از حجم زمین است؛ یعنی حدوداً عددی برابر با حاصل ضرب: 1/082/841/210/000 کیلومتر مکعب در عدد 50/000/000/000/000/000/000/000.

ص: 16

1-1. (1) - رعد/16، زمر/62.

2-2. (2) - انعام/96، یس/38، فصلت/12..

البته، ستاره خورشید نسبت به ستارگان دیگر ستاره کوچکی است. «شعراى یمانى» 28 برابر، «الجبار» 16/000 و «قلب العقرب» یا «انتارس» يك میلیارد از خورشید بزرگ تر است.

از بیان نسبت خورشید عالم تاب به کهکشانی که در آن واقع است، بهتر است صرف نظر کنیم؛ فقط متذکر می شویم که نسبت خورشید به کهکشان خود، نیم میلیارد از يك میلیاردم زیادتر نیست. به عبارت دیگر: اگر رقم 1/000/000/000 به يك میلیارد تقسیم شود، خورشید را باید نیمی از يك واحد حاصل شده شمرد. به قول بعضی اگر کهکشان شیری را به وسعت تمام قاره اروپا فرض کنیم، خورشید در آن مانند دانه شنی به حساب می آید.

حال این کهکشان یکی از هزارها یا میلیون ها میلیون کهکشانی است که وسعتش برای انسان قابل محاسبه نیست.

پاینده و جاوید است سخن همیشه زنده قرآن کریم که می فرماید:

(قل لوكان البحر مدادا لکلّمات ربی لنفد البحر قبل أن تنفد کلمات ربّی ولوجئنا بمثله مدداً)<sup>(1)</sup>.

و زنده باد زبان معرفت آموز علی علیه السلام- که به پاکی خدا از هر نقص و به توانایی او چنین درفشانی می نماید:

«سبحانک ما أعظم شأنک، سبحانک ما أعظم مانری من خلقک، و ما أصغر عظیمه فی جنب قدرتك و ما أهول ما نرى من ملکوتک، و ما أحقر ذلك فیما غاب عنا من سلطانک»<sup>(2)</sup>.

این راجع به وسعت مکان؛ اما درباره طول زمان، کافی است که بگوییم: دانشمندان مدعی هستند که از تشعشعات اتمی اورانیوم و تبدیل آن به هلیوم یا سرب، در می یابیم که عمر صخره های زمین از 500 میلیون سال کمتر نبوده و توجه داشته باشید که این نه عمر زمین بلکه عمر صخره های زمین است.<sup>(3)</sup>

فقط خداوند می داند اگر بخواهیم خورشید و کهکشان ها را به این نسبت محاسبه کنیم، چند هزار میلیون و میلیارد سال می شود. و بی شک بشر نمی تواند آغاز این عالم را معین کند یا پایان جهان را پیش بینی نماید؛ که چند قرن، یا چند هزار یا میلیون سال دیگر است:

(و ما اوتیتم من العلم إلا قليلاً)<sup>(4)</sup>

ص: 17

1-3. (1) - كهف/ 109.

2-4. (2) - نهج البلاغه/ خطبه 109.

3-5. (3) - در يك نظر، عمر زمین چهار هزار میلیون سال است.

4-6. (4) - اسراء/ 85 ..

بنابراین تعیین هدف و نتیجه مجموع عالم خلقت از توان بشر خارج است. مانند این است که شخصی ناآگاه و بی اطلاع که ساعتی بیش، برای بازدید و تماشای کارخانه ای فرصت ندارد، بخواهد از محصول ماشینی که در حال کار است و شعب و رشته ها و دستگاههای گوناگون دارد، خبر دهد؛ این فرد یا باید- اگر عمرش وفا نماید صبر کند تا کارخانه، کارش تمام شده و محصولش را بدهد، یا این که از صاحب کارخانه توضیح بخواهد.

چنان که در عالم رَحِم نمی توان نتیجه خلقت جنین و اعضای او از دندان و گوش و چشم و دست و پا و ... را معین کرد؛ و تا زمانی که جنین از آن عالم منتقل نشده، و به عالم دنیا قدم نگذارد، هدف و فایده این اعضا معلوم نخواهد شد و محصول و هدف و فایده سازندگی ها و آفرینش عالم رَحِم در دنیا معلوم می شود، هدف و فایده عالم دنیا نیز در آخرت معلوم می گردد.

پس از این مقدمه می گوئیم:

گرچه عقل بشر نمی تواند بی استعانت از انبیا و هدایت آسمانی، هدف و نتیجه خلقت مجموع این جهان و تمام اشیا را بشناسد، اما به خوبی درک می کند که خلقت، بیهوده و بازی نیست.

عقل از تشکیلات متنوع کاینات، نظامات بی شمار عالم آفرینش، هر پدیده کوچک و بزرگ و ارتباطات استوار مخلوقات با یکدیگر که مانند اعضای یک خانواده و اجزای یک درخت و یک برگ درخت، و یک حیوان و یک انسان در حرکت و کار می باشند و واحد بزرگ منحصر به فردی را که ما به آن جهان می گوئیم تشکیل داده اند، می فهمد که آفرینش، بی هدف و باطل و عبث نیست و احتمال این که آفرینش لغو و بیهوده باشد، مردود و خرد ناپسند است.

تمام قواعد و قوانینی که بر عالم حکومت دارند، اصل هدف را ثابت می نمایند؛ هر چند ماهیت و چگونگی آن را معین نسازند.

مسأله نخست و اساسی در این بحث، هدف داشتن آفرینش است؛ که نظام حکیمانه و استوار کاینات و عالم امکان بر آن گواهی می دهد.

اگر وارد کارخانه ای شوید که در آن، نظام و ترتیب دقیق ببینید، چرخ های آن را در گردش، دستگاه های مختلف آن را با هم هماهنگ و اعضا و اجزای آن را مرتبط به هم مشاهده نمایید و ببینید که اجزای این کارخانه از هم یاری گرفته و درستی کار هر یک وابسته به درستی و بی عیبی کار سایر اجزای کارخانه است، چه می فهمید و چه می گوئید؟

می فهمید که این کارخانه را برای غرض و نتیجه و هدفی ساخته اند؛ هر چند شما آن هدف را نشناسید، زبان به تحسین سازنده آن باز می کنید و بر صنعت و هنر او آفرین می گوید.

علاوه بر این مسایل، این پرسش مطرح می شود که: هدف خلقت يك موجود اگر از لحاظ خودش در نظر گرفته شود، چه باید باشد؟

در پاسخ می توان گفت: باید این باشد که خاصیت، اثر و نتیجه وجود آن ظاهر گردد؛ مثلاً درخت سیب نمو کند، به ثمر برسد و سیب بدهد. خورشید نورافشانی نماید و از نورش انسان و حیوان و نبات استفاده نمایند، مرکز منظومه شمسی باشد و فواید دیگر داشته باشد. فایده چشم یا گوش و هدف از خلقت آنها باید چه باشد؟ غیر از این که وسیله دیدن و شنیدن باشند، گوش یا چشم حق ندارند بپرسند که هدف و نتیجه خلقت ما چیست؟ زیرا در پاسخ، مطرح می شود: برای این که گوش، گوش و وسیله شنوایی؛ و چشم، چشم و وسیله بینایی باید باشد.

البته هدف خلقت بعضی اشیا مثل: هوا، بالفعل حاصل است و هدف بعضی دیگر به تدریج حاصل می گردد. ولی آن چه مسلم است این که: عقل می تواند مستقلاً خواص بسیاری از موجوداتی را که خواصشان بالفعل حاصل است، بشناسد؛ چنان که خواص بسیاری را هم با استفاده از آزمایش های دیگران می شناسد.

بالاخره می گوئیم: مگر انسان که کاری را انجام می دهد، مثلاً خانه ای بنا می کند، یا ماشینی می سازد، هدفش غیر از این است که خانه، آسایشگاه و محل استراحت و ماشین، وسیله انتقال او و دیگران از محلی به محل دیگر باشد؟

نتیجه و هدف خلقت انسان هم این است که علم و معرفت و خیر و نیکی از او ظاهر شود و اسرار جهان را کشف کند.

نکته و سخن دیگر این است که بسیاری از افرادی که درباره هدف و نتیجه خلقت اندیشه می کنند، به علت نارسایی ذهنی، دید مادی، اطلاعات محدود و یا با در نظر داشتن منافع شخصی در هدف دار بودن خلقت، دچار شك و تردید می شوند.

ایشان عالم وجود و مبدأ و منتهای سیرشان را خطی فرض می کنند که از تولّد یا پیش از آن- عالم رَحْم و منویت- آغاز و به مرگ، پایان می یابد و چنان ناشکیب و کم حوصله بوده و خود و آسایش خود را دوست می دارند که کوچک ترین فشار و ناملایمتی- که لازم عالم ماده و طبیعت است- وجودشان را لبریز از عقده و نارضایتی می نماید و با کاینات، در مقام ستیزه و بدگویی برمی آیند؛ به همه چیز با نظر بدبینی و ناامیدی



می نگرند، و همه را بی هدف می شمارند، غافل از این که: «بد در جهان نینی اگر نیک بنگری»

اگر اینان دنیا را یکی از عوالمی بدانند که باید انسان از آن بگذرد و از آن کوچ کرده و منتقل شود و آن را قسمتی از راهی بدانند که بشر باید آن را طی کند، یا لاقلاً احتمال این معنی را بدهند؛ و اگر بدانند که لازمه عالم طبیعت کشمکش و تنازع و فشار است و این از نوامیس کامل کننده هر موجود مادی است، نباید با توجه به يك قسمت حرکت و سیر مرحله دنیایی انسان ها، یا با وقوع بعضی امور ناگوار بگویند: خلقت بی هدف است و از آن چه که محقق و محصل هدف و نتیجه است، گله و شکایت کنند.

چنان که نمی توان هدف خلقت جنین را- که عالم رحم را بین مبدأ و منتهای آن طی می کند- تعیین کرد، هدف خلقت انسان و خلقت تمام مخلوقات و کاینات زمینی و آسمانی و منظومه ها و کیهان ها را نیز که در نیمه راه هستند، بدون توجه به سیری که در پیش رو دارند، و بدون اتکای به وحی انبیاء، نمی توان معلوم ساخت و نمی توان وجود هر يك از اعضاء و اجزای آنها و وجود مجموع آنها را بی هدف دانست؛ چنان که نهالی را که به ثمر نرسیده باشد، اگر چه از ثمرش خبر نداشته باشیم، تا به کمال و پایان سیر خود نرسد نمی توان بی هدف و بی ثمر شمرد.

هدف نهایی خلقت از دید عقل، بعد از سیر عوالم آینده معلوم خواهد شد؛ همان گونه که مقصد ماشین یا هواپیمایی را که در حرکت می بینیم، با این که می دانیم مقصدی دارد، نمی توانیم معین کنیم؛ مگر آن که خلبان و راننده به ما اطلاع بدهند.

اگر کسی بگوید: این سخنان و مطالب صحیح بوده و قابل قبول است که هدف خلقت هر چیزی به خاصیت وجودی و فایده او است و اهداف افعال و کارهای ما همان خواص و منافع اعمال ما است که بهره برداری می نماییم؛ اما هدف کار خدا و بهره ای که او از این آفرینش می برد چیست؟

جواب داده می شود: کارهای خداوند حکیم متعال به اغراض و اهداف نیازمندانه تعلیل نمی شود؛ چرا که خداوند متعال بی نیاز مطلق و غنی بالذات است.

از آنجا که در مثل، مناقشه نیست برای توضیح به این مثال توجه فرمایید:

يك معلم یا استاد و مدرّس، شاگردانش را درس می دهد و زحمت می کشد تا آنها هر چه عمیق تر درس را فراگیرند و همه عالم و دانشمند شوند. يك فرد نیکوکار، بیمارستان می سازد که بیماران درمان شوند.

پرسش درباره هدف تدریس و یا بنیاد کردن بیمارستان، از چنان استاد و شخص نیکوکار- که تبتشان خالص و منزّه از جلب منافع شخصی است- پرسش صحیحی

نیست؛ بلکه توهین است که از او پرسند: چه فایده ای می بری و چه هدفی را دنبال می کنی و چه بهره ای می خواهی؛ زیرا نیکوکاری با اغراض و منافع شخصی سازگار نیست؛ آن جا که غرض، منافع شخصی است، نیکوکاری نیست و آن جا که غرض نیکوکاری است، منافع شخصی در نظر نیست.

حساب منافع شخصی و سوداگری، حساب هدف نیست؛ حساب نفع و استفاده و استثمار است که خدا و بندگان خاص و با معرفت او از آن پاك و منزّه می باشند.

هدف نیکوکار و معلّم مخلص، درمان بیماران و دانا شدن نادانان است. این هدف، اگر هدف واقعی باشد، متعالی و مقدّس است و اگر برخی آن را هدف نشمارند و هدف داشتن را مانند هدف معلّمی که برای مزد درس می دهد، یا سازنده بیمارستانی که می خواهد تجارت کند و از بیماران پول بگیرد تفسیر می نمایند، خدا و اولیای خدا از این اهداف، مقدّس و منزّه می باشند.

شخص قیّاض، جواد و بخشنده، مهربان، خطابخش، پوزش پذیر و نوازشگر، فیض می دهد؛ جود و بخشش می نماید؛ مهربانی می کند؛ بر جراحات مردم مرهم می گذارد؛ از افتادگان دستگیری می نماید و آنان را مورد نوازش قرار می دهد؛ نه برای این که مزد و عوضی به او بدهند، یا از او تشکر نمایند.

بررسی موضوع از دید مصادر اسلامی:

آن چه تا این جا بررسی کردیم از نظر مستقیم عقل بود؛ اینک از نظر شرع بررسی می نماییم:

قبلاً- باید معلوم باشد غرض از این که می گوئیم موضوعی را از راه اسلام بررسی کنیم، این نیست که شرع را در برابر عقل قرار دهیم و بخواهیم با شرع، عقل را ردّ کنیم؛ چون این دو راهنما با هم مخالفت و معارضه ندارند. احکام عقل را اسلام تأیید می نماید و بنابر قاعده «الواجبات الشرعية، الطاف في الواجبات العقلية» اسلام، احکام عقل را به صورت الزام (وجوب یا حرمت) یا استحباب و کراهت تشریح نموده است و در بسیاری از نواحی که عقل، شرع را راهنمای مستقل می داند راه کشف حقایق، شرع است؛ از این جهت در این موارد، عقل به شرع رجوع می نماید و از روشنایی هدایت آن استفاده کرده و قانع می شود.

در این موضوع، آیات قرآن مجید و احادیث نیز عقل را در آن چه درک می کند، تأیید می نمایند و نیز عقل را در آنچه مستقلاً از درک آن عاجز است، راهنمایی می نمایند.

راجع به این که خلقت، بیهوده و بی هدف و بازی نیست، آیات متعددی در قرآن مجید آمده است؛ از آن جمله:

(و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بينهما باطلا ذلك ظن الذين كفروا)(1): آسمان و زمین و آن چه را در بین آنها است به باطل نیافریدیم؛ این [که جهان بر باطل آفریده شده باشد] گمان آن کسانی است که کافر گردیدند.

(و ما خلقنا السماوات و الأرض و ما بينهما لاعبين)(2): آسمان ها و زمین و آن چه را در آنها است؛ به بازیچه نیافریدیم.

(و ما خلقنا السماوات و الأرض و ما بينهما إلا بالحق)(3): نیافریدم آسمان ها و زمین و آن چه در میان آن هاست را مگر به حق.

(أفحسبتم أنما خلقناكم عبثاً)(4): آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریدیم؟!

از جمله آیاتی که صراحت دارد بر اینکه آفرینش بیهوده و باطل نیست و خردمندان بر بیهوده نبودن آفرینش گواهی می دهند، این دو آیه است:

(إن في خلق السماوات و الأرض و اختلاف الليل و النهار لآيات لأولی الألباب الذين یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السماوات و الأرض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار)(5):

به تحقیق در آفرینش آسمان ها و زمین و گردش شب و روز، هر آینه نشانه هایی برای خردمندان است؛ آنان که خدا را یاد می کنند در حالی که ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده اند و تفکر در خلق آسمان ها و زمین می نمایند، [و می گویند:] پروردگارا! این را باطل نیافریدی؛ منزه می تو؛ پس ما را از عذاب آتش نگاه دار.

راجع به هدف خلقت بسیاری از اشیاء و اعضاء، آیات متعددی در قرآن مجید است که با صراحت بیان می دارد که هدف خلقت و نتیجه آفرینش آنها، همان منافی است که از آنها ظاهر می شود و خواصی است که دارا هستند؛ برخی از این منافع مشهود و معلوم بوده و روز به روز ظاهرتر می گردد و برخی دیگر هنوز هم مخفی است. مانند این آیات:

(خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً)(6): جمیع آن چه را در زمین است برای شما آفرید.

ص: 22

1- 7. (1) - ص 27.

2- 8. (2) - دخان/ 38.

3- 9. (3) - حجر/ 85.

4- 10. (4) - مؤمنون/ 115.

5- 11. (5) - آل عمران/ 190، 191.

6- 12. (6) - بقره/ 29 ..

(والأرض وضعها للأنام)<sup>(1)</sup>: زمین را برای مردم قرار داد.

(الذي جعل لكم الأرض مهدياً)<sup>(2)</sup>: آن که زمین را برای شما مهد و گهواره قرار داد.

(الذي جعل لكم الأرض فراشاً و السماء بناءً و أنزل من السماء ماءً فأخرج به من الثمرات رزقاً لكم فلا- تجعلوا لله أنداداً و أنتم تعلمون)<sup>(3)</sup>: آن که زمین را برای شما فراش و بستر، و آسمان را بنا قرار داد، و از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن از میوه ها روزی برای شما بیرون آورد، پس برای خدا همتایان قرار ندهید؛ در صورتی که می دانید خدا بی مانند است.

از این گونه آیات راجع به هدف آفرینش اشیاء و منافع آنها و هدف افعال الهی از وحی و نبوات، تکوینات و تشریحات، آفرینش ماه و خورشید و ستارگان، دریا و ابر و باران، اشجار و حیوانات و کوه ها بسیار است؛ که یادآوری و شرح و تفسیر مختصر آنها محتاج به نوشتن بس قطور می باشد.

اما اجمالاً هر کس قرآن مجید را با تدبّر و تفکّر تلاوت نماید، این آیات بهترین راهنمای او به هدف آفرینش و فواید و منافع خلقت اشیاء است؛ چه نعمت های بزرگ و چه نعمت های به ظاهر کوچک که در اختیار ماست و ما از آنها استفاده می نماییم؛ با این وجود، از نتیجه و خاصیت آن غافلیم و چه بسا که آن را بی فایده گمان کنیم.

قرآن کریم، راجع به فایده و هدف خلقت انسان می فرماید:

(و ما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون. ما اريد منهم من رزق و ما اريد أن يطعمون)<sup>(4)</sup>

: نیافریدم جن و انس را مگر برای این که مرا عبادت [17] کنند، از ایشان، روزی و این که مرا طعام دهند، نمی خواهم.

احتمالاً تفسیر آیه این باشد که: چون عبادت و پرستش، خاصیت این دو نوع است و در وجودشان مقتضی آن موجود است هر چند در بعضی موارد مانع، مقتضی را از تأثیر باز دارد و نور فطرت تجلی ننماید، هدف خلقتشان عبادت و پرستش است؛ یعنی

ص: 23

1- 13. (1) - الرحمن/ 10.

2- 14. (2) - طه/ 53.

3- 15. (3) - بقره/ 22.

4- 16. (4) - ذاریات/ 56 و 57.

انسان برای خاصیتی که دارد (عبادت و پرستش حق) آفریده شده و هدف و نتیجه خلقتش عبادت است که از آن کمالی بالاتر نیست.

و شاید این همان هدف و نتیجه ای باشد که از نظر فرشتگان هم پنهان بود؛ وقتی به شرف خطاب و اعلام حق مشرف شدند که: (اَئِي جَاعِل فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) (1): من قرار دهنده ام در زمین، خلیفه و جانشینی را؛ با بیان:

(أَتَجْعَل فِيهَا مَنِ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نَسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ) (2) (جویای نتیجه هدف جعل خلیفه در زمین شده و گفتند: آیا قرار می دهی در زمین کسی را که در آن فساد نماید و خون ها بریزد؟ و ما تنزیه می کنیم تو را به سپاس تو؛ و تو را تقدیس می نمایم!

از جانب خداوند متعال به آنها جواب داده شد:

(إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (3) یعنی اگرچه بشر فساد و خونریزی می نماید، اما فساد و خونریزی، نتیجه خلقت و هدف آفرینش او نیست؛ چنان که تصادف، مظلوم کشی و گلوگیر شدن، هدف ماشین، شمشیر و لقمه نیست. هدف، همان تسبیح، تحمید، تقدیس و عبادت است که کامل ترین درجات و عالی ترین مراتب آن، خاصیت بشر است؛ که: «من می دانم آن چه را شما نمی دانید».

یا این که مراد این است: من می دانم آن چه را شما نمی دانید؛ آن کسی را که به مقام خلافت انتخاب می کنم، به خونریزی و فساد آلوده دامان نمی شود. من محمد، علی، حسن، حسین، مهدی، ابراهیم خلیل، موسی و عیسی را به خلافت برمی گزینم که به فرمان من مکتب توحید و فضیلت، آزادی و اخلاق، صلاح و صیانت خون و شرف را بگشایند و جوامع بشری را از فساد و پرستش اصنام و اشخاص، جباریه و فراعنه، و ذلت استعباد آنان نجات دهند و در بهشت آزادی و عزت و رفاه و فضیلت اطاعت خودم در آورند.

یا این که مراد این است: (إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (4): من می دانم آن چه را شما نمی دانید؛ که این خلیفه و بشر توانایی آن را دارد که به مقام علم و معرفت نایل شود؛ و به تعلیم اسما، سرفراز گردد. این همه اسباب و مقدمات برای این است که این خاصیت علم و دانش از بشر ظاهر گردد که عالی ترین خاصیت ها است. و این همان هدف و نتیجه ای است که قرآن مجید می فرماید:

ص: 24

1- 18. (1) - بقره/ 30.

2- 19. (2) - بقره/ 30.

3- 20. (3) - بقره/ 30.

4- 21. (4) - بقره/ 30 ..

(الله الذي خلق سبع سماوات و من الأرض مثلهن يتنزل الأمر بينهن لتعلموا أن الله على كل شيء قدير و أن الله قد أحاط بكل شيء علماً) (1)

## خدا شناسی

س: اینجانب کتاب «به سوی آفریدگار» شما را خواندم و از آن برای درس اصول عقاید، استفاده زیادی نمودم. در ضمن، تقاضا می کنم که به سه سؤال ذیل پاسخ دهید:

س 1- در کتابی نوشته اند که: بعضی از اروپائیان بر این قاعده عقلیه قطعیه که: «هر آن چه در ذهن انسان تصوّر می شود یا ممکن الوجود، یا واجب الوجود و یا ممتنع الوجود است.» اشکال کرده اند، و علمای ما جواب داده اند.

بفرمایید: آیا اشکال آنها نظیر اشکال تصوّر کردن موجود لا اقتضاء- که نه اقتضای واجب الوجود و نه اقتضای ممکن الوجود داشته باشد- است (که به دقت عقلی خلط بین واجب و ممکن و محال خواهد بود.) یا چیز دیگر؟

ج 1- گاه گفته می شود که آن چه در ذهن متصوّر شود که وجود ذهنی امر خارجی نباشد، اگر از وجود یا عدم آن در خارج محالی لازم نمی آید، آن شیء «ممکن الوجود» است؛ و اگر از عدم آن در خارج، محال لازم می آید، آن «واجب الوجود» است؛ و اگر از وجود آن محال لازم می آید؛ آن «ممتنع الوجود» است. تقسیم نسبت به موجود خارجی ثلاثی نیست، بلکه ثنائی است؛ به این گونه که موجود خارجی، یا «ممکن الوجود» است؛ یعنی اگر نباشد محالی لازم نمی آید. و یا «واجب الوجود» است که اگر نباشد محال لازم می شود؛ و این همان تقسیمی است که خواجه در اشعار خود فرموده است:

موجود منقسم به دو قسم است نزد عقل: یا «واجب الوجود» و یا «ممکن الوجود»

تا پایان شعر ... و نیز در تجرید می فرماید:

«الموجود إن كان واجباً و إلا استلزمه لاستحالة الدور و التسلسل» (2).

اما این که نسبت وجوب وجود و امکان، وجود لا اقتضاء باشد که فقط اقتضا وجود داشته باشد و ممکن باشد که هم واجب باشد و هم ممکن؛ یعنی ممکن باشد که هم از عدمش در خارج محال لازم آید و هم از عدمش محال لازم نیاید، قابل تصوّر نیست؛ زیرا امکان این که هم از عدم شیء محال لازم آید و هم محال، لازم نیاید، تناقض واضح و آشکار است؛ که استحاله آن از بدیهیات اولیه می باشد.

ص: 25

1- 22. (1) - طلاق / 12.

2- 23. (2) - كشف المراد في تجرید الاعتقاد / 280 المقصد الثالث في إثبات الصانع تعالى ..

س 2- بعضی از مادّیین، مثل «هگل» و دیگران، با غرور زیاد گفته اند: «مادّه و حرکت را به من بدهید، جهان را می سازم.» منظور آنها چیست؟ (اگر همه جنّ و انس اجتماع کنند و دست به دست هم بدهند، نمی توانند حتّی يك پشه ای را خلق کنند.) آیا فقط نظر آنها این است که جهان، به واسطه مادّه و حرکت به وجود آمده است؟ (که جوابش را در کتاب «به سوی آفریدگار» مرقوم فرموده اید:)

ج 2- اگر نظرشان این باشد که جهان از ماده و حرکت به وجود آمده، به فرض که این فرضیه را کسی قبول کند، مستلزم نفی خدا و عالم غیب نمی باشد؛ زیرا در این عالم همه مرگبات را خدا از دو چیز یا بیشتر آفریده و اگر به فرض این که ممکن باشد ماده و حرکت را به کسی بدهند تا او، از آن موجود زنده را بسازد، در مسأله ایمان به خدا و آفریننده جهان شبیه ای ایجاد نمی شود و در آن صورت هم آن که بخشنده حیات و آفریننده ماده و حرکت است، خدا است.

هم اکنون و هم در گذشته با برخی اعمال عملی و جراحی موجبات تولید بعضی از جانوران را فراهم نموده اند. دست بشر در ظهور بسیاری از مظاهر مادی وارد است؛ اما همه می دانند که این تصرّفات که بشر در عالم مادّی دارد، مربوط به علم و آگاهی او از برخی قوانین و سنّت های جاری در این عالم است. هیچ کس نمی تواند مادّه بسازد و اگر به وسیله برخی از تصرّفات، زمینه زایش يك موجود زنده را فراهم کند، نمی تواند حیات و زندگی او را به خودش مستند کند.

بشر نمی تواند چیزی بسازد که ساختن او را از این عالم نگرفته باشد و نمی تواند از بیرون از این عالم چیزی بیاورد، یا چیزی را بسازد. هر چه انجام بدهد در این عالم خلقت است؛ مثل يك بنا که هر چه مصالح ساختمان می آورد و بنا می کند، از همین عالم گرفته است.

هر چه علم بشر هم پیشرفت کند و هر کار انجام دهد، ابزار کار، برنامه و همه چیز آن را باید از این عالم بگیرد. همان حقیقت که خدا به آن اشاره می فرماید، همه جا ظاهر است: (أَمْ خَلَقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ) (1) (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَمْنُونَ ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ) (2) (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ) (3)

ص: 26

1- 24. (1) - طور/ 35.

2- 25. (2) - واقعه/ 58 و 59.

3- 26. (3) - واقعه/ 63 و 64 ..

با این تفاسیر آیا کسی می تواند بدون استفاده از این مواد و تلفیق آنها با یکدیگر و دست کاری در آنها، خودش يك نبات كوچك تحت قواعد دیگر- غیر از قواعدی که خدا در این عالم برقرار فرموده- خلق کند؟!

اگر ماده و حرکت را قدیم می گویند، جوابش همان است که در کتاب «به سوی آفریدگار» و «الهیات در نهج البلاغه» نوشته ام. علاوه بر این از علت ترکیب ماده و حرکت و هم آهنگ شدن آنها با یکدیگر- که خود يك پدیده است- باید جواب بدهند.

س- آیا بی اعتنایی و یا احیاناً تندی با افرادی که در مقابل بداهت، شبهه می کنند، اشکال دارد یا خیر؟ مانند وقتی که گفته می شود: از واضحات عقول است که هر معلول و هر پدیده ای علتی دارد و حتی تصادفات و معجزات هم با اراده خاصّ خدای تبارک و تعالی انجام می گیرد، و در نتیجه علةالعلل و مسبب الاسباب، «واجب الوجود» است؛ آن شخص، بحث های بی نتیجه ای را مطرح می کند.

ج- اگر افرادی باشند که واضحات و بدیهیات را انکار می کنند، بحث با آنها ثمری نمی بخشد: (سواء علیهم ءأنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی أبصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم)(1) (ذره می یا کلو و یتمتعوا و یلههم الأمل فسوف یعلمون)(2) با وجود این، همان طور که قرآن کریم دستور داده، صفح جمیل و برخورد کریمانه و بزرگوارانانه با آنها- در صورتی که اثر سوء نداشته باشد- مناسب تر است.

س- وحدت وجود یعنی چه و معتقد به آن چه حکمی دارد؟ اگر شخصی وحدت وجود را به معنی وحدت مصداق وجود، قبول داشته باشد، آیا این سخن مستلزم کفر است؟- خواهشمند است توضیحات بیشتری در خصوص وحدت وجود بدهید.-

ج- تفکر در ذات مقدّس خداوند متعال منهی عنه است، و تعیین هویت حق به این که وجود است- بنحوی که قائلین به أصالة الوجود می گویند- متحقّق حقیقی را وجود می دانند و متحقّقات را بوجود و بالعرض واقعیت دار و موجود و متحقّق می گویند؛ هر چند وجود را صاحب مراتب بگویند، و وجود هر چه را که غیر از خداست، غیر وجود او بگویند و یا اصلاً آنها را مصداق وجود ندانند و وجود را صاحب مصداق واحد بدانند؛ که آن وجود خداست و به این مطلب برمی گردد به این که خداوند تمام کلّ وجود است و وجود کل، خدا و حقیقت خداست- هر طور بگویند- با مشرب عرفان قرآنی که از کتاب و سنت اخذ می شود، سازگار نیست؛ زیرا:

ص: 27

1- 27. (1) - بقره/ 7.

2- 28. (2) - حجر/ 3 ..



اولاً، این قول متضمن تعیین هویت برای حقّ متعال است؛ خواه وجود مقول به تشکیک باشد که در این صورت، سایر موجودات نیز در حقیقت با خداوند متعال مشترک می شوند و با (لیس کمثله شیء) (1) منافات دارد؛ یا مصداق وجود را واحد، و وجود خداوند متعال بدانند. بالاخره تعیین هویت برای حق است: «کَلِّمًا مِيزْتَمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَذَقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ» (2).

ثانیاً، قول به وحدت مصداق، اگر به این معنی باشد که خداوند وجود است و حقیقت و کنه وجود هم غیر قابل درک است و سایر اشیاء، اشیای دیگرند، معنای این حرف، تعیین اسم برای خدا است؛ به ملاحظه این که ذاتش جایز الدرك نیست؛ این اشکال ندارد؛ جز این که بگوییم اسماء الحسنی توفیقی است.

و اگر معنای آن نفی واقعیت اشیای دیگر، و تحقق خارجی آنها باشد، شرك منافی با توحید نیست؛ اما گذشته از این که خلاف وجدان و بدیهه است، منافی با بسیاری از اسماء الحسنی و مستلزم نفی آنها است؛ که همه بر واقعیت اشیاء، مخلوقات، مرزوقات، مصنوعات و معلومات دلالت دارند و با «لیس کمثله شیء»، «عالم الغیب و الشهادة»، «الرّحمن الرّحیم»، «الخالق»، «الباری»، «الباسط»، «المالک» و .. منافات دارد.

بنابراین معرفت صحیح آن است که خدا را به همان اوصافی که خودش و پیغمبران و حججش معرفی کرده اند، بشناسیم؛ و بیشتر از آنچه مکلف به معرفت آن هستیم، خود را مکلف ندانیم؛ خدا را خدا بدانیم و او را، «او» و «یا هو» و «یا من لیس هو إلا هو» بگوییم.

بر حسب بعضی روایات، چون در آخر الزمان مردمانی می آیند که بر خلاف این که نباید تعمق در ذات خدا و اوصاف ذاتیه او بنمایند، متعمق می شوند:

سوره مبارکه توحید نازل شد که در خداشناسی و معرفت به آن بسنده نمایند و این تعمقات را که خطر گمراهی و ضلالت دارد، کنار بگذارند. راجع به سایر معانی وحدت وجود نیز قابل توجه است؛ که از بعضی از آنها بوی کفر، استشمام می شود.

خداوند متعال همه را از زلّات اعتقادی مصون و محفوظ بدارد.

## اسماء الله تعالی

ص: 28

1- 29. (1) - شوری / 11.

2- 30. (2) - بحار: 293 / 69 ..

س- «اسم اعظم» کدام يك از اسماء است؟ آیا از طریقه رمزی منظومه مرحوم شیخ بهایی - رحمه الله- (از شعر 87 که مصراع اول بیت نخست آن چنین است: «هشت حرف است به ترتیب و نظام») تا شعر 95 به طوری که نوشته اند.) می توان آن را به دست آورد؟

ج- راجع به «اسم اعظم» اقوال و آرای متعددی وجود دارد. «کفعمی» در «مصباح» فرموده: «اقوال در این موضوع نزدیک است که در کتاب مصنف و مجموع مؤلفی منحصر نشود.»<sup>(1)</sup> و از جمله شصت قول از این اقوال را ذکر کرده است.

و از «بصائر الدرجات» از حضرت صادق علیه السلام- روایت کرده است که: خداوند اسم اعظم را 73 حرف قرار داده، و به آدم بیست و پنج حرف؛ به نوح پانزده حرف؛ به ابراهیم، هشت حرف؛ به موسی چهار حرف و به عیسی دو حرف عطا فرمود. پس عیسی به آن دو حرف احياء موتی و ابراء اکمه و ابرص می کرد و به محمد- صلی الله علیه و آله- 72 حرف عطا فرمود و يك حرف را برای خود برگزید.

و نیز در «شرح صحیفه»- شرح دعاء پنجاهم- از «ابی جعفر صفار» و در «بصائر الدرجات» به سند متصل به حضرت امام محمد باقر- علیه السلام- از آن حضرت روایت کرده است، قریب به این مضمون: اسم اعظم خدا بر هفتاد و سه حرف است و نزد «آصف» يك حرف از آن بود (که با آن سریر «بلقیس») را با آن سرعتی که در قرآن مجید است، نزد «سلیمان» حاضر کرد و به محلّ خود برگرداند.) و نزد ما هفتاد و دو حرف از آن است و يك حرف آن را خدا به خود اختصاص داد؛ و لا حول ولا قوة إلا بالله العظیم.

و این حدیث، شرحی دارد که در بعضی کتب، مثل «شرح صحیفه» و همچنین «شرح اسماء الحسنی» همدانی مذکور است.

و از حضرت رضا- علیه السلام- روایت است که: «بسم الله الرحمن» نزدیکتر است به اسم اعظم خدا از سیاهی چشم به سفیدی آن.<sup>(2)</sup> و در «مجمع البیان» (در تفسیر سوره حشر) روایت شده است از حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله- که: اسم اعظم در شش آیه آخر سوره حشر است.

همچنین در «الکلم الطیب» برای اسم اعظم نشانه هایی ذکر فرموده و می گوید که اسم اعظم در پنج آیه از پنج سوره قرآن: بقره، آل عمران، نساء، طه و تغابن می باشد.<sup>(3)</sup>

ص: 29

1- 31. (1) ر. ک: مصباح ص 306 الی 312.

2- 32. (2) - تفسیر صافی: 252/1، نورالثقلین: 6/1.

3- 33. (3) - الکلم الطیب/ 59 ..

بعضی دیگر گفته اند: «الحي القيوم» اعظم اسماء حسنی است.

و در «مصباح»، کفعمی فرموده است: دعای «جوشن کبیر»، «مشلول» و «کمیل» از دعاهایی است که وجود اسم اعظم در آنها روایت شده است.

و در بعضی روایات دیگر از حضرت رضا- علیه السلام- روایت شده است: «العلی العظیم» اسم اعظم است؛ چون خداوند اعلی بر همه چیز، اعظم از هر چیز است. (1)

«صدوق» در «ثواب الاعمال» از حضرت صادق علیه السلام- روایت فرموده است که: اسم اعظم خدا در سوره «فاتحة الكتاب» به طور پراکنده وجود دارد؛ یعنی حروف آن، همه در این سوره است. (2)

اما راجع به طریق شناختن اسم اعظم- همان طور که مرقوم داشته اید- اشعاری در این موضوع به شیخ بزرگ و نابغه شهیر «شیخ بهاءالدین محمد عاملی» نسبت داده شده است. این موضوع در «کلیات شیخ» (3) و «بیان الآیات در علم زبر و بینات» (4) و در «روائح النسمات» (5) با شرح و توضیح ذکر شده است.

ولی اولاً، صحیح این نسبت معلوم نیست و بعضی در آن تردید کرده اند.

ثانیاً، به نظر حقیر، ورود در این راه به قصد کسب قوه و قدرت و استفاده از آثار اسم اعظم برای مقاصد دنیوی و این که به واسطه آن به دست شخص، عجایبی اظهار شود، خود باعث حجابی می شود بین انسان و خدا و سبب کدورت باطن و منافی با اخلاص و صفای قلب است.

ورود در این وادی موجب می گردد که شخص عمر خود را با حروف و حساب و نظر در زبر و بینات حروف و این مقوله مطالب تلف کند و از کمال قوه علمیّه و عملیّه- که به وسیله عبادت، اطاعت، تفکر، مطالعه و دقت در آیات آفاقیّه و انفسیّه و نظر در معانی قرآن مجید و احادیث اهل بیت علیهم السلام- حاصل می شود- بازماند؛ و در این مرحله، وقوف نموده و پس از عمری صرف وقت متوجه شود که اشتباه کرده و فرصت ها را از دست داده است.

بلی، اگر علم به این اسم- تا حدّ و مقداری که برای غیر انبیاء و ائمه علیهم السلام- ممکن است- برای کسی حاصل شود، به نظر اینجانب از راه تعبّد و التزام به احکام شرعیّه و فعل واجبات و مستحبات، ترك محرّمات و مکروهات، تخلّق به اخلاق حمیده و

ص: 30

1-34. (1) - بحار: 175/4.

2-35. (2) - ثواب الاعمال/130.

3-36. (3) - کلیات شیخ بهائی 93/.

4-37. (4) - بیان الآیات/41.

5-38. (5) - روائح النسمات/57..

تجنّب از صفات ذمیمه و التزام به ذکر خدا حاصل می شود؛ به شرط این که غرض از ادای این وظایف، اطاعت و امتثال امر الهی و تقرّب به درگاه او و کمال نفس و تهذیب اخلاق و رفع حجب باشد.

در این صورت شناختن اسم اعظم به شخصه لازم نیست؛ و اگر سالک راه خدا در همین اسامی شریفه- که در روایات به عنوان اسم اعظم معرفی شده- تفکّر نماید و به معانی آنها تا حدّی که میسر است، معرفت پیدا کند و آنها را وارد زبان خود قرار دهد، مسلماً فواید و برکاتی که از این راه نصیب او می شود، فوق العاده خواهد بود.

و ثالثاً، آن اسم اعظمی که در حدیث، هفتاد و سه حرف است، و به مثل حضرت عیسی علی نبینا و آله وعلیه السّلام- دو حرف از آن داده شده، برای احدی- بر حسب همان حدیث- معرفت به تمام حروف آن اسم حاصل نخواهد شد؛ زیرا یک حرف آن را خدا مخصوص خود قرار داده است و به پیغمبر اکرم خاتم و ائمّه علیهم السّلام- هفتاد و دو اسم از آن اسامی اعطا شده، و به آدم بیست و پنج حرف؛ به نوح پانزده حرف؛ به ابراهیم هشت حرف و به موسی چهار حرف عطا شده است.

مگر این که کسی بگوید: به مقدار یک حرف که به «آصف» عطا شد، ممکن است به افراد نخبه ای مانند: سلمان، ابوذر، میثم تمار و رشید هجری عطا شده باشد. خداوند به مکان و محلّ تفضّل و عنایت خود، داناتر است.

نکته ای که در این جا تذکّر آن لازم است این است که: معلوم نیست این حروف همه یک اثر و خاصیت داشته باشند؛ بلکه ممکن است متفاوت باشند و علم به هر یک، آثاری داشته باشد، و بسا باشد که دو حرف عیسی از پانزده حرف نوح عظیم تر باشد. ممکن است آن یک حرف که به کسی عطا نشده از تمام این حروف اعظم و اکبر باشد که احدی از ممکنات را لیاقت و ظرفیت فرا گرفتن آن نباشد.

رابعاً، بعضی از علما و اهل نظر بر آنند که این هفتاد و سه حرف از هجائیه نیستند؛ بلکه حقایقی می باشند که درک و فهم آنها آثار مهمّی دارد و می گویند: دلیل بر این که اسم اعظم ترکیب لفظی این هفتاد و سه حرف نیست، این است که همه این حروف به کسی اعطا نشده، و به کسانی که اعطا شده، از یک حرف تا هفتاد و دو حرف آن عطا شده است. پس اگر ترکیب لفظی این حروف مراد باشد- در صورتی که یک حرف آن معلوم نباشد- معنایی آن قابل فهم نخواهد بود؛ مگر این که کسی بگوید: خصوص این حروف از این جهت شرافت و موضوعیت دارند که اسم اعظم از آن ترکیب شده، و در صورتی که شخص هر یک از این حروف را بالخصوص بشناسد، آثاری دارد.

وجه دیگری که به نظر حقیر می رسد، این است که: اگر مراد از این حروف، حروف هجائیه باشد، از بیست و هشت حرف تجاوز نمی کند؛ در حالی که در روایت، هفتاد و سه حرف معین شده و این که بگوییم این هفتاد و سه حرف از تکرار بعضی حروف حاصل شده، نیز بعید است.

وجه دیگر آن به نظر حقیر این است که: راجع به «آصف»- که بر حسب این روایات يك حرف از اسم اعظم را شناخته- در قرآن آمده است:

قال الذي عنده علم من الكتاب [39] و احتمال این که مراد از کتاب، اسم اعظم- مرکب از حروف هجائیه- باشد و علمی که «آصف» داشته، يك حرف هجائی از این اسم باشد، بعید است. پس ممکن است در این روایات، مراد از «اسم اعظم» مجموع عالم کون و ماسوی الله باشد؛ و مراد از علم، آن علوم کویته، جهان بینی، و جهان شناسی و اطلاع از روابط مخلوقات با یکدیگر و حجم و وزن کواکب و کرات و منظومه ها و خواص قاطبه موجودات جهان خلقت و ظاهر و باطن و روح و جسم و زمین و آسمان و ملائکه و مخلوقات کشف شده و کشف نشده باشد.

هر کس به اندازه ای که به تقدیرات الهیه در این نظام کبیر متقن آگاه شود، می تواند کارهایی انجام دهد که افراد جاهل، از انجام آن کارها عاجزند، و چون «آصف» به مقدار يك جزء از هفتاد و سه جزء از این روابط عالم کون و علوم مادیه و ماورای ماده را می دانست، توانست با آن سرعت، تخت «بلقیس» را حاضر سازد.

مراد از این که هر کدام از انبیا و ائمه علیهم السلام- تعدادی از این حروف را دارا بودند، بیان سعه و ضیق دایره علوم آنها و به عبارت دیگر جهان شناسی آنها به تمام معنی الکلمه بوده است.

دلیل بر این مطلب، این آیه است:

(قل كفى بالله شهيداً بيني وبينكم و من عنده علم الكتاب)(1)؛

که بر حسب بعضی تفاسیر، مراد از «من عنده علم الكتاب» امیرالمؤمنین علیه السلام- است که اگر «آصف» علمی از کتاب و بهره ای از آن داشت، حضرت امیر- علیه السلام- همه علم کتاب را دارا بود؛ پس عجیب نیست اگر می فرمود:

«سلوني قبل أن تقدونني فوالله إني لأعرف بطرق السماء من الأرض...»(2)

ص: 32

1- 40. (2) - رعد/ 43.

2- 41. (3) - نهج البلاغه/ خطبه 189 ..

این نکته هم مخفی نماند: این که در بعضی روایات يك اسم معین مثل «الحي القيوم»، و در بعضی روایات اسم دیگر، مثل «العلي العظيم»، اسم اعظم معرفی شده، با همدیگر منافات ندارند؛ زیرا ممکن است مراد از اسم اعظم در این اطلاقات، اسمائی باشند که یا اسماء دیگر را به طور اصرح شامل شوند و فوق جمله ای از اسماء باشد و یا دلالت آن اصرح یا اصدق باشد؛ که به این گونه ملاحظات اسم اعظم خوانده می شود.

به عبارت دیگر: اسماء الله الحسنى به ملاحظه این که دلالت بر ذات و صفات باری تعالی دارند و به قیاس به اسماء موجودات ممکنه اسم اعظم و اجل و اکبر هستند، در بین خودشان نیز به حسب سعه و عموم دلالت، بعضی اعظم از بعضی دیگرند و بعضی در تحت اسم مافوق واقع می باشند، تا به اسم الله اعظمی که تمام اسماء، در تحت آن هستند، برسد. پس به امثال این ملاحظات ممکن است چند اسم، اسم اعظم معرفی شود.

همچنین ممکن است به ملاحظه قرب معانی این اسامی با اسم اعظم، یا تشکّل لفظ آن از بعضی حروف اسم اعظم، بر آنها نیز حقیقتاً یا مجازاً «اسم اعظم» اطلاق شود.

و چنان که گفته شد، از جمله فواید این اطلاقات این است که بندگان به حفظ این اسامی شریف و التزام به ذکر و توجه به معانی و تفسیر آنها بیشتر اهتمام نمایند؛ و هم به واسطه شناختن اسم اعظم از بین اسماء، از برکات و معرفت اسماء دیگر باز نمانند.

آخرین نکته ای که در این جا توجه خواننده را به آن جلب می کنم این است که: اگر اسم اعظم عبارت از اصوات و حروف باشد، به خودی خود مؤثر نیست؛ بلکه مؤثر و فاعل، ذات بی زوال مسمی است که در نزد دعا به این اسم، دعا را مستجاب می سازد.

از آن چه گفته شد معلوم گردید که این بحث از هر نظر از بحث های بسیار دقیق علمی است و به پایان رساندن آن کاری بس دشوار است؛ زیرا هر چه درباره آن نگاشته می شود دامنه آن وسیع تر می شود و از افق افهام عادی دورتر می گردد؛ چنان که گویی بحث و فحوص، بر غموض و عمق آن می افزاید. (ولاحول و لا قوه الا بالله العلي العظيم).

پس بهتر است ضعیفانی چون من اذعان کنیم که نه تنها برای امثال من، بلکه برای محققان بزرگ نیز معرفت حقیقت این موضوع - کما هو حقّه - حاصل نشده است و استعداد علمی و عملی ما ناقص تر از این است که این موضوع را به طور مستوفی و اطمینان بخش به پایان برسانیم. بنابراین باید بگوییم:

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می آید

\*\*\*

این شرح بی نهایت کز وصف یار گفتند حرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد

\*\*\*

گفتم: همه ملك حُسن سرمایه تو است خورشید فلک چو ذره در سایه تو است

گفتا: غلطی ز ما نشان نتوان یافت از ما تو هر آن چه دیده ای پایه تو است

\*\*\*

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم و از هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما هم چنان در اوّل وصف تو مانده ایم

س- تعداد «اسماء الحسنی» را بیان فرمایید؟

ج- آن چه از اسماء الله در قرآن مجید آمده است،- بر حسب بعضی کتب تفاسیر- 127 اسم است.

علاّمه مجلسی قدّس سرّه- در کتاب «توحید» در ابواب «اسماؤه تعالی»، باب سوّم آن را به باب «عدد اسماء الله تعالی و فصل إحصائها و شرحها» (1) اختصاص داده است.

بر حسب روایاتی که در کتب معتبر مثل «مجمع البیان» (2) و «توحید صدوق» [44] و در کتب شرح اسماء الحسنی روایت شده، برای خداوند متعال 99 اسم است؛ هر کس آنها را احصا کند، به بهشت وارد می شود؛ و این نود و نه اسم در خود روایات ذکر شده است. (3)

صدوق علیه الرّحمه- می فرماید: مقصود از احصای آنها شمردن آنها نیست؛ بلکه مقصود، معرفت و اطلاع بر معانی این نود و نه اسم است.

در کتب شرح اسماء الحسنی این 99 اسم، شرح و تفسیر شده اند. «صدوق» نیز در کتاب «توحید» آنها را شرح فرموده است. «کفعمی» در «مصباح»، «ابن فهد» در «عدة الدّاعی» (4) و بزرگان دیگر هم آن را شرح کرده اند؛ که مراجعه به این شرح ها برای مزید معرفت و توجّه نافع است.

ص: 34

---

1- 42. (1) - بحار: 4 / 181.

2- 43. (2) - مجمع البیان: 3 / 7.

3- 45. (4) - فصل 32، ص 312 الی 368.

4- 46. (5) - ص 298 الی ص 316 ..





از بعضی اخبار نیز استفاده می شود که اسماء الحسنی 360 اسم است؛<sup>(1)</sup> بر حسب آن چه «مجلسی» و «سید علیخان» و «کفعمی» روایت فرموده اند،<sup>(2)</sup> چهار هزار اسم می باشد.

ممکن است مراد از 99 اسمی که در روایات اولی ذکر شده است اسم هایی باشد که اشرف یا اشهر یا اظهر و اوفق و اسبق و اصدق به مسمی باشد. و ممکن است که اسماء دیگر به این نود و نه اسم رجوع نماید.

گاهی کثرت اسماء به ملاحظه لغات مختلف تصور می شود؛ که به این لحاظ اسماء الحسنی از چهار هزار هم بیشتر می شود. و گاه به لحاظ اضافه این، کثرت پیدا می شود؛ که به این ملاحظه، حد و حصری ندارد؛ مثل «الخالق» که يك اسم است؛ ولی اگر اضافه شود متعدّد می شود؛ مانند: خالق الأرض، خالق السماوات، خالق الشجر، خالق الجبال، خالق الإنسان و... و هم چنین اسم الفاطر، الباری، الرزاق، الکافی، الرب، الکاشف و اکثر اسماء الحسنی.

عبارتات شتی و حسنک واحدو کل إلى ذاك الجمال یشیر

از نظر دیگر، موجودات و تمام مخلوقات اسماء الله هستند؛ زیرا اسم، آن چیزی است که دلالت بر مسمی و وسیله شناختن و علامت و نشانه ذات صاحب نام باشد.

وجود مخلوقات آیات وجود خدا، کلمات خدا و آثار باری تعالی هستند و اکمل و اشرف این اسماء، انبیا و اولیای دین به ویژه حضرت خاتم النبیین و ائمه اثنی عشر - صلوات الله علیهم اجمعین - می باشند؛ چنان که در روایت از حضرت صادق علیه السلام - وارد شده: «نحن والله الأسماء الحسنی الذی لا یقبل من أحد طاعة إلا بمعرفتنا، قال: (فادعوه بها)»<sup>(3)</sup> برای اینکه این بزرگواران از حیث ذات و صفات و افعال و اقوال، وسایل معرفه الله و علایم و نشانه و آیات کبری و اسماء حسناى خداوند متعال می باشند.

س - اگر اکثریت مردم یا بخش عظیمی از انسان ها گمراه باشند و فقط جمعیت هدایت یافته منحصر به مسلمین و از آنها نیز منحصر به «فرقه ناجیه» باشد، آیا با هدایت عامه خدا و اسم شریف (الهادی) - که همه را شامل و فراگیر است - منافات ندارد و موجب حرمان اکثریت از هدایت الهی نمی گردد؟

ص: 35

1- 47. (1) - توحید صدوق، ص 191 - شرح این حدیث را در بحار، ج 4، ط جدید، ص 167-172 ملاحظه کنید.

2- 48. (2) - مصباح کفعمی، ص 349؛ بحار الانوار، ج 4، ص 211؛ شرح الصحیفة، شرح دعای پنجاهم.

3- 49. (3) - تفسیر صافی: 628/1 ..

ج- مفهوم اسم «الهادی» و معنی هدایت الهی، اجبار بر هدایت و سلوک راه مستقیم نیست. هدایت به معنای عام- که شامل همگان است- عبارت است از: هدایت های تکوینی که در تمام عالم خلقت از جماد و نبات و حیوان و حتی انسان وجود دارد و همه با آن هدایت به طرف کمال وجودی خود می روند. شاید مقصود آیه شریفه ربنا الذي أعطى كل شيء خلقه ثم هدى [50] همین هدایت باشد. هم چنین هدایت های تشریحی و راهنمایی که به وسیله انبیا برای مردم صورت گرفته، عمومی بوده و شامل خوب و بد و صالح و طالح است. این هدایت هم، شامل فرعون و قارون و شمر و دیگر اشقیاء، و هم شامل صلحا است؛ و هیچ کس از هدایت الهی محروم نیست.

بنابراین، جمعیت هدایت شده منحصر به مسلمین نیستند و عامه افراد بشر نیز بر حسب فطرت و هدایت عقل و وحی و شرع هدایت شده اند؛ چنان که قرآن در این باره می فرماید: وأما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى [51] انا هديناه السبيل إما شاكراً وإما كفوراً(1)

در این میان هدایت های خاص و كمك ها و مددها و توفیقات و عنایاتی نصیب اشخاص می شود که در شرایط خاص و ظروف معین است و بیشتر مستند به گرایش انسان به سوی طلب هدایت و جهاد و مجاهده و بعضی شرایط می باشد؛ چنان که قرآن می فرماید: والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا و إن الله لمع المحسنین.(2)؛ که البته این هدایت ها خاص است.

س- در برخی هیأت های مذهبی اشعاری سروده و خوانده می شود که در ضمن آن لفظ جلاله «الله» را به ذوات عصمت- سلام الله علیهم- و غیره نسبت می دهند؛ مثلاً گفته می شود: من علی اللهی ام؛ من حسین اللهی ام؛ من زینب اللهی ام و...؛ حتی اخیراً گفته اند: من که هیچ، انبیا، اکبراللهی هستند (مقصود، حضرت علی اکبر- علیه السلام- است). گاهی لفظ مبارك «هو» را به طرز خاصی به طور دسته جمعی فریاد می زنند و بعد از آن «یا حسین» و یا «یا زینب» می گویند؛ مثلاً می گویند: «هو یا زینب» و امثال آن.

از آن حضرت تقاضا می شود جهت تنویر افکار، نظر مبارك خود را مرقوم فرمایید که شدیداً مورد حاجت است. خداوند به همه ما توفیق تبعیت کامل از احکام الهی را عنایت فرماید و همه را از فتن نجات دهد.

ص: 36

1- 52. (3) - انسان/3.

2- 53. (4) - عنکبوت/69 ..

ج- واضح است که گفتن این کلمات به قصد جدّ و اراده مفهوم ظاهر این الفاظ، شرك و كفر است و با شكّ در این که گوینده، مفهوم ظاهر آن را اراده کرده یا معنای دیگری در نظر داشته، اگر قرینه صارفه ای- که دلالت بر عدم معنای ظاهر آن دارد- نباشد، باز هم حمل بر کفرگویی می شود.

اما به ملاحظه این که افرادی موحد و خداپرست، این کلمات را بر زبان می آورند و حضرات ائمه علیهم السّلام- را بنده و مقرب خدا و اولیای خداوند می دانند؛ و با بی التفاتی و جهل به معنای این الفاظ، آن را بر زبان می آورند و یا به هر حال هرگز قصد ندارند که آن بزرگواران را الله و خدا بدانند، حکم به کفر و شرك آنها نمی شود.

با وجود این، لازم است از گفتن این الفاظ جدّاً خودداری شود؛ زیرا مفاسدی که بر این گونه شعارها مترتب می شود و زیان هایی که برای دین و مذهب و درك و معرفت جامعه دارد، بسیار است. مسلمانی که در همه نمازهایش شهادت می دهد که شخص نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم-- که افضل همه مخلوقات و همه این بزرگواران است- پیغمبر و بنده خدا است، معنی ندارد که بگوید: «محمّد اللّهی» یا «علی اللّهی» یا «حسین اللّهی» هستم.

بنابراین باید مجالس مؤمنین از این برنامه ها و شعارها پاك و منزّه باشد و به ذکر فضایل و مناقب آن بزرگواران- که در احادیث صحیح آمده است- مجالس خود را مزین نمایند و امر ولایت اهل بیت علیهم السّلام- را زنده نگاه دارند و حدود توحید و نبوت و امامت و حریم مقامات را رعایت نمایند.

خداوند متعال همه اعمال عبادی و کارهای ما را از تصرّفات شیاطین و افراد بی معرفت حفظ نماید و توفیق تعظیم شعائر و تأسی کامل و صحیح به اهل بیت علیهم السّلام- را به همگان عطا فرماید.

لازم به تذکر است که: در مقام متوجّه ساختن افراد مذکور به این حقایق باید برادرانه در محیطی صمیمی صفا و به طور مشفقانه عمل شود تا تذکر- ان شاء الله تعالی- ثمر بخش و مفید واقع گردد.

## علم و اراده الهی

س- مگر خداوند خوبی بنده اش را نمی خواهد؟ او می خواهد که بنده اش به سوی کمالات هدایت شود. پس چرا وقتی می خواهیم کاری را انجام دهیم، «ان شاء الله» می گوئیم؟

مثلاً می خواهیم مسجدی را بنا کنیم و این مسجد ذخیره آخرتیمان است؛ می گوئیم: اگر خدا بخواهد، این کار را انجام می دهیم. فلسفه این گفتار چیست؟

ج- گفتن «ان شاء الله» با رسیدن به کمالات منافات ندارد؛ بلکه خود گفتن آن، مرتبه ای از کمال است؛ چون اولاً: در قرآن و روایات به آن ترغیب شده و ثانیاً: معنایش این است که تحقق امور به مشیت الهی بستگی دارد؛ یعنی اگر خداوند نخواهد، هیچ امری در خارج صورت حصول و تحقق نمی گیرد.

گفتن «ان شاء الله» در امور خیر، به این برمی گردد که گوینده در واقع از خداوند می خواهد مانعی برای انجام کار خیری که قصد دارد انجام دهد، پیش نیاید و توفیق آن را داشته باشد؛ و این نشانه کمال توحید گوینده است. والله العالم.

س- آیا در انجام کارها مستغنی از اراده خدا هستیم و به اراده و اختیار خود، کار می کنیم؟

ج- اراده تکوینیّه خدا بر این تعلق گرفته که کارها از ما به نحو اراده و اختیار صادر شود. ما بالوجدان حس می کنیم که در افعال خود مجبور نیستیم؛ هر چند این اختیاری که به ما داده شده که می توانیم کاری را انجام دهیم و می توانیم آن را ترك کنیم، به اراده و خواست خدا است.

س- آیا علم خداوند و انبیا و ائمه، موجب سلب اختیار مردم در انجام کارها نیست؟

ج- علم خدا و علم انبیا و ائمه علیهم السلام- از وقایع و حوادث، مستلزم سلب اختیار اشخاص و علت وقوع آن حوادث نیست؛ زیرا در غیر این صورت- العیاذبالله- نفی علم خدا به همه وقایع کلی و جزئی لازم می شود؛ که خلاف ضرورت وجدان است؛ و یا قول به جبر کلی لازم می آید؛ که آن نیز خلاف ضرورت و بداهت است و مستلزم این است که معلوم، تابع علم باشد.

حلّ اجمالی شبهه این است که: علم خدا و کسانی که علم خود را از خدا گرفته اند، متعلق به وقوع حوادث به همان ترتیب طبیعی است؛ که از جمله وقوع فعل از اشخاص، مرید به اراده و اختیار است و اگر به غیر اراده و اختیار واقع شود و به جبر باشد، خلاف علم خدا واقع می شود.

به هر حال مسأله، مسأله ای است وجدانی و با رجوع به وجدان، هر کسی خود را صاحب اراده و اختیار می یابد و اگر هزار شبهه هم در مقابل آن باشد، خلاف وجدان و بداهت است.

از سوی دیگر هم علم خدا به هر چیز و هر جریان، و اخبار انبیا به ویژه حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم - و ائمه طاهرين عليهم السلام - نیز از وقایع و حوادث ثابت و مسلم است و بسیاری از آن اخبار واقع و ظاهر شده و آن چه مربوط به آینده است نیز واقع خواهد شد. و این خبرها نیز مانند خورشید در وسط آسمان ثابت است و قابل انکار نیست و به مسأله جبر و اختیار ارتباط ندارد.

س- با این که بیشتر مردم اهل جهنم هستند خلقت انسان و عالم تکلیف برای چیست؟

ج- خلقت همه انسان ها برای این است که با انتخاب و اختیار خود و استفاده از هدایت های، الهی به مقامات نایل شوند و به رضوان خدا و بهشت و نعمت های آن و کمال مطلوب برسند. اگر به گفته شما بیشتر مردم اهل جهنمند، یا به جای بهشت، جهنم راه های آن را انتخاب می نمایند، به سوء اختیار خودشان است.

خلاصه این که: برنامه بسیار پیچیده امتحان و آزمایش، با این خلقت انجام می شود و در واقع تشخیص و تخلیص، تا گزینش زبده ها و صلحا برقرار می گردد و این وضعیّت و برنامه ای است که می توان گفت به يك معنی در درجات مختلف و در کلّ عالم طبیعت برقرار است؛ با این تفاوت که جریان در ناحیه تشریعیات و امور تکلیفیّه در انسان به اختیار خودش وابسته است.

به علاوه، این مطلب که بیشتر مردم اهل جهنم اند، یا مخلّد در آتش هستند، ثابت نیست و تعبیر قرآنی (كثيراً من الجن والإنس) (1) است. آن چه مسلم است این که: اشخاص مقصّر و ملتفت که در حال کفر مرده باشند، مستوجب جهنمند و خلود در جهنم فقط در مورد معاندین است.

س- روایت است حضرت علی - علیه السلام - در پاسخ به مردی که سؤالی به تمسخر پرسیده بود، به «عمر سعد» - که آن زمان تازه راه افتاده بوده - اشاره کرد خبر داده بودند که: فرزند تو قاتل پسر من، حسین - علیه السلام - است.

با توجه به این نکته و عطف به این که سرنوشت این فرد و امثال او از قبل تعیین شده بوده، نقش «اختیار» را تشریح فرمایید.

با فرض این که کسی چون «عمر سعد» یا «شمر» از راهی که در آن بودند باز می گشتند، با توجه به آن که قضای الهی بر شهادت امام حسین - علیه السلام - قرار گرفته بود، آیا این اتفاق نمی افتاد؟

ص: 39

ج- مخاطب به این کلام، «سعد وقاص» - پدر عمر سعد - بوده است. اخبار و احادیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله - و امیرالمؤمنین علیه السلام - درباره شهادت سیدالشهداء - علیه السلام - بسیار است. این شبهه ای که مطرح کرده اید همان شبهه جبریّه است که در شعر منسوب به خیّام نیز آمده است:

می خوردن من حق ز ازل می دانست گر می نخورم علم خدا جهل بود

و جواب علمی آن را خواجه داده است:

علم ازلی، علّت عصیان گفتن نزد عقلا ز غایت جهل بود

علم الهی به این که عمر سعد یا شمر قاتل سیدالشهداء - علیه السلام - است، سبب سلب اختیار، آنها و اجبار آنها بر قتل نمی شود و اصلاً علم الهی تعلق گرفته است به این که: عمل قتل از آنها به اراده و اختیار خودشان صادر شود. و قتل و فعلی که به اراده و اختیار صادر نشود، متعلق علم نیست و واقع نشده است.

به هر حال ما به بدهت می دانیم که «عمر سعد» و «شمر» و هر ظالم و هر شخص عادل همه به اراده و اختیار عمل می کنند. چنان که بر حسب اخبار متواتر هم می دانیم، شهادت آن حضرت علیه السلام - و قتل آن حضرت توسط قتل آن حضرت نیز از پیش به وسیله اخبار پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام - معلوم و مسلم بوده است. (والله العالم).

س - مدّت چهار سال است که - خواسته یا ناخواسته - در يك سری جریانات فکری، اعتقادی و دینی وارد شده ام و به تنهایی نمی توانم خارج شوم، به اشخاص مختلفی از جمله ... مراجعه کردم، اما نتوانستم نتیجه دلخواه بگیرم. دوست دارم با يك مرجع و کسی که دید جدیدی به اسلام و تشیع و ایدئولوژی دارد و يك عالم دانای آگاه بر امور زمان مشورت کنم. البته بیشتر دوست دارم دردم را حضوری بیان کنم؛ ولی به واسطه دوری راه برایم مقدور نیست.

در ابتدای تعارف بگویم که اگر مایل نیستید که جواب روشن فکرا نه بدهید، حتماً بگویید که دیگر مزاحم شما نشوم و اگر عمری باقی بود برای اخذ پاسخ در پی دیگری بروم. آنچه را که من می خواهم باید عالمی آگاه پاسخ گوید. لطفاً بدون در نظر گرفتن این که ممکن است من با شنیدن حقیقت، گمراه شوم حقیقت و واقعیت را بگویید؛ چون برای رهایی از هر بیراهه ای، بالاخره راه درستی هم پیدا می شود. از کسانی که با آنها حرف زده ام راضی نیستم؛ چون به جای گفتن جواب یا لااقل گفتن این که «من نمی دانم»، می گویند: «دنبال این چیزها نگرد؛ امر، امر الهی است». و مراقب نمی کند؛ چون دستورات خدا بی دلیل نیست و

هر کدام حکمت دارد. من و چند تن از دوستانم واقعاً مشکل داریم؛ یعنی در برزخ وحشتناکی قرار داریم. امیدوارم این مقدمه حوصله تان را سر نبرده باشد؛ چرا که ذکر آن لازم بود.

اما بحث کلی ما درباره خداست و مهم ترین بخش آن بحث از اراده خداست. من درباره آن چیزهای مختلفی شنیده ام؛ اما می خواهم نظر جامع شما را هم بدانم. بدانم که اراده خدا کجای این عالم هستی است؟ کجای زندگی و آینده انسان است؟ اراده خدا با اراده انسان چه ارتباطی دارد؟ روابط طولی و عرضی در این مورد خاص، اصلاً برایم قابل قبول نیست. (لازم به توضیح است که من فردی منطقی هستم و بیشتر بر استدلال منطقی و عقلی تکیه دارم؛ البته به معنویات و نامحسوسات هم کاملاً توجه دارم و شاید این موارد دلیل بر ناآگاهی و نادانی من باشد.)

در ادامه این که: اراده خدا چگونه زندگی انسان را تغییر می دهد؟ (سرنوشت انسان و اراده خدا و اراده انسان هم زمان وجود دارند؛ ولی در عین حال در یک زمان با هم منافات دارند؛ یعنی قبول یکی مستلزم نفی دیگر است. اگر اراده خدا باشد، کارهای ما جبری است و اگر اراده انسان باشد، اراده خدا زیر سؤال می رود.)

قضا و قدر و تقدیر و سرنوشت همگی تحت تأثیر دعا و نیایش قرار دارند؛ ولی در این میان اراده خدا- که باید همان تقدیر باشد- تحت تأثیر درخواست انسان عوض می شود؛ یعنی انسان می تواند سرنوشت خود را تغییر دهد و با اراده خدا مقابله کند. بنابراین سرنوشت انسان دست خودش است. در این میان، دانایی خدا نسبت به سرنوشت انسان و اراده او تحت تأثیر کارهای انسان (به غیر از دعا) می باشد؛ یعنی انسان با کارهای خود سرنوشت خود را رقم می زند ....

نمی دانم که توانستم منظور خود را آنچنان که باید، درست مطرح کنم یا خیر. به هر حال شما به اختیار خودتان یک مطلب جامع و کامل درباره این مطالب برایم بنویسید؛ که این موضوع و حل آن خیلی مهم و حتی حیاتی است. البته سؤالات من خیلی زیاد و فرصت، اندک است. امیدوارم با پاسخ گفتن به این سؤال هم گره کور اعتقادی من رفع شود و هم بر هر آنچه که تا کنون شنیده ام، خط بطلان کشیده شود. (به امید خدا).

ج- نامه حاکی از روحیه کنجکاو و کاوشگر جناب عالی واصل شد. این رشته ای که شما درباره آن وارد کاوش شده اید، دارای شعب و برانگیزنده سؤالات بسیار است؛ که بشر تا بوده با آن کلنجار رفته و تا هست با آن دست و پنجه نرم خواهد نمود و چه بسا که بسیاری از آنها لاینحل باقی بماند؛ چنان که بسیاری از آنها هم حل شده و به سؤالات مربوط به آنها پاسخ داده شده و یا بسا در آینده به آن سؤالات پاسخ شافی و کافی داده شود.

معلومات بشر هر چه هم زیاد باشد و زیاد و زیادتر شود، در مقابل مجهولاتش چیزی به حساب نمی آید و هر چه معلومات او بیشتر می شود سؤالاتش مضاعف می گردد و گمان نمی رود روزی برسد که بشر به اکتشاف و کسب آگاهی بیشتر و رفع جهل و نادانی خود نیازمند نباشد؛ بنابراین حس کنجکاوی و کاوشگری او هیچ گاه از فعالیت باز نمی ایستد. در این میان هم بسیاری از این کاوشگران که از عقول نادره و نابغه بشر هستند و در این اقیانوس پهناور، عمر خود را به تحقیق و پژوهش گذرانیده و پاسخ های بسیار به سؤالات کسانی چون بنده و جناب عالی داده اند، این گونه این عالم پر از استفهام را توصیف کرده اند که یکی می گوید:

دل گر چه در این بادیه بسیار شتافت يك موی ندانست و بسی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت لیکن به کمال ذره ای راه نیافت

دیگری می گوید:

هرگز دل من ز علم محروم نشدم ماند ز اسرار که مفهوم نشد

هفتاد و دو سال جهد کردم شب و روز معلوم شد که هیچ معلوم نشد

نه این که بخواهد بگوید همه معلوماتم مجهولات است؛ بلکه غرض این است که عمر هفتاد و دو ساله، بلکه هفتاد هزار ساله هم برای کاوش و طلب کافی نیست و این میدان بی کرانه و نامتناهی است.

یکی هم به زبان عربی می گوید:

ماللتراب و للعلوم و إتمایسعی لیعلم أنه لایعلم

قرآن هم به انسان در هر کجا و در هر مرتبه از علم که باشد دستور می دهد: (قل رب زدني علماً) (1)؛ مبادا در راه تحصیل علم بایستی و وقوف کنی.

سؤالات انسان اگر از قسم سؤالاتی می باشد که در ذهن جناب عالی است، این سؤالات چند قسم است: يك قسمش سؤالاتی است که اصلاً انسان، توانایی و استعداد دریافت جواب آنها را ندارد؛ بلکه سؤال و پرسش او نشانه کم علمی او است و وقتی به مرتبه ای از علم و آگاهی می رسد، می فهمد که این سؤال حقّ او نیست.

قسم دوم سؤالاتی است که پاسخ دارد؛ ولی عقل پاسخگوی آن نیست و فقط از وحی و دانش دریافت شده از عالم غیب، باید پاسخ آن را گرفت؛ که طبعاً در این مسایل باید به علمای متخصص در فنّ تفسیر و حدیث و علوم اسلامی رجوع نمود.

قسم سوم سؤالاتی است که جواب دارد و عقل و تفکر سالم پاسخگوی آنها است؛ که البته این قسم هم مراتب و ردیف هایی دارد و فقط عقلای بزرگ و دانشمندی که در





علوم عقلی و نقلی عمرشان را گذرانده باشند- امثال «خواجه طوسی» ها و «علامه حلی» ها- می توانند به ردیف های بالای آن پاسخ صحیح و قانع کننده بدهند.

قسم چهارم هم سؤالاتی است که علوم متداول، مانند: شیمی و فیزیک و معرفة الاعضاء و معرفة النبات و معرفة الحيوان و ... به آنها پاسخ می دهند.

بنابراین اگر سؤالات از ردیف اول یا نزدیک به آن باشد، باید از ابتدا بدانیم که نه خود به پاسخ آن خواهیم رسید و نه از کسی پاسخ صحیح آن را دریافت می کنیم. معرفت و علم در اینجا این است که بفهمیم این سؤالات قابل طرح نیست؛ نظیر سؤال از حقیقت کنه ذات خدا و صفات ذاتیه او.

اگر این پرسش ها از ردیف دوم باشد، جوابگوی آن فقط مکتب انبیا است و به هر حال، عقل جوابگوی آن نیست؛ نظیر سؤال از کیفیت حشر و نشر و موافق بعد از آن.

در مکتب علمی اسلام حدود و مرزهای همه این سؤالات و پاسخ های آنها بیان شده است و این پاسخ ها باید معقول و آگاهانه باشد. مقصود شما از این که جواب، روشنفکرانه باشد، معلوم نشد. عرض کردم برای بعضی سؤالات باید به نوابغ عالم عقل و علم و عقول کبیره رجوع نمود؛ به کسانی که از کلّ این عالم و اوضاع آن تفاسیر معقول و آرامبخش و تحیر برانداز دارند و عالم را با معنی می دانند؛ نه آنان که عمرشان در تحیر و سرگردانی و ایراد و اشکال به این عالم گذشته و سراپای وجودشان را یأس و ناامیدی و بدبینی گرفته و با هیچ پاسخ و معنایی قانع نمی شوند و تا جایی پیش می روند که اساس این عالم را عبث و وجود خود و همه را بی هدف و بی فایده می دانند و بالاخره عمرشان در ایراد و اشکال به تمام کاینات طی می شود و عاقبت؛ مرگ را بر حیات ترجیح می دهند و به خودکشی و انتحار دست می زنند. آنها نه روشنفکرند و نه سعادتمند.

ما پیرو مکتب قرآنی که هدایت های آن بهترین وسیله آرامش و نجات از سرگردانی و تحیر است و ایمان به قضاء و قدر الهی نیز این آرامش روحی را ثابت و مستحکم می سازد.

برادر عزیز! در این جا، مطالب بسیار است و اگر شما نوشته اید «سؤالات بنده خیلی زیاد و فرصت اندک است»، متأسفانه یا خوشبختانه فرصت حقیر نیز خیلی کمتر است؛ با این همه اگر چه از نامه جناب عالی نقطه نظرات و ابهاماتی که در ذهن دارید، برای اینجانب کاملاً روشن نشده است و اگر موضوع به موضوع سؤالات خود را طرح کرده بودید، بسا که جواب وافی تر بیان می شد؛ عرض می کنم:

اما اراده خداوند متعال شمول عام دارد و همه عالم با اراده او موجود و برپا است. به فرموده «محقق طوسی»- آن عقل بزرگ و کم نظیر-:

هر چیز که هست آن چنان می باید و آن چیز که آن چنان نمی باید نیست

این عالم از آنچه نامرئی است و از آنچه مرئی است- از جماد و نبات و حیوان و انسان (انسان مختار)- همه به اراده او برقرار است. اراده خدا در همه جای عالم هستی وجود دارد. در همه اوضاع زندگی، انسان، فاعل بالا اختیار است و انسان، فاعل بالا اختیار و به اراده او است. ارتباط اراده و اختیار او با اراده و اختیار انسان، این است که انسان را با اراده و اختیار آفریده است و مثل حیوانات بی اختیار، یا مثل جماد و نبات، بی اراده نیافریده است. و از همین جا معنای بلند و عرفانی (ما أصابك من حسنة فمن الله و ما أصابك من سيئة فمن نفسك) (1) معلوم می شود که این جبر نیست و عین اختیار است. و این ممکن است یکی از معانی کلام معجز نظام امام علیه السلام- و هدایت تام و تمام اهل بیت و وحی علیهم السلام- باشد که فرمودند

: «لا جبر و لا تقویض بل امر بین امرین و منزلة بین منزلتین» (2).

بیان دیگر اراده خدا این است که: انسان در هر جریان و امری که باید یکی از دو طرف ایجاب و سلب را اختیار کند، در اختیار یکی از دو طرف مجبور یا مضطر است؛ ولی در انتخاب خصوص احد طرفین آزاد و مختار است و این هم معنای دیگری از «امر بین امرین» است.

بیان سوم: انسان در تشریعیات و آنچه در محدوده قانون گذاری و توبیخ و تشویق و تقدیر قرار می گیرد، مختار است و در تکوینیات و اموری که او را بر آن تقدیر یا توبیخ نمی نمایند، اختیار ندارد؛ که این هم يك معنی از «امر بین امرین» و عدم جبر می باشد.

بیان چهارم: این که در همان محدوده هایی که انسان، فی الجمله مختار است، اختیار مطلق ندارد. انجام و تحقق و حصول هر امری شرایط بسیار دارد؛ چنان که موانع بسیار نیز دارد. بسیاری از این شرایط و موانع در اختیار انسان نیست؛ بلکه تا اندازه ای است که اختیار انسان در این محدوده، در تحقق يك امر یا جلوگیری از وقوع آن دخالت دارد و بدون اختیار او، وقوع یا لاقوع صورت نمی پذیرد. پس این هم جبر است؛ یعنی بخشی از شرایط یا موانع فعل، در اختیار انسان نیست و هم اختیار است که

ص: 44

1- 56. (1) - نساء/ 79.

2- 57. (2) - بحار: 197 / 4 ..

وقوع یا لاوقوع به اختیار انسان است و این نیز معنای دیگری از «امر بین امرین» می باشد.

بیانات دیگر نیز هست: قضا و قدر الهی نیز در این بین محفوظ است و نه با اختیار انسان، نه با عدل الهی و نه با قواعد عقلی دیگر تا سازگاری ندارند.

اصل اختیار بشر (نه به طور مطلق) بالوجدان ثابت و قابل انکار نیست. جبر و بی اختیاری و تأثیر قضا و قدر هم (نه به طور مطلق) در موارد خود، بالوجدان ثابت است و آن هم قابل انکار نیست. در این میان انسان باید با بال معرفت و بینش و عمل صالح، راه به سوی خدا را ادامه دهد و از این گونه افکار، تفسیرهای صحیح داشته باشد تا به سعادت دنیا و عقبی نایل شود.

البتّه این تذکّرات ممکن است جامع الأطراف و شامل همه ابعاد مسایلی که ذهن شما را به خود مشغول ساخته، نباشد؛ اما امیدوارم تا حدّی به مقاصد شما کمک باشد. و من الله التوفیق و علیه التکلان. والسلام علیکم ورحمة الله.

س- خداوند، همه انسان ها را با فطرتی پاک آفریده است. پس چگونه است که گاهی انسانهای بدی را می بینیم؟

ممکن است در جواب بفرمائید: روی فطرت پاک آنها را پرده هایی پوشانده است که در برخورد با عوالم طبیعی به وجود آمده اند؛ اما سؤال این است که: اصلاً چرا انسانی که خوب آفریده شده از اول بد می شود؟

ج- ضعف و از کار افتادن فطرت به جهات مختلف مربوط می شود که شاید ما به همه آنها احاطه نداشته باشیم. از آن جمله سوء تربیت و فساد محیط خانواده و جامعه و شرایط و موانع دیگر است. در حدیث است

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبْوَاهُ يَهُودَانَهُ وَيَنْصَرَانَهُ وَيَمَجْسَانَهُ»(1).

ولی این امور- چنانکه اشاره شد- متعدّد است و ما نمی توانیم به کلّ مقتضیات و شرایط و موانعی که در این مسیر است نسبت به اشخاص و افراد پی ببریم. اجمال مطلب این است که بر حسب آیه کریمه: (وَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا)(2) فطرت انسان بر استقامت و قبول دین حنیف و میانه (دین اسلام) است.

از آیه کریمه: (إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نَظْفَةِ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً)(3) نیز نکات دقیقی استفاده می شود.

ص: 45

1- 58. (1) - بحار: 186/61.

2- 59. (2) - روم/30.

3- 60. (3) - انسان/2 ..

به هر صورت کاوش در این مسأله به طوری که انسان بتواند کلّ عوامل و روابط را درک کند، ظاهراً به جایی نمی رسد و اظهار عجز از درک اسرار قضا و قدر الهی - در عین ایمان به عدل خداوندی - علامت بلوغ عرفانی است. انسان باید اندیشه و تفکر را در همان راه هایی که به او نشان داده اند، به کار اندازد تا معرفتش به علم و حکمت باری تعالی زیاد شود و معلوماتش، اسرار و مجهولات را - که بی شمار است - توجیه نماید.

وقتی ما اجمالاً به خود مراجعه می کنیم، می بینیم که فطرت ما علم را بر جهل، عدل را بر ظلم، و احسان و نیکی را بر اذیت و آزار ترجیح می دهد. دل ما می خواهد نام ما در ردیف علما، رادمنشان، سخاوتمندان، متواضعان، راستگویان، امانتداران و پرهیزگاران ثبت شود و این را نمی توانیم انکار کنیم؛ چنان که نمی توانیم انکار کنیم که نمی خواهیم ما را از ستمکاران، نادانان، بی ادبان، بی رحمان، خیانت پیشگان، متکبران، زورگویان و ... بشمارند. حتی اگر خدای ناخواسته از این دسته باشیم، اگر ما را به این عناوین بخوانند ناراحت می شویم. اینها همه دلیل پاکی فطرت است و نشان می دهد که تعالیم اعتقادی و اخلاقی و احکام اجتماعی و نظامی اسلام، همه با فطرت انسان موافق است.

از سوی دیگر می دانیم که انسان اختیار و اراده دارد و به اختیار خود، همان گونه که در قرآن است: (إِنَّمَا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا)<sup>(1)</sup> یا در طریق شکر و بندگی و اطاعت خدا قدم بر می دارد؛ یا راه کفران و ناسپاسی را اختیار می کند.

با این آگاهی و با ایمان به عدالت خدای عالم حکیم می دانیم که بر کسی از قضا و قدر الهی ظلم وارد نمی شود و خدا بندگان را چنان که باید کیفر یا پاداش می دهد. او به تمام شرایط و جریان هایی که هر بنده داشته، آگاه است. این ما نیستیم که بخواهیم به حساب بندگان خدا برسیم تا نیاز داشته باشیم که تمام علل محبوب شدن فطرت را بدانیم. آن که باید هر کسی را مطابق شرایطش جزا بدهد، همه را می داند.

بنابراین وظیفه ما تسلیم و اعتقاد به عدل و خدا و اختیار بشر و قضا و قدر و عمل به تعالیم الهی است. همان تسلیمی که اسماعیل - وقتی پدرش ابراهیم علیهما السلام - به او مأموریت ذبحش را اعلام نمود - اظهار کرد و گفت: (يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ)<sup>(2)</sup>.

از بنده، بندگی شایسته است و از خدا هم خدایی صادر می شود. البتّه اجمالاً توجّه به این مطالب مفید و معرفت آموز است؛ اما نباید ابلیس مآبانه که گفت: (خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ

ص: 46

1- 61. (1) - انسان/ 3.

2- 62. (2) - صفات/ 102 ..

خلقته من طین)، (1) افعال و احکام خدا را زیر سؤال برد و چون و چرا کرد؛ بلکه باید با نردبان عمل و عبادت جلو رفت. (والله العالم).

س- چرا خدا جهان را به وجود آورده است؟ آیا انسان برای چه آفریده شده و هدف از آفرینش او چیست؟

ج- هدف از آفرینش انسان، رسیدن او به کمال و برخورداری او از زندگی دایمی و مخلصانه است؛ که با عبادت خداوند حاصل می شود. (والله العالم).

س- ما معتقدیم خدا انسان ها را برای امتحان آفریده است، آیا خدا نمی دانست که هر کدام از آنها چه کاره خواهد شد تا نیازی به خلقت باشد؟

ج- خداوند انسان را برای امتحان نیافریده و چنان چه در جواب سؤال قبل گفته شد، او برای رسیدن به زندگی سعادت‌مندانه جاوید و بی نهایت آفریده است؛ اما او را در این دنیا در معرض امتحانات گوناگون قرار می دهد؛ نه برای این که وضعیّت بنده برای خدا روشن شود؛ چون خداوند عاقبت او را می داند؛ بلکه برای تربیت او و تحمّل مشقّت ها و ظهور و بروز عبودیت و تکمیل مقام او و نیز اتمام حجّت بر او چنین می کند؛ تا به عذرهای غیر موجه متوسّل نشود و حقیقت، برای خود بنده آشکار گردد و امر به او مشتبه نشود. (والله العالم).

س 4- با اینکه خداوند از ازل می دانست که از مردم کارهای خلاف سر می زند، چگونه آنها را مجازات می کند؟

ج- مجازات خداوند منافات با علم مذکور ندارد؛ چون معاصی با اختیار خود عبد واقع شده و با اینکه می توانست ترك کند، انجام داده است. آنچه منافات با عذاب دارد، جبر است که بر حسب عقل و نقل، باطل است. (والله العالم).

ص: 47

فصل سوم: نبوت

اشاره

ص: 48





س- آیا حضرت رسول اکرم- صلی الله علیه و آله وسلم- معجزه داشته است یا نه؟

ج- بلی؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم- معجزات بسیار اظهار فرمودند؛ که از جمله آن ها قرآن مجید است که معجزه باقیه و پایدار آن حضرت بوده و برقرار است. قرآن مجید می فرماید: (قل لئن اجمعت الإنس و الجن علی أن یاتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله و لوکان بعضهم لبعض ظهیراً) (1)؛ که همین آیه اعلام اعجاز است.

شرح این معجزات و تعداد آنها را می توانید با مراجعه به کتب تاریخ، به ویژه تواریخی که در موضوع حیات و زندگی نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- نوشته شده است و همچنین در کتب تفسیر و ... بخوانید.

س- آیا حضرت رسول- صلی الله علیه و آله وسلم- از عالم غیب خبر داشته است یا خیر؟

ج- بلی؛ حضرت پیغمبر- صلی الله علیه و آله وسلم- مکرر خبر از غیب داده اند و در قرآن نیز اخبار متعددی از غیب وجود دارد که قطعاً و به طور متواتر این موضوع را ثابت کرده است.

س- در صورتی که حضرت رسول اکرم- صلی الله علیه و آله وسلم- علم غیب و معجزات نداشته، پس چگونه ائمه- علیهم السلام- علم غیب و معجزه داشته اند؟

ج- در جواب دو سؤال قبل گفته شد که پیغمبر- صلی الله علیه و آله وسلم- هم معجزه داشته اند و هم از امور آینده و پنهانی مکرر خبر داده اند و از ائمه علیهم السلام- نیز معجزه و اخبار از غیب مکرر صادر شده است.

س- نظر به این که حضرت رسول اکرم- صلی الله علیه و آله وسلم- دارای فرزند ذکور نبوده، پس سیادت از کجا به وجود آمده است؟

ص: 50

ج- چنان که همه می دانیم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- دختری به نام «فاطمه» و به لقب «سیدة نساء العالمین» باقی مانده؛ که فرزندان بدون واسطه و با واسطه ایشان، مورد احترام عموم مردم هستند و به آنها سید و آقا می گوئیم.

س- آیا انتخاب پیامبر به پیامبری، اکتسابی بوده یا انتصابی و یا این که هر دو قضیه را شامل می شود؟

منظور از اکتسابی این است که لیاقت کامل در او بوده است و در شخص دیگری نبوده که خداوند ایشان را به عنوان پیامبر تعیین کرده و یا اینکه خواست خدا بوده است که این شخص، با این مشخصات ظاهری پیامبر باشد. سؤال این است که: چرا زید یا عمرو پیامبر نشده در حالی که آنها هم انسان بوده اند و می توانستند به کسب مقام معنوی نایل آیند؟

ج- آنچه در مسأله نبوت و امامت معتبر است، نصب و گزینش الهی است مفهوم انتخابی و انتصابی که در عرف معاصر، نوع حکومت ها به آن تعیین می شوند، در آن بی موضوع است؛ زیرا نه انتخاب اکثریت افراد بشر در آن دخالت دارد و نه انتصاب فرد خاصی از بشر. این دو گونه تعیین، معایب و مفاسده دارند و غالباً یا در همه جا، به گزینش اصلح واقعی منتهی نمی شود و از اغراض خصوصی و هواهای نفسانی و امیال مختلف مصون نمی ماند.

اما گزینش الهی و برگزیدن به نبوت و رسالت یا امامت بر اساس صلاحیت ها و شرایط واقعی و شایستگی بوده و چون خداوند متعال آگاه و عالم بر آن است، همیشه اصلح واقعی برگزیده می شود.

بنابراین نبوت به نصب است؛ اما به نصب خداوند عالم و حکیم نصب اصلح و الیق واقعی است؛ که در گزینش های انتخابی یا انتصابی بشری هرگز قابل تأمین و تضمین نیست و در يك كلمه: (الله أعلم حيث يجعل رسالته) (1) است.

گزینش بشری، گزینش جاهل به حقایق و غیر مصون از خطا و اشتباه و در معرض پیروی از اغراض شخصی و هواهای نفسانی است. به هر حال، چه انتخابی و چه انتصابی باشد، این گزینش خداوند علام الغیوب و حکیم و غنی، منزّه از خطا و اشتباه و مبرا از احتیاج به جلب نفع یا دفع ضرر است.

به طور کلی تفاوت نظام های شرعی و قوانین عادی در همین است که نظامات الهی از طرف خداوندی است که بر حسب اسمائه الحسنی- مثل: «الحاکم»، «المالک»، «العالم»، «الحکیم»، «القدّوس»، «الرحمن»، «الرحیم» و «اللطف»- صالح برای این

ص: 51

نصب، و تشریح این نظامات است. این صلاحیت، مختص به ذات اقدس او است و در آن واحد و یگانه و بی همتا است؛ و دیگران فاقد این صلاحیت ها و جاهل می باشند؛ بنابراین، گزینشان خواه انتصابی باشد یا انتخابی، هرگز مصون از خطا، یا حبّ و بغض، و یا اغراض شخصی و شهوانی و نواقص دیگر نیست.

بنابراین، پاسخ این سؤال که «چرا زید یا عمرو پیغمبر نشده اند» معلوم می شود؛ زیرا جواب این است که: (الله أعلم حیث يجعل رسالته)؛ برای این که شرط لازم در آنها و برای آنها فراهم نبوده است.

در خاتمه نکته ای که به طور فشرده به آن اشاره می شود، این است که: تنصیص نبیّ سابق بر نبوت پیغمبر لاحق، مثل تنصیص پیامبران گذشته بر نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلّم - همچنین تنصیص پیغمبر بر امامت ائمه علیهم السلام - نصب و انتصاب بشری و عادی نیست؛ بلکه اعلام و اخبار از نصب الهی است.

س - به چه دلیل حضرت محمّد - صلی الله علیه و آله و سلّم - خاتم النبیین می باشند؛ در صورتی که تا روز قیامت فاصله زیادی است؟  
و - نعوذ بالله - آیا ممکن است انسان کامل تری بیاید که شرایط آن حضرت را داشته باشد؟

ج - یکی از عقاید مسلمّه و ضروریّه اسلامیّه، عقیده به خاتمیت دین اسلام و خاتم الانبیا بودن حضرت رسول اعظم، محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلّم - است؛ که بعد از آن حضرت و دین او، نه پیغمبری خواهد آمد و نه دینی کامل تر و جامع تر از آن خواهد بود.

دلایل آن از سمع، یعنی کتاب و سنت بسیار است؛ از جمله آیه کریمه (ما کان محمد أباً أحد من رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبیین) (1)؛ و آیه ابتغاء: (ومن یتبع غیر الإسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین) (2)؛ و آیات دیگر.

از جمله احادیث، حدیث معروف و متواتر «منزلت» است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم - به امیرالمؤمنین علیه السلام - فرمود:

«أنت منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» (3)؛

و احادیث بسیار و معتبر دیگری نیز وجود دارد.

ص: 52

1- 66. (1) - احزاب/ 40.

2- 67. (2) - آل عمران/ 85.

3- 68. (3) - صحیح مسلم: 108/4؛ صحیح بخاری: 3/5 و 24 کتاب الفضائل؛ مسند احمد: 1/173، 175، 185؛ سنن ابی داوود: 29/1؛ صحیح ترمذی 30/2؛ کنز العمال: 402/6؛ و بسیاری از مصادر حدیث ..

خلاصه، مسأله خاتمیت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به ادله قطعیّه از کتاب و سنت و اجماع و اتفاق و ضرورت بین جمیع مسلمین، ثابت و مسلم است و طولانی شدن از منته تا انتهای این عالم موجب استبعاد آن نیست؛ چنان که اکنون که متجاوز از چهارده قرن از هجرت می گذرد، تحولاتی که در وضع تمدن و مظاهر زندگی بشر پیش آمده است، به مراتب بیشتر از تحولاتی است که در همه ادوار گذشته بوده؛ هم چنان تعالیم اسلام، زنده و عملی و جلوتر از هر عصر و زمان است.

س - چرا انبیا فقط در خاورمیانه مبعوث شده اند؟ و چرا فقط داستان های این عده معدود در قرآن کریم آمده و مخصوصاً داستان حضرت موسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - بیشتر مطرح شده است؟ آن دسته از مردم دنیا که دعوت انبیا به آنها نرسیده، چه وضعی دارند؟

ج - این گونه سؤال در مورد بعثت انبیا جدید نیست و به گونه هایی مطرح می شده؛ از جمله: در قرآن مجید از قول کفار نقل شده که می گفتند: و لو لا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم [69]. در مورد رسالت حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - می گفتند: چرا قرآن بر مردی بزرگ از یکی از دو قریه نازل نشده است.

قرآن مجید در پاسخ به این قسم سؤالات می فرماید: الله أعلم حیث یجعل رسالت [70]

قابل ذکر است که اولاً، این که فقط انبیا در خاورمیانه مبعوث شده باشند، از کجا معلوم شده است؟ ما از انبیا جز شمار اندکی که در قرآن مجید یا احادیث نام برده شده اند، کسی را نمی شناسیم. از کجا معلوم که ده ها هزار پیغمبری که مبعوث شده اند در سرزمینها و نقاط دیگر نبوده اند؟

ثانیاً، شرایط و ملاحظات بسیار در انتخاب و گزینش پیغمبر مورد ملاحظه است که خداوند باعث الانبیاء خود از آن آگاه است. در سرزمین هایی مانند: فلسطین، جزیره العرب، مکه و مدینه، رجال دین و مردان خدا و کسانی که آمادگی قبول دعوت حق را داشته باشند، بیشتر پرورش می یافته اند؛ چنان که مثلاً در یونان، فلاسفه بیشتر پیدایش داشته اند. در هر حال این امری است الهی و خدا از همه داناتر به آن است. هر چه باشد و به هر جهتی که باشد، این پیغمبرانی که در قرآن مجید یاد شده اند، از این اراضی مبارکه بر خاسته اند.

سرّ این که حکایت حضرت موسی بیشتر به میان آمده، مناسبت هایی است که برای عبرت دیگران تذکر آن لازم بوده است و روبرویی هایی است که مسلمانان با اهل کتاب داشته اند.

حق این است که طرح این سؤالات چندان مفید فایده نیست؛ و آنچه مهم است بررسی و ملاحظه دعوت انبیا و عمل به دستورات و تعلیمات آنهاست.

اما در رابطه با مردمی که در گذشته و حتی حال، دعوت انبیا به آنها نرسیده باشد، باید گفت: مؤاخذ به تکالیفی که تبلیغ کرده اند، نیستند؛ زیرا حجّت بر آنها تمام نیست. قرآن در این باره می فرماید: **وَمَا كُنَّا مَعْدُبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا (1)**؛ از این رو با آنها به هر نحو که عدل الهی اقتضا کند، عمل می شود.

ص: 54





## حضرت علی (علیه السلام)

هدیه ناقابل به پیشگاه مقدّس حضرت مولی الموالی، امیرالمؤمنین، امام علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه- که به درخواست بعضی از فضلالی محترم مدرسه مبارکه نوریه اصفهان مرقوم شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

و ماذا يقول الناس في مدح من أتت مدائحه الغرّاء في محكم الذكر

\*\*\*

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنند سر انگشت و صفحه بشمارند

از آن شخصیت عظیم که بعد از رسول خدا، اشرف کلمات الهیه، اکبر آیات ربانیه، ادلّ دلایل جامع، اتمّ براهین ساطعه و وسایل کافیّه و مظهر العجائب و معدن الغرائب است و مالک کلّ عظمت های انسان مافوق و برتر و خلیفه الله بر حق است؛ و دوستی او عنوان صحیفه مؤمن و علامت طهارت مولد است.

اگر انسان همه زبان های گویا را در دهان داشته باشد و با هر کدام از آنها جاودانه مدح و ثنا بگوید، از حرف نخستین مدح او، بیشتر نخواهد گفت؛ و زبان حالش این شعر خواهد بود:

این شرح بی نهایت کز وصف یار گفتند حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد

در آن میدانی که پیامبر اعظم، عقل کل، خاتم رسل و هادی سبیل، بر حسب احادیث معتبر و مشهور بین مسلمین، از آن حضرت آن همه تمجید و تعریف رسا و پر از معنی فرموده و او را با حق و با قرآن، و حق و قرآن را با او لازم الاتّصال و غیر قابل افتراق دانسته و گاه فرموده است که:

ص: 57



«لولا أن تقول فيك طوائف من امتي ما قالت النصرارى في عيسى بن مريم لقلت اليوم فيك مقالاً لا تمر بملاً من المسلمين إلا وقد أخذوا التراب من تحت قدمك للبركة»(1)

و گاهی با زبان معجز بیان و حقیقت ترجمان فرموده:

«لو أن البحر مداد و الرياض أقلام و الإنس كتاب و الجن حساب ما أحصوا فضائلك يا أبا الحسن»(2)

یا ارزش یکی از میادین جهاد آن مجاهد فی سبیل الله را در راه اعتلای کلمة الله و دفاع از حق، افضل از عبادت جنّ و انس، یا همه امت معرفی کرده، دیگران در مدح و ثنای آن حضرت چه می توانند بگویند؟ همه در برابر آفتاب جهان تاب محمّدی و دریای بیکران علم احمدی صلوات الله علیه- چون ذره و قطره، بلکه از آن هم کمترند.

حقیقت این است که با جمله ها و کلماتی که حروف آن ها بیست و نه حرف بیشتر نیست، نمی توان از بزرگ بنده خاص و مخلص خدا که در آیات بسیاری از قرآن، خداوند متعال، خود او را وصف و مدح فرموده است، توصیف و ستایش کرد:

وإن قميصاً خيط من نسج تسعة و عشرين حرفاً عن معاليه قاصر

آنچه از آن امام عظیم و رهبر موحدان و پیشوای مجاهدان، سرور زهاد و دادگران و امیر مؤمنان مدح و ستایش شده- هر چه رسا و شیوا بوده- تنها به ناحیه ای از نواحی عظمت آن حضرت، اشاره شده است.

آن که در مجلس معاویه و به درخواست و اصرار او، امام را به این سخنان توصیف کرد:

«كان واللّه بعيد المدى شديد القوى تتفجر الحكمة من جوانبه و العلم من نواحيه، يستوحش من الدنيا و زهرتها و يأنس بالليل و وحشته و كان واللّه غزير الدمعة و طويل الفكرة، يحاسب نفسه إذا خلى و يقلب كفيه على ما مضى، يعجبه من اللباس القصير و من المعاش الخشن و كان فينا كأحدنا...»(3)

و آن که با این جمله کوتاه

«احتياج الكل إليه و استغناؤه عن الكل دليل على أنه إمام الكل»(4)

( او را ستود؛ و آن که در وصف کلام ایشان می گفت:

«كلامه فوق كلام المخلوق و دون كلام الخالق»(5)

ص: 58

1-72. (1) - اصول کافی: 48/8.

2-73. (2) - بحار: 75/40، مناقب خوارزمی / 328.

3-74. (3) - بحار: 250/33.

4-75. (4) - خليل نحوى؛ ر. ك: تنفيح المقام، 1/403؛ اعيان الشيعة: 6/345.

5-76. (5) - نهج الحق/328 ..

و آن که می گفت:

«لولا علی لهلك عمر(1)» و «لولا سيفه لما قام للإسلام عمود»(2)

( و آن که می گفت:

«قتل فی محراب عبادته لشدة عدله»

و آن بانوی شجاع و با معرفتی که او را در حضور معاویه به این دو شعر، مدح نمود:

صلی الإله علی جسم تضمّنه قبر فأصبح فيه العدل مدفونا

قد حالف العدل لا یبغی به بدلا و صار بالعدل و الإیمان مقرونا(3)

و آن مرد مسیحی که آن شخصیت بزرگ آفرینش و آن یگانه نمایش کمال وجود محمدی را به این جمله ستایش کرده است:

«فی عقیدتی أن علی بن ابي طالب اول عربي لازم الروح الكلية فجاورها و سامرها»(4)

و آن شاعر پاك نهاد که سروده است:

بردوش پیغمبر پاك رای خدا دست سود و خداوند پای

و آن که این شرف و عزّت را به این بیان شرح داد:

النبي المصطفى قال لناليلة المعراج لما صعده

وضع الله علی ظهري يدا فأراني القلب أن قد برده

و علي واضع رجله لي بمكان وضع الله يده

هر يك به منقبتی از مناقب آن حضرت اشارتی کرده اند. چهارده قرن است که علما و حکما از فضایل او گفته اند و تا علم، فضیلت، زهد، عدل و کمالات انسانی مورد ستایش است، آیندگان نیز او را ستایش خواهند کرد.

و با وجود این قصاید و اشعار بی شمار و هزاران کتاب و مقاله که جهت شرح شخصیت این انسان اکمل و والا نوشته و همه داد سخن داده اند، باز هم همانند روزهای نخست برای گویندگان و اندیشمندان، مجال سخن باز است و بلکه زمینه آن بیش از پیش مهیا است.

ص: 59

---

1-77. (1) - در مصادر روائی و تاریخی این سخن از «عمر» به تواتر رسیده است؛ و برای رعایت اختصار فقط به چند مصدر اکتفا می گردد: کنز العمال: 154/1؛ ذخائر العقبی 82/1؛ فیض القدر: 356/3؛ مستدرک حاکم: 457/1.

2-78. (2) - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد: 83/12.

3-79. (3) - شواهد التنزيل: 349/1؛ بلاغات النساء/47.

4-80. (4) - الامام على، نوشته عبدالفتاح عبدالمقصود، جلد اول ..

همان گونه که در احادیث شریفه بیان شده است، علی علیه السلام- معجزه ای است که خدا به رسول گرامی اش خاتم الانبیاء- صلی الله علیه و آله- عطا فرمود. معجزه ای که از همه معجزات انبیای گذشته، بزرگتر و حیرت انگیزتر است و شایسته است که بگوییم: این سخن حضرت صادق علیه السلام- که فرمودند:

«الصورة الانسانية هي أكبر حجج الله على خلقه و هي الكتاب الذي كتبه بيده و هي الهيكل الذي بناه بحكمته و هي مجموع صور العالمين و هي المختصر من العلوم في اللوح المحفوظ

» به واسطه شخصیتی چون علی علیه السلام- بیان واقع و حقیقت می شود.

با عالم بزرگ معتزله- ابن ابی الحدید- هم نوا شده و بگوییم:

هو النبأ المكنون و الجوهر الذي تجسد من نور من القدس زاهر

و ذو المعجزات الواضحات أقلها الظهور على مستودعات السرائر

و وارث علم المصطفى و شقيقه أخاً و نظير في العلي والأوصار

ألا إنما التوحيد لولا علومه لعرضة ضليل و نهبة كافر

پس، سزاوارست که زمین ادب ببوسیم و خداوند متعال را به نعمت ولایت آن حضرت و فرزندان بزرگوارش تا حضرت صاحب وقت و ولی عصر و مالک امر، مولانا المهدی- ارواح العالمین له الفداء- حمد و سپاس بگوییم:

«الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية أمير المؤمنين و الأئمة المعصومين سيما خاتمهم و قائمهم صلوات الله عليهم أجمعين.»

س- چنانچه دیده می شود بسیاری از علمای عامه و به اصطلاح، اهل سنت، فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علی- علیه السلام- را در سطح بسیار عالی و مافوق عادی تصدیق کرده و صریحاً به فضایل آن حضرت اقرار و اعتراف می کنند؛ و اکثراً در این که هر کس در راه امیرالمؤمنین- علیه السلام- برود و او را در امر دین، امام خود قرار دهد به راه صواب رفته است، اختلافی ندارند؛ پس چرا و چگونه است که راه خود را ترك نمی کنند و خود را در زمره شیعیان وارد نمی سازند؟

ج- این موضوع که بسیاری از مخالفان حق و کسانی که باطل را تأیید و ترویج می کنند و قلم و زبانشان را در کار و خدمت به اهل باطل قرار می دهند، به حق اعتراف می نمایند و در ضمن گفتارشان خود آگاه یا ناخودآگاه، باطلی را که ترویج و تبلیغ می نمایند، محکوم می سازند و، با اهل حق هم صدا می شوند، سابقه زیاد دارد.

و در تمام اعصار و بیشتر مواقعی که حق و باطل با هم مواجه و روبرو شده اند، دیده شده و دیده می شود که بسیاری از مشرکان و بت پرستان متفقاً عقیده توحید را می ستایند. بسیاری از نصاری و مسیحی ها و ارباب مذاهب دیگر از اسلام، ستایش های صریح و پرمغز نموده و آن را یگانه راه نجات می شناسند؛ و اعجاز قرآن و رسالت پیغمبر اسلام را تصدیق کرده اند. با این وجود در همان عالم مسیحیت خود باقی مانده اند، تا این که مرده اند. حتی در مواجهه های سیاسی و خصوصی و شخصی و غیر مذهبی نیز مکرر دیده می شود، که گاه آن که بر باطل است، به فضیلت طرف مقابل خود اعتراف می نماید.

این مسأله، علل و عوامل مختلف دارد؛ که همه موارد و عوامل، یا بعضی از آنها در آن مؤثر واقع می گردد:

1- گاهی فضایل مناقب در يك طرف به قدری روشن است که طرف دیگر نمی تواند آن فضایل را انکار نماید؛ زیرا مردم و حتی طرف دارانش از گزاف گویی او متنفر می شوند؛ بنابراین طرف او در لباس اقرار به فضیلت او با وی طرفیت می کند و موقعیت خود را تثبیت می نماید؛ مانند: معاویه و عمر؛ معاویه منکر فضایل حضرت علی نمی شود؛ ولی خون عثمان را به گردن آن حضرت می اندازد.

2- گاهی اقرار و اعتراف، ناخودآگاه و با عدم توجه به لوازم آن انجام می شود؛ مانند شخصی که در ضمن محاکمه، مطالبی می گوید که طرف با همان مطالب، او را محکوم می کند و به آن مطالب استناد می نماید.

3- گاهی حبّ و دوستی، تقیّد و مأنوس شدن به مطالبی، شخص را وادار به توجیه و تأویل می کند.

4- گاهی ترس و بیم، مانع از تصریح در بیان حق می شود؛ چنان که بسیاری از علمای عامّه- مانند صاحب «شواهد التنزیل»- چنین هستند.

5- از همه بالاتر حبّ جاه نیز تأثیر دارد. افراد بسیاری هستند که از بطلان يك مرام را اطلاع دارند؛ اما از آن دست بر نمی دارند.

6- گاه يك نوع سفاهت و نادانی وجود دارد؛ همان گونه که درباره «سلطان محمد خدابنده» گفته شده است که وقتی سؤالی مانند این را پرسید، یکی از علما در جواب او گفت:

أتعجب من أصحاب أحمد إذ رضوا بتأخير ذي فضل و تقدیم ذي جهل

و أصحاب موسى في زمان حياته رضوا بدلا عن خالق الكون بالعجل

7- در مورد خصومت و انکار حضرت علی علیه السلام- خصوصیت دیگری نیز وجود دارد و آن عدم طیب ولادت و نفاق است؛ که موجب می شود آن حضرت را با

اقرار به فضایل، دوست ندارند، یا در مرتبه ای که در آن قرار گرفته است، او را قبول نداشته باشند.

س- آیا روایتی که در آن گفته شده حضرت علی- علیه السلام- را با رسن پیچیده اند و ایشان را برای بیعت با ابوبکر به مسجد برده اند صحّت دارد؟

ج- این مطلب، منقول و مشهور است و از غاصبین خلافت که می دانستند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام- مأمور به صبر است، هیچ استبعادی ندارد. چنان که ادامه دهندگان راه آنها، اهل بیت حضرت سیدالشهداء- علیه السلام- را به يك رسن بسته بودند و با این حال وارد مجلس یزید- علیه اللعنه- کردند و غل جامعه به گردن حجت خدا حضرت امام سجّاد- علیه السلام- انداخته بودند و همین رفتار نیز با موسی بن جعفر- علیه السلام- در زندان نیز انجام شد.

س- می دانیم حضرت علی- علیه السلام- در هنگام نماز به چیزی غیر از خدا توجّه نداشتند. در روایت است که تیری از پای آن حضرت در هنگامی که مشغول نماز بودند، برگرفتند و ایشان متوجّه نشدند؛ بنابراین چرا به هنگام رکوع متوجّه فقیر داخل مسجد شدند و انگشتر خود را به او دادند؟

ج- قلوب اولیاء الله تحت تصرّف و اختیار خدا است؛ چنان که در حدیث قدسی منقول است

: «قلب المؤمن بین إصبعین من أصابع الرحمن یقلبه کیف یشاء»<sup>(1)</sup>.

بنابراین جایز است حضرت با همان حال توجّه کامل به خدا، من جانب الله متوجّه فقیر شده باشند. بر این معنی روایات بسیار دلالت دارد؛ مانند حدیث قدسی:

«ما یتقرّب عبدی الی بشیء أحب الیّ مما افترضته علیه وإنه لیتقرّب الی بالنافله حتی احبّه فإذا احبته كنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ولسانه الذی ینطق به ویده الّتی یبطش بها إن دعانی اجبته وان سألتنی أعطیته»<sup>(2)</sup>.

(و شاید معنی آیه شریفه (وما رمیت إذ رمیت ولكن الله رمی).<sup>(3)</sup> همین باشد در این جا نکات و مطالب دقیق و رقیق بسیار است که مجال بیانش نیست.

ص: 62

1- 81. (1) - بحار: 53/63.

2- 82. (2) - وسائل: 72/4.

3- 83. (3) - انفال/ 17 ..

س- با وجود اهمّیتی که ولایت حضرت امیر- علیه السّلام- در مذهب شیعه دارد، سرّ این که در اذان و اقامه و تشهد نماز، شهادت به امامت آن بزرگوار مقرر و تصریح نشده- مگر به عنوان تیمّن و تبرک- چیست؟

ج- مقامات کلام و موارد آن مختلف است و بلاغت تکلم و سخن گفتن، با توجه به مقتضای حال است. گاهی مقام، مقام اجمال است و گاهی مقام تفصیل. در این موارد (اذان و اقامه و تشهد) مقام، مقام تفصیل نیست؛ و غرض، شهادت دادن است به جمله ای که جامع و شامل جمیع عقاید حقّه باشد؛ و تمام دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم- و رسالت ایشان را در کمال ایجاز و اختصار فرا بگیرد. تفصیل دادن در این مقام، نقض غرض و خلاف بلاغت و قواعد ادبی است و سبب می شود که کلام از نظم خود خارج شود.

شهادت به توحید با همین جمله، متضمّن شهادت به تمام عقاید حقّه در مورد خدا و صفات او- عزّاسمه- از وحدانیت و سایر صفات ثبوتیه و سلبيه است. تفصیل آن در این جا، نه مناسب اذان و اقامه است و نه مناسب تشهد؛ زیرا سبب اطاله کلام در جایی می شود که در آنجا اختصار و اجمال، نه تنها مناسب، بلکه لازم است.

هم چنین شهادت به رسالت، شهادت به تمام عقایدی است که با ارشاد و هدایت و بیان مقام رسالت از امامت، معاد و حشر و نشر، بهشت و دوزخ، فروع دین، احکام و غیرها اثبات می شود و تفصیل این مطالب نیز در اذان و اقامه و تشهد، خلاف بلاغت و سبب اطاله کلام است.

بنابراین جمله ای آورده شده که متضمّن همه عقاید، و همچنین دعوت اسلام است. شهادت به امامت نیز مانند شهادت بر معاد و موافق پس از مرگ و غیره، واجب نشده؛ چون در این جا غرض، ایجاز و اختصار است.

معارف دین؛ ج 1؛ ص 63

یکی از این مطالب- که فرع شهادت به رسالت است- مذکور می گردید، ایراد می شد که: چرا موضوع دیگر ذکر نشده؛ و اگر آن موضوع هم ذکر می شد، ایراد می گردید: چرا فلان موضوع دیگر ذکر نشده؟ (و هلم جراً).

چنان چه به عنوان مثال اگر اسم مبارك امیرالمؤمنین علیه السّلام- ذکر می شد، باز گفته می شد: چرا با وجود اهمّیتی که دارد، اسامی شریف سایر ائمّه علیه السّلام- ذکر نشده؟ و چرا به اسم مبارك حضرت صاحب الزّمان ارواحنا له الفدا- اشاره نشده؟ و اگر آن هم ذکر می شد، می گفتند: چرا راز غیبت و طول عمر آن حضرت- با وجود اهمّیتی که دارد- ذکر نشده؟ و خلاصه از این «چرا» ها زیاد گفته می شد.

ص: 63



پاسخ این است که این جا مکان و محلّ مناسب برای تفصیل این امور نیست؛ وگرنه تفصیل داده می شد. مقتضای بلاغت و ایجاز این است که به موضوعی که اساس همه موضوعات و عقاید اسلامی، و متضمّن شهادت به کلیه امور مذکور است، شهادت داده شود تا همه مسایل، بر اساس آن احراز و اثبات شود.

در این راستا ممکن است این نکته نیز معلوم شود که شهادت به ولایت، نه به قصد ورود، بلکه به قصد مطلق محبوبيّت این شهادت، در این جا مانع و اشکالی ندارد؛ زیرا آن چه به عنوان وظیفه و تکلیف در مقام اذان و اقامه و تشهّد است، همین است و بیش از این در شهادت نیست؛ امّا به عنوان مطلق محبوبيّت خصوص در اذان و اقامه به این صورت که اذان و اقامه به قصد جزئیّت، گفته نشود، با توجه به عدم ایراد اقرار و اعتراف به سایر عقاید حقّه، به مقداری که فصل طویل بین فصول اذان نشود، در واقع اشکالی ندارد و نه تنها جایز، بلکه راجح است؛ و هیچ گونه دلیلی بر عدم جواز آن نیست.

لازم به تذکر است که علاوه بر آنچه گفته شد، بعضی نکات دیگر نیز در نظر است که چون همین قدر که گفته شد برای اهل بصیرت کافی است، به آن بسنده شد.

تذکر دیگر این است که: مسأله ولایت، مسأله ای است که از آغاز بعثت مطرح بوده است. در تفسیر آیه شریفه و أندر عشیرتک الأقربین [84] در کتب عامّه و خاصّه روایت شده است که: پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلّم - از همان آغاز بعثت که مأمور به دعوت و انداز خویشاوندان و اقربای خود گردیدند، این موضوع را بر آنها عرضه داشته و به صراحت، علی - علیه السّلام - را به خلافت و ولایت امری پس از خود تعیین فرمودند و سپس در موارد متعدّد دیگری نیز آن را اعلام کردند و سرانجام در غدیر خم آن را با رسمیت و تشریفات، به همگان ابلاغ فرمودند.

س - چرا در حدیث شریف غدیر، خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین علی - علیه السّلام - به لفظ «خلیفه» عنوان نشده است تا ایراداتی که در دلالت ولی و مولی بر ولایت و زعامت و زمامداری امور شده است - اگر چه غیر وارد باشد - مطرح نشود؟

ج - اولاً وقتی اغراض نفسانی و سیاسی و دنیوی در بین باشد، با هر شکل و هر لفظی این مطلب یا هر مطلب دیگر ادا و بیان شود، صاحبان اغراض، ایراد می گیرند. اگر در موقف عظیم غدیر، به جای ولیّ و مولی، هر کلمه دیگر همانند همین لفظ خلیفه گفته می شد، مثل ولیّ و مولی به آن ایراد می گرفتند. مثلاً در اطلاق متعلّق آن حرفی می زدند؛ یا مثلاً «أنت الخلیفة بعدی» را به بعد از سه نفر معنی می کردند. و بالاخره

اگر هر تأکید و تصریحی می شد، اصل مسأله نظام و حکومت را خارج از محدوده رسالت می شمردند و آن را يك رأى شخصی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - معرفی می نمودند و اجتهاد خود را حاکم بر آن قرار می دادند.

اهل نظر و تحقیق با این که می بینند وقتی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - دوات و قلم و کاغذ می خواهد تا آن وصیتی را که با عمل به آن هرگز امت گمراه نگردند، بنویسد و با این که کلامش در نهایت صراحت بود و هیچ گونه توجیه و تأویل بر نمی داشت و رد آن ممکن نمی نمود، با آن گونه القای شبهه روبرو گردید که «غلب علیه الوجع» یا «إن الرجل ليهجر» گفتند؛ و با این بیان، در کمال وقاحت بدان حضرت اعلام کردند که اگر هم بنویسی و وصیت بنمایی، ما با شبهه هذیان گویی آن را رد می کنیم. پس، اگر بعد از این شبهه هم وصیت خود را می نوشت، آن را معتبر نمی شمردند. از این رو دیگر نباید انتظار داشت که اهل هواهای نفسانی و جاه طلبان مغرض با الفاظ و کلمات بازی نکنند و ظاهر و صریح آنها را مورد شبهه و ایراد قرار ندهند.

چنانچه کسی گمان کند که اگر به این لفظ یا لفظ دیگر می فرمود، مورد شبهه اهل هوی نمی شد، اشتباه است. حتی مثلاً آیات قرآن مجید که در کمال صراحت، بر توحید - که اساس دعوت قرآن کریم است - تأکید دارد، اشخاصی آنها را به معنای شرك آمیز، موافق با آرای باطله خود معنی می کنند.

اولاً، میزان و حاکم در استفاده از کلام اشخاص و قرآن و حدیث، عقل مستقیم و انصاف است که شخص باید حقایق را بر اساس آن، از نصوص موجود استخراج نماید.

ثانیاً، در روایات صحیحہ متعدّد، از امیرالمؤمنین علیه السلام - تعبیر به «خلیفه» شده است که از نخستین موارد آن اوایل بعثت، هنگام نزول آیه کریمه أنذر عشیرتک الأقربین [85] می باشد.

در حدیث متواتر ثقلین که بر وجوب ارجاع امت به عترت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - صراحت دارد و امان از ضلالت و گمراهی، منحصر به آن اعلام شده، در بعضی الفاظ آن صریحاً حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «إنی تارک فیکم خلیفتین» (1)

با این همه شخصی که در تاریخ و حدیث و جوامع و سنن و صحاح اهل سنت تخصص دارد، در می یابد از موضوعاتی که به طور شایسته مورد اعتنا قرار نگرفته و از اشخاصی که کمتر از آنها کسب علم دین شده است، اهل بیت علیهم السلام - هستند. حتی

ص: 65

کسانی چون «بخاری» در- «صحیح»- روایات بسیاری از فسّاق و فجرة و افراد فاسد العقیده ذکر کرده است؛ و از ائمه اهل بیت علیهم السلام- و شخصیتی مانند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام- حتّی يك روایت نیز نقل ننموده است. غرض این است که وقتی اغراض و سیاست ها و آرای مبدعانه جلوی چشم بصیرت و بینش انسان را گرفته باشد، انکار حق از او عجیب و بعید نیست.

ثالثاً، اگر چه این چند جمله مشهور از این خطبه متواتر، ثابت و مورد اتّفاق بین فریقین است؛ امّا از کلّ جریان این اعلام و ابلاغ و برنامه تاریخی آن استفاده می شود که خطبه بیشتر از این ها بوده و در این چند جمله، خلاصه نشده است؛ و در کتب حدیث شیعه- که مفصّل این خطبه روایت شده- هم کلمه خلافت و هم تصریح بر امامت ائمه علیهم السلام- به ویژه حضرت صاحب الزّمان علیه الصّلاة والسلام- وجود دارد.

بنابراین جملات مشهور، دلیل بر این نیست که کلّ خطبه، این چند جمله بوده است. و علّت این که روی این جملات، بحث و بررسی و استدلال شده، اتّفاق شیعه و سنی بر روایت آنها است.

رابعاً، وجه دیگر، تکیه بر نقل خصوص این جمله های کثیرالمعنی و عنایتی است که بزرگان- خلفاً عن سلف- به آنها داشته اند. بیان ولایت و اولویّت با نفس و اموال، برای امیرالمؤمنین علیه السلام- است؛ که بر حسب خطبه غدیر- که به خطبه و حدیث ولایت معروف و مشهور شده- این ولایت حتّی در زمان شخص رسول خدا- صلی الله علیه و آله وسلم- برای امیرالمؤمنین علیه السلام- ثابت است و به غیبت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم- از مکان یا زمان، توقّف ندارد.

بدیهی است این ولایت از لحاظ این که باید مانند سایر مسایلی که به وحی الهی به وسیله پیغمبر اعلام می شود، از طرف صاحب مقام نبوّت ابلاغ شود، نسبت به مقام نبوّت بلکه نسبت به ولایت پیغمبر فرع است و دایره اش از ولایت پیغمبر- که شامل ولایت بر ولی الله نیز هست- محدودتر بوده و اطلاق و شمول ولایت پیغمبر را ندارد؛ امّا نسبت به ماسوای پیغمبر، با ولایت پیغمبر بر ماسوای فرقی ندارد. و خلاصه فرقی که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام- با ولایت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- دارد، این است که رسول الله بر امیرالمؤمنین نیز مانند سایر امت ولایت دارد؛ در حالی که رسول الله تحت ولایت احدی غیر از خداوند متعال قرار ندارد.

به هر حال اثبات این ولایت در دایره و محدوده ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم- برای امیرالمؤمنین علیه السلام- از تعبیر به خلافت و جانشینی، در افاده ولایت بر امور، اصرح و رساتر و گویاتر است؛ زیرا اگر مفهوم خلافت جانشینی در امامت و

الگو و اسوه بودن و رتق و فتق امور شرعیّه و بیان احکام و حلال و حرام و رسیدگی و سرپرستی و حکومت بر انام باشد، لفظ ولایت در دلالت بر این جهت خلافت- که همان حکومت و مدیریت جامعه باشد- افصح و اصرح است.

بنابراین چون نظر افرادی که برای غصب خلافت و حکومت حزب سازی کرده و با هم تبانی کرده بودند، به این علّت بود؛ و با سایر مفاهیم خلافت، معارضه مستقیم نداشتند، در «خطبه یوم غدیر» و «حدیث ولایت» این بُعد از امامت و خلافت در این جملات مورد عنایت قرار گرفت و شبهه های نامقبولی که در مفهوم مولی و ولی شده است، همه در زمان های بعد، بر خلاف تمام قراین حالیّه و مقالیه این موضوع ابداع شد.

به هر حال این جملات مشهور از خطبه غدیر در اثبات ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام- و اتمام حجّت بر همگان کافی و وافی است و ثابت می کند که اجتماع آن گروه در سقیفه بنی ساعده با وجود من ثبت له الولاية علی الانفس و الاموال بنص من الله تعالی و رسوله صلی الله علیه و آله-، يك معارضه آشکار با خدا و پیغمبر و انحراف ظاهر از حق بود. (ولا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم و انا لله و انا اليه راجعون).

س- ماجرای غدیر خم را با استفاده از قرآن، اثبات نمایید. آیا علی- علیه السّلام- کسی بود که وصیت پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلّم- را زیر پا بگذارد؟

چرا حضرت امام حسن مجتبی- علیه السّلام- با معاویه صلح کرد و امام سوّم خلافت نکرد و حضرت موسی بن جعفر- علیه السّلام- در زندان به سر برد؟

ج- در مورد غدیر خم چنان که در کتب اهل سنت، مانند «اسباب النزول» تألیف «واقدی» نیز روایت شده، آیه (یا أيّها الرّسول بلّغ ما انزل إليك من ربّک) (1) و علاوه بر این آیه (اليوم أكملت لكم دينکم) (2) و بعضی آیات دیگر نیز نازل گردیده است.

علی علیه السّلام- هرگز وصیت پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلّم- را زیر پا نگذاشت. این تکلیف مردم بود که به امام رجوع کنند و اوامر او را بپذیرند. اگر مردم نعم خدا را نشناسند، یا کفران کنند، نمی توان به نعمت خدا اعتراض کرد. اعتراض به کسانی وارد است که کفران نعمت می کنند.

صلح ظاهری امام حسن علیه السّلام-، و به ظاهر خلافت نداشتن امام سوّم و زندانی شدن حضرت موسی بن جعفر- علیه السّلام- مخالفتی با واقعه غدیر خم و تعیین ائمّه علیهم السّلام- ندارد.

ص: 67

1- 87. (1) - مائده/ 67.

2- 88. (2) - مائده/ 3 ..

س- چرا در قرآن به نام علی- علیه السلام- و سایر امامان تصریح نشده است؟

ج- اولاً، حکمت آن را خدا می داند.

ثانیاً، ممکن است اگر تصریح به نام آن بزرگوار و سایر ائمه می شد، مخالفین در قرآن دست می بردند و آن را تحریف می کردند.

ثالثاً، سبب نزول آیات در زمان نزول معلوم بوده و علم اسباب النزول مربوط به همین موضوع است؛ و آیاتی که در شأن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام- وارد شده، معروف بوده است. مانند آیه تبلیغ (بلغ ما انزل الیک من ربک) که از مثل عبدالله بن مسعود روایت است، آن را چنین می خواندیم: (بلغ ما انزل الیک من ربک فی ان علیاً مولی المؤمنین). (1)

این آیات همه معلوم بوده است که اگر حتی لفظ آن عام بوده، سبب نزول آن و یا مراد از آن خاص و شخص امیرالمؤمنین علیه السلام- بوده است و در بعضی آیات مصداق اول و اکمل و اتم و اشرف آن، حضرت است. این فضایل بر هر شخصی که اهل اطلاع و انصاف باشد- کالشمس فی راعة النهار- روشن است.

علاوه بر این دو مورد در قرآن کریم، کلمه «علی» وجود دارد؛ که بر حسب بعضی تفاسیر مراد از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام- است؛ و از جهت قواعد ادبی امکان این که مراد آن، حضرت باشد قابل انکار نیست.

آیه اول در سوره مریم، آیه 50: (و وهبنا لهم من رحمتنا وجعلنا لهم لسان صدق علیاً)

و آیه دیگر در سوره زخرف، آیه 4: (وانه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم). (2)

س- چرا حضرت رسول اکرم- صلی الله علیه و آله وسلم- برای کتابت وصیت تاریخی خودشان، مرض موت و آن حال شدت بیماری را انتخاب فرمودند و در موقعیت و فرصت دیگری این وصیت را مرقوم فرمودند تا با آن جسارت و اهانت آن مرد، و گفتار «ان الرجل لیهجر» روبرو نشوند؟

ج- اولاً، بررسی هایی که پس از چهارده قرن روی قضایا واقع شده است، به این جهت است که: چرا با پیغمبر خدا- صلی الله علیه و آله وسلم- در مرض موت آن حضرت این گونه روبرو شدند و «غلب علیه الوجع» یا «ان الرجل لیهجر» یا هر دو جمله را گفتند و مانع شدند که آن بزرگوار وصیت خود را بنویسد.

ص: 68

1-89. (1) - تفسیر الدر المثور، سیوطی.

2-90. (2) - «شواهد التنزیل» به قلم «حسکانی» و تفسیر «لاهیجی» و تفاسیر متعدد دیگر ..

حرف این است که همین شخص توهین کننده که در این جا با حربه- العیاذبالله- هذیان گویی و شدت بیماری، مانع از وصیت پیغمبر خدا می شود، ابوبکر را در هنگام مرض موتش، با آن که گاه از هوش می رفت و گاه به هوش می آمد، از وصیت مانع نشد و او را به هذیان گویی متهم نکرد؛ چون ابوبکر او را به عنوان خلیفه معین کرد. با این که جریان حال این بود که وقتی ابوبکر وصیت می کرد، عثمان می نوشت و پیش از این که اسم عمر را بنویسد، ابوبکر از هوش رفت، عثمان ترسید که او دیگر به هوش نیاید و بمیرد؛ بنابراین از پیش، خود وصیت را تمام کرد و نام عمر را نوشت. می گویند: وقتی ابوبکر به هوش آمد، از عثمان پرسید: چه نوشته است؟ او اسم عمر را برد. حال این ذیل یعنی به هوش آمدن ابوبکر راست باشد یا نه، سؤال این است که چرا این مرد در این جا حرفی نزد و وصیت ابوبکر را شرعی و معتبر و صحیح گرفت؟ غرض این است که بر اساس این جهات باید بررسی و قضاوت نمود، نه بر اساس قضایای دیگری که واقع نشده است.

مطمئناً اگر پیامبر در هر فرصت دیگری هم این مسأله را بیان می فرمود، این افراد در برابر آن بهانه جویی کرده و ایراد می گرفتند و کان الإنسان أكثر شیء جلالاً (1)

علاوه بر این، موضوعی که پیامبر قصد داشتند در این حال و بعد از داستان تاریخی غدیر خم، در حال مرض موت نیز اعلام کنند، مکرر اعلام شده بود. در این جا نیز پیغمبر- صلی الله علیه و آله وسلم- می خواستند آن را کتباً و به صورت رسمی دیگر بار تکرار فرمایند که به آن شکل، توسط آن افراد بهانه جو مورد ایراد واقع شد و اعتبار اصل کتابت و کلام رسول خدا- صلی الله علیه و آله وسلم- را که خداوند متعال در شأنش می فرماید: وما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى [92]، به گمان آنان خدشه دار و بی اعتبار جلوه کرد.

پاسخ این مطالب این نیست که چرا در فرصت دیگر نفرمود، یا وصیت نکرد. با این مطالب، باید تصدیق کرد که حبّ جاه و ریاست، کار خود را کرد؛ و این گروه علناً با پیغمبر خدا و نصوص او مخالفت کردند: وسيعلم الذين ظلموا أيّ منقلب ينقلبون. (2)

س- چرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- برخی از کسانی را که پس از آن حضرت، خط سیر خود را عوض کردند و سفارش ها و توصیه های آن حضرت را در امر

ص: 69

1- 91. (1) - كهف/ 54.

2- 93. (3) - شعرا/ 227 ..

ولایت کنار گذاشته و با آن مخالفت کردند، مورد لطف خود قرار می داد؛ تا حدی که با دختران آنها ازدواج کرد و موجب نفوذ موقعیت اجتماعی آنان گردید؟

ج- تو را تیشه دادم که هیزم کنی ندادم که دیوار مردم کنی!

مشهور است که درویشی نادان و بی معرفت پیکره ای از گل به اسم علی علیه السلام- ساخت؛ و آن حضرت را مورد محاکمه قرار می داد که چرا با آن قدرت و دست «یدالهی»، کسانی را که به خانه آن حضرت هجوم برده و موجب هتک حرمت حبیبه خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- و سقط محسن عزیز شدند را مورد بازخواست قرار ندارد و همه را به قتل نرساند. و بدین جهت، علی علیه السلام- را محکوم کرد و سر آن پیکره را قطع نمود.

سپس پیکره دیگری به نام رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- ساخت و او را- چنان که در این سؤال است- مخاطب قرار داد که: چرا با این ها به مسالمت و مساهله عمل کرد و آنها را به انجام آن ظلم و ستم ها جری و جسور نمود؟ و اصلاً چرا آنها را به دیار عدم نفرستاد؟ و بالاخره از پیکره پیغمبر نیز مثل پیکره علی سر برداشت.

پس از این دو محاکمه و اجرای مجازات، پیکره دیگری ساخت و آن را به گمان خود، خدا شمرد؛ و او را مخاطب قرارداد که: چرا با اینکه به علم خدایی می دانستی از آن دو نفر (ابوبکر و عمر) چه مظالمی صادر می شود، آنها را آفریدی و عالم و اسلام را از شر آنها و این اختلاف بزرگی که در امت پدید آورده اند، نجات ندادی؟

درویش عارف نما که نشان عرفانش این انکار مالیخولیایی بود، خواست خدا را هم- العیاذبالله- مجازات کند که مرد آگاهی که از بالای درخت منظره را می دید، بر او فریاد کشید؛ به گونه ای که ناگهان درویش از نهیب آن صدا به زمین افتاد و نفسش قطع و مجلس محاکمه- به گمان خودش- بدون مجازات متهم سوّم و اصلی ختم شد.

مسأله خلقت و امتحان بشر و برنامه های الهی و سیاست های حکیمانه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- و مواضع و مواقف مشخص آن حضرت و امیرالمؤمنین علیه السلام- بالاتر از این خُرده اشکالات ناآگاهانه است.

در این بخش به قدری اسرار و مطالب معرفت آموز موجود است که شرح آن محتاج به تألیف یک کتاب است.

رفتار صحیح همان بود که پیغمبر و امام انجام دادند؛ هم از منافقین به حکم «امرت أن اقاتل الناس حتی یشهدوا أن لا إله إلا الله» (1) قبول می فرمود و هم اتمام حجت می کرد. او مأمور بود که با آن خُلُق عظیم با مردم روبرو باشد؛ و چنان که قرآن کریم فرمود:

ص: 70

فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك [95] او مأمور به صفح و عفو و گذشت بود. امیرالمؤمنین علیه السلام- نیز به وظایفی که داشت و همه مقرون به صلاح اسلام و حکمت بود، عمل نمود.

این خُلق عظیم پیامبر بود که وقتی «حفصه»- دختر عمر- بیوه شد و عمر به واسطه تنگدستی خودش نگران معیشت او گردید، نکاح او را به ابوبکر پیشنهاد کرد و چون او نپذیرفت، از عثمان خواهش و التماس نمود و در واقع به فکر این بود که کفالت معاش او را به عهده کسی بگذارد؛ عثمان هم قبول نکرد. شاید از این جهت که مورد رغبت نبوده است. به هر حال، به عنوان شکایت از آنها و شاید تجدید درخواست، خدمت پیغمبر عرض کرد. آن حضرت با درخواست او موافقت کردند و در حقیقت، تکفل مخارج او را پذیرفتند.

غرض این است که در آن جوّ خشن و قساوت، که حتی عمر بر حسب نقل بعضی اهل سنت، شش دختر خود را در حالی که به او التماس می کردند و گرد و غبار از سر و رویش می فشاندند زنده بگور کرد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله- با عالیترین مکارم اخلاقی ظهور کرده بود. این اخلاق و این بزرگواریها همه اتمام حجت بر آن مردم می شد که در رعایت حقوق آن حضرت و اطاعت از اوامر او و احترام از یگانه فرزند عزیزش نهایت تلاش را بنماید لکن متأسفانه چنانکه دیدیم به عکس عمل کردند و بدترین امتحانات را در تاریخ از خود بیادگار گذاردند.

س- امامت به انتصاب است یا انتخاب؟ چرا امامان بعد از حضرت ابی عبدالله الحسین- علیه السلام- از اولاد آن حضرت برگزیده شدند و از فرزندان حضرت امام حسن مجتبی- علیه السلام- کسی به این مقام رفیع برگزیده نشد؟ و آیا اگر از حضرت زهراء- سلام الله علیها- پسری دیگر باقی می ماند به امامت نمی رسید؟

ج- متأسفانه کثرت مشاغل فرصت اینکه بطور جامع و به تفصیل پاسخ عرض شود نیست ولی بطور تقریباً مختصر و علی العجاله جواب عرض می شود، امید است که به حول و قوه الهی کافی و وافی باشد.

امامت، مثل نبوت و رسالت منصبی است الهی که خداوند متعال افرادی را که لایق و شایسته و واجد شرایط لازم باشند به آن بر می گزیند.



شرایط امامت مخصوصاً عصمت، شرایطی است که غیر از خدا و بندگان مخلص او که علمشان به منبع وحی و افاضه الهی اتصال و ارتباط دارد، کسی عالم به آن نیست؛ از این جهت امام و خلیفه و پیشوای جامعه را فقط خدا باید معرفی کند که همه را می شناسد و همه چیز را می داند و چیزی از نظر علم او پنهان نیست. از هر طریق دیگر که منتهی به این طریق نشود، هر کسی معرفی شود اطمینان بخش نیست و بشر نمی تواند بدون دلهره و با اعتماد صد درصد، از او پیروی کند و خود را از خطر گمراهی و ضلالت و آفات دیگر مصون بداند.

خصوصیت منصبی چون پیشوایی و حجت بودن و رهبری و واجب الاطاعه و صاحب اختیار بودن نیز اقتضا دارد که صاحب این منصب از طرف خداوند- که بالذات و بالاصاله و بالاستحقاق حکومت مطلقه بر تمام کاینات دارد و حاکم و سلطان و صاحب اختیار همه است- برگزیده شود. دیگران- هر که باشند- از خود، نه حکومتی دارند و نه اختیاری، و نه حق الزام بر اطاعت فردی از فردی، و نه حق تشریح و تقنین. این حق فقط از آن خدا است که حاکم بالذات و سلطان حقیقی است و همه محکوم او هستند. بنابراین، صلاحیت تعیین حاکم و هادی و حق گزینش رهبر و واجب الإطاعه، و حق واجب کردن اطاعت از او، مختص به خدا است و دیگران که بدون اعطای او چیزی ندارند نمی توانند به کسی چیزی بدهند.

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

اشاره به همین حقیقت است. آیه شریفه (الله اعلم حیث یجعل رسالتَه) (1)؛ «خداوند داناتر است از همه، به کسی که صلاحیت مقام رسالت را دارد» نیز همین مطلب را بیان می کند؛ یعنی خدا می داند که چه کسی می تواند در این منصب عالی، با آن وظایف عظیم و خطیری که بر آن مترتب است، حامل امانت بزرگ او شود.

کسانی که از این حقیقت عالی آگاه نبودند، حتی صلاحیت بشر را برای رسالت و نبوت زیر سؤال برده و می گفتند: باید واسطه بین خلق و خالق مستقیماً ملائکه باشند، که قرآن مجید در جوابشان فرمود: (قل لو کان فی الارض ملائکه یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکاً رسولا) (2)؛ و در آیه دیگر فرمود: (ولو جعلناه ملکاً لجعلناه رجلاً وللبسنا علیهم ما یلبسون) (3)، آنان به حکمت های بسیار که در گزینش پیغمبر از خود بشر است، جاهل بودند. خدا در این آیات به بعضی از این حکمت ها اشاره می فرماید. و راجع به این که این حق خدا است که پیغمبر و رهبر جامعه را معین فرماید و به مردم

ص: 72

1- 96. (1) - انعام/ 124.

2- 97. (2) - الاسراء/ 97.

3- 98. (3) - انعام/ 9.

نمی رسد که در این موضوع مداخله کنند، در سوره زخرف، نظیر همین ایراد مطرح شده؛ بدین گونه که کفار گمان می کردند رسالت باید به اشخاصی که نفوذ مادی و ریاست ظاهری دارند، واگذار شود؛ و بنابراین می گفتند: (لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم؛ (1) چرا این قرآن به یکی از دو مرد بزرگ مکه و طائف نازل نشده است. خداوند در جوابشان می فرماید: (اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا) (2)؛ یعنی: مگر رحمت پروردگار را که نبوت و رسالت است، ایشان قسمت می کنند؟

منظور آیه، آن است که به اینان و به هیچ کس نمی رسد که در شؤون الهی مداخله کنند؛ رحمت خدا به خدا تعلق دارد و کسی غیر از خدا نه می تواند، و نه حق دارد که آن را قسمت کند و قسمت کردن رزق و روزی خودشان نیز با خداست.

بنابراین امامت، رحمت خداست؛ بر حسب قاعده لطف و اقتضای اسماء کریمه «الرَّحْمَن»، «الرَّحِیم»، «الهادی»، «الحاکم» و اسماء الحسنای دیگر، خداوند متعال، هیچ عصر وزمانی را خالی از وجود امام نمی گذارد، و این امام از طرف خدا معرفی و نصب می شود.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم - که صرفاً به امر خداوند متعال، علی علیه السلام - را به ولایت و امامت و جانشینی خود معرفی و منصوب فرمود، نه بر این پایه و محور که امیرالمؤمنین علیه السلام - داماد و پسرعموی آن حضرت بود، بلکه برای این بود که یگانه شخصیت حایز همه شرایط زمامداری امت، و صلاحیت های رهبری بعد از رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم -، علی علیه السلام - بود؛ حتی گزینش او به دامادی و همسری بانوی یگانه سیده نساء عالمین، براساس همان شخصیت عظیم و بی مانند او بود.

خدای تعالی بر مواهبی که در وجود علی علیه السلام - جمع بود و بر همه امتیازاتی که او واجد بود، (که همین قرابت نزدیک و کفالت کامل پیغمبر از او در دوران به اصطلاح صغر، و نیز مقام علم و عصمت و ایمان و جهاد و فداکاری و زهد او از آن جمله است) عالم بود؛ دیگر آن که علی علیه السلام - در بین همه اصحاب و دیگران بی نظیر و بی همتا، و به حق همان گونه بود که در همان هنگامه سقیفه و اعتراض بنی هاشم و شخصیت های برجسته به ابی بکر او را ستودند.

من فیه ما فیهم لایمترون به ولیس فی القوم ما فیه من الحسن

ص: 73

1- 99. (1) - زخرف/ 30.

2- 100. (2) - زخرف/ 31 ..

بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام - نیز، معیار و محور ولایت ائمه علیهم السلام - تا حضرت صاحب الامر - ارواح العالمین له الفداء - همین امتیازات بوده است؛ همه آنها واجد صلاحیت های لازم بودند و نص بر آنها از طرف خدا به وسیله رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - براساس خصایص کامله و کمالات عالیّه آنها بود.

این بزرگواران به جز نبوت، وارث علم و عمل و مقامات و مناصب پیغمبر بودند؛ اما محور این وراثت، وراثت جسمانی و نسبی آنها که برادرانشان در آن با آنها شریک بودند نیست. ایشان وارث پیغمبر بودند از آن جهت که در فضایل و کمالات اولی، و اقرب از همه به آن حضرت بودند؛ چنان که در مورد اولویت به حضرت ابراهیم علیه السلام - در قرآن مجید می فرماید: (ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا) (1)؛ این ارث و اولویت از آن ارزش های ظاهری نیست؛ بلکه یک رابطه معنوی و پیوند روحی است. این ها به آن لحاظ وارث آدم و نوح و ابراهیم نیستند که از فرزندان آنها هستند؛ همان گونه که وارث ابراهیم هستند، وارث موسی و عیسی نیز هستند؛ با این که از فرزندان آنها نیستند. و در فقره زیارت می خوانید «السلام عليك یا وارث موسی کلیم الله، السلام عليك یا وارث عیسی روح الله...» این یک اتصال دیگر است که قوی ترین مرتبه آن را این بزرگواران واجد بودند و زندگی آنها و حالات و علوم ایشان، همه نشان داد که نمونه همه بندگان نخبه و برجسته خدایند.

البته در حجر تربیت نبوت و در دامن عصمت و خانه وحی و رسالت پرورش یافتن، و فرزند علی و فاطمه سلام الله علیها - و سبط پیغمبر - صلی الله علیه وآله وسلم - بودن، همه در کنار سایر فضایل، فضیلت است و یکی از شرایط نبوت و امامت هم شرافت و طهارت خاندان است؛ ولی موجبات اهلیت امامت در این امور خلاصه نمی شود.

در این جا مطلب بسیار است و بیان من در شرح و تفسیر اهلیت ها و شایستگی های امام، قاصر و کوتاه است.

چنان که عرض شد، خدای متعال که عالم به کلّ جهات و واقعیّت ها است، صاحبان این مقامات را بر می گزیند. حساب این نیست که پس از امام حسین علیه السلام - باید فرزند او، امام باشد؛ بلکه حساب این است که باید امام زین العابدین علیه السلام - بعد از امام حسین علیه السلام - امام باشد؛ بنابراین بر اساس این که در اولاد حضرت مجتبی علیه السلام - کسی واجد این صلاحیت ها نبوده است ولی در فرزندان امام حسین علیه السلام - کسانی واجد آن بوده اند، فرزندان امام حسین علیه السلام - به آن مخصوص شده اند. چنان که از فرزندان امام زین العابدین علیه السلام - هم شخص امام محمد باقر - علیه السلام - به امامت برگزیده شد؛ و همان گونه که از روایات استفاده می شود، امامت،

ص: 74

عهد و امانت الهی است و جز به کسانی که می توانند این امانت را حفظ کنند سپرده نمی شود.

به هر حال، این که می فرمایید: اگر پسران حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا- سلام الله علیها- بیشتر از حسنین علیهم السلام- بودند به امامت برگزیده می شدند، از کجا و به چه دلیل بگوییم؟ و اکنون که بیشتر نشد و خداوند علام الغیوب همین دوازده نفر را منصوب و معین فرمود، طرح این سؤال فایده ای ندارد؛ چون سخن در واقعیات است نه در فرضیات.

در این جا لازم به بیان است که در بعضی روایات وارد است که: «ان الله تعالی عوض الحسین علیه السلام- من قتله ان جعل الإمامة في ذرّيته»<sup>(1)</sup>؛ این گونه تعبیرها و توصیف ها ممکن است اشاره به معانی لطیف و دقیق و بلندی باشد که با عنایات عالم غیب و تربیت های خاصه الهیه، اراده و اختیارشان در نیل به این کمالات و صعود به درجات عالیّه مؤثر بوده است. الطاف و برکات خاصه و توفیقات و تأییدات الهی هم همواره شامل حال این بزرگواران بوده است؛ چنان که آنان لحظه ای از توجه و ربط و وابستگی و تعلق تمام وجود و هستی خود به خدا غافل نبوده و فقر و نیاز تام و تمام خود را به او، در نهایت عرفان درک می کردند؛ از این رو خداوند متعال هم هیچ گاه آنها را به خود وانگذاشته و همیشه آنان را به مزید عنایات خویش مخصوص فرموده است و از این جهت، ذرّیه امام حسین علیه السلام- بودن نیز در جلب بعضی عنایات الهی برای این نه نور مقدّس (از حضرت زین العابدین علیه السلام- تا حضرت صاحب الامر- ارواحنا فداه- می تواند مؤثر باشد.

وقتی که «یحفظ المرء فی ولده دربارہ افراد مؤمن و محسن عادی جاری باشد، چرا دربارہ امام حسین علیه السلام- و ذرّیه او به لحاظ این شهادت جاری نباشد؟

مسأله این است که ما نمی توانیم صلاحیت های واقعی را برای مقام امامت محصور در چند رشته و چند موضوع کنیم؛ و علم ما به این مسائل احاطه ندارد. اینکه می گوئیم امام باید اعلم، اتقی و اعدل از همه و دارای مقام عصمت باشد، معنایش این است که: در حدّی که ما می فهمیم و عقل ما ثابت می کند، امام باید واجد این شرایط باشد و اگر کسی اعلم نباشد و نیاز به سؤال از دیگران داشته باشد، یا معصوم نباشد و مدّتی بت پرستی کرده و یا ظلم های بزرگی از او سر زده باشد، قهراً نمی تواند امام باشد. اما معنای این عقیده ما این نیست که تمام آن چه موجب اختیار خدای متعال است همین امور اعلمیّت، عصمت، عبادت و ... است؛ بلکه مقصود این است که امام باید این صفات را دارا باشد.

ص: 75

بنابراین مانعی ندارد که این شخصیت های عزیزی که به این مقام انتخاب و برگزیده شده اند واجد امتیازات بسیار دیگر باشند که در گزینش آنها از طرف خدا مؤثر باشد؛ بنابراین می گوئیم: «اشهد أنّك كنت نوراً في الأصلاب السّامخة والارحام المطهّرة» و یا «خلقكم الله أنواراً فجعلكم بعرضه محدّقين»؛ ما می گوئیم به موجب حکم عقل، امام و پیغمبر باید واجد این شرایط و صلاحیت ها باشند؛ امّا این را که جهات بیشتری هم در آن دخالت داشته باشند، عقل نمی تواند نفی کند؛ و آیه (الله اعلم حيث يجعل رسالته این حقیقت را تأیید می کند.

در عین حال هم سخنی از مفاضله بین امام حسن و امام حسین علیهم السّلام- به میان نمی آوریم، و هرگز امام حسین علیه السّلام- را افضل از امام حسن علیه السّلام- نمی شناسیم. هر دو امام، و سبط پیغمبر و واجد خصوصیات و اختصاصاتی بوده اند که ما به آنها احاطه نداریم.

با این کلام به بیان این حقیقت پایان می دهیم که همه انبیا و اولیا، بشر بوده اند نه مافوق بشر؛ بلکه بشر مافوق بوده اند. در حدّ ما نیست که از همه حکمت ها و افعال الهی سخن بگوئیم و مدّعی فهم آنها شویم. همین مقدار می دانیم که افعال خدا دارای حکمت هاست و با این وجود می گوئیم: «لایستل عمّا یفعل وهم یستلون»(1).

در این جا مناسب است که به این روایت هم که متضمّن مبانی بزرگ و مؤیّد مطالب ماست توجه کنیم: «عن زید الشّحام، قال: سمعت أبا عبد الله علیه السّلام- إنّ الله تبارک و تعالی اتّخذ ابراهیم عبداً قبل أن یتّخذ نبیاً»(2).

از آن چه عرض شد، معلوم می شود که می توانیم بگوئیم امامت، انتصابی و انتخابی است؛ و نیز می توانیم بگوئیم نه انتصابی است و نه انتخابی.

امّا این که بگوئیم انتصابی است، به این معنی می گوئیم که امامت به نصب و جعل خداوند است؛ چنان که در قرآن کریم خطاب به حضرت ابراهیم علیه السّلام- می فرماید: (اَنّی جاعلک للناس اماماً)(3)؛ و انتخابی است، باز هم به این معنی که به گزینش خدا و انتخاب اصلح و اکمل و اُسبق تعیین می شود. نهایت آن که انتخاب کننده فقط ذات اقدس خداوند علیم و حکیم است که عالم به همه امور و اسرار است، و هرگز در انتخاب او غلط و اشتباه یا اغراض شخصی راه پیدا نمی کند؛ و بالذّات از اشتباه و معایب دیگری که عارض انتخاب بشر می شود، منزّه و مبرا است.

ص: 76

1- 103. (1) - انبیاء/ 33.

2- 104. (2) - بحار الانوار: 12/ 12.

3- 105. (3) - بقره/ 188 ..

و اما اینکه می‌گوییم انتصابی نیست: چنان که می‌دانیم در حکومت‌های سلطنتی بنا بر این جاری شده که سلطان قبل - که خود بدون هیچ حقی زمام امور دیگران را به زور و قهر به دست گرفته است - وارث خود را سلطان بعد از خود قرار می‌دهد، و این را حق خود می‌داند که سلطان بعد از خود را معین و منصوب کند. و آنچه را به زور متصرف شده است را موروثی کند. امامت، این روش استبدادی و سلطنتی نیست و چنان که گفتیم مقامی است الهی که از طرف خداوند به کسی اعطا می‌شود که واجد شرایط آن است.

امام، منصوب من قبل الله و به امر و جعل خدا و به نص پیغمبر یا امام قبل از خود تعیین می‌شود و بزرگ‌ترین مسؤولیت‌ها و سنگین‌ترین وظایف را بر عهده می‌گیرد.

این تسلسلی که در ائمه علیهم‌السلام - پیدا شده، مثل تسلسلی است که در جمعی از انبیا، از اولاد ابراهیم علیهم‌السلام - پیدا شد؛ که پدر و پسر و نوه و نبیره بودند؛ که اگرچه فضیلت و منقبت است، اما بدون شرایط دیگر مخصوصاً عصمت و اعلیّت نمی‌تواند مؤثر باشد و موجب صلاحیت امامت شود. انتخاب و جعل خداوند متعال، گزاف نیست و براساس حکمت است.

و اما این که می‌گوییم امامت به انتخاب نیست، یعنی گزینش مردم، معیار و میزان نیست؛ زیرا مردم عاجز از تشخیص صلاحیت‌ها هستند و خود هم برای تعیین و جعل واجب‌الاطاعه و ولی و برای مداخله در آن چه حق خداوند متعال است، صالح نیستند.

بیعت مردم با ولی و امام، غیر از اعلام قبول و تأکید بر امر و تعهد بیشتر بر اطاعت نیست (مثل: نذر بر انجام واجب). مردم چه بیعت بکنند و چه نکنند، آن که از طرف خدا منصوب است ولایت و امامت با او است و واجب‌الاطاعه می‌باشد، و عدول از او به غیر کسی که خدا او را تعیین کرده، عدول به غیر صالح و غیر من‌عین الله تعالی است.

مسأله، شورایی و به رأی مردم نیست؛ وقتی ولایت بر صغار برای پدر و جدّ پدری به حکم خدا ثابت شود و بدون آن نیز مثل مادر و جدّ مادری حق تصرف در اموال صغیر را نداشته باشد، مسأله ولایت عامّه به طریق اولی باید چنین باشد.

ولایت عامّه فقها نیز در هر حدی که ثابت شود به عنوان تعیین از طرف حضرت ولی امر - علیه‌السلام - است و در هیچ شرایطی به اکثریت رأی مردم نیست.

خداوند متعال بر حسب حکمت و به موجب رحمانیت و رحیمیت و حاکمیت و سایر صفات جمالیّه خود، جعل امام فرموده و برای قطع عذر و اتمام حجّت «لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة» (1) امامان صالح و واجد شرایط را منصوب فرموده؛

ص: 77

و آنان هم برای عصر غیبت و بلکه عصر حضور و عدم تمکّن امام از تصرّف در امور، برای این که پیروان راستین آنها گرفتار مشکلات نشوند و ناچار به مراجعه به نظام های جابر نباشند، و برای مراجعه به حکام جور، بهانه نداشته باشند، فقها را به طور عموم در عصر غیبت ولایت دادند؛ که بحث از ولایت فقیه و تفصیل و حدود آن خارج از موضوع کلام است.

س- به چه حکمت و علت امیرالمؤمنین - علیه السلام - با ابوبکر بیعت کرد؛ با توجه به این که بیعت با وی تأیید خلافت و دلیل به حق بودن او شمرده می شود؟

ج- درباره مسأله بیعت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام؛ بیعتی که گفته می شود از آن حضرت گرفتند، خواه ثابت باشد یا ثابت نباشد، همچنین سکوت آن حضرت و خودداری از هرگونه اقدام حادّ و دست نبردن ایشان به مبارزه مسلحانه- به هر صورت که واقع شده باشد- رضای آن حضرت و مشروعیت وضع موجود را ثابت نمی کند.

طیب نفس و عدم اکراه بزرگان دیگر- که از بیعت امتناع داشتند و بعد بیعت کردند- و همچنین طیب نفس بسیاری از مردم که در آن شرایط خاص، با کیفیت مخصوص بیعت کردند، ثابت نیست.

عمر در کوچه های مدینه به پشتیبانی و اتکا به حزبش با شمشیر از غلاف بیرون کشیده می گشت و با تهدید مردم به قتل، به بیعت با ابی بکر مجبور می کرد.

اینک به نکات ذیل توجه فرمایید:

1- عقیده شیعه که اصحاب نصّ هستند، براساس دلایل عقلی و نقلی- همان گونه که بیان شد- این است که امامت منصبی است الهی و باید کسی که بعد از پیغمبر، جز نبوت، وجودش آینه تمام نمای اسلام و استمرار برکات وجود آن حضرت در هر جهت بوده و ولایت بر کلّ امور جامعه داشته باشد، از طرف خداوند متعال معین و منصوب شود؛ و امیرالمؤمنین علیه السلام- بر حسب نصوص بسیار و دلایل دیگر، خلیفه منصوب و امام بر حق است؛ و عدول از او به دیگری- اگر چه تمام مردم هم بر او اتفاق کنند- جایز نیست و «تقدیم من آخره الله وتأخیر من قدّمه الله است؛ و همان گونه که پیغمبر نمی تواند مقام نبوت خود را به دیگری واگذار کند، امام نیز نمی تواند مقام امامت خود را به دیگری واگذار نماید. بنابراین، به فرض آن که بعد از امتناع علی علیه السلام- از آن حضرت بیعت گرفته باشند، یا آن حضرت به واسطه اموری که بعداً اشاره می شود مضطرّ به بیعت شده باشد، مفهوم صحیح بیعت با آن محقق نخواهد شد و صحت عمل طرف را تضمین نخواهد کرد.

2- اگر آن خلافت، حق بود، لازم می آید که امتناع علی و حضرت زهرا- سلام الله علیها- و جماعتی از بزرگان و پرهیزکاران صحابه، حق نباشد؛ با این که به موجب روایات قطعی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- علی با حق است و حق با علی است، و از هم جدا نمی شوند. و اگر کسی بگوید علی به حق نبوده یا به حق نگفته، یا به حق عمل نکرده، پیغمبر را تکذیب کرده است.

پس در این شبهه ای نیست که علی علیه السلام- در همه مواضع و مقاماتش به حق بوده و امتناعش از بیعت نیز امتناع از حق نبوده؛ بلکه امتناع از ناحق بوده است.

3- امتناع علی علیه السلام- و جمعی دیگر از بیعت با خلیفه، از لحاظ تاریخی قابل انکار نیست؛ و یکی از شعرای معاصر مصر هم- که شاعر نیل لقب گرفته- در شعر خود به آن اعتراف کرده است؛ و تا آن جا این امتناع مسلم بود که معاویه در یکی از نامه های خود به آن حضرت آن را مطرح کرده، و حضرت در پاسخ وی امتناع اکید خود را از بیعت نفی فرموده؛ بلکه مشروعیت و حقانیت آن امتناع، و مظلومیت خود را در ضمن این جمله تقریر می فرماید:

«وقلت ائی كنت اقاد كما يقاد الجمل المخشوش حتى ابایع لعمر الله لقد أردت أن تدمم فمدحت...» (1)

حاصل سخن آن که، نه تنها جای شک و شبهه نیست که حضرت علی علیه السلام- و سایر بنی هاشم و جمعی از بزرگان صحابه از بیعت با خلیفه سر باز زدند، بلکه امتناع آنان به اصطلاح، درایت است و معلوم. اما این که بعد از آن موضع گیری های خشن، علی علیه السلام- و طرفدارانش بیعت کرده و بیعتشان از روی رضا و طیب خاطر بوده است، قابل اثبات نیست؛ زیرا خبر، واحد است و به اصطلاح روایت است و مشکوک؛ و در آن روایات تعارض و تضاد دیده می شود که فعلا جای بحث آن نیست. به هر حال نمی توان بیعت آنان را بیعت حقیقی و ملاک مشروعیت آن دانست.

اکنون می توان علل چندی را برای آن بیعت- اگر اتفاق افتاده باشد- ذکر کرد:

اول این که دیدند مقاومت در برابر کار انجام یافته، جز با توسل به اسحله، ممکن نیست و باعث بروز جنگ داخلی می شود؛ و در آن اوضاع و احوال که تازه با زحمات فراوان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- و پایمردی علی علیه السلام- و دیگران، بذریع ایمان و عقیده به توحید در قلوب کاشته شده بود، جنگ داخلی هرگز به مصلحت اسلام نبود؛ چرا که اساس اسلام به خطر می افتاد و قهراً مسلمانان در برابر هم صف آرایی می کردند و نتیجه ای عاید نمی شد.

علی علیه السلام- که با پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلم- در تأسیس این اساس، صادقانه و مخلصانه و جان بر کف و با فداکاری، همه جا و همیشه و از روز نخست همکاری

ص: 79



کرده است، دلش برای این دین می‌تپید و اگر ببیند دفاع از حقّ خودش به قیمت ویرانی آن اساس تمام می‌شود، حتماً بقای آن و وحدت صف مسلمانان را در قبال کفّار بر احقاق حقّ خود ترجیح می‌دهد؛ تا اسلام به جهش و پیشرفت خود- هر چند کندتر و دیرتر- ادامه دهد؛ و خدای نکرده به کلی از حرکت باز نماند و تحرّکی که پیغمبر- صلی الله علیه وآله وسلّم- در مردم به وجود آورده بود يك لحظه باز نایستد؛ تا زمینه برای عرضه اسلام و نظام ولایت و خلافت وی در آینده فراهم شود. چنان که همین گونه هم شد؛ و مرور زمان، حقانیت اهل بیت علیهم السّلام- و معایب عدول از امام منصوب را ظاهر، و مردم خودبه خود به سوی قرآن کریم و عترت پیغمبر و ایمان به امامت گرایش یافته و فرصت هایی پیش آمد که اهل بیت علیهم السّلام- توانستند مردم را به سرچشمه زلال اسلام و احکام اسلام و تفسیر قرآن هدایت کنند و اسلام را با تمام نظامات و احکام سیاسی و تعلیمات اجتماعی و اخلاقی، و مهم تر از همه با عقاید صحیح الهی به مردم عرضه کنند؛ در حالی که اگر جنگ داخلی در مدینه به وجود آمده بود، مفسد و گمراهی ها و فتنه هایی که از آن بر می‌خاست، همه چیز را در خطر نابودی قرار می‌داد؛ و به همین جهت علی علیه السّلام- پیشنهاد ابی سفیان را هم برای بیعت با خویش رد کرد و آن را فتنه انگیز دانست.

علّت دوم برای بیعت علی علیه السلام- آن است که چنانچه از مطاوی تاریخ به دست می‌آید آن حضرت بر جان خود و خاندانش خائف بود و این خوف و وحشت را عباس- عموی ایشان- احساس کرد و او را وادار به بیعت کرد؛ زیرا در صورت از بین رفتن ایشان، اسلام و مسلمانانی که در آن شرایط به علم و دانش او سخت نیازمند بودند مسلماً بی بهره می‌ماندند.

در چنین وضعیتی که امکان توسّل به زور وجود نداشت و تسلیم مطلق نیز به مصلحت نبود، مواضع علی علیه السلام- بسیار حسّاس و پر معنی بود.

آن حضرت با موضعی که اتخاذ فرمود، وظایف بسیار سنگین خود را انجام داد؛ حق را ظاهر کرد؛ مصلحت اسلام را به طور کامل رعایت فرمود، و نفس نفیس خود را- که همواره برای فدا کردن در راه اسلام آماده کرده بود- حفظ کرد؛ تا خوش بی‌فایده و بدون این که موجب قوّت حق شود ریخته نشود و آتش فتنه ای که همه چیز در آن می‌سوخت بر افروخته نگردد و زمینه همه فرصت هایی که توقّع حصولش در آینده بود، از بین نرود.

خلاصه کلام آن که، علی علیه السّلام- طبق وصیّت پیغمبر- صلی الله علیه وآله وسلّم- عمل کرد و سر سوزنی از آن تخلف نفرمود. مناظری را که احساسات هر شخص شجاع

و قهرمان و نیرومند را تهییج می کند، به سخت ترین صورت مشاهده کرد؛ ولی از او کاری که نباید صادر شود، یا سخنی که نباید گفته شود، صادر نشد؛ و با کمال خویشتن داری و رعایت همه جوانب، عمل فرمود.

اما جمیع این اوضاع و احوال، حَقَّائِیتِ علی علیه السَّلام- و اسلام خواهی و بی هوایی او را ثابت کرد و معلوم شد که آن حضرت، فانی در حق است و آن چه برایش مهم و ارزشمند می باشد، اسلام، بقای دین و مصالح مسلمانان است. چنان که آن اوضاع و احوال، وسکوت یا بیعت اضطراری ایشان، هرگز به وضع موجود آن زمان مشروعیت نمی دهد و بار مسؤولیت را هم از دوش کسی بر نمی دارد و متصدیان را مبرا نمی سازد.

(وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلیَّ الله علی سیدنا محمّد وآله الطّاهرین). صفر المظفر 1409 هـ. ق

س- چرا مذهب ما را به امام جعفر صادق- علیه السَّلام- نسبت می دهند؟ در این صورت، سایر ائمه- صلوات الله علیهم اجمعین-، چه نقشی داشتند؟ چرا فقط امام ششم را امام «صادق» می گویند؟

ج- حضرات ائمه صلوات الله علیهم اجمعین- همه عالم به احکام و دارای مقام امامت و فضایل دیگر بوده اند. ولی این که مذهب شیعه را مذهب جعفری می گویند، برای این است که تا زمان حضرت امام صادق علیه السَّلام- به واسطه تسلط سیاستمداران و زمامداران ستمگر، فرصت نشر علوم و معارف اسلام و تربیت شاگرد، آن طور که برای ایشان فراهم شد برای امامان قبل از ایشان فراهم نگردید. بنابراین ایشان از موقعیت و فرصت حداکثر استفاده را فرموده، علوم و معارف اسلام را تعلیم و تدریس فرمودند؛ و شاگردان بزرگی تربیت کردند که هر يك، از علمای بزرگ اسلام به شمار می روند.

از آن موقع شیعه و پیروان آن حضرت را جعفری گفتند و بعد هم این لقب بر شیعه باقی ماند، و امامان بعد هم آن را منع فرمودند؛ چرا که غرض همه، ترویج دین و هدایت مردم بود؛ همه راستگو بودند و همه مردم را به يك راه- که یگانه راه راست است- هدایت فرمودند.

س- دلیل این که حضرت ابوالفضل العباس به امامت نرسید چیست؟

ج- دلیل آن را به جز خداوند متعال، کسی نمی داند. کلّ شرایطی را که برای تعیین شخص به امامت لازم است، و صلاحیت هایی را که امام باید واجد آن باشد، فقط ائمه اثنی عشر- علیهم السّلام- دارا بودند؛ از این رو غیر از آنها احدی به این مقام نایل نشده و نخواهد شد.

س- آیا قاتلین امام حسین همه مخلّد در آتش جهنّم هستند؟

ج- بلی قاتلین امام حسین علیه السّلام- مخلّد در آتش هستند.

س- اگر علمای اهل سنّت یقین داشته باشند که حضرت محمّد- صلی الله علیه و آله- از طرف خداوند در روز غدیر علی- علیه السّلام- را به امامت منصوب کردند و انکار نکنند؛ آیا این ردّ خدا و پیغمبر نیست، و آیا این ارتداد نمی باشد؟

ج- در حکم به اسلام ظاهری اقرار به شهادتین کافی است. بلی، اگر معلوم باشد که شخص، با علم به این که پیغمبر- صلی الله علیه و آله- فرموده است و دلالت آن فرموده را هم بر معنایی صریح بدانند، با این وجود انکار کند؛ موجب کفر است.

### عصمت امام

س- بعضی در استدلال به آیه شریفه «تطهیر»، بر طهارت و عصمت اهل بیت- علیهم السّلام- شبهه می نمایند که اگر اراده موجود در آیه، اراده تکوینی است؛ چون تخلف آن از مراد ممکن نیست، اثبات فضیلتی نمی کند؛ چرا که اراده تکوینی خدا در کار مؤثر است، و اگر اراده تشریحی است که نسبت به تمام عباد و در مورد همه است، پاسخ این شبهه چیست؟

ج- جواب این شبهه این است که هرچند اراده در آیه، اراده تکوینی است و منافی با افضلیت و اختیار آن بزرگواران نیست و سیاق آیه و جمله ها و کلمات آن با اینکه اراده تشریحی که متعلّق آن، تمام عباد باشد سازگار نیست، با این وجود می گوئیم: اگر فرضاً هم اراده تشریحی مفاد آیه باشد، دلالت آن بر عصمت و طهارت اهل بیت علیهم السّلام- محکم و ثابت است؛ با این بیان:

اراده تشریحی حقیقی عبارت است از اراده پاکی و طهارت عبد از رجس و انبعاث عبد از امر و طلب مولی، و انزجار او از نهی و زجر مولی.

این اراده تشریحی فقط در مورد کسانی است که از امر منبعث، و از نهی منتهی و منزجر می شوند. به عبارت دیگر نهی و امر مولی، داعی آنان به امتثال می گردد.

بنابراین اوامر و نواهی نسبت به آنها حقیقی است؛ به این معنی که مولی جَدّاً اراده انبعاث و انزجار آنها را از امر و نهی دارد؛ اما نسبت به دیگران صوری و اتمام حجت است؛ یعنی از جانب مولی کار تمام است و آنچه قابلیت دارد که داعی عبد و باعث حرکت و انبعاث و انزجار او باشد، فراهم شده است؛ اما به واسطه قصور یا تقصیر وی داعی او نمی‌گردد. عقلاً نمی‌شود که مولای عالم به امور- از امر و نهی- اراده انبعاث و انزجار نسبت به چنین عبدی را داشته باشد، و این مطلب حتّی در مورد اوامر و نواهی «موالی» و «عبید عرفی» نیز چنین است.

در قرآن مجید هم در موارد متعدّد تذکر داده شده است: لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا (1) إِنَّمَا تَنْذِرُ مَنْ أَتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ [109] رسلاً مبشّرين و منذرین [110]، لئلا يكون للناس على الله حجة (2)، و لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنِ بَيْنَةٍ (3)

به فرض، اگر کسی هم قبول نکند و بخواهد اراده تشریحی را در حقّ تمام عباد بگوید، بیش از این نمی‌تواند بگوید که اراده تشریحی نسبت به تمام مکلفین به این نحو است که: مولی آنچه را صلاحیت داعیّت عبد و زاجریت او دارد جعل و انشاء می‌نماید، نسبت به آن کسی که می‌داند این امر و نهی زاجر و باعث او نمی‌شود و او را هرگز تکان نمی‌دهد، به قصد انبعاث و اراده انزجار عبد، امر و نهی و جعل ما یصلح لان یكون داعیاً له او زجراً نمی‌نماید، و نمی‌شود جَدّاً این قصد و اراده را داشته باشد که مثلاً برای این که او قیام کند- با این که می‌داند قیام نمی‌کند- به او بگوید: «قم»؛ ولی نسبت به آن که می‌داند امر و نهی او را می‌پذیرد، اراده انبعاث و انزجار دارد و برای این که او به پا خیزد به او می‌گوید:

«قم».

پس اراده تشریحی که با اراده انبعاث و انزجار توأم است، اراده تشریحی حقیقی است؛ و اراده در آیه «تطهیر» از این قسم است؛ و آیه از این که از قسم دیگر باشد، بالصرّاحه ابا دارد.

بنابراین اگر نسبت به فردی معلوم شود و بدانیم که در مورد خاصّی یا در همه موارد از اوامر و نواهی مولی- حتّی اوامر و نواهی ارشادی و مستحبات و مکروهات- منبعث و منجز می‌گردد، می‌دانیم که حتماً مولای عالم به امور هم در آن مورد یا در

ص: 83

1- 108. (1) - یس / 70.

2- 111. (4) - نساء / 165

3- 112. (5) - انفال / 42 ..

همه موارد، اراده جدّی دارد و داعی او در امر و نهی، انبعاث عبد و انزجار اوست. پس مولی امر می کند و عبد هم منبعث می شود و مولی زجر می کند و عبد هم منزجر می گردد. و به عکس هم اگر بدانیم مولای عالم به تمام امور، نسبت به عبدی از اوامر و نواهی خود اراده انبعاث و انزجار دارد، می فهمیم که آن عبد حتماً منبعث و منزجر می گردد و تخلف نمی نماید.

این اراده تشریحی (اراده انبعاث و انزجار) با اراده طهارت از رجس، ملازم یا عین یکدیگرند و اخبار از هر يك، عین اخبار از دیگری است. مولایی که اراده انزجار عبدش را از نهی «لاتزن و لاتشرب الخمر و لاتصلّ في الحمام» دارد، اراده طهارت او را از این ارجاس دارد.

پس از این مقدمه می گوئیم: از آیه «تطهیر» و اخبار خدا فهمیده می شود که نسبت به این ذوات مقدّسه، مولی جل و عزّ از تمام اوامر و نواهی اراده تشریحی یعنی قصد جدّی انبعاث و انزجار آنها را فرموده است. در تمام اوامر و نواهی اگر چه نسبت به کل، قصد جعل «ما يصلح للداعویة و الزاجریة» دارد؛ و به این معنی همه در این اراده تشریحی علی السوا هستند، اما قصد جعل «ما یكون داعیاً بالفعل» و اراده جدّی انبعاث و انزجار و طهارت از پلیدی به طور مطلق، فقط نسبت به این ذوات مقدّسه دارد و «لا نعني بالعصمة إلا هذا».

گفته نشود: نسبت به دیگران از کسانی که این حال انبعاث را دارند نیز این اراده جدّی انبعاث هست و قصد مولی از امر، انبعاث آنها است؛ زیرا جواب می دهیم: البتّه همین طور است و حتّی ما هم بسیاری را می شناسیم که فی الجملة نسبت به آنها از اوامر و نواهی خود قصد انبعاث و انزجار آنها را دارد؛ اما به طور مطلق و نسبت به تمام اوامر و نواهی الزامی و غیر الزامی غیر از این چهارده تن علیهم السّلام- کسی را نمی شناسیم؛ چون شناختن چنین شخصی بدون کمک مستقیم وحی و مبادی متصلّ به آن ممکن نیست. پس اگر فرضاً هم یافت شود، غیر از این ذوات مقدّسه از جانب خدا دیگری به این صفت معرّفی نشده است. این ذوات مقدّسه اند که خدا طهارت آنها را از هر رجس و پلیدی اراده فرموده است، و محرك و باعث تمام افعال و حرکات و تروك آنها، اوامر و نواهی الزامی و غیر الزامی الهی است.

این فضیلت و شأن و مرتبت آنها را خدا در این آیه خبر داده است؛ در حالی که نسبت به دیگران این گونه اراده تشریحی طهارت مطلق، اگر نگوییم معلوم العدم است، قدر مسلّم غیر معلوم است.

س- ما طایفه امامیه معتقد به عصمت انبیا- عموماً- و همچنین عصمت و طهارت حضرات معصومین- سلام الله علیهم اجمعین- هستیم؛ اما در قرآن عظیم آیاتی مشاهده می شود که از ظاهر مفهوم و مدلول آیه شریفه برمی آید که بعضی از انبیا از پروردگار طلب مغفرت نموده اند؛ مانند: حضرت آدم و حضرت یونس و به ویژه در مورد موسی بن عمران در سوره «قصص» آیاتی به چشم می خورد که صراحتاً دلالت دارد که حضرت موسی يك نفر را کشته و سپس اقرار می کند که این عمل، عمل شیطان بوده؛ آن گاه تقاضای عفو و بخشش می کند، و خداوند متعال هم او را عفو می نماید.

آیات دیگری نیز هست که برای پرهیز از اطاله کلام از ذکر آن خودداری شد. مستدعی است نظر جامع و مستدل خود را مرقوم فرمایید.

ج- طلب مغفرت از خداوند متعال، منافی با مقام عصمت نیست و در آیات و ادعیه بسیار دیده می شود.

قرائن حالیه قطعیه دلالت دارند بر این که: انبیا و ائمه علیهم السلام- در این ادعیه به مناسبت حال، درك عجز و ناتوانی و فقر و حاجت ذاتی خود در برابر عظمت مقام ربوبیت و کثرت نعمای او و این که از عهده بشر ادای حق شکر این نعم خارج است، از خداوند آمرزش می خواسته اند؛ و از قصور امکانی خود در برابر غنا و کمال حضرت باری تعالی شرمنده و حتی از اظهار شرمندگی نیز عذرخواهی نموده و مجازاً و استعظماً اعمال مباحه را گناه ظلم و گناه خطا می شمرده اند. و با این بیانات لطیف- که حاکی از درك حقایق عالی و بسیار متعالی است- وجدان خود را که در مقام شکر نعم با پوزش از عجز، از شکر عاجز و قاصر می دیدند، تا حدی آرام می ساخته اند.

این جا مقام «حسنات الأبرار سیئات المقربین» است. این جا در مباح و حلال هم عذرخواهی می شود و آن را ظلم می نامند.

آنها می دانند که در هر کار مباح و حلالی که انجام داده می شود، چقدر بنده از مخلوقات الهی را باید وارد کار نماید، تا يك عمل مباح انجام دهد. آن جا باید از خدای این همه مخلوقات عذرخواهی کرد که آنها را در میدان اطاعت و انجام کارهای غیر واجب و غیر مستحب وارد کرده، و در کارهای مباحی که کمالی از آنها حاصل نمی شود و تقریبی نمی آورد، استخدام کرد، هر چند این کار نیز لازم وجود بشری باشد، ولی بسا چون کار، کار حیوانی یا مشترک بین انسان و حیوان است، آنان که چشم بینا و متوجه دارند عذر می خواهند و از خدای آفریننده این همه میلیاردها مخلوقاتی که در این کار مباح آنها را وارد کرده و بسیاری از آنها کار را انجام داده اند، عذر می خواهند.

در این جا مطلب، خیلی باریک و دقیق است؛ و هر چه ما بگوییم: چون از افق آنان که این دعاها را انشا کرده اند و در مقام حمد و شکر و ستایش و سپاس، نیایش و دعا، تضرع و زاری و فقر و اظهار حاجت دنیا این جمله ها را عرض می کرده اند بسیار فاصله داریم، باز هم حقیقت مطلب بیان نشده است.

اجمالاً قراین حالیه و شواهد قطعیه، این معنی را روشن و مسلّم می سازد که مفاد و مدلول این جمله ها وقتی از پاکان و انبیا و اولیا و کسانی که دون آنان در رتبه هستند صادر شود، غیر از مفاد و مدلولی است که در مقامات دیگر از گناهکاران و آلودگان و پشیمانان صادر می شود. بنابراین، طلب مغفرت و اظهار عجز از عبودیت با مقام عصمت منافات ندارد؛ بلکه مؤید رسوخ آن مقام شامخ و شاهد بر آن قوه قدسیّه و کمال نفس آنها است.

اما در خصوص این آیه شریفه؛ از جمله و جوهی که محتمل است معنی و مراد باشد یکی این است که در (هذا من عمل الشیطان (1) مشارالیه، ترك اولایی باشد که در نظر خود موسی از او صادر شده؛ یعنی در موقعی که ظاهراً تقیه، اولی بوده، ترك تقیه کرده است.

یا با این که دفع قبلی به نحوی که موجب قتل او نشود امکان داشت- هر چند قتل او نیز جایز بود- او را به نحوی که سبب قتل او شد، از اسرایلی دفع کرد.

یا این که بنی اسراییل برابر فرعون مقاومت نمی کردند و از قتل فرعونیان و مخالفت علنی پرهیز می کردند، و منتظر فرمان خدا و ظهور پیغمبر جدید بودند، که در تحت ریاست و رهبری او قیام کنند، موسی در این جا پیش از وقت مخالفت خود را آشکار ساخت. هر چند این کار نیز از مقدمات قیام موسی بود و فی حد نفسه هم هیچ اشکالی نداشت، بلکه پسندیده بود؛ به احتمال این که شاید آینده برای این گونه مقاومت ها مناسب تر باشد، این گونه اظهار کرد؛ و جمله «هذا من عمل الشیطان» به جهت استعظام این ترك اولی است.

وجه دیگر که معتبر و بر حسب بعضی تفاسیر روایت شده است؛ این است که مشارالیه هذا، اقتتال آن دو نفر باشد، نه آن چه از موسی صادر شد. (2)

بنابر احتمال اول، عذرخواهی از همان ترك اولی است، و بنابر آن چه روایت شده مراد این است که: من خود را در ورود به مدینه در غیر موضع و معرض خطر قرار

ص: 86

1-113. (1) - قصص / 15.

2-114. (2) - ر. ك: «تفسیر صافی» و «نور الثقلین» و «عیون اخبار الرضا»: 198/1 باب 5؛ ذکر مجلس آخر للرضا- علیه السلام- ما سأل عند المأمون في عصمة الأنبياء- عليهم السلام- و آیه قال رب اني ظلمت نفسي ..

داد؛ و «فاغفرلی» یعنی «استرئی»؛ یعنی مرا از نظر اعدا مستور فرما که مرا نبینند و خدا هم او را مستور کرد و حفظ نمود.

بعضی احتمالات دیگر نیز متصوّر است؛ مثل این که مرجع ضمیر «قال» شخص اسرائیلی باشد و «هذا»، اشاره به «اقتتال» یا «جهل موسی» باشد.

مؤید این که: مراد از این جمله «هذا من عمل الشیطان» و امثال آن، چیزی که منافی با مقام عصمت و عدم تسلّط شیطان بر نفوس زکّیه قدسیّه انبیا باشد، نیست؛ بعض آیات صریحه قرآن است؛ مثل (إن عبادی لیس لك علیهم سلطان 115] الاعبادك منهم المخلصین [116].

## علم امام

س- از خطیبی شنیده ام که حضرت علی- علیه السلام- از شهادت خود در روز بیست و یکم رمضان به وسیله «ابن ملجم»- علیه اللّٰعنه- آگاهی داشته است. چرا علاج واقعه قبل از وقوع نکردند با وجود آنکه قرآن فرموده: (لاتلقوا بأیدیکم الی التهلکة)(1)؟

ج- در موضوعیّت بعض موضوعات احکام، معتبر است که از راه های متعارف- که مورد عمل همگان است و بناگذاری عرف بر عمل به آنها است- علم به آن موضوع حاصل شود.

بلی، اگر معلوم باشد که ملاک و جهت موضوعیّت چیزی برای حکمی از احکام ذات آن موضوع است؛ از هر راهی که علم یا ظنّ معتبر به آن حاصل شود، حکم آن نیز ثابت می شود؛ مثلاً در قضا و حکم بین مردم که قاضی به علم خود حکم می کند، معتبر است که این علم او به واقع از امارات عرفیه ای که سبب علم می شود، حاصل شده باشد؛ و اگر از طرق غیر عادی، مثل: جفر و رمل یا خواب، علم پیدا کرده باشد، حکم طبق آن جایز نیست؛ و از این رو در فصل خصومات و مرافعات، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله- می فرماید: «إنّما أقضی بینکم بالبیّنات والأیمان»(2)؛ که بدانند بر حسب علم غیب، له یا علیه کسی حکم نمی فرمایند. نظام قضا بر همین موازینی است که همیشه و برای همه قضّات حکم و فصل خصومات به آن ممکن است.

بنابراین برای پیغمبر- صلی الله علیه و آله- یا امام علیه السلام- در موردی که هیچ راه و اماره ای بر علم به این که فلان شخص قاتل است، یا در ادّعایش محق است، نباشد،

ص: 87

1- 117. (3) - بقره/ 195.

2- 118. (4) - وسائل: 232/27 ..



عمل به علم غیبی که مستقیماً افاضه الهی است، لازم نمی باشد؛ و حکم به قصاص چنین قاتلی که راهی برای اثبات جرم یا علم قاضی بر اثبات قتل نیست، نمی شود. مثل آن که قاضی از طریق خواب یا جفر و رمل علم پیدا کند حکم او بر قصاص نسبت به چنین قاتلی جایز نبوده و مطابق موازین قضا نمی باشد.

در مورد حرمت القای نفس در تهلکه نیز، همین کلام جاری است که: القای نفس در تهلکه ای که از راه های معتبر و عادی عرفی مظنون یا معلوم باشد؛ جایز نیست و موضوع نهی (ولا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة) است. ولی اگر از طرق غیر عادی، مخصوصاً علم غیبی که پیغمبر و امام من جانب الله و باذن و الهامه دارند باشد، حرمتی ندارد؛ بلکه خلاف تسلیم و با حبّ بقاء الله منافات دارد.

پیغمبر و امام در این مسیر با سنت های الهیه، که خود عالم به آن هستند، هرگز معارضه نمی کنند. آنها خودشان مثل ملایکه ای که عمال ارادة الله تعالی هستند، در جریان اجرای سنن الهیه قرار دارند، اگر چه در مورد خودشان باشد.

در این جا اسرار و حقایق عالی بسیاری نهفته است که چون احاطه بر آنها برای ما مقدور نیست، به این مقدار به آن اشاره شد.

وقتی مسایل از حدود عرفیات و اعمال عادیّه ما خارج شد، و به مثل علم غیب آن بزرگواران هم مربوط شد، بُعد دیگری پیدا می کند که نمی توان آن را فقط با معیارها و قواعد حاکم بر عرف و نوعی که فاقد این علم هستند بررسی کرد.

ثانیاً، افعال پیغمبر و امام را نمی توان بر معیار عموم، یا اطلاق ادله احکام بررسی کرد، به این صورت که اگر مخالف عموم یا اطلاقی بود به آن فعل، ایراد کرد؛ زیرا فعل ایشان هم مثل قولشان از ادله احکام و منحصّص و مقید عموم و اطلاقات است و دلیل بر حکم است، که البته در فعل، دلالت آن بر جواز فی الجملة است و در قول، تابع ظهور کلام است.

بنابراین ممکن است در جواب گفته شود: آن بزرگواران مأموریت های خاصی داشته اند که در زمینه وقوع در تهلکه بوده است؛ بلکه اشکال ندارد که نفس ایقاع نفس در تهلکه مأمور به باشد.

البته در مثل قیام حضرت سید الشهداء- علیه السلام- که با علم به این که امتناع از بیعت با یزید و رفتن به عراق و منتهی شدن به شهادت، استقبال از کلّ آن مصایب است صورت گرفت، مسأله تراحم اهمّ و مهم نیز در بین بود، که امام علیه السلام- مسایل اهم را در نظر گرفت، و دانسته و آگاهانه شهادت را پذیرفت. چنان که در میادین جهاد و

غزوات نیز گاهی چنین حالی روی می دهد که باید با علم به شهادت به میدان جهاد رفت.

پیغمبر - صلی الله علیه وآله - با این که می دانست «جعفر طیار» و «زید بن حارثه» و «عبدالله بن رواحه» یکی پس از دیگری به شهادت می رسند، آنها را فرمانده لشکر فرمود.

س - آیا روایاتی که علم ما کان و ما یكون را برای امام ثابت می کند، صحیح است؟ در صورت صحت، چرا اقدام به هلاکت خود می نمودند؟

ج - روایات وارده راجع به علم امام به ماکان و ما یكون و ما هو کائن، معتبر و مورد اعتماد؛ بلکه متواتر است. خصوصاً به ضمیمه اخبار و احادیث دیگر، که در ابواب مختلفه حدیث و تواریخ دیده می شود، یقین به این معنی حاصل می گردد. این ایراد که با این علم چگونه امیرالمؤمنین اقدام به هلاکت خود فرموده و با اراده و اختیار به مسجد تشریف بردند؛ یا بعضی دیگر از ائمه علیهم السلام - دانسته و با عدم اجبار به تناول، سم و زهر را میل فرمودند، فقط در این مورد جاری نیست و نظیر آن در موارد دیگر نیز قابل طرح است.

مثل این که گفته شود: چرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله - یا ائمه علیهم السلام - در هنگام بیماری های خود یا کسانشان، با علم به دارو از آن استفاده نکردند تا بیماری آنها مرتفع شود؟ یا با علم به این که فلان مجاهد و غازی شهید می شود، او را به جنگ می فرستادند؟

یا این که گفته شود: چرا با قدرتی که خدا به آنها داده بود که می توانستند با اعجاز رفع نیازمندی های خود را بنمایند، به وسایل عادی متوسل می شدند؟ مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام - نخلستان احداث می کرد، و یا حفر قنات کرده و آبیاری می نمود، یا غذا طبخ می کرد؟

یا چرا جبرائیل با این که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله - در ارتباط بود و می دانست که دواي بیماری آن حضرت چه گیاهی است، دارو را به آن حضرت معرفی نکرد؟

بلکه بالاتر گفته شود: چرا خداوند که علم و قدرتش ذاتی و مطلق است، و در عمومیت قدرت و علمش شك و شبهه ای نیست، انبیا و پیغمبران را در همه مواقع نصرت فرمود؛ بلکه مکرر دوستان و اولیای خود را در تهلکه واگذارد؟ چرا قدرتش را اعمال فرمود؟ و چرا به آنها به وسیله وحی اعلام نکرد؟

به این که علم امام به وقت شهادت انکار شود، این پرسش ها قطع نمی شود؛ زیرا می پرسند: چرا پیغمبر به امام این وقت را اعلام نکرد؟

اگر علم پیغمبر هم انکار شود سؤال می شود که چرا جبرئیل، و بالاخره چرا خدا به وسیله پیغمبر، امام را آگاه نکرد تا به مسجد نرود، یا زهر تناول ننماید؟

جواب تمام این پرسش ها این است که:

اولاً، این عالم و نظام آن بر این اساس است که حوادث و امور مادی، جز در مواردی که اعجاز و مصالحی اقتضا کند، بر مجرای علوم عادی و مادی نوع بشر جریان می یابد. مثلاً با زحمت و کوشش، داروهای انواع بیماری ها را کشف و بر قوای طبیعی مسلط می شوند، یا با قدرت و نیروی بدنی و اسلحه و استقامت و شجاعت جهاد می نمایند، و دشمن را مغلوب می سازند.

بنابراین خداوند و کسانی که مجریان مشیت الهیه هستند، و از حوادث آینده و امور نهانی و پنهانی به اذن و اعلام خدا اطلاع دارند، این علوم را در اختیار عامه نمی گذارند، و نوعاً و اکثراً از آن استفاده نمی نمایند؛ زیرا نظام این عالم، اختلال پیدا می کند. هر چند افرادی از برگزیدگان، استعداد تلقی علوم غیبیه، و قدرت تصرف در عالم تکوین را دارند، اما این قدرت و علم را در زمینه تغییر و تبدیل جریان عالم ماده وارد نساخته و احیاناً و به ندرت از آن استفاده فرموده اند. چنان که در مورد حضرت موسی مشاهده می شود و در جنگ بدر و نزول ملائکه و در مثل ولادت حضرت عیسی و اسحاق و موارد دیگر، این معنی مشهود شده است؛ اما این موارد به قدری نیست که نظام این عالم را بر هم بزنند؛ بلکه این موارد هم برای مصالح دیگر، - مثل این که دانسته شود دست غیب و قدرت الهی در کار است و آن چه می شود مجرّد تأثیر و تأثر علل و معلولات طبیعی نیست - لازم شده است.

حاصل بحث این که: جریان امور عادی و اختیاری مردم به طور نوع و غالب باید بر اساس علوم عادی باشد. بنابراین انبیا و ائمه علیهم السلام - هم این علوم را وارد میدان نمی کنند؛ زیرا وضع دگرگون می شود.

شاید یکی از علل آن که علم نجوم و بعضی تشبّات برای آگاهی از آینده در شرع ممنوع شده، همین باشد که در مواردی که این وسایل اصابه کند، مخالف نظام عادی حیات است و تعادل موجود را بر هم می زند.

ثانیاً، انبیا و ائمه علیهم السلام - در روش زندگی و سلوک، معاشرت و معاملات و مجالست با اصحاب و مؤمنین و اغیار و اختیار و فجّار، به طور عادی و متعارف رفتار می فرمودند، و به علم و قدرتی که به آنها اعطا شده، جز در موارد استثنایی، عمل

نمی کردند؛ و از راه علم امامت از خود دفع خطر و فقر و امراض و ابتلائات را نمی فرمودند؛ چون غیر این روش، نقض غرض و منافی با حکمت و هدف بعثت انبیا و نصب ائمه هدی علیهم السلام- است.

روش و رفتار آنها در زندگی دنیا از معاملات و معاشرات، زناشویی، پوشیدن، نوشیدن و خوردن و خوابیدن و حال تندرستی و بیماری، صلح و جنگ، فقر و توانگری و حکومت و سیاست باید سرمشق دیگران باشد. به مردم درس زهد و قناعت، صبر و صداقت و پرهیزگاری، پارسایی و رضا و تسلیم و توکل بدهند و اگر از علوم غیر عادی خود در امور زندگی استفاده کنند، این مقاصد و مصالح تأمین نمی شود؛ و عمل و زندگی آنها نمونه و سرمشق و قابل پیروی و تأسی نمی گردد.

ثالثاً، تکالیف آن بزرگواران هم مثل دیگران اغلب در حدود علوم عادی و متعارف بوده است، و مأمور به ترتیب اثر به علوم خاصی که دارند، نبوده اند. در مثل نهی (ولا تلقوا بأیدیکم إلی التهلکة)، مثل دیگران مأمور بوده اند که به علم عادی رفتار نمایند.

تهلکه منهی عنه در آیه، همان تهلکه ای است که به علم عادی و علمی که برای غیر امام حاصل می شود، معلوم می گردد.

آنان در انجام تکالیف، شرایط عامه را ملاحظه می فرمودند، مثلاً اگر اطلاع از آب به نحو غیر عادی داشتند، تکلیفشان مثل دیگران تیمم بوده؛ چنان که در قضا و حکومت و تدبیر امور نیز به همین نحو عمل می کردند و به بینه و یمین حکم می دادند.

رابعاً، شهادت از بهترین وسایل فوز و رستگاری و تقرّب به خداوند متعال است و با علم، به استقبال آن رفتن ممدوح و پسندیده است.

چنانکه از تواریخ و احادیث استفاده می شود، در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله- بعضی از اصحاب برای درک فضیلت شهادت در غزوات شرکت می کردند و با علم به این که کشته می شوند، فقط به قصد نیل به این درجه مرضیه، دانسته به جهاد می رفتند.

بنابراین ممکن است این مواردی که ائمه علیهم السلام- عمل فرمودند از این قسم باشد، و لزومی نمی دیدند با این که شهادت موجب ارتقای درجه است و برایشان فراهم شده و موظف به عمل بر طبق علم امامت خود نبوده اند، خود را از مسیر و معرض آن خارج کنند.

خامساً، اتمام حجّت و انجام امتحاناتی که خدا از بندگان خود می نماید، به غیر این نحو که آن بزرگواران به ظواهر عمل کنند، امکان پذیر نیست. و آنها هم که عمال اجرای ارادة الله و مشیت خدا هستند، و از تقادیر الهی به اعلام او آگاه می باشند، طبق

همین ظواهر عمل می فرمودند و از مسیر تقادیر خارج نمی شدند؛ بنابراین غیر از آن چه وظیفه دار بودند عمل نمی کردند.

این وظیفه، درست در برابر وظایفی است که مثل خضر (در داستان موسی و خضر) عهده دار بود؛ که او مأمور به باطن و عمل به علم غیرعادی بود و اینان مأمور به ظاهر، و عمل به علم عادی با علم به باطن هستند؛ چنان که گاهی هم به ندرت به مثل همان روش خضر مأمور بوده اند.

این جا مسأله انتحار و خودکشی و القای در تهلکه در بین نیست؛ مسأله رضا و تسلیم به تقادیر الهی است. حتی اگر خداوند آن بزرگواران را برای مصالحی امر به خودکشی می فرمود، مطیع و فرمانبر بوده و به چون و چرا زبان نمی گشودند.

در داستان مأمور شدن حضرت ابراهیم علیه السلام - به ذبح فرزندش - اسماعیل - می بینیم که چگونه هر دو تسلیم امر شدند. وقتی ابراهیم گفت: (إني أرى في المنام أني أذبحك فانظر ما ذاترى (1))، اسماعیل گفت: (يا أبت افعل ما تؤمر)؛ و خدا می فرماید: (فلما أسلما و تله للجبین (2)).

در داستان پسران آدم علیه السلام - هم ملاحظه می کنید که گفت: (لئن بسطت إلي يدك لتقتلني ما أنا بباسط يدي اليك لأقتلك (3)).

این ها وظایفی است که این بزرگواران داشتند و انجام داده اند و ما فعلاً در اسرار آن بحثی نداریم.

بنابراین آن چه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - صادر شد نیز نظیر همین وقایع بوده و با این که می دانست ابن ملجم، همان اشقی آخرین و شقیق عاقر ناقه نمود و قاتل او است، به سوی وی دست دراز نفرمود و او را آزاد گذارد؛ و بلکه مشمول مرحم و احسان خود قرار داد.

این گونه اعمال انبیا و اولیا را نمی توان با معیارهای عادی، که اعمال افرادی عادی با آن سنجیده می شود، سنجید؛ بلکه باید در افق عالی تر و محیط وسیع تری که در خور شأن و مقام آنها است، با توجه به فلسفه بعثت انبیا و نصب ائمه و نظامات حاکم بر عالم، کارهای آنها را مطالعه کرد.

هر چند احاطه به این مطالب از عهده خارج است؛ اما اجمالاً این قدر می فهمیم که نمی شود علمی را که آنان به طور مسلّم با الطاف خاصّه الهی داشته اند و خدا آنها را به

ص: 92

1- 119. (1) - صافات/ 102.

2- 120. (2) - صافات/ 103.

3- 121. (3) - مائده/ 28 ..

آن گرامی داشته و اخبار اهل سنت و شیعه آگاهی آنها را از علم غیب ثابت و مسلم کرده است، از آنها سلب کنیم؛ یا- العیاذ بالله- نسبت ترك وظیفه و القای نفس در تهلكه به آنها بدهیم.

حتی فردی مثل «ابن ابی الحدید معتزلی» نیز مطلب اخبار حضرت امیر- علیه السلام- را در شب ضربت خوردن، و حتی داستان مرغابی و فرمایش آن حضرت: «دعوهن فإنهن نوائح» را به طور ارسال مسلم نقل می کند. (1) هر چند در مقام جواب کوتاه آمده و علم به خصوصیت زمان شهادت را نفی کرده است؛ که با وجود این همه احادیث و اخبار غیبی، آن حضرت از خصوصیات وقایع، قابل قبول نیست.

کسی که در مقام بیان و اعلام علم و آگاهی خود، از تفصیل وقایع آینده چنین می گوید، چگونه از تفصیل شهادت خود اطلاع ندارد؟

آن حضرت در ضمن یکی از خطب نهج البلاغه می فرماید:

«فاسألوني قبل أن تفقدوني فوالذي نفسي بيده لاتسألوني عن شيء فيما بينكم وبين الساعة، ولا عن فئة تهدي مائة و تضل مائة إلا أنبأتكم بناعقها وقائدها و سائقها و مناخ ركابها و محط رحالها و من يقتل من أهلها قتلاً و من يموت منهم موتاً» (2)

کسی که به نقل «ابن ابی الحدید» در مورد تقسیم بیت المال آن گونه خبر از واقع می دهد و از مبلغ موجود در آن آگاه است، کسی که در ذی قار، به «ابن عباس» از عدد نفراتی که به او از کوفه پیوسته می شوند خبر می دهد که شش هزار و شصت و پنج نفر خواهند بود؛ (نه يك نفر بیش، و نه يك نفر کمتر)، کسی که در جنگ نهران به اصحاب خود خبر می دهد که: به خدا سوگند از شما ده نفر کشته نمی شود، و از خوارج، ده نفر سالم نمی ماند، کسی که از قتل «جویره» و «میثم» و «رشید هجری» خبر می دهد، و مکان شهادت سیدالشهدا را می شناسد و اخبار بی شمار دیگر از آینده داده است، چگونه از تفصیل شهادت خود ناآگاه است؟

پس جایی برای مثل توجیه «ابن ابی الحدید» و نفی علم به خصوصیت زمان شهادت نیست.

باید بر اساس آن چه گفته شد، و بر حسب اخباری که دلالت دارد بر علم امام به «ما کان» و «ما یکون» و «ماهو کائن»، به موجب اخبار غیبی بسیار دیگر که از آن حضرت صادر شده، در موارد متعدّد با خصوصیات و تفصیلات، بگوییم: آن حضرت به مسجد رفت و بر طبق علمی که داشت مأمور به ترتیب اثر نبود. چنان چه از حالات

ص: 93

1- 122. (1) - شرح نهج البلاغه: 118/9 ب 149.

2- 123. (2) - نهج البلاغه/ خطبه 93 ..

آن حضرت در شب ضربت خوردن هم به دست می آید، «ابن ملجم» را با علم به این که قاتل او است از کوفه بیرون نراند و تحت نظر قرار نداد.

به تعبیر دیگر می توان گفت: عمل معصوم با علم او به «ماکان» و «مایکون» و «ماهوکائن»، مثل: رفتن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام- به مسجد و زهر خوردن امام حسن علیه السلام-، دلیل بر این است که در موضوع تکالیف علم و آن چه دخالت دارد و معتبر است، علم عادی است، و علم امامت دخالت ندارد، و از این رو آن را معیار نمی گرفتند که با قضا و قدر الهی هم معارض نشود و اگر هم علم امامت دخالت داشت، به مسجد نمی رفتند و زهر را نمی نوشیدند.

پس با این اعمال امام نمی توان ادله مطلقه علم امام را تقیید کرد، و عمل ایشان را مخالفت با نهی (لاتلقوا بأیدیکم إلی التهلکة) گرفت؛ که در موضوع آن تهلکه معلوم به علم عادی و غیر امامت ملاحظه شده است.

به عبارت دیگر: این افعال (رفتن به مسجد و زهر خوردن) خود به خود در این جا مورد استدلال نیست؛ چون وجه فعل معلوم نیست. باید به ادله دیگر مراجعه کرد. اگر آن ادله دلالت بر عمومیت علم امام کرد، از این عمل استفاده می شود که علمی که در توجه تکالیف به امام دخالت دارد، علم امامت نبوده و علم عادی است؛ و ادله- چنان که با مراجعه به کتب حدیث و تواریخ معلوم می شود- به همین نحو، یعنی عمومیت علم امام دلالت دارد.

## مهدویت

س- آیا امام عصر- عجل الله تعالی فرجه الشریف- در سن 75 سالگی به شکل و هیأت یک فرد 75 ساله، غیبت کبری خویش را آغاز نموده اند؟

ج- در روایات اشاره ای به این مطلب نشده، و تنها گفته شده است که آن حضرت در قیافه شخص سی ساله یا چهل ساله ظهور می کنند.

بلی، ثبوتاً ممکن است در موقع غیبت در قیافه شخص 75 ساله غایب شده باشند، و نیز ممکن است در غیر این قیافه غایب شده باشند (والله العالم).

س- مدت غیبت صغری چند سال می باشد؟

ج- در حدود هفتاد و چهار سال.

س- غیبت دوم امام زمان (غیبت کبری) چند سال می باشد؟

ج- مدت آن معلوم نیست؛ چون وقت ظهور آن حضرت را جز خداوند متعال کسی نمی داند. در روایاتی ائمه علیهم السّلام- فرموده اند: هرکس برای ظهور وقتی معین کند، کذاب است.

س- دلیل زنده بودن امام زمان- علیه السّلام- و طول عمر ایشان چیست؟

ج- دلیل زنده بودن آن حضرت، روایات متواتره صحیحه فریقین است.

در این خصوص به کتب مفصّله ای که در این موضوع تألیف شده- از جمله: «نوید امن و امان»، «نجم الثّاقب» و کتاب های فارسی و عربی بسیار دیگر- مراجعه فرمایید (والله العالم).

س- در کتب مذهبی دیده می شود که نام حضرت ولیّ عصر- علیه السّلام- را به صورت «م ح م د» می نویسند. ضمناً در ادعیّه، مثلاً صلوات مخصوصه حضرت- علیه السّلام- نام ایشان را با نام حضرت رسول- صلیّ الله علیه وآله- ذکر می کنند. نظر خود را در مورد نام بردن ایشان با نام پیامبر اکرم- صلیّ الله علیه وآله- بیان فرمایید.

ج- احتیاط این است که از بردن نام مبارک اصلی آن حضرت در مجالس و حضور اشخاص خودداری شود و در بعض دعاها که اسم آن حضرت آمده آن دعا در خلوت خوانده شود، یا اسم مبارک، آهسته گفته شود (والله العالم).

س- آیا ایستادن موقع شنیدن نام قائم- علیه السلام- واجب است؟

ج- وجوب آن معلوم نیست؛ ولی قیام به ملاحظه احترام آن حضرت بسیار مستحسن است (والله العالم).

س- در این زمان که حضرت بقیه الله- روحی له الفداء- غایب هستند، آیا کسی می تواند خدمت حضرت برسد؟ معنای صدقه دادن برای سلامتی آن حضرت چیست؟ آیا حضرت مثل دیگران دچار تصادف با ماشین و یا زمین خوردن و امثال این ها می شوند که صدقه ما جلو آن بلاها را بگیرد، یا مطلب دیگری است؟



ج- تشرف به حضور مبارك حضرت بقیة الله- ارواح العالمین له الفداء- در زمان غیبت، امری است ممکن؛ و در طول زمان غیبت برای اشخاصی اتفاق افتاده است (رزقنا الله زیارته مع المعرفة بحقه).

اما صدقه دادن برای آن حضرت، اولاً دستوری است که از بزرگان دین رسیده و در آن تردیدی نیست. ثانیاً فواید صدقه منحصر به سلامتی از تصادف و امثال آن- که نسبت به آن وجود مبارك، مقطوع العدم می باشد- نیست. ممکن است صدقه دافع بعضی آفات و بلیات دیگر از وجود مبارکش باشد. علاوه بر این که صدقه دادن برای شکرانه سلامت آن حضرت نیز صحیح است.

س- چه کنم که مورد توجه امام زمان- عجل الله تعالی فرجه الشریف- قرار گیرم؟

ج- بهترین راه جلب توجه آن حضرت ارواحنا فداه- پرهیز از محرمات و انجام واجبات، سعی در قضای حوائج مؤمنین، احیای مذهب و اعلامی امر اهل بیت علیهم السلام- تعظیم شعائر اسلام، دوری از اهل بدع، اهتمام بر ثبات و استقامت بر سیره ائمه طاهرین علیهم السلام- و امر به معروف و نهی از منکر است.

یاد خدا را در همه احوال فراموش نکنید؛ که در حدیث است:

«أفضل إيمان المرء أن يعلم أن الله معه حيثما كان»

خود را رعیت حضرت بقیة الله ارواح العالمین له الفداء- بدانید و آن حضرت را ولی نعمت و آقا و سرور خود بشناسید. امید است موفق باشید.

س- در دعای مبارکه ندبه این جمله وجود دارد: «ولا ینالك مني ضجیح ولا شکوی». با توجه به روایات عدیده، و مشاهدات عینی و توسلات، شکوی و ضجیح به حضرت بقیة الله- ارواحنا فداه- رسیده است. پس این جمله را چگونه باید معنی کرد؟

ج- جمله مذکور، اشاره به غیبت آن حضرت از مردم و قطع ارتباط عادی و متعارف با ایشان است؛ که به طور عادی صدای ضجیح و شکایت را جز در ضمن شرفیابی هایی که برای بعضی به طور اتفاق فراهم می شود، نمی توان به آن حضرت رساند و عموم- به جز افراد قلیلی- از فیض دیدار و سخن گفتن حضوری با ایشان محرومند.

س- آیا برای ظهور موفور السرور حضرت بقیة الله الاعظم امام زمان- ارواحنا فداه- زمان خاصی معین شده است؛ یا خیر (چون اشخاصی هستند که زمان معینی را برای ظهور تعیین نموده اند)؟

ج- برای ظهور حضرت مولی، بقیة الله ارواح العالمین له الفداء- زمان خاص، یعنی روز فلان از فلان ماه معین از فلان سال معین، تعیین نشده است. هرکس تعیین وقت نماید بر حسب اخبار دروغگو است، و همه علمای اعلام اعلی الله کلماتهم بر این اتفاق دارند.

حقیر نیز در «منتخب الأثر» بابی با عنوان «فی عدم جواز التوقیت و تعیین وقت لظهوره» ذکر کرده ام.

(جعلنا الله وإياکم من المنتظرین لظهوره والثابتین علی إمامته والفائزین بعنایتہ صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین).

س- می گویند در «مثلث برمودا» فرزندان آن حضرت یا نوه های پیامبران و امامان هستند؛ آیا درست است؛ یا نه؟

ج- این دعوی ثابت نیست و احتمال این که برای آن حضرت فرزندان یا باشند نیز منتفی نیست.

به هر حال آن چه اصل است، عقیده به وجود و حیات و غیبت شخص آن حضرت است، که بر حسب روایات بسیار، ظهور می نمایند و عالم را پر از عدل و داد می کنند، بعد از این که پر از جور و ظلم شده باشد. امید است خداوند متعال چشم ما را به جمالش منور فرماید.

س- فلسفه انتظار امام زمان در چیست؟

ج- می توانید اجمال فلسفه انتظار را در کتاب حقیر: «انتظار، عامل مقاومت و حرکت» مطالعه کنید.

س- در کتاب شریف نهج البلاغه آمده است: «یأتی علی الناس زمان لا یبقی من الإسلام إلا اسمه» تا آن جا که فرمود: «مساجدهم عامرة من البناء خراب من الهدی عمارها وسکانها شر أهل الأرض»؛ معنای «عمارها» و «سکانها» چیست؟ و آیا «عمار» و «سکان» شر اهل ارض اند؟

ج- این حدیث از اخبار ملا-حم و پیش گویی از آینده است، که اوضاع دگرگون می شود؛ مساجد از بنا آباد، و از هدایت، ویران، و آبادکنندگان مساجد و اهل مساجد و ساکنان آنها بدترین اهل زمین خواهند بود؛ و پیش آمدن این اوضاع مستبعد نیست؛ یا اشاره به آینده هایی است که هنوز پیش نیامده است؛ یا خبر از زمانهایی مثل زمان

«بنی امیه» و «بنی عباس» است که مساجد چنین صورتی را داشت. پیش نمازها از فاسق ترین و متجاهرترین افراد به معاصی بودند. و در منابر حتّی ولیّ خدا، امیر المؤمنین علیه السّلام- را سبّ می کردند.

اکنون هم اگر چه در آن حد نیست؛ اما در بعضی مساجد در مملکتی مانند عربستان، ضدّ اهل بیت علیهم السّلام- و ضدّ شیعیان آنها تبلیغ می شود، و مساجد مرکز اضلال مردم است؛ از مساجد سوء استفاده می شود، و برنامه هایی خلاف وضع مساجد انجام می گیرد. حاصل بحث این است که: تغییر احوال در آخر الزّمان- که در احادیث بسیار است- مورد استبعاد نیست و نمونه هایی از آن همواره دیده شده و می شود.

س- روایتی وجود که: مدّت حکومت سفیانی برابر با انگشتان دست و پاها خواهد بود (20 سال). آیا این روایت معتبر است؟ نظر جناب عالی چیست؟

ج- اعتبار روایات مذکوره ثابت نیست؛ مضافاً به این که مضمون آنها مجمل است و روشن نیست؛ ولی دلیلی هم بر نفی آنها نداریم (والله العالم).

س- کسانی که درباره امام زمان- عجل الله تعالی فرجه الشریف- تحقیق کرده اند، به این نتیجه رسیده اند که: اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم عصر ظهور امام- عجل الله تعالی فرجه الشریف- است. جنابعالی تفصیلاً نظر خود را در این باره مرقوم فرمایید.

س- طبق روایات مدّت حکومت آخرین عبدالله (در حجاز) چقدر است؟

روایتی وجود دارد که بین نهضت سیّد موسوی و شروع نهضت امام زمان- علیه السّلام- مدّت يك عمر متوسط انسان است؛ نظر جناب عالی چیست؟

آیا عصر حاضر، عصر ظهور امام- علیه السّلام- است؟

ج- مطالب مورد سؤال برای این جانب نیز معلوم نیست (العلم عندالله؛ والله العالم).

س- در زمان غیبت امام زمان- عجل الله تعالی فرجه الشریف- مخصوصاً در عصر حاضر، وظیفه ما چیست؟

ج- وظیفه مردم در زمان غیبت و حضور، اطاعت از دستورات دینی و تقوا را سرلوحه زندگی قرار دادن است.

بلی در زمان غیبت دعا برای تعجیل ظهور آن حضرت و صدقه دادن برای سلامتی آن بزرگوار و انتظار مقدم مبارکش و به وجود آوردن دولت کریمه و شب و روز به یاد آن حضرت بودن، از وظایف مهمّه عصر غیبت است.

س- آیا احادیث «امان» عقلاً صحیح است؟ چرا با وجود امام، شاهد بلایای ارضی و سماوی هستیم؟

ج- موضوع این که وجود امام، امان از فنا و پایان دنیا است و زمین به وجود امام، باذن الله و تقدیره برقرار و پایدار است، برحسب اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه، از جمله اخبار «امان» ثابت و مسلم است. و اخبار از این امور، مانند اخبار از ملاحم و اوضاع مستقبل دنیا، تکویر شمس، انکدار نجوم، انشقاق سماء، امتداد و انبساط زمین، سیر جبال، تسجیر بحار و... فقط از طریق وحی و اخبار پیغمبر صادق مصدق، قابل قبول و باور آور است؛ و از اموری که مستقیماً با برهان عقلی قابل اثبات باشد، نیست؛ و اگر صاحبان بعضی از مسالک و علوم عقلیه یا مدعیان کشف و شهود، بر حسب نگرش های خود، خصوص دخیل وجود امام را در بقای عالم ثابت بدانند و بر آن استدلال عقلی هم بنمایند، خارج از فهم عامه و بلکه اکثر خواص است و نیاز به اثبات مقدمات دیگر دارد. بنابراین راه صواب، همان اتکای به وحی و اخبار مخبر عن الله است؛ که وساطت و سفارت او بین الخلق و الخالق به دلیل معجزه ثابت شده باشد.

بنابراین همین که در عالم ثبوت و واقع این موضوع امکان داشته باشد، با اخبار نبی، ثابت النبوه و با اخبار وصی، ثابت الوصایه ثابت می شود و نفس انسان مستقیم الذهن آن را می پذیرد و باور می کند.

خلاصه اینکه مسایلی مثل: (یوم تبدل الأرض) (1) و (وتری الجبال تحسبها جامدة و هی تمرّمر السحاب) (2)، اموری نیستند که عقل بتواند از آنها خبر دهد.

آیا عقل توانسته و می تواند از واقعه ای مثل قتل عمّار به دست «فنه باغیه» ده ها سال قبل از آن خبر بدهد؟ آیا بشر با دلیل عقلی می توانست مثل انبیای سلف، بشارت از ظهور پیغمبر آخر الزمان، محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلّم - بدهد؟

آیا عقل می تواند مثل وحی، خبر از جنگ جمل، خروج عایشه و سگان حوئب بدهد؟ یا از معارضه زبیر با امیرالمؤمنین، یا از شهادت امیرالمؤمنین و حضرت سیدالشهداء - علیهما السلام - و صدها وقایع غیبیه دیگر، خبر دهد؟

هیچ دلیلی نمی تواند از این امور غیبیه خبر بدهد؛ ولی با خبر نبی، ثابت النبوه و با خبر وصی، ثابت الوصایه پذیرفته می شود، و ردّ آن به عنوان این که دلیل عقلی ندارد، جایز نیست. بلی، اگر در جایی دلیل قاطع عقلی بر عدم وقوع باشد، مسأله دیگری است.

ص: 99

1- 124. (1) - ابراهیم/ 18.

2- 125. (2) - نمل/ 88 ..

بنابراین بر حسب این روایات معتبر و متواتر، که از آن جمله در نهج البلاغه نیز از حضرت امیرالمؤمنین است که فرمود:

«اللهم بلی لاتخلو الأرض من قائم لله بحجة إما ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً»(1)

و محدثان بزرگ اهل سنت نیز آن را روایت کرده اند، این فایده وجود امام غایب که وجودش «امان» اهل ارض است و بقای آن وابسته به بقای اوست، قابل انکار و تردید نیست.

اما پاسخ نقض و ردّ این دلیل نقلی به جهت نوع جنگ ها، ویرانی ها، زلزله ها، آتش فشان ها، سیل ها، طاعون ها، وباها و امور دیگر در طول دوازده قرن، بلکه چهارده قرن و بلکه در تمام ادوار و اعصار، این است که:

از این اخبار و احادیث نفی کلی این حوادث- که طبیعت عالم و زمین مقتضی آن است و علاوه بر آن سنت الله بر آن جاری شده است- استفاده نمی شود. این ها اموری است که حتی بر حسب نظام مقرر در این عالم طبیعت، حدوث آن ها طبیعی است.

غرض از این که امام، «امان» است این نیست که با وجود امام کسی بیمار نمی شود، یا جنگی واقع نمی گردد، یا زلزله و حوادث دیگر اتفاق نمی افتد. همه این امور در اعصار حضور انبیا و ائمه علیهم السلام- اتفاق افتاده و بعد از این هم اتفاق خواهد افتاد.

غرض این است که وجود امام وجود در بقای ارض مؤثر است و آن گاه که زمین خالی از حجت باشد، زمین و نظامات آن به هم می خورد، یا عوض می شود:

«لو بقیة الأرض بغير حجة لساخت بأهلها»(2)

با این وجود، چون اسرار قضا و قدر بر ما معلوم نیست، تأثیر وجود امام در منع از بروز همین حوادث طبیعی در مواردی مسلم است؛ چنان که اعمال مردم و بد در بروز و عدم بروز این حوادث مؤثر می باشد. دعا، دافع بلیات عمومی و خصوصی است. حتی استغفار سبب نزول باران و برکات می شود و وجود سالمندان و کودکان نیز موجب دفع بلا است.

چنان که در خیر است:

«إن لله تعالى في كل يوم و ليلة منادياً ينادي مهلاً مهلاً عباد الله عن معاصي الله فلولا بهائم رتع و صبية رضع و شيوخ رجع يصب عليكم العذاب صباً ترصون به رصاً»(3)

مسأله فایده وجود امام را با این دید ایمانی باید بررسی کرد و در بیان این فایده هم با کسانی که به عالم غیب و قضاء و قدر الهی معتقدند، سخن می گوئیم.

ص: 100

1- 126. (1) - نهج البلاغه/ حکمت 147.

2- 127. (2) - بحار: 21/23؛ قال: لو بقیة الأرض بغير إمام ساعة لساخت.

3- 128. (3) - بحار: 344/73 ..

با توجه به نص صریح قرآن وجود پیغمبر امان از عذاب است؛ وجود قائم مقام او نیز امان است؛ و استغفار نیز امان می باشد: (وما كان الله معذبهم وأنت فيهم و ما كان الله معذبهم وهم يستغفرون (1))

به طور خلاصه، فایده ای که برای وجود امام- چه غایب و چه حاضر- بیان کرده ایم، با توجه به این معانی- که بیشتر از این در اطراف آن مجال اطاله کلام نداریم- روشن و منطقی است؛ و کلام حکیمانه «محقق طوسی» بسیار محکم است:

«وجوده لطف و تصرفه لطف آخر وعدمه منّا». (2)

س- نصب امام در صورتی که غایب از انظار باشد و متصرف در امور و رتق و فتق و اصلاح احوال جامعه نباشد، چه فایده ای دارد؟

عدم دخالت امام در امور چگونه مستند به مردم است؟ چرا که مردم به واسطه وجود و حضور او در میان جامعه در معرض امتثال و اطاعت از فرامین و اوامر او قرار نگرفته و مخالفتی اظهار ننموده اند، تا بتوان غیبت، و قیام نکردن آن حضرت به اصلاح و انتظام شؤون عموم و اعمال ولایت را به مردم نسبت داد. بنابراین کلام «محقق طوسی»، که عدم تصرف امام را از ما و مستند به ما (مردم) می فرماید، چگونه قابل توجیه و تحقیق است؟

ج- این ایراد که: «فایده تعیین امامی که بر کنار از مداخله در اداره جامعه و حفظ مصالح عالیّه اسلامی باشد چیست، و چرا نصب و تعیین او لازم است؟» به فرض ورود، اختصاص به امام غایب ندارد؛ بلکه در مورد امام حاضری که مبسوط الید نیست، و از تصرف در امور ممنوع یا محبوس است نیز قابل طرح است. و بلکه در مورد نبی و پیغمبری که مردم به طور موقت یا دائم مانع از تبلیغ رسالت او باشند نیز این سؤال وجود دارد.

جواب «حلی» این است که با وجود عدم حضور مردم برای انفاذ اوامر امام یا استماع تبلیغ نبی و بلکه ممانعت از آن، چنانکه در عصر ائمه قبل از حضرت صاحب الامر- علیهم السلام- واقع شد، تصرف نکردن آن بزرگواران در امور، مستند به مردم است.

آن چه بر خدا لازم است، اتمام حجّت و ارسال رسول و نصب امام و فرستادن شرایع و احکام است. اگر مردم استقبال نکنند و همکاری نمایند، این فواید حاصل نمی شود. ولی خداوند متعال به مقتضای حکمیّت، رحیمیّت و رحمانیّت، ربّانیّت، فیاضیّت، هدایت، و سایر صفات جمالیّه و برای آن که حجّتی از عباد بر او نباشد: (لئلا

ص: 101

1- 129. (1) - انفال/ 33.

2- 130. (2) - تجرید الاعتقاد/ المقصد الخامس في الإمامة ..

يكون للناس على الله حجة(1) و مصالحی که خود عالم به آن است، زمین و زمان را خالی از حجت و صاحب الأمر نخواهد گذارد.

همان گونه که در بعضی از روایات است:

«مثل الإمام مثل الكعبة يؤتى ولا يأتي»(2)

وقتی قیام به این وظایف عامّه و لائی بر امام واجب است که مردم به طور جدّی اظهار حضور برای فرمانبری و امتثال از اوامر او بنمایند؛ چنان که از فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام- در ذیل خطبه «شقشقیه» استفاده می شود:

«أما والذي فلق الحبة وبرىء النسمة لولا حضور الحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله على العلماء أن لا يقاروا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم لألقت حبلها على غاربها و سقيت آخرها بكأس أولها و لألقتم ان دنياكم هذه أهون عندي من عفة عنز»(3)

بنابراین مبسوط الید نشدن و قدرت نیافتن ائمه طاهرین علیهم السلام- بر اداره امور، همانگونه که خواه فرمود، مستند به مردم است. در مورد حضرت صاحب الامر- عجل الله تعالی فرجه- نیز همین جهت معلوم بوده که اگر ایشان هم در این اعصار مثل آبای کرامشان در بین مردم بودند، و مأمور به آن برنامه خاص نبودند، حکومت ها و مردم دنیاپرست با اطلاع از بشاراتی که درباره آن ظهور پیروز و جهان گیر شنیده بودند، در فشار و اذیت و آزار به آن حضرت تا سر حدّ شهادت در آن عصرهایی که مقضیات و شرایط ظهور موجود نبود، اقدام می کردند.

بنابراین عدم حضور مردم در اطاعت از امام، با توجه به آن که در آغاز و مقارن با ولادت آن حضرت و به خصوص بعد از شهادت پدر بزرگوارش در مقام دستگیری وی برآمدند، احتیاج به آزمایش و امتحان جدید نداشت.

در کل، مسأله پیاده نشدن نظم امامت و رتق و فتق امور و به دست گرفتن زمام کارها بر حسب تاریخ به متعهّد بودن مردم به نظام الهی امامت ائمه علیهم السلام- مستند بوده است.

البته قضا و تقدیرات خداوند علیم قدیر حکیم نیز در کنار وضع مردم بر حسب بشارات و احادیث راجع به غیبت طولانی آن حضرت و پیش آمدها و حوادث و مسایل بسیار، بالاخره سیر جهان را به ظهور آن حضرت و تشکیل حکومت عدل اسلامی جهانی منتهی خواهد کرد، و این يك وعده الهی است؛ (ولن يخلف الله وعده(4).

ص: 102

1- 131. (1) - نساء/ 165.

2- 132. (2) - بحار: 36/ 353.

3- 133. (3) - نهج البلاغه/ خطبه سوم.

4- 134. (4) - حج/ 47 ..

بنابراین ظهور ولایت آن حضرت بدون حصول شرایط خاص و آماده شدن جهان و تحقق تقدیرات الهیه امکان پذیر نخواهد بود. در غیر آن شرایط موقعیت، همان موقعیت های گذشته یا دشوارتر خواهد بود. مردم جهان باید در این اعصار امتحانات بسیار ببینند، و مراحل متعددی را پشت سر بگذارند تا شرایط- چنان که خداوند فرموده- فراهم شود. حتی در روایات است که تمام اصناف و صاحبان دعاوی به حکومت می رسند، تا کسی نتواند بعد از ظهور آن حضرت ادعا کند که اگر من یا ما بودیم، می توانستیم این برنامه را پیاده کنیم.

به هر حال «هذا أمر من أمر الله و سر من سر الله، لا يعلم تأويلها و أسرارها إلا الله و الراسخون في العلم و ما نقول أو نعلم منه ظاهر من الباطن، و مجاز من الحقيقة، و يظهر ما في هذا الأمر أو بعضه من الأسرار الإلهية بعد ظهوره، والله على كل شيء قدير، و بكل شيء علیم، يفعل ما يشاء و لا يفعل ما يشاء غيره، و لا يسئل عما يفعل و هم يسئلون، و لا يخلف الميعاد.»

س- آیا اگر حکایت‌هایی در مورد مداخله حضرت در عصر غیبت، در امور برای شخصی یقین آور نباشد، چگونه می توان برای امام غایب فایده ای تصوّر نمود؟ (در کتاب «امامت و مهدویت» در پاسخ به این سؤال که فایده امام در عصر غیبت چیست، به حکایت هایی درباره دخالت امام- علیه السلام- تمسک نموده اید).

ج- نظر بر این است که این سالبه کلیه را که آن حضرت از جمیع امور کناره گیری دارند، و مطلقاً (مستقیماً یا به وسیله خواص خودشان و دیگران) تصرف و مداخله در امور نداشته باشند را، رد کنیم. به این بیان که: نه ما به این سلب کلی معتقدیم، و نه کسی می تواند نسبت به آن ادعای قطع و یقین بنماید.

زیرا ممکن است چنان که بیان کرده ایم، آن حضرت توسط اولیا و خواص خودشان، یا به هر شکلی که مقتضی باشد، دخالت نمایند.

خلاصه می توان گفت: به ظاهر آن حضرت مداخله کلی و فراگیر در امور ندارند، و این سلب غیر کلی با ایجاب جزئی که کسی نمی تواند آن را نفی نماید، منافات و مناقضه ندارد.

با این که ما امارات و نشانه های بسیار در طول تاریخ تشیع از این مداخله غایبانه آن حضرت در امور بسیار داریم؛ حال اگر کسی هم شگاک یا مغرض باشد و بگوید: من باور نمی کنم؛ در جواب می گوئیم: غرض ما بیان امکان این مداخله و رد سلب کلی است.



به عبارت دیگر می‌خواهم این شبهه را که امام در امور مطلقاً مداخله ندارند، رد کنم؛ زیرا این شبهه در صورتی وارد است که عدم مداخله مطلق آن حضرت، ثابت و معلوم باشد و چون این موضوع (عدم مداخله مطلق) قابل اثبات نیست، با وجود بشارت انبیای گذشته و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله- و ائمه طاهرين عليهم السلام- اگر هم مداخله آن حضرت در امور ثابت نشود، خللی در مسأله امامت و غیبت و شؤون آن حضرت وارد نمی‌شود.

همان مقدار که تصرف و مداخله ایشان در حدودی که مصلحت باشد امکان پذیر باشد، برای رد شبهه کافی است. چنان که در سایر افعال و صنایع و مخلوقات خداوند متعال، اگر در موردی فایده پدیده و مخلوقی را کشف نکردیم، و نتوانستیم برای آن فایده ای اثبات کنیم، دلیل بر عدم فایده نمی‌شود؛ که از زمان های کهن گفته اند: «عدم الوجدان لا يدل علی عدم الوجود».

این ظهور و این غیبت و آن چه در اخبار و احادیث از امور خارق العاده رسیده است، همه جزء سنن الهیّه و به اراده خداوند حکیم و علیم انجام می‌شود. همان گونه که معتقدیم در عالم تکوین و خلقت، کار عبث و بیهوده واقع نشده و نمی‌شود، در این گونه امور نیز همین نظام و برنامه جاری است؛ (ذلك تقدير العزيز العليم).

س- چگونه غیبت امام با تماس مردم و استغاثه از آن حضرت مفهوم پیدا می‌کند؟ (نمونه هایی که در کتاب «امامت و مهدویت» از استغاثه و فریاد رسی های حضرت بیان شده، ممکن است برای کسی یقین آور نباشد).

ج- مقصود این است که مفهوم غیبت، ناشناخته بودن شخص آن حضرت بر مردم است و مقصود ناشناخته بودن مردم، از آن حضرت نیست و به عبارت دیگر مقصود این است که امام علیه السلام- از مردم غایب است؛ نه این که مردم از امام علیه السلام- غایب باشند؛ تا کسی بگوید: بنابراین چون نمی‌توانند با مردم تماس بگیرند، نمی‌توانند بعض فریاد رسی ها و استغاثه ها را شخصاً یا به وسیله خواصی که دارند، پاسخ بدهند.

همان گونه که تذکر داده ایم ایشان در موسم حج شرکت می‌فرمایند؛ به زیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله- و سایر اجداد بزرگوارشان علیهم السلام- می‌روند؛ قبور مؤمنین را زیارت و در تشییع جنازه هر کجا مقتضی باشد- شرکت می‌کنند.

خلاصه، آن حضرت اعمال و برنامه های خیر و عبادی و احسان به ضعف را در حدودی که در حال غیبت قابل انجام است، انجام می‌دهند. حکایات بسیار هم از این مقوله نقل شده است که اگر هر يك از آنها باور بخش و یقین آور نباشد، کل آنها موجب

قطع و یقین است. ولی در این جواب، ما نمی خواهیم این موضوع را اثبات کنیم؛ بلکه می خواهیم نفی آن را و این که اعتقاد به امام غایب مفهومی عقیده به خارج بودن آن حضرت از بین مردم و مجامع است، رد کنیم که برای رد آن، و رفع اشکال، امکان انجام این گونه تصرّفات از ایشان کافی است.

ما حدود عقیده خود را به آن حضرت و غیبت اعلام می کنیم، که کسی نتواند بگوید امام غایبی که شما به او عقیده دارید، کسی او را نمی بیند، و با امام میّت تفاوت نمی کند.

در این جا فقط ما می خواهیم با عرض عقیده، روشن کنیم بر این عقیده که دلایلی بر اثبات آن اقامه می شود، فی حدّ نفسه ایراد و اشکالی وارد نیست؛ چون عقاید از دو جهت مورد بررسی قرار می گیرد: گاه نفس عقیده مورد ایراد عقلی یا نقلی است، که نخست باید آن را بررسی کرد؛ مثلاً عقیده به شریک یا تجسّم خدا یا حلول و اتّحاد و امثال این عقاید، عقلاً مورد ایراد و ابطال قرار می گیرد، یا عقیده به امامت ظالم و نظر به خود این عقیده عقلاً و نقلاً باطل است و با وجود این، اثبات آن برای شخص فلان ظالم، قابل بررسی نیست.

در این جواب نیز می گوئیم: در عقیده به امامت امام غایب، این ایرادات وارد نیست؛ چون مفهوم این عقیده، عقیده به امامت شخصی که در غیبت مطلق و مثل خارج از عالم ما باشد، نیست. او در هر کجا بخواهد حاضر می شود و مردم را می بیند، مردم نیز او را بدون معرفت به شخصش می بینند. حکایاتی که هم نقل می کنیم- اگر چه چنان که گفته شد فی الجمله و به نحو تواتر اجمالی ثابت است- این عقیده ما را که آن حضرت را در غیبت مطلق نمی دانیم، تأیید می نماید. به هر حال جهتی که مورد ایراد است، عقیده شیعه نیست؛ و آن چه عقیده شیعه است، این ایراد به آن وارد نمی باشد.

س- چگونه در بحث ولایت فقیه به توقیع شریف که سنداً و دلالتاً مخدوش است تمسّک می شود؟

ج- راجع به ولایت فقها در عصر غیبت در رساله «ضرورة وجود الحكومة» و «ولایة الفقهاء في عصر الغیبة» به طور مختصر بحث کرده ایم.

راجع به توقیع شریف، اعتبار و حجّیت آن ثابت است؛ زیرا شیخ ما صدوق- قدّس سرّه- در کتاب «کمال الدّین» از شیخ خود «محمّد بن محمّد بن عصام الکلینی»- که از طبقه دهم است- روایت کرده است. در این جا با جمله «رحمةُ الله» و در موارد دیگر با جمله «رضی الله عنه» از او تجلیل و تعظیم کرده است.

در این جا توقیع شریف را از «ثقة الاسلام کلینی» و او از «اسحاق بن یعقوب» روایت کرده؛ که او به وسیله جناب «محمد بن عثمان»- رضوان الله تعالی علیه- نایب دوّم از نواب اربعه، کتابی را که متضمّن سؤالاتی بوده، تقدیم کرده و به خطّ اشرف حضرت صاحب الامر- علیه السّلام-، توقیعی در جواب دریافت نمود.

همچنین «شیخ طوسی» در کتاب «غیبت» این توقیع رفیع را از جماعتی از «جعفر بن محمد بن قولویه» که از ثقات و اجلاء در حدیث و فقه و صاحب تصنیفات بسیار و از طبقه دهم است، و از «ابی غالب زراری احمد بن محمد بن سلیمان»، از طبقه دهم، که او نیز از مشایخ و اجلاء است و به جلالت قدر، و کثرت روایت، و «شیخ عصابه»، و القابی غیر از آن، تعظیم و توصیف شده، و از غیر این دو بزرگوار، روایت فرموده و آن بزرگواران از جناب کلینی، و او از «اسحاق بن یعقوب»- که به احتمال قوی برادر کلینی بوده- روایت کرده است؛ و از اعتماد «کلینی» به او، و احتجاج «صدوق» و «شیخ طوسی» (محمّدون ثلاثه) جلالت قدر و وثاقت او نیز معلوم می شود. بنابراین نه تنها سند ضعیف نیست، بلکه به نظر می رسد که در کمال قوّت و اعتبار است.

علاوه بر آن که متن آن- که متضمّن جواب از مسایل مهم است- نیز بر قوّت و اعتبار آن افزوده است، و اباحه خمس در آن، دلیل بر ضعف آن نمی شود، نهایت امر یکی از اخبار، تحلیل و اباحه است که با آن در فقه، مثل سایر روایات، معامله می شود.

مضافاً بر این که معلوم نیست سؤال از مطلق خمس بوده یا از خمس مبتلا- به در مورد اماء، و جمله قبل از این جمله که می فرماید: «أما المتلبسون بأموالنا فمن استحل منها شيئاً فأكله فإنما يأكل النيران»<sup>(1)</sup>، نیز قرینه است بر این که سؤال از مطلق خمس نبوده است. بنابراین تعرّض توقیع به صورت اجمال به حکم خمس، شاهدی بر ضعف آن نیست و توقیع رفیع در کمال اعتبار است.

س- وجود امام غایب چگونه موجب دلگرمی مؤمنین می گردد؟

ج- جواب این سؤال واضح است. وجود امام از دو جهت باعث دلگرمی مؤمنین و حفظ تعهّد و موجب مزید شوق با اعمال صالح و انجام وظایف است:

نخست، از جهت اطمینان و امیدواری و خوش بینی به آینده جهان و پیروزی نهایی حق بر باطل و پر شدن زمین از عدل و داد. این فایده روانی مهمی است که بر اصل عقیده به مصلح آخر الزّمان و ظهور منجی، که همه پیروان ادیان مخصوصاً مسلمانان

ص: 106

به آن اعتقاد دارند، مرتّب است و همه به آینده دنیا نظر دارند، و منتظر آن عصر درخشان و دوران خلاصی هستند.

دوم، از جهت حال حاضر و بقای التزامات اخلاقی و دینی و تعهّدات مذهبی، این عقیده مفید و شوق انگیز و رغبت افزا است. نفس این عقیده که ما فی الحال امام و ملجأی الهی داریم که از اعمال صالح و خیر مسرور می شود و از کارهای زشت ما مغموم و رنجیده خاطر می گردد، انگیزه و باعث میل به پرهیزکاری و پارسایی و حسن عمل می شود و خلاصه مقرب به طاعت، و مبعد از معصیت است.

س- آیا صحیح است که راز غیبت امام را منحصر به حکمتی نماییم که پس از غیبت معلوم می گردد؟

ج- در مورد سرّ غیبت نگفته ایم که سرّ و فلسفه و حکمت آن منحصر است به آن که بعد از ظهور معلوم می شود و این به معنای نفی اسرار و حکمت های متعدّد دیگر نیست. فرضاً هم اگر حکمت را منحصر (بما یظهر بعد الظهور) به آن چه بعد از ظهور ظاهر می شود، بدانیم اشکالی پیش نمی آید. چون ما بر حسب احادیث معتبر، ثابت می کنیم که غیبت و ظهور آن حضرت با امر خدا واقع خواهد شد. بنابراین اگر بگوییم حکمت غیبت، بعد از ظهور ظاهر خواهد شد، علامت تسلیم و ایراد نگرفتن به کار و تقدیر خداوند است.

به علاوه، ظهور علمی حکمت، غیر از ظهور عینی آن است که بعد از ظهور حاصل می شود. مثل آن که فایده و حکمت بعثت و رسالت حضرت خاتم الانبیا- صلی الله علیه و آله- قبل از ولادت آن حضرت و در اعصاری که پیغمبران گذشته از آن خبر می دادند، بطور اجمال معلوم بود و معلوم بود که فواید بزرگ و مهمی دارد؛ اما این فواید و برکات بعد از بعثت آن حضرت ظاهر شد، و در هر عصر و هر زمان و هر روز تا زمان ما ظاهرتر خواهد شد.

امم گذشته- که از پیغمبرانشان بشارت رسالت محمد- صلی الله علیه و آله- را دریافت می کردند- می دانستند که فایده این رسالت، بزرگ و با عظمت است؛ ولی تا آن حضرت ظهور نفرموده و قرآن را برای بشریت نیاورده بود، این فایده چنان که باید معلوم نبود، و بعد از عصر رسالت شناخته و معروف شد.

از این جهت «ابن تیمیه» و دیگری نمی تواند شبهه بنماید، و اخبار معتبری را که دلالت بر وقوع غیبت دارند، انکار نماید. امثال او که اخبار «ابن صائد» و «دجال» و حتی خبر از مرکب او را با آن تفصیل عجیب و غریب و غیر قابل قبول نقل می کنند،

و از حکمت این تفصیلات غیر منطقی نمی پرسند، حق ندارند که از حکمت ظهور امام زمان علیه السلام - که محققاً واقع خواهد شد سؤال نمایند.

باز هم توضیح: روح و اساس این اشکال، اصل عقیده به امامت آن حضرت را با این مبعدهات و ملازماتی که طرح شده مورد ایراد قرار می دهد؛ یعنی فکر و عقیده را از حیث محتوا و به اصطلاح در عالم ثبوت غیر مقبول می شمارد، و نظر ما در این جواب ها بیشتر متوجه دفع این اشکال و ابطال آن می باشد.

به عبارت دیگر: گاه نبوت پیغمبر یا امامت امام با ایراد به اصل فکر و عقیده به نبوت عامه یا امامت عامه مورد اشکال یا انکار واقع می شود، و گاه اثبات نبوت یا امامت که در اصل حصول و تحقق آن ممکن یا لازم و واجب است برای شخص معینی مورد ایراد قرار می گیرد.

در این پرسش مسأله معقول بودن امامت ظالم و غیر معصوم و غیر اعلم، کبرای مسأله مورد ابطال است؛ که در نتیجه صغریات و جزئیات مسأله - که امامت ظلمه و جهال و غیر اعلم است - نفی می شود.

بنابراین در این جواب ها نظر بر این است که بگوییم امامت شخص غایبی که بالمره از مردم جدا باشد و مردم از او غایب، و او از مردم غایب باشد عقیده شیعه نیست؛ و مقصود از غیبت، غیبتی است که غایب و مغیب عنه در آن از هم منفصل و جدا نیستند.

ربط غایب با کسانی که از آنها غایب شده، مثل ربط آفتاب مستور به ابر، با کاینات ارضی است و اجتماع آنها با یکدیگر غیر ممکن نیست.

غیبتی که شیعه به آن معتقد است قطع ارتباط کلی نیست و معنایش پنهان بودن مغیب عنه از غایب نیست. بنابراین غیبت با آن فوایدی که گفته شد: بر وجود امام مترتب است، منافی نیست و آن فواید و منافع، همه قابل حصول و بلکه بالفعل بر وجود اقدس آن حضرت مترتب می باشد. و آخر (دعوانا أن الحمد لله رب العالمین)

س - با عرض سلام و ارادت، لطفاً بیان فرمایید که آیا شمشیر حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب - علیه الصلوة والسلام - نزد مبارک حضرت بقیه الله الاعظم - ارواحنا له الفداء - موجود می باشد؟ آیا موقع ظهور موفور السّرور از آن به عنوان و به صورت سنبل استفاده می نمایند؟ با وجود این سلاح های مخرب پیشرفته ساخت دست بشر، آن بزرگوار به چه نحو به مصاف این سلاح ها می روند؟

ج- بر حسب روایات متعدّد که در کتاب های معتبر، مثل: «غیبة نعمانی»، «خصال»، «عیون اخبار الرضا- علیه السلام»، «معانی الاخبار»، «مناقب»، «کفایه الاثر»، «احتجاج» و «مهج الدعوات» روایت شده، شمشیر موسوم به «ذوالفقار» که از ذخایر نبوت و امامت است؛ مانند سایر ذخایر و موارث انبیاء- علیهم السلام- در نزد ولی عصر مولانا بقیة الله ارواح العالمین له الفداء- موجود و محفوظ است.

می توانید این احادیث را در جامع شریف «بحار الانوار» در مجلداتی که ذیلاً ذکر می شود، ملاحظه فرمایید: (ج 25، ص 116، سطر 13 تا ص 117، سطر 10) و (ج 36، ص 333، سطر 19 تا ص 335، سطر 13) و (ج 42، ص 58، سطر 4 تا 5) و (ج 45، ص 58، سطر 7 تا 9) و (ج 52، ص 171، سطر 14؛ و ص 307، سطر 20؛ و ص 460، سطر 8 تا ص 307 سطر 200؛ و صفحه 360، سطر 8 تا 361 سطر 11؛ و ص 379، سطر 21 تا ص 380، سطر 9) و (ج 92، ص 381، سطر 11 تا ص 386 سطر 1 در ضمن دعای «عبرات»

مذخور بودن این شمشیر و سایر موارث مذخوره نزد ائمه علیهم السلام- از خصایص امام و تشریفات و امتیازات امامت است. این موارث از آیات الهیه و از مظاهر عنایت ربّانیه به انبیا است؛ بالخصوص درع (زره) و لواء (پرچم) رسول خدا- صلی الله علیه و آله- و سیف ذوالفقار، هر يك مبارك و دارای قداست هستند؛ هر چند برای بیشتر ائمه اطهار- سلام الله علیهم- فرصت این که در جهاد با کفار آنها را به کار گیرند، فراهم نگردید و رسماً متقلّد این شمشیر نشدند. ولی بر حسب بعض این روایات حضرت صاحب الزّمان- روحی لتراب مقدم شیعتہ الفداء- بر این سیف متقلّد می شوند و نفس تقلّد ایشان به این شمشیر، دلیل بر مأموریت و قیام ایشان به جهاد است. چنان که ظاهر این روایات این است که آن حضرت در قتل اعداء الله از آن استفاده خواهند نمود، و این منافات با این که آن پیشوای عادل جهان از هر سلاحی که در زمان ظهور متعارف باشد استفاده نمایند، ندارد.

مضافاً به این که آن حضرت مؤید به جنود غیبیه و نصرت ملایکه می باشند و غلبه و پیروزی ایشان بر اعداء و فتح شرق و غرب عالم به دست ایشان اعجاز آمیز و به تأیید مستقیم الهی و مشتمل بر معجزات بسیار است.

چنان که این احتمال نیز هست که تا موقع ظهور، در اثر حوادث و اتّفاقات بزرگ و جنگ های جهانی، سلاح های به اصطلاح پیشرفته منهدم شوند و سلاح های ساده متداول گردد.

در هر حال قدر مسلم این است که به هر صورت و به هر نحوی که گذشت زمان جریان یابد، حضرت- مهدی ارواحنا فداه- ظهور به سیف و جهاد می نمایند و با تقدّم به سیف ذوالفقار نیز عملاً این برنامه را اعلام می فرمایند، و منصور به رعب و مؤید به نصرت و تأیید خداوند قادر متعال می باشند، و از هر سلاحی لازم باشد در تشکیل حکومت حقّه جهانی اسلامی استفاده می نمایند؛ (وما ذلك على الله بعزيز). (1)

در پایان تذکراً عرض می شود که در رساله «پاسخ به ده پرسش»، دو پرسش و پاسخ در ارتباط با این مطلب نوشته ام؛ می توانید به آن رساله و یا کتاب «امامت و مهدویت» (ج 2، ص 444 تا ص 450) مراجعه نمایید.

«اللهم إنا نرغب إليك في دولة كريمة تعزّبها الإسلام وأهله وتذلّ بها التّفاق وأهله و آخر دعونا ان الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمّد وآله الطاهرين.»

س- آیا خواب هایی که در مورد ائمه اطهار- علیهم السّلام- دیده می شود، مورد اعتماد است؟

ج- مسأله مهم در خواب تعبیر و تأویل آن است، و بر حسب ظاهر بر خواب انبیا و ائمه علیهم السّلام- به طور کلی در صورتی که قراین یقینیّه بر ظاهر آن نباشد نمی توان اثری را بر آن کرد و بسا می شود که تعبیر آن غیر از ظاهر آن است.

در مواردی تعبیر خواب خود انبیاء، غیر از ظاهر آن بوده است؛ چنان که در مورد خواب حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السّلام- قرآن دلالت دارد، و همچنین در مورد خواب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله- که خواب دیدند بوزینگان از منبر آن حضرت بالا می روند و به غاصبین خلافت و بنی امیّه تعبیر شد.

اما ما نمی توانیم اگر آن بزرگواران را در خواب زیارت کردیم و فرمایشی از آنها شنیدیم، آن را حجّت بدانیم؛ مگر آن که مؤید حقایق و اعتقادات ثابتّه باشد که در آن صورت شاهد و مؤید می شود. (والله العالم).

س- آیا شیطان می تواند به شکل ائمه اطهار- علیهم السّلام- درآید یا خیر؟ اگر نمی تواند در موردی که امام- علیه السّلام- در خوابی با چهره نازیبا دیده می شود، چه می فرماید؟

ج- شیطان نمی تواند به صورت انبیاء و ائمه هدی علیهم السّلام- درآید؛ بلکه در این که بتواند به صورت صلحا و اخیار درآید نیز معلوم نیست.

ص: 110

خواب صلحا و نیکان هم به چهره های نازیبا و غیر مناسب، خواب های شیطانی و بسا مستند به برخی عوارض جسمانی و غذاها باشد و در واقعیت حتی تعبیر هم ندارد. (والله العالم).

س- در چنین خواب هایی از کجا معلوم می شود که شخص دیده شده امام- علیه السلام- است؟ آیا همین که شخص خواب بیننده در خواب او را به عنوان امام- علیه السلام- می شناسد، کافی است؟

ج- اگر خواب رحمانی و مشتمل بر روشن گری و هدایت و وعظ و بیان حقایق و شواهد بود و در خواب به انسان القا شد که آن شخص، پیغمبر یا امام است، اطمینان حاصل می شود، به خصوص اگر از خارج، شاهد قطعی مثل صدور معجزه و کرامتی با آن همراه باشد.

س- آیا وعده ای که امام- علیه السلام- در خواب به شخصی می دهد، محقق می شود؛ حتی اگر شخص مورد نظر بعد از آن خواب مرتکب گناهان کبیره شود؟ (مثلاً امام- علیه السلام- به شخصی بگوید: شما به شهادت خواهید رسید و شخص بعد از آن خواب مرتکب گناه کبیره شود.)

ج- ممکن است آن وعده محقق شود و ممکن است خواب چنان که گفته شد، تعبیر دیگر داشته باشد. (والله العالم).

س- اگر امام- علیه السلام- به شخصی وعده ای در آینده بدهد، ولی شخص به آن وعده ها شک کند و نپذیرد، آیا شك در آیات خداوند مهربان است و کفر به آیات محسوب می شود؟ (البته خواب، واحد نباشد و در دفعات باشد).

ج- اگر آن خواب ها مشتمل بر بشارت باشد مناسب است شخص آن را به

فال نیک گرفته و در مقام آن برآید که خود را در مسیر آن بشارت قرار دهد.

س- آیا اشعار خودمانی که با الفاظ و عبارات خودمانی و زبان عامیانه برای اهلیت- علیهم السلام- می گویند، صحیح است، یا نه؟

ج- چنان چه توهین آمیز و دون شأن مقامات رفیع آن بزرگواران نباشد، اشکال ندارد. هر چه در سرودن شعر، ادب و حفظ حریم مقام آن



بزرگواران رعایت شود، سزاوار است و باید اشعار در مدایح و مصایب اهل بیت علیهم السّلام- شیوا و رسا بوده و مضامین آن موجب رشد فکری و اعتلای معارف دینی و اخلاقی باشد و شاعر، خواننده شعر و مدّاح، همه متعهد باشند و غرض آنان بسط و نشر معارف اسلامی و بیداری فطرت پاک انسانی باشد، و از روش های اهل بدع و صوفیانه و مجالس وجد و سماع آنها منزّه باشد.

البته مراتب اشعار و درجات مضامین آنها بر حسب اختلاف سلیقه ها و ذوق ها و معرفت اشخاص و محدوده اطلاعات آنها تفاوت بسیار دارد.

در ارتباط با این موضوع، مناظره «سید حمیری»، آن شاعر بسیار مشهور و توانای اهل بیت علیهم السّلام-، با «جعفر بن عمان الطائی» بسیار جالب است.

«سید حمیری» به «جعفر» می گوید: وای بر تو! آیا درباره آل محمد- علیهم السّلام- می گویی:

ما بال بیتکم یخرب سقفه وثیابکم من ارذل الاثواب

جعفر پرسید: چه عیبی در این شعر است؟!

سید گفت: وقتی نمی توانی نیکو مدح بگویی، ساکت باش! آیا آل محمد- علیهم السّلام- به این که: «سقف خانه هایشان خراب، و لباسشان از پست ترین لباس هاست وصف می شوند؟ ولی من تو را معذور می دارم؛ که این متقاضی علم و طبع محدود توست.

من در مدح آنها قصیده ای گفته ام که این نقص شعر تو را به آن محو کرده ام:

اقسم بالله وآلائه والمرء عمّا قاله مسؤل

ان علی بن ابی طالب علی التقی والتبر مجبول

این گونه در مدح آل محمد- علیهم السّلام- گفته می شود، و شعر تو برای صاحبان اندیشه پایین و ضعیف، مناسب است.

«جعفر طائی»، «سید حمیری» را بوسید، و گفت: «انت والله الرّاس یا ابا هاشم ونحن الاذنان [137]».

اجمالاً آن چه لازم الرّعایه است، این است که باید مدح، با شؤون آن بزرگواران- که کتاب و سنت بر آن دلالت دارد- مناسب باشد، و هم چنان که «سید حمیری» گفته است، دون شأن، شرف، کمالات روحی و مقامات معنوی آنها نباشد؛ و از طرف دیگر از غلو- که گاه شاعر و خواننده را تا مرز کفر پرت می نماید- پاک و مبرّا باشد.

س- آیا استفاده کردن از اشعاری که با الفاظ و عبارات عرفانی مانند: میخانه، می، ساغی، می پرستی و الفاظ دیگر معمول در اشعار عرفانی، برای شعر مدح و مرثیه اهل بیت- علیهم السّلام- صحیح است؟

ج- اگر متبادر به ذهن از این اشعار معانی صحیحه باشد اشکال ندارد، و اگر از آنها برداشت های غلوآمیز و باطل می شود، و یا موجب ترویج مسلك های صوفیانه و به اصطلاح عارفانه می شود، استفاده از آنها جایز نیست.

به طور کلی، شخص باید خودش ناقد و بصیر و آگاه از مذهب اهل بیت علیهم السّلام- و ذوق صحیح شیعه باشد؛ یا این که قضاید و مداخله را قبلاً به نظر علما و اشخاص دین شناس برساند. غرض این که باید مواظب باشند مبدا عقیده اسلامی حتی يك نفر مخدوش گردد. (والله العالم).

س- در بعضی از مجالس، مسؤولین هیأت ها از روی رقابت و چشم و هم چشمی کارهایی مثل: دعوت از معروفین و خرج های آن چنانی انجام می دهند، و توجیه می کنند که ریا و رقابت در مجلسداری امام حسین اشکال ندارد؛ آیا این کار صحیح است؟

ج- پیروی و تأسی به کسانی که مجالس اهل بیت علیهم السّلام- را به طور شایسته و با شکوه برگزار می کنند و سبب جلب و جذب اشخاص به دین و حضور و شرکت در مجالس تبلیغ دین می شوند، بسیار پسندیده است.

باید سعی در کارهای نیک و سنت های خیر را از دیگران فراگرفت، و با نیکان و اخیار هم گام و هم راه و هم صدا شد؛ ولی تعصّب فامیلی، زبانی و قومی در برابر دیگران و به منظور تظاهر و تفاخر و برتری جویی، مذموم و محکوم است، و موجب از بین رفتن اجر و ثواب، و ورود در زمره (الذین ضلّ سعیم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا) (1) می شود.

و مانند همان برنامه زشت معاقره و مسابقه در نحر شتر و ضیافت و اطعام است که در عصر حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام- بین دو نفر از سران قبایل صورت گرفت، و منتهی به آن شد که یکی از آن دو نفر برای مفاخره بر قبیله دیگر، سیصد شتر نحر نمود، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام- بر حسب روایت، خوردن گوشت آن شترها را تحریم فرمود و همه آنها طعمه و خوراک سگ ها گردید. (2)

ص: 113

1- 138. (1) - كهف/ 104.

2- 139. (2). وسائل الشیعة: 256/16 ..

باید افرادی که در این کارهای خیر و تعظیم شعایر و احیا و بزرگداشت روزهای دینی و «ایام الله» موفق هستند، در کمال خلوص و به قصد اعلای کلمه اسلام و صرفاً بزرگداشت دین و اولیای دین و مقاصد عالیّه، این مراسم عزیز و پر برکت و فیض را برگزار نمایند و همان گونه که برای خود و هیأت خود آرزومند توفیق هستند، برای سایر هیأتها و افراد نیز طلب توفیق نمایند، و اشتراك همه را در مقاصد مشروع فراموش نکنند. و همه با هم متحد و همگام و همراه و هم آهنگ و پشتیبان یکدیگر، عظمت و اعتلای برنامه های مقدّسه، مخصوصاً عزاداری و اقامه مراسم سوگواری حضرت سیّد الشهداء- علیه السّلام- را مقدّس و منزه نگهدارند.

روح کلّ این برنامه ها، صدق نیت و اخلاص و تواضع و کم دیدن عمل خود و بزرگ شمردن خدمات دیگران است.

از سوی دیگر هم نباید نسبت به عزیزانی که در این راه خدمت شایسته انجام می دهند، و زحمات طاقت فرسا متحمّل می شوند، و اموال بسیار و کلان صرف می نمایند، و در عرض ارادت به پیش گاه ائمّه طاهرین علیهم السّلام- مشتاقانه و بی حساب، وقت و مال و عمر خود را اهدا می کنند، بدگمان بود و انفاقات آنها را حمل بر مقاصد دیگر نمود و آنها را به عدم خلوص نیت متّهم کرد؛ بلکه باید افعال مسلمانان را حمل بر صحت نمود. وظیفه خود آنها مواظبت و مراقبت است و وظیفه دیگران هم تقدیر از آنها است.

امید است در این برنامه ها و وظایف که انجام آن، نیازمند به آگاهی ها و توجّهات هشیارانه است، همه موفق و مؤیّد باشند، و روز به روز با همّت و تلاش و فداکاری همه، این شعائر، خالص تر و سالم تر و بیشتر و بهتر برگزار شود. (والله العالم).





س- در کتاب «عین الحیات» علامه مجلسی- رحمه الله- ج 2، ص 55 می خوانیم که: «بدان که از جمله عقایدی که انکار آنها کفر است و اقرار به آنها واجب و از ضروریات مذهب است، اقرار کردن به بهشت و دوزخ است؛ و باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ، الحال موجودند». اگر يك شيعه بگويد: «الان بهشت و دوزخ موجود نيست»، حکم این شخص چیست؟

ج- عقیده به موجود بودن بهشت و دوزخ عقیده ای است که بر حسب تصریح، جمعی از بزرگان، شیعه بر آن اتفاق دارند، و از شیعه جز دو نفر نقل خلاف نشده و این نسبت به آن دو نفر نیز ثابت نیست؛ و آیات قرآن کریم و احادیث بسیار به صراحت بر موجود بودن آنها دلالت دارد و در بعضی روایات تأکید بر وجوب اعتقاد به آن شده است؛ تا حدی که هر کس آن را انکار نماید، از شیعه نشمرده اند؛ و کسی را که به آن و عقاید حقّه دیگر ایمان داشته باشد، شیعه اهل بیت علیهم السّلام- و مؤمن حقیقی دانسته اند.

با این وجود اگر کسی با عدم توجّه به اینکه انکار آن، انکار قرآن کریم و اخبار معصومین علیهم السّلام- است و یا به گمان عدم دلالت قرآن کریم و احادیث، موجود بودن آنها را انکار نماید، به کفر او یا خروج او از تشیع و ولایت اهل بیت علیهم السّلام- حکم نمی شود.

کلام علامه مجلسی علیه الرحمه- مربوط به کفر کسی است که اصل بهشت و دوزخ را حتّی در عالم آخرت منکر شود که در کفر چنین کسی شبهه و شکّی نیست. (والله العالم).

س- بعد از بهشت و جهنّم چه خواهد شد؟ ماجرای رجعت چیست؟

ج- بر حسب قرآن مجید، بهشت و جهنّم جاودان است و بعد ندارند.

مسأله رجعت نیز بر حسب آیات قرآن و احادیث معتبر به طور اجمال ثابت است. و برای اطلاع بیشتر به کتاب «اعتقادات» صدوق یا مجلسی علیهما الرّحمه - مراجعه نمایید.

س- حکم کسی که اعتقاد به رجعت ندارد را بفرمایید؟

ج- اگر واقعاً جاهل باشد و نزد او ثابت نباشد، حکم خاصی ندارد. (والله العالم).

س- کیفیت رجعت، یا کتابی را که در این باره مورد تأیید حضرت عالی است ذکر کنید.

ج- در مورد رجعت بسیاری از بزرگان، علما و محدّثین، کتاب نوشته اند؛ از جمله «ایقاظ الهجعه» (والله العالم).

س- اسم ملائکه ای که در قبر از انسان سؤال می کنند، چیست؟

ج- در بعضی از روایات اسم آن دو ملک، «نکیر» و «منکر» ذکر شده. (والله العالم).

س- آیا واقعیت دارد که اولین چیزی که از انسان در قبر سؤال می شود نماز است؟ (آیا حتی قبل از اصول دین یا بعد از سؤال از اصول دین در فروع، اول از نماز است که سؤال می شود)؟

ج- اول از اصول دین سؤال می شود. ممکن است بعضی از کسانی که صحت اصول دینشان مسلم است، اول از نماز آنها سؤال شود.

س- اگر شخصی عقیده اش این باشد که در عالم قبر تنها از روح سؤال می نمایند نه از روح و جسم، آیا انحرافی در عقیده این شخص به نظر می رسد، یا خیر؟ (با توجه به این که اعتقاد دارد در روز محشر روح و جسم با هم محشر می شوند).

ج- آن چه از کلمات بزرگان و کتب اعتقادات علمای بزرگ استفاده می شود، در سؤال قبر، روح و بدن هر دو موضوعند؛ هر چند کیفیت این سؤال و چگونگی ربط بدن با روح، بر امثال ما معلوم نباشد.

س- آیا کسانی که مذهب تشیع و رهبران آن را قبول ندارند، اگر کار مفیدی انجام دهند و خادم اجتماع باشند، مثلاً: وسایل حمل و نقل و دارو بسازند و هدفی جز خدمت نداشته باشند، خدمتشان بی فایده است و خداوند آنها را از بهشت محروم می کند؟

ج- چنین کسانی اگر برای اسم و آوازه و شهرت و باقی ماندن نام، اقدامات و کارهای خیر و اختراعات مفیدی بنمایند، جزا و پاداششان همان است که می خواهند و آن را خواهند گرفت. نام آنان بر زبان ها می آید و به اسم آنها این اختراع، ثبت می شود؛ یا در روز ولادتشان به عنوان تجلیل از خدمت آنها کارهایی انجام می گیرد. این ها خودشان همین را خواسته اند و این پاداش به آنها می رسد.

ولی اگر کسی به قصد رضای خدا و برای آسایش و راحتی خلق خدا و خدمت به عبادالله کاری انجام دهد و در مسایل اعتقادی هم- اگر چه معتقد نباشد- عدم اعتقادش مستند به تقصیر نباشد، بلکه ناشی از قصور باشد، خداوند عمل او را به نحوی که با عدل خودش مناسب است، پاداش می دهد؛ و زحمت او را ضایع نخواهد کرد.

ضمناً این را هم بدانید که در مثل این موضوع، پرسش از اشخاص و خصوصیات سزاوار نیست.

آن چه بر ما لازم است اعتقاد به عدالت خداست و بر طبق آن عدالت می گوئیم: خدا با عدالت خودش با هر کس عمل می کند.

س- آیا کسانی که در سنّ جوانی و یا در کودکی در حادثه های مختلفی جان خود را از دست می دهند، این همان تقدیرات الهی است؟ (بعضی مردم می گویند: هر کس در کودکی و یا جوانی می میرد، پدر، مادرش و یا خودش گنهکار می باشند)

ج- هر فرد يك اجل حتمی دارد و يك اجل تعلیقی، و تعیین این که مرگ شخص اگر چه در کودکی یا جوانی بوده به کدام اجل بوده از ما پنهان است. نسبت دادن مرگ و حوادث به علّت خاصّ نامرئی صحیح نیست؛ هر چند در بعضی موارد نیز این علل موجب باشد.

ما باید اجمالاً در مقام انجام اعمال صالح و اجتناب از کارهای بد- که اوّل آثار نیک، و دوّم اثرات وضعی سوء دارد،- باشیم (والله العالم).

## سؤالاتی در مورد روح

س- از کجا بفهمیم روحی که در بدن بشر دمیده شده مخلوق و یکی از ما سوی الله است؟



ج- چون روح ممکن است و واجب الوجود نیست و هیچ ممکنی بدون علت، وجود پیدا نمی کند، پس مخلوق و یکی از ما سوی الله است.

س- می گویند: خدا قدیم است و مکان ندارد، در صورتی که روح هم مکان ندارد؛ آیا این مطلب صحیح است؟

ج- اولاً، نحوه تعلق روح به بدن معلوم نیست؛ که بتوان گفت به نحوی از انحاء مکان برای او تصوّر نمی شود. ممکن است روح به نحوی در بدن مستقر باشد؛ هر چند بعد از موت نیز به بدن برزخی و قالب مثالی شخص تعلق داشته باشد.

ثانیاً، روح و مجردات دیگر مثل ملائکه- بنا بر قول به تجرد آنها- اگر مثل اشیای مادی مکان نداشته باشند، حلولشان در جسم مادی ممکن است؛ در حالی که خدا ممتنع است که در شیء مادی حلول کند؛ به این معنی که شیء مادی، محلّ آن واقع شود.

ثالثاً، اینکه می گوئیم: خدا قدیم است و مکان ندارد، از این رو است که اگر مکان داشته باشد، تعدّد قدما لازم می شود و مخالفت در توحید در قدم است و احتیاج به مکان پیدا خواهد کرد و محتاج به غیر، واجب الوجود نخواهد بود؛ ولی روح اگر مکان داشته باشد، تعدّد قدما لازم نمی شود؛ و اگر هم نداشته باشد قدم آن لازم نمی آید.

س- خدا فرموده: (کل شیء هالک إلا وجهه وحیث می گوید: «خلقتم للبقاء لا للفناء»؛ در صورتی که می گویند: روح قبل از این بدن بوده و فناپذیر هم نیست؛ شما چه می فرمایید؟

ج- هلاک در (کل شیء هالک إلا وجهه (1) ممکن است موت باشد که عبارت از زوال تصرّف روح در بدن است. و به قرینه «هالک» معلوم می شود که مراد از شیء، هر چیزی نیست تا آن که روح را هم شامل شود و مراد از «وجه»، ذات حق است و بنابراین استثنای غیر متصل می باشد.

ممکن است ضمیر «وجه» راجع به شیء باشد؛ یعنی هر ذی روحی یا هر انسانی هالک می شود، مگر وجدان و حقیقت و روح آن، که بنابراین دلالت بر بقای روح می کند.

ممکن است مراد این باشد که: هر چیزی هالک و باطل است، مگر توجّه به خدا و آنچه به آن شخص، قصد رضای خدا کرده باشد.

ص: 120

به هر حال از آیه نمی توان استفاده عدم بقای روح را کرد، تا با حدیث «ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء»<sup>(1)</sup> منافات داشته باشد.

مضافاً بر این که در آن حدیث هم ممکن است مراد این باشد که: فناء، نهایت و غایت این خلقت نیست؛ بلکه خلقت شما مقدمه بقای جاودانی است.

س- آیا ارواح و عقول و امثال ذلك همه مخلوق و محدود هستند؟

ج- بلی؛ وجود نامحدود و غیر مخلوق منحصر است به ذات یکتای بی همتای نامحدود خالق متعال- جلت عظمته- و ارواح و عقول، و همه مخلوقات محدود و غیر ازلی هستند.

س- قدیم بودن خدا و حادث بودن روح را از کجا می فهمیم؟

ج- حادث بودن روح که از پاسخ سؤالات قبل معلوم شد چون روح ممکن است ناچار، حادث و محتاج به علت است.

اما قدیم بودن خدا و واجب الوجود بودن او برای این است که خلاف فرض لازم می آید؛ چون خدا واجب الوجود است و اگر قدیم نباشد، پس وجوب وجود لازم ندارد و غیر واجب الوجود، ممکن است؛ پس محتاج به موجد خواهد بود و خدا نخواهد بود. بنابراین خدا قدیم، ازلی، ابدی و سرمدی است.

س- در مورد آیه شریفه (تَفَحُّتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي مِي كُوْنِيْنِد: اضافه تشریفی است؛ یعنی هر چه عزّت شرافت دارد خدا به خود نسبت می دهد؛ با این که گاهی ظاهراً نسبت عذاب را هم به خود داده: (إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٍ)؛ شما در این باره چه می فرمایید؟

ج- بلی؛ اضافه تشریفی است و دلیلش این است: در مورد حضرت مریم یکی در سوره «کهف» می فرماید: (فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا)<sup>(2)</sup>، و در سوره انبیاء: (فَنفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحَنَا)<sup>(3)</sup> در این موارد به مناسبت عزّت و شرافت اضافه شده است. اما در مورد (إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٍ)<sup>(4)</sup> یا (ولكن عذاب الله شديد)<sup>(5)</sup> اضافه حقیقی است؛ یعنی اضافه فعل به فاعل است؛ مثل: خلق الله، و در عین حال دلالت بر سختی و بزرگی عذاب نیز دارد.

معارف دین؛ ج 1؛ ص 122

ص: 121

1- 141. (1) - بحار، 6، 249.

2- 142. (2) - مریم/ 17.

3- 143. (3) - انبیاء/ 91.

4- 144. (4) - ابراهیم/ 7.

5- 145. (5) - حج/ 2 ..

به هر حال این دو اضافه با هم تفاوت دارند.

س- ما قایلیم که خدا واحد است؛ اما عده ای گویند: «در هر کس - نستجیر بالله- البتّه جزئی از روح خدا دمیده شده است و همراه روی هم که جمع شود باز می شود یکی»؛ شما در این باره چه می فرمایید؟

ج- این حرف بعضی از فرق باطله بوده و عقیده به آن کفر است و ادله نقلی و عقلی بر خلاف آن قائم است.

بلی، اگر بعضی حرفهایی می زنند که احتمال دارد مرادشان از آن سخنان، این عقیده فاسده باشد، ولی صراحت ندارد، یا خودشان توجیه می کنند و این عقیده را رد می نمایند، تا هنگامی که صریحاً این اعتقاد را اظهار نکرده اند و شهادتین بر زبان جاری می کنند، نمی توان حکم به کفر آنها کرد.

س- از تولّد حضرت آدم تا به هنگام به دنیا آمدن، آیا روح شخص وجود داشته، یا از وقتی که بدن در رحم مادر چهار ماهه شده این روح به وجود آمده است؟

ج- بعضی قایل به وجود روح، قبل از بدن هستند. بعضی از اخبار وارده از ائمه علیهم السّلام- هم مؤید این قول است و بعضی قایل به وجود آن بعد از کامل شدن خلقت جنین شده اند (والعلم عندالله).

تفصیل را باید در کتاب های «علامه مجلسی» یا در کتاب «کفایةالموحّدين» و کتب معتبر دیگر ملاحظه نمایید (والله العالم).

س- آیا موضوع تناسخ روح مورد قبول اسلام است؟

ج- تناسخ، مورد قبول هیچ يك از ادیان آسمانی و الهی نیست و از وحی و اخبار انبیا- علیهم السّلام- استفاده نشده و از تفکراتی که اقتباس از مشکات نبوت شده، نیست.

اینگونه امور غیبیه فقط با اخبار من جانب الله مرتبّین با عالم غیب و غیب عالم، یعنی سلسله جلیله انبیا و اوصیا- علیهم السّلام- قابل کشف و دریافت است و بدون هدایت انبیا و اوصیا، اظهار نظر در این امور خارج از صلاحیت فهم و درک بشر بوده و از حدّ توهم و احتمال فراتر نمی رود و توهمات متعدّد و مختلف باختلاف اشخاص و سلیقه ها راجع می شود و برای کسی باوربخش نیست.

نه فکر نسخ که عبارت است از انتقال نفس و روح از بدن عنصری و طبیعی که با آن بوده به بدن دیگر، و نه توهم مسخ که عبارت است از انتقال آن از بدن عنصری انسان به بدن عنصری حیوان، و نه خرافه فسخ که عبارت است از انتقال آن به نباتات- از اشجار و ... و بالاخره نه خرافه چهارم، یعنی رسخ که عبادت باشد از انتقال روح انسان از بدن عنصری به جمادات و تعلق به یکی از آنها، بر پایه صحیحی قرار ندارد و بر اساس استفاده از هدایت انبیا- که یگانه راه مطمئن استکشاف این مسایل و امور غیبیه است- اظهار نشده- و اقامه برهان عقلی و منطقی بر آن ممکن نیست. اگر بشر از مکتب انبیا جدا باشد، در اینگونه مسایل همه گونه توهم و احتمالی- نفیاً و اثباتاً- برایش پیش می آید و به هر تفکر و توهمی که به علتی دل بستگی پیدا کند- هر چند امکان آن معقول باشند- از اقامه دلیل و برهان بر آن عاجز است. مضافاً بر اینکه علمای اسلام محال بودن این نظرات را مدلل نموده اند.

در مقابل این توهمات بی معنی، عقیده به معاد و حشر اجساد و عود ارواح به ابدان است که قرآن مجید در آیات بسیار بر آن صراحت و تاکید دارد و غیر از آنچه قرآن از عالم برزخ و عالم آخرت و معاد بر آن ناطق است و ائمه طاهرین علیهم السلام- شرح و تفسیر فرموده و توضیح داده اند، هر کس در این مقوله هر چه بگوید، صرف اوهام و تصوّر و خیال و احتمال است.





س- چرا آیات متشابهات در قرآن آمده است و چرا همه مطالب در قالب آیات محکمت بیان نشده اند؟

ج- اگر متشابهات صرفاً وصف الفاظ باشد که با امکان بیان معانی با الفاظ محکمه عدول به الفاظ متشابه شده باشد، این سؤال قابل طرح است که: وجه عدول چه بوده است؟

و اگر متشابهات وصف معانی باشد که معنی بالذات متشابه باشد و تشابه معنی به لفظ سرایت کرده باشد و به لفظ هم به اعتبار معنی متشابه گفته شود، در این صورت، صرف نظر از معانی متشابه در مثل قرآن مجید- که حاوی علوم و معارف حقیقیه بسیار است و بسیاری از آنها محتاج به شرح و تأویل می باشد- جایز نیست؛ و موجب حرمان مردم- به ویژه صاحبان مدارك عالیّه- می شود.

این متشابه به هر معنی که باشد، معنایی است که محتاج به شرح و بسط و تفصیل بسیار است؛ که بیان آنها در قرآن مجید از جهات متعدده مناسب نبوده است. بنابراین این معانی متشابه که بیشتر مربوط به امور غیبیه است در قرآن بیان شده و شرح و تأویل نشده است. و غموضت و ابهام يك سلسله معانی نباید موجب شود که اجمال آن هم ناگفته و مجهول بماند و در حدّ لفظ دال بر آن معنای محتاج به تفسیر و تأویل، مطرح نگردد.

این يك حقیقت و واقعیت است که معانی بر دو قسم اند: بعضی محکم و بعضی متشابه هستند؛ و در ابهام يك سلسله به هم متشابهند. و اگر می گویند: چرا معانی محکمه گاه با الفاظ متشابه یا موجب اشتباه، بیان شده که در واقع، معنی مشتبه شود؟ مثل: (یدالله فوق ایدیهم (1)، یا (ومارمیت اذرمیت و لکن الله رمی (2)، (وعصی آدم ربّه فغوی (3)، یا (لیغفرلك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر) (4)، و یا (إن هي إلا فتنتك (5) و

ص: 126

1- 146. (1) - فتح/ 10.

2- 147. (2) - انفال/ 17.

3- 148. (3) - طه/ 121.

4- 149. (4) - فتح/ 2.

5- 150. (5) - اعراف/ 155 ..

امثال اینها؛ پاسخ این است که: اینگونه کلمات از تشابهات نیستند و معانی بسیار لطیف و دقیق آنها بر اهل زبان و ذوق معلوم و آشکار است و از علایم فصاحت و بلاغت است.

لغات و السنه- خصوصاً لغت عرب- بیشتر یا بخش مهم آن، مشتمل بر استعارات و مجازات و هنرهای ذوق پسند، شیوا و زیبای ادبی است که بدون آنها کلام، خطبه، شعر و قصیده، خشک و نامطبوع می شود؛ و در مستمع و شنونده نه رغبت شنیدن و استماع ایجاد می نماید، و نه تأثیر به سزایی در روح او می گذارد.

آنها که اهل هنر سخنوری و ایراد کلام می باشند و از محاسن و لطافت‌های معجزه آمیز قرآن مجید عاجزند، در عین حال که درک می کنند کلام، در اوج فصاحت و بلاغت و اعجاز قرار دارد، نمی توانند تمام دقایق لطایفی را که در آن به کار برده شده بیان کنند.

قرائن حالیه، عقلیه و مقالیه همه در فهم قرآن کریم و لسان عرب و بلکه همه السنه دخالت دارد و میزان در فهم مراد و معنی، همان ذوقهای سلیم و طبع مستقیم است.

مثلاً در همین آیه کریمه: (یدالله فوق ایدیهم، اگر کسی بر کلمات، جمود داشته باشد، باید یدالله را- العیاذبالله- ید خارجی خدا بگوید که خارجاً و حقیقتاً فوق همین دستهای خارجی اشخاص است. معنایی که هرگز خارجیت ندارد و اما اگر فرد، کلام شناس و اهل زبان و ذوق باشد، عالیتین معنی را- که برتری قدرت حق بر قدرت همگان است- از آن می فهمد، و متوجه می شود که «ید» در مثل این کلام، به معنای قدرت است و در مثل «یا ذا الایادی الجسم» به معنی نعمت می باشد.

آیاتی که به آن اشاره شده، همه معانی دقیق و لطیف و معرفت بخش خود را دارند که همه را در موارد خود بیان کرده اند و ما هم در مناسبت هایی به بعضی از آنها اشاره نموده ایم.

غرض این است که این آیات متشابه نیستند و قریحه ها و ذوقهای اهل لسان آنها را درک می کند.

چنانکه نقل شده: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله- در مورد شخصی که با رعایت ادب، با آن حضرت سخن نمی گفت و جسارت می نمود، فرمود: «اقطع لسانه».

یکی از حاضرین که با وجود قراین و شواهد، متوجه معنی نشد، در مقام قطع زبان او بر آمد؛ ولی امیرالمؤمنین علیه السلام- او را مورد احسان و انعام قرار داد که در نتیجه نه فقط زبان جسارت او قطع شد، که زبانش به مدح و ثنای رسول خدا- صلی الله علیه و آله- نیز باز شد.



بدیهی است اگر از جمله «اقطع لسانه»، جمود بر کلمات شود، قطع خارجی زبان فهمیده می شود؛ اما با توجه به حال و مقام و سوابق اخلاق حسنه و حلم و عفو صاحب آن خلق عظیم، مقصود آن حضرت معلوم بوده و مثل این کلام از آن حضرت در آن موقف و مقام متشابه نیست. از این رو اگر کسی از آن سخن، به قطع زبان استفاده کند، علامت کج فهمی و سخن شناسی است.

مثلاً آیه کریمه (وقالت الیهود یدالله مغلوله غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان (1) ظاهرالدلاله است و متشابه نیست. و اگر مجسمه بگویند: مقصود یهود این بوده که: دست خدا خارجاً مغلول است، و مقصود قرآن این است که دست های خدا خارجاً باز است، یعنی خدا دست دارد که به قول آنها مغلول و به فرموده قرآن مبسوط است، این یک برداشت خلاف ظاهر است که احدی از اهل ذوق و زبان آن را نمی پذیرد و آیه را، نه از حیث لفظ و نه از حیث معنی متشابه نمی سازد.

همچنین در آیه (ولا تجعل یدک مغلوله إلی عنقک (2) هر کس می فهمد که «ید» در آیه اولی، قدرت بر تصرف، خلق، ایجاد، اماته، احیاء، رزق و ... می باشد و در دوم، ید بذل، جود، احسان و اعطاء است.

خلاصه، این آیات از متشابهات نیست و مشحون از نکات ادب، اعجاز، فصاحت و بلاغت است.

س- چرا در قرآن کریم که بعضی مطالب جزئی و مشخص همراه با اسم بیان شده، مطالب اساسی به صورت مبهم و کلی بیان گردیده است؟

ج- مطالب کلی و اساسی در امور اعتقادی، مثل: توحید، نبوت، معاد، امامت و ولایت، همه بیان شده است؛ و در امور عملی و عبادی نیز مثل: نماز، روزه، حج، و در مسایل اقتصادی و مالی مثل: زکات، خمس و معاملات، و در امور سیاسی و ولایتی و قضایی و جزایی و انتظامی و اصول تربیتی و اخلاقی، روابط و مسایل اجتماعی، در عالیترین سطح در این کتاب عزیز بیان شده است. و اگر در بعضی موارد به برخی حوادث جزئی اشاره شده، یا شأن نزول آیه، امر جزئی بوده است، از همان ها هم مطالب مهم کلی استفاده می شود.

قرآن کریم در ظرف بیست و سه سال به تدریج نازل شده و شمار زیادی از آیات آن- به مناسبت هایی که پیش آمده، یا در مقام احتجاج- بر کفار نازل شده و سبک و سیاق خود را که مختص به خود آن است، و هیچ کتاب دیگر، حائز آن نیست را دارد، که

ص: 128

1- 151. (1) - مائده/ 64.

2- 152. (2) - اسراء/ 29 ..

همان هم اعجاب انگیز، جالب و جذاب است و زبان از بیان فصاحت و بلاغت آن عاجز می باشد.

در کنار قرآن مجید، سیره پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - و نحوه ابلاغ آیات و به کار گرفتن مضامین آن نیز مطالب را مشخص می نموده است. چنانکه مناسبات و شأن نزول آیات نیز مؤثر بوده، که اگر آیه برای مثلاً تعظیم امری از آن به صراحت نام نبرده، یا به ظاهر، مفهوش کلی بوده، شخصی بودن آن معلوم می شده است.

مثلاً در مثل آیه (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک (1))، اگر چه «ما انزل» مبهم است و تعظیماً له، به آن تصریح نشده است، اما در مقام تبلیغ و بیان، حتی پیامبر - صلی الله علیه و آله - علی علیه السلام - را برگرفت و بلند کرد و «ألست أولى بکم من أنفسکم» فرمود و «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» گفت، تا آن ابهام که مخاطب منتظر رفع آن بود، برطرف شد و همه دانستند که «ما انزل»، ابلاغ ولایت علی علیه السلام - بوده است.

یا در مورد (اَئِمَّا وَلِیْکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِیْنَ آمَنُوا الَّذِیْنَ یَقِیْمُونَ الصَّلَاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ (2))، مفاد آیه و طبع امر ولایت، نشان می دهد که مراد آیه، شخص خاص و مؤمن معین است و اوصاف مذکوره اشاره به آن شخص است، نه بیان ولایت هر کس که در حال رکوع اتفاق و ادای زکات نماید.

علاوه بر این، نزول آیه به هنگام آن برنامه خاتم بخشی امیرالمؤمنین علیه السلام - از اسم بردن گویاتر است و یا کمتر از آن نیست.

به هر حال با وجود سیره و سنت عملیه و قولیه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله - در شرح و بیان آیاتی مثل آیات ولایت، مراد و مقصود معلوم است و بر غیر امیرالمؤمنین علیه السلام - قابل انطباق نیست.

س - گروهی با چاپ ترجمه قرآن مجید به انگلیسی و اعلام کشفیات روابط ریاضی لغات و آیات قرآن، فعالیت وسیعی را شروع کرده اند. تفسیرهای متعدّد این گروه در مورد دستورات قرآن، باعث سؤالهای فراوانی شده است که نیاز به جواب دارد.

ما امیدواریم که با هدایت و راهنمایی شما در تماس با مراکز علمی در ایران بتوانیم پاسخ های مناسبی در مورد بعضی از ادعاهای این گروه تهیه و در جلسات مطرح نماییم.

در ذیل، نمونه مختصری از بعضی ادعاهای این گروه ارایه می شود:

ص: 129

1- 153. (1) - مائده/ 67.

2- 154. (2) - مائده/ 55 ..

1- حدیث و سنت از کارهای شیطانی است: (6: 112 و 25: 31)؛ و عدم نیاز به حدیث: (45: 6 و 12: 111 و 31: 6 و 6: 114 و 33: 62 و 48: 23 و 17: 77 و آیات دیگر)

2- تنها رل حضرت رسول-صلی الله علیه و آله- ارایه قرآن مجید بوده و نه هیچ چیز دیگر: (3: 20 و 3: 40 و 5: 99 و 6: 19 و ...). حضرت رسول اجازه نداشتند هیچ دستور مذهبی به جز قرآن را صادر نمایند: (47-69: 38)، و یا توضیح بدهند: (19-75: 15)؛ و خداوند تنها تعلیم دهنده قرآن است: (2-55: 1)؛ و قرآن بهترین حدیث است: (6: 45).

3- قرآن مجید به دست خود حضرت نوشته شده است: (4-96: 1 و 68: 1 و 75: 17).

ج- اینگونه محاسبات در نظم و نثر و اعلام و نامهای اشخاص و اماکن، از دیرباز به صورتهایی مطرح بوده و يك عمل تفریحی و سرگرم کننده به شمار می آمده و گاهی با این استخراجات و به قول شما «روابط ریاضی لغات و جمله ها، اذهان بعضی عوام و ساده لوحان به عقاید مذهبی و وقایع تاریخی، جلب می شده است.

گاه برای يك اسم یا مطلب مورد نظر، کلمه ای که دارای مفهومی زیباست و به حساب ابجد، زُبر یا بینات آن معادل آن باشد، استخراج می کنند و آن را به عنوان شاهد بر خوبی و صحّت مفهوم آن اسم می گیرند؛ در حالی که شخص دیگر، برای همان اسم، کلمه دیگر، با مفهومی زشت و قبیح، استخراج می نماید و آن اسم و مسمای آن را مورد توهین قرار می دهد. مثلاً برای کلمه محبوب و زیبای «عدل»، در هر لغتی می توان کلمات زشتی، معادل آن را استخراج کرد یا برای کلمه زشت «ظلم» و «ستم» به عکس، کلماتی زیبا استخراج نمود.

غرض این که: این استخراجات، مبنای معقول، منطقی و باوربخش ندارد و با نتایج متضادّ و متناقضی که از آنها به دست می آید، نمی توان در اثبات یا ردّ مطلبی بر آن اعتماد نمود. يك کلمه در يك لغت، ممکن است از حیث رابطه ریاضی با چندین کلمه دیگر- که هرکدام، يك مفهوم زشت و زیبا داشته باشند- معادل باشد؛ بلکه بر حسب لغات و زبان های مختلف، می توان برای آن، دهها و صدها معادل استخراج نمود.

حاصل این است که: این رابطه به اصطلاح ریاضی، دلیل بر صحّت یا بطلان هیچ نظر و هیچ رأی و فرضیه ای نمی شود؛ چه در مسایل عقیدتی و مذهبی و چه در مسایل علمی مثل:- شیمی، فیزیک و ... باشد. و هیچ محقق و دانشمندی با این محاسبات، مسأله ای را حل نکرده و قابل حل ندانسته است؛ فقط همانطور که گفته شد، برای سرگرمی و مسابقه، می توان این بازی را هم مثل سایر بازی ها، در صحنه های

بین‌المللی به مسابقه گذاشت، و به هر کس که بیشترین کلمه زشت و یا زیبا را برای يك کلمه مورد نظر استخراج کرده باشد، جایزه قرار داد.

با این وجود این عمل، زشت و بازی آن هم زشت است؛ مگر به استخراج لغات زیبا برای کلمات زیبا مثل: عدل، احسان، مهر، محبت، تعاون و اتحاد، بسنده شود.

در هر حال، این برنامه برای دریافت حق و باطل هیچ امری- بر اساس پایه هر عدد و رقمی که باشد- مورد اعتماد نیست. همان طور که نمی توان با این برنامه و استخراج در محاکمات حقوقی یا جزایی، حکم کرد و طرفی را حاکم و دیگری را محکوم نمود. در مسایل مذهبی و اعتقادی نیز این برنامه ها، پایه و اساس ندارد.

اما اینکه از قرآن مجید برای نکوهش حدیث شریف و بی نیازی از آن و مطالب دیگر از جمله اینکه: حضرت رسول اکرم، -صلی الله علیه و اله- قرآن کریم را با دست مبارك خود نوشته اند، استفاده می شود، با تأکید تمام اعلام می گردد که این گفته ها و حرفها بر خلاف بدیهیات و واضحات تاریخ، و اتفاق جمیع مسلمین است. و در آیاتی که به آنها اشاره کرده اند چیزی که بر این معانی، دلالت داشته باشد وجود ندارد و این برداشتهای انحرافی، حتماً مغرضانه و یا جاهلانه است.

توجه داشته باشید که ممکن است بعضی از این برداشتهای از ترجمه قرآن مجید به انگلیسی - که به غلط ترجمه شده باشد- توهم گردیده است؛ و الا این مطالب، چیزهایی نیست که قابل استناد به قرآن کریم و آیات محکمه آن باشد.

در خاتمه، باز هم تأکید می شود که اعتماد بر این استخراجات و روابط ریاضی و همچنین ترجمه های تأیید نشده قرآن کریم در ارتباط با دستورات دینی و عقاید مذهبی منطقی نیست.

اضافه می شود: در صورت نیاز به توضیحات بیشتر، با شرح و تفصیل مرقوم دارید تا پاسخ داده شود.

س- با سلام و آرزوی سلامت و بقای وجود شریف در ظلّ توجهات پروردگار، دریافت پاسخ از شما باعث خوشحالی و دلگرمی فراوان گردید.

در ذیل، اهمّ مطالب، دو ادعای این گروه، و پاسخ ما جهت بررسی ارایه می گردد:

س 1- قرآن مجید کامل و مفصل بود هو یادگیری آن به هر زبانی آسان است و در نتیجه نیازی به احادیث و سنت نیست؛ با استناد به آیات: (41: 44) و (40، 32، 22، 54: 17).

جواب ما: فهم و درك کلیه دستورات و احکام قرآن مجید، نیاز به خلوص نیت و تمرکز فکری و آمادگی لازم به فهم حکمت الهی دارد. در مورد افرادی که به زبان عربی آشنایی

ندارند، وجود ترجمه صحیح و کامل قرآن مجید، به علاوه شرایط ذکر شده، لازم می باشد؛ آیه: (3: 7).

ج 1- فهم قرآن مجید به گواهی تمام متخصصین فن و مفسرینی که غور کامل در قرآن و تفسیر آن داشته اند، بدون اطلاع لازم از علوم قرآن- مثل: اسباب نزول آیات و اماکن نزول و جوّ فکری محیط بر عرف زمان نزول- کامل نمی شود.

از سیره و سنت قولی و عملی پیغمبر- صلی الله علیه و آله- در کلّ برنامه هایی که اجرا فرمود و در پیاده کردن اوامر و نواهی قرآن و تفهیم کامل مقاصد آن و تفصیل برنامه ها، حتماً باید از حدیث کمک گرفت؛ و الا در بیشتر موارد استفاده ما، تفسیر آیات، مستقیم و موافق مدلول حقیقی قرآن مجید نخواهد بود. هر جا اقتضای کلام قرآن تصریح مطلب بوده تصریح شده، و هرکجا بیان مطلبی با اشاره لازم بوده، اشاره گردیده است. هرکجا بیان امری به نحو عموم یا مطلق لازم بوده، مطلبی که به طور عام یا مطلق بیان شده؛ گاه لفظ عام است و از آن معنی خاص اراده شده؛ و گاه خاص است و معنای عام دارد و ... اما این نکات و تفصیل هم را باید از حدیث و سنت استفاده کرد؛ که البته در این مورد، استقامت اذهان و قوت تعقل و درک اشخاص نیز کمک کار شایانی بوده و هست.

اصلاً این موضوع در محیط علمی، مثل آفتاب روشن است و کسی از اهل فن نبوده که به طور قطعی در فهم قرآن نیاز به علم حدیث و سیره و تاریخ را منکر شده و ربط حدیث با قرآن، و قرآن با حدیث را مورد تردید قرار داده باشد.

اگر يك نفر غیر مسلمان هم بخواهد اسلام شناس شود، تنها به استناد قرآن، اسلام شناسی او تکمیل نمی شود، و او هم در خلال تحصیل به این نکته می رسد. این مطلب با آیات (ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل مدکر) (1) منافات ندارد. این آیات، این حقیقت را بیان می نماید که قرآن برای شرح اهداف کلی و مقاصد اصولی رسا و گویا است، و همه به حق بودن دعوت قرآن را به آسانی از آن می فهمند.

هر کس به آسانی دعوت اسلام را به توحید و یکتاپرستی از قرآن می فهمد. همه اهتمام قرآن را به ترغیب به عدل، احسان، مکارم اخلاق و احترام به حقوق دیگران از آن می فهمند. همه می فهمند که قرآن به شدت از ظلم، فحشا، فساد، فتنه انگیزی، دروغ و انواع کارهای زشت، نکوهش کرده است. این را که دعوت قرآن، الغای تبعیضات نژادی و برابری همه انسان ها است، همه با آسانی از آن می فهمند. همه می فهمند که

ص: 132

قرآن رسالت انبیای گذشته را تصدیق کرده و همه را در عقیده به معاد و جزاء و ثواب دعوت نموده است.

این ها و صدها حقایق دیگر، همه به آسانی، هم از قرآن و هم از ترجمه های صحیح آن- به هر زبان که باشد- استفاده می شود. اما مفهوم آیات (ولقد یسرنا القرآن للذکر) منع سؤال از پیغمبر و خواستن شرح و تفسیر آیات نیست. مثلاً تفصیل این مسایل در روابط مردم با خدا و یا خودشان، همه باید به وسیله پیغمبر بیان شود.

با این وجود، کلّ اسلام، این مطالب نیست و حقایق قرآن، منحصر به امور و اصولی که بیان شد نبوده و اسرار و مطالب قرآن تمام شدنی نمی باشد.

حدیث و بیان و شرح شخص پیغمبر و عترت آن حضرت صلوات الله علیهم- و پیشرفت علم،- همه- قرآن را تفسیر و شرح می دهند.

کسانی که بگویند: کلّ دعوت و پیامهای قرآن- بدون شرح و تفسیر حدیث و سنت، و تحقیقات علما و بیان علوم مختلف- حتی از ترجمه های آن استفاده می شود و حاجت به حدیث و سنت نیست، قرآن را کم شمرده و این آیات را نخوانده اند که: (ما فرطنا في الكتاب من شيء) (1)، (وكل شيء أحصيناه في كتاب مبين (2) و کتاب خدا را- در آن اوجی که دارد- نشناخته اند.

خداوند، فهم قرآن را برای همه افراد، آسان قرار داده است؛ اما مراتب مضامین قرآن و استفاده ای که اشخاص از آن می نمایند، یکسان نیست.

آن گونه که شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله- یا امیرالمومنین، علی علیهم السلام- از قرآن درك داشته اند، يك فردی عادی و عرب زبان نمی تواند داشته باشد.

آنکه در شنیدن آیه (فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره (3)، صدایش بلند می شود که: «حسبي حسبي»، با آنکه سوره اخلاص را می شنود، یا می خواند و از آن مطالبی توحیدی می فهمد و در می یابد که به همه محتوای این سوره دست نیافته است، با هم فرق دارند.

خلاصه، افرادی که نیاز فهم قرآن را به طور مطلق و یکجا با استفاده از حدیث منکر شوند، نه قرآن را شناخته اند، و نه حدیث و سنت، و نه نقش انبیا را در هدایت بشر.

هیچ گفتاری مثل گفتار «حسبنا كتاب الله» در طول قرون و به مرور ایام محکوم نشده است. بنابراین دین و اسلام یعنی مطالب و هدایت های کتاب (قرآن) و سنت (حدیث)،

ص: 133

1- 156. (1) - انعام/ 38.

2- 157. (2) - یس/ 12.

3- 158. (3) - زلزله/ 7 و 8 ..

و اکتفا به هر يك از این دو مساوی با ترك بخش مهمی از اصول و فروع و تعلیمات دین است.

س 2- تنها رل حضرت رسول- صلی الله و آله و سلم- ارایه قرآن مجید بوده و نه هیچ چیز دیگر: (3: 20 و 5: 99 و ...); حضرت رسول اجازه نداشتند هیچ دستور مذهبی به جز قرآن را صادر نمایند و یا توضیح بدهند: (19-75: 15); قرآن بهترین حدیث است: (39: 23 و 45: 6 و 55: 2); و خداوند تنها تعلیم دهنده قرآن است: (2-55: 1).

جواب ما: مأموریت حضرت رسول- صلی الله علیه و آله- بیش از قرائت قرآن مجید بوده و تعلیم آیات و مفاهیم و حکمت قرآن مجید و تزکیه مردم (151، 2: 129 و 3: 164 و 2: 62) و قضاوت در امور مسلمانان (65، 4: 59 و 24: 51) و نیز اطاعت و پیروی از حضرت رسول اکرم رسول- صلی الله علیه و آله- از دستورات صریح الهی است (3: 31 و 80، 4: 59 و 5: 92 و 24: 54). حضرت رسول رسول- صلی الله علیه و آله- بهترین نمونه برای کلیه مسلمانان می باشند: (68: 4).

اغلب پیروان این گروه برای اولین بار با اسلام آشنا شده و یا مسلمانانی هستند که به دلایل مختلف به این گروه جلب شده اند.

ما امیدوار هستیم با ارسال و بررسی قرآن انگلیسی مورد استفاده این گروه و شرح کامل ادعاهای آنها، در آینده آمادگی بهتر و بیشتری جهت رفع اشتباهات پیروان این گروه و سایر علاقمندان به اسلام را داشته باشیم.

ج 2- بر حسب آن چه از آیات قرآن استفاده می شود پیغمبران علاوه بر اینکه وحی الهی را به مردم می رساندند و مبلّغ رسالت خدا بوده اند، گفتار و رفتارشان نیز در کنار همان وحی برای مردم راهنما بوده و حدیث و سنت و سیره آنها مکمل برنامه های هدایتی آنها بوده است.

اسلام با این عقاید استوار و احکام نجات بخش، با تمسک به دو اصل «قرآن» و «سیره و سنت» شکل گرفت. مسلمانان برنامه های عملی و عقیدتی خود را به تفصیل و تنظیمی که در دوره بیستوسه سال رسالت پیغمبر تفهیم و تعلیم شد، از آن حضرت گرفتند؛ و نقش، وظیفه و رسالت پیغمبر- صلی الله علیه و آله- در هدایت بشر، منحصر به خواندن آیات قرآن برای مردم نبود.

قرآن مجید، اعتبار، سندیت و حجیت تعالیم قولی و عملی پیغمبر را اعلام فرمود: از جمله در آیه: (ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) (1)، یا در آیاتی مثل آیه:

ص: 134

(یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و للرسول إذا دعاکم لما یحییکم (1)؛ که مراد از استجابت خدا، استجابت وحی و کلام خدا- قرآن کریم- است؛ و مراد از استجابت رسول، استجابت حدیث و گفتار و امر و نهی اوست. چنان که آیاتی مثل: (أطیعوا الله ورسوله (2) مدلولش همان اعتبار کتاب و ارشادات غیر قرآنی پیغمبر است.

اصولاً از بزرگترین فواید فرستادن پیغمبر این است که پیغمبر، نمونه و الگو و اسوه و مقتدا باشد تا مردم به قول و عمل او اقتدا و تاسی کنند و از او پیروی نمایند. آیاتی مثل: (لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة) (3)، همین معنی را بیان می فرماید. بیشتر از این آیاتی که دلالت دارد بر اینکه پیغمبران، امام هستند همه دلالت دارد بر اینکه حدیث و عمل آنها باید دستورالعمل و سرمشق و برنامه باشد.

امام یعنی کسی که به او اقتدا می شود. حضرت ابراهیم که بعد از ابتلا به آن کلمات و اتمام آن به مقام امامت رسید، معنایش همین پیشوا شدن و مقتدا بودن است. این آیه که درباره انبیاء می فرماید: (جعلنا هم أئمة یهدون بأمرنا) (4) اگر انبیا فقط مبلغ کتاب باشند، امامت آنها معنی و تفسیر پیدا نمی کند.

بنابراین رل و نقش انبیا به همین ابلاغ خشک و خالی منحصر نمی شود و اصلاً رل و نقش آنها به این مقدار ایفا نمی گردد.

آیه 20 سوره 3 نیز دلالت بر این ندارد و بلاغی که در آن است مراد، بیان کلّ تعالیم دین می باشد که با قرآن و توضیحات و تبیینات پیغمبر صورت می پذیرد و بلاغ در آیه 99 از سوره 5 نیز همین مفاد را دارد؛ و آیه 17 و 19 سوره «قیامت» نیز اصلاً دلالتی بر این معانی ندارد.

احسن الحدیث بودن قرآن- که صد در صد مسلم است- با بی نیازی از سنت پیغمبر- صلی الله علیه و آله- چه ارتباطی دارد که به آیه (الله نزل أحسن الحدیث (5) در سوره «زمر» استشهاد شود؟

واقعاً این استفاده ها از قرآن عجیب و غریب است. همچنین آیه (فبأی حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون (6) از سوره «جاثیه» چگونه نفی اعتبار حدیث را می نماید؟

ص: 135

1- 160. (1). انفال/ 24.

2- 161. (2)- انفال/ 20، 24.

3- 162. (3)- احزاب/ 21.

4- 163. (4)- انبیاء/ 73.

5- 164. (5). زمر/ 23.

6- 165. (6)- جاثیه/ 6 ..



البته کسی که به آیات خدا ایمان نمی آورد، به گفتار پیغمبر و حدیث او هم ایمان نمی آورد؛ اما ایمان به آیات قرآن و آیات خدا به طور اعم از آیات تکوین و تشریح، مانع از ایمان به حدیث پیغمبر نیست؛ همانگونه که ایمان به خدا مانع از ایمان به رسالت نمی باشد.

همچنین از آیه (عَلَّمَ الْقُرْآنَ (1) در سوره «الرحمن» کدام شخص مستقیم الفکر- که اندک بهره از علم و درک داشته باشد- بی نیازی از حدیث را می فهمد؟

من تعجب می کنم که گروهی با این گونه مطالب واهی خود و دیگران را سرگرم کرده و موجب اتلاف وقت مردم می شوند.

همچنین در مورد آیه (الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ (2) هر چند بر اینکه خدای تعالی تنها تعلیم دهنده قرآن است دلالت دارد، اما در مراتب نازل، پیغمبر هم تعلیم دهنده قرآن است؛ آموزگاران هم تعلیم دهنده قرآنند؛ مفسرین هم تعلیم دهنده قرآنند؛ حدیث و تفسیر و تاریخ و علم هم قرآن را تعلیم می دهند؛ و شما هم می توانید معلّم قرآن باشید. اینها با اینکه معلّم اصلی و حقیقی قرآن خدا است، منافات ندارد.

همه مطالب این گروه واقعاً حاکی از بینش کم، و قلت درک است. این گروه اگر می خواهند درباره قرآن، فهم و بصیرتی پیدا کنند بهتر این است که به علمای علوم قرآن مراجعه و مطالب و سؤالات خود را مطرح نمایند؛ تا به سر منزل معرفت به خدا و پیامبر و قرآن و اولیای دین برسند (والله هو الهادي إلى الصواب).

س- تفسیر آیه 45 سوره «نور» در مورد هزار پایان چگونه است؟

ج- آیه 45 سوره نور ظاهراً در مقام بیان وضع مشی و راه رفتن همه جنبندگان نیست و این چهار صنف که به آنها اشاره شده از باب مثال است و غرض، توجّه دادن مردم به انواع جنبندگان است، نه شمارش تمام انواع آنها.

س 1- آیه 4 سوره «احزاب» است که: (ماجعل الله لرجل من قلبين في جوفه ؛ یعنی: خداوند برای کسی دو دل در سینه قرار نداده است. منظور این آیه چیست؟ و آیا این آیه ارتباطی به داشتن مهر و محبت دوزن در دل يك مرد دارد یا خیر؟

ج- برای روشن شدن معنی آیه شریفه، به تفاسیر مراجعه نمایید. اما اجمالاً این که: معانی متعدده ای برای آن ذکر شده و ما به یکی از آنها اکتفا می کنیم:

ص: 136

1- 166. (1) -الرحمن/ 2.

2- 167. (2) -الرحمن/ 1 و 2 ..

در تفسیر «مجمع البیان» از امام صادق علیه السلام- نقل شده که فرمود: خداوند برای هیچکس در باطن او دو قلب قرار نداده که به یکی از دو قلب، قومی مثل دوستان خدا را، و با قلب دیگر دشمنان آن قوم را دوست بدارد.

نتیجه اینکه چون انسان دارای يك قلب است در آن يك قلب، دو محبت متضاد قرار نمی گیرد و محبت به دو همسر، دو فرزند، دو استاد و بیشتر، از این قبیل نیست (والله العالم).

س- چرا خداوند در قرآن کریم به هنگام بیان مطلبی به جای ضمیر مفرد جمع آورده؟

ج- يك نکته آن اقتضای اشاره به عظمت متکلم در مقام بیان بعضی مطالب است که به ضمیر جمع مناسب با بلاغت و تکلم به مقتضای حال است، تا مخاطب، با توجه به عظمت متکلم، مطلب را- چنانکه باید و شاید و به طور جدی- دریافت نماید و اهمیت آن را درک کند؛ مثل: (اَنَا نَحْنُ نَزَلْنَا الذِّكْرَ وَ اَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ، که به این تعبیر مشحون از اعجاز و متضمن پنج ضمیر جمع، محفوظ درون قرآن مجید را به حفظ الهی، به طور بسیار اکید و بلیغ بیان فرموده است؛ که با تعبیری مثل: (انی نزلت الذکر و انی له لحافظ) بیان نمی شود.

نکته دیگر این است که گاهی بعضی کارهای الهی به واسطه ملائکه- که جنود و عدد آنها را هم غیر از او کسی نمی داند: (وما یعلم جنود ربك إلا هو) (1)- انجام می گیرد و ملائکه مدبران یا مقسمات و دیگران که مأموریت هایی دارند، به عنوان واسطه عمل می کنند. برای این که اشاره به این باشد که این عمل بدون واسطه انجام نشده، به لفظ جمع متکلم مع الغیر بیان می شود؛ مثل اینکه: بلا تشبیه مدیر يك کارخانه و مؤسسه- که همه امور و جریان آن کارخانه به واسطه یا بیواسطه، کار اوست- می گوید: این کار را کردیم، و گاه ضمیر متکلم وحده بیان می شود که عنایت خاص به چیزی و به خلق بلاواسطه چیزی معلوم شود و احتمال مداخله غیر و وسایط دفع شود؛ مثل: (یا موسی اننی انا الله که در مثل این مورد، استعمال ضمیر متکلم مع الغیر منافی با مقصود است (والله العالم).

س- در آیه 3 سوره مبارکه «حدید» آمده است که: خداوند آسمان ها و زمین را در 6 روز آفرید؛ در حالی که پیش از پیدا شدن آسمان و زمین، هنوز واحد زمانی به نام روز

ص: 137

وجود نداشته، و اصلاً روز با وجود خورشید و زمین معنا پیدا کرده؛ لطفاً این معنی را توضیح دهید.

ج 7- کلمه «یوم» و مرادف آن روز اگر چه بیشتر به معنای زمان تابش آفتاب و ضدّ شب به کار برده می شود، ولی مفهوم آن وسیع تر از این است.

در قرآن کریم احادیث شریفه و کلمات ادبا و سخنوران و شاعران عرب و عجم، در معانی دیگر- که قدر مشترک همه آنها زمان است- نیز گفته می شود.

گاه گفته می شود: «روز» و «یوم» و مقصود از آن، زمان بین طلوع آفتاب و غروب آن است. گاهی این کلمات گفته می شود و از آن، مدّت يك جریان یا زمان و دوران يك حکومت، یا يك عصر، یا عمر يك شخص، یا دوران جوانی یا پیری، یا دوران سیادت و عزّت و خوشی يك امت و ملت قصد می شود. مثلاً گفته می شود: امروز و فردا و از روز، دنیا و از فردا، آخرت قصد می شود. یا شاعر می گوید:

روز بزرگ گرچه جهان کم ندیده است روزی چو روز حضرت خاتم ندیده است

که مقصود او از «روز حضرت خاتم»، تمام عصر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم- می باشد. و مثلاً «اعشی» در این شعر:

شّتان مایومی علی کورها و یوم حیّان آخی جابر

از دو دوران عمر خودش به «روز» تعبیر کرده است؛ و امیرالمؤمنین علیه السلام- نیز در «خطبه شقشقیّه» به این شعر، تمثّل جسته، و دو عصر و دو دوره را در ارتباط با خودشان، دو «روز» شمرده اند.

با توجه به این توضیح مختصر، معلوم می شود که سته ایّام (شش روز) در سوره مبارکه «حدید» و هم چنین در سوره «اعراف»، آیه 54 اشاره به شش دورانی است که در آنها آسمانها و زمین شکل گرفته و این نظامات و تشکیلات وجود یافته است. اشاره به این است که خلقت آسمانها و زمین دفعی نبوده، بلکه به اراده الله و حکمت باری تعالی تدریجی انجام شده است؛ چنانکه در اجزای عالم خلقت و طبیعت، بیشتر یا همه چیزها به تدریج آفریده می شوند. مثلاً سنگها و معادن و کاینات دیگر، بعضی در طی هزاران سال و بعضی بیشتر و بعضی کمتر از یکسال، و برخی کمتر از این زمان وجود پیدا می کنند.

آسمانها و زمین نیز بنا بر این دو آیه کریمه در طی شش روز، شش دوران و شش تحوّل و جریان شکل گرفته و خلق شده اند. این دو آیه از عجایب آیات و معجزات قرآن کریم است که شکل گیری و خلقت کلّ نظام آسمانها و زمین را تدریجی اعلام می نماید؛

و تدبّر در معانی این آیات موجب قوّت ایمان به خدا و وحی و رسالت حضرت خاتم الانبیا- صلی الله علیه و آله- می شود (والله العالم).

س- در آیه (الرحمن علی العرش استوی ، معنای «عرش» چیست؟ «استواء بر عرش» یعنی چه؟ و با اینکه قرآن از خداوند است، چرا در بعضی از آیات لفظ «ما» (صیغه متکلم مع الغیر) به کار رفته است؟

ج- این تعبیر کنایه از قدرت کامله خداوند، و تسلّط او بر همه موجودات به نسبت مساوی است. و اما اینکه لفظ «ما» به کار رفته، این به عنوان تعظیم است؛ مانند اینکه گاهی در بین مردم به طرف مقابل که يك نفر است گفته می شود: «شما»؛ و یا يك نفر می گوید: «ما» گفتیم.

س- با توجّه به آیه مبارکه: (یوم تبدّل الأرض غیر الأرض و السموات)، لطفاً بفرمایید اگر زمین در روز قیامت غیر از این زمین باشد، پس اعمال خیر و شرّی که مردم در روی زمین اولی انجام داده اند و حسب آیه شریفه در سوره «زلزال» باید همان را حاضر کند و به آن شهادت بدهد، آن زمین چه خواهد بود و چه خواهد شد؟ آیا مردم از آن زمین اول محشور می شوند، یا غیر آن (زیرا در آیات متعدّد قرآن مجید آمده است که زمین، کوهها، آسمان و ستارگان و دریاها هم از بین خواهند رفت)؟

ج- این آیات ممکن است از آیات متشابه باشد که تأویل آن در موقع خود، آشکار می شود. آنچه فعلاً به طور جزم می گوئیم و مسلّم و معلوم می باشد این است که بین این آیات تنافی و تعارض وجود ندارد.

اولاً، ممکن است مراد از تبدیل و تبدّل ارض و سماوات این باشد که وضع و شکل و قیافه کنونی زمین و آسمان عوض می شود؛ مثل اینکه کوهها برداشته می شود، حرکات ستارگان تغییر می کند و ...

ثانیاً، ممکن است در آغاز قیام قیامت مردگان از همین زمین، برانگیخته شوند و در آن حشر واقع شود، و سپس تحولات دیگر در آن پیدا شود که در روز قیامت، این تحولات واقع می شود؛ اما در آن روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است ممکن است این تحولات به تدریج و یکی پس از دیگری واقع شود.

به هر حال در مثل این آیات اجمالاً مسلّم و معلوم است که با یکدیگر تنافی ندارد و اگر کسی تصوّر تنافی نماید، رفع آن تنافی با دقّت در خود آیات کاملاً ممکن است؛ ولی

در تفسیر و تأویل آن چیزی که حجت است؛ فقط خبر معتبر از اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین - است: (وما يعلم تأویله إلا الله والراسخون فی العلم (1)).

س- در سوره مبارکه حجر، این آیه مبارکه وجود دارد که: «همانا ما قرآن را فرستادیم و ما خود، نگهبان و حافظ قرآن می باشیم.» بفرمایید که سایر کتب آسمانی - مانند تورات و انجیل که آنها هم کلام الله هست - چطور مورد حفاظت پروردگار قرار نگرفت تا یهودیها و نصرانیها نتوانند آن دو کتاب مقدس را از بین ببرند و تحریفاتی در آن بنمایند؟

ج- ممکن است این عنایت خاص به حفظ و حراست، از جنبه این باشد که چون اسلام، خاتم ادیان است و پس از آن نبوت و رسالتی نیست، قرآن را خدا از گزند حوادث دوران و دستبرد اهل طغیان حفظ می فرماید که رشته هدایت الهی منقطع نشود. و قرآن - که معجزه باقیه و دلیل صحت نبوت و پیغمبری همه انبیا است - باید تا انقراض عالم باقی باشد.

س- در آیه (لیلة القدر خیر من ألف شهر)، چه ارتباطی بین ولایت علی - علیه السلام - با مدت حکومت بنی امیه است؟ (بهتر بودن شب قدر از هزار ماه و حکومت جابرانه اموی از لحاظ خوبی و بدی قابل مقایسه نیستند.)

ج- آیه (لیلة القدر خیر من ألف شهر)، دلالتی بر ارتباط بین ولایت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام - و حکومت بنی امیه ندارد. فقط چیزی که بر حسب بعضی تفاسیر، از این آیه استفاده می شود این است که: شب قدر بهتر است از هزار ماه حکومت بنی امیه که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم - به واسطه رؤیایی که دیدند، از تسلط آنها بر بلاد اسلام غمناک شدند.

این به آن معنی نیست که در حکومت بنی امیه خیری فرض می شود، یا آن که هزار ماه حکومت بنی امیه از جنبه خیر و خوبی با شب قدر، طرف قیاس باشد؛ نه این طور نیست. این مثل آن است که می گوئیم عدل بهتر از ظلم، علم بهتر از جهل راست بهتر از دروغ، و عاقبت نیکوکاران بهتر از بدکاران است. در این قضایا غرض، بیان خوبی عدل، علم، صدق و حسن عاقبت نیکوکاران و تشویق و ترغیب به این امور است. اینگونه عبارتها دلالتی بر خوبی دروغ، جهل و ظلم ندارد و در محاورات عرفی زیاد است.

ص: 140

نظیر این آیه در خود قرآن مجید، این آیه است در سوره فرقان: (قل اذلك خير أم جنة الخلد)<sup>(1)</sup>؛ یعنی: «آیا این آتش جهنم بهتر است یا بهشت خلد؟» که البته از آن استفاده نمی شود که جهنم نیز جایگاه خوبی است و طرف قیاس با بهشت است؛ و در اشعار و آثار ادبی شعرا و ادبای عرب و عجم این نحو بیان بسیار است.

به علاوه چون مقام، مقام تسلیت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- و رفع غم و اندوه آن حضرت است، معلوم است که آنچه پیغمبر- صلی الله علیه و آله- را از غم و افسردگی بیرون می آورد، جنبه های خیر و برکات معنوی است؛ بنابراین ممکن است در توصیف و تعظیم «شب قدر» گفته شود که شب قدر، شبی است که عبادت در آن شب از عبادت هزار ماه- که مدت برخوردارگی بنی امیه از حکومت و استیلای بر جهان اسلام است- بهتر است. یعنی در مقابل آن برخوردارگی مادی و موقت، این افتخار جاوید و همه ساله برخوردارگی معنوی و روحی را به تو عطا کردیم.

بنابراین دوشیء را به مناسبت تضادّی که با هم دارند، در برابر هم قرار می دهند. چون پیغمبر و اهل بیتش علیهم السلام- افتخار جاوید را می خواهند و بنی امیه آن حکومت و تسلط و استثمار و استعمار را.

به عبارت دیگر، شك نیست که مهمترین چیزی که مطلوب اهل دنیا و محبوب قلوب آنها است، حکومت و سلطنت است؛ که در تمام مظاهر قویّه و ضعیفه و صور مختلفه اش مورد آرزو و منتهی الآمال اهل جاه و طالبان جیفه دنیا است.

از نظر این طایفه چیزی بهتر از يك تسلط مطلق و دیکتاتوری و استبداد یکصدساله بر دنیای وسیع اسلام نیست. حکومتی که اتباع و اعضایش- مثل: «زیاد» و «حجاج»- آن گونه مطلق العنانی داشته باشند که تاریخ نظیر آن را کم نشان داده است.

اگر بخواهیم يك خیر واقعی و حقیقی، و نعمتی از نعم اخروی و معنوی را تا حدودی که ممکن است و با تشبیه معقول به محسوس، عظمتش را جلو چشم شنونده بگذاریم، و ضمناً آن همه زور و قدرت و برخوردارگی و لذت ناز و تجملات و سلطنت را بی قدر جلوه بدهیم، این جمله که: (ليلة القدر خير من ألف شهر)، بسیار رسا و مؤثر و نافذ است؛ زیرا هم عظمت شب قدر اثبات شده، و هم کم ارزشی یا بی ارزشی ملك بنی امیه در مقابل دارایی ها و ذخایر معنوی اهل حق آشکار گردیده؛ که يك شب و فقط يك شب آنها بهتر از تمام آن مدت طولانی و برخوردارگی مادی یکصدساله است.

ص: 141

---

1-170. (1) - فرقان/15، البته بنابراین که خیر در اینجا معنی تفضیلی داشته باشد و الا اگر معنی خیر و خوبی باشد شاهد مطلب نمی شود و چنانکه در حدیث «نية المؤمن خير من علمه» هر دو احتمال هست؛ ولی آیات دیگر برای استشهاد وجود دارد؛ مثل (فأت بخير منها) و (وان تصوموا خير لكم) و (بخير من ذلكم) ..

اگر بگوئید: پس چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله- اندوهناك شدند؟، می گوئیم: برای امت و برای این که بنی امیه تسلط می یابند و منبر هدایت و مقام خلافت را غصب کرده و به ضلالت و سلطنت تبدیل می کنند؛ و بندگان خدا و مسلمانان را از این که در مسیر ترقی جلو بروند، مانع می شوند.

خدا برای تسلیت پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلم- می فرماید: اگر چنین وضعی روی می دهد، اما برای پیشرفت و سرعت سیر و اینکه بندگان خدا بتوانند گامهای بلند به سوی کمال و کسب فضایل و اصلاح احوال خود بردارند، راهها بسته نمی شود؛ مثل این فرصت (شب قدر) به آنها داده شده است که بتوانند در ظرف يك شب فضیلت عبادت و اطاعت هزار ماه را (که شب قدر نداشته باشد) کسب کنند.

اما ارتباط این سوره، با ولایت از جهت این آیه است: (تنزل الملائكة و الروح؛ زیرا نزول ملائکه در شب قدر، در عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- بر آن حضرت بوده، و بعد از آن حضرت- چون این نزول قطع نمی شود- بر اوصیای آن حضرت- یکی پس از دیگری- می باشد، و بعضی روایات هم بر آن دلالت دارد. علاوه بر این، در حدیث است که روح، غیر جبرئیل است و از جبرئیل و میکائیل اعظم است.

س- در قرآن که می فرماید: (إنا منتظرون، «انتظار») در مورد خدا یعنی چه؟ و نام سوره های قرآن چگونه تعیین شده است؟

ج- معنی انتظار همان معنایی است که همه ما به کار می بریم؛ اما نسبت به خداوند متعال ظاهراً مراد این است که: ما صبر می کنیم تا نتیجه کار بر خود شما آشکار شود؛ چون خداوند- خودش- از ابتدا عاقبت کار را می داند.

نام سوره ها در صدر اسلام، از طرف رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- تعیین شده است.

س- منظور از «ملکوت در آسمانها» و «ملکوت اعلی» چیست؟

ج- برای «ملکوت» معانی مختلفی گفته شده؛ از جمله این که به معنی «ملك» و «عزت» و «سلطنت» است و مراد از ملکوت آسمانها وزمین ممکن است سلطنت و مالکیت آسمانها و زمین و یا آیات عظیمه خدا در آسمانها و زمین، جنود غیبیه الهیه در آنها باشد. دیگر اینکه ملکوت آسمانها و زمین، یعنی: آیات قدرت خداوند در آسمانها و زمین و ملکوت اعلی کنایه از جوار رحمت حق است.

س- با توجه به اینکه گفته می شود: فرشتگان بنا بر سرشت خود زمینه و توان معصیت ندارند، چرا شیطان دچار گناه شد و مطیع امر الهی نگشت؟

ج- مسأله اینکه ملائکه اراده و اختیار نداشته باشند، خلاف ظواهر آیات قرآن مجید است؛ و امر و نهی به آنها دلیل اراده و اختیار آنهاست؛ و ظاهر (لایعصون الله ما امرهم و یفعلون مایؤمرون (1) نیز همین است و چنان نیست که شؤون و وظایفی را که دارند بی اختیار انجام دهند. و اما شیطان، بر حسب قرآن مجید از ملائکه نبود: (کان من الجنّ (2) (والله العالم).

س- آیه شریفه (لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر) با عصمت نبی اکرم- صلی الله علیه و آله و سلم- منافات ندارد؟

ج- در شرح و تفسیر مثل این آیه، علما بیاناتی فرموده اند؛ و در خصوص این آیه، این بیان به نظر حقیر می رسد: از «لام» تعلیل (لیغفر لك استفاده می شود که خداوند متعال به آن، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- را گرامی داشته است.

پرو واضح است که فتح مبین، علت و سبب مغفرت گناه و عصیان نیست و اعطای نعمت و فتح و پیروزی زایل کننده اثر گناه و کفران نعمت نمی شود.

اعطای نعمت و فتح و پیروزی برای تقدیر و تشکر و پاداش است، نه برای محو گناه و عصیان.

بنابر این با توجه به این معنی باید گفت: مراد از «ذنب»- که در این آیه است- سختی ها و مشکلاتی است که برای پیشرفت و دعوت پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و اعلای آن حضرت در گذشته و آینده جلو آمده، یا جلو خواهد آمد.

با این فتح مبین، همه آثار و مشکلات مرتفع شده و پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و دین و دعوتش از آن مصون خواهد ماند.

شاهد این معنی آن است که از کلمات لغویین استفاده می شود که «ذنب» به دنبال شیء و چیزی گفته می شود که دنبال و پی آمد سوء و بد داشته باشد؛ و به عبارت اخیری: هر چیز و هر کاری است که وخامت عاقبت داشته باشد؛ که در اینجا مناسب همان توطئه ها و معارضه هایی است که در گذشته و حال و در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم- و بعد از آن، کفار با اسلام و شخص آن حضرت داشته و دارند.

ص: 143

1- 171. (1) - تحریم/ 6.

2- 172. (2) - كهف/ 50 ..



غفران و مغفرت که مصون گردیدن از سوء عاقبت کار است، مصونیت آن حضرت و دین و دعوت آن بزرگوار از توطئه ها و معارضات اعدا و مخالفان است. این معنی است که با فتح مبین مناسب است و پیغمبر و امتش را به آینده امیدوار و دلگرم می سازد (والله العالم).

س- قرآن چه امتیازی بر تورات و انجیل دارد؟

ج- امتیاز قرآن مجید بر تورات و انجیل زیاد است؛ از جمله این است که قرآن، ناسخ تورات و انجیل می باشد.

س- مراد از «سماوات و ارضین سبع» چیست؟

ج- شاید مراد، طبقات کرات و طبقات زمین به حسب قرب و بعد و یا اعتبارات دیگر باشد؛ اگر چه دانستن این امور ضرورت ندارد و آنچه دانستن آن لازم است، معارف دین و فروع دین است (والله العالم).

س- راجع به عالم ذر، نظر شما چیست؟

ج- بر حسب بعضی تفاسیر، آیاتی از قرآن مجید به این عالم تفسیر شده و ظاهر برخی از این آیات بر یک سابقه و پیشینه خاص انسان قبل از این عالم دلالت دارند.

از این آیات، آیه ای که مشهور و معروف در این جهت شده است، آیه کریمه (وإذ أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم وأشهدهم على أنفسهم ألست بربكم قالوا بلى شهدنا أن تقولوا يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين) (1) می باشد.

در تفسیر این آیه، نظرها متفاوت شده است و حتی بعضی بزرگان آن را به شهادت خلقت انسان بر وجود خالق، مثل شهادت هر صنعت و بناء بر وجود صانع و بانی، یا به شهادت فطرت و اقرار فطری انسان بر وجود خدا تفسیر نموده اند، که رفع ید از ظاهر آیه است و صاحبان این رأی، این رفع ید از ظاهر را از روی قرینه، به قول خودشان عقلیه می دانند.

برخی دیگر از بزرگان هم ظاهر آیه را حفظ کرده و وجود چنین عالم و پیشینه ای را برای انسان بر حسب این آیه، تصدیق می کنند؛ هر چند در بیان مطلب با توجه به جمله های آیه و موقعیت اعرابی آنها بیان واحد ندارند؛ و هر چند در معرفت تفصیل این

ص: 144

عالم و حقیقت آن نیز از اظهار نظر قطعی خودداری می کنند که از حدی که روایات معتبر دلالت دارند، بیشتر سخن بگویند.

به هر حال، رأی معروف بین محدثین و جمعی از علمای اهل تفسیر، همین است که بالا جمال، «عالم ذر» را قبول دارند.

از جمله آیاتی که ممکن است بر همین معانی «عالم ذر» و پیشینه معنوی و حقیقت انسان تفسیر شود، آیاتی از سوره بقره است که می فرماید: (وعلم آدم الأسماء کلّها ثمّ عرضهم علی الملائکة فقال أنبؤنی بأسماء هؤلاء إن کنتم صادقین قالوا سبحانک لا علم لنا إلا ما علّمتنا إنک أنت العليم الحکیم قال یا آدم أنبئهم بأسمائهم فلما أنبئهم بأسمائهم قال ألم أقل لكم إني أعلم غیب السموات والأرض وأعلم ما تبءون و ما کنتم تکنمون (1)).

این آیات دلالت بر وجود مسمیاتی دارد که اسماء آنها را خداوند متعال به آدم تعلیم فرمود و مسمیّات آن بر حسب ظاهر در مرآی ملایکه و دید آنها بوده و به آنها اشاره شده است.

البته چنانکه از آیات استفاده می شود، این برنامه غیبی و غیب آسمانها و زمین و این عالم بوده است این مسمیّات در روایات به اشباح رسول اکرم صلی الله علیه وآله- و ائمه طاهرین علیهم السلام- و بلکه بسیاری از خواصّ عبادالله و صاحبان درجات رفیعه و سران اعداء الله بوده است و تفاسیر دیگر و بیشتر نیز شده است.

از جمله آیات، این آیه شریفه است: (وإذ أخذ الله ميثاق النبيين لما أتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ء أقررتم وأخذتم على ذلکم إصری قالوا أقررنا فاشهدوا و أنا معکم من الشاهدين (2)).

از این آیه نیز استفاده می شود که مسأله اخذ ميثاق بر نبوت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله- نیز در صقع خاص و جو ویژه ای بوده است که این اخذ و استيثاق در آنجا انجام گرفته است؛ هر چند تصوّر آن برای ما دشوار یا محال باشد.

آیه دیگر این است: (وإذ أخذنا من النبيين ميثاقهم و منك و من نوح و إبراهيم و موسى و عيسى بن مريم و أخذنا منهم ميثاقاً غليظاً)، (3). این آیه نیز به ظاهر دلالت دارد بر اخذ ميثاق از انبیا- علی نبیا و آله و علیهم السلام- و خلاصه اینکه این آیات به عالم ذر و اخذ ميثاق، تفسیر شده است.

علاوه بر این، روایاتی که در حدّ تواتر است، بر این عالم و این اشهاد و حضور و شهادت و اخذ ميثاق دلالت دارند که اگر بخواهید به این روایات و بعضی آرا و نظرات علما مطلع گردید، از جمله می توانید به کتاب شریف «بحار الانوار» مراجعه نمایید:

ص: 145

1- 174. (1) - آیات 30 الی 33.

2- 175. (2) - آل عمران/ 81.

3- 176. (3) - احزاب/ 7 ..

جلد 3، باب 11، الدین الحنیف والفطرة وصبغة الله والتعريف فی الميثاق (که مشتمل بر 22 حدیث است).

جلد 5، باب 10، الطینة والميثاق (مشتمل بر 67 حدیث).

جلد 58، باب 43، فی خلق الأرواح قبل الاجسام (مشتمل بر 29 حدیث).

لازم به تذکر است اینکه گفتیم این روایات در حدّ تواتر است، مقصود تواتر لفظی تفصیلی نیست؛ بلکه مقصود، تواتر لفظی اجمالی است که به واسطه کثرت روایات علم به صدور یکی از آنها حاصل است و معنوی است که از مجموع این روایات علم به عالم ذر و پیشینه ویژه ای برای همه بنی آدم یا افراد مخصوصی پیدا می شود. مثل نقلهایی که از سخاوت حاتم شده که اگر چه به تفصیل آن علم پیدا نمی شود و تفصیل آن متواتر نیست، اما قدر جامع آنها که سخاوت وجود حاتم باشد، به تواتر معنوی ثابت است.

از این جهت ما هم در مقام اظهار رأی و عقیده، بیشتر از این، نظر قطعی نمی دهیم و قدم به جلو نمی گذاریم که مبادا به رأی خود سخنی بگویم؛ زیرا در این امور، فقط باید بر اساس نقل ثابت و محکم متصل به مبدأ و مقام عصمت اظهار نظر کرد.

بنابراین به این مقدار و اعتقاد اجمالی بسنده می کنیم. در این حد بر این عقیده ردّ و ایراداتی کرده اند که به آنها نیز پاسخ داده شده و آن ایرادات وارد نخواهد بود.

### قرائت قرآن کریم

س- آیا در تلاوت قرآن مع القواعد فتحه، کسره و ضمه، رعایت لهجه هم واجب است؟ آیا بدون لهجه اشکال دارد؟

ج- باید کلمات به عربی صحیح تلفّظ شود و ضمه و فتحه و کسره آخر هر کلمه- در صورتی که وقف بر آن نشود- ظاهر شود (و الله العالم).

س- آیا در جلسات ختم قرآن غلط خواندن قرآن اشکال دارد؟ و اگر سهواً عمل شود و صرفاً به خاطر یادگیری باشد، چه حکمی دارد؟

ج- غلط خواندن سهوی اشکال ندارد.

س- قرآن را به زبان یا لهجه محلی ترجمه کرده اند. از آنجا که نمی توانم آن را به عربی بخوانم، آیا به همان زبان و لهجه می شود خواند، یا باید حتماً عربی خوانده شود؟

ج- خواندن ترجمه صحیح قرآن کریم نیز بسیار خوب است و فضیلت و ثواب دارد و تا حدودی شخص را با قرآن مجید آشنا و مربوط می سازد. اما ثوابهای خاص و مهمی که برای قرائت قرآن است، به خواندن خود قرآن با همان الفاظ عربی اختصاص دارد. مضافاً بر اینکه ترجمه های قرآن هر چه هم با دقت و آگاهی انجام شده باشد برای رساندن حقایق عالی این کتاب مقدس وافی نیست؛ و آن نورانیت و تأثیری را که خود قرآن در نفوس دارد، دارا نمی باشند. ترجمه هر چه هم دقیق و رسا باشد بالاخره کلام بنده و مخلوق است و قرآن کلام خدا و خالق.

هرگز ترجمه قرآن را نمی توان مثل ترجمه کتاب های دیگر در کنار هم و مانند هم دانست. این واقعیتی است که همه علمای سخن شناس و محققان قرآن شناس - حتی غیر مسلمانان - هم تصدیق دارند.

باید ترجمه قرآن را پله اول صعود به معارف الهی و حقایق غیر متناهی دانست و صعود را تا حد امکان ادامه داد.

س- در بعضی از قرآنها، جداول و اشکالی کشیده شده که در آنها اعداد و یا صفات خداوند متعال و ... نوشته شده و در هر کدام روایت هایی شده؛ مثلاً در يك جدول، اعداد و ... کشیده شده و روایت شده که هرکس به این جدول و اعداد و ... نگاه کند خداوند او را در حمایت خود حفظ کرده گناهان او را می بخشد و از این قبیل ادعاها؛ آیا محکوم به صحت می باشد؟

ج- به طور کلی نمی توان این روایات را تأیید کرد.

س- آیا ختم برخی از سوره های قرآن همانند سوره «انعام» به طریقه خاصی که در جزوه های مخصوص ختم این سوره ها بیان شده است، صحت دارد یا نه؟

ج- به کتابهایی که در باب ختومات نوشته شده مراجعه نمایید.

س- تقلید صدا و لحن از قاریان قرآن کریم که اکثر آنها از اهل سنت هستند و ولایت و امامت به حق حضرت امام علی - صلوات الله علیه - را نمی پذیرند و در پایان قرائت، «صدق الله العظيم» می گویند، چه حکمی از نظر فقه اهل بیت - علیهم السلام - دارد؟

ج- اگر کیفیت قرائت مشتمل بر غنا نباشد اشکالی ندارد؛ ولی اینکه «صدق الله العلي العظيم» را به همین نحو بخوانند و اصرار دیگران بر ترك اسم «العلی» با توجه

به اینکه در قرآن مجید است: (وهو العلي العظيم (1)، صورت اعراض از قرآن مجید دارد و هم «علي و هم» «عظیم از اسماء حسنی خداوند است.

س- تواسیح چه حکمی دارد؟ در تواسیح بعضی از آیات قرآنی را با حالت ترانه و سرود و حتی غنا می خوانند؟

ج- اگر به کیفیت غنا خوانده شود، حرام است و الا اشکالی ندارد.

## استخاره

س- لطفاً نظر مبارکتان را در مورد استخاره قرآنی توسط کامپیوتر بیان فرمایید. (روش کار بدین صورت است که برنامه ای به کامپیوتر داده می شود و فردی که قصد استخاره دارد پس از نیت، کلید انتخاب را فشار می دهد و بر حسب تصادف انتخاب کامپیوتر، نام سوره، شماره آیه، ترجمه آیه و خوب یا بد بودن آن که قبلاً توسط فرد عالمی مشخص شده و به کامپیوتر داده شده، روی صفحه کامپیوتر ظاهر می شود).

ج- حقیر هیچ وقت به نحو مذکور در سؤال، استخاره نمی کنم.

س- آیا در همه موارد می توان به قرآن استخاره کرد یا موارد خاصی دارد فی المثل در مورد طلاق گرفتن یا نگرفتن می شود استخاره کرد یا نه؟ و دیگر اینکه اگر شخصی استخاره کند و به آن عمل نکند چگونه است؟

ج- مورد استخاره در کاری است که شرعاً در آن، شخص تکلیف به وجوب یا حرمت بلکه استحباب یا کراهت نداشته باشد والا در انجام دادن عمل واجب یا حرام استخاره معنی ندارد و در عمل مستحب یا مکروه هم استخاره بی مورد است.

بلی اگر عمل مستحب چند مصداق داشته باشد مثل ازدواج که با این شخص و آن شخص و شخص دیگر هر کدام مصداق مستحب است ولی برای تعیین اولی از بین آنها بعد از بررسی مرجحات و مساوی بودن موارد استخاره نماید.

هم چنین در امور مباح از کارهای دنیوی که شخص خوب و بد و منفعت و ضرر آن را نمی داند استخاره مورد دارد. بلکه اگر در ترك امر مکروه یا فعل مستحب احتمال ضرر می دهد استخاره جایز است. مع ذلك با شور و مشورت اقدام کردن نیز شرعاً

ص: 148

راجع و مستحب است و چنانکه با توکل و اعتماد به خدا نیز وارد عمل شدن مستحب است (فإذا عزم فتوکل علی الله (1)).

در جاهائیکه استخاره مورد داشته باشد پس از استخاره اگر عمل به آن نشود ممکن است موجب پشیمانی و احیاناً ضرر شود و بهر حال عمل به آن شرعاً واجب نیست.

ص: 149

---

1-178. (1) - آل عمران / 159 ..







س- در حدیث قدسی آمده است: «گنج پنهانی بودم، دوست داشتم شناخته شوم؛ پس مردم را آفریدم برای اینکه شناخته شوم.»

پس چرا انسانها از تفکر در خدا منع می شوند؟ و راه شناخت خداوند چیست؟

ج- این حدیث سند معتبری ندارد. مراد از معرفت خدا که کمال اشرف و اعلای هر انسان است، معرفت حقیقت ذات خدا نیست؛ زیرا آن معرفت عقلاً و نقلاً محال و غیر قابل حصول و به اصطلاح محاط محیط نشود و بنابراین در احادیث شریفه از تفکر در ذات خدا نهی شده است.

جایی که حقیقت بسیاری یا همه مخلوقات بر بشر مجهول است و جز به خواص و آثار آنها پی نبرده است، حقیقت ذات اقدس ربوبی چگونه امکان درک دارد؟ هرچه بشر در ذات او فکر کند به جایی نمی رسد؛ و باید با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- هم زبان شده و بگوید: «لا احصي ثناءً عليك أنت كما أثنيت على نفسك» (1) و «ما عرفناك حق معرفتك و حق عبادتك» (2).

خدا را باید به صفات و اسماء الحسنی و آثار قدرت او- که در کاینات ظاهر است- شناخت؛ چنانکه در قرآن می فرماید: (وفي الأرض آيات للموقنين و في أنفسكم أفلا تبصرون (3)). در وجود خودمان و این انسانی که یکی از مخلوقات به ظاهر بسیار کوچک این عالم است باید تفکر نمود.

با این همه بررسی هایی که در طول قرون، در عجایب باطن و ظاهر و نظامات حاکم بر آن انجام شده، هنوز هم بشر خودش بر خودش مجهول است. این است یکی از معانی متعدّد و معرفت آموز حدیث شریف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (4). خدا را باید به آیاتش شناخت و در آیاتش، در خلق آسمانها و زمین، کرات و کهکشانها، فضا و

ص: 152

1- 179. (1) - بحار: 84/39.

2- 180. (2) - بحار: 23/71.

3- 181. (3) - ذاریات/ 21.

4- 182. (4) - بحار: 32/20 ..

مخلوقات زنده بزی و بحری و هوایی تفکر کرد، که به فرموده قرآن هم، اینها برای خردمندان آیات و نشانه های حَقِّند.

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

کوه و صحرا و درختان همه در تسییحندنه همه مستمعی فهم کند این اسرار

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجودهر که فکرت نکنند، نقش بود بر دیوار

برگ درختان سبز در نظر هوشیارهر ورقش دفتری است معرفت کردگار

کدام برگ درخت است اگر نظر داری که سرپاک الهی در آن نه محجوب است

همه آیات و نشانه های جمال و جلال و کمال، حق و قدرت و علم بی منتهای او هستند.

نگه دارنده بالا و پستی گواه هستی او جمله هستی

وجودش بر همه موجود قاهر نشانش در همه اشیا است ظاهر

بری از صدونند خویش و از کس صفاتش «قل هو الله احد» بس

تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی؟

قرآن کریم می فرماید: (أم خلقوا من غير شيء أم هم الخالقون)(1)، (أفأبتم ماتمنون ءأنتم تخلقونه أم نحن الخالقون)(2)، (أفأبتم ما

تحرثون أنتم تررعونه أم نحن الزارعون)(3).

کتاب تکوین را که اسرار و عجایب نظامات هر بخش کوچک و هر ذره اش با تألیف کتاب های تدوین نمی توان شرح داد، مطالعه کنید تا

به حقیقت بزرگی که در این آیه کریمه معجز نشان نهفته است کمی آشنا شوید: (ولو أن ما في الأرض من شجرة اقلام و البحر يمده من

بعده سبعة أبحر ما نفدت كلمات الله (4) و این آیه: (قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربّي لنفد البحر قبل أن تنفد كلمات ربّي ولو جئنا بمثله

مدداً)(5).

این شکل تفکر و اندیشه انسان را به مبدأ نزدیک می کند و روحش را به عوالم بالا پرواز می دهد و وجودش را پر از امید و عشق و شور و

شوق و حبّ صاحب این عالم می نماید.

ص: 153

1-183. (1) - طور/ 35.

2-184. (2) - واقعه/ 59.

3-185. (3) - واقعه/ 64.

4-186. (4) - لقمان/ 27.



خداوند متعال ما و شما را به این سیر و سلوکی که قرآن کریم و احادیث شریف، ما را به آن راهنمایی کرده اند توفیق عطا فرماید؛ نظر ما را در عالم نظر، مورد قبول و نگاه ما را به کمال و جمال خلقت قرار دهد تا همیشه خود را در حضور حق بدانیم و علم و حکمت او را در این کتاب قطورتر از فواصل همه کهکشانش و اجرام بخوانیم. با امیرالمؤمنین علیه السلام - در تمام مناسبات با خدا و اقرار به عظمت قدرت و آفرینش او هم زبان شده، بگوییم:

«سبحانک ما أعظم ما نرى من خلقک و ما أصغر کل عظیمه فی جنب قدرتك و ما أهول مانرى من ملکوتک و ما أحقر ذلک فیما غاب عنا من سلطانک» (1)

قلم در میدانی وارد شده است که هر چه جلو می رود - اگر چه سالها و قرنهای بنویسد - به پایانی نزدیک نمی شود؛ و بنابراین در همین جا عاجزانه به این دو بیت مترنم شده و به حقارت و کوچکی خود اعتراف می کنیم:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم  
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

این دو بیت را هم برای کسانی که در اثر عجز و ناتوانی از درک بعضی اسرار عالم تکوین و تشریح از خطّ رضا و تسلیم خارج شده و بسا زبان به اعتراض و چرا بگشایند، می خوانیم:

زمین در جنب این نه طاق خضراچو خشخاشی بود بر روی دریا

تو خود بنگر از این خشخاش چندی سزدگر بر بروت خود بخندی

کلام معجز نظام کشف حقایق، امام جعفر صادق علیه السلام - را تبرکاً پایان بخش کلام می کنیم: «یابن آدم لو أکل قلبک طائر لم یشبه و بصرك لو وضع علیه خرق إبرة لغطاه، ترید أن تعرف بهما ملکوت السماوات والأرض» (2)

والسلام علیکم وعلی عبادالله المخلصین ورحمةالله وبرکاته.

س - در کتاب «نهج الفصاحه»، صفحه 260، روایت شماره 1254 - که فتوکی آن را به انضمام این استفتاء، به خدمت حضرتعالی ارایه می گردد - چگونه می شود که شوخی و جدی آن یکی باشد در رجوع یحتمل مصداق داشته باشد؛ ولی در نکاح و طلاق که قصد انشاء حضور عدلین لازم است چگونه؟ لطفاً مشروحاً بیان فرمائید.

ج - کتاب نهج الفصاحه از مصادر مختلف معتبر و غیر معتبر اخذ شده و در نقل روایات اعتماد به آن صحیح نیست؛ باید مصدر هر روایت را بالخصوص به دست آورد و چنانچه معتبر شناخته شد، اعتماد به آن جایز است. همین روایت «ثلاث جدّهن ...» را

ص: 154

1- 188. (1) - نهج البلاغه/ خطبه 109.

2- 189. (2) - اعتقادات صدوق/ 21 ..

در فحوصی که علی العجالة در کتب شیعه انجام شد آن را نیافتیم، بلی در بعض کتب اهل سنت، مثل: «سنن ابی داود» و «سنن ترمذی» و «سنن ابن ماجه» از «ابی هریره» نقل شده است. در عدم اعتبار آن به انتهاء سند به «ابی هریره» کافی است. اگر بخواهید او را بشناسید به کتاب «شیخ المصیرة ابوهریره الدوسی» تألیف «محمود ابوریه» و کتاب «ابوهریره» تألیف «علامه بزرگ سید شرف الدین» مراجعه فرمایید.

همانطور که مرقوم داشته اید لفظ و مضمون آن غرابت، بلکه فاقد استقامت است و قابل اعتماد و استناد نیست (والله العالم).

س- پس از سلام و عرض ارادت، مطالبی جهت اینجانب و بعضی از گویندگان مذهبی مجهول بوده؛ استدعا دارم آن حضرت ما را راهنمایی فرمایند.

آیا مطالب ذیل که به عنوان حدیث در میان عامه منتشر گردیده، واقعاً حدیث است یا نه؟ در صورت صحیح السند بودن، نشانی دقیق آن را معین، و معنی صحیح آن را مرقوم فرمایید.

1- «علی مسموس فی ذات الله».

2- «خلق الله آدم علی صورته».

3- «الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلائق».

4- «الشریعة أقوالی و الطریقه احوالی و الحقیقه حالی...»

5- جریان متعفن شدن بدن ایوب- علیه السلام- که فقط در تفسیر قمی آمده است.

6- آیا نظر حضرتعالی درباره «حدیث عشق» که مرحوم «محدث نوری» در کتاب «نفس الرحمان»، ص 79 آورده است، موافق نظر مرحوم محدث است یا نه؟

7- آیا مرحوم مجلسی کتابی به نام «تشویق السالکین» داشته است، یا این کتاب را به آن بزرگوار نسبت داده اند؟

ج 1- جواب از اعتبار حدیث

«علی مسموس فی ذات الله»:

این حدیث را «حافظ ابو نعیم اصفهانی» در «حلیة الأولیاء» از «کعب بن عجره»، از پدرش از رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- و «هیشمی» در «مجمع الزوائد» ج 9، ص 131، از «طبرانی» در «معجم کبیر» و «اوسط» از «کعب بن عجره»، از پدرش روایت کرده است به این لفظ: «قال: قال رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم-: لا تسبوا علیاً فإنه مسموس فی ذات الله».

همچنین «مناوی»- از علمای اهل سنت- آن را در کتاب «کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق» از «ابونعیم اصفهانی» روایت کرده است. «علامه مجلسی» نیز در



«كفر من سبَّه أو تبرأ منه»

از «ابو نعیم» روایت فرموده و با بیانی آن را شرح کرده است.

«احمد» در «مسند» ج 3، ص 86، از رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- روایت کرده است که فرمود:

«فو الله إنه لأخشن في ذات الله أو في سبيل الله»؛

و به این لفظ نیز روایت کرده:

«إن علياً لأخيشن في ذات الله»

. بدیهی است این حدیث غیر از حدیث اول است.

اما از طریق شیعه، بر حسب کتاب «اجازات بحار»، مولی نظام الدین السید احمد بن السید محمد معصوم الحسینی- که از علمای بزرگ و پدر عالم جلیل «سید علی خان» مؤلف «ریاض السالکین» و «سلافة العصر»- است در اجازه ای که برای سید جمال الدین محمد بن السید عبدالحسین الحسینی البحرانی- که او نیز از مفاخر عالم علم است- مرقوم فرموده، مسنداً این حدیث را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله- به این لفظ روایت کرده است: «إن علياً ممسوس في ذات الله».

در خاتمه با بیان سند حدیث، مناسب است مختصری را نیز به عنوان شرح آن اضافه نمایم:

این جمله، اشاره به مقام کمال ایمان، و تسلیم مطلق و توجه تام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام- به خداوند متعال، و از خود بیخودی و خود نبینی و اطاعت محض آن حضرت از احکام خدا دارد. مقامی که متصرف در وجود و مالک قلب و اراده و تبت صاحب آن در اجرای اوامر الهی و جهاد فی سبیل الله و اقامه حق و عدل هیچ چیز و هیچکس جز خدا نیست.

بر خلاف مردم، متعارف و اکثریت ملاحظیات و تزلزل یا تثبیت مواضع شخصی، و جاهت اجتماعی، مقاصد سیاسی، خشم و یا خوشنودی و تشویق یا ملامت و حُب و بغض این و آن او را از انجام وظایف باز نمی دارد.

آری، آن حضرت ظهور اکمل (کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو على أنفسكم) (1)، (یجاهدون فی سبیل الله لایخافون لومة لائم) (2) و (لاستلهم تجارتاً و لایبع عن ذکر الله) (3) بود. بی باکانه در هر موضوع و هر پیشامد فرمان و حکم خدا و رسول را اجرا می کرد و در غزوات و میادین جهاد بی خوف و بیم و بی هیچ اندیشه جلب نفع یا ترس از وقوع در ضرر، از خطرات استقبال داشت؛ و مانند کسی که نیروی اندیشه در این امور و تأمل در عواقب خطرناک آن نداشته باشد عمل می فرمود.

2-191. (2) - مائده / 37.

3-192. (3) - نور / 37 ..



از جنگ «موتّه» که حضرت «جعفر طیّار»، «زید بن حارثه» و «عبدالله بن رواحه» به درجه رفیع‌ه شهادت رسیدند، راجع به منزلت و درجه این سه شهید عالی مقام، رؤیایی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم- نقل شده که از آن علوّ درجه جعفر و زید بر عبدالله استفاده می‌شود؛ چون آن دو بی درنگ و بی اندیشه و خیال به میدان شهادت شتافتند. ولی عبدالله با اندک اندیشه ای- که شاید از يك لحظه درنگ هم تجاوز نکرد- به میدان رفت.

این سه نفر همه به شهادت رسیدند و هر سه عالیقدر و شهید فی سبیل الله هستند؛ اما چون در این موقف و مهلکه آن دو بی باکانه تر بودند، رتبه بالاتری را حایز شدند.

حال مسموسیت فی ذات الله چنین حالی است. حالی است که اگر چه مرتبه کمال قوّه عقلانی است، در انظار مردم متعارف که در کار دین و آخرت حسابهای دنیایی را کم و بیش ملاحظه می‌نمایند، بی فکری محسوب می‌شود؛ در صورتی که بلوغ و رشد حقیقی انسان نیل به این مرتبه و مقام است.

امیرالمؤمنین علیه السلام- در این خصیصه عالی-ه- که مرتبه کمال تقوّق و علوّ منزلت انسان و فرشته است و «مسموس فی ذات الله» تعبیری از آن است- مرتبه اکمل و اعلی را دارا بود. در تمام عمر و در تمام مواضع سیاسی و اجتماعی و در همه غزوات و در هر کجا و هر شرایطی فقط به وجهه الله می‌نگریست و به پی آمدها و عکس العمل های منفی یا مثبت این مواقف برای شخص خود و یا کسان و وابستگانش نمی‌اندیشید.

پی آمدهای فداکاری ها و جهاد آن حضرت در غزوات و قتل سران کفر و شرک از جمله همان کینه ها و عقده هایی بود که خاندان و قبایل آنها، خصوصاً بنی امیه از آن حضرت و اهل بیش در دل گرفتند، که آن احقاد بدریه و حنینیه و احدیه و ...- که همه در واقع احقادشان از پیروزی اسلام و دین توحید و موقّیت رسول اعظم صلی الله علیه و آله- بود- پس از رحلت پیغمبر ظاهر شد؛ و از اسباب مهمّ ورود آن همه مصایب و نوائب بر اهل بیت علیهم السلام- شد. ولی علی علیه السلام- کسی نبود که خوش نشینی، راحت طلبی و آسایش خود و کسانش را بر نصرت اسلام و اطاعت از فرمان خدا و رسول برگزیند و در این موقف به مثل این حسابها بیاندیشد. و از طرف شدن با تمام خلق جهان، در راه انجام وظایف الهی هراس داشته باشد. آن حسابی که او داشت از این حسابهای به اصطلاح زیرکانه و عاقلانه دیگران خارج بود. او مسموس فی ذات الله بود و مانند شخص غیر ملتفت و غافل از این حسابها، عمل می‌کرد. اگر او در اقدامات و کارهایش چنین حسابهایی کرده بود- همانطور که حتّی دشمنانش معترف بودند- «لما قام

للإسلام عمود»؛ اسلام برپا نمی شد و پرچم توحید به اهتزاز در نمی آمد. سلام الله عليك يا أمير المؤمنين ويا إمام الموحدين ويا يعسوب الدين وعلی ابن عمك و أخيك رسول الله وعلی أهل بیتك الطاهرين.

ج 2- جواب از حدیث

«إن الله خلق آدم على صورته»:

صدوق رحمة الله تعالى عليه- در کتاب «توحید»، ص 152 و 153، ب 12 ح 11، به سند از «حسین بن خالد» روایت فرموده است:

«قال: قلت للرضا- عليه السلام- يا بن رسول الله! إنَّ النَّاسَ يروون أن رسول الله- صَلَّى الله عليه وآله وسلم- قال: إن الله خلق آدم على صورته! فقال: قاتلهم الله لقد حذفوا أول الحديث إن رسول الله- صَلَّى الله عليه وآله- مرَّ برجلين يتسابقان فسمع أحدهما يقول لصاحبه: قبح الله وجهك ووجه من يشبهك، فقال: يا عبد الله لا تقل هذا لأخيك، فإن الله عز وجل خلق آدم على صورته».

همچنین در صفحه 152، باب 12، ج 10، از «ابی الورد بن ثمامه» از امیرالمؤمنین علیه السلام- روایت کرده است:

«قال: سمع النبي- صَلَّى الله عليه وآله- رجلا يقول لرجل: قبح الله وجهك ووجه من يشبهك، فقال- صلى الله عليه وآله-: مه، لا تقل هذا، فإن الله خلق آدم على صورته».

قال الصدوق قدس سره-:

«تركت المشبهة من هذا الحديث أوله وقالوا: إن الله خلق آدم على صورته فضلوا في معناه وأضلوا».

صدوق علیه الرحمة- حدیث دیگری نیز در تفسیر این جمله روایت کرده است که به فرمایش علامه مجلسی علیه الرحمة- مانند تأویل بر تقدیر عدم ذکر اول حدیث و تصحیح معنی است.

سید مرتضی- قدس سره- نیز در «تنزیه الانبیاء»، فصل مشبعی در این موضوع بیان فرموده است که می توانید مراجعه فرمایید.

ج 3- پاسخ از سؤال درباره جمله

«الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلائق»:

فعلا در نظر ندارم که این جمله را در کتب احادیث معتبر دیده باشم؛ ولی مضمون آن اشاره به کثرت دلایل بر وجود خدا و طرق الی الله بعدد انفس خلائق است. فی الجملة اشاره به کثرت این طرق و دلایل آفاقیه و انفسیه، و به اصطلاح برهان ائی بر وجود خداوند متعال است، که در قرآن کریم مکرر تذکر داده شده است؛ مثل: (وفي الأرض آيات للموقنين وفي أنفسكم) (1)، (إن في خلق السماوات و الأرض واختلاف الليل و

ص: 158



النهار ... (1)، (قل لو كان البحر مدداً لكلمات ربِّي لنفد البحر قبل أن تنفد كلمات ربِّي ولو جنتا بمثله مدداً) (2) و (ولو ان ما في الأرض ... (3))

مطلب قابل توجه این است که در این جمله هم حق مطلب ادا نشده است. زیرا بنا بر اینکه «انفاس» جمع «نفس» به فتح «فاء» (دم) باشد، نه جمع «نفس» به سکون «فاء» که جمع آن «نفوس» است به هر دو معنی یا هر دو لفظ هم اگر این جمله گفته شده باشد (انفاس یا نفوس)، طرق الی الله محصور در این عدد نمی شود؛ زیرا به هر دو کلمه «نفوس» یا «انفاس»، طرق الی الله محصور در مخلوقات جاندار ذی نفس و ذی نفس نیست؛ و به این همه آیات بی شمار الهی در زمین و آسمان اشاره نشده است.

علاوه بر این اگر مقصود از «انفاس» و «نفوس» خود آنها باشد، غیر آنها به حساب نیامده، و اگر غیر آنها باشد، خود آنها منظور نشده است؛ و این دلیل بر این است که کلام بشر در بیان این معانی - هرچه هم رسا باشد - کوتاه و قاصر است و حقیقت همان است که گفته اند:

وإن قميصاً خيط من نسج تسعة وعشرين حرفاً عن معاليه قاصرٌ

و اگر گفته شده بود: «عدد الطُّرُقِ إلى الله بعدد كل ماسواه من الآيات والعجائب»، شاید کاملتر بود.

به هر حال باید اعتراف کنیم که الفاظ ما در بیان این معانی - به هر گونه ادا کنیم - کامل نیست. بیان کامل، همان آیات قرآن کریم و بعد هم عباراتی است که در احادیث معتبره و ادعیه شریفه بیان شده است.

ج 4- پاسخ سؤال در مورد صحّت خبر «الشريعة أقوالی والطريقة أحوالیو الحقيقة حالی»:

این خبر را - چنانکه از متن و الفاظ آن معلوم است - نمی توان به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله - نسبت داد. بر حسب آنچه از آیات و احادیث استفاده می شود، شریعت کلّ دین و هدایت‌های دین و ما اوحی به الی رسول الله صلی الله علیه وآله - است که از اقوال و افعال و احوال پیغمبر - صلی الله علیه وآله - استفاده شده است. و اقوال پیغمبر - صلی الله علیه وآله - و احوال او مثل افعال او طریقت است؛ و اقوال و افعال آن حضرت، مثل احوال او حقیقت است.

ص: 159

1- 194. (1) - بقره/124، آل عمران/190.

2- 195. (2) - کهف/109.

3- 196. (3) - لقمان/27..

به حدس قوی، این خبر از مجعولات صوفیه است. علاوه بر آنکه در هیچیک از جوامع و کتاب های معتبر حدیث شیعه یا سنی، مثل «کتب اربعه»، و «صحاح ست» این خبر روایت نشده است؛ بلکه در کتاب مستطاب «بحار الانوار» نیز که بیش از یکصد جلد کتاب حدیث است و اهتمام فراوانی در جهت جمع آوری احادیث در آن شده- این حدیث وجود ندارد.

فقط در «غوالی اللئالی» ابن ابی جمهور احسائی [197] مرسل و بدون سند و ذکر مأخذ و مصدر نقل شده است. صاحب «مستدرک» نیز آن را از آن کتاب نقل نموده است و به «سید حیدر آملی» نیز نقل آن را نسبت داده است.

بدیهی است این نقلهای بی مأخذ- اگر بیش از اینها هم باشد- موجب اعتبار خبر و جواز اعتماد بر آن نمی شود.

نظر به نقل مثل این خبر و اخبار دیگر در این کتاب، بزرگانی مثل: «علاّمه مجلسی» و «محدّث بحرانی» به نقل از بعضی مشایخ خود، آن را به جمع بین غث و سمین و صحیح و سقیم توصیف کرده اند.

جالب این است که محقق کتاب «غوالی اللئالی» با اهتمام بسیار که در ارایه مصادر اخبار آن مبذول داشته، چون برای بسیاری از اخبار آن مصدر و مأخذی نیافته، آنها را به کتاب «مستدرک» مستند کرده است؛ در حالی که «مستدرک» نیز آن اخبار را از «غوالی اللئالی» نقل نموده است.

به این صورت می بینیم برای این دسته از اخبار «غوالی اللئالی» مدرک و مأخذ معتبری نیست و از جمله محقق محترم، این خبر را نیز به «مستدرک» حواله داده است. فاعتبروا یا اولی الأبصار.

ج 5- پاسخ سؤال در مورد صحّت خبر تعفن بدن حضرت ایوب علی نبینا وآله و علیه السّلام:-

سید مرتضی - قدس سرّه- در کتاب «تنزیه الانبیاء»، این موضوع را با تأکید رد فرموده است. بعضی اخباری که بر آن دلالت دارد اخبار آحاد است، که اولاً در مسایل اعتقادی مورد تمسک نیست و ثانیاً اگر با ضرورت حکم عقل منافی باشد، معتبر همان حکم عقل است.

با این وجود می توان گفت: وقوع چنین استثنایی در مسأله نبوّات منافی با ضرورت حکم عقل به تنزه انبیا از امراضی که موجب تنفر طباع و نقض غرض از

رسالت آنها می شود، نیست؛ زیرا این جریان مشتمل بر اسرار و حکمت‌هایی است که عالم به تمام آن، خداوند متعال است. اجمالاً يك سلسله امتحانات و ابراز استعداد انسان برای صبر و مقاومت در برابر مصائب و شدائد و تسلیم و رضا به قضای الهی در خود این امتحان بزرگ مشهود است که از آن تفسیری از (إني أعلم ما لا تعلمون (1) فهمیده می شود.

در پاسخ لزوم نقض غرض، ممکن است بگوییم: این ابتلای شدید يك پیغمبر خدا- که عظمت صلاحیت‌هایی را که انبیا واجد آن بوده اند را نشان می دهد- بعد از اثبات نبوت به معجزات، نقض غرض نیست؛ و در آن مثل شخص نبی که در معرض آزمایش و امتحان قرار می گیرد، امت و مردم نیز امتحان می شوند و مرتبه قوت عقیده و ایمان آنها به نبوت او معلوم می گردد. خصوصاً که با رفع آن ابتلا و ظهور آن معجزات ظاهره، امر نبوت او مؤکد و محکمتر می شود.

بلی، در ابتدای ثبوت و تبلیغ امر رسالت و قبل از اثبات آن به معجزه، این امتحان، نقض غرض و مغایر با حکمت و مصلحت نبوت و بعث انبیا است.

عدم امکان تبلیغ رسالت در این حال و به طور موقت که غرض اهم مقصود باشد، نقض غرض مطلق نیست؛ و در واقع در ارتباط با تحقق کامل همان غرض اصلی است. بالخصوص که چنانکه گفته شده در بازگشت او به حال اول و ظهور آن معجزات کبیره، اظهار حق و اتمام حجت بر خلق بیشتر می گردد.

نتیجه کلام این می شود که اگر چه تفاسیل سرگذشت این پیغمبر عالیقدر خدا بر ما معلوم نشود و تفاسیلی را که در بعضی اخبار است نه نفی و نه اثبات کنیم، اجمالاً از آیات قرآن مجید، اهمیّت موضوع و شدت ابتلا و عظمت صبر این پیغمبر خدا معلوم می شود که مثل این تفاسیل به گونه ای سختی ابتلائات او را ارائه می دهند؛ و چنانکه بیان شده نقض غرض و خلاف حکمتی پیش نمی آید. و هو العلی الحکیم.

حقیر، فی الجملة به شدت این ابتلا و بی نظیر بودن آن در نوع خود و به حکمت و مصلحت آن معتمد، و آن را از اعظم دلایل بر قابلیت انسان، و اشرفیت او از همه مخلوقات می دانم.

ج 6- پاسخ سؤال درباره «حدیث عشق»، که مرحوم «محدث نوری» در «نفس الرحمن» آورده اند:

ص: 161

بلی؛ اخبار مورد اشاره علاوه بر آنکه مرسل و بی سند است و منتهی به ائمه علیهم السلام- نیست، از جهت متن، غرابت دارد؛ و بر شمردن آنها از احادیث قدسیّه جزاف و خلاف اعتبار است.

مطالبی که «محدث نوری» در اینجا افاده کرده، در نهایت استحکام است و حقیر نیز در جواب بعضی سؤالات، درباره این موضوع توضیحاتی داده ام.

عجیب این است که با اینکه در اهل سنت گرایش به تصوّف به واسطه بی ارتباطی آنها با مکتب و مدرسه اهل بیت علیهم السلام- زیاد بوده و هست، در جوامع و مسانید آنها، مثل: «صحیح بخاری»، «صحیح مسلم»، «سنن ترمذی»، «ابن ماجه»، «ابی داود» و «نسائی» (صحاح ست) و «مسند دارمی» و «موطأ مالک» ظاهراً کلمه عشق و مشتقات آن دیده نمی شود. فقط در «مسند احمد» در روایتی راجع به ازدواج و مذمت بر ترك آن از ابوذر، کلمه عشق در داستان مرد عابدی که عاشق زنی شده و به واسطه عشق به کفر گرایید، آمده است؛ و در جوامع شریفه ما نیز در نهایت ندرت این کلمه یا بعضی مشتقات آن دیده می شود.

در «من لایحضره الفقیه» و «تهذیب» فقط در یک حدیث، در حکایت آن دو قاضی که عاشق زن دوست خود شدند آمده است. در «استبصار» اصلاً این لفظ دیده نمی شود. در «کافی» شریف نیز در سه مورد این ماده آمده است که در دو مورد آن دلالت بر مذمت صاحب آن دارد؛ و فقط در یک مورد در روایتی که آن هم بنابر «مرآة العقول» سندش ضعیف است، در مورد عشق به عبادت این ماده در هیأت «عَشَقَ» (فعل ماضی) دیده می شود.

و در مثل موسوعه «بحار» نیز این لفظ به ندرت دیده می شود و بیشتر در معانی مذمومه، مثل: عشق به زنان بدکاره، نظیر: عشق «ابن ملجم» به «قطام» و قدار عاقر ناقه صالح یا عشق به زنان بیگانه، یا عشق به دواب و اموال استعمال شده و مواردی که در معنای ممدوح استعمال شده باشد، از سه چهار مورد تجاوز نمی کند.

مهمتر از همه اینها آنکه در قرآن مجید اصلاً این کلمه وجود ندارد؛ در حالیکه مثل کلمات: حب، محبوب، حبيب و محب و مشتقات دیگر آن در کتاب و سنت بسیار زیاد استعمال شده است.

خلاصه غرض از این توضیحات بحث لفظی نیست. مقصود این است که در کتاب خدا و این جوامع بزرگ شیعه و سنتی و مثل جامع «بحار الانوار» حتّی در یک مورد، لفظ عشق به خدا نسبت داده نشده؛ چنانکه عاشق یا معشوق نیز بر خدا اطلاق نشده است و بر دوستان خدا نیز عاشق گفته نشده است. و در دعایی از مجموع ادعیّه، خدا به اسم

«یا عاشق» و «یامعشوق» خوانده نشده است؛ در حالی که «حبّ الله» و «حییب الله» و «محبوب» و «محب» مکرر و بسیار اطلاق شده است.

بنابراین می توان چنین استفاده کرد که این لفظ برای بیان ربط معنوی و قرب و حبّ بنده به خدا مفهومی وافی و کافی نیست؛ و چون در به کار بردن الفاظ در معانی مربوط به قدس مقام ربوبیت والوهیت، مثل اسماء الحسنی، شرط ادب این است که بر الفاظی که در شرع و لسان شارع مقدّس و کتاب و سنّت آمده است اقتصار شود، از این جهت تعبیر از حبّ به خدا به «عشق»، و از خدا به «معشوق» و از بنده به «عاشق» خلاف این ادب است.

همانطور که «خواجه طوسی» در اطلاق اسمائی غیر از اسماء الحسنی بر ذات اقدس حق جلّ اسمه- اظهار نظر فرموده و آن را منع کرده است.

سرّ مقبولیت این کلمه «عشق» در بعضی نفوس و تداول آن در السنه، نکته دیگری است که از بیان آن- چون موجب اطاله کلام است- خودداری شد.

ج 7- پاسخ سؤال راجع به استناد رساله «تشویق السّالکین» به مجلسی رحمة الله علیه :

صحّت نسبت به مثل عالم جلیل، آخوند «ملا محمد تقی (مجلسی اول)، بسیار بعید، بلکه قطعی البطلان است.

این رساله، مشتمل بر مطالبی است که به اجماع اعظام علما و محدّثین شیعه و اسلام شناسان و متخصصان اصول و مبانی مذهب تشیّع، مانند فرزند عالیقدر ایشان، نابغه بزرگ و مفخر عالم علم و اسلام، علامه مجلسی رحمة الله علیه- آن مطالب، مردود و باطل است؛ از جمله:

1- تفسیر به رأی (إلا لیعبدون (1) به (أی لیعرفون) است.

2- تصدیق صحّت سلاسل و طرق صوفیه و تجلیل از مثل: «ملاّی رومی»، «علاء الدّوله سمنانی»، «بایزید بسطامی»، «محبی الدّین»، «عطار»، «صوفیه نور بخشیه» و ... است که هر کس بخواهد در حدودی از حال آنها آگاه شود می تواند به کتبی مثل: «حدیقه الشیعه» مرحوم مقدّس اردبیلی قدّس سرّه- و «خیراتیّه» و «فضایح الصوفیه» و کتاب جدید التالیف «عرفان و تصوّف» و کتب دیگر رجوع نماید.

3- تصویب خانقاه و بدعت خرّقه پوشی است که پسر بزرگوار آن پدر، در رأس بزرگانی است که با صراحت آن افراد را اهل باطل و گمراه، و این اعمال را بدعت و ضلالت می داند.

ص: 163



ما که در شمار اصحاب ائمه علیهم السّلام- امثال: «محمّد بن مسلم»، «ابان بن تغلب»، «زرارة بن اعین» و صدها شخصیت دیگر که بلاواسطه در مکتب آن بزرگواران پرورش یافته و به مقامات بلند علمی و عملی نایل شده اند، و در شاگردان بلند پایه آنها از عصر غیبت و کلینی و عصر صدوق و شیخ مفید و سیدین و شیخ طوسی تا عصر مجلسی و عصر صاحب جواهر و شیخ انصاری و آیت الله بروجردی و عصر حاضر، احدی از علما و حاملان علوم و معارف اهل بیت علیهم السّلام- را در این سلاسل و طریقه ها نمی بینم، چگونه می توان باور کرد که شخصی مثل «مجلسی»- اوّل شارح «من لایحضره الفقیه» به فارسی و به عربی- از افرادی که در این رساله نامبرده شده اند، تجلیل کند.

علاّمه مجلسی که از هر کس اعرف به حال پدر است، جدّاً پدر خود را از گرایش به صوفیه تبرئه می کند- بنابراین این رساله همانطور که شیخ ما- علاّمه و کتاب شناس بی بدیل معاصر صاحب «الذریعه»- به آن تصریح کرده، به ایشان نسبت داده شده است. چنانکه کتاب دیگری هم که در این رساله به اسم «مستندالسّالکین» نام برده نیز به گفته ایشان منسوب به مجلسی اوّل است؛ نه از مجلسی اوّل.

چهارمین چیزی که صحّت انتساب این رساله را به مجلسی اوّل نفی می کند، اشتغال آن بر بعضی احادیث ضعیفه و مجعوله است. از آن جمله این خبر است که: از امیرالمؤمنین علیه السّلام- از معنای تصوّف سؤال شد؛ فرمود: تصوّف مشتق از صوف است و آن سه حرف است (ص، و، ف)؛ پس «صاد» صبر و صدق و صفا، و «واو» وّد و ورد و وفا، و «فاء» فقر و فرد و فنا است.

اوّل این خبر بی سند و بی مأخذ و مرسل است؛ و محقق «غوالی اللّثالی» که این خبر از آن نقل شده می گوید: با کاوش بسیار (شدید) آن را در جایی نیافته است، و یقیناً هم در مأخذ معتبری نبوده و نیست.

ثانیاً، متن و مضمون خبر به وضوح بر جعل و کذب بودن آن دلالت دارد. انصافاً چنین معنای عامیانه و سست را به مثل امیرالمؤمنین علیه السّلام-- صاحب آن خطبه های محکمه توحیدیّه و معارف حقیقیّه یقینیّه- نسبت دادن، اهانت به مقام مقدّس و رفیع آن حضرت است.

بدیهی است هر کس می داند که هر اسم و هر کلمه بد یا خوب را می شود حروفش را به این شکل به میل خود تفسیر کرد و برای اسمها و کلمات خوب معانی بد، و برای کلمات زشت و قبیح، معانی خوب و بلکه متعدّد و متضاد بیان کرد.

همین لفظ تصوّف را می توان گفت: «صاد» ش، صنم (بت)، صم (کری) و صب و صرع و صداع و صیحه و ... است؛ و «واو» آن، ویل و وباء، و وثن (بت) و وجع و ورم و وزغ و ... است؛ و «فاء» آن، فساد و فتنه و فحش و فجیع و فرعون و ... است.

و از جمله این احادیث ضعیفه- که نقل آن دلالت بر عدم صحّت انتساب این رساله به مجلسی اوّل دارد- خبر خرقه است که در جلد چهار «غوالی اللئالی» حدیث 224، آنرا نقل نموده است؛ و در ضعف آن همین کافی است که محقق کتاب «غوالی اللئالی» در مورد آن گفته است: با فحص شدید و جهد جهید و سیر کتب و دفاتر در روزها و شبها، و تحمّل مشقتهایی که عادتاً تحمّل نمی شود، به این حدیث و مشابه آن در کتاب های مورد اعتماد اصحاب بر نخوردیم و شاید از مخترعات و دروغهای بعض متصوّفه باشد.

وی سپس کلام بسیار متینی از علامه مجلسی رحمه الله- در عذر نقل بعضی اخبار و مروّیات دیگران نقل نموده است که ما به واسطه اینکه سخن بیشتر از این طولانی نشود از نقل آن خود داری کردیم. هر کس بخواهد می تواند به جلد 40 کتاب مستطاب «بحار»، ص 173، باب 93، از ابواب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام- رجوع نماید.

غرض این که چگونه می شود مثل مجلسی اوّل، با آن تبخّری که در علم حدیث و وجوه ردّ یا قبول اسناد روایات داشته، به اینگونه احادیث- که بی اعتبار بودن آنها کالشمس فی وسط السماء بر هر کس که مختصر اطلاع از علم درایه و حدیث داشته باشد واضح و روشن است- استناد جسته باشد؟

و بعد از این، به فرض اینکه حدیث خرقه معتبر باشد، چنانکه ما نیز امکان وقوع آن را- اگر چه به این خبر قابل اثبات نیست- نفی نمی کنیم، زیرا عدم امکان اثبات، اعمّ از عدم امکان وقوع است، این خبر چه ارتباطی با خرقه این گروه به اصطلاح درویش دارد؟ و چگونه با آن، مشروعیت و رجحان این بدعت متداول خرقه بین آنها ثابت می شود؟

همه اینها شواهد و قراین است بر اینکه این رساله و مشابه آن به مثل مجلسی اوّل قابل استناد نیست؛ و شخصیتی مثل او شأنش اجلّ از این است که این همه نکات علمی را تمیز و تشخیص ندهد.

به هر حال، این رساله از هر کس که باشد به واسطه اینکه متضمّن تأیید صوفیه و افرادی است که فساد عقیده آنها مسلم است، از طریقه حقّه اثنا عشریه و علمای اعلام شیعه خارج و منحرف است.

عصمنا الله تعالى من زلات الأقاليم و ما يوجب الإضلال و الإنحراف و ثبتنا على التمسك بالثقلين كتاب الله و العترة الأئمة الطاهرين المنتجبين صلوات الله عليهم أجمعين.

س- در احادیث است که ثواب عمل بسیار کوچک گاهی به اندازه عمل بزرگ تعیین شده است. مثلاً کسی که صد مرتبه «سبحان الله» بگوید افضل است از بردن صد قربانی در حج؛ یا اینکه اگر کسی سه مرتبه صلوات بفرستد، ثوابش را به جز خدا کسی نمی تواند بنویسد. آیا این احادیث صحیح است؟

ج- ظاهراً این بیانات در اینگونه موارد، کنایه از کثرت ثواب است و هیچ بیانی در مقام تشویق به گفتن «سبحان الله» که تزکیه خدای تعالی از عیب و نقص و نشانه کمال توحید انسان است، و تشویق بر صلوات بر محمد و آل محمد که بزرگترین حق را بر انسانها دارند و واسطه هدایت و سعادت دنیا و آخرت آنها هستند و نباید هیچگاه از این اولیای نعم، غفلت شود، بالاتر و رساتر از این تعبیرات نیست؛ و نظیر اینها در قرآن هم وجود دارد.

خدای متعال، در آیه ای می فرماید: ای پیامبر! اگر هفتاد مرتبه برای کفار استغفار کنی، خداوند آنها را نمی آمرزد. مسلماً «هفتاد»، خصوصیت ندارد به این معنی که اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - مثلاً هفتاد و یک مرتبه استغفار می کرد، ممکن بود خداوند آنها را بیامرزد؛ و معلوم می باشد مراد این است که خداوند آنها را به هیچ وجه نمی آمرزد (والله العالم).

س- از بعضی از علما شنیده شده که روایت داریم اگر کسی به حج مشرف شود و بعد از برگشتن از مکه، خداوند متعال برای آن حاج، تا چهار ماه، گناه- هر چه باشد- نمی نویسد.

اولاً بفرمایید که آیا چنین روایتی داریم یا نه؟ و بر فرض بودن روایت، سندش صحیح است یا نه؟ و در صورت صحت، آن روایت را چگونه معنی نماییم؟

ج- بلی، این مضمون روایت در احادیث شریفه وارد شده است؛ ولی در بعضی احادیث به عدم اتیان کبیره و در بعضی دیگر به عدم اتیان موجهه مقید شده است.

شیخ الطائفه قدس سره- در باب «ثواب الحج» به سند صحیح از «معاویه بن عمّار»، از حضرت صادق علیه السلام- حدیثی روایت فرموده که در ذیل آن می فرماید: «أني أن تبلغ ما يبلغ الحاج قال أبو عبد الله عليه السلام-: ولا تكتب عليه الذنوب أربعة أشهر»

تکتب له الحسنات إلا أن يأتي بكبيرة»<sup>(1)</sup>. بنابراین گناهایی که در این چهار ماه نوشته نمی شود، صغیره است و این مطابق است با مفاد آیه کریمه (إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنكم يكفر عنكم سيئاتكم)<sup>(2)</sup>.

«ثقة الاسلام كليني»- رضوان الله عليه- در «جامع کافی»، باب «فضل الحج والعمرة و ثوابها»، به سند خود از «سعد اسکاف»، از حضرت ابی جعفر- علیه السلام- روایتی در فضل حاج روایت کرده است که در ذیل آن، امام علیه السلام- می فرماید:

«إذا قضى نسكه غفرالله له ذنوبه و كان ذو الحجة و المحرم و صفر و شهر ربيع الأول أربعة أشهر تكتب له الحسنات و لا تكتب عليه السيئات إلا أن يأتي بموجبة فإذا مضى الأربعة أشهر خلط بالناس»<sup>(3)</sup>

هر چند «عَلَّامَه مجلسی»- علیه الرَّحْمَه- در «مرآة العقول»، دو احتمال در موجه داده اند: یکی آن که مراد کبیره است که موجب آتش است. دیگر این که گناهی است که موجب کفر شود و فرموده است: اول اظهر است.<sup>(4)</sup> با توجه به روایت «معاویة بن عمار» اطمینان حاصل می شود که مراد از موجه، کبیره است و بنابراین گناهی که نوشته نمی شود، گناهی است که در کتاب و سنت موجب دخول در آتش معرفی نشده باشد.

«شیخ الطائفة»، این حدیث را از «سعد اسکاف» روایت فرموده، به عبارتی که با این عبارت، اختلاف و جمله

«إلا أن يأتي بموجبة»

را ندارد. ایشان ذیل حدیث را این نحو روایت فرموده اند:

«إذا قضى نسكه غفرالله له بقية ذي الحجة و المحرم و صفر و شهر ربيع الأول فإذا مضت أربعة أشهر خلط بالناس».

ولی معتمد همان روایت کافی است؛ زیرا معلوم است که در نقل تهذیب روایت مختصر شده است و مثل نقل به مضمون است و علاوه بر این، جمله «إلا أن يأتي بموجبة» از آن اسقاط شده است و در دوران امر بین زیاده و نقیصه، اصالت عدم زیاده بر اصل عدم نقیصه مقدم است. فرضاً هم اگر این دو اصل را حجت ندانیم، در خصوص مورد، با توجه به روایت «معاویة بن عمار» ظاهر این است که این جمله اسقاط شده و نسخه «کافی» صحیح است؛ و احتمال این که جمله «إلا أن يأتي بكبيرة» یا «إلا أن يأتي بموجبة» در این دو روایت از بعضی رواة اضافه شده باشد به عنوان شرح و تفسیر حدیث، بسیار بعید می باشد. فرضاً هم اگر این نحو باشد از رحمت و مغفرت و کرم و

ص: 167

1-200. (1) - تهذیب الاحکام: 19/5.

2-201. (2) - نساء/31.

3-202. (3) - کافی: 254/4.

4-203. (4) - مرآة العقول: 125/17.

فضل خداوند متعال بعید نیست که مقرر فرماید تا چهار ماه مؤمنی که حج به جا آورده مطلق گناہانی که تحت فشار تسویلات نفس و غلبه هوا از او صادر شده- نه به نحو بی اعتنایی و استخفاف به امر خدا- مورد آمرزش خداوند واقع شود و کسی نمی تواند رحمت واسعه و تفضل خدا را محدود کند.

بلی این حدیث، کسی را که از روی بی اعتنایی و استخفاف به امر و نهی خدا معصیت نماید، و یا این که بخواهد با تشبث به این حدیث در این چهار ماه هر گناه و معصیتی را مرتکب شود شامل نمی شود. از ابتدا تا حال هم از اینگونه اخبار هیچکس استفاده نکرده است که حاج تا چهار ماه مرتخص و آزاد است و با اتکای به این حدیث مرتکب هر معصیت بخواهد بشود؛ که این برداشت و تلقی البتہ صحیح نیست.

س- نظر شما درباره کتاب شریف «علل الشرایع» چیست؟

ج- کتاب «علل الشرایع» یکی از کتب حدیث شیخ اجل، صدوق علیه الرحمہ- و در موضوع خود بسیار مهم و ارزشمند است؛ ولی در اسناد و احادیث و مدالیل روایات آن از اهل فن و علمای علم رجال و حدیث شناس باید نظرخواهی کرد. بسیاری از احادیث آن محتاج به بیان و شرح و تفسیر است (واللہ العالم).

س- با توجه به «الناس کلہم ہالکون إلا العالمون إلخ» که بالاخره مخلصین را نیز در خطر عظیم می داند، عاقبت کار همه طبقات خیلی مشکل و ناراحت کننده به نظر می رسد؛ بنابراین تکلیف چه می شود؟

ج- این جمله را با این لفظ در کتب احادیث معتبره ندیده ام؛ و اگر دیده باشم فعلاً در نظر ندارم.

بلی در مثل کتاب «اسنی المطالب» که از کتب اهل سنت است به این لفظ روایت شده است:

«الناس ہلکی إلا العالمون، و العالمون ہلکی إلا العاملون و العاملون ہلکی إلا المخلصون و المخلصون علی خطر عظیم»

و صاحب «اسنی المطالب» می گوید: این خبر موضوع است. (1)

در کتاب «مصباح الشریعة» نیز به این عبارت آمده است:

«ہلک العاملون إلا العابدون و ہلک العابدون إلا العالمون و ہلک العالمون إلا الصادقون و ہلک الصادقون إلا»

ص: 168

المخلصون و هلك المخلصون إلا المتقون و هلك المتقون إلا الموقنون و الموقنون لعلی خطر عظیم» (1)؛

این لفظ نیز ثابت نیست که از معصوم علیه السلام- صادر شده باشد.

صدوق- قدس سره- روایت کرده است از حضرت رضا- علیه السلام-، از آباء کرامش، از امیرالمؤمنین علیهم السلام- که فرمود:

«الدنيا كلها جهل إلا مواضع العلم والعلم كله حجة إلا ما عمل به والعمل كله رياء إلا ما كان مخلصاً والإخلاص على خطر حتى ينظر العبد بما يختم له [206]

(فیما یختم به خ ل)».

اینگونه احادیث بندگان را از عالم و عامل و مخلص- در هر درجه ای که باشند- از غرور به علم و عمل و خلوص می ترسانند و از همه می خواهند که تا پایان کار، کمال مراقبت را از خود و احوال خود داشته باشند و از شرّ شیطان و نفس اماره و شهوت و غضب هیچگاه خود را در امان نینند، و آنی غفلت نوزند، و کوتاهی نکنند و آگاهانه و هوشیارانه قدم بردارند تا مبادا لغزشی آنها را از درجه ای که دارند ساقط سازد و اطمینان به این که نفس سرکش را مهار کرده و بر آن مسلط شده، پیدا نکنند که:

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدها است کوبه دریاها نگردهد کم و کاست

نفس را هفتصد سر است و هر سری از سری بگذشته تا تحت الثری

نفس اژدهاست او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است

پس این معنی که يك سر بزرگ تربیتی در آن است، راجع به این نیست که عاقبت کار همه طبقات در جهان دیگر مواجه با مشکلات حلّ نشدنی خواهند شد و از رحمت و اسعه خدا محروم می شوند. نه، این دو موضوع اصلاً با هم ارتباط ندارند و رجاء به رحمت خدا و امید به پروردگار، لازم ایمان به خدا و صفات جمالیّه او است.

مضمون بعضی روایات است که هیچ مؤمنی نیست مگر این که در قلب او دو نور است: نور رجاء و امید، و نور خوف و بیم؛ نه این بر آن فزونی دارد و نه آن بر این.

«خف الله خيفة لوجتته بعبادة الثقلين لعذبك و ارج الله رجاءاً لوجتته بذنوب الثقلين لرحمك» (2)

گر چه در طاعتی از حضرت او لاتأمن و ر چه در معصیتی از او لا تیأس

این روایات و تنبیهات اسرار و حکمی دارد که همه حاکی از کمال برنامه های تربیتی اسلام و توجه به تمام زوایا و نقاط و نواحی روحی و پرورش فکر و اراده است و راهنماییهای جامع به سوی راه نیکبختی و ترقی و تکامل می باشد.

ص: 169



س- با این که خدای تعالی می فرماید: (تزودوا فإن خیر الزاد التقوی) و به همین آیه هم در «نهج البلاغه» استناد شده است، چگونه به حضرت امیر- علیه السّلام- نسبت داده شده که فرمود:

و حمل الزاد أفتح كل شيء إذا كان الوفود على الكريم

ج- هیچ منافاتی بین این دو کلام نیست؛ زیرا مربوط به دو مقام است. در مقام تکلیف و خطاب، انسان وظیفه دارد رعایت تقوای الهی را بنماید و اعمال صالحه، توشه آخرت اوست؛ اما در مقام اظهار عجز در برابر خدای تعالی، نظر به عظمت او، اعمال صالح هم قابل ارائه به پیشگاه او نیست و این کلام کنایه است از نداشتن توشه ای که قابل ارائه باشد.

س- فی حدیث عن رسول الله- صلّی الله علیه و آله و سلّم-: قال تبارک و تعالی: «كل عمل ابن آدم هو له غير الصيام هولي و أنا أجزي به» (خصال) مراد از فرمایش خدای تعالی چیست؟

ج- این کلام و مانند آن را در اصطلاح، «حدیث قدسی» می گویند؛ که البته مثل احادیثی که از حضرات معصومین علیهم السّلام- وارد است انحا و انواع مختلف دارد و در تصدیق به صحّت هر حدیث قدسی، همان ضوابط و معیارهایی را که در احادیث دیگر ملاحظه می شود، باید ملاحظه نمود.

این حدیث قدسی که جنابعالی از آن سؤال نموده اید، همانطور که اشاره کرده اید در «خصال»، به این سند روایت شده است: عبدوس بن علی بن العباس عن عبدالله بن يعقوب، عن محمد بن يونس، عن أبي عامر، عن زمعة، عن سلمة عن عكرمة، عن ابن العباس، عن النبي صلّی الله علیه و آله و سلّم-

«قال: قال الله تبارک و تعالی: كل عمل ابن آدم هو له غير الصيام هولي و أنا أجزي به و الصيام جنة العبد المؤمن يوم القيامة كما يقي أحدكم سلاحه في الدنيا و لخلوف فم الصائم أطيب عند الله- عزوجل- من ريح المسك و الصائم يفرح بفرحتين حين يفطر فيطعم و يشرب و حين يلقاني فادخل الجنة»(1).

از جهت سند، «عبدوس بن علی بن عباس جرجانی» از مشایخ صدوق علیه الرّحمة- است که حقیر، مدح و قدحی در کتب رجال از او ندیده ام. «محمد بن یونس» هم مجهول است و ظاهراً مثل رجال قبل از خودش تا «ابن عباس» همه عامی هستند. «ابو عامر عبدالله بن عمرو قیسی» عقدی است و «زمعة بن صالح» و «سلمة بن وهرام» و «عكرمة»، همان «عكرمة بربری»، خارجی معروف است.

ص: 170



خلاصه، حدیث، عامی و به اصطلاح نبوی است؛ یعنی از طریق شیعه منتهی به اعدال کتاب حضرات ائمه معصومین علیهم السلام - روایت نشده است.

در بسیاری از جوامع و سنن و مسانید عامه به طرق متعدده از «ابوهریره» و «ابن مسعود» و «ابی سعید» و «جابر» روایت شده است.

در مسند از هر يك «جابر» و «ابن مسعود» - به يك طریق و از «ابی سعید» به دو طریق نقل شده است. بقیه این طرق کثیره، همه منتهی به «ابی هریره» می شود - اجمالا - با کثرت طرق اسانید، مورد اعتبار و اعتماد نیست.

لفظ خبر نیز در این طرق، مختلف شده است: در اخبار منتهیه به «جابر» و «ابن مسعود» و «ابی سعید» هیچکدام این تقسیم («له» و «لی») نیست و بیشتر اخبار «ابی هریره» نیز مثل اخبار آن سه نفر فاقد این تقسیم است.

اخبار «ابن مسعود» و «ابی سعید» به لفظ

(الصوم لي وأنا أجزى به)

است و خبر «جابر»

«هولي وأنا أجزى به»

می باشد.

فقط در چند طریق - مثل این طریق - که به «ابن عباس» منتهی می شود، لفظ حدیث،

«كل عمل ابن آدم له إلا الصيام فهولي وأنا أجزى به»

است.

بنابراین بیان تفسیر و شرح برای خبری که سند آن مورد اعتماد نیست و لفظ آن هم مختلف شده است، لزوم چندانى ندارد و حاصلی که بتوان آن را به مقامات معصومه نسبت داد نخواهد داشت؛ ولی برای اینکه سؤال جنابعالی بی جواب نماند و تأسی به بعضی بزرگانی که درباره مضمون این خبر اظهار نظر فرموده اند، توضیحاتی عرض می شود:

آنچه که محتاج به شرح در این احادیث است، اول: بخش

«كل عمل ابن آدم له»

است و بیان وجه اینکه اعمال، همه برای خود ابن آدم است، غیر از روزه که برای خداست و دوم: بخش

«فهولي أو الصوم لي وأنا أجزى به»

است.

در ارتباط با جهت اولی، علمای فریقین احتمالات متعدده ای بیان کرده اند که هیچیک کامل و بی نقص و اشکال نیست؛ مثل اینکه: جمیع حسنات و اعمال عبادی انسان مناسب با حال خود اوست. مثلاً: نماز مشتمل بر قیام و جلوس و رکوع و سجود و غیر اینهاست که همه، افعال آدمی است و از برای او و از صنف کارهای خود اوست و اگر چه عبادت است، اما بالذات تخلّق به اخلاق الله نیست؛ اما روزه که حقیقت آن منزّه نگاه داشتن و کارهای دیگر است، همه اموری هستند که خداوند متعال از آنها منزّه است. از این جهت، تشبّه به صفات الله و تخلّق به اخلاق الله است و از این جهت، آن کارهای قسم

ص: 171

اول برای ابن آدم است؛ یعنی کار بشری است و این کارها ذات و اصل و حقیقتش، برای اوست و از اموری است که اله- عز اسمه- از آنها بالذات منزّه است.

وجه دیگر که نزدیک به وجه اول است این است که: همه عبادات- غیر از روزه- مشتمل بر افعالی است که خداوند از آنها منزّه است؛ مثل: نماز و حج؛ از این جهت به خود انسان، تعلق دارد و از این جهت، جنبه وجه اللّهی ندارد. بنابراین برای خود ابن آدم و به خودش مربوط است؛ امّا روزه که امساک از مایتنزّه منه ذات الباری- یعنی اکل و شرب و غیرهما- است به او مربوط و به خود او وابستگی دارد و مؤید این احتمال هم، بعضی الفاظ دیگر خبر است به این لفظ:

«کل عمل ابن آدم له الجنة به عشر أمثالها إلى سبعمائة ضعف إلا الصيام و هو لي أنا أجزئي به».

و از این جهت وجهه و اعتبار وجه اللّهی دارد؛ بنابراین به او ارتباط دارد و از برای اوست.

وجه سوم این است که: مراد از «له» این است که چون برای هر عمل و حسنه ای جزایی مقرر است، از ده برابر تا مقادیر معلومه دیگر، و عامل، با علم به این ثوابها و مقادیر، آن عمل را انجام می دهد، آن عمل برای اوست؛ امّا روزه بر حسب روایات «الصوم الصبر» صبر است و ثواب آن بر حسب (إِنَّمَا يُؤْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (1) بی حساب و غیر مقدر می باشد و برای خداست.

احتمالات دیگر نیز گفته شده که «فاضل مقداد» در کتاب «نضد القواعد» و دیگران از اهل نظر شیعه و سنی بیان کرده اند؛ ولی هیچیک شافی و وافی نیست.

این احتمال هم به نظر می رسد که به قرینه لفظ بعضی این روایات ممکن است با عبارت

«كل العمل كفارة إلا الصوم و الصوم لي وأنا أجزئي به»

گفته شود. مقصود این است که سایر اعمال غیر از روزه- همه کفّاره و جبران و تدارك است و موجب ستر و پوشش بر ابن آدم می شود، نه اینکه کلّ هویت آنها کفّاره باشد؛ بلکه به این معنی که این جهت در آنها هست؛ مگر «صوم» که همه اش برای خداست و خدا جزای آن را می دهد.

راجع به کلمه «له» و فرقی که بین «لی» در این خبر- به فرض صحّت آن- است، بیشتر از این کلام را دنبال نمی کنم.

امّا در بخش «الصوم لی وأنا أجزئي به» که الفاظ خبر بر آن اتفاق دارند، تفسیر خبر مستقیم است؛ زیرا ظاهر این است که خداوند متعال روزه را به جهت تعظیم و اظهار اهمّیت و نقشی که در عبودیت نسبت به او دارد، برای خودش فرموده و جزا و پاداش آنرا نیز با خود قرار داده و «وَأَنَا أَجْزِي بِهِ» با فعل معلوم است؛ یعنی من به آن

جزا می‌دهم. و خواندن این جمله با فعل مجهول، غلط است؛ و معنایی که با تکلف برای آن می‌کنند با آن مطابقت ندارد.

س- ظاهراً روزی حضرت رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- بیمار بودند و امیرالمؤمنین موظف بودند که بدن حضرت یا سر حضرت را روی پای خود نگه دارند. در این حال پیامبر اکرم- صلی الله علیه و آله و سلم- به خواب رفتند و نزدیک مغرب شد و برای اینکه نماز حضرت امیر- علیه السلام- قضا نشود، ردّ الشمس شد. تفصیل این جریان چیست؟ و روایت آن در کجا مذکور است؟

ج- احادیث ردّ الشمس از احادیث مشهور بین شیعه و اهل سنت است و در اعتبار و صحت آنها و وقوع ردّ الشمس برای امیرالمؤمنین علیه السلام- جای شک و شبهه نیست.

اما از طریق شیعه روایات آن بسیار است؛ از جمله در «بحارالانوار» در طی مجلّدها متعدد روایت شده است؛ و از طریق اهل سنت نیز بزرگانی از محدّثین نامدار و مشاهیر آنها مثل «طبرانی»، «حافظ نورالدین هیثمی»، «ابن منده»، «ابن شاهین»، «بیهقی»، «سبط ابن الجوزی»، «سیوطی»، «قاضی عیاض»، و «ابن مردویه» و جمعی دیگر که بیش از چهل نفر از ارباب جوامع حدیث می‌باشند، آنرا روایت کرده‌اند؛ و مثل «حافظ بن حجر» در «فتح الباری» و «حافظ طحاوی» در «مشکل الآثار» و «سبط بن الجوزی» در «تذکره»، آنرا صحیح دانسته و کسانی را که در صحت آن حرفی زده‌اند، تخطئه نموده‌اند و چنانکه از کتاب «وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی» استفاده می‌شود، مکان آن که صهبای خیبر است، معلوم و شناخته شده بوده است.

در «وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی» از «قاضی عیاض» در کتاب «شفاء» به این عبارت نقل نموده است:

«كان رأس النبي - صلی الله علیه و آله و سلم- في حجر علي - عليه السلام- رضي الله تعالى عنه و هو يوحى اليه فغابت الشمس ولم يكن علي صلی العصر، فقال النبي - صلی الله علیه و آله و سلم-: أصليت يا علي؟ قال: لا، فقال: اللهم إنه كان في طاعتك و طاعة رسولك فاردد عليه الشمس قالت أسماء (هي بنت عميس أحد الذين ينتهي إليهم طريق الحديث): فرأيتها غربت ثم رأيتها طلعت بعد ما غربت و وقعت على الجبال و الأرض و ذلك بالصهباء في خيبر».

در «وفاء الوفاء» از «احمد بن صالح» روایت کرده است که: «كان يقول: لا ينبغي لمن سبيله العلم التخلف عن حفظ حديث أسماء لأنه من علامات النبوة».

علاوه بر اینها عده ای از علمای بزرگ اهل سنت در ارتباط با این حدیث و اسناد و روایت کنندگان آن، کتاب مستقلاً تألیف کرده اند.

حاصل اینکه نه تنها این موضوع ثابت، و احادیث آن معتبر است؛ بلکه بر حسب بعضی روایات، این معجزه بزرگ برای آن حضرت دو مرتبه اتفاق افتاده است: یک بار در عصر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - و بار دیگر بعد از آن حضرت و در عصر خودشان؛ که مرتبه اول - همانطوری که بعضی از عامه گفته اند - از اعلام نبوت بوده و مرتبه دوم با اول از اعلام امامت آن حضرت است.

«و الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولايته و ولاية أولاده المعصومين سيما مولانا بقية الله في الأرضين صلوات الله عليهم أجمعين اللهم ثبتنا عليولايتهم و ارزقنا شفاعتهم و لا تفرق بيننا و بينهم طرفة عين في الدنيا والآخرة إنك مجيب الدعاء يا أرحم الراحمين».

س - درباره ثوابهایی که برای برخی از اعمال در احادیث ذکر شده (مثلاً اگر کسی سوره «المطففين» را بخواند در فریضه اش آورده اند که، خداوند ایمنی در روز قیامت را به او عطا می کند و نه آتش او را ببیند و نه او آتش را و آورده اند که بر جسر جهنم نگذرد و در روز قیامت مورد حساب قرار نمی گیرد. و اگر فلان سوره را بخواند تمام گناهانش آمرزیده شود، و برای بقیه اعمال و ..) سؤال این است که آیا اگر هر انسان عادی این اعمال را انجام دهد مشمول ثواب آن می شود و یا اینکه انجام این اعمال باید با شرایط خاصی باشد تا ثواب آن به انسان برسد؟

ج - در خصوص روایاتی که در ارتباط ثواب اعمال یا عقاب اعمال وارد شده - به طور کلی و مثبت یا منفی - نمی توان اظهار نمود؛ باید در هر مورد خصوص روایت و سند و متن مضمون طبق ضوابطی که در علم الحدیث و تشخیص حدیث صحیح از ضعیف معین است، بررسی و اظهار نظر نمود.

با این وجود بدیهی است نیل به این ثوابها - با فرض صحّت روایت - مشروط به این است که شخص مؤمن، و خائف از عذاب خدا، در مقام کسب مغفرت و آمرزش باشد و بخواهد حال خود را اصلاح کند و در صدد جبران گذشته و رفع تبعات گناهان خود را باشد. معلوم است که چنین کسی تائب و پشیمان است و توسّل او به قرائت این سوره یا این دعا برای این است که آثار گناهان را رفع بنماید. چنین کسی حتماً اصرار بر معصیت ندارد و از گناهان، ترسان و بیمناک است. بنابراین شمول مغفرت و آمرزش

خدا نسبت به او بر حسب وعده هایی که در آیات و احادیث صحیحیه به تأیید و نادمین داده شده است و اعطای این ثوابها، مورد استبعاد نیست.

این گونه احادیث را باید با توجه به اصول و مبانی معلومه تفسیر نمود. بدیهی است که به شخصی که مصرّ بر گناه است، این ثوابها اعطا نمی شود. چنانکه این ثوابها و وعده های غفران و آمرزش گناهان در قرآن کریم و احادیث، کسی را با توجه به وعیدهایی که آن هم در قرآن مجید و احادیث وجود دارد، نسبت به ارتکاب گناه و معصیت، بی باک و جسور نمی سازد.

خداوند متعال متفضل، غفار رحمان، رحیم، وهّاب، منعم، محسن، قادر، قهار، شدید الانتقام و شدید العقاب بوده و ارحم الراحمین در موضع عفو و رحمت و اشدّ المعاقبین در موضع کیفر و عقاب است. نباید مجرمان و گناهکاران از آیات و اخباری که عفو و رحمت او را که نامتناهی است بیان می کند و ثوابهای کلان را وعده می دهد، جسور و جری شوند. چنانکه نباید از آیات عذاب و اخبار عقاب، از رحمت حق مأیوس گردند.

مهم این است که انسان- در حدّی که استعداد بشری او اقتضا دارد- به نکات عالیّه و اسرار دقیق این برنامه ها و پاداش های اعمال به ظاهر بسیار کوچک و مختصر و کیفر عقابهایی که برای گناهان مقرر شده، معرفت پیدا کند.

در ارتباط با این بحث، روایات و احادیث شریفه ای در نظر است که متأسفانه مجال و فرصت نوشتن آنها را ندارم.

س- از حضرت تعالی سؤال شده بود که: «آیا سادات گناهکار در قیامت به جای جهنّم به جایی به نام «زمهریر» می روند؟» که در پاسخ فرموده بودید: «ممکن است. فعلا مدرك آن در نظر نیست؛ محتاج به مراجعه است».

حال، با توجه به حدیثی که در کتاب «مناقب»، جلد 4، صفحه 151 آمده است به این مضمون که:

طاووس فقیه می گوید: امام سجّاد- علیه السّلام- را دیدم که از شامگاه تا سحر، طواف و عبادت کرد ... (پس از شرح حالات جزع و گریه امام) طاووس می گوید: عرض کردم ای پسر رسول خدا- صلی الله علیه وآله وسلّم- این بی تابی چیست؟ بر ماست که چنین کنیم؟ پدر شما حسین بن علی- علیه السّلام- و مادرت، فاطمه زهراست؛ جدّت رسول الله- صلی الله علیه وآله وسلّم- است. حضرت نگاهی به من کرد و فرمود: طاووس، هیهات! هیهات! از پدر و مادرم مگو؛ خدا بهشت را برای اهل طاعت و نیکوکاران آفریده، اگر چه بنده حبشی باشد. و جهنّم را برای کسی که نافرمانی کند، هر چند سیّد قریشی باشد. آیا این کلام خداوند را نشنیده ای که: «فإذا

نفخ في الصور فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون»؛ قسم به خدا فردا جز عملی صالح چیزی به تو سود ندهد».

سؤال این است که: اولاً با توجه به حدیث فوق، برای سادات جایی به نام «زمهریر» به جای جهنم نیامده است و همه انسانها را در رسیدگی به اعمالشان یکسان بر شمرده است؟ ثانیاً: آیا بردن سادات گناهکار به جایی به نام «زمهریر» به جای جهنم، با عدل الهی - که همه انسانها را یکسان می داند و در رسیدگی به اعمالشان تفاوتی قایل نیست - ناسازگار نیست؟

ج- در تفسیر آیه شریفه (فإذا نفخ في الصور ...) (1) - چنانکه از آیات بعد از این آیه استفاده می شود - مقصود این است که انساب کافر را فایده نمی دهد و کفار معاند و مکذب خدا و رسول به هر کس و به هر جا نسبت داشته باشند، از نسبت خود بهره مند نمی شوند.

معارف دین ؛ ج 1 ؛ ص 179

ما اینکه مؤمنان از شرافت نسبت خود بهره مند نمی شوند، از آیه استفاده نمی شود و آیه کریمه (والذين آمنوا و اتبعتهم ذريتهم بايمان الحقنا بهم ذريتهم (2) دلالت بر این دارد که ذریه و فرزندان مؤمنین - که در ایمان، تبعیت از پدران و اجداد مؤمن بنمایند - به آنها ملحق می شوند و اگر هم در درجات ایمان، کمتر باشند در درجات آخرت به آنها می پیوندند و در واقع، نقص اولاد و کمی آنها به کمال پدران جبران می شود.

این يك پاداش به صلحا و شایستگان است و يك امر عقلایی و مقبول عرف و عقل می باشد؛ و سیره بر این بوده و هست که «المرء يحفظ في ولده» (3). چنانکه از آیه (وأما الجدار فكان لغلامين يتيمين في المدينة و كان تحته كنز لهما و كان أبوهما صالحاً) (4) نیز استفاده می شود که فرزند به صلاح پدر، مورد رعایت واقع شده است.

بدیهی است اولی و سزاوارتر از هر کس به رعایت حق و حفظ خدمت و عمل او، رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم - است که بر همه حق دارند؛ حق هدایت و حق حیات حقیقی و حق نجات از بربریت و جاهلیت و حیوانیت و ...

کدام انسان با معرفت است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم - را شناخته باشد و به اثر رسالت و زحمات آن حضرت، در رستگاری خود و همه جامعه آگاه شده باشد و خودش و همه بشر را موظف به احترام و مراعات حق آن حضرت در ذریه طیبیه او

ص: 176

1- 210. (1) - مؤمنون / 101.

2- 211. (2) - طور / 21.

3- 212. (3) - بحار الانوار: 302 / 28.

4- 213. (4) - کهف / 82 ..

نداند؟ یا تکریمات الهیّه را از اهل بیت آن حضرت که همه تکریم از خود آن حضرت و تقدیر از خدمات او است، مورد اعتراض و ایراد قرار دهد و آن را خلاف عدل بداند؟

این ثواب، ثواب پیغمبر است؛ چنانکه به عکس هم اگر کسی فرزند صالحی داشت پس از پدرش ثواب اعمال خیر فرزند در نامه عمل پدر نیز ثبت می شود. آیا اگر کسی که اصلاً فرزند ندارد و یا فرزند او به فسق و گناه گرایید، این ثواب را نداشته باشد خلاف عدل است؟ اگر کسی ایمان داشته و معاند و لجوج و بی اعتنا به امر و نهی و عذاب خدا نباشد، اسباب تفضّل و شمول رحمت و اسعه الهیّه که بسیار است و از آن جمله همین شرف انتساب است برای او سبب نجات خواهد شد. سادات مؤمن به شرافت نسب، مؤمنان دیگر به دوستی سادات و به اسباب دیگر، مورد مغفرت واقع می شوند.

در عین حال، توجّه داشته باشید که تمام موجبات ثواب و جهات استحقاق عقاب و دقایق و اسراری که دارد از عهده احاطه بشر بر آنها- إلا من کان مؤیداً من عند الله لدرک هذه الأسرار خارج است. همه عصاة یکسان نیستند، همه مطیعین نیز مساوی نمی باشند. شرایط و احوال و دقایق بسیار است که همه در پاداش و کیفر ملاحظه می شود و خدا به آنچه مقتضای خدایی و صفات کمالیه او است حکم می کند؛ و کسی را نمی رسد که در کار او چون و چرا نماید یا بخواهد وجه افعال او را- چنانکه هست- بداند. (لا یستل عما یفعل و هم یستلون. (1))

اما داستانی که از «طاووس» و عبادت و تضرّع و بی تابی حضرت زین العابدین علیه السلام- نقل شده، به فرض صحّت آن، گوشه ای و نمونه اندکی از عبادات و تضرّعات و ادعیّه و مناجات و حالات روحانی و معنوی آن حضرت است که در روایات معتبره شیعه و سنی نقل شده است.

این حالات و ابتهال و عرض نیاز و فقر و احتیاج و طلب عفو و مغفرت و اعتراف به ذلّت و مسکنت، و بلکه تقصیر و معصیت از مثل آن امام همام- که همگان بر پاکی و طهارت روح و جسم او اتفاق دارند و دارای مقام قدسی عصمت است- معانی بسیار بلند دیگر دارد که شمه ای از آن را در کتاب «نیایش در عرفات» عرض کرده ام.

برای آن حضرت هرچه این عرض پوزش و عذر خواهی بلیغتر و رساتر باشد، لذّت بخش تر است.

مثل آن حضرت، ذکر و دعا و عبادت و عرض نیاز و فقر و اعتراف به تقصیر در درگاه خداوند متعال و نشستن بر زمین مسکنت را عروج و معراج می یابد. او در این مشهد و موقف- با اینکه امام معصوم است- چنان از خدا طلب مغفرت می نماید که توبه کننده ای که تمام عمر را در گناهان کبیره به سر برده باشد، آنچنان حال تضرّع و

ص: 177



پوزش و عذر خواهی ندارد و در برابر عظمت الهی هیچکس مانند آن امام عالی مقام و آبی طاهرین و اخلاف طیبین او احساس کوچکی و حقارت و نیستی نداشت.

او در این موقف حضور و قرب به حق از حرمان، از درجات بلند و بلندترین - که همه شعبه مقام محمود جدّ بزرگوارش می باشد - بیمناک است؛ و با اینکه آیات اصطفا را هم تلاوت فرموده است، این آیه را - که مرقوم داشته اید - می خواند که بفرماید:

محنت قرب بعد افزون است جگر از محنت قربم خون است

آن حضرت قطعاً و یقیناً اولی الناس بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم - بود و قطعاً مشمول این آیه است: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (1) و آن حالات و که برای آن حضرت حصول داشته به خود آنها اختصاص دارد. همه مسایل و مبانی صحیحه، در جای خود محفوظ است. عبد حبشی اگر اطاعت و عبادت کند به خدا نزدیک می شود و به درجات عالیّه نایل می گردد؛ و سیّد قریشی نیز اگر از راه منحرف شود و مثل «ابولهب» با حق، در مقام عناد و ستیز برآید و تسلیم حق نشود، تا آنجا سقوط می کند که قرآن بر نفرین و مذمت او ناطق می گردد. همه مقامات و درجات به دین و ایمان، تحصیل می شود و سیّد نباید مغرور شود و غیر سیّد نیز نباید مأیوس گردد.

لعمرك ما الإنسان إلا بدینه فلا تترك التقوى اتكالا على النسب

لقد رفع الإسلام سلمان فارسی وقد وضع شرك الشریفا بالهيب

خداوند متعال خود به تمام جهات و مواردی که موجب استحقاق ثواب و تفضل است، عالم می باشد و همه بندگان را می شناسد. ما را نسزد که اصطفاى انبیا و ائمه علیهم السلام - و در درجات پایین تر سادات و ذریّه طیبیه را خلافت عدل بدانیم و از اینکه سادات یا فرزندان دیگر بندگان شایسته خدا در اثر اعمال پدرانشان مورد تفضلاتی قرار بگیرند، معترض باشیم.

همه باید از این معانی درس بگیریم و بفهمیم که خداوند متعال، شکور است و پاداش نیک اعمال را حتّی به تفضل به ابنای عاملان آن عطا می فرماید و برای این امور، معانی خوب بیابیم و اگر هم به واسطه قصور معرفتی که داریم از درک آن باز ماندیم، تسلیم باشیم و با قرائت (قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء) (2) خود را در عوالم عالی رضا و تسلیم وارد نماییم.

ص: 178

1- 215. (1) - آل عمران/ 33.

2- 216. (2) - آل عمران/ 26 ..

س- استدعا دارم نظر مبارك خود را در خصوص حديث «الفقر فخری» که می گویند منسوب به رسول اکرم- صلی الله علیه وآله وسلم- می باشد، بیان فرمایید.

در احادیث بیشمار دیگری از جمله دعای بعد از نماز ایّام مبارك رمضان آمده است که: «اللّهم اغن کل فقیر»، اگر فقر، مایه افتخار و مباحث باشد، چگونه در دعای مذکور برای بر طرف شدن آن دعا شده است؟

ج- روایت «الفقر فخری»<sup>(1)</sup> تفسیرهای متعدّد دارد: یکی فقر و حاجت تمام ماسوی الله و موجودات عالم امکان به خداوند متعال است که در این میان، فقر انسانها به واسطه آنکه لیاقت کسب فیض و انوار رحمت الهیّه را بیشتر دارند، زیادت است.

یک دانه جوی کوچک به مقدار گنجایش خود به آب محتاج است و نمی توان گفت او به مقدار آبی که در نهر بزرگ و شطّ و دریا می گنجد نیاز دارد. همچنین نهر بزرگ، نسبت به شطّ و دریا. و در مثال دیگر، یک اطاق چهار در دو، به فرشی در همین طول و عرض نیاز دارد و به فرش شش در چهار نیاز ندارد؛ اما اطاق شش در چهار، به فرش شش در چهار نیاز دارد. خلاصه همه به این معنی فقیرند و آنکه فقرش بیشتر باشد افضل و اشرف است.

بنابراین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم- فقر و حاجتش به خدا از همه بیشتر است و بدان علّت بر همه فخر و فضیلت دارد. وجود او گنجایش و ظرفیت علوم و فیوضی را که هیچ مخلوقی ظرفیت استعداد آن را ندارد، داراست.

او که خاتم الانبیاء است به دینی مثل اسلام که اکمل و خاتم ادیان است و به کتابی مثل قرآن که معجزه خالده باقیّه است، نیازمند است و انبیای دیگر این نیازمندی را نداشتند.

او بر تمام جامعه بشریّت تا روز قیامت، نبوّت دارد و آنچه را به آن احتیاج دارند باید از قوانین کافیه و تعالیم عالیّه داشته باشد.

در واقع عائله او تا انتهای دنیا همه ابنای بشرند؛ و شاید این معنا و نکته ای باشد که از آیه کریمه (ووجدك عائلا فأغنی <sup>(2)</sup>) استفاده می شود. آنکه ده نفر یا صد هزار، یا یک میلیون یا یک میلیارد عائله داشته باشد، به قدر آنها باید قوت و غذا تهیه کند؛ اما آنکه همه، عائله او هستند باید قوت همه را بدهد که خداوند متعال، همه نواحی فقر را برطرف کرده، زمینه های کسب ربط و اتّصال او را با خودش از موهبتهای خود پر کرده و آن حضرت را غنی ساخت.

ص: 179

1- 217. (1) - بحار الانوار: 30/72.

2- 218. (2) - ضحی/ 8..

وقتی که فقر الی الله باشد، خداوند متعال- که فیاض علی الاطلاق است- عطا می فرماید. پس این جهت فقر، فخر است؛ فقر حضرت خاتم الانبیاء- صلی الله علیه وآله وسلم- به خدا بر انبیای دیگر فخر است. فقر انبیا و اولیا نسبت به دیگران فخر است. فقر انسان که بیشتر و گسترده تر از فقر حیوان و نبات و جماد است، فخر است و مابه الامتیاز او از حیوان، همین فقر است. بنابراین، هم

«الفقر فخری»

تفسیر می شود و هم

«اللهم اغن کل فقیر»(1)

معنی می شود که دعا برای این است که هر فقیری را به قدر رفع فقرش عطا فرماید.

البته در اینجا نکات بلند عرفانی مدّ نظر است که مجال بیان و شرح تفصیل آنها نیست؛ و خلاصه اینکه انسان ذاتاً به خداوند متعال محتاج و دائم الاحتیاج است و همواره بقای او و هر چه دارد و همه جهاتش، وابسته به امداد غیبی است. بنابراین احتیاج به خدا داشتن و فقر به او، فخر است؛ و از خدا طلب رفع حاجت و فقر کردن نیز، دعا و عرض حاجت و اظهار فقر و نیاز است.

معنای دیگر که از فقر در این جملات، محتمل است، همان فقر عرفی و نداشتن ثروت و مال و منال دنیوی است که اگر این معنی محتمل باشد، مثل خبر

«الفقر فخری

» و همچنین

«اللهم أحنینی مسکیناً و أمتنی مسکیناً و احشرنی فی زمرة المساکین»(2)

و اخبار دیگر که در مدح فقرا رسیده، با مثل دعای

«اللهم اغننی من الفقر»(3)

( یا

«أغن کل فقیر»

و مذمتهایی که از ثروتمندی و توانگری شده- که حتی یکی از اموری را که نسبت موت قلب است همنشینی با اغنیا شمرده اند- به ظاهر با هم توافق ندارند.

همانطور که اشاره کرده اید بسا موجب این توهم می شود که در این احادیث به تمکّن و قدرت مالی و اقتصادی جامعه توجه نشده و بلکه ترغیب و تشویق به کم کاری و ترك تلاش و سعی و کوشش شده است. پس چه بهتر که کارگری که می تواند روزانه چهار ساعت و یا بیشتر کار کند، اگر نیاز مادی و معیشتی او به دو ساعت کار رفع می شود، به همان اکتفا کند؛ یا کشاورزی که می تواند چنان مهارت و

سعی نماید که محصول بیشتر و فراوانتر به دست آورد، به همان مقدار رفع نیازش قانع شود که در خطرات معنوی و اخلاقی غنا و مال و منال، گرفتار و مبتلا نشود.

با اینکه معلوم است چنین برداشت و درکی از حیات و زندگی برای خود شخص هم بگوییم خطر نداشته باشد، برای دیگران و برای تمام جامعه خطرات گوناگون اقتصادی دارد.

ص: 180

---

1-219. (1) - بحار الانوار: 120/98. مفاتیح الجنان اعمال و ادعیّه ماه مبارک رمضان.

2-220. (2) - بحار الانوار: 17/72.

3-221. (3) - بحار الانوار: 297/95..

قناعت به این مفهوم، هم برای دنیا و هم برای آخرت مردم زیان بخش است. این يك فكر صوفيانه و به اصطلاح عارفانه است که از «شیخ شهاب الدین عمر سهروردی» (که غیر از سهروردی مقتول است) نقل شده که در کتاب «عوارف المعارف» با صراحت، مردم را به گدایی می خواند، با این توجیه که سالک الی الله برای اینکه از یاد خدا غافل نشود باید معاش خود را از طریق گدایی به دست آورد و به اصطلاح امروز زندگی انگلی داشته باشد.

بدیهی است این فرهنگ، فرهنگ و تعلیم و شریعت اسلام و دینی که می گوید:

«الكاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله»<sup>(1)</sup>

نیست؛ و فرهنگ تصوّف و به اصطلاح عارفانه است.

بنابراین، حتماً از این احادیث و ادعیه، معانی عالی و جامعی در نظر است که با هیچ يك از این مصالح مهم اقتصادی و اجتماعی که حیات و عزّت جوامع به آنها بستگی دارد نه فقط برخورد ندارد، بلکه در مسیر تأمین این مصالح است.

آنچه- علی العجاله- با عدم فرصت عرض می شود این است که: اولاً، در اسلام از بیکاری و فقر خودخواسته و سرّبار بودن بر دیگران و بی نقش و بی اثر بودن در جامعه بسیار نکوهش شده است؛ و اظهار فقر و حاجت به دیگران بدون ضرورت های عرفی و طمع به این و آن مذموم و عیب و خلاف عزّت و کرامت معرفی شده است و از تکدّی و در یوزگی و سؤال با توان کار و امکان رفع نیاز نهی شده است. انسان باید شرعاً و اخلاقاً در جامعه اثر داشته باشد و در برابر منافع که از دیگران می برد به آنها منفعت مناسب برساند؛ و الا این هم خود يك نوع تضعیف است که شخص از افرادی که به آنها طرف معاشرت و معاشرت است استفاده کند و به آنها یا اصلاً فایده ندهد یا کمتر از توان خود فایده بدهد. و اگر بگوییم مستقیماً زیر مذمتی که در آیه کریمه (ویل للمطففین<sup>(2)</sup>) از کسانی که کم می دهند و زیاد می گیرند نباشد از آن هم نباید خارجشان بشماریم.

بنابراین، مراد از این روایات و ادعیه مدح از فقر و حاجت خودخواسته- که در اثر بیکاری و تن پروری و بی توجهی و عدم احساس مسؤلیت اجتماعی و شرعی می باشد- نیست؛ و برای این صنف از فقرا باید از خداوند متعال، طلب هدایت و توفیق رفتن دنبال کار و عمل نمود.

در دیوان منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام- است:

لنقل الصخر من قلال الجبال احب الی من منن الرجال

ص: 181

1- 222. (1) - بحار الانوار: 324/96.

2- 223. (2) - مطففین/ 1 ..

يقول الناس لي في الكسب عار فقلت النار في ذل السؤال

هر که نان از عمل خویش خوردمنت از حاتم طایی نکشد

این معنای فناقت و معنای اعتماد به نفس و ذلت پذیری است.

اما فقرهای قهری که افرادی به طور ناخواسته به آن مبتلا می شوند که مثل بی نیازی لازمه این عالم طبیعت و ماده و مدت است؛ دو اصل از نوامیس مهم و امور اساسی نظام این عالم است که بدون آن هرگز بشر به این کمالات و مراحل ترقی و تمدن نمی رسد.

فقر اشخاص به یکدیگر و به مواد این عالم، همه اموری است که اگر نبود حتی مظاهر عالم طبیعت نیز در معرض زوال و فنا قرار می گرفت.

اطلاع بیشتر از خواص کاینات این جهان همه بر اثر فقر فراهم شده است و اگر نبود، این عالم ناقص و ناتمام بود.

مسائل مهم در ارتباط با رزق و روزی و رغبت های اشخاص به شغل های گوناگون همه از اسرار و آیات عالم خلقت است.

بنابراین، این فقر هم لازمه حیات بشر و هر حیوان و جنبنده است که در عرف ما بیشتر مظهر آن فقر مالی و نداشتن یا کم داشتن وسایل معیشت- از خوراک و پوشاک و مسکن و ... است؛ و مسکین و فقیر بیشتر به این اشخاص اطلاق می شود.

این فقر و فقیر است که در برابر غنا و غنی قرار دارد و به این جهت، هر کدام قشری خاص از جامعه شمرده می شوند.

در این نگاه است که بسیار به فقرا توجه می شود و از لحاظ نفسانی و روانی و اینکه این فقر موجب طغیان و سرکشی بشر نشود و به تملق و ذلت وادار نگردد، راهنماییهای لازم شده است؛ و هم برای آنکه در جامعه او را از غنی کمتر نگیرند و محرومیت هایی بیش از آن چه اقتضای ذاتی فقر است برایش ایجاد نشود، به او توجه شده است.

اگر چه فقیر هم باید صابر و شکیبیا باشد و در برابر شداید مقاومت نماید، با این وجود، خطرات فقر کمتر از غنا و توانگری است؛ بالاخره حالت نیاز او به خدا بیشتر است؛ از خدا بیشتر حاجت می خواهد و اعتماد و توکل او به خدا است و خدا را نوعاً کمتر از غنی فراموش می کند. از این جهت است که این حال، محبوب بندگان خاص خدا است و شخص شخیص و شاخص حضرت خاتم الانبیا- صلی الله علیه وآله وسلم- از خدا این را می خواست

و «اللهم أحميني مسكيناً و أمتني مسكيناً و احشرنني في زمره

را می خواند. و آن حضرت و پسر عمّ و برادرش، امیرالمؤمنین علیه السلام- به معاشرت و همنشینی با فقرا رغبت داشتند. وقتی اربابان ثروت و مغروران به مال و جاه و منال دنیا- که مجالست با فقرا را برای خود عیب و عار می شمردند- پیشنهاد کردند که رسول خدا- صلی الله علیه وآله وسلم- پذیرایی هایش را از مردم تقسیم کند که فقرا در مجلس اغنیا حضور پیدا نکنند، این آیه نازل شد: (واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ولا تعد عينك عنهم تريد زينة الحياة الدنيا ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه وكان أمره فرطاً)(2).

با این طبقه نشستن و به سراغ فقیر و بیمار و دل شکسته رفتن آن قدر برای هر شخص، فواید تربیتی و اخلاقی دارد که بیان آن، شرح مفصل لازم دارد. اسلام به این معنی توجه دارد که به فقیر- که به فقر خود ناخواسته گرفتار است- بی احترامی نشود و حقّ برادری اسلامی و انسانی او محفوظ باشد؛ و غنی را برای مالش تواضع و رعایت نمایند که

«من تواضع لغني طلبا لما عنده ذهب ثلثا دينه»(3).

از سوی دیگر در غنا و توانگری و ثروتمندی خطراتی است که غنی باید بسیار تربیت شده و مسلط بر نفس خود باشد که بتواند خود را از آن خطرات حفظ کند؛ تا حدّی که در احادیث است که فرمودند:

«استعيذوا بالله من سكرة الغنى فانه بعيدة الافاقة»(4)

(. شخص غنی باید مواظب باشد که گرفتار مستی مال و ثروت و غرور و فخر و مباهات به آن نگردد. البته این دسته از اغنیا نیز در فضیلت، کمتر از فقرای صابر و شاکر نیستند و ملائک در فضیلت هر دو، شخصیت ایمانی و روحی و اخلاقی است. با این ملاحظات، گاه شخص سالک، فقر را دوست می دارد و گاه هم برای رفع آن دعا می کند؛ زیرا از خطر آن که

«كاد الفقر أن يكون كفراً»(5)

( می ترسد و بیمناک است که مبادا نتواند در مقابل فشار امتحان و کلاس فقر مقاومت کند.

بنابراین، به طور مطلق، فقر نه مطلوب است و نه مبعوض غنا و ثروت نیز به طور مطلق نه محبوب است و نه مردود.

ص: 183

1- 224. (1) - بحار الانوار: 17 / 72.

2- 225. (2) - كهف / 28.

3- 226. (3) - بحار الانوار: 56 / 78.

4- 227. (4) - غرر الحكم / الفصل السادس آفة الغني.

5- 228. (5) - بحار الانوار: 247 / 27 و 29 / 72 ..

این برداشت های اخلاقی و تربیتی غیر از مسایل اقتصادی رسمی و عمل و کار و تلاش است. برداشت و درك مسلمانان نیز از این معانی و تعالیم، صحیح و مستقیم بوده است و اهداف و مقاصد، وجه این گونه اعمال و حسن و قبح آن را تعیین می نماید.

در احادیث قریب به این مضمون هست که هر کس برای این که معیشت خود و عائله اش را تأمین نماید تلاش نماید و به آن وسعت دهد، خدا را با چهره ای مانند ماه شب چهارده ملاقات می کند.

حال اگر برای خودکفایی جامعه مسلمین و برای بی نیاز شدن مسلمانان از کفار و بیگانگان و نیز برای افزایش قوت و قدرت اسلام تلاش کند، خدا را با چه روی درخشان و تابناکی ملاقات خواهد نمود.

امثال حقیر را حقّ بیان و توصیف آن قدر و منزلت عظیم نیست.

بنابراین در روایات معتبر است که امیرالمؤمنین علیه السلام - از کدّ یمین و عرق جبین خودشان هزار بنده خریدند و در راه خدا آزاد کردند و چشمه ها و چاه های متعدّد را حفر نمودند؛ و بر فقرای مسلمانان صدقه و وقف قرار دادند.

با این تعالیم، مسأله عمل جلو می رود نه قناعت، که همان رضایت به مقداری است که باکار و تلاش نصیب می شود و قطع طمع از دیگران می باشد. و روایاتی که در مدح فقر و سفارش از فقرا وارد است، با این معانی عالی منافات ندارد.

البتّه حبّ دنیا و مال اندوزی و انفاق نکردن آن در راه خدا مذموم است تا آنجا که فرمودند:

«حب الدنيا رأس كل خطيئة» (1).

در حدیث است که اگر کسی برای اینکه مال و ثروت بیاندوزد کار کند تا به واسطه آن بر دیگران فخر کند و بزرگی بفروشد و آن را وسیله تحقیر مردم قرار دهد خدا را در حالی ملاقات می کند که به او غضبناک است.

این تعالیم، هر کدام به نقطه خاصی از ضعف فرد یا اجتماع نظر دارد و منظور، بر طرف کردن آن ضعف است.

دین اسلام دینی کامل و جامع است؛ به همه جا نگرسته، و همه جا را زیر نظر قرار داده است. فرد و اجتماع، روح و جسم، ظاهر و باطن، تربیت و مال و فقر و غنی، و همه استعدادات و توانایی های بشر و مصالح و مفاسد امور را در نظر داشته و در این رشته فقر و غنا، غنی ترین و یگانه مکتب انسان ساز است.

در این مسائل و نکات بسیاری که در آنها است باید بیشتر از اینها بررسی و دقّت نماییم و بیشتر، آنها را در عمل، نصب العین قرار دهیم تا انسان اسلامی و مسلمان حقیقی باشیم.

امید است خداوند متعال، همه ما را شکر گزار نعمت اسلام و احکام نورانی آن قرار دهد و روز به روز بر هدایت و تعهد و التزام ما به این دین حنیف بیفزاید. قال الله تعالی: (والذین جاهدوا فینا لنهّدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین (2))



1-229. (1) -بحار الانوار: 258/51.

2-230. (2) -عنكبوت/69 ..





س- در ادعیه رسیده از معصومین- علیهم السلام- دیده می شود که بسیار، راز و نیاز و توبه و درخواست بخشش از گناه می شود. با توجه به این که امامان- علیهم السلام- معصوم هستند، چرا این قدر به درگاه خداوند ناله و توبه می نمایند؟ مگر- نعوذ بالله- مرتکب گناه شده اند؟

ج- در بعضی موارد ادعیه، استغفار و تضرع آن بزرگواران نسبت به وظایف مقام خودشان است و چنین نیست که کاشف از انجام معصیت باشد.

در بعضی موارد هم چون آنها عالم به علوم الهیه و حجت خدا بر جمیع انسانها و معلّم و مربی آنها هستند و درد و دوی مردم و عاقبت امور را می دانند به يك معنی از زبان مردم سخن می گویند و با این وسیله انسان ها را به موقعیت خطیر و موضع عظیمی که دارند و نوعاً به آن بی توجهند، آگاه می کنند؛ یعنی تعلیم می دهند که مثلاً به خاطر گناهایی که مرتکب شده اید اینطور در درگاه خدا ناله و استغفار کنید.

با این وجود در این مورد، جواب شافی و مفصّل در کتاب «نیایش در عرفات» بیان شده است که می توانید به آن کتاب مراجعه نمایید (والله العالم).

س- چه کنیم تا حالت راز و نیاز و دعا را در خود به وجود آوریم؟

ج- تفکر در عظمت آیات خدا و مطالعه سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم- و ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين- و کتب اخلاقی، مانند: «معراج السعادة» و شرح ادعیه و مواظبت بر ترك محرّمات و بلکه مکروهات و انجام واجبات و بلکه مستحبات و مداومت بر قرائت ادعیه مأثوره و تأمل در معانی آنها و شب زنده داری- همه- موجب شوق و رغبت بیشتر انسان به دعا و تقرب به حق تعالی خواهد شد.

دعا کننده باید خود را بشناسد و موضع خود را بداند که سراپا فقر و نیاز است و مالک سود و زیان و نفع و ضرری برای خود نیست و خدا را بشناسد که ذاتاً از همه

بی نیاز است و «قاضی الحاجات» و «کافی المهمات» است؛ و از او بخواهد که او را به خود نزدیک سازد و لذت مناجات و عبادت و دعا را به او بچشانند.

حضرت سیدالسااجدین علیه السلام - به خدا عرض می کرد:

«یا من حاز کل شیء ملکوتاً و قهر کل شیء جبروتاً صل علی محمد و آل محمد و اولج قلبی فرح الإقبال علیک و ألحقنی بمیدان المطیعین لک».

ناگفته نماند که یکی از اموری که سبب توفیق می شود اطاعت و جلب رضایت پدر و مادر، و احترام و حق شناسی معلّم است.

س - آیا اذکار شب مبارکه قدر را می توان به فارسی گفت؟

ج - به فارسی گفتن اذکار، ثواب دارد؛ اما به قصد ورود گفته نشود.

س - در بعضی از ادعیه که از درگاه حق تعالی درخواست حور العین می شود؛ مثلاً در تعقیبات نماز گفته می شود: «وزوجّنی من الحور العین». در چنین مواردی، خانمها آن را با چه قصدی بخوانند؟ (آن جمله را نخوانند یا تعبداً بخوانند؟).

ج - زوج، معنایش قرین شیء و مشخص است؛ اعمّ از آن که در جنسیت با او موافق باشد یا مخالف؛ اگرچه استعمال آن در حیوانات و اشیائی که نر و ماده دارند، به معنی قرین بودن او با جنس مخالف اکثر و متبادر است؛ اما در اشیائی که این تخالف جنسی در آنها نیست معنای قرین، از آن اراده می شود. بنابراین زن وقتی می گوید: «وزوجّنی من الحور العین»، معنایش طلب قرین و عدیل از حور العین است.

به عبارت دیگر می توان گفت: معنای (زوّجنا کها) (1) یا (من کلّ شیء خلقنا زوجین (2)، «قرناکها» یا «من کلّ شیء خلقنا قرینین» است که به مناسبت استعمال در موردی که نر و ماده دارند از آن مزاجت به مفهوم عرفی آن استفاده می شود.

از این جهت است که لفظ «نکاح» و «أنکحت» در عقد نکاح اصرح از «زواج» و «زوّجت» است.

گمان می رود به همین ملاحظه باشد که بزرگانی که در کتب ادعیه مثل این دعا را ذکر کرده اند، خواندن آن را مخصوص به مردها نشمرده اند. با این وجود اگر بانوان

ص: 188

1- 231. (1) - ذاریات/ 49.

2- 232. (2) - احزاب/ 37 ..

بخواهند به جای «زوجنی» کلمه مناسب دیگر مثل «اخدمنی» رجاءاً بگویند مانعی ندارد.

س- تکلیف زن در ادعیه ماه رجب مانند: «حرّم شیئتی علی النار» چیست؟

ج- در مورد این سؤال، چنانچه به عنوان تعبد به دعای مذکوره آنها را بخواند امید است مشمول ثواب آنها گردد؛ و اگر رجاءاً دست را به موی سر بگیرد، امید ثواب وجود دارد.

س- نظرتان راجع به دعای «نادعلی» چیست؟ آیا معتبر است یا خیر؟

ج- آنچه فعلاً در نظر است این دو بیت را که بر حسب نقل خطاب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم است، «مییدی»- از علمای اهل سنت- در «شرح دیوان»، حرف میم، و «علامه مجلسی»- رضی الله عنه- نیز از او در «بحار» در جلد 20 نقل کرده است؛ بنابراین نمی توان اعتبار آنها تأیید نمود؛ ولی احتمال صحّت آن نیز منتفی نیست. بر این اساس به قصد رجاء- نه به قصد ورود- خواندن و نقل آن مانعی ندارد.

س- در دعای ندبه کلمه «این الحسن این الحسین» یک مرتبه نوشته شده است؛ ولی نه بار تکرار می شود و در دعای کمیل کلمه «یارب» سه مرتبه نوشته شده است؛ ولی نه بار تکرار می شود؛ آیا این کار صحیح است؟

ج- اصل تکرار ذکر و دعا و آیات قرآن کریم حتی در نماز هم اشکال ندارد و موجب ثواب و بسا توجه قلبی بیشتر می شود؛ مثلاً: اگر جمله «این الحسن و این الحسین» در دعای ندبه را برای استحضار کامل ذهن به فضایل و مقامات و مصایب آن بزرگواران و ندبه و گریه بیشتر بگویند، اشکال ندارد؛ ولی اگر به قصد ورود دعا به این نحو و تکرار، آن را بخواند، صحیح نیست.

س- آیا لعن و نفرین و اظهار عداوت با غاصبین حقّ حضرت امیر مؤمنان و فاطمه زهرا- علیهما السلام- علناً جایز است؟

ج- در صورتی که خلاف تقیه و سبب فتنه نشود، جایز است (والله العالم).

س- ادعیه و زیارات مفاتیح الجنان را می توان به قصد استحباب خواند؟

ج- اگر به قصد استحباب مطلق دعا و زیارت خوانده شود بی اشکال است و موجب اجر و ثواب می باشد (والله العالم).

س- آیا ادعیه و زیارات: ندبه، کمیل، توسّل، دعای امام حسین- علیه السّلام- در عرفه، مناجات خمس عشر، زیارت جامعه کبیره، زیارت جامعه صغیره، امین الله و عاشورا، مستحب هستند؟

ج- بعضی ادعیه و زیارات مذکوره مثل «زیارت جامعه» و «زیارت عاشورا» و «زیارت امین الله» و «دعای ندبه» و «دعای عرفه» علاوه بر اعتبار، مشتمل مضامین عالیّه و معارف اسلامیّه است. استحباب مطلق همه آنها ثابت است و به ویژه بعضی از آنها نیز وارد و مستحب می باشند (والله العالم).

ص: 190







س: آیا پرسش از فلسفه احکام جایز است؟

ج 5- احکام و تعالیم شریعت مقدسه اسلام همه مبنی بر جلب مصالح یا دفع مفاسد و متضمن فواید و حکمت‌های بسیار است. در قرآن کریم و روایات شریفه، مصالح کلی این احکام و مصالح خاص بسیاری از آنها بیان شده است و حکمتها و فواید بسیاری از این احکام را عقل انسان هم ادراک می‌کند.

با این وجود احاطه به حکمت تمام این احکام از واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات در رشته‌های امور عبادی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی، روحی، جسمی، روابط عائله، امور سیاسی، مالی، قضائی و ... مثل احاطه به تمام فواید نعم عالم خلقت و تکوین برای انسان میسر نیست.

تعیین علت تشریح هر حکم از احکام بدون استناد به قرآن و حدیث و عقل قطعی صحیح نیست؛ با این وجود تفکر در فواید این احکام و سؤال از حکمت‌های آنها- اگر به عنوان اعتراض نباشد- ممنوع نیست و موجب مزید معرفت می‌شود.

این جامعیت اسلام در احکام، از معجزات و اموری است که حتی بیگانگان از اهل فهم و اطلاع بر آن اعتراف دارند. راجع به این موضوع مطالب بسیار است که مجال شرح و بیان آن نیست؛ ولی شخص مؤمن باید تسلیم احکام خدا باشد؛ هر چند فائده یا فلسفه آن را نداند؛ زیرا اگر بخواهد عمل به احکام را مشروط به دانستن فلسفه احکام نماید، عمرش به آن وفا نمی‌نماید و از عمل باز می‌ماند. مانند بیماری که بخواهد نسخه طبیب حاذق را بررسی کند و از خصوصیات و چگونگی و مقدار تأثیر آن و عکس العمل‌های گوناگون داروها مطلع شود.

بدیهی است چنین بیماری که باید بدون فوت وقت به دستور پزشک عمل نماید، بیماری، او را با این طرز برخورد با نسخه طبیب، از پا در خواهد آورد. به هر حال سؤال از فلسفه احکام- چنان که بیان شد- با این آگاهی و توجه از کسانی که اهلیت جواب دارند، مفید است (والله العالم).

س- آیه شریفه در قرآن مجید می فرماید: (إن الصلوة كانت على المؤمنین کتاباً موقوتاً) و همچنین نامه 52 نهج البلاغه دستورات امیرالمؤمنین - علیه الصلاة و السلام- به فرمانداران خودش برای برگزاری نماز در اوقات معینّه به شرح ذیل است: «أما بعد فصلوا بالناس الظهر حين تقيء الشمس مثل مريض العنز و صلوا بهم العصر و الشمس بيضاء حيّة في عضو من النهار حين يسار فيها فرسخان و صلوا بهم المغرب حين يفطر الصائم و يدفع الحاج إلى منى و صلوا بهم العشاء حين يتوارى الشفق إلى ثلث الليل و صلوا بهم الغداة و الرجل يعرف وجه صاحبه و صلوا بهم صلاة أضعفهم و لا تكونوا فتانين» بنابراین چرا ما شیعیان نماز مغرب و عشا و ظهر و عصر را با هم برگزار می کنیم و مفاد آیه شریفه و دستور نهج البلاغه را عمل نمی نماییم؟ خواهشمند است این موضوع را تشریحاً مرقوم فرمائید.

ج- اما آیه کریمه (إن الصلوة كانت على المؤمنین کتاباً موقوتاً) (1) دلالتی بر جواز و عدم جواز جمع و یا تفریق ندارد؛ و قول به جواز جمع، مثل قول به وجوب تفریق با توقیت صلاة منافات ندارد. علاوه بر آن که در احادیث (موقوتاً) تفسیر شده است به «مفروضاً ثابتاً».

اوامر صادره از مقام مقدّس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام- که در نهج البلاغه نقل شده مشعّر به جواز تفریق می باشد و به عنوان حکم و فرمان و ترتیب و تنظیم جماعات است و آن مسأله مطلب دیگری است. اگر هم برای بیان وظائف و تکلیف باشد بیشتر از این که ادای نماز جماعت در این اوقات افضل است، دلالت ندارد و متضمّن حکم نماز فرادی و جمع بین صلاتین منفرداً نمی باشد.

اصل مسأله جواز جمع بین صلاتین در ظهرین و عشائین خواه به نحو تقدیم باشد یا تأخیر مورد اتفاق امامیه و موافق با اطلاقات آیات کریمه قرآن مجید در مورد اوقات صلوات است و هم مطابق با سهولت و یسر شریعت سمحه سهله اسلامیّه است. به علاوه، بر حسب اخبار معتبره صحیحّه نیز ثابت است و از طرق اهل سنّت و در کتب صحاح آنها نیز روایت شده است و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم- بدون عذر جمع بین صلاتین فرموده اند که ظاهر در جماعت است.

بنابراین، بر حسب اصول مذهب و ادلّه صحیحّه کتاباً و سنّه و اجماعاً شبهه ای در جواز نیست؛ به شرحی که در کتب فقه مبسوطاً مذکور است.

ص: 194

آنچه را اهل سنت به رغم دلیل بر وجوب تفریق گفته اند، مردود است. حتی بعضی از علمای محقق اهل سنت صحّت مذهب امامیه را تحقیق و تأیید کرده اند؛ بلکه جواز جمع بین صلاتین را- که مذهب امامیه است- در کتاب خاص به این مسأله، اثبات و قبول کرده اند، مانند: «حافظ عمّاری» در

«إزالة الحظر عن جمع بين الصلاتين في الحضر»

و «حامد بن حسن شاکر التیمی» در

«قرة العين في الجمع بين الصلاتين».

بلی، افضلیت تفریق از جمع فی الجمله بر حسب روایات ثابت است؛ ولی ثبوت آن به نحو اطلاق بر حسب ادله محلّ تأمل است؛ بلکه معلوم العدم است. قدر مسلّم از افضلیت تفریق عند الإتیان بالنوافل او انتظار الجماعة و نحوهما می باشد، هر چند در حصول تفریق به اتیان نافله نیز محلّ تأمل است.

خلاصه آنچه از مجموع ادله استظهار می شود این است که ادای نماز در اوّل وقت و هر زمانی که اقرب به اوّل وقت باشد، اگر تأخیر به جهت نافله یا انتظار جماعت نباشد، افضل است و الاً تفریق و تأخیر افضل است؛ مثلاً اگر قاصد خواندن نافله یا منتظر جماعت نباشد، خواندن نماز عصر بعد از ظهر افضل است؛ ولی جمع بین صلاتین به نحو جمع، تأخیر بدون علّت مرجوح است. پس خلاصه استظهار چنین می شود که تفریق بین صلاتین فی حدّ نفسه از جمع تأخیر مطلقاً افضل است و جمع بین صلاتین به جمع فی حدّ نفسه از تفریق افضل است (والله العالم).

س- خواهشمندم بفرمایید، چرا تقلید واجب است؟

ج- زیرا در هر موضوعی «جاهل» باید به «عالم» مراجعه نماید؛ مثلاً جاهل به طبّ باید به طبیب رجوع کند و در همه فنون چنین است و این يك امر ارتکازی و فطری است (و الله العالم).

س- چرا باید مرجع تقلید مرد باشد؟ مگر نه اینکه زن و مرد از هیچ نظر (عقلانی) با هم تفاوت ندارند و در محدوده پارسایی هم مانند یکدیگرند؟

ج- اما اینکه نوشته اید: «زن و مرد از هیچ نظر (عقلانی) با هم تفاوت ندارند»،

اولاً، این اظهار و ادعا را کسی می تواند بنماید که زن و مرد و اساساً انسان را از تمام جهات و ابعاد مختلف شناخته باشد. تا آنجا که ما اطلاع داریم هزاران دانشمند و محقق که در طول تاریخ تا این زمان درباره انسان تحقیق و بررسی و کاوش کرده اند، اعتراف دارند، چنانکه شایسته است این موجود و جنس زن و مرد را شناخته اند و هم چنان باید برای شناخت بیشتر این موجود کاوش و تحقیق ادامه یابد. چه بسا تا هر کجا

هم این کاوشها پیش برود و مجهولاتی معلوم شود باز مجهولات و نقاط ناشناخته ای همچنان مجهول مانده باشد؛ بلکه می توان گفت با شناخت بیشتر و کاوش زیادت، کثرت این ابعاد ناشناخته بیشتر مکشوف می شود و با معلوم شدن هر مجهول، مجهولات بیشتری را در برابر خود می بیند. شاید یکی از معانی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» همین باشد که شناخت انسان- چنانکه باید- میسر نیست و به پایان نمی رسد. وقتی انسان از معرفت خود عاجز و ناتوان باشد چگونه می تواند به حقیقت حق و خالق خود معرفت پیدا کند و همانطور که معرفت شخص به خودش اجمالی است و تفضیلی نیست به طریق اولی معرفت او به خدا هم اجمالی است.

ثانیاً، اگر چه در بین بانوان زنانی می باشند که در توان عقلی از نوع مردها و اکثریت آنان قوی تر و رشد فکری بیشتر دارند؛ ولی بر حسب نوع، زنان از مردان عاطفی تر و احساساتی تر و لطیف تر و رحم و مهرشان بیشتر است؛ هر چند همه دارای عقل می باشند و آیاتی که در قرآن مجید در آنها از صاحبان عقل و تفکر تمجید و توصیف شده- چنانکه شامل مردان است- شامل بانوان نیز هست و (اولی الألباب (1) و (اولی النهی (2) بر هر دو اطلاق شده است.

با این وجود مردان بر حسب نوع از زنان در تدبیر و سخت گیری و مدیریت و صلابت نفس، قوی ترند و کمتر از زنان تحت تأثیر عوامل جالب رأفت و رحم و گذشت قرار می گیرند؛ بنابراین مرد برای يك سلسله وظایف خاص بر حسب نوع مناسب تر است و زن هم برای يك سلسله وظایف دیگر. چنانکه بر حسب اندام و ساختمان جسمی هر کدام تکویناً یا تشریحاً مناسب و وظایف مناسب خود را دارند، بی آنکه هیچ يك از صلاحیتهائی که دارند در عالم تشریح یا تکوین محروم شده باشند.

بر این اساس اگر مرد را به وظایفی که بر روح سنگین و بالطبع نگرانی و تشویش خاطر و غصه دارد، تکلیف کرده باشند و زنان را از آن معاف کرده باشند، این محرومیت نیست؛ بلکه خلاصی از ناآرامی فکر و اضطراب است. اصلاً در عالم تکوین و تشریح محرومیت نیست؛ یعنی احدی از آنچه باید داشته باشد، محروم نشده است؛ هر چند ما بر همه این جهات آگاه نشویم.

با توجه به این نکات معلوم می شود که در هر جا بین این دو جنس تکویناً و تشریحاً تفاوتی باشد، اگر به غیر از آن مقرر شود، امور از طریق مستقیم و اعتدال خارج می گردد. این تعبیر تفاوت هم در این جا کوتاه است؛ چون تفاوت در شرایط متساوی

ص: 196

1-234. (1) - بقره/197، آل عمران/190، یوسف/111، ص/43، زمر/1.

2-235. (2) - طه/54 و 128 ..

تفاوت حقیقی است و در اینجا تفاوت نیست و همان مثال (جهان چون خط و خال و چشم و ابرو است) که هیچیک از آنها با هم تفاوت و اختلاف ندارند و هرکدام همانکه هستند و باید باشند، هستند.

بر این اساس اسلام که اکمل و خاتم ادیان است زن را در مقام انسانیت و کسب کمالات در ردیف مرد قرار می دهد:

(ومن يعمل من الصالحات من ذكر أو ائى و هو مومن فاولئك يدخلون الجنة و لا يظلمون نقيرا)<sup>(1)</sup> و (من عمل صالحا من ذكر أو ائى و هو مومن فلنحيينه حياة طيبة ولنجزينهم أجرهم بأحسن ماكانوا يعملون)<sup>(2)</sup> همانطور که به مردان تقرب به خدا و رستگاری و دخول به بهشت و حیات طیبیه را در سایه ایمان و عمل صالح، وعده و نوید داده، به زنان نیز علی السواء با مردان همین بشارت را داده است. در فرهنگ اسلام هر کس از نیل به این مقامات و کسب کمالات معنوی محروم شود، محروم حقیقی است.

بر این اساس با توجه به کل نکات دقیقی که به آن اشاره شد در تعالیم اسلامی اگر در مواردی تکالیف خاصی به عهده زنان یا مردان گذاشته شده باشد، بر اساس وحی و شناخت واقعی خداوند متعال از این دو جنس است. چه بسا بسیاری از حکمتها و نکات آنها را ما درک نمی کنیم؛ اما می دانیم و تسلیم حکم خدا هستیم که او است که ما را چنانکه باید می شناسد و مصلحت ما را می داند. اگر حتی در عبادات گاه تکلیف آنها در صورت با هم یکی نباشد، مسأله مربوط به مصلحت این دو جنس است.

مثلاً اگر برای مرد در حج (استلام حجر) دست کشیدن به حجرا لاسود و بوسیدن آن یا بلند گفتن تلبیّه یا هروله بین «صفا» و «مروه» مستحب باشد و برای زن مستحب نباشد، این مسأله مربوط به این نیست که زن کمتر مورد عنایت قرار گرفته است. این مسأله جهت حفظ حشمت و احترام و مقام زن است که بر استلام حجر و جهر به تلبیّه و غیره رجحان دارد. در نماز نیز از این تکالیف وجود دارد. در احکام ارث، در احکام قضا، در شهادت، در جهاد و دفاع، همه جا احکام بر اساس حکمت های الهی و مصالح اجتماعی و حفظ شؤون و شخصیت زن و نظام کل جامعه است.

اصل همان است که در دو آیه قبل به آن اشاره شد و در آیات دیگر مثل: (إن المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات ... أعد الله لهم مغفرة و أجراً عظیماً)<sup>(3)</sup> بیان شده است که فقط ایمان و عمل صالح برای زن و مرد وسیله

ص: 197

1- 236. (1) - نساء/ 125.

2- 237. (2) - نحل/ 96.

3- 238. (3) - احزاب/ 35 ..

کسب کمال حقیقی و نیل به غرض غائی و فائده نهائی از خلقت زن و مرد است؛ همه چیز و همه احکام فرع این اصل است و اگر کسی در اینجا محروم شده باشد، محروم است.

این طرز تفکر اسلامی و فرهنگ ما مسلمین است؛ بر خلاف بسیاری از دیگران و فکر غالب زمان ما که متأسفانه بسیاری از زنان و مردان مسلمان نیز به آن مبتلا شده اند. بر اساس این فکر کلّ محرومیت ها از لحاظ مادّیات و مناصب و مقامات ظاهری ملاحظه می شود؛ مثلاً «کلینتون» محروم نیست؛ چون با انواع تقلّب و شیطنت ها، رئیس جمهور شده و دیگران محرومند؛ چون به این پست نرسیده اند؛ اما از نظر اسلام آنکه صاحب منصبی می شود- هر چند به حق باشد- مسؤول و مکلف شده است و بار بسیار سنگینی را به دوش گرفته است. غرض اینکه باید دید اسلامی ما وسیع باشد که بتوانیم احکام اسلام را- چنانکه هست- تعبیر و تفسیر کنیم و در برابر آن- چه مرد و چه زن- خاضع و تسلیم باشیم.

راجع به مرجعیت هم نظر مشهور بر همین ملاحظات موجّه می شود و افتا و فتوا از سنگین ترین و خطرناکترین امور است؛ بنابراین بعضی از بزرگان تا می توانستند و تکلیف عینی آنها نمی شد از فتوا دادن احتراز می کردند.

به هر دلیل و از هر نظری که شرط مرجعیت ذکورت باشد مرحوم فقیه محقق مرجع عالی مقام آیت الله خوئی رحمه الله علیه-- به شرحی که در یکی از تقریرات دروس ایشان است- ادّله ای را که برای اشتراط ذکورت در مرجع تقلید مطرح است، مورد بررسی و بحث قرار داده و به این نتیجه می رسند که نظر اشتراط از تعالیم اسلام و آنچه مقصود از کمال زن و مرد و نظام اجتماع و جهات راجع به سعادت هر دو جنس است استفاده می شود، مسأله ای است که مرتکز قطعی اذهان متشرّعه و اهل شرع است که البتّه در عین حال به مفهوم صحیح، نه هیچ حقّ مالی و سود به جنس مرد اعطا شده و نه زن حقّ مالی و انتفاعی محروم شده است و مسأله مسأله، تکلیف و مسؤولیت است که مثل جهاد بر مرد واجب است و زن به آن مکلف نیست...» (1).

با این دید اسلامی برای زن محرومیتی نیست؛ بلی، اگر خدای ناخواسته آن را وسیله نیل به دنیا و جاه بدانیم و نیل به دنیا را غرض از این حیات دانسته باشیم، زن محروم شده و باید هر کس به هر وسیله ای که می شود- ولو صلاحیت نداشته باشد- در پی کسب این منصب و مناصب دیگر باشد؛ ولی گفته شد که این فرهنگ اسلام و ارزش

ص: 198

اسلامی نیست؛ این درست ضدّ مکتب اسلام و ارزشهای اسلامی است. (وما هذه الحياة الدنيا إلا لهو و لعب و إن الدار الآخرة لهي الحيوان لو كانوا يعلمون). (1)

بیشتر مسائلی که در مورد بانوان و شرکت آنها در بعضی از کارهای مردان و گرایش های دیگر است، همه به واسطه عدول از این فرهنگ (دارالآخرة لهي الحيوان)

به فرهنگ دنیای لهو و لعب است که اگر ملاحظه کنید، مظاهر این فرهنگ شیطانی بسیار است.

ما باید- مرد و زن- دقیقاً در روشنائی هدایت قرآن مجید و احادیث شریفه این مظاهر را از یکدیگر جدا کرده و ربط هر يك از مظاهر را به این دو فرهنگ و دو بینش و بصیرت بشناسیم. در فرهنگ و تربیت اسلام عهده داری مشاغل و مناصب عمومی- اگر واجب عینی نباشد و نظر به ملاحظات معنوی نباشد- مورد استقبال شخص مؤمن قرار نمی گیرد و کسی صرفاً برای نیل به مقام و منصب خود را کاندیدا و نامزد نمی کند تا چه رسد به اینکه برای آن تلاش و فریبکاری تبلیغات نماید و به تطمیع و غیره متوسّل گردد. همان فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام- که به «ابن عباس» فرمود: نزد من امارت و حکومت کردن بر مردم به قدر این کفش پاره بها ندارد

«إلا أن اقيم حقا أو أدفع باطلا». (2)

مسئولیت اقامه حق و برقرار کردن عدل و دفع باطل و ظلم موجب می شود که شخصی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام- تن به قبول این پست و منصب بدهد. این تکلیف است، این نحله و عطیه و جایزه نیست که کسی بگوید مثل حضرت فاطمه زهرا- سیده نساء العالمین- از آن محروم شده و به شوهرش عطا شده است.

بعکس هر چه شما در جوامع غربی بروید و بررسی کنید به این حساب محرومیت ها است، وقتی زندگی مترفانه کاخ سفید و حالات مرد اوّل کشوری مثل آمریکا با بانوی اوّل آن ها را ببینید که بیان وضع و حال آنها با عفت قلم سازگار نیست، با آن سنت ها و فرهنگ ها زن اگر وزیر یا وکیل یا قاضی و... نباشد، محروم است؛ چنانکه مرد هم وقتی به آن نرسید، محروم شده است.

اما این فرهنگ منحط و مبتذل کجا و فرهنگ اسلام کجا، خلاصه باید در بررسی همه مسائل، این دو فرهنگ با هم اشتباه نشود، فرهنگ اسلامی را از دید غربی ها مطالعه نکنیم و ضمناً هم فراموش نکنیم که ما مسلمانیم و به اسلام و احکام اسلام ایمان داریم.

ص: 199

1- 240. (1) - عنكبوت/ 64.

2- 241. (2) - نهج البلاغه/ خطبه 33 ..



س 1- آیا اشتراط «ذکوریة» در تصدّی مناصبی که به نحوی ولایت و حکومت بر عامّه مردم دارد، به معنی محروم نمودن زن ها و بی توجهی به ارزش های انسانی نیست؟

2- اصولاً چه مقام و منصبی از مصادیق «ولایت» است؟

3- از نظر فقهی، چه دلیلی بر عدم تصدّی زنان در امور مربوط به ولایت، داریم؟

ج- از این جهت که معنا و مفهوم این شرط محرومیت و سلب و عدم توجه به ارزشهای انسانی زن و اثبات امتیاز و حق انتفاع و استفاده و اکتساب و برخورداری بیشتر برای مرد است یا اینکه معنی و مفهومش معاف بودن زن از يك سلسله از تکالیف و مسؤولیتهای خطرناک، و تکلیف مرد و تحمیل بر اوست، و بالاخره نتیجه، راحت زن و زحمت مرد است، از دو دیدگاه قابل بررسی است:

از دید يك فرد غربی این شرط، موجب محرومیت زن از امتیازات حکومت است؛ چون غربی با دید مادی و امتیازات مادی این مقام را بررسی می نماید. او که کاخ ها، تشریفات و آن مراسم کدائی کاخ «الیزه» و کاخ «سفید» و دربارهای جباره و امپراطوران و آن همه استکبار و استبداد و استعباد را می بیند، می گوید: چرا زن باید از این تجملات و تشریفات و تنعمات محروم باشد؟ چرا این همه برخورداری ها از آن مرد است و اینهمه ناز و نعمت به او اختصاص داشته باشد؟ این پرسش بجاست و اگر بنا باشد کسی حق داشتن این استکبارها و این تجملات و مراسم را داشته باشد (که در اسلام احدی این حق را ندارد) چرا مرد بر زن اولویت داشته باشد و چرا زن این حق را نداشته باشد؟

اما از نظر اسلام و مکتبی که می خواهد به جای کاخ «تیسفون» و یا دربار قیصر روم، مدینه محمد و کوفه علی و آن روش متواضعانه و بی تجمل را بسازد و فرمانروایان و همه را با منطق (تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض و لافساداً و العاقبة للمتقين (1)) رهبری نماید، نزدیک شدن به این مقام نزدیک شدن به خطر و موقفی بین بهشت و جهنم است که جز او حدی و افرادی که کمال و ثوق به نفس خود را دارند، خود را برای آن نامزد نمی نمایند و اگر کسی را از آن به هر علت معاف کنند یا به او تکلیف نمایند، هرگز احساس محرومیت نمی کند.

قبول این مناصب و مقامات مربوط به امور عامّه قبول مسؤولیت و تعهد اموری است که آنانکه اهلیت آن را دارند سنگینی آن را احساس می نمایند و فقط چون شرعاً بر آنها واجب می شود، قبول می کنند و بر خدا توکل می نمایند. هیچ مسلمان آگاهی بدون اینکه خود را مکلف و صالح بداند، خود را نامزد آن نخواهد نمود.

ص: 200

بنابراین در اینجا مسأله تفاوت زن و مرد مطرح نیست؛ اشتباه از عدم تمیز بین حکم و حق و تکلیف و اختصاص ناشی شده است. از بینش الهی و از دیدگاه يك بانوی مسلمان و آگاه در اینگونه احکام مانند عدم وجوب نماز جمعه بر زن و سقوط جهاد از او، زن محروم نیست؛ بلکه مکلف نیست یا مورد عنایت خاص است و صیانت و حشمت و حفظ ارزشهای والای او مورد نظر است.

البته حکمتهای دیگری نیز این حکم را شامل می شود: مانند اینکه تصدّی ولایت و حکومت نیازمند به صلابت و انعطاف ناپذیری خاص و بلکه در مواردی نیازمند به خشونت است که در بانوان چنان نیست و این عین کمال آنها است. در آنان زمینه های انعطاف و رقت و لطف و تأثیر در برابر مناظر رقت انگیز زیادتر و قوی تر است که زن مظهر عاطفه و احساسات است و مرد برای قاطعیّت و تصمیم.

2- از این جهت که ولایت چگونه و چه مناصبی است، باید دانست که حدّاقل و قدر متیقن مناصبی که ولایت بر آنها اطلاق می شود و در تصدّی آن، «ذکوریت» شرط است، مناصبی است مانند: ریاست جمهوری، نخست وزیری، وزارت، نمایندگی مجلس و به طور عام مشارکت شوراهای عامّه، استانداری، فرمانداری، بخشداری، کدخدائی روستا و فرماندهی نیروهای ارتشی و نظامی در همه سطوح آن.

بدیهی است در موارد شك در بعضی مصادیق نسبت به کسی که می خواهد ولایت بدهد و نسبت به اعمال کسی که صحت ولایتش مورد شك است، اصل عدم تأثیر و عدم نفوذ جاری خواهد بود. نسبت به دیگران نیز از جهت وجوب اطاعت از او و ترتیب اثر دادن بر تصرّفات او، اصل عدم وجوب اطاعت و عدم ترتیب اثر است.

توضیحاً، قضاوت در این بحث مورد نظر نیست که آن خود باب جداگانه ای است و ادلّه جداگانه دارد.

3- از نظر ادلّه شرعی که مهمترین جهت بحث است، در این جهت گفته می شود: اگر تأثیر به تلقینات غربی و ارتباط با نظامهای غربی و آشنایی و تقلید کورکورانه از مکتبهای دیگر و فاصله نیم قرن فرهنگ و نظام ما از اسلام نبود، این مطلب به هیچ وجه معرض تردید قرار نمی گرفت و سیره پیغمبر - ص ل ی الله علیه وآله وسلّم - و امیرالمؤمنین علیه السّلام - بلکه التزام خلفای جور به آن با عدم استنکار ائمه علیهم السّلام - و ارتکاز مسلمین متبع بود.

چه دلیلی از این بهتر و قوی تر که با وجود شخصیت های والایی از زنان در عصر رسالت و امامت مانند حضرت زهرا - علیها السّلام - و حضرت زینب علیها السّلام - که دارای تمام صلاحیت ها بودند و بر تمام مردان و زنان خود غیر از پیغمبر و امام

برتری داشتند و حتی حضرت زهرا- علیها السلام- دارای مقام ولایت باطنیه بودند، پیغمبر- صلی الله علیه و آله وسلم- آنان را به مداخله ظاهری در امور عامه و تصدّی رسمی این ولایتها مأمور نفرمود؛ اگر این يك امر شرعی بود پیغمبری که تمام سنتهای باطل دوران جاهلیت را شکست و موضع عالی و انسانی بانوان و حقوق و ارزشهای آنها را به دنیا اعلام کرد و آنها را از ظلمت به نور و از اسارت به آزادی رساند، آن را عملی می فرمود و اصولاً با وجود فرد اصلح احاله و ارجاع این امور به غیر اصلح جایز نیست.

با وضوحی که این مطلب دارد و علاوه بر این چون استقصای ادله دیگر و شرح و بیان آن محتاج به تألیف يك کتاب است، بدون شرح و ورود در مباحث طویل الذیل فقهی به بعضی از آنها اشاره می نمایم:

1- از آیاتی مثل آیه (وقرن فی بیوتکن (1) و آیه (وإذا سئلتموهن متاعاً فاسئلوهن من وراء حجاب (2) و آیات سوره نور و احزاب و روایاتی که دلالت بر عدم وجوب جمعه و عدم استحباب جماعت- ولو بنحو اینکه از فردی و در خانه ثوابش کمتر باشد- بر زنان و عدم جواز تصدّی قضا و روایات کثیره در ابواب و آداب مختلف فقه و اخلاق، به اولویت عدم جواز حکومت و ولایت زن ثابت می شود؛ نمی توان گفت شریعتی که این نظامات را برای بانوان مقرر کرده، تصدّی حکومت را برای آنها تجویز نموده یا شرکت آنها در مجالس مشاوره و در امور عامه و تبادل نظر، بحث و مجادله با بیگانگان را مجاز فرموده و نقض اغراض اصلاحی و اجتماعی خود را نموده است.

2- آیات خاصّه مثل (الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض (3) و مثل (وللرجال علیهن درجه) (4) که آیه اولی بر این مطلب دلالت دارد که امور عامه و حکومت با رجال است و آیه دوّم نیز قدر متیقّش ولایت مردها بر امور است و قابل تقيید به امور خانواده و مسائل منزل و عائله نیست و مخصوصاً آیه اولی به مناسبت تعلیلی که دارد (بما فضل الله بعضهم علی بعض صراحت بر این مطلب دارد.

3- روایاتی که اگر چه بعضی از آنها از نظر سند ضعیف باشند با توجه به عمل اصحاب به آنها ضعفشان منجر به عمل اصحاب است، علاوه بر اینکه بر حسب قاعده (الأخبار یقوي بعضها بعضاً) نیز اعتبار آنها تأیید می شود و همانطور که در سائر

ص: 202

1- 243. (1) - احزاب/ 33.

2- 244. (2) - احزاب/ 53.

3- 245. (3) - نساء/ 34.

4- 246. (4) - بقره/ 228 ..

موارد در فقه اینگونه اخبار مورد عمل و استناد است، در اینجا نیز مورد استناد، و معتبر است.

از جمله روایتی است که در کتب اهل سنت و صحاح و مسانید آنها مثل «صحیح بخاری»، «سنن نسائی»، «مسند احمد» و در کتب حدیث شیعه مثل «تحف العقول» و «بحار» روایت شده و در کتب فقهیه به آن استناد می‌شود. این حدیث به اسناد متعدد و متون مختلف و مضمون واحد روایت شده است که یکی از متون آن این است: «لن یفلح قوم ولّتهم امرأة»<sup>(1)</sup> و متن دیگر این است: «لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة»<sup>(2)</sup>.

بدیهی است این حدیث با شواهد و مؤیداتی که در احادیث دیگر دارد و با اینکه فقها آن را پذیرفته و بدان استناد کرده اند و با موافقت آن با شهرت و بلکه اجماع، دلیلی محکم و غیر قابل ردّ است و اگر فرضاً هم مأخذ آن کتب حدیث عامّه باشد، مضر نیست و معتبر است.

علاوه بر اینکه مرحوم استاد فقیه شیعه و ائمه آیت الله العظمی بروجردی - اعلی الله مقامه - در این مورد تحقیقی داشته اند که خلاصه آن این است که در اخبار و احادیث مأثوره از ائمه معصومین علیهم السلام، غالباً نظر به روایات اهل سنت است که آنچه موضوع و غیر معتبر است، ردّ شود و حکم خدا بیان شود و آنچه را آنان عام یا مطلق یا مجمل شمرده اند در حالی که مقید یا مخصّص یا معینی داشته است، آن را بیان فرمایند و خلاصه، احکام و مقاصد شرع را - چنانکه هست - در اختیار مردم بگذارند؛ اما در مواردی که حرفی نبوده و استفاده آنها از حدیث کامل بوده و اصل حدیث نیز معتبر بوده است، به همان حال خود گذارده اند.

بر این تحقیق از جمله باید همین حدیث را مثال آورد که اگر چه با مأخذش هم کتب اهل سنت و محدّثین آنها باشند بر این اساس آن هم در چنین مسأله مهم اعتبار آن عقلایی و ثابت است.

از جمله این احادیث، حدیث امیرالمؤمنین علی علیه السلام - در نهج البلاغه است که می‌فرماید:

«ولا تملك امرأة ما جاوز نفسها»<sup>(3)</sup>

و حدیث:

«إذ كانت امرأؤکم خیارکم الخ»

است که «ترمذی» آن را در کتاب «فتن» تخریج کرده است.

از جمله نامه امیرالمؤمنین علی علیه السلام - به عایشه است؛ بنابر آنچه از «جمهرة رسائل العرب» جلد اول، ص 378، نقل شده است:

«فانك خرجت عاصیة لله و لرسوله تطلبین أمراً كان عنك موضوعاً ما بال النساء و الحرب و الإصلاح بین الناس».

ص: 203

1- 247. (1) - وسائل: 263/14.

2- 248. (2) - بحار: 194/32.

3- 249. (3) - نهج البلاغه/ نامه 31 ..

از جمله نامه «ام سلمه» نیز به عایشه است که در ضمن آن نوشت:

«إن عمود الدين لا- يثاب بالنساء إن مال ولا- يرأب بهن إن صدع حماديات النساء غص الأظرف و حفص الاصوات و خفر الأعراض الخ»(1)

( که از این گونه گفتارهای صحابه و صحابیات اجمالا استفاده می شود که مسأله مورد اتفاق و موافق با ارتکاز همه بوده است.

از اینگونه احادیث و سخنان در احادیث شیعه و سنی و احادیث صحابه و صحابیات و تابعین و تابعیات فراوان می توان به دست آورد و این روایت نیز شایان دقت و توجه است:

«النساء عورة فاستروا أعينهنّ بالسكوت و عورتهن بالبيوت»(2)

( مطلب قابل توجه دیگر این است که مناسبت حکم و موضوع و اینکه اذن در شیء، اذن به لوازم آن نیز هست، این شرط را تأیید می نماید؛ چون صاحبان ولایت مثل رئیس جمهور و نخست وزیر، استاندار، نماینده مجلس و غیره باید در مراسمی شرکت کنند که بانوان متعهد و ملتزم به آداب اسلامی نمی توانند شرکت نمایند یا حداقل خلاف موضع عفت و حشمتی است که اسلام برای زن در نظر گرفته است.

آخرین سخن ما در اینجا این است که همگان- چه زن مسلمان و چه مرد مسلمان- باید احکام خدا را بپذیرند و در برابر حکم خدا تسلیم باشند، و ابراهیم گونه و اسماعیل وار که به حکم خدا گردن نهادند و ابراهیم برای ذبح فرزند عزیز و اسماعیل برای قربان شدن خود به دست پدر تسلیم شدند. (فلما اسلما و تله للجبين). (3)

س- هیچ چیز و هیچ کس از خداوند متعال پنهان و مستور نمی شود و با پوشش و بی پوشش بودن در برابر خداوند و آگاهی و بینش او یکسان و علی السواء است. پس چرا زن در حال نماز در مکان خلوت و دور از نظر اجنبی باید بدن خود را بپوشاند؟

ج- «حسن السؤال نصف التعلم». این پرسش با این بیان از وجوب پوشاندن عورت بر مرد در حال نماز در مکان خلوت نیز قابل طرح است و اختصاص به پوشش شرعی زن در حال نماز ندارد. چه از پوشش واجب مرد در حال نماز سؤال شود یا از پوشش زن، هر دو سؤال يك جواب دارد. اگر بخواهیم پرسش را اختصاص به زن بدهیم، باید به این نحو پرسش کنیم: چرا زن باید بدن خود را علاوه بر عورتین حتی در جای خلوت در حال نماز بپوشاند و بر مرد واجب نیست؟ بنابراین دو سؤال پیش می آید و مناسب این است که به ترتیب پاسخ به هر دو سؤال را بررسی نماییم.

ص: 204

1- 250. (1) - سنن ترمذی: 361/3.

2- 251. (2) - كنز العمال: 378/16.

3- 252. (3) - صافات/ 103 ..

اما این که چرا با این که با پوشش و بی پوشش از نظر علم خدا فرق ندارد، پوشاندن عورت در مکان خلوت در حال نماز واجب است، اگر دلیل فقهی آن را می خواهید دلیل آن احادیث معتبره و دستور و سنت قولیه و فعلیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- و ائمه طاهریں علیهم السلام- و اجماع قولی و عملی مسلمانان از عصر اول تا حال است. بدیهی است چنین حکم معروف و مورد اتفاق بدون این که از صاحب شریعت مطهره رسیده باشد، نخواهد بود. با این وجود برای مزید بصیرت هم در مورد این سؤال و هم سؤال دوم به کتب و جوامع حدیث و فقه مراجعه فرمایید.

اگر غرض از سؤال، پرسش از حکمت این حکم است، چنانکه ظاهر سؤال هم همین است، در جواب عرض می کنیم: عبادت و پرستش خدا به معنی اعم- که طاعت امر خدا و نظامات الهی در جمیع شؤون مادی و معنوی و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی و ترک و طرد اطاعت از طواغیت و احکام غیر خدا و نظامات غیر الهی و معبود نگرفتن غیر خدا باشد- عالی ترین و راقی ترین حالات بشر و برترین جایگاهی است که در آن افراد و جماعات در اوج مقام بلند انسانیت و آزادی و برابری قرار گرفته و از هر استثمار و استعباد و نظام و حکومت غیر خدا آزاد می شوند.

روح و لب و مغز و حقیقت دعوت انبیا و فرستادگان خدا و خلاصه آن همین است که در قرآن مجید می فرماید: (ولقد أرسلنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت. (1) چنانکه می فرمایند:

«من أصغى إلى واعظ فقد عبده» (2):

هر کس سخن واعظی را بشنود او را پرستش کرده است.

اگر واعظ از خداوند سخن بگوید و به سوی خدا دعوت کند، شنونده خدا را پرستش کرده است و اگر از شیطان و سخن شیطان و اتباع شیطان و حزب شیطان بگوید، شنونده آنها را پرستش کرده است. هر کس هم به هر نظامی عمل کند و مؤمن گردد و با زبان یا کار، قبول و تأیید خود را از آن نظام اعلام کند صاحب آن نظام را پرستش کرده است، اگر نظام، نظام خدائی باشد، خدا را پرستش کرده است و اگر نظام غیر خدائی باشد، غیر خدا را پرستیده است.

این بحث در عبادت به معنی اعم بسیار مفید، و درك آن لازم و نجات بخش است و شعب آن تمام نواحی زندگی انسان ها را فرا می گیرد که در این پاسخ مختصر، محلّ بررسی آن نیست. اجمالاً باید تمام اطاعتها و فرمانبری ها برای خدا باشد که: (وما امروا

ص: 205

1- 253. (1) - نحل/ 36.

2- 254. (2). بحار: 94/2 «من أصغى إلى ناطق» ..

إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين ولو كره المشركون (1) اگر چه مشرکان و آنان که می خواهند مردم را فرمانبر خود کنند و فرمانروایی کنند، کراهت داشته باشند.

معنی اخصّ عبادت و به عبارت دیگر معنی خصوصی آن نظامات شرعی و برنامه هائی است که در برابر نظامات مالی و سیاسی و اجتماعی قرار دارد؛ هر چند آن نظامات نیز در نظامات مالی و سیاسی و اجتماعی درج است و همه احکام به هم مربوط می باشند؛ به بیان دیگران نظاماتی است که در آن قصد قربت و نیت اطاعت و فرمانبری از خدا و داعی الهی اعتبار دارد، مانند: نماز و روزه و حجّ و حتّی زکاة. در جاهلیّت این نوع عبادت علاوه بر شرك و بت پرستی آلوده به جنبه های حیوانی و لهو و لعب بود. چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

(وما كان صلاتهم عندالبیت إلا مکاء و تصدیه) (2)

عبادت و نماز و پرستش آنها مشتمل بر لهویّات، بلکه فقط صفیر و دست زدن بود. چنانکه، هم اکنون و در بعضی طرق متصوّفه این برنامه های لهوآمیز و طرب انگیز و حرکاتی که از شرع نرسیده است، وجود دارد. حتّی در جاهلیّت در هنگام طواف نیز ضروره ای که از «حمس» یعنی «قریش» و «کنانه» و «خزاعه» و کسانی که به آنها ملحق بودند نبود و از «احمسی» جامه عاریه یا اجاره ای نگرفته بود، برهنه طواف می کرد و داستان زنی که برهنه طواف کرد و گفت:

الیوم یبدو بعضه او کله و ما بدا منه فلا احله

مشهور است.

انقلاب اسلام وضع عبادت و پرستش را زیر چتر توحیدی هدایت و ارشاد خود گرفت و در رشته های مختلف اصلی و فرعی عبادات با شرکها و گمراهی ها به شدّت مبارزه کرد و به اوضاع مستهجن و قبیح و وحشیانه عصر جاهلیّت پایان داد.

همچنین اسلام با تأکید، توقیفی بودن برنامه عبادات را اعلام کرد؛ دخالت افراد و اشخاص را در تعیین برنامه های عبادی، ممنوع ساخت و برنامه هائی مشحون از توحید و تقدیس الهی، و پاک و منزّه از تجسّم و تشبیه به مردم عرضه کرد؛ عبادات را مظهر تعبّد و تسلیم که روح و حقیقت اسلام و از مهمترین حکمت های عبادات است، قرارداد؛ افرادی پرورش داد که اقبالشان به اطاعت و عبادت در آن مواردی که حکمتها مخفی تر است کمتر از مواردی که حکمتها آشکار است، نباشد و ابراهیم سان و اسماعیلوار فرمان برند و از حکمت و فلسفه نپرسند، و غرض و فائده را نجویند تا خدا در قرآن، اسلام آنها را به خلق جهان چنین اعلام فرماید:

ص: 206

1- 255. (1) - بیّنه/ 5.

2- 256. (2) - انفال/ 35 ..

(یا بنی اِنی اُری فی المنام اُنی اذبحک فانظر ماذا تری قال یا اَبْت اَفْعَل ما تَوَمَّر سَتَجِدُنِي اِنْشاء الله من الصابرين فَلَمَّا اَسْلَمَاوتله للجبين (1)

بنده آن باشد که بند خویش نیست جز رضای خواجه اش در پیش نیست

گر ببرد خواجه او را پا و دست دست دیگر آورد کاین نیز هست

نه ز خدمت مزد خواهد نه عوض نه سبب جوید ز امرش نه غرض

پس از این مقدمه، می گوئیم: نماز ظاهرترین و کاملترین مصداق عبادت و معارج پرستندگان خدا و وسیله قرب پرهیزکاران است و تمام آداب مناسب شأن و قدس مقام آن باید مراعات گردد.

حکمت پوشانیدن عورت در این حال شریف و مقدّس، پنهان کردن مستور نمودن از خدا نیست؛ زیرا چیزی از علم خدا مستور و پنهان نمی شود؛ بلکه یکی از حکمت های آن مناسبتی است که عرفاً و در ظاهر حال بین حضور خدا رفتن (نماز) و پوشانیدن عورت وجود دارد که بر حسب عرف بدون ستر عورت خلاف ادب و استهزا و توهین شمرده می شود و اگر این پوشش نباشد، نماز بی احترام و سبک می گردد. چنانکه قدس و عظمت نماز مقتضی است که بدن و لباس و محلّ سجده پاک باشد و لباس و مکان نمازگزار غصبی نباشد و با طهارت از حدث و ستر عورتین انجام شود و خلاصه در تمام این جهات طهارت و پاکی معنوی و ظاهری ملاحظه شود.

حکمت دیگر این است که این آداب از جنبه روانی و به جهت حصول حضور قلب مؤثّر است و رعایت این برنامه ها شخص را از غیاب به حضور می رساند و پرده ها و حجاب هائی را که میان بنده و خدا ایجاد شده است کنار می زند.

حکمت دیگر این است که حیا و شرم و آزر که غریزه انسان است و در اسلام آن همه به آن توصیه شده، پوشش عورت را در حال نماز لازم می شمارد و شرط قرار ندادن آن برای نماز منافی با خواست این غریزه شریف انسانی است.

چهارمین حکمت این است که برنامه نماز در اعمال و رفتار انسان اثر می گذارد و اگر در حال نماز نپوشاندن عورت مجاز باشد، افراد به پوشاندن خود اهمّیت نمی دهند و به بی شرمی و بی آزر می متمایل می شوند.

موضوع دیگر این است که شخص در حال نماز نه فقط در حضور خدا است؛ بلکه ملائکه و بسا ارواح طیّبه هم او را می بینند و محتمل است که این ستر و پوشش اگر چه مانع از علم آنها نیست مانع از رؤیت آنها باشد.

پرسش دوّم که چرا زن باید علاوه بر پوشاندن عورت در مکان خلوت در حال نماز بدن خود را بپوشاند، پاسخ این است که:

ص: 207



موضوع صحت و درستی عقائد بشر در الهیات در رأس مسائل اسلامی قرار دارد. اسلام اجازه نمی دهد که بشر در عقائد سر موئی به خرافات و خلاف واقع نزدیک گردد. و حریم عقائد و عبادت و پرستش خدا را از ورود هر اندیشه بیگانه و آلوده پاك نگاه می دارد.

مثلاً مجسمه سازی در اسلام ممنوع است و ساختن مجسمه و اجیر شدن و مزد گرفتن برای ساختن مجسمه جایز نیست، و معامله آن باطل است. چرا؟ برای این که مجسمه سوابق ننگین مشرکانه دارد و در گذشته و حال بشر آن را به عناوین مختلف پرستش کرده است و مظهر پستی و سقوط فکر و عمل بشر گردیده، و گردن کلفتها، زورمندان، و استعبادگران نیز با بر پا کردن مجسمه علاوه بر تحمیل شخص خود بر مردم مجسمه خود را نیز تحمیل کرده اند. امروز در موزه های بزرگ دنیا این مجسمه ها که یادگار عصر استعبادهای سلسله ها و استبدادگران تاریخ و استضعاف جوامع بشری است، می بینیم و برای مردمی که در برابر این مجسمه ها نیایش و تعظیم می کردند، متأسف می شویم؛ مگر همه مردم برابر نیستند؟ مگر همه، انسان نمی باشند؟ مگر آنها غیر از استضعاف و سلب آزادی از مردم و بر پا کردن قصور و قتل و غارت و تاراج و ویران کردن این شهر و حمله به آن شهر چه فضیلتی داشته اند؟ بنابراین برای این که نابرابری ها، فاصله ها، بشرپرستی ها و دیکتاتورسازی ها جلو نیاید، اسلام مجسمه سازی را تحریم کرده است؛ مبادا که بت پرستی پیش بیاید؛ مبادا که در حریم پرستش خدا ستمکاران و استبدادگران را وارد نمایند.

در این حکم و جوب پوشش بدن بر زن در حال نماز علاوه بر پوشانیدن عورت نیز یکی از حکمت های مهم مسأله تنزیه خدا و از عیب و نقص و دور نگاه داشتن مردم از تجسم و تشبیه و برای تحصین فکر و عقیده مردم است.

برهنه نماز خواندن زن برای جهال و عوام، معرض این توهم نارواست که در حریم کبریائی و درگاه رفیع و قدس مقام ربوبی جنبه های التذاذ جنسی وارد است. چنانکه بر اساس اینگونه توهمات بعضی، ملائکه را در جنس زن گمان می کردند. در مصر تا هنگام ظهور آفتاب درخشان هدایت اسلام همه ساله زیباترین دخترها را انتخاب کرده و به نام عروس با تشریفات خاص و عروسی مفصل طعمه نیل قرار می دادند تا به گمان خود رب النوع آب را از خود راضی کرده و غریزه جنسی او را اشباع نمایند و این یعنی مسأله حفظ بشر از آلودگی به این خرافات و گمراهی های فکری مربوط به تنزیه خدا و چه مربوط به حمایت از حریم عقاید بسیار مهم است.

حکمت دیگر، کمال تأکید در موضوع پوشش و حجاب بانوان است و این که حجاب و پوشیده بودن بدن زن - فی حدّ نفسه و بالذات - پسندیده و محبوب خدا است؛ بنابراین شایسته است که زن جز در مواردی که کشف بدن و جوب دارد یا مستحبّ است یا ضرورت عادی اقتضای آن را دارد، این حال شرافتمندانه را حفظ نماید.

حکمت سوّم این است که مناسب ترین لباس زن برای نماز لباسی است که نشانه عفت و پاکدامنی و اهتمام او به حفظ شرافت باشد و از تهییج غریزه جنسی و آرایش به آن منزّه باشد و آن لباسی است که تمام بدن او را بپوشاند.

س- آیا خارج شدن خانم ها از منزل با مانتو شلوار از نظر شرعی اشکال دارد؟ اگر اشکال دارد، لطفاً بفرمایید چرا؟

ج- در ارتباط با عفت و حجاب زن، آنچه از تعالیم اسلام استفاده می شود پوشش زن مثل چادر و عبا هر چه فراگیرتر و مانع از نمایش حجم اعضا و مفاصل بدن باشد و تنگ و اندام نما نباشد، مناسب تر است. چنین حجابی در بین بانوان مسلمان متعارف شد و بانوان به آن متعهد شدند.

استعمارگران و ایادی آنها هم که کشف حجاب را به وسیله عمال خود مثل «مصطفی کمال» و «رضاخان» با زور و ارباب و شکنجه و کشتار عمل کردند بیشتر نظرشان به برداشتن همین چادر بود که آن را حافظ حشمت و وقار زن و سنتهای اسلامی و مانع از اختلاطهای نامناسب زن و مرد می دانستند. آنها با نظر دقیق، چادر و تعهد زن مسلمان را به حجاب و استقلال اسلامی، سدّ راه سلطه کامل بر کشورهای اسلامی می دیدند.

این مسائل را با دید عقلانی و حکیمانه باید تحت مطالعه قرار داد و با دیدی که گرفتار طوفان غریزه جنسی و میل به خودنمایی و دلربایی دارد و از مفاسد بسیار آن غافل است، نمی توان و نباید بررسی نمود. در جوامع و مناطق غیر اسلامی تا حدودی زشتی و قباحت حضور زن با پوشش های الوان و تنگ و اندام نما در انظار اجانب از میان رفته، به اسم آزادی به زنان اجازه هر کار منافی عفت می دهند و از او به صورت ابزاری برای جلب توجه مردان بوالهوس و شهوت ران جهت مقاصد سیاسی و تجاری و غیره استفاده می شود. آنان مفاسدی را که بر این آزادی ها و روشهای ضدّ اخلاق مرتّب می شود تا هر کجا باشد و به هر کجا منتهی بشود عیب و عار و خلاف شرف و حیثیت زن و جامعه نمی دانند. گاهی روزنامه ها و جراید و خبرگزاری ها، اعمال و رفتاری از اینها خبر می دهند که از هیچ حیوان وحشی صادر نمی شود.

متأسفانه غرب زدگی، بعضی از مسلمانها و زنهای مسلمان را کم و بیش به سوی آن زندگی منحط و غیر انسانی گرایش داده و به حریمها و حرمتها اهانت می گردد. بازیها و اختلاطهای ناهنجار و حتی مسابقه های غیر سالم همه و همه برای ریشه کن کردن بنیاد عفت اسلامی و اساس عائله مسلمان خطراتش از مواد مخدر و هروئین و تریاک- که با آن مبارزه می شود- کمتر نیست.

راجع به این موضوعات کتابها نوشته شده و به وسیله علما و صاحب نظران مسلمان و غیر مسلمان از آغاز ظهور اسلام تا زمان ما از شیعه و سنی و از همه استفاده می شود که حفظ حجاب و پوشش مناسب مثل چادر و عبا و حتی پوشیدن رو و صورت از مهمترین وجه تمایز زن مسلمان از زنان کفار بوده است و همیشه خانم ها بدان معتقد بوده اند.

برنامه هائی که اسلام در نواحی مختلف حیات زن مقرر فرموده همه حافظ شرافت زن و شوون اجتماع است. برانداختن این برنامه ها همواره- مخصوصاً در قرن اخیر- از مهمترین مقاصد سیاسی استعمارگران شرق و غرب بوده و هست. همواره پیدا و ناپیدا و آشکار و پنهان ایادی و مزدوران آنها از نویسندگان و شعرای خود فروخته و مطبوعات فاسد این برنامه را دنبال کرده و در پوشش های مختلف تیشه به ریشه مبانی عزت و شرف مسلمانها می زنند و مفاسد را به نام مفاخر ترویج و تبلیغ می نمایند.

باید زن و مرد مسلمان در عین حالی که با عزم راسخ و تصمیم محکم با تمسک به تعالیم عالیه اسلام اهتمام می کنند، همیشه در صحنه های ترقی واقعی علم و عمل و صنعت رو به جلو و قدم به پیش باشند و از این نقشه های شوم که در مذاق گرفتاران شهوت شیرین جلوه می کند، بی خبر نباشند و با آن تبلیغات و روش های غیر اسلامی و نابکارانه با کمال اهتمام مبارزه نمایند.

س- آیا پویایی فقه در وجوب روزه بر دختر نه ساله دخالت دارد؟ آیا با توجه به این که رشد انسان در مناطق آب و هوایی مختلف و نژادهای گوناگون متفاوت است، سن تکلیف همه افراد، همان نه سالگی است؟

ج- برای روشن شدن مطلب تذکر چند امر به نحو خلاصه لازم است:

1- به طور کلی، احکام شرع مقدس اسلام از مقام وحی و عصمت (مصونیت از گناه و اشتباه) صادر شده و متن حقیقت و واقعیت و علم نهائی است.

2- عقل انسان غیر معصوم از درك فلسفه و فائده احکام عاجز است و آنچه بگویند کلّ فوائد و حکمت های احکام نیست و در استنباط احکام عمل به قیاس و استحسان در مذهب شیعه بر طبق ادله، باطل می باشد.

3- ملاك حکم شرعی، محدود به همان حدود و قیودی است که در لسان شارع بیان شده و تجاوز از آن حدود، تجاوز به احکام شرع است.

نتیجه این که اگر مثلاً ملاك بلوغ دختر در لسان شرع تمام شدن نه سال قمری است و قید دیگری ندارد، ما نمی توانیم به عنوان پویائی فقه و یا تفاوت رشد انسان بر حسب مناطق جغرافیائی و با اختلاف نژادها و یا امور دیگر، در حدّی که شارع با آگاهی کامل برای بلوغ قرار داده، تصرّف کنیم و آن را زیاد یا کم نمائیم.

توضیحاً، در نظر ما پسری که يك روز از پانزده سال قمری کم دارد و با پسری که پانزده سال را تمام کرد هیچ تفاوتی به حسب رشد جسمی و عقلی ندارد و با این وجود بر اولی نماز و روزه واجب نیست و بر دومی واجب است.

حلال مشکل در تمامی اینگونه موارد این است که شارع، که خداوند متعال است و گذشته و آینده و ظرفیت انسان و مناطق و نژادها و غیر این امور را از همه بهتر می داند، برای تکالیف شرعی - هر چه باشد - حدودی مقرر فرموده است؛ مثلاً برای بلوغ دختر، تمام شدن نه سال قمری را و اگر منطقه یا نژاد، اثر و دخالتی داشت آن را نیز بیان می فرمود و چون بیان فرموده یقین داریم که امور مذکوره دخالت ندارد و الاً اغرا به جهل بود، از طرف شارع حکیم که عقلاً قبیح است.

تذکر این جهت لازم است که نشانی بلوغ در دختر و پسر یکی از سه چیز است: روئیدن موهای درشت بر روی عانه 2- خروج منی 3- سن.

اما تفاوت بلوغ از جهت سن بر حسب مناطق و غیره وجود ندارد، چنانکه بیان شد؛ ولی از جهت روئیدن مو و یا احتلام و خروج منی، امکان دارد که بر حسب مناطق و یا مزاجها تفاوت کند. ضمناً برای نفوذ معاملات پسر و دختر اگر چه به سن بلوغ نرسیده باشند، رشد لازم است و برای تفصیل بیشتر مجال نیست. ان شاء الله موفق باشید.

س- ... در یکی از جراید درباره منع رابطه جنسی برای زن شوهردار با مرد اجنبی در قانون مدنی، مطالبی نوشته شده که پیوست ارسال می گردد. مستدعی است نظر مبارك را مرقوم فرمائید.

ج- قبل از بحث و بررسی نکاتی درباره این مطالب، تذکراتی چند لازم است:

تذکره اول: قانون مدنی ایران در موقع تدوین و پیشنهاد به مجلس تا تصویب، مورد بررسی رجال دانشمند و حقوق دانان بزرگ و قضات با سابقه قرار گرفته و قدر مسلم، این فلسفه سطحی مورد نظر قانون گزاران نبوده است. فکر آنان که این مواد را نوشته و پیشنهاد کردند بیش از اینها عمیق بوده است و ما نباید آنها را تا این حد خام و نپخته بدانیم و نه خودمان برای مثل این ماده، این جهتی را که ایشان نوشته اند به عنوان فلسفه قانون بپذیریم.

تذکره دوم این است که: نظر تساوی حقوق را نباید در هر مسأله ای وارد کنیم و مثل چماق آن را بر سر هر قانون و هر سنتی بزنیم و از قدرتی که فعلاً این لفظ دارد سوء استفاده نمائیم و با مغالطه و خلط مبحث مسائلی را که در ریشه به هیچ وجه از فکر امتیاز مرد بر زن مایه نگرفته است، جرح و تعدیل کنیم و ضمناً هم خود را روشن فکر و طرفدار تساوی حقوق زن و مرد و بلکه بالاتر، طرفدار مطلق و بی قید و شرط بانوان معرفی کنیم؛ این کار نه مصلحت جامعه است و نه مصلحت زن و نه در خور شأن و تعالی ملتی مثل ملت اندیشمند ایران. باید در تمام مسائل حد اعتدال را در نظر گرفت و احساسات زن و مرد را بسنج نکرد که ما تعالی و ترقی زن و مرد ایرانی را خواستاریم و همگی از رخ به رخ شدن و بسنج کردن این دو جنس علیه یکدیگر، بیزاریم.

تذکره سوم این است که: این قانون اقتباس از فقه اسلامی است که حتی در همین چند سال مکرر در مجامع بین المللی و غیره مورد تأیید حقوق دانان قرار گرفته است و هر یک از ما هم چون مسلمانیم به آن معتقدیم. این ماده در فقه اسلامی وجود دارد و زن و مرد مسلمان و ملتزم به احکام اسلام نمی تواند که به مضمون آن معتقد نباشد، چه آن را مخالف با تساوی حقوق زن و مرد تعبیر کنید یا آن که از آن مسأله خارج بگیریم. بالاخره چه در قانون مدنی باشد و چه نباشد و چه در قانون مثل آن را در مورد زن هم در نظر بگیریم یا نه، زن و مرد مسلمان از همان قانون اسلام تجاوز نخواهند کرد. بنابر این شایسته است در این گونه مواد از اساتید و آگاهان فقه اسلامی نیز نظر خواهی به عمل آید، شاید آنان زودتر بتوانند رفع اشکال نمایند.

تذکره چهارم این است که: علت عمده اشکال تراشی در این قوانین که مربوط به عفت و پاکدامنی زن است این است که اجتماع به اصطلاح متمدن امروزی راه بی قیدی و بی تفاوتی را پیش گرفته و بلکه بسیاری از متمدن نما و مقلدان زن های خود فروش و مردان بی غیرت غرب پا را جلوتر گذاشته، حذف عفت و نجابت را افتخار شمرده و التزام به سنن اسلامی و انسانی را در این مسائل کنار گذاشته اند. آنها با هر سنت و قانونی که حیا و آزر و عفت را تشویق کند و بی شرمی و فحشا و روابط نامشروع زن

و مرد را کنترل کند، سر مخالفت دارند و چون نمی توانند مقصد خود را آشکار بگویند در غالب الفاظ دیگر مثل تساوی حقوق آن را مطرح می سازند.

در اینجا نکاتی را به عرض می رسانم:

نکته اول: به نظر می رسد فلسفه مهم یا یکی از فلسفه های مهم این ماده جلوگیری از تجاوز به عنف و نوامیس جامعه صیانت نظام عائله و امنیت زن و طرد فکر برقرار ساختن رابطه با زن شوهردار و حفظ انساب است. اصولاً در این قانون مسأله اینکه به مرد در برابر زن امتیازی داده شود، مطرح نیست. جعل این قانون مرد را از اینکه بتواند آزادانه و با خیال راحت و مصونیت جانی با زن دیگری رابطه نامشروع برقرار کند، نا امید می سازد. بیشتر فایده این قانون در جعل آن است؛ زیرا بسیار بسیار به ندرت به اجرا می رسد. در حقیقت با توجه به اینکه شرط جواز کشتن زن این است که بداند او هم راضی است - و الا با احتمال عدم رضایت جایز نیست - لبه تیز این ماده بیشتر متوجه مرد متجاوز است، و این ماده به طور مطلق علیه مرد است؛ چون احتمال اکراه و اجبار در مورد او غالباً غیر عقلایی است؛ ولی در مورد زن قانون «تدرؤ الحدود بالشبهات» اجرا می شود و به موجب این قانون به احتمال عدم رضایت او قتل او حرام می شود.

بنابراین هر چند این قانون ارتباطی با امتیاز زن و مرد ندارد، اگر بخواهیم وارد این مقوله سخنها بشویم باید بگوئیم که به زن امتیاز داده شده است؛ ولی مرد قتلش تقریباً بدون قید و شرط تجویز شده است.

نکته دوم این است که: اگر کسی بگوید چرا اگر زن مردش را با زن شوهرداری دید اجازه قتل او را ندارد، جوابش این است که چون در اینجا مسأله زن و مرد مطرح نیست، مسأله صیانت عفت و حفظ نوامیس و جلوگیری از تجاوز به زن در بین است، و این قانون این صیانت را تأمین می کند. (اگر به مردی که همسرش مورد تجاوز قرار گرفته اجازه قتل مرد متجاوز داده شود، نیازی به اینکه به همسر مرد متجاوز اجازه قتل شوهرش را بدهند، نیست).

نکته سوم، چه اشکالی دارد که زن هم این حق را داشته باشد که وقتی مردش را با زن شوهرداری دید بتواند او را به قتل برساند، پاسخ این پرسش این است که:

اولاً، چنانکه گفتیم این قانون از نظر جعل و وجودش، حافظ امنیت ناموسی است و جعل این اختیار برای زن که غالباً در برابر مرد ضعیف است این اثر را ندارد و اگر احیاناً زنی بتواند شوهرش را در این حال بکشد، نادر است و قانون در این مورد اثر

نمی‌کند. به علاوه غالباً مرد بیگانه در فرارش زن بیگانه می‌رود که معرض دید و محلّ آمد و شد شوهر او است و معرض دید زن، مرد متجاوز نمی‌باشد.

ثانیاً، تجاوز به ناموس بیگانه تجاوز و خیانت به صاحب ناموس است، از این جهت این اجازه به صاحب ناموس، مؤثر در ترك تجاوز است، در حالی که تجاوز کننده به ناموس غیر، خاین به ناموس خود نیست و عقد ازدواج هم معنایش اختصاص زن به مرد است، نه مرد به زن و این هم معنایی است که طبیعت آن را پیشنهاد کرده است.

بنابراین اگر قانون این اذن را برای زن قائل شود- با اینکه آن را برای يك شخص ثالث قائل شود-، تفاوت نمی‌کند. طبیعت اختصاص جنس مادّه را به نر صحیح می‌داند. (1)

بنابراین نمی‌شود بر چنین قانونی که با طبیعت نر و مادّه موافق است، اعتراض کرد. اگر می‌خواهید اعتراض کنید یا جستجو از فلسفه و فائده بنمائید از علّت تحدید زوجات پرسید که اسلام چرا با اینکه طبیعت تحدیدی ندارد، تحدید کرده است که البتّه جواب آن معلوم است.

اما اختصاص مرد به زن يك قانون اسمی و بی‌مسمائی است که اجتماعات غربی از آن سخن می‌گویند. در آنجا عملاً هیچ يك از این دو اختصاصی در بین نیست هم زنها دوستان و یاران آنچنانی دارند و شوهران حقّ اعتراض به آنها ندارند و هم مردها در گرداب فساد و فحشا به صورتهای گوناگون، غوطه‌ورند و زن هیچگونه اختصاصی به مرد ندارد، همه جا و با همه کس می‌رقصد و با همه به شنا می‌رود و با هر کس بخواهد تنها سفر می‌کند و تنها در يك اتاق می‌خوابد.

نکته چهارم اینکه: گمان شود فلسفه این قانون این است که احساسات مرد در حالی که زنش را در کنار بیگانه ببیند، به جوش می‌آید، از این حیث قانون به او اجازه داده است که دنبال این احساسات را بگیرد و زن را با مرد بیگانه به قتل برساند و گفته شود در این صورت زن هم باید مجاز باشد، این هم پاسخش این است که:

اولاً، فلسفه قانون این نیست و بر اساس احساسات قانون گذاری غلط است؛ بلکه قانون گذار مصلحت را در نظر می‌گیرد.

ص: 214

---

1-258. (1) - چون جریان و فایده طبیعی رابطه نر و مادّه از آن حاصل می‌شود و کندی و وقفه تعطیلی در قواعد آن راه پیدا نمی‌کند؛ اما اختصاص جنس نر به مادّه خلاف طبیعت است و موجب تعطیل نیروی تولیدی که در نر است می‌شود؟ بنابراین می‌گویند از فیلسوفی پرسش نمودند که: چرا اسلام تعدّد زوجات را تجویز کرده است گفت برای اینکه اگر يك مادّه را با هزار نر در سال رابطه بدهید در پایان سال يك فرزند بیشتر حاصل آن رابطه نیست؛ اما يك نر را با هزاران مادّه رابطه بدهید پایان سال حاصل آن هزاران فرزند می‌شود ..

ثانیاً، زن مانند مرد به حکم طبیعت در این موقع (تا این حد) احساساتی نمی شود. غیرتی که مرد دارد، زن ندارد. (1)

نکته پنجم این است که: در اختصاص زن به مرد و عدم اختصاص مرد به زن علاوه بر فلسفه طبیعی یاد شده، فلسفه دیگر که آن حفظ انساب و عدم اختلاط است، ملاحظه شده و بنابراین خیانت مرد به زن غیر، خیانت به شوهر آن زن محسوب است؛ ولی خیانت مرد به زن غیر، خیانت به زن خودش محسوب نیست؛ چون از این لحاظ اختلاط انساب حاصل نمی شود و این همان است که در حدیثی وارد شده است که از مولا علی علیه السلام - از راز و فلسفه تعدد زوجات سؤال شد، چهار کاسه آب خواستند و آنها را در یک ظرف ریختند سپس به سائل گفتند آبهای هر کاسه را از هم جدا کن، سؤال کننده خود را ناتوان یافت.

س- با توجه به این حدیث که در کتاب «الاحوال الشخصیه» تألیف «شیخ محمدابوزهره» از مولا علی - علیه السلام - نقل شده که: هرگاه مطلع شوم شخص زن داری متعه کرده او را سنگسار می کنم،

1- آیا ازدواج موقت برای اشخاص همسر دار مجاز می باشد؟

2- آیا نکاح منقطع یک نوع آدم فروشی شرعی نیست؟ و آیا حیثیت و شؤن یک زن به او اجازه می دهد که در برابر وجهی که از مردی می گیرد، خود را در اختیار او بگذارد؟

3- آیا این عمل (نکاح منقطع) یک راه مناسب برای سوء استفاده مردان هوسران نمی باشد؟

4- در بسیاری از احادیث وارد شده که ازدواج موقت عملی است مستحبی، آیا واقعاً نکاح منقطع عملی مستحبی محسوب می شود؟

ج- در پاسخ به سؤالات جناب عالی راجع به حکمت و مصلحت نکاح موقت (متعه) و برداشتهای زشتی که از آن شده است اشعار می دارد:

دین مقدس اسلام، خاتم ادیان و کامل ترین و جامع ترین برنامه سعادت بشر است و مصالح کارهای خوب و معایب و مفسد کارهای بد و زشت در تعالیم این دین مبین ملاحظه شده است.

ص: 215

1-259 (1) - همان گونه که در عالم حیوانات دیگر می بینید هر نوعی وقتی ماده اش را با نر دیگر می ببیند، در مقام انتقام بر می آید؛ اما ماده بی اعتنا است. بنابراین در مؤسّسات دام داری اگر بروید صد رأس گاو ماده با یک رأس گاو نر ساخته اند و هیچ وقت بلوا نمی کنند و علیه او شورش نمی نمایند؛ اما اگر یک رأس گاو نر وارد بشود فوراً میان آن دو گاو جنگ و دعوا برپا می گردد، پس این حرف هم با طبیعت ماده مخالف است..



اسلام هر کاری را که مصلحت لازم التّحصیل داشته، آن را واجب کرده و هر کاری را که مفسده لازم الاحتراز داشته، حرام فرموده؛ کارهایی را که واجد منفعت غیر لازم التّحصیل بوده مستحب، و آن چه ضرر غیر لازم الاحتراز داشته مکروه شمرده؛ و در هر مورد که مصلحت و مفسده با هم در فعلی وجود داشته با ملاحظه جانب اهم، دستور مناسب داده است.

در احکام و قوانین نکاح و طلاق و عایله و حقوق زن و مرد و روابط بین آنها این جهات همه ملاحظه شده است؛ و کافی ترین تعالیم برای نظام ازدواج و عائله و حفظ شخصیت زن و جلوگیری از فحشا و فساد و رذائل اخلاقی است.

اسلام در مسأله ازدواج اهمیّت غریزه جنسی و قوّت و حدّت آن را در نظر داشته و اشباع آن را تحت ضابطه لازم دانسته و بنابراین اگر از زنا و لواط با آن شدّت نهی و منع فرموده و مجازات سخت دنیوی و اخروی برای آن مقرر کرده، اصل استفاده از غریزه جنسی و کامگیری زن و مرد را از یکدیگر ممنوع نکرده است. دین اسلام در چهارچوب نظامات صحیح، همگان را به ازدواج تشویق و ترغیب نموده تا حدّی که فرموده اند:

«من تزوج فقد أحرز نصف دینه أو ثلثا دینه» (1).

از این گونه بیانات معلوم می شود که اشباع غریزه جنسی از نظر اسلام تا چه حد لازم است و ضرورت دارد.

اسلام، در واقع از افراط و تفریط جلوگیری کرده است؛ یعنی نه اعمال این غریزه را بدون هیچ ضابطه و ترتیبی آزاد کرده و نه آن را به هر صورت و تحت هر شرطی که باشد ممنوع فرموده است.

در نکاح موقت به نظر می رسد باید در یک جامعه ای که زنا و ارتباط غیر شرعی و غیرقانونی زن و مرد و روابط خلاف عقّت بین آن ها ممنوع است، حتماً مجاز و قانونی باشد و همه جوانب این موضوع ملاحظه شده است. نکاح موقت آثار مهم و عمده نکاح دائم را دارا است و وجهی برای اینکه ممنوع باشد، به نظر نمی رسد و منع آن در آثار سوء- مثل منع ازدواج دائم- است.

مواردی که برای مقاصد عقلی و عرفی طرفین می خواهند به طور موقت با هم ازدواج نمایند متعدّد است و نباید جامعه از این فواید مشروع محروم شود.

اگر اشخاصی باشند که صرفاً برای ارضای غریزه جنسی ازدواج دائم یا موقت می نمایند، چرا نباید تحت این مقرّرات شرعی مجاز باشند؟ اگر دو نفر در شرایطی هستند که غریزه جنسی آنها را در فشار گذاشته و می توانند ازدواج نمایند (یا موقت و یا

ص: 216

دائم) چرا نتوانند، و چرا برای اینکه از زنا و ارتباط غیر مشروع آن‌ها جلوگیری شود، نباید حق ازدواج موقت رسمی و قانونی داشته باشند؟

صرف این که برخی برای هوسرانی به این ازدواج یا ازدواج دائم اقدام می‌نمایند عیبی ایجاد نمی‌کند و خود فروشی برای زن محسوب نمی‌شود و اتفاقاً این ازدواج بیشتر برای بانوان هم مورد نیاز می‌شود.

اگر به حرف و گفتن باشد، ممکن است کسی اصل ازدواج و زناشوئی را هم خودفروشی بداند. با این دید نمی‌توان مسأله نکاح را- چه دائم و چه موقت- که از ارکان حیات اجتماعی است و حفظ انساب و بسیاری از احکام به آن ارتباط دارد، بررسی کرد.

ازدواج موقت مثل دائم نه فقط مستحب است، بلکه در بعضی موارد واجب است؛ این مسایل را به طور احساسی و سطحی نباید بررسی کرد؛ بلکه باید عمیقانه و با توجه به همه جوانب آنها را زیر نظر آورد.

لازم به تذکر است که در این جا ما نمی‌خواهیم کسی را دعوت به ازدواج موقت کنیم؛ بلکه غرض این است که این ازدواج، با توجه به فواید بسیاری که دارد و ضرورت هایی که برای اشخاص پیش می‌آید و نیز با عنایت به محروم بودن بسیاری، از ازدواج دائم، باید مجاز باشد.

نمی‌توان به عنوان این که بعضی به وسیله آن، ممکن است در اعمال گزینه جنسی افراط نمایند، مجاز بودن آن را زیر سؤال قرار داد و یا اشخاص را از اعمال گرایز شان به طور قانونی و تحت نظام صحیح ممنوع کرد.

س- آیا واقعیت دارد حکم کسی که مرتد شده، اعدام است یا خیر؟ و اگر صحّت دارد، چرا به حکم آیه شریفه (لا إكراه في الدين...) هر کس منخیر است دین را آزادانه و با تفکر و تحقیق بپذیرد نه اجبار؟ (البته صحیح است که من مسلمانم؛ ولی شاید این مسلمانی از روی تفکر نباشد. من به تقدیر الهی در خانواده ای مسلمان، متولد شده ام و مسلمانم تقریباً جبری است. حالا اگر بنا به تحقیق و تعقل ولو به غلط بر من محرز شود دینی دیگر برایم بهتر است، آیا باید اعدام شوم؟)

ج- در جواب این سؤال دو مسأله را باید مطرح کنیم: یکی تفسیر آیه (لا إكراه في الدين) [\(1\)](#) و دوم اینکه حکم جهاد با کفار خصوصاً غیر اهل ذمه که باید یا اسلام بیاورند

ص: 217

یا اینکه حکم اعدام بر آنها جاری شود و همچنین حکم قتل مرتد فطری با اجازه تحقیق و کاوش در عقاید و ترك تقلید کورکورانه، چگونه قابل جمع و توجیه است؟

اما تفسیر آیه: بنابر قول آنان که می گویند مدلول این آیه منسوخ به آیات دعوت کفار به اسلام و جهاد با آنها است، جواب واضح است؛ زیرا با نسخ حکم مستفاد از آیه، آن چه واجب الاتباع و حجت است، آیات جهاد و احکام ارتداد است.

بنابر این که این آیه نسخ نشده باشد در تفسیر آن فرموده اند: این جمله، جمله اخباریه است نه انشائیه؛ و مراد این است که دین امری قلبی و عقیدتی و باطنی است و اکراه بر آن ممکن نیست؛ زیرا شخص در کار قلبی خود و در اعتقاد به نفی یا اثبات هر موضوع آزاد است.

عقیده و دین از افعال جوارح و اعضا- مثل زبان و چشم و پا- نیست که اکراه بر آنها ممکن است؛ بلکه از افعال قلب و باطن است؛ بنابراین، این معنی با دستور جهاد یا حکم مجازات مرتد منافات ندارد و آنها از دو مقوله هستند و به هم ارتباط پیدا نمی کنند.

عقیده شخص مرتد- اگرچه حکم اعدام هم بر او جاری شود- در اختیار خود اوست. بنابراین، معنای اخباری (لا إكراه فی الدین با معنای انشایی احکام جهاد با هم قابل جمع است و هیچ يك، نفی دیگری را ندارند.

اگر هم معنای (لا إكراه فی الدین را انشایی بگوئیم، باز هم با معنای انشایی احکام جهاد و ارتداد، تعارضی ندارند؛ زیرا معنای انشایی (لا إكراه فی الدین، معنای ارشادی است و مفهوم نهی آن این است که کسی را بر عقیده باطنی و دینی- که امر قلبی او است- اکراه نکنید که اکراه بر آن نمی شود. بنابراین در ناحیه مدلول این آیه با ادله جهاد و ارتداد، هیچ اشکالی توهّم نمی شود.

اما مسأله دیگر که در این جا طرح می شود این است که با اجازه تحقیق و اجتهاد در عقاید و ترك تقلید کورکورانه، الزام بر اتخاذ عقیده اسلامی و آزاد بودن عقیده ای که شخص، به هر حال- هر چند به اشتباه- در نتیجه بحث و بررسی به آن رسیده، چگونه قابل توجیه است؟ به گفته سؤال کننده اگر شخص حسب الوظیفه در مقام تحقیق برآمد و به غلط به نتیجه ای رسید، آیا باید اعدام شود یا اینکه باید او را معذور بشماریم؟

جواب این است که: هیچ کس بر اصل عقیده باطنی، مجازات و اعدام نمی شود. آنچه شخص بر آن در ظاهر و بر حسب نظامات به آن تکلیف دارد، آن است که در نظام اسلامی باید تسلیم مقررات نظام باشد و اسلام بیاورد. و به همان معنایی که در آیه شریفه (قالت الأعراب آمنّا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا)<sup>(1)</sup> بیان شده است به زبان، و

ص: 218

گفتن شهادتین اسلام خود را- که تعهد به مراعات تعالیم اسلام است- اعلام می دارد، هر چند در باطن عقیده نداشته باشد؛ مثل منافقین که در قرآن هم حالات آنها بیان شده است.

بنابراین، مسأله کفر و ارتداد و وجوب اقرار به شهادتین به زبان یا قبول ذمه و کسب امان و حرمت ارتداد، یعنی اعلام کفر و اعمال مجازات بر آنها، از مسایل نظامیه اسلام است که اشخاص در حدود تخلف از این نظامات، مجازات می شوند. حتی اگر کسی اظهار کفر کند و در باطن، مسلمان باشد به همان جرم اظهار کفر، مأخوذ می شود. بنابراین مرتد فطری- اگر واقعاً هم توبه کرده باشد- با ثبوت ارتداد، مورد مجازات قرار می گیرد.

پس این اشکال که الزام بر اظهار اسلام و تسلیم بودن به نظام و مجازات کافر و مرتد با تکلیف به تحقیق در عقاید منافات دارد، با این توضیحات- اگر دقت شود- مرتفع می گردد؛ زیرا معنای آزادی شخصی بلکه لزوم آن، آزادی مطلق در بیان نتیجه آن نیست.

در نظام اسلامی اعلام عدم اعتقاد به احکام اسلام جز از اهل ذمه مجاز نیست و خلاف تسلیم به اسلام و تسلیم به نظام است و شهادت به توحید و رسالت، اعلام اسلام و تسلیم به احکام اسلام می باشد؛ مگر این که شخص از اهل ذمه باشد که در این صورت احکام خاص خود را دارد.

در خاتمه، باز هم تأکید می کنیم که ما، هم به زبان و هم به قلب و دل، به احکام اسلام ایمان داریم و در مقام پرسش و کسب معرفت، با ادب سخن می گوئیم و شیطانوار (خلقتی من نار و خلقتی من طین (1) نمی گوئیم؛ بلکه می خواهیم ابراهیم گونه و اسماعیلوار عمل کنیم که یکی از بالاترین مظاهر قبول و اسلام را به اهل معرفت و بصیرت تعلیم دادند.

خلاصه، باید ادب عبودیت را در نظر گرفت و حقارت و کوچکی خودمان را در مقایسه با این کاینات بزرگ، و عظمت قدرت خدا در نظر بگیریم و مانند ملایکه (سبحانک لا علم لنا إلا ما علمتنا) (2) بگوئیم و همنوا شویم با صاحب معرفتی که گفت:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت \*\*\* یک موی ندانست و بسی موی شکافت

و اندر دل من هزار خورشید بتافت \*\*\* آخر به کمال ذره ای راه نیافت

هر چه علم و آگاهی و معرفت انسان بیشتر شود، زبان اعتراض و ایراد، کوتاهتر، و حال عدم خضوع او ضعیفتر و ضعیفتر می شود تا از آن به کمال و مرتبه علیای تسلیم محض، عروج و صعود نماید.

ص: 219

1- 263. (1) -ص/76.

2- 264. (2) -بقره/32 ..

س- چرا برخی از نمازهای یومیّه را باید آهسته خواند و برخی دیگر را بلند؟

ج- در کل آن چه بر طبق دلیل، ثابت و مسلّم است این است که احکام خدا مثل افعال خدا از قبیل خلق آسمان و زمین و تمام مخلوقات از جماد، نبات، انسان و حیوان، دارای حکمت و مصلحت است.

همان طور که همه عالم تکوین و خلقت به حق آفریده شده، عالم تشریح و احکام شرع نیز به حق مقرر شده است؛ اما احاطه و اطلاع بر همه مصلحت ها و احکام خدا برای انسان های عادی ممکن نیست. چنانکه اطلاع و آگاهی از حکمت و فایده همه موجودات جهان- از کوچک و بزرگ- برای همه ممکن نیست؛ اما آنچه معلوم شده و بشر به آن دسترسی پیدا کرده، حکایت از فواید و مصالح و نظامات دقیق دارد.

جایی و نقطه ای نیست که به طور قطع و یقین، بتوان آن را بی حکمت و مصلحت معرفی کرد؛ هر چند هنوز به کشف آن نایل نشده باشند.

اگر کسی ادّعی عدم فایده و مصلحت کند، از روی جهل و نادانی است. بنابراین خدا در شأن اهل تفکر و اندیشه در این عالم می فرماید که آنان به برحق بودن این دستگاه عظیم آفرینش اعتراف نموده و عرض می کنند: (ربّنا ما خلقت هذا باطلاً) (1)

در احکام شرعیّه نیز همین برنامه جاری است و به طور کلی مصلحت کلی بیشتر (بلکه همه) آنها مثل نماز، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و همه قوانین اخلاقی، اجتماعی و سیاسی بر اهل معرفت و آگاهی، معلوم و واضح است.

حال اگر در خصوصیات جزئی، ما نتوانیم مصلحت آن را درک کنیم، اشکالی پیش نمی آید. طبعاً هم نمی توانیم به کلّ این مصالح برسیم و در پی این مسیر رفتن- حتّی اگر انسان عمرها داشته باشد- به جایی منتهی نمی شود و از کار و عمل باز می ماند.

وظیفه در برابر کلّ احکام، تسلیم و اطاعت است و مخصوصاً ظهور تعبد در این گونه خصوصیات بیشتر و عبودیت انسان در مقابل حضرت معبود ظاهرتر است.

با این وجود در احادیث، برای بسیاری از این گونه خصوصیات- که فهم آن از حدود ادراک بشر عادی خارج است- حکمت هایی فرموده اند که البته آن حکمتها هم غالباً کلّ حکمت های احکام خداوند متعال نیست. و مثل کتاب «علل الشّرایع» صدوق، پاسخ بعضی این سوالات را داده است و در همین موضوع نیز حکمتی بیان فرموده اند.

نکته آخر این است که بعد از ایمان به اینکه کلّ افعال و احکام خدا به حق و مقرون به مصلحت است، باید از احکام، برای اطاعت پرسش کرد؛ مثل بیماری که به پزشک

ص: 220

حاذقی - که می داند نسخه های او همه معتبر است - مراجعه می نماید باید بیشتر وقت خود را صرف یاد گرفتن دستور پزشک نماید تا با عمل به آن درمان و معالجه شود (والله العالم).

س - فلسفه این که فرو بردن سر در زیر آب روزه را باطل می کند در چیست؟ و این که در توضیح المسائل فرموده اید: «اگر نیمی از سر را یکبار، و نیمی دیگر را بار دیگر در زیر آب فرو کنیم، روزه باطل نمی گردد.» چگونه است؟

ج - نسبت به احکام الهی باید شخص، حال تعبّد و تسلیم و قبول داشته باشد و بداند که راه سعادت او عمل به احکام خدا است و به طور کلی ما معتقدیم که در عالم تشریح و احکام، حکمی که بدون مصلحت باشد یا دفع مفسده ای از آن منظور نباشد وجود ندارد هر چند در بعضی موارد، خصوصاً فواید یک حکم را درک نکنیم.

عالم تشریح، مثل عالم تکوین است. شما در وجود خودتان هم می دانید که همه اعضا و اجزای کوچک و بزرگ بدن شما دارای فایده و مصلحتی است؛ اما از آن ها بس که از هزار فایده، یکی را هم ندانید.

خلاصه همانطور که از بعضی روایات استفاده می شود، ما مانند بیماریم و خداوند متعال طبیب حقیقی است. بیمار باید به دستور پزشک عمل کند و اگر خود، پزشک باشد و نفع و ضرر هر غذا و دارو را بداند به طبیب رجوع نمی کند.

غرض این است که باید در عین حال که اطلاع از بعضی فلسفه ها و حکمت های احکام، خوب است و حتی در قرآن مجید و در روایت بیان شده، اما چون احاطه بر آن ها ممکن نیست و عدم وجود مصلحت نسبت به هیچیک از احکام، قابل اثبات نمی باشد و خداوند مشرّع این احکام، عالم و حکیم به تمام جهات و ابعاد وجود این بشر است، همه را طبق حکمت و مصلحت تشریح فرموده است؛ و ما باید بعد عمل به این احکام را در خود قوّت بخشیم.

با این وجود راجع به فلسفه و حکمت این حکم جزئی ارتماس، می توان گفت: چون روزه، امساک از یک سلسله اموری است که مطابق و موافق با طبع انسان است (مثل: خوردن، آشامیدن و ...)، آب تنی و سر به زیر آب بردن نیز مخصوصاً در فصل گرما از این قسم امور است؛ از این رو امساک از آن در حدّی که تمام سر را یکبار به زیر آب فرو برد هم واجب شده است؛ و از دلیل شرعی آن، حرمت صورتی که نیمی از سر را یکبار و نیم دیگر را بار دیگر زیر آب ببرد، استفاده نمی شود (والله هو العالم بمصالح احکامه و حکمها). انشاءالله موفق باشید.

س- با توجه به این که در صحّت امور عبادی- اعمّ از واجب و مستحب- قصد قربت و امتثال معتبر است، این سؤال مطرح است که: در مستحباتی که به نیابت از اموات انجام می گیرد (مثل: حجّ و زیارات و صدقات و امثال آن) برای شخص نایب چگونه قصد امتثال متصوّر است؟ با توجه به اینکه با انقطاع حیات، تکالیف منوب عنه (میّت) نیز منقطع می شود؛ و مفروض این است که در امور استحبابی مورد اشاره اشتغال، ذمه ای برای میّت نیز وجود ندارد تا شخص نایب عمل را به قصد تفریغ ما فی الذمه انجام دهد و همچنین فرض این است که این اعمال به قصد نیابت انجام می گیرد نه به صورت اتیان العمل و اهداء ثوابه للمیّت. عنایت نموده مطلب را مشروح بیان فرمایید.

ج- اصل و مقتضای قاعده اولیه عدم جواز نیابت از غیر، و عدم کفایة عمل غیر عن العمل علی عهدته است الاّ ما خرج بالدلیل، و همانطور که در مورد واجبات به دلیل بقای آنها بر عهده میّت و امر به نیابت و تبرّع از او استفاده جواز نیابت می نمایم، از ادله و اوامر تبرّع به صدقه و برّ و خیر و زیارات از میّت استفاده می شود که تدارک مافات منه من مصالح الافعال المستحبة بالنیابة عنه، ممکن است. وقتی شارع مقدّس این امکان را فراهم نماید، اشکالی نیست (والله العالم).

س- حضرتعالی فرموده اید که شطرنج و پاسور حرام است، علّت حرمت آن ها چیست؟

ج- دلیل حرمت محرّمات، نهی شرعی است که از قرآن مجید و از سنّت قولیه یا عملیه حضرت رسول اکرم و ائمه معصومین- صلوات الله اجمعین- استفاده می شود؛ و هر کس مؤمن باشد و به احکام خدا تسلیم باشد، بدون چون و چرا آن را می پذیرد و عمل می کند.

همان طور که در روایات است: باید ایمان به درجه ای برسد که اگر حکم شرع در مورد میوه ای این است که نصف آن حلال و نصف دیگرش حرام است، شخص مؤمن آن را می پذیرد، ایمان به خدا معنایش همین است که شخص تسلیم حکم خدا باشد.

از جانب دیگر نیز آنچه مسلم است این است که احکام شرع همه بر طبق مصالح و فواید فردی و اجتماعی و حافظ و جامع همه جوانب و نواحی حیات انسانی است.

همانطور که در احادیث شریفه است در این دین حنیف به هر کاری که موجب تقرّب انسان به خدا و سعادت و بهشت و رستگاری باشد و او را از آتش و بدفرجامی دور کند، امر شده؛ و از آنچه انسان را از خدا و سعادت و رستگاری دنیا و آخرت دور ساخته و به شقاوت و آتش و بدفرجامی نزدیک می سازد، نهی شده است؛ یعنی در

مجموع برنامه های اسلام این مسأله خیر و صلاح بشر و جلب مصلحت و دفع مفسدت ملاحظه شده است.

هر چند که در بعضی موارد ما درك جهات و فواید احکام را نکنیم؛ اما با توجه به قسمت اعظم احکام، این مطلب بر هر کس - حتی بیگانگان - معلوم شده است و به آن گواهی داده اند.

بنابراین، اگر در موردی هم ما نتوانستیم فایده ای برای حکمی از احکام را بفهمیم، نباید فایده آن را انکار کنیم.

ما باید به این احکام که از شارع مقدس رسیده - دقیقاً و مو به مو مثل نسخه طیب عمل کنیم و به همان معرفت کلی که به مصالح و مقاصد احکام داریم، اکتفا کنیم و بدانیم که عالم تشریح نیز مثل عالم تکوین است.

چنان که برای همه، دسترسی به تمام اسرار و خواص عالم تکوین میسر نیست، در عالم تشریح نیز همین قاعده جاری می باشد. هر کس به قدر خویش و در حدود اطلاعات و رشته و تخصص خویش می فهمد. تازه، همگان نیز - مگر آنان که مؤید من عندالله باشند - همه چیز را نفهمیده و نمی فهمند. و این سخن که می گویند: همه چیز را همگان می دانند، کامل نیست.

مثل کسانی که در عمل به احکام شرع، بهانه گیریهای می نمایند و می خواهند همه جهات و اسرار احکام را بفهمند تا به آن عمل کنند، مثل کسی است که مار بسیار سمی خطرناک به او حمله کرده و شخص آگاهی به او هشدار می دهد که از او بگریزد؛ اما او خود را به سؤال و پرسش در چند و چون و مقدار تأثیر سم و طول آن مار معطل کند تا اینکه مار، او را هلاک کند.

مسأله آن است که: خدا به ما هشدار داده که شراب نیاشامید؛ مال حرام نخورید؛ ظلم نکنید؛ قماربازی نکنید؛ بت نپرستید؛ شطرنج و پاسور بازی نکنید؛ به بی عفتی و مناهای و ملامتی نزدیک نشوید؛ دروغ نگوئید؛ غیبت نکنید؛ خیانت نکنید؛ موسیقی و آلات طرب را ترک کنید و ... باید این هشدارها را که از خداوند عالم حکیم و آفریننده تمام کائنات است، دریافت کنیم و به کار ببندیم. عبودیت و بندگی هم همین اقتضا را دارد. کمال ما به این است که عبد و بنده او و گوش به امر و نهی او باشیم تا به مراتب بلند کمال نایل شویم.

راجع به بازی با شطرنج و پاسور و سایر آلات قمار نیز جواب همین است که از این گفته ها معلوم می شود. بازی با آلات قمار حرمت شرعی دارد.



از جمله حکمتهای نهی آنها این است که: هم به تدریج ممکن است موجب تمایل به قمار شود و هم خود به خود از ملامتی و کارهایی است که بازی با آن- گرچه بی برد و باخت قماری باشد- لهُو و بازدارنده انسان از یاد خدا می گردد که در قرآن مجید به آن اشاره شده است: (و یصدکم عن ذکر اللّٰه <sup>1</sup>)؛ و بازی با این قبیل آلات، مانع از اشتغالات مفید می شود. رواج آن در مثل دانشجویان و دانش آموزان، بسیار زیان بخش و به اتفاق، موجب افت تحصیل و رکود ترقی آنها می شود.

این افرادی که از فلان کودک شطرنج باز- که مسابقه ای را برده- تقدیر می نمایند، بسیار اشتباه می کنند. این تشویقات برای همه جوانان و نوجوانان دانشجو و دانش آموز، بدآموزی است و موجب کسر برنامه های تحصیلی آنها می شود.

این که می گویند: این بازی ها موجب قوت هوش می شود، یک بهانه برای بازداری مردم از کار و برنامه های با محتوی و مفید است. کسانی که در این راه وارد می شوند، غیر از این که اکثر عمرشان به شطرنج تلف می شود کار و فکر دیگری ندارند، و الا باید متفکرین و مخترعین بزرگ همه شطرنج بازهای با سابقه باشند. اگر بتوانید کتاب «رنج شطرنج» را به دست بیاورید، بخوانید تا به زیانهای این بازی و خطر شیوع آن و ضررهایش برای جامعه و مملکت و ملت آگاه شوید. با وجود این، مطلب اصلی همان است که عرض شد که ما پیرو شرعی و بازی با آلات قمار شرعاً حرام است. از این جهت، از آن- مثل سایر محرّمات- اجتناب می کنیم.

در خاتمه برای تذکر به چند حدیث راجع به شطرنج اشاره می نمایم:

در کتاب جامع و بزرگ «بحار الانوار» (2) از حضرت امام رضا- علیه السلام- روایتی است که خلاصه و مختصر مضمون آن این است که: وقتی سر مبارک حضرت سیدالشهداء- علیه السلام- را نزد یزید ملعون آوردند، آن خبیث کافر سر مبارک را زیر تخت خود قرار داد و بساط شطرنج را بر آن گسترانیده و شطرنج بازی می کرد و به مقام اقدس آن امام مطلق و سرور و سالار شهیدان و به پدر بزرگوارش، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام- و به جدّ عالی مقامش، رسول خدا- صلی الله علیه و آله وسلم- جسارت و اهانت می نمود و فحاشی می نوشت. حضرت رضا- علیه السلام- می فرماید:

«فمن كان من شيعتنا فليتورع عن شرب الفقاع واللعب بالشطرنج ومن نظر إلى الفقاع أو إلى الشطرنج فليذكر الحسين- عليه السلام- و ليلعن يزید و آل زیاد يمحوالله عزّوجلّ بذلك ذنوبه و لو كانت كعدد النجوم».

ص: 224

1- 266. (1) - مائده/ 91.

2- 267. (2) - بحار الانوار: 76/45 ..

یعنی: هر کس از شیعه ماست باید از فقاغ و شطرنج بازی بپرهیزد و هر کس نظر به فقاغ یا شطرنج نماید، باید یاد از حسین علیه السلام- نماید و به یزید و آل زیاد لعنت کند؛ خداوند گناهان او را به این عمل محو نماید، اگر چه به عدد ستارگان باشد.

روایات متعددی وارد است که به شطرنج باز، سلام نکنید و سلام بر او معصیت است و از فروش شطرنج و نرد و ساختن آنها نهی شده است.

فقیه بزرگوار، «ابن ادریس» در کتاب شریف «سرائر» از «جامع بزنی»، از حضرت صادق علیه السلام- روایت فرموده است:

«السلام علی الاهی بالشیطرنج معصیة و کبيرة موبقة و الاهی بها و الناظر إليها فی حال ما یلهی بها و السلام علی الاهی بها فی حالته تلك فی الإثم سواء». (1)

از این مقوله روایات، در کتب معتبر حدیث بسیار است.

در خاتمه، خود و شما و جوانان و نوجوانان عزیزی را که می خواهند در میان طوفان های آزمایش و امتحانات و خطرات بسیار- که دین و ایمان و شرف و حیثیت انسانیّت را تهدید می کند- راه سلامت را طی کنند، به این تذکر که مضمون احادیث شریفه است، یادآور می شوم:

می فرمایند:

«حلالٌ بین و حرامٌ بین»؛

یعنی کار، حلالی است که حلال بودن آن ظاهر است (ارتکاب آن هیچ اشکال و خطر و مسؤولیّت ندارد) و کار حرامی است که حرمت آن آشکار است (از آن کار باید جداً اجتناب کرد).

در این میان مشبّهات و کارهایی است که شبیه و احتمال حرمت در آنها هست

«فمن ترك الشبهات نجی من المحرمات و من ارتكب الشبهات وقع فی المحرمات»؛

هر کس کارهای شبیه دار را ترك کند از وقوع در ارتکاب کارهای حرام نجات پیدا می کند و هر کس کارهای شبیه دار را انجام دهد، گرفتار ارتکاب کارهای حرام می شود.

از خداوند متعال می خواهیم که همگان را در حرکت در راه تقوا و پرهیزکاری نصرت و یاری عطا فرماید.

فإنّ خیر الزاد التقوی و العاقبة للمتقین.

س- با وجود مضرات فراوان در کشیدن سیگار، چرا حکم به تحریم سیگار نمی کنید؟

ج- در عصر حاضر، ضرر و تأثیر انواع متعدّد اغذیه، یا کیفیتهای تغذیه در کم کردن عمر و ضرر به سلامت جسم بسیاری از افراد، معلوم شده است؛ اما در عرف و عادت و قوانین به این علّت، تصمیم کلی بر ممنوعیّت آنها اتخاذ نمی شود. در مورد هر شخصی به حسب حال

ووضع مزاجی و خطر فعلی و تأثیر زود رس یا دور رس غذا، برنامه و رژیم غذایی تعیین می گردد.

ص: 225

---

1-268. (1) - سرائر: 3/577 ..

آنچه در این برنامه بهداشتی ضرورتاً باید ملاحظه شود، همان خطرات و ضررهای زودرس فعلی نسبت به هر شخص است. نمی توان افراد را به رعایت دستورات بهداشتی و حفظ الصّحة بر اساس تأثیرات دوررس بعضی کارها و پوشاکها (مثل کم شدن عمر طبیعی درصدي از مصرف کنندگان فلان غذا یا نوشابه) ملزم کرد و در اکثر موارد، الزام به مصلحت عامه نیست.

باید با ارشادات و راهنماییها، مردم را به فواید رعایت برنامه های بهداشتی و ترك مصرف بعضی غذاها و ضرر و زیان آنها متوجه نمود و الا همان طور که روزانه مثلاً 135 نفر بر اثر استعمال سیگار، پس از يك عمر نسبتاً طبیعی تلف می شوند، همین تعداد یا بیشتر و کمتر در اثر خوردن فلان روغن یا غذا یا کیفیت غذا و عوامل و اسباب دیگر تلف می شوند.

خلاصه، درصد کلّ تلفات به این صورت تقسیم بر سوء برنامه های غذایی و ... است که عادتاً اجتناب از بیشتر آنها ممکن نیست و تحریم آنها جایز نمی باشد.

بنابراین، خطر سیگار همانند خوراکیها و نوشابه هایی است که برای درصدي از مردم ضرر و زیان دوررس دارد، و درصدي از تلفات افراد به آن مستند می شود. آنچه را عرف مورد اعتنا و واجب الرعايه می داند، خطر و ضرر زودرس است که شرعاً و عقلاً ترك آن واجب است. مثلاً نسبت به بیمار قلبی که پزشك کشیدن سیگار را برای او ممنوع می کند و خطر، خطر فعلی است و شرعاً و عقلاً کشیدن آن حرام است و کشیدن آن در حکم انتحار است، علما همه بر حرمت آن فتوا می دهند. اما به صرف اینکه در درصدي از مرگ و میرها سیگار و در درصدي مثلاً روغن حیوانی، و در درصدي فلان شغل و کار مؤثر بوده است، نمی توان برنامه تحریم کلّ این اغذیه و نوشابه ها و ترك بسیاری از مشاغل را برای همه مردم پیشنهاد کرد و تخلف از آن را اضرار به نفس و مورد اعتنا شمرد.

با این وجود، نکته ای که در خصوص سیگار برای اشخاص سالم و مهمتر از آن برای افراد بیمار، قابل توجه می باشد این است که: کشیدن سیگار، مثل صرف غذا برای انسان ضرورت ندارد، و با ضررهایی که در درازمدت برای سلامت بسیاری دارد، شرط احتیاط و مواظبت از سلامت بدن اجتناب از آن است؛ و با هشدارهای پزشکان و متخصصان امور حفظ الصّحة، اشخاص علاقمند به طول عمر و سلامت بدن، آن را ترك می نمایند (والله العالم).

س- با توجه به این که از آیه سوّم و پنجم سوره «مائده»، لزوم تسمیّه، استفاده نمی شود، چرا خوردن گوشت حیوانی که هنگام ذبح آن «بسم الله» نگفته باشند، حرام می باشد؟

ج- باید این مطلب را در نظر داشته باشید که مدرک فهم و استنباط احکام، قرآن مجید و سنت پیغمبر و ائمه علیهم السّلام- است.

پیغمبر اکرم و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین- با افعال و اقوال خودشان، هم بسیاری از احکام اسلام را به مردم آموخته و هم آیات قرآن مجید را- که شرح و تفسیر لازم داشته- تفسیر نموده اند. مسلمانان نیز به وسیله قرآن کریم و همچنین با عنایت به رفتار و گفتار آن بزرگواران، تکالیف خود را از همان صدر اسلام اخذ نموده اند. پس ممکن است شما فقط با مراجعه به قرآن مجید، از مدرک حکم مورد نظر، مطلع نشوید؛ در حالی که با مراجعه به اقوال و افعال پیشوایان دین- که عمل و قول آن ها برای ما دلیل و حجت است- به مستند آن واقف گردید.

البته بحث و مطالعه در مدارک و مستند احکام، راجع به فقها مربوط به علم فقه- که از اهم علوم اسلامی و در نهایت تکامل و اتقان و استحکام است- می باشد.

راجع به دو آیه شریفه که نوشته اید: بر حسب آیه اولی (حرمت علیکم المیتة...)(1) حیوانی که تذکیه شده باشد حلال است، باید گفت: چنان که شرایط تذکیه و حیوانی که تذکیه بر آن واقع می شود توسط پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله- و ائمه طاهرین علیهم السّلام- بیان شده، از جمله آن شروط این است که باید در موقع ذبح، نام خدا برده شود.

اما آیه دوّم: (الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین...)(2) بر حسب روایات وارده از ائمه اطهار- علیهم السّلام- مراد از طعام، حیوب است، و شامل لحوم نیست. این معنی، با لغت هم موافق است و بر حسب لغت از این که مراد از طعام، لحوم باشد، صحیحتر است.

علاوه بر این، در قرآن مجید آیه دیگری است که بر حرمت اکل ذبیحه ای که در موقع ذبح آن اسم خدا برده نشده باشد، دلالت دارد. در سوره انعام آیه 121 می فرماید:

(ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و إنه لفسق...)

ص: 227

1- 269. (1) - مائده/ 3.

2- 270. (2) - مائده/ 5..

س- چرا ما که به زبان عربی آشنایی نداریم نمی توانیم نماز را به زبان خودمان بخوانیم؟ در صورتی که توجه به معانی کلمات برای انجام عبادت لازم است و بیشتر مردم از معانی نماز بی اطلاعند.

آیا بهتر نیست به جای قرائت قرآن، ترجمه آن را بخوانیم؟

ج- احکام دین اسلام اگر چه همه به ملاحظه مصالح و حکمت هایی تشریح شده، ولی باید آن ها را تعبداً قبول نمود؛ و عبادیات را باید به عنوان اطاعت امر خداوند عالم به جای آورد، تا فواید بزرگی که از آن ها در نظر است فراهم شود.

نباید سلیقه و نظریاتی را که غالباً بدون اطلاع از اطراف و جهات مطالب است، در احکام خدا وارد ساخت.

ما موظفیم به همان نحوی که مقرر شده نماز بخوانیم، و عبادات دیگر را به جای آوریم، و حق نداریم از خود چیزی در این موارد اختراع نماییم.

البتّه توجه به معانی و ترجمه آیات و اذکاری که در موقع نماز خوانده می شود بسیار خوب بوده و موجب کمال نماز، شدت فضل، و کثرت اجر و ثواب می شود؛ ولی باید همان حمد و سوره و اذکاری را که معین شده بخوانند و اگر از آن تخلف شود عنوان اطاعت از آن سلب می شود، و نتایج بزرگی که مقصود است حاصل نگشته و از قرائت ترجمه قرآن، آن ثواب و مصالحی که در تلاوت خود قرآن است حاصل نمی شود.

علاوه بر این ها چون قرآن، وحی خدا و معجزه باقیّه و پایدار پیغمبر اسلام است، ترجمه آن به نوعی که اصل آن بر مطالب دلالت دارد- به تصدیق اهل فن و کسانی که از نکات ادبی، اطلاع دارند- برای بشر به هیچ لغتی ممکن نیست، و کسی از عهده آن بر نمی آید. بنابراین هر عالمی به واسطه تلاوت و مطالعه قرآن مجید از آن، مطالبی استفاده می کند که از ترجمه، این استفاده را ندارد. بلکه در پاره ای موارد ترجمه، مانع از استفاده بعضی مطالب است.

به علاوه اکتفا به قرائت ترجمه در نماز و غیر آن به زبان های مختلف، جدایی مسلمین از هم، و اختلاف و پراکندگی و بعضی تعصبات را موجب می شود. در حالی که اسلام برای نزدیک کردن مردم، و متحد ساختن جامعه های بشری، برقراری تفاهم بین افراد و رفع اختلاف زبانی، نژادی و دیگر اختلافات آمده است.

اکنون هم یکی از جهات جامعه مسلمانان همان متحد بودن وضع عبادات و نماز و روزه و حج و غیر آن است که در تشیید اخوت اسلامی، کمال دخالت را دارا است.

اگر ترجمه های قرآن ملاك عمل قرار گیرد باعث می شود که توجّه مسلمین نسبت به اصل آن کمتر شود، و از آن همه معانی عالیّه و تفکّر و تدبّر در آیات و استفاضه از انوار معارف بی پایان آن محروم شوند.

اصلاً مفاسد این کار به حدّی است که به کلی وضع، منحرف گشته و در هر کشور و شهر، به مناسبت زبان خاص و محلّی آنها عبادات و وظایف دینی آنها صورت خاصّی به خود گرفته، و به کلی رشته از هم گسیخته می شود؛ که هرگز چنین ترتیبی موافق رضای شارع مقدّس اسلام نیست.

اما این که نوشته اید: مردم بیشتر از معانی نماز بی اطلاعند:

اولاً بیشتر به طور اختصار، متوجّه اجمال معانی افعال و اذکار نماز هستند و می دانند که نماز، توجّه بنده به خدا است، و عباراتی که می خوانند متضمّن حمد، تمجید، تسبیح، دعا، استغفار، اقرار به شهادتین است؛ اگر چه خصوصیات آن را ندانند، یا در بیان آن عاجز باشند

ثانیاً، فرا گرفتن آن به طور اجمال برای هر کس آسان است، و حتّی در رساله های عملیّه ای که با زبان فارسی ساده نوشته شده و در دسترس عوام است، ترجمه اذان و اقامه و حمد و سوره و اذکار نماز نوشته شده است؛ و ترجمه هایی که از قرآن به زبان فارسی ساده در هر عصر شده بسیار می باشد و قرآن های با ترجمه، در همه شهرها و قراء در دسترس افراد هست، و می توانند به مقداری که به وسیله ترجمه، می شود با مطالب قرآن آشنا شد، از آن استفاده نمایند.

علاوه بر این، تفاسیر فارسی مانند: «تفسیر ابی الفتوح رازی» و «تفسیر منهج الصادقین» و ... مکرّر طبع شده و مورد استفاده است، و اگر کسی از آنها استفاده نمی کند خودش کوتاهی کرده است.

پس، مسلمانی که می خواهد از قرائت قرآن مجید به خدا نزدیک شود باید در عین حالی که متوجّه معانی آیات و ترجمه و تفسیر است، خود را از فیض قرائت اصل قرآن محروم نسازد و قرائت ترجمه را به جای قرائت خود آن نشمارد؛ زیرا قرآن، اصل است و ترجمه به دل است؛ قرآن کلام خدا است و ترجمه کلام خدا نیست.

س- دستورات دین مقدّس اسلام باید مطابق با منطق علم باشد، و سطح علم در این زمان به گونه ای ترقّی کرده است که بعضی مردم بدون دلیل و برهان، زیر بار دستورات الهی نمی روند، مگر اینکه به حکم و مصالح آن- حتّی به طور اجمال- پی ببرند؛

مثلاً یکی از ایراداتی که يك نفر از مخالفین به این جانب نموده، راجع به مسأله تیمّم است. سؤال این است که: آیا تیمّم از نظر علمی چه نفعی دارد و یا چه عملی را انجام

می دهد؟ در صورتی که ما از نظر ظاهر ملاحظه می کنیم که دست و صورت ما قبل از تیمم پاکتر از بعد از تیمم است؛ به جهت اینکه بعد از انجام دادن عمل تیمم، کف دست و مواضع دیگری از بدن که برای تیمم دست به آن جا رسیده، خاک آلود و غباری آلود شده، و این خود از نظر طبّ جدید صحیح نیست. خواهشمند است حکمت تیمم را از نظر شرع مقدّس جهت الزام مخالف بیان فرمایید.

ج- اوّلًا، احاطه به فواید و حکمت های دستورات فرعی دین، اگر برای همه غیر ممکن نباشد، برای اکثر مردم غیر ممکن است؛ و مانع از انجام وظایف و مشاغل دیگر می شود، و شخص را از استفاده عملی از این دستورات محروم می سازد. مانند بیماری که بخواهد تمام جزئیات نسخه يك طیب حاذق را بررسی کند، و از هر جهت، رابطه آن را با مزاج خود تشخیص دهد.

اگر بیماران بخواهند این روش را پیش گیرند نه اکثراً از حکمت های نسخه طیب آگاه می شوند، و نه موفق به درمان بیماری خود می گردند؛ بلکه بیماری آنها را از پا در می آورد.

ثانیاً، دستورات فرعی دین، همین قدر که با منطق عقلا و علم ثابت و با فرضیه های علمی مخالف نباشد، قابل پیروی و لازم الاتباع؛ است مانند دستور طیب، که همین قدر بدانیم طبابت او بر خلاف قواعد مسلمّه طبّی و حفظ الصحّه نیست به آن عمل می کنیم؛ با این تفاوت که در دستورات دینی، احتمال خطا و اشتباه هم نمی دهیم.

ثالثاً، راجع به تیمم باید گفت: البتّه ما تیمم را برای اطاعت فرمان خدا و تعبد به جای می آوریم. با این وجود همان طور که نوشته اید، اگر چه ممکن است از نظر ظاهر دست ما پیش از تیمم پاکتر باشد- یعنی خاک آلود نباشد- اما در زمان ما معلوم شده است که خاک به خودی خود کثیف نیست که باعث قوّت بیماری ها گردد؛ بلکه خاک، کشنده میکروب های موزی و منهدم کننده موادّ آلی است.

ممکن است همان غباری که بر مواضع تیمم می نشیند، میکروبهایی را که در ظاهر بدن است از بین ببرد. پس تیمم بر صعید طیب (خاک پاک)- چنان چه اسلام دستور داده است- (فتیمموا صعیداً طیباً) <sup>(1)</sup> واقعاً دست و رو را پاکتر می سازد.

حکمت دیگر تیمم این است که چون وضو و غسل برای نماز، تشریح شده و مکلف باید با آب- که یکی از وسایل تنظیف و تطهیر است- خود را طهارت بدهد و حال که از استعمال آب معذور شده است، سزاوار نمی داند که بدون تطهیر و تنظیف، به نماز و توجّه به خدا روی نماید، و با توجّه به اینکه خاک نیز- شرعاً و علماً- یکی از مطهرات



است، دستور داده شده که تیمم کند تا با نظافت و طهارت، به درگاه خدا حاضر شود و اطاعتی را که به واسطه عذر از استعمال آب از او فوت شده، به این وسیله جبران و تدارک کند.

حکمت دیگر این است که اگر وضو و غسل، بدلی نداشته باشد و بدون بدل، مکرر نماز بخواند حال اعتیاد و مواظبت به گرفتن طهارت در شخص به واسطه عذر از استعمال آب ضعیف می شود. ممکن است حکمت های عالی تری هم داشته باشد که به مرور زمان و پیشرفت علم معلوم گردد.

با وجود مطالبی که بیان گردید، تأکید می شود که ما باید همه عبادات را فقط برای امثال امر و قربة الی الله به جای آوریم، تا از حظوظ و فواید عالیّه روحانی و اخلاقی آن برخوردار گردیم.

س- با توجه به این که این جانب تحقیقی درباره «عاقله در حقوق اسلامی» دارم، مستدعی است به پرسش های زیر پاسخ فرمایید:

1- «عاقله» کیست و در چه مواردی کاربرد دارد؟

2- استناد قبولی این نهاد حقوقی به چه منبع قرآنی، روایی و تاریخی می باشد؟

3- آیا در جامعه کنونی- با شرایط فعلی- قابل پذیرش و اجرا می باشد؟

4- ضمان عاقله چگونه ضمانی است؟ آیا ضمّ ذمه است یا نقل ذمه؟

5- آیا جایگزینی برای آن می توان داشت؟ (مثلاً بیمه)

ج 1- جهت تحقیق درباره عاقله و احکام و تفصیل آن، باید به کتب فقهیّه مفصّله مثل «جواهر» مراجعه نمایید. فقط برای این که سؤال تا حدّی بدون پاسخ نمانده باشد، به تعریف شیخ الطائفه- قدّس سرّه- در خلاف اکتفا می نمایم:

ایشان در مسأله 98 کتاب «دیات» می فرماید: «العاقلة كل عصابة خرجت عن الوالدين و المولودين وهم الإخوة وأبناؤهم إذا كانوا من جهة أب وأم أو من جهة أب والأعمام وأبناؤهم والمولى إلخ» و مورد آن، قتل خطا و جنایت خطایی بر اطراف است (والله العالم).

ج 2- منابع حکم فقهی عاقله، روایات است. علاوه بر این مورد، اجماع مسلمین است؛ چنانکه شیخ قدّس سرّه- در خلاف می فرماید:

«دية النفس على العاقلة في قتل الخطاء و في أطرافه كذلك بلاخلاف» (والله العالم).

ج 3- حتماً در جوامع کنونی و جوامع آینده- الی یوم القیامه- قابل پذیرش و اجراست. تعجب است اگر کسی این حکم مسلم شرعی را در جامعه فعلی قابل پذیرش نداند، و آن را موقتی و مختص به صدر اسلام عنوان کند؛ و از اشکالات متعددی که بر او وارد می شود غافل بماند.

با این گونه اظهار نظرها باب تصرف و تغییر در بسیاری احکام خدا باز شده و خاتمیت و جامعیت دین زیر سؤال می رود. اگر این باب باز شود، نه فقط حکم عاقله، بلکه تمام احکام دین و قصاص و تفصیلاتی که در آنها هست، صرفاً برای این که با حقوق موضوعه و نظامات لائیک موافق نیست، باید کنار گذاشته شود.

بیشتر این ایرادات بر اثر غربزدگی، تأثر از رسوم و عادات بیگانگان، بزرگ بینی آنها و کم بینی خود و فرهنگمان است.

اساساً معیار و میزان رد و قبول و پذیرش در يك جامعه مسلمان و یا برای يك نفر مسلمان، با معیارهایی که امروز در جوامع غربی و لائیک و حتی دموکراسی معتبر است، فرق جوهری دارد و نمی شود این دو معیار را به جای یکدیگر حاکم کرد.

کلّ مسأله بین مسلمان و غیر مسلمان و بین مکتب اسلام و مکتبهای دیگر قابل بررسی است، اما در جزئیات- بر اساس هر کدام که باشد- بحث، خاص و قابل طرح نیست.

بنابراین عرض می شود: کسی که به خطا مرتکب جنایتی شود، اگر لازم باشد باید برای این که خون مجنی علیه هدر نگردهد، با چیزی به عنوان دیه تدارک شود؛ و اگر خویشاوندان متمکن او، طبق ضوابط، این دیه را تدارک نمایند، چه ایراد و اشکال حقوقی دارد؟

اگر حکم در مورد شخص معینی بود- مثل این که اگر زید مرتکب جنایت خطایی باشد، خویشان او عهده دار باشند- قابل ایراد بود. ولی اگر این حکم، عام بود و در مورد همه خویشاوندان بود، به گونه ای که در مورد این خسارت و ضرر، همه نسبت به یکدیگر عهده دار باشند، چه اشکالی دارد؟ امروز از این فرد، این خطا صادر می شود؛ فردا هم از دیگری.

این عهده گیری ها در برابر عهده گیری شخص جانی است؛ مثل این که در ضمن عقد شرعی و قانونی این قرار و تقابل و معاهده را بگذارند.

خلاصه عهده گیری عاقله این شخص، بلاعوض نیست؛ بلکه در مقابل عهده گیری خود شخص و دیگران از این عاقله است. مثل اینکه چند دولت با هم قرار بگذارند که هر

کدام به واسطه حوادث یا حادثه خاصی در معرض تحمّل خسارت قرار گرفت، دیگران خسارت را بپردازند. این يك امر طبیعی و معقولی است که در خصوص این مورد، به حکم شرعی و الهی مقرر شده است.

علاوه بر اینها، جای تعجب است اگر کسی از قابل پذیرش و اجرا بودن این حکم سؤال کند، در حالیکه ببیند در دنیای کنونی و به اصطلاح متمدّن و حقوقدان، خسارت جنایت و خیانت‌های عمدی يك نفر را- اگر چه دهها و صدها میلیارد باشد- از ملّتش و از نسل‌های بعد از او گرفته و مردم مستضعف به دلیل جرم و جنایت و خیانت عمدی او، محکوم به استصغار و استحقار و در واقع، بردگی دیگران و فاقد عزّت و استقلال باشند.

چگونه است که این قانون ظالمانه را چون دول بزرگ غربی می پذیرند حتّی ما مسلمانان و حقوقدانان حرفی نمی زنیم؛ امّا در قانون الهی عاقله ایراد می کنیم؟

در دنیایی که ملّت آلمان به تهمت قتل جمعی از یهودی های خائن به ملّت آلمان، به وسیله هیتلر، هنوز هم بعد از گذشتن بیش از نیم قرن باید به یهودیان غرامت بدهند و آن را قانونی می دانند و می پذیرند، چگونه قانون عاقله در مورد قتل خطایی با وجود آنکه وجه حقوقی دارد، مورد حرف می شود؟

یهودی ها حتّی از ملّت هایی که دولتهایشان با هیتلر رابطه داشته اند، غرامت می طلبند و به زور آمریکا و دیگر دول استکبار، آن دریافت می کنند؛ و اینک که این نوشته را می نویسیم، از سویس مطالبه غرامت می نمایند و سویس هم راضی شده که تا ششصد میلیون دلار بدهد تا آنان دست از سرش بردارند.

معارف دین؛ ج 1؛ ص 238

ن ها مورد اشکال هیچ حقوق دان نیست و کسی نمی گوید بعد از پنجاه سال، چرا باید این مردم سویس عوض آنچه را یهودیان و طرفدارانشان جنایت بر آنها می دانند، غرامت بدهند؟

غیر از این است که این قانون را غرب عمل می کند و با زور سرنیزه پیاده ساخته است، و بنابراین از نظر حقوق، امروزه مسأله ای نیست؛ امّا قانون عاقله در اسلام و در بین مسلمین- که خود اسلام را اختیار کرده اند و خود را مکلف و متعهّد به آن می دانند- از طرف آنها و استضعاف شدگان فکری آنها مورد حرف شده است.

بدیهی است موجب اتّخاذ این موضع ها، جز حقارت و ذلّت و خودباختگی در برابر اجانب نیست وگرنه مسلمان قوی و مؤمن و متعهّد، خودش را و تعالیم دین و فرهنگش را برتر و بالاتر از هر فرهنگ و قانونی می داند (والله العالم).

ص: 233

ج 4- ضمان عاقله مستقل است و ربطی به انتقال ذمه یا ضم ندارد (والله العالم).

ج 5- اگر قاتل، عاقله نداشته باشد، یا عاقله او تمکن پرداخت نداشته باشد، دیه بر خود قاتل است (والله العالم).

س- شخصی سؤال کرده که: چرا علما و مراجع تقلید و پیشوایان مسلمین در يك زمان و عصر، از يك نفر بیشتر هستند؛ در صورتی که در زمان حضرت رسول- صلی الله علیه وآله وسلم- و بعد از آن حضرت، در زمان امامان- علیه السلام- يك نفر به عنوان امام و پیشوا مطرح بوده است.

ج- علما و مراجع تقلید، رتبه شاگردان و اصحاب پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم- را دارند که علوم و دستورات و تعالیم آنها را به دیگران منتقل می نمایند، و اخبار و احادیث و احکام را به مردم می رسانند.

در عصر خود- ائمه علیهم السلام- علمایی که از آنها نقل علم و حدیث می کردند، منحصر به يك یا چند نفر نبودند، و تنها جمعی از شاگردان حضرت صادق علیه السلام- را که «ابن عقده» احصا کرده است چهار هزار نفر بوده اند.

س- به نظر مبارك حضرت تعالی پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین- علیه السلام- و دیگر امامان- علیهم السلام- چنان که از کلام صاحب «حدائق» استفاده می شود، رجحان شرعی دارد یا خیر؟

المظلوم سیدالشهداء و أب- ي الأح- رار و علی أهل بیته و أولاده و أصحاب- ابه

با توجه به اینکه پوشیدن لباس سیاه شعار اهل مصیبت و علامت سوگواری و عزاست، پوشیدن آن در عزای حضرت سید الشهداء- علیه السلام- و سایر حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین- بی شبهه، راجح و تعظیم شعائر و اعلان ولایت و برائت از اعدای آل محمد- صلوات الله علیهم اجمعین- و تجلیل از ایثار و فداکاری و شهادت در راه خدا و پاسداری از دین و مذهب، و مصداق عناوین و جهات راجحه دیگر است.

یکی از شعائر شیعیان در عراق در دهه عاشورا برافراشتن پرچمهای سیاه عزا بر بالای خانه ها بود، که حتی کسی که در وسط بیابان تنها در يك خانه و کوخ محقر زندگی می کرد، ملتزم به این اعلام عزا و سوگواری بود.

یقیناً این برنامه ها و سیاه پوشیدن و سیاه پوش کردن در و دیوار خانه ها و حسینیّه ها و تکایا و مجالس که متضمّن درس های بسیار آموزنده، و موجب تعالی افکار و اهداف و تبلور شعور مذهبی و انسانی است، همه راجح بوده و سبب احیاء و بسط امر مذهب، و تحکیم علایق و روابط با خاندان رسالت، و تجدید میثاق تشیّع و پیروی از آن بزرگواران و محکوم کردن ظلم و استضعاف و استکبار است.

مسأله کراهت پوشیدن لباس سیاه که به اجماع و اخبار بر کراهت آن استناد شده است:

اولاً، اصل حکم به کراهت، قابل خدشه و اشکال است؛ زیرا عمده دلیل آن، - که اجماع است - محصل نیست؛ و به فرض محصل بودن، با وجود احتمال استناد مجمعین به اخبار، حجّت و کاشف از قول معصوم علیه السلام - نیست و روایاتی که به آنها استناد شده است اخباری مراسیل و ضعاف بوده و تمسک به آنها به عنوان تسامح در ادلّه مکروهات، جریاً علی التّسامح فی ادلّه المستحبات؛ مثبت حکم شارع مقدّس به کراهت نیست.

علاوه بر آنکه اثبات حکم موضوعی برای موضوع دیگر، یا اثبات حکم موضوع ذی الخصوصیّه برای فاقد خصوصیت بدون یقین به تساوی هر دو موضوع، در موضوعیّت برای حکم، و بدون یقین به عدم دخالت خصوصیت - مثل ما نحن فیّه - قیاس و حکم به غیر علم است.

بنابراین، با اخبار تسامح در ادلّه سنن، جواز تسامح در ادلّه مکروهات و حکم به کراهت ثابت نمی شود. مضافاً بر اینکه در اصل مقیّس علیه نیز استفاده حکم به استحباب مابلغ فیّه الثّواب عن النّبی صلی الله علیه و آله - محلّ تأمل و اشکال است.

غایة الأمر نقول:

إنه يستفاد من هذه الأخبار، ان من بلغه عن النّبی صلی الله علیه و آله - ثواباً علی أمر ثبت رجحانه بالشّرع سواء كان مستحباً أو واجباً أو لم یثبت عدم رجحانه إن أتى به التماساً لهذا الثّواب یعطى به ذلك الثّواب ویوجر به واین هذا من الحکم بالاستحباب حتّی یقال به فی غیره؟

به هر حال، اخبار دالّه بر کراهت، از جهت سند فاقد اعتبارند؛ و جبران ضعف آنها به عمل اصحاب، بنابر اینکه عمل جابر ضعف سند باشد در صورتی است که استناد ایشان در فتوا به نفس خبر باشد؛ ولی در مثل این مورد که محتمل است بر اساس همان تسامح در ادلّه، مشی کرده باشند، عمل به استناد به نفس حدیث ثابت نمی شود.

ص: 235

مضافاً اینکه به فرض جبر ضعف سند به عمل، دلالت روایات بر کراهت مطلقه، مورد اشکال است؛ زیرا از خود آنها استفاده می شود که حکم در این موضوع به عنوان اولی موضوع نیست؛ بلکه به جهت تعنون آن به عنوان ثانوی و شعار و لباس بنی عباس بودن است که پوشیدن آن تشبّه به آنها و موجب ارائه نفوذ و کثرت جمعیت پیروان آنهاست و در واقع، نهی از آن به ملاحظه این بوده که یکی از مصادیق تلبّس به لباس ظلمه، و تشبّه به آنها است؛ و مثل این حکم طبعاً دائر مدار بقاء تعنون موضوع، به عنوان مورد نظر است.

بنابراین اگر بنی عباس از بین رفتند این شعاریت و عنوان، بی موضوع و منتفی شد، یا رنگ دیگر شعار آنها یا ظلمه و کفّار و اهل باطل شد موضوع عوض می شود و حکم بر موضوع خود مترتب می گردد و پوشیدن لباسی که شعاریت فعلیه - مثل کراوات - دارد مکروه می شود.

ثانیاً، با قبول اینکه اصل حکم، فی الجمله ثابت است، دلیل آن اگر اجماع باشد، دخول پوشیدن لباس سیاه در عزا - که ظاهراً در اعصار ائمه علیهم السلام - و بعد از ایشان متداول بوده - در معقد اجماع، معلوم نیست؛ و قدر متیقّن از آن مواردی است که این عنوان عزارا نداشته باشد و تلبّس به لباس و شعار اعدا بر آن صادق باشد؛ و اگر احادیث را هم مستند حکم بشماریم، شمول و ظهور اطلاق یا عموم آنها در این مورد، به مناسبت حکم و موضوع قابل منع است.

بعد از همه این تفصیلات، همان روایتی که صاحب «حدائق» به عنوان تأیید نفی بعد استثناء لبس سواد در عزای حضرت سید الشهداء - علیه السلام - از «جلاء العیون» علامه مجلسی قدس سرّه - نقل کرده، دلیل است؛ و به نظر حقیر با آن هم حصر مفاد روایات کراهت در غیر موارد عزا فهمیده می شود و نیز می توان به فرض قبول اطلاق یا عموم روایات، آن را مقید یا مخصّص آنها دانست و جهت این که صاحب «حدائق» صریحاً به آن استناد نکرده، ظاهراً عدم ذکر سند آن در جلاء و عدم اطلاع یا عدم مراجعه ایشان به واسطه ضیق مجال به کتب دیگر بوده است.

محدّث مشهور، «احمد بن محمد بن خالد برقی» از طبقه سابعه، در کتاب «محاسن» ص 420، ح 195، از پدرش «محمد بن خالد» از «حسن بن ظریف بن ناصح» از طبقه ششم از پدرش «ظریف بن ناصح» از طبقه پنجم، از «حسین بن زید» - که ظاهراً «حسین بن زید بن علی بن الحسین» - علیه السلام - معروف به «ذی الدمعة» و از طبقه پنجم است - و او از عمویش «عمر بن علی بن الحسین» - علیهما السلام - روایت کرده است و سند و لفظ حدیث به این شرح است:

«عنه عن الحسن بن ظریف بن ناصح عن أبيه عن الحسين بن زيد عن عمر بن علي بن الحسين - عليهما السلام - قال:

لما قتل الحسين بن علي - عليهما السلام - لبس نساء بني هاشم السواد والمسوح وكن لا تشتكين من حر ولا برد وكان علي بن الحسين - عليهما السلام - يعمل لهن الطعام للمأتم» (1).

از این حدیث شریف - که مورد اعتماد و حجت بوده و شخصیت‌هایی از مشاهیر و از ثقات و اکابر اهل بیت علیهم السلام - آن را روایت نموده اند - استفاده می شود:

1- پوشیدن لباس سیاه در ماتم و عزا از صدر اول مرسوم بوده است و بنابراین بانوان معظمه بنی هاشم در ماتم حضرت سید الشهداء - علیه السلام - لباس سیاه پوشیدند.

ظاهراً این است که این عادت و سنتی بوده است که قبل از آن تا عصر رسالت هم سابقه داشته و مثل این است که لباس سیاه به عنوان ترك تزین و شعار عزادار بودن، متداول و مرسوم بوده است.

بنا بر این روایات، کراهت لبس سواد، شامل اینگونه لبس موقت و معمول نمی شود، و منصرف به این است که لباس متعارف و رسمی شخص سیاه باشد؛ و به فرض که اطلاق یا عموم داشته باشد، این روایت، آن اطلاق یا عموم را تقیید یا تخصیص می زند.

2- تشویق و ترغیب امام علیه السلام - از این عمل، دلیل بر رجحان آن است؛ و از آن فهمیده می شود که ادامه آن جهت فراموش نشدن این واقعه بسیار بزرگ تاریخی و بزرگداشت موقف عظیم سید الشهداء - علیه السلام - راجح و مستحب است.

نباید گفته شود که: حدیث، حکایت از عمل بانوان و تصویب امام علیه السلام - دارد و بر رجحان پوشیدن لباس سیاه در عزای آن حضرت برای مردها دلالت ندارد؛ زیرا وجه تصویب و تشویق امام علیه السلام - حال حزن و مصیبتی است که به وسیله پوشیدن لباس سیاه اظهار می شود، و خصوصیت صدور این حال از زن یا مرد ملحوظ نیست؛ و این حال در هر کس ظاهر شود مطلوب است.

البته اگر پوشیدن لباس سیاه فقط ظهور این حال را از زنان نشان می داد، اختصاص به آنها پیدا می کرد؛ ولی وقتی در هر دو - عند العرف علی السواء - ظاهر می شود یا گاهی در مردها ظاهرتر است، وجهی برای اختصاص نیست؛ و مثل رجل شك بین الثلاث والاربع است که چون این شك برای زن و مرد - هر دو - علی السواء حاصل می شود، از آن، اشتراك زن با مرد در حکم معلوم می شود.

ص: 237

---

1- 272. (1) - این حدیث را «علامه مجلسی» - قدس سره - از «محاسن» در «بحار» ج 79، ص 84، باب «التعزية و المأتم»، ح 24 روایت فرموده است..

این حدیث مانند کلام امیرالمؤمنین علیه السلام- است:

«الخضاب زينة و نحن قوم في مصيبة»<sup>(1)</sup>

که از آن استفاده می شود: زینت مناسب مصیبت زدگی نیست، خواه خضاب باشد یا چیز دیگر؛ مصیبت زده مرد باشد یا زن.

نیز از این حدیث استفاده می شود که اظهار عزاداری به وسیله پوشیدن لباس سیاه مورد تصویب و تشویق است، خواه از مرد صادر شود، یا از زن. و چنان نیست که با اینکه از جانب مرد نیز این اظهار ممکن باشد، رجحان اظهار آن مختص به زن باشد، زیرا عرف آن چه را موضوع مطلوبیت این عمل می یابد، ارایه حال عزا و سوگواری است که صدور آن از زن و مرد هر دو مطلوب است.

بلکه می توانیم بگوییم از مثل این حدیث می فهمیم که: ارایه حال سوگواری در مصیبت حضرت سید الشهداء- علیه السلام- به هر نحو مشروع- که عندالعرف حال سوگواری باشد- مطلوب است و خواه به وسیله پوشیدن لباس سیاه یا صیحه زدن در مجالس عزا یا ناله و گریه کردن، یا مرثیه خواندن، یا پابرهنه رفتن، یا صورت های مشروع و مقبول دیگر باشد، موجب اجر عظیم الهی در آخرت خواهد بود.

جعلنا الله من القائمین بها وحشرنا فی زمرتهم بحق محمد وآله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين.

س- درباره گوشت های قربانی در ایام حج در منی، در صورتی که بعد از تلاش و کوشش لازم، یقین پیدا کند که راهی برای استفاده از گوشت قربانی نیست و حتماً ضایع می شود (یعنی یقین کند که آنها سوزانده و دفن می شوند و همچنین مستحقّینی در منی یافت نشوند و بدانند که گوشت های قربانی به سایر بلاد اسلامی برای فقرا و مؤمنین برده نمی شود) و با توجه به اینکه این کار، اسراف و حرام است، سؤال این است که آیا می شود که حاجی موقتاً از قربانی کردن در منی صرف نظر کند، و پول آن را کنار بگذارد و هنگام بازگشت در محلّ خود قربانی کند (در همان ذی الحجة یا در ذی الحجة سال آینده)؛ و سپس مطابق دستوری که درباره گوشت قربانی است آن را مصرف نماید؟

ج- این کار و این اعمال سلیقه و تصرف در احکام الله جایز نیست. در این حکمت حج نیز اسرار و برنامه هایی است که باید طابق النعل بالنعل انجام شود. اینجا تمرین و تربیت تسلیم ابراهیمی و اسماعیلی است که وقتی ابراهیم به فرزندش گفت: (إني أرى في المنام أنّي أذبحك<sup>(2)</sup>)، او نگفت: کشتن من چه فلسفه و فایده ای دارد، و چنین و چنان

ص: 238

1- 273. (1) - نهج البلاغه/ حکمت 473.

2- 274. (2) - صفات/ 102 ..



می شود، و اسراف است و از این مقوله عذرها؛ بلکه بدون درنگ گفت: (یا ابت افعل ما توّمر).

در حج، همان طور که از فرموده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام- استفاده می شود، خدا بندگانش را متعبّد به کارهایی فرموده است که بسا فایده مهمّ ظاهری برای آن درك نشود؛ مثل: طواف، سعی و بسیاری محرّمات احرام. اما وقتی به عنوان تعبّد انجام شود، برکات بسیار بزرگ و فوایدی دارد که در هیچ عبادت دیگر تحصیل نمی شود.

با این وجود، در گوشت قربانی امکان استفاده و جلوگیری از ضایع شدن آن کاملاً فراهم است، و می توانند با امکاناتی که هست آن را به صورت کنسرو و ... در اختیار مستحقّان و محرومان قرار دهند.

س- سرورم! ابهاماتی در زمینه موسیقی برای این حقیر پیش آمده است، با شما در میان می گذارم تا این حقیر را راهنمایی فرمایید.

خداوند تبارک و تعالی هنرمند و زیباست و زیبایی و هنر را دوست دارد.

موسیقی، یکی از هنرهای دنیوی است که حتّی بسیاری از دانشمندان گذشته که به تمام علوم زمان خود آگاه بودند، با این هنر نیز آشنایی کامل داشتند؛ چگونه می شود که این هنر زیبا اشکال شرعی پیدا می کند؛ یعنی به وجود آوردن آن- همان نواختن موسیقی باشد- و گوش دادن به آن حرام می شود و یا جایز نمی باشد؟ هنر، زیباست و انسان از زیبایی لذّت می برد؛ در چه صورت این لذّت اشکال دارد؟

غنا، موسیقی مطرب و لهُو و لعب چیست؟ چگونه باید اینها را تشخیص داد؟

آیا نواختن و به صدا درآوردن همه آلات موسیقی اشکال دارد؟

در چه صورت نواختن آلات موسیقی اشکال دارد؟

آیا نواختن «نی» و «سه تار» جایز می باشد؟

آیا چوپان ها که «نی» یار آنها در تنهایی کوه ها و دشت هاست، عمل حرام انجام می دهند؟

گوش دادن به چه نوع موسیقی هایی اشکال دارد؟

آیا گوش دادن به يك موسیقی آرام و آرمش بخش اشکال دارد؟

بافرض این که نواختن یکی از آلات موسیقی اشکال نداشته باشد، و با توجّه به این که خرید و فروش آلات موسیقی جایز نمی باشد؛ پس چگونه می شود آن را تهیّه کرد؟

از شما سرور بزرگوار خواستارم که در صورت امکان سؤالات این حقیر را پاسخ داده و این حقیر را- که جوانی جویای تقو و سعادت دنیوی و اخروی هستم- برای ادامه زندگی راهنمایی بفرمایید.

ج- نامه حاکی از علاقه و توجه جنابعالی به امور دینی تعهد اسلامی و علاقه به تقویت معارف و ازدیاد بصیرت و بینش و رشد معنویات واصل شد.

از خداوند متعال مسألت می نمایم که شما و طبقه جوان معاصر را از مفسد تبلیغات سوء و نشریات و فیلمهای گمراه کننده مصون و محفوظ فرماید، و بر شعور دینی و احساسات و غیرت اسلامی شما بیفزاید.

عالم خلقت با مجموعه پهناوری که دارد و مساحت آن را جز خداوند خالق آن نمی داند و در تصوّر بشر نمی گنجد، همراه با ستارگان و منظومه ها، کهکشانشها، کاینات کوچک و بزرگش، اتم و الکترونها و هر چه بگویند و بفهمند، اقیانوس ها و کوه ها، جنبندگان، حیوانات، انسانها و نظامات بدیعی که در آنها وجود دارد، با سلول های بدن و با همه اجزاء و افرادش- که هر کدام عالمی شگرف و جداگانه و جذاب و جالب طبع جمال دوست بشوند- همه زیبا و دلربا و حیرت افزاینده. همه جلوه جمال خالق یگانه ذی الجلال و ذی الکمال و ذی الجمال او می باشند. جمال آفتاب، جمال ماه، جمال انسان، جمال کوهها، دشت ها، مرغزارها، صحراها، باغ ها و شکوفه ها، و گلها و گلستان ها، بستان ها، جمال علم و قدرت و استعداد این بشر- ظاهر و باطنش و جسم و روحش- جمال شب و روز و نور حیات و حسّ و حرکت- که در کلّ اجزای این عالم برقرار است- همه جاذب و اعجاب انگیز است.

از همه بالاتر و جالبتر، جمال محمّد- صلیّ الله علیه و آله وسلّم- و مهدی علیهم السّلام- است که آیات جمال حق، و زیبایی مطلقند و همه، شیفته و دلباخته آنهایند.

اگر گویم که عشق گل، فغان آموز بلبل شد خطا باشد که این نسبت بود بی اصل و بی مبدأ

نه بلبل عاشق گل شد، نه گل معشوق بلبل شد گل و بلبل شده هر یک به رویی واله و شیدا

هر آن کس زنگ بزداید ز مرآت ضمیر خود ببیند جمله هستی را به ذکر ایزد یکتا

همه عاشق به روی او همه مایل به سوی او همه خرم به بوی او و او از جمله ناپیدا

نکته جالب در این عالم جمیل سراسر جمال این است که اگر چه میل به جمال و جمال دوستی و ذوق درك جمال مثل سایر استعدادها و امیالی که در بشر می باشد تکوینی و فطری است، اما بدون هدایت های تشریحی، این غریزه جمال دوستی نیز به واسطه اینکه انسان موجودی چند بعدی است مثل سایر غرایز منحرف می شود و یا امر

بر او مشتبه می شود؛ مثلاً چیزی را از يك بعد و يك نگاه زیبا می بیند در صورتی که از نگاهها و ابعاد دیگر، زشت و نازیباست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام- در مورد دنیا می فرماید:

«مثل دنیا مثل الحیه لئن مسها و فی جوفها السم النافع یحذرها الرجل العاقل و یهوی الیه الصبی الغافل»<sup>(1)</sup>؛

ظاهر مار، البته نرم است و کودک غافل به آن علاقه نشان می دهد؛ ولی شخص بالغ و عاقل از آن می پرهیزد.

جمال واقعی با جمال ظاهری، و جمال حقیقی با مجازی فرق دارد. صدای خوش و خوب، مثل چهره خوب و اندام زیبا جمال است؛ اما چگونگی استفاده از این زیبایی ها گاه فساد و وبال است و با آن زیبا، زشت و حسن، قبیح می گردد.

اگرچه غنا و سرود- که آوازی است مشتمل بر ترجیع خاص و مناسب با مجالس لهو است- بر حسب ذوق حیوانی و لهوگرایی بشر، زیبایی است، ولی در واقع زشت و خطرناک و آفت زا است و در روح، و بلکه جسم انسان- خصوصاً در دراز مدت- خطرات بسیار دارد.

موسیقی که عبارت از استفاده از آلات طرب است همه از ملامی بوده و بازدارنده انسان از یاد خدا و جمال حقیقی است. و هر چه انسان را از توجه به آن جمال و پرستش او باز دارد، جمال نیست.

علاوه بر این موسیقی در اعصاب تأثیرات زیان بخشی دارد و چنان چه بررسی نمایید می بینید اشخاصی که به این امور گرفتارند از چه سعادات و لذایذ روحی و معنوی محروم می شوند و در چه درکات فسادی سقوط می نمایند؛ که از آن جمله؛ اعتیاد به مواد مخدر و ... است. راجع به استفاده از موسیقی حتی بیگانگان هم، نظر منفی داده اند و آن را زیان بخش می دانند؛ و کتب بسیاری در مضارّ این ملامی نوشته شده است.

خداوند متعال که این بشر را به این استعدادهای زیبا آفریده است بهتر از خودش مصالح او را می داند، و مانند طبیب که بیمار را از غذای بد برحذر می کند، از این اعمال بر حذر فرموده است.

در روایت است که:

«انتم کالمرضى ورب العالمین کالطیب»<sup>(2)</sup>؛

شما مانند بیمار هستید و خدایی که جهانیان را تربیت می فرماید، مانند طبیب است؛ و طبیب باید آنچه را موجب علاج بیماری و تندرستی او است دستور بدهد، و بیمار را از آنچه به آن مایل است- اگر برای او زیان دارد- منع نماید.

ص: 241

1- 275. (1) - رك: نهج البلاغه/ حکمت 119.

2- 276. (2) - بحار: 107 / 4 ..

این نکته را هم در نظر داشته باشید که مسأله مهم در اسلام، تسلیم بودن شخص نسبت به هدایت‌های دینی و الهی است؛ مانند بیماری که در برابر طبیب حاذق تسلیم است و دارهای تلخ، تند و شوری را که او نسخه می‌دهد می‌خورد.

در مجموع، این اسلام است؛ و این هم احکام و رشته‌های مختلف همه نواحی زندگی و ابعاد روحی و معنوی و جسمی، سیاسی و اجتماعی و فردی، مالی و اقتصادی و جزایی که متضمّن جلب مصالح و دفع مفاسد می‌باشد و ما باید آنها را بپذیریم و در جزئیات، چون و چرا ننماییم؛ و همان حالی را که شاعر می‌گوید داشته باشیم:

بنده آن باشد که بند خویش نیست جز رضای خواجه اش در پیش نیست

\*\*\*

نی ز خدمت مزد خواهد نی عوض نی سبب خواهد ز امرش نی غرض

گر بُرد خواجه او را پا و دست دست دیگر آورد کاین نیز هست

خداوند متعال، ما و امت ما- به خصوص جوانان کشور ما- را از اشتغال به موسیقی و ملاحی و مناهی و برنامه‌ها و مسابقات پوچ و پوک- که سبب بر باد رفتن عمر و وقت می‌گردد- حفظ و حراست فرماید. والسّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

س- اگر شخصی به وسیله موسیقی یک حالت روحانی و تقرّب به خداوند پیدا کند (مثل اینکه از این دنیا پرواز می‌کند و به آن بی‌توجه می‌گردد)، آیا شنیدن و نواختن موسیقی برای او حرام است؟

ج- شنیدن یا زدن آلات مذکوره برای همه حرام است؛ و بر حسب ادلّه فقهی که در کتب مفصّله استدلالیه ذکر شده، در این حکم تفاوتی بین شخص مفروض و غیر او نیست.

این اشتباه است که کسی فکر کند حالت مذکور، یک حالت روحانی و معنوی و قرب به خدا است؛ بلکه این یک حالت روانی است که معلول همان صدای تار و غیره است؛ یعنی اثر آن صدا به قدری روح شنونده را تحت تأثیر قرار می‌دهد که از بسیاری از امور غافل می‌شود و حتی ممکن است حالت گریه پیدا کند. و الاّ چطور ممکن است عملی که طبق برهان، برخلاف شرع مقدّس، حرام و معصیّت خداست و از آن نهی شده است، موجب تقرّب به خدا شود.

علاوه بر این گاهی عملی که دارای مصلحت و فایده‌ای است، برای آنکه ضرر و مفسده اش بیشتر است حرام می‌شود؛- زیرا خداوند متعال، عالم به تمام این جهات است.

مثلا در شراب و قمار بر حسب قرآن مجید، منافع و فوایدی هست، اما چون گناه و فساد آنها بیشتر است حرام شده است.

شخص مسلمان باید تسلیم احکام خدا باشد. در روایت است که شما مانند بیمارید و خداوند ربّ العالمین طیب است؛ و طیب آنچه را مصلحت و خیر بیمار است دستور می دهد، و اشتهای او را ملاحظه نمی کند.

بسیاری از غذاها و داروها است که برای بیمار از يك جهت بسیار مفید است، ولی از جهت مهمتری مضرّ می باشد. بنابراین طیب او را منع می کند و بیمار هم باید به دستور طیب عمل کند (والله العالم).

س- اگر اسلام با بردگی مخالف است، - چرا مانند شراب و ... آن را حرام نکرد؟

ج- اسلام با بردگی مبارزه کرده است و در اجتماع اسلام بردگی، خواه و ناخواه باید منقرض شود.

پیامبر اسلام از اولین روزهایی که در مکه معظمه مبعوث به رسالت شد و قبل از هجرت به مدینه منوره، در آن وقتی که هنوز بیشتر احکام اساسی و اصولی اسلام را عرضه نکرده و دعوتش بیشتر دعوت به خدا و توحید بود، مسأله آزاد کردن برده ها را مطرح ساخت.

آنگاه که هنوز مؤمنان به او معدود بودند و مبارزه با برده داری دعوتش را به خطر می انداخت، آزاد کردن غلامها و کنیزها را در طی برنامه های خاص و به عنوان یکی از بهترین کارهای نیک و موجبات قرب به خدا اعلام کرد؛ و سپس به موجب قرآن مجید در هنگام بیان برنامه امور مالی اسلام و در آمد و هزینه، یکی از مصارف خاص زکات را- که از مالیاتهای عمده اسلامی است- آزاد کردن بردگان مقرر فرمود.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام- از دستمزد خود هزار بنده آزاد کرد. هم چنین سایر ائمه علیهم السلام- برنامه آزاد کردن برده ها را داشتند. این يك مبارزه ای بود که رسم برده داری و برده فروشی را از میان می برد.

علاوه بر این، جریمه بعضی جرایم و گناهان، مانند: قتل نفس، افطار روزه، آزاد کردن بنده مقرر شد و از طرق دیگر نیز این کار الزامی گردید.

اما اینکه چرا آن را حرام نفرمود، شاید برای این بود که برده ها در گردش چرخ های اقتصادی، و امور کشاورزی و دامداری، در دنیای آن روز سهم مهمی داشتند و میلیونها برده، این کارها را امور می کردند و آزادی ناگهانی و سریع آنها موجب بهم

خوردن وضع اقتصاد جوامع می شد و حتی خود برده ها نیز در وضع نابسامانی می افتادند.

اسلام از يك سوزمینه آزادی برده ها را چنان تدارك دید که اگر برنامه های اسلام اجرا شده بود، برده داری و برده فروشی قرنهای پیش پایان یافته بود؛ و از سوی دیگر برای اصلاح وضع موجود آنها که بسیار غیر انسانی بوده و برخلاف واقع، به شریعت موسی علیه السلام - و عیسی علیه السلام - نسبت داده می شد و فلاسفه ای مانند افلاطون و ارسطو آن را پذیرفته بودند، اسلام انقلاب بزرگی به وجود آورد که برده به حساب يك انسان کامل محسوب شود و حقوق انسانی او محترم باشد.

اسلام تا آنجا پیش رفت که يك برده در ارزش های انسانی بتواند از برده دار هم گوی سبقت را برآید و چنان باشد که ارزش واقعی يك برده نزد خدا از هزاران و میلیون ها برده دار بالاتر شود و برده بتواند بر کرسی قضاوت نشسته و علیه برده دار و هر شخصیت دیگر، طبق ضوابط اسلامی رأی بدهد.

حکایات بسیار از بردگان صدر اسلام و فضیلت هایی که برای آنها قایل بودند، شاهد قدر انسانی و ارزشی است که اسلام به آن ها اعطا کرد.

راجع به روابط برده دار و برده دستوراتی داده شد که بردگان در نهایت احترام و مصونیت های حقوقی زیست داشته باشند و به قدری این دستورات، مؤکد بود که بعضی از ترس این که مبادا در ادای حقوقی که اسلام برای برده مقرر کرده کوتاهی کنند، و در برابر خدا مسؤول شوند، برده را آزاد می کردند.

به قدری حسن سلوک با بردگان انسانی شد که بسیاری از برده ها از اینکه مولایشان آنها را آزاد کند، استقبال نمی کردند؛ و اگر هم آزاد می شدند رابطه خود را با مولای خود و خاندان او نمی بریدند.

هرگاه علی علیه السلام - به بازار می آمد، دو جامه می خرید و آن را که بهتر بود به غلامش می داد. «قنبر» غلام علی علیه السلام - بود که آزاد شده بود؛ اما رابطه اش با علی علیه السلام - رابطه يك مرید و مراد بود؛ رابطه يك شاگرد مؤمن و معلّم بود، که عاقبت هم در راه دوستی علی به دست «حجاج» کشته شد.

پیامبر اسلام، غلام خود «زیدبن حارثه» را آزاد ساخت؛ وقتی پدر و کسانش آمدند او را خریداری کنند و با خود ببرند، پیغمبر او را آزاد کرد و به آنها نشان داد که برده فروش نیست و به زید اختیار داد که اگر می خواهد نزد کسان خود برود، و اگر می خواهد نزد پیغمبر بماند. زید خدمت پیغمبر را انتخاب کرد و در شمار صحابه معروف و رجال نامدار اسلام قرار گرفت و در جنگ «موتّه» پس از «جعفر طیار»،

فرمانده سپاه اسلام شد و شهید گشت؛ و در تاریخ و در پیشگاه خدا مقامی یافت که میلیونها و میلیونها مردم در طول تاریخ اسلام به او غبطه می خوردند. پیامبر اسلام بر خلاف سنتهای دوره جاهلیت که دختر دادن به برده یا برده آزاد شده را ننگ می دانستند، دختر عمه خود را- که دارای شرافت نسبی عالی بود- به ازدواج او درآورد.

راجع به این موضوع، چون نویسندگان و محققان و حتی بعضی خاورشناسان توضیحات کافی داده اند، به همین مقدار اکتفا می شود. می توانید رساله ها و مقالات بسیاری را که در این موضوع نوشته اند مطالعه فرمایید.

س- همان طور که مستحضرید ائمه هدی- علیهم السلام- در موقع مقتضی در رابطه با فلسفه احکام، بیاناتی را فرموده اند. البته معترفیم که شاید عقل به بسیاری از علل احکام دسترسی پیدا نکند؛ اما از آنجایی که دایره ایجاد شبهات توسط دشمنان دین و اهلیت- علیهم السلام- گسترش پیدا کرده، بیان فلسفه احکام خصوصاً برای جوانان ضروری است تا بدینوسیله آنان نسبت به تکالیف شرعی توجیه گردند. بنابراین مستدعی است در صورت امکان، درباره سؤالات ذیل پاسخ های لازم را شخصاً مرقوم فرمایید، تا بتوان در این زمینه خدمتی را ارائه کرد.

قبلا از اظهار لطف شما کمال تشکر و امتنان را دارم.

#### 1- فلسفه وجوب حجاب و پوشش چادر چیست؟

ج- راجع به حکمتهای حجاب و فواید چادر و اصلح بودن آن برای خود بانوان کتب بسیاری به زبان فارسی و عربی و ... نوشته شده است؛ از آن جمله کتاب «وسيله العفاف يا طومار عفت» است.

اگر اهل بصیرت با دقت و تعمق در جمله اخباریه قرائیه (ذکر اظہر لقلوبکم و قلوبہم (1) که بعد از جمله انشائیہ (واذا سئلتموهن متاعا فسئلوهن وراء حجاب است نظر نمایند، بخش مهمی از حکمتهای حجاب و مفسد اختلاط زنان با مردان بیگانه و جلسات و مجامع و مدارس و دانشگاههای مختلف معلوم می شود و به نقطه نظر شارع مقدس- که صیانت جامعه از فساد و بی عفتی و فحشا است- آگاه می گردند.

#### 2- دلیل و علت حرمت ریش تراشی را مرقوم فرمایید؟

ج- در حرمت ریش تراشی علمای بزرگ از جمله عالم نابغه و متفکر مجاهد، «شیخ جواد بلاغی» تألیفاتی دارند که می توانید مراجعه فرمایید.

ص: 245

به هر حال، قدر مسلم این است که داشتن ریش تأسی به انبیا و ائمه علیهم السلام- است.

از عصر رسالت تا این زمان، تراشیدن ریش در بین مسلمانان زشت و قبیح بوده است: اخیراً که مسلمانان با بیگانگان ارتباطی پیدا کرده و قوت صنعتی بیگانگان برخی از افراد ضعیف مسلمان را خود باخته و تحت تاثیر آنها قرار داده است، تراشیدن ریش مثل بسیاری از آداب و رسوم دیگر آنها مورد تقلید این افراد ضعیف قرار گرفته است.

3- علت حرمت اختلاط زن و مرد نامحرم در عروسی ها، گروههای سرود و برنامه ها و مجالس چیست؟

ج- تعجب است که با وضوح مفاسد آن، علت حرمت آن مورد سؤال واقع شود.

4- فلسفه حرمت استفاده مردان از طلا چیست؟

ج- البته ما نمی توانیم فلسفه احکام را- چنانکه باید- بیان کنیم، و چه بسا که در مواردی اصلاً حکمت حکم را درک نکنیم؛ اما اجمالاً و با توجه به حکمتهای اکثر احکام، می دانیم و معتقدیم که در همه احکام شرعی، مصالحی منظور شده است که ما باید در مقام تسلیم به آنها عمل و به آن چه را حکمتش نامعلوم مانده، مثل آنچه معلوم است عمل کنیم؛ عیناً مثل بیمار، و نسخه و دستور پزشک.

با این وجود در خصوص تزین مرد به طلا، این حکمت مهم وجود دارد که در مردان، گرایش به زینت رواج نیابد و مردم به افتخارات معنوی اقبال داشته باشند؛ و این زینت ها و ظواهر، سبب فخرفروشی و برتری جویی نگردد.

5- علت حرمت تشبّه به کفار و پوشش کروات و تقلید از آرایش، لباس و مد بیگانگان چیست؟

ج- حکمت این هم در کمال وضوح است. تشبّه به کفار، خلاف استقلال اسلامی و حاکی از ضعف روحیه جامعه و بزرگ شمردن و کارساز شدن استضعاف آنها است.

بسیار تأسف آور است که مسلمانان به کفار گرایش داشته باشند، در حالی که کفار گرایش به اسلام مسلمانان، و ترک عادات خود مثل همین کروات زدن را خلاف استقلال خود می دانند.



6- دلیل و حکمت حرمت رقص و لهو و لعب و موسیقی لهوی و غنا چیست؟

ج- لهو و لعب و رقص و موسیقی و ملاحی، همه از اموری است که جنبه های حیوانی انسان را تقویت می نماید و جنبه های روحانی و ملکوتی او را ضعیف؛ و او را از یاد خدا و سیر در عوالم معنوی و کمالات انسانی باز می دارد.

7- فلسفه تفاوت دینه زن و مرد و ارث آن دو چه می باشد؟

ج- حکمت آن شاید بعضی جهات اقتصادی و ملاحظه تکالیف اقتصادی است که بر عهده مرد بوده و به واسطه قتل او فاقد موضوع شده است.

8- فلسفه مبعوضیّت طلاق و دستور اسلام به سهل گرفتن امور ازدواج چیست؟

ج- این دو سؤال هم جوابش روشن است، حکم طلاق از احکامی است که باید در قوانین عائله مشروع باشد و بدون آن این قانون، ناقص خواهد ماند؛ ولی رواج طلاق نیز متضمن بعضی معایب است که با مثل همین نکوهشهای ارشادی و تعالیم دیگر کنترل می شود.

سهل گرفتن امر ازدواج، فواید و حکمت های بسیار دارد. در حال حاضر سخت گیری هایی که در ازدواج مرسوم شده و حتی محدودیتهای و شرایطی که به عنوان قانون در امر ازدواج برقرار می شود، همه با این مصالح عالیّه که بیانش مستلزم شرح فراوانی است، منافات دارد.

اگر آن محدودیّت ها در جوامع غربی - که ارتباطهای نامشروع بین زن و مرد را گناه نمی دانند برقرار باشد برای خودشان و آن فرهنگ مبتذل قابل قبول است؛ اما در جامعه مسلمانان باید ازدواج برای همه بدون محدودیّت های غیر شرعی همیشه قابل عمل باشد.

به نظر حقیر، مسایل تسهیل ازدواج در اسلام که متأسفانه فعلاً با بعضی مقررات محدودیّت هائی یافته، نظر عالی شارع مقدّس را نسبت به حفظ جامعه از سقوط در منجلاب فحشا و زنا نشان می دهد.

ص: 247

فصل دهم: صوفیه

اشاره

ص: 248



س 1- آیا «عشریه»، ریشه اسلامی دارد؟ آیا مکفی از خمس می باشد؟

س 2- دیدگاه اسلام در مورد صوفیان چیست؟ اگر منکر ضروریات دین نباشند، ولی به جای «خمس» قائل به «عشریه» بوده و شارب را بلند گذاشته و یا بیش از حد به قطب توجه کنند، آیا این کار آنها بدعت و کفر محسوب می شود؟

س 3- آیا ازدواج با دختر آنها اشکال دارد؟ معاشرت کردن با آنها چگونه؟

س 4- لطفاً يك تعريف از «عارف» و «عرفان» بفرمایید (اگر چه که این مفهوم والا در قالب يك جمله نمی گنجد).

س 5- آیا می توان با قلم به کتب آنها پاسخ داد و آن را نقد کرد (بدون توهین کردن و رعایت کامل شؤون اسلامی)؟

س 6- صوفیان در مقابل برخی معترضین به شارب، ضمن اینکه این را شعار خود می دانند و می گویند: «از نظر ما زدن و یا نزدن آن اشکالی ندارد و چون عمل مستحبی می باشد، در صورت گذاشتن آن، مرتکب گناهی نشده ایم.» چند مسأله را هم مطرح می کنند که من آنها را در قالب سؤال مطرح می کنم. لطفاً شما پاسخ دهید؟

الف- با این که به مصداق آیه شریفه (و ثيابك فطهر) آی فقصر از لباس بلند نهی شده، چرا علما آن را زین خود قرار می دهند؟

ب- با این که عمامه بیش از سه دور مکروه است و لباس سیاه هم مکروه می باشد، چرا علما عمامه بلند را شعار خود قرار می دهند و سادات، عمامه سیاه دارند؟ ...

ج- مکتوب جناب عالی واصل شد. با تشکر و تقدیر از توجهات جناب عالی؛ امید است در تحقیق و بررسی و نیل به حق و حقیقت موفق باشید و وسیله هدایت و نجات دیگران از شبهه و ضلالت گردید.

راجع به فرقه مذکوره از فرق صوفیه، بسیاری که اهل اطلاع از مشارب و برنامه های آنها هستند، حسن ظنی به آنها ندارند و اگر چه به ظاهر یا به واقع به بعضی

عقاید حقّه اقرار و اعتراف نمایند، در بعضی موارد دیگر، عقاید آنها را منحرف می‌شناسند، و بسیاری دیگر از صوفیه را از این‌ها معتدلتر می‌دانند.

همین موضوع تجزیه دین به طریقت و شریعت و دعوی اجازه خاص از حضرت بقیّه اللّه - ارواح العالمین له الفدا - به قول خودشان در تلقین اذکار و طریقت و لزوم اتصال علما و به اصطلاح آنها علمای شریعت - به وسائط غیر مخدوشه به ایشان، همه دعوی است که مخالف اجماع و اتفاق شیعه بوده و هست. و احدی از علمای کاملین و فقها و محدّثین بارعین از عصر آغاز غیبت کبری الی زماننا هذا - مثل: «صدوق»، «شیخ مفید» و «شیخ طوسی» - چنین ادّعایی را نداشته و آن را قطعاً و جزماً مردود می‌دانند و بدعتها و فرقه‌سازیه‌ها و ضلالتها از همین دعوی مایه می‌گیرد.

البته هر کس به شهادتین و ولایت ائمه اثنا عشر - علیهم السلام - اقرار بنماید و انکار ضروری اسلام را نکند، محکوم به اسلام و تشیع است و کافر تراشی جایز نیست. ولی در بررسی عقاید صوفیه باید به سخنان و بیانات و نوشته‌ها و اشعار اشخاص و به اصطلاح اقطاب ایشان و برنامه‌های اذکار و اوراد و حالات آنها از وجد، سماع، عشق مجازی و جدایی‌هایی که با متشرّعه دارند، مراجعه نمود.

حتّی بدعت کیفیت - به قول آنها - تشرف و دستوراتی که می‌دهند تا آنجا کشیده می‌شود که به آنها نسبت می‌دهند و در هنگام قرائت (ایاک نعبد) قصد مرشد یا شکل او را در ذهن حاضر کنند. و سلسله‌های بی‌اعتباری که برای مرشد خود ساخته‌اند غالباً یا مجهول الحال و یا از غیر اهل تشیع و فاسد العقیده می‌باشند.

همین شعار «هو 121» بر بالای نوشته‌ها و نامه‌ها در برابر شعار اسلامی و قرآنی (بسم الله الرحمن الرحیم چه توجیهی دارد؟ چرا از این شعار مقدّس مسلمانها اعراض کرده و با این شعار ساختگی خود را از دیگران جدا نموده‌اند؟

آنها باید این بدعتها و سایر مظاهر، مثل گذاردن شارب را کنار بگذارند، و به سایر مسلمانان و شیعیان بپیوندند. اگر واقعاً پاکدل و منصف باشند خود بهتر می‌دانند که چیزی در صندوقشان نیست و با مقام اقدسی ارتباط ندارند.

شخص جنابعالی هم به این موضوع حتماً رسیده‌اید و این چند نفری را که در این نیم قرن از این فرقه یکی پس از دیگری در محلّ شما دعوی قطبیت و ارشاد داشتند و آن را به ارث به فرزندان خود سپردند، می‌شناسید. حال پس از فوت پیر یا مرشد یا قطب آخر که کسی را نداشتند، عموی او را از وکالت دادگستری بازداشتند. این افراد چه رابطه خاصی با مقام ارفع و اقدس ولی الله الأعظم - ارواحنا فداء - می‌توانند داشته باشند؟ اگر این آقای وکیل دادگستری و به اصطلاح حقوق خوانده، شجاعت و آزادگی

داشته باشد، ختم این غایله را اعلام و بطلان آن را ابلاغ می نمود و جمعی را از اشتباه بیرون می آورد.

و اما پاسخ به سؤالات:

ج 1- «عشریه» به صورت معمول بین دراویش بدعت و حرام است و ریشه اسلامی ندارد و مجزی از خمس نیست.

ج 2- صوفیه با فرقه ها و انشعابات بسیاری که دارند، اگر چه در انحراف در يك سطح نیستند و بسا که برخی از آنان خارج از ربنه اسلام شمرده نمی شوند، اما در مجموع، منحرفند و عقاید خاصه ای که دارند غیر اسلامی است.

همین موضوع توجه خاص و بیش از حد به قطب، در بعضی صورتهایش شرك و کفر است، و باید مشخص شود که به چه صورتی است تا معلوم گردد از مصادیق بدعت یا بالاتر، کفر و شرك است، به هر حال، انکار هر يك از ضروریات دین کفر است.

ج 3- از معاشرت، مجالست، مزاجت و رفاقت با آنها- چون معرض خطر ضلالت، فساد عقیده و مفساد دیگر است- جداً باید احتراز نمود. حتی اگر التزام آنها به عقاید و برنامه های غیر اسلامی و انکار ضروری معلوم نباشد نیز احتیاط شدید ترك ارتباط با آنها است:

«أخوك دينك فاحتط لدينك» (1).

ج 4- تعریفی که فارغ از اصطلاحات و مقرون به حقیقت باشد این است که: مفهوم «عارف» و «عرفان» و «معرفت» مانند نور، مقول به تشکیک است و مراتب و درجات آن بسیار متفاوت است.

حقیقت عرفان و معرفت، شناخت است که برای همه تا حدی مفهومی بدیهی و در نهایت وضوح است؛ یعنی هر کس در هر حدی که آن را دارد این حقیقت را در خودش می یابد. متعلق معرفت و عرفان هر چه باشد، در مورد عرفان و معرفت به خدا همین معنی ثابت است.

تمام مؤمنین و کسانی که خدا را باور کرده اند همان درجه ای را که از معرفت دارند در خود ادراک می کنند. در عین حال، این مراتب- چنانکه گفته شد- متفاوت است.

آن پیرزنی که گفت: خدا را به گردش کردن این چرخ می شناسم که تا آن را نگردانم نمی گردد، عارفه و صاحب عرفان و معرفت است و حقیقت آن را در خود می یابد. و نیز آن چوپانی که به چرانیدن گوسفندان مشغول است و از مشاهده اوضاع و

ص: 252

احوال آنها راه به خدا می برد و خدا را می خواند؛ و همچنین آن کیهان شناس؛ و نیز آن عالم و دانشمندی که عمرش را در کسب معارف و تفکر و اندیشه گذرانده است؛ و همچنین آن شخصیت یگانه و بی مانند و بزرگی که به درگاه حضرت احدیت - جلّت عظمتّه - «الأحصى ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك» (1) عرض می کرد و نیز آن عظیم المنزله که «لوكشف الغطا ما ازددت يقيناً» (2) و «ما لله آية أكبر مني» (3) می فرمود، همه از عرفان بهره مندند، و عارفند؛ اما فاصله درجات و مراتب و مقامات تا به بیش از فاصله زمین از آسمان می رسد.

ج 5- به کتب و افکار و آرای آنها پاسخ داده شده؛ می توانید به کتبی مانند: «خیراتیّه»، «حدیقه الشیعه»، «نقدی بر مثنوی»، «صوفی و عارف چه می گویند»، «فضائح الصوفیه»، «عرفان و تصوّف» و نوشته های «کیوان قزوینی» که سالها از به اصطلاح بزرگان همین فرقه مورد سؤال شما بود و به کتاب «از کوی صوفیان تا حضور عارفان»، تألیف «سیدتقی واحدی صالح علیشاه» و کتاب های بسیار دیگر رجوع فرمایید.

ج 6- اولاً، اگر به کسانی که در مورد شارب اعتراض می نمایند در مورد دیگر اعتراض باشد، موجب رفع اعتراض از آنها نمی شود. ورود هر دو اعتراض مانعةالجمع نبوده و اثبات یکی از آن دو، موجب نفی و سلب دیگری نیست.

مسأله این است که زدن شارب - چنان که در عبارت سؤال نیز تصریح شده - مستحب است، و به تعبیر دیگر، گذاردن و داشتن آن مکروه می باشد و روایات متواتر و قطعی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم - و ائمه طاهرين عليهم السلام - همه دلالت بر سفارش اکید بر احفاء شارب، یعنی مبالغه بر زدن و گرفتن آن دارد. این دستور اسلام و سنت ثابت قولی و عملی آن بزرگواران است. حال ترك این سنت و شعار قرار دادن آن چه معنایی دارد؟ اگر اشخاص، این سنت و امثال بسیاری از آداب و مستحبات دیگر را ترك کنند، ایرادی نیست، ولی التزام به آن و شعار قرار دادن التزام، بر خلاف ادب دین و سیره ائمه معصومین عليهم السلام - است.

معنای این تعبد و التزام به نگرفتن شارب و ترویج و مستحسن شمردن آن، انكار يك حكم ثابت شرعی است؛ که اگر چه آن حکم مستحب باشد انکارش مثل انکار حکم واجب است.

ص: 253

1- 279. (1). بحار: 23 / 71.

2- 280. (2) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: 113 / 7.

3- 281. (3) - بحار: 206 / 23 ..

اگر در معنای این التزام قدری دقت شود، به عبارت دیگر، ترك مستحب (مثل: زدن شارب یا گرفتن ناخن یا نماز شب) با انکار استحباب این اعمال و راجح قرار دادن ترك آنها (مثل: ترك نماز و انکار و التزام به ترك نماز) خیلی فرق دارد.

ترك نماز واجب، معصیت کبیره و ترك نماز نافله و ترك زدن شارب ترك مستحب است؛ اما انکار وجوب نماز یا استحباب نافله، موجب کفر است. مواظبت و تعهد داشتن به ترك این اعمال - اعم از واجب و مستحب - و وظیفه قرار دادن آن نیز با التفات به لازم آن، کفر می باشد.

البته غرض این نیست که اصحاب شوارب و هر کس را که شارب دارد کافر بگوئیم، حاشا و کلا. چون اکثریت آنها توجه به لوازم این التزام ندارند؛ اما آنهایی که به اینها دستور می دهند، خودشان منصفانه فکر کنند که این دستور متضمن چه معانی و لوازم است؛ و چگونه می توان بدعت بودن آن را انکار نمود؟

ثانیاً، آیه شریفه (و ثيابك فطهر) (1) اگر چه ظهور ابتدایی آن با عدم اطلاع از لباسهای دامن کش اعراب، امر به تطهیر و تنظیف لباس است، اما در روایات شریفه «فقصر»، به کوتاه کردن ثياب تفسیر شده است که البته این تفسیر، چون از معصوم علیه السلام - است، حجت می باشد. ولی بر حسب روایات و تفاسیر در عصر جاهلیت، بین اعراب - مخصوصاً اهل تکبر - رسم بوده که لباسها را به قدری بلند می گرفتند که بر زمین کشیده می شد؛ و در آیه، نظر به کوتاه کردن لباس به حدی که از قوزک، پایینتر نیاید و بر زمین کشیده نشود. چنانکه در آستین نیز مستحب است که روی مچ دست را نگیرد و از امیرالمؤمنین علیه السلام - روایت است که این مقدار را قطع می فرمودند.

بنابراین چنانکه ملاحظه می شود و مستفاد از روایات است، لباس های اهل علم از قوزک پائینتر و بلندتر نیست. بسیاری از علما بوده و هستند که از این مقدار هم قبایشان کوتاهتر است. به هر حال، به مقداری که مصداقاً بیان شد، کوتاه کردن لباس محقق می شود؛ علاوه بر آن که بر حسب روایات نیز همین مقدار کافی است.

نکته تفسیری مهم این است که این معنی که مراد کوتاه کردن لباس در حدی است که دامن بر زمین کشیده نشود (فطهر) به «فقصر» مناسب است؛ زیرا این تقصیر، موجب حفظ طهارت لباس و آلوده نشدن آن به قذرات و کثافات است.

ثالثاً، در مورد عمامه، دلیلی بر کراهت بیش از سه دور بستن نیست؛ بلکه عمامه سحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله - نه دوری بوده است. شاید جهت اصلی این که

ص: 254



بعضی عمامه ها را کبیر و بزرگ می گرفتند، همین تأسی به عمامه سحاب آن حضرت باشد.

اما عمامه سیاه، بی شبهه بر حسب روایات، از کراهتی که در لباس سیاه است استثناء شده؛ با این وجود، به هر دو رنگ- سیاه و سفید- معمول بوده است و به مرور زمان و تعظیم و تبرّز مقام سیادت در عرف و عادات به حضرات سادات عظام زاد الله تعالی فی شرفهم- اختصاص یافته است. این امور طرف قیاس با مسأله شارب و گذاردن آن به عنوان يك عمل راجح و شعار و يك ربط معنوی و گرایش مسلکی نمی باشد.

امید است خداوند متعال مسلمانان را از شرور و شبکه های اهل بدع- مخصوصاً مدعیان تصوّف و عرفان و رهبری سیر و سلوک- مصون و محفوظ بدارد. انشاءالله تعالی موفق باشید.

س- صوفیه به استناد روایاتی، مسأله تصوّف را به زمان رسول اکرم- صلی الله علیه و آله وسلم- و تأیید ائمه طاهرين- سلام الله عليهم اجمعين- می رسانند. آنها معتقدند رسول خدا- صلی الله علیه و آله وسلم- بر اندام علی مرتضی- علیه السلام-، و آن بزرگوار بر «سلمان فارسی» و «اویس قرنی» و «کمیل بن زیاد» و «حسن بصری» خرّقه پوشانیده و تاج بر سر نهاده و تلقین ذکر نموده اند. آیا حدیثی معتبر در این زمینه به نظر مبارك رسیده است یا خیر؟

ج- حدیث معتبر در این موضوع به نظر نرسیده و همه احادیثی که صوفیه به آن استناد می نمایند یا ضعیف و یا مجعول است و یا بر مطالب باطله آنها دلالت ندارد.

شما می توانید در این رشته به کتبی مانند: «خیراتیه»، «حدیقة الشیعة»، «نقدی بر مثنوی»، «فضائح الصوفیه» و «عرفان و تصوّف» مراجعه مراجعه فرمایید. ولی در این میان، احادیث معتبر در مذمت صوفیه و لزوم اجتناب از معاشرت و ارتباط با آنها وارد شده است (والله العالم).

س- نظر خود را در مورد کسانی که به اصطلاح در زمره عرفا از آنها یاد شده (صوفیانی چون: «محمی الدین عربی»، «بایزید بسطامی»، «حسین بن منصور حلاج» و «جلال الدین محمد بلخی مولوی») به صورت مبسوط و مکفی بیان فرمایید.

ج- با تقدیر از توجه و آگاهی شما. همانطور که مرقوم داشته اید این افراد- که به اصطلاح، عارف نامیده می شوند- اکثراً دارای انحرافات فکری و عقیدتی و روشهای خرافی می باشند و سخنانی دارند که با نصوص قرآن مجید و احادیث شریفه مخالفت دارد.

این افرادی را که نام برده اید طریقه متشرّعه و ملتزمین به احکام و آداب شریعت را نداشته اند. اگر هم برخی، آنها را از عقاید فاسده تبرئه نمایند، برای شخص مسلمان، آراء و عقایدشان حجّت نیست.

قدر مسلم این که این افراد و آرائشان در طول چهارده قرن در محیط مذهب و تشیع هیچ گاه مرجع و ملجأ نبوده است.

در همه ادوار و اعصار، رهبران عقیدتی شیعه، افرادی مثل: «ابن بابویه» - پدر «صدوق» -، «صدوق»، «شیخ مفید» ها، «شیخ طوسی» ها، «علّامه حلی» ها و «مجلسی» ها و صدها و هزارها عالم دیگر از این قبیل بوده اند که در ارایه مرزهای بین کفر و اسلام همواره کلامشان قطعی و قاطع بوده است. اکنون هم راه و صراط مستقیم، همان راه آنها است.

س - متصوّفه برای توجیه مسأله «عشریّه»، به انواع اخبار و فتاوی متوسّل شده و سعی در شرعی نشان دادن آن نموده اند. در کتبی که در همین خصوص از آنها منتشر شده است ذکر شده که در زمان غیبت امام زمان - علیه السّلام - نصف عشریّه - که مکفی از خمس می باشد - بخشیده می شود، و در این خصوص - چنانکه ذکر شد - به اخباری نقل از کتاب «وافی» ابواب خمس، باب «تحلیلهم الخمس لشیعتهم و تشدیدهم الأمریه» - (که البتّه فقط به این اخبار اشاره شده و عین آن را نیاورده اند - اشاره می کنند و بعد هم گویا در این زمینه به جمله ای از مرحوم فیض متوسّل شده اند تحت این مضمون که: «و أما مثل هذا الزمان حیث لا یمكن الوصول إلیهم - علیهم السّلام - فیسقط حصّه تهّم - علیهم السّلام - رأساً لتعذر ذلك و غناؤهم عنه رأساً دون السهم الباقیه لوجود مستحقیها و من صرف الكل حیث لا یصلح الاصلاف الثلاثة فقد أحسن و احتاط و العلم عند الله». و به این وسیله سهم امام - علیه السّلام - را در صورت پرداختن یا نپرداختن در یک سطح معرفی می کنند که پرداخت عشریّه مکفی از خمس، به غیر مجتهد نیز توجیه می شود. و از طرفی ارتباط طرفداران آنها با روحانیّت و مرجعیّت کمرنگ می گردد و سعی می کنند خطری را که از ناحیه آن بزرگواران همواره حس می کردند از بین ببرند؛ و این جمله مرحوم فیض را نیز به همین جهت مطرح می کند. که اصلاً هم معلوم نیست از آن مرحوم نقل شده باشد.

سؤال من از حضرتعالی این است که آیا اصولاً چنین اخباری وجود دارد؟ و اگر وجود دارد آیا شرایط خاصی برای احادیث بخشیدن سهم امام وجود دارد؟

با توجّه به اینکه تا آنجا که حقیر دنبال آن رفته ام اصلاً به این مضمون منقول از جانب صوفیّه برخورد نکرده ام؛ لطفاً در این خصوص مرا با قلم رسا و تبیین کننده خود راهنمایی بفرمایید.

ج- راجع به مسأله عشریه، اولاً لازم به تذکر است که ایرادی که بر این منتحلین به اسلام و تشیع وارد است، ایرادات فرعی و جزئی نیست؛ ایراد بر اساس مسالك و مشارب آنهاست که در نهایت اگر نگوئیم کفر و شرك است، اسلامی و مذهبی نیست و همواره مورد ردّ علمای بزرگ اسلام و مذهب بوده است.

ایرادات و اشکالات به عقاید این فرق و گمراهیهایی که داشته و دارند و حتی کتب خودشان نیز از آنها پر است، فراتر از این نوع ایراد است.

ثانیاً، همانگونه که اشاره کرده اید، بابتی در این مورد در «کافی» وجود دارد و احادیثی متعدّد که برخی دلالت بر تحلیل خمس، و برخی دلالت بر تشدید امر آن دارد، و احادیث دیگری که این دو دسته از احادیث را تفسیر و توجیه می نمایند، وجود دارد و اظهار نظر در این احادیث البتّه با اهل فن و صاحبان قوه قدسیّه اجتهاد است. آنچه از مجموع آنها استفاده می شود این است که ائمّه علیهم السّلام-، شیعیان را در مورد اموالی که از دست کسانی که معتقد به خمس نیستند (کفار و مخالفین) می گیرند، به ملاحظه مصالح مهمّه معاف کرده و حلیّت آن اموال را بر آنها در این اخبار اعلام فرموده اند.

نظر اوسع این است که این تحلیل، اموالی را که از معتقدین به خمس هم گرفته می شود و خمس آن را ادا نکرده اند شامل می شود و بر شخصی که آنها را مثلاً- می خرد یا به نوع دیگر مالک می شود، تخمیس آن واجب نیست؛ و خمس بر ذمه همان شخص اول که به او متعلّق شده باقی است و باید بدهد. در این بین، قول شاذی نیز این است که در عصر غیبت، کلّ خمس تحلیل شده و قول دیگر این است که سهمی که تعلق به امام علیه السّلام- دارد مورد تحلیل است. از لحاظ استنباط و بحث فقهی و با توجه به حکمت ها و مصالح مهمّی که در تشریح خمس است، این دو قول که مفوت آن حکمت ها و مصالح است مردود می باشد.

ناگفته نماند که يك نظر عمده که بزرگانی از قدما بر آن فتوا داده اند این است که اخبار تحلیل، مربوط به مناکح است؛ مثل امائی که مسلمانان در جنگهایی که در زیر لوای خلافت غاصب از کفار می گرفتند. به هر حال، افزونتر از این قول و قول اول را نمی توان با این اخبار ثابت کرد و تحلیل کلیّ خمس را عنوان نمود.

اما کلامی که از مرحوم فیض نقل کرده اید، از ایشان است که در پایان این باب بعد از بیاناتی گفته است. و این قول را که تحلیل، مربوط به سهم مبارك امام علیه السّلام- است و سهم ایتام و مساکین و ابن السبیل را شامل نیست، تقویت کرده است؛ البتّه چنانکه گفته شد قول ضعیفی است.

به هر حال، مسأله از مسایل فقهیه است و شخص اگر خود، مجتهد نیست باید از مجتهد و فقیه جامع الشرایط تقلید کند.

خلاصه، با عشریه ای که اینها می گیرند چه ارتباط دارد؟ البتّه بنابر نظر فیض، خمس عشر می شود؛ امّا این عشر را باید فقط به سادات بدهند، نه به مرشد و پیر خانقاه. هر کس نظر فیض را داشت خودش آن را به سادات یتیم و مسکین و ابن السبیل می دهد. این چه عشریه ای است که می گیرند و به هر نحو که بررسی کنیم خلاف فقه و خلاف شرع عمل می کنند (والله العالم).

س- ...

ج- در جواب به مکتوب جنابعالی اشعار می دارد:

دین، نظام کامل حیات است که شامل تمام نواحی اعتقاد، فکر و اخلاق، اعمال دنیا و آخرت و روح و جسم می شود و چنانچه از آیات قرآن مجید مستفاد می گردد متدین کسی است که دینداری اش مبنی بر اطاعت و پرستش خداوند متعال باشد.

هر روش فکری و عملی که انسان اتخاذ نماید و خود را به آن مقید و ملتزم بداند، دین او شمرده می شود. حال اگر این روش فکری و عملی مأخوذ از خدا و پیغمبر خدا و قرآن مجید و احادیث معتبره باشد، بدون شك شخص متدین به دین خداست؛ و اگر از افراد دیگر- به هر اسم و رسم که باشند- گرفته شده باشد، شخصی که خود را ملتزم به آن روش بداند و آن را مسلک و طریقه خود قرار دهد، در دین آن افراد است.

جنابعالی خودتان نوشته اید: «دارای مرام و مسلک درویشی هستم؛ یعنی درویش خاکسارم (ابوترابی)». مقصودتان از این مرام و مسلک (که نوشته اید جواب دهیم حق یا باطل است) چیست؟ آیا يك روش فکری و عملی و اخلاقی و عبادی خاصی دارید، یا فقط لفظ درویشی و خاکساری و ابوترابی را مانند اسم فامیلی انتخاب کرده اید؟

اگر قسم دوم باشد، هیچکس به شما ایراد ندارد، و بحث لفظی نباید نمود؛ و اگر از قسم اول است، پس لابد این درویشی و خاکساری اسم يك روش فکری، اخلاقی یا عبادی و عملی خاصی است. در این صورت اگر هم اصطلاحاً دارنده این مرام و مسلک را متدین به دین خاصی ندانیم، امّا در حقیقت چون دارنده آن به آن مقید و ملتزم شده، متدین به آن روش است.

اگر واقعاً می خواهید حق و باطل را از حقیر سؤال نمایید، حقیقت مرام و مسلک خود و ما به الامتیاز خود از دیگران را بنویسید. از من می خواهید سر بسته شما را راهنمایی کنم و حق یا باطل بودن روش شما را بنویسم. آیا بهتر این نبود که بدون اینکه

ص: 258

راجع به مباحثات جزئیّه ای که با آن شخص داشته اید به متن مطلب پرداخته و به طور روشن از مرام و مسلک خود او را مطلع سازید تا جواب کافی بشنوید؟

با این وجود، جنابعالی و هم مسلکان خود را ملاحظه فرمایید و ببینید روش و طریقه ای که دارید از چه کسی و از کجا گرفته اید. آن را صادقانه و بدون مجامله و دور از تعصّب بین خود و وجدانتان به کتاب خدا و اخبار و احادیث معتبره اهل بیت عرضه دارید تا حقّ و باطل بر شما معلوم گردد.

روش و طریقه پیشوایان دینی و امامان ما- علیهم السّلام- معلوم است. شما هم از روش و طریقه خودتان اطلاع دارید. این الفاظ را کنار بگذارید و به حقایق، بیشتر توجه نمایید. به جای آنکه در کفر و ایمان افرادی بحث نمایید که قطعاً از نظر اسلام و مذهب تشیّع رأی و نظرشان هیچ گونه اعتبار و حجّیتی برای دیگران ندارد و نمی تواند مأخذ مرام و مسلک شخص باشد، به کسانی مراجعه نمایید که به اعتراف خودتان، به عقیده ما و شما در درگاه خدا کاملترین مقام تقرب را دارند که همانا این افراد، همان پیغمبر و ائمه علیهم السّلام می باشند.

صرف این که فلان شخص مضمون شعرش آن باشد یا این، موجب تقسیم و تفرقه نمی شود. ظاهر بعضی اشعار که نوشته اید نیز معنایی دیگری غیر از معنایی که ذکر کرده اید دارد؛ که آن معنی اگر مراد و معتقد کسی باشد، کفر است.

به هر حال هر چه مراد سراینده باشد، ربطی به مسأله مذهب يك شیعه پیرو قرآن مجید و تعالیم پیغمبر و ائمه علیهم السّلام- ندارد و اثبات کفر و ایمان این اشخاص با دین و روش شما چه ارتباط دارد؟ اگر شما این اشخاص را اصلاً نشناسید، به جایی ضرر وارد نمی شود. ولی اگر آنها در بعضی موارد برای آنکه کمتر از معارف آل محمّد- علیهم السّلام- خوشه چیده باشند، دچار لغزش گشته اند، شما هم ممکن است به طور ناآگاه و روی حسن ظن به آنها، به همان انحراف گرفتار شوید.

آنچه مسلّم است پیشوایان اسلام و شیعه- که قول و عملشان میزان اعمال سایرین است- هیچیک از این افراد نیستند، هر چند ایمان و علم آنها محرز و مسلّم باشد. و اگر کسی آنها را به این سمت بشناسد دین و طریقه جداگانه اتخاذ کرده است.

ما باید فقط و فقط از روش پیشوایان دین (ائمه- علیهم السّلام) که پیغمبر- صلی الله و آله و سلّم- آنها را عدل قرآن قرار داده، و فرموده: «از قرآن جدا نمی شوند»، در عبادات، اذکار و اوراد و زهد و عرفان سر مشق بگیریم.

باز هم تذکر می دهیم:

شما در همین اسمی که برای خود و رفقایان نام برده اید، قدری فکر و تأمل کنید و بدانید که دین صحیح، عزیزترین چیزهایی است که بشر باید داشته باشد.

اگر این عنوان يك روش و طریقه خاصّی نیست و همان روش دیگران و برنامه های اخلاقی و دعا و اوراد و اذکار و عبادات اسلام است، چرا خود را با این اسم معرفی می کنید که اسباب تفرقه و جدایی شود و وحدت جامعه اسلامی در این عصری که ما به اتحاد و یگانگی بیش از هر چیز محتاجیم، متزلزل گردد؟ اگر يك روش و طریقه خاصّی دارید، بدانید هر روش و طریقه ای - خواه در عبادت و پرستش خدا، و خواه در اخلاق و ریاضت و وضع ظاهر، و خواه در عقاید و ارتباط سر سپردگی به افرادی باشد - اگر از راه قرآن مجید و اخبار معتبره ثابت نشود ضلالت و گمراهی است؛ و بلکه گاهی منجر به کفر و شرك می شود (إن هی إلا أسماء سمیتوها أنتم و آبائکم ما نزل الله بها من سلطان. (1))

شما در دعوت پیغمبر - صلی الله وآله وسلّم -، سیره ائمه علیهم السلام - و تاریخ زندگی آنها و سخنان و کلمات و دعاهاى ایشان تأمل کنید که حوایج روحی شخص را برآورده می سازد و او را به کمال دین انسانی هدایت می کند.

اصطلاحات اسلامی معلوم است از قرآن و کلمات اولیای دین گرفته شده و مرکز تجمع دینی و عبادی آنها مشخص است و حاجت به اصطلاحات و مراکز دیگر نیست. شما حتماً به همان اسم و رسم شیعه و مسلمانی اکتفا کنید و از آداب و رسوم اختراعی پرهیزید.

اگر فرضاً بگویید امامان ما روشهایی را که شما خود را به يك قسم آن نسبت می دهید، طرد نکرده و اربابانشان را قذح نفرموده باشند، به طور قطع و یقین تصدیق هم نفرموده اند. در جایی نداریم که رضایت داده باشند که شیعیانشان از این روش ها و مرام ها پیروی کنند.

شما از سراینده فلان شعر یا از فلان تذکره نویس دفاع می کنید، و از این که کسی شعر او را به طوری که شما نپسندیده اید، تفسیر کرده ناراحت می شوید. فکر کنید ببینید اگر غرض شما رفع تهمت از يك فرد مسلمان و احترام به مسلمانی اوست و نسبت به هر مسلمانی که در معرض این تهمت ها واقع شود ناراحت می شوید، بحثی بر شما نیست. ولی اگر فقط روی امثال این افرادی که نام برده اید حساسیت دارید، و اگر کسی در اطراف عقاید و اشعار این دسته بحث و ایرادی بنماید، چون آنها را رهبر و پیشوای خود می دانید ناراحت می شوید، بدانید که منحرف شده اید؛ زیرا با این که مسلمان و

ص: 260

شیعه هستید، می دانید غیر از پیغمبر و ائمه علیهم السّلام- افراد دیگر در دین، سمت خاصی ندارند و قول و رأی این افراد، میزان اتّخاذ طریقه و روش نیست.

به طور خلاصه و بدون جدال به شما عرض می کنم طریقه و روشی که موجب نجات و تقرّب به خداوند متعال است، این است که شخص در عبادات، اذکار و اوراد، اخلاق و اعمال و عقاید از تعالیم و احکام شرع مقدّس اسلام- که منبع و مأخذ آن قرآن مجید و احادیث معتبره است- متابعت نماید و به پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلّم- و ائمه علیهم السّلام- که سفینه نجاتند تأسی داشته باشد، و از پیش خود یا از دیگران رویّه و روش عبادتی و طریقه ای اختراع ننماید و در ریاضت، تربیت نفس و تکمیل اخلاق از حدودی که در قرآن مجید و احادیث شریفه معلوم شده تجاوز نکند.

س- یکی از صوفیّه در نوشته ای که به گمان خود در رفع شبهات نوشته به سه خبر در مدح صوفیّه توسّط جسته و آنها را با احادیثی که دلالت بر ذمّ صوفیّه و وجوب احتراز از آنها دارد، معارض گرفته و می گوید: «باید در مقام تعارض چون جمع بین این اخبار ممکن است اخبار مذمّت صوفیّه، بر مذمّت صوفیّه اهل سنّت و نواصب حمل شود، و اخبار مدح، بر صوفیّه شیعه و پیرو اهل بیت- علیهم السّلام- حمل گردد، والا بقانون تعادل و ترجیح باید عمل نمود.» که ظاهراً نظرش این است که اخبار مدح، ارجحیت دارند.

از این سه روایت یکی را منسوب به حضرت رسول- صلی الله علیه و آله- دانسته است به این لفظ «من سره أن یجلس مع الله فلیجلس مع أهل التّصوف».

خبر دومش را که نسبت نداده است به این لفظ می باشد: «لا تطعنوا أهل التّصوف والخرق فإن أخلاقهم الأخلاق الأنبیاء ولباسهم لباس الأنبیاء».

و خبر سوم را منسوب به حضرت امیرالمؤمنین- علیه السّلام- شمرده به این لفظ: «التّصوف اربعة احرف تاء و صاد و واو و فاء التاء ترك و توبة و تقی و الصاد صبر و صدق و صفا و الواو ورد و د و وفا و الفاء فرد و فقر و فناء». و در سخنان خود به گفتار برخی از فقهاء نیز تمسک نموده است. چنانچه در این مقوله توضیحی بدهید، مورد استفاده واقع خواهد شد.

ج- اولاً هر سه خبر، بی اعتبار و در مجعول بودن آنها شکی نیست و در يك کتاب معتبر نقل نشده و کتبی که از آنها نقل شده مورد اعتماد و استناد نیست، و در هیچ باب از مسایل دینی و علوم شرعیّه به خبری که مستند آن، این دو کتاب «مجلی» و «عوالی اللّالی» باشد، استناد نمی شود و هر سه مرسل و بدون راوی است.

ثانیاً، متن و مضمون آنها بهترین دلیل بر مجعول بودن آنها است:

اما خبر اول، از این جهت مردود است که این اهل تصوفی که پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - به مجالست با آنها این همه ترغیب کرده، کیستند و در چه تاریخ و کتابی از وجود چنین فرقه ای در عصر آن حضرت خبر داده اند؟ اینها چه کسانی بودند و چه امتیازاتی بر دیگران داشته اند؟ و غیر از راه و روش شخص پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - که همه را به آن می خواند، چه راه و مسلکی دیگر بوده است؟ این چه کلام مبهمی است که به آن حضرت نسبت می دهند؟

ممکن است گفته شود: اینها فقرا و مساکین اهل صفة هستند که چون مجالست با فقرا و تهیدستان، مرغوب و محبوب و موجب فواید اخلاقی و اجتماعی است، و به عکس معاشرت با ثروتمندان، قلب را زنده می سازد، به مجالست با آنها تشویق شده اند.

ولی اشکال این است که به اهل صفة، اهل تصوف گفته نمی شد تا این خبر، اشاره به آنها باشد. به هر حال جعلی بودن آن قابل تردید نیست.

اما خبر دوم: این هم مثل خبر اول، نامفهوم است. این اهل تصوف چه کسانی بوده اند؟ آیا غیر از برنامه هایی که همه مسلمانان به آن مأمور بوده اند مخصوص به وظایف معینی بوده اند؟ یا خودشان برنامه هایی اختراع کرده و از مسلمانان جدایی گزیده و نهی (ولا تکنوا کالدین تفرقوا) (1) را مخالفت کرده اند؟ آیا فقط گروهی پشمینه پوش و معتزل از دنیا بوده و مثل کفار مرتاض، و جوکیان هند بوده اند، و بر خلاف ارشاد قرآن کریم که می فرماید: (قل من حرم زینة الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق (2)). حلال خدا را بر خود حرام می شمردند؟

علاوه بر اینکه اگر پشمینه پوشی لباس انبیا باشد، به مجرد اینکه شخص اهل صوف باشد، آراسته به اخلاق انبیا نمی شود؛ و این حدیث از کجا است؟ و در چه کتاب معتبری است؟ راوی و رجال سند آن چه کسانی هستند؟

اما حدیث سوم: مجعول و دروغ بودن آن از سرتاسر آن کاملاً معلوم است. مقام امیرالمؤمنین علیه السلام - صاحب آن خطب بلیغه و استدلالات و احتجاجات و ارشادات بی نظیر و معقول و منطقی، هرگز با این منطق بسیار عوامانه با مردم روبرو نمی شود؛ زیرا در مقابل آن کسی می گوید: التّصوف اربعة احرف؛ «التاء»: تعب و تباب و تبار؛ «الصاد»: صنم و صدع و صعّب؛ و «الواو»: ویل و وزر و وهن؛ و «الفاء» فتنه و فساد و فسق.

انصافاً استدلال به اینگونه اخبار بی اعتبار برای فرقه سازی جای تعجب است؛ و عجیبت آنکه کسی بخواهد این اخبار را با احادیث معتبری که در ذم و نکوهش از صوفیه

ص: 262

1- 284. (1) - آل عمران/ 105.

2- 285. (2) - اعراف/ 32 ..



در کتب معتبر رسیده در تعارض قرار دهد و از باب تعادل و ترجیح سخن بگویند؛ و اینقدر نفهمد که مثل این اخبار اگر معارض هم نداشته باشد بی اعتبار است؛ و در باب تعادل و ترجیح، هرگاه دو حدیث فی حد نفسه از حیث سند و دلالت معتبر باشد که اگر معارض نداشته به آن عمل می شد اعمال قواعد این باب می شود و اگر از این قبیل اخبار باشد اصلاً و فی نفسه و خود به خود مورد استناد قرار نمی گیرد تا کسی بگوید بین آنها و احادیث دیگر جمع می کنیم.

اما کلام شهید در کتاب وقف دروس دلالت بر چیزی نمی کند؛ چون آن بزرگوار پس از آنکه حتی وقف بر اهل ذمه را صحیح و جایز دانسته، وقف بر صوفیه را بر کسانی که اشتغال به عبادت دارند و معرض از دنیا هستند، صحیح می باشد. با وجود این می فرماید: اقرب این است که فقر، یعنی نیازمندی و عدالت در آن شرط شود؛ و سپس می فرماید:

«و اولی منه اشتراط ان لا یخرجوا عن الشریعة الحقه» (1)

یعنی: اولی این است که در وقف بر صوفیه شرط کند که از شریعت حقه خارج نباشد؛ که به هر کسی که ظاهراً ملتزم به عبادت و معرض از دنیا باشد، و خود را صوفی می گوید، اگر صحت عقیده او معلوم نباشد چیزی ندهند.

عبارت «کشف الغطا» نیز بر قدح صوفیه دلالت دارد؛ زیرا می فرماید: اگر واقف، عارف و پارسا باشد، یعنی معرفت به دین داشته باشد و از آنها باشد که فساد عقیده صوفیه را کم و بیش می داند و وقف بر صوفیه کرده باشد وقف او، وقف بر اشخاص معرض از دنیا و مشغول به عبادت خواهد بود و به صوفیه اصطلاحی و پیروان آنها داده نمی شود. (2)

به هر حال این دو عبارت، به هیچ وجه بر تأیید تصوف اصطلاحی و این فرقه های مستحدث در اسلام دلالت ندارد.

تعجب است که با وجود تصریحات علما و فقهای بزرگ و محدثین عالیقدر بر بطلان و فساد فرق صوفیه و با وجود دلالت اخبار معتبر بر تحذیر از گرایش به آنها، شخص بخواهد با دو سه خبر مجعول و بدون سند و راوی، و با دو جمله از دو نفر از فقها که هرگز تأیید نمی شود برای صوفیه تأیید بسازد.

از همه اینها عجیبتر، نسبت تصریح به صحت تصوف به «علاّمه مجلسی» دوم- علیه الرحمه- است، که باید گفت: يك تهمت و اهانت به شخصی است که یکی از رشته های مهم مجاهدات علمی و دینی او برخورد با تصوف و هدایت مردم و شیعیان به تشیع خالص- که منزّه و پیراسته از تصوف می باشد- بود. این «مجلسی» بود که بازار

ص: 263

1- 286. (1) - الدروس: 275/2.

2- 287. (2) - کشف الغطاء/ 371 ..

تصوّف را که به واسطه بعضی عوامل، رواج و رونقی یافته بود به کساد کشاند و در اثر افشاگریهای خانقاههای بسیار که حتی در شهر اصفهان بود تعطیل و بسته شد، و همان دوره، تشیع راستین عصر ائمه علیهم السلام- را نوسازی و تجدید نمود؛ و اگر «زین العابدین شیروانی»، صاحب «ریاض الساحة و بستان السیاحة» که خود از صوفیان مشهور و سفر پیشه بوده، این تهمت را به او زده باشد بعید نیست. و هر کس مختصری از حال «مجلسی» دوم مطلع باشد و کتاب هایش را خوانده باشد، می داند که در بساط این مرد بزرگ و مؤلف موسوعه «بحار الانوار» و کتب ارزنده دیگر، ذره ای که وجود نداشته و از آن منزّه و مبرا بوده است، گرایش به تصوّف می باشد.

س- صوفیه در مصافحه با دو دست و بوسیدن دستها پس از مصافحه اهمّیت بسیار می دهند، و در این راستا به این حدیث از «عیون اخبار الرضا»- علیه السلام- اشاره می کنند: «عقد البيعة هو من أعلى الخنصر إلى أعلى الإبهام و فسحها من أعلى الإبهام إلى أعلى الخنصر» و به روایت «سلیم بن قیس» از «سلمان فارسی» اشاره می کنند که در آن «سلمان» نقل می کند: «چون مردم با ابوبکر بیعت کردند، خدمت امیرالمؤمنین- علیه السلام- آمدم در حالی که آن حضرت مشغول غسل دادن بود عرض کردم: ابوبکر بر منبر پیغمبر- صلی الله علیه و آله وسلّم- قرار گرفته و مردم با او بیعت می کنند و راضی نیست که با یک دست بیعت کنند.» و غرض این است که بگوید در صدر اسلام، مصافحه با دو دست بوده است و همچنین به حدیث «تشبیه اصابع» در هنگام مصافحه به این لفظ «شبهك أصابعه في أصابعه» اشاره کرده و می گویند: چون مقصود از «تشبیه»، چنگ کردن همه انگشتان نیست و در هیچ تاریخ و خبری نرسیده است، پس نزدیک تر به اخبار همان مصافحه ای فقری است؛ و در مورد بوسیدن دست هم به خبر «ابی خالد قنّاط» از حضرت باقر- علیه السلام- استشهاد می کند که فرمود: «انّ المؤمنین اذا التقوا تصافحوا ادخل الله يده ايديهما فصافح اشدّهما حبّاً لمصاحبه.» که ظاهراً مقصودشان این است که چون خدا دست خود را میان دو دست آنها می برد، باید آن دست را که خدا با آن مصافحه کرده ببوسند.

ج- راجع به مصافحه: اما روایت عیون اخبار الرضا- علیه السلام- و حدیث سلمان در مورد بیعت است و به مصافحه مؤمنین با یکدیگر ارتباط ندارد؛ و با روایات بسیاری که دلالت بر انجام مصافحه با یک دست دارند از جهت مورد، جدا هستند.

اما حدیث «تشبیه اصابع»: مراد از آن یا همان اخذ اصابع با صابع است، و یا وارد کردن اصابع در اصابع می باشد و معیار دیگری از آن استفاده نمی شود.

اما اینکه گفته است: در هیچ تاریخ و خبری نرسیده است که مقصود از تشییع، چنگ زدن همه انگشتان مانند پنجه گرفتن باشد، جوابش این است که: معنای لغات را باید از کتب لغت و اهل لسان گرفت، و غیر از معنایی که ذکر شد، معنای دیگر در اینجا از اهل لغت نقل نشده است.

اما حدیث حضرت باقر- علیه السلام- و جمله

«أدخل الله يده بين أيديهما فصافح أشدهما حباً لصاحبه»:

اگر مقصود استناد به آن برای استحباب مصافحه به دو دست باشد، به ملاحظه «ایدیهما»، جواب همان است که مجلسی علیه الرحمه- فرمود و به فرموده استاد فن، شیخ رضی رحمة الله علیه- نیز استناد کرده است و در قرآن مجید در مثل این مورد از جمع، تثنیه اراده شده است؛ و از این رو در «فاقطعوا أيديهما» گفته نشده است هر دو دست سارق یا سارقه باید قطع شود.

اگر مقصود، استحباب بوسیدن دست پس از مصافحه است، از آن به هیچ يك از دلالات ثلاث استفاده نمی شود؛ ولی تأدباً با توجه به مثل این فضیلت، خوب است.

به هر حال، این مطالب جزئی، مطالب مورد ایراد به صوفیه نیست. ایرادات در فرقه سازی و بعضی عقاید فاسده و قطب و مرشد تراشی آنهاست و اشعار کفرآمیز و کلمات خلاف نصوص قرآن و سنت که از آنها صادر شده و به آن افتخار می کنند و شطحیات می نامند، مشرکانه یا ملحدانه است؛ که البته ما به هر کس که خود را صوفی می داند آن را نسبت نمی دهیم؛ ولی مسالک آنها، مسالکی است که در اصل قابل تطبیق با شرع نیست و تفرقه و جدایی از راه اهل بیت علیهم السلام- و کتاب و سنت است. ایراد این است که چرا باید وقتی آن پیرمرد، فرزندش جانشین او شود و بعد از او هم فرزندش، و بعد از او عمویش؟ به صورتی که معلوم است می خواهند این دستگاه را رها نکنند و این خلق بیچاره را در اشتباه نگه دارند. این کارها به چه دلیل است و چه مجوزی دارد؟

مصافحه فقری و این اصطلاحات یعنی چه؟ اسلام فقیر و غیر فقیر ندارد. (یا أيها الناس أنتم الفقراء إلى الله (1)؛ همه به نسبت به خدا فقیرند؛ همه مصافحه می کنند.

این و آن و مشرف شده و نشده ندارد. این برنامه تشرف و این اعمالی که مثل «کیوان قزوینی»- که عمرش را به قول اینها در فقر گذرانده بود و در فضل و اطلاعات آن، معاصرش را شاگرد خود محسوب نمی نمود- آنها را نقل کرده همه را به باد رد و انتقاد گرفته، از کجا و چه منبعی اخذ می شود؟

مسأله روشن تر از این است که محتاج به بیان و تکرار بیان ایرادات و اضلال این مرآشد و اقطاب باشد. با این همه کتاب هایی که علما و محدثین و حاملان علوم و

ص: 265

احادیث اهل بیت علیهم السّلام- در ردّ این طایفه و فرق آنها و اثبات انحرافشان و حتّی کفر بسیاری از سران آنها نوشته اند، برای کسی جای سخن نمانده است.

این شخص که می گوید اخبار ذمّ، مربوط به صوفیه سنّی است، به او باید گفت: بیشتر این افرادی که شما از آنها دم می زنید از اهل سنّتند. همین شجره نامه خنده دار و مضحکی که اخیراً یک فرد عامی برای شما نوشته و ... بیشترشان از اهل سنّت و مریدان حتّی معاویه هستند. چرا باید انسان این قدر چشم انصافش را بپوشاند و حقایق را انکار کند؟

س- ما پنج نفریم که مذهب حقّه و فرقه ناجیه را انتخاب کرده ایم؛ اما مردم چند سؤال به ذهن ما می اندازند و مشوّش می کنند. لطفاً پاسخ صحیح را تفصیلاً مرقوم فرمایید.

س 1- مذهب اهل تشیّع قبلابوده، یا صوفیه نور بخشیه؟

س 2- اهل تصوّف از کجا شروع شد و در چه زمانی بود؟

س 3- فرقه همدانیه نور بخشیه از کجا شروع شد؟

ج- سعادت تشرف شما به تشیّع را که اسلام راستین و پیروی از قرآن کریم و عترت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- است، تبریک و تهنیت می گویم. خداوند متعال شما را بر این اعتقاد اصیل و اصلی اسلامی ثابت و پایدار بدارد.

اما پاسخ سؤالات به طور مختصر و فشرده:

ج 1- عنوان «شیعه»، عنوانی است که شخص رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم- بر پیروان علی بن ابی طالب علیه السّلام- اطلاق فرمود و موقعی که آیه کریمه (انّ الذّین آمنوا و عملوا الصّاحات اولئک هم خیر البریّه) (1) نازل شد، آن حضرت به علی علیه السّلام- فرمود:

«هم أنت و شیعتک» (2).

در موارد دیگر نیز همین عنوان را حضرت پیغمبر- صلی الله علیه و آله وسلم- بر شیعیان و پیروان علی علیه السّلام- اطلاق فرمود و از همه آنها استفاده می شود که فقط فرقه ناجیه، شیعه آن حضرت هستند.

مذهب شیعه، یعنی ولایت و خلافت و جانشینی علی علیه السّلام- نیز از همان اوایل بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- ابلاغ شد و در واقعه «یوم الدّار» و «یوم الانذار» وقتی که آیه (وأنذر عشیرتک الأقربین) (3) نازل شد و به امر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم- آن برنامه ضیافت از خویشاوندان رسول صلی الله علیه و آله

ص: 266

1- 289. (1) - بینه/ 7.

2- 290. (2) - بحار: 458/22.



وسلم- عملی شد، خلافت و جانشینی بلافضل علی علیه السلام- را به صراحت ابلاغ فرمود. بعد هم در موارد و مناسبات مکرر این مطلب را رسول خدا- صلی الله علیه و آله وسلم- بیان فرمود؛ تا در غدیر خم و در آن اجتماع عظیم و با شکوه، بر حسب امر اکید الهی، رسماً و در محضر عام مردم تعیین و نصب رسمی علی علیه السلام- با ابلاغ حکم «من كنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره...»<sup>(1)</sup> برگزار شد.

بر حسب احادیث متواتره «ثقلین»، «سفینه» و «امان» و احادیث بسیار دیگر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- امت را به علی علیه السلام- و اهل بیت و عترتش ارجاع داد تا از ضلالت و گمراهی مصون بمانند. در احادیث بسیاری از جمله به بیش از سی و چهار طریق، در «مسند احمد» روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم-، ائمه بعد از خود را 12 نفر تعیین نمود که فقط یگانه مصداق آن، همین مذهب حق شیعه اثنی عشری است که شما به سعادت ایمان به آن نایل شده اید. این مطالبی که نوشته شد همه از کتب حدیث و صحاح و سنن و تفسیر و تاریخ اهل سنت است و از همه استفاده می شود که فرقه ناجیه، فقط فرقه علی بن ابی طالب است که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- فرمود:

«علی مع الحق و الحق مع علی یدور الحق معه حیثما دار»<sup>(2)</sup>.

همچنین درباره قرآن و اهل بیت علیهم السلام- فرمود:

«ما إن تمسکتُم بهما لن تضلُّوا فانهما لن یتفرقا ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض».

اسلام در عصر رسالت این بود- رسالت محمد و خلافت علی- ولی بعد از آن حضرت، این انشعاب و ظهور این فرقه دولتی و حکومتی که بعدها عنوان سنی پیدا کرد، ظاهر شد (والله العالم).

ج 2 و 3- تصوّف از فرق مستحدّثه است، و اسلام غیر از آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم- از اصول و فروع به آن دعوت فرموده، و قرآن و نیز عترت آن حضرت- که مفسّران تضمین شده قرآنند- بیان کرده اند، حرفی و دعوتی ندارد. و فرق صوفیه با عقایدی که دارند، در ضلالت هستند. بسیاری از کسانی که از شیعه و اهل سنت تحقیق کرده اند، اصل آنها را اسلامی نمی دانند؛ آنان به مرور زمان فرقه های بسیار و شعبات زیادی پیدا کرده اند که از جمله همین همداتیّه نوربخشیه و دیگران هستند. هر برنامه ای که بگویند، در صورتی که با برنامه های شناخته شده اسلام و مسلمانان مطابق نباشد- یعنی به عنوان این فرقه سازی ها و وابستگیها به پیر و مرشد و حرف های شرك آمیز باشد- همه باطل است و از اسباب تقهقر و عقب ماندگی مسلمین است. والله العالم. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

ص: 267

1- 292. (1) - بحار: 4 / 203.

2- 293. (2) - الغدیر: 3 / 178 ..







س- اگر شخصی مرتکب کبیره ای شود و سپس پشیمان گشته و یکسره مورد عذاب وجدان باشد، از کجا می تواند بفهمد که خداوند مهربان توبه وی را پذیرفته است تا از آن عذاب وجدان آسوده شود؟

ج- آیات قرآن مجید و احادیث شریفه دلالت دارند که هرکس توبه نماید، توبه اش قبول، و گناهانش آمرزیده می شود. با توبه، وجدان آرام می شود و شخص باید نسبت به آینده مراقب خود باشد (والله العالم).

س- شخصی که فکر انجام گناه بزرگی کرده ولی موفق به انجام آن نشده، تا چه حد گناه انجام داده است؟

ج- کسی که مرتکب آن گناه نشده گناهی بر او نوشته نمی شود؛ اما باید دانست که فکر انجام گناه مخصوصاً اگر تکرار شود، مضرّ می باشد و ممکن است تدریجاً منتهی به انجام آن شود.

س- اگر فردی در شرایط حضرت یوسف و زلیخا قرار گیرد و نتواند بر نفس خود مسلط شود تا چه حد گناه انجام داده است؟

ج- تا عملی انجام نشده- چنانکه در جواب سؤال قبل گفته شد- معصیتی نکرده، و در هر شرایط ارتکاب گناه جایز نیست؛ مگر آنکه شخص، اکراه بر گناه شود.

س- حکم کسی که شرایط انجام يك گناه را برای دیگری فراهم می سازد، با کسی که گناه را انجام داده چیست؟

ج- هر دو گناهکارند و در بعضی موارد برای کسی که وسیله گناه را برای دیگری فراهم کند، حدّ شرعی معین شده است. به طور کلی اگر هر يك از این گناهان نزد حاکم شرع ثابت شود، گناهکار بر حسب مورد، مستوجب حدّ شرعی یا تعزیر خواهد بود.

س- شخصی معبر وجود دارد که تعبیرات خواب او غالباً مطابق با واقع است و گاهی تعبیر خواب او کاشف از مغيبيات و آینده می باشد. آیا تعبیر کردن خواب برای این شخص، از نظر شرعی چطور است؟

ج- تعبیر به احتمال، در صورتی که مشتمل بر اهانت به مؤمنین نباشد و بعضی مفاسد مانند سودجویی و دشمنی بر آن مترتب نشود، مانعی ندارد.

س- غیبت یعنی چه؟

ج- غیبت آن است که انسان نقص کسی را در غیاب او برای مردم بگوید به طوری که اگر صاحب آن نقص بشنود بدش بیاید و تفاوت نمی کند که نقص بدنی او را بگوید و یا اخلاقی و یا نقص زندگی و آنچه که به او مربوط است را بگوید، و به نحو کلی مطلبی بگوید که اگر طرف مقابل بشنود ناراحت شود (والله العالم).

س- آیا غیبت از کبایر است؟ تعریف غیبت به نظر حضرت عالی چیست؟

ج- غیبت از کبایر است، و آن عبارت است از ذکر برادر مؤمن به چیزی که باعث وهن او بوده و او راضی نباشد و آن نقص نیز در او باشد؛ و اگر نباشد، تهمت است (والله العالم).

س- آیا حرمت غیبت مختصّ شیعیان است؟ آیا حرمت غیبت کردن مختصّ به بالغین است؟ (یعنی آیا می توان از ممیّر نابالغ و غیر ممیّر غیبت کرد؟)

ج- احوط، ترك است (والله العالم).

س- آیا استماع غیبت جایز است؟ به فرض اینکه تا انسان بفهمد که طرف مقابل غیبت کرده آیا با استماع، همان حکم را دارد؟

ج- از وقتی که مستمع بفهمد که گوینده، غیبت می کند استماع جایز نیست (والله العالم).

س- صحبت کردن در مورد کسانی که در مملکت يك نوع مسؤولیتی دارند- مثلاً اینکه کسی بگوید فلان فرمان دار یا فلان مسؤول، کاری که در آن زمان انجام داد خوب بود، یا بد بوده است- اشکال شرعی دارد؟ آیا این غیبت است؟

ج- اگر به عنوان ذکر عیب بگوید و هدف دیگری در بین نباشد- نظیر این که انسان پشت سر کسی بگوید: آدم بدقیافه ای است- این غیبت و حرام است؛ و اگر واقعاً اشکال به عمل او دارد و هدفش این است که ایراد کار معلوم و علاج شود، اشکال ندارد؛ و در جایی که این مقصود حاصل می شود، جایز است (والله العالم).

س- هنگامی که انتخابات مجلس شورای اسلامی، یا ریاست جمهوری پیش می آید، مردم در این زمینه بحثهای فراوانی می کنند. آیا صحبت کردن، در مورد شخصیت نامزدهای انتخاباتی مثل اینکه بگویند: فلان آقا به دلیل فلان کارش یا فلان خط فکری، صلاحیت این کار را ندارد- اشکال شرعی دارد یا نه؟ آیا این غیبت است؟

ج- جواب محتاج به بیان تفصیلاتی است که با نامه و استفتاء، تمام نمی شود؛ به هر حال مسلمان باید عرض و آبروی مسلمان را محترم بدارد و در مقام عیب افراد، فقط به ضرورتهای شرعی اکتفا کند (والله العالم).

س- آیا غیبت کردن در موقعی که فردی خواستار مشورت است، جایز می باشد؟ اگر کسی از انسان مشورت نخواهد، ولی انسان احساس خطر کند، آیا اینجا غیبت کردن جایز است؟

ج- در امور مهمه و قابل اعتنا که غالباً در آنها مشورت می شود، اگر خیرخواهی و راهنمایی طرف، متوقف بر ذکر عیب فردی باشد، جایز است. موارد احساس خطر، بدون اینکه از انسان مشورت خواهی کنند، مختلف است و نمی توان با این عنوان کلی، تجویز غیبت کرد (والله العالم).

س- غیبت در چه مواردی جایز است؟

ج- غیبت در چند مورد جایز است؛ از جمله: در مقام تظلم و در مقام دفع منکر (والله العالم).

س- آیا سلب صفات کمالیه (مثل: علم یا شجاعت) یا سلب فضایل (مثل: نماز شب خواندن) غیبت است؟ مثلاً گفته شود: فلان دکتر به اندازه مدرکش سواد ندارد یا به اندازه مقام و شأنش علم ندارد.

ج- ذکر تعبیرات مذکوره و یا نظایر آن، قهراً تنقیص محسوب می شود و جایز نیست. ولی اگر عناوین دیگری مانند: گول خوردن اشخاص و یا غیر آن از اموری که اهمیّت آن از اینگونه تنقیص بیشتر است محقق می شود، مانع ندارد؛ اما تشخیص موارد، بسیار مشکل است (والله العالم).

س- اگر از شخصی که نمی شناسیم حرفی زده شود- به طوری که در صورت شناختش غیبت است- و این احتمال وجود دارد که در آینده، ما او را ببینیم، آیا ذکر آن عیوب و گناهایی که پنهان می باشد، قبل از دیدنش غیبت است؟

ج- در فرض سؤال، اگر گوینده عیب آن شخص، او را می شناسد برای او حرام است؛ و اگر شنونده احتمال عقلاّبی می دهد که بعداً او را ببیند، نباید گوش بدهد و اگر چیزی هم شنیده نباید به دیگران بگوید (والله العالم).

س- در مورد حقّ النَّاس، اگر مثلاً از شخصی غیبت کرده یا به او تهمت زده، آیا حتماً باید حلالیّت بطلبد یا خیر، فقط توبه کند؟ و اگر او رضایت نداد آیا با تضرّع و ناله در درگاه خداوند بخشیده می شود؟

ج- اگر مفسده نداشته باشد حلیّت بطلبد و اگر بر حلیّت طلبیدن، مفسده مترتب شود و یا حلال نکند، توبه کند و برای آن فرد هم استغفار نماید؛ انشاءالله خداوند می آمرزد. البتّه اگر باعث ریختن آبروی او شده، اگر می تواند، جبران نماید.

س- اگر کسی لفظاً بگوید: «به خاطر تهمتی که به من زده ای، تو را بخشیدم»؛ و قلباً او را نبخشد، تهمت زننده چه باید بکند؟

ج- اگر تهمت زننده می داند که طرف فقط لفظاً می گوید: بخشیدم، ولی قلباً نبخشیده، ظاهراً آن بخشش اثر ندارد، تهمت زننده توبه کند و اگر قابل جبران نباشد توبه کافی است (والله العالم).

س- دروغ یعنی چه؟

ج- دروغ یعنی خلاف واقع گفتن؛ مثلاً کاری را که واقع نشده، خبر از وقوع آن بدهد و یا مطلبی را که برای کسی نگفته بگوید، گفته ام و نظایر اینها (والله العالم).

س- آیا دروغ گفتن از روی ناچاری اشکال دارد یا خیر؟

ج- موارد ناچاری فرق می کند؛ در بعضی از آنها دروغ جایز است؛ مثلاً اگر دروغ نگوید برای او خطر جانی داشته باشد؛ ولی ناچاری های معمول در بین مردم که نوعاً ناچاری حساب نمی شود، مجوز دروغ نیست (والله العالم).

س- آیا در مواقع دفع ضرر جانی یا مالی یا عرضی از خود یا مؤمنین، یا در موقع جنگ یا در موقع اصلاح بین چند نفر (اصلاح ذات البین)، یا در موقع وعده دادن به همسر برای آرام کردن او، دروغ گفتن جایز است؟ به طور کلی در چه مواقعی دروغ گفتن جایز می شود؟

ج- به طور کلی در مواردی که دروغ گفتن دارای مصلحت باشد (مصلحت راجح شرعی نه هر چیزی که گوینده، آن را مصلحت بداند)، حرام نیست؛ بلکه در بعضی موارد مانند: حفظ نفس و عرض، و بلکه اصلاح ذات بین، واجب می باشد (والله العالم).

س- دروغی که به شوخی گفته شود- به گونه ای که قرآینی مبنی بر وجود قصد شوخی، وجود داشته باشد- جایز است؟

ج- در فرض سؤال، حرمت آن معلوم نیست؛ اگر چه احتیاط ترك آن است. در روایات وارد شده که: مؤمن طعم ایمان را نمی چشد، مگر این که دروغ را چه به طور جدی و چه شوخی ترك کند (والله العالم).

س- آیا استماع دروغ جایز است؟

ج- حرمت مجرد استماع دروغ با عدم ترتب مفساد بر آن معلوم نیست (والله العالم).

س- در خواندن ادعیه یا در نماز، عباراتی وجود دارد که از لحاظ توحیدی معانی والایی دارند؛ مثل: «الهی من لی غیرک» یا «ایک نعبد و ایک نستعین». چه کنیم که دروغ نگفته باشیم؟

ج- اگر به حسب اعتقاد، معانی و مضامین آنها را صحیح بداند- گرچه عملاً خلاف آن کند- دروغ محسوب نیست (والله العالم).

س- داستان هایی که ساخته می شود طبعاً دروغی هستند و واقعیت ندارند؛ اما برای آموزش مثبت به مخاطبین ساخته و گفته می شود. از لحاظ شریعت مقدّس، اینگونه داستان ها چه حکمی دارد؟

ج- قصه هایی که ناقل می داند دروغ است، نباید به صورت اخبار از واقع نقل کند (والله العالم).

س- «توریه» چیست؟

ج- مراد از «توریه» آن است که ظاهر کلام خلاف آن چیزی باشد که قایل اراده کرده است (والله العالم).

س- آیا «توریه» مطلقاً جایز است یا فقط «توریه» ای که مانع مفسده ای شود جایز است؟

ج- «توریه» در صورت عدم استلزام مفسده، اشکال ندارد (والله العالم).

س- «توریه» بدون مفسده و بدون مصلحت چه حکمی دارد؟

ج- جایز است (والله العالم).

س- کسی که راز دوستش را به دیگران بگوید، آیا مرتکب گناه شده یا خیر؟

ج- بلی؛ کشف اسرار دیگران معصیت است (والله العالم).

س- آیا اینکه راز پدر و مادر و دیگران را- در صورتی که آنها ندانند- برای دوستان مطمئن فاش سازد، یا برای راهنمایی و یا برای اینکه ناراحتی اش را به دیگران بگوید آن راز را آشکار سازد، اشکال دارد یا خیر؟

ج- بلی؛ اشکال دارد (والله العالم).

س- اگر کسی به خود انسان یا به پدر و مادر و خانواده او، یا به اساتید او، یا به علمای دین و روحانیون فحش و ناسزا بگوید، یا این که آنها را کتک بزند، آیا انسان اجازه دارد که او را کتک بزند یا نه؟ وظیفه انسان در این گونه موارد چیست؟

ج- نسبت به فحش و ناسزا می تواند به حاکم شرع رجوع نماید تا در صورت اثبات عند الحاکم، طبق ضوابط شرعی، حاکم او را مورد تعزیر یا حدّ شرعی قرار دهد.

نسبت به کتک نیز رفع امر به حاکم شرعی نماید تا حاکم طبق ضوابط در صورت اثبات، او را محکوم به تعزیر یا قصاص یا دیه نماید. ولی اگر دفاع از کسی که در مقام اذیت و کتک زدن به شخص برآمده متوقف بر کتک زدن به او باشد، به مقدار رفع شرّ او جایز است (والله العالم).

س- بعضی ها برای این که لطفه ای را تعریف کنند یا کسی را بخندانند، مثلاً می گویند: «یک روز یک ترک...». آیا به کار بردن کلمه «یک ترک»، اشکال شرعی دارد یا نه؟

ج- اگر توهین شمرده شود، جایز نیست (والله العالم).

س- آیا «کبر» از «کبایر» است؟ به طور کلی «کبر» به چه معناست؟ آیا گناهی قلبی است، یا تا موقعی که ظهور پیدا نکرده گناه نمی باشد؟

ج- «کبر» تا به وسیله اعمال، ظهور پیدا نکرده، حرمت شرعی ندارد؛ اما از روایات و مجموعه دستورات اسلامی استفاده می شود که این صفت از اوصاف مهلکه است و باید آن را زایل کرد (والله العالم).

س- «ریا» چیست؟

ج- «ریا» این است که عمل عبادی را برای ارائه به مردم انجام دهد، نه برای خدا؛ و مبطل عمل است. شخصی که به خدا و روز جزا ایمان دارد و محرّک او برای عبادت اطاعت خداوند است، ریا- که در حقیقت ضایع کردن عمل است- نمی کند (والله العالم).

## قطع رحم

س- آیا قطع رحم از گناهان کبیره است؟

ج- بلی، از گناهان کبیره است (والله العالم).

س- «رَحِم» به چه کسانی گفته می شود؟

ج- «رحم» کسانی هستند که از راه نسب با انسان قرابت دارند؛ مثل پدر، اولاد، برادر، عمو، دایی و غیرهم (والله العالم).

س- آیا می شود با قطع رحم مقابله به مثل کرد؟ آیا قطع از رحمی که کافر حربی یا ذمی یا فاسق یا تارك الصلاة باشد جایز است؟

ج- مقابله به مثل، جایز نیست. صله با رَحِمی که کافر حربی یا ذمی یا تارك الصلاة یا فاسق باشد، در صورتی که ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر باشد مطلوب است و اگر مرتدع نشود باید ترك معاشرت کرد (والله العالم).

س- صله واجب با چه عملی محقق می شود؟ آیا حدود آن به وسیله فقه تعیین می شود، یا عرف تعیین می کند؟ آیا خویشاوندان همسر برای همسر دیگر، رحم است؟

ج- حدّ معینی ندارد و موارد مختلف است؛ صله گاهی با بذل مال است؛ گاهی با ملاقات، و گاهی حتّی با سلام. خویشاوندان همسر، رَحِم نیستند (والله العالم).

س- گروهی از افراد- به ویژه خانمها- به يك سری مسایل خرافی اعتقاد دارند؛ مثلاً عنوان می کنند که: «فلانی را چشم و نظر کرده اند.»، «چشم فلان شخص، شور است.»، «دست او سنگین است.» و یا برخی معتقدند که مثلاً: چنین پرنده ای، بدبختی می آورد.

آیا می توان به چنین مواردی اعتقاد داشت؟

ج- این که چشم در هر مورد و در هر شرایط و نسبت به هرکس اثر داشته باشد معلوم نیست. اجمالاً- گاهی ممکن است اثر سوئی در بعضی موارد داشته باشد که آن هم به صورتی که در اذهان است و هر ضرر و حادثه ای را- که حتّی علل عادی آن معلوم است- به چشم نسبت می دهند، صحیح نیست.

بیش از دعا و صدقه برای دفع آن و دفع خطرات دیگر نباید به آن اعتنا کرد. مخصوصاً نسبت دادن يك گرفتاری و حادثه به چشم زدن شخص معین، حرام است.

عقیده به این که پرنده خاصی موجب بدبختی می شود خرافی است.

وظیفه يك مسلمان این است که کارهایش را با روش معقول و منطقی انجام دهد و کسی را به این گمان ها متهم نکند و طبق دستور قرآن مجید و احادیث شریفه برای دفع

بلا دعا کند و صدقه بدهد و با عزم محکم وظایف خود را انجام دهد:

«ادفعوا البلاء بالصدقة والدعاء» (1).

ص: 277





فصل دوازدهم: توبه

اشاره

ص: 278



س- آیا در نزد خدای بزرگ گناهی هست که نابخشودنی باشد؟

ج- به طور کلی تمام گناهان، اگر به طور شایسته تدارک و جبران شود مورد آمرزش و عفو است. شرك به خدا- خواه عقیدتی باشد و خواه عملی- ابتدا با تصحیح عقیده و در اعتقاد به توحید، و سپس با ترك عمل شرك آمیز، و توبه کردن جبران می شود.

ظلم به مردم و حقّ الناس نیز با ادای حقّ ذی حق، و توبه محو می گردد. و اگر شخص، قادر به ادای حق نباشد، ممکن است توبه و طلب مغفرت برای صاحب حق، موجب جبران حق او در آخرت گردد و گناهی که فقط به نافرمانی شخصی ارتباط داشته باشد، اگر عملی است که قضا و جبران داشته باشد (مثل: ترك نماز) با توبه و قضا جبران می گردد؛ و اگر صرف معصیت و مخالفت است، مثل بسیاری از گناهان کوچک و بزرگ، با توبه نصوح و جدّی تدارک می شود و خلاصه راه باز است. فقط گاه ممکن است طبع بعضی گناهان یا اصرار در بعضی معاصی این اثر وضعی را داشته باشد که صاحب آن موفق به توبه و حصول حال ندامت و پشیمانی نگردد؛ چنان که در قرآن مجید می فرماید: (ثم كان عاقبة الذين أساؤا السوأى أن كذبوا بآيات الله وكانوا بها يستهزؤن. (1))

نکته دیگر که در اینجا قابل ذکر می باشد این است که به گفته قرآن کریم و روایات شریفه، اگر کسی مشرك و با فساد عقیده بمیرد، گناه او آمرزیده نخواهد شد؛ ولی در مورد گناهان دیگر اگر انسان حتی بدون توبه بمیرد ممکن است مورد عفو و آمرزش قرار بگیرد، چنانکه در مورد اهل ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام- است، آیه (إن الله لا يغفر أن يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن

ص: 280

یشاء(1)، و روایاتی که ظلم در آنها بر سه قسم تقسیم شده:

«الظلم ثلاثة و ظلم یغفره الله»

الحديث [297] به همین معانی دلالت دارد که برای بیان تفصیل بیشتر، فعلاً مجال نیست.

س- آثار گناهان کبیره (از قبیل: زنا، شرب خمر، غیبت، غصب و ...) که انسان از روی جهل و غفلت مرتکب شده است، پس از بر طرف شدن غفلت چگونه مرتفع می گردد؟

ج- نسبت به غصب علاوه بر ادای مال غصبی به صاحب آن و ادای اجرة المثل زمان غصب بعد از ادای حقّ الناس، استغفار و توبه جدی نماید، انشاءالله خداوند می آمرزد.

نسبت به شرب خمر هم استغفار و توبه جدی نماید، انشاءالله خداوند می آمرزد. و در صورت جهل به موضوع، گناه شمرده نمی شود.

نسبت به غیبت با امکان حلّیت طلبیدن از شخصی که از او غیبت کرده، از او حلّیت بطلبد و اگر ممکن نیست و سبب دشمنی و فتنه می شود به همان استغفار اکتفا کند.

س- توبه و اعمالی که بیمار، پس از مطلع شدن از مسأله انجام می دهد چه حکمی دارد؟

ج- بر حسب آیه (ولیست التّوبة للذین یعملون السّیّات ثمّ إذا حضر أحدهم الموت (2))، از کسانی که با بی توجهی و بی اعتنایی به اوامر و نواهی، زندگی خود را در معصیت و ظلم و گناه صرف کرده اند وقت معاینه مرگ، توبه نیست و مثل توبه فرعون در حال غرق شدن می باشد. اما ظاهراً اشخاص مبتلا به امراض مهلك که احتمال شفا و بهبودی نسبی می دهند و حال آنها حال احتضار و مرگ نیست، می توانند توبه نمایند؛ یعنی واجب است توبه نمایند و امیدوار به رحمت و مغفرت خدا باشند. این اشخاص مصداق این آیه از قرآن نیستند.

هر هنگام ممکن است مسأله استغفار و استرحام از خدا، مفید واقع شود و شخص استغفار کننده مورد مغفرت و رحمت بی انتهای الهی قرار گیرد. بنابراین باید این اشخاص هم با استغفار و تدارك مافات به وسیله اعمال خیر ممکن و وصیت به امور خیر، امیدوار و دل آرام باشند و به خدا حسن ظن داشته باشند؛ چنانکه روایات، مفصلاً این معانی را بیان نموده اند.

ص: 281

1- 296. (1) - نساء/ 48.

2- 298. (3) - نساء: 18 ..

س- اگر کسی نسبت به والدین خود بدی کرده باشد و آنها فوت کرده اند، چگونه می شود جبران کرد؟

ج- فعلاً می تواند با قرائت قرآن و دادن خیرات و احسان نسبت به آنها، موجبات خشنودی آنها را فراهم سازد و از خداوند متعال برای آنها و خودش طلب مغفرت نماید.

ص: 282







س- با توجه به این که خداوند در سوره «شمس» برای تزکیه نفس، یازده بار سوگند یاد کرده است، عده ای تزکیه و تهذیب نفس را واجب می دانند؛ آیا صحیح است؟

ج- تزکیه و تصفیّه نفس، واجب است و بر حسب آیه کریمه (قد أفلح من زكاهها) (1) هر کس تزکیه نفس کند رستگار می باشد.

مسأله پاکسازی و تهذیب اخلاق و تصفیّه و تحلیه و صفای روح و جلای قلب در برنامه های عبادی و اخلاقی و اعتقادی اسلام منظور شده است و همه در صفای باطن و بردن زنگار از قلب و تهذیب نفس و تئویر ضمیر مؤثرند.

بخشی از تعالیم عالیّه اسلام تزکیه و تصفیّه، و بخشی هم تکمیل و تحلیه است؛ و بلکه بیشترین همه تعالیم دین مبین، متضمّن هر دو فایده تزکیه و تحلیه می باشد.

توبه، استغفار، تقوا و اجتناب از محرّمات، اهتمام در حلیّت غذا، پوشاک، مسکن، کسب و شغل و عبادات و ریاضات شرعیّه از جمله: نماز، دعا، ذکر خدا، روزه، حج، ادای زکات، و سایر حقوق شرعیّه، مانند: احسان به والدین، احترام به معلّم، صله رحم، کظم غیظ، یاد موت، زیارت مشاهد و قبور، اعتبار از حوادث روزگار و مجالست با نیکان و علما، و بیشتر هدایت ها و ارشادات دینی که یا به عنوان واجب یا مستحبّ یا حرام یا مکروه عنوان شده است، همه اسباب صفای باطن و کمال نفس و تزکیه و تحلیّه، و نیز همگی سیر و سلوک است.

مخصوصاً اعتقادات صحیح معرفه الله، معرفت انبیا، معرفت ائمه و سایر معارفی که بر اساس توحید و ایمان به عالم غیب و جزا و پاداش و معاد استوار است، در خودسازی انسان نقش اساسی و بنیادی دارد.

ص: 285

هنگامی که انجام وظایف و تکالیف و عبادات و ترک گناه ادامه یافت، روشنی باطن بیشتر و بیشتر می شود و در این راه، سفر انسان الی الله و به سوی خدا شتاب می گیرد تا سراسر قلب روشن و منور گردد. بر عکس، ارتکاب محرمات و گناهان و ترک عمل به هدایت‌های دینی، قلب را تاریک و سیاه، روح را آلوده و تباه، و شخص را از خداوند دور می سازد.

بنابراین، کلّ دین، سلوک و سیر الی الله، تهذیب، تصفیه، تحلیه و تکمیل است. این سیر و سلوک عمل است که به مصداق آیه شریفه (من عمل صالحاً من ذکر أو انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة و لنجزینهم اجرهم بأحسن ما كانوا یعملون (1)) موجب حیات طیبه می گردد و با عمل و التزام و ایمان و تعهد و خلوص نیت، و خلاصه دو بال علم و عمل، انسان به این مقامات نایل می شود و در مشاهد عالیّه حضور می یابد.

پیر و مرشد و قطب و تلقین ذکر از این و آن غیر از قرآن و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام- نمی خواهد. نباید به اسم سیر و سلوک برخی افراد دین را به شریعت و طریقت تجزیه نموده و گروه بندی کنند و حتی علما را به این عناوین تقسیم بندی کرده و برنامه هایی را که اصالت اسلامی ندارد عنوان نمایند.

سیر و سلوک و راه رسیدن به صفای باطن، استفاده از کتاب هایی مثل «مصباح المتهدج» شیخ طوسی، و انجام فرایض و نوافل و امر به معروف و نهی از منکر، و سعی در اعلاسی کلمه اسلام و عزّت مسلمین و قضای حوایج مؤمنین، و انتظار واقعی فرج ظهور حضرت مهدی- ارواح العالمین له الفداء- است.

خداوند متعال، همگان را به دین خودش در راه راست- که همان اسلام است- هدایت فرماید.

س- آیا این گفته صحیح است که: اگر کسی می خواهد به کمالات معنوی برسد باید ادعیّه و اذکار را مانند دارو بداند و آن را زیر نظر طبیب روحانی و مجتهد مصرف کند، زیرا ادعیّه ما دارای مراتب روحی است؟

ج- در این جهت همین مقدار که ادعیّه و اذکار را از کتاب های معتبر مثل کتاب های علامه مجلسی و کتاب «مصباح» شیخ طوسی و مفاتیح الجنان بخواند کافی است و زیر نظر شخص خاص و اجازه لازم نیست؛ بلکه بعضی برنامه هایی که صوفیّه و بعضی دیگر مطرح کرده و می کنند به این عناوین که باید با اجازه باشد، بی اصل و برخی صورتهای آن بدعت و حرام است.

غرض این است که برنامه های دعا و عبادت و همه وظایف از شرع و از حضرات معصومین علیهم السلام- رسیده باشد و شخص از اختراعات اشخاص تقلید ننماید.

ص: 286

س- با عرض عالی ترین تحیت و سلام؛ خاطر شریف بر این مهم اشرف دارد که بنی آدم در مسیر عبودیت به مقتضای مایه های فطری خلقت به مسایل ماورای این عالم ماده کشش دارد و تعلقات نفسانی را مانع، و شیطنت های ابلیس مآبانه را دافع هر گونه حال و هوای ملکوتی می بیند؛ از این رو ناگزیر به تزکیه و تهذیب علاقمند شده، همان گونه که حکم شرعی وظیفه شخصی را از مرجعی فقیه می جوید در این جا نیز به دستور العمل سالکانه که به افراط و تفریط توأم نباشد محتاج است. به گونه ای که از آثار بزرگان سلف- قدس الله ارواحهم- استفاده می شود که بزرگان تشیع جهت ارادتمندان خویش، هم مفتی شریعت بوده اند و هم حکیم الهی. ولی بدبختانه نمی دانیم چه عواملی موجب گردید که در زمینه سلوک و تزکیه نفس و تهذیب معتقدین به نیابت نواب عامه حضرت حجة بن الحسن- روحی فداه- در ایام غیبت به حضور غیر آن ذوات مقدسه کشانیده شدند و مبتلا به تفکرات و ریاضات مرتاضانه غیر شرعی گردیدند. و به اوراد و اذکاری که بعضاً مأثوره نیست و با تحریف در عدد و وقت و مهم ترین بدعت تلقین ذکر توأم می باشد، مشغول شدند یا مشغولشان کردند.

غرض از تصدیق اوقات شریف حضرتعالی این است که جهت مبتلا- نشدن به سنتها و آداب صوفیه- که بلای خانمان سوز است- دستورالعملی سالکانه را جهت سلوک الی الله مرحمت فرمایید تا همانگونه که با اطمینان کامل در زمان غیبت، حکم حضرتعالی را حکم امام زمان- روحی فداه- می دانیم در به کار گرفتن روش سلوکی به چنین نعمتی بدون ابتلاء به صوفیه طی طریق نموده از نعمت غایت آمال عارفین نیز مستفیض شویم.

ج- با عرض سلام و تحیت، نامه شریف شما که متضمن توجه به نکات بسیار عالی و نقطه نظرهای آگاهانه بود زیارت شد. بسیار موجب امیدواری و مسرت گردید که در میان انبوه نامه های وارده چنین نامه ای موجب انبساط خاطر و بلکه تسکین بعضی نگرانیها می گردد. خداوند امثال جناب عالی را در بین مؤمنین زیاد فرماید.

بلی، از کمبودهای مهمی که در جامعه کنونی ما هست عدم توجه به همین نقاط ضعف و غفلت از وقوع افراد در اینگونه مهالك و مساقط است. همانگونه که اشاره کرده اید احساس نیاز به تهذیب نفس و تخلّق به اخلاق حمیده و نجات از پیروی هوای نفس و اخلاق زشت و کبر و آز و حسد و غرور و حبّ جاه و ریاست و دنیا و ترفع و برتری جویی و شهوات گوناگون و بالاخره افراط و تفریط در اعمال غرایز و مشتتهیات فطری بشر است. چنانکه حُبّ و علاقه به کرائم اخلاق در معانی و سیعه آن نیز فطری و جبلی است. از این رو همگان خوبان را دوست می دارند و آنها را می ستایند و افراد بد و انسانهای جانی را دشمن می دارند. این فطرت تا آنجا قوی و نیرومند است که مردم ناپاک می خواهند در ردیف پاکان معرفی شوند و اگر کسی آنها را به همان صفات زشتی که دارند و خود را به آن صفات آلوده ساخته و گرفتار کرده اند خطاب کند، برآشفته و ناراحت می شوند.

همانگونه که متذکّر شده اید این گرایش باطنی، انسان را خواستار دستور العمل و برنامه تهذیب نفس، تسلّط بر قوا و کنترل غرایز می نماید تا از حسیض حظوظ حیوانیت به اوج عالم انسانیت و ملکوتیت نایل شود؛ همان امری که در هدف بعثت انبیا منظور است.

همین نکته ای که متذکّر شده اید که اگر انسان کمالجو و فضیلت خواه، به راه مستقیم کمال و فضایل و اخلاق راهنمایی نشود، شیاطین جنّی و انسی او را در بیراهه ها انداخته و در مسیر عکس خواسته فطری او می برند، بعثت انبیا و رسل را لازم می سازد: (لنلا یکون للناس علی الله حجة) (1)

باید این نیاز فطری بشر به نحو صحیح از سوی خالق او- که از خصایص و غرایز و نیازها و نقاط ضعف و قوّت، و ظاهر و باطن و جسم و روح او آگاه است- بر آورده شود؛ و خداوند منعم هادی و عالم و رحیم و رحمان و محسن و رؤوف و ربّ و ارحم الرّاحمین او را به خود واگذار و سرگردان و متحیر رها نکرده و البتّه او را هدایت می فرماید و برنامه سیر و سلوک را چنانکه تاکنون عطا فرموده است. از این پس نیز به او عطا می نماید.

نمونه اکمل و اتمّ این هدایت‌های وحیانی و آسمانی و الهی دین اسلام، هدایت‌هایی است که روح و جسم، دین و دنیا، ظاهر و باطن، فرد و اجتماع و همه را فرا گرفته است.

دین به این معنای عام همه اش سیر و سلوک و دستور و روش رفتار نیکو و برنامه طیّ طریق سعادت و رستگاری است.

ص: 288

تجارت انسان متشرّع، طبابت متشرّع، فلاح و کشاورزی متشرّع، سیاست انسان متدین و قضاوت و جنگ و صلح متشرّع، کار و عمل مؤمن، سلوک اجتماعی متدین، همسرداری و تعلیم و تربیت متشرّع و ... همه سیر و سلوک و مظاهر ایمان است.

وقتی در کارها انگیزه انسان قرب الهی و کسب کمالات معنوی و ملکوتی باشد و اعمالش به نظم الهی منظم باشد، آن کار- اگر چه عبادت و دعا نباشد و کار ساده و زحمتکشی و رنج بری باشد- سیر و سلوک الی الله می شود. روح دین و ایمان او در هر کاری که تجلّی می یابد و آن کار (البته به شرط این که معصیت و گناه نباشد)، سبب نورانیت قلب و صفای باطن و رشد قوای عقلی او می گردد.

صحیح است که در فقه اصطلاحی و فنی بیشتر به باید‌ها و نبایدهای عملی و فعلی توجه گردیده؛ ولی باید‌های اخلاقی نیز فراموش نشده است و در این بخش سیر و سلوک نیز اگر ما به همان نسخه اصلی اخلاق بشری، یعنی قرآن مجید رجوع کنیم، در کمال سهولت و آسانی راهنمایی می شویم.

آیاتی مثل آیات سوره اسرا (از آیه 22 تا 29) و مثل آیاتی از سوره فرقان (آیه 63 تا آیه 77) و صدها دیگر که همه به صلاح و سلامت قلب و تهذیب نفس نظر دارند همه نسخه است.

هزاران حدیث مرویه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم- و ائمه طاهرين عليهم السلام-، همه نسخه های صیانت نفس از اخلاق ذمیمه و علاج و درمان بیماری های قلبی است. مثلاً در نکوهش حسد چه کلامی بلیغتر از این کلام است: «الحسد يأكل الايمان كما يأكل النار الحطب»<sup>(1)</sup>؛ یا در مورد مدح صبر چه سخنی از این سخن شیواتر و رساتر است: «الصبر من الايمان بمنزلة الراس من الجسد»<sup>(2)</sup>.

کلمات قصاری که در هر يك از اخلاق پسندیده یا نکوهیده وارد شده، بسیار و بیشمار است. کتب بزرگ ادعیه و هر کدام از دعاها کوتاه و طولانی، همه دستور سیر و سلوکند. همین دعای «مکارم الاخلاق» که در «صحفیه سجّادیه» است متضمن بهترین راهنماییهای تهذیب و تکمیل نفس است. شرح هایی که بر این ادعیه به زبان فارسی و عربی نوشته اند، همه قابل استفاده بوده و برای ما چراغ راه و بصیرت بخش و بینش افزاست. کتب ادعیه و اذکار و ثواب آنها و نیز کتب اخلاق- کوچک و بزرگ- که همه بر گرفته از قرآن کریم و احادیث بسیار است، اعمال یوم و لیل و هفته و ماه مبارک رمضان و ایام معدودات و معلومات، همه فرصتهای سلوک و سیر آگاهانه و عارفانه است.

ص: 289

1- 302. (1) - بحار الانوار: 237 / 73.

2- 303. (2) - بحار الانوار: 114 / 2 ..

اجرای این برنامه و ارتباط با خدا و تهذیب نفس و مراتب مجاهده با نفس از محاسبه و معاتبه برای همه به طور مستقیم و بدون رجوع به پیر و مرشد و اذن و اجازه این و آن میسر است و نسخه دادن و تلقین ذکر لازم ندارد. تعیین عدد و وقت و زمان و هر شرایطی که در احادیث ذکر نشده، باطل، و تعبد به آن بدعت است.

این برنامه های صوفیانه و طریقت و شریعت را از هم جدا کردن بی اساس می باشد و سلسله هایی که اینها معرفی می کنند، مشتمل بر افراد منحرف و متهم به فساد عقیده و افراد مجهول است.

نمازی که ما می خوانیم سیر و سلوک، عبادت و ذکر است. تحمید، تسبیح، تکبیر، تهلیل و قرائت قرآن، معراج مؤمن است. پیشوایان معصوم ما همه آداب مستحبّه نماز را فرموده اند؛ هر چه آن آداب بیشتر رعایت شود سیر و عروج انسان کاملتر می گردد. نوافل این نمازها و در مجموع این پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز، که با ادعیه عالیّه المضامین در تعقیبات آنها رسیده و یک فصل برنامه های عبادی و سیر و سلوک است، محتاج به نسخه و دستور العمل دادن و اذن این و آن نیست؛ هر کس اهل سیر و سلوک حقیقی باشد از آن استفاده می کند. ماه مبارک رمضان و دهه اول ذی الحجّه و کلّ برنامه حج، همه سیر و سلوک و نردبان کمال و ترقّی است.

سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم - و ائمه طاهرین علیهم السلام - همه دستور العمل اخلاق، تواضع، زهد، قناعت، رحم، انصاف، ایثار و وفا، صداقت و امانت و سایر صفات پسندیده است. حفظ زبان و گوش و چشم از گناه و عفت بطن و فرج، همه دستور سیر و سلوک و ریاضت است. نگاهداشتن زبان از دروغ و غیبت و گناهان دیگر ریاضت است.

کتابی مانند: «عین الحیات» و «حلیة المتّقین» علامه مجلسی و «معراج السّعادة» فاضل نرافی و کتب کوچک و بزرگ دیگر کم نیست. به علاوه در مجالس و منابر هم کم و بیش این مسایل همیشه مطرح بوده است. و در این مطالب چون از یقینات و مسلمات شرع است، تقلید لازم نیست تا محتاج باشیم از مجتهد زنده در آن تقلید کنیم.

ابتلا به اضلال صوفیه و بعضاً مشرک مآبانه این عرفا و فقرای اسمی و اصطلاحی و اختراعات و مبتدعات آنها همیشه و حتّی و در عصر ائمه علیهم السلام - نیز وجود داشته است.

در بسیاری از وظایف شرعی از جمله تولّی و تبرّی و امر به معروف و نهی از منکر و انکار منکر و ابطال باطل و دفع بدع و اینگونه وظایف مهمّ و حیاتی سیر و

سلوکهای به اصطلاح عرفانی وجود ندارد؛ ولی در سیر و سلوک اسلامی همه اینها سیر و سلوک است.

سخن در این رشته بسیار است. اجمالاً عرض می‌کنم که با این برنامه‌های کامل الهی که به کارگیری آن برنامه و دستور عملهای آن در اختیار همگان است نیازی به اینکه حقیر و امثال من دستورالعمل سالکانه بنویسیم، نیست.

این گوی و این میدان؛ این نماز شب و تهجد؛ این نوافل نمازهای یومیّه؛ این همه تشویق روایات به اذکار و تسبیحات اربعه و مداومت بر آنها و برنامه‌های ریاضتی روزه و حج؛ این آداب و دستورالعمل خواب و خوراک و پوشاک؛ این همه احکام واجبات و محرمات؛ هر کس اهل سیر و سلوک است، بسم الله.

آری، سالک حقیقی در عین اینکه این برنامه‌های معنوی و روح افزا و نشاط آور را انجام می‌دهد، از برنامه‌های ملامی و موسیقی سماع و اختلاط زن و مرد و لهو و لعب اجتناب می‌کند.

خداوند متعال همه ما را در انجام وظایف شرعی توفیق عطا فرماید و همه را از سیر و سلوکهای اختراعی و شرک آمیز و افتادن در دامها و شبکه‌های شیطانی صوفیّه و افرادی که دین را به شریعت و طریقت تقسیم می‌نمایند، نجات بخشد.

(وان هذا صراطی مستقیماً فاتَّبِعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون (1))

در خاتمه، از جنابعالی التماس دعا دارم. انشاء الله تعالی موفق و مؤید باشید. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

ص: 291

س- این جانب دختری 23 ساله هستم و دیلم ادبیات می باشم که سؤالات بیشماری در مورد خدا و اسلام و این که يك جوان باید چگونه عمل نماید تا خدا از او راضی باشد در ذهن خویش دارم، و دوست دارم که با راهنمایی های يك فرد کامل، کاملاً هدایت شوم و تا آخر عمر در خدمت اسلام باشم. تاکنون سؤالاتم را با افرادی که از دین اطلاع دارند مطرح کرده ام؛ ولی متأسفانه هیچ کدام پاسخ قاطع و راضی کننده ای نداده اند و به جوابی نرسیدم، تا این که به فکر افتادم سؤالاتم را با شما که مرجع تقلیدم هستید در میان بگذارم. امیدم فقط به شماست و در خانه شما آخرین دری است که می گویم و اگر هدایت نشوم نمی دانم در این ظلمات دنیا چه بر سرم خواهد آمد.

از جمله سؤالاتم این است که مگر نه اینکه آقا امام زمان- عجل الله تعالی فرجه الشریف- رؤوف و میهمان نواز هستند و اگر کسی به خانه ایشان برود جوابش را می دهند، پس چرا پس از يك اربعین، پاسخ مرا ندادند و مرا راهنمایی نکردند؟

مگر نه این است که خدا جوانی که به سوی او برود را دوست دارد؛ پس چرا هر چه از خدا خواستم آن طور که من لیاقتش را دارم هدایت شوم، هدایت نشدم؟ یا چرا با این که از او خواستم تا کسی را سر راهم قرار دهد تا در این ظلمات نادانی ام دستم را بگیرد و مرا به مقصد برساند، جوابی نشنیدم؟ این که خواسته بد و زیانباری نیست که خدا صلاح نداند.

ج- خانم محترمه مؤمنه، سلام عليك. نامه شما که حکایت از شور و شوق درونی شما به طریقی کمال و نیل به درجات بلند معنوی و قرب به درگاه ربوبی- عزّ اسمہ- داشت موجب ابتهاج و انبساط گردید. حقیر این حال عزیز خدا خواهی و این روحیه ایمانی و بیداری ضمیر و روشنی قلب و رشد دینی و بصیرت و بینش اسلامی را به شما تبریک می گویم و به شما بشارت می دهم که خود این حال که انسان طالب رضای خداوند متعال باشد بسیار مغتنم است و مرحله ای از رسیدن به مقصود و حصول مطلوب است.



غرض از بعثت انبیا و تربیتهای دینی همین است که مطلب و مقصد بشر رضای خدا باشد، این حال حیات قلب و شعور حقیقی است.

قرآن کریم و هدایت‌های رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم - و ائمه طاهرین علیهم السلام - و مواعظ و نصایح، در صاحبان قلوب زنده که به سوی خدا روی کرده اند، اثر می کند. بدیهی است این روحیه طلب رضا و قرب به حق تعالی در حدی واقف نمی شود و صاحب آن همواره خود را چنان می بیند که شاهد مقصود را در آغوش نکشیده و رضای خدا را تحصیل ننموده است. بنابراین با این که بسا به درجاتی رسیده، خود را موقف نمی بیند و از این رو همواره در تلاش و جهاد است.

غرض اینکه: حالی که دارید، حال هدایت و رشد و مقدمه کسب رضای الهی و سرآغاز آن است. این حال و روحیه را باید با فکر و عمل، ترقی داد.

تفکر در آیات الهی و عظمت عالم آفرینش - از زمین و آسمان، منظومه ها و کهکشانها، جانداران و انسان، ذره و اتم، کوچک و بزرگ و قوا و عجایب و اسرار و نظامات محیر العقول - از علایم عقل و خردمندی است؛ چنانکه قرآن کریم در وصف خردمندان می فرماید: (وینفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا)(1).

عالم به تمام اجزا و اعضایی که دارد همه موعظه و بیداری بخش و هشدار دهنده است.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

اینجا مقام و عالم بیکرانه ای است که اگر عقول همه بشر را با عمر همه دنیا به یک نفر بدهند، هر چه تفکر کند و کمیت اندیشه را هزاران بار بیشتر از برق به حرکت در آورد، به هر کجا برسد و هر چه بفهمد، باید مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) - آن بزرگواری که در بلندترین قلّه شامخ معرفت قرار دارد - پیشانی خضوع و اقرار به عظمت خداوند متعال بر زمین گذارد و عرض کند: «سبحانک ما اعظم مانری من خلقتک و ما اصغر کل عظیمه فی جنب قدرتك»(2).

البته تفکر درجات و مراتبی دارد که در بعضی مراتب یک ساعت تفکر ثواب یک شب عبادت و در بعضی دیگر ثواب یکسال تا هفتاد سال عبادت را دارد.

در مقام عمل، مهمترین و اساسی ترین وسیله رضای خداوند متعال انجام فرایض و واجبات و ترک معاصی و محرّمات، و بعد از آن انجام مستحبات و ترک مکروهات است.

ص: 293

1- 305. (1) - آل عمران / 191.

2- 306. (2) - نهج البلاغه / خطبه 109 ..

اگر کسی فرایض و واجبات را به جای آورد، محرّمات را ترك کند، دروغ نگوید، غیبت نکند، ظلم و ستم نکند، اعضا و جوارح خود را از معصیت نگاه دارد و باید امیدواری کامل به رضای باریتعالی داشته باشد.

بنابراین، این گوی و این میدان؛ راه تحصیل رضای خدا باز است. باید با مخالفت با هوای نفس این راه را پیمود و همواره از خداوند متعال استعانت نمود و مخصوصاً با دعا و نوافل و تهجد و قضای حوایج مؤمنین، خود را بیشتر مسلح نمود (انّ الله مع الذّین اتقوا والذین هم محسون (1))

در حدیث قدسی است:

«ما یتقرب الّی عبدي بشیء احب الّیّ ممّا افترضته علیه وانه لیتقرب الّیّ بالنوافل حتّی احبه فاذا احببته كنت سمعه الذی یسمع به و...» (2)

بنابراین و با توجّه به آنچه بیان شد، شما هدایت یافته اید و امید است در این ظلمات دنیا آنچه برای شما پیش آید نور و روشنی و هدایت بر هدایت باشد. (بحقّ محمد و آلّه الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين.)

امّا راجع به گله ای که با کمال ادب و لطف بیان، از لطف عمیم و رأفت و مهر تامّ و تمام آقا حضرت صاحب الزّمان - ارواحنا وارواح العالمین له الفداء- نموده اید و گمان کرده اید که در خانه آن حضرت رفته اید و عرض مسألت هدایت نموده اید و آن آقای مهربان ضعیف نواز، پاسخی به شما مرحمت نفرموده اند؛ اگر چه این گله باز هم تجدید تقاضا و مسألت و استدعاست و ناز فقیر به غنی و عبد به مولی و غلام و مملوک به سیّد و آقا است، امّا از کجا می گوئید که مشمول لطف و احسان آقا نشده اید و از شما میهمان نوازی نشده است؟ آیا چهل هفته ای را که میهمان او شده اید و خود را به او بسته و میهمان او شمرده اید توفیق کمی می شمارید؟ یا قدر این سعادت را که در این مدّت با یاد او بوده اید - خدای نخواستہ - نمی دانید؟

باید همیشه میهمان آن حجّت یگانه خدا باشیم و در خانه او را رها نکنیم و اگر در آن آستان عرش نشان بار ندهند، به اینکه بارخواه و طالب شرف حضوریم، افتخار کنیم و بگوئیم:

اگر چه نیست به وصل تو دسترس ما راهمین که طالب وصل توایم بس ما را

و حقیر در ضمن اشعاری عرض کرده ام:

اگر وصل تو ما را دسترس نیست که در بحر کرامت خار و خس نیست

میندازم ز چشم لطف و احسان عطایم را فزون ساز و فراوان

به من بین کز فراق دل دونیمم سزای رحمت و لطف عمیمم

ص: 294



باز هم در خانه آقا بروید و این در خانه را تا زنده اید رها نکنید.

اما راجع به دعا و توجه به خدا: همانگونه که نوشته اید، خدا جوانی را که به سوی او برود دوست می دارد و علامت دوستی او همین شدت علاقه و محبت شما به هدایت اوست که اگرچه به راه او هدایت شده اید و او را کار ساز و قاضی الحاجات و هادی و راهنما می دانید و از راهنمایی فطرت و هدایت اسلام بهره مند هستید، باز هم هدایت می طلبید و می خواهید که شما را راهنمایی کند و به مقصد برساند که در بین راه وامانده یا منحرف نشوید.

خدا را در حدّ خود به اسماء الحسنایش شناخته اید؛ او را عالم و قادر و حکیم و رحمان و رحیم و مالک حوایج همه حاجت مندان می دانید، شما از او بخواهید و دعا کنید که «الدّعاء مخّ العبادة»<sup>(1)</sup>.

بسا می شود حاجتی را انسان می خواهد که بر آوردن آن، مصلحت او نیست؛ و بسا تأخیر در اجابت برای این است که بنده در دعا و تضرّع و ابتهال، اصرار کند و خدا را بیشتر بخواند تا از فیض حقیقی دعا بیشتر بهره بگیرد.

هر حالی که برای مؤمن و مؤمنه پیش بیاید، برای او خیر است. نباید از رحمت خدا و لطف خدا ناامید شد؛

امید است این بیانات، پاسخی به خواسته های قلبی و سؤالات درونی شما باشد. خداوند متعال شما را مقضی المرام فرموده و همه حوایج شرعیّه دنیویّه و اخرویّه شما را برآورده فرماید.

ص: 295

س- با توجه به اینکه جنابعالی با بزرگان زیادی مأنوس بوده اید، مستدعی است نصیحتی که راهگشای سعادت دارین باشد، مرقوم فرمایید که «فإن الذکری تنفع المؤمنین».

ج- عالم و هر چه در آن است و همه حوادثی که در آن واقع می شود، گردش سال و گذشت عمر، شب و روز و زمین و آسمان، فقر و توانگری، تندرستی و بیماری، جوانی و پیری، زندگی و مرگ، ذلت و عزت و هر چه را می بینیم و پیدایش هر چیز، و نشو و نمای آن و تغییراتی که در آن پیدا می شود تا مرگ و فنای آن، همه پند و نصیحت است.

اگر نظر انسان نظر عبرت باشد و از ظاهر دنیا، باطن آن را بشناسد، نگاه او به هر چیزی و هر پدیده ای وی را از جهات متعدد هشیار و بیدار می سازد و در هر ذره ای از ذرات عالم امکان، و هر برگی از برگهای درختان، ابوابی از معرفت و راههایی برای نیل به سعادت می یابد، به شرط اینکه از آنان باشد که (ویتفکرون فی خلق السموات والأرض ربنا ما خلقت هذا باطلاً) (1) در شأن آنها است؛ و از مردمانی که وصف آنها (لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم أعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها) (2) است، نباشد.

بنابراین، کتاب تکوین سراسر و تمام ذرات و کلمات و آیات و حروفش پر از موعظه و نصیحت است؛ به شرط این که شخص، سواد خواندن آن، و عقل فهم معانی آن را داشته باشد.

کتاب بزرگ وحی و تشریح قرآن مجید نیز مثل همان کتاب تکوین، متضمن هدایت و نصیحت و ارشاد است. هر چه انسان آن را بیشتر بخواند و در معانی آیات آن بیشتر تأمل کند، به مواعظ و نصایح بیشتر راهنمایی می شود.

ص: 296

---

1-310. (1) - آل عمران/ 191.

2-311. (2) - اعراف/ 179 ..

شما در هر رشته ای نصیحت بخواهید می توانید از این کتاب اعظم آسمانی دریافت کنید. اوصاف عباد الرحمن را در سوره مبارکه «فرقان» بخوانید. تعالیم اخلاقی و اجتماعی را در مثل سوره «اسراء» (آیه 22 تا 39) قرائت کنید. آیات بشارت و انذار، آن همه نصیحت و هشدار دهنده است. بیان اوصاف مؤمنین و اصحاب میمنه و اصحاب یمین و اصحاب شمال آموزنده و نصیحت است. قصص قرآن و سرگذشت انبیا و رجال الهی و سوء عاقبت کفار و ارباب معاصی و فراعنه و جبّاران، پند و اندرز و هدایت به صراط مستقیم است. همه را بخوانید و پیوسته تکرار کنید و در مضامین آنها تأمل نمایید.

در مثل این آیات کریمه تأمل کنید و سعی کنید به حقیقت مفاد آنها برسید: (تلك الدّار الآخرة نجعلها للّذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتّقين)(1)، (إنما مثل الحيوة الدنيا كماء أنزلناه من السّماء فاختلط به نبات الأرض فأصبح هشيماً تذروه الرّيح و كان الله على كل شيء مقتدرأ)(2) (فمن يعمل مثقال ذرّة خيراً يره و من يعمل مثقال ذرّة شراً يره)(3)، (و كآئن من آية في السماوات والأرض يمرّون عليها و هم عنها معرضون)(4)، (كم تركوا من جنات و عيون و زروع و مقام كريم و نعمة كانوا فيها فاكهين)(5)، (أفرأيت ان متّعناهم سنين ثم جاء هم ما كانوا يوعدون ما أغنى عنهم ما كانوا يمتّعون)(6).

خلاصه، قرآن نوری است که اگر از آن روشنی طلب شود، همه تاریکیها را از میان می برد. اگر به زبان عربی آشنایی ندارید، تفسیر این آیات را در تفاسیر فارسی مثل: «منهج الصادقین» و تفسیر «ابوالفتح رازی» مطالعه نمایید.

همراه با قرآن مواظب و نصایح رسول خدا- صلی الله علیه وآله وسلم- و مواظب امیرالمؤمنین علیه السلام- را در نهج البلاغه و کتب دیگر، و نصایح سایر ائمه معصومین علیهم السلام- را که حاملان علوم قرآن و مفسران حقیقی کتاب خدا می باشند بخوانید.

سعی کنید در حدّی که می توانید حقوق برادران و خواهران ایمانی را رعایت کنید. برای قضای حوایج مردم، خصوصاً طبقات ضعیف تلاش کنید. حضور در جماعات و جلسات دینی و مذهبی را ترك نکنید. توفیق به نماز شب را بسیار مهم و

معارف دین ؛ ج 1 ؛ ص 305

ص: 297

1- 312. (1) - قصص / 83.

2- 313. (2) - كهف / 45.

3- 314. (3) - زلزله / 7 و 8.

4- 315. (4) - يوسف / 105.

5- 316. (5) - دخان / 25.

6- 317. (6) - شعراء / 205 و 206 ..

مغتتم بدانید و از یاد خدا در هر حال غافل نباشید. شبهای جمعه، دعای کمیل و روزه‌های آن، دعای ندبه را بخوانید.

سخت تر از آنچه شخص، در امور مالی از شریک و طرف معامله خود حساب می‌خواهد، خودتان به دقت به حساب کارهای خودتان برسید که فرمودند:

«لیس منّا من لم یحاسب نفسه فی کلّ یوم مرّة فإنّ عمل خیراً استزاد منه و إن عمل سیئاً استغفرالله منه و تاب إلیه» (1).

نیت خود را خالص کنید و خود را به هیچ کس و هیچ چیز جز خدا و ثواب خدا نفروشید.

با حضرت بقیةالله قطب عالم امکان- ارواح العالمین له الفداء- ارتباط قلبی را مستمر بدارید. فراموش نکنید که رعیت آن حضرت و در تحت ولایت آن حضرت هستیم. هرچه بتوانیم کارهای خودمان را به حساب ایشان و خدمت به اهداف و مقاصد بلند ایشان- که اعلای کلمه اسلام و عزت مسلمین است- بگذاریم و همه دوستان و شیعیان و منتظران ظهور آن بزرگوار را صمیمانه دوست بداریم.

امید است سعادت‌مند باشید و به مقامات عالی- که فقط با پیروی از اهل بیت علیهم السّلام- حاصل می‌شود- نایل گردید. خداوند شما و ما و همه مؤمنین را از گرفتار شدن در دامهای شیاطین انسی و جنّی و اهل بدع حفظ فرماید. اگر در مظانّ اجابت، دعوات حقیر را از دعای خیر مخصوصاً برای سلامتی ایمان و حسن عاقبت و توفیق فراموش ننمایید، بسیار متشکر خواهیم بود. والسّلام علیکم ورحمةالله وبرکاته.

ص: 298

س- مستدعی است این جانب را در سیر و سلوک راهنمایی فرمایید. آیا در این راه از قطب و مرشد پیروی نمایم؟ چه کتابی را پیشنهاد می فرمایید؟ ...

ج- مکتوب جناب عالی و اصل و از مضمون آن اطلاع حاصل شد. چون در مقام تهذیب اخلاق و به گفته خودتان در سیر و سلوک راهنمایی، از این حقیر، راهنمایی خواسته اید، به شما تذکر می دهم که کلّ تعالیم اسلام- از واجبات و محرّمات و مستحبات و مکروهات- سیر و سلوک است. هر مسلمانی سالک الی الله است؛ با این تفاوت که در این سلوک، بر حسب قوّت و ضعف اشخاص در تعهد به انجام واجبات و ترک محرّمات همه در یک درجه و رتبه نیستند. هر چه مواظبت انسان بر اطاعت از خداوند متعال و دستورات شرع بیشتر باشد در این سیر و تحصیل تقرب به خداوند موفق تر می شود.

تعالیم عبادی نماز، حج، روزه، دعا، قرائت قرآن، نماز شب، مواظبت بر خواندن نمازهای نوافل یومیّه، عبادات شب و روز جمعه، ترک دروغ و غیبت، محاسبه با نفس، قضای حوایج بندگان خدا، احسان به پدر و مادر، صلّه رحم، حسن جوار، حفظ امانت، مصاحبت و همنشینی با علما، تجدید توبه و استغفار، مواظبت بر اذکار تهلیل و تسییح و تحمید و تکبیر، حسن معاشرت با مردم، امر به معروف و نهی از منکر، و رعایت حقوق برادران دینی تا حدّی که در روایات «معلی بن خنیس» بیان شده، حفظ اعضا و جوارح از معاصی و حتّی ترک مشتهات، تفکر در عالم آفرینش و عظمت ظهور قدرت خدا در خلقت مخلوقات، تفکر در فنای دنیا و نظر عبرت به کوه و دریا و موجودات کوچک و بزرگ و امور بسیار دیگر- که در آیات قرآن مجید بیان شده است و شرح مختصر آن نیاز به نوشتن یک کتاب دارد- همه سیر و سلوک است. دستور این سیر و سلوک همین کتب دعا و رساله ها و تفاسیر قرآن مجید و کتب حدیث فارسی و عربی است و محتاج



به قطب و مرشد نمی باشد و همه این امور، راه رفتن به سوی خداست؛ و استاد همه قرآن و تعالیم ائمه علیهم السلام- و احادیث شریفه است.

خلاصه همه مسلمانها- اعم از زن و مرد- در پنج وقت نماز، سیر الی الله دارند.

زن در خانه شوهر با خانه داری و انجام وظایف شرعیّه خود، و مرد در بیرون خانه با کدّ یمین و عرق جبینش می توانند این سیر را ادامه دهند. فقط باید دستور (ولا تکن من الغافلین (1) را رعایت کنند و در همه این اعمال چشم به رضای خدا و تقرّب به او داشته باشند و خدا را فراموش نکنند.

راه به برکت تعالیم اسلام باز است و بسته نیست و اگر هم بعضی معاصی سدّ راه شده باشد، با توبه باز می شود.

اشخاص منزوی و گوشه گیر و تارك امر به معروف و نهی از منکر، راهنما نیستند. راهنمایان، علما و شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام- می باشند. به شما هشدار می دهم از این فرقه ای که به آنها اشاره کرده اید حتماً بپرهیزید که راه ها و روش های آنان گاه به کفر و شرک منتهی می شود. دعوی ارشاد آنها اضلال است. به شما برادرانه نصیحت می کنم: خودتان با پای خودتان به مددخواندن نماز در اول وقت، حفظ زبان و رعایت برنامه هایی که به آن اشاره شد به سوی خدا بروید و به او تقرّب جوید. (والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا و إنّ الله لمتعالمحسنین (2) حقیر هم برای توفیق شما و حفظ ایمان شما از خطر وساوس شیاطین جنّ و انس دعا می کنم، شما هم بنده را فراموش ننمایید. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

ص: 300

---

1- 319. (1) - اعراف/ 205.

2- 320. (2) - عنکبوت/ 69 ..

س- ... برای رهایی از این گرفتاری های روحی و سلب توفیقاتی که قبلاً داشته ام چه باید کرد؟

ج- نامه شکایت آمیز شما از حالات روحی و تأسف بر سلب بعضی توفیقاتی که داشته اید، واصل شد.

این روحیه گله از نفس و توجه به ابتلای نفس به خسارت ها و زیان های معنوی، دلیل بیداری ضمیر و حیات قلب و آگاهی و سلامتی روح است و ضدّ حالت غفلت و بی اعتنایی به گناه است و حالت معاتبه نفس می باشد که در اصلاح باطن، بسیار مؤثر است.

در احادیث شریفه است قریب به این مضمون که: در امم گذشته شخصی بود که سالیان دراز عبادت می کرد. سپس به رسم آن زمانها قربانی کرد و مقبول درگاه الوهیت- عزّاسمه- نشد. او خود و نفس خود را مخاطب قرار داد و گفت: به من نرسید آنچه رسید مگر از تو، و نیست گناه مگر از تو!

خطاب شد که: این نکوهش و توبیخ نفس، از آن سالها عبادت بهتر است.

باید شما با ایمانی که دارید همین حالت شایسته را داشته باشید. از فوت ثواب و محروم شدن از کار نیک ناراحت شوید. بنابراین در مقام جبران گذشته برآیید و شکر و سپاس خدای متعال را به جای آورید که این وجدان روشن را به شما عطا فرموده است. به شکرانه آن، برنامه هایی را که داشته اید با شوق و نشاط از سر بگیرید. از خدا توفیق بخواهید و کمک و یاری طلب کنید. انشاءالله حال شما از گذشته هم بهتر خواهد شد و صفای باطن و نورانیت قلب شما بیشتر می شود.

یک بنده باید همواره مراقب حالات نفسانی و قلب خود باشد که در حدیث است: دل نیز مانند آهن زنگ می گیرد و با تلاوت قرآن کریم و یاد مرگ زنگ آن زدوده می شود.

اگر بتوانید، نفس خود را جریمه کنید و او را در راه اطاعت و ریاضت، زحمت بیشتری بدهید. زاید بر برنامه، اگر می توانید از مال خود انفاق نمایید یا نماز بیشتر بخوانید، یا بیشتر قرآن تلاوت کنید.

چنانکه در احوال یکی از بزرگان گفته شده است که چون نماز مغرب را مختصری از اول وقت تأخیر انداخت، به کفاره آن و تأدیب خود یک بنده آزاد کرد.

این فقرات دعای شریف «ابی حمزه ثمالی» را با توجه بخوانید و اگر عیبی در کار است آن را اصلاح کنید: «مالي كلما قلت قدصلحت سریرتي و قرب من مجالس التوايين مجلسي عرضت لی بلیة أزالتمی و حالت بيني و بين خدمتك. سیدی لعلك عن بابك طردتني و عن خدمتك نحیني و اولعلك رأيتني مستخفاً بحقك فاقصيتني أو لعلك رأيتني معرضاً عنك فقلبتني أولعلك وجدتني في مقام الكاذبين فرفضتني أولعلك رأيتني غير شاكر لنعمائك فحرمتني أولعلك فقدتني من مجالس العلماء فخذلتني أولعلك رأيتني في الغافلين فمن رحمتك آيستني أولعلك رأيتني آلف مجالس الباطلين فبیني و بينهم خلّيتني» الخ.

اینها اشاره به يك سلسله از عوامل قلت یا سلب توفیق است که به هر حال توجه دهنده و آموزنده و بیدار کننده و عافیت بخش می باشد.

من امیدوارم که شما تحت تأثیر هیچ يك از عواملی که در این دعا یاد شده قرار نگرفته باشید. به امید خدا برنامه ها را کما فی السابق اجرا کنید؛ جلو بروید؛ قدم بردارید که سعادت های بزرگ و درجات عالی و مقامات بلند در انتظار شماست.

به حضرت بقیه الله، مولانا المهدی- ارواح العالمین له الفداء- متوسّل باشید و برای فرج ایشان دعا کنید. به این بنده ضعیف سرمایه از دست داده و در بند نفس گرفتار مانده، از راه مرحمت دعا کنید. ثبتکم الله و إيانا بالقول الثابت في الحياة الدنيا و الآخرة بحق محمد وآله الطّاهرين صلوات الله عليهم أجمعين. والسلام عليكم ورحمة الله.

سفارش و نصیحت مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی آقای حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی - مدظله، العالی - در پاسخ به نامه یکی از برادران ایمانی:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا أبي القاسم محمد وآله الطاهرين، سيما بقية الله في الأرضين قال الله تعالى:

(وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (1))

نصیحتی که به شما می نمایم برگرفته و اقتباس از نصیحت و سفارش مرحوم «علامه حلی» به فرزندش «فخرالمحققین» - قدس سرهما - می باشد. ایشان از بزرگترین علمای اسلام است که در همه علوم نقلی و عقلی از اساتید کم نظیرند. آن بزرگوار در خاتمه کتاب ارزنده «قواعد»، به فرزندش - که او نیز از شخصیت‌های برجسته علمی و از مفاخر عالم علم و تحقیق و فضیلت است - سفارشات فرموده است.

آن فقیه عظیم، فرزند جلیل خود را مخاطب قرار داده و بعد از دعای خیر، او را به تقوا و پرهیزکاری - که سپر نگهدارنده و وسیله پایدار و سودمندی است و انسان را برای قیامت آماده می نماید - وصیت می فرماید و به اطاعت اوامر خدا و آنچه موجب رضای او است و دوری از آنچه خداوند نهی فرموده، دستور می دهد.

از او می خواهد که عمرش را در تحصیل کمالات و کسب فضایل و صعود از پستی، نقصان و نادانی به اوج علم و کمال و مدارج معارف و آداب و مقامات انسانی و اعمال صالحه صرف نموده و اوقات خود را بیهوده تلف نسازد.

از جمله این وصایا، احسان و مساعدت و کمک به برادران و قضای حوایج محتاجان و مقابله بدی به نیکی و تشکر و امتنان از نیکوکاران است.

ص: 303

وی نیز فرزندش را به ترك صحبت و همنشینی و معاشرت با مردم نادان و فاسدالاخلاق سفارش می کند. و از طرف دیگر، فرزندش را به ملازمت محضر علما و مجالست فضلا- که سبب رفع جهل و موجب اخلاق حسنه است- توصیه می فرماید.

به صبر و توکل و رضا و حسابرسی نفس و استغفار و پرهیز از ظلم، خصوصاً به یتیمان و ضعفا وصیت می کند و می فرماید: خداوند در کیفر کسی که شکسته ای را برنجاند و ضعیف و افتاده ای را بیازارد گذشت نمی فرماید.

وی بعد از آن می فرماید: در ادای نماز شب مواظبت داشته باش که پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله وسلم- بر آن ترغیب و تشویق فرموده است. و می فرماید:

«من ختم له بقیام اللیل ثم مات فله الجنة»(1).

او اضافه می کند: صله رحم و پیوند با خویشان را که سبب زیادتی عمر است انجام بده. و در حسن خلق هرچه می توانی اهتمام کن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- می فرماید:

«إنکم لن تسعوا الناس بأموالکم فاسعوهم بأخلاقکم»(2).

در پیوند با ذریه طیبه سادات کرام (فرزندان معصومین سلام الله علیهم أجمعین-) و خدمت و احترام به آنها تلاش داشته باش که خداوند متعال در سفارش آنها تأکید فرموده و مودت و دوستی ایشان را اجر رسالت قرار داده است: (قل لأسئلكم علیه أجراً إلا المودة فی القربی (3)).

حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم- فرمودند: من از چهار صنف روز قیامت شفاعت می کنم، اگر چه به مقدار گناهان اهل دنیا گناه بیاورند: کسی که ذریه مرا یاری کرده باشد؛ شخصی که در تنگدستی، مالش را به فرزندان من بذل کرده باشد؛ و آن کسی که اولاد مرا به زبان و دل دوست داشته باشد و شخصی که برای قضای حوایج ذریه من- در وقتی که طرد شده و کنار گذاشته شده باشند- سعی و تلاش نماید.

همچنین بر تو باد به تعظیم فقها و اکرام علما که پیامبر عالیقدر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم- فرمودند:

«من أكرم فقیهاً مسلماً لقي الله يوم القيامة وهو عنه راض و من أهان فقیهاً مسلماً لقي الله يوم القيامة وهو علیه غضبان»(4).

نظر به روی عالم عبادت است و نظر به در خانه عالم عبادت است و مجالست و همنشینی با عالم عبادت است.

ص: 304

1- 322. (1) - وسائل: 154/8.

2- 323. (2) - بحار: 383/71.

3- 324. (3) - شوری/ 23.

4- 325. (4) - بحار: 44/2 ..

بر توباد به تحصیل علم و فهم دین. مبدا علمی را که داری از آنان که نیاز دارند کتمان کنی و اظهار نمایی. در قرآن مجید است: آن کس که دانش خود را کتمان کند، خدا و همه لعنت کنندگان، او را لعنت می کنند. خصوصاً اگر بدعتها ظاهر شود بر عالم واجب است که علم خود را اظهار کند و بدعتها را دفع نماید و نگذارد که مردم گمراه شده و در اشتباه بیفتند.

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله وسلّم:-

«إذا ظهرت البدع في امتي فليظهر العالم علمه فمن لم يفعل فعليه لعنة الله تعالى».(1)

توصیه حقیر، اضافه بر آنچه علامه حلی رحمة الله علیه فرموده، این است که یاد خدا را در هیچ حال فراموش مکن و خدا را چنان عبادت و پرستش کن که گویی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند:

«اعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك»(2)

(. بر یاد او به دل و زبان مستمر و مداوم باش. یقیناً خدا هم تو را یاد می نماید: (فاذکروني أذکرکم(3)

از شکر نعمتهای او- اگر چه کسی از حق شکر آنها بر نمی آید- غافل مباش و از کفران نعمت و اینکه با نعمت خدا او را معصیت کنی بر حذر باش: (ولئن شکرتم لأزيدنکم ولنن کفرتم إن عذابي لشديد)(4)

در معامله با مردم، طریق انصاف را رعایت کن. مبدا حقی را از کسی- اگر چه کوچک باشد- انکار کنی و تا می توانی با برادران دینی مواسات داشته باش:

«أشد الاعمال ثلاثة: ذکر الله على كل حال و مواساة الأخ و انصافك الناس من نفسك»(5)

حق برادران مؤمن و خواهران مؤمنه را رعایت کن. آسانترین آن این است که برای آنها دوست بداری آنچه را برای خودت دوست می داری؛ و ناخوش داشته باشی، آنچه را برای خود ناخوش می داری!

با آنها که از تو می بُرند، تو پیوند کن و آنها که به تو ستم می کنند را عفو کن.

از خودبینی و غرور و تکبر و نظر حقارت به دیگران پرهیز کن که: (فإن جهنم مثنوی للمتکبرين(6)

ص: 305

1- 326. (1) - بحار: 234/57.

2- 327. (2) - بحار: 204/25.

3- 328. (3) - بقره/152.

4- 329. (4) - ابراهیم/7.

5- 330. (5) - بحار: 187/78.

6- 331. (6) - زمر/60 ..

به هیچ يك از بندگان خدا و برادران و خواهران ایمانی به نظر کم قدری نگاه مکن. شاید همان کسی که تو او را کم گرفته و کم می بینی از اولیای خدا باشد. مظاهر دنیا و مقامات ظاهری، معیار و نشان قدر معنوی و حقیقی و شأن اشخاص نیست که:

«الأكثرون هم الأقلون يوم القيامة» (1).

هر چه خود را در مقایسه با دیگران کمتر بشماری و تواضع بیشتر داشته باشی، به مقامات و درجات بالاتری نایل می شوی.

امر به معروف و نهی از منکر و سعی و کوشش در اعلائی کلمه اسلام و تبلیغ مکتب اهل بیت علیهم السلام- را- که مکتب اصل و اصیل اسلام است- همیشه وجهه همت خود قرار بده و حبّ فی الله و بغض فی الله را در همه احوال و کارها مراعات کن که:

«أوثق عرى الإيمان الحب في الله و البغض في الله».

بر راستی و صداقت و درستی و امانت و حفظ عهد و وفای به عهد- که از موجبات مهمّ عزّت دنیا و آخرت و اعتلا و اعتبار جامعه است- ملازمت و مداومت داشته باش؛ که در حدیث است به نماز و روزه بسیار شخص نظر نکنید؛ بلکه به صدق و راستی او در گفتار و ادای امانت او نظر کنید. و از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم- است که فرمود امت من همواره در خیر هستند، مادامی که امانت را غنیمت و صدقه دادن را غرامت و خسارت نبینند:

«لا تزال امتي بخير ما لم تر الأمانة مغنماً والصدقة مغرمًا» (2).

از دوستی با دشمنان خدا سخت پرهیز کن و در این سه آیه پیوسته تأمل کن. قال الله تعالى:

(لا- تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو عشيرتهم أولئك كتب في قلوبهم الإيمان الآية. (3)

وقال الله تعالى:

(قل إن كان آبائكم وبنائكم وإخوانكم وأزواجكم وعشيرتكم وأموال اقترفتموها و تجارة تخشون كسادها و مساكن ترضونها أحب إليكم من الله ورسوله و جهاد في سبيله فترتبصوا حتى يأتي الله بأمره والله لا يهدي القوم الفاسقين (4)

وقال جلّ شأنه:

ص: 306

1- 332. (1) - بحار: 7/3.

2- 333. (2) - بحار: 6/315.

3- 334. (3) - مجادله/ 22.

4- 335. (4) - توبه/ 24 ..

(تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتقين (1))

تلاوت قرآن را ترك مکن که بر حسب روایات، قرآن عهد خداست و باید شخص در این عهد نظر کند و حداقل روزی پنجاه آیه از آن را قرائت نماید.

از فایده و فضیلت تفکر در خلق آسمان و زمین و نفس خود و همه آیات الهی که سبب مزید معرفت و خداشناسی و بیداری و آگاهی و ترقی روح و عقل می شود، هیچگاه غفلت مکن که خداوند، خردمندان را در قرآن به این صفت توصیف و تعریف نموده است. و نیز در قرآن می فرماید: (وفي الأرض آيات للموقنين وفي أنفسكم (2))

مبادا جزء کسانی باشی که به خاطر نظر به ظاهر این عالم، به باطن آن نمی رسند و به همین تماشا و سیر ظاهری جهان اکتفا کرده، مشمول این آیه شریفه می شوند:

(وكأين من آية في السماوات والأرض يمرّون عليها وهم عنها معرضون (3))

در حدیث است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلّم - به امیرالمؤمنین علیه السلام - فرمود:

«إذا تقرب الناس إلى خالقهم بأنواع البر تقرب إليه بأنواع العقل» (4)

همان چیزی که امتیاز اصلی و اساسی انسان بر حیوان به آن می باشد؛ یعنی قوه عاقله و تفکر در اسرار عالم و درک حقایق و عواقب امور.

در توسّل به حضرات معصومین علیهم السلام - و حضور در مجالس ذکر فضایل و مناقب و مصائب ایشان خصوصاً مجالس روضه و تعزیّه حضرت سیّدالشّهداء - علیه أفضل التّحیّة و الثّناء - کوتاهی ننما و این مجالس را که متضمّن کمال روح و تهذیب نفس و کسب ثواب و اجر بسیار و ازدیاد بصیرت و معرفت است، مغتتم بشمار.

خصوصاً یاد ولی نعمت حقیقی و آن آقای که همه نعمت های الهی و فیوض ظاهری و باطنی از برکت وجود مقدّس او به ما می رسد یعنی حضرت بقیةالله مولانا المهدی ارواحنا فداه - را فراموش ننما و تا می توانی با گفتار و کردار خود خوشنودی و مسرت خاطر شریف ایشان را فراهم نما و برای تعجیل فرج و ظهور آن حضرت و نزدیک شدن روزگار رهایی دعا کن؛ و سعی کن که از منتظران حقیقی و متعهد آن حضرت باشی.

بر صلوات بر محمّد و آل محمّد - صلوات الله عليهم اجمعین - مداومت داشته باش.

این حقیر فقیر سراپا تقصیر را از دعای خیر و طلب مغفرت حیاً و میتاً فراموش ننما. فإن الله يحب المحسنين ولا حول قوة إلا بالله العلي العظيم و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين.

ص: 307



3-338. (3) - يوسف / 105.

4-339. (4) - مشكاة الانوار / 251 ..

نامه جنابعالی متضمن دو سؤال و درخواست پند و اندرز واصل شد. سؤالات و درخواست کاشف، از حسن نیت و بصیرت مذهبی و حیات وجدانی است. حقیر، این نوراتیت ضمیر و ایمان و اعتقاد را به شما تبریک گفته و از خداوند متعال برایتان دوام توفیق و کمال ایمان و یقین مسألت می نمایم.

در پاسخ اگر چه به واسطه کثرت مشاغل و قلت فرصت سعی بر این بود که ایجاز و اختصار رعایت شود، ولی معنویت این مطالب و حلاوت و لذتی که برای روح انسان در تذکار و یادآوری آنها فراهم می شود خود به خود موجب بسط کلام می گردد؛ به طوری که اگر عنان قلم کشیده نشود، نفس هیچگاه از بیان این معانی دلپذیر سیر نگشته و قلم از نوشتن آن باز نمی ماند. والحمدلله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله.

اما پند و اندرز برای خودم و برای شما و همگان:

اوضاع جهان و دگرگونیهای احوال مردمان، و تغییرات و تحولات در هر عصر و هر زمان، بلکه در هر لحظه، همه مشتمل بر پند و موعظه و معرفت آموز و هدایت بخش است.

هر ذره ای از ذرات و هر برگ درخت و هر قطره باران و هر سلول و هر جنبنده و هر حیوان و جماد و نبات و انسان و کوه و دریا و ستاره و منظومه و کهکشان و ... هر کدام و هر يك عالمی از حقایق و کتابی از معانی و معارف و راه و طریقی به سوی خداست. سنت الهی لبس و خلع، حیات و موت، عوض شدن مظاهر و تازه شدن نعمتها، کهنه شدن نوها، پیدایش ها و آغازها، فرجامها و پایان مهلتها و عمرها و انقراض دولتها همواره برای خردمندان بهترین موعظه بوده و هست. (ذلك بأن الله هو الحق وأن ماتدعون من دونه الباطل وأن الله هو العلی الكبير)(1).

کدام نقطه و حرف و کلمه ای از کتاب آفرینش و کدام پدیده و مخلوق کوچک و بزرگ است که در آن آثار قدرت بی نهایت و حکمت و علم نامنتهای الهی مشهود نباشد،

ص: 308

و آدمیان غافل را با نهیب و هشدار از خواب غفلت بیدار نکند و به اندیشه در عاقبت کار وادار نسازد و در برابر عظمت آفریننده یگانه و یکتای این جهان هستی، خاضع و خاشع ننماید و به سجده نیندازد و زبانش را به کلمه توحید و تهلیل و تسبیح و تکبیر نگشاید و مثل مضامین این دعا را بر گوش جان او نخواند:

«اللّٰهُمَّ إِنَّهُ لَيْسَ فِي السَّمَوَاتِ دُورَاتٍ وَلَا فِي الْأَرْضِ حَرَكَاتٍ وَلَا فِي الْعَيْونِ لِحْظَاتٍ وَلَا فِي الْبِحَارِ قَطْرَاتٍ وَلَا فِي الْأَشْجَارِ وَرَقَاتٍ إِلَّا وَهِيَ لَكَ شَاهِدَاتٌ وَعَلَيْكَ دَالَاتٌ وَفِي مَلَكِكَ مَتَحَيَّرَاتٌ».

آری همه، شواهد وجود خدا و دلایل علم و حکمت و قدرت اویند:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

«إِنْ نَظَرْتَ إِلَى الْأَشْجَارِ رَأَيْتَهَا دَفَاتِرَ سَطْرَتِ عَلَيَّ أَوْ رَأَيْتَهَا أَدْلَةَ وَجُودِهِ أَوْ إِلَى الْبِحَارِ وَجَدْتَهَا زَاخِرًا مِنْ بَحْرِ كَرَمِهِ وَجُودِهِ جَمِيعَ مَا فِي الْكُونِ نَاطِقٌ بِتَسْبِيحِهِ وَمَجْدِهِ

(وإن من شيء إلا يسبح بحمده)».

در حالی که تمام اجزا و اعضای جهان از اتم تا کهکشانها و هر جرم و کره ای که از آن بزرگتر یا کوچکتر نیست، همه به قدرت الهی در حرکت و سیر و گردشند و این حرکت تکوینی در خود انسان و در اعضا و اجزای ذرات وجودش در جریان است. همه با زبان بی زبانی هشدار می دهند که در عرصه اراده و اختیار نباید از قافله حرکت باز ماند و باید حرکت کرد و به جلو پیش رفت و سکون و توقف جایز نیست. حیف است که انسان اینهمه مواعظ و هشدارها را با گوش دل نشنود و عمرش را به غفلت و بطالت و عبث و بازی تمام کند.

در احادیث شریفه است که: هر کس دوزخ او مساوی باشد، مغبون و زیانکار است و هر کس امروزش از دیروزش بدتر باشد، ملعون است.

هر چه می بینیم، همه به ما می گویند: به هوش باشید که وقت می گذرد. فرصت از دست می رود؛ جوانی را پیری، تندرستی را بیماری و زندگی و حیات را مرگ و ممات در پی است. تا فرصت هست و توان دارید به پا خیزید و برای راهی که در پیش دارید و بسیار دور و دراز است زاد و توشه فراهم نمایید؛ فراموش نکنید که امیرالمؤمنین علیه السلام - می فرماید:

«كفى بذلك واعظاً لمن عقل و معتبراً لمن جهل» (1)

اما پاسخ سؤال اول که: اگر قرار باشد خداوند متعال يك آرزوی شما را برآورده کند در این صورت، بهترین و مهمترین آرزوی شما چیست؟

ص: 309

سؤال بسیار مهمی است که غیر از ائمه طاهرین علیهم السلام- که راسخین در علم و معادن بصیرت و معرفت و کمالات عالیّه و ملهم به الهامات خاصّه ربّانیّه هستند، کسی نمی تواند به آن پاسخ کافی و شافی بدهد.

نمی دانم از خدا با چنین شرطی که يك آرزو و حاجتم برآورده باشد چه درخواستی بنمایم و کدام يك از حوایج خود را مسألت کنم؟ آیا از درگاه او ایمان ثابت، رضا و رضوان او را بخواهم؟ یا فرج و ظهور آقا حضرت صاحب الامر- ارواح العالمین له الفداء- را مسألت نمایم؟ یا عرض کنم: «الهی اجعلني كما تُحب و كما تريد؟» یا برای همه بندگان خدا، خیر و سعادت دنیا و آخرت و هدایت بخواهم و یا ...

ولی من خدا را «باسط الیدین بالعطیه» می دانم. می دانم که از خزائن رحمت و کرم او هرچه انفاق و بخشش و عطا شود چیزی کم نمی شود و همه دعاها را مستجاب می فرماید. او فیاض مطلق است.

«لا یشغله سمع عن سمع يعطی من سأله و يعطی من لم یسأله»

است. کرم و عطای او محصور و معدود نمی شود:

«لا تنفد خزائنه ولا تزیده كثرة العطاء إلا جوداً و کرمًا».

او در کتاب کریمش و وحی نازل بر حضرت خاتم الانبیاء- صلی الله علیه و آله وسلم- به همگان برای حضور در مشهد دعا بارعام و اذن مطلق داده و با اعلان و بلکه فرمان (وقال ربکم ادعونی أستجب لکم ان الذین یتکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین (1) همه را به دعا مأمور کرده و باب استجاب آن را بر روی همه گشوده است.

بنابراین من همه حوایجم را- که هر چه هستم و دارم، حاجت و نیاز است- از او می خواهم؛ و رحمت و اسعه و ربّانیت و فیاضیت نامتناهی او را محدود و متناهی نمی شمارم؛ و فخرم این است که سراپای وجودم فقر و حاجت به اوست و عزّت به این است که کارساز و قاضی الحاجات، اوست.

ولی یادآور می شوم که ادعیه بالنسبه جامع و فراگیر و مقاصد و مطالب، در ادعیه مرویه از حضرت رسول اکرم و اهل بیت معظّم ایشان صلوات الله علیهم اجمعین- بسیار است و چون همه منتخب و گزیده است نمی توان از آنها، يك یا چند دعا را برگزید و انتخاب کرد. اگر بتوانیم از کتب معتبری که اصحاب ائمه علیهم السلام- و علما و محدّثین تألیف کرده اند، همه فیض برده و بهره مند شویم، به خزائن بی شماری در هدایت و رحمت الهی دست خواهیم یافت. این ادعیه علاوه بر آنکه متضمّن بیان نیازمندی حقیقی بشر و مسألت قضای حوایج از حضرت قاضی الحاجات و سامع الدعوات است و خواننده را به فقر کامل و نیاز تمام او به خداوند غنی بی نیاز متوجّه می نماید و به بهترین حالات

ص: 310

معنوی و حضور و خشوع و خضوع و مقامات قرب و لذت انس با خدا نایل می نماید، درهای علوم و معارف و اخلاق کریمه و آداب فاضله را به روی او می گشاید.

یقیناً اگر راهنمایی آن بزرگواران به این ادعیه نبود، بشر نمی توانست مدارج بلند و معارج کمال و یقین و ایمان را- که در پرتو دعا و توجه به خدا فراهم می شود- طی نماید. این ادعیه به ما می آموزد که خدا را چگونه و با چه اسماء وصفاتی بخوانیم و از او چه بخواهیم.

این ادعیه و به ویژه ادعیه ای که در قرآن مجید است، همه نور و ایمان و سیر الی الله و فراغت و خلاصی از علایق دنیویّه، و حظوظ نفس بهیمیّه، و ارتقا به درجات ملکوتیّه، و خوض و غور در بحار رحمت و مغفرت و برکات حقیقیّه است که امام زین العابدین علیه السلام- در یکی از مناجاتهایش به درگاه خداوند عرض می کند:

«یا من حاز کل شیء ملکوتاً و قهر کل شیء جبروتاً صلّ علی محمد و آل محمد و أولج قلبي فرح الإقبال عليك وألحقتني بميادين المطيعين لك».

با خواندن این دعا در می یابیم که: ما اگر خود می خواستیم از خدا چیزی بخواهیم، هرگز این مطالب بزرگ را نمی یافتیم؛ حاجت خود را به این مطالب و مراتبی که در این دعا است درک نمی کردیم و به همان طلب يك سلسله حوایج جسمانی و دنیایی بسنده می نمودیم.

آن حضرت، در جریان همین حال حضور و نیایش دیگر باره چنین در درگاه خدا زبان به دعا می گشاید:

«یا من قصده الضالون فأصابوه مرشداً وأمه الخائفون فوجدوه معقلاً ولجأ إليه العابدون فوجدوه مؤثلاً من فرح من قصد سواك بنیته ومتی راحة من نصب لغيرك بدنه إلهی قد تشع الظلام ولم أفض من خدمتك وطراً ولا من حياض مناجاتك صدراً صلّ علی محمد و آل محمد و افعل بی أولى الأمرین بك یا أرحم الراحمین».

ادعیه صحیفه مبارکه علویّه و صحیفه کامله سجّادیّه و صحیفه ثانیّه و ثالثه و رابعه و سایر ادعیه مأثوره از اهل بیت علیهم السلام-، همه مشتمل بر مضامین جامع و معرفت آموز و بصیرت افزا و تربیت بخش است؛ روح را نشاط می بخشد و قلب را جلا- و صفا می دهد و تیرگیها را می زداید و به شوق و اشتیاق شخص به سیر در عوالم معنی و حقیقی می افزاید.

از دعاهاى جامع، طلب توفیق و عاقبت و مقام یقین و تقویض و تسلیم و توکل و رضا است.

در ادعیه ای مثل دعای مکارم الاخلاق، آنچه فطرت پاک و نیاز واقعی دعاکننده است از خدا خواسته می شود و در همه آنها، انسان- هر کس و هر شخصیت و صاحب هر مقام و فضیلتی که باشد- خود را ناچیز و سراپا فقر و احتیاج می بیند و در برابر خداوند غنی بالذات و کامل بالذات، تا آنجا که می تواند عرض حقارت و ضعف و مسکنت می نماید. با این حال، خود را قوی و قدرتمند و پیروز و شکست ناپذیر می سازد و با سلاح دعا خود را در مقابل خطرناکترین تیرهای حوادث مسلح می کند.

طوفان های بلا اهل دعا را بیچاره نمی نماید و سختی ها و شداید آنان را از پای در نمی آورد؛ یأس و ناامیدی بر آنها چیره نمی شود؛ رجا و امید آنها به خدا و حول و قوه خداست. با مثل دعای:

«اللهم اني أسألك إيماناً تباشر به قلبي و يقيناً صادقاً حتى أعلم أنه لن يصيبني إلا ما كتبت لي و رضيتي من العيش بما قسمت لي»

مقاوم و توانا با سر پنجه ایمان و یقین بر همه مشکلات فایق می شوند و از مواضع ایمانی خود عقب نشینی ندارند.

«حسبنا الله و نعم الوكيل، و أفوض أمري إلى الله، وأنا لله و إنا إليه راجعون، ولا حول ولا قوة إلا بالله»،

همه نقاط ضعف آنها را به قدرت مبدل می نماید. یا مثل این دعا به لفظ کوتاه و مختصر و به مضمون جامع و پر از معنی و معرفت که بر حسب روایات، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- به دخترش- سیده نساء العالمین- تعلیم داد:

«يا حي و يا قيوم برحمتك أستغيث لا تكني إلى نفسي طرفة عين و أصلح لي شأني كله»،

دعاکننده، خود را تحت حفظ و حراست خدا و در حمایت عنایت خدا می بیند و از هر کمی و کاستی و ضرر و زیان بی بیم و هراس می شود.

اصلاً حقیقت دعا و خواندن خدا، از حوایجی که می خواهیم، مهمتر و پرفیض تر است. همه چیز و همه حوایج- کوچک و بزرگ- را باید از خدا خواست که آنچه در آن خواستن و خواندن است عین اجابت و به مطلب رسیدن است.

خوشا به حال بخت یارانی که همواره با دعا با او در ارتباط و راز و نیازند و بدا به حال آنهایی که از توفیق دعا و لذت دعا بی نصیبند. حقیقت عبادت و پرستش خدا، دعا است. قال الله تعالى: (وقال ربكم ادعوني أستجب لكم إن الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين (1) ای يستكبرون عن دعائي. در حدیث است:

«الدعاء مخ العبادة»(2)؛

دعا مخ و مغز عبادت است.

و هم در روایات شریفه نیز آمده است که: از حضرت صادق علیه السلام- سؤال شد که دو نفر با هم شروع به نماز کردند و با هم از نماز فراغت یافتند. یکی از آنها دعایش در نماز بیشتر بود و دیگری قرائتش؛ فضیلت کدام بیشتر است؟

1-343 (1) - غافر/60.

2-344 (2) - بحار: 300/93 ..

فرمود: هر دو با فضیلت است. سؤال کننده عرض کرد: می دانم هر دو با فضیلتند؛ کدام افضل است؟

فرمود: آنکه دعایش بیشتر است، افضل است:

«هي والله العبادة هي والله العبادة هي والله العبادة هي افضل» (1).

از خداوند متعال مسألت می نمایم که دلهای ما را به انوار شوق و علاقه به دعا منور فرماید و حال اقبال به دعا به ما عطا فرموده، همواره و در همه حالات ما را از برکات دعا مستفیض فرماید و مخصوصاً با توفیق دعا برای حضرت بقیة الله، ولی عصر - ارواح العالمین له الفداء - و طلب تعجیل در فرج و ظهور آن حضرت، ما را قدردان نعمت ولایت آن صاحب زمان و ولی دوران قرار دهد.

سؤال دوم: اگر خدا در عالم قیامت به جنابعالی مقام شفاعت عنایت نمود آیا بنده را شفاعت خواهید کرد؟

ج- امید دارم شخص شما با این روحیه ایمانی پاک و حب ولایت اهل بیت علیهم السلام - که با التزام به تکالیف شرعیّه توأم است، از شفاعت باشید. زیرا بر حسب روایات، مؤمنین نیز در قیامت از شفاعت هستند.

ثانیاً همه، چشم امید به شفاعت کبرای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم - و اهل بیت طاهرین آن حضرت علیهم السلام - داریم. اگر بتوانیم رابطه خود را با آن بزرگواران نگاه داریم و با آن به عالم دیگر برویم موقعیت و جلوه خاصی دارد؛ هرچند شفاعت در روز قیامت بسیارند که از آن جمله شفاعت علما که پاسداران واقعی دین و احکام و مدافع از حدود و ثغور اسلام و جنود حضرت صاحب الامر - علیه السلام - هستند. همان شفاعت محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم - شیعیان و مؤمنان را به سر منزل نجات و علو درجات نایل می نماید و با این شفاعت جا دارد که بگوییم:

طوبی که خورد آب زسر چشمه کوثر فارغ بود از تربیت باد بهاری

امثال شما مؤمنان متعهد را چه حاجتی به شفاعت مثل این بنده حقیر سراپا تقصیر می باشد که اگر هم از شفاعت، مرا به سهمی مفتخر سازند، آن هم به شفاعت محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم - است.

برحسب احادیث شریفه در صورتی که موانع شمول شفاعت شفاعت در اشخاص نباشد، صاحبان درجات عالی و اعلی از صاحبان مراتب پایینتر و ادنی شفاعت می نمایند. این شفاعت نه فقط در ارتباط با عفو از گناهان است، بلکه شامل اخیار و

ص: 313



محسنین نیز می شود و بر علو درجات و کثرت اجر و ثواب آنها می افزاید. بنابراین بر حسب اطلاق روایات حضرت رسول اکرم صلی الله علیهم و آله و سلم - از کلّ افرادی که مانعی از شفاعت در آنها نباشد شفاعت می فرماید: از عصاة و گناهکاران امت، از اخیار و صدیقین و شهدا و صالحین و بلکه انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام -.

شفاعت از گناهکاران، موجب بخشش و عفو آنان، و شفاعت از دیگران موجب ارتقای مرتبه و تقرّب بیشتر می گردد. به این معنی، شفاعت حضرت رسول اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام - همه شخصیتها و صاحبان مقامات بلند و همه مؤمنین را شامل می شود.

وسایل و اسباب شفاعت از عصاة نیز به قدری فراگیر است که حتی نام آنها را نیز فراگیر می شود و لدی الاقتضاء از کسانی که به نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ... نام گذاری شده اند نیز شفاعت می شود.

به راستی جای تعجب است اگر با این همه شفعا خصوصاً شفاعت کبرای حضرت شفیع الامّة و بلکه شفیع الانبیا و شفیع الملائکه و شفاعت اهل بیت آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین - و با این همه اجر و ثواب هایی که برای انواع عبادات و طاعات و اعمال خیر و صنوف کارهای نیک و برّ مقرر شده، و با اینکه باب توبه ما بین مشرق و مغرب باز است و با وسایل دیگری که همه موجب ظهور رحمانیت و رحیمیت و مغفرت و بخشش خداوند متعال است، شخص، گرفتار تیه شقاوت و سقوط در هاویه عذاب و هلاکت گردد.

اگر چه شخصی قلیل المعرفة گفت: «عجبت لمن نجی کیف نجی»، اما سخن حق و کامل و تمام، آن است که امام علیه السلام - فرمود:

«عجبت لمن هلك كيف هلك» (1).

زیرا نجات یافتن و سعادت مند شدن حق است و می باید انسان سعید و رستگار شود و شقاوت و محرومیت از فیض خدا، خلاف اصل و باطل است.

باید انسان خود را در مسیر کسب این همه فیوضات ربّانیه قرار دهد و راههای تابش آفتاب رحمت حق را بر روی خود نبندد و همواره از اینکه گناه، او را به سیاه چالی بیندازد که بیرون آمدن از آن نا ممکن شود بیمناک باشد و همیشه از سوء عاقبت و استدراج بر حذر باشد و آیه (ثم كان عاقبة الذين أساؤا السوأى أن كذبوا بآيات الله وكانوا بها يستهزؤن (2)) را که نتیجه استمرار در معاصی و گناه را تکذیب و استهزا به آیات خدا اعلام می کند، فراموش ننماید؛ تا خود را به سوء اختیار خود در هلاکت حقیقی نیندازد؛ نه به رحمت خدا و مغفرت او مغرور گردد و نه از آن مأیوس و نا امید شود.

ص: 314

1- 346. (1) - بحار: 153/75.

2- 347. (2) - روم/ 10 ..

اجمالاً باید در بین همه عوامل بسیار نجات و اسباب هلاکت و دمار، بین خوف و رجا به سوی رضوان خدا و سعادت دنیا و عقبی هشیار و آگاه به جلو برود و از شرّ شیطان و نفس اماره به خداوند متعال پناه ببرد. ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم. وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

ص: 315

س- پس از سلام، استدعا می شود معنای روایت ذیل را مشروحاً بیان فرمایید؛ زیرا جمله «فضلاً علی ما یکفیه» در این روایت ابهام ایجاد کرده است.

در کتاب «من لایحضره الفقیه» و کتاب شریف «ثواب الاعمال» آمده است: «قال رسول الله- صلوات الله علیه و آله و سلّم-: من بنی بنیاناً ریاءاً و سمعة طوقه الله یوم القیامة من الأرضین السابعة إلى عنقه ثم یؤمر به إلى النار، قیل یا رسول الله کیف یبنی ریاءاً أو سمعة؟ قال- صلوات الله علیه و آله-: یبنی فضلاً علی ما یکفیه و استطالة علی الناس». این یک امر قلبی است و ممکن است کسی که ساختمان زیاد دارد بگوید: من استطاله ندارم؛ ولی معنای «فَصَدَّ لا علی ما یکفیه» چیست؟ استدعا می شود بدون اجمال، معنای این روایت را بیان فرماید.

ج- مکتوب جنابعالی واصل شد. حدیث شریفی که درباره آن سؤال کرده اید بسیار آموزنده است. بالخصوص جامعه ما و اشخاصی که ساختمانهای مجلل و کاخهای با شکوه بنا می نهند باید از تهدیدات مؤکدی که در این حدیث و احادیث دیگر است سخت بیمناک باشند که مبدا در معرض این عذابها قرار بگیرند.

در قرآن مجید آیه ای است که همه را در کیفیت معاش و خوراک و پوشاک و مسکن و شغل و مقام و حتی تحصیل علوم شرعیّه و کلّ مظاهر زندگی- از مراسم شادی و عزا و...- و از اعمال نکوهیده ای مانند: از ترفع و برتری جویی و فخر و مباهات به مال و مقام و استحقار دیگران و کم شمردن زیر دستان و طبقات کم درآمد، شدیداً و اکیداً هشدار می دهد. آیه شریفه این است:

(تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض و لا فساداً و العاقبة للمتقين (1) که در تفسیر آن حتی روایت شده است که: اگر شخص به بندکفش خودش ببالد از اهل این آیه است؛ تا چه رسد اینکه به موارد بیشتر و مهمتری- از مال و فرزند و خانه و مقامات و مناصب و مراکب و ماشینهای سواری و...- ببالد.

ص: 316

از این جهت، ائمه طاهرین علیهم السلام- و تربیت شدگان مکتب آنها از این مظاهر زندگی صورتهایی را که بیشتر متواضعانه بود اختیار می کردند. مخصوصاً رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- و امیر المؤمنین علیه السلام-، هم از جهت فضیلتی که تخلّق به این اخلاق کریمه دارد و هم از جهت اینکه در مقام بزرگ نبوت و امامت، الگو و اسوه خلق باشند، در زندگی متواضعانه ترین حالات را داشتند. امیرالمؤمنین علیه السلام- بر حسب روایات،

«يَأْكُلُ أَكْلَةَ الْعَبْدِ وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ».

ایشان از تشریفات ظاهری و احتراماتی که ملل دیگر برای سران انجام می دادند و بر استکبار و استعلائی آنها می افزود به شدت منع می فرمودند.

این بخش بسیار مهم از تعالیم اسلام که شما با این حدیث آن را مورد نظر قرار داده اید بخشی است که مسلمانها از آن و نقش سازنده آن در تعالی و ترقی جامعه و نزدیکی افراد و طبقات و راعی و رعیت به یکدیگر غفلت دارند. باید این احادیث شخصیت بخش و شجاعت آفرین، بر زبانها و قلمها تکرار شود.

اما حدیثی که جنابعالی متذکر شده اید و رفع ابهامی را که در آن تصوّر کرده اید:

اولاً: این حدیث- همانگونه که جنابعالی تذکر داده اید- در کتاب شریف «من لايحضره الفقيه»، ج 4، ص 11 و 12 روایت شده است. و در «روضه المتقين»، ج 9، ص 355، و در «امالی صدوق»، ص 256، و در «بحار الانوار» ج 73، ص 149، روایت شده است.

ثانياً: متن و لفظ حدیث در ضمن مناهی حضرت رسول اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- این است:

«وَمَنْ بَنَى بِنْيَانًا رِيَاءً وَسَمِعَةَ حَمَلَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ وَهُوَ نَارٌ تَشْتَعِلُ ثُمَّ تَطُوقُ فِي عُنُقِهِ فَيَلْقَى فِي النَّارِ فَلَا يَحْبِسُهُ شَيْءٌ مِنْهَا دُونَ قَعْرِهَا إِلَّا أَنْ يَتُوبَ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: كَيْفَ يَبْنِي رِيَاءً وَسَمِعَةَ؟ قَالَ: يَبْنِي فَضُلًا عَلَى مَا يَكْفِيهِ اسْتِطَالَةٌ مِنْهُ عَلَى جِيرَانِهِ وَمَبَاهَاةٌ لِإِخْوَانِهِ»

در هر يك از کتبی که نام بردیم، لفظ حدیث این است و بعد از کلمه «ما یکفیه» و او عطف وجود ندارد و ابهامی که برای جنابعالی پیش آمده به واسطه این بوده است. در نسخه ای که به آن مراجعه داشته اید این «واو» حتماً زاید است. همانگونه که مرقوم داشته اید، طلب ترفع چون از اعمال قلبی است نمی توان به مجرد اینکه خانه زاید بر کفایت باشد به صاحب آن گمان سوء برد؛ خصوصاً با آنکه وسعت داشتن منزل در حدّ متعارف مطلوب است.

میزان در توسعه منزل، همان است که در نهج البلاغه، از امیرالمؤمنین علیه السلام- روایت شده است که وقتی وارد خانه «علاء بن زیاد حارثی» شدند و وسعت منزل او را

دیدند، فرمودند:

«ما كنت تصنع بسعة هذه الدار في الدنيا وأنت إليها في الآخرة أحوج بلى وإن شئت بلغت بها الآخرة تقرى فيها الضيف و تصل فيها الرحم و تطلع منها الحقوق مطالعها فإذا أنت قد بلغت بها الآخرة»<sup>(1)</sup>.

بنابراین باید عمل صاحبان خانه های وسیع، خصوصاً مؤمنین با معرفت و متعهد را مهما امکن حمل بر صحت و نیات صحیحه و صادقانه نمود.

البته در زمان ما کاخها و خانه هایی دیده می شود که مزین به تزئینات و تجمّلاتی است که با مخارج گزاف، وسایل و اسباب آن حتی از خارج کشور تهیه شده که به هیچ وجه برای آن، قصدی غیر از برتری جویی و رقابت و چشم و هم چشمی و اسراف نمی توان پیدا کرد. این خانه ها مصداق آن آیه کریمه و این حدیث شریف است. خداوند متعال ما را از همه لغزشها و خطایا حفظ فرماید و تعالیم اسلام را بر همه نواحی زندگی ما حاکم سازد.

ص: 318

س- مدیر یکی از دبیرستانها و آموزشگاههای اسلامی، مستمراً در حضور چهارصد نفر، لفظ رکیک و قبیح «خفه شوید» را به کار می برد. با توجه به اینکه چنین لفظی فقط برای طاغوت است و ضد قانون، نظر شرع مقدس اسلام چیست؟ وظیفه دانش آموزان و مسؤولان چیست؟

ج- تعلیم و تعلّم و یاد دادن و یادگرفتن علم، در اسلام مورد تشویق و تأکید فراوان قرار گرفته و اساس ترقی و تعالی و تکامل جامعه است. حقّ معلّم و کسی که به انسان علمی را آموخته باشد یا او را به راه نیک و خیر و صوابی راهنمایی کرده باشد بسیار بزرگ است و مثل حقّ پدر رعایت آن لازم می باشد. باید دانش آموزان در احترام معلّم تا می توانند اهتمام کنند، و حتی اگر از او برخورد خلاف آداب دیدند تحمّل کنند.

وظیفه معلّم و استاد هم این است که با دانشجو و دانش آموز با حلم و بردباری و مهر و رأفت رفتار نماید و از لغزش و خطای آنها چشم پپوشد، و با زبان نرم و ملاحظت اشتباهات آنها را تذکر دهد.

رابطه شاگرد و استاد رابطه ای معنوی است که هیچگاه فراموش نمی شود. استاد به شاگرد علاقه دارد، چون شخصیت او و اثر اوست؛ و شاگرد، حق شناس استاد و معلّم است، چون در ارزشهای معنوی و کمالات حقیقی مدیون استاد می باشد.

در حدیث است: «تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَعَلَّمُونَهُ الْعِلْمَ وَلِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ» (1). این حدیث هم توصیه به شاگرد است که با فروتنی و تواضع، به استاد احترام و تکریم نماید، هم تعلیم به معلّم است که با مهر و محبت و تواضع، شاگرد را به فراگرفتن علم و دانش تشویق نماید تا رغبت و میل دانشجو به تحصیل علم و معرفت بیشتر شود و با اشتیاق هرکجا اشتباهی دارد به معلّم مراجعه نماید.

اما در مورد سؤال: وظیفه دانش آموزان این است که مراقبت کنند طوری رفتار نمایند که موجب خشم معلّم نشود و در مقام تلافی نسبت به معلّم بر نیایند. و «جور استاد به ز مهر پدر» را مراعات نمایند. وظیفه مدیریت آموزشگاه و مسؤولین، اشراف بر

جریان وضع تعلیم و تدریس و اخلاق و رفتار معلّمان و اساتید و کلیّه امور آموزشگاه است که اگر از اینگونه بدزبانیها و نواقص و برخوردهایی که در روحیه دانش آموزان و اخلاق آنها اثر می گذارد مشاهده شود، باید به طور خصوصی و نه در برابر دانش آموزان، انعکاس سوء این برخوردها را به آن معلّم تذکّر دهند و او را به حسن اخلاق و عفتّ زبان و حفظ شأن معلّم توصیه نمایند و محیط آموزشگاه را از این نواقص، مصونیت بدهند (والله العالم).

ص: 320

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطیبین الطاهرین

شغل شریف معلمی از مشاغلی است که عقل و شرع بر احترام آن اتفاق دارند و علو منزلت و رتبه معلم در بین تمام ملل و امم، همواره مورد تصدیق بوده و هست.

خداوند متعال بر حسب قرآن مجید، معلم کلّ انسانها و معلم آدم و معلم حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم - است و تمام ممکنات زیرپوشش تعلیم و تربیت تکوینی و تشریحی او قرار دارند.

یکی از شؤونات بزرگ انبیای عظام تعلیم و تربیت است و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - که بر حسب خبری فرموده اند:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ مُعَلِّمًا» (1)

به تصریح قرآن مجید، معلم کتاب و حکمت بود.

امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین - مظاهر صفت تعلیم و تربیت جامعه الهیه هستند. مدرسه تعلیم و بیان علوم و معارف و احکام آن بزرگواران، از همان صدر اسلام گشایش یافت و تا امروز یگانه مدرسه جهانی است که هزاران معلم در آن پرورش یافته و در اطراف و اکناف جهان و شهر و روستا و مساجد و حسینیه ها و منازل و مدارس، شغل مقدّس آموزگاری دارند.

همین حضرت سیدالشهداء - علیه و علی اولاده و اصحابه الکرام افضل التّحیة والسلام - که مجالس سوگواری آن حضرت، همه مدارس تعلیم و تربیت است، در مسجد مدینه عالیترین حلقه درس را داشت که خود آن بزرگوار مدرّس و معلم آن بوده و صحابه و تابعین در آن افتخار شاگردی و کسب علم داشتند.

بدیهی است در اینجا احتیاج به تذکر نیست که مقصود از تعلیم و معلم، تعلیم علوم مشروع و معلم کمالات مفید است.

معلم قرآن، معلم احکام، معلم اخلاق، معلم اعتقادات و اصول دین، معلم خط و نگارش، معلم تاریخ و سرگذشت عبرت انگیز گذشتگان، معلم علوم ادب، معلم علوم

ص: 321



پزشکی، معلّم فیزیک و شیمی و ریاضیات و هیأت و نجوم معلّم انواع صنایع معدن شناسی، زمین شناسی، گیاه شناسی و ... همه فضیلت دارند و تعلیم همه را می توان به عنوان خدمت به جامعه و عزّت و شوکت مسلمین و رفع نیاز از بیگانگان برای کسب ثواب و رضای خداوند متعال انجام داد.

در صورتی که معلّم با این شعور و درک عالی و هدف مقدّس این علوم را تعلیم دهد، هیچ يك از این متاعهای دنیایی و بلکه همه آنها را نمی توان با ارزش کار او برابر شمرد. هر چه خلوص تبت معلّم در این راه بیشتر و اهتمام او در تربیت افراد مفیدتر و کاملتر باشد، ارزش معنوی کار او بیشتر می شود.

در مدرسه تعلیم امام جعفر صادق سلام الله علیه- که هزاران شاگرد- از علما و محدّثان و مفسّران و متخصصان در علوم متنوّع- تربیت شدند. فردی مانند «جابر بن حیان» از شاگردان آن حضرت بوده است که او را «پدر علم شیمی» لقب داده اند و صدها کتاب در رشته های مختلف تألیف کرده است.

در جامعه اسلامی وقتی سخن از تعلیم و معلّم و شأن و مقام معلّم به میان می آید، تعلیم و تعلّم در این رشته هاست. هر چند تعلیم علوم اسلامی و علوم قرآن و شرعیات را موقعیتی خاص است؛ اما همه این علوم برای کلّ دین و آخرت و نظام معاش و معاد و نفی فقر و جهل لازم می باشد. و از طرفی معلّم در همه این رشته ها می تواند در ضمن تدریس هر چند با طرح مثالهای مناسب دانش آموزان را با اسلام و معارف و مکتب حقّ اهل بیت علیهم السلام- آشنا سازد. شغل معلّم، فرصت بسیار خوبی برای اوست که دانش آموزان را به راه راست اسلام هدایت نماید. و بالعکس چنانچه خدای ناکرده معلّم، متعهد نباشد و سلامتی اخلاق و عقیده نداشته باشد، در هر رشته ای که تدریس کند ممکن است روی افکار و عقاید و اخلاق دانش آموز اثر سوء بگذارد.

در این میان هم رشته هایی از آداب و فنون فسادانگیز می باشد که آموزش و تعلیم آنها جایز نیست و حساب معلّمان حقیقی که با انبیا و ائمه علیهم السلام- همکاری دارند و از مکتب آنها الهام می گیرند، از کسانی که به آموزش این فنون مبتذل و حرام، عمر خود و دیگران را ضایع می نمایند جداست.

امید آن که مؤسّسات تعلیم و تربیت ما در مسیر احکام نورانی و هدایت تعالیم قرآنی جامعه را به رشد و ترقّی برسانند و معلّمان عزیز، وظیفه بزرگی را که به عهده گرفته اند به خوبی ایفا نموده، سرافراز و سربلند در زمره پاسداران ارزشهای اسلامی و منتقل کنندگان معارف دین و حقایق به نسلهای بعد محسوب باشند.

عرض نصیحت من به معلّمین بزرگوار و محترم به خصوص عزیزانی که تازگی به کسب عنوان معلّم افتخار یافته اند این است که اهتمام داشته باشند که کار خود را برای

خدا و در راه خدا قرار دهند و با دانش آموزانی که در کلاس آنها هستند با کمال مهر و محبت و فروتنی رفتار کنند. مسؤولانه در کلاس حاضر شده و از امانتهایی که به آنها سپرده شده و می شود خوب نگهداری کنند که عمر و وقت آنها- که نه فقط به خودشان، بلکه به کل جامعه مربوط است- تلف نشود. بدانند که اخلاق و آداب و روش و گفتار و کردار معلم، حتی ظاهر لباس و سر و صورت او بر دانش آموز تأثیر می گذارد و بعد از خانه و محیط منزل یا مهمتر از خانه، محیط انسان ساز، محیط مدرسه و کلاس درس و اخلاق معلم است.

(وَالْبَلَدِ الطَّيِّبِ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكْدًا) (1)

با توجه به این مسؤولیتهای کلاس درس، کلاس عبادت خدا، و درس معلم و سرتاسر شغل او عبادت است. گوارا باد بر شما و بر افرادی که چنین افتخاری را کسب کرده اند:

«يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَتَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا».

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

ص: 323

فرزندان عزیز و نوباوگان گرامی که به سنّ بلوغ و شرف صلاحیت توجّه تکالیف الهی و خطابات قرآنی نایل شده اید!

اینجانب ضمن تبریک درک این شایستگی به شما، پنجهایی چند را یادآور می‌شوم:

1- توجّه داشته باشید از این تاریخ شما به عضویت در جامعه اسلامی پذیرفته شده اید.

2- روی اخلاق و گفتار شما و نیز کار شما حساب می‌شود.

3- خداوند به شما نشان لیاقت و اعتبار عطا فرموده است و در همه آیات (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا) به عنوان طرف خطاب و سخن او قرار می‌گیرد. در جامعه نیز شما به همان اعتبار مهمّی که شرع مقدّس ارزش و اعتبار داده، ارزش دارید. کار و سخن شما که تا پیش از این اعتبار شرعی و قانونی نداشت، اکنون اعتبار شرعی می‌یابد.

4- تا امروز دیگران درباره شما تصمیم می‌گرفتند و صاحب اختیار شما بودند، ولی از امروز خود صاحب اختیار خودتان می‌شوید.

5- از امروز محکوم به حکم کسی جز خدا و پیامبر و ائمّه معصومین علیهم السّلام- نیستید.

6- عقاید خود را به توحید و نبوّت و امامت و معاد و به کتب الهی و پیامبران گذشته و ملائکه، با دلایل هرچند مختصر و در عین حال قوی و محکم، در ذهن خود حاضر کنید.

7- سعی کنید که به حول و قوه الهی برای خداوند متعال بنده ای صالح و برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم- پیروی راستین و برای ائمّه طاهریین صلوات الله علیهم اجمعین- خصوصاً صاحب الأمر و ولیّ عصر حضرت مهدی، حجّة بن الحسن- ارواح العالمین له الفداء- شیعه مخلص و سربازی حقیقی، و برای اسلام و قرآن پاسداری امین، و برای همه مؤمنین و مؤمنات، برادر یا خواهری غمخوار و مهربان باشید.

8- حقوق همگان، مخصوصاً حقّ پدر و مادر و اساتید و علما را رعایت کنید. والسّلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

در پاسخ به درخواست جمعی از دانش آموزان و دانشجویان

به مناسبت آغاز سال تحصیلی

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:-

«ألا إن الله يحب بغاة العلم»<sup>(1)</sup>

دانش آموزان و دانشجویان عزیز، فرزندان اسلام!

سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما که با شور و شوق فراوان از سال فرخنده و مبارک تحصیلی جدید استقبال نموده، گشایش درهای مدارس و دانشگاهها و مراکز تعلیم و تربیت را فتح باب ترقی و تعالی و کمال می دانید.

در حدیث آمده است:

«تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»<sup>(2)</sup>

یعنی: به اخلاق خدا، خود را خلق و خوی دهید. خود را به صفات خداوند آراسته سازید. در بین صفات خداوند متعال، صفت «علم»، اشرف صفات و اسم «العالم» اعظم اسماء صفاتیّه است. بیشتر اسماء و صفات جمالیّه و جلالیّه به این اسم و اسم «القادر» و صفت «قدرت» بر می گردد. بنابراین، تزئین به زینت و زیور علم و آراسته شدن به این صفت، از اخلاق دیگر بالاتر و ارزنده تر است.

نشان یافتن و نشان داشتن از خدا همان دارا بودن اخلاق کریمه الهی است که مهمترین و سرآمد آنها علم و قدرت، دانایی و توانایی می باشد. این دو صفت با هم ملازمت و مصاحبت ضروریه و تنگاتنگ دارند و افتراق آنها از یکدیگر ممکن نیست.

هر کجا دانایی باشد، توانایی هست و هر کجا توانایی باشد، دانایی وجود دارد. پس در میان آنچه بشر جُسته و می جوید و مطالب و خواسته هایی که دارد، خواسته و مطلوبی از علم بالاتر نیست که هر چه طالب آن، به مطلوب می رسد باز طلبش بیشتر و به مطلوب واصلتر می شود.

ص: 325

1- 353. (1) - بحار: 1 / 172.

2- 354. (2) - بحار: 61 / 129 ..

«كل وعاء يضيق بما جعل فيه إلا وعاء العلم فإنه يتسع به» (1).

دانش آموزان و دانشجویان عزیز!

فرصت را غنیمت بشمارید، درس بخوانید تا آگاهی و معرفت پیدا کنید. درس بخوانید تا خود و جامعه و اسلام را عزیز و سربلند کنید. درس بخوانید تا مسلمانان را از بیگانگان بی نیاز سازید. درس بخوانید تا خودتان و دیگران را از ظلمت جهالت نجات دهید.

درس بخوانید برای اینکه مشکلاتی را که در رشته های گوناگون علمی تاکنون لاینحل مانده حل نمایید و با سرپنجه بینش و دانش، گره های وانشده از کار بشر را باز نمایید. درس بخوانید که دانشمند شوید تا بفهمید شما از دیگران در استعداد نیل به مدارج عالیّه کمال و معارج سامیه ابتکار و اختراع کمتر نیستید؛ بلکه قویتر و رشیدترید. در اسباب و وسایل ظاهری هیچ وسیله ای برای غلبه و پیروزی بر استکبار و استبداد، قویتر از علم نیست.

بدانید که دنیا و آینده آن برای ملتهای عالم و داناست. این شماست که باید ملت اسلام را به مجد و عزّت دیرین و بیشتر از آن برسانید. همت ها را بلند کنید؛ نیل به همه مدارج علمی را قابل تحصیل بدانید. خداوند متعال به بشر و این مخلوق هنوز هم ناشناخته، لیاقت تسخیر کاینات زمینی و آسمانی را عطا کرده، یا به بیان دیگر آنها را مسخر او گردانیده است.

به پیش بروید و اسرار کاینات و آیات علم و قدرت خدا را کشف کنید. عزّت و قوّت و استقلال و هر چیز خوبی که فطرت سالم و پاک بشر طالب آن است، با علم فراهم می شود و ذلّت و ضعف و زبونی نتیجه جهل و نا آگاهی است.

خود را برای اسلام و برای اعلاسی کلمة الله و برای حصول اهداف الهی و قرآنی و برای خدمت به محرومان و نجات مستضعفان آماده سازید. هر رنج و تلاشی را که در تحصیل علم متحمّل می شوید با تبت خالص و پاک آن را فی سبیل الله و در راه خدا و راه آسایش خلق خدا محسوب دارید، تا از اجر و ثواب بسیار برخوردار شوید.

بدانید که همه در انتظار شما هستند. خداوند متعال از شما سعی و مجاهدت می خواهد. اسلام و پیامبر عظیم الشان در انتظار نتیجه تحصیلات دبستانی و دبیرستانی و دانشگاهی و بعد هم تحقیقات علمی شما هستند.

ائمّه طاهرین، به خصوص حضرت بقیة الله، امام عصر - ارواح العالمین له الفداء - از شما انتظار دارند. نظر همه و تمام جامعه به این مراکز علمی و کلاسهای تعلیماتی

ص: 326

و درس دوخته شده که شما چگونه عمل می کنید و چگونه تلاش می کنید و چگونه خود را برای خدمت به انسانها آماده می نمایید.

مراکزی که در آن آموزش می بینید، آموزگار، دبیر، استاد و مدیر، همه باید برای اینکه تحصیلات و زحمات شما بیشترین بازدهی را داشته باشد، خالصانه مساعدت و کمک نمایند.

سعی نمایید چنان باشید که از فهم و بینش بیشتر و آگاهی زیادتیر لذت ببرید، اوقات خود را به بطالت و معاشرتهای بیهوده و بعضی بازیها و مسابقات بیهوده که کمالی از آن نه برای روح و نه برای جسم حاصل نمی شود، و ارزش حقیقی انسانها را بالا نمی برد، تلف نکنید.

در پی کسب کمالات حقیقی و سیر الی الله باشید.

آیات کریمه: (أفحسبتم انما خلقناکم عبثاً) (1) و (وما هذه الحیاء الدنيا إلا لهو ولعب) (2) و مضامین بلند تعالیم نورانی قرآن را فراموش نکنید. از مlahی و مناهی پرهیز کنید و از سرگرم شدن به بازیهایی که باعث اتلاف وقت است خود را دور نگهدارید. بعضی از بازیها موجب افت تحصیلی جوانان و دانش آموزان می شود گرچه با نام تقویت فکر و ذهن باشد.

اگر می خواهید در تحصیل کمالات حقیقی موفق شوید و اگر مدرسه و محیط خانواده علاقه به توفیق شما دارند، همه باید در دور بودن از مlahی و مناهی با شما همراهی و همکاری نمایند.

خلاصه، تلاش کنید عمر و وقت و حیات و فرصتهایی را که همه خواه و ناخواه از دست خواهد رفت، به رایگان یا بهای کم از دست ندهید.

برای این نعمتهای بزرگ الهی، بها و ارزشی غیر از علم و معرفت و رضای خدا و ثواب خدا و سیر الی الله نیست که حضرت امیرالمؤمنین می فرماید:

«ألا حریدع هذه اللماظة لأهلها إنه لیس لأنفسکم ثمن إلا الجنة فلا تبعوها إلا بها» (3)

خود را متعهد بدانید و متعهد بسازید تا از کارهای زشت و ناشایست و حرام اجتناب کنید و واجبات و فرایض را انجام دهید و مخصوصاً به نماز - که معراج مؤمن است - اهمیت بدهید.

ص: 327

1-356. (1) - مؤمنون/ 115.

2-357. (2) - عنکبوت/ 64.

3-358. (3) - نهج البلاغه/ حمت 456.

در جماعات شرکت نمایید و وقار دانش آموزی و دانشجویی را پاس دارید. خداوند متعال را در همه حالات فراموش نکنید و درس و تدریس و تعلیم و تعلّم را برای رضای او و اتّصاف به صفت الهی علم قرار داده و از او استعانت و کمک بخواهید.

به مولی الوری، حضرت بقیة اللّٰه، مولانا المهدی- ارواح العالمین له الفداء- متوسّل باشید و بدانید که وجود مقدّس و بزرگوار آن حضرت- که امروز در این عالم، آیتی اعظم و اکبر از وجود او برای خدا نیست- از موقّعیّتی که نصیب شما می شود، بیشتر مسرور و خوشحال می گردند. همه شما فرزندان روحانی آن حضرت هستید و آن حضرت بیش از هر پدری توفیق فرزند را در علم و عمل و کسب کمال دوستدار و خواهان است.

اینجانب برای همه شما و عظمت بیشتر اسلام دعا می کنم و توفیق نظام اسلامی خصوصاً مسؤولان محترم آموزش و پرورش و دانشگاهها و مراکز علمی را برای تعلیم و تربیت جامع و اسلامی مسألت می نمایم. والسّلام علیکم ورحمة اللّٰه وبرکاته.

ص: 328

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ (1))

بعد الحمد و الصَّلَاة؛

فرزند بسیار عزیزم [360] و نور چشمانم، مرتضی جان! اکنون که به حول و قوه الهی، برای ادامه تحصیلات عازم سفر خارج می باشی، امیدوارم از انواع توفیقات بهره مند شوی و وجهه همّت را- هم از جهت صورت و هم از جهت معنا- بلند و عالی و متعالی قرار دهی.

از جهت صورت، نیل به عالی ترین مقامات علمی را هدف بدانی؛ و از جهت معنا، این سفر را يك سفر الهی و برای خدا قرار دهی که هر چه درس بخوانی و هر چه تلاش کنی و هر چه بیشتر تحقیق نمایی، همه را به حساب خدا و حسنات نامه اعمال تو محسوب سازند.

سفر به این نیت که با کسب معلومات در طریق خودکفایی امت اسلام و جامعه مسلمین و بی نیازی آنها از کفر و خدمت به مسلمانان گام برمی داری، بسیار مقدّس و عبادت است.

ص: 329



سر انحطاط ظاهری کنونی مسلمین، عقب ماندن آنها در علوم مادی و ظاهری از بیگانگان است؛ چنانکه علت تقوی کفار بر مسلمانان نیز، پیشرفته بودن آنها در این علوم است.

اگر جوانانی که به خارج می روند، به این فکر باشند که باید این قلاع مادی و تکنیک را فتح کنند و هر کدام برای عالم اسلام، افتخار و مایه سربلندی و بی نیازی از دیگران شوند، یقیناً این وابستگی و احتیاج کنونی برطرف می شود و مسلمانان به استقلال عملی نایل می گردند.

چرا نباید تو و امثال تو در رشته های مختلف علمی در دنیا سرشناس و مشار بالبنان باشید؛ با اینکه در استعداد و هوش سرشار، اگر از دیگران قویتر نباشید، ضعیفتر نیستید. غرض اینست که همواره یادت باشد برای چه و به چه منظور مقدس و کسب چه رتبه والایی سفر کرده ای! خدا ناظر بر توست! از او کمک بخواه و به او توکل و اعتماد کن!

مبادا مظاهر مادی آنجا، فکر تو را مشغول سازد و از راهت بیرون براند که خدای نخواستہ صبح کنی، در حالی که از آنچه می خواستی دست پر شود، خالی باشد و با دست خالی برگردی!

اگر آنجا وسایل تحصیل فراهم است، وسایل بازداشتن انسان از مسیر راه کمال و سعادت نیز بسیار است و مرد می خواهد که در دام این ملهیات نیفتد و نیکبختی خود را به آن نفروشد.

در تعهد دینی خود و ولایت اهل بیت، - علیهم السلام -، ثابت قدم باش و هر کس را در این راه، آزموده و پخته شناختی، با او باب مصاحبت و دوستی باز کن. در مجالس اسلامی که در مجمع اسلامی یا جاهای دیگر تشکیل می شود، خالصانه و بی ریا برای کسب فیض و زنده نگهداشتن تعهدات مذهبی شرکت نما و آن مجالس را بزرگ می شمار و قدر بدان.

خلاصه، چنان فرض کن که همه در انتظار تو هستند؛ کل جامعه مسلمانان منتظر نتیجه تلاش تو و امثال تو هستند؛ دوستان و آشنایان همه منتظرند؛ خویشاوندان تو، پدر و مادرت، همه منتظر و چشم به راهند؛ بیماران همه منتظرند. همه این امور را فراموش نما و از هر زحمت و کوشش، در راه موفقیّت علمی استقبال کن.

اگر نامایماتی در خلال کار پیش آمد، اعتنا نکن که: رنج راحت دان، چه شد مطلب بزرگ. شکیبیا و ثابت قدم و استوار دنبال کار خودت باش که ان شاءالله تعالی، شاهد توفیق را در آغوش بگیری.

سختیهای کار و هر فشاری را در این طریق می بینی، به حساب خدا محسوب دار و از ضعف و سستی و ناامیدی پرهیز کن.

تا می توانی نام خدا بر زبان آر و از ذکر خفی و یاد قلبی نیز غافل مباش و صلوات بر محمد و آل محمد، علیهم السلام به خصوص حضرت بقیةالله- ارواحنا فداه- را فراموش نکن و تحصیلاتت را برای بهتر و بیشتر خدمت کردن به آن حضرت و شیعیان آن بزرگوار پرمایه و پرمحتوا ساز.

چون با حال کسالت مجال بیش از این نیست، امید است تو خود حدیث مفصل از این مجمل بخوانی.

تورا به خدا سپردم و از خدا برایت سعادت دارین و توفیق مسألت می نمایم.

ولا حول ولا قوة إلا بالله. والس لام عليك ورحمة الله وبركاته.

اگر بعضی از کسان و خویشان، زر و زیوری برای سرراهی به شما تقدیم کرده اند، من هم این چند کلمه را به عنوان سرراهی، به شما می سپارم، یقیناً قبول می نمایی.

باسمه تعالی

این چند کلمه را نیز به عنوان سرراهی، برای بانوی محترمه عزیز ... خانم، و نور چشم عزیزم، ... جان، می نویسم. امید است شما و مرتضی در این سفر تندرست و سالم باشید و با موفقیت و نیل به مقاصد عالیّه، مراجعت کنید.

عزیزانم! آن شهری که می روید، پر از فساد و تباهی و فسق و فجور است. اگر چه داد از انسانیت می زنند، ولی شرف واقعی انسان در آنجا پایمال هوا و هوس و شهوات و حیوانیت است. زندگی بیشتر آنها، به زندگی دامهایی شبیه است که در دام خانه هایی منظم و مدرن زندگی می کنند؛ ولی از انسانیت و لذایذ معنوی بهره ای ندارند. شما سعی کنید اخلاق و تربیت خودتان را محکم نگاه دارید و استقلال اسلامیت خود را حفظ کنید. بسیاری از ایرانیها در آن محیطها زود رنگ عوض می کنند و اروپایی می شوند و فراموش می کنند که مسلمانند؛ زنهایشان چادر را- که در اینجا لباس محترم است- کنار می گذارند؛ به عکس هندیها، پاکستانیها و آفریقاییها که بیشتر،

هویت خود را حفظ کرده اند و از اینکه هندی یا پاکستانی می باشند، یا از این که با چادر و لباس محلی خودشان ظاهر می شوند هیچ احساس حقارتی ننموده و سرفراز و با اعتبار در خیابانها ظاهر می شوند.

به هر حال، زندگی، همه اش جهاد است و همه جا باید جهاد کرد. درس خواندن جهاد است؛ چادر و پوشش اسلامی داشتن جهاد است؛ در مجالس آنچنانی نرفتن جهاد است.

امید است هر شما سه نفر در همه جهادها پیروز باشید و نرگس جان کوچولو هم با چادر کوچکش، نمونه ثبات و استقامت و پابندی به شعایر اسلامی باشد.

خلاصه هر چه را شرعاً خوب است، فرا بگیرید و هر چه شرعاً بد است، از آن دوری اختیار نمایید.

ص: 332

س - خواهشمندم نصیحتی برای بنده و تمامی جوانان ایران بیان فرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم

ج - جنابعالی و همه جوانان عزیزی را که قلوب آنها به نور اسلام منور است، وصیت می‌کنم به تقوا و آداب و دستورات دینی و اینکه در تمام مراحل زندگی، دین خود را فدای چیزی ننمایید که خسارت می‌بینید؛ بلکه همه چیز خود را فدای دین بنمایید. موفق باشید.

ص: 333

س- خواهشمند است نصیحتی برای جوانان مرقوم فرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم

ج- جوانان عزیز باید توجّه داشته باشند که در هر زمان و به خصوص در این زمان، دعوتهای باطل، فراوان و وسایل گمراهی، بسیار است؛ بنابراین مراقب باشند تحت تأثیر اباطیل قرار نگیرند.

بدانند یگانه دعوتی که باید با تمام وجود به آن لبیک گفت، دعوت کسانی است که اعلم و اعقل همه مردم بوده و سوابق و تاریخ زندگی آنها، از آغاز تا پایان، در کتب معتبره مضبوط است؛ و آنان بعد از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وسلّم، حضرات ائمه هدی، - سلام الله علیهم اجمعین - هستند. ان شاء الله موفق باشید.

ص: 334

با اعلام وصول مکتوب شریف، متضمن درخواست نصیحت واصل شد. نظر به اینکه حقّ مؤمن بر مؤمن نصیحت و خیرخواهی برای اوست، تذکرات ذیل را تقدیم می‌دارم. امید است به حکم (فإن الذکری تنفع المؤمنین (1) مقبول و نافع شود.

بهترین نصیحتی که خودم و شما و همه برادران و خواهران ایمانی را به آن نصیحت می‌کنم تقوا و پرهیزکاری است:

«فإنّه خیر ما أوصی به المسلم المسلم» (2).

به شما رهرو جوان مؤمن نصیحت می‌کنم که قدر نعمت گرانبهای جوانی را بدانید؛ توان و فرصتی را که خداوند متعال به شما عطا کرده است غنیمت بشمارید و بیشترین استفاده را از این دوران و روزگار طراوت و نشاط زندگی بنمایید.

بر حسب وصیّت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم - به جناب اباذر - رضوان الله علیه - پنج چیز را پیش از پنج چیز باید غنیمت دانست که اول، جوانی پیش از پیری است:

«شبابك قبل هرمك» (3).

سعی کنید در ایام جوانی بر خود مسلط باشید و خشم و شهوت و هواهای نفسانی را ذلیل و رام خود کنید. دوره جوانی، دوره سعی در عمل و ساختن شخصیت و ظهور استعدادات و فرصت بزرگ برای نیل به کمالات و ارتقای درجات است؛ دوره رشد قوای ملکوتی و عقلانی و قوت تمایلات حیوانی است؛ دوره جهاد و سیر و حرکت و صعود یا سقوط است. منتهی الیه این سیر سعادت یا شقاوت، نعیم و رضوان، یا جحیم و خسران است.

باید چنان بود که این سیر الی الله و به سوی خدا و ثواب خدا و راه انبیا و اولیاء صدیقین و صلحا باشد: (ومن یطع الله ورسوله فاولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصلّاحین و حسن أولئک رفیقاً). (4)

ص: 335

1- 361. (1) - ذاریات/ 55.

2- 362. (2) - من لا یحضره الفقیه: 4/ 257.

3- 363. (3) - بحار: 71/ 180.

4- 364. (4) - نساء/ 69 ..

خود را در معرض وزش نسیمهای توفیق قرار دهید و با جهاد با نفس که جهاد اکبر است - توفیقات و هدایت‌های الهی را کسب نمایید، فقد قال - عز اسمہ -: (والَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (1)).

خود را از خطر آلودگی به موجبات خذلان و وقوف یا بازگشت به عقب دور نگهدارید. برخی از اسباب خذلان را که در این جمله‌های شریفه دعای «ابی حمزه ثمالی» بیان شده، بخوانید و به خدا از آنها پناه ببرید:

«سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي وَعَنْ خِدْمَتِكَ نَحَيْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخْفًا بِحَقِّكَ فَاقْصِيْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرَضًا عَنْكَ فَقَلَيْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ وَفَرَضْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَانِكَ فَحَرَمْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمَنْ رَحِمْتِكَ آيَسْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي أَلْفَ مَجَالِسِ الْبَطَالِينِ فَبَيْنِي وَبَيْنَهُمْ خَلَيْتَنِي ...».

این امور و کارهای مشابه آنها همه از اسباب سلب توفیق، بُعد از خدا، تاریکی قلب و مفساد دیگر است که باید از آنها دوری جست و خطر آنها را بزرگ شمرد.

استخفاف به حق خدا و سبک گرفتن اوامر و نواهی خدا، اعراض از یاد خدا، ترك شکر نعمتهای الهی، ترك مجالست با علما، همشینی با اهل بطالت و غفلت و لهو و لعب، همه از موانع کسب درجات معنوی و فیوضات حقیقی است.

یکی از علایم توفیق و آگاهی و بیداری شخص، همین حال نیک و شایسته نصیحت خواهی است. خداوند بر این بینش و رشد و درک معنوی شما بیفزاید. خدا را برای داشتن این حال شاکر باشید. و هیچگاه از حال نفس و تهذیب و تکمیل اخلاق خود غافل نشوید. بر تلاوت قرآن مجید مداومت نمایید و اقلًا بخشهایی از آن را در معارف و الهیات و معاد و اخلاق حفظ کنید. با یاد خدا، خیالات شیطانی را - که امید است بر شما چیره نشود - از خود دور سازید: (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (2)).

حال که توفیق دانش آموزی دارید در تحصیل علم مقامات بسیار بلند علمی را وجهه همت قرار دهید و برای شرف و فضیلت علم و برای اینکه در جامعه مسلمانان عضوی مفید و مصدر خدمات بزرگ شوید و مسلمانان را از بیگانگان بی نیاز سازید و به خود کفایی برسانید، هر چه در توان دارید تلاش کنید.

همیشه و همواره چشم به راه ظهور و منتظر فرج حضرت صاحب الامر، بقية الله - ارواح العالمين له الفدا - باشید و موجبات مسرت خاطر نور ایشان را که فوز اکبر و افضل است، فراهم سازید.

در خاتمه از خداوند متعال برای شما توفیق و تسدید و سعادت دنیا و آخرت را مسألت می‌نمایم و التماس دعا دارم. والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

ص: 336

1- 365. (1) - عنكبوت/ 69.

2- 366. (2) - اعراف/ 201 ..

فرزند عزیزم!

نامه شکوائیه شما را خواندم. اگر بیشتر مردم، شکایت از دیگران و از جریانهای بیرون از خود دارند، شما شکایت از خود و درون خود دارید که معلوم می شود با نفس خود و هواهای نفسانی و شهوانی درگیرید یا به عبارت دیگر با آنها در جنگ و جهادید و در جهاد اکبر - که به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - همان جهاد با نفس است - دشمن را قوی پنجه و نیرومند می بینید و از آن بیم دارید که نکند خدای نخواستہ، بر او پیروزی و ظفر نیابید.

من به شما اطمینان می دهم که اگر در برابر این دشمن مقاومت کنید و عرصه را بر او تنگ نمایید و از آغاز به پیشنهاد و خواسته های او گردن ننهید، سرانجام بر او غالب می شوید و او اسیر و رام شما خواهد شد. ولی اگر به خواسته های او جواب مثبت بدهید، خواهشهای آن بسیار و بیشمار است و هرچه از او فرمان ببرید، او فرمانهای دیگر و بیشتر می دهد و تا شخصیت انسانی و کرامت آدمی را نابود نکند و او را از مقام خود ساقط نسازد قانع نمی شود.

دوران جوانی، دوره و میدان چنین جهاد و پیکاری است و باید شخص اراده، مقاومت و پایداری خود را نشان بدهد. البته هر کسی حریف نفس اماره نیست؛ پهلوانان حقیقی می توانند در این میدان عرض وجود نموده و جایزه قهرمانی بگیرند.

شما و هر نوجوان و جوانی این زورآزمایی و این امتحان بسیار بزرگ را - خواه ناخواه - باید بگذرانید. یاد خدا را فراموش نکنید و از او کمک بخواهید که خود وعده فرموده: (والَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (1))؛ کسانی که در راه خدا جهاد می نمایند، البته خدا آنان را به راهی که به او می رسد راهنمایی می نماید و خدا با نیکوکاران است.

این معنویت و روحیه ای که دارید و به وضع روحی و درگیری عقل و نفس خودتان متوجه هستید و می خواهید که نفس را مغلوب کرده و خود را از آفات هوای

ص: 337



نفس سالم نگاهدارید، خود مرحله ای از کمال و آگاهی و بصیرت و بینش است. امید است همین آگاهی، شما را از این گرداب- که بسیاری از جوانان در آن گرفتار می شوند- و از امواج و طوفان شهوات نجات دهد.

این کار، اگر چه در آغاز، دشوار جلوه می کند، ولی وقتی انسان مقاومت با هوای نفس نموده و از آن پیروی نکرد بسیار آسان می شود.

سعی کنید با اشخاص مجرب و مؤمن مجالست کنید؛ در جلسات موعظه و سخنرانیهای مذهبی شرکت کنید؛ کتبی مانند: «معراج السعادة»، «حياةالقلوب» و «عين الحياة» را مطالعه نمایید و با دعا و نیایش به درگاه خدا و خواندن دعای کمیل، دعای ندبه و توسل به حضرت ولی عصر- ارواح العالمین له الفداء- خود را برای جهاد با نفس، مسلح کنید.

امیدوارم پیروز، سعادتمند و موفق شوید و آینده بسیار روشنی پیش رو داشته باشید. حقیر هم برای توفیق شما و سایر جوانان دعا می کنم و از شما التماس دعا دارم.

ص: 338

س- محیط زندگانی برای اینجانب بسیار مشکل شده و این به خاطر عدم پابندی اعضای خانواده مان، به وظایف و دستورات اسلامی است. به همین جهت تصمیم به ترك خانه را دارم تا در جایی دیگر، با فراغ بال، به وظایف شرعی ام رسیدگی کنم. در ضمن حافظه ام نیز قوی نیست و این مشکل دیگر من است.

خواهشمند است در این دو مورد اینجانب را با اندرزهای گهربارتان، راهنمایی نمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم

ج- مرقوم شما واصل شد. از خداوند متعالی مسألت می نمایم مشکلات شما به احسن وجه حل شود و حسن عاقبت داشته باشید.

احساسات دینی، علاقه و تعهد شما به احکام و وظایف شرعی مورد تقدیر است. ان شاء الله مشمول الطاف حضرت بقیة الله- ارواح العالمین له الفداء- باشید. فعلا اگر چه محیط خانواده برای انجام وظایف مذهبی- چنانکه لازم- است آماده نباشد، ولی شما استقامت کنید و با همین شرایط، وظایف خود را انجام دهید. به نظر می رسد تغییر وضع زندگی قبل از پایان تحصیلات، موجب اشکالات بیشتری برای شما شود.

شما وضع مسلمانان صدر اسلام را در نظر بگیرید که جوانهایی در خانواده های کفر اسلام آوردند و با وجود چه مشکلات و متاعبی، استقامت میورزیدند. ان شاء الله شما هم موفق می شوید. مأیوس نباشید.

ضعف حافظه هم مسأله ای نیست، بسیار دیده شده که اشخاص با هوش و استعداد از نظر حافظه، ضعیف بوده اند و به عکس هم اتفاق افتاده است که آن ضعف را آن قوت جبران می نماید.

ص: 339

س- بعد از ازدواج موسیقی و بدحجابی را با یاری خدا و شوهرم کنار گذاشتم و قرآن خواندن را تکمیل کردم. ولی هنوز شیطان مرا رها نمی کند و من هم آدمی سست و بی اراده ام؛ گاهی نماز می خوانم و گاهی نمی خوانم. ولی همه اینها باعث می شود خودم عذاب وجدان داشته باشم و ناراحت باشم. نمی دانم چه کنم که اراده و ایمان محکم داشته باشم تا شیطان به سراغم نیاید؟

ج- موسیقی را برای همیشه کنار بگذارید. نمازتان را حتماً بخوانید و آنچه فوت شده قضا نمایید که در روایت وارد شده: کسی که عمداً نماز را ترك کند، مانند کافر است.

چنانچه خوب تأمل کنید و عظمت خداوندی و رسیدن مرگ و تحت محاسبه الهی قرار گرفتن و نیز ثوابهای عظیم در برابر اطاعت فرمان خداوند را مد نظر قرار دهید، انشاءالله شیطان شما را رها می کند.

باید بدانید که هیچگاه انسان از مکر شیطان و وسوسه های نفسانی خلاص نمی شود، مگر اینکه ایمان و معرفت او کامل شده باشد. تکمیل معرفت و ایمان حاصل نمی شود مگر با تعقل و تفکر در عظمت خداوند، عجز انسان در برابر قدرت او، یقین به حتمی بودن و حق بودن عذاب و ثواب و فنای دنیا، و همراه این تفکرات، تقوا و اطاعت اوامر و نواهی الهی. ان شاء الله در انجام تکالیف الهی و رهایی از القائنات شیطانی و رسیدن به حیات طیبه انسانی موفق باشید. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

س- نظر شما درباره معاشرت با دوست و رفیق چیست؟

ج- در معاشرت و همنشینی که در ساختن شخصیت انسان بسیار مؤثر است باید دقت کامل شود که شخص با اشخاصی معاشرت کند که از معاشرت با آنها بهره های روحانی و معنوی ببرد.

مجالست با حضرات علمای اعلام و اهل تقوا و پارسا و مردمان آزموده و سالخورده و با تجربه و با سابقه در اسلام، موجب رشد عقل و دین و ایمان می شود. چنانکه همنشینی با مردم فاسق و بدکار و بداخلاق و غیر متعهد به تکالیف دین و فاقد حیای اجتماعی و به خصوص همنشینی با اهل بدع و کسانی که انحرافات فکری دارند بسیار بسیار مضر است و خطر آن برای روح و معنویات انسان، بسیار زیاد است. باید از حضور در مجالس چنین اشخاصی و جلسه های لهو و لعب به شدت پرهیز نمود. و به عکس، مجالس وعظ و سخنرانیهای مذهبی و محضر علما و محافل دعا و تلاوت قرآن و ذکر مناقب و فضایل اهل بیت علیهم السلام- را غنیمت شمرد، و اصولاً چنانکه فرموده اند:

«يعرف المرء بعليسه»

هر کسی از همنشینان و معاشرینش شناخته می شود.

س- چگونه جوان می تواند با خداوند و ائمه معصومین- علیهم السلام- رابطه برقرار کند و اگر در این زمینه ناامیدی به جوان راه پیدا کرد باید چه کند؟

ج- رابطه برقرار کردن هر مسلمان- جوان باشد یا پیر- با خداوند متعال و ائمه اطهار- علیهم السلام- به این است که در جمیع شؤون زندگی به فرمایشات آنها- کما هو حقّه- عمل نماید (والله العالم).

ص: 341

بسم الله الرحمن الرحيم

السّلام عليكم.

نامه مفصّل و مشحون از مطالب ارزنده و دلسوزی برای نسل جوان و در لفظی دیگر برای جامعه و برای اسلام عزیز و فرزندان اسلام واصل شد و بسیار موجب امیدواری و خوشنودی گردید.

تأخیر در پاسخ به واسطه کثرت مشاغل و مراجعات و مسایل کتبی و شفاهی است که باید به همه پاسخ داده شود و همانگونه که مرقوم داشته اید چنین نیست که نویسنده نامه- معاذالله- باید از مسؤولین یا رئیس يك سازمان و ارگان باشد تا پاسخ داده شود. انشاءالله در جوابها بیشتر توجه به انجام وظیفه و کمک به نشر معارف اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السّلام- و بالا بردن سطح آگاهیهای جامعه، به خصوص نسل جوان است.

مسأله یا مسایل جوانان مسایلی است که همواره مورد توجه آگاهان و مربیان جامعه و هادیان فکر و اندیشه و خصوص مکتب انبیا- علیهم السّلام- و بالاخص مکتب اسلام بوده و هست.

اصلاحات، سازندگیها، آینده بینیهای اقتصادی و سیاسی و برنامه های فرهنگی در زمینه ایمان و عقیده، همه روی این قشر حسّاس تمرکز دارند. چه آنهایی که اغراض فاسده و مقاصد شخصی و قصد افساد و انحراف جامعه را دارند، و چه آنهایی که قصد اصلاح و سالم سازی و خیر و سعادت مردم را دارند، روی این طبقه جوانان و نوجوانان سرمایه گذاری می کنند.

روحیات جوانان برای عمل و فعالیت و پیشقدم بودن و ترقی و تکامل آماده است؛ چنانکه برای سقوط و افتادن در منجلاب انحرافهای گوناگون و فساد اخلاق نیز آماده اند.

سخن در مباحث مربوط به جوانان و عوامل مؤثر در رشد و کمال و یا سقوط و انحطاط آنها و اشباع درست غرایز و خواسته های آنها، نیاز به نوشتن رساله ها و کتابها دارد.

در عصر ما به واسطه گسترش ارتباطات و وسایل سمعی و بصری و طبع و نشر افکار و آراء و تبلیغات مستقیم یا غیرمستقیم، مسایل جوانان، بسیار گسترده و پیچیده گردیده که سالم ماندن يك جوان نیاز به مراقبت ها و به خصوص نیاز به مجاهدت و تلاش فراوان خود جوانان دارد.

با آگاهی ای که از اوضاع مختلف سیاسی، اقتصادی، مکتبهای فکری و مسایل جنبی دارم، جوانان و سعادت و سلامت روحشان را هدف قرار داده اند و آنها باید از خود مواظبت کنند.

مجلات، روزنامه ها، رادیو و تلویزیون و انواع فیلمها در تمام دنیا از مهمترین عواملی هستند که روی جوانان کار می کنند و جوامع بشری را به سوی سعادت یا شقاوت سیر می دهند.

این وسایل، جوانان شهرنشین و جوانان روستایی، همه و همه را شامل می شوند و حتی لباس و ژست کارگردانان برنامه های تلویزیون در دورترین نقاط پسر و دختر را در همه جا زیر تأثیر خود قرار می دهد.

البته در ساختن يك جوان سالم و مسلمان، محیط خانه و خانواده، محیط مکتب و مدرسه و آموزشگاه و جامعه، همه مؤثرند و همانگونه که قرآن کریم می فرماید: (والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج إلا نکداً) محیطها و مدرسه ها و خانواده های سالم یا فاسد در تربیت نسل جوان مؤثر است.

در گذشته، محیط تربیت برای يك جوان يك كوچه، يك روستا یا يك شهر و بازار بود؛ اما امروز محیط تربیت جوان و نوجوان تمام جهان است.

البته این پیچیدگیها و وسعت تضارب افکار، و توسعه میدان مخاطرات به این معنی نیست که تصور کنیم چاره ای نمی توان اندیشید و جوانان و نوجوانان را نمی توان در مسیر صحیح هدایت کرد و غرایز آنها را در راه سعادت خودشان فعال نمود. با تمام این اشکالات راههای سالم سازی جامعه و پرورش افکار و تربیت اسلامی جوانان نیز به موازات این دشواریها زیاد شده و از جمله رشد و آگاهی جامعه خود جوانان نیز برای سالم سازی، زمینه تأثیر تبلیغات مثبت و مفید را بیشتر فراهم نموده است.

بنابر این باید تبلیغات صحیح روی جوانها فراگیرتر و کاملتر انجام شود. باید مشکلات جوانها را شناسایی کرد و مدیریت جامعه و مسؤولین بهسازی اخلاق، و پدر و مادر و اشخاص و افراد، همه به طور جمعی و فردی در حل آنها اقدام نمایند.

همین مسأله مشکل جنسی را که تذکر داده اید، دین مقدس اسلام بسیار مهم دانسته و به حل آن تشویق و ترغیب کرده و ازدواج را در جامعه اسلامی از بنیانهای بسیار

مقدس و محبوب خدا معرفی نموده، و تا آنجا آن را حلال مشکلات جوانان شمرده که پیامبر اسلام فرموده اند:

«من تزوج فقد أحرز نصف دینه أو ثلثا دینه فعلیه بالنصف الباقی»

و سعی در انجام آنرا بین دو نفر به قدری موجب اجر و ثواب معرفی کرده اند که به هر قدمی که شخص برای رفع این مشکل برای کسی بردارد یا کلمه ای بگوید، ثواب یکسال عبادت که شبهایش را به نماز، و روزهایش را به روزه به سر برده باشد، مقرر شده است.

در رشته های دیگر، تعالیم عالیّه اسلام، همگان و به خصوص جوانان را تا حدّ ممکن بیمه می سازد و از آسیب پذیری دور می نماید. دین اسلام، طبع و نشر مقالات، مجلات و روزنامه ها، رمانها و فیلمها و برگزاری بازیها و مسابقات فسادانگیز و مطالعه و دیدن و نقل و گفتن آنها و گرایش به لهو و لعب و موسیقی و قمار و سرگرمیهای مضرّه و مجالستها و همنشینی و مصاحبت با اشخاص فاسدالاخلاق را ممنوع فرموده است. همانگونه که تعالیم بهداشتی، برای سلامت بدن و حفظ الصّحه و بهداشت، بسیاری از کارها و خوردنیها و آشامیدنیها را ممنوع کرده است. از سوی دیگر، نشر و طبع مقالات و کتب مفید و پرورش دهنده عقل و فکر و روح و اشعار و تقریحات سالم و سازنده و مجالست و مصاحبتهای گوناگون راتشویق و ترغیب فرموده و از بیکاری و بطالت- که خود نیز خواه قهری و غیراختیاری، یا اختیاری باشد، مشکلاتی را می آفریند- سخت نکوهش شده و از کار و عمل و تلاش و فعالیت، مدح و ستایش گردیده است.

به عقیده ما همه و اگر نگوییم همه، اغلب مشکلاتی که همکنون وجود دارد به خاطر همین پیدا نشدن راه حلهایی است که اسلام تبیین فرموده است. يك جامعه اسلامی جامعه ای است که موجبات سعادت جوانان و نوجوانان در حدّ ممکن در آن فراهم باشد و از اسباب و وسایل انحراف پیراسته و منزّه باشد.

بنابر این همه باید اقدام کنیم؛ چه آنهایی که مدیریتهایی در جامعه دارند و مخصوصاً آنهایی که بر وسایل تبلیغی سمعی و بصری به عنوان امین برگزیده شده اند، باید حفظ این امانت را- که از اعظم امانات است- بسیار مهم بدانند و کوتاهی در آن را از بدترین خیانتها به مردم، به اسلام، به کشور و به جامعه بدانند. باید افراد مهذب، آگاه، ظاهر الصّلاح در پستهای این کارها آورده شوند.

مطبوعات و جراید- همه و همه- وظایفشان سنگین است. اینگونه که بسیاری تلقی می کنند نیست.

باید جوانان را با مساجد، مجالس وعظ و هشدارهای اخلاقی، با مطالعه کتب آموزنده و صحیح دینی، با تواریخ سودمند، با تفسیر قرآن مجید و مجالس دعا آشنا کرده و آنان را در خطّ صلاح و فلاح و رستگاری نگاه داشت. خود آنها هم که بیشتر آگاه و متوجّه هستند باید در این خط اصلاح خود و هم سنّ و سالان خود، تشریک مساعی و بذل فداکاری و کوشش کنند. باید اخلاق اسلامی، زهد و آزادگی و پارسایی، قناعت و شجاعت و خودشناسی را به آنها آموخت که بدانند خود را به هر جریان و هر وضع نferوشند.

و این کلام معجز نظام امیرالمؤمنین علیه السلام- را همیشه مقابل چشم و دل خود قرار دهند، که فرمودند:

«أَلَا حُرِّيدَع هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَاتَتَّبِعُوها إِلَّا بِهَا»

تا بدانند که انسان بالاتر از این است که اسیر شهوات و مادّیات و افکار و اعمال شیطانی شود؛ و مثل این اشعار را زمزمه نمایند که:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

طیران مرغ دیدی تو زپای بند شهوت به در آی تا ببینی طیران آدمیت

بحمدالله در معارف شیعه و فرهنگ غنی ما در آیات قرآن کریم، آن همه احادیث شریفه و دعاهاى انسان ساز عالیة المضامین و کتابها و اشعار و مقالات، بیش از آنچه تصوّر شود به جوانان ارایه طریق شده است. باید جوانها را به این فرهنگ غنی متوجّه کرد تا بخوانند و بدانند و عظمت دین خود و فرهنگ دینی اسلام را بشناسند و خود را بسازند. جوانها و همه را باید به حسابرسی و محاسبه اعمال راهنمایی کرد تا همیشه در مقام تحصیل ترقّی و کمال بیشتر باشند.

بالاخره آقای محترم! جوان عزیز نوزده ساله که الحمدلله از این همه آگاهی و دانایی برخوردارید و شمّه ای از آن را در این نامه به قلم آورده اید، من به شما تبریک عرض می کنم و از خداوند متعال می خواهم که مثل شما را- که در جوانان و نوجوانان مسلمان زیاد است- زیادتیر و بیشتر بفرماید.

شما جوانان، امید آینده اسلام هستید. عظمت و شوکت اسلام مرهون تلاش و رشد آگاهی شما است. همه از شما انتظار دارند؛ اسلام از شما انتظار دارد و قرآن کریم به انتظار شماست و حضرت بقیة الله مولانا المهدی- ارواح العالمین له الفداء- از شما انتظار دارد. بیشترین یاوران آن حضرت از شما جوانان مسلمان و متعهّد خواهند بود.

عزیزان من! اگر ما در ادای وظایف خود نسبت به شما قصور یا تقصیر داریم، شما به نفس خود اعتماد کنید و با توکل به خدا، در دین و ایمان و تقوا و سعی و عمل ثابت قدم باشید. قدم به جلو بردارید و به جلو بروید و فقط عزّت اسلام، سیادت مسلمین،

رضای خداوند، خوشنودی حضرت ولی عصر- ارواحنا فداء- تأمین رفاه و آسایش خلق و خدمت به مردم را وجهه همّت قرار دهید. خدا یار و یاور شما. (قل اعملوا فیسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون



س- ... چه کنم تا مشکلاتی که بین من و شوهرم پیدا شده مرتفع گردد؟

بسم الله الرحمن الرحيم

ج: مرقوم مفصل شما رسید. در جواب اشعار می دارد: یکی از آیات بزرگ الهی و شگفتی ها و ظرافتهایی که در عالم آفرینش، به خصوص آفرینش انسان، تماشایی، عبرت انگیز و بینش آفرین است، زوجیت و همسر و همدم و انیس و مونس بودن زن و مرد با یکدیگر است. واقعاً الآن که این نوشته را می نویسم، واژه ای که تعبیر از این زوجیت و با هم شدن و با هم بودن و یکی شدن این دو جنس بنماید، ندارم جز قرآن مجید که می فرماید:

(هن لباس لکم و أنتم لباس لهن (1)؛ بانوان برای شوهران، لباس و شوهران برای ایشان، لباس می باشند؛ و در آیه دیگر، درباره این رابطه می فرماید:

(ومن آیاته أن خلق لکم من أنفسکم أزواجاً لتسکنوا إليها و جعل بینکم مودة و رحمة(2)؛ از خود شما برایتان قرار داد همدم، مونس، غمخوار، متحد مشترک المنافع و موافق همدل، نه معارض هم، و نه جدا از هم و نه مستقل از هم؛ بلکه متحد اتحادی که بین هیچ دو نفری برقرار نمی شود.

حقیقت زوجیت این معانی مقدس و آرامبخش است. این است که از دو جنس مخالف يك واحد به تمام معنی موافق ساخته می شود و اسلام به این جهت به ازدواج بسیار اهمیّت داده است. در اکثریت زنان و شوهران مسلمان این روحیه یگانگی و اتحاد را اگر چه بالطبع فراهم است، فراهم تر می سازد، و اهتمام بر این است که این بنیاد قویم و مستحکم از آسیب و تعرض مصون بماند و زن و مرد در دل به آن وفا دار باشند.

حقیر در همین زندگی خود، زنان و مردانی را دیده ام که در این جهت با هم شدن و از هم بودن نمونه بودند، و چنان بودند که گویی هر يك از راز دل دیگری خبر داشت

ص: 346

1- 368. (1) - بقره/ 187.

2- 369. (2) - روم/ 21 ..

و همان را انجام می داد و همان را می گفت که دیگری می گفت و شخصیتشان در هم ذوب شده بود. اگر او در بیرون از خانه بود و این در درون خانه، هر دو با هم بودند و در رنج و غم و شادی شریک یکدیگر بودند. نه این خود را از او طلب کار می دانست و نه او به این ادعایی داشت.

این مرد سالاری تحمیلی که در زمان ما مبارزه با آن را مطرح می نمایند، و از آن برای جدا کردن زن از شوهر، و آنها را دو واحد و در مقابل هم قرار دادن استفاده می کنند، در صدر اسلام اصلاً وجود نداشت و اخلاق اسلامی در محیط خانه بر روابط هم حاکم بود.

غرض از این بیانات این است که: شما بر حسب آنچه نوشته اید همسری از هر جهت پاك و سالم دارید که او را هدیه ای از طرف خدا می شمارید؛ پس مسأله ای غیر قابل حل بین خودتان نخواهید داشت. این صفا و وفا و خوش بینی که به هم دارید، همه امور را بر وفق دلخواه قرار می دهد. شما هم خاطر خواه او و او هم خاطر خواه شما خواهد بود.

البته در نظامات شرعی برای اینکه در بین زنها و شوهرها، افرادی پیدا شده اند که به واسطه بعض جهات و عذرهای صحیح یا بهانه های غلط به این اتحاد و یگانگی نرسیده اند، قانون بر آنها حاکم می شود و آنها را منظم می سازد.

برای هر يك از زن و شوهر نسبت به هم حقوقی مقرر شده است که بر حسب آن، نظام خانواده و زوجیت باز هم محفوظ بماند و در سایه این حقوق و قانون با هم همزیستی داشته باشند.

بر حسب این حقوق هیچ زن و مردی موظف نیستند که از گذشته های خوب و بد و سوابق زندگی خود یکدیگر را مطلع سازند. باید هر چه می گویند و عمل می کنند همه موجب قوت اتحاد و خوش بینی آنها به یکدیگر باشد.

اما اینکه: تا در خانه پدر هستید باید چگونه باشید، این جزئیات را با توافق با هم و ملاحظه خیر و صلاح یکدیگر، در حالی که يك واحد هستید، حل نمایید. نه او بر حقی که دارد اصرار داشته باشد و نه شما در موضوعی که در بین است اصرار کنید.

مرد باید دستور

«المؤمن يأكل بآهله، و المنافق يأكل باشتهاء نفسه»

را در رابطه با زن رعایت کند، زن هم باید خود را موظف بداند که یا اخلاقاً و یا حقاً و شرعاً رضایت شوهر را فراهم نماید.

امید است با این توضیحات این روابط گرمی که بین شما و همسرتان بحمدالله برقرار است بیش از پیش گرمتر شود، و زندگی سعادت‌مندانه و هر چه بهتری را در پیش رو داشته باشید. اَللّٰهُ بَيْنَكُمَا وَ طَيْبَ اللّٰهُ نَسْلَكُمَا.

س- مشکل من انتخاب همسر آینده ام می باشد: چندی است که در مورد انتخاب همسرم مشغول فکر کردن و انتخاب معیارهای درست- که مورد قبول خداوند متعال باشد- هستم. معیارهایی که مورد قبول عقل و شرع باشد و مرا در زندگی مشترک با زنی به خوشبختی کامل و آنچه مورد نظر اسلام است برساند.

مشکل من در اینجا خود را نشان می دهد که: چگونه بفهمم دختری دارای این شرایط است؟

ج- انشاءالله تعالی موفق و مشمول عنایت حضرت بقیة الله- ارواح العالمین له الفداء- باشید. مرقوم مفصل شما رسید. در مورد ازدواج که نظر حقیر را خواسته اید، همانگونه که می دانید ازدواج، یکی از سنن مهم اسلام و مورد ترغیب و تشویق بسیار است. از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم- روایت است که فرمود:

«النکاح سنّتی»(1)

و در احادیث دیگر است:

«من تزوج فقد أحرز نصف دینه أو ثلثا دینه فعلیه بالنصف أو بالثلث الباقی»(2)

(. امید است حال که در صدد انجام این سنّت هستید، چنانکه در نظر دارید موردی که از جهت ایمان و توافقی اخلاقی مناسب باشد فراهم شود. ولی در انتخاب بیشتر از متعارف فحوص و جستجو تا حدّی که به مرحله وسواس برسد و مانع از اخذ تصمیم شود صحیح نیست. همین قدر که طرف مقابل از جهات مورد نظر خصوصاً دیانت، عفت و اخلاق شناخته شود، و پدر و مادر شما و افرادی که به آنها اعتماد دارید نیز مورد را مناسب بدانند، بقیه امر و آینده همه با خداوند متعال است.

با توکل به خدا و طلب خیر از خدا و به نیت انجام سنّت دینی اقدام نمایید و آینده اموری را که انسان در جریان آن مؤثر نیست همه را به خدا واگذار نمایید. (ومن یتوکل علی الله فهو حسبه (3) والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

ص: 348

1- 370. (1) - بحار: 180/22.

2- 371. (2) - کافی: 329/5.

3- 372. (3) - طلاق/ 3 ..

س- جوانی هشتم 25 ساله و مدت سه ماه است که ازدواج کرده ام. در طول این سه ماه متوجه شده ام همسر من سرناسازگاری و لجباجت بی مورد دارد. مدام بهانه های واهی می گیرد و منتظر فرصت و بهانه ای است تا از من جدا شود. اینطور که من در این مدت فهمیده ام و خودش هم اعتراف کرده، قبل از ازدواج موارد سوء اخلاقی داشته (رابطه با پسر) و دختر سر به زیری نبوده به طوری که مدارکی هم در این مورد از او پیدا کرده ام ...

ج- حقیر از اظهار نظر در امر داخلی و شخصی شما به علت عدم اطلاع معذورم. به طور کلی اولاً اگر بر سرّی و امری که عیب و عار باشد برای طرف مطلع شده اید، افشا نکردن آن فضیلت و ثواب بسیار دارد؛ و بلکه افشا کردن نیز- اگر ضرورتی نباشد- حرام و معصیت است و گاه موجب تعزیر یا حدّ قذف می شود. بنابراین از افشای سرّ، حتّی پیش پدر و مادر شخص پرهیزید، و ثانیاً امر طلاق به دست مرد است، به خصوص اگر زوجه هم مایل باشد. اگر به واسطه طلاق، زوجه در معرض فساد اخلاقی یا فشارهای روحی قرار بگیرد، البتّه با امکان، ترك طلاق و ادامه معاشرت به معروف بسیار خوب است؛ و اصلاً مبعوض ترین کارهای حلال طلاق است.

ثالثاً این خود شما هستید که باید با توجه به نظر ناصحین و سالمندان فامیل و دوستان و امکاناتی که خود دارید و ملاحظه جوانب مختلف، تصمیم بگیرید. به هر حال، حقیر هم دعا می کنم که آنچه خیر و صلاح شما و طرف شما است فراهم شود (والله العالم).

س- ... فردی از افراد خانواده مان آن چنان غریزه شده که به مجسمه سگ و صلیب اظهار علاقه می کند و هر چه پدر و مادرم او را نصیحت می کنند، اثر ندارد.

1- به نظر حضرت تعالی، آیا این کار با روح اسلام، سازگاری دارد؟

2- اگر با مرد نامحرم، دوست باشم و به او علاقه داشته باشم، آیا از نظر اسلام صحیح است؟

3- آیا با کسی که قصد ازدواج دارم می توانم ملاقات کنم؟

ج- مکتوبِ حاکی از علاقه شما، به وظایف دینی واصل شد. امید است خداوند متعال به شما و عموم بانوان و دوشیزگان مسلمان که خصوصاً در این عصر، در معرض آزمایش و امتحانات واقع شده اند، توفیق دهد که از عهده امتحان به طور شایسته بیرون آمده و شخصیت اسلامی خود را محفوظ داشته و تحت تأثیر تلقینات و تبلیغات سوء و منحرف کننده واقع نشوید و از خدا و راه مستقیم اسلام دور نگردید و درک کنید که وظیفه زن، در زمان ما و مسؤولیتش، بسیار مهم است و در بقای جامعه اسلامی، نقش وضع و اخلاق بانوان، و پیروی آنها از تعالیم قرآن و سنت پیغمبر و ائمه علیهم السلام - حساس و خطیر و مؤثر است.

اما مسأله اول: بسیار باعث تأسف است که غریزدگی در جامعه مسلمانان به این حد رسیده باشد که دختری که در يك خانواده و محیط مسلمان و موحد پرورش یافته، و صدای توحید اذان و الله اکبر و شهادتش را همواره شنیده است، بدین گونه خود را باخته، و پیرو بیگانه باشد که به مجسمه سگ یا صلیب که شعار مسیحیت و حرام است، اظهار علاقه نماید و به پند و راهنمایی پدر و مادر مهربان توجه نکند.

این علاقه ها نشانه احساس ضعف شخص در برابر دیگران است که تصوّر می کند با این گرایشها نقطه ضعف برطرف می شود؛ در حالی که این خود عین اظهار و آشکار کردن نقطه ضعف، انحراف فکر و بالغ نبودن روح است که به جای علاقه به کمالات و ارزشهای انسانی، به اینگونه امور- که از عادات پوچ و زشت بیگانگان است

- توجه می کند و با توجه به اینکه تلقینات و تبلیغات گمراه کننده سمعی و بصری و بعضی مطبوعات که در اختیار دوشیزگان و بانوان گذارده می شود، این علایق را ایجاد و تقویت می نماید، و این روشهای بی ارزش و زیانبخش را به آنها تعلیم می دهد؟، گمان می کنم در این موضوع بیشتر از این توضیح لازم نباشد و شما و هر بانوی با فکر دیگر، اگر مطالعه بنماید، آگاه و متوجه می شود که این هم آثار و نقشه های شوم ضد اسلامی و دور کردن مسلمان، از حریم هدایتهای اسلام است.

اما راجع به سؤال دوم: آنچه برای شما به عنوان نصیحت و خیرخواهی مطرح می کنم، این است که در موضوع رابطه با مرد اجنبی بسیار مراقب باشید که رابطه ای خارج از حد و مرزی که شرع مقرر کرده است پیدا نکنید. با مرد اجنبی آمد و شد و معاشرت ننمایید که خطرناک است و پشیمانی می آورد. لابد می شنوید که چه بسیار دوشیزگانی که از حریم مقدس عفت و پاکدامنی، در اثر این معاشرتها و ارتباطها دور افتاده و در عواقب سوء این رفتارهایی که فعلا به دوشیزگان پیشنهاد می شود، و آن را نشانه تجدد و ترقی می دانند گرفتار شده و آلوده گردیده اند و آن مطلب و مقاصدی هم که در نظر داشته اند، به باد فنا رفته است. (یا فریب خورده اند، یا پشیمان شده اند و یا ...)

این علاقه هایی که شما از آن نوشته اید، علاقه اصیل و حساب شده نیست. علاقه ای است که بین هر دختر و پسری، در ایام جوانی ممکن است پیدا شود، بنابراین در این موارد همان راهنماییهای پدر و مادر و افراد دلسوز و باتجربه خانواده و مشورت با آنها- که فکرشان از آن احساساتی که یک دختر یا پسر جوان که به هم برخوردند، آزاد است- بسیار ارزنده است.

به نظر می رسد که اگر خیر و سعادت خود را می خواهید، حتماً موضوع ازدواج را با پدر و مادر در میان بگذارید. اگر آنها مخالفت کردند، ناراحت نشوید و بدانید که آنها خیر فرزندشان را می خواهند و در این مورد تجربه شده است که نظر آنها، واقع بینانه تر است؛ و در اکثر موارد، رأی و نظرشان صائب و صحیح است.

به شما و امثال شما نصیحت می کنم که در این مواقع جوانی، خود را کنترل کنید و بر خود مسلط باشید و اطمینان داشته باشید که آینده شما قرین سعادت و خوشبختی خواهد بود.

اما مسأله جایز بودن دیدار و نظر به کسی که شخص قصد ازدواج با او را دارد، باید از حدود و مقدار متعارف و مقدار اطلاع بیشتر نباشد، و نمی شود با این اسم با مرد اجنبی اختلاط و معاشرت برقرار کرد.

خداوند متعال شما و همه بانوان و دوشیزگان مسلمان را در طریق اسلام و عفت و حجاب ثابت دارد. والسلام علیکم ورحمة الله.

س- احتراماً با عنایت به اینکه در منطقه ما خودکشی - مخصوصاً در بین نسوان - زیاد شده، از این رو خواهشمند است فتوای را در مورد خودکشی و عواقب آن اعلام فرمایید.

ج- خودکشی از محرّمات کبیره است و مرتکب آن، مرد باشد یا زن، مستحقّ عقوبت و عذاب شدید الهی است. و اگر شخص مجنون و مختل الحواس نباشد، این گناه را - که علامت ضعف عقیده به مبدأ و معاد، نداشتن صفت صبر و مقاومت در برابر شداید و دشواریهای زندگی و نومیدی از خداوند متعال است - انجام نمی دهد. بیشتر افرادی که مرتکب این معصیت می شوند یا اسیر يك سلسله اوهام و خیالاتند، یا به خاطر شکست هایی که در واقع شکست نیست (مثل: شکست در بازی، یا شکست در زناشویی و ازدواج) دست به این عمل می زنند، یا در اثر فشارها و سختیهای زندگی خودکشی می نمایند.

به طور کلی باید تذکر داد که دنیا همه اش فراز و نشیب و تغییر و تحوّل است و اشخاصی در زندگی واقعاً شکست می خورند که روحیه صبر و مقاومت نداشته باشند و با يك پیشآمد و يك امر ناملایم و ناگوار، روحیه خود را ببازند و خود را بیچاره بشمارند. افراد موفّق که بر مشکلات فایق می شوند، به اراده و همّت و عزم خود اعتماد دارند و با توکّل به خداوند متعال بر مشکلات صابرند و با قلب محکم و استوار و امید به آینده با هر پیشآمد ناگوار، دست و پنجه نرم می کنند.

تاریخ بشر پر است از فرج بعد از شدّت، و گشایش و رفاه و توانگری بعد از تنگدستی و گرفتاری و فقر. مردان و زنان موفّق از هیچ حادثه ای تکان نمی خورند و عقب نشینی نمی کنند؛ به فضل و لطف خدا اعتماد دارند و این آیه را با مضمون بلند آن همواره به خاطر دارند که: (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا)<sup>(1)</sup>؛ آسانی ها از میان دشواریها رخ می دهند و روشنائیها بر تاریکیها غلبه می یابند. باید این افراد را

نسبت به صبر سفارش کرد که صبر از ایمان به منزله سر در جسد است. امید است این نصیحت در قلوب مؤثّر و نافع باشد (واللّٰه العالم).

ص: 352

پرسش نخست شما از این است که: چرا کشورهای اسلامی عقب مانده هستند، در صورتی که مردم کمونیست شوروی [374]- که به وجود پروردگار متعال معتقد نیستند- پیشرفته ترین مردم دنیا محسوب می شوند؟

و بعد به این پرسش منتهی می شود که: کدام يك از این دو حالت منطقی نبودن دین اسلام، یا جذّاب نبودن آن، باعث شده است که مسلمانان جهان، رهرو اسلام نباشند؟

ما به لطف خداوند متعال به هر دو سؤال پاسخ می دهیم:

اما پاسخ از سؤال اول این است که: پیشرفته بودن و عقب مانده بودن يك جامعه را با چه معیار و میزان باید سنجید؟ ممکن است کسی بگوید- و حق هم همین است- که با معیارهایی که ادیان آسمانی، مخصوصاً اسلام به دست ما داده است این سنجش را باید به عمل آورد.

بنابراین هیچ يك از کشورهای که به اصطلاح پیشرفته شمرده می شوند- نه غرب و نه شرق- پیشرفته نیستند. هر کشوری که با این معیار با مکتب انبیا نزدیکتر باشد، پیشرفته تر است؛ و با این حساب معلوم نیست کشورهای اسلامی از کشورهای دیگر عقب مانده تر باشند، اگر نگوییم پیشرفته ترند. هر انسان و هر جامعه ای به قدر نقشی که در تطبیق اسلام با خود دارد به پیش رفته است و به قدری که به خدا نزدیکتر است، پیشرفته تر می باشد.

ممکن است بعضی بگویند: معیار، اخلاق و ارزشهای انسانی است. در این صورت به تصدیق محققان، کشورهای غرب و شرق در مدتی اخلاقی از کشورهای دیگر پیشرفته تر نیستند و جنایات و خیانتها، اجحاف و زورگویی و فحشا و فساد در آنها بر حسب آمار، به مراتب بیشتر است. پس با این معیار هم کشورهای مسلمان عقب مانده نیستند و آنچه هم از شرف و اخلاقشان ضعیف و ضایع شده است، در اثر ارتباط با همان کشورهای به قول شما پیشرفته و تقلید از آنهاست.



ممکن است برخی هم معیار را پیشرفته بودن در صنعت و تکنیک و امور مادی بدانند که چون بعضی کشورهای غیر اسلامی در این جهات جلورفته اند آنها را پیشرفته بخوانند؛ چنانکه بیشتر اشخاص از این جهت و با این حساب آنها را پیشرفته و دیگران را عقب مانده می گویند.

در جواب می گوئیم: اولاً این معیار، تمام نیست؛ و اگر ملتی در اخلاق و مدنیت اخلاقی و ارزشهای انسانی عقب مانده و در صنعت و تکنیک و قدرت نظامی و در اختیار داشتن وسایل تخریب کشورها جلو بود، پیشرفته نیست؛ بلکه واقعاً عقب مانده است. ملتی که مسلح به سلاح مخرب و تجهیزات وحشتناک نظامی باشد و در اخلاق ضعیف باشد، خطرناکترین ملتها خواهد بود که از آن جز منطق زور و استکبار توقعی نمی توان داشت.

ثانیاً: این پیشرفته بودن در اثر اعتقاد نداشتن به پروردگار نیست؛ زیرا کشورهای دیگر که با شوروی در صنعت و تکنیک رقابت دارند، به خدا معتقدند؛ و می بینیم که از شوروی، پیشرفته تر و قوی ترند. در اثر مسلمان نبودن و مسیحی بودن هم نیست؛ زیرا کشورهای هستند که مسیحی هستند، و التزامشان به مسیحیت، کمتر از کشورهای پیشرفته مسیحی نیست؛ با این وجود، عقب مانده هستند. پس مسأله نفی خدا و نفی اسلام (العیاذبالله) در اینجا هیچ تأثیر ندارد، و آنها که پیشرفته هستند از این جهت منفی و سلبی پیش نرفته اند. مسیحی بودن و کمونیست بودن هم مؤثر در این ترقی مادی نیست. چنانکه می بینیم ژاپن با اینکه نه کمونیست است و نه مسیحی، از کشورهای پیشرفته دنیا است. اگر حوادث جنگ و فشاری که از خارج بر آن وارد می شود نبود، شاید امروز از پیشرفته ترین ملل دنیا نبود. پس به هر حال می فهمیم که مسأله نداشتن مذهب، نداشتن و عدم اعتقاد به خدا هیچ دخالتی در این ترقی ندارد.

البته تعالیم بعضی مذاهب مثل مسیحیت کنونی با ترقی مادی، و به وجود آوردن تاریخ و تمدن، منافعی است؛ و تعجب در این است که با پیروان چنان مذهب مجردپرور و بی اعتنا به ماده، آن مکتب و مذهب را آنچنان کنار گذارد و در امور مادی چنین پیشرفت نماید و این همه به آن دلبستگی پیدا کند که به جز ماده به چیز دیگر نمی اندیشد، یا کمتر اندیشه می کند.

ثالثاً: وقتی ما به این نتیجه رسیدیم که عقیده نداشتن به خدا و اعتقاد داشتن به مسیحیت با ترقی صنعتی و مادی هیچگونه رابطه ای ندارد، بلکه بی اعتقادی به خدا و عقیده مسیحیت کنونی مانع از ترقی و سیر کمالی انسان می باشد، اگر اسلام و تعالیم آن را تحت مطالعه دقیق قرار دهیم، در می یابیم که آن هیچ چیزی و هیچ ماده ای که مانع

از ترقی باشد، وجود ندارد. چنانکه محققان غیر مسلمان هم تصدیق دارند، اسلام به وجود آورنده تاریخ و ترقی است؛ و برقراری دلپذیرترین زندگی در روی زمین را يك فرمان عالی تلقی می کند؛ و از جهت التزام مسلمانان به عقاید اسلامی، هیچ علتی برای عقب ماندگی مسلمانان نمی توان جست.

روی رابطه هر معلولی با علت خود، باید علت این عقب ماندگی را که در امور مادی پیدا شده است، در جای دیگر غیر از اسلام و تعالیم اسلامی و غیر از التزامات صحیح مسلمانان به اسلام پیدا کرد. بالاخره اکنون هم اسلام و تعالیم اسلام و مسؤولیتهای اسلامی است که ما را بر آن وامی دارد که علل عقب ماندگی را پیدا کنیم، و هر چه زودتر و سریعتر خود را به دیگران برسانیم و از آنها جلو بزنیم.

آنچه موجب این عقب ماندگی است چند چیز است:

1- تقدّم و پیشدستی پیشرفته ها در کشف خواصّ اشیا و دست یافتن آنها به برنامه های صنعت و تکنیک و علوم آزمایشی؛ که البته این تقدّم و پیشدستی بر اثر يك سلسله عواملی است که بسیاری از آن خود به خود و بدون این که ملل پیشرفته، آن عوامل را ایجاد کرده باشند یا اینکه از ایجاد آن قصد این پیشرفتها را کرده باشند موجود شده است. مثلاً اروپاییان در جنگهای صلیبی قصد فرا گرفتن علوم از مسلمانان و استفاده از معارف و تحقیقات مسلمانان را نداشتند. آنها برای جنگ و غلبه و کینه توزی و فرونشاندن آتش خشم خود آتش این جنگها را روشن ساختند، اما در تماس با مسلمانها، علوم مسلمانان را به کشورهای خود بردند و می توان گفت قیمتی ترین غنیمتی که يك ارتش در دنیا تا به حال به آن دست یافته این غنیمت بود که اروپاییها علم مسلمانان و معارف اسلام را اندوختند و فرا گرفتند و آن همه پیشرفت کردند.

2- از سوی دیگر، در بین مسلمانان نیز گرایش هایی پیدا شد که آنان را از تکمیل علم و صنعت، و دنبال کردن راهی که اسلام جلوی پای آنها گذارده و گذشتگان و نیاکان مسلمانان به آن راه رفته بودند، بازداشت. مخصوصاً افکار متفلسفانه و صوفیانه و گرایشهای انزواجویانه و کناره گیری از امور دنیا که هرگز در برنامه های اسلامی جایی نداشت، رواج گرفت. تعالیم حیات بخش و ارزنده اسلام را (مثل: توکل، قناعت، صبر، زهد، تسلیم، رضا و تقویض)، به غلط تفسیر و معنی کردند و تبلی، سستی انظلام و ترك کار و کوشش را شعار خود کردند. تحقیق و بحثهایشان- بیشتر یا تمام- مصروف مجادلاتی بی فایده و بی حاصل شد که علاوه بر این که وقتشان را تلف می کرد و از تحقیقات اساسی منصرفشان می ساخت، موجب اختلافات و کشمکشهایی هم می شد. مخصوصاً فرق اشاعره و حنابله که بحثهایشان بسیار زیانبخش شد.

3- اختلافات سیاسی میان حکام نیز در این عقب ماندگیها اثر داشت؛ چنانکه نادانی و بی کفایتی سران و زمامداران نیز در عقب ماندگی مسلمانان مؤثر بود. قدرتهایی در اختیار سلاطین و زمامداران امور مسلمانان قرار گرفت که اگر صرف تحقیق علمی، کشف خواص اشیاء و تسلط بر قوای طبیعت، و غلبه بر مشکلات شده بود، مسلماً فواید و محصول آن چشمگیر بود. ولی متأسفانه این قدرتها در هوسرانیهای بیجا، به هدر رفت و هیچ بازدهی و بهره ای برای ملت نداشت.

4- بیگانگان نیز در ادامه این اوضاع و در بعضی مناطق در به وجود آوردن آن فعالانه نقش داشته و دارند. آنها می کوشند که مسلمانان را از جهت صنعت و علوم مادی عقب مانده و نیازمند به خود نگاه دارند که محصولانشان در بازارهای جوامع مسلمان رواج داشته باشد و به مصرف برسد. تمام کوششها، متوجه همین جهت است که نفوذ اقتصادی و بازرگانی خود را در کشورهای دیگر، به توسط منع آنان از دست یافتن به صنایع جدید حفظ کنند.

خوشبختانه این علل و عوامل روز به روز، رو به ضعف نهاده و امید می رود که در آینده نزدیک همه از بین برود.

اما مسأله تقدّم و پیشدستی دیگران در کشف خواص اشیاء و علوم آزمایشی: این مسأله، يك مسأله موقتی است، و اگر مسلمانان سعی و عمل را پیش گیرند، به زودی می توانند به این علوم دست یابند و در میدان مسابقه از دیگران گوی سبقت را بریابند، چه علم و صنعت و ترقی هیچگاه وقف بر قوم خاص و اهل منطقه خاصی نیست؛ بلکه به عکس، اتفاق افتاده که عقب ماندگان به پیش رفته، و جلو رفته ها عقب مانده اند.

معارف دین؛ ج 1؛ ص 364

ضوع قدرتهای فردی که مورد استفاده واقع می شوند امروز به تدریج از بین رفته و به قدرت ملی و همگانی تبدیل شده است و اگر چه در اینجا هم حسن استفاده از آن موقوف به شعور و درك همگان است، اما بالاخره از آن سوءاستفاده هایی که اشخاص از تمرکز قدرت در دست شخص واحد می کرده و آن را وسیله هوسرانیهای خود قرار می دادند تا حدّ زیادی مصونیت پیدا می شود.

اکنون که دنیای اسلام علیه استعمار به پاخواسته و نقشه ها و برنامه های استعماری را کم و بیش شناخته اند امید است مبارزات پیگیرشان با استعمار با تسلط همگان به طور صحیح، نتایج ایجابی و مثبت داشته باشد.

حاصل اینکه مسلمانان این عقب ماندگی را که ارتباطی به ذات اسلام ندارد می توانند در سایه هدایتهای قرآن و اسلام جبران نمایند و با توجه به استقلال خود و لزوم رفع حاجت از بیگانگان و برنامه های مبارزات اسلامی، نه فقط نفوذ ملل پیشرفته

ص: 356

را طرد کنند، بلکه در رشته های علوم و صنایع همیشه پیشرو و مقدم باشند. به امید آینده، و به امید خدا و به امید پشتکار و کوشش و سعی و عمل مسلمانان.

اما جواب از سؤال دوم که: کدام يك از این دو حالتِ منطقی نبودن دین اسلام، یا جذّاب نبودن آن، باعث شده است که مسلمانان جهان، پیرو این دین نباشند، این است که:

اسلام به تصدیق مخالف و موافق و بررسیهای عمیق که درباره عقاید و تعالیم آن شده، و هزارها کتاب که در خصوص آن و مقایسه با ادیان و مکتبهای دیگر نوشته اند، منطقی ترین تمام ادیان و مکتبها است. دین، بر مبنای عقل است و همه چیز را بر اساس عقل و تفکر پیشنهاد کرده، و هیچ مطلب نا معقول و خردناپسند در آن نیست. بر خلاف مسیحیت کنونی که از ریشه با عقل ناسازگار است، اسلام اصول و فروغش همه عقل پسند و در طول چهارده قرن مورد بحث و ابراز نظر قرار گرفته است و منطقی بودن آن هر روز ثابت تر می شود. نه عقل توانسته است به اسلام خُرده گیرد و نه پیشرفت علوم، خدشه ای به آن وارد نموده است.

اما جذّابیت آن نیز قابل انکار و تردید نیست؛ این احکام اسلام و این آیات قرآن، سراسر آن جذّابیت است. يك فصل از قرآن مانند: (لاتجعل يدك مغلولة إلى عنقك (1)، بلکه يك سوره به ظاهر كوچك، مثل: سوره توحيد و يك آیه مثل آیات: (إن الله يأمر بالعدل و الإحسان، و إيتاء ذی القربى و تنهى عن الفحشاء و المنكر و يعظكم (2)، (لاتستوي الحسنه و لا السيئه اذفع بالتي هي أحسن فالذي بينك بينه عداوة كأنه ولي حميم (3)، (تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً فى الارض و لا فساداً و العاقبة للمتقين [378])، (يا ايها الناس انا خلقناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقاكم (4)، و (يا ايها الذين آمنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء لله و لو على انفسهم او الوالدين و الاقربين (5) را بخوانید و جذّابیت اسلام را در آن ببینید.

دینی که تمام تعالیم و عقایدش موافق با فطرت و برآورنده خواسته های صحیح واقعی بشر است، باید این همه جذّاب باشد. آیا توحيد اسلام که «گوستاولوبون» می گوید: «در بین تمام ادیان یگانه تاج افتخاری است که بر سر دین اسلام است»،

ص: 357

1- 375. (1) - نحل / 90.

2- 376. (2) - حجرات / 13.

3- 377. (3) - فصلت / 34.

4- 379. (5) - نحل / 90.

5- 380. (6) - نساء / 135 ..

جذابیّت ندارد؟ آیا عدل اسلام، جذّاب نیست؟ آیا مساوات اسلام اخلاق اسلام و قوانین اسلام، جذّاب نیست.

این جاذبه اسلام است که در مثل این عصر که عقاید مردم به ادیان رو به ضعف نهاده و حملات استعمارگران و عمّال تبشیر و کلیسا با تمام قدرت مادی به اسلام روز افزون است، همچنان جذّابیّت خود را حفظ کرده است و این جذّابیّت باعث شده است که هر روز، افراد بسیار - از دانشمند و متفکر و روشنفکر و سیاستمدار - و اصناف مختلف، به صورت فردی یا گروهی به اسلام می گردند! غیر از جذّابیّت اسلام، چه چیزی باعث این امر شده است؟ کدام عامل، اسلام را چنین رونق داده است که در برابر آن، تبلیغات مسیحی که با صرف هزینه های گزاف و کلان و پشتیبانی سیاسی استعمارگران در دنیا فعّال است خودبخود در توسعه و گسترش است.

غیر از این است که مثل جذّابیّت نماز سربازان ترکیه در کره، مردم آنجا را نیز به اسلام متمایل کرد؟! سرمایه بقاء و جلورفتن اسلام و رمز مهمّ آن فتوحات صدر اسلام، منطقی بودن عقاید اسلام و جذّابیّت آن است.

در بین پیروان ادیان مخصوصاً در مقایسه با مسیحیّت، همین پیروان فعلی اسلام بیشتر از پیروان مسیحیّت از اسلام پیروی دارند. نهایت این است که آمار ندارد تا معلوم شود در شبانه روز چند صد میلیون پیرو اسلام شراب نمی نوشند، گوشت میته نمی خورند، قمار نمی بازند، خود را به فحشا آلوده نمی کنند، ستم کاری نمی نمایند و گناهان دیگر را مرتکب نمی شوند. به این حساب پیرو اسلام از تمام ملل بیشتر است.

البته نمی گوئیم مسلمانان در همه ابعاد و همه جهات پیرو اسلام هستند؛ مخصوصاً در این قرن اخیر که حکومتهایی را روی کار آورده اند که می کوشند تمام معانی التزامات و تعهدات مسلمانان را نسبت به اسلام ضعیف جلوه دهند و بلکه ترك سنن اسلام را تجدد بشمارند، که البته این حرف دیگری است. می گوئیم: در این شرایط هم حکومت و نفوذ اسلام در بین پیروان خودش از حکومت مذاهب دیگر نه فقط کمتر نیست، بلکه به مراتب بیشتر است؛ و افرادی که خود را نسبت به اسلام متعهد و مسؤول بدانند، بسیارند.

با این وجود، تصدیق داریم که ابعاد مهمی از تعالیم اساسی اسلام فعلاً از دایره عمل مسلمانان خارج شده، و پیروی آنان منحصر به عبادات و قسمتهای اخلاقی و ترك بعضی محرّمات شده است؛ اما این نه از جهت منطقی نبودن و جاذب نبودن دین است. این تعالیمی که متروک شده است، بی اندازه دلربا و جاذب است و همین جذّابیّت، بازگشت مسلمانان را به آن تعالیم نوید می دهد.

به نظر ما اگر نقاشی بتواند چهره اسلام را در آن حقیقتی که هست نقش کند، چهره ای زیباتر از آن نخواهد بود. چهره اسلام چهره حقیقت، چهره جمال طبیعت، چهره فطرت انسانیّت، چهره خیر و احسان، چهره علم و دانش و عرفان و چهره عدل و انصاف و مساوات و چهره سعی و عمل و ایمان است.

برای اینکه مسلمانان در همه نواحی پیرو اسلام شوند، باید نظامات تعالیم و تربیت و وسایل تبلیغات سمعی و بصری را همکار و همراه ساخت، و در رشته های مختلف از پیروان واقعی تشویقات و قدردانی شود و حتی جوایزی قرار دهند. اما در صورتی که تعلیم و تربیت و وسایل تبلیغی همه بر ضد اسلام و برای تضعیف عقاید اسلامی مردم، و تخریب مبانی دینی و تعهدات مذهبی همکاری کنند و مطبوعات هم آنها را یاری نمایند، نباید سؤال کرد که چرا مسلمانان پیرو اسلام نیستند؛ و نباید آن را به منطقی نبودن یا جذّاب نبودن دین مستند ساخت.

اسلام، چهارده قرن است که در دنیا مطرح است. همراه با آن و در عصر آن دولتهای بزرگ و اوضاع و احوال مهم و تاریخی به وجود آمده؛ نوایغ و رجال علم و سیاست و صلح و جنگ و شخصیت‌های برجسته بسیاری در دامن آن پرورش یافته است و فراز و نشیب‌های گوناگون را پشت سر گذارده، و با قوی ترین عوامل منفی روبرو شده است و همکنون در دنیا جایگاه نیرومند خود را حفظ نموده است و برای دول استکبارگر، تهدید جدی محسوب می شود. رمز این دوام و بقا، قوت مبانی محکم این دین است.

شما و ما و همه دنیا امروز می بینند که مکتب لنین و کمونیسم که این همه روی آن حساب می شد و بسیاری از جوانان فریفته آن شده بودند، با اینکه تا آنجا پیش رفت که یکی از دو قدرت مادی و نظامی جهان شد و پیشرفته ترین سلاحها را- که می تواند زمین را ویران سازد- در اختیار گرفت، چگونه از اوج رفعت ظاهری سقوط کرد و در منجلاب ورشکستگی و زبونی افتاد که امروز برای يك لقمه نان و غذای مردمشان باید دست گدایی و نیاز به سوی این و آن و اینجا و آنجا دراز کند. این رژیم با آن همه کوکبه و فریاد، و آن همه ظلم و استضعاف امثال استالین، نتوانست يك قرن دوام بیاورد و بی آنکه از بیرون به آن حمله و هجومی بشود از درون فرو پاشید.

اما اسلام و مکتب انسان ساز آن در همین شوروی پس از هفتاد سال اختناق و قتل عام و زجر و زندان سر بلند کرده و اعلام وجود می نماید. این دلیل قوت مبنی، و قوت اصول، و قوت مکتب است.

باب است و همه پشت سر هم

س- چنانکه مسبوق و آگاهید مدتی است در سخنرانیها و مطبوعات، تهاجم فرهنگی، غرب گرایی و خطرات آن، و لزوم مبارزه با آن مطرح است. تقاضا داریم در این رابطه برای آشنایی همگان به وظایف و تکالیف اسلامی درباره مطالب زیر، توضیحاتی مرقوم فرمایید.

1- تعریفی از تهاجم فرهنگی و غربگرایی با اشاره به بعضی از نمونه های ملموس و نظایر آن و همچنین اشاره به خطرات این تهاجم.

2- راههای مبارزه و برخورد با تهاجم فرهنگی.

ج 1- هر نهضت و حرکتی که هدف آن برانداختن آداب و تمدن و رسوم تعلیم و تربیت و آداب و شعائر و سنن دینی و قومی يك جامعه و تضعیف اعتقاد و پایبندی افراد آن جامعه خصوص جوانان و نوجوانان به فرهنگ و آداب خودشان برای آماده سازی آنها به قبول عادات بیگانگان باشد، تهاجم فرهنگی به آن جامعه است.

بنابراین، تهاجم فرهنگی به جوامع اسلامی، نهضتها و برنامه های ویرانگری است که با سیاستهای فرهنگی استعماری و با ترویج اخلاق بیگانه و در حال حاضر غربی برای محو شخصیت اسلامی و مسلمانان و ذوب آنها در فرهنگ و عادات و رسوم بیگانگان و برداشتن مرزهای اخلاقی خصوصاً در روابط زن و مرد و تأسیس حکومت بر اساس حکومتهای غربی، و نفی اصالت حکومت دین و حاکمیت احکام، مخصوصاً از حدود دو قرن پیش در بلاد و ممالک اسلامی به صورتهای گوناگون و شامل تقریباً کل مظاهر زندگی، کم و بیش شکل گرفت و می توان گفت: جز چند نقطه از سرزمینهای اسلام همه جا را فرا گرفت و بسیاری از عادات و آداب و حتی لباس و پوشش مسلمانان و طرز و روش ملاقاتها، برخوردها و دیدارها، پذیرایی ها و مراسم عزا و عروسی ها را شامل گردید.

البته این اولین بار نبوده که بیگانگان به وسیله تهاجم فرهنگی در صدد تسلط بر بلاد اسلام و استضعاف مسلمین بر آمده باشند. به طور مثال، تاریخ به ما نشان می دهد که در سقوط کشور متمدن و آباد و مسلمان اندلس (اسپانیا) علت اصلی، تهاجم فرهنگی

بیگانه بود. اما این موج فراگیر تهاجم فرهنگی و اسلام زدایی - که در دو قرن اخیر به وسیله استعمارگران و ایادی روشنفکرانما و تجدد و تساهل خواه و مزدور آنها پی گیر شد - تقریباً همه بلاد اسلام را هدف قرار داد؛ و اگر چه اساس آن در همه جا از سوی دول بیگانه برانگیخته می شد، اما تا آنجا پیش رفتند که علناً به زور و زندان و شکنجه و بی رحمتی حکومت‌های پلیسی در مثل ایران و ترکیه برای محو اسلام و کلّ مظاهر تمدن و شخصیت اسلامی مردم متوسل شدند.

عامل مهم پیشرفت این تهاجم در داخل، افرادی بودند که با نشریه‌ها و روزنامه‌ها و شعر و هنر به اسم آزادی و روشن فکری این حرکت را ترویج کردند و مثل پهلوی را به آن هجوم وحشیانه و ددمشانه بر علیه اسلام و مظاهر دین تشویق نمودند. هدف اصلی در این هجوم خیانتبار، براندازی التزامات مسلمانان به احکام و شعائر و سنن اسلام بود. احکام و شعائری که همواره مانع از رسوخ و نفوذ و سلطه سیاسی و اقتصادی بیگانگان بوده و هست.

دوم: خلع سلاح روحانیت، تضعیف نفوذ علما و مسموع بودن قول و حکم آنها در جامعه بود. زیرا قدرت علم و نفوذ کلام آنها مخصوصاً در مصونیت و سلامت عقاید و افکار در تمام طول چهارده قرن اسلامی عامل اصلی و اساسی بود. به واسطه مراقبت، مواظبت و نظارت علما، همواره شخصیت جوامع اسلامی از جوامع دیگر مشخص و ممتاز بود. چه در مجامع شیعی اسلامی و چه در مجامع سنی اسلامی، استعمار همین هدف را داشت و ایادی آنها نیز همین هدف را به اسم آزادی و تجدد و حتی دلسوزی برای مسلمانان و عقب ماندن آنها از جوامع صلیبی دنبال می کردند. ایران را به سرنوشت دوره پنجاه ساله رژیم منحوس پهلوی و ترکیه را به رژیم لائیک «مصطفی کمال» و کلّ کشورهای اسلامی سنی را به عدم تمرکز و تجزیه به حکومت‌های وابسته به خود گرفتار ساختند. شرح این مطالب و دسایس محتاج به تألیف یک کتاب بزرگ، یا بیش از یک کتاب است.

در ایران اسلامی - الحمد لله تعالی - با انقلاب اسلامی همه آن سیاست‌های شوم و تلاش‌های بیگانگان نقش بر آب شد و با رسمیت یافتن مظاهر و شعائر اسلامی و بازگشت زنان مسلمان به اصالت خویشتن خویش و چادر و حجاب و تعلیم و تربیت سالم و شکستن پیکره‌ها و مجسمه‌ها و حاکمیت قوانین اسلامی و کنار گذاردن کراوات و زُنَّار، و امور بسیار فرعی و اصلی دیگر، این امیدواری حاصل شد که هجوم فرهنگی دشمن، مثل هجوم جنگی و فیزیکی سرکوب شده، و راه رخنه در بنیاد استقلال این مردم به پا خاسته و اسلامخواه بسته شده باشد.



ولی چنانکه می دانیم این موضوع، یعنی تهاجم فرهنگی موضوعی است که شکل عملکرد آن برای اغلب نامرئی و مثل جاسوس های سرّی، و بلکه سرّی تر از آن است. گاه با زبان خیلی دوستانه و غمخوارانه و با الفاظ و عبارات و کلمات دلنشین و دلفریب وارد می شوند و زن و مرد را در دام الفاظی ظاهر فریب گرفتار می نمایند؛ الفاظ و اصطلاحاتی مثل: ترقّی خواهی، نوآوری، تجدّد، جامعه مدنی و ملی، رفع تبعیض و تساوی حقوق و اتحاد بین الملل و ...

با این کار، مقدمات سلطه فرهنگی و اقتصادی و در نتیجه سلطه سیاسی خود را فراهم می سازند و حاکم بودن دین و وحدت دین و سیاست را که از اصول مسلّم قرآنی و اسلام است، هدف قرار می دهد. آنها این باور و این موقعیت را که سخن آخر را باید از دین گرفت و به دین شناسان یعنی فقها باید رجوع کرد، مخدوش جلوه می دهند تا بی مانع، افکار مخرب و انحرافی را به خورد مردم دهند. وقتی مردم پزشک بهداشت و حفظ الصّحه نداشته باشند، یا اگر داشته باشند و حرفش را مسموع ندانند و هر کس در بهداشت و حفظ الصّحه بتواند اظهار نظر کند، طبعاً هر غذایی را به آنها می خوراند و هر کالایی را در میان آنها رواج می دهند.

به هر حال، دشمن از این هجوم فرهنگی هدفهای بزرگ دارد و همچنان آن را مؤثرترین حمله به اسلام و استقلال مسلمانان می داند.

مسلمانان آگاه که در همه جا خواهان بازگشت به اسلام و استقلال و مجد و عظمت دیرین هستند، با همین تهاجم فرهنگی در مبارزه اند. در ترکیه، الجزایر، در آسیای مرکزی، چین و سایر کشورها تهاجم فرهنگی بیگانگان فعال بوده و مسلمانان بپا خاسته و با آن در ستیز و درگیرند.

در کشور عزیز اسلامی ما همگام با سقوط رژیم مزدور پهلوی تمام یا بیشتر آثار تهاجم فرهنگی و رسوم کفر و استعمار نیز محو، و رسوم نامشروعی که در مدّت پنجاه سال برقرار شده بود و ادارات و مؤسّسات و تجارت و بازرگانی و تعلیم و تربیت و دانشگاه، زندگی شخصی و عائلی و اجتماعی و سیاسی مردم را فرا گرفته بود، متروک گردید. حتّی میادین از پیکره و تندیس ها پاک شد و مظاهر اسلامی متجلی شد و عصر جدید حکومت و عظمت اسلامی چهره نمایی کرد. بانوان مسلمان، عزّت، کرامت و شخصیت خود را باز یافتند و از آن ابتدالهای غریبگرای و اختلاطهای فسادانگیز نجات یافتند. از سوی دیگر، بیگانگان هم از اینکه بتوانند با حمله های فیزیکی و جنگ و خونریزی، این فریاد الله اکبر و اسلام خواهی را که از ایران بلند شده و می رود تا

عالم گیر شود خاموش نمایند، ناامید شدند؛ ولی در عین حال از تهاجم فرهنگی هرگز مأیوس نشده اند.

دشمنان اسلام و ایران، بازهم در صدد رخنه در اساس محکم این ملك و اّمت بوده و از منافع سرشاری که از این کشور می بردند و از آن محروم شده اند چشم نمی پوشند. آنان در زیر پوشش الفاظی مثل حقوق بشر و آزادی قلم و اهل به اصطلاح هنر و آزادی بانوان و فراجنسی و کلمات فریبنده دیگر وارد می شوند.

از طرف دیگر چون برخی ناآگاهان و بی خبران از دسایس بیگانگان و افراد ساده لوح تحت تأثیر تبلیغات اشتباه انگیز می افتند، و نیز هستند افراد غربگرایی که برای خود پذیرش این تهاجم فرهنگی و ترك سنن اسلامی را يك نوع روشن فکری می دانند و می خواهند به اصطلاح آنچه را در اسلام، قدح و مذموم و در غرب، مدح و ممدوح است در بین مسلمانان نیز مدح و وسیله افتخار قرار دهند، طراحان سیاستهای استعماری این تهاجم فرهنگی را کنار نمی گذارند.

خلاصه، این تهاجم فرهنگی، نویسندگان غیر متعهد یا غربگرا را به تبلیغ غرب گرایی و ترك سنن اسلامی و اسلام زدایی وادار نموده است. آنها اهل طرب و ضرب و ساز و آواز و فنون ممنوعه را ترویج نموده و تا آنجا پیش می روند که این کارها اسلامی شمرده می شود.

تهاجم فرهنگی حربه ای است که می تواند ارزشها را ضدّ ارزش نماید و آنچه را از دید اسلام ناب قدح است، مدح معرفی کند. چنانکه می بینیم این محافل و مجامع استعماری و رادیوهای آمریکا و اروپا هستند که برای این به اصطلاح مظلومیت هنر و روشنفکر و قلم، همواره دلسوزی دارند و می خواهند جامعه ما را از فرهنگ اصیل خود تهی کرده و به فرهنگ التقاطی و استعماری خود وابسته و دلبسته سازند.

مسلمانان آگاه تحت تأثیر این تهاجم قرار نمی گیرند و شخصیت و آداب و سنن اسلامی خود را حفظ می نمایند. تا همانکون در قلب اروپا و آمریکا و کانادا هزارها مسلمان دانشمند آگاه و دانشگاه داریم که در آن محیطها، هویت اسلامی خود را در کمال استقلال حفظ کرده و کمترین اثری از آنها نگرفته اند. نه در مجالس رقص و موسیقی و به اصطلاح هنر آنها شرکت می کنند، و نه بانوانشان مثل بانوان آنها با مردهای اجنبی اختلاط و معاشرت دارند و به استقلال اسلامی خود افتخار می نمایند. مردشان مرد مسلمان، و زنشان بانوی مسلمان است.

در مورد اینکه اشاره ای به خطرات تهاجم فرهنگی خواسته اید، از همین مختصر که درباره تهاجم فرهنگی بیان شد خطرات آن هم فی الجمله معلوم می شود. تهاجم فرهنگی یعنی روبرویی و معارضة کفر با اسلام و عزّت و استقلال ملت‌ها.

اما راجع به نمونه های ملموس پذیرش این تهاجم فرهنگی و غرب گرایی: بیشتر یا بسیاری از آن خود بخود آشکار و ملموس است و مسلمانان متعهد و حسّاس به روشنی آن را درك می کنند. البته این نمونه ها همه در يك حد نیستند و حتّی از جنبه حکم شرعی فی حد نفسه برخی مکروه و برخی حرام است؛ اما از نظر عدول از فرهنگ اسلامی و پذیرش این تهاجم فرهنگی بیگانه نشانه ضعف روحیه شخص و وابسته شدن و فاصله گرفتن از فرهنگ و اسلام، و تشبّه به بیگانه است، که اگر به قصد تشبّه و گرایش به عادات بیگانگان و کفّار باشد، در همه درجاتش حرام است.

به طور اجمال، این نمونه ها گاه و بیگاه یا به طور مداوم در ملاقاتها در مؤسّسات و ادارات و سمینارها، در خانه، بازار، مدارس و مراکز تعلیم و تربیت و در صدا و سیما دیده می شود. از عناصر مهمّ آن عبارتند از: اختلاط زن و مرد و حضور هر دو در مراکز و مشاغل و ارزش شمردن موسیقی و نواختن آلات موسیقی به عنوان هنر و ترویج و نشر علنی و رسمی آنها و تجلیل از نوازندگان این آلات محرّمه و به اصطلاح، استادان ضرب و تار و رقص و ... و تجلیل از مراسم مرگ و ولادت آنها، و تأسیس مدارس تعلیم موسیقی و برگزاری مسابقات و بازیهای مانند: بکس و شطرنج، و به خصوص بخش مسابقات ورزشی بانوان مانند: کوه نوردی، تنیس و تشویق آنها به ترك چادر و انتخاب پوششهای اندام نما، و تقلید از مدهای مبتذل لباس، و آوردن دختران در مراسم استقبال و تقدیم گل و یا حمل پرچم و کف زدن و سوت زدن و هورا کشیدن به جای صلوات و تکبیر، و برگزاری مجالس معارفه و توزیع یا تقسیم جوایز یا عرضه صنایع و مجالس دیگر همراه با موسیقی و ارکستر و خلاصه اختلاطهای غیر سنتی و غیر اسلامی و برقراری قوانین غیر اسلامی در مسایل مربوط به عانله و روابط زن و مرد و حقوق مدنی و سیاسی افراد، و نصب پیکره اشخاص به عنوان تجلیل از زحمات آنها.

ج 2- راههای مبارزه با تهاجم فرهنگی عبارت است از:

1- شناختن ارزشها و ضدّ ارزشها از دیدگاه اسلام و نظر فقه و فقها و تمسّك محکم و ثابت به انجام ارزشها و ترك ضدّ ارزشها و به عبارت دیگر معیار قرار دادن تعالیم مأخوذه از فقه جواهری در زندگی فردی و اجتماعی و سیاسی و تنظیم کلّ روابط بر اساس راهنماییهای فقهی.

2- تبلیغ و ترویج و تشویق همگان بر محافظت بر این ارزشها به وسیله سخنرانیها و مطبوعات و جراید و همه رسانه های گروهی.

3- نشان دادن عکس عملهای منفی مناسب نسبت به برنامه ها و افرادی که این ارزشها را هتک و به قداستهای اسلامی آنها بی اعتنایی می نمایند و یا ضد ارزشها را به کار می گیرند و نیز نشان دادن عکس عملهای مثبت و تحسین برانگیز نسبت به بانوان و مردانی که ارزشها و آداب اسلامی را احترام می نمایند و به آنها متعهدند.

4- تأکید بر اسلامی بودن نظام آموزش و پرورش و تربیت جوانان بر اساس هدایتهای عالی اسلام و گزینش اساتید و دبیران و آموزگاران شایسته و متعهد و مؤمن به فرهنگ اسلام.

5- سالم ساختن محیط گردشگاهها و پارکها و فرهنگسراها از ظواهر مخرب اخلاق، مثل: ارکستر و موسیقی و اختلاط زن و مرد و بدآموزیهای مختلف.

6- ترویج فرهنگ استقلال و اعتماد به نفس و تجلیل از شعائر اسلام و تحقیر وابستگی به کفار و تقلید از آداب و عادات آنها.

7- تبیین و تبلیغ مفاصل مکتبهای مضره و فرهنگهای مادی و ضد ایمان به خدا و اصالت اخلاق و معنویات و مضار مدنیت منهای دین، و پوچی و پوسیدگی آن و ارشاد همگان، خصوصاً دانشجویان، به فواید و مصالح اسلام گرایی و تعهد دینی و کمالات حقیقی انسانی.

8- نشر و تبلیغ سیره انبیا، خصوصاً سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- و ائمه طاهرين عليهم السلام- و دعوت به تأسی به آن بزرگواران در مظاهر زندگی.

9- بیان و تفهیم این حقیقت ناب، خصوصاً به جوانان که مدنیت صنعتی (پیشرفت مادی و صنعتی) غرب معلول بی ایمانی و بی اعتنایی آنها به مبانی اخلاقی نیست و توجه به ترقی صنعتی و کسب علوم مادی با تمسک به دین و اخلاق در کمال توافق و سازگاری بوده و بلکه مکمل یکدیگرند؛ و سعادت حقیقی برای جمیع افراد بشر در سایه کمال او در این دو ناحیه فراهم خواهد شد. و استفاده درست و صحیح از علم و صنعت و همه نعمتهای مادی به طوری که موجب ظلم و تظلم و استضعاف و استکبار نشود، فقط در پرتو ایمان به خدا و اخلاق حقیقی حاصل خواهد شد.

10- بالا-خره با پشتیبانی همه، به خصوص صاحبان مقامات و علمای اعلام و ارباب سخن و اهل قلم و سایر اقشار مؤمنین از فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر، و نظارت بر اجرای احکام الله و سد ابواب ورود فرهنگ بیگانه، به طوری که هر مسلمان آگاه و متعهد، همه جریانها و سازمانها و مطبوعات و نوشته ها و کتابها و

رسانه های گروهی و سیره و روش و تمام مقامات و رفت و آمدها و کیفیت برخوردها را در رابطه با این تهاجم فرهنگی زیر نظر داشته باشد.

امید است کشور و جامعه ما و همه جوامع مسلمانان از گزند این توطئه شوم بیگانگان مصون مانده و در پرتو احکام و هدایت های نورانی اسلام طی قرون و اعصار بی شمار، تمدن واقعی و اصالت های ویژه انسانی را پاسدار و پرچمدار و نگاهبان باشند. بحق محمد و آله الطاهرین صلوات الله عليهم أجمعين. ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم.

ص: 366





س- اگر روزگاری برسد که اکثر مردم ایران خدای ناکرده بگویند: «ما اسلام نمی خواهیم» آن زمان چه باید کرد؟

ج- ما امیدواریم که برای ایران اسلامی روزهای بازگشت به کفر هرگز جلو نیاید و این اکثریت قریب به اتفاق مسلمان تا ظهور حضرت بقیة الله، قائم آل محمد- ارواح العالمین له الفداء- بر اسلام و پیروی از مکتب اهل بیت علیهم السلام- ثابت و پایدار بمانند.

بهتر است این سؤال، در ارتباط با وظایف مسلمین در کشورهایی که همکنون غیر مسلمانان در آنها اکثریت دارند مطرح شود که آن هم به لحاظ اینکه مسأله در ابعاد مهم تکالیف فردی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی فروع بسیار دارد، پاسخ به همه آنها محتاج به تألیف يك رساله یا کتاب است.

جنابعالی نقطه نظر خودتان را به طور واضح مرقوم فرمایید تا پاسخ عرض شود. ضمناً اگر مقصود از سؤال این است که: در صورتی که اکثریت غیر مسلم از حکومت اسلامی که براساس ضوابط عدل و احکام الهی زمامدار امور است، تغییر نظام یا تعطیل بعضی احکام الله، یا اجرای احکام غیر اسلامی را مطالبه و تقاضا نمایند، موافقت با تقاضای آنها جایز است یا نه؛ پاسخ این است که موافقت جایز نیست و مشروعیت حاکمیت احکام الله و حکومت اسلامی خود بخود ثابت است و با اجماع تمام مردم هم سلب مشروعیت از آن ممکن نیست، و تقاضای اکثریت، خلاف آن را مشروع و مقبول نمی سازد.

س- معنای «حَرَجٌ» در فقه جعفری و ملاک تشخیص آن برای شخص چیست؟

ج- حَرَجٌ، مشقت شدید است که تحمل آن، بسیار مشکل باشد (والله العالم).



س- اضطراری که رافع حرمت است به چه چیز محقق می شود و راه تشخیص آن برای فرد چیست؟

ج- موارد اضطرار مختلف است. مثلاً اگر گرسنگی فردی به حدی برسد که در صورت غذا نخوردن هلاک شود، این مورد اضطرار است. و چنین کسی اگر فرضاً در بیابان باشد و جز میته به چیزی دسترسی نداشته باشد، خوردن میته به مقداری که او را حفظ کند و هلاک نشود برایش حلال می باشد و زائد بر آن حرام است (والله العالم).

س- در مورد اضطرار که شخص مضطر به واسطه قرار گرفتن در شرایط سخت و تنگنا و اوضاع و احوال دشوار به منظور احتراز از ورود ضرر و زیانی که زیان دیده مسؤول ایجاد آن نبوده است، به ناچار و از روی در ماندگی خسارتی می زند، یا در بعضی مواقع، اقدام اضطراری او از جهت جلوگیری از ورود ضرر «اهم» می باشد، برای این حقیر که در حال حاضر مشغول تحقیق دانشگاهی در این رابطه می باشم سؤالاتی مطرح است بنابراین از حضرتعالی تقاضا دارم که نسبت به سؤالات این حقیر، بذل عنایت داشته و نظر فقهی و اجتهادی خویش را بیان فرمایید:

سؤال 1- اگر در وضعیّت اضطراری، بالفرض راننده اتومبیلی ناچار شود که برای جلوگیری از سقوط در پرتگاه، نرده های چوبی ملك مجاور را که متعلق به شخص دیگری است بشکند و از آن مانعی در راه سقوط اتومبیل خود بسازد، در چنین وضعیّتی که این راننده به منظور نجات جان خویش، مضطر در مورد ضرر می باشد و فی الواقع کاری انجام داده که هر انسان متعارف و آگاهی هم که در موقعیّت شخص مضطر بود چنین می کرد، آیا این ضرر و زیان وارده می بایست جبران گردد یا خیر؟

به عبارت دیگر، برای این شخص مضطر، «ضمان مالی» در اصطلاح فقهی و یا «مسئولیت مدنی» در اصطلاح حقوقی متصور است یا خیر؟ و به تعبیر دقیقتر، آیا اضرار به غیر برای دفع ضرر از خود در وضعیّت اضطراری جایز است یا خیر؟ و از سوی دیگر، در مقام حکم کردن، آیا می بایست بین اقدام اضطراری شخص مضطر، که به جهت حفظ جان خود یا نزدیکانش صورت می گیرد، با موردی که شخص مضطر در راستای حمایت از مال خود مرتکب ایراد ضرر می گردد، تفاوتی قایل گردید یا خیر؟

ج 1- در هر موردی که جان انسان در خطر باشد و رفع خطر متوقف بر تصرف در مال دیگری و وارد نمودن ضرر مالی بر او باشد اضرار جایز است؛ اما ضمان هم دارد؛ مانند اینکه شخصی از جهت گرسنگی در معرض هلاکت است و جز اینکه از مال

شخص دیگری بخورد، از مرگ نجات پیدا نمی کند، که در این صورت می تواند به مقدار حفظ جان و نه زاید بر آن، در مال شخص دیگر تصرف کند و از این جهت مرتکب گناه نشده، ولی ضامن قیمت آن است. ولی اضرار به غیر، برای حفظ مال خود جایز نیست (والله العالم).

سؤال 2- اگر در وضعیت اضطراری چنانکه سیلی به طرف خانه شخص مضطر در جریان است، شخص مضطر در خانه و ملک خود دست به اقدامی بزند که مسیر سیل را به سمت خانه همسایه منحرف سازد و باعث اضرار همسایه گردد، آیا چنین اقدامی از سوی شخص مضطر جایز است یا خیر؟

در حالی که این شخص مضطر نیازمند به چنین تصرف خاصی در ملک خود باشد، به طوری که اگر آن کار را نکنند زیان می بیند و در این حالت بین دو قاعده معتبر فقهی «لا ضرر» و «تسلیط»، تعارض ایجاد می شود و جایز نبودن اقدام شخص مضطر، حرج و تضییقی برای اوست، در حالیکه مطابق قاعده فقهی «لا حرج»، حرجی بر شخص مضطر نیست. این تعارض چگونه باید مرتفع شود؟

ج 2- چنانکه گفته شد اضرار به غیر، برای حفظ مال خود جایز نیست و وجه شرعی ندارد؛ ولی اگر حفظ جان، توقف بر اضرار مالی دیگران داشته باشد جایز است و ضمان هم دارد.

در مورد این سؤال، بین این قواعد تراحمی نیست؛ اما قاعده تسلط، اگر منظور، تسلط بر مال خودش باشد این قاعده از مورد سؤال منصرف است؛ چون در نظر عرف برگرداندن سیل مثلا به طرف خانه دیگران برای حفظ مال خودش از انحاء تصرفات در اموال خودش محسوب نمی شود تا مشمول قاعده مذکوره شود و با قاعده «لا ضرر» تراحم داشته باشد. همچنین نسبت به قاعده «لا حرج»، توضیح اینکه: این قاعده، اضرار به غیر را برای دفع مشقت از خود شامل نمی شود. مثلا شخصی که به طوری شهوت جنسی بر او غلبه کرده که در مشقت شدید واقع شده، نمی تواند به استناد قاعده «لا حرج» به زنی که به او حلال نیست تجاوز کند. ولی اگر شخص مثلا راه نفوذ سیل را که به خانه او باز شده ببندد و سیل به خانه دیگری نفوذ کند، ضامن خسارت وارده بر او نیست؛ چون حفاظت از خانه غیر، با خود او است (والله العالم).

سؤال 3- اگر در موقعیت اضطراری، شخص مضطر برای احتراز از ورود زیان مهمتر، نسبت به شخص یا اشخاص دیگری ناچار می شود که به دیگری یا دیگران ضرر و

زیان بزند، چنانکه خلبان، هواپیمای مسافربری که فرضاً 700 سرنشین دارد، به علت فرود آمدن اضطراری جهت نجات جان مسافران در اتوبان ماشین رو، باعث از بین رفتن یا صدمه دیدن چندین اتومبیل به همراه رانندگان گردد و یا شخص عادی و غیر مأمور به منظور جلوگیری از سرایت آتش درب خانه آتش گرفته را به منظور اطفای حریق بشکند و یا در این راه به انسان دیگری صدمه وارد کند، وضعیت ضرر و زیان وارده چیست؟ به تعبیر دقیقتر، آیا اضرار به غیر برای دفع ضرر دیگری جایز است یا خیر؟ و در این حالت ملحوظ، آیا به هنگام تعیین تکلیف در خصوص ضرر و زیان وارده، می بایست بین حالتی که شخص مضطر برای نجات جان فردی به انسان دیگری ضرر و زیان می زند با حالتی که به مال دیگری ضرر وارد می گردد، تفاوت قایل گردید یا خیر؟ و از طرف دیگر، آیا در این مسأله اصلاً مسؤولیتی برای شخص مضطر وجود دارد؟ (چرا که مضطر در واقع، محسن است و قاعده «احسان» یکی از مسقطات ضمان می باشد).

ج 3- چنانچه گفته شد، انسان برای حفظ جان خودش می تواند به دیگری ضرر مالی وارد کند، ولی برای حفظ مال خودش اضرار به غیر جایز نیست و مورد قاعده احسان جایی است که عمل شخص در نظر عرف احسان محسوب می شود و فرود هواپیما در مورد سؤال، اگر متضمن اضرار به مال دیگران باشد نفس عمل جایز است؛ ولی مربوط به قاعده احسان نمی باشد؛ بلکه به خاطر قواعد دیگری از قبیل رعایت امر اهم و مانند آن است.

در مورد قاعده «احسان» از این قبیل است که مثلاً اگر جان کسی در خطر بیماری یا سوختن و نظیر اینها باشد و حفظ او از خطر، متوقف بر تصرف در مالش باشد، در چنین وضعی اگر کسی از مال او برای نجاتش مصرف کند، در نظر مردم صدق احسان می کند و ممکن است گفته شود ضمان هم ندارد. اما فرود آمدن هواپیما به نحو مذکور در وضعیت مفروضه که مستلزم فعل عمد است، جایز نیست. توضیح اینکه مجوزی برای کشتن افراد کمتر به منظور حفظ افراد بیشتر به نظر نمی رسد و مانند این است که مثلاً ده نفر از جهت کم خونی در حال مرگند و ما برای حفظ آنها راهی نداریم جز اینکه دو نفر سالم را بکشیم و خونشان را به آن ده نفر تزریق کنیم تا نمیرند که هیچ مجوز قابل قبولی ندارد.

در شرایط مذکوره در سؤال، اگر هواپیما سقوط کند و همه کشته شوند در حالیکه مردم بدانند که اگر در اتوبان آن را فرود می آورده، ده نفر کشته می شدند و سرنشینان هواپیما نجات پیدا می کردند، مردم خلبان را معذور می دانند و او را به خاطر اینکه در

اتوبان فرود نیامده، ملامت نمی کنند؛ در صورتی که اگر می توانست در جایی فرود بیاید که به عابرین صدمه وارد نکند و مسامحه کند تا هواپیما سقوط کند او را ملامت می کردند (و الله العالم).

سؤال 4- در حالتی که شخص مضطر ناچار می شود تا برای دفع ضرر از دیگری به زیان خود اقدامی کند، مانند موردی که راننده اتومبیلی ناگهان خود را با حیوان یا کودک، یا حتی انسان بالغ و عاقلی در جاده روبرو می بیند و برای پرهیز از تصادم با آنها به ناچار اتومبیل خود را به جدول جوی می زند و در نتیجه خسارت می بیند، در این مورد آیا اضرار به خود برای دفع ضرر از غیر جایز است یا خیر؟ و آیا شخص مضطر خسارت دیده، حق دارد بر طبق قاعده «اداره فضولی مال غیر» از صاحب حیوان یا سرپرست کودک، یا آن منتفع مطالبه خسارت کند یا خیر؟

ج 4- در مورد سؤال، اضرار به خود به نحو مذکور جایز است و این احسان به غیر می باشد؛ ولی شرعاً حق مطالبه خسارت ندارد و می توان گفت این مسأله عرفیت هم دارد؛ یعنی اگر کسی چنین کاری بکند در نظر عرف مطالبه خسارت نمودن برایش قبیح است؛ هر چند اخلاقاً جبران خسارت از طرف ذی نفع مستحسن است (والله العالم).

سؤال 5- اگر در وضعیت اضطراری، چنان که کشتی مسافری در مسافت دریایی به علت طوفان شدید در هم بشکند و در حالی که مسافران در معرض غرق شدن قرار دارند، کشتی دیگری که از آن منطقه عبور می نموده، متوجه قضیه گردیده اما ناخدای این کشتی عنوان می کند که در صورتی حاضر به نجات جان غریقان می گردد، که غریقان حاضر به تعهد پرداخت مبلغ هنگفتی پول گردند؛ مانند این که در خصوص پرداخت این مبلغ هنگفت و غیر متعارف، قراردادی را به امضا برسانند، و یا چکی را امضا کنند، حال به الحاظ این که چنین معامله ای در وضعیت اضطراری منعقد گردیده است، این معامله از چه حکمی برخوردار است؟ یعنی معامله صحیح است، یا باطل و غیر نافذ؟ و آیا متضررین از انعقاد چنین قراردادی می توانند تقاضای ابطال این عقد را بکنند؟ و خسارت وارده به خود را مطالبه کنند؛ یا خیر؟

ج 5- در مفروض سؤال، این قرارداد صحیح و نافذ و ابطال آن جایز نیست، چون با رضایت خود افرادی که در معرض غرق شدن قرار گرفته اند منعقد شده و گاهی ممکن است تصور شود که در چنین شرایطی رضایت کامل حاصل نیست، بلکه اجبار است ولی این تصور غلطی است زیرا افراد مذکور با توجه به موقعیت خطرناکی که

دارند قهراً رضایت به پرداخت مبلغ مورد قرارداد حاصل می کنند، و این از مصادیق اجبار نیست، بلکه اضطرار است؛ و حقیقت رضایت ولو از جهت ناچاری، محقق می شود (والله العالم).

س 1- آیا ولایت فقیه مانند ولایت امامان ولایت مطلقه است؟

برای تحقیق در زمینه فوق چه منبعی را پیشنهاد می کنید؟

ج- به کتاب «ضرورة الحکومة» این جانب مراجعه کنید، لازم به ذکر است که کتاب فوق در مجله حکومت اسلامی ترجمه شده است (والله العالم).

س- بعضی می گویند دین از سیاست جدا است، ولایت فقیه معنا ندارد و اصلاً رهبر يك جامعه اسلامی نباید فقیه باشد. لطفاً در این مورد ما را راهنمایی فرمایید.

ج- احکام دین مبین اسلام منحصر به عبادات نماز و روزه و حج و خمس و زکات و اخلاقیات نیست. احکام اسلام شامل و فراگیر تمام نواحی حیات بشر است. ابواب معاملات، مثل بیع و اجاره و صلح و رهن و قرض و مزارعه و مساقات و ابواب سیاسی و نظام حیات مثل قضا و شهادت، حدود و دیات و ابواب نظام عائله، مثل نکاح و طلاق و نشوز و نفقات و ابواب بسیار دیگر مثل وصیت و ارث و امور غیب و قصر و اموال عمومی و طرق و شوارع و حفظ امنیّت و امر به معروف و نهی از منکر و دفاع و جهاد و ... که همه یا بیشتر آنها از امور سیاسی، و ولایتی است که همه باید مجری مشرعی و جواز از طرف شارع مقدّس داشته باشد، چنان که این امور در همه ملّت ها محتاج به اجرا و مدیر اجرایی است، بدیهی است مجری این احکام مهم که حافظ کیان جامعه است باید عالم بر تمام جهات این احکام، و از همه ابعاد و وجّهات آن مطلع باشد و الا فساد کار او از اصلاح بیشتر می شود، و چنان کسی که حتماً باید علاوه بر این صلاحیّت علمی، صلاحیّت اخلاقی داشته باشد کسی است که به او فقیه جامع شرایط و مجتهد عالم عادل گفته می شود که ولایت او بر حسب ادلّه ثابت است.

بدیهی است برای تصدّی این مقام عقلا و شرعاً کسی از چنین شخصی سزاوارتر و شایسته تر نیست. حال اگر این حقیقت را برخی به واسطه عدم اطلاع از برنامه های سیاسی و نظامی اسلام، و گسترش و وسعت احکام شرع، یا اغراض دیگر نپسندند، ایراد به خودشان وارد است و خدا در قرآن کریم فرموده است: (انا هدیناه السبیل اما شاکر او اما کفوراً) (1) امید است خداوند متعال همه را به راه راست هدایت فرماید.

ص: 374

س- آیا اگر صیغه عقد اخوت را با چند نفر بخوانیم، اشکالی دارد و آیا اگر يك طرف بعداً پشیمان شود، صیغه خود به خود باطل می شود، و آیا شفاعت و دعا و زیارت بر آنها واجب می شود، یعنی چیزی مانند نذر و عهد و قسم است؟

ج- صیغه اخوت با چند نفر اشکال ندارد و دعا و زیارت برای آنها واجب نمی شود، ولی انجام آنها احوط است.

س- نظر شما در مورد عطسه کردن چیست؟ آیا باید صبر نمود؟ به چه مقدار؟

ج- صبر کردن لازم نیست، ولی عجله کردن در کارها مکروه است.

س- فرق حکومت اسلامی با جمهوری اسلامی در چیست؟

ج- جمهوری اسلامی، عنوان نظام کشور است همان طوری که نظام هر کشوری عنوانی دارد، و حکومت اسلامی عبارت از حاکمیت اسلام است، یعنی در این کشور آن چه قانونیت دارد، احکام اسلام است.

س- سلام برنامه رادیو یا تلویزیون و برنامه های عمومی چه حکمی دارد؟

ج- اگر منظور این است که مثلاً به وسیله نامه کسی سلام داده جواب آن سلام در جواب نامه است، و اگر منظور از سلام رادیو و تلویزیون این است که گوینده به شنوندگان سلام می دهد این سلام جواب ندارد.

س- اگر جواب سلام به غیر عربی داده شود، مثلاً به انگلیسی یا ... کافی است یا نه، و این سلامی که مجریان صدا و سیما می دهند جواب آنها واجب است؛ یا نه؟

ج- جواب به غیر عربی مجزی نیست و تکلیف واجب با آن ادا نمی شود، و جواب سلام مجریان مذکور واجب نیست (والله العالم).

س- آیا جواب نامه و بازدید مانند جواب سلام و از احکام است یا از حقوق صرفه است و قابل اسقاط است، و یا هیچکدام؟

ج- جواب نامه حکم جواب سلام را ندارد، ولی اخلاق اسلامی و انسانی مقتضی جواب دادن است (والله العالم).

س- در دبستان، عده ای می پرسند آنهایی که در يك قسمت از کره زمین قرار گرفته که ندایی از اسلام را نشنیده اند و برای آنها مقدور نیست آیا تکلیفی دارند؟ در آخرت با آنها چگونه برخورد می شود؟

ج- این چه سؤالی است که در دبستان می شود، آنها باید در این بیندیشند ما که ندای اسلام را شنیده ایم و قرآن و معارف اسلام را داریم چه تکالیفی داریم و باید چطور رفتار کنیم که عمل ما بهتر و سعادت دنیا و آخرت و اخلاق و ارزش های انسانی ما بیشتر شود. اگر قدری فکرشان وسیع تر است بگویند: باید چگونه اسلام را به آنهایی که ندای آن را نشنیده اند برسانیم، و تبلیغ کنیم.

اما این که آنها در آخرت چه وظیفه ای دارند و خدا با آنها چه معامله ای می کند به من و آنها مربوط نیست؛ خدا هر طور باید به مقتضای عدل و حکمت و رحمت با آنها معامله خواهد کرد. با این وجود برای این که این سؤال هم بی جواب نماند تذکر می دهم کسانی را که صدای اسلام را نشنیده و متوجه به این نشده باشند خداوند معذّب نمی فرماید. بعضی آیات قرآن هم بر این مطلب دلالت دارد؛ انشاءالله تعالی سعی کنید سؤالات و مطالبی را که خودتان یا دانش آموزان مطرح می کنند سؤالات مفید باشد، که یا از عقاید و از مسایلی باشد که دانستن و اعتقاد آن واجب باشد، و یا مربوط به عمل و پیروی از تعالیم عملی و اخلاقی نجات بخش اسلام و همکاری های اسلامی و تعاون در امور خیر و هدایت به رستگاری و شرف و عفت و امر به معروف از منکر باشد. توفیق شما را از خداوند متعال خواستارم.

س- دین اسلام کامل ترین ادیان است چه آسمانی و غیر آسمانی، و بر همین اساس همه ادیان قبل از آن زیرمجموعه آن به شمار می آیند، پس نتیجه می گیریم که ازدواج خواهر و برادر با هم حرام است.

اولین انسان ها آدم و حوا هستند، پس فرزندان ایشان هم نمی توانند با هم ازدواج کنند، پس چگونه همه انسان ها را از آدم و حوا می دانیم زیرا که انسان دیگری وجود نداشته که فرزندان او با فرزندان آدم ازدواج کنند.

ج- يك رشته از تعالیم دینی و پیغمبران خدا طبق حوايج اجتماع بشری بیان شده تا به دین مقدّس اسلام به کمال لازم و جاودان برسد. بدیهی است آن تعالیم و برنامه هایی را که برای يك جامعه ای که از جهت نفرت توسعه یافته تعیین می شود در جامعه متشکّل از چهار پنج نفر نمی توان پیاده نمود، و طبعاً با ملاحظه آن محدودیت نظم عایلی

روابط فیما بین بر آنها مرتب می شود. حال آن روابط چگونه و به چه صورت بوده دانستن آن نه لازم است، و نه فایده ای دارد.

اجمالاً جامعه توسعه، یافته و اکنون ما در جامعه بشریت چند میلیارد نفری زندگی می کنیم و به تعالی می که برای چنین جامعه ای لازم باشد نیازمندیم، که آن را هم خداوند متعال که او را به

«یا مبدءاً بالتعم قبل استحقاقها»<sup>(1)</sup>

می خوانیم، این تعالیم را از برکت اسلام در اختیار ما گذارده که هر چه زمان به جلو برود نیاز جامعه به آن آشکارتر و کمال آن معلومتر می شود. با این بیان معلوم شد که امکان این که همه واجبات یا محرماتی را که برای جامعه توسعه یافته پیشنهاد می شود به جامعه کوچک چند نفری تکلیف کنند، نیست.

اصلاً بعض وظایف و تکالیف در آن جامعه موضوع ندارد، و نمی توان گفت در صورتی که فلان عمل در جامعه کنونی ممنوع است چرا در جامعه تك عایله ای ممنوع نبوده است.

با این وجود بر حسب بعض نقل ها برای این جریان ازدیاد نفرات که از يك مرد و زن شروع شده صورت هایی بیان شده که از جمله ولادت فرزند به طور توأم (دختر و پسر) بوده و طبعاً دختر و پسر توأم با هم در آن جامعه کوچک برادر و خواهر شمرده می شده اند، و با خواهر و برادر توأم دیگر ازدواج می نموده اند، بعد به تدریج حدود و مقررات بیشتر عنوان شده است.

دو صورت دیگر نیز برای آن بیان شده است ولی اصل مطلب این است که این تصوّر که باید هر چه در جامعه کنونی حرام یا واجب است، در جامع ابتدایی نیز حرام و واجب شده باشد، صحیح نیست. بنابراین جایی برای این سؤال باقی نمی ماند، و به هر صورت که واقع شده همان صورت در آن زمان مشروع بوده است (والله العالم).

س- آن مواردی که تقیّه در آن واجب است، کدام است؟ ملاک آن کدام است، و شامل ارتکاب محرمات کبیره هم می شود (در برابر کفّار و مشرکین و احياناً اهل کتاب)؟

ج- موارد تقیّه هم مختلف است. اگر در صورت عدم تقیّه، خوف تلف نفس یا اموری که اهمیّت آن از ارتکاب حرام بیشتر است باشد، در این صورت ارتکاب آن جایز است (والله العالم).

س- ....

ص: 377



ج- با سلام و اعلام وصول، نامه جنابعالی متضمن استفسار از نظر حقیر در مورد ملاحظه اذان صبح، اشعار می دارد که تشخیص دقیق لحظه حتمی طلوع فجر بلاد و نقاطی چون مطالع فجر، مانند مشارق و مغارب، متعدد و بسیار و بیشمار است و با سرعت فوق العاده در طول بیست و چهار ساعت شبانه روز، بلکه لحظه به لحظه و سریعتر، طلوعها موجود می شوند، به وسیله حس قابل ادراک نیست.

اگر با حساب و قواعد علم هیأت و استخراجات دقیق دانشمندان و محققان و متخصصان فن مشخص شود، در همان عالم علم و حساب است و رؤیت آن عادتاً ممکن نیست.

آنچه موضوع احکام شرعی است مطالع فجر عرفی و منطقه ای محسوس و قابل رؤیت است. بنابراین ممکن است طلوع حقیقی غیر محسوس و غیر مرئی با طلوع مرئی و قابل رؤیت، دقایقی در حدود ده دقیقه تفاوت داشته باشد. به این جهت اعلام وقت، بر اساس این طلوع مرئی دچار تخطئه بوده و منطبق با تعیین دقیق علمی مطالع- که ممکن است ثانیه آن هم محاسبه و معین گردد- نیست.

بنابراین وقتی طلوع دقیقی که مؤسسه ژئوفیزیک معین می نماید قابل رؤیت و محسوس می شود که دقایقی از آن گذشته باشد و این تفاوت طلوع علمی و واقعی با طلوع عرفی است.

بنابراین اگر از تمرینات و آزمایشهای متعدد و متوالی اشخاص مورد وثوق و وقت شناس معلوم شود که تفاوت طلوع علمی و حقیقی فجر با طلوع عرفی تا حدود ده دقیقه است با صحت تشخیص مؤسسه ژئوفیزیک منافات ندارد مؤسسه ژئوفیزیک و تقاویم وقت حقیقی و علمی طلوع گفته می شود باید برای نماز صبح تا حدود ده دقیقه صبر کرد و اگر در روزه مراعات وقت حقیقی را بنماید موافق با احتیاط است و اگر اذان صبح به وقت شرعی گفته شود و مؤذن موثق و وقت شناس باشد همزمان با آن اداء نماز مجزی است والسلام علیکم ورحمة اللہ و برکاته.

سرشناسه : صافی گلپایگانی، محمدجواد، 1250-1327.

عنوان و نام پدیدآور : معارف دین / تالیف لطف الله صافی گلپایگانی.

مشخصات نشر : قم: موسسه انتشارات حضرت معصومه سلام الله علیها، 1421ق.= 1379 -

مشخصات ظاهری : 3 ج.

شابک : دوره 5-31-5105-600-978 ؛ 20000 ریال: ج. 1 4-57-6197-964 ؛ 16000 ریال (ج. 2) ؛ 60000 ریال: ج. 3  
5-57-5105-600-978

یادداشت : ج. 2 (چاپ اول: پاییز 1385).

یادداشت : ج. 3 (چاپ اول: بهار 1391).

یادداشت : ناشر جلد 2 و 3، چاپ اول کتاب حاضر دفتر حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ علی صافی گلپایگانی است.

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. 1. پرسش و پاسخ پیرامون مسائل: اعتقادی، قرآن، احادیث، دعا، فلسفه احکام، تصوف، گناهان، توبه، جوانان، تهاجم فرهنگی. - ج. 2. پرسش و پاسخ پیرامون مسائل: اعتقادی، قرآن، احادیث، دعا، فلسفه احکام، تصوف، گناهان، توبه

موضوع : اسلام -- پرسش ها و پاسخ ها

موضوع : اسلام -- مسائل متفرقه

رده بندی کنگره : BP8/ص18م6 1379

رده بندی دیویی : 297/02

شماره کتابشناسی ملی : م 80-6792

## حد نصاب در اعتقاد به توحید

س 1. حد نصاب در اعتقاد به توحید چیست؟ (در چه صورت فرد از اسلام خارج می‌گردد؟ آیا عدم اعتقاد به توحید صفاتی و ذاتی به معنای دقیق آن باعث خروج از اسلام می‌شود؟)

ج. در حکم به اسلام اقرار به کلمه توحید معتبر است یعنی بدون آن اگر شخص سابقه ی کفر داشته باشد- هر چند قلباً معتقد به مضمون این کلمه طیبه باشد- حکم به اسلام او نمی‌شود. با این اقرار که مقرون به فهم اجمالی و عرفی معنای آن است و توحید ذاتی در همان مفهوم اجمالی آن درج است، شخص موحد شمرده می‌شود. این اقرار با اقرار به صفات معروفه مثل حیات و قدرت و علم و غیرها نیز برابر و مساوق است هر چند شخص التفات به آنها نداشته باشد. مسلم است که اقرار به خدای فاقد حیات و تحقق و علم و قدرت از کسی معقول و منطقی نیست وقتی گفتند: «لا اله الا الله» بالاجمال به همه صفات کمالیه اقرار می‌کنند.

اما مطلب توحید صفاتی به معنای این که خدا در صفات کمالیه خود منفرد و یکتا است و شبیه و نظیر یا شریک ندارد نیز فی الجمله در همان اقرار به کلمه توحید مندرج است اگر چه موقع تلفظ و اقرار به آن مغفول عنه باشد ولی با توجه به تفصیل این معنی مورد قبول است. بنابراین اقرار به وحدانیت خدا اقرار به وحدانیت او از جهت ذات و صفت می‌باشد یعنی خدا ذاتاً و صفتاً واحد است و مثل و نظیر ندارد.

اما این مطلب که صفات خدا عین ذات اوست یا زاید بر ذات است این مستقیماً به معنای بی ضد و ندی او در ذات و صفت مربوط نمی‌شود و در نزد اهل نظر و تامل که این سؤال برایشان مطرح می‌شود قول به زیادتی صفات بر ذات مستلزم مفاسد کثیره می‌شود که اگر چه به ظاهر حکم بکفر قائل آن نشود توحید او را مخدوش می‌سازد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر برای شخص سؤال از اینکه صفات زاید بر ذات یا عین ذات است و به عبارت دیگر چگونگی اتصاف حق به صفات کمالیه ای که در کتاب و سنت ثابت است جلو آمد، آیا واجب است در آن تحقیق کند و از کتاب و سنت حق را به دست بیاورد ظاهراً می توان گفت که این تحقیق بعد از اعتقاد اجمالی وجوب ندارد.

آیا می توان گفت «خدا جسم دارد لکن بلاکیف و...»

س 2. اگر کسی برای حفظ «ظواهر» بگوید: خدا جسم دارد لکن بلاکیف و فوقیت مکانی دارد لکن بلاکیف نظیر آنچه از مالک نقل شده: «الاستواء معلوم و کیفیة مجهولة و الايمان به واجب و السؤال عنه بدعة»، در پاسخ چه می فرماید:

ج. این عبارت ممکن است اقرار به عجز از معرفت استواء و ما هو ظاهر بزعمهم فی الجسمیه باشد که بگویند به آنچه واقع امر و حقیقت است ما معترفیم ولی این کافی نیست باید به این صفت سلبی که خداوند جسم نیست عقیده مند بود.

استواء معلوم است و کیفیت مجهول یعنی چه؟ یعنی خارجاً خدا بر عرش نشسته است ولی چگونگی آن مجهول است، این عبارت اخرای جسمیت است. اگر استواء، احاطه علمی و قدرت و این گونه معانی نباشد همان جسمیت می شود.

متأسفانه در کلمات بعضی حکما هم مشابه این تعبیرات دیده می شود قال فی التنقیح: «و العجب من صدر المتألهین حیث ذهب الی هذا القول (الی انه جسم لا- کسائر الاجسام) فی شرحه علی الکافی و قال ما ملخصه: انه لا مانع من التزام انه سبحانه جسم الهی فان للجسم اقساماً (فمنها) جسم مادی و هو کالاجسام الخارجیة المشتملة علی المادة لا محالة و (منها) جسم مثالی و هو الصورة الحاصله للانسان من الاجسام الخارجیة و هی جسم لا مادة لها و (منها) جسم عقلی و هو الکلّی المتحقق فی الذهن و هو ایضاً لا مادة له بل و

عدم اشتماله عليها اظهر من سابقه و (منها) جسم الهی و هو فوق الاجسام باقسامها و عدم حاجته الى المادة اظهر من عدم الحاجة اليها في الجسم العقلي و (منها) غير ذلك من الاقسام و لقد صرح بان المقسم لهذه الاربعة هو الجسم الذي له ابعاد ثلاثة من العمق و الطول و العرض و ليت شعري ان ما فيه هذه الابعاد و كان عمقه غير طوله و هما غير عرضه كيف لا يشتمل على مادة و لا يكون متركباً حتى يكون هو الواجب سبحانه نعم عرفت ان الالتزام بهذه العقيدة الباطلة غير مستتبع لشيء من الكفر و النجاسة كيف و اكثر المسلمين - لقصور باعهم - يعتقدون ان الله جسم جالس على عرشه و من ثمة يتوجهون نحوه توجه جسم الى جسم مثله لا على نحو توجه القلبي» (1).

کیفیت پرسش و پاسخ در عالم ذر

س 3. مواجهه و پرسش و پاسخ در عالم ذر چگونه قابل تصور است (آیا مواجهه فعلی است یا شأنی)؟

ج. شاید در اینجا تعبیر به مکالمه و مخاطبه اولی از تعبیر به مواجهه باشد؛ زیرا مکالمه بدون مواجهه هم قابل تصور است اما مواجهه خدا و مخلوقات اگر چه قول به مجرد بعض آنها را هم بپذیریم هرگز قابل تصور نیست زیرا تصور آن فرع تصور دو طرف مواجهه است و تصور ذات خدا محال است "و لا یحیطون به علماً" (2).

اما ای نکه در عالم ذر چگونه انسان ها طرف مکالمه شده اند امکان آن قابل توجیه است که به اذن الله تعالی تمام قوای کامنه در ظهر آدم یا ظهور بنی آدم فعلیت مناسب یافته باشند و مورد این خطاب واقع شده باشند.

ص: 4

---

1-1. (1). التنقیح، 2/78.

2-2. (2). سوره طه، آیه 110..

یا اینکه گفته شود در همان حال اگر چه مخاطب به خطابات غیر الله قرار نمی گیرند نه به واسطه قصور استعداد آنها بلکه به واسطه قصور استعداد دیگران اما مخاطب شدن به خطاب الهی جایز الوقوع است مثل "أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ" (1).

به هر حال امکان این مکالمه معقول است هر چند ما کیفیت و حقیقت آن را درک نکنیم و نتوانیم تصور کنیم.

به عبارت دیگر همین که استحاله آن ثابت نباشد عدم امکان تصور آن، وجه امتناع و استحاله نمی شود و اجمالاً به اخبار وحی آن را واقع می دانیم.

این سؤال و جواب اگر چه ممکن است حمل بر مقتضای فطرت بشر شود که در آن عوالم هم فطرت او بر اقرار به خدا و جواب «بلی» به زبان حال گویا بوده ولی ظاهر آیه مکالمه خارجی است که بین الله و بنی آدم در آن عالم واقع شده است چه به صورت ایجاد صوت یا الهام بالاخره مکالمه واقع شده چنان که بین خدا و ملائکه نیز در موضوع جعل خلیفه واقع شده است و بطور جزم نمی توان تفسیر کرد مگر روایت معتبره بر آن دلالت داشته باشد.

و جوب خداشناسی از راه برهان «و جوب دفع ضرر محتمل» و برهان «و جوب شکر منعم»

س 4. و جوب معرفت الله و خداشناسی را از راه و جوب دفع ضرر محتمل و از راه و جوب شکر منعم تقریر نمائید.

ج. بعد از اینکه هر يك از این دو کبرای کلی یعنی و جوب دفع ضرر محتمل و و جوب شکر منعم را بحکم عقل ثابت بدانیم بلکه هر انسان و بلکه حیوانات را بعضاً یا کلاً به آن مفطور می یابیم مصادیق و صغریات اجرای این دو قاعده ضرر محتمل و انعام منعم در

ص: 5

هر مورد بحکم قاعده وجوب دفع ضرر محتمل واجب الدفع و بحکم قاعده وجوب شکر منعم واجب الاداء می باشد.

بدیهی است در هیچ موردی ضرر محتمل آن بیشتر و زیان بارتر از ترك معرفت خدا و شعب معارفی که بر آن مترتب می شود نیست چنان که وجوب شکر هیچ منعمی مانند منعم کل نعمت های ظاهری و باطنی و جسمانی و روحانی بر انسان واجب نیست.

بنابراین فحص و کاوش و تحقیق از وجود صاحب این عالم و آفریننده این کاینات و معرفت او که اگر وجود داشته باشد خسارت نشناختن او از هر خسارتی بیشتر است و کسب اطمینان و یقین در این مورد به نفی یا اثبات آن لازم است. هر چند بحث و کاوش هرگز به جزم به نفی آن منتهی نمی شود و هر چه بر اثبات آن آیات و دلایل بسیار و بی شمار است نفی آن فاقد اعتبار عقلی و عقلانی است. با این قاعده عقلانیه وجوب دفع ضرر احتمال وجود صانع و آفریننده جهان پی گیری می شود و به معرفت منتهی می گردد.

و از طریق قاعده وجوب شکر منعم نیز وجوب معرفت خدا به تفصیل به اسماء و صفات جلالیه و جمالیه او اثبات می شود:

هر کس به طور اجمال و کمال اختصار بیانیدشد وجود خودش و اجزاء و اعضاء و سلول های بی شمار را که در ساختمان جسمی او تعبیه شده است، و قوای بسیار و استعدادات و حواس و کل آنچه را این تشکیلات ظاهر و باطن انسان از او فراهم شده است ملاحظه نماید و به آنچه در بیرون از بدن او وجود دارد از زمین و هوا و آب و آتش و آفتاب و ماه و صحرا و دریا و حیوانات و جنبندگان و بطور کلی قاطبه اصناف مخلوقاتی را که بدون چشم مسلح قابل رؤیتند یا بدون وسیله مثل تلسکوپ و میکروسکوپ و آلات دقیق تر از آنها دیده نمی شوند، همه را مرتبط با خود و مورد استفاده خود می بیند. قانون تناسب و مناسبات را که در کل اعضاء و جوارح خودش با یکدیگر با کل اجزاء جهان مشاهده می کند، منافع آنها را- که علم منافع الاعضاء و علم منافع الاشياء- در حد فهم خود درک می کند.

لذا انسان می فهمد که این مجموعه های بی شمار که هرگز شمارش آن برای بشر ممکن نیست همه اعطائی است و به او اعطا شده است خود را محاط به عالم ها و عالم ها در نعمت ها و موهبت هائی می بیند که همه به او اعطا شده است و کل مجموعه ها را فعل فاعل مرید و مختار می بیند و می فهمد که این عطایا و مواهب و عطیات بدون معطی و واهب و منعم نیست منعمی که همین افعال محکم و کاینات معظم دلیل بر علم و قدرت او است.

بنابراین خود را وظیفه دار شکر منعم این نعم و مواهب می بیند باید تشکر او را بجا آورد و بوظیفه سپاسگزاری اقدام نماید باید او را در حد ممکن بصفات و اسماء کمالیه او بشناسد تا بتواند آن چنان که شایسته او است یا اقلّاً خلاف قدس مقام او نباشد او را به زبان و به کار و عمل شکر نماید. اگر چه در این میان می فهمد که احدی حتی شخص اول ممکنات نیز از اداء حق تشکر او عاجز است اما باید با همه عجز و ناتوانی و به زبان بی زبانی شکر و سپاس او را به همین اقرار و اعتراف بجا آورد. او را بصفات که سزاوار او است بشناسد و هر چه بیشتر این شناسائی و آشنائی خود را به پی بردن به فقر و عجز و احتیاج خودش به او بیشتر و بیشتر سازد و با همین پای عجز به جلو گام بردارد. این توجه خود اداء شکر منعم و راه و مقدمه شناخت سائر معارف حقیقیه مثل معرفت نبی و معرفت امام و معرفت شرایع اسلام و احکام می باشد. وفقنا الله تعالی و ایاکم للوصول الیه و الحضور فی حضرة الواصلین الیه من الانبیاء المرسلین و الائمة الطاهرین و خواصهم الفائزین.

بیان دیگر که بر مبنای احتمال وجود منعم و وجوب شکر او و به عبارت دیگر بر مبنای احتمال وجوب شکر منعم به احتمال وجود او استوار است این است که با احتمال اینکه اشیاء مورد انتفاع ما همه نعمت و اعطاء غیر باشد وجوب شکر نعمت ها و انتفاع از آنها محتمل است بنابراین شناخت هویت همه نعمت ها از لحاظ اینکه آیا عطاء غیر می باشد تا شکر آن غیر لازم باشد یا اینکه همه هویت مستقل و خود بخود دارند لازم می شود و این



فحص و پی گیری است که انسان را به وجود منعم حقیقی مستقل و حاکم مختار می رساند.

اگر ما در کاخی عظیم و وسیع و بسیار مجلل و آراسته ای که تمام وسایل زندگانی و رفاه در آن آماده باشد وارد بشویم و بخواهیم در آنجا سکونت گزینیم و از خوراکیهای آن بخوریم و از نوشابه هایش بنوشیم و از آنچه در آن است استفاده کنیم، آیا احتمال نمی دهیم که این کاخ صاحبی داشته باشد و اگر ما بدون اجازه و بی آنکه او را بشناسیم و از او دستور العمل و برنامه استفاده از آنچه در این قصر است نگرفته باشیم بی اعتنا به این احتمال تصرفاتی بنمائیم و حیف و میلی روا بداریم بحکم عقل مورد نکوهش او و دیگران واقع می شویم و صاحب آن می تواند ما را مسئول و مورد مؤاخذه و تنبیه قرار دهد؟ مسلم این احتمال هست و با این احتمال عقل به ما دستور میدهد برای اینکه مبادا گرفتاری و مسئولیتی پیدا کنیم باید جستجو کنیم و از صاحبش اذن بگیریم.

بشری که در این جهان آمده و این ساختمان با این همه عظمت و وسعت را می بیند آیا احتمال نمی دهد که این خانه که او از تاریخ آغاز و انجام و پایان او بی اطلاع است خانه ای که در طول هزاران قرون و اعصار و هزارها ملیارد و بیشتر و بیشتر انسان و سائر کاینات در آن زندگی کرده صاحبی دارد که هم صاحب خانه و هم صاحب خود او و هر چه در آن است باشد و اگر او بدون اذن و دستور او در اینجا تصرفاتی بنماید مسئول او گردد و موجب ضرر و زیان خودش و نقض غرض صاحب خانه گردد؟ یقیناً این احتمال را می دهد پس به فرمان عقل باید جستجو کند و صاحب خانه را بشناسد و یا به طوری رفتار کند که اگر خانه صاحبی داشت مسئول او نباشد.

مبنای کار بشر بیشتر بر احتمال است و به احتمال حصول منفعت عمل می کند و زحمت می کشد و برای دفع ضرر محتمل اقدام می نماید، به کارهای بزرگ و خطرناک برای نیل به نفع احتمالی دست میزند. این همان معنائی است که در بعض روایات و احادیث شریفه به آن اشاره شده است که باید بیشتر به احتمال وجود عالم غیب و حساب و

کتاب عمل کند اگر چنان که بفرض خلاف واقع، عالم دیگری نبود او با آنکه به این احتمال اطمینان نکرده مساوی است و اگر حساب و کتاب و معاد و عالم دیگر باشد که هست خسارت برای کسی است که به این احتمال اعتنا نکرده است. از جمله در دیوان منسوب به حضرت مولای متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام است:

قال المنجم والحکیم کلاهما لن یحشر الاجساد قلت الیکما

ان صح قولکما فلت بخاسران صح قولی فالخسار علیکما

### احتمال وجود دو خدا یا بیشتر و تفاهم آنها در اداره جهان

س 5. اگر ما فرض کنیم که دو خدا یا بیشتر- نعوذ بالله الحکیم- در جهان است و این دو با هم تفاهم مطلق و کامل دارند و جهان را به نحو احسن اداره می کنند طوری که هیچ برخورد فکری نداشته باشند و کاملاً با هم همکاری دارند، چه جوابی در این مورد است؟

ج. اولاً مسئله اثبات توحید و یگانگی الله و صانع و خالق فقط مبتنی بر این نیست که اگر دو خدا و دو صانع و خالق یا بیشتر وجود داشته باشد در اداره امور کائنات عالم خلقت اختلال پیش می آید و به نحو احسن اداره آنها امکان پذیر نیست و تالی فاسدی که در آیه کریمه "لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا"<sup>(1)</sup> به آن اشاره شده پیش می آید بلکه قبل از این مرحله بر حسب دلایل محکم عقلی اصل تعدد الله و مبدأ عالم و واجب الوجود بالذات، محال و ممتنع و غیر ممکن است که به طور اشاره به این بیان بسنده می کنیم:

اگر خالق عالم و واجب الوجود متعدد فرض گردد و یا با اتحاد در کنه و حقیقت تعدد آنها فرض شود، در این صورت بدون ممیز و ما به الامتیاز تشخیص و تعدد آنها قابل

ص: 9

تصور نیست و با وجود ممیز و ما به الامتیاز لازم می شود ترکیب آنها از ما به الامتیاز و ما به الاشتراك و احتیاج آنها به جزء خود و خلاصه خلف و خروج واجب از وجوب و امکان ذات بذاته و باجزائها.

اگر فرض شود عدم اتحاد آنها در کنه و حقیقت، که دو حقیقت بسیطة مجهولة الکنه مختلفه الحقیقة مشخصه بالذات فرض شود، جواب این است که بنا بر قول به اصالة الوجود هر چه در دار تحقق فرض شود کنه و حقیقتش وجود است، و حقیقت وجود مشکک و ذو مراتب است و صدق وجود بر هر يك از مراتب بالاولیة و الاولویة است و به عبارة اخرى تمیز وجودات به همین صدق وجود بر آنها بالاولیة و الاولویة است و با عدم تمیز به طور مطلق تعدد صادق نمی شود و دوئیت و اختلاف تصور و مفهوم نمی یابد.

و اگر قائل به اصالة المهیة باشند يك جواب این است که فرض دو واجب الوجود مختلف الحقیقة و مجهول الکنه با اتصاف هر دو به صفات ثبوتیه و سلبيه واجب الوجود نیز معقول نیست زیرا اتصاف دو شیء متباین الحقیقة و المتخالف بالذات بصفات واحده و متساوی الحقیقة بدون سنخیت بین علت و معلول موجه نیست و مخالف وجدان و فطرت است و در عالم وجود و کاینات هر چه هست عین ارتباط را ثابت می کند مثلاً از دو درخت متفق الحقیقة که میو آن مثلاً سیب است دو نوع میوه مختلف الحقیقة به وجود نمی آید.

در این بحث اگر بیشتر خواستید مطالعه نمایید می توانید به کتاب «الهیات در نهج البلاغه» نوشته حقیر فصل سوم مراجعه فرمایید.

اما از نظر رفع توالی فاسد شرکت و تعدد اله که فساد عالم و هرج و مرج و بی نظمی و بلکه عدم وجود عالم امکان باشد آنچه که جنابعالی در دفع آن مطرح کرده اید به الفاظ مختلف مطرح شده است که در جواب این تالی فاسد که اگر خدا دو یا بیشتر باشد طبعاً و غالباً با هم تفاهم نمی یابند و اصلاً پیدایش جهان با عدم توافق آلهه مورد اشکال

می شود و به فرض وجود هم اداره آن طبق حکمت و مصلحت به اشکال بر می خورد. همین بیان شما گفته می شود این دو الهه هر دو حکیم و عالم و صاحب اسماء الحسنی هستند و با همکاری و تفاهم با یکدیگر بدون تمناع و تخالف به قول شما به نحو احسن جهان را اداره می کنند و بنابراین لازم لاینفک تعدد اله فساد عالم نیست. یعنی تمناع و تخالف بین الهین ضروری نیست. لذا بعضی گفته اند حجت مورد اشاره در آیه اقناعیه و ملازمه عادیه است. فان العادة جارية بوقوع التمانع و التغالب.

جواب این است که تمناع و تخالف الهین اگر خارجاً فعلیت نیابد و توافق و تفاهم تحقق و فعلیت داشته باشد بالذات ممکن الوقوع است هر چند بالغیر و حفظاً للحکمة و المصلحة و دفعاً للمفسدة ممتنع الوقوع باشد. در این صورت که تمناع ممکن الوقوع باشد به فرض وقوع یا مراد هر دو و یا هر یک واقع می شود مثل اینکه احدیما اراده وجود شیء را داشته باشد و دیگری خلاف آن را بخواهد بدیهی است وقوع مراد هر دو محال و اجتماع ضدین و عدم وجود است و اگر مراد آنکه وجود را می خواهد موجود شود لازم آن عجز دیگری و خدا نبودن اوست و اگر عدم شیء است استمرار یابد لازم شود عجز دیگری.

صاحب مجمع البیان در تقریر این دلیل و جواب از آنچه شما مرقوم داشته اید می فرماید: اگر با خدای متعال خدای دیگری باشد باید هر دو قدیم باشند که از اخص صفات است و لازم اتصاف به آن اتصاف به دیگر صفات از قدرت و علم و غیرهما است. بنابراین واجب است که هر دو قادر و عالم و حی باشند و مقتضای اینکه هر دو عالم و قادر باشند این است که به آنچه دیگری بر آن عالم است باشد و به آنچه دیگری بر آن و ضد آن قادر است مثل امامت و احیا و تحریک و تسکین قادر باشد. بنابراین حصول مراد هر دو که فرض این است که ضد مراد دیگر است محال است و عدم حصول مراد هر دو منافی با قادریت هر کدام است و یا مراد یکی از آنها واقع می شود و دیگری مرادش واقع نمی شود پس آنکه مرادش واقع نشده قدرتش منقوض و مسلوب می گردد و فرض الهین

قدیمین قادرین باطل می شود. بنابراین لا یجوز ان یکون الله الا واحداً، غیر از وحدت اله، تعدد و تکثر معقول نیست. (1)

و اگر گفته شود که بین آن دو تمانع و تخالف واقع نمی شود و به تفاهم و توافق عمل می نمایند، جواب این است که کلام در صحت تمانع است نه در وقوع تمانع و صحت تمانع برای اثبات توحید کافی است. زیرا با صحت تمانع لابد باید احدهما متناهی القدرة باشد پس آنکه غیر متناهی القدرة است الله است.

در خاتمه مخفی نماند که ادله بر توحید متعدد است و حتی به مثل وحدت عالم به وحدت صانع نیز استدلال شده است و اگر باز هم کسی مثل همان اشکال دلیل تمانع را مطرح کرد که اگرچه وحدت عالم دلیل بر وحدت خالق عالم است ولی با آن نفی وجود قادر دیگر بر خلق که از اعمال قدرت کناره گیری کرده باشد نیست و چه مانع دارد که خالق و رازق و فاعل و مرید و محیی و ممیت یکی باشد ولی دیگری که قادر بر این افعال نیز باشد، همه را ترک کرده باشد جوایش همان است در مرحله اولی و من حیث الذات این تعدد محال است و این گونه تعطیل نسبت به ذات واجب الوجود له الاسماء الحسنی معقول نیست و اختصاص احدهما به امر خلق و رزق و انزوای دیگر از قبیل ترجیح بلا مرجح است و بطلان این احتمالات به خودی خود واضح است. "وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ". (2)

همانطور که معلول و مصنوع و مخلوق دلیل علت و صانع و خالق است عدم معلول نیز دلیل عدم علت است اگر چه ما ربط حادث را به قدیم مثل ربط معلول نمی دانیم ولی صدور فیض خلقت و ظهور همه اسماء و صفات جمالیه و جلالیه و خلاصه کمالیه ذاتیه

ص: 12

---

1-5. (1). تفسیر مجمع البیان، 4/43 چاپ مکتبه العلمیه الاسلامیه.

2-6. (2). سوره مؤمنون، آیه 117..

همه از واجب الوجود واجب الظهور می باشند و عدم ظهور آن از غیر الله دلیل بر عدم غیر الله است.

## راه شناخت بهتر خداوند

س 6. برای شناخت بهتر خداوند با توجه به اجتماع امروز چه راهی را پیشنهاد می فرمایید؟

ج. تفکر در آیات خدا و آفرینش آسمان و زمین این اصناف بی شمار و مخلوقات و عجایبی که در آنها نهفته و مناسبتهای آنها با یکدیگر و تناسب آنها و تناسب اعضا و اجزای آنها و نظامات و اموری که اگر بشر میلیونها سال عمر داشته باشد از احصاء و شمارش آنها و از رسیدن به تمام اسرار آنها عاجز و ناتوان است همه موجب افزایش معرفت انسان به علم و قدرت الهی است در این آیات تأمل کنید و راه تکمیل معرفت را از آن بیابید:

"إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ". (1)

از خداوند متعال مسئلت می نمایم که از انوار معرفت خودش و معرفت پیامبر بزرگوارش حضرت محمد صلی الله علیه وآله، ائمه معصومین علیهم السلام که همه ابواب معرفت او می باشند دلهای ما را روشن و منور فرماید.

ربنا اتمم لنا نورنا و ارزقنا ایمانا تباشر به قلوبنا برحمتك یا ارحم الراحمین و صل علی محمد و آله الطاهرین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

ص: 13

س 7. جهان بينى و عقیده يك مسلمان را برای ما تبیین فرمائید.

ج. جهان از تمام عناصر و اتمها و آنچه در زمین است از انسان و جنیندگان دیگر و گیاهان و معادن و سنگها و دریاها و اقیانوسها و ستارگان و کرات دیگر از ماه و آفتاب و منظومه ها و کهکشانها و ... همه يك واحد و پدیده به هم مربوط و وابسته اند. همانطور که وجود هر فردی از انسان با اشتغال بر میلیونها سلول و گلبول و استخوان و گوشت و مغز و چشم و گوش و دست و پا و زبان و قلب و ریه و ... همه يك واحد و هر يك از این اجزاء نیز به نظر استقلالی واحدی مشخص هستند. اما در واحد بزرگتر که وجود انسان است همه به هم مربوط و منضم و پیوسته اند جهان نیز که مشتمل بر میلیاردها و میلیاردها واحد كوچك و بزرگ و ریز و درشت است نیز يك واحد و همه به هم ضمیمه و مربوط و با هم پیوسته و از هم جدا نیستند و همانطور که هر يك از این واحدها پدیده هستند و گذشته آنها بی ابتدا و آغاز نبوده است. کل عالم نیز پدیده واحد است و مثل میلیاردها پدیده های اجزاء خود آغاز و ابتدا و انجام دارد.

بدیهی است این پدیده واحد نیز خود به خود پدید آمده است چون بر حسب قانون علیت هر پدیده ای وجودش مستند به علتی است و نه خودش به کلیتش و نه به افراد اجزانش خود را پدیدار نکرده و بوجود نیاورده است چون لازم می شود که پدیده پیش از پدیدار شدن پدید شده باشد و در عین حال پدیده نباشد تا خود را پدید سازد و خلاصه لازم این حرف جمع بین وجود و عدم، هستی و نیستی در حال و زمان واحد خواهد بود که عقلا محال است و هم ممکن نیست که هیچ يك از اجزاء این پدیده، پدید آورنده کل آن باشد چون لازم شود که این جزء پدید آورنده خود باشد پس باید پدیده باشد تا خود را پدید آورد و باید پدیده نباشد تا پدید آورده شود باز هم در آن واحد هم باشد و هم نباشد.

علی هذا حکم تمام اجزاء که پدیده هستند- و چنان که گفتیم در تمام جهان پدیده های کوچک شبیه پدیده های بزرگ اند- بر کل عالم که واحد بزرگ و پدیده است جاری است و پدیده خاصیتش چنان که در میلیارد و میلیاردها پدیده ها می بینیم پدید آمدن است و بی آغاز و ابتدا نیست و لذا کل عالم و واحد بزرگ پدیده ها باید از خارج خود، پدید آورنده داشته باشد و آن همان چیزی است که به آن خدا و آفریننده می گویند.

و بنابراین جهان بینی تمام عالم هستی به دو واحد تقسیم می شود که یکی اصل و دیگری فرع است. یکی خالق و دیگری مخلوق و یکی پدیده و دیگری پدید آورنده، یکی غیب و دیگری ظاهر، یکی مرکب از واحدهای کوچک و بزرگ بی شمار و یکی بسیط و بی جزء و منزه از مشابهت به واحد فرع.

این حقیقتی است که قرآن کریم در يك آیه کوتاه آنرا بیان کرده می فرماید:

"أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ". (1)

این خداست که فطرت انسان نیز به او گرایش دارد و می خواهد به او اتصال پیدا کند چون می بیند این واحدهای کوچک و بزرگ که واحد جهان از آن تشکیل شده مثل خود جهان از خود صاحب چیزی نیستند و قدرت و اختیاری که بتوان به آنها اعتماد نمود از خود ندارد و خصوصاً در هنگام ناچاری و ناامیدی از وسایل ظاهری انسان دلش به صاحب این واحد جهان متوجه می شود و به او ملتجی می گردد هیچکس در هر حد از علم و اطلاع باشد نمی تواند به طور جزم وجود او را انکار کند و در موارد سخت به او پناهنده نشود.

این خدا بر آورنده حاجات آمرزنده گناهان صاحب عفو و بخشش و مهربان تر از همه به همه و آگاه از حال همه است دعای هر کس او را بخواند می شنود و هر کس به او انس بگیرد و در ضمیر و وجدانش به او نزدیک شود و با او مناجات کند، با او انس می گیرد و

ص: 15



به او نزدیکتر و نزدیکتر می شود و همه اوصاف جلال و جمال و کمال برای او ثابت است.

## وحی و پیام های آسمانی و الهی

این خدای یگانه بوسیله افرادی از بندگان پاک و خالص و مخلص خود همه بندگان را به سوی خود و راه راست هدایت کرده است پیغمبران او پیغامشان متضمن خیر و سعادت همگان است آنها مردم را به پرستش خدا و ایمان به یگانگی او و انجام کارهای نیک مثل راستی و درستی و امانت و عدالت و احسان به همه و خیر خواهی برای همه افراد بشر و یاری دادن به دیگران و همکاری در کارهای خیر و یاری مظلومان و مهربانی به کودکان و زیر دستان و احترام از سالمندان و پیوند با خویشاوندان و اطاعت از قانون و تواضع و فروتنی و ترحم حتی به حیوانات و تعلیم و تعلم و تربیت اولاد و خلاصه به تمام مکارم اخلاق دعوت کردند.

کامل ترین نسخه این دعوت کتابی است که پیامبر خاتم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله به اسم قرآن مجید از جانب خدا برای مردم آورد. کتابی که در آن همه هدایت های لازم اجتماعی و فردی و سیاسی و اخلاقی در اختیار بشر گذاشته شده است کتاب وحی و کتاب خدا است.

## دعوت اسلام

دینی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله آن را آورده و به آن نامیده شده، اسلام است. یعنی تسلیم خدا بودن و فقط احکام و فرمان خدا را پذیرفتن و از آن اطاعت کردن. این دعوت از ناحیه عقیده دعوت به اعتقاد به خدای یگانه و یکتا و پیامبران و فرشتگان و کتاب های آسمانی و دعوت به معاد یعنی عالم دیگر و بازگشت به زندگی برای گرفتن پاداش کارهای خیر و کیفر اعمال زشت است.

در عقیده به معاد برای بشر حیات و زندگی در این دنیا و تحمل زحمات و دشواریها و رنجها و دردها و بیماریها مفهوم صحیح پیدا میکند و او را امیدوار می سازد که خدا جهان را به لغو و عبث نیافریده. این همه اوضاع محیر العقول و وجود این انسان با این استعداد و نبوغی که می تواند همه چیز را مسخر خود نماید پوچ و بی محتوی نیست. بشر در این دنیا برای انجام وظایف بزرگی آمده و بسوی مقصدی بسیار عالی در سیر و تکامل است هرگز به مرگ سیر او تام نمی شود چنان که هنگام انتقال از عالم رحم به دنیا چیزی از او کاسته نشده بلکه زمینه ظهور استعدادها و قوای نهفته و غیر مرئی وجود او فراهم شد.

### امامت و رهبری بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

از جمله امور اعتقادی که اسلام به آن دعوت کرده است این است که بعد از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله رهبری و هدایت او بوسیله امامان و پیشوایانی که دوازده نفرند و در فضایل و صلاحیت های اخلاقی و علمی ممتاز و کامل تر از همه بوده و هستند استمرار می یابد. اگر چه آنها پیغمبر و صاحب وحی نیستند ولی مبین دعوت قرآن و نگهبان دین از تحریف هستند و هم آنان از سوی خدا واجب الطاعه و صاحب الامر می باشند.

اول این دوازده نفر شخص دوم عالم اسلام حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است و دوازدهمین آنها حضرت مهدی موعود حجة بن الحسن العسکری علیه السلام است که زنده و از انظار غایب است و برای اصلاح جهان و برقرار کردن عدل جهانی و تشکیل نظام جهانی اسلام به امر خدا در موقع مقتضی ظهور خواهد کرد.

اسلام از ناحیه عمل و اخلاق مشتمل است بر عالی ترین تعالیم و احکام در همه جوانب حیات انسانی که هم اکنون بعد از چهارده قرن زنده و جامع و کافی است. تعالیم بهداشتی و حفظ الصحة و نهی از فحشا و قمار و میگساری و سائر محرمات همه جالب و مصونیت بخش جامعه از بسیاری از بیماریها و مفاسد و تجاوزات و دشمنیها و خونریزیها و امنیت آفرین است.

همه اشخاص بی غرض و نظر از غیر مسلمین که پیرامون اسلام تحقیق و کاوش نموده اند راجع به تمدن اسلامی و حقوقی که در اسلام برای انسان و برای زن و مرد مقرر شده و در آن برابری همه در مقابل قوانین و لغو امتیازات نژادی و زبانی و جغرافیائی و فقر و توانگری و غیره رعایت شده است، صریحاً به کار سازی احکام اسلام برای اداره جهان امروز و بعد از امروز اتفاق دارند.

در این دین استعباد و استکبار و استعلا رسماً و صریحاً لغو و ممنوع شده است و همگان را به قرار گرفتن در خط آزادی برابری و برادری دعوت کرده است که نمونه هائی از این تعالیم را در این آیات و احادیث می خوانید:

" قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ." (1)

" اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقَاكُمْ." (2)

" تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ." (3)

" اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ وَاِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ." (4)

" وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ." (5)

ص: 18

---

1-9. (1). سوره آل عمران، آیه 64.

2-10. (2). سوره حجرات، آیه 13.

3-11. (3). سوره قصص، آیه 83.

4-12. (4). سوره نحل، آیه 90.

5-13. (5) 5. سوره فصلت، آیه 34..

در حدیث از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که

«لا فضل لعربی علی عجمی و لا لأبیض علی أسود» (1).

حدیث دیگر »

بران لیس فوقهما بر: الایمان بالله و النفع لعباد الله و شران لیس فوقهما شر: الشرك بالله و الضر لعباد الله» (2).

در بخش پرستش خدا و عبادات این دین بر اساس خلوص نیت و یکتاپرستی دستورات عبادی مهم آن در درجه اول نماز است و سپس روزه و حج و برنامه های دیگر که در عین عبادت همه متضمن تعلیمات تربیتی و اجتماعی و سیاسی و تجلیگاه برادری و برابری و وحدت اسلامی و انسانی و بالخصوص نسبت به نماز در قرآن مجید تأکید بسیار شده است که باید شخص مسلمان این رابطه خود را با خدا حفظ نماید و در واقع در اوقات نماز به حضور خداوند متعال مشرف شود.

آیات قرآنی و هزارها حدیث در زمینه تعالیم متعالیه و دستورات سازنده مکتب بسیار است پیرامون هر يك از این مطالب عقیدتی و عملی صدها و بیشتر کتابهای علمی، اجتماعی، اخلاقی - حقوقی - سیاسی نوشته شده. کتابهای تفسیر قرآن مجید با آن همه حجم که در مجلدات متعدد نوشته شده و کتابهایی که در شرح احادیث شریفه است کتابهای فقه، و اخلاق و سیره همه و همه پیرامون این مطالب و مطالب عالی دیگر است و هر گونه توضیحات کافی برای برنامه زندگی بشری در این کتابها داده شده است. مخصوصاً در کتابهای دعا به زبان دعا در کاملترین مدرسه تربیتی اسلام وارد می شویم و در این مدرسه است که انسانهای ممتاز و پاک و مخلص تربیت و ساخته می شوند.

خداوند همه گروندگان به اسلام را بر آن ثابت بدارد و التزام و تعهد ما را در عمل بسیار نموده و ما را به راه راست که راه نجات از حیرت و سرگردانی و فساد و فحشاء و

ص: 19

---

1-14. (1) 6. الاستغاثة، 30/1.

2-15. (2) 7. تحف العقول، 35..

بی رحمی و بی ایمانی است هدایت فرماید. و السلام علی من اتبع الهدی و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

### پیرامون کتاب الانسان الكامل نوشته عزیز الدین نسفی

س 8. با عرض سلام و تشکر از همه دست اندرکاران سایت، امیدوارم که خداوند متعال به شما قوت و اراده خالصانه عطا نماید. چندی پیش مطلبی را از سایت شما خواندم که در آن شخصی درباره جبر و اختیار و تقدیر و اراده آدمی سؤالاتی را پرسیده بود، البته جواب بسیار صریح و روشن بود ولیکن خواستم اگر این شخص مایل باشند مطالعه بیشتری در این مورد داشته باشند کتابی را با عنوان الانسان الكامل نوشته عزیز الدین نسفی، عارف (قرن هفتم) که در سال 1377 انتشار یافته است را معرفی کنم که بنده نیز این کتاب را مطالعه کرده ام و از این کتاب درس های آموزنده ای فرا گرفته ام، کتابی است بسیار آموزنده و راهنما، با آرزوی توفیق روز افزون خدا نگهدار.

ج. توجه شما به تحقیق و بررسی شایان تقدیر و تحسین است خداوند متعال ابواب هدایت را بر روی شما مفتوح و به وعده

«والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سلینا

« شما را به راه هایی که موصل به مطلوب است هدایت فرماید.

راجع به کتاب «الانسان الكامل» نسفی شاید به مطالب فصل سوم و چهارم از رساله دوم آن نظر دارید؛ متأسفانه جبر کامل و نفی مطلق اراده و اختیار از آن استفاده می شود که خلاف صریح قرآن مجید از بسمله سوره فاتحه الكتاب تا آیات کریمه سوره «الناس» است. همه روایات که مثل آیات دلالت بر وعد و وعید و بشارت و انذار و امر و نهی و دعوت به تفکر و تعقل و بعث رسل و انزال کتب و هدایت و ضلالت و نسبت افعال به عباد دارند، این را رد می نماید. در این نامه غرض مطرح کردن اصل موضوع و بیان

حقیقت «امر بین الامرین و منزلت بین المنزلین» که از مکتب اهل بیت علیهم السلام یگانه مکتب مصون از خطا وارد است، نیست فقط اشاره و تذکر است.

حقیر از این یادآوری جنابعالی چنین فهمیدم که در عالم معارف اعتقادی اهل مطالعه می باشید، لذا لازم دانستم که راجع به هویت این کتاب و امثال آن از کتب به اصطلاح عرفا آنچه علی العجاله و به طور اختصار به نظر می رسد به عرض برسانم:

این کتاب علاوه بر آن که مشتمل بر بعضی تناقضات است در استفاده از آیات قرآن مجید و روایات، مرتکب خطاهای بزرگ شده و نصوص و ظواهر آن ها را به خلاف مدلول آن ها که در همه تفاسیر معتبر است تأویل و معنی می نماید و در الهیات قائل به وحدت وجود و مطالب باطل دیگر است و در سائر عقاید هم گرفتار انحراف شده است و در آن حتی مثل عقیده فاسده تناسخ و عقایدی که از اسلام بیشتر از دوری خاور از باختر فاصله دارد مطرح گردیده و یک سلسله از مطالب آن هم صرف ادعا است.

روی هم رفته اگر چه گاه کلمات و سخنان و اشعاری دقیق و دل پسند و دعوت به تسامح و تساهل دارد در اصل بر مشرب اسلام و دعوت قرآن نیست و مع ذلك- مثل هر کتاب از این قبیل - خالی از مطالب مقبول و معقول نیست اما ترویج و حتی مطالعه آن برای بعضی افراد خطرناک است.

اشتغال به کتاب ها شخص را از تمسک به هدایت های قرص و محکم کتاب و سنت باز می دارد و موضع گیری های افراد را در برابر اهل باطل ضعیف می سازد. نمی توان تلاش مستشرقین مثل ماریژان موله یا کربن را برای نشر این کتاب ها و ترویج و تعظیم آن ها بی غرض و مرض دانست. خداوند متعال همه ما را به صراط مستقیم، صراط قرآن و هدایت اهل بیت علیهم السلام هدایت فرماید.

## حقیقت وحی چیست؟ چرا پیامبران از ملائکه نیستند؟

س 1. حقیقت وحی چیست؟ ما که حقیقت وحی را نمی دانیم چگونه پیامبران را تصدیق نماییم؟

## چرا خداوند ملائک را مستقیماً برای هدایت انسانها نفرستاد؟

ج. در جواب این سؤال باید توجه داشته باشیم که این پرسش فقط برای تکمیل معرفت، و آگاهی بیشتر به حکمت الهی می تواند بجا باشد و بصورت اعتراض و به عنوان حق سؤال داشتن، منطقی و قابل توجیه نیست زیرا خداوند متعال عز اسمه مسئول کسی نیست و همه مسئول او می باشند "لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ" (1) که از این جمله- انشاء باشد یا اخبار- عدم صحت سؤال از افعال او استفاده می شود.

گفته نشود که چگونه اخبار است و حال آنکه هزارها مردم به کارهای خدا اعتراض و از وجه افعال او می پرسند.

زیرا در پاسخ گفته می شود بنابر اینکه اخبار باشد مفاد این خواهد بود که سؤال و پرسش حقیقی که سائل بتواند و حق داشته باشد مسئول را در مقام پاسخگویی و جواب قرار دهد صورت خارجی پیدا نمی کند. بنده کجا و خالق بزرگ جهان کجا (ما للتراب ورب الأرباب).

بلی صورت سؤال که حاکی از جهل و خودخواهی و غرور بشر است پیدا میشود اما این سؤال از شخصی که بر کرسی سؤال نشسته باشد و مسئول را در موقف بازخواست و استیضاح قرار بدهد نیست بشر روی عجز خود یا اینکه می خواهد همه چیز و همه جریانها مطابق هواها و ملائم با طبع او باشد- با اینکه در این امور نیز همیشه تشخیص

ص: 22

او صواب نیست و همان مصداق "عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" (1) - اظهار نظر می کند که البته از حد استعداد عقل و فهم او خارج است و نمی تواند کارهای خدا را زیر سؤال ببرد.

ولی برای ازدیاد بصیرت و معرفت و کسب ایمان و یقین بیشتر پرسش و سؤال جائز است و در حدیث است: «

ان دائکم الجهل و دوائکم السؤال».

سؤال برای دانستن و آگاهی موجب رفع پرده های جهل و نادانی می شود.

پیغمبران خدا و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین از سؤال افرادی که در مقام کسب علم و معرفت بودند استقبال می کردند و بیشتر بدون سؤال مطالب مهم را مطرح می فرمودند و حقائق عالی را بیان می کردند.

همه وظیفه دارند که از علماء و بزرگان و از رجال الهی بپرسند و به وسیله سؤال از آنها پرده های جهل را از پیش روی خود بردارند آن بزرگواران نیز در کمال شفقت و مهربانی آنچه را در حقایق علمی و معرفتی باید بیان کنند بیان فرموده اند و از همگان دستگیری نموده اند و چنان که در عالم تکوین و اعطاء نعمتهای مادی قدم به قدم بشر جلو برده شده هر لحظه و هر دم مشمول نعمتی جدید و رحمتی تازه واقع شده است در این مورد نیز جهل ما را مرتفع و به رفع پرده های جهل و نادانی از دلها همت گماشته اند. و چنان که جسم ما را غذا روزی فرموده اند روح ما را نیز غذا بخشیده و همه از فیض رزاقیت خدا در امور مادی و معنوی بهره مند می باشند. وقتی اینگونه سؤال ها با اینگونه بینش مطرح شد جوابهای شافی و کافی از آن دریافت خواهد گردید.

و اما اصل این سؤال ظاهراً به چند جهت پیش آمده است:

ص: 23



یکی اینکه ربط انسان را با خدا با ملاحظه حال خود و قیاس بخودشان و سائر افراد عادی نمی توانستند باور کنند و چگونگی حقیقت این ربط و حقیقت وحی بر آنها پنهان بود چنان که بر دیگران نیز پنهان است.

دوم اینکه گرفتاری انسان را به عوارض عالم طبیعت بویژه نیازمندی های مشترك بین انسان و حیوان مثل خوردن و نوشیدن و خوابیدن و غیر آن را مناسب با مقام رسالت و سفارت الهی نمی دانستند.

قرآن از قول آنها می فرماید "مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمَشِي فِي الْأَسْوَاقِ" (1) اینان گمان می کردند که باید پیامبران در این عوارض با دیگران فرق داشته باشند و غذا و خوراکشان مادی نباشد یا خوراکیها و نوشیدنی های خاصی باشد که افراد عادی به آن دست نیابند لذا چنان که قرآن مجید می فرماید می گفتند "مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ" (2) یعنی این نیست مگر بشری مانند شما می خورد از آنچه شما می خورید و می نوشد از آنچه شما می نوشید.

چنانکه برخی از اینها که سطح فکر پائین تر داشتند گمان می کردند اولی و سزاوارتر به پیامبری زورداران و متنفذین و رؤسای قبایل و مترفین و متنعمین می باشند لذا می گفتند: "لَوْلَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ" (3) اینان به معیارهای واقعی و اینکه ارزش انسان به فضایل نفسانی و کمالات و صلاحیتهای معنوی و اخلاقی است توجه نداشتند.

سوم، مخالفت با پیامبران بود که چون می دیدند در برابر دعوت آنها حرفی ندارند و نمی توانند دعوت آنها را رد کنند و یا معجزاتشان را انکار نمایند این شبهه را می آوردند و

ص: 24

---

1-18. (1). سوره فرقان، آیه 7.

2-19. (2). سوره مؤمنون، آیه 33.

3-20. (3) 2. سوره زخرف، آیه 31..

شاید این آیه شریفه "إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا" (1) مثال همین مردم بوده است چنان که از این آیه "أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنْآ إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ" (2) هم استفاده می شود که انگیزه آنها استکبار و گردنکشی بوده است.

در حالی که در همه جا و همه جوامع رسم متابعت از بشر متدوال بود و همه رؤسای قبایل متبوع بودند در مورد رسولان خدا می گفتند آیا يك نفر بشری از خودمان را متابعت کنیم. معلوم است این کلام گفتار رؤساء بوده است که رسالات انبیاء را با استضعاف و استبداد خود منافی می دیدند.

به هر صورت هر کدام از این جهات منشاء این اشکال باشد ما از آن چند جواب می دهیم:

1. درك نکردن حقیقت وحی و چگونگی ربط انسان با عالم غیب دلیل عدم امکان و وقوع این ربط نمی شود این يك اتصال است و يك ربط است که حاصل می شود و رسالات انبیا بر آن دلالت دارد و معجزاتشان نیز گواه آن است.

ما می بینیم در خواب گاه انسان با گذشته و آینده و شرق و غرب مرتبط می شود و فواصل زمانی و مکانی از میان می رود و معلوماتی انسان کسب می کند اما چگونگی این ربط و اتصال و حقیقت آن نامفهوم است اما نمی توانیم اصل این اتصال را منکر شویم.

وحی و ارتباط نبی با عالم غیب ثابت است اما حقیقت آن بر بشر معلوم نیست بنابراین نمی توان این ارتباط را چون برای همگان و اکثریت اتفاق نمی افتد یا چون حقیقت آن بر ما مکتشف نیست انکار کرد. ربط انسان با عالم غیب هم مثل مسئله ربط حادث و قدیم است که هست اما چگونه است؟ حقیقت آن بر ما نامعلوم است.

ص: 25

---

1-21. (1) 3. سوره ابراهیم، آیه 10.

2-22. (2) 4. سوره قمر، آیه 24..

اگر بگویند ما این ربط را قبول داریم اما برای غیر انسان از ملائکه امکان پذیر است و لذا بسیاری از آنان می گفتند ملائکه باید این ارتباط و سفارت را عهده دار باشند.

جوابش این است که ملائکه نیز مثل انسان مخلوق هستند و ارتباط آنها با عالم اعلی از خودشان مثل ارتباط انسان برای ما متصور نیست

ان الملا الاعلی یطلبونه کما یطلبونه انتم

(1)

علاوه بر اینکه ارتباط بشر با ملائکه نیز يك امر غیر عادی است و حقیقت آن نیز نامفهوم است خواه یکفرد به عنوان رسول با آنها مرتبط شود و خواه تمام افراد با همه یا یکی از آنها که حامل وحی می باشند ارتباط پیدا کنند مگر اینکه ملائکه در عوارض و مقومات انسانی ظاهر شوند که در اینصورت باز هم ارتباط انسان با عالم غیب خواهد بود.

حاصل اینکه این عدم درک حقیقت وحی و اختصاص آن به افراد نادری که انسان مافوقند نه مافوق انسان، صحت رسالت و سفارت بشر را از جانب خدا نفی نمی نماید.

2. ملائکه اگر ملك باشند و بنا باشد با حفظ همان جهات ملکوتی خود اداء رسالت نمایند ارتباط آنها در عالم ظاهر و شهادت با هر انسانی ممکن نیست مگر اینکه واجد لباس بشری و خصایص انسانی گردند که باز اشکال عود می کند و لذا در قرآن مجید می فرماید: "وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ [24]

و اگر بگویند فرشته بطور پنهانی با هر کس ارتباط پیدا کند و وحی را به او برساند، جوابش این است که این موجب هرج و مرج می شود زیرا هر کس ممکن است سخنی بگوید و ادعائی کند و آن را مستند به وحی خاص به خود بشمارد و مفسد و معایب دیگر از آن پیدا خواهد شد.

ص: 26

3. فرستادن پیغمبران بدیهی است برای راهنمایی بشر است باید تا ممکن است این برنامه چنان پیاده شود که این غرض بیشتر و بهتر فراهم شود و الا نقض غرض خواهد شد.

بدیهی است که فرستادن پیغمبر از جنس خود مردم از جهات ذیل برای تامین این غرض مناسبتر است:

الف- پیغمبران علاوه بر آنکه رسالت خدا را می رسانند با عمل نیز مردم را راهنمایی و شخصا رسالتی را که دارند در بین مردم پیاده می نمایند تا رفتارشان نمونه عملی و الگو باشد و این مقصد با اینکه از جنس خود بشر باشند و عوارض و حوائج بشری را داشته باشند امکان پذیر خواهد بود.

مردم دوست می دارند نمونه های عملی را ببینند و افراد صالح و شایسته و فداکار اگرچه حرف کم بزنند با عملشان بیشتر مردم را تحت نفوذ خود و رهنمودهای خود قرار می دهند چنان که می بینیم یکی از علل عمده پیروزی سریع و گسترده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همان اخلاق حمیده و التزام آن حضرت به عمل به احکام خدا و نظامات اسلام بود.

ب- برگزیدن پیغمبر از خود مردم موجب انس و گرایش مردم به او خواهد شد و بین او و دیگران يك حال عادی و روابط عادی برقرار می شود با آنها معاشرت و مجالست می نماید و از آنها همسر می گیرد و ... در حالیکه اگر از ملائکه باشد این فائده که اسوه و نمونه باشند وجود پیدا نمی کند.

در قرآن مجید می فرماید:

" وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا" (1)

در این دو آیه به این نکته مهم اشاره شده است که باید پیغمبر از خود جامعه باشد و اگر در زمین فرشتگان مسکن داشتند برای آنها از ملائکه پیامبر می آمد.

ص: 27

هم چنین می فرماید: "هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ" (1) و بلکه منت بر مؤمنین می گذارد که می فرماید: "لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ" (2) و در آیه دیگر می فرماید: "لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ" (3).

بنابراین وقتی در بین انسانها افرادی باشند که شایسته مقام رسالت و تحمل وحی و سفیر خدا بودن و وساطت بین خدا و خلق را داشته باشند حکمت خدا اقتضا می نماید که پیامبران خود را از میان خود انسانها برگزینند و اگر از غیر انسانها و از فرشتگان باشد فوائد مهمی که در بعثت انبیاست تأمین نمی شود.

اگر تمام لشکرهای دنیا و جنود غیبی بر سر بنی امیه ریخته بودند این چنین که حسین علیه السلام با امتناع خود از بیعت با یزید و قبول آن همه مصائب، آنها را پایمال کرد و شکست داد، یزیدیان رسوا نمی شدند و شکست نمی خوردند و این چنین حق ظاهر و باطل آشکار نمی گردید.

### چرا هیچ زنی به عنوان پیامبر مبعوث نشده است؟

س 2. چرا خداوند متعال از 124000 پیامبر خود عده ای را زن قرار نداد تا زنان هم به راحتی و بدون پرده بتوانند سؤالات و مشکلات خود را حل کنند؟

ج. اولاً این پرسش بگونه ای دیگر در عصر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مطرح شد: چرا قرآن بر دو نفر از- باصطلاح- بزرگان و عظمای عرب نازل نگردیده که چنین و چنان شود؟ و وجه اختصاص آن به شخص محمد بن عبدالله که آن مال و ثروت و ریاست ظاهری را ندارد چیست؟

ص: 28

---

1-26. (1). سوره جمعه، آیه.

2-27. (2). سوره آل عمران، آیه 164.

3-28. (3). سوره توبه، آیه ..

بدیهی است اگر خدای متعال در جواب آنها حکمت های بزرگ و شرائط و صلاحیتهای موجود در شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و اسرار و جهاتی را که جز خدا بر همه آنها احدی مطلع نبود برای آنها می شمرد، هم کلام بسیار طولانی و وسیع می شد و هم آنها که در آن محیط جاهلیت و افکار کوتاه و اعتبارات موهوم گرفتار بودند از درک و قبول آن عاجز بودند، لذا جواب شافی و کافی و مختصر آن اینست که "اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ" (1) خدا داناتر است که در کجا (و چه محل و قلبی) رسالت خود را قرار دهد.

و به عبارت دیگر "إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" (2) خدا می داند و شما نمی دانید. بدیهی است که هر فرستنده ای فرستاده و رسولی می فرستد که خود از دیگران به تعیین او برای مقصدی که دارد آگاهتر است، تا چه رسد به اینکه فرستنده خداوند متعال و رسول و فرستاده شده رحمة للعالمین باشد.

بنابراین وظیفه آنان که این پیام آور عزیز بسوی آنها از جانب خدای جلیل آمده اینست که از او استقبال کنند و پیام خدا را از زبان او بگوش جان بگیرند و بشنوند و بکار بندند و به این عذرها که چرا این آمد و آن نیامد، وقت و عمر خود را تلف ننمایند و هشدارهای خدا را در نظر بگیرند.

جواب از این سؤال شما در اصل، همان جواب قرآن است که (خدا بهتر میداند که چه کسی را به رسالت خود انتخاب کند) از هر جنس و از هر قبیله و از اهل هر سرزمین که انتخاب فرماید، همه باید از او استقبال کنند و بدانند که اگر گزینش دیگری بصلاح رسالت و تبلیغ و هدایت آنها بود، حتماً خدا او را برمی گزید و این اصلی است که مکرر در قرآن بر آن تأکید شده است.

ص: 29

---

1-29. (1). سوره انعام، آیه.

2-30. (2). سوره نحل، آیه 74 ..

شرائط ادب بنده که در ذات خود جاهل است و «إِنَّمَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ» (1) زبان حال او است در برابر خداوند "عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ" (2) "وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ" (3) اینست که اگر اهل معرفت باشد، و به درجه ای از مقام بینش و بصیرت رسیده باشد همان جواب "اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ" (4) را که مشحون به تنبیهات است دریافت کند و زبان به تسبیح و تهلیل و تجلیل و تقدیس بگشاید.

مع ذلك با عذرخواهی کامل و تقاضای عفو و بخشش از درگاه خداوند علیم و قدیر عرض می کنم که یکی از امور مهمه ای که از دعوت انبیاء و مخصوصاً قرآن مجید استفاده می شود اینست که زن و مرد را با هم و در کنار هم و به صورت يك واحد قرار داده و خطابات قرآنی چه آنها که "يَا أَيُّهَا النَّاسُ" است و چه آنها که "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" است فراگیر هر دو و خطاب به هر دو است.

غرض این است که برخلاف فرهنگی که امروزه در جامعه ما ترویج می شود که مرد و زن را در برابر هم و معارض یکدیگر قرار می دهد و گمان می کنند که هر کجا و در هر موقف و مکان و محل و شغل که این جنس باشد باید آن جنس هم در آنجا حضور داشته باشد، دعوت اسلام دعوت به واحد شدن زن و مرد و اشتراك خاصی است که در هیچ وجه مشترکی بین مردم جز بین زن و مرد تحت تعالیم عالییه اسلام حاصل نمی شود که می فرماید: "هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ" (5) "يَا" وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ

ص: 30

---

1-31. (1). دعای ابوحمزه ثمالی.

2-32. (2). سوره توبه، آیه و 105.

3-33. (3). سوره بقره، آیه.

4-34. (4). سوره انعام، آیه 124.

5-35. (5). سوره بقره، آیه 187 ..

أَزْوَاجًا لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلْ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً<sup>(1)</sup> این فرهنگ و این تربیت غیر از تربیتی است که امروزه زنان به اصطلاح روشنفکر و مترقی و غرب زده می خواهند.

تربیت اسلام این دورا چنان می سازد که این نمی گوید چرا من آنجا نیستم و چرا پیغمبر نشده ام و چرا کار بازار و اداره و سروکله زدن با این و آن ووو با من نیست؟

اگر بنا بود برای مردها پیغمبر از جنس خودشان و برای زنها نیز پیغمبر از جنس خودشان فرستاده شود این خود اول جدائی و عنوان این و آن و دوئیت و القاء اختلاف می شد.

از طرفی امر رسالت امری است که در برخی موارد نیاز به داشتن مواضع دشوار و بسیار سخت و خشنی است که زن را برای این مواضع مکلف نمی کنند طرفیت با نمرود و آن مواضعی که حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه السلام داشت، یا طرفیت با فرعون و آن مواضع سختی که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام به آن مبتلی شد، یا آنچنان مواضعی که برای حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام پیش آمد و از همه روشنتر مواضعی که برای حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله جلو آمد، آن سرسختیهای که کفار جاهلیت در معارضه با آن حضرت نشان دادند، آن همه آزار و متاعب و مصائب چه قبل از هجرت و چه بعد از آن همه شاهد و گواه صدقی است بر اینکه پیامبران باید از بین مردها انتخاب شوند که به حسب خلقت و طبیعت خود می توانند کارهای سخت را متحمل شوند.

### آیا عنایت به بعضی در عالم ذر، منافات با عدالت حق تعالی ندارد؟

س 3. چرا در عالم ذر یا در دنیا خداوند به برگزیدگان خود خصوصاً اهل بیت عصمت و طهارت توفیق تقدم عنایت نموده است که سبب پیشرفت و رسیدن به درجات عالی اخروی است و دیگران محروم مانده اند؟ نعوذ بالله این عدالت نیست چگونه پاسخ بدهیم؟

ص: 31



ج. شبهه مذکوره وهم باطل است و منشأ آن عدم توجه به معنای عدالت است اگر چه توضیح مطلب احتیاج به تفصیل دارد که فعلاً فرصت آن نیست ولی بطور اجمال باید توجه داشت که کسی چیزی از خداوند متعال طلب ندارد هر نعمتی که خداوند به انسان مرحمت فرماید تفضلی است و چنانچه به شخصی به جهتی که خود خداوند می داند نعمت بیشتر مرحمت فرماید ظلم به دیگری نیست چون هر يك را بر حسب مصلحت و حکمت آنچه باید عطا فرموده است. والله العالم

### چرا خداوند متعال عنایتی را که به ائمه علیهم السلام داشته به ما فرموده است؟

س 4. اگر خداوند متعال عنایتی که به حضرات ائمه علیهم السلام داشت به ما نیز عطا می فرمود از مقام عصمت بهره مند می شدیم پس چرا به ما عنایت فرمود؟ آیا عصمت جبری محذوری ندارد؟

ج. اصلاً اجزاء و اعضاء يك پدیده يك انسان يك حيوان يك مورچه يك دستگاه يك عالم پهناور آفرینش حق ندارند این سؤال را از خالق و آفریننده و سازنده خود بنمایند. سازنده يك کارخانه که می خواهد کارخانه بسازد برای هر نقطه و گوشه ای از آن جزء مناسب آن را می سازد.

این عالم با این همه میلیاردها میلیارد اجزای كوچك و بزرگ که ساخته می شود يك جزئش مثلاً فلان كهكشان يك جزئش فلان منظومه يك جزئش این زمین يك جزء زمین این کوه و آن کوه و آن دره و اقیانوس و درخت و معدن و انسان و حیوان و اتم ها و ... است و انسان با میلیونها و میلیونها اجزای كوچك و بزرگ سر و گوش و چشم و دست و پا و غیره.

کمال آفرینش این عالم به این است که این اجزاء و اعضاء، هر کدام باشند و در جای خود، اگر بنا باشد همه يك چیز باشند انسان همه اش دست باشد یا حیوانات همه انسان باشند یا گیاهان و نباتات همه گل یا همه گلها لادن باشند خلقت ناقص و ناتمام می شود

و يك كارخانه اگر همه اش فلان جزء باشد كارخانه به وجود نمی آید. اگر حیوانات كوچك و بزرگ همه بگویند چرا من آن هستم و یا انسان نیستم و انسان بگوید چرا فرشته نیستم؟

جواب این است همه را فرشته آفریدن یا همه را مرد یا زن یا انسان یا همه را در يك درجه از استعداد جسمی و عقلی آفریدن یا همه انواع طیور را نوع واحد آفریدن معنایش انسان نیافریدن و اسب و گاو و گوسفند نیافریدن و خلاصه عالم را به این نظم نیافریدن است و بعبارت دیگر همه را فرشته آفریدن یا جماد را نبات آفریدن یا ماه را آفتاب آفریدن یا همه را محمد و علی و فاطمه علیهم السلام آفریدن دیگران نیافریدن و ماه نیافریدن و عالم نیافریدن است شما را فرشته آفریدن شما را نیافریدن است و همه را در يك شكل و صورت و استعداد آفریدن همه را نیافریدن است نظام عالم به اینکه هر چیزی خودش باشد و همه این اصناف مخلوقات با این نظام باشند برقرار است.

خواننده عزیز در اینجا آن قدر اسرار در ذهن موج می زند که قلم و بیان از تقریر آن ناتوان است.

من گنگ خواب دیده و عالم تمام من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش

بنابراین عالم موجود و انسان با این تشکیلات و این سازمانی که دارد این عالم است عالم ملائکه نیست و عالم معصومین نیست. این عالم به همین کیفیت و نظامی که دارد عالم دنیا است عالم تکلیف است عالم اختیار است کاملترین نظامات در آن برقرار است. باید هم معصوم و هم انسانها و افراد آنچنانی که مورد عنایت و اصطفاء و تایید هستند باشند و در عین حال مکلف و مختار و صاحب میل ها و غرائز طبیعی باشند و هم دیگران باشند. آنها هم چنان نیست که از عنایات خدا محروم باشند که آنها محکوم به گناه و معصیت باشند بلکه آنها نیز می توانند از گناه خود را کنترل کرده و مسلط بر نفس خود باشند.

در هیچ مرحله ای جبر در کار نیست نه معصوم مجبور به اطاعت و عبادت است و نه دیگران مجبور به گناه. اختیار برای همه هست هر چند زمینه اختیار خیر باشد و در بعض موارد و نسبت به اشخاص بلکه شخص واحد به حسب احوال و مقامات فراهم تر باشد. مثلاً در روز عاشورا برای حر چنان که زمینه اختیار شرّ و ادامه همکاری با شمر و عمر سعد فراهم بود زمینه اختیار خیر و انتخاب سعادت شهادت فراهم نبود. کسیکه در چنان ورطه ای مخیر بین مرگ و حیات می شود خود را ناچار با اختیار حیات می بیند اما این حالت او را مسلوب الاختیار نمی نماید لذا توانست با اختیار جانب خیر و سعادت و شهادت را اختیار کند و در لشکر عمر سعد آن کسانی که مثل حرّ، بزرگی گناه مقابله با امام و ولی الله را می دانستند، مجبور بر ادامه همکاری با این زیاد نبودند و به اختیار دنیا را بر آخرت و شقاوت را بر سعادت برگزیدند.

حاصل این است که شرایط هر طور باشد مساعد یا مخالف موجب سلب اختیار نمی شود: "إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا" (1) و "فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ". (2)

### چرا ما از موهبت عصمت بهره مند نیستیم؟

س 5. خداوند متعال چرا عده معدودی را معصوم و مصون (اعم از گناه و خطا) قرار داده و دیگران (افراد عادی) را از این موهبت بی نصیب کرده است و آیا این لازمه عدل خداوند است؟ و با عدل خدا سازگار است؟

ج. این مسأله بسیار وسیع و دامنه دار است و در همین دو مورد که اشاره کرده اید خلاصه نمی شود، اختلاف حظوظ و برخوردارگی ها از نعمتها، اختلاف عمرها و اختلافات بسیار

ص: 34

---

1-37. (1). سوره انسان، آیه.

2-38. (2). سوره کهف، آیه ..

دیگر همه زیر این سوال می رود حتی در عالم حیوانات و نباتات و جمادات و ملائکه هم مطرح می شود و در عین حال که علل ظاهریه بسیاری از آنها معلوم و قابل استکشاف است در بسیاری هم تا حال نامعلوم مانده است و بسا که بعد از این هم نامعلوم بماند.

اگر انسان در عالم خلقت و نظاماتی که در آنها برقرار است از اتم تا کهکشانها و در انسان و حیوان و گیاه و همه و همه، فکر و اندیشه نماید و همه را با همه اختلافات که دارند که نباید اختلاف هم گفت ملاحظه نماید، می بیند همه بر اساس یک نظام متقن برقرار هستند. بسیاری از این اوضاع برای کسانی که از ارتباطات و حکمتهایی که در کل عالم خلقت بکار رفته بی اطلاع باشند مورد سؤال و اشکال باشد. ولی با توجه به یک سلسله قواعد کلی، شخص آگاه در حد دانش و اطلاع خود نظام همه را استوار می بیند نوعی که بهتر از آن برایش قابل تصور نیست. این نظم و کیفیت هم اگر در معرض دید و فهم او قرار نگرفته بود هرگز برایش قابل تصور نبود.

مسأله فراتر از این است که انسان بتواند با بحث در این عمرهای بشری عادی بخشهایی از آن را بطور جامع شناسائی نماید و اگر بعد از تدبیر و تأمل در آنچه گفته شد و برای بشر به دست آمده است از روی کمال تواضع در درگاه خالق هستی (عزاسمه) سجده نماید و به این جمله زیبا و مشحون از معنی و معرفت مترنم شود سزاوار است **ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (1)**.

نظامات هستی بر اساس تقدیر خداوند عزیز حکیم علیم است اندازه گیریهای اوست که همه عقلاء و ملائکه هم از اینگونه تقدیر و اندازه گیری عاجز و ناتوانند و همه به این معنی می رسند که تقدیر اگر چه بسیار بسیار پیچیده و غامض است اگر غیر از این بود زیر سؤال میرفت (ابروی تو اگر راست بدی کج بودی). این اشاره ای بود بسیار مختصر به کل مطلب و سئوالات مشابه در عالم خلقت و در افعال الهی.

ص: 35

اما در خصوص این مورد اولاً چنان که عرض شد اینکه کسی بخواهد يك جریان یا پیش آمدی را خلاف عدل بداند، در صورتی قابل توجیه است که تمام اوضاع و احوال کاینات و ظاهر و باطن و صورت و معنی و روح و جسم و خلاصه کل کتاب تکوین را زیر نظر تحقیق گذارده باشد و همه را دانسته و فهمیده باشد. در غیر این صورت حکم به خلاف عدل بودن يك وضع و يك جزء از کاینات غیر موجه است و بیشتر از يك احتمال ضعیف باقی نمی ماند.

اجمالاً مسأله اصطفاء و برگزیدگی در عالم خلقت بین افراد و بلکه انواع از قرآن مجید استفاده می شود و از همه مهمتر اینکه می فرماید: "خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا"<sup>(1)</sup> هر چه در روی زمین است برای بشر خلق شده است حقیقتی که تصرفات بشر در کاینات و تسخیری که برای او از مخلوقات زمینی و بلکه فضائی فراهم شده بر آن گواهی می دهد.

در اینجا که بشر به این موهبت اختصاص یافته و این همه مخلوقات دیگر و ذوات حیات از آن محروم شده اند چه کسی می تواند بگوید: چرا؟ و چرا همه يك نواخت نیستند؟ همه اسب همه حیوان همه انسان همه به يك شکل واحد آفریده نشده اند؟ آیا در این صورت عالم خلقت چه معنائی می یافت همه درختها يك میوه بدهند و همه جنس واحد باشند همه مورچه و قورباغه و ماهی باشند اینگونه سؤالات اگر در انسان رخنه کند، علامت مالیخولیائی و محرومیت از عقل و استقامت فکر است.

در بین افراد انسان هم خدا بر حسب حکمت خود اشخاصی را برگزیده چنان که از فرشتگان افرادی را برگزیده است اینها پیغمبران و امامان معصوم هستند که آنها را به مقامات و درجات متعدد خصوصاً علوم لدنیه برگزیده است. آدم و نوح و ابراهیم و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین - و مریم مادر عیسی و فاطمه زهرا علیها السلام و بسیاری دیگر را برگزیده است توفیقات و عنایات خاصه ای

ص: 36

شامل حال آنها میشود که هم ممکن است ابتداء عطا شده باشد و هم بواسطه صلاحیت های اخلاقی و افعالی آنها بر اساس آنچه خدا به آن عالم تراست.

چنان که در جواب آنان که در اختصاص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله به رسالت می پرسیدند چون به ظاهر آن حضرت را دارای مکنت ظاهر و اعتبارات دنیایی نمی دیدند می فرماید: "اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ (1) خدا می داند که رسالت و پیغمبریش را در کجا قرار دهد و به چه کسی اعطا کند هم چنین خدا میداند که توفیقات و عنایات خود را به چه کسانی عطا فرماید: "وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" (2).

عصمت از گناه و خطانی ز از همین امور است که خدا می داند چه کسانی واجد آن می باشند و آن حال و آن بینش و آگاهی و خودداری از گناه را چه کسانی دارا هستند.

مع ذلك چنان نیست که معصوم ملزم و ناچار به ترك گناه باشد بلکه معصوم هم مثل سائر مکلفین به تکالیف مکلف است و باراده و اختیار کامل خود تکالیف را ادا می کند او هم مثل دیگران قوای نفسانی دارد همه غرائز در وجود او جمع است اما او بر همه مسلط است و همه را به جا و در مورد خود اعمال می کند.

بنابراین در اصل و تکلیف و اختیار همه با هم شریکند آنکه معصوم نیست هم مجبور بگناه نیست می تواند گناه را ترك کند چنان که بسیاری از گناهان را ترك می کند او هم نسبت به بسیاری از گناهان و در بعض موارد حال عصمت و اجتناب از گناه دارد مثلاً بینش دینی او در حدی است که مال مردم را سرقت نمی کند قتل نفس محترمه نمی نماید با محارم خود زنا نمی کند. معصوم این حال قدسی را نسبت به تمام تکالیف و وظایف و بلکه مستحبات و مکروهات دارا میباشد، دیگران هم که معصوم نیستند می توانند حداقل به مراتبی از این عصمت برسند.

ص: 37

1-41. (1). سوره انعام، آیه 124.

2-42. (2). سوره بقره، آیه 216..

باید بدانیم کسی جز خداوند متعال عالم به عصمت اشخاص نیست از این جهت عصمت باید بدلیل عقلی یا نقلی محکم ثابت شود و آن دلیل فقط در مورد انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت است. اما این دلیل مانع از اینکه دیگران هم به مقام عصمت برسند نیست تا اشکال شود که چرا عصمت به آنها اختصاص یافت زیرا جوابش این است که این گوی و این میدان شما هم بیائید معصوم باشید. آنچه ثابت است این است که کلّ نبی معصوم و کلّ امام معصوم و عکس آن که کلّ معصوم نبی و کلّ معصوم امام نیست و خلاصه اراده و اختیار ترك گناه و انجام خیر و صواب برای همه ثابت است و همه مکلف و مختارند و از سوی دیگر اصل تفاوت و تقاضل و اصطفا نیز ثابت است و سرّی از اسرار الهی است که حتی در بین انبیا نیز به حکم " تَلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ" (1) جاری است.

## مراتب عصمت

س 6. آیا عصمت دارای مراتب است؟

ج. بلی، ظاهراً مراتب دارد و اعلی المراتب آن همان است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه طاهرین علیهم السلام واجد آن بودند.

## آیا عصمت قبل از بعثت هم هست؟

س 7. آیا عصمت قبل از بعثت هم لازم است؟ چرا؟

ج. بلی، لازم و ضروری است و انتخاب اشخاص با سوء سابقه نقض غرض است و از حکیم صادر نمی شود. این حسن سابقه اگر نباشد مورد طعن قرار می گیرند مسأله مسأله ای است فطری و عقلی الان هم در دنیا برای تصدی بعضی از مقامات، سوابق سوء را مانع می گیرند.

ص: 38

س 8. آیا دین زرتشت از ادیان الهی است؟ اصولاً ملاک دین الهی چیست؟

ج. در این که دین زرتشت دین الهی باشد اختلاف است و دلیل محکم از قرآن و روایت بر آن نداریم هر چند احکام اهل کتاب بر آنها جاری باشد.

ممکن است در اصل دین او از ادیان توحیدی باشد و آورنده آن از سوی خدا مبعوث شده باشد ولی تاریخ زرتشت از جهات بسیار مجهول و تاریک است و اگر عقیده به یزدان و اهرمن داشته باشد و فاعل خیر و شر را به اصطلاح متعدد بگوید از شرک سر در می آورد.

ملاک دین الهی این است که دعوت مطابق با اصول عقلانیه و اخلاق باشد و با اعجاز هم الهی بودن آن اثبات شود.

## دوران فترت رسالت

س 9. آیا در دوران فترت که حدود 500 سال طول کشید عدم ارسال رسول، نقض غرض نیست؟

ج. "اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ" (1) اولاً بر حسب بعض نظرها در دوره فترت هم اوصیاء انبیاء بوده اند و حجت تمام بوده است و مع ذلك معامله خدا با اهل این زمان مطابق عدل خواهد بود.

ثانیاً ظهور پیغمبر هم شرایطی دارد که تا آن شرایط فراهم نشود که خدا آن را می داند پیغمبر ظهور نمی کند.

ص: 39



س 10. آیا اعتقاد به ولایت تکوینی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام جزء اعتقادات ضروری است؟

ج. برای آگاهی از پاسخ تفصیلی به مطالبی که در کتاب «ولایت تکوینی و ولایت تشریحی» نوشته ام مراجعه کنید.

### آیا امی بودن پیامبر نقص است؟

س 11. با توجه به اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بنا به بیان قرآن کریم امی بوده آیا این نقص محسوب نمی شود؟

ج. آنچه مسلم و ثابت است این است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله قبل از بعثت درس نخوانده و استاد و مکتب ندیده بودند و نمی خواندند و نمی نوشتند بعد از بعثت هم سیره آن حضرت بر ادامه این برنامه بوده است ولی در بعض موارد مثل آنچه در جریان آغاز وحی و در هنگام کتابت صلح حدیبیه به وسیله امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمد، خوانده اند.

### آیا پیامبر صلی الله علیه وآله معجزه حسی نداشته اند؟

س 12. مستدعی است تفصیلاً درباره این نظریه توضیح فرمایید: «با توجه به اینکه اسلام دین عقل و تفکر است پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله معجزه حسی نداشته اند».

ج. برای رفع هر گونه ابهام و اینکه کسی توهم ننماید که پیامبر صلی الله علیه وآله معجزات حسی نداشته به عنوان توضیح عرض می کنیم: در اینکه اسلام پایه عقل و تفکر را بالا برده و دعوت خود را بر اساس عقل و منطق گذارده و با تأکید و اصرار از مردم می خواهد که فکر و اندیشه و تشخیص صحیح را راهنما قرار دهند، شکی نیست. چه بسا اسلام و ایمان آنکه از راه مطالعه و تأمل هدایت

شود و حقیقت دعوت را به واسطه خود آن بشناسد از ایمان کسی که به واسطه يك معجزه حسی که خارج از حقیقت دعوت است ایمان می آورد، ارزنده تر و آگاهانه تر باشد.

شکی نیست که خرافات و موهومات را بسیار و بلکه بیشتر افراد بشر همیشه بجای حقیقت پذیرفته و فکر و ذهن خود را به آن مشغول داشته اند و بسیاری از مردم هم هستند که حتی در کارهای روزمره و امور عادی که طبق اسباب معین جریان دارد، منتظر خرق خادت هستند.

ولی بشر به عالم غیب معتقد است و ماوراء طبیعت را باور کرده است. غیب این عالم را بر این عالم و بر این سلسله اسباب و مسببات عادی و محسوس قاهر و غالب می داند چون همه چیز را از جمله همین اسباب و مسببات را به آن عالم غیب مستند می داند.

غیب مطلق (یعنی خدای جهان) را می ستاید و در برابرش نیایش می کند و ظاهر این عالم را مانند سنگ و کلوخ می بیند که تقدس و احترامی ندارند. هر چیز و هر کس را در صورتی قابل احترام و تقدس می داند که با غیب عالم و عالم غیب ارتباط خاص داشته باشد ارتباطی که درجات و مراتب آن متفاوت است.

دین و مذهب بر اساس ایمان به غیب استوار است که فطری بشر است و اگر ایمان به غیب نباشد دین و مذهب مفهوم ندارد بلکه باید گفت دین و مذهب همان ایمان به غیب است و گرنه در امور محسوس و ظاهر ایمان داشتن و نداشتن مطرح نیست.

این احساس و باور سبب شده است که بشر می خواهد با آنان که بیشتر این ارتباط را دارند آشنا شود و از آنها راه تکمیل ارتباط و برنامه پیمودن و جلورفتن در این راه را بیاموزد. ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه وآله را که در این ارتباط تا حدّ ممکن پیش رفته اند بشناسد و از آنها حقائق غیبی را جو یا شود.

این احساس فطری بشر به عالم غیب، اگر بطور صحیح رهبری نشود سبب می شود که کسانی که در معارف دینی آگاهی ندارند و از انوار هدایت انبیاء استفاده نکرده اند به ارواح مرموز قائل شوند و غیب و ماوراء طبیعت را آنچنانکه باید شناسند.

این افراد پیدایش هر چیز و هر صنف و نوعی را به يك امر غیر عادی و موجود نامرئی نسبت می دهند بلکه پادشاهان و زورمندان هم بر اساس همین تدین فکری و سوء استفاده از انحطاط فکری مردم، خود را به عالم غیب نسبت داده و از افراد غیر عادی شمرده اند.

در اثر این دو نوع درك (درك صحیح و درك غلط از عالم غیب) خرافات و عقلیات و باطیلت و حقائق در برابر هم قرار گرفته و گاهی در هم آمیخته شدند بطوری که تشخیص و تمیز حق از باطل برای بسیاری دشوار شده است.

از اینجا روشن می شود که اعجاز و معجزه برای جدا سازی حقائق از باطیلت است برای آن که بدون شاهد و دلیل، ادعای کسی را نپذیریم و خبرش را از عالم غیب باور نکنیم.

اصل عالم غیب و وجود خدا با این معجزه بزرگ یعنی جهان خلقت ثابت است و اما ارتباط و اتصال خاص با خداوند- که از آن تعبیر به رسالت و نبوت می شود- نیز باید با معجزه ای حسی یا عقلی ثابت شود.

در بین تمام طبقاتی که خود را به خدا و عالم غیب نسبت داده و مدعی ارتباط با خدا و یا ارواح مرموز شده اند و خود را نماینده ای از عالم غیب معرفی کرده اند، طبقه ای که توانسته اند آن را ثابت کنند و گواه حسی یا عقلی به مردم ارائه نمایند فقط پیامبران بودند که هم خودشان و هم اوصیای آنها با معجزاتی که نشان دادند در واقع با خرافات مبارزه کرده و فکر بشر را آزاد نمودند.

جستجوی اعجاز و درخواست معجزه نه فقط سبب رواج خرافات نمی شود بلکه خرافات را از بین می برد. معجزه برهان است و برهان مؤکدترین و محکم ترین دلیل و گواه است: "فَدَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ" (1).

معجزات و خوارق عادات بر دو گونه اند:

گاهی معجزه امری است که بشر بر آن قادر نیست و بدون مدد غیبی نه بالفعل و نه بالقوه تحت اختیار او قرار ندارد مانند «تبدیل عصا به اژدها» و «ید بیضاء» و «بیرون آمدن ناقه از سنگ» و «بینا کردن کور مادرزاد» و «زنده ساختن مردگان» و بعضی از معجزات دیگر. این گونه امور از مقوله امور مادی نیست ولی اقتدار بشر بر آنها نیز خارج از پرواز گمان بشر نیست.

به بیان دیگر، گاهی معجزه امری است که به وسیله تسبیب اسباب مادی نمی توان آن را محقق نمود چون مسبب اسباب مادی نیست مثل اموری که به آن اشاره گردید هر چند اقتدار بر آنها خارج از شئون بشری نیست و چنان که امکان دارد این امور بدون واسطه بشر محقق شود، به واسطه بشر و اعطاء قدرت این افعال و تصرفات به او نیز ممکن الوقوع است.

و گاهی معجزه امری است که تحت شرائط و تسبیب اسباب از انسان قابل صدور است مثل خواندن و نوشتن و تألیف و تصنیف و اکتشاف و اختراع و صنایع مختلف و تولیدات گوناگون و ایراد خطابه های علمی و دقیق و دادن برنامه های پزشکی و بهداشتی و طرح ها و نقشه های گوناگون که همه این امور بالقوه تحت اختیار بشر است و با تسبیب اسباب به آنها دست می یابد ولی حصول بالفعل همین امور بدون تسبیب اسباب، عملی غیر مادی است و از مقوله امور مادی و حاصل از اسباب و مسببات ظاهری و مادی نیست.

ص: 43

البته در این قسم دوم شرط معجزه بودن این نیست که امری که به عنوان معجزه معرفی می شود کامل تر از افراد دیگری که از نوع آن هستند باشد بلکه همین قدر که خارق عادت و خارج از قانون اسباب و مسببات عادی و مادی واقع شود، معجزه است.

به عبارت دیگر در شق اول نفس آن امری که وقوع یافته مثل اژدها شدن عصا معجزه است و هیچ کس تحت هیچ گونه شرائط مادی و تسبیب اسباب ظاهری نمی تواند مثل آن را بیاورد و در قسم دوم وقوع آن بدون اسباب مادی و دفعه معجزه است.

به بیانی دیگر در قسم اول معجزه امری غیر عادی است که نبی یا ولی آن را اظهار می کند ولی در قسم دوم امری عادی است که بطور غیر عادی و بدون اسباب ظاهری واقع می شود.

بنابراین صدور کتاب و نوشته و بیان حقائق و معارف از انسان اگر چه فی حد نفسه معجزه نیست چون بالقوه دست یابی بر آن با اسباب ظاهری فراهم است، اما صدور آن از شخصی که درس نخوانده است و مدرسه و مکتب و استادی ندیده، معجزه است. خواه بگوئیم تحقق آن بدون اسباب ظاهری و عادی معجزه است یا تحقق دادن آن بدون سبب ظاهری معجزه است یعنی خواه معجزه را کیفیت وقوع آن امر بگوئیم یا واقع ساختن و تحقق بخشیدن که عمل آن شخص است آن را معجزه بخوانیم فرق ندارد.

عبارتاتنا شتی و حسنک واحدو کل الی ذاک الجمال یشیر

حاصل کلام آن است که وقوع معجزه به دو گونه است و به هر یک از دو صورت واقع شود دلیل صدق ادعای پیامبر است:

نخست آنکه معجزه بدون واسطه خود نبی و مستقیماً به قدرت کامله الهی واقع شود که شاید «تبدیل عصا به ثعبان» و «ید بیضاء» و «بیرون آمدن ناقه از سنگ» و بطور یقین «قرآن مجید» از این قبیل است. هر چند امکان این را که خداوند متعال به موسی قدرت

بر تصرف در عصا را داده باشد یا به محمد صلی الله علیه وآله قدرت بر انشاء قرآن داده باشد، منکر نیستیم و اگر به این صورت هم بود معجزه بود.

ولی قرآن کریم بدون واسطه بشر معجزه است و کلام خداوند متعال است و کلام پیامبر صلی الله علیه وآله نیست خود این الفاظ و کلمات و جمله ها بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وحی شده است هر چند اگر پیامبر صلی الله علیه وآله هم بر انشاء چنین کلامی اقتدار می یافت باز هم معجزه بود.

قسم دوم آن است که معجزه به واسطه نبی یا وصی به اذن الله تعالی واقع شود یعنی نبی یا وصی به واسطه کمال نفسی که دارد که بر حسب حکمت الهیه سبب قدرت بر تصرف در کائنات می شود یا به افاضه مستقیم این قدرت به آنها، قادر بر انجام این افعال باذن الله تعالی می شوند. ظاهراً بیشتر معجزاتی که از پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه ی طاهرین علیهم السلام ظاهر شده از قسم دوم و اعظم معجزات که قرآن مجید است از قسم اول است.

خلاصه کلام آن است که صدور معجزه از بشر باقدار الله تعالی و تأییده اگر چه از افرادی خاص و رجال انسی ظاهر می شود و از مقوله امور عادی و تحت اسباب و مسببات مادی و ظاهری نیست، از مقوله امور غیر بشری نیست که لازم باشد در همه جا بلاواسطه و بدون واسطه شخص نبی و اختیار و قدرت او واقع شود بلکه به هر دو نحو وقوع آن قابل تصور است و در هر دو صورت هم استناد دادن آن به خداوند تعالی صحیح است.

پس از بیان این مقدمه ببینیم کتاب خدا و قرآن کریم چگونه معجزه ای است و آیا معجزه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله منحصر به آن بوده یا معجزات دیگر نیز داشته اند و در صورت دوم از چه نوع معجزاتی بوده اند؟

ممکن است گفته شود: قرآن کریم از اموری است که با اسباب عادی و ظاهری وجود پیدا می کند و بالقوه آوردن آن تحت اختیار بشر می باشد و به این ملاحظه می توان گفت از مقوله امور بشری است و عمل غیر بشری است زیرا:

اعجاز آن از این جهت است که بدون اسباب عادی و ظاهری موجود شده در حالی که آنچه در امکان و اختیار بشر است با اسباب عادی و داخل در سلسله اسباب و مسببات ظاهری است.

و به بیان دیگر: این نوع عمل که قرآن یک فرد آن است، دو فرد دارد یک فرد آن فردی است که با اسباب ظاهری حاصل می شود و بشر بر آن قادر است و علم بشری است و فرد دیگر آن بدون اسباب و به خرق عادت حاصل می شود و به جز حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله احدی آن را ارائه نکرده است آن عمل غیر بشری است.

این نظر اگر چه از احدی نقل نشده است، باطل است و بطلان آن در نهایت وضوح می باشد زیرا بر این فرض آوردن مثل قرآن با تعلیم و تعلم و تسبیب اسباب ممکن می شود در صورتی که آوردن مثل قرآن و حتی یک سوره از آن در هیچ شرائط و با وجود تمام امکانات علمی و ادبی امکان ندارد. اعلان اعجاز قرآن از عصر رسالت تا امروز و تا قیام قیامت در تمام جهان در تمام مراکز ادبی و علمی طنین انداز است. از تمام بشریت می خواهد که اگر می توانید تحت هر شرائط و فراهم کردن اسباب مثل این قرآن را بیاورید و هرگز نخواهید آورد. (1)

بسیار ساده اندیشی و دور از تعمق و تحقیق است اگر کسی بگوید: «قرآن چون کتاب و نوشته است، از مقوله امور بشری است هر چند عمل غیر بشری است زیرا این کتاب در منطقه ای مثل آتن و رم و اسکندریه و مدائن آورده نشده بلکه در ریگستان داغ صحرا و جمع شترداران وحشی چنین معجزه ای پدید آمده است» زیرا از این گوینده می پرسیم

ص: 46

مقصود شما از کتاب که می گوئید معجزه بزرگ و جاوید است، اگر این است که نوشته که نتیجه کار عادی بشر (نوشتن) و افراد خط آموخته و باسواد است، چون بشر درس ناخوانده و خط نانوشته آن را نوشته است معجزه و عملی غیر بشری است و فقط خط نویسی و نوشته و کتابت را بدون توجه به محتوا و امتیازات لفظی و معنوی آن معجزه می دانید، این بیان در تعریف اعجاز قرآن دور از حقیقت است زیرا:

اولاً. معجزه بودن قرآن نوشته و کتابت آن نیست زیرا قرآن را نویسندگان وحی می نوشتند.

و ثانیاً. با توصیف هایی که در خود قرآن از آن شده است سازگار نیست.

و ثالثاً. قرآن که تحدی می کند و اعلام می نماید که اگر در مورد این وحی که بر رسول خدا نازل می شود- یعنی همین قرآن- شك دارید يك سوره مثل آن را بیاورید و هرگز نخواهید توانست، نه از این جهت است که چون شما همه بی سوادید و خط نوشتن نمی دانید، نمی توانید مثل این کتاب را بیاورید و اگر درس خوانده و باسواد بودید می توانستید مثل آن را بیاورید. این اعلان عام به تمام افراد بشر باسواد و بی سواد و دانشمند و ادیب و همه و همه تا روز قیامت و بقاء تکلیف و شریعت است.

و رابعاً این خطاب بنا به برداشت شما معنایش این می شود که در همه قرن ها و اعصار اگر بی سوادى توانست خط بنویسد و درس نخوانده توانست نوشته ای بنویسد اعجاز قرآن خدشه دار شود.

اما اگر در پاسخ از اشکال چهارم گفته شود: «چنین کاری- یعنی درس نخوانده بتواند خط بنویسد- بدون مدد الهی و اقدار الهی ممکن نیست و نسبت به احدی بعد از رسول خداصلی الله علیه و آله اظهار نخواهد شد پس قرآن کلام خدا و معجزه است»، در جواب می گوئیم: در این صورت درس نخواندن پیامبر باید با دلیل خارج که یکی تواتر و دیگر وضع معلوم عصر آن حضرت است ثابت شود و بنابراین با سائر معجزات که به نقل متواتر ثابت می شود فرقی نخواهد داشت در صورتی که آنچه مسلم است این است که



قرآن مجید خودش معجزه است اگر چه آورنده آن يك نفر درس نخوانده و مدرسه ندیده است.

خود قرآن معجزه است و بیشترین اتکاء در اعجاز به خود قرآن است و اینکه آیه ای بی مانند است. چنان که آوردن مثل کل کتاب تکوین در امکان بشر نیست آوردن مثل این کتاب که همانند کتاب تکوین در کمال جامعیت و تمامیت و نور و هدایت است در امکان بشر نیست.

همه درس خوانده ها و علماء و بلغاء و فصحاء اگر جمع شوند از آوردن مثل قرآن عاجز می باشند و مرور زمان و گذشت بیش از چهارده قرن حقانیت این تحدی را بیش از پیش ثابت نموده و می نماید و از این جهت است که قرآن معجزه باقیه و برهان خاتمیت اسلام و حقانیت تمام انبیاء سلف می باشد.

یکی از وجوه اعجاز قرآن و شاید بارزترین آنها فصاحت و بلاغت خارق العاده آن است که از آن زمان تا به حال همچنان مورد تصدیق و گواهی اهل لسان و ادب بوده است.

با اینکه در عصر نزول قرآن بزرگترین فصحاء و بلغاء عرب در شبه جزیره عربستان بودند و اکثریت قریب به اتفاق مردم کلام فصیح و بلیغ را می شناختند، همگی در برابر قرآن و فصاحت و بلاغت آن خاضع شده و از اینکه بتوانند سوره ای کوتاه نظیر قرآن بیاورند عاجز شدند.

یکی دیگر از وجوه متعدد اعجاز قرآن اشتغال آن بر بیان معارف و حقائق توحید و الهیات و اصول شرایع و اخلاق و تعالیم اجتماعی و سیاسی است که در این جهت نیز قرآن به خودی خود معجزه است و هیچ کتابی مثل قرآن اینگونه مسائل را عرضه و بیان نکرده است.

یکی دیگر از وجوه اعجاز قرآن اخبار از حوادث غیبی و اموری است که قرن ها بعد و تا عصر ما بتدریج بشر با نیروی علم و کاوش بر برخی از آنها واقف شده و خواهد شد.

اگر گفته شد: اگر مسأله درس نخواندن پیامبر صلی الله علیه و آله و آوردن قرآن از سوی شخصی که درس نخوانده است و مکتب و مدرسه ندیده در کنار اعجاز قرآن قرار ندارد و امر اعجاز قرآن به آن ارتباط ندارد، چگونه بعضی از مفسرین رجوع ضمیر در "مَنْ مَثَلِهِ" را در آیه کریمه "وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" (1) به عبد در "عَبْدِنَا" محتمل دانسته اند؟

آیا این خود دلیل نیست بر اینکه آوردن قرآن از سوی آن حضرت به این لحاظ که درس نخوانده و مکتب ندیده است معجزه است و قرآن از مقوله امور بشری و عمل غیر بشری است؟

در پاسخ می گوئیم: اولاً بنابراین احتمال هم ممکن است معنی آیه این باشد: اگر شك دارید، بیاورید به سوره ای از مثل بنده ما یعنی از بشری مثل او چون این قرآنی که او آورده از بشر نیست از خدا است و کلام خداست و احدی از بشر نمی تواند از پیش خود نظیر آن را بیاورد.

ثانیاً بنابراین احتمال اعجاز از این جهت که آورنده قرآن مجید شخص درس نخوانده و استاد ندیده بود و شبهه جزیره عربستان در آن عصر، آتن و روم و مدائن و اسکندریه نبوده است، به ملاحظه محتوا و حقایقی است که در آن است که دانشمندان آن سرزمینها هم به آن نرسیده بودند و به جهت اعجاز آن از جهت فصاحت و بلاغت که امری ذوقی و فطری است و اعراب بی سواد و درس نخوانده آن را دارا بودند ارتباط ندارد زیرا همین درس نخوانده ها بودند که قصاید و خطبه های فصیح و بلیغ انشاء می کردند.

ثالثاً هرگز کسی انکار نمی کند که این هم يك معجزه بزرگ است لذا احتمال رجوع ضمیر به عبد در این آیه يك احتمال کاملاً معقول و موجه است. این معجزه است که کتابی را که درس خوانده های جهان در تمام اعصار از آوردن مثل آن عاجز باشند،

ص: 49

شخص درس نخوانده ای بیاورد و خود به تمام نکات و دقایق و حقایق عالی و مقاصد بلند آن آگاه باشد و به مردم آنرا تعلیم دهد. براساس آن جریان تاریخ را عوض کند و امتی رشید بوجود آورد که تاریخ انسانیت نظیر آن را سراغ ندارد.

اما وقتی می گوئیم قرآن معجزه است، وقتی این آیه کریمه را می خوانیم: "قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا"<sup>(1)</sup> مقصودمان خود قرآن است که معجزه است نور، بیان، موعظه، شفا و هدایت است که حتی کفار و ملاحده در برابر آن سر تعظیم فرود آورده و می آورند.

بنابراین واضح می شود که قرآن از مقوله امور غیر بشری است به این معنی که با تسبیب اسباب و درس خواندن و بودن در مرکز فصحا و بلغای سرزمین شبه جزیره عربستان در عصر نزول قرآن و با درس خواندن در همه دانشگاهها و همکاری همه دانشمندان و ادبا همانند آن آورده نمی شود مثل بیرون آمدن ناقه از سنگ هیچ گونه اسباب عادی ندارد که کسی بتواند با آن اسباب مثل آنرا بیاورد.

نکته ای که در اینجا توجه به آن مفید است این است که قرآن مجید با اینکه در اوج فصاحت و بلاغت و اقوی البینات و اجل المعجزات است و با تسبیب اسباب عادی علمی و مادی نمی توان مثل آن را آورد آیه عالم غیب و وجود خدا است و به معنایی که گفته شد از مقوله امور بشری نیست و مثل قلب عضا به اژدها و شیر شدن صورت پرده به اسباب غیبی و غیر مادی مستند است، کلام است و الفاظ است و سخن است که هر بشری بر تلفظ این الفاظ و کلمات قادر است و بر ترکیب آنها با یکدیگر توانا است و شاید کاری برای او از سخن گفتن آسان تر نباشد حروف تهجی و لغات همه در اختیار اوست ولی با این قدرت و توانایی که بر تلفظ به این الفاظ و تکلم به این کلمات و تلفیق و تنسيق آنها با یکدیگر و ساختن جمله ها دارد از آوردن مثل قرآن عاجز است.

ص: 50

چنان که پزشکان زمان عیسی و ساحران عصر موسی با همه اطلاعاتی که از طب و سر داشتند از معارضه با معجزات آن دو پیغمبر باز ماندند.

یکی از وجوهی که درباره معنای حروف مقطعه ابتدای سوره هایی از قرآن مجید احتمال داده شده، همین است که آوردن این حروف در ابتدای این سوره ها اعلام این مطلب است که قرآنی که معجزه است و کلام خدا است و کلام بشر نیست از این حروف کاف، الف، لام و ... و کلماتی که از این حروف ساخته شده می باشد که شما در زندگی شب و روز همه جا با آن سر و کار داشته و به کار می برید و از آن قصیده ها و خطابه های فصیح و بلند می سازید و با اینکه این کار برای شما بسیار عادی و آسان است و بالبدیهه قصیده می سرایید و خطبه می خوانید از اینکه بتوانید مثل این قرآن سوره ای بیاورید عاجز و ناتوانید.

در اینجا سخن را در اقسام معجزه و اینکه قرآن مجید از کدام قسم معجزه است و این که غیر از قرآن مجید پیغمبر صلی الله علیه و آله معجزات دیگر داشته اند پایان می دهیم بدیهی است در ضمن مسائل مهمی که در این بحث بررسی شد معلوم شد که:

اولاً قرآن مجید معجزه ای است که مثل خارج شدن ناقه از سنگ و تبدیل عصا به اژدها با اسباب عادی و مادی آوردن مثل آن ممکن نیست و اگر اموری که عاده با اسباب ظاهری عادی در اختیار بشر است به خرق عادت و اعجاز آورده شود از این جهت که اسباب آوردن مثل آن ها در اختیار بشر است از مقوله امور بشری ولی عملی غیر بشری باشد قرآن مجید از این مقوله نیست و به این تعبیر از مقوله امور غیر بشری است زیرا ایجاد مثل آن از محدوده اسباب عادی و ظاهری خارج است.

ثانیاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر قرآن مجید معجزات بسیار دیگر نیز داشته اند که از هر دو مقوله بوده یعنی هم از آنهایی که آوردن مثل آنها مطلقاً در تحت اختیار بشر نیست و هم از آنهایی که آوردن آنها، با اسباب در اختیار بشر است ولی بدون اسباب خرق عادت و معجزه است مثل تسبیح سنگریزه و تکلم سوسمار به زبان فصیح و اجابت

درخت امر آن حضرت را و آمدن آن به خدمت حضرت و اشباع خلق کثیر به قلیل و شفاء بیماران و اخبار از غیب و به زیر خاک کردن هسته خرما و در همان لحظه درخت شدن و ثمر دادن.

فرق قرآن مجید با تمام این معجزات باقی بودن و جاودان ماندن آن است که بدون توسل به هیچ گونه نقل متواتر، امروز و تا قیام قیامت اعجازش ظاهر و به خودی خود معجزه است.

## اقسام معجزه

معجزه گاهی از جنبه ی ذاتی مافوق درک انسان و اطلاع او از اسباب و مسببات است مانند قلب عصا به اژدها، و ید بیضا یا بیرون آمدن ناقه از سنگ یا بینا کردن کور مادرزاد و زنده ساختن مردگان و تصرف در جمادات و نباتات، و گاهی از جنبه ذاتی با علم و اطلاع بشر از اسباب و مسببات موافق است، و تحت حیطة عقل و درک انسان در می آید.

به عبارت آخر گاهی معجزه چیزی است که خودش در عالم بسیار است و دیدن آن اعجاب آور نیست پدیده ای است که ذهن و حس به امثال و نظائرش آشنا شده است ولی آورنده آن کسی است که در آن رشته وارد نیست و صدور آن از او خرق عادت و شگفت انگیز است. مثل اینکه اگر يك شخص بی سواد یا یکنفر نقاش استاد ندیده و نقاشی نکرده خط بنویسد و بهترین تابلوهای نقاشی را تحویل دهد یا يك شخص تحصیل نکرده نسخه های مفیدی که پزشکان حاذق از آن در بمانند، بنویسد یا يك نفر مکتب نرفته و مدرسه ندیده خطابه های دقیق علمی ایراد کند، و مسائل مشکل علمی را پاسخ بدهد اینها هر دو معجزه است در این يك خط نوشتن و نوشته معجزه نیست ولی خط نانوشته و درس نخوانده خط بنویسد یا خطابه های علمی ایراد کند خارق عادت است، و در صورت نخست قلب عصا به اژدها معجزه است.

بعبارت دیگر گاهی خرق عادت از جنبه فعلی معجزه است و گاهی از جنبه فاعلی پس امکان دارد که معجزه از مقوله کارهای بشری باشد ولی عمل بشر نباشد چنانچه غالباً از مقوله امور غیر بشری است که در اینصورت عمل غیر بشری است.

در مورد قرآن به هر دو معنی اعجاز شده است از بعضی جهات اعجازش به معنی اول است، و از بعضی جهات به معنی دوم است از جهت اینکه در قرآن تعالیم و حقایقی که بتدریج پس از قرن‌ها کشف می‌شود در آن عصر و در آن محیط از جانب یک نفر امی درس نخوانده بیان شد ذات این موارد اعجاز امور بشری است ولی عمل غیر بشری است چنانچه این معنی از آیه "وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ (1) بنا بر رجوع ضمیر «من مثله» بسوی خود پیغمبر استفاده می‌شود.

و از جهت اینکه در عالیت‌ترین مرتبه فصاحت و بلاغت است، و آوردن مثل آن برای بشری ممکن نیست، و اینکه کتابی به جامعیت و هدایت آن نخواهد رسید از امور غیر بشری است.

چنانچه می‌فرماید: "لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ (2) که اثبات می‌نماید آوردن مثل قرآن با اجتماع جن و انس، و با تشکیل کنفرانسهای علمی و ادبی، و مجامع تحقیقی در مرور تمام قرون و اعصار امکان پذیر نیست. ظهور این همه علوم، و این جامعیت جنبه هدایت، و فصاحت و بلاغت مثل قلب عصا به ثعبان کار بشری نیست، و اگر پیغمبر تمام دانشگاهها را دیده بود بدون وحی آوردن کتابی مثل قرآن و دینی مانند اسلام ممکن نبود.

بلی ممکن است تبدیل عصا به اژدها ابتدا برای توده مردم اعجاب انگیز باشد ولی قرآن برای هوشمندان، و روشن ضمیران بیشتر جالب است. آن معجزه ای بود که اگر هم باقی

ص: 53

1-49. (1). سوره بقره، آیه 23.

2-50. (2). سوره اسراء، آیه 88 ..

می ماند بمرور زمان و انس مردم به دیدنش اهمیتش از بین می رفت، و مانند یکی از پدیده های این عالم می شد، و این معجزه ای است که همیشه ذوق و فکر و روح بشر را تحت تأثیر قرار می دهد، و عجایب آن به گذشت زمان آشکارتر میشود.

### کلام دانشمند شهیر ابن رشد:

ابن رشد یکی از مردان نامدار عالم علم و متخصص در رشته های مهم علمی که در وصف او، میگوید: «بسیاری از اغلاط فکر انسانی را تصحیح کرد، و ثروت سرشاری بر نتایج کوششهای عقل بشری افزود که از آن بی نیازی نیست» او رهبر حرکتهای مهم علمی در پزشکی، و علوم عقلی بشمار می آید، و آراء او هنوز هم مورد توجه است، و او کسی است که میگوید «من اشتغل بعلم التشریح از داد ایماناً بالله» فهرست کتابهای او در مقدمه کتاب فلسفه ابن رشد درج است.

این مرد پیرامون اعجاز قرآن کلامی دارد ما از آن اقتباس می کنیم و آن را با بیان خود تکمیل می نماییم: میگوئیم فرق بین قرآن و معجزات دیگر مانند شفاء کور مادرزاد، ید بیضاء، احیاء اموات این است که اینگونه خوارق عادات هرچند برهان حقانیت است فعل نبی و پیغمبر از آن جهت که نبی و پیغمبر است نیست و بعبارت دیگر عین نبوت و پیغمبری او نیست و خارج از عین نبوت او است. میزان صحت قول و مطابق بودن آن با واقع که می گوئیم فلاینی پیغمبر است یا عالم است یا پزشک است پزشک بودن و نبوت و علم و طب است، و امارات خارجی بر صحت حمل نبی و عالم و پزشک عین نبوت و علم و طب نیست، قلب عصا به ثعبان یا ابراء اکمه و ابرص یا خبر از آنچه ذخیره کرده اید، و این قبیل معجزات امارات و شواهد خارجی بر صحت ادعای نبی است، و اینکه قضیه (هَذَا نَبِيٌّ) این پیغمبر است صادق و راست است.

ولی قرآن که معجزه است عین موضوع نبوت است زیرا نبوت و رسالت غیر نزول وحی و اخبار از خدا و آوردن شریعت و برنامه سعادت و ابلاغ اوامر و نواهی خدا و تعالیم اخلاقی و اعتقادی و اجتماعی، چیزی نیست و خدا همین را معجزه پیغمبر اسلام اعلام

کرده و مثل معجزه از خود برای خود است، و نبوت و رسالت با معجزه در اینجا یکی شده است.

فرق بین این دو نوع معجزه تقریباً مثل این است که یکی می گوید من پزشکم و دلیلیم اینست که بیماران را معالجه می کنم از همان موضوع مورد ادعا دلیل آورده و خودش را مثل آفتاب آمد دلیل آفتاب دلیل خودش قرار داده است دیگری می گوید من پزشکم و دلیلیم این است که روی آب راه می روم این دلیل خارجی است و به قول ابن رشد قانع کننده است چون کسی که قدرت دارد بر روی آب راه برود که عملی بشری نیست بر معالجه بیماران که عملی بشری است به طریق اولی قدرت دارد و اما خود عمل را دلیل قرار دادن و دلالت خود عمل بر آن برهان است و از هر دلیلی محکم تر است.

در مورد نبوت هم همین قسم است معجزاتی که خارج از ذات نبوت باشد اگر چه حجت است و یقین آور است و چون مقارن با ادعا است بالاتر از دلیل اقناعی است بلکه الزامی و قطعی است مع ذلك در دلالت بر نبوت مثل دلالت خود نبوت بر نبوت نیست.

پیغمبر اسلام می گوید: این وحی من و این آیاتی که بر من نازل می شود معجزه است و شما که در سخنوری، ادب، بیان، خطبه سرایی، شعر و همه فنون سخن استادی اگر همه جمع شوید و همه با هم همکاری کنید هرگز مثل این آیات مثل این وحیی که بر من نازل می شود نمی توانید بیاورید عاجزید و ناتوان.

این معجزه در خود وحیی که به من می شود قرار داده شده است مرور زمان هم 14 قرن است که این موضوع را اثبات کرده و ادباء و سخن شناسان و سخن پردازان عالیقدر مسلمان و مسیحی به اندیشه اینکه بتوان مانند قرآن یک سوره ای را آورد هم نزدیک نمی شوند.

فرق دیگر قرآن با معجزات دیگر این است که آن معجزات اگر مقرون به ادعای نبوت نباشد دلالت ندارد و مانند یک پدیده ای از پدیده های عالم آفرینش یا یکی از کرامات



افراد محسوب می شود ولی در قرآن این انفکاک تصور نمی گردد و شرط مقرون بودن معجزه با ادعای نبوت در اینجا زائد است.

## معجزه حسی و عقلی

فرق بین معجزه حسی و مادی و معجزه عقلی و علمی این است که معجزه حسی مثل معجزات انبیای گذشته و بسیاری از معجزات پیغمبر ما دلیل نبوت برای همگان است و معجزه عقلی و علمی در بیشتر موارد دلیل برای خواص و دانشمندان است و باید نیروی عقل و فهم بکار افتد تا معجزه را ادراک کند.

معجزه عقلی و علمی مثل معجزات علمی قرآن و مثل جامعیت و اکمل بودن آن از تمام کتابهای آسمانی و شرایع دیگر، و مانند سیره و روش پیغمبر در وقایع مختلفه و رویدادهای گوناگون زندگی و وضع لباس و خوراک و سلوک با مردم و اخلاق او که نمونه اعلاى انسانیت بود این معجزات را عقلهای بالغ و روشن مستقیماً و با کمک علم درک می کنند.

اما در معجزات مادی و حسی هم اگر چه عقل وارد می شود و باز هم باید حکم کند ولی بر صحت دعوی حکم می کند اگر چه کسی که معجزه را می بیند حقیقت آن را نشناسد و شناخت آن برایش ممکن نباشد.

علت اینکه به معجزات عقلی و علمی اکتفا نشده این است که بیشتر در معرض اشتباه کاری و قیل و قال و جدال است، آراء ناقص و کوتاه در این میدان به جولان می افتد و افرادی که خبره و بصیر نیستند هم در این موضوع اظهار نظر می کنند و کسانی که معجزات حسی را لازم نمی دانند از این نکته غافل هستند و به ترقی فکری بشر اتکاء می کنند.

در مورد معجزه حسی کمتر این اشتباه کاری ها راه می یابد و دهان مخالف بسته می شود و توجیه و تفسیر مخالفی که مورد قبول همگان واقع شود در آن نمی توان کرد. از این جهت معجزات حسی و مادی نقش مهمی را در نفوذ کلمه پیامبران و جلب قبول باور

عامه دارد و بدون آن در حالی که رشد فکری جامعه و بی نظری و ترك اغراض شخصی نباشد با اتکا بر معجزات عقلی و علمی در صورتی که برای همگان آشکار نباشد نمی توان هدایت انبیاء و پیامبران را در همه ی دلها گسترش داد و به بیان دیگر حجت خدا بر همه خلق تمام نمی شود.

لذا تاریخ انبیاء مشحون از معجزات حسی و مادی است و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز از این معجزات بسیار داشت و هر کس در تواریخ و اخبار مطالعه کند و معجزات آن حضرت و خبرهای غیبی او را ببیند و بهانه گیر نباشد شکی برای او باقی نمی ماند. اگر بر این معجزات، معجزات و خوارق عادت و خبرهای غیبی علی علیه السلام و سائر ائمه علیهم السلام را اضافه کنیم که در کتب و تواریخ شیعه و سنی تا زمان ما ضبط شده است، بیش از آن می شود که بتوان احصا کرد.

بی جهت برای خوش آمد بعضی مردم که فقط به اسباب و علل حسی مانوس می باشند، نباید در این گونه معجزات که پدیده هایی غیر قابل انکار است سخنان تردیدآمیز بگوییم و واقعیات و عینیات را منکر شویم.

معجزه هم مثل پدیده های دیگر است که وجود یافته و محسوس شده است هر چند شما نتوانید با اسباب و علل ظاهری آنرا توجیه و تفسیر نمائید.

صحیح است که با وجود قرآن که از جهات متعدد معجزه است و برای همگان باور آور است برای معجزات حسی خصوص برای مردم روشنفکر و عالم تردیدی باقی نمانده است و قرآن عظمش بر همه غالب شده و روز به روز توجه به این معجزه بیشتر میشود اما این دلیل آن نیست که ما معجزات دیگر و تواریخی را که همه بر آن اتفاق دارند و کتب سیره پیغمبر را که این معجزات را نقل کرده اند و از حد تواتر گذشته کنار بگذاریم.

قرآن معجزه‌ی مادی و حسی که تصرف در امور مادی و عناصر طبیعی و بسائط و مرکبات عالم طبیعت مثل کوه، دریا، زمین، خاک، ستارگان، جماد، نبات انسان و حیوان باشد، نیست.

قرآن از جنبه فصاحت و بلاغت معجزه است از این که موضوعش که کلام و بیان است و اسبابش در اختیار هر بشری قرار دارد و موادش را که حروف و کلمات باشد همه می‌دانند و در سخنان خود استعمال می‌کنند مع ذلك از همین مواد و کلمات و چنین کار بشری سهل و آسان که با اسباب مادی انجام می‌شود معجزه اظهار شده است.

اعجاز علمی قرآن با توجه به مبادی و مبانی علمی که در آن بیان شده و با توجه به آیات الهیات و توحید و نبوت و اخلاق و دعوت به عدالت و حریت و اصول صحیح تشریعات و قصص گذشتگان و اشاره به اوضاع آفرینش و نظام عالم خلقت و واداشتن بشر به تفکر و تعقل و مطالبی که در علوم مختلف مطرح است، ثابت و واضح است.

این اعجاز خصوص در میدان تشریح در عصر ما که پیروزیهای صناعی بشر و قدرت او در تصرف در کرات و فضا چشمگیر شده و مع ذلك از ارائه برنامه‌ی جامع‌الجهات و کافی تمام جوانب وسیع انسان و مصالح روح و جسم و باطن و ظاهر او عاجز مانده است آشکارتر شده است و مرور زمان عظمت قرآن را در ناحیه تشریح بیشتر تأیید و استوار می‌سازد.

اهمیت و برتری این کتاب بر کتابهایی مثل تورات و انجیل که پشتوانه اصل تحریف نشده آنها آن معجزات حسیه بود هر روز ظاهرتر می‌شود و علماء و دانشمندان رشته‌های مختلف از خودی و بیگانه آنرا به صراحت اعلام کرده و قرآن را بزرگترین ثروت علمی و تربیتی و تشریحی و اخلاقی می‌دانند که در اختیار بشر گذارده شده است.

مع ذلك این به آن معنی نیست که قرآن فقط جنبه معجزه علمی دارد و برای همگان نیست، قرآن از جهت اعجازش در فصاحت و بلاغت و در خبر از امور غیبی و در خبر

از حقایقی که دنیا پس از قرن ها به آن دست یافته برای همگان معجزه است و از هر معجزه مادی و حسی روشن تر است.

همانگونه که در زمان موسی سحر رواج کامل داشت و در زمان عیسی علم طب رونق گرفته بود و معجزه موسی را خدا قلب عصا به اژدها و ید بیضاء و معجزه عیسی را شفای بیماران و کور مادرزاد و احیاء اموات قرار داد تا مردم وقتی می بینند همه پزشکان حاذق از معجزات عیسی عاجزند و یا ساحران مشهور را می بینند که از قلب عصا به اژدها با آن کیفیت ناتوانند از عجز و ناتوانی آنها پی ببرند که معجزه موسی و عیسی کار بشری نیست بلکه کار الهی است. در عصر پیغمبر هم بازار ادب و فصاحت و بلاغت رونق کامل داشت و بزرگترین افتخارات آنها سخنوری و شاعری بود و همه سخن شناس و ذوق لطیف و قریحه های حساس داشتند و فنون مختلف کلام را می شناختند و نقل مجالس و محافل آنها بود، خدا قرآن را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عطا کرد که در فصاحت و بلاغت و تأثیر در ارواح و حسن ترکیب و فنون ادبی در مرتبه ای است که احدی از بشر نمی تواند مثل سوره ای از آنرا بیاورد و رسماً اعلان شد و این اعلان در خود قرآن در آیات متعدده قرار داده شد.

علاوه بر اینکه خود مردم همه اهل ذوق بودند، بلغاء و ادبایی که همه در سرودن اشعار و قصاید و خطابه ها فوق العادگی داشتند و استاد بودند از آوردن يك سوره ای مانند آن عاجز شده عجز و ناتوانی آنها بر همه روشن شد و دانستند که اگر این کار بشری بود این سخنوران و سخندانان نامی می توانستند مثل آنرا بیاورند.

این اعلان اعجاز همچنان چهارده قرن است که در قرآن باقی و به قوت خود الی الابد باقی خواهد ماند. پس این معجزه برای همگان است و راه شبهه و تشکیک و اشتباه کاری در آن بسته است و ادباء طبیعی و مسیحی در برابر آن سر تعظیم فرو آورده اند. خبرهای غیبی قرآن بسیار است و این معجزه نیز برای همگان دلالت بر نبوت دارد. هم چنین حقایقی که پیشرفت علم پس از چهارده قرن آنها را اکتشاف کرده است و قرآن از آن

اطلاع داده است برای همگان معجزه و قابل درك و اذعان است و رشته های دیگر که شرح آن در اینجا بیش از این مناسب نیست.

این که گفته شده: «محمد می کوشد تا کنجکاوی مردم را از امور غیر عادی و کرامات و خوارق عادات به مسائل عقلی و منطقی و علمی و طبیعی و اجتماعی، و اخلاقی متوجه سازد و جهت حساسیت آنانرا از (عجایب و غرایب) به (واقعیات و حقایق) بگرداند»،

اگر غرض این است که گوینده می خواهد مردم را از معجزه منصرف سازد یعنی به آنها بفهماند که درخواست معجزه از پیغمبر سزاوار نیست حتی پیش از اثبات نبوت به معجزه، این سخن صحیح نیست و بدون معجزه شناختن پیغمبر ممکن نیست زیرا اگر معجزه نباشد پیغمبر شناخته نمی شود. چگونه پیغمبر چنین هدفی داشت در حالی که در آیات بسیار از قرآن مردم را به معجزات متوجه کرده و این سنت الهی را تأکید و تأیید فرموده است. خوارق عادات اگر چه از عجایب و غرائب است واقعیات و حقایق است.

اگر غرض این است که پس از اثبات پیغمبری و اظهار معجزه تکرار درخواست معجزات صحیح نیست و یا اینکه هر موضوعی را نباید بعنوان معجزه طلب کرد چون بسا با ناموس خلقت و نظام جهان مغایر باشد، سخن تمام و صحیحی است زیرا پس از اثبات نبوت باید ایمان آورد و عمل کرد و تکرار درخواست معجزه بهانه گیری یا استهزاء است و صحیح نیست و پیغمبر هم نمی تواند از جانب خود هر تقاضائی را قبول کند لذا "سَبَّحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا" (1) می فرماید و هم چنین قبل از اثبات هم هر نوع معجزه را طلبیدن پذیرفته نیست و پیغمبر خود می تواند (ابتداءً و بدون درخواست) خرق عاداتی را بعنوان معجزه اظهار کند و هر کجا هم مناسب باشد طبق درخواست قوم معجزه ای نشان دهد.

ص: 60

بنابراین بعضی از خواسته های قوم جواب مثبت ندارد مثل اینکه درخواست کنند کوه ها از زمین برداشته شود یا صفا و مروه طلا شود و یا از مردم مکه رفع احتیاج گردد و یا آنها را از قیمت اجناس پیش از وقت آگاه سازد یا مخازن تحت الارض بر روی زمین ظاهر شود یا شام را عراق و عراق را شام بسازد.

این پیشنهادها به علل متعدد نباید پذیرفته شود و پیشنهاد آن به پیغمبر غلط و حاکی از روح لجاج و عناد یا کمال نادانی است. باید مردم را متوجه کرد که ناموس معجزه هم مثل سایر نوامیس تحت حکمت و مشیت الهی قرار دارد و پیمبران بشر بوده اند و فرستاده، و فرستاده حق تحکم بر فرستنده خود و تصرف در شئون او ندارد. پیغمبر تحت امر فرمان خداست و در معجزه هم مطیع فرمان اوست و برانگیخته نشده است که اینگونه کارها را انجام دهد و نظام عالم خلقت را عوض کند «سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا».

اگر غرض گوینده این است که پیغمبر می خواست مردم را از معجزات محسوس به معقول متوجه سازد این هم صحیح نیست زیرا تفاوتی ندارد که خرق عادت حسی باشد و مادی یا عقلی و علمی.

بلی ممکن است پیغمبر بخواهد افکار را از اینکه همه چیز از مجاری معجزه و عمل خرق عادت و غیر اسباب طبیعی انجام گیرد و بنای زندگی خود را بر آن قرار دهند منصرف سازد و متوجه به فکر و عمل و کار و کوشش و غور در مسائل علمی و اجتماعی و کشف اسرار کائنات و اسباب طبیعی سازد. این کار از راهنمایی های مهم و لازم است و اسلام به آن توجه کامل کرده و در آیات و احادیث درباره آن تأکید و هدایت کافی شده است تا مردم بدانند که معجزه و امثال آن جریان عمومی و ثابت عالم را عوض نمی کند و نباید به انتظار اینکه معجزه ای بشود یک قوم یا یک فرد دست از تحصیل، صنعت، علم، کشاورزی، دامداری و کوشش های دیگر بردارد.

این صحیح است که افکاری روی ناآشنایی به غیب این عالم و اینکه این عالم ظاهر و محسوس را مظهر حکمت و علم خدای حکیم عالم نمی دانند می خواهند خارق عادتی بشود و بسا که در هر موضوع چیزی و روحی را مؤثر بشناسند و بسا که بعضی پدیده ها را که جنبه اعجاز هم ندارد از سادگی و ضعف فکری معجزه و کرامت پندارند و گمراه شوند و پیغمبر می خواهد مردم از این طرز تفکر آزاد شوند و رشد پیدا کنند و توجه آنها به کار و فعالیت و سعی و عمل خود باشد. اینها مسائلی است که تعلیمات اسلام همه را در بر گرفته، و در هر موردش بشر را راهنمایی کرده است.

ولی این با اینکه معجزه حسّی باشد یا فقط عقلی و علمی، ارتباط ندارد و چنان که گفتیم با اینکه در قرآن این همه از معجزات حسّی انبیاء بیان شده است دلیلی ندارد که پیغمبر بخواهد مردم را از کرامات و معجزات حسی و مادی منصرف سازد و با اینکه از خود آن حضرت این معجزات به شهادت همین سیره ابن هشام و طبری و همه تواریخ و تفاسیر و کتب حدیث بسیار صادر شده است و پس از آن حضرت نیز از اهل بیتش از این خوارق عادات زیاد دیده شد. این خوارق عادات که از انبیاء و ائمه علیهم السلام صادر می شود علاوه بر اثبات حقانیت آنها دلیل و راهنما به سوی عالم غیب و توجه انسان به خدا و قدرت او و مالکیت و نفوذ امر او است. فانه علی کل شیء ۛ قدیر و هو القادر المتعال.

### آیا معجزه ی پیامبر، جاودانی است؟

س 13. می خواهم آگاهی پیدا کنم اگر رسالت پیامبر اسلام يك رسالت جاودانی است آیا معجزه او هم جاودانی است؟

ج. شرط جاودانگی رسالت جاودانه بودن معجزه نیست وقتی رسالت به وسیله معجزه پیغمبر و هر دلیل قطعی دیگر ثابت شد اگر خود پیامبر خبر از جاودانگی رسالتش بدهد کافی است و جاودانگی آن مثل سائر اخباری که پیغمبر می دهد، ثابت می شود. بنابراین

جاودانی بودن دین اسلام به همان ابلاغاتی که از خود پیغمبر شده است ثابت است و اصل رسالت به معجزات بسیار که از آن حضرت صادر شده ثابت است هر چند این معجزات بعد از زمان وقوع باقی نمانده باشند مثل معجزه شق القمر یا ردّ شمس یا تسبیح سنگریزه و صدها معجزه دیگر یا اینکه تا مدتی موقت باقی مانده باشند.

مع ذلك رسالت جاودانی اسلام به معجزه جاودانی و پایدار نیز ثابت است. معجزه ای که نه تنها دلیل جاودانی دین اسلام است بلکه دلیل حقیقت همه ادیان الهی و آسمانی پیغمبران بزرگ خدا است و آن معجزه قرآن مجید است که بیش از یکهزار و چهارصد سال است که در آسمان اعجاز می درخشد و جاودان و همیشه باقی و برقرار است.

اعلان اعجاز آن در مثل این آیه شریفه: "وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (1) شامل همه اعصار و هر زمان و مکان است این اعلان و دعوت جهانیان به آوردن يك سوره مثل قرآن فراگیر اهل زمان ما و زمانهای بعد و بعد است چنان که فراگیر زمان خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود.

و در واقع اعلان یکصد و چهارده معجزه باقی و جاودانی است زیرا از کسانی که شك دارند می خواهد مثل يك سوره بیاورند هر کدام از سوره ها باشد سوره بقره و آل عمران و سوره های طوال باشد یا سوره ای مثل توحید و کوثر.

اعجاز دیگر قرآن که باقی است بر حسب این آیات خبر از غیب و آینده است که میفرماید: "فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (2) در این آیه خبر میدهد که يك سوره مثل قرآن را نمی آورند و نخواهند آورد هر چه بر عمر دنیا و فصاحت و بلاغت و قدرت بشر بر ادبیات بگذرد این معجزات

ص: 63

---

1-52. (1). سوره بقره، آیه 23.

2-53. (2). سوره بقره، آیه 24..



چهارده قرن است که در معرض همه مخالفان و معاندان قرار دارد و کسی نتوانسته است در مقام معارضه با آنها کلامی را بیاورد که در حدی قابل قیاس با این آیات و طرف نسبت با این سوره ها باشد این مطلبی است که محققان بزرگ بیگانه نیز بر آن گواهی داده و اعتراف دارند.

در خاتمه یادآور می شود که راجع به اعجاز قرآن مجید و وجوه اعجاز آن کتابها و تالیفات ارزشمند در طی این مدت طولانی نوشته شده و ابعاد گوناگون اعجاز قرآن را مورد بحث و اثبات قرار داده اند.

### مناظره ی حضرت ابراهیم با ستاره پرستان و ...

س 14. بر اساس آیه 76 تا 78 سوره مبارکه انعام: فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ... (1) آیا طبق سه آیه فوق حضرت ابراهیم دچار شرك شده بود؟

ج. مسئله عصمت انبیا و ائمه طاهرین علیهم الصلاة والسلام با برهان عقلی ثابت است و از اموری است که در بحث از لزوم نبوت و به اصطلاح نبوت عامه و قبل از نبوت خاصه و بحث از نبوت افراد و اشخاص ثابت است و در نصوص قرآنی و روایات معتبره آیه و روایتی که دلالت قطعی بر خلاف آن داشته باشد وجود ندارد.

دلالت احتمالی که در برابر آن دلالت احتمالی دیگر باشد نمی تواند ناقض این معنی باشد بلکه خود بخود آن آیه بر همان معنایی که با دلیل عقلی معارض نباشد تفسیر می شود و جالب این است که علامه حلی در «الفین» هزار دلیل بر آن اقامه فرموده است.

در مورد کلام خدای تعالی " فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ" ، با نظر به خود لفظ آیه این احتمال که حضرت ابراهیم، خبر از ربوبیت کوكب و اعتقاد به آن داده و سپس از آن رجوع کرده باشد قابل اعتنا نیست. بر حسب

ص: 64

ظاهر کلام این يك نوع محاجه و افحام و الزام طرف است به صورت استفهام نه استفهام حقیقی بلکه برای ملتفت کردن طرف و بیان حقیقت است و سایر آیات در اینجا نیز بیان ابطال ربوبیت ستاره و فساد عقاید ستاره پرستان است.

### آیا ابراهیم بت شکن دروغ گفت؟

س 15. طبق آیه 63 سوره انبیاء حضرت ابراهیم مرتکب دروغ شده است؟ در حالی که دروغ نیز از گناهان کبیره است و با عصمت پیامبران سازگاری ندارد: "قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ" «62» قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ".

ج. در مثل آیه "بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ" قرینه حالیه و عقلیه است که متکلم از بل فعله کبیرهم معنای حقیقی آن را اراده نکرده و مخاطب هم به آن متوجه می شود. این هم يك نوع ملتفت کردن مخاطب به حقیقت است و طرح این احتمال است که چون بزرگشان شکسته نشده است او عامل این عمل بوده ولی باید از خوشان پرسید اگر بتها گویا و ناطق باشند یعنی: ان كانوا ناطقين فكبيرهم هو الذي فعل بهم و چنان که می دانیم صدق قضیه شرطیه مستلزم صدق طرفین نیست و این يك تنبیه بسیار ظریف و ادیبانه است که طرف خود بخود از آن به اشتباه خویش پی می برد.

### چرا حضرت ابراهیم خود را مریض خواند؟

س 16. با استناد به آیه 88 و 89 سوره مبارکه صافات: فنظر نظرة في النجوم فقال ائني سقيم، اشکال کرده اند حضرت ابراهیم برای ماندن در شهر اولاً: مرتکب دروغ شده و ادعای بیماری کرده ثانیاً: با نگاه به ستارگان بر اعتقاد مردم زمان خود که به تأثیر اوضاع و احوال ستارگان در زندگی انسانها معتقد بودند، تأکید نموده و از این طریق دچار شرك شده است مستدعی است پاسخ فرمایید.

ج. در مثل آیه "فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ" نیز می توان گفت که اصلاً ظهوری در معنایی که خلاف عصمت باشد ندارد، زیرا از آن استفاده نمی شود که با نظر در علم نجوم حضرت ابراهیم چه مطلبی را استکشاف کرد.

آیا بیماری خود را استکشاف کرد؟ اگر این باشد دلیل بر تأیید او از شرك و ستاره پرستی نمی باشد بلکه دلالت بر آن دارد که اوضاع فلکی و ستارگان دلالت بر وقوع بعضی حوادث دارد، مثل اینکه اجتماع ابرها دلالت بر باریدن باران دارد.

در آن زمان ستاره شناسی علم رایجی بوده است و حضرت ابراهیم دلالت اوضاع فلکی را بر حوادث خاصی و تأثیر آنها را به اذن الله نفی نمی فرموده بلکه استقلال و مؤثر بالاراده بودن آنها را در تأثیر و پرستش آنها را انکار می کرده و گرنه کسی نیست که تأثیر غیر ارادی مثلاً آفتاب را در این عالم منکر باشد.

نتیجه نظر او در نجوم اگر در تقدیر باشد ممکن است این باشد که در نجوم و اینکه فاقد اختیار و اراده هستند و تأثیر آنها و ارتباط آنها با یکدیگر بتقدیر العزیز العلیم است نظر کرد و قوم خود را به آن هدایت کرد.

اگر نتیجه نظر استکشاف بیماری و اشراف آن باشد یا بیماری مخفی بوده باشد یا اینکه از نظر در علم نجوم استکشاف شهادت حسین علیه السلام شد و برای آن مریض شد خلاصه هر طور تفسیر بشود اینکه سخن کذبی هر چند مصلحت آمیز باشد فرموده باشد از این آیات استفاده نمی شود.

این گفتگوهایی که بین حضرت ابراهیم علیه السلام و قومش یا با نمرود واقع شده همه براساس احتجاج و استدلال و جدال بالتی هی احسن بوده است که گاه شخص براساس مذهب طرف بر او احتجاج می کند و او را محکوم می نماید.

س 17. طبق آیه 258 سوره بقره حضرت ابراهیم در مباحثه با نمرود دلیلی را اقامه می کند و می فرماید: پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند و نمرود می گوید من هم زنده می کنم و می میرانم. در اینجا حضرت دیگر این دلیل را ادامه نمی دهد و دستاویز دلیل دیگری می شود در حالی که شیعه معتقد است انبیا اعلم الناس اند. بنابراین چرا حضرت نتوانستند دلیل را ادامه دهند؟

ج. در بحث نمرود با آن حضرت وجه عدول آن بزرگوار از ادامه استدلال اول به استدلال دیگر "فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ وَضَوْحِ بَطْلَانِ جَوَابِ نَمْرُودِ مِنْ اسْتِدْلَالِ أُولَى بَدْوٍ؛ زیرا همه میدانستند که نکشتن کسی زنده کردن او نیست و کشتن او میراندن او نیست.

بهر حال عدول به استدلال دیگر دلیل بر عجز آن حضرت از ادامه بحث و اتمام استدلال اول نیست و چه بسا که پس از اتمام آن استدلال دوم را مطرح فرموده باشد. نمی توان با آن چه در آیه بیان شده بگوییم تمام آنچه بین حضرت ابراهیم و من حاجه فی ربه واقع شده همین بوده است.

### چرا حضرت ابراهیم برای عموی خود طلب آموزش کرد؟

س 18. طبق آیه 113 سوره توبه نباید برای مشرکان طلب آموزش کرد ولی حضرت ابراهیم برای عمویش آزر طبق آیه 47 سوره مریم طلب آموزش نموده است آیا این با عصمت او مغایر است؟ در آیه 4 سوره ممتحنه خداوند می فرماید: حضرت ابراهیم اسوه نیکوییست برای شما مگر زمانی که برای پدرش طلب آموزش کرد.

ج. آیات مربوط به استغفار ابراهیم برای عمویش که اگر چه بر حسب آیه 113 سوره توبه استغفار برای مشرکین جایز نیست و اگر چه بر حسب آیه 47 سوره مریم حضرت ابراهیم وعده استغفار به او داد ولی استغفار برای او بر حسب قرآن کریم آیه 114 توبه به جهت وعده ای که او به ابراهیم داده بوده جایز بود لذا قرآن کریم هم از او رفع اشکال فرموده است.

ممکن است گفته شود اگر چنین است چرا در سوره ممتحنه آیه چهارم در ترغیب به تاسی به ابراهیم استغفار او یا وعده استغفار او برای عمویش استثنا شده است.

جواب این است که این استثنا، از تاسی برای این است که اشخاص که عالم به وجه استغفار او نبودند بطور مطلق استغفار برای کسان مشرک خود نمایند و آن را بهانه قرار ندهند.

به عبارت دیگر مستثنی اسوه قرار دادن آن حضرت در مطلق استغفار برای مشرکین است نه عمل خاص آن حضرت یعنی نباید در استغفار برای مطلق مشرکین آن حضرت را اسوه قرار دهند هر چند در مورد خاصی آن حضرت استغفار کرده باشد یا مشروطاً وعده استغفار داده باشد. ثانیاً ممکن است استثناء از «اذ قالوا لقومهم» باشد و در این صورت جواب واضح است.

### چرا حضرت ابراهیم امید به آموزش دارد؟

س 19. طبق آیه 82 سوره شعرا حضرت ابراهیم می فرماید: من طمع دارم که بیمارزد خدا خطایم را در حالی که پیغمبران معصومند؛ پس حضرت ابراهیم مرتکب گناه شده اند؟

ج. اما قوله تعالی حکایه عن ابراهیم "وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ دلالت بر صدور خطیئه ندارد بلکه خطایائی که بدان اعتراف میکردند و آن را خطا می شمردند اشتغالشان به امور ضروریه دنیویه بوده است که این مضمون در روایات و ادعیه بسیار

است و قراین قطعی برای اراده این معنی است که ما در کتاب «نیایش در عرفات» درباره آن توضیحاتی داده ایم.

## آیا حضرت ابراهیم به زنده شدن مردگان اطمینان نداشت؟

س 20. آیا طبق آیه 260 سوره بقره حضرت ابراهیم به زنده شدن مردگان در روز قیامت اطمینان ندارد؟

ج. آیه سوره بقره نیز دلالت بر ضعف یقین و ایمان ابراهیم ندارد چنان که در جواب «او لم تؤمن» عرض کرد: «بلی».

و اما اطمینان قلبی که ظاهر آیه این است که درخواست حضرت برای حصول آن بود، محتمل است مقصود آن حضرت اطمینان به چگونگی آن باشد.

امر احیاء موتی اگر چه معلوم و یقینی او بود اما کیفیت آن مثلاً به همین جسم عنصری مادی دنیایی است یا به گونه ای دیگر است و خداوند متعال با ارائه آن به او به چشم ظاهر او بر او ظاهر فرمود که با همین جسم عنصری است که در این دنیا محسوس و مرئی است.

در واقع این آیه جواب کسانی است که معاد را غیر جسمانی و به قالب مثالی و صوری و غیر مادی گفته اند چنان که از ملاصدرا در کتاب کلم الطیب ص 474 نقل نموده است یا به بدنی که بر آن بدن هورقلیائی اسم نهاده اند گفته اند چنان که از شیخیه منقول است یا به صورتهای دیگر به هر حال سؤال از تفصیل دیگر و خلاصه برای امر ثابت به دلیل عقل دلیل حس هم تقاضا کرده است.

و محتمل است مراد از اطمینان قلبی زیادتی یقین باشد زیرا در این امور یقین و ایمان و اطمینان قلبی مقول به تشکیک است و اگر چه عالی ترین مراتبی از آن در دسترس ممکنات است همان است که برای انبیاء عظام و اوصیای کرام آنها حاصل شده ولی این مانع از این نیست که برای آنها کسب و نیل به درجات بالاتر به افاضه الهی و به حکم و

ص: 69

قل رب زدنی علماً ممکن باشد. و با حدیث شریف «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً»<sup>(1)</sup> منافی نیست زیرا ممکن است مراد این باشد که کشف غطاء مرئی شدن آنچه بالفعل نامرئی است یا مرئی آن محال است، اگر حاصل شود موجب زیادتى یقینم نمی شود و این با اینکه به افاضات متواتره» غیر منقطعه دائماً بر علم و معرفت و قرب و مقامات معنویه آن بزرگواران افزوده شود منافات ندارد.

### تفسیری از کردار حضرت آدم و نوح و یونس علیهم السلام

س 21. با در نظر گرفتن آیاتی چون: «ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين» (35/2 و 19/7) و «فلا یخرجنكما من الجنة فتشقی (117/20) و «ولا- تخاطبني في الذين ظلموا آن هم مغرقون (37/11) و «ولا- تكن كصاحب الحوت» (68/48) حضرت تعالی رفتار و کردار پیامبران را در کدام يك از تقسیمات تشریح اسلامی قرار می دهید: حرمت، وجوب، کراهت، استحباب یا اباحه؟

ج. و اما آیاتی که راجع به حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام است جواب این است که نهی مثل " لا تقربا هذه الشجرة" ارشادی و اخبار از آثار و تبعات وضعی قرب به شجره است و با توجه به آیات " وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ" (2) معلوم می شود اخراج آدم از جنت مذکور در آیه شریفه " يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ..." (3) مقدر بوده است و خداوند به آنچه برای آدم پیش آمد عالم بود هر چند این برنامه به اختیار

ص: 70

1- 55. (1). بحار الأنوار، 40/153.

2- 56. (2). سوره بقره، آیه 30 و 31.

3- 57. (3) 2 و 4. سوره بقره، آیه 35 ..

خود آدم و به خیر خواهی ظاهری و فریب ابلیس پیش آمد و اثر وضعی آن که در آیه " فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا ... (1) " بود بنابراین " فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ 4 هم اخبار است از کاری که به ظاهر بموقع واقع نشده و در حد يك ترك اولی انجام شده.

خلاصه این برنامه در محیطی واقع شده که ظاهراً غیر از محیطی است که بعد آدم به آنجا منتقل شد و موضع و مسکنش تغییر پیدا کرد موضع اول میتواند غیر عادی و نحو خاصی بوده باشد که در محدوده اسرار و مطالب غیبی باشد نمی توان در مجموع راجع به آن و معنای ظلم و عصیان و غوایت و نهی واقع در آن بطور جزم اظهار نظر کرد و آن محیط را به تمام معنی با این محیط قیاس کرد و یکسان شمرد و یا واقعه ای را که فی الجمله معلوم است عادی نیست و تقدیر العزیز العلیم است به تفصیل تفسیر نمود و به این آیات که حکایت از آن محیط است نسبت ظلم و عصیان به مفهومی که امر مولوی نزد ما دارد داد و بلکه احتمال اینکه این آیات از متشابهات باشد احتمال بعیدی نیست.

اما نهی در آیه " فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ نَهَى ارشادی است، و شقاء در اینجا به معنی تعب و رنج دنیوی است که لازمه بودن در این دنیا است.

هم چنین آیه: " وَلَا تُخَاطَبُنِي نِهَى در آن ارشادی است. در آیه شریفه " وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْهُوتِ " نیز دلالت بر امر خلاف عصمت ندارد.

ص: 71



## کیفیت عذاب ابلیس با آتش

س 1. خداوند متعال ابلیس را چگونه با آتش عذاب می کند در حالی که خود از جنس آتش است؟ چگونه می توانم برای سؤالات و شبهات گوناگون پاسخ صحیحی بیابم؟

ج. معنی اینکه شیطان از آتش خلق شده این نیست که الان شیطان يك تکه آتش است کما اینکه معنی اینکه شما از خاک آفریده شده اید این نیست که شما الان يك تکه خاک هستید.

به شما سفارش می کنم طبق برنامه درس بخوانید، به تدریج که انشاءالله پیشرفت علمی کردید و کتابهای کلامی مثل شرح باب حادی عشر و شرح تجرید را خواندید همه شکوک و شبهات را انشاءالله حل می کنید.

ص: 72

س 2. آیا سؤال و جواب قبر یا فشار قبر بر بدن عنصری است یا برزخی؟

ج. ظاهر احادیث و روایات این است که بر بدن عنصری است اما این هم نه به وجهی است که با چشم ظاهر همه آنرا حس کنند ممکن است گفته شود نظیر خواب است که در خواب، خوابهایی که شخص می بیند همه یک سیر غیر جسمانی است مثلاً در خواب می بیند به فلان شهر یا فلان مجلس رفته است ولی با این که در همین بدن عنصری خواب را می بیند بدن در جای خود هست و او در خواب بسا سختیها و رنجها و مصیبات را می بیند و یا خوشیها و لذتها و استراحتها با همین بدن عنصری است لذا گاهی هم در آن اثر می گذارد و حرکت می کند و سخن می گوید و ناله سر می دهد و خلاصه روح از وضع جسم در قبر متأثر می شود و فشار قبر را در حال تعلق روح به بدن مثل شخص خواب احساس می کند.

حاصل اینکه این مسائل روحانی محض نیست چون خلاف ظواهر ادله است و جسمانی محض هم نیست چون به ظاهر موجب تأثر و رنج و مشقت یا نعیم و راحت جسم نمی شود.

تمام کلام این است که، این سؤال و جواب قبر را در ارتباط با همین بدن عنصری حق می دانیم ولی تفصیل آن را نمی توانیم توضیح بدهیم. چنان که طفل در رحم مادر نمی تواند از این عالم خارج از رحم که مادرش و رحمش جزئی از آن است چیزی بگوید.

و اگر پرسش شود فشار قبر نسبت به کسی که مثلاً بدنش سوخته و خاکستر شده چگونه تصور دارد؟ جواب این است که اولاً بر حسب روایات فشار قبر عام نیست و با نبود موضوع یعنی بدن مطرح نیست. ممکن است چنان شخصی که کالبدش از بین رفته

برنامه دیگر داشته باشد ولی اگر جسد باشد و در قبر نباشد وارد شدن فشار بر او قابل احتمال است هر چند فشار هوا باشد.

این وقایع بطور اجمال مورد اعتقاد است اما نسبت به تفصیل آن از لحاظ این که یا معرفت به آنها لازم نیست و یا اینکه معرفت به آنها در این عالم میسر نیست تکلیفی نداریم و به همان عقیده اجمالی اکتفا می شود شاید اگر انسان يك حس ششم و هفتم و بیشتر داشت خیلی از این مجهولات را معلوم می نمود که از قدیم گفته اند من فقد حساً فقد علماً انسان محدود است و متناهی و حقایق و مجهولات نامحدود و غیر متناهی است.

### حشر و نشر با بدن عنصری یا با جسمی دیگر

س 3. آیا حشر و نشر جسمانی با بدن عنصری است یا جسمی دیگر؟ آیا در عالم پس از مرگ و قیامت بدن انسان و اجسام خاصیت جسم در دنیا را دارد یا فاقد این خاصیت است؟

ج. بر حسب آیات صریحه قرآن مجید حشر و نشر انسان با همین بدن جسمانی و عنصری است و این آیات قابل تأویل نیست و مباحثه کفار با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و استبعاد آنها مربوط به همین معاد جسمانی بود که می گفتند: "أَنْذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا- قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا" (1) و الا- بسا آنها هم فی الجمله در اینکه انسان به مرگ فانی محض نمی شود و بقاء روح معتقد بودند و معاد روحانی با بقاء روح را استبعاد نمی کردند و اصلاً استبعاد نداشت در مسائل مربوط به معاد و ثواب و عقاب همه این جسمانیت مطرح است و به صراحت بیان شد "إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ

ص: 74

يُسِّسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَقًا" (1) "فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ نِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُوسِهِمُ الْحَمِيمُ يُصَّ هَرَّ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ" (2) و هم چنین آیات مربوط به ثواب و نعمتهای بهشتی همه روحانی بودن محض را نفی می فرماید.

و آیاتی مثل "يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ" (3) نیز بیشتر از این دلالت ندارند که مثلاً در زمین تبدیلات و تغییراتی پیش می آید مثلاً کوه ها از بین می روند یا اینکه زمین فواید و برکاتش را کامل می دهد.

## شب و روز در عالم برزخ

س 4. شب و روز در عالم برزخ بر چه مبنایی است. آیا مطابق شب و روز عالم طبیعت است؟

ج. ظاهراً عالم برزخ خود معیارهای خاص خود را دارد و برزخ بین دنیا و آخرت است. روح نه مثل دنیا تعلق به بدن عنصری دارد و نه مجرد صرف است. بلکه متعلق به جسم و هیئت برزخی است که گاه برای بعضی مرئی می شود و بر حسب بعض آیات جسم برزخی او مورد ثواب و عقاب قرار می گیرد مثل "النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا" (4).

حال حقیقت این امور چگونه است؟ در این دنیا لاقبل بر امثال ما مجهول است بعضی گفته اند روح در عالم برزخ هم مجرد نیست و چیزی بدون شکل و هیئت و صورت در عالم امکان وجود ندارد حتی ملائکه اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع می باشند و جبرئیل هم بطور مجرد و غیر مصور، نیست.

ص: 75

1-60. (1). سوره کهف، آیه 29.

2-61. (2). سوره حج، آیه 19 و 20.

3-62. (3). سوره ابراهیم، آیه 48.

4-63. (4). سوره غافر، آیه ..

مع ذلك ما بیشتر از آنچه آیات و احادیث بر آن صراحت داشته باشد اظهار نظر و عقیده نمی کنیم و به همان اعتقاد اجمالی بسنده می نماییم و در تعیین حدود و تفصیل آنها پا را از ظواهر آیات و روایات فراتر نمی گذاریم.

### تناسب گناهان دنیا و کیفرهای آخرت

س 5. رابطه ی کیفر اخروی و گناه رابطه جعلی و قراردادی است (بجعل من الله تعالی) یا رابطه ای علی؛ یعنی گناه علت تامه است برای ایجاد کیفر؟ اگر رابطه جعلی باشد چه تناسبی است بین گناه در دنیا، و کیفرهای آنچنانی در آخرت؟

ج. گناه و معصیت علت استحقاق لوم و ذم و توبیخ و جواز کیفر است و علت نفس کیفر و عقاب نیست که اگر گناهکار مجازات نشود تخلف معلول از علت لازم شود. چنان که اطاعت و امتثال علت استحقاق مدح و ستایش و اجر و ثواب است علی اشکال فی الاخیر (1).

و اما تناسب گناه و کیفرهای سخت برای عظمت گناه و کفر نعمت منعم حقیقی و خروج بر مولا و انکار خدائی و بی اعتنائی به عذاب خدا و گناهان آنچنانی است.

بلی فی الجملة می توان گفت که گناه علت عذاب است به این معنی که بدون گناه عذاب نخواهد بود و کیفر متفرع بر گناه است چنان که پاداش هم بدون اطاعت و امتثال نمی باشد.

و به عبارت دیگر عدم گناه مساوق با عدم کیفر است اما وجود گناه مساوی با وجود کیفر نیست پاداش و کیفر وعد و وعید است که اول از شخص کریم لازم الصدور و تخلف ناپذیر است اگر چه بر اساس تفضل باشد و دوم لازم الصدور نیست بلکه عدم صدور آن گناه با کمال صفات و صفات کمال مناسب است.

ص: 76

---

1-64. (1). توضیح اینکه: ثواب مبتنی بر تفضل است نه استحقاق ..

مع ذلك احتمال اینکه بین بعض اعمال تکویناً با بعض عذاب ها و عقاب ها ربط وجود داشته باشد، به طور جزم قابل دفع نیست و ممکن است به مثل این آیه الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا<sup>(1)</sup> و به بعض روایات «مثل الظلم ظلمات يوم القيامة»<sup>(2)</sup> استناد شود.

مع ذلك هیچ يك علت تامه نیست و شرایط و موانع نیز که بسا بسیاری از آنها بر ما مخفی باشد مؤثرند و اجمالاً وعد و وعید و بشارت و انذار و جعل کیفر و پاداش بر حسب حکمت و بر حسب قاعده لطف لازم است و بسیاری یا بیشتر بدون آن به صلاح و فلاح نایل نمی شوند ولی تحقق و فعلیت آنها و مقدار و موارد آنها همه با خداوند علیم حکیم عادل غفور رحیم قاهر شدید الانتقام و الکبیر المتعال ... می باشد که چنان برنامه ها پیاده خواهد شد که همه این صفات جلال و جمال در جای خود اعمال و مثل نظام این عالم همه این اسماء و صفات ظهور یافته و تعطیلی در آنها متصور نخواهد بود این حقیقت به اجمال ثابت است و احاطه بر تفصیل و ارتباط همه امور با کل اسماء حداقل برای غیر تنی چند از مؤیدین من عندالله امکان پذیر نیست.

يفعل الله ما يشاء بقدرته و يحكم ما يريد بعزته و حکمته و کل ذلك تقدير العزيز العليم.

بشر باید خود را در معرض ظهورات صفات جمالیه حق قرار دهد و از اینکه در معرض ظهورات صفات جلالیه و قهریه او قرار دهد با استعانت از حول و قوه او پرهیز نماید و این چنین برنامه های خداوند متعال را زیر سؤال و اعتراض نبرده و کشف حقایقی را که مجهول است و باید هم مجهول باشد و جهت نظر قرار ندهد و بداند که همه افعال الهی در دنیا و آخرت و محسوس و نامحسوس بر اتم نظام جاری است از ناحیه حضرت رب الارباب و ولی النعمات.

ص: 77

---

1-65. (1). سوره نساء، آیه 10.

2-66. (2). کافی، 2/ 332 ..

گفته نشود بعد از این بیانات اصل سؤال- که رابطه کیفر و پاداش با اعمال رابطه معلول با علت است یا قراردادی و جعلی است- چگونه پاسخ داده شد؟

زیرا می گوئیم اینکه رابطه بین آنها رابطه علیت و معلولیت نیست از آنچه بیان شد معلوم می شود اگر آن چنان باشد "إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا" (1) و "وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ" (2) معنی پیدا نمی کند.

آنچه به نظر نزدیک تر است این است که این ثواب ها و عقابها همه جعلی و استصلاحاً لِحال العبد است و تفاوت بین آنها نیز بر حسب حکمت و مصلحت باز هم همین جنبه استصلاحی و تربیتی را دارد و اگر این برنامه عذاب و عقاب و وعد و وعید نبود ربوبیت حضرت باری تعالی العیاذ باللله ناقص شمرده می شد.

در عین حال تعذیب عصاة و گناهکاران به هر يك از عذابهای مأثوره در کتاب و سنت حتی خلود در نار، ظلم نیست و در موارد فعلیت این عذابها چنان نیست که همه به يك چوب رانده شوند مثلاً در دار آخرت هم همه دزدها مثل این دنیا که علی السواء مجازات و با تحقق شرایط شرعی دستشان بریده می شود باشد بلکه در آنجا حساب دقیق است و تمام شرایط و ریزه کاریها و اوضاع و احوال مجرم ملاحظه می شود.

غرض این است که آنجا حاکم خداوند علام الغیوب و عالم السر و الخفیات است و هر جا کیفر مقتضی شد این دقایق رعایت می شود و دزد گرسنه و فقیر برابر با دزد غنی مجازات نمی شود و هلم جزاً غرض این است که این آیات و روایات مدلول تفصیلی که مبین تمام جوانب باشد ندارند تا ما بتوانیم در موردی خدشه کنیم که العیاذ باللله مثلاً خلاف عدل است. در اینجا مطلب بسیار است ولی بیش از این مجال شرح نیست.

معارف دین ؛ ج 2 ؛ ص 77

ص: 78

---

1-67. (1). سوره زمر، آیه.

2-68. (2). سوره نساء، آیه و 116 ..

س 6. آیا بین بحث اعاده معدوم و معاد جسمانی ارتباطی هست یا نه؟

ج. به این معنی که معاد جسمانی ثبوتاً یا و اثباتاً توقف بر قول به جواز اعاده معدوم داشته باشد و با قول به امتناع اعاده معدوم ثبوت معاد جسمانی یا اثبات آن ممکن نباشد اگر چه بعضی توهم کرده باشند، بین این دو بحث ارتباط نیست و بنابر امتناع اعاده معدوم نیز معاد جسمانی محقق و ثابت است.

البته این به اینگونه تحریر می شود که بفرض صحت کبرای کلی امتناع اعاده معدوم معاد جسمانی صغری آن کلی و از جزئیات آن نیست.

بلکه اگر این جهت که معاد جسمانی صغرای آن کلی هست یا نیست مشکوک فیه باشد از این جهت که تمام جوانبی که در حکم به این قضیه (المعاد الجسمانی اعاده المعدوم ممتنع فالمعاد الجسمانی ممتنع) درک آن لازم است بر عقل مجهول و بلکه می توان گفت خارج از درک عقل است و معاد جسمانی با نصوص کتاب و سنت قابل اثبات است.

و اما وجه اینکه معاد جسمانی صغرای این کلی نیست این است:

بنا بر این که بحکم عقل و شرع روح انسان بعد از مرگ باقی است و مرگ بمعنی فناء روح نیست بلکه حقیقت آن قطع تصرف و تدبیر روح بطور موقف نسبت به جسم عنصری است که اجزاء مادی آن بعد الانحلال باقی است و معدوم نمی شود و با اتصال آن اجزاء به یکدیگر تصرف و تدبیر روح به آن بحال اول باز می گردد نظیر تأثیر قوای نباتات که در فصل زمستان منقطع بشود و دوباره تأثیر آن مجدد یا ظاهر می شود و وضعی که در کمون و خفا بوده ظاهر می گردد و خلاصه این که باذن الله تعالی این قطع و وصل تدبیر برقرار می شود و اعاده معدومی در بین نمی آید.

در اینجا قابل تذکر است که در مسأله امتناع اعاده معدوم اگر چه کسانی که به آن قائلند دلائلی طبق مسالك خود اقامه کرده و آن را مسلم میدانند و بعضی هم آن دلائل را مورد ایراد قرار داده اند ولی اجمال مطلب این است که در این گونه مطالب اهل فلسفه و



معقول حرفی را که میزنند نباید حرف آخر بدانند، پیرامون انسان و این گونه مسائل در عصر ما مسائلی مطرح شده بلکه به وقوع پیوسته است که اگر يك قرن یا دو قرن پیش به این آقایان اهل معقول و حکمت متعالیه عرضه می شد با دلائلی که بسا عقل پسند به نظر می رسد و بر مبنای که استوار می کردند نفی آن نفی استحاله اجتماع تقيضين شمرده می شد آن را محال می دانستند مانند مسأله معراج و خرق و التیام و امور که خلاف توالی فاسده که آنها گمان می کردند بالحس معلوم گردد.

### **آیا یزید ملعون مجبور بر شهادت امام نبوده است**

س 7. چگونه می شود یزید را ملعون شمرد؟ با آنکه پیش از شهادت امام حسین علیه السلام پیامبران عمل او را خبر داده بودند و با این فرض آیا مجبور نبوده است؟

ج. یزید ملعون است به جهت جنایتی که به اختیار خود انجام داده و اخبار پیغمبران از جنایت کسی، علت مجبور بودن او در ارتکاب جنایت نیست.

### **آیا این جهان يك بار دیگر تکرار شده است**

س 8. بحثی پیش آمد که نظام خلقت بشر و کلاً جهان و مسأله ظهور پیامبران تا رسیدن به پیامبر خاتم چند بار تکرار شده است. به این تفصیل که خداوند متعال يك سری از بشرها را خلق کرده و برایشان قیامت را پیا کرده و يك سری از آنها در جهنم و يك سری در بهشت هستند. و الان ما در سری دوم هستیم. نظر حضرت تعالی در این مورد چیست؟

ج. اجمالاً آنچه از قرآن مجید استفاده می شود معاد انسانها و قیامت و حشر و نشر تاکنون محقق نشده است و قیامت و معاد همگان در يك زمان و روزی که مقدار آن پنجاه هزار

سال است واقع خواهد شد و بر این که عقاب و عذاب در جهنم و ثواب در بهشت مرحله ای یا بیشتر باشد برهانی اقامه نشده است. والله العالم

### شب اول قبر چه زمانی است

س 9. پس از مرگ انسان ممکن است چند روزی تا زمان خاکسپاری او طول بکشد خواستم بدانم از این رو چه زمانی شب اول قبرش محسوب می شود. زمانی که روح از بدن جدا می شود یا زمانی که مرده را در قبر گذاشتند شب اول قبرش محسوب می شود؟

ج. زمانی که روح از بدن جدا می شود برزخ او شروع می گردد ولی اگر عمل خاصی برای شب اول دفن معین شده باشد مانند نماز معروف به نماز وحشت (لیلة الدفن) در همان شب انجام می گیرد. والله العالم

### بازگشت روح به کالبد خاکی انسان

س 10. ضمن عرض سلام با عنایت به آیه 27 سوره شریفه بقره، آیا تفسیر برخی در خصوص بازگشت روح به کالبد خاکی انسان معنا پیدا می کند؟

ج. آیات کریمه و احادیث شریفه تصریح به این دارند که روح به همین بدن عنصری عود می کند و معاد جسمانی است. والله العالم

ص: 81

## سکوت صحابه و سایرین در قبال جریان سقیفه

س 1. سکوت صحابه و سایرین در قبال جریان سقیفه را چگونه توجیه می‌نمائید؟

ج. این اشکال قابل توجهی نیست تاریخ‌نظر آن را بسیار نشان داده است و ما هم در عصر خودمان مظاهر آن را دیده ایم اگر چه مطلب سقیفه و منحرف کردن مسیر خلافت در اهمیت مافوق هر حادثه است شاعر می‌گوید:

لقد عجبوا اصحاب احمد اذ رضوا بتقدیم ذی جهل و تاخیر ذی فضل

واصحاب موسی فی زمان حیاة رضوا بدلاً عن خالق الخلق بالعجل

مضافاً بر اینکه کبار صحابه نظیر سلمان و غیره سکوت نکردند بلکه اول من احتج للخلافة علی بن ابیطالب علیه السلام. (1)

ص: 82

مرحوم سید شرف الدین در کتاب ارزشمند المراجعات احتجاجات بنی هاشم و سائر صحابه را آورده است [70] و در نهج البلاغه نیز می فرماید:

و ان كنت بالشورى ملكت امورهم فكيف بهذا و المشيرون غيب

و ان كنت بالقربى حججت خصيمهم فغيرك اولى بالنبي و اقرب [71]

### آیا آیه تطهیر بر ثبوت رجس دلالت دارد

س 2. آیا در آیه تطهیر اذهاب رجس مستلزم ثبوت رجس در رتبه سابقه نیست؟

ج. فعل مضارع در مثل این موارد معنای استقبالی و آینده و حصول ما لم يحصل را ندارد چنان که فعل ماضی که در مثل "وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا" (1) معنی ماضی ندارد در "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ" (2) و "وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ" (3) معنای آیه تعلق اراد الله تکویناً بر اذهاب رجس از اهل بیت است که تکویناً و با وجود آنها متحقق است یعنی وجودشان مطهر وجود می یابد نه اینکه رجس موجودی را از آنها می برد و بعبارة اخیری اخبار از این است که آنها را مطهر قرار داده است.

محتمل و ممکن است طبق توضیح مفصلی که حقیر در تفسیر آیه داده ام [75] مراد از اذهاب رجس از آن بزرگواران اراده جدی بعث و زجر آنها از اوامر و نواهی الهی است که امر

ص: 83

---

1-72. (3). سوره نساء، آیه 158.

2-73. (4). سوره احزاب، آیه 33.

3-74. (5). سوره انفال، آیه 7.

آنها به آنچه در شرع مأمور به و نهی از آنچه در شرع منهی عنه است با اذهاب رجس و عدم ابتلای آنها به ارتکاب بعض افعال یا ترك بعض اعمال و پاك ماندن آنها باشد که امر آن بزرگواران به آن اعمال و نهی آنها از آن افعال امر تشریعی صرف- که با علم به عدم اطاعت مأمور نیز هست- نیست. بلکه این امر چون با علم به اطاعت مأمور و امثال او است مورد اراده جدی و طلب حقیقی است تا بنده مطیع در مواردی که نباید واقع شود واقع نشود.

این معنایش وجود رجس و اذهاب رجس نیست این معنایش حراست از وقوع رجس و هدایت بنده به طهارت است و معنی ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله است.

### معنای اذهاب رجس در آیه تطهیر

س 3. درباره ی آیه تطهیر: آیا رجس در اهل بیت بوده و خداوند آن را بر طرف ساخت یا نبوده و آن را بر طرف نمود؟

ج. راجع به آیه شریفه تطهیر اولاً فعل مثل یرید و اراد در مثل این مورد منسلخ از دلالت بر زمان و استقبال و ماضی است و این اراده از برای خدا ثابت است «و هو مریده قبل خلقهم» و تعلق دارد با ذهاب الرجس عنهم و تطهیرهم قبل خلقهم کما تعلقت بخلقهم و معنایش این است که: اراد الله ان یخلقهم مذهباً عنهم الرجس و مطهراً و به عبارت اخري: خلقهم الله طاهراً مطهراً عن الرجس مثل قولهم. «ضیق فم الرکیة»، «المبتدا هو المجرّد عن العوامل اللفظیه» و معنای اول این نیست که دهنه چاه وسیع و گشاد است آن را تنگ ساز یا مبتدا عامل لفظی داشته و از آن تجرید شده بلکه مقصود این است که از اول چاه را تنگ ساخت یا تنگ بساز و مبتدا از اول عامل لفظی ندارد.

بلکه در اراده تشریعی نسبت به غیر معصوم مثلاً نهی از معاصی یا امر به واجبات نیز غرض دفع رجس است نه رفع رجس، در نهی از شرب خمر اراد الله بالارادة التشریعیه

اذهاب الرجس عن عباده بدفعه عنهم لا برفعه وازالته و آلا، امر و نهی تشریحی معنی ندارد.

خلاصه اینکه در اینجا مراد رفع موجود نیست بلکه منع از وجود ما هو المعدوم است.

توضیحاً عرض می شود راجع به آیه تطهیر و اینکه اراده اگر چه اراده به اصطلاح تشریحی شد بطور حقیقی و بطور مطلق به غیر معصوم تعلق نمی گیرد و تعلق حقیقی آن بطور مطلق دلیل بر عصمت است و نسبت به دیگران اراده حقیقی مطلق نیست و لذا در اوامر و نواهی اراده حقیقی به فعل یا ترك و انبعاث از امر یا انزجار از فعل به واسطه نهی به طور مطلق در مورد معصوم صحیح است و فی الجمله به هر کسی است که در هر مورد از آن امر منبعث یا از نهی منزجر شود "إِنَّهَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ" (1) تحقیق آن محتاج به تفصیل است که بیشتر از این در این جا مجال اطاله کلام نیست.

### آیا حضرت جواد تحت تأثیر خادمان خود بودند

س 4. امام رضا هنگامی که در شهر طوس بوده از يك حالت روزمره فرزندش یعنی امام جواد که در مدینه بود مطلع می شود و به ایشان نامه ای می فرستد که خادمان به علت خصلت بخل، تو را هنگامی که بر مرکب سوار می کنند از درب کوچک خانه به بیرون می برند و از این پس وارد شدند و بیرون رفتنت از درب بزرگ خانه باشد.

سؤال بنده این است که چطور امام جواد در طول این مدت با این که معصوم است تحت تأثیر بخل خادمان خویش قرار می گیرد؟

ص: 85

ج. روایت بزنی [77] که به آن اشاره کرده اید در آن وجه فعل خادمان و موالی که امام جواد را از باب صغیر خانه خارج میکردند معلوم شده است و اما وجه فعل آن حضرت یعنی خروج آن حضرت از باب صغیر معلوم نشده است که تحت تأثیر بخل خادمان بوده است بلکه شاید وجه آن اقتضای بر تصرف در مال امام بمقدار خاص و لازم بوده است و امام رضا در این نامه این اجازه وسیع را بفرزند عزیزشان داده اند و در مورد عموها و عمه ها همه به آن حضرت اجازه لازم داده اند.

این هم کمال پرهیزکاری امام جواد و امانت داری آن حضرت را می رساند و هم علاقه پدر بزرگوار او را به ظهور موقعیت و شئون و فضایل فرزند بسیار عزیز و گرامی می رساند.

### حدیث منزلت چگونه جانشینی پیامبر را ثابت می کند

س 5. با توجه به اینکه حضرت هارون علیه السلام قبل از حضرت موسی علیه السلام رحلت نموده، حدیث منزلت چگونه می تواند جانشینی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ثابت نماید؟

ج. جواب واضح است زیرا حدیث شریف معنایش بیان منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام و مشارکت آن حضرت با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در همه شئون عالیه و ولایت بر امور غیر از مقام نبوت و وساطت در ابلاغ رسالت خدا به خلق است. معنای مطابقی آن دارا بودن این منزلت در عصر رسالت و حیات رسول صلی الله علیه و آله است نه اینکه تو بعد از من منزلت هارون را از موسی داری که نظیر سالبه بانتفاء موضوع باشد- ولی جانشینی آن حضرت بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نیز ثابت می شود زیرا این منزلت صاحب شئون پیغمبر بودن به جز نبوت برای آن حضرت طبق

این حدیث ثابت است و بعد هم باقی است و بعد از این همه باید از آن حضرت تبعیت نمایند.

این معنائی بالاتر از جانشینی است منزلی است که طبق این حدیث مسلم و متواتر برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت بوده و بعد هم ثابت و مسلم است. این حدیث تمام شئونی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حسب مقام امامت و ولایت و اولی به آنفس بودن دارا هستند برای امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات می نماید.

بلکه می توان گفت معنایش نصب و تعیین پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست بلکه اخبار از واقع امر و حقیقت منصبی است که برای علی علیه السلام ثابت است.

### آیا مشهور از روایات دال بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام اعراض کرده اند

س 6. اگر برای تثبیت خلافت ابوبکر به اعراض مشهور از روایات دال بر ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام تمسک شود، چه پاسخی می فرمایید؟

ج. کدام مشهور جز چند نفر که با آن صحنه سازی سوء استفاده از جوی که پیش آمده و از ضعف آن مردم جدید العهد بالاسلام و ارباب و تطمیع آنها با نصوص مخالفت کردند، مشهوری نبوده است. و مسئله به تمام معنی سیاسی و با نقشه های قلبی و تبانی منافقین و موقعیت خاصی که بود پیش آمد.

مثل این جریان سیاسی را با اعراضی که در فقه مطرح است نباید مقایسه کرد مخالفت رسمی با نصوص و تعیین پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بود.

خیلی تعجب است این اعراض - که معرضین همانها بودند که حتی از کتابت وصیت پیغمبر جلوگیری کردند و آن گونه که قلم از بیان آن شرم دارد به رسول خدا صلی الله علیه و آله جسارت کردند - چه اعتباری غیر از مخالفت با پیغمبر دارد؟ این حرف را هم بعد از یک هزار و چهار صد سال امروز می شنویم اعراض مشهور در اینجا که



اصلاً وجود نیافت و جز سکوت و بی تفاوتی بسیاری و ترس از به خطر افتادن منافع دنیائی و حزب بازی معنی نمی یابد.

مسئله ای که به آن اهمیت- که گفته شده در هیچ امری مثل امر حکومت در اسلام خون ریخته نشده مسئله ای که به آن اهمیت است که با آن تشریفات مفصل در غدیر خم ابلاغ می شود- اگر از طرف هر کس از نصوص آن اعراض شده باشد غیر از سیاست و ریاست طلبی و مخالفت با دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ تفسیر و معنایی ندارد.

مسئله فرعی فقهی و شک بین سه و چهار یا پاکی و نجس بودن اعضا نیست که اعراض مشهور و برخوردارهای فقهی در مسائل فرعی در آن مطرح شود.

مسئله ای است که در آن درجه از اهمیت که «لوان عبداً قام ليله و صام نهاره و تصدق بجمع ماله و حج جمع دهره و لم يعرف ولاية ولی الله فیوالیه و یکون جمع اعمال بدلالته الیه ما کان له علی الله حق فی ثوابه و لا کان من اهل الایمان»<sup>(1)</sup>.

### **آیا اعتقاد به ملکیت فدک و افضلیت حضرت زهرا علیها السلام ضروری مذهب است**

س 7. آیا اعتقاد به این که فدک ملک خالص حضرت زهرا علیها السلام است از ضروریات مذهب است و یا اینکه این مطلب مطابق با واقع است و لکن از ضروریات نیست؟

آیا اعتقاد به اینکه حضرت زهرا و ائمه معصومین علیهم السلام افضل از تمام مخلوقات خداوند حتی تمام انبیاء الهی به جز حضرت رسول صلی الله علیه و آله هستند جزء ضروریات مذهب است و یا اینکه از مسلمات است ولی ضروری مذهب نیست؟

ص: 88

---

1-78. (1). وسائل الشیعة، باب 29 از ابواب مقدمه عبادات، حدیث 2..

ج. اگر مقصود از ضروریات مذهب است این است همانطور که در ضروریات دین اگر کسی آن را انکار کند و ملتفت باشد که انکارش مستلزم انکار ثبوت و اخبار صادق مصدق است از دین خارج می شود این دو موضوع هم از ضروریات مذهب است.

و اگر کسی هر يك از آنها را انکار کند و ملتفت باشد که اخبار قطعية الصدور از ائمه معصومین علیهم السلام بر آن دلالت قطعی دارند این انکار چون مستلزم انکار ائمه علیهم السلام است موجب خروج از مذهب است.

### سابقه ارتباط أميرالمؤمنين عليه السلام با نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

س 8. درباره سابقه ارتباط أميرالمؤمنين على عليه السلام با نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله توضیحی بیان فرمائید.

ج. در مورد عواطف خاصه و الطاف مخصوصه و نوازش و مهر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به حضرت مولی الموحدين أميرالمؤمنين عليه افضل صلوات المصلين از زمان کودکی آن حضرت کافی است این فراز از خطبه جلیله قاصعه نهج البلاغه را در نظر آورد:

«وقد علمتم موضعی من رسول الله صلی الله علیه و آله بالقرابة القريبة والمنزلة الخصیصة، وضعنی فی حجره و انا ولد یضمنی الی صدره و یکنفنی فی فراشه، و یمسني جسده و یشمنی عرفه و کان یمضغ الشیء ثم یلقمینی»<sup>(1)</sup>

و آنچه در کتاب مستطاب شریف بحار الانوار نقل شده: «عن العلامة فی کشف الیقین و غیره عن السیدة فاطمة بنت اسد علیها السلام، قالت: «فولدت علیاً و لرسول الله صلی الله علیه و آله ثلاثون سنة، و احبه رسول الله حباً شديداً، و قال لی اجعلی مهده بقرب فراشی، و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یلی اکثر تربیته و کان یطهر علیا فی وقت غسله یوجره اللبن عند شربه و یحرك مهده عند نومه و یناغیه فی یقضته، و یحمله علی صدره و یقول هذا

ص: 89

اخى وولىبى و ناصرى و صفىبى و ذخرى و كهفى و ظهرى و ظهبرى و وصىبى و زوج كرىمى و امىنبى على وصىبى و خلىفىبى، و كان ىحمله دائما و ىطوف به جبال مكة- و شعابها و اودىتها» (1).

### سبقت ايمان اميرالمؤمنين عليه السلام بر ديگران

س 9. در مورد سبقت اميرالمؤمنين على عليه السلام بر ديگران در ايمان به نبى گرامى اسلام صلى الله عليه و آله توضىحى بيان نمايد.

ج. در مورد سبقت حضرت اميرالمؤمنين مدت هفت سال بر ديگران در نماز خواندن با آن حضرت بايد عرض كنم:

اولا آن حضرت از رسول خدا صلى الله عليه و آله در كل برنامه هاى عملى و معنوى و دىنبى و اىمانى پىش از بعثت هم مثل بعد از بعثت جدا نبود و اتصال و اقتداء تام و تمام به رسول خدا صلى الله عليه و آله داشت، و ملازم دائمى و همىشگى آن حضرت بود.

در اين مطلب بخصوص روايات متعدد از طرق عامه وارد شده و مورد شك و تردىد نيست از جمله:

1. مسند احمد ج 1، ص 99.

2. كنز العمال، حدىث 36389 و دو حدىث بعد از آن (2).

3. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحدىد روايتى از آن حضرت را نقل نموده كه فرمود: «لقد عبدت الله قبل ان يعبده احد من هذه الامة سبع سنين» (3)

ص: 90

---

1-80. (1). بحار الانوار، 9/35. كشف اليقين فى فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام ف 2 ص 33-32 ح 12 ط 1413 ق.

2-81. (2). كنز العمال، ج 13 ص 122.

3-82. (3). شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحدىد 5/1..

4. ابن اثیر در اسد الغابه از ابو ایوب انصاری روایت نموده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود

: «لقد صلت الملائكة علي وعلي علي سبع سنين وذلك انه لم يصل معي رجل غيره»<sup>(1)</sup>.

این سوابق برای حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه ثابت و مسلم است و آنچه گفته شده و در کتابها حفظ شده اشاره و اجمالی از آن است.

جعلنا الله و اياكم من شيعة وشيعة الائمة الطاهرين من ولده صلوات الله و سلامه عليه و عليهم اجمعين و زاد الله في توفيقاتكم و ولائكم لهم عليهم السلام و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

### بررسی میزان اعتبار حدیث ثنّین از حیث سند و محتوی و اثبات جعلی بودن آن

س 10. کدامیک از احادیث زیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است؟

انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتی.

خلفت فيكم ثنّین لن تضلوا بعدهما: كتاب الله و سنّتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

ج. احادیث ثقلین از احادیث متواتره ای است که سنّی و شیعه آن را به سندهای متعدد از جمعی از صحابه مشهور مثل زید بن ارقم و ابی ذر و ابی سعید و حذیفه بن اسید و جابر بن عبد الله و عامر بن ابی لیلی و امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن ابی رافع و ابی الطفیل و زید بن ثابت روایت کرده اند و بزرگان محدثین اهل سنت مثل احمد بن حنبل و طبرانی و ترمذی و مسلم و ابن سعد و حاکم و عبد بن حمید و هیثمی و متقی و سیوطی

ص: 91

و نسائی و دولابی و ابی نعیم و دارمی و دیگران که همه از مشاهیر عامه هستند آن را روایت نموده اند.

لازم به تذکر است که حدیث متعدد است یعنی مکرر این مضمون بالفاظ مختلف از حضرت رسول صلی الله علیه و آله صادر شده لذا از آن تعبیر به احادیث کرده ایم این دو لفظی که شما ذکر کرده اید لفظ مختصر بعضی این احادیث است می توانید پیرامون این احادیث بتألیف حقیر (امان الامه من الضلال و الاختلاف) رجوع فرمائید.

اما در مورد لفظ «سننی» به جای «عترتی»، در حدیث ثنیتن قدیمی ترین کتابی که این مضمون در آن وارد شده دو کتاب است یکی سیره ابن اسحاق [84] و دیگر موطا مالک [85] که هر دو معاصر منصور و هر دو هم این دو کتاب را به امر منصور نوشته اند.

شخصیت ابن اسحاق:

این مرد در علم غزوات و سیره پیغمبر و حدیث، نامدار و مشهور است در حق او اقوال و سخنان علماء و رجال اهل سنت مختلف است گروهی او را به ضعف و کذب و تدلیس، و اوصاف دیگر توصیف کرده اند.

«ابن حجر» در تقریب و شهید در حواشی بر خلاصه، او را صریحاً از شیعه شمرده اند. میان او و مالک بن انس و دیگر فقیهان مدینه اختلافی ظاهر شد که از او به حاکم شکایت کردند. حاکم او را از مدینه اخراج کرد او از گروه زیادی نقل حدیث نموده و گروه زیادی هم از او اخذ حدیث کرده اند. وفاتش را بین سال 150 تا 154 گفته اند.

وقتی ابن اسحاق را از مدینه بیرون کردند در بغداد ساکن شد و در حیره یا بغداد با منصور خلیفه جبار عباسی ملاقات کرد و بامر منصور برای پسرش مهدی کتاب سیره را نوشت. (1)

ص: 92

---

1-86. (3). رجوع شود به میزان الاعتدال، 468/3- تهذیب التهذیب، 33/9- تاریخ بغداد، 214/1- الوافی بالوفیات، 188/2- وفیات الاعیان، 276/4 تذکره الحفاظ، 172/1- تأسیس الشیعة: 232..

تألیف سیره چنان که معلوم شد، در عصر منصور بوده و آن عصری است که علویین در نهایت اوج بودند و مردم به آنها گرایش داشته و حتی می گویند بعض فقهاء مشهور اهل سنت مخفیانه علیه منصور و به نفع علویین فتوی می دادند. در چنین موقعی - که مهمترین بلکه یگانه مدرک و حجت شرعی بودن حکومت یا غصبی بودن آن، احادیث بود و بنی عباس هر چه ضربه می خوردند از این راه بود- این کتاب تحت نظر منصور و به امر او برای پسرش مهدی و در واقع برای اغراض سیاسی مهم تألیف شده است.

معلوم است نویسنده در آن تا چه حدّ از بیان حقایق خودداری می کند و چه قدر باید تقیه و احتیاط و محافظه کاری نماید و باید چگونه آن را بنویسد که مرد زیرک و وارد و سیاستمداری مثل منصور جبار سفاک آنرا بپذیرد. حتماً باید تا ممکن است احادیثی که روش بنی عباس و زمامدارانی را که پس از پیغمبر مسلط بر امور مسلمانان شدند محکوم می سازد در این کتاب نوشته نشود و از اخباری که کسان و بستگان و طرفداران سیاستهای حکام وضع کردند و فضایی را برای آنها و همکارانشان ساختند هر چه بشود در آن قالب کنند.

در این کتاب حتماً باید حدیث یوم الدار، حدیث ثقلین، مباحله، غدیر خم، شأن نزول آیه تطهیر و آیه ی انما ولیکم الله و صدها از این قبیل احادیث مسلمه نباشد و گرنه منصور نمی پذیرد.

باید وضع حکومت را به همین نحو که پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله جلو آوردند تأیید کند. باید احادیث و روایاتش بیشتر از زبان مخالفان اهل بیت و علویین باشد.

اینجا است که باید شخص ناقد و بصیر در مطالب این کتاب خصوص آنچه مربوط به سیاست و یا مخالف مذهب اهل بیت و مؤید مذاهب دیگر است کاملاً اگر سند دارد

سندش را ملاحظه کند و روایات کتب دیگر و احادیث اهل بیت نبوت را کاملاً بررسی نماید تا بتواند به حقیقت برسد.

باری کتاب سیره ی ابن اسحاق متأسفانه با این وضع مورد دستبرد عبدالملک بن هشام هم قرار گرفت و او به اسم تلخیص و تهذیب هر چه را خواست از آن اسقاط کرد و بر آن چیزهایی افزود.

در عین حال تا آنجا که فرصت داشتم در بعض کتب فحص کردم توثیق این مرد را در کتاب رجال نیافتم.

و اما موطأ مالک از جهات متعدده مورد خدشه و ایراد محققین اهل سنت واقع شده و نسخ آن را که با هم در نهایت اختلاف می باشند تا سی نسخه شمرده اند.

در این مورد ابن معین می گوید: «اهل حدیث نیست بلکه اهل رأی است و نوشته اند که احادیث مرسل موطأ 300 حدیث و موقوف آن را 613 حدیث و از اقوال تابعین 285 خبر در آن درج است»<sup>(1)</sup>.

روایات مرسله آن چنان که سیوطی می گوید فی حد نفسه قابل اعتماد نیست که از آن جمله یکی همین خبر است.

این دو کتاب با این اوصاف و با اینکه در چنان جوّ سیاسی نوشته شده حدیث ثنّین را نقل کرده اند. اتفاقاً هر دو هم بطور مرسل و بدون سند. ابن اسحاق بدون اینکه سند را بکسی منتهی کند یا از کسی نقل کند این خطبه ای را که متضمن این جمله است روایت کرده است [88]<sup>(2)</sup>.

ص: 94

---

1-87. (1). اضواء علی السنة المحمدية، ص 243 تا 247.

2-89. (3). طبري هم اگر چه از ابن اسحاق از ابن ابی نجیح لفظ سیره را روایت کرده است ولی روایت او قابل اعتماد نیست زیرا اولاً مرسل است و ثانیاً ابن ابی نجیح چنانکه از ابن حجر نقل شده از قدریه و مدلس است و ثالثاً به سند طبري به اسحاق هم به واسطه محمد بن حمید رازی و سلمه بن فضل ابرش انصاری نیز ضعیف است. رجوع شود به تذکرة الحفاظ، 490/2 و 492 و تهذیب التهذیب، 4/153 و 154 و جلد 9 ص 127 تا 130..

موطأ مالك هم عباراتش این است: «وحدثني عن مالك انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: تركت فيكم امرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما كتاب الله و سنة نبيه»<sup>(1)</sup> این خبر هم چنان که ملاحظه می کنید مرسل است و لفظ خود مالك نیز مشعر بر عدم اعتبار آن می باشد.

اگر چه پس از مالك ابن عبدالرحمن - چنان که سیوطی در تنوير الحوالك نگاشته - خواسته است آنرا موصول قرار دهد اما زحمت بیهوده کشیده و آنرا بی اعتبارتر ساخته است زیرا آنرا از کثیر بن عبدالله بن عمر و بن عوف روایت کرده است و او کسی است که علماء رجال اهل سنت او را منکر الحدیث، و لیس بشیء، ضعیف الحدیث و کذاب، از ارکان کذب، واهی الحدیث و متروک الحدیث شمرده اند و می گویند کتابی داشته که همه اش اخبار مجعوله بوده که ذکر کردن آن در شمار کتب و روایت از آن حلال نیست [91] و به احتمال قوی این خبر از همان نسخه است.

پس از این دو کتاب در مستدرک حاکم (ت 405) این مضمون طبق نقل سیوطی در الجامع الصغیر (ج 1 ص 130) به این لفظ از ابی هریره که حالش معلوم است روایت شده (ترکت فیکم شیئین لن تضلوا بعدهما کتاب الله و سنتی، و لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض).<sup>(2)</sup>

ولی این خبر اگر تصحیف شده ی روایت بیست و دوم کتاب دیگر سیوطی (احیاء المیت بفضائل اهل البیت) که از بزار از ابی هریره نقل کرده (انی قد خلفت فیکم اثین لن تضلوا

ص: 95

---

1-90. (1). تنوير الحوالك شرح موطأ مالك، 3/93.

2-92. (3). و در الجامع الصغیر از الغیلانیات ابی بکر شافعی از ابی هریره بلفظ «خلفت فیکم شیئین» نقل کرده است راجع: 5/2 ..



بعدهما کتاب الله و نسبتی، و لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض) نباشد، علاوه بر عدم اعتبار سند آن، دقت در متنش مجعول بودن آن را ثابت می کند زیرا خبر از عدم تفرق دو چیز آن هم در آینده وقتی صحیح است که تفرق و جدا شدن آنها از یکدیگر محتمل باشد که با چنین کلامی (لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض) نفی شود و در مورد کتاب و سنت خواه سنت عملیه باشد یا قولیه چنین احتمالی داده نمی شد، و اگر هم محتمل بود نسبت بزمان گذشته و صدور سنت باید نفی شود یعنی باید گفته شود (لم یتفرقا عن الآخر) یا اگر معنای دیگری در نظر بود غیر از تمسک به آنها مثل اینکه بخواهد توصیه کند که آنها را از هم جدا نکنید قرآن را بیک معنی و سنت را بخلاف و برابر آن قرار ندهید با اینکه این هم موضوع مهم قابل ذکری نبود باید بفرماید:

(لا تفرقوا بین الكتاب والسنة فأنهما لن یتفرقا عن الآخر).

به هر حال هرکس حدیث شناس و از بلاغت و نکات ذوقی ادبی بهره مند باشد می داند این حدیث یا تصحیف «کتاب الله و نسبتی» است یا در برابر حدیث متواتر ثقلین جعل شده است غیر از این دو احتمال احتمال دیگر در اینجا راه ندارد.

فقه حدیث

از اینها که بگذریم در فقه این خبرها و معانی آنها اگر دقت کنیم می بینیم: این خبر دلالت و مفهوم واضح و روشنی که بیان آن در خور چنان موقف عظیم باشد ندارد. امر آشکاری که اعتصام و تمسک به آن سبب شود هرگز گمراه نگردند چیست؟ کتاب خدا و سنت رسول خدا است مراد از کتاب خدا معلوم و همه آنرا می شناسند، و تمسک به آن برای همه امکان دارد اما مراد از سنت چیست از آن چه فهمیدند، و کجا بود که به آن همه بتوانند تمسک کنند چگونه بین و آشکار بود؟

مراد سنت قولیه است یا سنت عملیه؟ اگر مراد سنت قولیه باشد که در آن موقع تدوین و جمع آوری نشده بود که آشکار و معلوم و در اختیار همه باشد پس تمسک و ارجاع به آن مفهومی نداشت با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بحفظ و کتابت حدیث تشویق، و امر

ص: 96

فرمود و روایاتی هم بر آن دلالت دارد از جمله نقل شده از ابی بکر از پیغمبر صلی الله علیه و آله: «من كتب عني علماً او حديثاً لم يزل يكتب له الاجر ما بقى ذلك العلم او الحديث»<sup>(1)</sup>.

جلوگیری از حفظ و کتابت حدیث بواسطه علل سیاسی بود، و برای این بود که اخبار فضایل اهل بیت و توجیهاات و هدایت‌های پیغمبر - که با مشی سیاسی زمامداران مخالف بود- در کتابها نوشته نشود و در شهرها منتشر نگردد چون اگر کتابت حدیث آزاد می شد در آن عصر بطور کامل نمی توانستند احادیث را کنترل کنند و آنچه را با سیاست مخالف بود حذف نمایند.

لذا تقریباً تا سال 120 ه- کتابت حدیث ممنوع بود، و ابوبکر و عمر با آن مخالفت کردند و اگر چه عذرهایی می آوردند ولی بنظر دقیق غرضشان این بود که اخبار فضایل اهل بیت، که بسیار بود از مدینه و از بین اصحاب بیرون نرود، و تدوین نشود، و بهمین علت عمر رزیه (یوم الخمیس) را بوجود آورد و از نوشتن وصیتی که پس از آن امت هرگز گمراه نشوند بعد از اینکه (حسینا کتاب الله)<sup>(2)</sup> و اینکه بر رسول خدا بیماری غالب شده و یا العیاذ بالله هذیان می گوید جلوگیری کرد و نگذاشت پیغمبر آنچه را لازم بود در این موقع بنویسد. چون می دانست غیر از تأکید نصوص سابقه در حق امیرالمؤمنین علیه السلام نخواهد بود. ابن عباس هر موقع آن روز را یاد می کرد، سخت می گریست.

عمر بر حسب نقل طبقات ص 188 ج 5 نسخه های احادیث و سنت پیغمبر را جمع آوری کرد و تمام آنچه را جمع آوری شد سوزانید. این سیاست عمیق عمر پس از وی تعقیب شد و از نوشتن احادیث و تدوین سنت تا قرن دوم جلوگیری بعمل آمد.

ص: 97

---

1- 93. (1). کنز العمال، 10/ 183.

2- 94. (2). صحیح بخاری ج 5، ص 138- صحیح مسلم، ج 5، ص 76- الغدیر علامه امینی ص 341- بحار ج 22 ص 437..

غزالی در احیا می گوید: از کتب و تصانیف چیزی در زمان صحابه و صدر تابعین نبود بلکه بعد از سنة 120 که صحابه و بیشتر تابعین وفات کرده بودند نوشته شد و این تأخیر تدوین حدیث در بین اهل سنت سبب انقطاع رشته علم در بین آنها شد و ضرر بسیار بزرگی داشت و موجب وارد شدن اخبار غیر صحیح و اشکال تشخیص و معرفت احادیث صحیح گردید.

اما شیعه در پرتو پیروی از تعلیم پیغمبر و رجوع به علی و اهل بیت علیهم السلام که نه تنها مخالف با تدوین حدیث نبودند بلکه آن را تشویق می کردند و پیروان خود را باخذ علم و کتابت امر می نمودند هیچ گاه رشته حدیث و کتابت سنت در بینشان قطع نشد.

اول کسی که حدیث را تدوین کرد و به املاء رسول خدا نوشت علی علیه السلام بود که پس از ایشان در اختیار ائمه علیهم السلام بود و گاه آن را می آوردند و به آن در برابر مخالفان استدلال می کردند.

کتاب های دیگر مثل کتاب دیات و صحیفه ای که در صحیحین و مسند احمد و غیر هم از آن نقل شده امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف و تدوین فرمود.

در عصر ایشان ابن ابی رافع کاتب آن حضرت کتاب سنن و احکام و قضایا را نوشت، و بحمدالله این افتخار برای شیعه است که علوم و معارف و احادیث و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را از زمان آن حضرت تا حال بدون هیچ گونه فترت و انقطاع حفظ کرده و این نقیصه را که در حدود يك قرن و نیم کتابت علم در میانشان رشته اش قطع شده باشد ندارند و روایاتشان از این جهت در نهایت اعتبار است [95].

و اگر مراد سنت عملیه بود آن هم يك موضوع معین و مشخصی نبود که مثل قرآن در اختیار همه باشد هر کسی از عمل پیغمبر چیزی می دانست و عملی را دیده بود. ارجاع به

آن هم در صورتی سبب امن از گمراهی می شد که سنت عملیه آن حضرت بدون کم و زیاد در کتابی ثبت و ضبط شده باشد.

با این اوصاف چگونه ممکن است پیغمبر در حجة الوداع «سنتی» را که این گونه از نظر اهل سنت نامشخص و شکل نگرفته بود و بعد از یکصد و پنجاه سال هم که شکل گرفت با احادیث سقیمه و غیر معتبر مخلوط شد امر آشکار و بین و سبب امن از ضلالت و گمراهی معرفی کند؟ آیا شخص منصف غیر از این می فهمد که این خبر اگر تصحیف نشده برای انصراف مردم از اهل بیت و حدیث متواتر تقلین و تایید سیاست حکومتی که بر اساس عدم مراجعه باهل بیت و ترك راهنمائیهای آنها جریان داشت وضع شده است؟

بیان دیگر در اثبات ضعف حدیث ثنّین:

علاوه بر آنچه در اثبات ضعف این حدیث گفته شده و رفع هر گونه شبهه گردید توضیحاً می گوئیم:

1. سنت پیغمبر و سنت اهل بیت آن حضرت هر دو حجت هستند و بین حجیت آنها و لزوم تمسك بآنها تعارضی وجود ندارد. کیست که بگوید سنت پیغمبر را قبول ندارم؟ اجماع سنی و شیعه بر این است، و هر مسلمانی مسلمان نخواهد بود مگر اینکه به این معنی سنی باشد یعنی پیرو سنت پیغمبر. شیعه در تمسك به سنت پیغمبر بیش از اهل سنت ملتزم و متعهد است و حدیث تقلین و احادیث دیگر اعتبار و دلیل بودنشان فرع اعتبار سنت پیغمبر است مع ذلك بین حدیث ثنّین و تقلین تعارض است که ناچار باید یکی را بگیریم و آن را که ضعیف است ترك نمائیم.

بیان این تعارض این است که حدیث ثنّین دلالت دارد بر اعتبار کتاب و سنت باین معنی که تمام ملاك و میزان امن از ضلالت اعتصام به کتاب و سنت است و حدیث تقلین می گوید تمام ملاك کتاب است و عترت و چیز دیگر نیست.

و به بیان دیگر این دو حدیث چگونگی تمسک به سنت را شرح می دهند حدیث ثنّین آن را حجت قرار می دهد بدون این که نیازی به مراجعه به اهل بیت باشد چنان که مذهب اهل سنت بر آن استقرار یافته است. ابو حنیفه یا مالک خود در برابر امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مکتبی داشتند و اقوال و روایات صحابه را در برابر روایات امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می دادند بلکه گاهی اقوال و روایات صحابه دیگر را بر روایات امیرالمؤمنین و اهل بیت مقدم می شمردند. پس می گویند نه فقط لازم نیست سنت را از طریق عترت بگیریم بلکه به روایات دیگران اگر چه معارض با روایات عترت باشد نیز عمل می کنیم که این عین ترك تمسک بعترت است که طبق صریح حدیث ثقلین سبب هلاکت می شود.

اگر بگویید حدیث ثنّین متضمن لزوم تمسک به حدیث ثقلین نیز هست و تمسک به سنت از تمسک بعترت جدا نیست و اهل سنت در این نقطه اشتباه کرده اند که سنت را بعترت عرضه نمی دارند جوابش این است که صحیح است بنابراین این حدیث هم عدم استقلال از اهل بیت و انحصار مرجع را در آنها نفی نمی کند بلکه اثبات می نماید و مغز آن همان مضمون حدیث ثقلین می شود ولی این گونه بیان برای افاده آن معنی مثل اکل از قفا موجب تحیر و خلاف بلاغت است.

و اما حدیث ثقلین عترت را در کنار قرآن قرار داده و تمسک به آنها را که حامل و راوی سنت می باشند و آگاه از حقایق و معانی آن و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین- سبب امن از ضلالت معرفی فرموده است تا آنها مرجع واحد و مستقل در امور شرعی باشند و از توجیهاات و تفسیرهای باطل و تحریفات و تصرفات جلوگیری کنند و اشتباهات را مرتفع سازند و سنت را- که بنحو مهذب و غیر قابل تردید و قطعی در اختیار مردم نبود- بیان نمایند.

پس سرّ این که از سنت در این حدیث اسمی برده نشده برای این است که سنت در نزد اهل بیت است چنانچه هر کس مراجعه نماید به روایاتی که راجع به علوم امیرالمؤمنین علیه السلام و اتصال او به پیغمبر رسیده این معنی را به خوبی درک می کند.

به علاوه سنت تدوین شده ای در اختیار مردم جز اینکه علی علیه السلام باملاء پیغمبر و خط خودش نوشته بود- نبود لذا کتاب و عترت یعنی همه چیز یعنی خدا و رسول خدا و اهل بیت.

حدیث ثقلین مذاهب مختلفی را که تمسک به عترت ندارند صریحاً رد می کند و سبب گمراهی و ضلالت و هلاکت اعلام نموده است.

غرض این است که حدیث ثنّین اگر بملا-حظه این که تمسک به سنت را واجب می سازد و حدیث ثقلین هم یکی از افراد سنت است منتهی به همان مضمون حدیث ثقلین و عدم استقلال از اهل بیت و عدم جواز تمسک به غیر آنها باشد با بلاغت کلام منافات دارد.

و اگر بخواهد امت را در تمسک به کتاب و سنت به تشخیص خودشان و مراجعه به غیر اهل بیت- چنان که مذهب اهل سنت است- آزاد بگذارد با حدیث ثقلین منافات دارد.

پس ما ناچار باید از یکی از این دو حدیث دست برداریم و معلوم است که حدیث ثقلین متواتر که با اسانید معتبره در صحاح و جوامع حدیث و متون فصیح بلیغ و در موارد متعدده صادر شده مستند و مورد اعتماد است.

2. مطلب دیگر که در اینجا باید تذکر داده شود این است که ارجاع به کتاب و عترت بدون ذکری از سنت قولیه و فعلیه برای این بود که پیغمبر می دانست سنت دستخوش وضع و جعل و تصرفات و خیانت‌های امثال ابهریره و نواصب قرار می گیرد و رشته آن به غیر از آنچه در نزد عترت است بیش از يك قرن در بین امت منقطع می شود اگر بخواهد مردم را بطور مطلق به آن ارجاع دهد در گمراهی می افتند چنان که خود بسوء اختیار خود افتادند.

با این حرفی که درآوردند (و الصحابة كلهم عدول) همه این اخبار مجعوله را معتبر شمردند و از مثل ابی هریره 5374 حدیث روایت کرده اند و از مثل علی علیه السلام با آن اتصال به پیغمبر قبل از بعثت و بعد از بعثت، بخاری و مسلم در حدود بیست حدیث بیشتر از آن حضرت روایت نکرده اند. (1)

لذا برای این که سنت پیغمبر بعد از او اسباب دست امثال ابوهریره و جیره خواران حکومتها نگردد پیغمبر کتاب و عترت را مشخص سنت و ملائک امن از ضلالت قرار داد که از طریق عترت به سنت برسند و سنت را از آنها بگیرند تا در گمراهی نیفتند. اینان همواره در برابر سیاست ها و اغراض پلید دستگاه های جعل احادیث و اضلال مردم ایستاده اند و سنت صحیح را برای مردم روایت می کنند.

پس به این بیان هیچ گونه محملی برای رفع تعارض نیست و ارجاع به سنت بطور مطلق و با استغناء از اهل بیت و ترك مراجعه به آنها مخالف روایت تقلین است.

علاوه بر این، طبق احادیث معتبره اهل بیت به سنت پیغمبر و معانی و موارد صدور ناسخ و منسوخ و عام و خاص و خصوصیات دیگر آن آگاه هستند و بسا می شود که عامل به سنت حدیث عامی را می گیرد در حالیکه حدیث دیگر آن را مبین ساخته است.

بنابراین ارجاع بطور مطلق به سنت صحیح نیست و تا به اهل بیت رجوع نشود مورد اطمینان نخواهد بود و صدور چنین حدیث مبهم و مجملی (حدیث ثنتین) در این تعبیر در چنان موقف مورد ندارد.

3. مطلب دیگر این است که این دو روایت در دو مورد صادر نشده اند که ما رفع تعارض آنها را بنمائیم بلکه هر دو در يك مورد وارد شده اند (2) یکی به همین سند و متن ضعیفی که ابن هشام روایت کرده و دیگری بسندها و متن معتبر حدیث تقلین.

ص: 102

---

1-96. (1). رجوع شود به کتاب های (ابو هریره) و (شیخ المصنعة).

2-97. (2). هر چند احادیث تقلین در موارد دیگر هم صادر شده اند..

یعقوبی این خطبه را در تاریخ (ص 92 ج 2) روایت کرده و این جمله بر حسب نقل او این است؛ «انی قد خلفت فیکم ما ان تمسکتکم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی».

ترمذی در سنن خود که یکی از صحاح است از جابر روایت کرده است که پیغمبر در روز عرفه خطبه ای خواند شنیدم که می فرمود: «ایها الناس انی قد ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی» (1).

پس از آن ترمذی می گوید در این باب از ابی ذر و ابی سعید و زید بن ارقم و حذیفه بن اسید نیز روایت است.

ابن حجر نیز در صواعق می گوید پیغمبر در خطبه عرفه تمسک به کتاب و عترت را دستور داد.

بنابراین، این معارضه را با جمع دلالتی نمی توان رفع کرد، و ناچار چون حدیث ثقلین قطعی و مسلم و متواتر است و نقل تاریخ در برابر کتب حدیث مورد اعتماد نیست باید خبر ابن هشام را رد کرد.

4. در مثل طبقات ابن سعد، و صحیح بخاری این حدیث ثنّین را نقل نکرده اند، و عدم نقل اینها خصوص مثل بخاری دلیل بر عدم اعتبار وی اصلی آن است.

5. چنان که گفتیم حدیث ثقلین که دارای متنهای متعددی است به این متن نیز از ابی هریره روایت شده؛ «

انی خلفت فیکم اثّین لن تضلوا بعدهما کتاب الله و نسبی و لم یتفرقا حتی یردا علی الحوض» (2).

و در احیاء المیت چنان که قبلاً نقل کردیم روایت شده است بنابراین قویاً محتمل است که نسبی یا نسبتی به سنتی عمداً یا اشتباهاً تصحیف شده باشد.

ص: 103

1-98. (1). سنن ترمذی، 308/2.

2-99. (2). مجمع الزوائد، 136/9..



6. موضوع دیگر که توضیحاً تذکر می دهیم اگرچه از مطالب گذشته معلوم شد این است که ابن اسحق و مالک، سیره و موطأ را بامر منصور نوشته اند، هر چند ابن اسحق شیعی بود<sup>(1)</sup> ولی معلوم است که کتابی که بامر منصور نوشته شود باید صد در صد موافق با سیاست حکومت باشد و کلمه ای که مخلف سیاست باشد و سیاست مخالف را تأیید کند در آن نباشد. در آن موقع منصور با علویین و بنی الحسن سرگرم جنگ بود و اکثریت منصور را بر باطل می دانستند.

بنابراین کتاب باید طوری نوشته شود که سیاست مخالف را ترویج نکند و چه حدیثی از حدیث ثقلین مهمتر پس باید حتماً حذف شود، و باید حدیث مجعولی را مقابل آن نقل و یا اگر نباشد جعل کرد تا خلیفه راضی شود و ابن اسحق بدبخت را که از مدینه تبعیدش کردند بحبس و شکنجه و زندان می اندازند مالک هم که حالش معلوم و مورد اعتماد دستگاه و یک ملای درباری خالص و از خوارج و مخصوصاً منحرف از امیر المؤمنین علیه السلام بود.

پس اگر این حدیث بی سند داخل کتابهای این افراد شود تعجب ندارد در عین حال ابن اسحق روایتی که این جمله را ندارد با سند روایت می کند و مالک هم می گوید (بلغنی) تا شخص حدیث شناس آگاه بفهمد مطلب از چه قرار بوده است.

اینها و به اضافه مطلب مهم دیگر که در مفاد اصل حدیث ثنّین به آن اشاره کردیم همه دلیل بر این است که این خبر به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و فقط یگانه راه امن از ضلالت و گمراهی بر حسب حدیث قطعی و مسلم ثقلین تمسک به کتاب و عترت است.

ص: 104

---

1-100. (1). تعجب نکنید که ابن اسحق با تشیع با نوشته هایش حکومت ضد تشیع را از ترس یا طمع تأیید کرده باشد در حالیکه می بینید نویسندگان و گویندگان در عصر ما بدون اضطراب و بدون بیم برای دنیا و پول، و حقوق و جایزه دین خود را فروخته و علیه مصالح اسلام و برای خوش آمد دشمنان اسلام هر کفر و باطلی را با قلم و زبان خود ترویج می کنند...

اگرچه سخن در این موضوع طولانی شد، ولی به ملاحظه اهمیت مطلب و اینکه شبهه ای باقی نماند این تفصیل را دادیم امید است خوانندگان عزیز و بی غرض بخوانند و افتخار تمسک به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله را بیش از پیش بشناسند.

## رزیه یوم الخمیس

س 11. «رزیه یوم الخمیس» را به طور خلاصه بیان فرمایید.

ج. این داستان مهمتر از آن است که در چند سطر خلاصه شود. آن کسانی را که پس از رحلت پیامبر، زمامدار رسمی مسلمین شدند را همین جا باید شناخت و چگونگی درک آنها را از مفهوم نبوت و رسالت مشخص ساخت.

این جا نقطه مهم تاریخ و اسلام شناسی است که ما بشناسیم این کسانی که پس از پیغمبر روی کار آمدند و بیت المال مسلمین و اداره امور و سیاست به دستشان افتاد به پیغمبر چگونه ایمان داشتند و برداشت آنها از تعالیم آن حضرت چطور بوده. باید وضع اینها روشن شود که با چه سمت و مقامی خودسرانه اینگونه دستور اکید و مهم پیغمبر را ردّ می کردند و یا يك جای دیگر حکم متعه حج و نساء را قبول نمی نمودند. ایمان این افراد را با ایمان علی، ابوذر و مقداد، سلمان و عمار و امثال این صحابه پاك اعتقاد و مؤمن بسنجیم.

قرآن را حگم قرار دهیم و به آیات قرآن رجوع کنیم و ببیندیشیم که چگونه است که اگر ما بدانیم در عصر رسالت کسی حکم زکوة یا روزه یا حج یا حرمت نکاح یا محرمات یا حرمت شرب خمر را مثلاً نمی پذیرفت کافر شمرده می شد و مسلمان پاك اعتقاد نبود اما اینها با اینکه احکام خدا را قبول نمی کردند و با اینکه مانند این امر رسول خدا را ردّ می نمودند، مورد اعتراض نمی شوند.

آیا این چند نفر در امور دینی و احکام شرع شرکتی با پیغمبر داشتند یا می توانستند احکام خدا را تغییر بدهند؟

بزرگترین خیانتها در تاریخ اسلام و ضربتی کاری که بر وحدت اسلامی و هدایت اسلام خورد همین بود که نگذارند پیغمبر با سند کتبی آنچه را امت پس از آن هرگز گمراه نگردند، بنویسد.

ابن عباس آن قدر این مصیبت را بزرگ می شمرد که می گفت

: «الرزیة کل الرزیة ما حال بین رسول الله و بین ان یکتب لهم ذلك الكتاب»<sup>(1)</sup>

و برای این مصیبت عظمی شدت می گریست و جا هم داشت. این کلام، کلام پیغمبر هم نباشد کلام يك فرد عادی هم که باشد کجایش هذیان و یاوه گویی است؟

چه قدر این مصیبت جانکاه است و چه قدر برای مسلمانان این موقف سوء عمر خسارت و زیان داشت و چه قدر دوستان واقعی و مؤمنان حقیقی و خویشاوندان پیغمبر مثل ابن عباس را این واقعه رنج داد.

در حالی که اگر يك مرد عادی در چنین حالی بخواهد وصیتی کند همه استقبال می نمایند و با روی گشاده و مهر و ملامت جواب می دهند اما پیغمبر خدا که رحمة للعالمین بود (وامصیبتاه) با چنین خشونت عمری در این لحظه مواجه شد و (ان نبی الله لیهجر) شنید.

اصولاً چه مقامی صلاحیت دارد که امر اکید پیغمبر را آن هم در موضوعی که مستقیماً مربوط و در صلاحیت مقام رسالت است یعنی تضمین هدایت مردم رد کند؟ و آیا چنین عملی با اسلام و ایمان به رسالت و دستور صریح قرآن مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا<sup>(2)</sup> چگونه سازگار است؟

ص: 106

---

1-101. (1). مسند احمد، 325/1 و 336- صحیح بخاری، 138/5 و 9/7- صحیح مسلم، 76/5 و سایر مصادر معتبر نزد فریقین.  
2-102. (2). سوره حشر، آیه 7..

آیا غیر از این بود آن کسانی که با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله مخالف کردند می دانستند رسول خدا می خواهد برنامه اداره امور و رهبری امت خودش را که مکرر شفاهاً معرفی کرده بود کتباً هم تعیین کند؟

آن حضرت صلی الله علیه و آله می خواست سندی تهیه کند که این افراد غیر صالح از حکومت کنار بروند، و آن یگانه مرد مؤمن و شایسته ای که وجودش از ایمان بخدا و احکام خدا پر بود یعنی علی علیه السلام بدون آنکه با نقشه های گروه های جاه طلب روبرو شود زمامدار مسلمانان گردد یا دست کم می خواست حجت را بر آنها تمام کند و آنچه را با زبان کراراً فرموده بود در این موقع کتباً هم اعلام فرماید.

به هر حال ما در این موضوع بیشتر از این سخن نمی گوئیم و خواننده عزیز را به تأمل در پیرامون این واقعه مهم تاریخ و مطالعه کتابهای: طبقات ابن سعد، ص 242 تا 244، ج 2 و صحیح بخاری، ج 1، کتاب العلم، ص 21 و 22، ج 2، ص 111 باب جوائز الوفد و باب مرض النبی صلی الله علیه و آله ج 3، ص 58 و باب کراهیه الخلاف، ص 167، ج 4 و صحیح مسلم در کتاب وصیه، و مسند احمد حدیث ابن عباس و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص 20، ج 2، ط مصر و تاریخ طبری، ج 3، ص 193 و النص و الاجتهاد ص 80 و 90 و الفصول المهمة، ص 90-95، توصیه می کنم.

### زمان ایمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام

س 12- بنابر ایمان آوردن علی علیه السلام در حدیث یوم الانذار، آیا در فاصله بعثت تا نزول آیه و انذر عشیرتک الاقربین در این یکسال علی علیه السلام ایمان نیاورده است؟ آیا تأخیر در ایمان علی علیه السلام که در بعضی از نقل ها آمده، قابل قبول است؟

ص: 107

ج. درباره اسلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کتابهای اهل سنت احادیث معتبری رسیده مانند روایاتی که دلالت دارند بر این که علی پیش از همه مردم هفت سال با پیغمبر نماز می خواند. (1)

چنین احتمالی با تمام تواریخ و وضع ارتباط خاص علی با پیغمبر منافات دارد و عبارات تواریخ مثل این جمله سیره ابن هشام «لم یزل علی مع رسول الله صلی الله علیه وآله حتی بعثه الله تبارک و تعالی نبیاً فاتبعه علی و آمن به و صدقه» (2) دلالت دارد بر اینکه فاصله ای بین بعثت و پیروی و ایمان و تصدیق علی نبود.

همه این احتمال را رد می کنند ولی برای اینکه مبادا سبب شبهه ای شود تذکر داده شده این حقیقتی است که برای يك نفر آشنا به کتب تاریخ و احادیث مثل آفتاب روشن است. (3)

راجع به چگونگی و شرح جریان ایمان علی علیه السلام در اینجا بی انصافی شده و به آن نمونه ایمان به خدا و پیغمبر صلی الله علیه وآله اهانت و بی ادبی شده است. آری دشمنان دیدند انکار اصل تقدم و پیشی ایمان علی علیه السلام بر ایمان تمام صحابه يك بی انصافی آشکار و غیر قابل پذیرش است لذا در حواشی آن تصرف کردند و این خبر را جعل کردند که وقتی پیغمبر او را دعوت کرد گفت: «بمن مهلت دهید تا در آن بیندیشم و با

ص: 108

---

1- 103. (1). رجوع شود به: سنن ابن ماجه، 12- مستدرک، 111/3 و 112- تاریخ طبری، 56/2- کنز العمال، 394/6 و 395- اسد الغابه، 17/4 و 18- ریاض النضره، 165/2- مسند احمد، 99/1- مجمع الزوائد، 103/9- استیعاب، 458/2 ز در تفسیر این اخبار که در هر حال مسلم است يك احتمال این است که بگوئیم تا مدت هفت سال غیر از علی و خدیجه کسی اسلام اختیار نکرد، و احتمال دیگر اینکه بگوئیم پیغمبر مأمور به برقرار کردن نماز جماعت تا هفت سال جز با علی نبود و احتمال دیگر اینکه در پنهانی در این مدت با هم نماز می خواندند چنانچه از نقل ابن هشام، 265/1، استفاده می شود.

2- 104. (2). سیره ابن هشام/264.

3- 105. (3). 2. راجع به اسناد مربوط به ایمان علی علیه السلام و اشعار شعرا در موضوع سبق ایمان آن حضرت مراجعه نمایید به کتاب الغدیر، 219/3، تا 243- رحم الله الامینی و حشره مع سیده امیرالمؤمنین علیه السلام..

پدرم ابوطالب مشورت کنم!» و بنا به يك نقل غير معتبر ديگر فقط فرمود من پيش از آنكه با پدرم مشورت کنم كاری انجام نمی دهم، سپس می گوید بامدادان علی علیه السلام آمد و اسلام آورد.

سوابق علی علیه السلام و روحیات او مهلت خواستن و مشورت کردن در چنین موضوع روشن و حقیقت لامع و واضحی را تکذیب می کند. ایمان مردی که به شهادت تاریخ و اعمال بزرگ و عظیمش و به گواهی پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ایمان تمام صحابه فزونی داشت، قابل تردید نیست.

بلی هیکل و امثال هیکل که می بینند كودك هشت یا نه یا ده ساله در حق شناسی و بصیرت و درك و پذیرفتن دعوت به پرستش خدای یگانه و ترك عبادت بتها بر پیر مردها پیشی گرفته و دلش برای قبول این دعوت آنگونه باز بود- که پیر مردها پس از سالها لجاجت با پیغمبر و استماع آیات خدا به آن رتبه نرسیدند- چه کنند جز این که اینجا به این داستان باور نکردنی و عقل ناپسند متوسل شده و در مورد اسلام ابوبکر هم يك خبر جعلی دیگر بسازند کسی که سیره می نویسد و می خواهد امثال منصور و دیگران را خرسند سازد غیر از اینکه خبری جعل کند و بگوید (در آنچه بمن رسیده) است چه کند؟

آیا این بس نیست که علی علیه السلام خودش می فرماید: «و لقد علم المستحفظون من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله انّی لم ارد علی الله و لا علی رسوله ساعة قط»<sup>(1)</sup> یعنی کسانی که از تاریخ اسلام و سیره پیغمبر از اصحاب او آگاه هستند می دانند که من ساعتی هرگز بر خدا و رسول رد نکردم. این کلام محکم و صد در صد صحیح هم آن داستان جعلی مهلت خواستن را صریحاً رد می کند و هم- به مفهوم- این خبر را که ابوبکر بی کمترین درنگ دعوت را پذیرفته باشد، ردّ می نماید.

ص: 109

درست دقت کنید آیا غیر از این است که تمام اصحاب که یکایک ایمان آوردند مدتی را با وجود اینکه دعوت پیغمبر را شنیده بودند در کفر باقی مانده و دعوت اسلام را رد کردند؟

در خطبه قاصعه می فرماید «وقد علمتم موضعی من رسول الله صلی الله علیه وآله بالقرابة القریبة، و المنزلة الخصیصة وضعنی فی حجره، و أنا ولد فیضمنی الی صدره، و یکنفنی فی فراشه، و یمسني جسده و یشمنی عرفه، و کان یمضغ الشیء ثم یلقمینی، و ما وجد لی کذبة فی قول، و لا خطلة فی فعل، و لقد قرن الله به صلی الله علیه وآله من لدن ان کان فطیماً اعظم ملک من ملائکته یسلك به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم لیله و نهاره، و لقد کنت اتبعه اتباع الفصیل اثر امه یرفع لی فی کل یوم من اخلاقه علماً و یأمرنی بالاعتداء به، و لقد کان یجاور فی کل سنة بحراء فراه، و لا یراه غیري، و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله صلی الله علیه وآله و خدیجه و انا ثالثهما اری نور الوحي و الرسالة و أشم ریح النبوة و لقد سمعت رنة الشیطان حین نزل الوحي علیه»<sup>(1)</sup>

آیا چنین شخصیتی در قبول دعوت اسلام تردید می کند و مهلت می خواهد؟

ما از این خطبه چنین استفاده می کنیم که در نخستین باری که وحی بر پیغمبر نازل شده علی در حراء در خدمتش بود، و از او جدا نمی شد، و هیچ گاه در قبول رسالت او درنگ نخواهد کرد.

از این جمله: «انک تسمع ما أسمع و تری ما أری إلا أنک لست بنبی و لکنک وزیر و أنك علی خیر»<sup>(2)</sup> که در هنگام آغاز نزول وحی پیغمبر به علی فرمود، می فهمیم که او

ص: 110

1- 107. (1). نهج البلاغة، خطبه 192.

2- 108. (2). همان..

آنچه را که پیغمبر شنیده، شنیده و آنچه را که او دید، دیده غیر از اینکه علی پیغمبر نبود و مخاطب بخطاب وحی نبود، ولی شاهد و حاضر بود.

### آیا نبی گرامی اسلام صل الله علیه وآله درب خانه ابوبکر را باز گذاشتند؟

س 13. آیا این سخن صحیح است که نبی گرامی اسلام در حدیث سد ابواب، باب ابی بکر را استثنا کردند؟ و اینگونه فرموده باشند: «این درهائی را که به مسجد باز می شوند بنگرید جز در خانه ابوبکر همه را ببندید».

ج. پس از آنکه به امر پیغمبر و بر حسب وحی خدا به اتفاق مسلمانان همه درهائی که در مسجد بود جز در خانه علی بسته شد (1) و رفت و آمد علی و اهل بیتش از مسجد بود و با اینکه به احدی حتی مثل جناب حمزه عموی پیغمبر هم اجازه داده نشد چگونه ابوبکر در خانه خود را نبسته بود؟

بعد از اینکه روایت مجمع الزوائد (ج 9، ص 115) و کنز العمال ج 6، ص 408 و السیرة الحلیة ج 3، ص 374، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد نزد ابوبکر و عمر و امر کرد در خانه هاشان را ببندند و آنها هم بستند این درها چگونه در مسجد باز مانده بود که بفرماید: این درهائی را که به مسجد باز می شود بنگرید جز در خانه ابوبکر همه را ببندید؟

آخر سخن ناروا و بی اساس و جعل هم حدی دارد این ایوب بن بشیر مجهول کیست که سیره از او این حدیث را روایت کرده است؟ محمد بن حمید و سلمة بن فضیل را هم که

ص: 111

---

1- 109. (1) 3. رجوع شود به صحیح ترمذی، 2/ 301- الدر المنثور در تفسیر سوره والنجم- مستدرک، 3/ 116 و 125- خصائص نسائی، ص 11 تا 14- کنز العمال، 6/ 152 و 393 و 408- مسند احمد، 1/ 175 و 330 و 3/ 26- حلیة الاولیاء، 4/ 153- تاریخ بغداد، 7/ 205- مجمع الزوائد، 9/ 115- میزان الاعتدال، 2/ 194. کتاب های دیگر مثل الغدیر، ص 202 تا 214، ج 3- دلائل الصدق، ص 260 تا 267- فضائل الخمسة، 2/ 149 تا 155..



در سند طبری واقع نیستند در ضمن سخن از حدیث ثنّین معرفی کردیم آیا این سندها قابل اعتماد است؟ آیا این نقلها دلیل این نیست که سیره تحت نظر سیاست و برای مقاصد سیاسی خاصی نوشته شده است؟

بیشتر مطالبی که راجع به گزارش بیماری پیغمبر و تفصیلات آن خصوص قسمتهایی از آن که با مسائل سیاست و حکومت و اثبات شرعی بودن حکومت ابی بکر و انکار یا ترك فضایل علی و اهل بیت است و یا متضمن مدحی از منحرفین از اهل بیت است از عایشه است اینگونه نقلهای عایشه که در آن اثبات فضیلتی برای خودش یا برای پدرش و هم مسلکانش یا ردّ فضیلتی از علی علیه السلام است به هیچ وجه اعتبار ندارد (1) و نباید بر آن اعتماد کرد.

عایشه و محدث نماهای درباری در آن زمان و در آن جوّ سیاسی این احادیث را می گفتند و سیاست هم مردم را به اخذ حدیث از مثل او تشویق می کرد و بطور ارسال مسلم می گرفت و پخش می کرد و روایات صحیحه دیگران که ضد آن بود سانسور و قاچاق و ممنوع بود.

معلوم است این روش تا چه حدّ سبب اشتباه می شود خصوص که جوّ و محیط سیاسی قرنها به همان حال باقی بماند. وقتی خود اهل سنت نقل کنند که عایشه از بردن نام علی علیه السلام در ضمن بعض احادیث خودداری می کرد و نام او را کتمان می نمود آن هم در يك جریان عادی، سائر مطالب مهم حالش معلوم است از این جهت ما اطمینان داریم که تاریخ در این نقلها متهم است.

مسأله نماز ابی بکر و تبسم پیغمبر گزارش حال احتضار و رحلت پیغمبر و امثال این مسائل در آن قسمتش که سیاستهای وقت و حکومتهای بنی امیه و بنی عباس را- که

ص: 112

---

1-110. (1). بلکه به نظر بعض محققین احادیث ایشان بطور کلی باید بررسی شود و اگر شاهد و دلیل و قرینه ای از خارج بر صحت آنها یافته نشود یا متش مؤید صحت آن نگردد قابل اعتماد نیست و در این موضوع مراجعه شود به کتاب «احادیث ام المؤمنین عایشه»..

کتابها بر ایشان و برای پول و جایزه شان نوشته می شد- تایید می کند همه از این قماش است.

این نقلها بود که نوشته می شد و منتشر می گردید و آن دسته روایات که این حکومتها را غاصب معرفی می کرد نوشته نمی شد چون کمترین خطرش محرومیت از حقوق اجتماعی بود. باید مرجع، ابوهریره و عایشه و امثال آنها باشند و سیره ابن هشام در جریان رحلت پیغمبر این سیاست را رعایت کرده است.

س 14. احتراماً به کرات در منابع شنیده شده است امام و پیغمبر مرده و زنده ندارد و همچنین مرده (میت) می شنود. با توجه به آیه 21 سوره فاطر و 51 سوره روم در این خصوص چگونه اظهار نظر می فرمایند خواهشمند است نسبت به فتوای شیخ طوسی و آیات مورد نظر ارائه طریق فرمائید.

در کتاب غیبة شیخ طوسی «فاما من خالف في موت أمير المؤمنين و ذكر انه حي باق فهو مكابر لان العلم بموته و قتله اظهر و اشهر من قتل كل احد و موت كل انسان و الشك في ذلك يؤدي الي الشك في موت النبي و جميع اصحابه، ثم ما ظهر من وصيته و اخبار النبيصلي الله عليه و آله اياه انك تقتل و تخضب لحيتك من رأسك يفسد ذلك ايضاً. و ذلك اشهر من اين يحتاج الي ان يروي فيه الاخبار»<sup>(1)</sup>.

ج. موتی که به اعتبار آن و تقریر قرآن مجید "إِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَنَّهُمْ مَيِّتُونَ<sup>(2)</sup> و میت بر تمام انبیاء و ائمه علیهم السلام و شهداء اطلاق می شود و موضوع بسیاری از احکام شرعیه

ص: 113

---

1-111. (1). کتاب الغیبة، 117.

2-112. (2). سوره زمر، آیه 30..

است، همان موتی است که تمام جانداران آن را بحکم کُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ (1) می‌چشند و آنان که منکر موت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده‌اند این موت را انکار می‌نمودند و آثار و احکام شرعیه موت را نسبت به آن حضرت قائل نبوده‌اند. مثلاً اموال آن حضرت را منتقل به ورثه اش نمی‌دانستند، یا ازدواج زوجات آن حضرت را بعد از عدة وفات با مردان دیگر جائز نمی‌دانستند، چون معتقد بودند که موتی واقع نشده که این احکام بر آن مرتب شود.

کلام مثل شیخ طوسی رحمة الله علیه در جواب کسانی است که این موت را انکار می‌نمودند این موت موت بدن عنصری است و آن که میت است همین بدن است و صاحب آن را اگر میت می‌گویند باعتبار همین موت بدن میت می‌گویند که حیات حیوانی و نباتی ندارد و بدن است که نه چیزی می‌شود و نه می‌توان به آن چیزی شنواید (من فی القبور) و آن که در گور است همین بدن است.

اما حیاتی که گفته می‌شود پیغمبر و امام مرده و زنده ندارد حیاتی است که در مورد شهداء بر حسب تصریح قرآن مجید ثابت است و برای دیگران نیز ثابت است اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (2) و این آیات بر آن دلالت دارند "حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ" (3).

و درباره آل فرعون می‌فرماید: "النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ" (4) که صریح است در حیات اشخاص بعد از موت بدن آنها. این حیات است که در مورد پیغمبر و امام گفته می‌شود زنده و مرده ندارند، یعنی حیات

ص: 114

1- 113. (1) 3. سوره عنكبوت، آیه 57.

2- 114. (2) 4. سوره آل عمران، آیه 169.

3- 115. (3) 1. سوره مؤمنون، آیه 90 و 100.

4- 116. (4) 2. سوره غافر، آیه 46.

حقیقی آنها بعد از مرگ و در عالم برزخ باقی است و حیات و موت بدن در آن تأثیر ندارد.

بنابراین هیچ اشکالی ندارد که مثل انبیاء و ائمه علیهم السلام- که این حیات را در مرتبه کامله آن دارا هستند- سخنان و سلام دیگران را که به آنها می شود، بشنوند.

وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با مقتولین مشرکین- چنان که در تواریخ معتبر است- سخن فرموده باشد و آنها را مخاطب قرار داده و بفرمایند که آنها می شنوند، انبیاء و ائمه علیهم السلام و شهدا بطریق اولی می شنوند.

اگر سلام مردم را پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی شنید، مسلمانها در نماز خود مأمور به سلام بر آن حضرت نمی شدند که او را مخاطب قرار داده و بگویند (السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته) حتی صلوات بر آن حضرت و آل آن حضرت که همه مأمور بر آن هستند و از خدا می خواهند بر آن حضرت و آل او صلوات بفرستد برای حیات آن بزرگواران است. معنای درخواست صلوات این است که همین حال و در زمان دعا خدا بر او و آتش صلوات بفرستد و همان لحظه دعا مستجاب می شود و خداوند بر آنها صلوات می فرستد، همه دعاها برای اموات بالفعل است.

شواهد و روایات و حکایات در این مورد بقدری زیاد است که انسان تعجب می کند که چگونه فرقه وهابیه و بعض نادانان متمایل به آنها در شبهه افتاده و شك در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله می کند. و چقدر تفاوت است بین این گروه و آن افراد از موثقین که مدعی شنیدن جواب سلام خود شده اند.

این حکایت عجیب را که در کتاب (وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی) صلی الله علیه و آله نقل کرده است تذکراً نقل می نمایم (سمهودی) عالم و مؤرخ و مدرس و مفتی مدینه منوره- در جلد چهارم کتاب وفاء الوفاء) ص 1359 اینگونه روایت کرده است:

«وقال يحيى: حدثنا هرون بن عبدالمملك ابن الماجشون ان خالد بن الوليد بن الحارث بن الحكم بن العاص و هو ابن مطيره قام على منبر رسول الله صلى الله عليه و آله يوم الجمعة،

فقال: لقد استعمل رسول الله صلى الله عليه وآله بن ابى طالب رضى الله تعالى عنه عليه السلام وهو يعلم انه خائن، ولكن شفعت له ابنته فاطمة عليها السلام رضى الله تعالى عنها و داود بن قيس فى الروضة، فقام: فقال: اس، اى يسكته، قال: فمزق الناس قمياً كان عليه شقائق حتى و تروه و أجلسوه حذراً عليه منه، و قال: رايت كفاً خرجت من القبر- قبر رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله و سلم- و هو يقول: (كذبت يا عدو الله كذبت يا كافر) مراراً»

در خاتمه لازم بتذکر است که در این موضوع و رفع این شبهه علماء بزرگ شیعه و سنی در ضمن تألیفات خود جوابهای کافی و شافی داده اند.

### آیا ایمان حضرت علی علیه السلام در کودکی، دلیل افضلیت ایشان است؟

س 15. بنابر آنچه حضرت تعالی در کتاب «لمحات» نوشته اید، آیا باز هم می توان گفت: ایمان علی علیه السلام در سن کودکی و قبل از بلوغ دلیل بر افضلیت او بر دیگران می شود؟

ج. آنچه در آنجا نوشته ایم مقصود این است که نبوت حضرت عیسی و یحیی علی نبینا و آله و علیهما السلام و امامت مثل حضرت جواد علیه السلام در صغر سنّ دلیل بر افضلیت آن دو پیغمبر معظّم از رسول اعظم حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و افضلیت آن امام بزرگوار از جدّش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست برای اینکه این ظهور و فعلیت در آنها دلیل فقدان صلاحیت در سایرین نیست و مربوط است به حکمتها و مصالحی که هر ظهوری را در فرصتهای خاصّی اقتضا می نماید.

مثلاً شخص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله یا سائر انبیاء مانند حضرات ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام در سن صباوت فاقد صلاحیتی که یحیی و عیسی بحسب ذات و خصائص و صفات نفسانی واجد بودند، نبودند اما مصالح خارجی یا موانع و

آماده نبودن شرایط و استعداد محیط برای بعثت آنها سبب تاخیر اعلام رسالت آن بزرگواران شده است.

حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام بنص پیغمبر صلی الله علیه وآله در همان زمان صغر سن سید بودند و شرایط سیادت و آفائی و امامت را دارا بودند اما در عصر حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله سیادت فعلیه و زعامت با آن حضرت بود و در عصر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با آن بزرگوار و در عصر حضرت مجتبی علیه السلام این سیادت که مفهوم کاملش صلاحیت امامت و ولایت بود در خارج و ظاهر و مقام رتق و فتق امور و قیام به وظایف زعامت و رهبری با آن حضرت بود ولی سیادت امام حسین علیه السلام و امامت آن حضرت نیز ثابت بود.

این مقوله ها از مقوله افضلیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بواسطه اسبقیت از همه در ایمان و از سن قبل از بلوغ نیست تا بتوان کسانی را که سالها در کفر و شرك و بت پرستی زندگی کرده بودند با آن حضرت قیاس کرد.

مفهوم ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام در سن پیش از بلوغ طهارت و پاکی آن حضرت از کفر و تنزه او از شرك به خدای یگانه است بدیهی است چنین کسی از آنکه سابقه کفر و شرك داشته است افضل است.

تاخیر بعثت یا تأخیر فعلیت امامت که به حسب مناسبات و مصالحی که خداوند عالم به آن است و بعضی از آن هم معلوم است نقصان فضیلت از دیگری بشمار نمی رود. اما تاخیر ایمان و بقاء بر کفر و سابقه سوء بت پرستی و زنده بگور کردن دختران چنانکه از عمر نقل شده است که شش نفر دختر خود را زنده بگور کرد- این جهالتها و گمراهیها همه عیب و نقص و ظلم است و مانع از نیل به عهد خدا و مقام رفیع امامت و ولایت من جانب الله است.

س 16. در باب فدک اگر مخالفین ایراد کنند که «از لحاظ موازین قضاء مدعی حضرت صدیقه طاهره علیها السلام ثابت نشد با عنایت به اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام در قضیه ادعای امیرالمؤمنین علیه السلام بر زره نیز بلحاظ فقد دلیل در محکمه قاضی که خودشان گمارده بودند ملاحظه شأن امیرالمؤمنین علیه السلام و عصمت ایشان را نکرد» چه پاسخی می توان داد؟

ج. در باب غصب فدک از حضرت زهرا علیها السلام آنچه از ابی بکر و همدستانش صادر شد با موازین قضائی مخالفت صریح داشت و معلوم بود که روش آنها يك روش عادی و سالم و دور از غرض نبود.

مسئله يك مسئله سیاسی خالص و بر اساس اغراض شخص ابوبکر و گروه او جریان پیدا کرد. گروهی که بر خلاف حکم خدا و ابلاغات پیغمبر صلی الله علیه وآله خصوصاً در احادیث متواتر و مکرر ثقلین و ابلاغ بسیار رسمی و علنی غدیر می خواستند مسیر خلافت و امامت امت را از مسیری که به وحی الهی معلوم شده بود تغییر دهند و در مسیر اهواء جاه طلبانه خود قرار دهند.

البته مسیر امامت و خلافت رسول خدا صلی الله علیه وآله را کسی نمی تواند تغییر دهد چون به امر خدا معین شده بود و در مسیر خود تا ظهور حضرت بقیة الله و بقاء اسلام و عالم تکلیف باقی خواهد ماند.

این گروه می خواستند جریان ظاهری را تغییر دهند و مقاصد خود را اجرا نمایند همان طور که تصرف در ملك شرعی کسی از سوی غاصب به ملکیت شرعیه مالك خللی وارد نمی کند و مال مغضوب در ملك مالك و مغضوب منه باقی است و غاصب مسئول و ضامن است تغییر مسیر خلافت و امامت نیز اختصاص شرعی ولایت را از صاحبان آن در عالم واقع و نفس الامر سلب نخواهد کرد.

مسأله مورد دستبرد، همان زعامت و ریاست ظاهری این مقام واقعی و شرعی است که اهل دنیا و جاه پرستان به آن چشم دوخته و منتهی الآمال و معشوق یگانه آنها است و اهل خدا و صاحبان حقیقی به آن به همان نظری نگاه می کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب ابن عباس فرمود. (1)

به شهادت مصادر و مآخذ معتبر این گروه ریاست طلب- که از زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله دست بکار توطئه و تخریب شدند- راه سیاست اسلامی را طوری منحرف کردند که در آینده بدترین نظامها و خشن ترین حکومتها و بی رحم ترین و بی دین ترین و هرزه ترین و عیاش ترین افراد بر جوامع مسلمانان حاکم شدند.

این گروه که در اواخر عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله موضع خود را علنی می ساخت و در واقعه یوم الخمیس آنگاه که پیغمبر صلی الله علیه وآله قلم و کاغذ خواست تا برایشان بنویسد آنچه را که هرگز گمراه نگردند و در تکلیف الحاق به جیش اسامه شمشیر مخالفت با خدا و پیغمبر را بر روی لباس بستند و در حالیکه بدن پاک حضرت رحمة للعالمین صلی الله علیه وآله بر روی زمین بود در سقیفه بی ساعده اجتماع کردند و سنگ آن بنای کج را بر زمین نهادند.

در ارتباط با آن جریان و توطئه سیاسی که با آن اقدامات سرکوب گرانه و تهدید و تهویل انجام دادند و عمر بن الخطاب با آن شدت و خشونت فوق العاده با شمشیر برهنه در کوچه های مدینه مردم را به بیعت با ابوبکر وادار می کرد.

از جمله تصمیم هائی که در آغاز کار و شاید پیش از هر اقدام گرفتند مصادره اموال یگانه فرزند پیغمبر صلی الله علیه وآله سیده زنان اهل بهشت و سیده نساء عالمیان علیها السلام بود زیرا می دانستند با ایثاری که آن بانوی دنیا و آخرت دارد عوائد و محصول این اموال را در راه خدا به فقرای مسلمین و ارباب حوائج بذل و انفاق می نماید. داشتن چنین

ص: 119



موضوعی طبعاً یکی از موجبات بقاء نفوذ خاندان رسالت در قلوب خواهد بود. از این جهت تصمیم گرفتند آن امکانات مالی و مادی را از آنها بگیرند و دست آنها را از اعانت و یاری به مردم کوتاه نمایند.

هیچ مصلحتی غیر از مصلحت بر کرسی نشاندن حزب عمر و ابوبکر و ابوعبیده و ... غصب فدک در بین نبود. وضع بطوری غیر عادی و زیر اختناق و فشار و اعمال نیرنگهای گوناگون جریان داشت که کسی نتوانست بگوید یا اگر کسی گفت به سخنش اعتنا نکردند.

فرض که فدک ملك شخصی حضرت زهرا علیها السلام نباشد و پیغمبر صلی الله علیه وآله آن را برای استفاده از عوایدش یا هر مصلحت دیگر باو واگذار کرده باشد چرا و چگونه بمجرد رحلت آن حضرت ناگهان مصلحت تغییر کرده و بر عمل پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله که بفرمان خدا انجام داده بود خط نقض و ابطال کشیده می شود؟

آیا اگر فدک در اختیار عایشه یا حفصه بود ابوبکر و عمر با آنها اینگونه معامله می کردند؟ یا حتماً آن را تایید می نمودند و اگر همه مسلمانان هم استرداد آن را درخواست می کردند به عذر اینکه عمل پیغمبر خدا غیر قابل نقض است به تقاضای آنها اعتنا نمی کردند؟

حاصل اینکه مسأله ساده نبود مسأله ریاست و حکومت بود و تصدیق فاطمه زهرا علیها السلام مفهومش اعلان بطلان همه آن نیرنگها و توطئه ها و اسباب چینی های آن عده معلوم الحال بود.

ما فعلاً وارد بحث در این مطالب و اسرار اعمال و توطئه های این عده و جریان سقیفه نمی شویم و فقط موضوع را از نظر فقه القضا مورد نظر و ملاحظه قرار می دهیم:

قدر مسلم این است که فدکی بوده است و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بفرمان خدا آن را به حضرت زهرا علیها السلام واگذار نموده است.

ظاهر این عمل اعطا و بخشش و واگذاری و تملیک است و هیچکس هم نه خود حضرت فاطمه علیها السلام و نه مردم دیگر غیر از این احتمال نمی دادند. اعطاء الهی

بود و سلب این اعطا و بازگرداندن آن نیاز بوحی داشت یعنی می خواهم بگویم شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله هم بدون وحی الهی و امر خدا به باز پس گرفتن آن مأذون در استرداد آن نبود برنامه ای بود که به وحی و حکم خدا انجام شده بود و تغییر آن برای احدی مجاز نبود.

بنابراین واضح بود که احدی بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله و قطع نزول وحی صلاحیت استرداد فدک را از حضرت زهرا علیها السلام ندارد.

مع ذلك ما این جریان استرداد فدک را در يك محیط پائین تر از مقام ارفع رسالت و قدس مقام حضرت صدیقه کبری علیها السلام بشرح ذیل بررسی می کنیم:

الف- هر محاکمه و مرافعه ای را سه رکن اساسی تشکیل می دهد:

اول- مدعی (خواهان)

دوم- مدعی علیه (خواننده شده)

سوم- قاضی و حاکم (دادرس)

همان طور که مدعی و مدعی علیه باید متعدد باشد مدعی و قاضی و هم چنین مدعی علیه و قاضی باید متعدد باشند و تعدد عنوان با وحدت مضمون کافی نیست مثلاً نمی شود شخص به عنوان ولایت بر صغیر علیه خودش اقامه دعوی نماید یا علیه ولی صغیر از جانب خودش که همان ولی صغیر است اقامه دعوا نماید.

در این جریان غصب فدک ابوبکر با این که خود مدعی بوده و به عنوان اینکه حکومت بر مردم دارد ادعا داشته است چگونه خود را قاضی می خواند و از حضرت صدیقه علیها السلام شاهد می خواست تا بین خودش و آن حضرت حکومت کند؟

ب- علی القاعده و بطور متعارف باید فصل مخاصمات و مرافعات در محکمه ای صورت بگیرد که متخاصمات و دو طرف دعوا صلاحیت آن را قبول داشته باشند و مدعی باید در چنین محکمه ای اقامه دعوا نماید در حالیکه نه چنان محکمه ای وجود داشت و نه

حضرت زهرا علیها السلام کسی را غیر از علی علیه السلام صالح برای قضاء و داوری می دانست.

ابوبکر هم که معلوم بود- با اینکه پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده بود «أفضاکم علی»<sup>(1)</sup>- این داوری را به نزد علی علیه السلام نمی برد و خودش هم تا آن زمان کسی را برای قضاء معین نکرده بود و اگر هم معین کرده بود حضرت صدیقه علیها السلام آن تعیین را شرعی نمی دانست و صلاحیت ناصب و منصوب را ردّ می فرمود.

ج- اگر گفته شود: ابوبکر خود را زمامدار مسلمین می دانست بخود حق می داد که هم از سوی مسلمین اقامه دعوی نماید و هم به عنوان ولی امر مسلمین به قضا و داوری بنشیند.

جواب این است که بنا بر مبنائی که ابوبکر و همدستانش عرضه می داشتند می خواستند مشروعیت حکومت را به عنوان اجماع امت یا اهل حلّ و عقد عنوان کنند در حالیکه تا زمان غصب فدک اجماع امت باتفاق شیعه و سنی محقق نشده بود زیرا به اجماع همه مورخین تا فاطمه زهرا علیها السلام زنده بود جمعی از شخصیت‌های معروف از بنی هاشم و غیر ایشان- که همه از اهل حل و عقد و نظر بودند- با ابوبکر بیعت نکردند و تا آن حضرت زنده بود نتوانستند با همه شدت و غلظتی که داشتند از این افراد سرشناس بیعت بگیرند. از دیگران هم که بیعت گرفته بودند بسیاری به تهدید و ارعاب بود.

بنابراین به مبنای خود آنها حکومت رسمیت شرعی و قانونی نیافته بود که این گونه تصرفات و سائر مداخلاتش در امور، شرعی و قانونی باشد.

د- ما انکار نمی کنیم که اگر حکومت شرعی باشد حاکم می تواند هم بین الناس در مراعاتشان حکومت کند و هم از طرف مسلمین اقامه دعوا نماید اما در قضیه واحده این

ص: 122

---

1- 118. (1). این روایت مورد اتفاق فریقین است و در کتب عامه از جمله طبقات ابن سعد: 135/12- ذخائر العقبی، 83- مسند احمد، 113/5 آن را نقل کرده اند. ابن ابی الحدید می گوید: قد روت العامة و الخاصة قوله صلی الله علیه و آله: «أفضاکم علی» شرح نهج البلاغه: 18/1..

منطقی نیست و در سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله سابقه نداشت که در قضیه واحده حاکم هم مدعی باشد هم قاضی. علاوه بر آنکه با لزوم جزم مدعی در ادعاء و جواز حکم قاضی به علم خود نیز منافات دارد.

ه-- و اشکال مهم دیگر این است که ابوبکر اگر خود مدعی و قاضی بود- چنانکه در این واقعه عمل کرد- اگر جزم داشت که فدک ملک مسلمین است و حضرت صدیقه کبری علیها السلام- با مقام عصمت و طهارتش- العیاذ باللہ بناحق ادعای ملکیت آن را می نماید، چرا از آن حضرت مطالبه بینه کرد و به علم خود عمل نکرد؟ و اگر جزم نداشت و احتمال می داد که حق با آن حضرت باشد چگونه و چرا ادعا کرد و فدک را متصرف شد؟ در حالیکه مدعی باید در ادعای خود بحقانیت خود جزم داشته باشد.

استصحاب بقاء مالکیت اگر در این جا جاری باشد فقط این اثر را دارد که ذی الید مدعی شناخته شود و از او بینه مطالبه گردد اما اصل طرح دعوا و استماع آن علیه ذی الید بمجرد استصحاب مسموع نیست. مثلاً اگر خانه پدر زید در ید عمر و باشد که مدعی خرید آن خانه از پدر زید باشد و زید بخواهد بمجرد اینکه این خانه قبلاً ملک پدرم بوده است و به استصحاب مالکیت سابقه بدون ادعاء جزمی غصبت و عدوانی بودن آن در ید عمر و ادعاء نماید، ادعای او مسموع نمی شود.

به این ملاحظات معلوم می شود که موازین قضائی در غصب حق زهرای اطهر علیها السلام رعایت نشده است و عقده ها و حسادتها و کینه های جاهلیت و جاه طلبی های منافقین- که در وجود چند نفر خصوص آن دو نفر تبرز و تمرکز یافت- موجب این ستمها به دختر مظلومه حضرت امام المرسلین صلی الله علیه وآله شد.

پس از تمام این نکات و ملاحظات آنچه نفاق این توطئه گرها را اثبات می نماید و ایمان صادق آنها را به وحی و رسالت زیر سؤال برده است این است که آیا اینها در صداقت و طهارت حضرت زهرا علیها السلام بعد از آن همه تنصیصات و تصریحات پیغمبر صلی الله علیه وآله و بعد از نزول آیه تطهیر و آن اعلام های مکرر که زهرا از اهل بیت است

و از اهل آیه تطهیر است و سیده زنان عالمیان و سید زنان اهل بهشت است و و شك داشتند اگر شك داشتند؟ پس شك آنها با ادعای ایمان به خدا و رسول چگونه قابل قبول است؟ و اگر شك نداشتند پس این معاملات و این ظلم ها را که مرتکب شدند چگونه جواب می دهند؟

و پس از همه اینها آیا این بود مزد رسالت پیغمبری که آن همه رنج و اذیت و زحمت و مرارت را در راه هدایت این مردم متحمل شد که پاره تن او را اینگونه برنجانند؟

آیا اگر فدك ملك مسلمين بود همان طور که به امر خداوند متعال پیغمبر صلی الله علیه وآله آن را به حضرت زهرا علیها السلام واگذار کرده بود ابوبکر هم آن را واگذار می کرد و به خدا و پیغمبر تأسی می نمود کسی از مسلمانان به او اعتراض می کرد؟

یقیناً هیچ مسلمانی - مگر همان عده ای که بودن فدك را در اختیار زهرا علیها السلام مخالف سیاستهای خود می دانستند - راضی به استرداد فدك از آن حضرت نبود و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون.

و: قیاس جریان غصب فدك و مطالبه بینه از حضرت زهرا علیها السلام با دعوی امیرالمؤمنین علیه السلام بر زره قیاس مع الفارق بل مع الفوارق است زیرا:

اولاً: در آن دعوا از ذی الید بینه خواسته نشده است تا خلاف قوانین قضائی عمل شده باشد اما در دعوی ابوبکر بر حضرت زهرا علیها السلام از آن حضرت که ذی الید بود بینه خواسته شد.

ثانیاً: چنان که گفتیم از هر نظر محاکمه عادی و سالم و مستقیم نبود و يك برخورد به تمام معنی سیاسی بود نه يك محاکمه واقعی و حقیقی

ثالثاً: شریح قاضی اگرچه در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام هم قاضی بود اما او از بقایا و عمال همان رژیم بود که غصب فدك از حضرت سیده النساء علیها السلام نمود و امیرالمؤمنین علیه السلام به ملاحظاتی به عزل او مبادرت نورزید اما برای انفاذ احکام او ترتیبی مقرر کرد که حقوق مردم ضایع نشود.

علی هذا از مثل او نمی توان انتظار داشت که با دعوای امیرالمؤمنین علیه السلام برخورد مناسب نموده و از دعوای آن حضرت علم به واقع پیدا کند و حکم کند. اگر حاکم مالک اشتر یا عمار یاسر یا سائر اصحاب عارف به مقام حضرت بودند به علم خود حکم می دادند. ولی بعد از اینکه آن اساس و شالوده ریخته شد که از حضرت زهرا علیها السلام فدک را غصب نمودند و طهارت و صداقت و عصمت منصوبه و مسلّمه آن حضرت را رعایت نکردند معلوم است جریان قضا بر همین منوال استقرار می یابد و از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در این واقعه که ذی الید هم نبوده است بطریق اولی بینه می طلبیدند.

مع ذلك احتمال می رود سرّ اینکه حضرت (بر تقدیر صحت سند این حدیث) به این داوری شریح اعتراضی نکرد این بوده است که یا خود حضرت به او دستور داده بود که اینگونه عمل نماید تا سبب تالیف قلب آن شخص به اسلام و رغبت او به ایمان شود چنان که شد و ایمان آورد و یا اینکه چون ملاحظه فرمود این برخورد قاضی سبب اقبال او به اسلام می گردد آن داوری را پذیرفت.

خلاصه اینکه این دو واقعه را که نخستین آن از هر لحاظ در نهایت اهمیت و معلول يك توطئه بزرگ سیاسی بوده و دوم يك واقعه ساده ای است که از آن هم بزرگواری امیرالمؤمنین علیه السلام مشهود است نباید به هم قیاس کرد و الحمدلله اولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

### سؤال پیرامون علم امام

س 17. آیا این مطلب در مورد علم امام معصوم علیه السلام صحیح است؟

امام معصوم علیه السلام عالم به تمام ما سوی الله است، علم امام علی به تمام هستی به تمام آنچه خداوند خلق کرده همان علم خداوند است

ص: 125

به تمام هستی ولی با این تفاوت که علم خدا ذاتی است ولی علم امام علیه السلام عرضی است، هدیه ای از جانب خداوند به وجود مقدس امام معصوم علیه السلام است. و ما از علم امام معصوم علیه السلام به ذات مقدس خداوند هیچ اطلاعی نداریم ولی می توانیم آنقدر بگوئیم که هیچ مخلوقی معرفتش و علمش به صفات و کمالات و ذات خداوند (اگر علم به ذات خداوند میسر باشد) به اندازه امام معصوم نیست.

آنچه در بعض روایات آمده است این است که امام معصوم عالم به گذشته و حال و آینده است آیا این علم داشتن امام علیه السلام به نحو تفصیلی است یا اجمالاً می داند؟

ج. در این موضوع به کتاب ولایت تکوینی و تشریحی و فروغ امامت در دعای ندبه تألیف حقیر رجوع نمائید لازم به تذکر است که علم به ذات خدا و معرفت کنه و حقیقت خدا برای احدی میسر نیست و محیط محاط نخواهد شد.

### علم حضرت زهرا علیها السلام

س 18. مسلماً آنچه را امام علیه السلام می داند حضرت رسول صلی الله علیه وآله هم بدون کم و کاست می داند آیا حضرت زهراء علیها السلام هم چنین است؟

ج. علوم حضرت زهرا علیها السلام هم از سنخ علوم ائمه علیهم السلام است.

### پذیرفتن ولایت ائمه از جانب انبیاء الهی

س 19. آنچه در بعضی از روایات آمده و همچنین اشعاری که بعضی روایات دیگر دارند بر این است که پذیرفتن ولایت ائمه علیهم السلام بر تمام انبیاء الهی واجب و فریضه بوده است و حتی وظیفه داشته اند

که آن را در بین امت خود به همه بگویند (یا به بعضی از خواص، تردید از من است) آیا اعتقاد به این مسئله از ضروریات است یا اینکه این مطلب مسلم و حتمی است ولی ضروری مذهب نیست؟

ج. فی الجمله ثابت است ولی از ضروریات نیست. اما آیات قرآن مجید مثل آیه 81 سوره آل عمران و روایات متواتر بر آن دلالت دارند.

### علم ائمه علیهم السلام به جزئیات

س 20. بعضی در مورد علم ائمه علیهم السلام می گویند: ائمه علیهم السلام علم به جزئیات ندارند (چون امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و ... والیان و افراد سوء را از نزدیکان خود قرار می داده اند). نظر حضرتعالی در مورد عالم بودن ائمه علیهم السلام به جزئیات چیست؟ (لطفاً توضیح دهید)

ج. روایات وارده راجع به علم امام به ما کان و ما یکون و ما هو کائن معتبر و مورد اعتماد بلکه متواتر است. خصوصاً به ضمیمه اخبار و احادیث دیگری که در ابواب مختلفه احادیث و تواریخ دیده می شود یقین به این معنی حاصل می گردد و والی قرار دادن افراد سوء منافات با آن ندارد و تفصیل مطلب محتاج به فرصت بیشتر است.

### آگاهی ائمه علیهم السلام از شهادت خود

س 21. امام حسن علیه السلام مانند تمام امامان دیگر علم به این داشتند که چگونه و توسط چه کسی شهید خواهند شد، آیا زمان و روز شهادت خود را هم می دانستند؟ اگر زمان شهادت را می دانستند پس چرا آن آب را نوشیدند؟



ج. پاسخ این مسئله احتیاج به تفصیل دارد که فعلاً در این نامه مجال آن نیست [119] اما از جمله جوابهایی که می توان به این سؤال داد این است که آن بزرگواران برای اینکه کارها و اعمال و رفتارشان مورد تأسی و پیروی و الگو باشد مأمور به عمل به علوم لدنیه خود نبودند بلکه در امور عادی حال يك بشر عادی از آنها ارائه می شد.

اگر بطور مطلق در تمام موارد از آن علوم استفاده می نمودند نظام تشریح و تکلیف و بلکه نظام اجتماع دگرگون می شد و حکمتهای بسیار که در خلقت و تربیت تشریحی و تکوینی منظور است همه از بین می رفت و امتحاناتی که از انسان بعمل می آمد متوقف می گشت.

خلاصه آنها مأمور بودند که با وضعی که خرق عادت در آن کمتر باشد و در موارد لازم اظهار شود با مردم زندگی داشته باشند و در برخورد با خطرات و جهات گوناگون با همان اسباب عادی مثلاً با دوا و با اسلحه برخورد کنند و بطور مطلق از علم لدنی و غیر عادی استفاده نمی نمودند. فقط در مواردی که وظائف خاصه آنها اقتضاء داشت و اذن در اظهار آن علوم داشتند عمل می فرمودند بنابراین با خطر مرگ و ضرر و خطرات دیگر در جنگ و جهاد و غیره با این علم روبرو نمی شدند.

این نظیر اینست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عمار یاسر - باتفاق محدثین و روایات صحابه - فرموده بود

: «تقتلك الفئة الباغية» (1)

و قرائن همه شاهد بر این بودند که گروه باغی که عمار را می کشند گروه معاویه هستند، و از اوضاع و احوال برای عمار و دیگران معلوم بود که عمار در این جهاد کشته خواهد شد. اما عمار نمی توانست به اتکاء آن علم و خبر غیبی از حضور در جنگ صفین خودداری نماید و آن علم را ملاك عمل قرار دهد، او همانگونه که موظف بود - و ای بسا که یقین هم داشت - در صفین حاضر شد و شربت شهادت را نوشید.

ص: 128

و حاصل اینکه مسئله علم لدنی انبیاء و اولیاء خصوص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه معصومین علیهم السلام مثل قدرت و ولایت تکوینی ایشان است که از آن در امور عادی و ارتباط با مردم- جز در موارد خاص- استفاده نمی فرمودند. روابط و حوائج شخصی و عادی خود را بر اساس علم لدنی و قدرت و ولایت تکوینی تنظیم نمی نمودند. در جنگ و برخورد با دشمنان، در معاشرت با مردم با علم و قدرت عادی عمل می نمودند، و ولایت تکوینی و علم لدنی را که در موارد بسیار از آن بزرگواران ظاهر می شد بدون یک مناسبت و فرصتی که اظهار آن لازم بود، اظهار نمی فرمودند.

لذا در نوشیدن زهر یا دفع خصم- مثل این ملجم و شمر و ابوجهل و دیگران- همان روش و سیر عادی را داشتند و کسی نمی تواند بگوید با آن قدرتی که خداوند متعال به آنها عطا فرموده و کائنات را در اختیار و تصرف آنها قرار داده بود چرا دشمنان و قاتلان خود را ریشه کن نمی کردند؟ یا با علم لدنی که از حوادث آینده داشتند چرا از خطرات تحرز و تحفظ نداشتند؟

در این جا چه بسا نکات و دقایق زیادی باشد که درک آن هم برای افهام عادی دشوار باشد. و بهتر همین است که با توجه به علو مقامات آن بزرگواران این برنامه ها را حاکی از کمال تسلیم ایشان به قضاء و قدر الهی بدانیم

«فَأَن هُمْ أَوْعِيَةٌ مَّشِيَّةُ اللَّهِ وَ مَا يَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ».

عزیزانی هستند که فخر آنها به اینست که از همه مردم در پیشگاه خدا خاضعتر و خاشعتر بودند. بنده خدا بودند و این بندگی را از همه بیشتر درک کرده و هویت حقیقی خود می دانستند و

«الهي كفي بي عزاً أن اكون لك عبداً»<sup>(1)</sup>

می گفتند. مع ذلك مثل زیارت جامعه شمه ای از فضائل و شؤون و درجات و مقاماتی از صاحبان این عبودیت است

ص: 129

«صلوات الله عليهم اجمعين و جعلنا من شيعتهم و مّمن يأخذ بحجزتهم و يفوز بشفاعتهم».

## کیفیت ولایت حضرت زهرا علیها السلام

س 22. آیا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مثل ائمه اطهار علیهم السلام ولایت دارد یا ندارد و اگر دارد از چه نوع ولایت می باشد؟ تکوینی است یا تشریحی؟

ج. ولایت تکوینی حضرات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام را به طور مفصل در کتاب ولایت تکوینی و تشریحی در حدّی که برای مثل این حقیر قلیل البضاعه میسر است شرح و توضیح داده ام.

این ولایت برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نیز ثابت و مسلم است، قول و فعل و تقریر آن حضرت در فقه و تفسیر قرآن و بیان عقاید و احکام و کل اموری که از دین گرفته می شود نیز بر حسب احادیث متواتر تقلین و ادله و احادیث دیگر حجت است.

آن حضرت اظهر مصادیق عترت و اهل بیت است و به صریح آیه تطهیر از هر رجس و آلاشی از جمله رجس جهل پاك و منزّه است. او سیده نساء العالمین و سیده نساء اهل الجنة است، و عدل قرآن مجید و در مقامات و درجات ولایت تکوینی و علم لدنی با سایر معصومین علیهم السلام همانند و همطراز است.

و اما ولایت تشریحی اگر مقصود از آن ولایت بر تشریح و جعل قوانین و احکام باشد این ولایت برای آن حضرت و هیچ يك از ائمه طاهرين علیهم السلام نیست و به احدی حق قانونگذاری و جعل حکم تفویض نشده است. دین و احکام و قوانین به حکم الیوم

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ" (1) اکمال و اتمام گردیده است و «حلال محمد صلی الله علیه وآله حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة» (2).

و اگر مقصود از ولایت تشریحی ولایت بر حکومت و نظام و اداره و تنظیم امور عباد و تأمین امنیت بلاد و رتق و فتق و جعل و نصب حکام و قضات و حفظ حدود و ثغور و تجنید جنود و احقاق حقوق و اعانت مظلوم و دفع ظالم و تکفل اوضاع فکری و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی جامعه و نظام اجتماع است و خلاصه حفظ حوزه اسلام از خطرات و انکسار و ضعف و انهدام و انقراض و قرار دادن آن در مسیر ترقی و تکامل و قوت و قدرت روز افزون و عظمت و تعالی بیشتر است، این صاحب اختیاری - که به اتفاق مآ لابد منه بر اجتماع است - شأنی از شئون ائمه طاهرین علیهم السلام و مقامی است که آن بزرگواران به نصب الهی بوسیله نص و ابلاغ پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله حایز آن می باشند و تعبیر از آن به ولایت شرعی مناسبتر از ولایت تشریحی است.

این ولایت مستند به ولایت (الله الولی) و حکومت (الله الحاکم) و عدل (الله العادل) و حکمت (الله الحکیم) و ... است. هر ولایت و اختیار و حکومتی که این هویت و این اسناد و استناد را نداشته باشد اگرچه بر کودک صغیر و یا نفس خود شخص باشد فاقد اصالت و اساس است همه ولایتها و حکومتها و عزتها و قدرتها و قوتها و شئون در صورتی معتبر است که به ولایت خداوند متعال، آن ذات اقدس که بالذات ولی و مستجمع جمیع صفات کمالیه است، منتهی گردد.

و خلاصه این ولایت شرعی که رشته ها و مطالب مرتبط به آن بسیار دامنه دار است به نص و نصب و رسول برای ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت است.

ص: 131

1- 122. (1). سوره مائده، آیه 3.

2- 123. (2). بحار، 16/354، 2/260، 89/148..

در اینجا مطلب این است که این ولایت شرعی یا تشریحی اگر برای زنانی که در شایستگی و عقل از اکثریت قریب به اتفاق مردها بالاتر باشند و صاحب ولایت تکوینی و حجت بر خلق در فقه و مسائل دین باشند مقرر نباشد، از ارزش آنان در برابر صاحبان این ولایت چیزی کم نمی کند.

این ولایت مستلزم و متضمن تکالیفی است که مکلف کردن بانوان به آن تکالیف خلاف عزت و حشمت آنها است و با اغراض عالیہ شارع مقدس و صفات فاضله ای که بیشترین و کاملترین درجه آن را همان بانوان صاحب ولایت تکوینی دارند، منافات دارد.

صفات با ارزشی مثل تخدّر و تسترّ و حیا و حجاب و عفت با وظایفی مثل جهاد و جلادت و چابکی در جنگ و نبرد و سربازی و شبیخون و به تنهایی رفتن در سپاه دشمن و ... سازگار نیست و بانوان را در معرض هتک و اهانتی قرار می دهد که مردها هم همه باید از آن دفاع کنند و هتک آن حتی نسبت به زن ذمیه ای که در پناه اسلام است در حد بیرون آوردن خلخال از پای او در اسلام قابل تحمّل نیست و آنگونه بر خاطر معدلت مآثر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سنگین می آید که خواننده یا شنیده اید. (1)

هر زنی که تربیت کامل اسلامی داشته باشد تا چه رسد از آنکه صاحب مقام ولایت تکوینی باشد از تصدی این ولایات و مقامات ابا می نماید. به همین ملاحظات مسلمانان و شخص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به سرکردگی و رهبری عایشه در جنگ جمل و مداخله او در آن امر سیاسی بزرگ به او و برانگیزندگانیش اعتراض می کردند. نه به این جهت که دیگران از همراهانش همه در فهم و درک سیاسی از او برتر بودند یا اینکه او فهم و درک سیاسی یک نفر از آنها را نداشته باشد. بلکه برای اینکه این حرکت را توهین به او و موقعیت او و مخالفت با دستورات شرع و مخصوصاً قرآن کریم می دانستند. لذا از

ص: 132

آن زمان تا حال نه خودش و نه دیگران نتوانسته اند این حرکت او را توجیه کرده و از مشروعیت آن دفاع مقبول بنمایند.

### فلسفه زیارت قبور ائمه اطهار علیهم السلام

س 23. فلسفه زیارت قبور ائمه اطهار چیست؟ و چرا ما شیعیان به زیارت می رویم؟

ج. حضرات معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین اولیاء خدا و ولی نعمت جهانیانند و بر حسب بعضی اخبار و ادعیه خلقت جهان و نزول برکات و روزی جهانیان به برکت وجود آنها است و نجات مردم از ضلالت و شرک و کفر، و هدایت به صراط مستقیم و سعادت دارین بوسیله آنها است.

بنابراین زیارت مراقد مطهره آنها اولاً نوعی تشکر و قدردانی است و ثانیاً وسیله ای است برای ارتباط با آنان و استفاده از برکات و جودشان است علاوه بر آنکه در روایات بسیار زیاد تأکید بر زیارت آن بزرگواران شده و خصوصاً در بعض روایات اجر و ثوابی بسیار عظیم بیان شده است. و الله العالم

### شرط قبول شدن سلام بر اولیاء الهی

س 24. سلام و درود فرستادن خدمت ائمه و پیامبران خدا به موقع قبول حق واقع می شود و از آنجائی که جواب سلام واجب است آیا علت نگرفتن جواب سلام گناه کار بودن ما است یا دلیل دیگری دارد؟

ج. قبولی سلام بر آن بزرگواران بستگی به اخلاص در سلام و پاکیزگی اعمال سلام دهنده دارد و اما نسبت به جواب سلام از اذن دخول به حریمهای مقدسه آنان استفاده می شود که کلام و سلام اشخاص را می شنوند و جواب می دهند.

س 25. دلیل قیام امام حسین علیه السلام از نظر شما چیست؟

ج. دلیل این مطلب در کتب مفصّله مشروحاً بیان شده می‌توانید به کتب مربوطه در این مورد از جمله کتاب «پرتوی از عظمت حسین علیه السلام» تألیف حقیر مراجعه نمایید. مضافاً بر اینکه امام و پیغمبر خودشان دلیلند و فعلشان مثل قولشان دلیل است آفتاب آمد دلیل آفتاب. والله العالم

### آیا آگاهی از دلیل قیام سید الشهداء علیه السلام امری تقلیدی است

س 26. آیا اعتقاد به موضوعی به عنوان دلیل سید الشهداء علیه السلام برای قیام امری تقلیدی است یا می‌توان به شنیده‌ها اکتفا نمود و یا آنچه را عقلانی تر تشخیص دادیم دلیل قیام بدانیم؟

ج. این امر تقلیدی نیست يك مسئله اعتقادی و مربوط به امام شناسی است و باید به کتب مربوطه چنانکه در مسئله قبل گفته شد مراجعه نمود تا مطلب چنانکه باید، بدست آید. والله العالم

### کیفیت علم امام علیه السلام

س 27. آیا امام هرگاه اراده نماید علم برایش حاصل می‌شود و به جزئیات زمان و مکان وفات خود آگاه است؟

ج. بر حسب آنچه از روایات استفاده می‌شود بنحو کلی امام علیه السلام هرگاه دانستن چیزی را اراده نماید میدانند علاوه بر اینکه در خصوص هر امامی روایاتی هست که آن امام از موت خود و بلکه سبب موت خود بطور اجمال و گاهی به تفصیل خبر داده است. والله العالم

## احادیث مربوط به لعن ظالمین در حق ائمه علیهم السلام

س 28. آیا احادیثی که لعن به ظالمین و غاصبین در حق ائمه علیهم السلام را دارای ثوابی بیش از ذکر صلوات بیان نموده اند در نظر حضرت عالی صحت دارند؟

ج. آنچه مسلم و قطعی است این است که تولی و تبری متلازم یکدیگرند؛ یعنی هر مسلمانی، به آن اندازه که از اعداء خدا و اولیاء خدا علیهم السلام تبری دارد باید تولی داشته باشد و لعن متضمن تبری و صلوات متضمن تولی است و اما ترجیح یکی بر دیگری، ثبوت قطعی آن مشکل است. و از باب تقدم تخلیه بر تحلیه می توان گفت که تولی کامل بدون تبری کامل حاصل نمی شود قرآن کریم می فرماید "لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانًا هُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ" (1) و الله العالم

## حکم سب ظالمین در حق ائمه علیهم السلام

س 29. سب ظالمین و غاصبین در حق ائمه علیهم السلام با رعایت ضوابط تقیه چه حکمی دارد؟

ج. اگر بر خلاف تقیه و مشتمل بر مفسده نباشد از راجحترین عبادات است. والله العالم

## جناب شهربانو مادر امام سجاد علیه السلام

س 30. جناب شهربانو مادر امام سجاد علیه السلام در چه سالی و چه دوره ای و در کجا وفات نمودند و قبری که در حومه تهران بنام ایشان بنا شده است تعلق به آن جناب دارد یا نه؟

ص: 135



ج. راجع به مادر امام سجّاد علیه السلام آنچه ظاهراً بزرگان بر آن اتفاق دارند جناب شهربانو بوده است و در این که او در کربلا حضور نداشته و قبل از آن در همان اوان یا بعد از آن از دنیا رفته شبهه نیست ولی روز وفات ایشان بالخصوص معین نیست.

این قسم تواریخ نسبت به امهات سائر ائمه علیهم السلام نیز ضبط نشده است ولی در خصوص جناب شهربانو اگر در همان زمان زایمان وفات کرده باشند می توان زمان وفات آن جناب را همان زمان تولد فرزند عزیزش دانست.

### مادر حضرت علی اکبر علیه السلام

س 31. جناب ام لیلا مادر حضرت علی اکبر علیه السلام در واقعه کربلا حضور داشتند یا نه؟ اگر حضور نداشتند در مدینه بودند یا نه؟

ج. همچنین در مورد حضور مادر بزرگوار حضرت علی اکبر علیه السلام در کربلا و تاریخ وفاتش ابهام هست.

### تدفین بدن مطهر امام حسین علیه السلام

س 32. تدفین بدن مطهر حضرت امام حسین علیه السلام در چه روزی و توسط چه کسانی صورت گرفت آیا امام سجّاد هم خود حضور داشتند یا نه؟

ج. حضور حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مراسم دفن پدر بزرگوارشان حضرت سیدالشهداء علیه السلام و انجام نماز و دفن آن فخر بزرگ عالم انسانیت بوسیله حضرت سجّاد علیه السلام بر حسب اعتقادات شیعه و روایات «و لایلی امر الامام الا الامام» ثابت است. و بر حسب آنچه در بعض کتابهای مقتل آمده و مشهور است این مراسم در روز سیزدهم محرم انجام شده و جمعی از طائفه بنی اسد نیز امام سجّاد علیه السلام را در این برنامه یاری داده و همکاری کرده اند.

س 33. طفل شیرخوار حضرت که در عصر عاشورا به شهادت رسید چه نام داشت؟ آیا 6 ماهه بوده است یا بزرگتر آیا لقب علی اصغر تعلق به این طفل دارد یا لقب حضرت امام سجاد علیه السلام می باشد نظر مبارك را بیان فرمایید؟

ج. اگر طفل شیرخوار شهید واحد بوده ظاهراً نام شریفش عبدالله یا علی بوده است و اگر متعدد بوده باز هم اسم یکی از آنها علی بوده است ولی اصل شهادت طفل رضیع مسلم است.

تاکید می کنم در تفصیل جزئی وقایع کلی تاریخی اینگونه ابهامات هست و هر چه انسان دقیق تر بشود و بخواهد مشخص تر وقایع نگاری کند مثلاً از لحاظ ایام هفته و ساعات روز و مکان وقایع تحقیق کند اختلاف پیش می آید و غالباً تحقیق هم بجائی منتهی نمی شود تاریخ همین است که نقل شده است.

### عائله و همسر حضرت علی اکبر علیه السلام

س 34. حضرت علی اکبر علیه السلام که اولین فرزند ذکور امام حسین علیه السلام بوده است به نظر عدّه ای در واقعه کربلا دارای عائله و همسر بوده است و تقریباً 25 سال سن داشته است با توجه به اینکه برادر کوچک او امام سجاد علیه السلام دارای فرزندی 5 ساله به نام امام محمد باقر علیه السلام در کربلا بوده است نظر مبارك را بیان فرمایید؟

ج. اگر چه بر حسب بعض روایات آنحضرت اهل و همسر داشته است ولی همین که از فرزند آن حضرت تاریخی در دست نیست شاید از شواهد این باشد که آنحضرت از امام زین العابدین علیه السلام اصغر بوده است.

س 35. مدفن حضرت زینب کبری علیها السلام در مدینه می باشد یا در شام و یا در مصر؟ نظر مبارك را بیان فرمایید با توجه به اینکه بازگشت حضرت زینب علیها السلام از مدینه به شام دلیل خاصی ندارد بخاطر اینکه طبق نوشته تاریخ به محض رسیدن اهل بیت علیهم السلام به مدینه عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه و اصحاب او یزید را از خلافت خلع کردند بنی امیه را از مدینه بیرون کردند و همچنین اگر قبر آن بزرگوار در مدینه می باشد قبور شام و مصر متعلق به چه کسانی می باشد؟

ج. راجع به مشهد حضرت زینب علیها السلام که هم در دمشق و هم در قاهره است هر دو مشهور و معروفند و عبیدلی نسابه در اخبار الزینیات وفات آنحضرت را در قاهره می داند.

به هر حال این تعدد مقام- بعد از اینکه این دو مشهد هر دو بطور مسلم مظهر کرامات و معجزات بسیار حتی در زمان خود ما می باشند- به جایی ضرر نمی زند هر دو منتسب به اهل بیت علیهم السلام و حضرت زینب علیها السلام می باشند.

در قاهره همه ساله در اول ماه رجب تا پانزدهم برنامه بسیار وسیعی در مشهد زینب برگزار می شود که حدود یک میلیون جمعیت در آنجا برای توسل و تقرب از همه اصناف حضور می یابند و به قول بعضی از خبرنگاران آنچه انسان به عقل باور نمی کند در آنجا به چشم می بیند. در دمشق هم که شاید خودتان مشرف شده باشید دیده اید.

به نظر حقیر همه این مشاهد مظاهر حقانیت اهل بیت علیهم السلام و عظمت شئون آن بزرگواران می باشد.

چنانکه عقاد در موضوع اختلاف در مشهد الحسین همین را می گوید و می گوید این از اختصاصات امام حسین علیه السلام است که در همه این مشاهد یاد و عظمت مقام آن حضرت تجلیل و تعظیم می شود.

مشهد امام حسین علیه السلام و مسجد امام حسین علیه السلام در قاهره به قراری که در کتابهای قدیم و جدید خوانده ام در ظاهر از جهت اقبال مردم و توسل به آن کمتر از کربلا- نیست آنجا هم مثل مشهد رأس الحسین علیه السلام در جامع دمشق محل زیارت و ظهور معجزات است رزقنا الله زیارة جميع تلك المشاهد و البيوت التي اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه يسبح فيها بالغدو والآصال.

### مقاتل معتبر

س 36. معتبرترین مقتل به نظر حضرتعالی کدام مقتل است دو سه مورد بیان فرمایید؟

ج. مقاتل معتبر متعدد است تعدادی از آنها را در فهرست مصادر کتاب پرتوی از عظمت حسین علیه السلام نوشته ام.

### همراهی یاران حضرت علی علیه السلام در قتل عثمان

س 37. از مسلمات تاریخی است که برخی از حواریون مولا علی علیه السلام در شورش علیه عثمان دست داشتند همچون مالک اشتر نخعی، محمد بن ابی بکر و عدی بن حاتم و ... که بالاخره این شورش منجر به قتل عثمان گردید.

الف- آیا می توان گفت فرهیختگانی همچون سه شخصیت مذکور که مولا را اسوه خود قرار داده بودند بدون مشورت با آن حضرت در این انقلاب شرکت کرده بودند؟

ص: 139

ب- صرف وجود چنین اشخاصی از اطرافیان حضرت، دلالت بر موافقت آن حضرت در به قتل رساندن عثمان نمی کند؟

ج. بررسی تمام تفصیلات و علل شورش علیه عثمان و اظهار نظر محتاج به شرح و بسط طولانی است و اجمالاً منشأ آن سوء سلوک و رفتار عثمان و داشتن اطرافیان بسیار بد سابقه بود که هرگز به مصالح اسلام و مسلمین و حفظ ظواهر مقید نبودند و حکومت عثمان را وسیله نیل خود به مقاصد مادی و ریاست و مال و جاه و اعمال شهوات خود می دانستند همه جا بدترین افراد بر مردم حکومت می کردند و حقوق مردم محروم پایمال هوا و هوس آنها بود.

بر اثر ادامه این اوضاع رجال و بزرگان مسلمانان حسب الوظیفه زبان به اعتراض گشوده و همه ترك این روش و طرد این اطرافیان خائن و ظالم را از او می خواستند و نمی خواستند که با استمرار این وضع غائله و فتنه ای بین مسلمین پیش بیاید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از خیرخواهی و مصلحت اندیشی درباره او و امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی نمی فرمودند. مکرر با نصایح آن حضرت و وعده هایی که عثمان می داد آتش فتنه و اعتراض خاموش شد ولی اصرار او بر حمایت از اعمال سوء و خشونت و زور و تهدید و توطئه زبان اعتراض مردم را باز می کرد و آتش فتنه را روشن می نمود.

در این اعتراض همه خود را محق می دانستند و وظیفه و تکلیف شرعی خود می شمردند که با آن وضع بسیار ناهنجار معارضه نمایند و خواه ناخواه کنار رفتن عثمان را در شرایطی که آن اطرافیان همچنان بر نوامیس اسلام و مسلمین مسلط بودند خواستار بودند.

این موضع گیری برای آنها تکلیف بود که هر مسلمانی آن را تکلیف می دانست نیاز به کسب دستور از حضرت مولا علیه السلام نبود و خلاصه اعتراض و تقاضای آنها مقبول نمی شد و فتنه راه خود را باز می کرد و مسلمانان، اسلام را با روی کار بودن عثمان در خطر می دیدند. لجاجت عثمان و بازنگشتن او به راه شاید بعضی را به این نظر رساند که

باید از میان بردن خود او که فساد در عالم اسلام را پی ریزی می کند دفع خطر از اسلام نمایند.

این افراد همه خود به اصطلاح در نظر خویش مجتهد بوده و به صواب بودن کاری که کردند صد در صد اطمینان داشتند آنها حفظ اسلام را از مهلکه میخواستند و در جریان امر و موضع های نامشروعی که عثمان اتخاذ می کرد اطمینان آنها به وجوب دفع او بیشتر می شد. مسئله را واضح می دانستند که حاجت به پرسیدن از آقا امیرالمؤمنین علیه السلام ندارد و می دیدند که سعی و تلاش حضرت و خیرخواهی ایشان در عثمان اثر نمی کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام اگر با آنها که قتل عثمان بودند همراهی نمی کرد به ابعاد این فتنه توجه داشت و اگر آنها را نهی از قیام و شورش نمی کرد برای این بود که آنها بر حسب ظواهر احکام شرعی محق بودند که دفع ظلم از خود نمایند و با فساد حکومت مقابله نمایند.

خلاصه امام علیه السلام جز اینکه همانگونه که عمل کرد عمل نماید شرعاً و عرفاً وظیفه ای نداشت نه به آنها که در قتل عثمان اقدام کردند پیوست و نه با وضع عثمان و اصراری که بر روش خود داشت، می توانست بیشتر از آنچه کرد از او دفاع نماید.

و هر کس محقق در تاریخ نباشد نمی تواند در آن شورش و فتنه حتی مباشرین قتل عثمان را محکوم و سرزنش نماید. آن برنامه ای که او پیاده می کرد و برخوردهایی که با معترضان داشت- که حتی قصد قلع و قمع و قتل آنها را داشت- طبعاً نتیجه ای جز آنچه پیش آمد نداشت و شورشیان را محق قرار می داد.

### کنیه ائمه علیهم السلام

س 38. کنیه ائمه بر چه اساس است؟ چرا کنیه چهار امام اول، هفتم، هشتم و دهم مشترك، ابوالحسن است و کنیه امام سوم و ششم،

ابوعبدالله است. چرا کنیه حضرت محمد و امام زمان مشترکاً ابوالقاسم است؟

ج. به طور کلی انتخاب کنیه مثل اسم و لقب در بین اعراب رسم بوده است که گاه از همان زمان تولد بر اساس برداشت های خاص و مناسبات و مشابهات و اقتباس از کنیه های آباء و اجداد و شخصیت های بزرگ برگزیده می شده است. یا پس از ولادت بر اساس صفات و شئون و ویژگی های اشخاص در کمالات و فضایل و اعمال و یا براساس نام فرزندان آنها و برای اینکه اسم اشخاص را تادباً نبرند آنها را به کنیه میخوانند و این باب کنیه در ادب عربی باب وسیعی است. مثلاً از بانوی منزل و کدبانو تعبیر به ام المنزل و ام البیت می نمایند.

اما کنیه حضرت سیدالشهداء، علیه السلام، هم ظاهراً به مناسبت نام فرزندشان عبدالله است. و از بعض اخبار استفاده می شود که از همان زمان ولادت حضرت مکنی به ابی عبدالله بوده است. چنان که از اسماء بنت عمیس روایت است که فرمود که روز اول ولادت حضرت رسول آن حضرت را به این کنیه خوانده اند و فرمود: یا اباعبدالله عزیز علی.

و نتیجه می شود که این کنیه از جانب رسول خدا و خدای متعال برای آن حضرت برگزیده شده است و وجه آن را بعضی شدت و کثرت عبادت حضرت دانسته اند.

هم چنین حضرت صادق، علیه السلام، هر چند چنان که تذکر داده شد محتمل است علی الرسم این کنیه از آغاز ولادت بر ایشان به همان مناسبتی که ذکر شد انتخاب شده باشد.

س 1. در بعضی از احادیث از اهل بیت علیه السلام آن 313 نفر خاص که با صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام می کنند و اسماء آنها و اینکه از کدام شهر یا کشور هستند ذکر شده و وقتی که این اسماء را می خوانیم می بینیم که اکثر آنها یا عرب هستند یا ایرانیها، و شاید احادیث دیگر در این زمینه وجود دارد ولی بنده ندیده ام لطفاً توضیح فرمائید که چطور این احادیث را صحیح بفهمیم؟

ج. به کتاب منتخب الاثر نوشته حقیر و سائر کتابهای حقیر در این موضوع که حدود پانزده رساله 126] است و به کتابهای دیگر مثل النجم الثاقب و العبقری الحسان مراجعه نمائید.

س 2. آیا زیارت ناحیه را می توان از حیث سند، منسوب به امام زمان علیه السلام دانست؟ بر فرض منفی بودن پاسخ فوق، آیا می توان زیارت ناحیه مقدسه را به نیت عزاداری سیدالشهداء علیه السلام و بدون انتساب به حضرت حجّت علیه السلام در مجامع عمومی و خصوصی قرائت کرد؟



ج. این زیارت از زیارات شریفه است و منسوب به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف است. و مشتمل است بر مطالب عالی و بیان مصائب جلیله حضرت سیدالشهداء علیه السلام و دلیل بر این است که انشاء کننده در نهایت قدرت ادبی و فصاحت و بلاغت و آگاهی از مقام ولایت است شیخ مفید قدس سره آن را در کتاب المزار نقل فرموده باین لفظ: «زیارة اخرى فی یوم عاشورا بروایة اخرى». شیخ جلیل محمد بن المشهدی در المزار الكبير آن را روایت نموده و لفظ او این است «زیارة اخرى فی یوم عاشورا مما خرج من الناحية الى حد الابواب». سید اجل مفخر عالم اسلام سیدمرتضی رضوان الله علیه، آن امام شهید مظلوم کحل الله ابصارنا بتراب مقدم زوار قبره را زیارتی که مشتمل بر بخشها و فرازهائی از این زیارت است زیارت نموده است که محتمل است آن هم زیارتی مرویه از همان ناحیه مقدسه باشد.

به هر حال هر دو مشتمل بر مضامین بسیار مهم و معرفت افزا و حزن انگیز است و علامه مجلسی قدس سره می فرماید: محتمل است این زیارت ناحیه مختص به روز عاشورا نباشد که در سائر ایام نیز خواندن آن بقصد رجاء و مطلق زیارت و تذکار و تکرار این مضامین و معانی مطلوب و مرغوب است.

و اما در خصوص روز عاشورا با توجه به آنچه گفته شد جواز خواندن آن را بقصد ورود بعید نمی دانم اگر چه احوط خواندن آن بقصد مطلق زیارت است.

امید است مؤمنین از ثواب و فیض این زیارات بهره مند و موفق باشند ضمناً پیرامون مطالب مرقومه مراجعه فرمائید به بحار الانوار جلد 98 ص 317 (الی) 328 کتاب المزار ب 24 و 41 حدیث 8 و ص 231 (الی) 251 کتاب المزار ب 18/35 حدیث 38.

س 4. اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را می کشند صحیح است؟ مگر امام زمان علیه السلام مأمور باطن نیستند و غیر موحد را بر نمی دارند؟

ج. مثل این روایت از اخبار آحاد است که با فرض صحت در خصوص معنایش موجب یقین و اعتماد نمی شود هر چند در شمار کل اخبار متواتر مربوط بوجود مقدس آن حضرت و معنای عام و قدر مشترك همه آنها موجب یقین می شود.

مع ذلك با فرض صحت آن ممکن است گفته شود که در عصر ظهور آن حضرت دار تکلیف باقی است و چنان نیست که موضوع اطاعت و عصیان منتفی باشد لذا احکام قضائی و جزائی اسلام اجرا می شود هر چند شخص آن حضرت حکم بواقع بنمایند.

علی هذا در این مورد با علم بواقع مجازات قبل از وقوع جرم، جایز نیست و شهادت آن حضرت که بر حسب بعض اخبار «ما منّا الا مسموم او مقتول»<sup>(1)</sup> ممکن الوقوع است ولی مطلب تمام همان است که اینگونه اخبار آحاد در خصوص معنایش لا یوجب علما و لا عملاً.

س 5. آیا صفت عدالت گستر از صفات مخصوص امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است یا سایر ائمه اطهار را نیز شامل می شود؟

ج. حضرات ائمه علیهم السلام همه عدالت پرور و عدالت طلب می باشند و مردم را بعدل دعوت می فرمودند اما کسی که تمام روی زمین را پر از عدل و داد می کند شخص شخیص حضرت مهدی صاحب الامر علیه السلام و ارواحنا فداه است.

این اقدام بزرگ و عمل جهانگیر که در بیان آن در احادیث بسیار فرموده اند: «یملأ الارض قسطاً و عدلاً»<sup>(2)</sup> از خصائص آن حضرت است.

س 6. معتقدیم که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف با ظهور خود دنیا را پر از عدل و داد می کند و حتی رهروان دیگر ادیان نیز انتظار مصلح آسمانی را می کشند و از سویی معتقدیم امام زمان عجل

ص: 145

1- 127. (1). بحار الأنوار، 27/ 217.

2- 128. (2). بحار الأنوار، ج 36، ص 333، باب 41 ..

الله تعالی فرجه الشریف پس از ظهور و قیام چون مولای متقیان شهید راه عدالت می شود آیا شهادت ایشان به منزله شکست عدالت گستری است و با شهادت ایشان قیامت آغاز می شود؟

ج. آنچه بر حسب آیات و احادیث ثابت است این است که حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف جهان را پر از عدل و داد می فرماید و دین اسلام بوسیله ایشان عالمگیر و حکومت یگانه جهانی به امامت و حکومت آن حضرت تشکیل می شود و قریه و آبادی باقی نخواهد ماند مگر اینکه دین اسلام آنجا را فرا می گیرد و عدالت فاتح و اهل ایمان پیروز می گردند و حقیقت "وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ" (1) ظاهر می شود.

اما اموری مثل چگونگی شهادت آن حضرت و پایان امر دنیا اموری است که تفصیله بر ما معلوم نیست هر نحو واقع شود دوباره عالم سیر قهقرائی نخواهد داشت. البته رجعت چنان که از آیات شریفه و روایات کثیره استفاده می شود واقع خواهد شد.

### فاصله ظهور حضرت تا قیامت

س 7. آیا این روایت صحیح است که می فرماید از ظهور حضرت تا قیامت يك قرن بطول می انجامد و حضرت پس از گذشت 20 سال از ظهورش به شهادت می رسد و پس از ایشان پیامبران و ائمه و جمیع شهدا حیات یافته و نهضت حضرت را ادامه خواهند داد و 80 سال بر جهان حکومت خواهند کرد و در سال صدم قیامت آغاز می شود؟

ص: 146

## آیا حضرت مهدی علیه السلام پس از شهادت مجدداً ظهور می کنند؟

س 8. حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از شهادت مجدداً ظهور خواهد کرد و در 80 سال مذکور ایجاد قسط و عدل خواهد کرد؟

ج. این تفصیل اگر در بعض اخبار آمده باشد در صورتی مقبول است که یا متواتر باشد و یا یقین بصدور حدیث حاصل شود و بیشتر اینگونه اخبار واجد این اعتبار نیستند. ولی رجعت ثابت است.

### رابطه ظهور امام و عدالت گستری

س 9. اگر مقرر شده است طی این قرن از آغاز ظهور حضرت تا انتهای نهضت عدالت گستری باشد و جهان ایده آلی تشکیل نشود فلسفه ظهور رسولان و امامان را چگونه باید توجیه کرد؟

ج. عدالت شکست نخواهد خورد و اسلام و عدالت و فضیلت بوسیله آن حضرت برقرار خواهد شد و دنیا بسوی همان نقطه در حرکت است و یکی از حکمت‌های ظهور پیامبران و امامان هم اگرچه جلو بردن جهان بسوی آن عدالت جهانی و همگانی باشد تمام فلسفه و حکمت‌های آن نیست؛ بلکه بشارت و انذار و هدایت مردم و دعوت بسوی خدا و امر به معروف و نهی از منکر و برقرار کردن رسوم نیک و برانداختن عادات زشت و امور و مطالب مهم دیگر همه از حکمت‌های ظهور آن بزرگواران است.

### میزان موفقیت امام در عدالت گستری

س 10. اگر مقدر است صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برای برپایی عدالت ظهور و قیام نمایند و قبل از اینکه موفق به برپایی قسط و داد شوند به شهادت برسند و فرجام دنیا به آغاز قیامت شود پیش بینی این موضوع فلسفه انتظار را مخدوش نمی کند؟ و اگر قرار

است عدل کاملی بر پا نشود ظهور برای چه صورت می گیرد؟ آیا فقط بحث سنت و ابتلاء است و بحث آزمایش انسانها در بین است یا غیره؟

ج. بیان کردیم که عدل کامل برقرار می شود و شخصی که آن را برقرار می سازد همان مهدی موعود ارواح العالمین له الفداء است. آن حضرت قبل از اینکه آن مأموریت‌های بزرگ را انجام دهد به شهادت نخواهد رسید.

این مسئله در اخبار شیعه و سنی ثابت است که اگر از دنیا باقی نماند مگر يك روز و آن حضرت ظهور نکرده باشد و این انقلاب جهانگیر و اصلاحی بزرگ انجام نگرفته باشد، خدا آن روز را آنقدر طولانی و دراز فرماید که آن حضرت ظهور و همه این برنامه های بزرگ اجرا و عالم را پر از عدل و داد فرماید بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد بدیهی است بعد از این عدل و داد دوباره ظلم حاکم نخواهد شد.

معارف دین ؛ ج 2 ؛ ص 147

### ندای آسمانی

س 11. یکی از علائم ظهور آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ندای آسمانی است. آیا از صیحه آسمانی به فرد مؤمن و شیعه و دوستدار آن حضرت آسیبی نمی رسد و در امان است یا خیر؟

ج. مؤمن واقعی در امان است و آن صیحه برای او بشارت است.

### موانع فرج آن بزرگوار

س 12. موانع فرج حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف چیست؟

ج. غیر از ذات احدیت کسی علم به موانع ندارد ولی ممکن است بعض موانع، اعمال سیئه مردم و مستعد نبودن آنها برای ظهور آن عدالت جامع و کامل باشد چنان که خواهی می فرماید: وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منّا. به هر جهت در تعجیل فرج آن حضرت دعا کنید.

ص: 148

س 13. آیا هر انسانی دیدار حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نصیبش می‌گردد؟

ج. بعضی افراد مشرف بزیارت ایشان شده‌اند.

### شرایط ظهور آقا امام زمان علیه السلام

س 14. شرایط ظهور آقا امام زمان چیست؟

ج. به کتاب شریف منتهی الامال مرحوم محدث قمی رضوان الله علیه اواخر جلد دوم مراجعه نمائید.

### چگونه آماده ظهور شویم؟

س 15. چگونه برای ظهور آن حضرت آمادگی پیدا کنیم؟

ج. کسی که به علائق دنیوی بی‌اعتنا باشد انشاءالله آمادگی پیدا می‌کند.

### وضع جهان، قبل و بعد از ظهور

س 16. از لحاظ وضعیت جهان و جهانیان (چه از نظر مادی و اقتصادی و چه از نظر معنوی و حکومتی و ...) چه فرقی ما بین قبل از

ظهور امام زمان و بعد از ظهور ایشان وجود دارد؟

ج. طبق احادیث متواتره در زمان ظهور آن بزرگوار عدالت واقعی در سراسر جهان برقرار می‌شود لذا وضع مردم هم از نظر مادی و هم از

نظر معنوی با زمان قبل از ظهور آن بزرگوار فرق خواهد داشت.

س 17. با توجه به ظلم و ستم و فساد و تباهی که هر روزه در جهان بیشتر و بیشتر می شود و همینطور با توجه به رشد فکری جهانیان نسبت به اسلام واقعی و با به وقوع پیوستن اکثر علامات غیر حتمیه که در مورد ظهور امام زمان آمده است، آیا احتمال ظهور امام زمان در عصر کنونی می رود یا خیر؟

ج. البته خیلی از علامات قطعی ظهور آن بزرگوار هنوز واقع نشده ولی امید است که خداوند فرج آن بزرگوار را نزدیک کند.

### شباهتهای امام عصر علیه السلام با جناب شعیب و جناب صالح

س 18. راجع به شعیب و صالح چه می دانید؟ چه شباهتهایی به حضرت بقية الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف دارد؟

ج. در باب شباهت حضرت حجت سلام الله علیه به حضرت صالح علی نبینا و آله و علیه السلام از حضرت صادق علیه السلام روایتی وارد شده که خلاصه مضمونش این است حضرت صالح علیه السلام در وقتی که به سنّ پیری رسیده بود از قومش غایب شد و بعد از مدتی که به نزد قومش برگشت در غیر آن صورت بود قوم او را شناختند در حالی که سه فرقه شده بودند 1- شاکین 2- منکرین 3- اهل یقین، فرقه اول و دوم صالح را تکذیب کردند و اهل یقین گفتند خبری بده ما یقین کنیم تو صالح هستی البته ما شک نداریم که خداوند قادر است صورت و هیئت هر کس را به صورتی که می خواهد متحوّل کند. صالح فرمود: من برای شما ناچه آوردم. گفتند: چه علامتی داشت؟ فرمود: برای ناچه وقت معینی از جهت شرب آب بود و برای مردم هم روز معینی. گفتند: آمنا بالله تا آخر حدیث.

حضرت حجّت سلام الله علیه هم مانند صالح، با اینکه عمر شریفش طولانی شده بصورت جوان کمتر از چهل ساله ظاهر می شود و مردم هم سه فرقه می شوند شاک و منکر و موقن. پس حضرت آنها را بسوی خود دعوت می کند و آن فرقه انکار می کنند و اهل یقین مطالبه علامت تشخیص می نمایند حضرت علامتی را که موجب تشخیص است ارائه می فرماید اهل یقین با حضرتش بیعت می کنند.

نظیر همین در خصوص شباهت به حضرت شعیت نیز وارد شده که شعیب از قومش غائب شد در حالی که پیر و ضعیف شده بود و وقتی که برگشت بصورت جوان بود و دیگر اینکه در بین قومش ندا کرد که "بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ حَضْرَتِ حَجَّتِ سَلَامِ اللَّهِ عَلَيْهِ هُمْ بِرِ حَسَبِ رَوَايَتِ مَنقُولَهٗ اَزِ اِمَامِ باقر علیه السلام وقتی ظاهر شود در قیافه جوان و تکیه به دیوار کعبه کند و سیصد و سیزده نفر نزد او جمع شوند و اولین کلام حضرت این است: "بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (1).

پیرامون کهکشان (المرأة المسلسلة)

س 19. در جلد دوم کتاب امامت و مهدویت ص 377 این جمله را آورده اید که: مثلاً تفاوتی که زمین ما با (سدیم المرأة المسلسلة) دارد ... این از چه نوع کرات می باشد که به این عظمت آن را نام برده اند لطفاً جواب مشروحی را مرحمت بفرمایید.

ج. " وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ" (2) و " قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا" (3).

ص: 151

1-130. (1). سوره هود، آیه 86.

2-131. (2). سوره مدثر، آیه.

3-132. (3). سوره كهف، آیه ..



عالم و ماسوی الله بزرگتر، عظیم تر، وسیعتر و بیشتر از این حرفها و اعداد و ارقام است. این عظمتها در برابر ما و فکر و اندیشه ما عظیم است اما در برابر عالم آفرینش همه صغیر و ذره هم به حساب نمی آیند. عظمت همه هم در برابر عظمت خالق همه حقیر و ناچیز است و همه به زبان حال یا قال می گویند: هو العلی العظیم.

غرض ما در این نمونه ای که از عظمت اجزاء و اعضاء بی شمار این عالم نشان داده ایم، نشان دادن تفاوتی است که در این عالم بین افراد اصناف مخلوقات وجود دارد. آنچه را عرض کرده ایم بر حسب اطلاعات بسیار مختصری است که کیهان شناسان و علماء علم هیئت به ما داده اند.

پیرامون همین (المرأة المسلسلة) توضیحات دیگری می دهند که این (المرأة المسلسلة) یا زن به زنجیر کشیده شده جزء صور فلکی نیمکره شمالی است و گستردگی آن در آسمان حدود 722 درجه مربع است. بنابر این می توان گفت که صورت فلکی بزرگی است و در این صورت کهکشانی وجود دارد که به (المرأة المسلسلة) یا آندرومدا (Andromeda) معروف است. می گویند این کهکشان حدود دویست میلیارد (دقت کنید) ستاره دارد وقتی از درون تلسکوپ به آن نگاه می کنند شبیه يك کهکشان بیضوی دیده می شود اما در واقع يك کهکشان مارپیچی بازودار است که ما آن را از پهلو می بینیم بنابر این بازوهای آن برای ما قابل دیدن است.

(المرأة المسلسلة) بعد از ابرهای ماژلانی (کهکشانهای به اصطلاح بی نظم) نزدیکترین کهکشان به کهکشان ما یعنی راه شیری می باشد فاصله آن با کهکشان ما حدود دو میلیون و سیصد هزار سال نوری (دقت کنید) می باشد بنابراین وقتی ما آن را می بینیم در واقع تصویر دو میلیون و سیصد هزار سال پیش آن را می بینیم.

(المرأة المسلسلة) تنها کهکشانی است که می توان آن را در نیمکره شمالی در شبهای صاف و بدون نور شهر و مهتاب با چشم غیر مسلح دید.

در گذشته دانشمندان گمان می کردند که این جرم غیر ستاره ای يك سحابی از کهکشان راه شیری است اما در اوایل (به اصطلاح مسیحی ها) قرن بیستم «ادوین هابل» با مطالعه و تحقیق بسیار روی تصاویر مربوط به آن دریافت که این جرم آسمانی از ستارگان بسیاری تشکیل شده که اولاً خارج از کهکشان ما هستند و ثانیاً ستارگان آن با سرعت‌های قابل ملاحظه ای بدور مرکز این منطقه در حرکتند.

فسبحان الله خالق هذا الكون الوسیع لا اله الا هو بديع السماوات و الارض رب العرش العظيم.

آنچه از (المرأة المسلسلة) گفته شد اطلاعاتی است که اهل فن داده اند اما برای ما این بیانات از عظمت عالم کون و این فضای به اصطلاح لایتناهی تازه و جدید نیست ما از احادیث شریفه اهل بیت علیهم السلام این معانی و بیشتر و گسترده تر از آن را دریافته ایم و شناخته ایم و آیات خدا را در يك قطعه كوچك از عالم کون لاتعد و لا تحصی می دانیم.

آنچه در بعض احادیث است وسعت عالم را به مراتب بیشتر از آنچه که کیهان شناسان تعریف می کنند بیان فرموده اند و الحمدلله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله.

بنابراین مسئله طول عمر پیغمبر خدا مثل نوح یا حجت خدا مثل حضرت ولی الله مهدی موعود، ارواح العالمین له الفداء یا بقاء عیسی مسیح علیه السلام و رفع او به آسمان و فرود آمدن او به زمین برای یاری حضرت صاحب الامر، عجل الله تعالی فرجه الشریف، و اقتداء او به آن حضرت و امور دیگر از این قبیل در این عالم مشحون به آثار قدرت خدا از ذره اتم تا کهکشانها و از عالم شهادت تا عالم غیب نباید مورد تعجب و استبعاد شود و ذلك تقدير العزيز العليم.

س 20. با وجود این حدیث معتبر از منتهی الامال به نقل از شیخ طوسی و شیخ صدوق رضوان الله علیهما (ای علی بن محمد سمیری خداوند برادران دینی تو را در مصیبت تو اجر عظیم دهد تو شش روز دیگر از دنیا می روی امر خود را جمع کن و آماده باش و به احدی وصیت برای نیابت نکن همان غیبت کبری واقع گردید و مرا ظهوری نخواهد بود مگر به اذن خداوند متعال و این ظهور بعد از این است که غیبت طول بکشد و دلها را قساوت می گیرد و زمین پر از ظلم و ستم می شود و می آیند بعضی از شیعیان من که ادعای مشاهده مرا می نمایند آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و صبیحه آسمانی ادعای مشاهده نمایند او کذاب و افترازننده است. و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم).

این نامه ای از حضرت صاحب امر علیه السلام به نماینده چهارم خود علی بن محمد سمیری است.

با وجود حدیث بالا کتابهای زیادی در مورد ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نوشته شده و در داستانها اشخاص زیادی به خدمت حضرت صاحب امر علیه السلام رسیده اند آیا داستهائی که راجع به ملاقات امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هست همه آنها دروغ هستند؟

ج. بعضی از حکایات ملاقات صحیح و بدون شك است و ظاهراً مراد از فرمایش آن بزرگوار این است که اگر کسی ادعای مشاهده کند برای فتح باب مشاهده و رابطه خاصه داشتن بعنوان نیابت بنماید کذاب و در این صورت هیچ منافاتی بین کلام شریف آن

حضرت و داستانهای ملاقات نیست ولی ادعای ملاقات از هرکسی و درباره هر کسی بدون امارت قطعی و یقینی قبول نمی شود. والله العالم

### سبب محرومیت مردم از وجود حضرت حجت علیه السلام

س 21. می خواهم بدانم که سبب اصلی محرومیت مردم از وجود حضرت حجت علیه السلام کدام مورد است؟ آیا به دلیل عدم شرایط مناسب و شایستگی لازم در جامعه است و یا وجود دستگاه های حکومت های جبار و منافقین و اگر به غیر از این موارد است دلیل چیست؟

ج. از این سؤال در بعضی رساله ها و نوشته ها جواب داده ایم اجمالاً در اینجا هم تذکر می دهیم که وجوه و حکمت های برای غیبت آن حضرت بیان شده است که هر يك از آنها اگر چه وجه و حکمت باشد، کل وجوه و حکمت های این غیبت نیست.

مثلاً خواجه طوسی می فرماید: «وجوده لطف و تصرفه لطف اخر و عدمه (ای عدم تصرفه) منّا» غیبت و عدم تصرف آن حضرت را مربوط به مردم می داند.

به بیان دیگر این ظهور محتاج به شرایطی است که در طی مرور زمان و اعصار و تغییرات و تحولات و ظهور حکومت های گوناگون و آزمایش مکتب های مختلف و حوادث دیگر فراهم می شود چنانکه وجود حکومت های جور نیز از موانع حضور ظاهری آن حضرت در جامعه است.

مسئله امتحانات و تخلیص و تمحیض مردم نیز هست و اجمالاً دنیا بسوی آن ظهور بزرگ به امر الله در حرکت است و اوضاع و احوال حکومت جهانی آن حضرت را نوید می دهد.

مطلب مهم که در احادیث هم به آن اشاره شده این است که اسرار بزرگ و عمده این غیبت بعد از پایان آن و منتهی شدن به آن دگرگونی بی نظیر ظاهر می شود چنانکه ثمره

درختی که پس از یکصد سال یا هزار یا چند هزار سال ظاهر می شود پیش از نشستن آن درخت به بار و ظهور ثمره، ظاهر نخواهد شد باید مردم بنشینند و از آن درخت نگهداری کنند و منتظر ظهور ثمره آن باشند. اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه.

## وظایف مسلمین در دوران غیبت

س 22. وظایف مسلمین در دوره غیبت چیست؟

ج. از این سؤال هم مکرر جواب داده ایم در اینجا نیز بطور اشاره عرض می کنیم که وظایف مسلمین بطور فردی، انجام واجبات و ترك محرمات و خودسازی است.

تخلقی به اخلاق حمیده مثل تواضع و قناعت و عدل و انصاف و ترحم و مواسات با برادران و خواهران و کسب معارف و آداب اسلامی و عبادات و اشتغال بذکر و یاد خدا و انجام نوافل مخصوصاً تهجد و سعی در قضای حوائج مؤمنین - که بسیار مهم است - اموری است که حتماً موجب خوشنودی حضرت ولی عصر ارواحنا فدا خواهد شد.

وظایف مسلمین بطور عموم نیز همکاری با یکدیگر در اعلاء کلمه اسلام و دفاع از کیان اسلام و مسلمین و امر به معروف و نهی از منکر و دفع بدع و ظلم ظالمان و ستمکاران و خلاصه اهتمام در آنچه موجب عزت و ظهور شوکت مسلمین و خودکفائی و بی نیازی از بیگانگان و دفع استکبار و استیلاء کفار و مخصوصاً حفظ هویت و شخصیت و استقلال اسلامی در همه موارد می باشد خداوند متعال همه را بوظایف آشنا و توفیق عمل به همگان عطا فرماید.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین و السلام علیکم و رحمة الله.

س 23. فلسفه غیبت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه چیست؟ به عبارت دیگر آیا امکان نداشت حضرت مهدی به شیوه ای طبیعی و در زمان مقتضی متولد شوند؟

ج. زمان مقتضی ولادت آن حضرت همان زمانی است که ولادت آن حضرت در آن واقع شده و در زمان های دیگر مثلاً بعد از ده سال یا صد سال یا هزار سال و بیشتر ولادت ایشان یعنی حضرت مهدی فرزند عزیز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اقتضا ندارد و معقول نیست.

چنان که مقتضی ولادت هر کس همان زمانی است که در آن متولد شده است آن شخص عظیم و نابغه دوران و اعجوبه زمان و آیت بی مانند خداوند سبحان که امام دوازدهم است مقتضی ولادتش هیچ زمانی غیر از همان زمان پدر بزرگوارش و همان سال 255 هجری نبوده و نیست.

چنان که ولادت پدر و جدش نیز در همان زمان که اتفاق افتاد مقتضی بوده است این مولود عزیز که باید از عترت طاهره و از اصلاّب طیبه معینه باشد ولادتش در همان زمان که واقع شد باید واقع شود.

در عالم خلقت شرایط خاص که برای پیدایش و تکون و وجود او است به همین است که ولادتش از پدر و اجداد و امهاتی باشد که منتهی به امام حسن عسکری علیه السلام می گردد و شخص دیگر که از این شجره و از این اصلاّب طاهره و ارحام طیبه نباشد آن شخص موعود نخواهد بود.

هم چنین هر کسی و هر شخصی در طول قرون و مرور اعصار بدنیا بیاید هر کس باشد او مهدی ابن الحسن العسکری نمی باشد که صاحب آن مقامات و خصایص است.

شرایط بسیار دست به دست هم داده شخصیتهایی مثل ابراهیم و رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهم السلام بوجود آمده اند تا این وجود مقدس بوجود آمده

است این وجود فقط در این زمان و تحت این برنامه و تقدیرات الهی وجود پیدا می کند و اگر هزار سال بعد یا بیشتر باشد او نیست و آن کسی که انبیا از وجودش خبر دادند نیست.

آن وجودی که مثلاً در آفریقا وجود پیدا می کند غیر از وجودی است که در آسیا یا اروپا بوجود می آید. آن محمدی که در شبه جزیره عربستان در آن اوضاع و احوال در آن سال از پدری چون عبدالله و مادری چون آمنه متولد می شود منحصر بفرد است و در زمان های دیگر هر کسی به وجود آید او نیست و آن خصوصیات و امتیازات را ندارد.

خلاصه این نکته بسیار دقیق است اصلاً اگر ولادت و وجود و بقاء آن حضرت در این مدت طولانی نبود و نباشد ظهوری اقتضا پیدا نمی کند که شخصی برای آن بگفته شما در زمان مقتضی متولد شود.

اینها مطالب و اسرار و مقتضیاتی است که احاطه بر آنها و اطلاع از آنها بر بشر - که با همه معلوماتش هنوز هم در کلاس نخست کشف اسرار عالم خلقت است و شاید تا ابد هم در همین کلاس در جا بزند و نتواند به کلاس دوم راه یابد - ممکن نیست.

مسأله اصطفای و گزینش انبیا و اولیاء و محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و امامت و مقامات و مراتب آنها را نمی توان با این توهمات زیر سؤال برد و مثلاً زمانی را مقتضی بگوئیم و زمانی را مقتضی ندانیم. این حرف مثل این است که بگوئیم: مقتضی بود که عالم یا مجاری خلقت نوع دیگر باشد و این همه ماده و مدت مصرف نشود و جوابش فقط همین است که مقتضی نبوده و مقتضی همین بوده که هست.

با تأمل در این دو آیه جواب از مثل این سؤال ظاهر می شود: "وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْيَةِ عَظِيمٍ" (1). "أَهُمْ يُقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ" (2).

ص: 158

---

1-133. (1). سوره زخرف، آیه 31.

2-134. (2). سوره زخرف، آیه 32..

علی هذا جواب از این که در زمان مقتضی ولادت انجام شود همین است که در زمان مقتضی انجام شده و زمان دیگر غیر از زمانی که ولادت در آن واقع شده مقتضی نبوده و نیست و هر مولودی که در زمان و طبق مقتضیات دیگر متولد شود او نیست و شخص دیگری است و تمام سخن این است که این امورات از تقدیرات الهی است و ما از کشف اسرار و درک وجه آنها ناتوانیم.

## فایده وجود امام غایب

س 24. فایده وجود امام در دوران غیبت چیست؟ آیا جز ذخیره بودن برای دوران ظهور (بقیة الله فی ارضه)، فواید دیگری هم بر وجود امام در دوران غیبت مترتب است؟

ج. آثار و برکات مهم در زمان غیبت بر وجود آن حضرت و بر غیبت ایشان مترتب است که یکی از آنها آثار و برکاتی است که بر نفس وجود ولی الله در هر عصر و زمان مترتب است و وجود شریفش امان اهل ارض و قوام و بقاء زمین است.

چنان که در وصف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوذر آن صحابی جلیل که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در شأنش فرمود: آسمان بر سر کسی سایه نینداخته و زمین کسی را حمل نکرده که از ابوذر راستگوتر باشد این گونه اظهار عقیده می کرده: (وانه لعالم الارض وزرّها الذی تسکن الیه) ابن اثیر می گوید یعنی او (علی علیه السلام) قوام زمین است و زر قلب استخوان کوچکی است که قوام قلب به آن است و سلمان هم همین عقیده را اظهار می داشت.

همه و هر کدام از ائمه اثنی عشر، علیهم السلام، دارای همین شأن و مقام هستند و وجودشان امان و قوام است چنان که از شخص رسول اکرم صلی الله علیه وآله روایت است که فرمود: «

اني و أحد عشر من ولدي وانت يا علي زرّ الارض - اعني اوتادها و جبالها



- بنا و تداللة الارض ان تسيخ باهلها فاذا ذهب الاثنا عشر من ولدي ساخت الارض باهلها و لم ينظروا»(1).

يك سلسله انتفاعات و بهره مندی ها از وجود مبارك آن حضرت در عصر غیبت است که در حدیث مشهور و معروف جابر به آن اشاره شده است.

در ضمن این حدیث آمده است که پس از آن که حضرت پیامبر اعظم، صلی الله علیه و آله، به غیبت طولانی آن حضرت اشاره فرمود به حدی که غیر از کسانی که خدا دلشان را به ایمان امتحان کرده است ثابت بر عقیده به امامت او باقی نمی ماند جابر پرسید: آیا شیعیان او در غیبت او از او منتفع و بهره مند می شوند؟

رسول اعظم صلی الله علیه و آله به طور محکم جواب فرمود: «ای والذی بعثنی بالنبوة یستضیئون بنوره و ینتفعون بولایتہ کانتفاع الناس بالشمس من وراء السحاب»(2).

چنان که مردم از آفتاب در هنگامی که پشت ابر است انتفاع می برند از وجود آن حضرت نیز در عصر غیبت انتفاع می برند.

در نهج البلاغه در توصیف مهدی علیه السلام می فرماید:

«یَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ، وَيَحْدُو فِيهَا عَلَي مِثَالِ الصَّالِحِينَ، لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقًا، وَيُعْتَقَ رِقًا، وَيَصْدَعُ شَعْبًا، وَيَشَعَبُ صَدْعًا، فِي سُتْرَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثْرَهُ وَلَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ...»(3).

خلاصه آن که در زمان غیبت، امام علیه السلام نیز وظایف خاص و شؤون و مأموریت هائی دارند که انجام می دهند و امور و جریان ها از آن حضرت مخفی نیست. آن حضرت از مردم غایب نیستند و چنان که اسم (الغائب) از اسماء الحسنی الهی است وجود آن حضرت نیز در زمان غیبت از اسماء الحسنی تکوینی

ص: 160

1-135. (1). منتخب الاثر، ج 1 ص 63 64 ب 1 ح 89.

2-136. (2). کمال الدین و تمام النعمة، 253.

3-137. (3) 1. نهج البلاغه، خطبه 150 ..

حق می باشد. در اینجا دامنه مطلب وسیع است که بیش از این مجال بسط کلام نیست و العارف یکفیه الاشاره.

### مفاهیمی مثل صیحه آسمانی و ... سمبولیک هستند یا واقعی

س 25. به نظر حضرتعالی آیا مفاهیمی از قبیل «دجال»، «سفیانی»، «خراسانی»، «صیحه» و ... که در روایات به عنوان نشانه های ظهور آمده اند، مفاهیمی حقیقی اند یا سمبولیک و کنایی؟

ج. حتماً مفاهیمی مثل دجال و نزول عیسی و اقتداء او به حضرت مهدی، علیهما السلام، و صیحه و سفیانی همه مفاهیمی حقیقی هستند و حمل آنها بر سمبولیک و کنایه حاکی از ضعف تفکر و عقلانیت است و یکی از معانی ایمان به غیبت ایمان به همین امور است. (1)

### مراد از «انتظار فرج»

س 26- مفهوم «انتظار» که به وسعت در روایات مطرح گردیده، چیست؟ و «منتظر» واقعی باید دارای چه خصوصیات و اعمالی باشد؟  
ج. راجع به انتظار رساله ای نوشته ام به عنوان «انتظار عامل مقاومت و حرکت» و مکرر در نوشته های دیگر پیرامون آن توضیح داده ام. اجمالاً انتظار متضمن معنی اثباتی و تعهد و عمل و استقامت است.

### موانع ظهور امام زمان علیه السلام

س 27. موانع ظهور امام زمان علیه السلام چیست؟

ص: 161

---

1- 138. (1). راجع به موضوع دجال و نزول عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام و بعض مسائل دیگر در طبع اخیر منتخب الاثر که در 3 جلد با اضافات است توضیحاتی داده شده است ..

ج. ظهور آن حضرت در وقت مقتضی به امر خداوند متعال است و شرائط و موانع آنرا خداوند متعال می داند و بعضی از آن شرائط و موانع در احادیث بیان شده است اجمالاً بعضی موانع راجع به بندگان است. (وجوده لُطْفٌ وَ تَصَرُّفه لُطْفٌ آخِرٌ وَ عَدَمه مَنَّا)

### امکان دیدار حضرت ولی عصر علیه السلام

س 28. آیا دیدار امام زمان علیه السلام برای هر کس امکان پذیر است؟

ج. فی الجمله امکان دارد و اگر کسی مدعی شد که برای من این تشریف هر وقت بخواهم فراهم است که ادعای ارتباط مستقیم یا وساطتی باشد ادعایش مردود است و مقبول نیست. والله العالم

### سیمای منتظران واقعی امام زمان علیه السلام

س 29. سیمای منتظران واقعی امام زمان چگونه است؟

ج. سیمای منتظران واقعی ظهور حضرت همان سیمای اصحاب راستین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است به اوصاف مذکور در قرآن مجید: "أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سَدًّا جَدًّا يَنْتَعُونَ فَضًّا لَّا مَنَّ اللَّهُ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ الشُّجُودِ" (1).

سیمای منتظران، سیمای مؤمنین است "الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ" (2).

سیمای منتظران، سیمای متقین است که امیرالمؤمنین علیه السلام برای همام بیان فرمود: أَهْلُ الْفَضَائِلِ؛ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْإِفْتِصَادُ، وَمَشِيئُهُمُ التَّوَاضُّعُ... تا آخر خطبه [141].

ص: 162

1- 139. (1). سوره فتح، آیه 29.

2- 140. (2). سوره انفال، آیه 2.

سیمای آنها امر به معروف و نهی از منکر و غیرت دینی و تلاش برای اعلاء کلمة الله و عزت اسلام و گسترش مکتب اهل البیت علیهم السلام است جعلنا الله و ایاکم منهم. ان شاء الله.

### شرایط اجتماعی در آستانه ظهور

س 30. شرایط اجتماعی در آستانه ظهور چگونه است؟

ج. بسیار ناهنجار و غیر اسلامی است معاصی مخصوصاً بی حجابی و بدحجابی و شیوع موسیقی و غناء و معاصی دیگر، در روایات چنین آمده است که حفظ دین دشوار می شود و امتحانات شدید پیش می آید. و الله العالم

### کتابهای مناسب برای شناخت امام زمان علیه السلام

س 31. بهترین کتب برای شناخت امام زمان چه کتابهایی است؟ (لطفاً نام ببرید).

ج. از پیش از شروع عصر غیبت تا حال کتابهای بسیاری در این موضوع نوشته شده است.

بعضی از آنها مخصوص به يك رشته از این موضوع است از کتابهای بزرگان پیشین کتاب «غیبت نعمانی»، کتاب «کمال الدین» صدوق و کتاب «غیبت» شیخ طوسی معروف و مشهور است.

کتابهای فارسی هم بسیار است بعضی مخصوص به روایات و بعضی مخصوص به حکایات و کرامات و توسلات و جهات دیگر است.

همه خوب و قابل استفاده اند مثل کتاب «النجم الثاقب» و «العبقری الحسان» و ترجمه های جلد 13 بحار الانوار هر کدام جای خود را دارند از این حقیر کمترین نیز کتابهای متعددی منتشر شده است که بحمدالله در دسترس همگان است خداوند ما و شما را از یاران مخلص حضرتش قرار دهد.

## چه کنم توفیق دیدار جمال حضرت را پیدا کنم؟

س 32. چه کنم توفیق دیدار جمال دل آرای آقایم امام زمان علیه السلام را داشته باشم ارشادم کنید و لطفاً بصورت مکتوب بنویسید.

ج. در این زمان که عصر غیبت آن بزرگوار است بنا بر رؤیت آن حضرت نیست لکن توسلات و ادعیه و درخواست از خداوند برای زیارت وجود مبارکش بسیار خوب است و در صورتی که خداوند صلاح بداند ممکن است حاصل شود.

به هر حال خود این اظهار علاقه و اشتیاق به زیارت جمال عظیم المثل آن حضرت بسیار مغتنم و ارزشمند است آنرا بشما تبریک عرض می‌کنم و از خداوند متعال برای شما درک این سعادت عظمی را مسئلت می‌نمایم مع ذلك گاه هم حالت هجر کم از حال وصال نیست. و چه بسا کسانی که در عین وصل و حضور غایب و دور و بسا کسانی که در حال هجر و فراق واصل و محظوظند.

## آیا حضرت از وقت ظهورشان باخبرند؟

س 33. آیا امام عصر علیه السلام خود از زمان ظهور خود باخبر است؟

ج. طبق بعضی روایات وارده آن بزرگوار از لحظه ظهور خیر ندارند. و الله العالم

## علت تأخیر در ظهور

س 34. چرا امام زمان علیه السلام ظهور نمی‌کنند؟

ج. هر وقت زمینه ظهور حضرتش عجل الله تعالی فرجه الشریف مساعد باشد و شرائط آن محقق شود ظهور می‌فرماید. والله العالم

## اشتغالات حضرت در زمان غیبت چیست؟

س 35. امام زمان که الان از نظرها غائب است مشغول چه کاری است؟ مثلاً امام علی علیه السلام خطبه هائی می‌گفت و ... یا امام صادق

علیه السلام کلاس درس داشت امام زمان ما الان چه می کند آیا جلسه ی درس دارد یا فقط مشغول عنایت به افراد خوب است؟

ج. به کارها و وظائف و تکالیفی که بطور عام یا خاص دارند مشغولند. و الله العالم.

### محل زندگی امام علیه السلام

س 36. محل زندگی امام زمان کجاست؟

ج. اجمالاً در دنیا و روی همین زمین است. و الله العالم

### عمر بستگان آن حضرت

س 37. آیا زن و فرزند امام زمان علیه السلام نیز مانند آن حضرت دارای عمر طولانی می باشند؟

ج. تفصیل این امر مجهول است و دانستن آن هم واجب الاعتقاد نیست آنچه مهم است کسب رضایت آن حضرت با اعمال صالح است. و الله العالم

### طریقه تشرف به محضر حضرت ولی عصر علیه السلام کدام است؟

س 38. «خدمت امام زمان علیه السلام رسیدن» در عصر حاضر چگونه ممکن است؟

ج. تشرف به این معنی نیست که در اختیار شخصی یا اشخاصی قرار داشته باشد و فراهم باشد و شخص شناخته شده ای این اختیار و مقام را ندارد ولی طبق مصالح خاص و شرائط مخصوص و گاه در ضمن توسلات برای افرادی این افتخار فراهم می شود. و الله العالم

ص: 165

## عمر شریف حضرت در هنگام ظهورشان

س 39. حضرت مهدی علیه السلام در هنگام ظهور چند سال خواهد داشت و چه دلیلی برای مطلب وجود دارد؟

ج. چون زمان ظهور معلوم نشده قهراً سن آنحضرت در موقع ظهور، فعلاً معلوم نیست. والله العالم

## آیا امام زمان ازدواج کرده اند؟

س 40. آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و دارای فرزند است؟ توضیح دهید.

ج. در این خصوص ادله قابل استناد که قطعی باشند وجود ندارد بلی امر محتمل است که رد آن هم مورد ندارد. والله العالم

## روز ظهور حضرت

س 41. گفته می شود که امام زمان علیه السلام در روز جمعه ظهور خواهد کرد چرا در روز جمعه ظهور می کند. چه دلیلی دارد؟

هدف از غیبت آن حضرت چه بود؟

و هدف از ظهور آن حضرت چیست؟

چرا این هدف در زمان امامان دیگر تحقق پیدا نکرده است؟

ج. از روایات و بعضی جملات زیارات استفاده می شود که ظهور در روز جمعه است و راجع به نکات دیگر سؤال به کتب مفصله مراجعه بنمائید.

## زنان در دولت مهدی علیه السلام

س 42. در دولت مهدی آیا زنان صاحب حق و جزء سربازان هستند.

ص: 166

ج. در آن دولت کریمه مواضع و حقوق اشخاص و احکام همان است که در کتاب و سنت بیان شده است و خارج از محدوده احکام شرعیه برای زن و مرد چیزی مقرر نشده است.

### **غیبت صغری**

س 43. دوران طفولیت امام (6 سال) آیا جزء غیبت صغری حساب می شود.

ج. از وقتی که آن حضرت منصوب به امامت شدند و تا درگذشت چهارمین نائب خاص حضرتش، غیبت صغری است. و الله العالم

### **غیبت یا فوت مادر آن بزرگوار**

س 44. آیا مادر امام زمان همراه امام غیبت نموده یا خیر؟

ج. مادر آن بزرگوار غائب نشده بلکه فوت کرده است. والله العالم

### **دلیل عقلی بر طول عمر امام علیه السلام**

س 45. آیا دلیل عقلی وجود دارد که طول عمر امام زمان را ثابت کند و آن را محال نداند؟

ج. وقتی دلیل عقلی بر محال بودن موضوعی نباشد بر حسب قاعده، عقل به امکان آن ذاتاً و وقوعاً حکم می کند بنابراین محال بودن باید با دلیل ثابت شود و هیچ دلیل بر محال بودن طول عمر آنحضرت و هر کس و موجود دیگر نیست و وجود آنحضرت که بدلیل مستند ثابت است دلیل بر وقوع این امر ممکن و غیر محال است نه اینکه دلیل بر محال نبودن آن باشد چون محال بودن همانطور که گفته شد محتاج به دلیل است دقت فرمائید.



## عقیده علمای عامه به ولادت امام زمان علیه السلام

س 46. از علمای عامه (سنی) آیا کسانی هستند که به ولادت امام زمان معترف باشند؟

ج. جمعی از علمای اهل تسنن به این امر اعتراف دارند. والله العالم

## محل زندگی حضرت

س 47. محل زندگی حضرت در ایام غیبت کجاست؟

ج. خداوند متعال می داند. والله العالم

## جزیره خضراء

س 48. آیا داستان جزیره خضراء واقعیت خارجی دارد.

ج. در این موضوع در مقام ردّ یا اثبات آن توضیحاتی در (النقود اللطیفه) ضمیمه ی طبع جدید منتخب الاثر ج 3- نوشته ام.

## حکومت اسلامی در زمان غیبت

س 49. در دوران غیبت حفظ نظام و حکومت اسلامی بر عهده چه کسی است؟

ج. مجاری الامور بید العلماء یعنی فقهاء جامع الشرائط است.

## اشخاص مرتبط با حضرت

س 50. آیا کسانی که با امام زمان علیه السلام در ارتباط هستند را به ما معرفی می کنید؟

ج. در عصر غیبت ادعای ارتباط شخصی با آن حضرت سلام الله علیه از کسی و برای کسی مسموع نمی باشد. والله العالم

ص: 168

س 51. آیه 5 سوره مبارکه قصص چگونه بیانگر ظهور حضرت مهدی علیه السلام است؟

ج. به صفحه 25 تا 29 جلد دوم منتخب الاثر مراجعه نمایید.

### وظیفه منتظرین در جلوگیری از منکرات

س 52. گفته می شود که قبل از ظهور امام زمان علیه السلام تمامی زمین را ظلم و ستم پر می کند چنان که پیامبر فرمودند: *يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا*. وظیفه يك منتظر امام زمان علیه السلام چیست؟ آیا برای اینکه این زمینه آماده و مهیا گردد باید جلوی بی بند و باریها را نگیرد یا نه؟

ج. در هر زمانی باید از ظلم جلوگیری شود و هر کس ضمن اینکه خودش موظف است بی بند و بار نباشد باید در حد توانایی جلو آنرا بگیرد و اینکه در روایات آمده حکایت از يك واقعیت است به این معنی که این امر واقع شدنی است نه اینکه از مردم در رابطه با امر بمعروف و نهی از منکر سلب مسئولیت کند. *والله العالم*

### امام زمان فرزند حسین علیهما السلام

س 53. چرا گفته می شود که مهدی علیه السلام از فرزندان حسنین علیهما السلام است؟ مانند فرموده پیامبر صلی الله علیه وآله مهدی این امت از نسل این دو تن یعنی حسن و حسین علیهما السلام خواهد بود.

ج. حضرت حجت ارواحنا فداه و پدران بزرگوارش تا حضرت امام محمد باقر علیهم السلام، فرزند با واسطه امام حسین علیه السلام از طرف پدر و نیز فرزند با واسطه امام حسن علیه السلام از طریق مادر می باشند؛ زیرا مادر امام محمد باقر سلام الله علیه دختر معظمه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می باشد. *والله العالم*

س 54. حضرت بقیةالله علیه السلام کجا، کی و چگونه غایب شدند؟ توضیح دهید.

ج. تفصیل این امور را در کتب مربوطه به آن حضرت از جمله جلد 13 بحار الانوار مجلسی علیه الرحمه و منتخب الاثر و امامت و مهدویت و غیر اینها ملاحظه نمائید. مع ذلك مفهوم غیبت آن حضرت این نیست که آن حضرت زمانی ظاهر بودند و سپس در جایی یا زمانی غایب شدند بلکه مقصود اینست که امر آن حضرت از ابتدای ولادت چنان نبود که مثل سایرین بر همه آشکار باشد این غیبت از زمان ولادت و عصر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برقرار بود و در دو دوره صغری و کبری وقوع یافت که دوره کبری آن همین دوره ای است که ما نیز در آن واقع هستیم و پایان بخشی آن دوره، ظهور موفور السرور آن حضرت است.

### امام زمان يك آرمان است يا يك شخص؟

س 55. من گاهی حس می کنم امام زمان يك آرمان است. گاهی فکر می کنم این که ما منتظر فردی باشیم تا همه جا را پر از عدل کند یا همه تعبیری که از امام زمان هست فقط يك تشبیه سازی است که شاید انسانها بهتر درك کنند و گرنه امام زمان يك حقیقت است نه يك فرد. آیا این تفکر صحیح است؟

ج. مسأله وجود فرد معینی بنام امام زمان ارواح العالمین له الفداء با نام و کنیه معین و تاریخ ولادت و اینکه پدر و اجدادش چه کسانی هستند و اینکه به امر خدا غائب شده و دو غیبت داشته: صغری و کبری و سائر خصوصیات آن بزرگوار از مسلمات و ضروریات شیعه است.

حتی از طریق اهل سنت روایات بسیاری در این خصوص وارد شده و روایاتی که در این موضوع از نبی اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام بدست ما رسیده بیشتر از روایاتی است که در موضوعات دیگر از ائمه علیهم السلام صادر شده.

اگر در طول زمان غیبت از ابتداء تا بحال کتبی که در احوالات آن حضرت از جهات مختلفه مانند آنچه قبلاً اشاره شد یا طول عمر یا ملاقاتهایی که با بعضی اشخاص اتفاق افتاده و چهار نایب خاص ایشان با تعیین نام و خصوصیاتشان و غیر اینها که مجال تفصیل آن نیست جمع شوند کتابخانه عظیمی خواهد شد.

حال آیا این امور را می توان بعنوان يك آرمان تلقی نمود یا باید گفت فرد معین و مشخصی است که هر وقت خدا بخواهد به ظهور او عدل و داد را در سراسر جهان بسط خواهد داد اینجانب به شما توصیه می کنم که به کتب مربوطه مراجعه نمائید.

### **الف - رابطه مثلث برمودا با امام عصر علیه السلام**

س 56- مسئله جزیره خضرا و مثلث برمودا و رابطه آن با حضرت ولی عصر علیه السلام، سالهاست که در زبان مردم بیان می گردد. نظر حضرتعالی در مورد این مسئله چیست؟

ج. راجع به منقولاتی که در موضوع آنچه به عنوان جزیره خضرا عنوان شده در کتاب النقود اللطیفه علی الکتاب المسمی بالآخبار الدخیله مطالبی نوشته ام؛ البته نه از جهت اصرار بر اثبات آن؛ بلکه بعضی از وجوهی را که در نفی آن گفته شده بررسی نموده ایم و به این نتیجه می رسیم که در نفی جزمی و قطعی آن، این وجوه کافی نیست.

اما این که مثلث برمودا همان جزیره خضرا باشد دلیلی بر اثبات آن نیست. علاوه بر این که مثلث برمودا چنان که مخبرین از آن می گویند ناحیه ای در فضا است نه در زمین و جزیره خضرا که منقول است در زمین است به هر حال بیشتر از این فعلاً مجال سخن در آن نیست.

مسئله رجعت آیا از مسلمات دین است و حتماً صورت خواهد گرفت؟ در رجعت چه کسانی به این جهان باز خواهند گشت؟

ج. مسأله رجعت بطور اجمال به کتاب و سنت متواتر ثابت است و چنان که بعضی گفته اند از ضروریات مذهب است و در عصر ائمه علیهم السلام شیعه به آن معروف بوده اند و تفصیل آن را اگر چه نمی توان مسلم دانست چون مستند بعضی آنها خبر واحد است اما قابل نفی و رد هم نیست و اجمال آن ثابت و مسلم است در این موضوع علماء اعلام کتابها نوشته اند، می توانید به کتاب ایقاظ الهجعه محدث مشهور شیخ حر عاملی و موسوعه بحار الانوار مراجعه فرمائید.

### زمان رجعت ائمه اطهار علیهم السلام

س 57. اولاً آیا زمان ظهور آقا امام زمان علیه السلام قبل یا بعد از رجعت ائمه اطهار علیهم السلام خواهد بود؟ و آیا رجعت ائمه اطهار علیهم السلام با کدام امام معصوم علیه السلام آغاز و با ارتحال کدامین امام معصوم علیه السلام خاتمه می یابد؟

ج. ظهور موفور السرور آن حضرت ارواح العالمین له الفداء قبل از رجعت است و رجعت بر حسب بعضی روایات در عصر حضرتش آغاز می شود. والله العالم

### طول زمان رجعت

س 58. آیا در زمان رجعت حضرت رسول صلی الله علیه وآله و حضرت زهرا و امام علی حضور خواهد داشت یا خیر؟ و آیا زمان رجعت ائمه اطهار علیهم السلام چقدر طول می کشد؟ مستدعی هستم که در این زمینه این حقیر را ارشاد فرمائید.

ج. بر اصل وقوع رجعت و بازگشت ائمه علیهم السلام و جمعی از مؤمنین خالص و گروهی از کفار و منافقان خالص اخبار متواتر دلالت دارد بعضی آیات قرآن مجید هم به آن تفسیر شده بلکه از ظاهر بعضی آیات نیز استفاده می شود مثل این دو آیه: آیه وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ<sup>(1)</sup> که در آن به روزی اشاره می فرماید که از هر امتی، تنها فوج و گروهی محشور خواهند شد. با توجه به اینکه روز قیامت همه مردم بحکم " وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا"<sup>(2)</sup> محشور می شوند استفاده می شود که این روز، روز دیگر و غیر از روز قیامت است که همان زمان و روز رجعت است.

علاوه بر اینکه آیات متعدد بر وقوع رجعت اموات به دنیا دلالت دارند مثل آیه (243) و آیه (259) سوره بقره و آیه (84) سوره انبیاء و آیات مربوط به رجعت.

اینکه آیا همه ائمه علیهم السلام رجوع می کنند یا نفری چند از ایشان و تفصیل بسیار دیگر اعتقاد به همه آن تفصیل لازم نیست و اخبار در آنها جز موارد قلیل خبر واحد است. مع ذلك رد آن اخبار و تفصیل هم جائز نیست (فدره فی بقعة الامکان).

در این مورد به کتابهای مفصل و مطولی که نوشته شده مثل ایقاظ الهجعة مرحوم شیخ حر عاملی و باب الرجعة کتاب بحار الانوار مراجعه نمایید.

### رجعت از دیدگاه قرآن و حدیث

س 59. موضوع رجعت در مکتب و اعتقاد تشیع بعد از ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام چیست؟ این رجعت چه نوعی خواهد بود؟ و از نظر قرآن و حدیث چه مقدار به این موضوع پرداخته شده که مورد اطمینان و اعتبار باشد؟

ص: 173

---

1- 142. (1). سوره نمل، آیه.

2- 143. (2). سوره کهف، آیه ..

آیا رجعت برای همه ائمه معصومین هست یا بعضی از آنها؟

آیا به فرض بعد از اتمام حکومت ولی عصر علیه السلام ائمه يك جا رجعت می کنند یا نه به ترتیب، به گذشت زمان، يك، يك تشریف می آورند حکومت و حاکمیت خدا را در جامعه آن روز پیاده می کنند و حکومت می کنند؟

در حکومتشان مدت ها طولانی خواهد شد که به موجب بعضی از نقل ها ... یا يك دوران و عمر معمولی و طبیعی خواهد بود؟

اصلاً حکمت و فلسفه این رجعت چیست؟

ج. رجعت یعنی: بازگشت بعضی اموات به این دنیا، بر حسب آیات شریفه قرآن مجید در امت های گذشته اتفاق افتاده است که از جمله به دو مورد آن در سوره بقره تصریح شده و در مورد فرزندان حضرت ایوب علی نبینا و آله و علیه السلام نیز قرآن دلالت دارد.

بر حسب آنچه از دو آیه دیگر استفاده می شود قرآن از وقوع آن در آینده مثل قیامت، خبر داده است این دو آیه یکی: "وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ" (1) و دیگر "وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا" (2) آیه اولی خبر از روزی می دهد که از هر امتی فوج و گروهی از مکذبین به آیات الله محشور می شوند که همان روزی است که از آن بیوم الرجعه تعبیر می شود و آیه دیگر خبر از قیامت کبری و روزی است که همگان بدون اینکه يك نفر ترك شود محشور می گردند. البته آیه اولی فقط خبر از رجعت مکذبین است، اما بر حسب روایات از مصدقین و مؤمنین نیز افرادی و گروهی رجوع می نمایند.

ص: 174

---

1-144. (1). سوره نمل، آیه 83.

2-145. (2). سوره کهف، آیه ..

و اما اخبار در این مورد بسیار است و عقیده به رجعت از عقائد معروفه پیروان اهل بیت علیهم السلام و شیعه بوده و به آن شناخته شده بودند ولی در مورد تفصیل و جزئیات آن بیشتر اخبار آحاد است که التزام اعتقادی بخصوص هر يك از آنها لازم نیست هر چند ردّ و انکار آنها نیز صحیح نیست.

آنچه ثابت است همان رجوع طوائفی از مؤمنین و ائمه علیهم السلام و جمعی از کفار است که بتواتر اجمالی و معنوی ثابت است. و در تفسیر آیه کریمه "وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ" (1) روایات متعدد وارد است مراد از «دابة من الارض» امیرالمؤمنین علیه السلام و رجعت آن حضرت است [147].

اما اینکه چه فائده ای بر آن مترتب است اولاً در خود اخبار بعض فوائد ذکر شده است.

ثانیاً با علم و عقیده به اینکه افعال خدا همه بر طبق حکمت است حتماً فایده دارد و ندانستن ما مثل ندانستن فائده بسیاری از امور که حتی تا حال مجهول مانده، دلیل بر عدم فائده نیست (عدم الاطلاع علی وجود شیء لا يدل علی عدم وجوده) یا (عدم الوجدان لا يدل علی عدم الوجود).

ثالثاً فائده آن در وقت وقوع معلوم می شود چنان که فائده همه اشیاء در این عالم پس از وجود آنها معلوم شده است.

### رجعت از منظر عقل

س 60. فلسفه و علت «رجعت» چیست؟ آیا از منظر عقلی هم می توان از آن دفاع نمود؟

ص: 175



ج. باید این نکته را در نظر داشته باشیم که برنامه های الهی تشریح و تکوین همه دارای حکمت ها و اسراری است که فهم و درك همه آنها برای بشر بسا غیر ممکن است. با گذشت این همه عصرها و دوره ها و این گسترشی که دنیای علم و اطلاع انسان پیدا کرده که واقعاً محیر العقول است و نه می تواند ادعا کند که همه حکمت هایش همان است که کشف شده است و نه می تواند ادعا کند که این کشف ناقص او جهان شمول و شامل همه اشیاء و اجزاء عالم است. حتی به گفته بعضی حقیقت همه اشیاء نامکشوف مانده است و هر چه کشف شده ظواهر و خواص و آثار و ارتباطات و ابعاد، خارج از حقایق آن ها است.

همان گونه که مثال زده اند انسان اگر درخت گرد و بوته خربزه را ندیده بود خربزه را میوه درختی می دانست که بالنسبه به گردو مناسب با بزرگی او باشد و گردو را هم میوه درختی می دانست که بالنسبه به درخت خربزه كوچك باشد. حال که واقع بر او مکشوف است نمی تواند بگوید چرا درخت گردو به آن بزرگی و تنومندی است و بوته خربزه به آن کوچکی و ضعیف و ناپایداری است. می تواند درباره هر دو چیزهائی را بفهمد و به دست بیاورد و اما آن چیزها همه چیز نیست و مسأله اصلی در آن ها مخفی و نامکشوف است.

به هر حال غرض این است که رجعت هم یکی از حوادثی است که واقع خواهد شد و از نظر عقل قابل انکار و حکم بعدم امکان نیست و وحی قرآن کریم و احادیث بسیار هم از وقوع آن خبر داده اند و واقع خواهد شد.

اجمالاً رجعت و مثلاً خروج دابة الارض که بر حسب روایات در همان تفصیل رجعت قرار دارد از اموری هستند که وقوع آن ها حتمی است و وقوع آن ها مثل سائر افعال الهی و خلقت عالم و اجزای آن بر حسب حکمت یا بلفظ دیگر متضمن حکمت های خاص خود است که با صفات علیا و اسماء الحسنی الهی مربوط می شود.

ممکن است که یکی از فوائد اخبار از آن- که قیامت صغری است- انذار خلق به آن باشد و بسا که بعضی مصالح آن در موقع وقوع معلوم شود. بالاخره رجعت نیز از اموری است که در سلسله کل کاینات و مخلوقات و زنجیره اتصال و ارتباط آنها به یکدیگر قرار دارد و به تقدیر خداوند قادر عزیز علیم است.

## کیفیت رجعت

س 61. با توجه به این که مسأله رجعت یکی از مهمترین اعتقادات شیعه است و در ذهن اکثریت مردم به عنوان يك نکته مجهول باقی مانده است، لطفاً نظر خود را در مورد رجعت و کیفیت آن مرقوم فرمایید.

ج. قال الله تعالى: "وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مَّمَّنْ يُكَذِّبُ بآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (1)"

از عقیده به رجعت گاه به قیامت و ساعت صغری و گاه به حشر خاص و اصغر تعبیر می شود از عقائد معروف مشهور شیعه است و بر حسب آیات قرآن مجید و روایات متواتر ثابت و مسلم است چنان که آیات متعدد نیز به صراحت به وقوع آن در امم گذشته دلالت دارد.

لازم به تذکر است که خبر قرآن مجید از رجعت مانند خبرهای قرآنی مهم دیگر است، مثل تکویر شمس و انشقاق و انفطار آسمان و امتداد زمین و انتشار و انکدار کواکب و نجوم بلکه قیامت کبری که برای هر مؤمن به قرآن بطور عادی پذیرفتنی و باورکردنی است.

مؤاخذه شیعه در خصوص عقیده به رجعت از طرف اهل سنت و بعید شمردن آن با توجه به اعتقاد خودشان و همه مسلمانان به امور مذکوره از مصادیق ظاهر نؤمن ببعض و نکفر ببعض است.

ص: 177

راجع به کیفیات و تفصیل آن به جامع شریف بحار الانوار جلد 53 و کتاب ایقاظ الہجعه و سائر کتابهای معتبر که در این باره تألیف شده رجوع فرمائید.

## ولایت فقیہ

س 62. نظر حضرت عالی راجع به ولایت و حاکمیت ولی فقیہ در حکومت اسلامی که در رأس کار قرار می گیرد چیست؟ منشأ این ولایت نشأت گرفته از چیست و از کدام کانال به اصطلاح امروزی باید وارد شد (به بحث و تحقیقات)؟ آیا از ولایت خدا و ائمه است؟ انتصابی است، انتخابی است؟ در فلسفہ قرار می گیرد، در فقہ قرار می گیرد؟ از بحث حکومتی و سیاسی قرار می گیرد؟ از قرآن و حدیث چه چیزی استنباط می شود؟ آیا این ولایت و حاکمیت چه مقداری تکالیف مرزی و بومی دارد به ممالک اسلامی و غیر اسلامی هم حاکمیت دارد یا نه؟

مردم دنیا معتقد به ولایت چه نوعی از یک چنین ولی فقیہ اطاعت کند که حکومتشان غیر اسلامی می باشد؟

ج. ولایت امام علیہ السلام بر حکومت بین الناس و حفظ مصالح مسلمین و حدود و ثغور و تأمین امنیت بلاد و آسایش عباد و احقاق حقوق و اقامہ عدل و اموری از این قبیل که در عرف و عادت بدون حکومت و کسی که بر آن ولایت داشته باشد اجرا نمی شود ولایتی من جانب اللہ و از ولایات شرعیہ است، نظیر ولایت اب و جدّ پدری و در محدوده این ولایت الہی امام، اولویت او باموال و انفس نیز برای همان مقاصد عالیہ و مهمّہ ای است کہ شارع مطلقاً آنها را خواستہ و در ہر جامعہ عقلاً باید برقرار باشد تا جامعہ بر سر پا باشد این ولایت منصوص من اللہ است و باید منصوص من اللہ باشد.

ص: 178

اما در عصر غیبت ولایت بر اداره امور بنصب عام امام برای فقهاء ثابت است، چنان که در عصر حضور برای اشخاص معینی بوده است و این مطلب شرح و تفصیل طولانی دارد که در اینجا مجال بیانش نیست [149].

ص: 179

### کدام تفسیر بهتر و جامع تر است؟

س 1. در نظر جناب عالی، کدام تفسیر قرآن بهترین تفسیر برای مطالعه است؟ اگر بنده بخواهم يك تفسیر جامع که همه ابعاد شیعه عقائد، تاریخ، احادیث، فقه شیعه و... در آن باشد کدام است؟

ج. تفسیر مجمع البیان، تفسیر برهان، تفسیر نورالثقلین، تفسیر لاهیجی و تفسیر منهج الصادقین از جمله تفاسیری هستند که مورد اعتمادند و البته تفسیر مطلق و جامع، نادر یا عدیم الوجود است. نقل است که حضرت امام علی النقی علیه السلام تفسیری بر قرآن مجید داشته اند که یکصد و بیست جزء بوده است.

### چرا انسان ضعیف خلق شده است؟

س 2. با توجه به آیات قرآن چرا انسان ضعیف خلق شده است؟

ج. معنی ضعیف بودن انسان این است که قدرت و نیروئی که دارد از خود او نیست خداوند به او داده و هر وقت بخواهد از او می گیرد بنابراین لازمه خلقت انسان- که ممکن الوجود است- ضعف و ناتوانی است یعنی به این معنی محال است انسان و هر موجود ممکن دیگر ضعیف نباشد و منحصرأً خدای متعال قوی و غالب است. ولی این

به معنی ناتوانی مطلق انسان و دیگر مخلوقات نیست و ممکن است مراد از ضعف انسان ضعف آغازین او باشد که به تدریج مبدل به قوت می گردد.

## راهنمایی در مورد حفظ قرآن کریم

س 4. به فضل الهی و عنایات خاصه حضرت بقیة الله برای آشنایی با مفاهیم اسلام و حک شدن آن تعالیم و مفاهیم در ذهن و فکر خود که متعاقب آن انشاء الله عمل به این دستورات خواهد بود تصمیم به حفظ کل قرآن کریم گرفته ام. خواهشمندم در این باره با راهنماییهای خود مرا روشن بفرمایید.

ج. این توفیق را به شما تبریک می گویم. نیت خیر مگردان که مبارك فاليست. در حدیث شریف است: «

حملة القرآن عرفاء اهل الجنة اي روساوهم

«(1) و فی حدیث آخر:

«اشراف امتي حملة القرآن واصحاب الليل»(2)

و فی حدیث آخر عن مولانا الامام الحسن العسكري عليه السلام:

«حملة القرآن المخصوصون برحمة الله الملبسون نورالله المعلمون كلام الله المقربون عندالله من والاهم قد والي الله و من عاداهم فقد عادالله...»(3)

و ايضاً فی الحديث: «

الحافظ القرآن العامل به مع السفارة الكرام البررة

«(4).

علی هذا، این تصمیم را غنیمت بدانید و آن را از توفیقات الهی بشمارید الهام انسان را به این گونه نیتهای بسیار بزرگ و با عظمت باید نور قذفه الله فی القلب دانست باید آن را گرفت و خدا را به القاء آن در قلب شکر نمود. انه ولی التوفیق.

ص: 181

1-150. (1). وسائل الشيعة، 4/ 831 ح 3.

2-151. (2). وسائل الشيعة، 4/ 826 ح 12.

3-152. (3) 2. وسائل الشيعة، 4/ 831 ح 4.

4-153. (4) 3. وسائل الشيعة، 4/ 832 ح 1 ..

## چرا خداوند آسمان و زمین را به جای يك لحظه، در شش روز خلق فرمود؟

س 5. بر چه اساس خلقت آسمانها و زمین طبق آیه شریفه "إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ (1) در شش روز صورت گرفته است. در حالی که براساس آیه شریفه "إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" (2) می توانسته این خلقت در لحظه ای انجام شود؟

ج. این سنت الهیه در عالم خلق و خلقت است که این آسمان و زمین و بسیاری از کاینات را بتدریج و در مدتهای معین آفریده است. انسان و حیوان و معدن و کوه و گیاه و درخت و زمین و آسمان به تدریج و در مدت خاص آفریده شده اند و خلقت آنها به تدریج کامل می شود.

این سؤال شما در مورد همه هست و جوابش این است که همه بر طبق مصالح و حکمتهای بسیار است و چنان که حضرت امیرالمؤمنین، علیه السلام فرمود آثار صنع و اعلام حکمت الهی ظاهر است. اگر همه و هر چه در این عالم خلقت است در يك لحظه و کمتر آفریده می شد چه بسا بسیاری از حکمتها ناشناخته می ماند. آن چیزی که در ظرف شش روز یا شش ماه یا شصت سال و شصت میلیون سال خلقتش تکمیل می شود در کمتر از این مدت اگر باشد آن چیز نیست و چیزی دیگر است و اگر بیشتر از مدت مقرر باشد باز هم فائده مطلوب آن ضایع می شود. چنان که می بینید، میوه قبل از مدت معین کال غوره و غیر قابل بهره است و بعد از آن هم اگر چیده نشود ضایع و فاسد می شود.

در عین حال مسئله مهم ذلك تقدير العزيز العليم است و اگر بعضی گفته اند و آن را بر گرفته از آیات قرآن کریم می دانند.

ص: 182

1-154. (1) 4. سوره اعراف، آیه.

2-155. (2) 5. سوره یس، آیه ..

این صنف آیات و پدیده‌ها که ظهور و کمال آنها با مدت است، از عالم خلق است و در عین حال کاینات و چیزهای بسیار دیگر نیز هست که آنها از عالم امر محسوب می‌شوند. اینها به همان امر کن فیکونی ایجاد شده‌اند مانند روح و ملائکه و آدم و حیات و اصناف دیگر که همه تحت این سنت الهی قرار دارند.

خداوند متعال قادر و حکیم و علیم است «یفعل ما یشاء بقدرته و یحکم ما یرید بعزته» بشر باید در این عالم و عجائب و نظام بسیار دقیق و مخلوقات آن که از شمار و حساب بیرون است و در وجود خودش فکر کند و معارف خود را به خدا و صفات ثبوتیه و سلبيه و جمالیه و جلالیه او تکمیل کند و فکر و اندیشه خود را مستقیم قرار دهد.

خداوند در قرآن مجید در وصف اولی‌الالباب و خردمندان می‌فرماید "وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ" (1).

در اینجا کلام و مطلب آنقدر زیاد است که هر چه بنویسیم پایان نمی‌یابد و هر چه بگوییم در قیاس با آنچه نگفته مانده است مثل حرف و کتاب و قطره و دریا است.

## اهمیت حفظ قرآن و انس با آن

س 6. اگر در مورد اهمیت حفظ قرآن و انس با قرآن آیه یا روایت یا خاطره ای دارید مرقوم بفرمائید.

ج. در مورد قرآن مجید و قرائت و حفظ آن و عمل به هدایت‌های آن با وجود آیات کریمه خود قرآن و احادیث شریفه مجالی برای اینکه حقیر بی بضاعت و حتی بزرگان با بضاعت هم بنویسند، نیست "يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (2). والله العالم

ص: 183

---

1-156. (1). سوره آل عمران، آیه.

2-157. (2). سوره مائده، آیه 16 ..



س 7. آیا تحریف سوره حمد به نام مبارك امیرالمؤمنین علی علیه السلام جایز است؟

ج. تغییر آنها بدخواه صحیح نیست. والله العالم

### چاپ متن قرآن کریم با رنگی غیر از مشکی

س 8. علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن صفوان، عن ابن مسکان، عن محمد بن الوّاق، قال: عرضت علی ابن عبدالله علیه السلام کتابا فیه قرآن مختم معشر بالذهب و کتب فی آخره سوره بالذهب و اریته ایاه فلم یعب فیه شیئاً الا کتابة القرآن بالذهب، و قال: لا یعجبنی ان یکتب القرآن الا بالسواد کما کتب اول مرّة»(1)

1- با توجه به استنباط حضرت عالی از روایت یاد شده، آیا چاپ کل متن قرآن کریم با رنگی غیر رنگ مشکی را مجاز می دانید یا خیر؟

2- با توجه به این که در مصاحف چاپ شده در برخی از بلاد اسلامی لفظ جلاله «الله» یا بعضی حروف به منظور آموزش قرآن، به رنگی غیر از مشکی ملاحظه می شود، آیا این کار از نظر حضرت عالی مجاز است یا خیر؟

ج. از حدیث شریف مذکور در سؤال استحباب کتابت قرآن مجید برنگ سیاه استفاده می شود و رعایت این استحباب موجب اتحاد شکل و عدم اعمال سلیقه های مختلف در قرآن کریم می گردد که فوائد آن معلوم است. والله العالم

ص: 184

س 9. یکی از مسائل که ارتباط نزدیکی با عدل الهی دارد که شیعیان بالخصوص جوانان عزیز و ارجمند مطرح می کنند این است که: ما می دانیم که "إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ" (1) و "وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ" (2) - پس بدون شك و تردید، مسلمانان خصوصاً شیعه اثنا عشری به بهشت می روند باذن الله تعالی. خوشبختانه ماها که در خانواده شیعه متولد شدیم و در چنین محیطی زندگی می کنیم که از تولد بر صراط مستقیم هستیم به خدا سپاسگزاری می کنیم. دیگران که در خانواده مسیحی، یهودی یا یکی از ادیان غیره متولد شدند باید با مشکلات فراوانی همه ادیان را تحقیق و جستجو کنند تا به دین کامل و نورانی اسلام برسند و شاید سال های زیاد طی کنند. با این که بعضی مردم در خانواده مسلمان و شیعه متولد می شوند و بعضی دیگر در خانواده مسیحی، یهودی، بت پرست و ... متولد می شوند چه حکمتی دارد؟ (بنده در مقاله ای خوانده بودم که در عالم ذر، وقتی که الله سبحانه و تعالی به ذریه آدم فرمود "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ" (3) ما در پاسخ به خدا "بلی" عرض نمودیم پس، در این دنیا در خانواده شیعه و مسلمان متولد شدیم و مردمی که به این سوال پاسخ ناصحیح دادند در خانواده غیر مسلمان (اهل الکتاب یا کافر یا مشرک) متولد شدند). لطفاً به این سؤال پاسخ کامل و جامع فرمائید تا ما بتوانیم به جوانان و دوستان تفهیم کنیم.

ص: 185

---

1-159. (1). سوره آل عمران، آیه 19.

2-160. (2). سوره آل عمران، آیه 85.

3-161. (3) 1. سوره اعراف، آیه 172 ..

ج. روایات عالم ذر از متشابهات است باید علم آنرا از اهل بیت علیهم السلام اخذ نمود.

و اما کسانی که در خانواده یهودی و غیر آن فرق ضاله متولد می شوند اگر جاهل قاصر و بعبارت دیگر مستضعف فکری باشند که بذهن آنها خطوط نکند صحت و عدم صحت مذهبشان یا درصدد تحقیق بر آیند امید مغفرت درباره آنها هست و اگر مقصر باشند یعنی در شك باشند و از جهت مسامحه درصدد تحقیق بر نمی آیند البته اینها گنهکارند و معذب.

به هر حال اگر کافر تحقیق کند و به حق نرسد معذور است و اهل عذاب نیست و اگر به حق برسد مئاب و مأجور و از جهت مرتبه ایمان و درجات معرفت و ثواب بالاتر از کسی است که در خانواده شیعه متولد و زحمتی در راه تحصیل دین حق نکشیده است. علاوه بر اینکه آن فرد تحقیق کننده بعد از بدست آوردن حق کمتر در معرض انحراف و فساد عقیده در اثر فتنه ها و حوادث گمراه کننده قرار می گیرد بخلاف کسی که بدون تحقیق بر حسب محیط خانواده و اجتماع حق را پذیرفته که در آن مورد بیشتر در خطر تغییر حالت و گمراهی قرار می گیرد.

بهر حال در مسئله ثواب و عقاب امر با خداوند متعال است که عالم به احوال و شرائط و اوضاع آنها است کسی بیشتر از آنچه استحقاق دارد عذاب نمی شود و هر کس مناسب باشد از مغفرت و رحمت واسعه الهی محروم نمی گردد. و الله العالم

تفسیر آیه 83 سوره قصص «تلك الدار الآخرة...»

س 10. درباره آیه مبارکه " تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (1) توضیح فرماید.

ج. این آیه کریمه که هدایت‌های بسیار مهم ارزنده و سازنده و اخلاقی را مطرح فرموده است و اعجاز قرآن کریم را در فصاحت و بلاغت و کمال توجه به بیان اصلی ترین نقاط

ص: 186

قوت و ضعف روح و هویت انسان ها و دردها و بیماریهای روحی و درمان آنها آشکار می نماید، متضمن تهدید و توعید عجیب و انذار شدید است، که به نقل مرحوم آیه الله والد رحمه الله علیه از یکی از اساتید بزرگ خودشان: کمتر کسی است که در معرض خطر این توعید و تهدید نباشد.

آیه شریفه که در اوج فصاحت و بلاغت است با اسلوبی بسیار کوبنده و رسا و افاده حصر دار آخرت به معنای وسیع آن از بهشت و نعمتهای بی شمار و جاودان و فوز به درجات قرب و لقاء و مقامات علیا و اعلیٰ علیین را مختص کسانی قرار داده است که اراده علو و برتری در زمین و فساد ندارند و از این که علو و فساد را با تنوین تکبیر بیان فرموده است، استفاده عموم می شود که خواست هر گونه علو و برتری خواهی در هر شکل و صورت هر چه باشد و در هر کس باشد اگر چه کم باشد و اگر چه به مراد هم نرسد، شخص را از زمره "لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا" خارج می نماید و در شمار (یریدون علواً) وارد می کند.

پیام این آیه، بسیار مهم است و سزاوار است هر کس در آن تأمل نماید و بر قرائت آن و تدبّر در معنی آن مداومت داشته باشد و همواره آن را نصب العین خود قرار دهد و فراموش نکند که "تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ".

اراده علو و برتری خواهی، چه صفت خبیث و ناپاک و خطرناک و بیماری روحی است که در این آیه کریمه به این رسایی و کوبندگی خداوند متعال از آن تحذیر فرموده است.

استعلاء، استکبار، استضعاف، استدلال، استحقار و آنچه مفاد اینگونه لغات است همه ثمره تلخ شجره خبیثه اراده علو و تکبّر منشی و برتری خواهی است.

بر حسب تفاسیر، ارباب مناصب و مقامات و مدیریتهای مصادیق ظاهر و مخاطب شفافتر این آیه و تهدید و توعیدی که در آن است، می باشند.

در مجمع البیان روایت می نماید که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمانی که به ظاهر هم عهده دار حکومت و ولایت بودند، در بازارها و ملاعام شخصاً به مردم کمک می کردند. اگر کسی راه را گم کرده بود او را راهنمایی می نمودند و اگر ضعیفی را می دیدند او را یاری می کردند و این آیه را قرائت می نمودند و می فرمود: این آیه در مورد زمامدارانی که اهل عدل و تواضع اند و سایر قدرتمندان نازل شده است [163] و بر حسب روایت دیگر هنگام قرائت این آیه می گریست.

بدیهی است مصداق کامل و تمام عیار رهنما و رهبر "لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا" شخص مولای متقیان علیه السلام است و چنان که مصداق بارز و ظاهر (یریدون العلو و الفساد) غاصبان مقام خلافت و ستمگران تاریخ و هر مدیر و مسئول و هر زبردست و هر توانمند و توانگری است که خود را بر زیر دست خود برتر بداند و از او توقع و انتظار احترام و کوچکی داشته باشد.

در روایت دیگر است از امیرالمؤمنین علیه السلام:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْجِبُهُ شِرَاكُ نَعْلِهِ فَيَدْخُلُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ» (1)

بسا بند کفش شخص او را به عجب و خودپسندی بیندازد و داخل در این آیه لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ گردد.

از مثل این حدیث استفاده می شود که این خوی زشت را هر کس داشته باشد اگر چه کاری و سرپرستی و مدیریتی هم نداشته باشد، مشمول توعید است، و باید خود را اصلاح کند و خود را از رذالت این روحیه و این خصلت رذیله پاک سازد.

در عصر ما مظاهر این علو خواهی بسیار است و تقریباً جامعه به آن مبتلا می باشد. و زورمندان و سران دولتها و حکومتها و احزاب و جمعیتها بیشتر و بلکه همه برنامه کارشان و تلاششان و سیاستشان همین برتری جویی است، این دولتهای بزرگ که این

ص: 188

همه در جمع عده و عده و اختراع سلاحهای نوین و مخرب و کشتار جمعی تلاش می کنند، غیر از استضعاف ملل دیگر و سلطه و غلبه چه هدفی را دنبال می نمایند.

نظام مستکبر آمریکا غیر از استیلاء بر کل جامعه بشری و خود محور بودن چه هدفی را در سر می پروراند و چه جنایات هولناکی را مرتکب می شوند، به زبان می گویند که با برده داری و برده فروشی و استعباد مخالفیم اما در عمل می خواهند عالم را در بند کشیده و خود را صاحب مطلق العنان دنیا قرار دهند، این صفات رذیله بواسطه این حکومتهای لائیک و منهای دین و اخلاق، آزادی انسانها و کرامت واقعی بشر را در خطر انداخته است.

باری آیه شریفه اگر چه متضمن اخطار و انذار است، که هر کس مواظب حال و باطن خود باشد و از گرایش به استکبار و استعلا پرهیز نماید منطوق آن برای افرادی که به بلوغ لازم در این صفت کمال انسانی رسیده اند و مال و مقام و نعمتهای دنیا را برای فخر بر بندگان خدا نمی خواهد، بشارت است اما می توان گفت که مفهوم آن که تحذیر است از منطوق آن که بشارت است، اقوی است.

در ارتباط با پیام این آیه توجه به روایاتی که در مصادیق مختلف برتری خواهی وارد است و از آنها مذمت شده است مفید است مانند روایاتی که در مذمت کسانی که خانه های بزرگ برای خودنمایی و فخر بر دیگران بنا می نمایند اگر شخص خانه ای بسازد که در این محل یا در این شهر یا خیابان موجب اشتها او شود یا لباس یا خودرو و مرکبی تهیه کند که بواسطه آن خودش و مال و ثروتش و ریاستش را در چشم دیگران جلوه دهد از اهل همین آیه است و اگر توانایی فراهم کردن آنها را نداشته باشد ولی خواست و میلش و روحیه اش این باشد، مورد همین اعلام خطر الهی است.

البته اگر قصد و نیت شخص از داشتن و خواستن این امکانات، خیر و سالم باشد، مثل اینکه خانه وسیع را برای امکان پذیرایی از مؤمنین، یا تشکیل مجالس دینی و مذهبی و بلکه برای آسایش بیشتر خود و عائله بخواهد، مذموم نیست. یا در بعض موارد قصدش

ارائه عزت اسلام باشد نه فقط مذموم نیست بلکه محمود است و در محدوده اجرای برنامه "أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ" (1) و "أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ" (2) می باشد.

مع ذلك باید انسان با دقت و هوشیاری عمل کند و بداند که بسا شیطان و هواهای نفسانی امر را بر او مشتبه می نمایند و به آفت و بیماری میل به احتقار دیگران نعوذ بالله منه گرفتار می سازد و این دعا را ورد زبان سازیم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَّطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا، وَ لَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا» (3).

ای بساغبنا که اندر حشر خواهد بود از آنک هست ناقد بس بصیر و نقدها بس کم عیار

باش تا کلّ بینی آنان را که امروزند جزء باش تا گل بینی آنان را که امروزند خار

وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَ أَفْضَلُ صَ لَمَوَاتِهِ وَ تَحِيَّاتِهِ عَلَيَّ نَبِيِّ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ وَ عَلَيَّ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا مَوْلَانَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ.

تفسیر آیه 213 سوره بقره «كان الناس امة واحدة...»

س 11. آیه مبارکه: "كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ" (4) را توضیح دهید.

ص: 190

1- 165. (1). سوره فتح، آیه 29.

2- 166. (2). سوره مائده، آیه 54.

3- 167. (3). صحیفه سجادیه، دعای مکارم الاخلاق.

4- 168. (4). سوره بقره، آیه 213..

ج. بر حسب آنچه از آیات قرآن کریم، و روایات شریفه استفاده می شود، استعلاء و استضعاف و استکبار در جهت مخالف با اهداف خلقت انسان و از پدیده های غیر اصلی و حاصل طغیان بشر و مخالفت با فطرت است. به مقتضای آیه کریمه کان الناس أمة واحدة... بشر امة واحدة است، استعلاء و استضعاف باعث تفرقه و اختلاف و خروج از حد اعتدال و مخالف خواست های حقیقی فطرت است.

بعثت پیغامبران با نوید و هشدار و بشارت و انذار و نزول کتابهای آسمانی و قوانین الهی، برای حکم در اختلافات به منظور حفظ این وحدت و نهادینه کردن آن و محکوم کردن استضعاف و استعلاء است. پدیده استضعاف انحرافی است و همواره در تاریخ انسانیت در کمون و ظهور بوده و عوامل خاص، آن را پدید می آورد، پدیده ای منفور و تحمیل بر وجدان انسان و مانند پدیده های شوم دیگر عارضی. اما چون سیر آن خلاف مسیر جهان و حرکت دوران و زمان است، سرانجام از جلورفتن و رسیدن به پیروزی نهایی ناتوان و مقهور سیر سالم و اصلی ضد استضعاف می گردد "وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا"<sup>(1)</sup>.

بر حسب آیات قرآن مجید و روایات، سرانجام امة واحده جهانی و خالص از استضعاف برقرار می شود، که در آن اگرچه تفاوت هایی که لازم تمدن صحیح است و بدون آن تمدن و تعاون و تعامل امکان پذیر نیست، نقش سازنده دارد، اما استکبار و استضعاف موضع و نقشی ندارد و منتهی الیه سیر جامع انسانی - پس از تجربه های بسیار و گذشت از فراز و نشیب های بی شمار و پشت سرگذاردن مکتب های گوناگون مادی - جامعه الهی خواهد بود.

این رویداد و این روز نو و این عصر عدل و این جامعه و امت واحده و دولت کریمه و این دور انقراض استضعاف و زور مآبها را قرآن مجید در آیات متعدّد نوید داده است و

ص: 191



پیامبران از آن خبر داده و در کتاب های گذشته مثل تورات و انجیل و زبور این سنت الهی ثبت و مکتوب شده است.

روایات متواتر بر این حقیقت تأکید دارند، که با ظهور حضرت مهدی ارواح العالمین له الفداء آن امام مبین و خلف انبیاء مرسلین و همانم و هم کنیه حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین حکومت عدل جهانی برقرار و به قدرت خدا و به دست آن عزیز خدا، مشارق و مغارب زمین مفتوح و پرچم توحید و تکبیر به اهتزاز درآمده، علم و عدل و قسط در همه جا حاکم، و جهل و ظلم و جور و استضعاف، محکوم می گردد.

در بیان این معانی همان آیه کریمه "وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ" (1) و همان بیان معجز نظام و قاطع قرآن ناطق امیرالمؤمنین علیه السلام کافی است که فرمود: «لتعطفنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شَمْسِهَا عَطْفَ الصَّبْرِ وَرُوسِ عَلِيٍّ وَوَلَدِهَا» (2) و تلا عقیب ذلك ونريد أن نمُنَّ على الذين استضعفوا في الأرض ...

روزی که به پیروزی و ظفرایات فرازد، بفرقدان

روشن کند از نور خود، زمین با راییت عدل آیت امان

انگشتی مصطفی بدست مشیر علی بسته بر میان

آید ز پی خدمتش فرود آن روز مسیحا ز آسمان

ص: 192

---

1-170. (1). سوره قصص، آیه 5.

2-171. (2). نهج البلاغه، کلمات قصار - 209..

خاصّانِ خدايش ز شرق و غرب تا زند بخدمت يکان يکان

اللّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْ اَنْصَارِهِ وَاعْوَانِهِ.

آيه شريفه «اياك نعبد و اياك نستعين»

س 12. شنیده ام که بسیاری از شهیدان و علمای بزرگ در موقع نماز وقتی به آیه "إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ" می رسیدند در حالتی عجیب و روحانی قرار می گرفتند. همینطور در نماز امام زمان علیه السلام این آیه در هر رکعت صد بار خوانده می شود، تفسیر این آیه چیست که اینقدر با اهمیت است؟ رمز این آیه در چیست؟

ج. جواب این سؤال شرح و تفصیل زیاد می طلبد که اینجا مجالش نیست لذا به اشاره اکتفا می کنم:

اگر در کلمات شريفه ای که قبل از این آیه کریمه آمده با تدبر و تعمق نظر شود و به روایات معصومین صلوات الله عليهم اجمعین در تفسیر آنها دقت لازم شود و در معنای (الله و رحمن و رحیم) و اختصاص حمد به ذات احدیت تأمل و دقت گردد و در معنای (رب) و اضافه اش به (العالمین) اگر جمع محلی به الف و لام مفید عموم است و انحصار ربوبیت در حق تعالی و مرتبه مربوب در مقابل (رب) و در ترتیب شگرفی که در این جملات وجود دارد و در معنای (مالک یوم الدین) اندیشه و تأمل تام و دقت کافی بنمائیم و بفهمیم که مملوک در مقابل مالک چه شأن و مرتبه ای دارد در انسان يك انقلاب روحی بوجود می آید.

اینجا است که انسان متفکر با تمام وجود متوجه خالق متعال می گردد و از هر چه غیر او است منقطع می شود و در نهایت خضوع و تذلل در پیشگاه حضرت احدیت قرار می گیرد و عبادت و عبودیتش را مختص او می داند و می گوید: "إِيَّاكَ نَعْبُدُ" و باور می کند که در

تمام آموزش نیاز به مدد الهی دارد و با تمام وجود می گوید: "وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ البته اینها مطالبی است که رسیدن به مقام علمش مشکل است تا چه رسد به مقام عمل و رسیدن به این مرحله محتاج سعی و کوشش فراوان در میدان علم و عمل است تا هر کس متناسب با ظرفیت و استعداد و سعی و تلاش به مرتبه ای از مراتب آن که از جهت کمال و نقص مختلف است خود را برساند از خداوند متعال توفیق و یاری مسئلت دارم اِنَّهٗ ولى التوفيق و هو المستعان.

تفسیر «یهدی من یشاء» و «یعذب من یشاء»

س 13. سؤال این است که منظور از قول خداوند که می فرماید «یهدی من یشاء» و «یعذب من یشاء» چیست؟ چه تضمینی است که ما جزء من یشاء باشیم؟ از کجا بفهمیم که جزء این گروه هستیم؟ چرا این تعبیر به کار رفته است؟

ج. آیات در این معانی بسیار است و همین آیات و مثل آیه "أَنْتِي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ" (1) یا "مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ" (2) و ده ها و بیشتر آیات دیگر که در همه به مؤمنین و افرادی که عمل صالح می نمایند وعده ثواب و نیل به درجات داده شده است همه متضمن این تضمین است که اگر انسان توانست خود را در شمار این بندگان مؤمن و صالح قرار دهد مشمول عنایات الله می شود هدایت و مغفرت و لطف و امدادهای غیبی در دنیا و آخرت نصیب او می شود.

ص: 194

---

1-172. (1). سوره آل عمران، آیه 195.

2-173. (2). سوره نحل، آیه 97..

آیات متضمن این تضمین به عبارات بسیار لطیف گوناگون بسیار است در عین حال این تعبیرات و تعلیق هدایت و ثواب و عذاب و عقاب بر مشیت الهی با این که بر مسلوب بودن بشر و مختار نبودن او دلالت ندارد يك واقعت است که "قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ" (1).

به عین این جمله «یهدی من یشاء و یعذب من یشاء» اگر چه ظاهراً در قرآن کریم نیست ولی به جمله های دیگر مثل: "يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ" (2) و مثل "وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ" (3) و مثل "وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ" (4)، "وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ" (5)، این مضمون متعدد است.

توضیح معنی و تفسیر این گونه آیات به طور اجمال این است که اگر چه مغفرت و آمرزش و عفو خدا و عذاب و عقاب او و هدایت کردن و گمراه کردن خدا همه به مشیت خود او است.

ولی این به این معنی نیست که این امور به جزاف و گزاف واقع می شود و مثلاً صلحاء و مؤمنان و نیکوکاران عذاب می شوند و بدکاران و کفار به کفر و بدی های کارهایشان پاداش می گیرند. در قرآن کریم می فرماید: "أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ" (6) "أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ" (7).

ص: 195

1-174. (1) 3. سوره نساء، آیه 78.

2-175. (2). سوره مائده، آیه.

3-176. (3) 2. سوره بقره، آیه 213.

4-177. (4) 3. سوره ابراهیم، آیه.

5-178. (5) 4. سوره یونس، آیه 25.

6-179. (6) 5. سوره سجده، آیه.

7-180. (7) 6. سوره جاثیه، آیه 21 ..

بلکه فوائد بسیار تربیتی و غیره دارد: اولاً این که کسی به عمل خود مغرور و خودبین نشود.

ثانیاً بدکاران هم به کلی مأیوس و ناامید نباشند و از توجه و بازگشت به خدا و دعا و توبه و تدارک و جبران مافات باز نمانند.

ثالثاً خود را مستقل در کسب درجات ندانند و در هر حال خدا را فاعل ما یشاء و حاکم علی ما یرید بدانند که همه باید بر او و به سوی او توجه کنند و به کمک و مدد او و حول و قوه او و توکل به او خود را مجهز و مسلح نمایند تا آن جا که مثل شخص اول ممکنات حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در مقام مناجات عرض می نماید: «لا احصی ثناء علیک انت کما اثبت علی نفسک» (1) یا «ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک» (2).

خلاصه روح دین در این آیات درج است و اسرار بسیار عالی در آن ها بیان شده است که فعلاً بیشتر از این مجال بسط کلام و شرح مرام نیست.

### نظر شیعه در مورد تحریف قرآن

س 14. با مطالعه برخی از کتب اهل سنت شبهاتی برای ما ایجاد گردیده است از جمله تحریف قرآن به عقیده برخی علمای معروف شیعه و سایر مواردی که در کتب فوق و دیگر کتب موجود است، ما را در رفع این شبهات یاری فرمایید.

ج. در قرآن کریم هیچگونه تحریفی واقع نشده و در این رابطه رساله ای بنام (القرآن مصون من التحریف) و بحثی در کتاب (مع الخطیب) با عنوان (صیانة الكتاب من التحریف) دارم، مراجعه نمائید.

ص: 196

---

1- 181. (1). مستدرک الوسائل، 4/ 321.

2- 182. (2). بحار الأنوار، 68/ 23.

س 15. اینجانب در مورد تفسیر المیزان دچار شبهه شده ام چون تفسیر المیزان يك تفسیر عقلی است و تفسیر قرآن به قرآن است، کسی جز چهارده معصوم نمی تواند این کار را انجام دهند و آنها هستند که فقط اجازه تفسیر قرآن را دارند و فقط تفاسیری از قبیل برهان- که تفسیری روانی است- درست می باشد. و ما با عقل خود نمی توانیم آیه ای را به وسیله آیه ای دیگر تفسیر کنیم. لطفاً جواب اینجانب را مرحمت بفرمایید.

ج. بطور کلی هر دو قول، یعنی قول به اینکه تفسیر تمام آیات قرآن کریم به قرآن بدون رجوع به احادیث معتبر ممکن است و همچنین قول به اینکه تفسیر تمام آیات به بعض آیات بدون رجوع به روایات ممکن نیست، صحیح نیست. در هر موردی که آیه ظاهر در دو معنی و محتمل الوجوهین باشد ترجیح احدهما بر دیگری تفسیر به رأی می شود بلکه اگر احد المعنیهین اظهر باشد و احتمال تفسیر آن در روایات به معنای دیگر باشد بدون فحص از روایات، تفسیر آن بطور جزم و قطع به معنای اظهر جایز نیست. والله العالم

### علت تبدیل حبس در خانه به سنگسار با توجه به آیه جزای فاحشه (نساء / 15)

س 16. آیه جزای فاحشه "وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْأَفَاحِشَةَ مِنْ نَسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِّنكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَقَّاهِنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا"<sup>(1)</sup> و از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می شوند، چهار تن از میان خود را [مسلمانان بر آنان گواه گیرید. پس اگر شهادت دادند، آنان [زنان را در خانه ها نگاه دارید تا

ص: 197

مرگشان فرارسد، یا خدا راهی برای آنان قرار دهد چرا تازیانه و حبس در خانه تبدیل به سنگسار در مورد زنا شده است؟

ج. اولاً- نسخ آیه کریمه حبس در بیوت به آیه کریمه جلد(1) از مسلمات است که اواخر زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و بعد از آن زانیه را تازیانه می زدند.

ثانیاً- همه جزئیات در قرآن مجید بیان نشده اند مثلاً در قرآن کریم امر به نماز شده ولی تعداد رکعات در هر نماز بیان نشده و همچنین امر به زکات شده لکن حد نصاب و شرایط آن بیان نشده تفصیل مطالب را از سنت (قول و فعل و تقریر معصومین علیهم السلام) باید بدست آوریم.

در روایات شریفه برای زنا هشت رقم حد بیان شده بحسب خصوصیات که در شخص زانی یا زمان و مکان و کیفیت زنا است و یکی از آنها سنگسار است که بر محصن و محصنه جاری می شود. و الله العالم

### چرا قرآن را معجزه می نامیم؟

س 17. چرا می گوئیم قرآن معجزه است؟

ج. قرآن مجید از جهات عدیده مانند علو محتوی و فصاحت و بلاغت و سائر خصوصیات به مرتبه ای است که اگر تمام انس و جن جمع شوند نمی توانند يك سوره یا يك آیه مانند آن بیاورند.

قرآن کریم جن و انس را در این امر تحدی نموده است "قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا" (2) و بعد از

ص: 198

1-184. (1). سوره نور، آیه 2.

2-185. (2). سوره اسراء، آیه 88..

قرنها که از نزول قرآن مجید گذشته است کسی مانند آنرا نیاورده با آنکه افراد زیادی در مقام مبارزه با قرآن بوده اند(1). والله العالم

غذای حلال در قرآن و مقصود از آیه 5 سوره مائده

س 18. من بناست يك سخنرانی در زمینه احکام غذای حلال از دیدگاه شیعه در دانشگاه داشته باشم و به مقداری اطلاعات نیازمندم.

1- کلمه غذا چند بار در قرآن آمده است؟

2- کلمه «غذای حلال» چند بار در قرآن آمده است؟

3- چرا باید غذای حلال بخوریم؟ آیا در این زمینه اختلافی بین شیعه و دیگر فرقه ها وجود دارد؟

4- عقیده شیعه در مورد این آیه قرآن که می گوید «ما می توانیم غذای ادیان دیگری که آنها دارند را بخوریم» چیست؟

ج 1- کلمه غذا اصلاً در قرآن کریم نیامده است ولی لغت اکل و رزق و طعام و شرب و بعضی مأكولات و مشروبات (خوردنیها و آشامیدنیها) آمده است و برای یافتن عدد آنها به کتاب (المرشد) مراجعه نمائید.

ج 2- در مورد حلال بودن بعضی خوردنیها و نوشیدنیها هم در قرآن کریم آیاتی هست مثل "يَحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيَحْرَمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ" (2) که مقصود حلال بودن چیزهای پاکیزه

ص: 199

---

1- 186. (1). در بحث نبوت پیرامون معجزه بودن قرآن به تفصیل سخن گفته شد.

2- 187. (2). سوره اعراف، آیه 157..



و حرام بودن پلیدی ها است و مثل " إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ ... " (1) حرام شده است بر شما مردار و خون و گوشت خوک.

ج 3. سؤال باید این باشد که چرا باید غذای حرام نخوریم؟ جواب این است که غذاهایی که حرام می باشند حکمت حرمت آنها متعدد است:

گاه حرام است برای اینکه پلید است و نفس از آن نفرت دارد و گاه از جهت اینکه برای بدن انسان مضر است و بهداشتی نیست و گاه برای ضررهای دیگر است مثل شراب که موجب زوال عقل و ضررهای روحی و جسمی است و گاه ملاحظات دیگر است که بسا بسیاری از آن حکمت ها، تا حال نامکشوف مانده باشد و گاه هم علت حرمت مربوط به خود خوردنی یا نوشیدنی نیست بلکه عارضی است مثل اینکه غذا غصبی و دزدی و تصرف غیر مجاز باشد به هر حال بر حسب روایات، غذای حرام علاوه بر اینکه بعضی اقسام آن ضررهای جسمی دارد، در حالات روحی انسان نیز اثر سوء می گذارد و موجب ضعف معنویت و باطن و قلب می شود و بالعکس غذای حلال آثار و فوائد بسیار دارد. والله العالم

ج 4. آیه " وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ (2) مقصود حبوب و گندم و جو و برنج و خوردنیهای نباتی یا از قبیل تخم مرغ و اینگونه غذاها است و شامل ذبایح آنها نیست. والله العالم

ارتباط آیه 169 از سوره آل عمران با اعاده رأس شریف سیدالشهداء علیه السلام

س 19. مرحوم سید بن طاووس در «الاقبال» باب سوم «فیما یتعلق بشهر صفر» فصل چهارم چنین نوشته: «اعلم ان اعاده رأس مقدس مولانا الحسین صلوات الله علیه الی جسده الشریف یشهد به لسان القرآن

ص: 200

---

1-188. (1). سوره بقره، آیه 173.

2-189. (2). سوره مائده، آیه 5..

العظيم حيث قال الله جل جلاله: "وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ" (1) فهل بقي شك حيث اخبر الله أنه من حيث استشهاد حي عند ربّه مرزوق مصون، فلا ينبغي أن يشك في هذا العارفون» مرقوم فرمائید ارتباط آیه شریفه مذکور با اعاده رأس شریف چیست؟

ج. این کلام ایشان ظاهراً بر اساس این است که شهداء پس از شهادت بهمین حیات جسمانی و عنصری زنده و مرزوق هستند. بنابراین سر شهید به بدنش ملحق می شود و لذا در اعاده راس مقدس به جسد شریف میگوید دفن رأس در قبر مقدس.

چون به این نظر اشکالات متعدد وارد می شود و از جمله کیفیت احیاء بعد از شهادت و کیفیت لحوق سر مبارک به بدن شریف مورد سؤال قرار می گیرد در مقام بیان این سؤال و جواب از آن می فرماید:

(و اما کیفیت احیائه بعد شهادته و کیفیت جمع رأسه الشریف الی جسده بعد مفارقته فهذا سؤال یكون فيه سوء ادب من العبد علی الله جل جلاله ان يعرفه کیفیت تدبیر مقدراته و هو جهل من العبد و اقدام ما لم یكلف العلم به و لا السؤال عن صفاته (وساق الکلام فی ذلك الی أن قال) فلیقتصر الانسان علی ما یجب علیه من تصدیق القرآن من ان الجسد المقدس یكمل عقیب الشهادة و انه حی یرزق فی دار السعادة ففی بیان الکتاب العزیز ما یغنی عن زیادة دلیل و برهان).

و بالجمله کانه مدعی می شود که شهید پس از کشته شدن و شهادت احیاء می شود و از جمله (بل احیاء) که ظاهر در موت جسمانی و بقاء حیات روحانی و برزخی است احیاء مجدد جسد شهید را استفاده می نماید.

ص: 201

سؤال و پرسش از این کیفیت را نیز خلاف ادب و فضولی می‌شمارد و شاید که ایشان در این برداشت از آیه متفرد باشد.

به هر حال جای شك نیست که این برداشت خلاف ظاهر آیه کریمه است.

آنچه از مثل این آیه و آیات دیگر که دلالت بر عالم برزخ و بقاء روح دارند استفاده می‌شود همان وجود روح بعد از موت و زوال حیات جسم و جسمانی است و آیه شریفه در واقع خبر از این حقیقت و عالم دیگر است که این موت و شهادت را پایان کار و نابودی حقیقت انسان و آنچه جسم بواسطه تعلق او به آن حیات داشت گمان نکنید.

این حیات روحانی و برزخی نه به اتصال سر به بدن و اتصال اعضاء به یکدیگر و نه به بقاء آنها ارتباط ندارد و بسا بدن فانی شده و موادی که از آن مرکب بوده همه در مواد و ذرات دیگر مستهلك شده باشد و روح خود را در نعیم و رضوان یا در عذاب و خذلان می‌گذارند که «والقبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران»<sup>(1)</sup>.

آنچه سی د از آیه استظهار کرده هرگز استظهار نمشود نه از روز اول که نازل شد و بر مردم قرائت گردید کسی غیر از عالم پس از مرگ و بقاء روح مطلبی از آن استظهار نکرده است.

تفسیر آیه 44 سوره بقره (استکبرت ام کنت من العالین)

س 20. آیا در آیه "أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ" <sup>(2)</sup> کلمه (عالین) مقصود محمد و آل محمد صلوات الله علیهم أجمعین هستند که برای احدی جز خدا سجده نکرده اند؟ در این صورت آیا حضرت آدم علیه السلام و سایر پیامبران و علمای بزرگ اسلام از عالین نبوده و نیستند اگر موردی از موارد بالا صحیح می‌باشد چگونه بین آن مورد و

ص: 202

1-191. (1). بحار الانوار، ج 6، ص 205.

2-192. (2). سوره ص، آیه ..

خطبه اول نهج البلاغه (... فطر الخلائق بقدرته) و دنباله خطبه که خلقت و پیدایش عالم را بیان می فرمایند می توان جمع نمود احادیث ائمه هدی (در اصول کافی و ...) در نهی غلو شامل موارد بالا هست یا خیر.

ج. در تفسیر آیه کریمه "أَسَدٌ تَكْبُرَتْ أُمُّ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ" حدثی در کتاب فضائل الشیعه صدوق اعلی الله مقامه الشریف باسناد از ابی سعید خدری روایت کرده است که در بحار در پنج مورد از جمله در جلد 25 ص 2 ب 1 ح 3 نقل شده است، البته حدث به اصطلاح نبوی است، اما متن و مضمون آن دلالت بر این دارد که این پنج تن که انوارشان در سرادق عرش تسبیح خدا را می نمودند، و ملائکه بتسبیح آنها تسبیح می گفتند، مأمور به سجود به آدم نبودند و مقامشان اعلی از سجده به آدم بود، اما ملائکه و ابلیس مأمور به سجده بودند، و ملائکه امثال امر کردند، و ابلیس معصیت کرد، لذا مخاطب به این خطاب شد "أَسَدٌ تَكْبُرَتْ أُمُّ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ" یعنی تکبر کردی یا از عالین می باشی، و این منافات ندارد، که سائر ائمه علیهم السلام و انبیاء علی نبینا و آله و علیهم السلام نیز از عالین باشند، زیرا این مرتبه مقول به تشکیک است که در مراتب نازله بر مؤمنین اطلاق می شود، در مراتب عالیه رتبه این پنج وجود مقدس اعلی المراتب است، به هر حال این معانی مثل معنی فائزاً صنایع ربّنا ... غلو نیست، ولی البته اعتقاد به تفاسیل آنها باید مستند به روایت معتبر و حجت باشد و ظاهراً خصوص این خبر نبوی آن اعتبار بالا را که بعضی احادیث دیگر فضائل دارند، ندارد، اما اگر صدور آن ثابت نباشد نفی آن نیز به استناد غلو صحیح نیست، و الا مثل عروة الاسلام صدوق و علامه مجلسی علیهما رضوان الله تعالی آن را نقل نمی فرمودند. البته گاه مضمون حدیث بگونه ای است که بسیاری از درك آن قاصرند و بنظر آنها متشابهات اخبار محسوب می شود، در حالی که اگر به متخصصان عالیمقام و اساتید فن حدیث رجوع شود، از نظر آنها از محکّمات می باشند، به هر حال مطلب در اینجا زیاد و دامنه اطاله کلام وسیع است، که مجال عرض نیست، مع ذلك افرادی که در مجامع عمومی و برای اشخاص نقل حدیث می نمایند، چون هم فرموده اند:

(انّ حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان) و هم فرموده اند:

(حدّثوا الناس بما یفهمون أو یعرفون و لا تحدّثوهم بما لا یفهمون أو لا یعرفون)(1)

باید در نقل احادیث مناسبات و درجات فهم و درک و معرفت مستمع را در نظر بگیرند و مهما امکن به احادیثی که مستمع آن را درک می کند، بسنده کنند، هر چند این هم بطور کلی نیست و در بعض مقامات بیان این احادیث نیز برای اشاره بشموخ و عظمت مقامه ائمه علیهم السلام لازم است، عیناً آنچه عرض شد برنامه قرآنی است که بسیار شایان اخذ و استفاده است و از معجزات قرآن کریم است.

در خاتمه مخفی نماند که اصل تفسیر عالین به الذین تعلوا اقدارهم عن السجود یعنی کسانی که قدرشان برتر از این است که به آدم سجده کنند، چنان که در مجمع البیان است معتبر و صحیح است بنابراین چه کس از انوار خمسه طیبه علیهم السلام سزاوارتر به این منزلت میباشد، باز هم این بزرگواران اولی به این منزلت و رفعت قدر از ملائکه می باشند، و می توان گفت اگر چه در این حدیث به سائر ائمه علیهم السلام اشاره نشده است، انوار آن بزرگواران نیز صاحب این منزلت بوده و مأمور به سجده نبوده اند، و شاهد اینکه مقصود از عالین کسانی که به ملاحظه رفعت قدرشان مأمور بسجده نبوده اند جواب ابلیس است که گفت: " خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ " (2) که بگمان خود این خلقت خودش را از نار و جه رفعت شأنش از سجده می شمرد.

علی هذا حمل معنای عالین بالذین تعلوا اقدارهم عن السجود و تفسیر ایشان به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و حضرت فاطمه علیها السلام موجه و معتبر و مقبول است. و الله هو الهادی الی الحق.

ص: 204

---

1-193. (1). شرح این حدیث در مصباح الانوار، ج 1، ص 342 الی 347.

2-194. (2). سوره ص، آیه 76 ..

## مقصود از «کل یوم عاشورا و کل ارض كربلاء»

س 1. مقصود اصلی از حدیث شریف

«کل یوم عاشورا و کل ارض كربلاء»

با توجه به معنای ظاهر آن به نظر مبارک حضرت عالی به طور مشروح چه می باشد؟

ج. جمله ای است مشهور و معروف ولی فعلاً در نظر ندارم که آن را در مصادر و کتب حدیث دیده باشم.

ممکن است در معنای آن گفته شود که مواجهه حق و باطل همواره هست و در هر زمان و مکان که حق و باطل با هم روبرو هستند باید حمایت کنندگان از حق همواره در این جهاد و برای نفی باطل و کوبیدن آن مصمم و با جدیت عمل کنند. و سرانجام آنکه غالب و ثابت و باقی است، حق است و باطل مغلوب و فانی است " فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ (1)".

## خواندن و نشر زیارت سیدالشهدا منقول از ابوالحسن فارسی

س 2. در مجلد 101 بحار الانوار صفحه 375 «باب زیارته و زیارة سائر الائمه علیهم السلام من البعید» شماره 17 نقلی است منقول از ابن مکی از ابوالحسن فارسی که او امام حسین علیه السلام را کثیراً زیارت

ص: 205

می نمود و بعد دچار ضعف جسمی و مالی شد و رسول خدا و حسنین علیهم السلام را خواب دید الی آخر زیارت.

سوال این است تکثیر این زیارت بعنوان زیارتی که مردم بخوانند بصورت این اوراق چاپی که جدید مرسوم است جایز است و یا خیر؟ (با توجه به ندانستن سند)

ج. نشر آن بعنوان مجرد نقل از بحارالانوار (ابواب زیارت سیدالشهداء علیه السلام باب 33-ح 17) اشکال ندارد و خواندن آن هم بقصد استحباب مطلق زیارت و سلام بر آن حضرت اشکال ندارد.

### آیا دعای «اللهم یا سابق الفوت...» جایگزین نماز قضا می شود؟

س 3. در یکی از کتابهای دعاء مربوط به ماه مبارک رمضان که در پاکستان چاپ شده، یک سری اعمال ذکر شده با این ترتیب که امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند که اگر کسی صلاة قضا زیاد دارد که نمی تواند همه اش را اعاده کند، در آخرین جمعه در ماه مبارک رمضان یک 4 رکعت نماز بخواند با سوره الفاتحة یک بار، سوره الاخلاص 25 بار، آیه الکرسی یک بار و سوره الکوثر 15 بار و بعد از فارغ شدن از این نماز صلوات بر رسول الله و اهل بینه شهادتین یک بار بخواند و بعد از این، یک دعا کوتاه که عبارت است از:

اللهم یا سابق الفوت و یا سامع الصوت و یا محیی العظام بعد الموت ...

و این نماز و دعاها کفاره است برای 700 سال نماز قضا و چون انسانها معمولاً فقط 70-80 سال زندگی می کنند سپس این کفاره است برای والدین و اولاد و ...

ص: 206

آیا چنین اعمالی در اسلام داریم؟ کتابی که این اعمال را از آن اخذ نمودیم هیچ آدرس حدیث یا مدرک ندارد.

ج. هیچ دعائی هر چند فضیلت داشته باشد موجب سقوط تکالیف و واجبات و محرمات نمی شود و اگر کسی قضاء بذمه داشته باشد اگر چه يك نماز باشد و تمام ادعیه و اوراد را بخواند، تا آن نماز را قضاء نکند ذمه او بری نمی شود و مسئول خواهد بود.

و راجع به خصوص این نماز و دعا: باید دانست که مجرد نقل دیگر کتاب دعاء اگر مؤلف آن از علماء و محدثین شناخته شده نباشد کافی برای استناد و اعتماد به آن نیست باید سند از لحاظ ارسال و اسناد و شخصیت روایت کنندگان و جهات دیگر بررسی شود و سپس مدلول آن نیز با دقت کامل در الفاظ آن معلوم گردد.

لذا بدون نقل آن بعین سند و الفاظ آن از مصادر معتبر نمی توان راجع به آن اظهار نظر نمود و به هر حال از این مدلول و برداشت اگر مقصود این باشد که با تمکن و توانائی شخص بر قضاء نماز و روزه و حجی که از او فوت شده و با امکان وصیت به قضاء آنها اگر بالمباشره متمکن نباشد می تواند به چنین نماز و دعائی بجای آنچه بر ذمه او است اکتفا کند و تکالیف از او ساقط می شود هرگز صحیح نیست و به ضرورت باطل است و با موازین مسلمه که قرائن عدم اراده این معانی است منافات دارد و به فرض وجود سند و صحت آن قابل است گفته شود معنی این است که اگر شخص با اشتغال به قضاء نمازها و عدم مسامحه متمکن از قضاء همه آنها نباشد با مثل این نماز و دعا خساراتی که از فوت نمازهائی که ممکن از قضاء آنها نیست بر او وارد شده جبران می شود ولی به این معنی این اشکال وارد می شود که چنین شخصی وظیفه دارد بجای این نماز طولانی نماز قضاء واجب خود را که وقتش مضیق شده بخواند بلی ممکن است به این معنی حمل شود که اگر احتمال فوت نماز از خودش یا کسانش را می دهد با این نماز و دعاء ضرر وضعی فوت آنها و حرمان از ثواب آنها تدارک شود و در واقع به تفضل الهی



جبران گردد. این معنی ممکن است و می توان گفت مراد از این خبر و امثال آن با توجه به قرائن حالیه و موازین قطعیه مثل این معنی است و اشکال و استبعادی در بین نیست.

### محتوای کتاب الزیارة شیخ احسائی و حافظ رجب برسی

س 4. آیا می توان به محتوای کتاب شرح الزیارة احسائی یا کتب حافظ رجب برسی اعتماد نمود؟

ج. کتابهای شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی مورد اعتماد نیست در مورد کتابهای حافظ برسی مثل (مشارق انوار الیقین) علامه مجلسی نظر شریفشان عدم اعتماد به متفردات او است. (1)

### دعای مشهور به علوی مصری و صنمی قریش

س 5. درجه وثاقت دعای مشهور به علوی مصری و نیز صنمی قریش (بحار الانوار ج 82، ص 260-261 و مصباح کفعمی) را بیان فرمایید.

ج. راجع به این دعاء (علوی مصری) به کتاب مهج الدعوات سید و النجم الثاقب حکایت بیست و سوم رجوع فرمائید.

راجع به دعاء دیگر بیشتر از آنچه در بحار الانوار از بلد الامین نقل فرموده و در الذریعه می گوید (من الادعية المشروحة الخ) و در حرف نون (ن) نفحات اللاهوت، اطلاع ندارم.

### مراد از شجره نبویه و دوحه هاشمیه

س 6. مراد از شجره ی نبویه و دوحه ی هاشمیه چیست؟

ج. سید اجل سید بن طاوس رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف جمال الاسبوع در طی فصل سوم برای هر يك از رسول خدا صلی الله علیه وآله و حضرت سیده

ص: 208

---

1-196. (1). کافی است برای شناختن هویت شیخی گری به کتاب گفتگوی چند ساعته یا مناظره نوشته آقای محمد مردانی رجوع شود

..

النساء عليها السلام و حضرات ائمه اثني عشر عليهم السلام زيارتي ذكر فرموده است و برای حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام زيارتي را نقل کرده است به اين عنوان:

«زيارة اميرالمؤمنين عليه السلام برواية من شاهد صاحب الزمان عليهم السلام و هو يزور بها في اليقظة لا في النوم يوم الاحد و هو يوم اميرالمؤمنين عليه السلام»

و آن زيارت به اين سلام افتتاح می شود:

«السلام علي الشجرة النبوية و الدوحة الهاشمية المضيئة المثمرة بالتبوة الموثقة بالامامة و علي ضجيعك آدم و نوح عليهما السلام»

در اين نوشته نظر به درخواست عزيزی از فضلاء معاصر دامت افاضاته غرض بيان شرح و تفسيری از اين بخش اول زيارت است، اميد است به حول و قوه الهی - اگر چه كل مطالب و حقایقی که علماء کامل و تربیت شدگان بارع مکتب اهل بيت عليهم السلام از اين جمله های عالیه صادره از مقام رفيع امامت کبری درك می نمایند نمی باشد - قطره ای از آن بحار و ذره ای از آن انوار باشد انشاءالله تعالی.

پيش از ورود در مطلب تذکر سه نکته مناسب است:

اول: اينکه پيش از ذکر اين زيارت سيد بن طاووس عليه الرحمه در تفسير و تأويل حديث «لا تعادوا الايام فتعاديكم»<sup>(1)</sup> که از حضرت رسول صلی الله عليه وآله روايت شده است دو روايت از حضرت امام ابی الحسن هادی عليه السلام روايت نموده است که دلالت بر تعلق ایام هفته به حضرت رسول اکرم صلی الله عليه وآله و ائمه طاهرين عليهم السلام دارند و سپس بمناسبت اين اختصاص برای هر روزی از ایام هفته زيارتي ذکر فرموده است و روزی که به اميرالمؤمنين عليه السلام بر حسب اين دو روايت تعلق دارد، روز یکشنبه است.

معارف دين ؛ ج 2 ؛ ص 208

ص: 209

---

1-197. (1). خصال شيخ صدوق ص 394، بحار ج 24، ص 239 ..

دوم: این زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت صاحب الامر علیه السلام است، که بر حسب فرمایش سید، شخصی که بشرف مشاهده و افتخار زیارت حضرت صاحب الزمان- ارواح العالمین له الفداء- در بیداری نایل شده، آن حضرت را مشاهده کرد، در حالیکه به این زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت می نمود.

آنچه حقیر حدس می زنی این است که این شخص خود سید بن طاوس رحمه الله بوده و چون نمی خواسته صریحاً ادعای رؤیت بنماید به این عبارت مطلب را ادا نموده است و اگر هم شخص دیگری بوده، معلوم است این رؤیت و تشریف در نزد سید محقق و ثابت بوده است.

نکته سوم: در احادیث شریفه کثیره بر وجود مقدس حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله و بر امیرالمؤمنین علیه السلام و بر همه اهل بیت و ائمه طاهرین علیهم السلام شجره اطلاق شده است از جمله: شجره نبویه، شجره احمدیه، شجره نبوت، شجره زیتونه، شجره مبارکه، شجره طیبه و شجره علم.

و آیه کریمه "كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذِنُ رَبُّهَا"<sup>(1)</sup> بر اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است.

آن بزرگواران، هم بالمجموع و هم هر کدام بالانفراد مصداق این شجره طیبه می باشند.

در روایات معتبر و مستفیض است که رسول خدا صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام شجره واحد هستند، و سایر مردم از اشجار پراکنده و جدا از هم.

اگر چه در قرابت نسبی از امیرالمؤمنین علیه السلام کسی اقرب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نبوده است زیرا پدران بزرگوارشان حضرت عبدالله و حضرت ابوطالب برادر ابوینی بوده اند. لکن غرض از اینکه این دو وجود مقدس از شجره واحد هستند، دلالت بر عدم مشارکت دیگران با آنها در این قرابت قریبه نیست، زیرا سایر فرزندان

ص: 210

ابوطالب با رسول خدا صلی الله علیه وآله این قرابت را دارند، و به این جهت چون ابن عم ابوبنی با رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند از عم ابی به آن حضرت اولی و اقربند.

علی هذا به نظر می رسد این روایتی که به عبارات و الفاظ گوناگون وارد شده است مثل: «یا علی خلقت انا و انت من شجرة واحدة»<sup>(1)</sup> «انا و انت من شجرة واحدة»<sup>(2)</sup> «خلقت انا و علی من شجرة واحدة»<sup>(3)</sup> «ان الله خلقتني و علیا من شجرة واحدة»<sup>(4)</sup>، اشاره به حقیقتی اعلی و ارتباط بالاتر و ارفع از این ارتباطات صوری و جسمانی دارد و ارتباطی است که فقط بین این دو وجود مقدس برقرار است. چنانکه اخوتی که بین آنهاست نیز اخوت صوری و جسمانی ظاهری نیست، و از سنخ اخوت هر برادری با برادر و اخوت مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام با برادرش عقیل نیست، این يك رابطه غیر قابل انقطاع معنوی است، که بیان مثل حقیر از شرح آن قاصر است.

این اتحاد در اصل حقیقت و در خصائص روحی و ارزشی و شخصیت معنوی است که آنها را مثل يك روح در دو بدن، و مانند میوه يك درخت نشان می دهد. و به این جهت است که حرب علی حرب پیغمبر، و سلم و سازش او سلم پیغمبر، و دشمنی با او دشمنی با پیغمبر، و دوستی او دوستی پیغمبر، و اطاعت از او اطاعت از پیغمبر است.

فرقی بین آنها نیست، غیر از اینکه علی علیه السلام پیغمبر نبود، و در نظام مقرر الهی پیغمبر، مطاع و آمر و علی مطیع و مأمور بود، همانگونه که پیغمبر صلی الله علیه وآله به او فرمود: «انك تسمع ما اسمع و ترى ما اری الا انك لست بنبی [203]»

اما در بیان معنی این چند جمله آنچه فی الحال به نظر می رسد (والله اعلم) دو وجه است:

اول: اینکه مراد از شجره نبویه و دوحه هاشمیه حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله و حضرت زهرا علیها السلام و حضرات ائمه اثنی عشر علیهم السلام است، و تعبیر به

ص: 211

1-199. (1) تا 4. تاریخ دمشق، 1/ 129 تا 136.

2-200. (2)

3-201. (3)

4-202. (4)

شجره نبویه و نبوی بودن شجره، اشاره به قداست این شجره، و انتساب آن به اصل اصیل، و رکن اعظم و افضل و اکبر آن حضرت نبی خاتم و صاحب نبوة ختمیه صلی الله علیه و آله است، همان شجره ای که أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا<sup>(1)</sup>.

و تعبیر به دوحه هاشمیه، بیان عظمت این درخت و طهارت و شرافت اصل و ریشه و وسعت و گستردگی سایه آن است که بر تمام مخلوقات سایه افکن است و توصیف دوحه به هاشمیه از آن جهت است که انتساب به هاشم، انتساب باشرف و اکرم و اطهر اجداد است که یکی از آن نیاکان پاک پیامبر بزرگ خدا حضرت ابراهیم علیه السلام است. که نسب جناب هاشم به او می رسد، و شخص جناب هاشم و سایر اجداد حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله همه به سیادت و شخصیت معنوی و زعامت اجتماعی در مکه مکرمه نامدار و مشهور بوده اند.

در اینجا به ذکر جمله منقول از مثل جاحظ در مدح و وصف این شجره طیبه به مقامات عالیه و ارزشهای انسانی و مکارم صفات آن اشاره می کنیم:

«ملح الارض و زينة الدنيا و حلي العالم و السنم الافخم و الكاهل الاعظم و لباب كل جوهر كريم و سر كل عنصر شريف، و الطينة البیضاء و المغرس المبارك و معدن الفهم و ینوع العلم»

و "المضيئة" اشاره به نورانیت این شجره و برکات و هدایتی است که از آن ساطع و لامع است و در طول قرون و مرور اعصار تاریکیهای گوناگون را می زداید، و علی الدوام و جاودان بر خلق جهان در تابش و لمعان است، اگر آفتاب بزرگتر و نورانی تر از آفتاب ظاهر این عالم را روشن می نماید و چشم سر را در رؤیت اشیاء یاری می دهند و کلمات الهیه هستند این بزرگواران تاریکیهای غیب وجود انسان را بنور و روشنی مبدل می نمایند

ص: 212

و اگر آنها کلمه هستند این بزرگواران کلمات طیبه الهیه و اسماء حسنی و کبری او می باشند.

اما مقصود از جمله (المثمرۃ بالنبوة) ثمره و میوه اشرف و اعلی و افضل و اجلّ این درخت، خواجه کاینات و خلاصه موجودات حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است.

محمد کازل تا ابد هر چه هست به آرایش نام او نقش بست

چراغی که انوار دانش از اوست فروغ همه آفرینش از اوست

نخستین عقل و اصل آفرینش دلیل راه یزدان شمع بینش

همان کو انبیا را قبله گاه است ز ایمانش منشق قرص ماه است

سرخوبان مکین تخت لولاک سرکوش مطاف هفت افلاک

فاق النبیین فی خلق و فی خلق ولم یدانوه فی علم و لا کرم

و کلهم من رسول الله ملتمس غرقاً من الیمّ او رشفاً من الدیم

و اما جمله (المونقة بالامامة) اشارت به امامت شگفت انگیز ائمه اثنی عشر علیهم السلام است که جلوه احسن و اوتق و طراوت شجره نبوت است و در همه اعصار استمرار هدایت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و همواره و جاوید سبز و خرم و زنده و با نشاط و سربلند و در ازدیاد عظمت و ارتفاع و گسترش و اتساع است.

وجه دوم: این است که مراد از (الشَّجَرَةُ النَّبَوِيَّةُ وَالدُّوْحَةُ الْهَاشِمِيَّةُ) شخص شخیص و شاخص صاحب مقام قاب قوسین او ادنی و قائل: «لی مع الله وقت لا یسعہ ملک مقرب ولا نبی مرسل» (1) حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله است و مقصود از (المضیئة المثمرة بالنبوة) عمل اضائه و افاضه و انباء و اخبار من جانب الله و ابلاغ ما اوحی الیه من السماء است.

بعبارت دیگر آن حضرت شجره نبویه است باین جهت که دارای وصف منبئیة (بفتح باء) و مأمور به انباء اخبار عن الله تعالی است و ثمره این وصف فعل انباء و منبئیة (بکسر باء) و اخبار عن الله تعالی است.

بنابراین باید هم چنین باشد زیرا بدیهی است ثمره درخت هر چیزی همان چیز خواهد بود و ثمره درخت نبوت هم همان پیغمبری و پیام رسانی می باشد.

و مقصود از (المونقة بالامامة) شادابی و جذابی و اعجاب برانگیزی این درخت نبوت بوسیله امامت است و مقصود از آن یا امامت شخص حضرت رسول صلی الله علیه وآله است. که صاحب مقامین و حائز مرتبتین بود زیرا نسبت امامت و نبوت و امام و نبی به یکدیگر عموم من وجه است نه هر نبی امام است و نه هر امامی نبی است بعض انبیاء امامند و بعض ائمه نبی نیستند چنان که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام پس از مقام نبوت و ابتلاء و آزمایش به کلمات و اتمام آنها به مرتبه امامت بر ناس منصوب گردید حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله هم صاحب کامل ترین و جامع ترین مقام نبوت و هم حائز عالیترین و شاملترین مقام امامت است و بر همه خلق اولین و آخرین اسوه و امام و مقتدا و پیشرو و پیشوا است و همگان نسبت به آن حضرت مأموم و مقتدی و تابع و متأسی هستند.

ص: 214

بدیهی است این حق و تحقیق با اینکه ائمه اثنی عشر علیهم السلام (هرچند نبی نبودند) از انبیاء سلف افضلند منافات ندارد، زیرا نبوت نداشتن ائمه علیهم السلام نه بواسطه فقدان صلاحیتهای نفسانیه و شخصیه آن بزرگواران جهت تحمل مقام نبوت است بلکه برای اینست که دوره نبوت و ارسال رسل و انزال کتب، با رسالت و نبوت و کتاب حضرت خاتم الانبیاء علیهم السلام ختم گردید.

آنچه از مسیر وحی و به توسط انبیاء باید ابلاغ گردد با رسالت آن حضرت ابلاغ گردید و دین و ابلاغ شریعت اکمال و اتمام یافت و دور نبوت پایان پذیرفت و دور امامت که دوره آخر الزمان است با امامت امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز شد.

پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله هر پیغام لازم را برای هدایت بشر از سوی خدا بمردم رساند. لذا رشته هدایات الهیه و بیان رسالات سماویه بوسیله امامت ائمه طاهرین علیهم السلام در همان محدوده بسیار وسیع شریعت کامله مصطفوی ادامه و استمرار یافت.

خلاصه عدم نبوت در این دور از زمان دلیل برعدم وجود صلاحیتهای پیغامبری در ائمه طاهرین علیهم السلام نیست بلکه برای اینست که آن موضوعاتی که باید بوسیله پیغمبران ابلاغ و اتمام حجت شود همه با رسالت جامعه و باقیه اسلام ابلاغ گردید، و ابلاغی اتم و اکمل از آن نخواهد بود.

بنابراین در مسئله افضلیت ائمه طاهرین علیهم السلام به این ملاحظه خدشه ای وارد نخواهد شد.

اگر چه این توضیح لابد منته بود ولی چون با بیان آن قدری از اصل مطلب دور شدیم، تکرار می کنیم که مقصود از امامتی که نبوت با آن اعجاب انگیز و جذّاب است یا امامت شخص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است بشرحی که بیان شد، و یا مقصود از امامت، امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام است که از ارکان دین اسلام است و بحکم



" الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (1) دین و نعمت خدا به آن کامل و تمام گردید و در واقع دور آخر الزمان که دور امامت ائمه علیهم السلام است با آن آغاز و الی یوم القيامة استمرار خواهد یافت.

اگر مقصود از امامت این معنی باشد معنای (الموتقة بالامامة) معنای خواهد بود نزدیک به همان معنای آیه کریمه (الیوم اکملت لکم دینکم...) و هم چنان که در آیه ابلاغ، ولایت و امامت اکمال دین معرفی شده در این جمله نیز جلاء شجره نبوت و چشمگیری و اعجاب انگیزی آن با امامت بیان شده است که با تأمل در معنای نبوت و امامت و ابعاد وسیعی که دارند بر اهل بصیرت و معنی پوشیده نیست و در عین حال اشاره به اتحاد شجره نبوت و ولایت است چنان که فرمود

: «أنا و علی من شجرة واحدة و سائر الناس من أشجارٍ شتى» (2).

و علی کل حال و بنابراین وجه به هر دو بیان مراد از این جمله ها «السلام علی الشجرة...» سلام بر شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که منبع و مظهر نبوت و مرکز نزول وحی و مؤید و منصور به امامت است.

نکته قابل سؤال اینست که بنابراین وجه، در ابتدا نمودن زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با سلام به حضرت رسول صلی الله علیه و آله به چه ملاحظه است؟

جواب این سؤال و نکته این ابتداء را اهل ادب می دانند زیرا پیشاپیش اداء احترام و عرض سلام به امیرالمؤمنین علیه السلام تقدیم سلام به حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله بسیار مناسب و مطابق بلاغت و تکلم به مقتضای حال است این حسن ادب در محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که بمنزله نفس نفیس پیغمبر صلی الله علیه و آله است، تعظیم از شخصیتی است که شخص امیرالمؤمنین علیه السلام در

ص: 216

1- 206. (1). سورة مائدة، آیه 3.

2- 207. (2). المزار، محمد بن المشهدی، ص 576 ..

همه جا و همه حالات خود را که مجموعه عظمت‌های معنوی و ارزشی بود در برابر عظمت او خاضع معرفی میکرد و زنده نگاهداشتن یاد و نام آن حضرت را از اهمّ شعائر و فرائض میدانست.

بسیار سزاوار و قابل تحسین و بلیغ است و سزاوار است دیگران هم در مناسبات و فرصت‌های مختلف از همین روش پیروی نموده نام و یاد پیغمبر صلی الله علیه و آله را فراموش ننمایند و در مقام تعظیم و حق شناسی از هر کس و هر مقام، حق شناسی از آن بزرگ پیامبر عظیم الشان الهی صلی الله علیه و آله را ترك ننمایند و مقدم بدانند.

از خداوند متعال توفیق حق شناسی از آن حضرت و اهل بیت طاهرینش صلوات الله علیهم اجمعین را مسئلت مینمایم.

چون کلام قدری طولانی شد در همین جا مطلب را به پایان می‌رسانیم فقط تذکراً عرض می‌کنیم که همه این گونه عبارات و جمله‌ها که در ادعیه و زیارات و احادیث است بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام است و خواندن و گفتن آن هر شخص را حسب اطلاعات و معارفی که خود دارد بگوشه‌ای و ناحیه‌ای از فضائل آن بزرگواران متوجه می‌سازد و در عین حال باید بگوئیم:

این شرح بی نهایت کز وصف دوست گفتند حرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد

و چند جمله از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام را در مدح پیغمبر صلی الله علیه و آله و فضایل اهل بیت علیهم السلام که مناسب با مطالبی است که عرض شد زینت بخش این نوشته می‌نمائیم.

قال علیه السلام

: «اختاره من شجرة الانبياء و مشكاة الضياء و ذوابة العلم و سرّة البطحاء و مصابيح الظلمة و ينابيع الحكمة»<sup>(1)</sup>.

ص: 217

وقال: «فاخرجه من افضل المعادن منبتاً واعزّ الارومات مغرساً و من الشجرة التي صدع منها انبيائه و انتخب منها امثاله عترته خير العتر و اسرته خير الاسر و شجرته خير الشجر نبتت في حرم و بسقت في كرم، لها فروع طوال و ثمرة لاينال»(1).

وقال عليه السلام

: «نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة و معادن العلم و ينابيع الحكم»(2).

جعلنا الله من المتمسكين بحبل ولايتهم و الفائزين بشفاعتهم صلوات الله عليهم اجمعين. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين.

### دعای شریفه «اللهم یا شاهد کلّ نجوي و موضع کلّ ...»

س 7. تقاضامند هستم مختصری و خلاصه ای کوتاه از آن جهت که وقت گرانبهای شما را نگرفته باشم از دعای شریفه شب عرفه و شبهای جمعه (اللهم یا شاهد کلّ نجوی) و چند خاصیت دنیائی و آخرتی این دعا شریفه را برای اینجانب مرقوم فرمائید.

ج. جملات اولیه دعا این است «اللهم یا شاهد کلّ نجوي و موضع کلّ شکوي و عالم کلّ خفیه و منتهی کلّ حاجة یا مبتدءاً بالنعیم علی العباد یا کریم العفو یا حسن التجاوز یا جواد یا من لایواری منه لیل داج و لایبحر عجّاج و لا سماء ذات ابراج و لا ظلم ذات ارتجاج یا من الظلمة عنده ضیاء الخ»(3).

یعنی خدایا ای کسی که شاهد و ناظر هر نجوی و سرّی هستی و ای کسی که محل و مورد شکایت هر دردمندی هستی و ای خدایی که هر امر مخفی را میدانی و ای کسی که همه حاجتها و نیازها بتو هست و ای کسی که بدون در خواست بندگان آنها را ابتداءً

ص: 218

1- 209. (1). نهج البلاغة، خطبه 94.

2- 210. (2). نهج البلاغة، خطبه 109.

3- 211. (3) 1. بحار الانوار، ج 94، ص 227. اقبال سید بن طاووس، ج 2، ص 50..

مشمول نعم خود قرار داده ای ای خدایی که عفو کریمانه و گذشت نیکو داری و ای خدای صاحب جود و بخشش و ای کسی که شب تاریک و دریای صیحه زننده چیزی را از او نمی پوشاند و نمی تواند مخفی کند و هیچ آسمان دارای برجاها و تاریکی های بسته شده یعنی بسیار تاریک مانع او از اطلاع بر خفیات نیست و ای کسی که تاریکی نزد او روشن است یعنی تاریکی و روشنی برای او تفاوت ندارد.

البته این دعای شریف طولانی و مشتمل است بر فرازهای آموزنده ای که موجب تکمیل توحید و خداشناسی است که مجال نقل و توضیح آنها نیست.

چنانکه ادعیه دیگر نیز که در مناسبتهای مختلف از اهل بیت طهارت و عصمت علیهم السلام وارد است موجب تقویت ایمان و توحید و نبوت و ولایت و عقیده صحیح بمعاد و فضائل و کمالات انسانی و تربیت کننده و سازنده انسان هستند و نیز مشتمل بر آنچه از امر دین و دنیا برای بشر ضرورت دارد و یا مطلوب است می باشند.

این مهمترین خاصیت دعای شب عرفه و جمعه نسبت به دین و دنیای انسان است و دیگر اینکه بر حسب روایت دعای مذکور سبب آمرزش انسان است انشاء الله موفق باشید. والله العالم

### حدیث نحن صنایع ربنا

س 8. آیا جمله:

(نحن صنایع ربنا و الخلق بعد صناعتنا)

حدیث صحیح رسیده از معصومین علیهم السلام است؟

ج: جمله شریفه:

«نحن صنایع ربنا و الخلق بعد صناعتنا»

در ضمن توقیع شریف که در احتجاج ج 2 ص 278 (توقیعات الناحیه المقدسه) و در بحار الانوار از جمله در ج 53 ص 178 «باب ما خرج من توقیعاته الشریفه» رقم 9 به لفظی که ذکر شد روایت شده است، و در نهج البلاغه شریف در نامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه به این لفظ است: «فانا صنایع ربنا و الناس بعد صناعت لنا» این نامه نامه 28- در نامه های حضرت

ص: 219

امیرالمؤمنین علیه السلام است که آن را در جواب معاویه مرقوم فرموده اند، و سید رضی می فرماید از محاسن نامه ها و کتاب هاست. بنابراین صدور این جمله به یکی از این دو لفظ بلکه هر دو لفظ مورد اعتماد و اطمینان است.

### حدیث نقطه باء بسم الله

س 9. فرمایشی از حضرت امیر علیه السلام وارد است که به صورتهای گوناگون بیان شده است از جمله به صورت زیر که علامه دهدار در مفاتیح المغالیک آورده است:

«قال امیرالمؤمنین علیه السلام: اسرار کلام الله فی القرآن، و اسرار القرآن فی الفاتحه و اسرار الفاتحه فی بسم الله الرحمن الرحیم، و اسرار بسم الله فی باء بسم الله و اسرار الباء فی النقطة تحت الباء و انا النقطة التي تحت الباء».

منظور حضرت از این فرمایش چیست؟ و باء بسم الله و نقطه زیر آن به چه معنی است؟

ج. این خبر را که مرقوم داشته اید در کتاب مفاتیح المغالیک دهدار (1) از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است حقیر هر چه تفحص کردم در مقدمه و خاتمه و فصول دوازده گانه این کتاب این خبر را نیافتم شاید باز هم فحوص حقیر کامل نبوده است.

آنچه از این مقوله در کتاب مرقوم، از آن حضرت روایت شده است این خبر است که در مقدمه از آن حضرت نقل کرده: «اول ما اظهر الله من خلقه النقطة، و اول ما اظهر الله من

ص: 220

---

1-212. (1). محمود بن محمد متخلص بعبانی از يك مورد کتاب او استفاده مي شود که در قرن دهم زیست داشته است..

الكون الالف» و سپس می گوید: هم از کلام آن حضرت است: «العلم نقطة كثرها الجاهلون».

لازم به تذکر است که کتاب مذکور در عین اینکه خالی از بعض فوائد نیست و در علم باصطلاح حروف و اعداد و تکسیر و غیره است، مشتمل است بر مطالب ضعیفه و اعلام و اسماء بی مسمی و الفاظ و تعابیر عجیبه و غریبه و بلکه در بعض موارد منافی با عقاید حقّه است و بخش عمده ای از مطالب آن مأخوذ از باصطلاح اهل سرّ و عرفان از اهل تسنّن است و اگرچه مفاتیح المغالیق آن را نام نهاده قسمت مهم یا بیشتر محتویات آن اگر مهملات نباشد مغلق و دور از فهم است، و مطالعه آن موجب تضييع عمر و اتلاف وقت است، و اشتغال به مثل این کتاب جامعه را از علوم و حقایق و معارف و صنایعی که برای دنیا و آخرت مفید است باز می دارد.

به هر حال خبر مذکور چه در آن کتاب باشد یا در غیر آن باشد در کتب معتبره و حتی در مثل موسوعه عظیمه شریفه بحار الانوار بر حسب فحص و کاوشی که شد وجود ندارد فقط در مناقب ابن شهر آشوب به نقل بحار الانوار ج 40 ص 165 ب 93 ع 54 در ضمن شرح حدیث طولانی و مفصلی که مشتمل بر مطالب مهمه است و افضلیت آن حضرت را از همه علماء و متخصصان در کلّ علوم ثابت می نماید می گوید: «و منهم الفلاسفة و هوارجحهم قال علیه السلام: انا النقطة انا الخط انا النقطة انا النقطة و الخط» سپس در مقام شرح آن می گوید: «فقال جماعة: ان القدرة هي الاصل و الجسم حجاب، و الصورة حجاب الجسم لان النقطة هي الاصل و الخط حجاب و مقامه، و الحجاب غير الجسد الناسوتي و سئل عن العالم العلوي فقال: صور عارية من المواد عالية عن القوة و الاستعداد الخ (1) و (2).

ص: 221

---

1-213. (1). مناقب شهر آشوب.

2-214. (2). بحار الانوار، ج 40، 165، ب 93، 544..

علامه مجلسی آن دریای موج علم و فکر و غواص بزرگ احادیث و آثار اهل بیت اطهار علیهم السلام پس از بیاناتی در خصوص این دو خبر، می فرماید: «لایخفی علی من له ادنی تتبع فی کلامه علیه السلام ان هذا الکلام لایشبه شیئاً من غرر حکمه و احکامه بل لایشبه کلام اصحاب الشریعة بوجه، و ائمة ادرجت فيه مصطلحات المتأخرین و هل رأیت فی کلام احد من الصحابة و التابعین او بعض الائمة الراشدين لفظ الهیولی او المادة و الصورة او الاستعداد و القوة، و العجب ان بعض اهل دهرنا ممم ضلّ و اضلّ كثيراً يتمسکون فی دفع ما یلزم علیهم من القول بما یخالف ضرورة الدین الی امثال هذه العبارات، و هل هو الاکمن یتعلق بنسج العنکبوت للعروج الی اسباب السماوات او لایعلمون ان ما یخالف ضرورة الدین و لو ورد باسانید جملة لکان مؤولاً او مطروحاً مع ان امثال ذلك لاینفعهم فیما هم بصدده من تخریب قواعد الدین هدانا الله و ایاهم الی سلوک مسالك المتقین و نجانا و جمیع المؤمنین من فتن المضلین».

از این کلام قاطع کافی و شافی این تحریر کم نظیر بلکه بی نظیر حال اینگونه اخبار مرسل که در کتابهایی مثل مفاتیح المغالیک یا کتب صوفیه نقل شده معلوم می شود.

اگر علامه مجلسی هم نمی فرمود هر شخص آشنا به معارف دین و هدایت‌های قرآن مبین و کلمات حضرات معصومین علیهم السلام می فهمد که اسناد این جمله ها به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آقائی که فرمود «و انا لامراء الکلام و فینا تشبیت عروقه و علینا تهدلت غصونه»<sup>(1)</sup> صاحب آن خطبه های فصیح و بلیغ که در وصفش گفتند: «کلامه فوق کلام المخلوق و دون کلام الخالق» از صواب دور است و برای درج در همان مثل کتاب مفاتیح المغالیک مناسب است.

به هر حال در اینکه آن حضرت و سائر ائمه علیهم السلام حمله سرالله و کتاب الله و خزنه علم الله و من عنده علم الکتاب و صاحب سائر مقامات عالیه و اوصاف جلیله ای

ص: 222

هستند- که در مثل زیارت جامعه و احادیث معتبره دیگر فرموده اند- شکی نیست ولی باید همه اعتقادات یا برهان عقلی محکم یا مصدر و نصّ قرآنی و یا روایی معتبر داشته باشد.

در شرح این حدیث با اینکه فاقد سند است و اعتمادی به صدور آن از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست هر شرح و تفسیر که هر کس از آن بنماید اگر مضمون آن با آنچه از شرع رسیده مخالفت نداشته باشد باز هم موجب اطمینان نفس به آن نمی شود و چون دلالت آن بر معنایی ظاهر نیست ادعای اطمینان به مراد آن جایز نیست، و لب فرو بستن و از نسبت دادن آن به آن بزرگواران و خودداری کردن اولی است.

کلمات معجزه آیا ظاهره الدلالات- که فراگیر همه معارف اعتقادی و هدایت‌های دینی و اخلاقی و مبین برنامه های خیر و سعادت دنیا و آخرت بشر باشد- به قدری زیاد است که هر چه همگان بخوانند و بگویند و بنویسند تمام شدنی نیست و به فرمایش علامه مجلسی حاجت به این عبارت نیست.

در خاتمه تذکر و توجه به این نکته هم لازم است که اگرچه بر حسب احادیث کثیره، حدیث آن بزرگواران صعب و مستصعب است و «لا یتحمّله الا- ملک مقرب او نبی مرسل او عبد قد امتحن الله قلبه للایمان»<sup>(1)</sup>، اما این در مورد احادیثی است که انتساب آن به آن بزرگواران علیهم السلام طبق شرایط معینه قابل قبول باشد و شامل اینگونه احادیثی که متخصصان بزرگ علم حدیث آن را نمی پذیرند نیست.

مراد از صعوبت و استصعاب و دشواری امر حمل و احتمال حدیث در این احادیث شریفه معنایی بالاتر از روایت حدیث است و آن احاطه به روایات و عام و خاصّ و مطلق و مقید و مضامین آن از جهت موافقت با کتاب و احادیث مسلّمه و عقاید حقّه

ص: 223



است که شخص صلاحیت اظهار نظر در جهات متعدد روایات و شرح و تفسیر ورد و قبول آنها را بر حسب ضوابطی که در خود روایات است داشته باشد.

در این میدان و این گونه تحمّل حدیث اصحاب خاص ائمه علیهم السلام مثل سلمان و محمد بن مسلم و زرارة و مشایخ بزرگ حدیث قم و اصحاب اجماع و اجلاء محدّثین و امثال کلینی و صدوق و شیخ طوسی و علامه مجلسی و من یلیهم من مهره فنّ الحدیث و نظرات استاد عالیقدر ما آیه الله العظمی بروجردی قدس سره را باید نام برد که عمر خود را در احادیث و جهات متعدد مربوط به آن صرف کرده و خلاصه خُبْرَاء علم حدیث بشمار می روند و از مصادیق «عبد امتحن الله قلبه للايمان» می باشند.

این تحمل فقط روایت حدیث نیست بلکه از کثرت مراوده و تلاش پیرامون احادیث سنداً و متناً و ... حاصل می شود که البته صعب و مستصعب است و توفیق آن نصیب هر کس نمی شود و هر محدّثی مجلسی نمی شود، که در این حدّ وسیع عالم به احادیث باشد.

و در اینجا اگر چه مجال اطاله کلام واسع است ولی به همین اشارات به اهمیت و قداست و جلالت فن حدیث اکتفا می کنیم.

غرض در اینجا این است که کسی توهم نکند که اینگونه احادیث که مورد نقد مثل علامه مجلسی است از احادیث صعب مستصعب است و بنابراین سلیقه صوفیانه و باصطلاح عارفانه یا فیلسوفانه خود را به این قبیل احادیث و بیان احتمالات مستند سازد.

### توضیح «الهی سجد لك سوادى و خیالی و بیاضی»

س 10. در مصباح المتهجّد آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در شب نیمه شعبان در سجده می گفت: «الهی سجد لك سوادى و خیالی و بیاضی» منظور از سواد و خیال و بیاض چیست؟

ج. مراد ظاهراً عرض کمال عبودیت به تمام وجود و اعضاء و ظاهر و باطن است و چون سواد به معنی جسم شخص است ممکن است به این معنی تفسیر شود که جسم شخص

من و شخصیت و فکر و خیال من همه در برابر تو خاضع و ساجدند و همانطور که به معنی سجده اختیاری همه اعضاء قابل تفسیر است، به معنی سجده تکوینی همه اعضاء و فکر و خیال انسان مثل سائر مخلوقات قابل تفسیر است " وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ "(1).

### حدیث «كنت مع الانبياء سرّاً و مع رسول الله جهراً»

س 11. در مصباح الهدایه آمده است که حضرت علی علیه السلام فرمود: «كنت مع الانبياء سرّاً و مع رسول الله جهراً»

ج. جمله ای است معروف اما در کتب معتبره حدیث، مصدری برای آن نیافتم بلی در کتاب (کلمات مکنونه) که به مرحوم فیض نسبت داده می شود در صفحه 186 از حضرت رسول صلی الله علیه وآله بدون ذکر مصدر و سند روایت نموده است:

«و بعث علیاً مع کلّ نبی سرّاً و معی جهراً» معنی معیت ظاهراً معیت به نصرت و اعانت است اگر سند معتبری برای حدیث پیدا شود شرح و تفسیر آن آسان است.

### آیا حدیث کساء معتبر است؟

س 12. آیا حدیث کساء بنظر حضرتعالی مورد اعتبار است؟ و در حال روزه داری می توان آنرا نسبت داد؟ (چنانچه مستحضرید این نسبت در حدیث هم به خدای متعال است و هم به معصومین سلام الله علیهم-) خواهشمند است مشروحاً بیان بفرمائید.

ج. اصل اجتماع آن انوار طیبه و شخصیتهای بزرگ الهی در زیر کساء و نزول آیه تطهیر در شأن ایشان مسلم و متواتر قطعی است و بر حسب روایات مکرر واقع شده است و از جمله این روایت مشهور و مفصلی است که خوانده می شود و منقول از عوالم با سند

ص: 225

است بهر حال خواندن آن چون به این لفظ خوانده می شود (روی) روایت شده است هیچ اشکالی ندارد و از مصادیق کذب بر خدا و پیغمبر نیست.

### صحت و سقم زیارت ناحیه مقدسه

س 13. مدتی است اهل منبر از زیارت معروف به ناحیه مقدسه بسیار نقل قول می کنند نظر شریف را در صحت یا سقم آن مرقوم فرمائید:  
ج. به کتاب مزار و بحار الانوار باب 24 ج 8 ص 317 الی ص 328 مراجعه شود.

### حدیث در مورد نقش شیری که به امر امام رضا علیه السلام حمید بن مهران را خورد

س 14. در باب چهل و یکم عیون اخبار الرضا علیه السلام جریانی روایت شده که در مجلس مأمون، حضرت علی بن موسی علیه السلام به نقش شیری بر روی پرده اشاره کردند و آن تصویر زنده شد و شخص میمون صفتی را که دست به تمسخر حضرت دراز کرده بوده پاره کرده و خورد ایضاً طبق نقل یکی از کتب ابن شهر آشوب در کتاب مناقب شبیه این جریان را بحضرت موسی بن جعفر علیه السلام نسبت می دهد. سؤال اینجانب این است که آیا چنین روایتی سنداً مخدوش نیست؟ و آیا صرف حرکت و سخنان مضحکه آمیز، انسان را مهدورالدم می کند؟

ج. روایت باب 41 عیون اخبار الرضا علیه السلام از حیث سند ضعیف است اولاً بواسطه قدحی که در کتب رجال از محمد بن قاسم استرآبادی شده است. ثانیاً، مجهول بودن حال یوسف بن زیاد و علی بن محمد بن نیاز که محمد بن قاسم از آنها روایت کرده است و ثالثاً، بجهت مجهول بودن پدران آنها که واسطه آنها در روایت از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می باشند.

ولی چنان که می بینیم صدوق علیه الرحمه از محمد بن قاسم مترضیاً علیه نام برده و در کتاب من لایحضره الفقیه نیز در چهار مورد از او روایت دارد که یکی از آنها بعین این سند است که محمد بن قاسم آنرا از دو نفر روایت کرده است که می توان گفت شیخ صدوق اعلی الله مقامه این دو نفر را میشناخته است و این احتمال در اسناد کتب اربعه نیز قوی است که روایات مشایخ ثلاثه در کتب اربعه از بعضی ضعاف از جهت العیاذ باللہ عدم مبالات آنها به ضعف راوی نبوده است بلکه در خصوص روایت و سندی که داشته اند قرائن بر اعتبار وجود داشته که بر آن قرائن اعتماد فرموده اند.

به هر حال در اینجا نمی خواهیم صحت سند حدیث را اثبات کنم ولی احتمال اعتبار آنرا حتی به سند ضعیف قوی می دانیم.

راجع به متن و مضمون حدیث عرض می شود که این استبعاد که شخصی بمجرد استهزاء و اهانت به امام علیه السلام و سخنان مضحکه آمیز مهدورالدم و مستوجب این عقوبت باشد صحیح نیست، به جهت اینکه:

اولاً- اگر این استبعاد بجا باشد در بعض معجزات انبیاء و عقوباتی که بر امم سابقه وارد شده نیز جاری می شود مسئله مسئله جزئی و شخصی نیست مسئله رد امامت امام و خدشه وارد کردن به رکن مهم از ارکان ایمان بوده است که با تشکیک آن مرد در اجابت دعاء حضرت در طلب باران ظهور اعجاز قاطعی مناسب و لازم بوده است مقام احقاق حق بوده است.

ثانیاً- این نحو توهین به امام علیه السلام و تلاش برای ابطال امر آن حضرت حتماً کفر و ارتداد و موجب هدر دم فاعل است.

ثالثاً- روایتی است که خاصه و عامه به الفاظ متقاربه نقل کرده اند: «سیکون فی امتی کل ما کان فی بنی اسرائیل حذوالنعل بالنعل و القذة بالقذة حتی لو ان احدهم دخل حجر ضب لدخلتموه»(1)

در مورد اعجاز حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام وارد است که عصا وقتی بصورت اژدها درآمد "فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (2)" همه آن مصنوعات سحره را بلعید و سپس بصورت عصا درآمد. آن نقش دو شیر نیز که بر حمید بن مهران حمله کرده و او را پاره کرده و خوردند و بحال خود برگشتند.

غرض از این تفصیل این است که استبعاد در این حکایات که نظائر آن و بسا عجیتر از آن در معجزات انبیاء سلف سلام الله علیهم و در معجزات شخص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سائر ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده وقوع یافته است محلی ندارد.

مع ذلك چنان که عرض شد سند روایت در همان حدی است که بیان کردیم و واقعه هم من حیث کیفیتها را استبعاد نمیکنیم و قدرت ائمه علیهم السلام که «عمال ارادة الله و مآذون من الله و عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون» می باشند را انکار نمی کنیم.

### تکرار بعضی از فقرات دعاها

س 15. در مجالس دعا خوانی و زیارت خوانی مرسوم است که نصف دعا یا ربع دعا را خواندند شروع می کنند به مرثیه خوانی و سینه زنی و گاهی بطور دلخواه برخی از فقرات دعا را چندین بار تکرار می کنند، یا برخی از افراد در مواقعی در بین دعا احساساتی می شوند و شعر

ص: 228

---

1- 218. (1). عیون أخبار الرضا، 218/1.

2- 219. (2). سوره شعرا، آیه 45 ..

می خوانند با توجه به اینکه در برخی از کتب دعائی با تمسک به احادیثی از معصومین سفارش شده که دعا را با آنکه از اعمال مستحبی است باید بهمان نحوه وارده خوانده شود چه در حفظ و مراعات صورت آن و چه در عدد آن یعنی هر چه دستورالعمل است باید بهمان منوال عمل شود و هیچ نحوه تخطی و مداخله در آن روا نمی باشد. خواهشمند است برای اینکه مجالس دعا خوانی ما از برخی نابسامانی ها جدا شود و صورت مقبولتری بیابد در این رابطه ارشاداتی را مرقوم فرمائید.

ج. تکرار دعا و قرآن غیر از اضافه کردن بر آنست اما آنچه در بعض روایات از آن نهی شده اضافه کردن است مثل (والابصار) بر (یا مقلب القلوب) اما تکرار (یا مقلب القلوب) و نیز دعا برای حضور قلب بیشتر و اقرار و اعتراف به عبودیت زیادتز اشکال ندارد مثلاً در دعای کمیل (یا نور یا قدوس) مکرر بگوید. بلی اگر بقصد ورود و این که اصل دعا مکرر وارد شده بخواند جائز نیست.

اشعار و گفته های عادی بعنوان مرثیه خوانی یا مناجات اگر مناسب حال باشد و صورت قطع دعا پیدا نکند و مخصوصاً اشعار به اصطلاح عارفانه که بسا مفهوم آنها شرع پسند نیست نباشد آن هم اشکال ندارد. ولی بهتر این است که این زوائد و حواشی را در دعا وارد نکنند و همه متحد الشکل بخوانند.

### **توضیح پیرامون حدیث «الحقیقه» منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام**

س 16. احتراماً به استحضار می رساند اینجانب در خلال تحقیقی که داشتم در کتب مختلف از جمله کتاب الله شناسی، ج 3، ص 31 به نقل از کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار اثر عالم ربانی سید حیدر آملی (ره) در اصل الاول ص 175 تحت شماره 327، و همچنین در کتب مجالس

المؤمنين و سفينة النجات و حكمت الهی مرحوم آية الله الهی قمشه ای (ره) مترجم قرآن مجید در ص 269 و ... به حدیثی برخوردارم که ابتدا حدیث را از کتاب الله شناسی ج 3 س 31 بیان می کنم.

كُمیل بن زیاد نخعی از حضرت امیرالمؤمنین پرسید: مَا الْحَقِيقَةُ؟!

قَالَ:

مَا لَكَ وَ الْحَقِيقَةُ؟! قَالَ: أَوْ لَسْتُ صَاحِبَ سِرِّكَ؟! قَالَ: بَلِي! وَ لَكِنْ تَرَشَّحُ عَلَيْكَ مَا يَطْفَحُ مِنِّي! قَالَ: أَوْ مِثْلَكَ يَحْتَبُّ سَائِلًا؟! قَالَ: الْحَقِيقَةُ كَشَفُ سُدِّ بَحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا! قَالَ: مَحْوُ الْمُؤَهُومِ مَعَ صَدْحِ الْمَعْلُومِ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا! قَالَ: هَتَاكَ السُّتْرَ لَغَلْبَةِ السُّرِّ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا! قَالَ: جَذْبُ الْأَحَدِيَةِ بِصِفَةِ التَّوْحِيدِ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا! قَالَ: نُورٌ يَشْرُقُ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِّ، فَتَلُوْحُ عَلَيَّ هِيَ كِلِ التَّوْحِيدِ أَثَارَةٌ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا! قَالَ: أَطْفِ السَّرَاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ. (1)

خواهشمندم ابتدا در مورد سند حدیث و مصدر آن و انتساب آن به حضرت علیه السلام نظر خود را فرموده و در ادامه در مورد مطالب وارده با فرمایشات ارزشمند خود بنده را مشرف و مستفیض فرمایید.

ج. راجع به خبر (الحقیقة) که شرح و سند آن را خواسته اید عرض می شود: برای این خبر در کتابهایی که مورد مطالعه ام بوده سندی ندیده ام، و گمان نمی کنم در کتابی سندی برای آن یافت شود.

کتابهایی که نام برده بودید هیچ يك اعتبار روائی ندارند و قابل اعتماد نیستند در سفینه البحار هم اگر نقل شده باشد حتما بطور ارسال است و به نظر می رسد نزد علامه مجلسی صاحب موسوعه عظیمه بحار الانوار قدس سره نیز عدم اعتبار آن ثابت بوده است که در

ص: 230

بحار الانوار نقل فرموده است. زیرا بعید است که مثل ایشان که انواع کتب را برای جمع آوری احادیث در اختیار داشته اند بر آن اطلاع نیافته باشند و عدم نقل آن به جهت عدم اطلاع باشد.

مرحوم علامه مجلسی قدس سره در کتاب السماء و العالم بحار حدیثی دیگر از جناب کمیل رضوان الله علیه در مورد نفس نقل فرموده است که آن هم مرسل و بی سند است. به این لفظ: «

انه قال سالت مولانا امیرالمومنین علیا علیه السلام فقلت له: یا امیرالمؤمنین ارید ان تعرفنی نفسی؟ قال: یا کمیل ای الانفس ترید؟...  
الحديث. (1)

سپس می فرماید: «هذه الاصطلاحات لم توجد في الاخبار المعتبرة المتداولة و هي شبيهة اضغاث احلام الصوفية و قال بعضهم في شرح هذا الخبر الخ».

به هر حال مثل این خبر سؤال از حقیقت ظاهرا در غیر کتابهایی مثل جامع الاسرار سید حیدر آملی یافت نمی شود. او کسی است که بگفته خودش و به نقل قاضی نورالله شهید پس از سه تفسیری که بر قرآن کریم نوشته تفسیری در تأویل قرآن مجید نوشته که خود بدان افتخار می نماید. و هم او کسی است که باز هم، به نقل قاضی نورالله در شرح و یا نقدی که بر فصوص دارد در مسئله وحدت وجود با محی الدین اتفاق نظر دارد و قاضی نورالله قول به وحدت وجود را از محی الدین چنین نقل می کند، (وجود خالق همان وجود مخلوق است و عبادت اصنام عبادت حق است بلکه هر که عبادت بت می کند عبادت خدا کرده است).

به هر حال غرض، تحقیق این مطالب و بیان عقائد او نیست والله اعلم بحاله و غرض هم حکم به جعل و وضع این خبر نیست فقط مقصود بیان این است که احتمال وضع و جعل آن منتفی نیست. و از احتمال صدور آن ضعیف تر نمی باشد.

ص: 231



اما شرح و معنای حدیث چنان که ملاحظه می فرمائید جمله های آن هیچ يك واضح الدلالة نیستند و بر فرض صدور مخاطب آن که مثل جناب کمیل است معنای آنرا فهمیده است و دیگران نمی توانند آن را بطور جزم معنی کنند و به گوینده آن نسبت دهند.

مرحوم آیه الله والد قدس سره به مناسبتی در کتاب مصباح الفلاح شرحی که البته احتمالی صرف است بر آن مرقوم فرموده اند و حقیر نیز شرحی را پیرامون آن بیان کرده ام ولی حقا باور بخش و مفید نیست در معارف دین نمی توان به اینگونه اخبار بی سند و بی اصل و این جملات متشابه اعتماد نمود.

اگر مثل این حدیث سند صحیح و معتبر داشته باشد در شرح و تفسیر آن نمی توان معنایی را به جزم به گوینده آن نسبت داد و همان بهتر که با الهام از محکّمات قرآن کریم و هزاران روایت و حدیث شریف که اگر تمام عمر را صرف فراگرفتن آنها نمایم بیشتر از خوشه ای از خرمن معارف و قطره ای از بحار تعالیم و هدایت های قرآن و حدیث نخواهد بود. همگان ایمان و معالم دین خود را کامل کنیم و در مثل اینگونه متشابهات صرف وقت ننمایم و خود را معطل نکنیم و حتی در کسب علوم که قابل کسب هستند نیز دستور شریف: «خذوا من کل علم ارواحه و دعوا ظروفه فان العلم کثیر و العمر قصیر»<sup>(1)</sup> را به کار بندیم انشاءالله.

### توضیح احادیث آمرین به معروف و تارکین عمل به آن

س 17. در کتاب تحریرالوسیله ج 1 کتاب امر به معروف مسئله 20 می فرمایند:

«لا- یشرط فی الأمر و الناهی العدالة او کونه آتیا بما امر به و تارکا لما نهی عنه و لو کان تارکا لواجب و جب علیه الامر به مع اجتماع الشرائط

ص: 232

---

1- 222. (1). نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، 9 ..

كما يجب ان يعمل به ولو كان فاعلاً لحرام يجب عليه النهي عن ارتكابه كما يحرم عليه ارتكابه»<sup>(1)</sup>.

حال با ملاحظه این مطلب و روایات و آیاتی که در باب قبح امر بلاعمل وارد شده وجه جمع را از حضورتان مسئلت می نمائیم ضمناً نظر شریفتان را در مورد روایات ذیل بیان بفرمائید.

فی مصباح الشریفه عن الصادق علیه السلام: «من لم ينسلخ من هواجسه و لم يتخلّص من آفات نفسه و شهواتها و لم يهزم الشيطان و لم يدخل فی كنف الله و امان عصمته لا يصلح للامر بالمعروف و النهی عن المنکر لانه اذا لم يكن بهذه الصفة فكلّ ما اظهر يكون حجة علیه و لا ينتفع الناس به. قال الله تعالى: " أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ... " و يقال له: يا خائن اتطالب خلقی بما خنت به نفسك و ارحیت عنه عنانك».

تفسیر صافی سوره بقره آیه 44

1. فی سفینه البحار عن البحار عن الصادق علیه السلام: «انّ شرّ الناس حسرة يوم القيامة من وصف عدلاً ثمّ عمل بغيره و بهم فسر الغاؤون فی قوله تعالى «فكذبوا فيها هم و الغاؤون»<sup>(2)</sup>

فی الکافی ایضاً بسند عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام فی قول الله عزّوجلّ: " فَكُذِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ هُم قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلًا بالسنتهم ثمّ خالفوه الى غيره.<sup>(3)</sup>

ص: 233

1- 223. (1). تحرير الوسیلة، ج 1، کتاب امر به معروف، مسأله 20.

2- 224. (2). سوره شعراء، آیه 94.

3- 225. (3) 2. المیزان، 293/19، سوره شعراء، آیه 94..

ج. يك دسته از آیات کریمه و احادیث شریفه دلالت بر وجوب هدایت و ارشاد جاهل و بیان احکام و امر به معروف و نهی از منکر مطلقاً دارند حتی اگر شخص آمر و ناهی عامل بمعروف و تارك منکر نباشد که اگر عمل به معروف و امر به آنرا ترك کند دو واجب ترك کرده و اگر یکی از آنها را ترك کند يك واجب ترك کرده است.

دسته دیگر آیات و احادیثی هستند که دلالت بر ذم آمر بمعروف و تارك عمل به آن و ناهی از منکر و مرتکب آن دارند مثل قوله تعالی

"أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ" (1) و "لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ" (2) و مثل روایات شریفه ای که در ذم کسانی وارد شده که عدلی را وصف کنند و عمل به آن نمایند که در کتاب مستطاب کافی جلد 2 ص 299 و 300 و آنچه مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار (کتاب کفر و ایمان) باب 111 (من وصف عدلاً ثم خالفه الی غیره) که دلالت بر اشتراط وجوب وعظ و امر به معروف و نهی از منکر به عمل دارند.

بنظر ممکن است توفیق بین طائفتین به این نحو باشد که طائفه دوم حمل بر کسانی شود که آنرا وسیله برای کسب شهرت و جاه و مقام و برتری کردن بر دیگران قرار بدهند مانند حکام و ولات جور و علمای یهود نه برای محض ارشاد و هدایت بخیر، چنین کسانی مخاطب این خطابات هستند.

همچنین ممکن است حمل بر متجاهرین به معاصی و نهیشان از منکری که خود به آن متجاهر و امر به معروف که خود تظاهر به ترك آن دارند بشود. والله العالم

ص: 234

---

1- 226. (1) 3. سوره بقره، آیه 44.

2- 227. (2) 4. سوره صف، آیات 2 و 3..

## بیان مراد از جمله «نزلونا عن الربوبية و قولوا فينا ما شئتم»

س 18. مراد از این کلام چیست؟ «نزلونا عن الربوبية و قولوا فينا ما شئتم».

ج. اگر این جمله صدورش از معصوم ثابت باشد معنایش این است که ما واجد تمام مقامات و کمالات انسانی هستیم ما را از مقام ربوبیت و خدائی نازل بدانید و مربوب او بدانید ولی کمالات دیگر که برای هر موجود مافوق جایز است برای ما ثابت است.

## حدیث اثر بسم الله در رفع عذاب

س 19. می گویند حضرت عیسی علیه السلام از قبرستانی عبور کرد ناراحت شد فرمود صاحب قبر در عذاب است موقع برگشتن خوشحال بود و فرمود عذاب از صاحب قبر برداشته شد چون پسرش گفت بسم الله الرحمن الرحيم اگر این حدیث صحیح است آیا هر گناهی که کرده بخشیده شده مثلاً قتل زنا لواط حق الناس و...؟

ج. بلی چنین روایتی وارد شده و بر فرض این که سندش صحیح و مقبول باشد در روایت مشخص نشده که شخص مذکور چه گناهی داشته و در چه شرائطی بوده است.

بنابراین نتیجه ای که از روایت بدست می آید این است که بطور اجمال معلوم می شود که عمل صالح فرزند برای پدر نتیجه خوب دارد و این تشویق و تأکیدی است بر آثار مهمه ای که بر اعمال صالحه مرتب است و بیشتر از این از روایت بدست نمی آید. والله العالم

## آیا اشک چشم کفایت از نماز و روزه می کند

س 20. شخصی در منبر می گوید: اگر پلک چشمت رطوبتی پیدا کرد خداوند خطاب می کند که ای بنده من تمام گناهان تو را بخشیدم. اگر رطوبت به مژه هایش رسید خطاب می شود: تمام حاجات تو را بر

آوردم. اگر از مژه رطوبت یا اشک خارج شد می گوید: بنده من گناهانت را بخشیدم حاجات را برآوردم فردای قیامت عده ای گناهکار را به تو بخشیدم اگر این طور است که با رطوبتی خداوند همه گناهان را می بخشد دیگر چرا مردم زحمت نماز و روزه بکشند؟

ج. در حدیث معروف به سلسله الذهب حضرت رضاسلام الله علیه- فرمود: «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» و مضمون روایت این است که هر کس این کلمه را بگوید از عذاب الهی ایمن است لکن حضرت فرموده: «بشروطها و انا من شروطها» یعنی تنها گفتن این کلمه کفایت نمی کند بلکه شرائطی دارد و من از شرائط آن هستم یعنی گوینده لا اله الا الله باید معتقد به ولایت من باشد.

از این فرمایش استفاده می شود که بسیاری از وعده های آمرزش دارای شرائطی است و بدون تحقق آن شرائط اثری ندارند پس آنچه در این سؤال نوشته اید مسلماً بی شرط و به این توسعه نیست و کسی هم این برداشت را از مثل این اخبار نکرده است. والله العالم

حدیث «من سمع رجلاً ینادی...»

س 21. حدیث

«من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم»<sup>(1)</sup>

را تبیین فرمایید.

ج. این حدیث شریف ظاهراً در مورد استنصار و کمک خواستن برای دفع ظلم و ظالم است که در صورت امکان و در حد وظیفه باید از مظلوم رفع ظلم کرد و اگر هم مطلق باشد باز هم معنایش در حد وظیفه و قدرت و تمکن عرفی واجب است بالاخره نفی اسلام و ایمان در این گونه روایات نفی کمال اسلام و ایمان است نه اینکه حکم به کفر باشد.

ص: 236

---

1-228. (1). وسائل الشیعة، ج 15، ص 141، باب 59 از ابواب جهاد العدو، حدیث 1..

به هر حال از این روایات که بسیار است تأکید شارع مقدس بر قضاء حوایج مؤمنین و اهتمام در اصلاح امور و شئون مسلمانان که از اعظم حسنات است معلوم می شود.

در حدیث است: »

ما عبد الله بشي احب اليه من ادخال السرور علي قلب المؤمن»<sup>(1)</sup>.

سعی

در قضاء حوائج و قدم برداشتن برای قضای حاجت مؤمنین ثوابش از حجها و عمره های متعدد بر حسب روایات بیشتر است.

### مراد از یمین و یسار در ضمن دعای وضو

س 22. در ضمن دعای وضوء

: «اللهم اعطني كتابي يميني و الخلد في الجنان بيساري»

یمین و یسار چیست؟

ج. اختصاص یمین در دعاء بر حسب آیات قرآن مجید مثل " فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (2) ثابت است و جمله «و الخلد في الجنان بيساري»<sup>(3)</sup> ظاهر معنایش طلب اعطاء نامه خلد در جنان به یسار است و اشاره به این است که از هر دو سود مشمول رحمت قرار بگیرم و یسر و یسار شامل حالم باشد.

### پیرامون دعای معراج و ختم ناد علی کبیر

س 23. دعایی در بازار موجود است به نام دعای معراج و دعای ختم نادعلی کبیر که ضمیمه نامه خدمتتان ارسال می شود خواستم بدانم آیا سندی دارد چنانچه معتبر است اعلام فرمائید همچنین خرید و فروش آن چه حکمی دارد؟

ج. دعاهاى معتبر و واضح المضمون و صحيح العبارة در کتب ادعیه مثل مصباح شیخ طوسی و کتاب دعای بحار بسیار است و همین کتاب مفاتیح نیز که دسترس است

ص: 237

1- 229. (1). وسائل الشیعة، ج 8، ص 483.

2- 230. (2). سوره حاقة، آیه 19 و سوره انشقاق، آیه 7.

3- 231. (3). کافی، 2/ 118..

مشمول بر ادعیه کثیره معتبر است لذا حاجت به این نسخه های غیر معلوم السند و حتی مشتمل بر بعض اغلاط لفظی و مضامین باصطلاح درایه- غریب نیست.

توجه به این نسخه ها مردم را از برکات آن دعاها مآثور و استفاده از مثل صحیفه سجّادیه کامله و صحیفه ثانیه و ثالثه و رابعه باز می دارد و لذا ترویج و خرید و فروش و نشر آنها نیز مطلوب نیست.

### **انجام اعمال و اوراد مخصوص به زمان یا مکان، در غیر محل ورود**

س 24. آیا اعمال و اوراد و یا ادعیه ای که در جای خاص و یا زمان مخصوصی وارد شده را می توان به رجاء مطلوبیت آن، در غیر آن جا و زمان خاص به جا آورد؟ یا این که مشروعیت انجام آن تنها منحصر به همان زمان و مکان خاص است؟

ج. اگر مضامین و مطالب آن مطلق باشد و مربوط بخصوص آن مکان نباشد مثل اکثر ادعیه و اوراد و زیارات، خواندن آن در هر کجا بقصد استحباب مطلق دعا و زیارت و ذکر جایز و بلکه مستحب است.

### **معنای جمله «واقلنی من صرعة ردائی» از دعای صباح**

س 25. آیا جمله: «واقلنی من صرعة ردائی» در اواسط دعای صباح معنایش چیست؟

ج. جمله واقلنی اللهم من صرعة او واقلنی من صرعة ردائی بفتح الراء او دائی ظاهر این است که طلب اقاله و حفظ است از سقوط و افتادن بواسطه رداء که هلاکت است یا از سقوط بواسطه داء که مناسب این است که مراد گناه باشد و یا طلب حفظ است از حالت هلاکت یا گناه؛ به هر حال اضافه صرعة به رداء اضافه مسبب به سبب است.

س 26. جمله معروف

: «لا یرد الاحسان الا...»

سند شرعی دارد.

ج. در این خصوص روایتی در نظر ندارم.

### توضیح حدیث شریف «ان الله یرضی لرضاک...» در مورد حضرت زهرا علیها السلام

س 27. با توجه به حدیث پیامبر در مورد فاطمه زهرا علیها

السلام «ان الله یرضی لرضاک و یرغضب لیرغضبک»

آیا این نقص در ذات خدا نیست که اختیار خود را به بنده خود می دهد؟

ج. راجع به این حدیث شریف مناسب دیدم تیمناً و تبرکاً به طور اختصار نخست به سند و لفظ و ترجمه و معنی و شرح آن اشاره ای بنمایم و در ذیل به سؤال شما پاسخ عرض کنم.

الف) سند: این حدیث شریف

: «یا فاطمة ان الله یرغضب لیرغضبک و یرضی لرضاک

« از احادیث مشهور بین الفریقین (شیعه و سنی) است که هر دو طایفه آن را روایت کرده اند. از جمله محب الدین طبری در ذخایر العقبی، صحه 39 از مسند حضرت امام رضا، علیه السلام، و شرف النبوه ابی سعد و معجم ابن مثنی روایت کرده است هم چنین در مجمع الزوائد، جلد 9، صفحه 203 از طبرانی نقل کرده و نیز در کنز العمال، حدیث 37752 و در اسد الغابة، جلد 5، صفحه 522 و ابن حجر در تهذیب التهذیب، جلد 12، ص 442 و در کتابهای متعدد دیگر روایت شده است.

و این حدیث در مسایل متعدد مدرک و مستند است مانند مسئله امامت و خلافت و مسئله تعیین فرقه ناجیه، و مثل آن در حق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، نیز وارد و ثابت و مسلم است.



ب) ترجمه: با توجه به اینکه کلمه (انّ) دلالت بر تأکید بر تحقق و وقوع موضوع و حتمی بودن آن دارد ترجمه حدیث شریف این است: یا فاطمه البتّه (یا به تحقیق و به طور حتم و یقین) خدا برای غضب تو غضب می کند و برای رضای تو راضی می گردد.

ج) شرح: در شرح این حدیث شریف به بیان چند امر مهم اکتفا می کنیم:

اول: حدیث بیان اثر مستقیم هر يك از خشم و رضای حضرت فاطمه علیها السلام، است به گونه ای که برای تهدید و توعید و تحذیر از مخالفت با آن حضرت و به خشم آوردن او و هم چنین ترغیب و تشویق به جلب رضا و کسب خشنودی بانوی اول جهان و عالم امکان کلامی بلیغ تر و رساتر از ایندو جمله کوتاه نیست:

«انّ الله یغضب لغضبك و یرضی لرضاک».

دوم: البتّه موجب غضب و رضای حضرت سیده النساء علیها السلام، کار و اقدام و هر گفتاری است که موجب آن می گردد ولی از حدیث استفاده می شود که غضب و رضای فاطمه زهرا علیها السلام، موجب غضب و رضای خدا می شود و این تعبیر (یغضب لغضب فاطمة) با (یغضب لما یغضبها) از لحاظ افاده مطلب و ذوق و ادب و بیان ارتباط و اتصال حضرت زهرا علیها السلام با مبدأ اعلی بلیغ تر است.

سوم: از حدیث شریف استفاده می شود فاطمه زهرا علیها السلام، در چنان مرتبه قدسیه ای قرار دارد که خشم و رضایتش همه جا و در هر مورد به جا و خدا پسند منزّه از عیب و نقص است و اگر چنین نباشد خدا از خشم او به خشم نمی آید و از رضای او راضی نمی گردد، و این موقعیت هم دلیل بر عصمت و هم بر علم لدنی آن حضرت است زیرا جاهل و غیر معصوم، بسا بی مورد غضبناک و بسا بی مورد خوشحال و فرحناک می گردد.

پس، از این حدیث هم مقام عصمت و هم علم آن حضرت به حقایق ثابت می گردد.

چهارم: از این حدیث شریف استفاده می شود که غضب فاطمه سیده النساء العالمین علیها السلام، به حق است و رضای او به حق و راهش و کارش و گفتارش و اعتراضش، و ردّ

و قبولش همه حق است و معیار و میزان شناخت حق است در اصول و فروع قول و فعلش مثل قول و فعل همسر عظیم المقام و رفیع المنزلش حق و حجت است. هر کس مغضوب او باشد حتماً بر باطل و مغضوب خدا است و محبوب و مقبول او محبوب و مقبول درگاه خدا است.

غضب فدك، غضب خلافت از علی علیها السلام، و استیلاى دیگران بر امور مسلمین همه و هر يك موجب غضب فاطمه شد و به حکم این حدیث موجب غضب خدا گردید.

در خاتمه علاوه بر مطالب فوق، جواب سؤال شما که آیا این نقص در ذات خدا نیست که اختیار خود را به بنده خود می دهد این است که دادن اختیار نیست خدا از برای غضب فاطمه غضب می کند مثل این است که از برای مظلوم به سبب ظلم ظالم بر او غضب می کند یا از کار نیک و عمل صالح بنده اش از او راضی می شود چیزی خلاف اختیار نیست و خدا به اختیار خشم و غضب می نماید و به اختیار از بنده اش راضی می شود مقتضای صفات جلالیه و جمالیه او همین است.

آیات متعدد قرآن در مورد غضب و رضای خدا بر همین معنایی که در این کلام معجز بیان نبوی صلی الله علیه و آله درج است دلالت دارند.

### **سند زیارت ناحیه مقدسه**

س 28. با عرض اعتذار بجهت تصدیق اوقات شریف خواهشمند است نظر مبارك را در مورد صحت و سقم زیارت ناحیه مقدسه امام زمان عجل الله تعالی فرجه شریف را بفرمایید.

ج. این زیارت شریفه چنان که در بحار الانوار علامه عالی مقام مجلسی علیه الرحمه از مزار کبیر نقل فرموده است مروی از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف است، رجوع فرمائید به بحار الانوار کتاب المزار 41 زیارت 8 ص 317 الی 328

ص: 241

و هم به باب 35 زیارت 38 ص 231 الی 249 اگر چه این را فرموده است: ظاهر این است که از تألیف سید مرتضی رضی الله عنه است.

ولی ظاهر این است که اگر تمام آن از ناحیه مقدسه نباشد اقتباس از این زیارت باشد به هر حال هر يك مشتمل بر مطالب عالیه و ذکر مصائب جلیله آن حضرت است که دلیل بر این است که انشاء کننده در نهایت قدرت ادبی و فصاحت و بلاغت و اطلاع از مقامات ولایت است و خواندن به قصد رجاء و تأمل در مضامین آن و سوگواری و گریه در آن مصائب همه موجب اجر و ثواب بسیار و مزید معرفت و بصیرت و بیداری و آگاهی است.

### آیا در نقل حدیث، نقل عین لفظ لازم است؟

س 29. در وقائع الایام مرحوم حاج ملا تبریزی جلد صیام حدیث نقل کرده اند به این مضمون «

یا فاطمه والذی بعثی بالحق نبیاً بشیراً و نذیراً انه متی متّ و زوجک غیر راض منک ما صلّیت علیک یا فاطمه ما من امرأة تزینت. الحدیث» (1).

منظور از سؤال این است که اهل حدیث می دانند که خطاب (متی متّ) از باب ایاک اعنی و اسمعی یا جاره است اما نقل حدیث بعنوان متی متّ برای عوام خوش آیند نیست و اگر ناقل حدیث بگوید پیامبر بزرگوار اسلام فرمود اگر زنی شوهرش از او ناراضی باشد من بر او نماز نمی خوانم مسئله را کلاً نقل کند، آیا جائز است.

ج. در نقل این حدیث نقل عین لفظ لازم نیست ممکن است به این نحو بگوید که استفاد از بعضی احادیث تأکید و تشدید بر امر رضایت زوج از زوجه است.

ص: 242

نظیر این در حدیثی از طرق عامه راجع به فاطمه مخزومیه نیز نقل شده است که بعضی علماء عامه در نقل آن به نام حضرت فاطمه علیها السلام تأدباً تصریح نکرده اند.

به هر حال این هم معلوم است که صدق قضیه شرطیه مستلزم صدق طرفین نیست علاوه بر این همانطور که مرقوم فرموده اید از باب ایاك اعنی و اسمعی یا جاره است و اگر کسی هم با توضیحات لازم نقل کرد رفع اشکال می شود. والله العالم

### مراد از اقسام ذکر شده در احادیث احتکار

س 30. نظر حضرتعالی در مورد احتکار چیست؟ آیا احتکار در جنس های ویژه ای است که در روایات وارد شده؟ یا این که این اقسام که در روایات ذکر شده از باب ذکر مصادیق چیزهای مورد نیاز اکثر مردم می باشد؟

ج. در حبس گندم و جو و خرما و کشمش و روغن و هر چیزی که فقدان و کمیابی آن اختلال در زندگی مردم ایجاد کند حکم احتکار ثابت می باشد.

### تسامح در ادله سنن

س 31. تسامح در ادله سنن در منظر جنابعالی چه جایگاهی دارد؟

(همچنان که مستحضرید اقوال گوناگونی در این زمینه ایراد شده است و با تکیه بر احادیث من بلغ بسیاری از افراد بی قید و بند حدیث مطرح می کنند و کتابهای روایی گزینشی، بدون دقت نظر چاپ می کنند که متأسفانه فرهنگ خاص را به وجود می آورد).

ج. مضمون احادیث من بلغ به حکم خود این احادیث ثابت است و نمی توان صحت آن مضمون و آن احادیث را به این عنوان که موجب سوء استفاده بعضی شده یا می شود مورد تردید قرار داد. از بیشتر یا همه حقایق و مطالب حقه اهل اغراض سوء و اهواء،

ص: 243

سوء استفاده کرده و می نمایند ولی حق و حقایق مخفی نمی ماند و اخبار ضعیف و مجعول و معلول و اخبار صحیح و معتبر نزد اهل فن و علماء علم حدیث مشخص است؛ باید در هر مسئله به اهل فن و متخصص در آن فن رجوع نمود. و برای اطلاع از مجموع مطالب مربوط به این احادیث می توانید به نوشته های حقیر در اصول مراجعه نمائید.

### توضیح عبارت «لله بلاد فلان» از نهج البلاغه شریف

س 32. در عبارت «لله بلاد فلان»، آیا ممکن است امام علیه السلام در مدح خلفا سخن گفته باشند؟

(البته لازم بذکر است که توضیح آقای فیض الاسلام برای جوانان قانع کننده نمی باشد لطفاً معظم له در این باره شرح دهید متشکرم)

ج. نهج البلاغه متضمن دو نوع از خطبه ها و نامه ها و بلکه پندها و حکم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است:

در يك نوع از آن، تمام خطبه یا نامه نقل شده است و در نوع دیگر خطبه و نامه و کلام تقطیع شده یعنی آنچه نقل شده بخشی از خطبه و کلام و کتاب است سید اجل شریف رضی بر حسب نظر و مقصد خود که در این کتاب داشته آن بخش را نقل نموده است.

لذا گاه به علت تقطیع، دریافت کل مقصد امام علیه السلام برای خواننده مشکل می شود آنچه از خطبه و بخشی از آن استفاده می شود فصاحت و بلاغت و استعمال الفاظ و کلمات فصیحه و بلیغه و نکات بسیار مهم ادبی است که همان عنوان «و انا لأمرء الکلام و فینا تشبیت عروقه و علینا تهدلت غصونه» معلوم می شود اما کل مراد و مضمون از خطبه و کلام، معلوم نمیشود مگر اینکه به تمام آن دست یابی داشته باشیم.

این جمله: «لله بلاد (بلاء) فلان الخ»<sup>(1)</sup> نیز تقطیع از یک کلام و بخشی از یک مقال است که نمی توان بدون احاطه بر تمام آن دانست که غرض متکلم مدح بوده یا ذم یا ذم دیگری مثل عثمان به توصیف روعی یا مقصد دیگر داشته اند.

آنچه را می توان با توجه به بررسی کل اوضاع و افعال و کلمات دیگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مثل خطبه شقشقیه داشت این است که در اینجا اگر مراد از فلان، عمر بوده باشد حضرت می خواسته اند عثمان را تنبیه نمایند که حفظ ظاهر هم نکرد و برای حفظ عقیده عوام نسبت به خودش هم رفتار نمود و چنان عمل کرد و که مردم به او و اعمال او کاملاً بدبین شده و موجبات شورش بر خود را با آن سیاست نابخردانه و حفظ نکردن ظاهر و مسلط کردن بنی امیه بر مسلمانان و خیانت های کلان در بیت المال مسلمین آن وضع را جلو آورد.

اعتراض به او است که چرا مثل سلف خود عمل نمیکنی و حفظ ظاهر نمی نمائی او اگر چه غصب خلافت کرد و اساس انحرافات را پی ریزی نمود اما سیاسانه و زیرکانه حفظ ظاهر می کرد که مردم بر او شورش نکنند و با روشی که در باطن بسیار بدتر از معاویه بود دنیا را ترک نمود و اکنون با اعمال و رفتار سوء عثمان مردم از او به نیکی یاد می کنند. و به عبارت دیگر بی باکی و گستاخی عثمان در بی اعتنائی به حفظ رضای عوام موجب شد که عوام، عصر عمر را بستانند.

حاصل این است که اگر کل این کلام در دست بود حقایقی در آن اکتشاف می شد که بسا کمتر از شقشقیه نبود از این بیانات نمی توان به امیرالمؤمنین علیه السلام مدح سیاستهای عمر را استناد داد.

ص: 245

## توضیح در مورد عبارت «و بالبراءة مَمَّن قاتلك...» در زیارت عاشورا

س 33. در مفاتیح الجنان و سایر جزواتی که بر اساس این کتاب تهیه شده، عبارت «و بالبراءة مَمَّن قاتلك و نصب لك الحرب» در حاشیه عبارت «أنتی أتقرب الی الله و الی رسوله و الی أميرالمؤمنین و الی فاطمة و الی الحسن و الیک بمولاتک و بالبراءة مَمَّن أسس ذلك...» نوشته شده است. از آنجا که به نظر می رسد عبارت «و بالبراءة مَمَّن أسس أساس ذلك» بدون آنچه در حاشیه آمده، صحیح نمی باشد و در ضمن در کتبی همچون کامل الزیارات ابن قولویه (ره) و مصباح المتهدّج د شیخ طوسی (ره) عبارت «و بالبراءة مَمَّن قاتلك و نصب لك الحرب» در متن زیارت آمده است، آیا این عبارت حاشیه، جزء زیارت بوده و قرائت آن لازم است؟ یا به عنوان نسخه بدل باید در حاشیه باقی بماند و قرائت آن لازم نیست؟

ج. بر حسب آنچه کتاب مصباح و کامل الزیارات و کتابهای دیگر که از این دو کتاب، زیارت شریفه عاشورا را نقل کرده اند، عدم صحّت متن مفاتیح الجنان در این فقره استفاده می شود.

مضافاً به این که بر حسب متن مفاتیح، قرار داشتن جمله «و بالبراءة مَمَّن أسس أساس ذلك» بعد از فقره «أنتی أتقرب الی الله...» اگر چه معلوم است که مشار الیه «ذلك» ظلم و جور بر اهل بیت علیهم السلام است در ظاهر لفظ تهافت مانند است، زیرا ذلك که باید بر حسب قاعده، جمله ماقبل مشار الیه آن باشد که به قرینه جمله ماقبل آن را باید مشار الیه آن دانست ولی اگر فقرات زیارت بر حسب کتاب مصباح و کامل الزیارات و کتابهایی که از آنها نقل کرده اند باشد، کلام تامّ و مطابق با ذوق ادبی و موازین است.

## توضیح در مورد عبارت «و ابدأ به أولاً...» در زیارت عاشورا

س 34. همچنین در دو کتاب یاد شده یکی از فقرات زیارت عاشورا به این شکل ذکر شده است

«... وابدأ به أوَّلًا ثمَّ الثَّانِي والثَّالِث والرَّابِع...»

با توجّه به اینکه ثانی و ثالث در این عبارت به همراه «ال» آمده و در کتاب مصباح کفعمی نیز «الاول» به عنوان نسخه ذکر گردیده، این احتمال وجود دارد که عبارت صحیح «... وابدأ به الأوَّل ثمَّ الثَّانِي...» باشد.

در ضمن در مقامات حریری آمده است که مواردی همچون اول، بعد، قبل و... که ظرف هستند، به ضمه خوانده می شوند، مگر در حالتی که به چیزی اضافه شده باشند. در این صورت باید عبارت فوق را چنین خواند «و ابدأ به اول ثم الثانی و الثالث» نظر مبارک در این زمینه چیست؟

ج. عبارت کامل زیارات غیر از این است و جمله «و ابدأ...» در آن نیست، و لفظ مصباح این است: «و ابدأ به أوَّلًا ثمَّ الثَّانِي ثمَّ الثَّالِث ثمَّ الرَّابِع» و اصل و اعتبار بر مصباح شیخ است، اگرچه بعض شارحین فرموده است در بعض نسخ مصباح که ظاهراً مرادش مصباح شیخ است «و ابدأ به الأوَّل» است اظهر است لاتحاد النظم و السياق و لذا کتبناه فی المتن و جعلناه اصلاً و کتبنا المنون فی الهامش.

بدیهی است مجرد حفظ اتحاد نظم و سیاق موجب جعل آن در متن نیست اگر (أوَّلًا) در نسخ معتبره موجود باشد.

اما حریری چنان که علامه ادیب صاحب کتاب شفاء الصدور بیان کرده است و اوّلًا را در مثل «و ابدأ به أوَّلًا» به قول شاعر قیاس کرده است که گفته است:

عمرك ما ادري و اني لا وجل على اينا تغدو المنية اول

ص: 247



غفلت از این کرده است که ضم در اینجا مبنی بر این است که اسماء لازمة الاضافة اگر مضاف الیه آنها لفظاً محذوف باشند و معنأً مراد باشند مبنی بر ضم می باشند، چنان که اگر مضاف الیه مذکور یا لفظ آن در تقدیر باشد در این صورت معرب است بدون تنوین مثل ابدأ به من اول و همین جمله «خصّ أنت أول ظالم» و اما اگر نه لفظ مضاف الیه و نه معنی مراد باشد و مقصود مثل قبل ما و بعد ما باشد در این صورت منصوب و منون است مثل و ساغ لی الشراب و کنت قبلاً و مثل ابدأ به اولاً و اولاً در «و ابدأ به اولاً» بدون مضاف الیه است لا لفظاً و لا معنی و تنوین برای تنکیر است.

بناء علی ما ذکر محتمل این است که نسخه بدل (و ابدأ به الاول) از کسی باشد که (و ابدأ به اولاً) را غلط گمان کرده و به گفته صاحب شفاء الصدور از این غفلت کرده است که با اعتبار سند این زیارت بلکه قطعیت او بین شیعه و این که آن کلام همه ائمه علیهم السلام بلکه حدیث قدسی است و تطابق جمیع نسخ بر این چه اعتنایی بقول حریری است.

### کیفیت قرائت زیارت عاشورا در ایام سال

س 35. برخی بر این عقیده اند که چون زیارت عاشورا در روز دیگری غیر از روز عاشورا خوانده شود، باید به جای «

انّ هذا الیوم یومٌ تبرکت ...»

چنین خواند:

«ان یوم عاشورا یوم تبرکت ...»

آیا این عقیده درست است؟

ج. این نظر، نظر شریف علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه است که در بحار می فرماید «قوله علیه السلام: ان تزوره فی کل یوم هذه الرخصة تستلزم الرخصة فی تغییر عبارة الزيارة كأن یقول: اللهم ان یوم قتل الحسین علیه السلام یوم تبرکت به، و قال بعض الشارحین و هذا هو الحق الذی لا بد منه و لا محیص عنه.

ص: 248

و حقیر هم همین نظر را تأیید می‌کنم و اگرچه مؤلف کتاب شفاء الصدور اصرار ورزیده است که به همان عبارت «اللهم انّ هذا يوم» خوانده شود، و فرموده است که اینجا مثل «اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله» نیست و به روایت عبدالله بن سنان و دعاء غریق که در کتاب شریف کمال الدین روایت شده است و به روایت اسماعیل بن الفضل که در خصال روایت است و بر حسب آن اسماعیل بر «یحیی و یمیت» (و یمیت و یحیی) را افزود امام علیه السلام فرمود «لا- شك فی ان الله یحیی و یمیت و یحیی و لکن قل كما أقول» یعنی شکی نیست که خدا زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند و لکن چنان که من می‌گویم بگو و هم چنین به روایت علاء بن کامل که در کافی روایت شده است استشهاد می‌نماید که علاوه بر ذکرى که امام علیه السلام به او تلقین کردند «بیده الخیر» را اضافه نمود، به او هم حضرت صادق علیه السلام فرمودند که خیر بدست او است ولی چنان که من می‌گویم بگو.

اما با کمی دقت معلوم می‌شود که مسأله با این مواردی که در این روایات است فرق دارد، و به همان «اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله» شبیه تر است.

البته تصرف در متون اخبار و الفاظ احادیث مخصوصاً ادعیه و زیارات جایز نیست و معایب بسیار دارد و در مقام نقل روایت باید در مثل همین مورد را نیز عیناً با لفظ «اللهم انّ هذا يوم...» روایت نمود و مثل اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله را نیز با عین همین لفظ باید روایت کرد اما در مقام عمل به روایت باید بر کفن هر کس اسم خودش نوشته شود و اسم اسماعیل صحیح نیست.

اما آنچه را که صاحب شفاء الصدور به فرمایش خود از اهل حکمت برهانیه و اصحاب حکمت ایمانیه نقل فرموده اصلاً قابل استناد و حجت شرعی نیست که در این جا مجال بحث از آن نیست و ظاهر این است که بر حسب این بیان در مقام قرائت زیارت در غیر روز عاشورا جمله «و هذا يوم فرحت» بمثل «وهو» تبدیل شود ولی «وفی هذا اليوم وفی موقفی هذا» به همان لفظ قرائت شود چنان که از این بیان هم معلوم شد که اگر خواننده

دعای بعد از زیارت زن باشد باید الفاظ مشتق مذکر را به تأیید بخواند مثل زائراً و متوسلاً و منتظراً و تائباً و حامداً را زائرة و متوسلة و ...

مخفی نماند که در توجیه قرائت به لفظ مأثور در غیر روز عاشورا بعض وجوه گفته شده که نمی توان بر آنها اعتماد نمود مثلاً یکی از شارحین از بعض مشایخ خود که او را از اکابر و اعظام بلکه از اوتاد و اطواد معرفی نموده، نقل نموده که اصرار بر اشاره بخصوص روز زیارت در غیر روز عاشورا نموده است و عین کلام او بفارسی بر حسب نقل این شارح این است:

«شبهه ای نیست در اینکه از روز وقوع این حکایت جانسوز از برای بنی امیه تا مدت مدیده هر روز، روز شادی و هنگام مبارك بادی بوده پس اگر نسبت به ایام هفته ملاحظه کنی هر روز، روز تبرک ایشان است بلکه نسبت به سال اگر ملاحظه کنی به يك ملاحظه چنین خواهد بود پس اگر هذا اشاره کرده شود به خود همان یوم غیر عاشورا صحیح خواهد بود چنان که تجویز امام علیه السلام نیز ظاهر در این است و کاشف از این است که هر روز به اعتباری محل تبرک ایشان واقع شده و می شود، و می توان توجیهی ادقّ از این نمود و آن این است که هر يك از این ایام هفته لا- محالة روز عاشورا اتفاق افتاده به این اعتبار که یوم عاشورا یوم تبرک ایشان است هر يك از این ایام هفته یوم تبرک ایشان واقع شده الخ».

چنانکه ملاحظه می شود هر دو وجهی که برای اشاره بودن «هذا یوم» به روز زیارت در غیر روز عاشورا تصور شده مقبول نیست اما وجه اول برای اینکه در صورتی وجیه است که جمله (تبرکت فیه) باشد و با «تَبَرَّكَتْ بِهٍ» موجه نیست.

و اما وجه دوم اینکه گفته شود «هذا» به روز زیارت غیر روز عاشورا از این جهت اشاره می شود که هر يك از ایام هفته در طی سالهایی که بر روز عاشورا گذشته مصداق روز عاشورا شده است و چنان که در آن سال به خصوص آن روز اشاره صحیح بوده است در طول سال هم به همین مناسبت که یکی از افراد و مصدق مثلاً چهارشنبه یا سه شنبه با

روز عاشورا متحد بوده به صدها و هزارها روزهای چهارشنبه که هر کدام فرد و مصداق مستقل روز چهارشنبه می باشند اشاره شود و آن روز را «یوم تبرکت به بنو امیه» بخوانیم.

هر کس قریحه ادبی و ذوق سلیم داشته باشد می فهمد که این گونه مناسبت سازی و همه روزها را روز مبارک باد بنی امیه قرار دادن قابل قبول نیست.

به هر حال پرداختن به این توجیحات بیشتر از این شاید اطاله وقت باشد و نظر خالی از تکلف، همان نظر علامه مجلسی رحمه الله است. نهایت امر اگر کسی بخواهد احتیاط کند و در غیر روز عاشورا علاوه بر جمله مثل یوم قتل الحسین علیه السلام جمله «انّ هذا یوم» را هم بگوید اشکال ندارد.

### **تکرار بعضی از فقرات زیارت عاشورا**

س 36- در مجالس عمومی قرائت زیارت عاشورا مرسوم است که برخی از فقرات این زیارت را چند مرتبه تکرار می کنند آیا این کار مشکلی ندارد؟

ج. آنچه بالخصوص در این زیارت وارد است یک مرتبه است ولی تکرار آن بدون قصد ورود برای حصول حال توجه بیشتر بقدری که موجب خروج از صورت قرائت زیارت عاشورا نشود مانعی ندارد.

### **خواندن زیارت عاشورا بدون صد لعن و سلام**

س 37. آیا خواندن زیارت عاشورا بدون صد لعن و سلام ثواب و اثری دارد یا حتماً باید زیارت به همراه صد لعن و صد سلام خوانده شود.

ج. ترتب ثوابهای خاصی که در روایات مربوط به زیارت عاشورا وارد است توقف دارد بر خواندن آن بنحوی که وارد شده و مأثور است و خواندن آن بقصد مطلق زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام و کحلّ الله ابصارنا بتراب مقدم زائریه که اجر و ثواب بسیار دارد، موجب ترتب آن ثوابهای عام است.

## گفتن عبارت «مأة مرة» به جای خواندن صد لعن و سلام

س 38. مواعی که فرصت خواندن صد لعن و صد سلام را نداریم آیا می توانیم بجای خواندن صد مرتبه لعن و سلام به گفتن عبارت «مأة مرة» یا «تسعاً و تسعين مرة» پس از قرائت لعن و سلام قناعت کنیم.

ج. چنان که گفته شد ترتب ثوابهای خاص، متوقف بر زیارت بنحو مأثور است ولی خواندن زیارت عاشورا به این نحو، بقصد استحباب مطلق زیارت، اشکال ندارد.

## آیا صد لعن و سلام باید در يك مجلس گفته شود؟

س 39. آیا لازم است صد لعن و سلام در يك مجلس خوانده شود.

ج. شك نیست که در ترتب کمال ثواب در يك مجلس خواندن معتبر است ولی می توان گفت که این گونه شرایط و رعایت بعضی آداب به عنوان تعدد مطلوب و مستحب در مستحب است، هر چه بیشتر رعایت شود اجر و ثواب و فضیلت آن بیشتر است و اگر امر دایر شود بین ترك مطلق زیارت با خواندن آن در مجالس متعدد، در مجالس متعدد خوانده شود، هر چند بهتر این است که بقصد و نیت استحباب مطلق بخواند.

## آیا خواندن دعای علقمه پس از زیارت عاشورا لازم است؟

س 40. در روایت صفوان آمده است برای رفع حوائج خود زیارت عاشورا و دعای پس از آن (دعای علقمه) را بخوانید آیا همواره خواندن دعای علقمه پس از زیارت عاشورا لازم است.

ج. لازم نیست یعنی ترتب ثواب بر اصل زیارت عاشورا مشروط به این دعا نیست ولی ترك آن با ثوابهای بزرگی که صفوان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده سزاوار نیست و آخر دعوانا الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا ابی القاسم محمد و آله الطاهرين سيما مولانا الذی بذل مهجته فی الله حتی استنقذ عباده من الجهالة و حيرة

ص: 252

الضلالة سيد الشهداء مولانا ابي عبد الله الحسين عليه السلام و على سيدنا صاحب العصر و ولى الزمان بقية الله فى الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين.

### توضیح خبر «شیعتنا العرب و عدونا العجم» از امام صادق علیه السلام

س 41. نظر شما در مورد جمله زیر که نقل از امام حسین علیه السلام است، چیست: «ما از تبار قریش هستیم و هواخواهان ما عرب و دشمنان ما ایرانی هستند. روشن است که هر عربی از هر ایرانی بهتر و بالاتر و هر ایرانی از دشمنان ما بدتر است. ایرانیها را باید دستگیر کرد و به مدینه آورد، زنانشان را به فروش رسانید و مردانشان را به بردگی و غلامی اعراب گماشت».<sup>(1)</sup>

ج. اولاً- سند این خبر به ابي عبد الله منتهی می شود و این کنیه در اصطلاح اهل حدیث راجع به حضرت امام صادق سلام الله علیه است و ضریس بن عبد الملك که بر حسب نقل آنرا روایت نموده است از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق سلام الله علیهما و از طبقه چهارم است بنابراین اگر چه حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه نیز مکنی به این کنیه است لکن در لسان حدیث مقصود امام صادق علیه السلام است.

ثانیاً- لفظ خبر بیش از این نیست که «نحن قریش و شیعتنا العرب و عدونا العجم» و آنچه بعنوان ترجمه آن نوشته اید با اشکالی که بر آن وارد است و روشن است تا آخر از خبر نیست و اضافه شده مگر آنکه بعنوان تفسیر نوشته باشید که آن هم بی وجه است.

ثالثاً- آنکه عجم یعنی غیر عرب که شامل تمام اقوال و ملل غیر عرب می شود نه خصوص ایرانی که در مدح و فضایل آنها احادیث کثیره وارد شده است و بعض آیات قرآن مثل (و آخرین من دونهم) در سوره جمعه به آنها تفسیر شده است.

ص: 253

---

1-234. (1). معانی الاخبار ص 204 ح 71- بحار الانوار کتاب آیات ایمان و کفر ب 9 ح 13، سفینه ط جدید ج 3 ص 417..

رابعاً- فرق است بین اینکه گفته شده باشد «العرب شیعتنا و العجم اعداؤنا» که دلالت بر مدح عرب و ذم عجم دارد و معنایی خلاف واقع است زیرا تمام عرب شیعه نیستند و تمام عجم دشمن اهل بیت علیهم السلام نیستند و بین اینکه گفته شود شیعتنا العرب و اعداؤنا العجم.

مقصود این است که عرب و عجم نگویند و عرب را بر عجم برتری ندهید و از عجم مذمت نکنید ببینید شخص اگر شیعه ما است عرب است یعنی دارای همان صفات خوب و نیکویی است که عرب را به آن مدح می کنید اگر چه عجم باشد، و دشمن ما عجم است یعنی اگر کسی آن صفات نکوهیده را که بحق یا ناحق برای عجم می گویند دارا باشد اگر چه ذاتاً عرب باشد.

معیار فضیلت و شخصیت، تشیع و اخلاق حمیده و ایمان است اختلاف عرب و عجم درست نکنید اگر عرب عنوان ممدوحی است هر کس شیعه است عرب است اگر چه غیر عرب باشد و اگر عجم را عنوانی کمتر از عرب و پایین تر می گویند چنان نیست او شیعه است عرب است و دشمن ما اگر عرب است عجم است و این معنی و تعبیر لطیف و زیبایی است که اهل ذوق آنرا بهتر درک می کنند.

و همان معنای عالی: انّ ولی محمد صلی الله علیه وآله من اطاع الله و ان بعدت لحمته و انّ عدو محمد صلی الله علیه وآله من عصی الله و ان قربت قرابته [235] است و خلاصه معیار و میزان آن در مدح اشخاص شیعه بودن و ولایت اهل بیت علیهم السلام و اقتدا و پیروی از آنها، و ملاک در ذم و قدح، عداوت و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و مخالفت با ایشان است از هر قوم و نژادی که باشند.

خامساً- بعد از همه این توضیحات این خبر از حیث سند ضعیف است یکی از افرادی که در سلسله سند آن قرار دارد صریحاً در کتابهای رجال به ضعف در حدیث توصیف

شده است و دو نفر دیگر هم توصیف به وثاقت نشده اند بنابراین، این خبر در میان اقسام چهارگانه حدیث (1) صحیح (2) موثق (3) حسن (4) ضعیف از قسم چهارم است که به آن فی نفسه برای اثبات امری اعتماد نمی کنند و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

شرح کلمات بُدُوح و مرتاح

س 42. لطفاً معنی دو کلمه «بدوح» (به ضم واو و تشدید دال) و «مرتاح» (به ضم میم) که از القاب خدا هستند را بیان فرمایید.

ج. بنا بر قول اصوب و مطابق با احتیاط اسماء الله تعالی توقیفی است و باید اطلاق اسم بر خدا از طرف شرع یعنی خدا و انبیاء و اوصیاء انبیاء علیهم السلام مجاز باشد و به عبارت دیگر باید در لسان وحی و قرآن و یا احادیث شریفه آن اسم بر خدا اطلاق شده باشد؛ زیرا ممکن است هر اسمی را که ما بر حسب لغت مناسب بدانیم از جهتی یا جهاتی اطلاق آن بر خداوند متعال مناسب نباشد فَمَنْ يَعْرِفْ مَا يَنَاسِبُ اِطْلَاقَهُ عَلَيْهِ تَعَالَى غَيْرَهُ اَوْ الَّذِيْنَ اِطْلَعَهُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَنْبِيَاءِهِ وَ اَوْلِيَاءِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

در خصوص این دو اسم همین معنی ملحوظ است اما اسم «بدوح» از جهت لغت و جهی برای مناسبت اطلاق آن بر الله تعالی نیست و بعضی گفته اند که اسم ملکی از ملانکه است که ناظر بر وصول نامه ها به اشخاص است و لذا پشت نامه ها این ارقام را می نوشتند 2-4-6-8 هر چند حقیر در حدیثی آن را نیافته ام.

و اما اسم شریف «مرتاح» که از ریاحه به معنای نشاط و خرسندی و میل و علاقه به بذل و سخاوت و احساس خفت و سبکی روحی از انجام آن گرفته شده و به عبارت اخری عنوان کسی است که با میل و بدون تحمیل بر نفس و با سهولت ابراز مهر و رحمت می نماید به خلاف آن که بذل و اظهار سخاوت با تحمیل بر نفس و با دشواری و مشقت انجام می دهد، اولی از کاری که می کند خود را سبکبار می یابد ولی دیگری آن را با رنج و زحمت و تحمل مشقت می یابد.

ص: 255



در حاشیه مصباح کفعمی می گوید: «المرتاح: الکریم الذی یرتاح للعطاء و منه الاریحی، و هو الکریم الذی یرتاح للندی قاله الثعالبی و الاریتاح النشاط و سعة الخلق و راح فلان بالمعروف اذا احده له خفة(1)» و قریب به این بیان در نهاییه ابن اثیر است.

بنابراین صحیح است بگویم المرتاح: الذی یسهل له الانعام و الاحسان و یمیل الیه و کانه یدرک بفعله فی نفسه خفة و راحة، فالله مرتاح معناه (و هو اعلم به) انه سمح بالکرم محب للعطاء ما یل الیه بذاته و فی مجمع البحرین: الاریتاح من الله الرحمة و منه (یا مرتاح).

خداوند متعال در مقام احسان با بندگان خود مرتاح است یعنی کاری را که اولاً و بالذات می خواهد نسبت به آن ها انجام دهد و گویی که از آن به خواست و اراده خود رسیده و کامیاب گردیده است (با عرض معذرت که این عبارات بسیار در بیان این مطالب کوتاه است) این معنایی عین معنای (سبقت رحمته غضبه)(2) و (یا مبتدئاً بالنعیم قبل استحقاقها)(3) و (یا من یعطی من لم یسئله و من لم یعرفه)(4) یا نزدیک به آن است.

خلاصه ظرافت این اسم شریف در مقام اطلاق بر باری تعالی در حدی که برای ما قابل درک باشد قابل وصف نیست (ما للتراب و رب الارباب) معنای آن بسیار شامخ و جلیل و جمیل است و در بین اسماء الله الحسنی اگر چه از اسماء مشهوره نیست جلوه خاص و معنای بزرگ خود را دارد.

البته با این ظرافت و شموخ معنی اگر در لسان ادعیه مأثوره از اهل بیت وحی علیهم السلام وارد نشده بود چون اقتضاء ادب عدم ابتداء به تسمیه خداوند متعال به هر اسمی قبل از ورود آن از شرع و وحی و اماناء وحی است خلاف ادب نمی کردیم ولی چون این

ص: 256

---

1-236. (1). حاشیه مصباح کفعمی.

2-237. (2). صحیفه سجادیه، ص 345- بحار الانوار ج 91، ص 239.

3-238. (3) 2. بحار الانوار، ج 51، ص 305.

4-239. (4) 3. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج 3، ص 211..

اسم شریف در دعای معروف جوشن کبیر و در چند دعا دیگر بر خداوند متعال اطلاق شده است خواندن خدا به آن مجاز و ذکر الله است.

رزقنا الله تعالی معرفته و معرفة اسمائه الحسنی و معرفة رسوله و اولیائه علیهم السلام و اعاذنا الله من الزلات و الهفوات.

### حدیث «ان اکثر اهل الجنة البهلاء»

س 43. با عرض سلام در کتاب نهج الفصاحه حدیثی خواندم به این مضمون «ان اکثر اهل الجنة البهلاء» اکثر کسانی که وارد بهشت می شوند ابله‌ند منظور از حدیث چیست؟ و منظور از ابلهان چه کسانی هستند؟ با تشکر از حضرت تعالی.

ج. با فرض صحت حدیث مقصود افراد ساده و خوش گمان بی غلّ و غش و تزویر است .. والله العالم

### ذکر نکردن بعضی از کلمات روایت

س 44. در کتاب معانی الاخبار صدوق رضوان الله علیه حدیثی نقل کرده اند از امام حسن مجتبی علیه السلام که حضرت مجتبی فرمود: سألْتُ خالی هند بن ابی هاله (و كان و صافاً) عن حلیة رسول الله صلی الله علیه و آله منظور این است که اگر ناقل حدیث بگوید حضرت مجتبی سلام الله علیه از هند بن ابی هاله نقل می کند و اشاره نکند به لفظ (خالی) یعنی نگوید من از خالوی خود حدیث نقل می کنم چه صورت دارد زیرا اگر بگوید هند خالوی امام حسن بوده مسأله سؤال آفرین می شود برای کسانی که آگاهی از حدیث و تاریخ ندارند و بعضی خیال می کنند که حضرت خدیجه علیها السلام قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله شوهری نداشته.

ص: 257

ج. به همان نحوی که لفظ حدیث است نقل کند و اگر سؤال آفرین شد توضیح بدهد تا رفع اشتباه بشود. والله العالم

## اسم اعظم الهی

س 45. درباره اسم اعظم توضیح فرمائید.

ج. بعضی فرموده اند اسماء الهی همه اعظم و احسن و عظمی و حسنی می باشند چنان که ممکن است جمله قرآنی (له الاسماء الحسنی) را بر آن دلیل گرفت. نظر دیگر این است که این اسم در بین اسماء پنهان است چنان که این نظر هم هست که علم به آن یا تمام آن به خود خدا اختصاص دارد در بعضی احادیث بعضی اسماء مثل الله یا الحی و القیوم به عنوان اسم اعظم معرفی شده که در این خصوص ممکن است به کتاب بحار الانوار کتاب الذکر و الدعاء ب 11 و 12 و 13 مراجعه فرمائید.

این نظر هم قابل توجه است که اسماء، الاعظم فالاعظم فالاعظم دارند و هر اسمی که معنایش بواسطه وسعت شامل معنای اسم خاص یا اسماء خاصه دیگر باشد و بعبارة اخری دلالت او بر صفات جلال و جمال الهی عام تر از اسم دیگر باشد آن اسم نسبت به اسمی که در تحت آن قرار دارد اعظم است و لذا اسمائی که دلالت بر ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه دارند نسبت به اسماء صفات، اسماء اعظم می باشند.

ناگفته نماند که جمع بین این وجوه و صحت همه ممکن است و به اصطلاح مانعة الجمع نمی باشند.

در این جا تذکر این نکته نیز موجب مزید معرفت است که بر حسب بعض روایات و تفاسیر مراد از اسماء الحسنی در آیه مبارکه "وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا"<sup>(1)</sup> ذوات مقدسه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه زهرا سلام الله علیها و ائمه

ص: 258

معصومین علیهم السلام هستند که اگر الله، الرحمن، الرحیم و ... اسماء لفظی هستند این بزرگواران اسماء اعظم تکوینی خدا هستند.

اسماء تکوینی الله که لایحصى عددها غیره حتی هر برگ درخت و هر قطره باران و هر موجودی که از آن ریزتر و کوچکتر هست اسم تکوینی هستند و دلالت بر خالق و مکون و جاعل و مسمای خود که خدای واحد احد یکتا و بی همتا است دارند و در بین همه این اسماء از زمین و آسمان و شمس و قمر و منظومه ها و کهکشان ها و ریز و درشت، شخص عزیز و بزرگ و بزرگوار حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله اسم اعظم است؛ چنان که به نظر دیگر کل عالم امکان که تمام مخلوقات از ملائکه و انبیاء و ائمه علیهم السلام و زمین و آسمان و ... را شامل است اسم اعظم تکوینی است.

در این جا مطلب زیاد و مجال سخن اندک است؛ "قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا"<sup>(1)</sup>.

اعتصام الوری بمغفرتك عجز الواصفون عن صفتك

تب علینا فاننا بشر ما عرفنا حق معرفتك

### میزان استفاده از کتاب شریف بحار الانوار در فتوا دادن

س 46. مرجع عالیقدر چه میزان از روایات بحار شریف فتوا می دهند؟ چه میزان از حرفهای بعضی از روشنفکر نمایان را درباره ی بحار شریف صحیح می دانند؟

ص: 259

ج. موسوعه عظیمه بحار الانوار نه تنها متضمن مدارك فتوی و احکام است بلکه در همه علوم اسلامی از قبیل تفسیر قرآن مجید و شرح احادیث در کلام، در تاریخ اسلام، در معرفت ادیان و فرق، در اخلاق و آداب، در علم رجال و علوم دیگر مرجع است.

اخیراً فهرست بخش تفسیری آن را یکی از اهل تحقیق در دو جلد قطور تهیه نموده است که از آن می توان اهمیت تفسیری این موسوعه را تا حدی دریافت و خلاصه علوم عقلیه و نقلیه در آن مطرح است و طبعاً مواردی از آن هم برای اهل فضل و نظر و کسانی که در جنبه علمی دارای مایه و پایه ای باشند مورد بحث قرار می گیرد که باید موسوعه ای آنچنان این چنین باشد.

ولی کتاب بزرگ است و عمل علامه مجلسی قدس سره در این کتاب عظیم است همه کس نمی تواند پیرامون مثل این کتاب- که در هر کتابخانه ای باشد تقریباً وافی به رفع نیاز فقهاء و متکلمین و محدثین و مفسرین و دیگران می باشد- سخن بگوید:

و کم من عاتب قولاً صحیحاً و آفته من الفهم السقیم

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطا است سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست

### تفسیر جملات شریفه السلام علیک ایها العلم المنصوب و العلم المصوب

س 47. لطفاً مرحمت فرموده: این سلامها بویژه قسمت دوم آن را توضیح فرمائید:

السلام علیک ایها العلم المنصوب و العلم المصوب [242].

ص: 260

ج. این دو جمله شریفه (العلم المنصوب) و (العلم المصبوب) به دو شأن و مقام بزرگ از شئون عالیه امام علیه السلام شئونی که هر يك از ائمه علیهم السلام صاحب آن بوده اند، اشاره دارند:

1- علم بفتح عین و لام، نشانه و علامتی است که به چیزی دلالت داشته باشد، و چیزی به آن شناخته و دانسته شود، مثل علم الطريق: نشانه راه، یا علم الجیش: نشانه سپاه، یا علم القوم و علم المملكة و الدولة. امام علم منصوب است، یعنی من جانب الله برای مردم (راهروان راه خدا) و برای اینکه به امور دین و دنیای خود معرفت داشته باشند و از جهالت و گمراهی مصون بمانند، علم و نشانه است، و چون حذف متعلق دلالت بر عموم می کند، دلالت دارد بر اینکه هر آنچه مردم در آن نیاز به هدایت الهی دارند، علامت و نشانه می باشند، میزان و معیار و هادی و راهنما و حجت و علم منصوب است، حقانیت هر امری و استقامت هر راهی بوجود او و بفعل و قول (کردار و گفتار) او شناخته می شود، از اینکه بلفظ مفرد تعبیر شده (علم منصوب) استفاده حصر می شود، که در هر عصر، جامع جمیع شئون امامت منحصر بفرد است و این معنای بزرگ و مقام رفیعی است که تفصیل و بیان ابعاد آن محتاج به شرح و تفصیل بسیار است، و بر حسب آیات کریمه قرآن مجید و احادیث متواتره ثابت است، زمین از این علم منصوب هیچگاه خالی نخواهد ماند.

2- العلم المصبوب: علم بکسر عین و سکون لام، و صب بمعنای ریزش و بارش از بالا به پائین، اشاره به مقام عالی علم امام علیه السلام است، علوم الهیه ای لدنیه است که از مقام رفیع حضرت علام الغیوب جل اسمه العلیم، بر قلب مبارک امام ریزش یافته و باریده و ریزش دارد و همواره در ریزش و بارش است.

این دو لقب مقدس (علم منصوب و علم مصبوب) هر يك اشاره به شأنی از شئون ظاهریه و باطنیه امام است که اتصاف امام علیه السلام به هر يك از این دو صفت در ارتباط با دیگری است، بلکه صفت دوم مثل اصل و صفت اولی مثل فرع است یعنی

کسی علم و علامت منصوب است و به امامت منصوب می شود که علمش مصبوب و لدنی و از علم الهی و بی زحمت تحصیل و بدون رفتن به مدرسه باشد و نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت و بغمزه مسأله آموز صدها هزار مدرس شد باشد، مقام علم مصبوب در رتبه مقدم بر علم منصوب است، اما علم منصوب و نصب امام من جانب الله دلیل بر علم مصبوب است و فرق آنها فرق بین اثبات و ثبوت است؛ با هم در ارتباطند مثل ارتباط جمله و کلمه با مدلول و مفهوم آن که کلمه و جمله بدون معنی مهمل است و دال بر معنایی نیست و معنی هم بدون کلمه و جمله، مورد اشاره نیست، دال و مدلول در وجود با هم مقرونند و علم منصوب شأنش شأن کلام است و علم مصبوب شأنش معنی است و از اینجا معلوم می شود که باطن امر ولی و امام، اعظم و اکرم از ظاهر آن است و مقام ولایت باطنیه اکبر از ولایت ظاهریه است، پس امام در رتبه پیش از آنکه علم منصوب باشد، علم مصبوب است، و بر حسب بعضی تفاسیر آیه کریمه "فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ" (1) امر به نصب همین علم و علامت است، چنان که آیات قبل از آن نیز بر زمینه سازی و بیان مناسبت همین نصب است.

ص: 262

س 1. چندی است در بعضی نوشته ها و اظهارنظرها درباره «عده» مخصوصاً «عده» در ازدواج موقت و اذن ولی در ازدواج دختر باکره مطالبی عنوان می شود به این صورت:

### علت نگهداشتن عده

الف- نگهداری عده صرفاً به خاطر اطمینان از عدم وجود جنین در رحم است و چون با وسایل پزشکی (از قبیل: کاندوم، قرص ضد بارداری، تری لیتومی «لوله بستن زنان» وازکتومی «لوله بستن مردان» و نهایتاً آزمایش خون و ادرار و سونوگرافی و بعضاً اخراج رحم از بدن) می توان از عدم وجود جنین در رحم مطلع شد، لذا نیازی به نگهداری عده نیست و نتیجه می گیرند که يك زن می تواند با استفاده از این وسایل در يك روز به ازدواج چند مرد درآید!

### اذن ولی در ازدواج دختر باکره

ب: در این زمان دختران از رشد فکری و عقلانی کافی برخوردارند، همانطور که دختر بالغه بدون اذن ولی می تواند در مال و دارایی خود تصرف کند، در ازدواج نیز مخیر است و در نتیجه اذن پدر یا جد پدری در ازدواج دختر باکره لازم نیست.



ج. علت حکم را ما نمی دانیم تا در صورت فقدان، از حکم دست برداریم و آنچه در بعض موارد ذکر شده حکمت حکم است و تنقیح مناط قطعی ممکن نیست و نمی توان بخاطر امور مذکوره در سؤال حکم قطعی مسلم نزد فقهاء را منتفی نمود.

بنابراین در تمامی موارد مذکوره زن باید عده نگهدارد و اگر در بین عده شوهر کند در حکم زن شوهرداری است که به دیگری شوهر کند و احکام آن از حرمت و بطلان عقد و اجراء حد و غیر اینها تماماً جریان دارد.

نسبت به ازدواج دختر باکره به نظر حقیر احتیاط واجب اینستکه با اذن پدر باشد و احکام شرعیه بمرور از منته تغییر نمی کند حلال محمد صلی الله علیه و اله حلال الی یوم القیمة و حرام محمد صلی الله علیه و آله حرام الی یوم القیامة.

## رقص زن برای زن

س 2. آیا حرام بودن رقص زن برای زن به طور مطلق حرام است یا اینکه می توان گفت که در این دوره و زمانه کارهای واجب تر دیگری مثل رعایت حجاب و متانت است که رقص زن برای زن در کنار آن اهمیتی ندارد؟

ج. چنان که می دانیم گناهان در اسلام و بلکه بر حسب هر نظر مستقیم در يك درجه نیستند و به كوچك و بزرگ و صغیره و كبیره تقسیم می شوند. و واجبات هم در اهمیت با هم تفاوت دارند، مثلاً نسبت به پدر و مادر، ضرب و زدن آنها گناهش از فحش و ناسزاگویی به آنها بیشتر است، و گناه اف گفتن و اظهار انزجار از آنها از گناه فحش و دشنام کمتر است. یا در مورد برادر یا خواهر مؤمن اهانت و استخفاف و تحقیر او حرام و گناه است، اما از دشنام دادن و تهمت زدن به او گناهش کمتر است، و گناه دشنام از زدن و جراحت بدنی کوچکتر است، و گناه کشتن او از همه این گناهان بزرگتر است.

همچنین تجاوز به مال گناهش از تجاوز به ناموس کوچکتر است و خلاصه هم واجبات و فرائض و هم محرمات و گناهان از حیث اهمیت تفاوت دارند.

و بر حسب این درجه بندی نمی توان گناهان کوچکتر را مجاز شمرده و بی اهمیت دانست، انسان آگاه از همه گناهان باید پرهیزد، و به گفته بعضی باید مانند کسی بود که راهی را که در آن خار و خاشاک است طی نمی کند، و از هر خار كوچك و بزرگ پرهیز میکند.

چنانکه در ضررهای دنیوی و جسمی و مالی از هر ضرر و زیان كوچك و بزرگ پرهیز می کنیم، در راه دینداری و در راه خودسازی و کمالات معنوی که اساس شرف و اعتبار انسان است نیز باید از هر ضرر كوچك و بزرگ و هر کاری که به حیات معنوی و روحانی انسان لطمه وارد می نماید پرهیز کنیم. علاوه بر این گناهان صغیره هم اگر تکرار شوند سبب هلاکت روح و سقوط می شوند.

ان شاء الله تعالی سعی کنید که همه تعالیم سعادت بخش دینی را در زندگانی و برنامه امور خود بکار بندید که خیر دنیا و آخرت با بکار بستن این تعالیم عالیه فراهم می شود. و مخصوصاً در امر حجاب هم که به اهمیت آن اشاره کرده اید اهتمام لازم مبذول دارید خداوند شما را ثابت قدم و پایدار قرار دهد.

### **حکمت حرمت پوشیدن صورت برای زنان در حال احرام**

س 3. در احکام حج می خوانیم که برای زن محرم، پوشیدن صورت یا قسمتی از صورت با نقاب یا چیز دیگر حرام است ولی در غیر ایام حج برای زن، احتیاط واجب است که صورت و دو دست را از نامحرم بپوشاند- حکمت این چیست؟ می دانیم که این حکم الهی است ولی آیا در این باره حدیثی داریم که حکمت یا هدف آن را بیان کرده باشد؟

ص: 265

ج. برنامه های حج برنامه هائی استثنایی و حاوی اسرار و اموری است که همه، شخص را به حساب تسلیم احکام الهی و قبول بی غل و غش قلبی هدایت می نماید. بعض اعمال است که در حال عادی محبوب و مستحب است ولی برای محرم حرام است شخص مؤمن هر دو را حکم خدا می داند و همانطور که در روایات اسلامی است پایه تسلیم مؤمن باید چنان محکم باشد که اگر مثلاً نصف يك دانه سیب که حرام فرموده باشند و نصف دیگر را حلال می پذیرد "وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا" (1).

## پیرامون موسیقی

ج. نامه استفساریه آن جامعه گرامی واصل شد. توجه آن عزیزان به تحقیق در مسائل مذهبی مورد کمال تقدیر و تشکر است. امید است از توفیقات الهی برخوردار و انوار معرفت و علم همواره در آن قلوب صافیه در لمعان و ازدیاد باشد جواباً اشعار می دارد:

موسیقی، همیشه و در همه ادوار و اعصار در بین مترفین از مسلمانان و پادشاهان و باصطلاح خلفاء و قشرهای مرفه از این طراز و اهل ملامتی و مناہی جایگاه ویژه داشته و خوانندگان و نوازندگان مورد تشویق و ترغیب آنها بوده و هستند و در بین غیر مسلمان ها مثل بسیاری از محرمات دیگر از قبیل بیگاری و قمار و رقص و غیره و کفر و شرک جایگاه تقریباً همگانی داشته است.

بنی امیه و بنی عباس نسبت به آن کمال رغبت نشان می دادند و موسیقیدانان معروف و خوانندگان و کنیزان خواننده و نوازنده حتی در امور سیاسی و مملکتی هم دخالت می کردند و یکی از نقاط ضعف مهم و مطاعن آنها همین اشتغالشان به لهو و لعب و طرب و موسیقی بوده در حالی که در بین مسلمانان کسانی بوده اند که از شدت گرفتاری، به يك قرص نان نیازمند بودند، بخشیدن هدایا و جوایز از بیت المال مسلمین به

ص: 266

نوازندگان و ...، معروف و مشهور است. مسلمانان تاریخ اسلام همیشه به این اعمال زشت آنها اعتراض داشتند.

فرقی که عصر ما با اعصار گذشته دارد ارتباطاتی است که مردم دنیا را به هم نزدیک کرده است در گذشته جامعه مسلمان از جوامع کفار جدا بود و اگر چه معلوم بود که آنچه در اسلام حرام است مثل شراب و قمار و موسیقی و ارتباطات نامشروع مرد و زن بیگانه در جوامع دیگر از ادوات بلکه جزء هویت آنها است اما این معاصی در دسترس اهل معصیت و افراد شهوتران و عیاش و هرزه از مسلمان ها نبود یا اگر بود دسترسی به آنها برای همه فراهم نبود در عصر ما وسایل معصیت به آسانی در دسترس همه قرار گرفته و هر کسی می تواند مرتکب این محرمات شود.

در گذشته بسیاری خودبخود و ناخواسته از این معاصی دور بودند و اگر غریزه های حیوانی آنها هم کمال علاقه را به هرزگی های مختلف داشت در جامعه اسلامی به آن دسترسی نداشتند ولی در عصر حاضر خودداری از مناهی و ملامتی فقط با قوت ایمان و تقوی و جهاد با نفس حاصل می شود و مؤمنین واقعی که کم هم نیستند و در حال حاضر هم در اکثریت می باشند فقط به حکم تحریم الهی این معاصی را که تا پشت گوش آنها و در داخل خانه آنها آمده است ترك می نمایند.

ولی نظر اسلام در محرماتی که به آن شناخته شده است بر کسی پوشیده نبوده است. مسلمان ها به این احکام اسلام آورده و تسلیم بوده اند ساختن آلات طرب مثل آلات قمار مثل ساختن شراب و فروش و خرید آن ها را همه حرام می دانستند و عملاً ممنوع و از کسب های حرام بوده آلات موسیقی را می شکستند و نواختن و یاد دادن و یاد گرفتن آنها هرگز علنی و آزاد نبود و اگر کسانی یاد داده یا یاد می گرفتند پنهانی و سری بود، مردم از معاشرت با آنها از خوردن غذای آنها و گرفتن هدیه از آنها اجتناب می کردند.

حرمت این آلات و غنا در مسلمانها مثل حجاب بانوان، مثل حرمت شراب و حرمت بت پرستی و حرمت برگزاری مراسم مسیحی ها همه مسلم بود و باصطلاح آن زمان ها گرایش بکفر تشبه بکفار و به اصطلاح زمان ما غرب گرایی بود.

لذت روحی که از موسیقی به انسان دست می دهد همانند و در ردیف لذت سائر مواد مخدر، شهوانی و غیر عقلانی است. حکایات عجیب و غریب از تأثیر این لذت در تاریخ از معتادین به موسیقی نقل شده است که از آنها فهمیده می شود لذت آن تا چه حد حیوانی و هوش و عقل زداست که حیا و شرف و غیرت برای شخص معتاد باقی نمیگذارد. ضرر و تأثیر آن بر اعصاب نیز بر حسب گواهی اهل اطلاع ثابت است. هر چه احساسات جوانی و غرائز حیوانی در انسان قوی تر باشد میل به موسیقی، میل به اختلاط با جنس مخالف، میل به مواد مخدر و ... بیشتر است و این امور و کارها و عیاشی ها و هرزگی ها مثل دیدن فیلمهای سکس و حکایات شاهد بازان و شعرا، وصف و مدح خوبرویان و عشق به آنها و وجد و سماع صوفیان همه این غرائز و لذات را تحریک و تقویت می نماید و گرفتار آنها را گرفتارتر می سازد و همه لهو و باز دارنده از یاد خداوند متعال است و چیزی که در آن نیست عرفان حقیقی است.

پس از این توضیحات که به عنوان اشاره است و تفصیل آن طولانی است و علمای اخلاق و روانشناسان و شاعرانی مثل سعدی باید آنرا بسط و شرح بدهند، عرض می شود: ما در ترك محرمت و انجام واجبات خود را تابع امر و نهی الهی می دانیم و به تسلیم کامل در برابر خداوند عالم حکیم خود را می سازیم و فکر و روح خود را رشد و تعالی می دهیم و حتی اگر هیچ حرفی از ضرر موسیقی یا فائده ترك آن نشنیده باشیم موسیقی و محرمت دیگر را ترك می کنیم.

صدها میلیون مسلمان هستند که شاید پیرامون ضرر بسیاری از مناهی اطلاعات کافی نداشته باشد ولی ایمان و تسلیم آنها آنان را از ارتکاب گناهان باز می دارد و چه بسیار افرادی که ضرر بسیاری از معاصی و مناهی و ملاهی را می دانند و حتی پیرامون مفاسد

آن سخنرانی می نمایند اما در مقابل عمل از خودداری و نزدیک نشدن به این آفات عاجز و ناتوانند. شخص مؤمن خدا را به تمام مصالح و مفاسد امور عالم می داند و این چون و چراها را در احکام خدا نمی آورد.

با این توضیحات جواب مسائل بشرح زیر بیان می شود:

### **آیا مجاز بودن موسیقی با تصمیم اشخاص است؟**

س 4. آیا هر کس می تواند در مورد مجاز بودن يك موسیقی برای خودش تصمیم بگیرد؟

ج. مجاز بودن یا نبودن، حکم خدا است و از پیش خود کسی نمی تواند مجاز و غیر مجاز و حلال یا حرام بگوید.

### **آیا ممکن است يك موسیقی برای کسی مجاز و برای دیگری حرام باشد**

س 5. آیا يك نوع موسیقی و یا به طور خاص يك ترانه می تواند برای يك نفر مجاز و برای دیگری غیر مجاز باشد؟

ج. تماماً جایز نیستند.

### **میزان اعتبار نظر وزارت ارشاد درباره موسیقی ها**

س 6. آیا حکم وزارت ارشاد در مورد مجوز دادن به آلبومها حجیت دارد؟

ج. نظر وزارت ارشاد اعتبار شرعی ندارد و در موارد متعدد مخالف صریح احکام الله بوده است.

ص: 269

## موسیقی های پخش شده از رادیو و تلویزیون

س 7. آیا موسیقی هایی که از رادیو و تلویزیون پخش می شوند تماماً جایزند؟

ج. تماماً جایز نیستند.

## موسیقی هایی که وزارت ارشاد نظر نداده

س 8. در مورد موسیقی هایی که وزارت ارشاد در مورد آن نظر نمی دهد حکم چیست؟

ج. گفته شد که نظر وزارت ارشاد معتبر نیست.

## تأثیر کم یا زیاد گوش دادن موسیقی در مجاز بودن آن

س 9. آیا کم یا زیاد گوش دادن موسیقی در مجاز بودن آن مؤثر است؟

ج. کم آن هم حرام است و مجاز نیست مثل کم شراب و قمار.

## استفاده از آهنگ های خوانندگان توسط مداحان

س 10. برخی از مداحان در مدح ائمه اطهار بخصوص مصیبت خوانی برای حضرت سید الشهداء از همان آهنگهایی استفاده می کنند که خوانندگان در آلبوم های خود استفاده کرده اند (یعنی فقط شعر آن را تغییر می دهند) که ظاهراً بسیار تأثیر گذار بوده، و باعث جذب بیشتر جوانان به این شده است حکم آن چیست؟

ج. اگر آواز غنا باشد هر مضمون داشته باشد اگرچه مناجات و دعا باشد حرام است.

## هم خوانی یا تک خوانی زنها

س 11. این روزها در قالبهای مختلف به صورت هم خوانی و یا بعضاً تک خوانی از صدای زن در آلبومها استفاده می شود. با توجه به این که این آلبوم ها بعضاً مورد تأیید وزارت ارشاد نیز می باشند لطفاً نظر خود را راجع به شنیدن صدای زن (تکخوانی و همخوانی) اعلام فرمایید.

ج. اگر خواننده ناشناخته باشد و موجب تحریک و تهییج شهوانی نباشد و غنا هم نباشد حرمت آن معلوم نیست و تأیید و عدم تأیید وزارت ارشاد معتبر نیست.

## یاد گرفتن و آموزش موسیقی

س 12- امروزه شاهد گسترش روز افزون کلاسهای موسیقی در سطح کشور هستیم. بغیر از مراکز خصوصی آموزش موسیقی بعضاً مراکز دولتی نیز به تشکیل این گونه کلاسها مبادرت می ورزند، که بعید نیست از بودجه بیت المال نیز در این راه استفاده شود. لطفاً نظر خود را در مورد آموزش موسیقی در حالت کلی و همچنین در حالت مذکور اعلام فرمایید.

ج. آموختن و یاد دادن و یاد گرفتن موسیقی و تأسیس مراکز تعلیم آن به عنوان مدرسه یا هر عنوان دیگر از طرف دولت یا اشخاص حرام است و صرف بیت المال در آن مجاز نیست و حقوق معلمان و کارکنان این مدارس حرام است.

در پایان از خداوند متعال برای آن ارجمندان گرامی توفیق و تسدید مسئلت نموده امید است با طی درجات علمی و نیل به مقامات بلند برای اسلام و مسلمین عزت آفرین بوده حضرت بقیه الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفدا از شما راضی و خوشنود باشند.

## چرا موسیقی را حرام می دانید؟

س 13. چرا شما موسیقی را حرام پمی دانید؟

ص: 271



ج. موسیقی به معنای استفاده از آلات طرب به انواع بسیاری که در بین اقوام و جوامع دارد و آواز خوانی بنوع غنا که خوانندگی طرب انگیز و لهو آمیز و مناسب با مجالس لهو است، همه در اسلام حرام است و در بین مسلمانان متعهد در طول قرون و اعصار مذموم و متروک بوده و هست. ساختن و خرید آلات آن در بسیاری از جوامع دیگر مثل بعض محرمات و معاصی دیگر مانند شرب خمر و قمار، متداول و متعارف و شایع بوده و هست. چنان نیست که در عصر ما شیوع پیدا کرده باشد. فروش و نگهداری این آلات و ساختن و نواختن و یاد دادن و یاد گرفتن آنها نیز حرام است.

همیشه در بین غیر مسلمین شایع بوده است و نوازندگان و خوانندگان معروف بوده اند امروز با ارتباطاتی که مردم دنیا با هم پیدا کرده و دنیا مثل يك شهر شده است مسلمان باید استقلال اسلامی و قداست و هویت خود را حفظ کند و در عادات سوء کفار و معاصی و ملامتی که در آنها رایج است غرق نشود.

عمده ضرر موسیقی و غنا موضوع از خود بیخود شدن و بازداری آن از یاد خدا و آثار تخریری آن است که حتی گاه بعضی چنان از خود بیخود شده اند که در حضور مردم به زشت ترین کارها دست یازیده اند.

راجع به آثار مخرب آن رساله ها و کتاب ها نوشته شده است و اگر کسی به آن میل داشته باشد، باید بداند میل عقلانی نیست میل حیوانی و شهوانی و علاقه به ملامتی است و اگر هم برای آن فائده ای بگویند بفرص صحت در برابر ضررهای آن برای فرد و جامعه قابل ذکر نیست.

خدا در قرآن درباره شراب و قمار به آنهایی که برای آنها منافی می گفتند می فرماید: "اِنَّهُمْ مَّا اَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا"<sup>(1)</sup> گناه شراب و قمار و ضررهای آن از فائده و منفعت آنها بیشتر است.

ص: 272

به هر حال شخص مسلمان باید به احکام خدا از حلال و حرام و واجبات تسلیم باشد از حرام خدا پرهیز نماید و به واجبات عمل کند تا سعادت مند شود. البته در بعضی موارد باید با نفس اماره مقاومت کرد و به شدت با آن رویرو شد و از این که نفس و شیطان بر انسان مسلط شوند بر حذر بود. جهاد اکبر با نفس جهاد با همین غرائز حیوانی با میل به موسیقی، میل به مواد مخدر، میل به هوس رانی و چشم چرانی، میل به برتری و برتری جوئی است جهاد با تکبر، با حسد، با تنبلی و سستی و رفاه طلبی و خود کامگی و ... است.

موسیقی، غنا، قمار، شراب، شهوات غیر مشروع، مراکز فساد و فرهنگ سراها و جشنواره ها همه وسایل اغفال بشر و هلاکت حقیقی او و باز دارنده او از نیل به مقامات بلند انسانی است.

مخصوصاً نوجوانان و جوانان عزیز باید در مقابل هجوم این امور مقاومت کنند و بر آنها حاکم و پیروز شوند در روایات است: «ربّ شهوة ساعة اورث حزناً طویلاً»<sup>(1)</sup>. بسا يك هوسرانی کوتاه مدت که حزن، اندوه، گرفتاری و پشیمانی طولانی را در پی دارد.

باید فراموش نکنیم که ما انسان ها و افراد بشر مانند بیمار یا کسی که برنامه تندرستی و بهداشتی از پزشک متخصص بهداشت جسم و روان می گیرد می باشیم، نباید انتظار داشته باشیم که هر چه ما به آن میل داریم یا آن را دوست نداریم به ما آنرا دستور دهند باید به نسخه عمل کرد و چه نسخه ای کاملتر و جامعتر از قرآن مجید و تعالیم حضرت رسول اکرم و ائمه طاهرین، علیهم السلام، است. خداوند متعال همه ما را قادران این نعمت بزرگ هدایت قرار دهد.

و در پایان، برای تذکر، ترجمه یکی از روایات شریفه که در مذمت غنا و آلات موسیقی و لزوم پرهیز از آنها روایت شده نگاشته می شود:

ص: 273

در کتاب شریف کافی که یازده قرن پیشتر است مورد مراجعه و استناد علماء و محققان بوده و هست در باب غنا 25 حدیث روایت شده است از جمله روایتی است که از شیخ جلیل القدر علی بن ابراهیم صاحب تفسیر معروف از هارون بن مسلم از ثقات او از مسعدة بن زیاد که او هم از ثقات و صاحب کتاب است روایت نموده است:

(به این شرح) مسعدة گفت در خدمت حضرت ابی عبد الله (حضرت صادق) علیه السلام مشرف بودم. مردی به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد! گاهی به مستراح می روم و مرا همسایگانی است که کنیزانشان آواز غنائی می خوانند و تار می زنند و من بسا نشستم را برای شنیدن از آنها طول می دهم. حضرت فرمودند: نکن. مرد عرض کرد: بخدا سوگند من نزد آنها نمیروم فقط شنیدنی است که به گوشم می شنوم. حضرت فرمود: از خدا بترس یا حذر کن مگر نشنیده ای از خدا که می فرماید: "إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا"<sup>(1)</sup>. یعنی گوش و چشم و دل همه مسئولند عرض کرد بلی بخدا سوگند مثل این که من این آیه از کتاب خدا را از عجم و عربی نشنیده بودم ناچار من دیگر به این کار انشاء الله بر نمی گردم و از خدا طلب مغفرت و آمرزش می نمایم. سپس حضرت به او فرمودند: بر خیز و غسل کن و از خدا هر چه برای تو جلو آمد سؤال کن و طلب مغفرت و آمرزش نما. زیرا تو بر گناه بزرگی مداومت داشته ای و چقدر حال تو بد بود اگر بر این حالت می مردی خدا را حمد کن و از او توبه بخواه از هر کاری که خدا آن را کراهت دارد زیرا خدا کراهت ندارد مگر کار زشت و قبیح و کار قبیح را رها کن برای اهل آن که برای هر کاری اهلی است.

امید است همین روایت گویا و رسا باشد که هست و الحمد لله.

ص: 274

س 14. آیا می توان نماز را به فارسی (معنی نماز) خواند؟ اگر خیر دلایل ضرورت به عربی خواندن نماز را بفرمایید. (پاسخ را برای ارائه به یکی از دانشجویانم فوری نیاز دارم) التماس دعا.

ج. در الفاظ عربی نکات ادبی و مضمونی وجود دارد که به فارسی ادا نمی شود اگر هم ادا شود همه نمی توانند، علاوه بر اینکه این الفاظ آنچه که قرآن است وحی الهی است و نکات و جهاتی که در آن منظور است در چنان حد کمالی است که بشر نمی تواند کما هو حقه آن را به لغت دیگر و بلکه به لغت عربی و لفظ دیگر ادا کند. اذکار دیگر نماز هم همه مأثور و اهل بیت وحی علیهم السلام رسیده است.

مضافاً بر اینکه این تعهد بخصوص این الفاظ موجب اتحاد شکل و حفظ اساس می شود و ترجمه آن به زبانهای مختلف بمرور زمان خصوص که هر کس خودش ترجمه را بگوید موجب اختلاف در اصل مضمون می شود و معایب زیاد دارد و خلاصه برای حفظ این جهت و دفع آن معایب باید قرائت و اذکار واجب بعربی باشد.

مضافاً بر اینکه تکلیف و وظیفه این چنین مقرر شده و باید طبق تعلیمات عمل نمود.

پیرامون دیه

س 15.

ج. این مسأله به این نحو که مطرح شده به يك مسأله کلامی شبیه تر است تا به يك مسأله فقهی. از نظر فقه و ادله فقهیه حکم همان است که واقع شده است.

و اما از لحاظ جواب به این سؤال ممکن است گفته شود احکام دیات حکمتهای متعدد دارد که در بعض موارد همه این حکمتها وجود دارد و در بعض موارد بعض آنها ملاحظه شده است.

ص: 275

از جمله این حکمتها جبران خسارت، بازداری از ارتکاب جرم و تأدیب مجرم است که هر کدام از این فایده‌ها بر دیه مرتب باشد تشریح حکم دیه برای همان باشد که موجه و لازم است ولی تأمین همه این حکمتها در هر مورد فراهم نیست اگر دیه در موردی یا مواردی جبران خسارت ننماید یا بیشتر از خسارت وارده باشد حکمت بازداری و تأدیب محفوظ است.

اصولاً در مثل این مقررات و قوانین نمی‌توان موارد را به حسب خصوصیتی که دارند در نظر گرفت و برای هر کدام دیه خاصی معین نمود یا از اساس آن را موردی قرار داد مثل اینکه دیه يك صنعتگر ماهری را که هر روز صدها برابر دیه اش مزد می‌گیرد صدها برابر دیه يك فرد عادی قرار داد یا دیه انگشت يك نفر خطاط را که برای هر کلمه ای که می‌نویسد مبالغی زیاد دریافت می‌کند اضعاف مضاعف دیه يك نفر کارگر که با انگشتش کار نمی‌کند ولی با دستش کارهای گرانبها انجام می‌دهد قرار داد. به این گونه اگر وضع دیه و خسارت شود همه به هم ریخته می‌شود و خلاصه معیار شخص است نه شخصیت.

### آیا نصف بودن دیه زن با عدالت سازگار است؟

س 16. بالاخره ما عمری ازمان گذشت و نفهمیدیم چرا دیه زن نصفه مرده؟ عمری ازمان گذشت و نفهمیدیم چرا شهادت زن نصف مرده؟ عمری ازمان گذشت و نفهمیدیم چرا زن از شوهرش که باهانش عمری زندگی کرده و جوونیشو به پاش ریخته کمتر از بچه هاشه؟ عمری ازمان گذشت و نفهمیدیم اگه عدالت و برابری هست پس چرا اهل کتاب دیه شون نصف دیه مسلمونه؟ عمری ازمان گذشت و خیلی چیزارو نفهمیدیم. امیدوارم شما بهمون جواب این چراها رو بدید.

ج. ای کاش در این عمری که بر ما گذشت همین چند چیز را نفهمیده بودیم! ای کاش نفهمیده ها و مجهول مانده ها معدود بود و شماره داشت و می توانستیم يك ميليون و هزارها ميليون و هزارها ميليارد را بشماریم و بگوییم عمری از ما گذشت و برای هزار ميليارد و هزارها ميليارد سؤال، جواب نیافتیم؛ یعنی همه را شناختیم و این مقدار ناشناخته ماند.

می دانید که اگر می توانستیم ناشناخته ها و مجهولاتمان را در يك شماره- هرچه قدر بزرگ باشد و مثلاً عدد يك که در مقابل آن صد هزار صفر گذاشته باشیم- تحت حساب و رقم درمی آوریم در علم و دانش در چه مرتبه ای بودیم؟

یقیناً در هر مرتبه ای بودیم ارسطوها و فارابی ها و ابن سیناها و صدها از این اشخاص در برابر دانایی های ما سر تعظیم فرود می آوردند.

اصلاً شما می توانید از میان تمام حکیمان و دانشمندان و ریاضی دانان کسی را معرفی کنید که بتواند مجهولات خود را به شمار آورد؟ آنچه شمردنی است و در شمار می آید معلومات و دانسته ها است.

بنابراین چرا فقط از غصه نامعلوم ماندن این چند چیز رنج می برید؟ عالم تشریح و تکوین در هر بخش بسیار کوچکش از این چراها بسیار و بی شمار دارد. هر جزئی از عالم تکوین و هر فردی از انسان، خود عالمی است که با آنکه به کلی ناشناخته نیست و ناشناخته نمانده است اما باز هم ناشناخته است و چراها در برابر آن هم چنان اسباب تحیر ارباب عقول کبیره است و می پرسند و کاوشگری می نمایند و می فهمند که در هر موضوع هم هرچه را بفهمند و کشف کنند همه اسرار آن نیست و در عین حال پرسش را ادامه می دهند و چراهایی که حاکی از غرور جاهلانه است بر زبان نمی آورند و می دانند که هر چه در عالم تشریح و تکوین به صورت و برنامه ای که هست باید به همان صورت باشد، اگر غیر از این باشد غلط است.

انگشت اشاره باید از انگشت میانی کوچکتر باشد اگر مساوی آنها باشد غلط می شود، درخت توت با همه بزرگی اش میوه اش باید کوچک باشد و بوته هندوانه با همه ضعف و

سستی و کوچکی اش میوه اش چند کیلو می شود، در عالم تشریح قوانین و تعالیم اخلاقی و قضایی و اجتماعی و نظامی و غیره همان باید باشد که هست.

دیه زن باید نصف مرد باشد و اهل ذمه همان دیه ای را که مقرر شده است باید داشته باشند و دختر باید نصف پسر ارث ببرد و زن باید گاه چهار يك و گاه هشت يك ارث ببرد، اگر بیشتر یا کمتر باشد غلط است شخصی که چرا می گوید اگر همه را فهمیده باشد نمی تواند چرا بگوید تا چه رسد به اینکه هیچ کجا را نفهمیده باشد.

معارف دین؛ ج 2؛ ص 277

ذلك به این پرسش ها هم جواب هایی داده اند اگر چه نمی توان آن ها را پاسخ اصلی و تمام حکمت و فلسفه حکم گنت. جواب از این سؤالات در حدی که برای ما ممکن است نیاز به دین شناسی و اسلام شناسی و شناخت مقاصد اسلامی در ارتباط با روح و جسم و تمام شئون این انسان دارد.

اجمالاً در این احکام، مصالح دنیوی و اخروی انسان منظور است و فرهنگ جامع و کامل اسلام در حیات فردی و اجتماعی و سیاسی و روحی و جسمی و مادی و معنوی را باید در نظر گرفت تا بتوان در این مقوله ها اظهار نظر نمود.

### سؤالاتی پیرامون سن بلوغ

س 17. الف- با توجه به این که بلوغ مرحله ای از زندگی است که فعل و ترک فعل شخص آثار حقوقی دارد و هرگونه عمل حقوقی مانند: بیع، نکاح و ... دارای اثر مخصوص خود می باشد و فقهای عظام- کثرالله امثالهم- عموماً عقد ازدواج قبل از بلوغ را با رعایت مصلحت مولی علیه و با اجازه ولی صحیح می دانند، و با توجه به این که حق فسخ عقد نکاح برای دختر بعد از بلوغ در نظر گرفته نشده است و در زندگی پیچیده امروز چنین عقدهایی توالی فاسدی دارد، آیا حکومت اسلامی می تواند این ازدواجها را ممنوع اعلام نماید؟

ص: 278

ب- دین مبین اسلام برای پسران سن بلوغ را 15 سال قمری و برای دختران 9 سال قمری تمام معین نموده است و از طرفی نظر فقهای عظام- کثرالله امثالهم- این است که بعد از فرارسیدن سن بلوغ نمی توان کسی را به عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود مگر اینکه عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد. حال سؤال این است که آیا مراد از بلوغ، همان بلوغ طبیعی (آمادگی جسمی برای عمل زناشویی و حاملگی) است یا بلوغ عقلی و رشد عقلائی.

ج- آیا می توان بین بلوغ در تکالیف فردی (عبادیات) و بلوغ در روابط اجتماعی از قبیل اعمال حقوقی و ... تفاوت قایل شد؟

د- اگر بلوغ به معنای اهلیت کامل در تصرفات و امور مالی و حقوقی باشد، چرا با توجه به گزارشهای پزشکی و روانی و تأیید متخصصان، س 15 و 9 سالگی سنی نیست که پسر و دختر را دارای اهلیت کامل در تصرفات مالی و حقوقی دانست؟

ه-- آیا دولت اسلامی می تواند بین سن عبادات و معاملات تفاوت قرار دهد و سن خاصی را برای رشد اعلام کند تا اعمال حقوقی بر اساس آن انجام شود؟

ج. احکام شرعیه مورد اینگونه مداخلات قرار نمی گیرند و در ولایت پدر یا جد پدری مصلحت مولی علیه ملحوظ است و استقلال جنسی نسبت به نفس و مال خود با بلوغ جسمی و عقلی که همان رشد و تمییز منفعت از ضرر است حاصل می شود و هیچ يك از این دو بلوغ بدون دیگری موجب نفوذ تصرفات نمی شود و اختصاص سن بلوغ



جسمی به عبادت و تعیین سن خاص از پیش خود برای معاملات جایز نیست. والله العالم

### علت حرمت ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان

س 18. چرا يك زن مسلمان نمی تواند با مردی غیر مسلمان ازدواج نماید؟

ج. در فرض سؤال ازدواج بانوی مسلمان با مرد کافر موجب می شود که در مواردی که شوهر بر زن اختیاراتی دارد بر او مسلط و صاحب اختیار باشد و قرآن کریم می فرماید: "وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا" (1) بر حسب این آیه شریفه مؤمن چه مرد باشد چه زن، تحت حکم و فرمان کافر قرار نمی گیرد و علاوه بر اینکه مرد کافر کفو زن مسلمان نیست.

در خصوص مشرک قرآن کریم صراحت بر نهی دارد و از حکمتهای این حکم عالی همین محافظت بر ایمان زن و جلوگیری از استضعاف او بوسیله کافر است. والله العالم

### علت تحریم مشروبات الکلی

س 19. علت تحریم مشروبات الکلی را بفرمایید.

ج. احکام شرع تابع ادله است و از حکمتهای تحریم مشروبات این است که عقل را زایل می کند. و در ضررها و زیانهای جسمی و روانی و اجتماعی آن رساله ها و کتابهای بسیار نوشته شده است، والله العالم

### چرا خانم ها باید حجاب داشته باشند

س 20. چرا خانم ها باید حجاب داشته باشند اگر می شود مفصل توضیح بدهید.

ص: 280

ج. دلایل قرآن کریم و روایات شریفه و اجماع علمای اسلام است و برای تفصیل مطلب و مصالح مهم حجاب و مفسدات و خطرات بی حجابی باید به کتب تفسیر و روایی و فقهی و کتابهایی که در ارتباط با حکمتهای حجاب و اثر آن در سلامت و صلاح جامعه نوشته شده است مراجعه نمائید. والله العالم

### آیا حدیثی برای حرمت دوچرخه سواری بانوان هست

س 21. چرا خانم ها نمی توانند سوار دوچرخه و زین اسب و ... شوند؟ اگر حدیثی در این باره هست ذکر کنید.

ج. هر چیزی که موجب تهییج قوای شهوی غیر زوج باشد و نیز هر چیزی که مفسده ای بر آن مرتب شود حرام است و لازم نیست برای هر چیزی روایت خاصی داشته باشیم بسیاری از فروع مندرج در قواعد کلی است و حکمش از آن استفاده می شود. والله العالم

### فلسفه تفاوت بین روزه واجب و مستحبی در باقی ماندن بر جنابت

س 22. لطفاً بفرمائید چرا در روزه واجب ماه رمضان و یا قضای آن نمی توان باقی بر جنابت ماند و اگر کسی ماند و غسل و یا تیمم نمود روزه اش باطل است ولی در روزه مستحبی اگر کسی باقی بر جنابت ماند روزه اش باطل نیست مگر نه اینکه هر دو روزه می باشند؟ لطفاً فلسفه این موضوع را بفرمایید.

ج. احکام شرعی بر اساس حفظ یا جلب بعض مصالح یا دفع یا رفع بعض مفسدات است هر چند بیشتر مصالح و مفسدات بر ما مخفی باشند مخصوصاً در مورد عبادات؛ آنچه که روح عبادت است تعبد و پرستش و قبول و تسلیم اوامر خداوند متعال است که این حال هر چه بدون نظر به مصالح دیگر عمل باشد خالص تر و مقدس تر است، لذا در این برنامه های عبادی بنده مخلص فقط توجهش به اطاعت امر است خواه روزه واجب باشد خواه مستحب، یا نماز مثلاً دو رکعتی باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی که با این تفاوتها

انجام دادن و اطاعت کردن، تسلیم عبد ظاهرتر است و این سرّ بسیار بزرگ و با اهمیتی است که اهل معرفت و بصیرت در تحصیل آن اهتمام می نمایند.

مع ذلك در مورد سؤال، تفاوت بین روزه واجب و مستحب این است که آن حال طهارت کمالش در روزه واجب مراعات می شود و در روزه مستحب که اهمیت روزه واجب را ندارد رعایت این جهت لازم نیست. والله العالم

ص: 282

س 1. پیرامون شیخیه و برخی عقائد باطل آنها

ج. نامه جنابعالی در وقتی رسید که مجال اطاله کلام ندارم اجمالاً برای اینکه بطور استعجال و اجمال پاسخ سئوالات را عرض کرده باشم به مقداری که توفیق مساعدت نماید اکتفا می نمایم.

اولاً واقع و حقیقت این است که تعجب کردم که پس از این مدت طولانی که از پیدایش شیخیه و شیخ احمد و سید کاظم و انشعابات که در این گروه پیدا شده و با این همه رساله ها و کتابهایی که پیرامون آنها و در ردّ عقاید آنها نوشته شده و بطلان امر آنها مکشوف گردیده است باز هم شخص فاضلی از صحت و فساد عقائد این فرقه پرسش نماید و از اجماع علماء و محدثین بر فساد آرای باطل آنها و بی سابقه بودن آن در بین شیعه مطلع نباشد.

مثل عقیده به وجود عالم کامل منحصر بفرد (غیر از وجود مبارک امام حی موجود در این عالم حضرت حجة بن الحسن العسکری امام دوازدهم علیه الصلاة والسلام) که جمیع علما و فقهاء موظف باشند از آن عالم منحصر به فرد حکایت و روایت کنند و در برابر او حق اجتهاد و تکلم نداشته باشند.

و ثانیاً بدون اینکه در اینجا بخواهیم به بیان معایب این گروه و زیانهای که افکار و آرای عجیبه و غریبه و در بعض موارد نامفهوم و مضحک آنها برای اسلام و مسلمین داشته پردازیم و یا در انگیزه های سران آنها و کسانی که مستقیم و یا غیر مستقیم به این فرقه تراشی کمک کرده و آنرا تشویق نموده اند سخن بگوئیم و یا فساد عقایدی را که به آنها

در مثل معراج و معاد نسبت داده شده که با ضرورت اسلام یا ضرورت تشیع مخالف است مطرح کنیم، یا از عقاید غلوآمیز آنها و اینکه این مؤمن کامل چگونه شد که در خانواده خوانین قجر قرار گرفت سؤال کنیم، یا عقیده ای را که به شیخ احمد در انکار حیات حضرت بقیه الله ارواح العالمین له الفدا نسبت داده شده که در رساله رشتیه خود (جوامع الکلم ص 103) به فوت آن حضرت روحی فداه تصریح نموده است، و در نهایت عدم خلوص زمان را از امام معصوم برخلاف نصوص صریحه و عقیده صحیحه شیعه امامیه انکار کرده است به مریدانش که بسا بسیاری از آنها چنین عقیده فاسده را نداشته باشند نسبت دهیم چون هر چه از این مقوله ها درباره این فرقه بگوئیم تجدید مطلب است و با آنچه بزرگان و اعلام شیعه پیرامون این گروه نوشته و فرموده اند بقدر کافی حجت بر آنها که گرایشی به اینها نداشته باشند تمام است مضافاً بر اینکه دور این مسلک رو به زوال و پایان است و امکان اینکه بتوانند در حال یا آینده در اذهان مردم (مگر افراد بسیار ساده و بی اطلاع از معارف اصلیه تشیع) زمینه نفوذ داشته باشند بسیار کم یا منتفی است.

علی هذا فقط در پاسخ جنابعالی عرض می کنیم که بر این ادعاء رکن رابع یا مومن یا ناطق کامل اگر چه مدعی آن از همه آن نسبتها مبرا باشد و در سائر عقایدش مستقیم و در خط اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام باشد هیچ دلیلی از قرآن کریم و احادیث معتبره وجود ندارد و بدعت مسلم است و مدعی آن مبدع است.

راه راست همان است که در عصر غیبت کبری و قبل از آن، علمای بزرگ و حمله علوم و احادیث امثال کلینی و صدوق و شیخ مفید و شیخ طوسی و محقق و علامه و شهیدین و وحید بهبهانی و بحرالعلوم و کاشف الغطاء و صاحب جواهر و شیخ انصاری و میرزای شیرازی و آیت الله بروجردی قدس سرهم و صدها و هزارها حاملان علوم و معارف اهل بیت طی کرده که بر هر مجتهدی واجب است که به اجتهاد خود عمل نماید و تبعیت و تقلید از اجتهاد هیچ مجتهدی و لو بلغ فی العلم ما بلغ بر مجتهد دیگر جایز نیست.

و حدیث بصائر الدرجات که به آن اشاره فرموده اید با صرف نظر از ضعف سند آن و اینکه مثل علامه مجلسی رحمه الله متن آن را چنین توصیف می فرماید: (والخبر لا یخلو من تشویش و النسخ التي عندنا كانت سقيمة فاوردناه كما وجدناه والمقصود منه ظاهر لمن تأمل فيه) (1) هرگز به این ادعای واهی ارتباط ندارد و همانطور که علامه مجلسی فرموده است با تأمل مقصود از آن ظاهر می شود.

این حدیث که متضمن مضامین عالیه است مربوط به ائمه علیهم السلام و اعداء معروف آنها است و هم ردّ بر کسانی است که مقصود از اسامی فرائض و واجبات را ائمه علیهم السلام و محرمات و معاصی را اعداء آنها دانسته اند و خود را مکلف به انجام فرائض و ترک محرمات نمی دانستند که بدیهی است این عقیده کفر صریح است و چنان که در حدیث می فرماید معتقد به این عقیده مشرک به خدا است و شرک آشکار است و در آن شکی نیست هر چند صاحبان این عقیده باطله خود را از محبان آل محمد صلوات الله علیهم بدانند.

غرض اینست که مراد از حدیث معلوم است و این مسئله معرفت مؤمن کامل (غیر از امام وقت که بر حسب اخبار کثیره معرفت او واجب است و هر کس بمیرد او را نشناخته باشد به مردن جاهلیت مرده است) اصلاً از آن استظهار نمی شود.

تا پیدایش این طائفه کسی این تفسیر را برای آن نکرده است و یقیناً شخص مؤلف بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار القمی قدس سره نیز غیر از این معنای ظاهری که عرض شد از آن استظهار نکرده است و در خیالش هم این فکر مستحدث رکن رابع و مؤمن کامل خطور نکرده است.

مقصود از رجالی که معرفت آنها را آن گروه گمراه کافی از عمل به واجبات و فرائض می دانستند ائمه علیهم السلام است و مقصود از رجالی که معرفت آنها را کافی از ترک

ص: 285

محرمات می گفتند اعدای آنها است که در واقع این فرقه دین را در معرفت اولیای خدا و اعدای خدا (تولی و تبری) خلاصه می کردند که امام علیه السلام با آن شدت و تاکید فساد آن را اعلام و معتقد به آن را مشرک خوانده است.

و اما جمله ای از این حدیث که بالخصوص به آن اشاره کرده آید «و ذلك الرجل هو اليقين و الايمان و هو امام امته و اهل زمانه» حتماً مراد از رجل در این جمله امام معصوم یعنی شخص حضرت صادق علیه السلام و سائر ائمه علیهم السلام است و ارتباطی به عالم کامل غیر از ائمه علیهم السلام و به خوانین قجر و کریم خان و محمد خان و زین العابدین خان و ابوالقاسم خان و خود شیخ احمد و سید کاظم و غیرهم ندارد.

واقعاً خیلی عجیب است که کسی بخواهد با تفسیر مثل این حدیث که مقصود از آن ظاهر و مبین است فرقه سازی کند و بر سر راه بندگان خدا برای اضلال آنها بنشیند در حالیکه با هزار تکلف این جمله و کلّ این حدیث قابل تفسیر به رکن رابع و ناطق واحد غیر از ائمه اثنی عشر علیهم السلام نیست و تا زمان استحداث این فرقه اصلاً چنین استنباطی از آن در بین اعظم محدثین مطرح نبوده است.

فقط آنها هستند که معرفتشان واجب است و چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«و ائمة القوام الله علي خلقه و عرفاؤه علي عباده و لا يدخل الجنة إلا من عرفهم و عرفوه و لا يدخل النار إلا من انكرهم و انكروه»<sup>(1)</sup>

این احادیث مربوط به این بزرگواران است که قرآن درباره آنها می فرماید: "ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصَّطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا"<sup>(2)</sup> نه خان قجری یا استاد او سید کاظم و شیخ احمد و هر کس دیگر.

ص: 286

---

1-250. (1). رجوع کنید به بحار، 6/233.

2-251. (2). سوره فاطر، آیه 32..

راجع به این سؤال که آیا بعد از هر امامی عده ای به نام ابواب بوده اند؟ جواب این است که اگر سؤال از این باشد که بعد از امام قبل و در عصر امامت امام بعد ابوابی از امام قبل باشند حتماً چنین چیزی نبوده است و قابل قبول نیست زیرا همه موظف بوده اند که به امام بعد رجوع نمایند، و اگر مقصود این است که آیا هر يك از ائمه عليهم السلام در عصر امامت خود وکلانی و نوابی داشته اند یا نه این سؤال منطقی است و در صورتی که موانعی مثل تقیه وجود نداشته باشد طبعاً تعیین وکلاء برای رتق و فتق امور و رسیدگی به حوائج شیعه انجام می گرفته و افرادی به این سمت معین می شدند نظیر افرادی که از طرف حضرت امیر علیه السلام مثل مالک اشتر و ابن عباس و دیگران منصوب می شدند و در زمان حضرات امام علی النقی و امام حسن عسگری علیه السلام و غیبت صغری حضرت ولی عصر ارواحنا فداه این برنامه معمول بود که از مشهورترین آنها در عصر غیبت نواب اربعه بوده اند که شاید علت شهرت و مقبولیت عامه آنها یا عموم نیابت آنها نسبت به همه بلاد بوده در حالیکه شاید در سائرین کسی که گنجایش این وسعت را داشته باشد نبوده است یا اینکه به اعتبار شخصیت ممتاز خودشان بیش از دیگران مرجع امور و مراجعات مردم بوده اند و یا اینکه وکالت دیگران نیز بواسطه آنها ابلاغ میشده است که به هر حال ظاهر این است که این چهار نفر حائز مرکز شیعی بوده اند که دیگران در حد آنها نبوده و لذا وقتی به علی بن محمد سمري رضوان الله تعالی علیه اعلام شد که غیبت تامه واقع شده است، باب سفارت و وکالت خاصه مطلقاً مسدود شد.

اما اینکه امیرالمؤمنین یا سائر ائمه عليهم السلام ابوابی داشته باشند که از آنها در افاضه علوم نیابت داشته باشند و مثل قائم مقام و واسطه منحصر به فرد باشند که بدون توسل به آنها و شناخت آنها کسب علوم و معارف ائمه عليهم السلام ممکن نباشد چنین چیزی



سابقه ندارد حتی در زمان غیبت صغری نیز محدثین و علماء به کار خود یعنی روایت احادیث و نشر علوم و بیان احکام بدون مراجعه به نواب اشتغال داشتند.

خلاصه، چنین امری سابقه نداشته است که شناختن يك یا چند نفر از اصحاب مدخلیت در کسب علوم از اهل بیت علیهم السلام داشته باشد که حدیث آنها و گفته آنها در شرعیات تعبداً مثل قول ائمه علیهم السلام حجت باشد آن چنان که معتقدان به رکن رابع و عالم کامل می گویند. البته این مورد تصدیق است که بعضی اصحاب ائمه علیهم السلام، علوم بیشتر و احادیث زیادتر از بعضی دیگر را تحمل کرده اند مثل سلمان یا محمد بن مسلم یا زراره اما این بیشتر از این نیست که او حامل احادیث و ناقل علوم بیشتر است و موجب حصر بیان حدیث و ابلاغ احکام و وساطت منحصره او بین امام و امت در علوم شرعیه نمی باشد.

و اما سؤال از شغل شاغل نواب اربعه آنچه که بالفعل به نظر می رسد این است که شغل شاغل آنها همان تصدی امور نیابت خاصه و مرجعیت عامه بوده است و اگر شغل دیگری داشته اند معلوم نیست که بالمباشرة به آن اشتغال داشته اند یا بواسطه، و عثمان بن سعید اگر چه ملقب به سمّان و زیات است با اینکه از کودکی و چنان که به خاطر دارم از سنّ یازده سالگی به خدمت امام افتخار داشته است شغل اصلی او همان خدمت امام علیه السلام بوده است به هر حال اگر هر شغلی هم داشته اند اشتغال آنها به آن شغل در حدی بوده است که با انجام وظایف نیابت که در آن زمان به ملاحظات متعدد وسیع و گسترده بوده است مزاحمت ننماید.

### **اعتقاد به وحدت وجود، حلول و اتحاد و ...**

س 2. بعد التّحیة والسلام معروض می دارد که نظر حضرتعالی در مورد عرفائی که قائل به طریقت و وحدت وجود و موجود و حلول و اتحاد و مهدویت نوعیه و صلح کل و ترک عبادات و اتیان محرّمات میباشند

چیست؟ با توجه به اینکه داشتن اینگونه عقائد مستلزم انکار ضروری دین میباشد آیا اینگونه افراد در حکم بقیه کفارند یا خیر؟ و اگر کسی قبلاً در سلك مسلمانها بوده ولی بعدها در اثر ارتباط با این فرقه دارای چنین عقائدی شده باشد و عقائدش را هم برای دیگران اظهار میکند آیا چنین کسی در حکم مرتد است یا خیر؟

ج. عقیده بوحث و وجود که وجود را مثلاً دریا و کل اشیاء را مثل امواج آن بدانند یا صدور اشیاء را از خدا بطور معلول از علت یا نور از شمس و یا حبر و حرف بدانند، و حلول و اتحاد و جواز ترك عبادات و جواز فعل محرّمات و صلح کل بعض معانی فاسده آن خلاف مذهب حق تشیع اثنی عشری است بلی اگر افرادی این اصطلاحات را بگویند و حتی اظهار عقیده کنند ولی ملتفت به معنی و لوازم باطله آن نباشد حکم بکفر آنها نمی شود.

### معاشرت با فرقه موسوم به اهل حق

س 3. در شهر ما از زمانهای قدیم گروهی از مردم عقیده دارند که خدا در حضرت علی علیه السلام حلول کرده و به آن ایمان دارند و به علی الهی مشهور هستند و به زبان ترکی نیز گوران می خوانند و به فارسی به بیان خودشان اهل حق گفته می شود. و از این فرقه جماعت در شهر ایلخچی نیز زیاد است و با هم رفت و آمد دارند و هفته ای یکبار در خانقاه جمع می شوند و از کلام کشف الاسرار در جم خانه که یکی از کتابهای آنهاست برای سرسپردگان از آن قرائت می شود و کتاب دیگری که بنام چهل تنان یکبار در 2000 جلد در فروردین 1347 در چاپخانه درخشان بچاپ رسیده است. بعد از چاپ و توزیع کتاب مذکور عقاید آنها بر مردم آشکار گردید بطوری که به جمع آوری این کتاب اقدام

کردند، علایم ظاهری آنها این است که موی سبیل هایشان را اصلاً اصلاح نمی کنند و موی سبیلشان به دهانشان می رود، زمانهای قدیم به علت آگاهی دادن روحانیت، مردم چندان با اهل این فرقه معاشرت نداشتند و از آنها نه دختری می گرفتند و نه دختری می دادند و حتی قبرستان آنها جدا از قبرستان مسلمانان بود و مرده های خود را در قبرستان مخصوص دفن می کردند ولی بعد از انقلاب اسلامی بخصوص در این چند سال اخیر که صوفیگری را تبلیغ می کنند به خود جرئت داده و تشکیلاتی کار می کنند و عقاید خود را مرموزانه ترویج و اشاعه می دهند و از مسلمانان کسانی هستند که آگاهانه و یا ناآگاهانه دختران خود را به پسران این فرقه (علی اللّهی) می دهند و یا از افراد این فرقه فاسد برای مراسمات مسلمانان آشپزی می کنند و از این فرقه يك نفر بدون تحقیق، شورای شهر شده است و مردم در این مسائل بلا تکلیف مانده اند، لذا با ارسال چند صفحه از کپی کتاب دفتر آفریش اسرار حقیقت از کتاب چهل تنان و صفحاتی چند از اعتقادات اهل حق از کتاب ایلخچی بحضور استدعا داریم از چگونگی معاشرت مسلمانان با این فرقه باطل و فاسد و همچنین در مورد مشرک بودن آنها و انتخاب همسر و ازدواج با آنها ما را آگاه و بطور شفاف حکم شرعی آن را بیان فرمائید.

ج. در فرض سوال فرقه ی معروفه به اهل حق که نمونه ای از عقائد آنها را ارسال داشته اید از طریق حق منحرفند و جداً لازم است مؤمنین و مؤمنات از معاشرت و اختلاط با آنها اجتناب نمایند و ازدواج با آنها نیز حرام است. والله العالم

س 4. درباره آغاخان، فرقه اسماعیلیه و برنامه های ایشان و عضویت در انجمن آنها و استخدام در دستگاه آغاخان تفصیلاً حکم الله را مرقوم بفرمائید.

ج. اتباع آغاخان و فرقه اسماعیلیه از دین مبین اسلام منحرفند و قبول خدمت در ادارات آنها و شرکت و حضور در برنامه های آنان جائز نیست. و الله العالم

### رفتن به خانقاه و ترویج مرام آنها جایز است یا خیر؟

س 5. آیا رفتن به خانقاه جایز است؟ یا هر مکانی که افرادی بنام شاه نعمت الله یا ذهبیه و یا خاکساریه یا هر فرقه دیگر بنام فقراء اجتماع می کنند و با اسم تبلیغات اسلامی و روضه خوانی و یا جشن اعیاد و یا وفیات ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین و بنام ذکر فضائل و مناقب بزانهای خودشان میزنند یا پیشانی خود میزنند از نظر شرعی آیا رفتن در آن مجلس و ترویج مرام آنها جایز است یا خیر؟

ج. رفتن به خانقاهها و حضور در جلسات فرق صوفیه و به اصطلاح خودشان فقراء و شرکت در برنامه های آنها که به اسم تبلیغات اسلامی و به اسم برگزاری اعیاد و ایام سوگواریهای مذهبی و ذکر فضائل حضرت امیرالمؤمنین و سائر ائمه اطهار سلام الله علیهم و مدائح آن بزرگواران اجراء مینمایند ترویج باطل و ضلال و اضلال و بدعت است و مؤمنین باید جداً از آن خودداری نمایند و از مجالست و مصاحبت با آنها پرهیز کنند خداوند متعال آنها را بصراط مستقیم اسلام و مذهب اهل بیت علیهم السلام هدایت و به مؤمنین در استقامت و پایداری در مواضع ایمانی ثبات قدم و مصونیت از لغزش و انحراف عطا فرماید.

س 6. اینجانب پس از نفوذ و بررسی اوضاع چند خانقاه مشاهده کردم تعدادی از جوانان، ناآگاهانه به این فرقه متمایل شده اند (بطوری که مراجع و علماء را قبول دارند اما از نظرات آنها آگاه نیستند) و با عنایت به اینکه اخیراً به دلایلی فعالیت این گروه بسیار گسترده شده و به معرفی ناقص اسلام و تشیع می پردازند خواهشمندم جهت شناخت بیشتر مردم از این فرقه مطالبی از قبیل طهارت آنها، اعتقادات صوفیانه، معاشرت با آنها، دادن نذورات به آنها و غیره با دست خط مبارك مرقوم بفرمایید.

ج. صوفیه با فرق و انشعابات بسیاری که دارند اگر چه در انحراف در يك سطح نیستند و بسا برخی از آنان خارج از رقبه اسلام شمرده نشوند، در مجموع منحرفند و عقائد خاصه ای دارند غیر اسلامی بهر حال معاشرت با آنها و تقویتشان و دادن نذور به آنها و رفتن به خانقاه آنها که موجب ترویجشان می شود حرام است و باید مؤمنین از آنها پرهیزند. والله العالم

### عقاید حسن بصری و روایات نقل شده از او

س 7. بعد از تقدیم سلام معروض می دارد در مطالعات اسلامی به دوگانه گوئی های زیادی نسبت به حسن بصری برخورد کرده، در صورتی که شخصیت های علمی شیعی او را نپذیرفته اند ولی او را سر حلقه عرفا و مجاز در ارشاد از ناحیه علی امیرالمؤمنین علیه السلام شناخته اند آیا حسن بصری ثقه اکابر شیعه و براستی از مجازین امام علی روحی فداست؟

ج. حسن بصری قدر مسلم متهم به نصب و انحراف از حضرت امیرالمؤمنین است و این اتهام نسبت به اوائل زندگی او و عصر خلافت حضرت امیر سلام الله علیه ثابت است. وی مورد تجلیل و تعظیم مخالفین و از مشایخ روات جمعی از محدثین آنها است و در کتب حدیث و مشایخ و رجال و روات شیعه جایی ندارد اگر چه منقولاتی دال بر توبه و ندامت و بازگشت او به حق وارد شده اما ثابت نیست حشره الله مع من یحبه.

علی هذا به نقل و روایت مثل او در مسائل اعتقادی و فقهی اعتماد نمی شود کرد مگر به روایات صحیحه مأثوره از طرق اهل بیت علیهم السلام ثابت باشد که بعنوان تأیید قابل ذکر است. بینش شخصی و نظر و عقیده خاص او قابل استناد نیست، بلکه معلوم البطلان است و الله اعلم بحقائق الامور و هو الهادی.

### عرفان اسلامی و عارف حقیقی

س 8. خواهشمند است تعریفی از عرفان و عارف در اسلام مرقوم فرمائید.

و آیا افراد مخصوصی به این مقام می رسند یا برای هر کس ممکن است؟

ج. متأسفانه لفظ عرفان و عارف در عصر ما مورد سوء استفاده و منحرف کردن مردم از تعالیم واضح دین شده است. اطلاق این لفظ بر هر مسلمانی که معرفت به توحید خدا و سائر عقائد حقه داشته باشد جائز است هر کس از تعالیم و هدایت‌های قرآن و حدیث بیشتر اطلاع داشته باشد عارف و با معرفت است و هر کس در خلقت آسمان و زمین و آیات الهی و عجائب عالم آفرینش و عظمت و وسعت عالم و دلائل بی شمار بر علم و قدرت و حکمت خدا بیشتر فکر کند علم و عرفانش بیشتر است.

"إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا

خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُجْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ" (1) تفکر در خلق و تفکر در فناء دنیا همه عرفان بخش است تفکر در خود انسان در چشم و گوش و بینی و میلیونها اسرار وجود انسان که هنوز هم بیشترش ناشناخته است همه معرفت بخش است.

توضیحاً قابل ذکر است: برخی از کسانی که مکتب به اصطلاح خودشان عرفان را تعریف می کنند عرفان در برابر فلسفه، علم می گویند، و عالم به آن را عارف می خوانند و در فرق آن با فلسفه می گویند موضوع فلسفه مطلق وجود است از وجود خدا تا همه موجودات تا ذره و کمتر از ذره و روح و جسم و عرش و کرسی و جن و انس و ملائکه و ...، که البته بر مبنای اصالة الماهية وجود مفهومی انتزاعی از تحقق همه و صادق بر همه است و بحث قائل به اصالة الماهية در ذوات اشیاء متمایز الحقیقه است و بنا بر مبنای اصالة الوجود و اینکه هر چه وجود دارد بوجود موجود است (بلکه موجود همان وجود است و حقیقی است) مثل نور ذات تشکیک و تمایز مصادیق آن به مراتب و وجوب و امکان و شدت و ضعف است و بنابراین لازم شود همه موجودات از باری تعالی و به اصطلاح آنها واجب الوجود و کل عالم امکان و ممکن الوجود در حقیقت ذات اشتراك داشته باشند و بطور مطلق متباین بالذات نباشد.

در نتیجه با مفاد مثل " لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ" (2) موافق نمی شود و مفاد این جمله کریمه عظیمه که از آن بطور مطلق نفی مثل خدا می شود و (لیس کمثله شیء فی ذاته و صفاته و نعوته) می باشد مقید می شود و (لیس کمثله شیء فی صفاته و نعوته) می گردد، به هر حال از این بیان اگر چه فی الجملة غیریت و مغایرت بین خالق و مخلوق استفاده می شود ولی غیریت آنها در حقیقت و کنه ذات به تمام معنی فهمیده نمی شود بلکه مماثلت ذاتیه از آن مفهوم می شود مع ذلك در فساد مثل اینکه قائل به وحدت مصادقی و عینیت آن باشند

ص: 294

---

1-252. (1). سوره آل عمران، آیه 190 و 191.

2-253. (2). سوره شوری، آیه 11..

نمی باشد و اینکه کسی بگوید وجود حقیقت واحد نامتناهی است که از آن تعبیر به الله و واجب الوجود می شود و سائر اشیاء از عرش و کرسی و زمین و ... همه مراتب وجودی همان وجود نامتناهی و واجد شمرده می شوند این با موضوع فلسفه که مطلق وجود است و دارای دو مصداق متباین بکنه ذات می باشد سازگار نیست.

اما موضوع باصطلاح علم عرفان را وجود مطلق می گویند و مصداق واحد آن را خداوند متعال می دانند، و کسی را عارف می گویند که بعکس حکیم که از مطلق وجود بحث می کند از وجود مطلق بحث می نماید نه غیر او بنابراین تفکر در آیات خدا و خلق آسمان و زمین و اختلاف شب و روز و نظر در آثار علم و قدرت خدا که با تاکید در آیات قرآن مجید مثل، " وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ" (1) و مثل " أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْرَةِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (2) به آن ترغیب شده و معرفتی که از آن حاصل می شود عرفان نمی دانند و تفکر در این آیات و نظر در ملکوت آسمان و زمین چون نظر در وجود مطلق که مدعی عرفان می گوید نیست، عرفان و معرفت نمی باشد. این عرفان که قائل بوجود مطلق باشند که مصداق آن منحصر به فرد و مقتضای اطلاق آن وحدت و نفی کثرت است از قرآن مجید و روایات معتبر استفاده نمی شود. اصل وجود حقیقی وجود که امر انتزاعی نباشد مورد انکار بسیاری از به اصطلاح محققان و حکما است، و وجود مطلق که همه باشد یا همه او باشند یا همه، مراتب وجودی او باشند و نسبت همه به او نسبت امواج به دریا و حروف به حبر، و (سه نگرده ابریشم ار او را/ پرنیان خوانی و حریر و پرند)، این معانی از قرآن مجید و روایات فهمیده نمی شود، و همان مشرب و اصطلاح وحدت وجود را که اعلام متکلمین و متشرعه و مؤمنین به کتاب و سنت نمی پذیرند نشان می دهد. هیچ يك از

ص: 295

---

1-254. (1). سوره ذاریات، آیه 20 و 21.

2-255. (2). سوره غاشیه، آیه 17 تا 19..



اسماء الله الحسنی مفهوم وجود مطلق را ندارند بلکه همه بر خلاف آن دلالت دارند، و اگر کسی بخواهد آنها را اسماء وجود مطلق که خود تصور کرده بداند باید همه را حمل بر خلاف ظاهر و بلکه خلاف صریح آنها بنماید و وارد سخن از هویت و کنه شود هر چند بگوید کنه وجود نیز نامعلوم است.

عارف حقیقی کسی است که بکل اسماء و صفات و نعوت الهیه که قرآن کریم و روایات صحیحیه و ادعیه معتبره بر آن دلالت دارند تصدیق داشته باشد و مؤمن باشد و او را خالق و خودش و همه را مخلوق و او را رازق و خود را مرزوق و او را قاهر و همه را مقهور و او را رحمان و رحیم و خود را مرحوم و او را مالک و همه را مملوک و ... و او را غیر همه و همه را غیر او بداند و سیر در راهی که منتهی به انکار واقعیت و حقیقت این عناوین می شود اگرچه در حدّ بسیار ضعیف باشد عرفان نیست و جهل است. سیر در راهی که منتهی بنفی همه اشیاء می گردد و متحقق را فقط وجود مطلق که اقلّ وجود هویتی به این معنی محل اختلاف حتی بین ارباب به اصطلاح معقول است می دانند عرفان نیست، و معرفتی که از طریق هدایت کتاب و سنت و وحی و ارشاد امناء الله و نهج البلاغه و صحیفه کامله و ... حاصل نشود و نصوص، آن را نفی نماید عرفان و معرفت نیست. عرفان و معرفت خدا "لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ" (1) و (انه محتجب عن العقول كما هو محتجب عن العيون) و (هو الواحد الاحد) "لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ" "يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ" (2) "خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ" (3) "يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ" (4) و لا اله الا هو وحده لا شريك له و ... می باشد و خلاصه خدای قرآن و خدای اسلام و خدای نهج البلاغه و اینهمه روایات و ادعیه توحیدی

ص: 296

- 
- 1-256. (1). سوره انعام، آیه 103.
  - 2-257. (2). سوره رعد، آیه 8.
  - 3-258. (3). سوره انعام، آیه 102.
  - 4-259. (4). سوره مؤمن، آیه 19 ..

معرفت بخش با وجود مطلق متحد المعنی نمی باشد و عارف و عرفان اسلامی و قرآنی را نباید به این عرفان اصطلاحی و مبتدع و ملتقط اشتباه نمود.

## راه رسیدن به عرفان واقعی

س 9. چگونه به عرفان واقعی برسیم؟

ج. عرفان واقعی و اسلامی (نه آنکه صوفیه و افراد به اصطلاح عرفاء می گویند) از تفکر در آیات آفاقیه و انفسیه یعنی تفکر در عالم آفرینش زمین و آسمان و عجائب مخلوقات آنها و نظاماتی که در آنها برقرار است و تفکر در وجود خود و همه مخلوقات حاصل می شود. والله العالم

## فرقه بهائیت و اعتقادات آنها

س 10. لطفاً در خصوص پیدایش فرقه بهائیت و اعتقادات آنها توضیح دهید.

ج. به کتبی که در رد این فرقه ضاله نوشته شده مانند: «تاریخ جامع بهائیت» و «ساخته های بهائیت در صحنه دین و سیاست» و «انشعاب در بهائیت» و «کشف الحیل» و نظایر اینها رجوع نمایید. اجمالاً در پیدایش آن از آغاز به روسها وابسته اند و بعد از آن در خدمت استعمار انگلیس و صهیونیسم قرار گرفتند و در زمان کنونی مزدور تمام عیار آمریکا هستند شرح خیانتها و جنایتهایشان از اول تا بحال تاریخی سیاه و پر از ننگ و ثقل و تزویر است.

## آیا امثال جنید بغدادی از سوی امام عصر علیه السلام مأموریت دارند

س 11. حضور مبارك حضرت آية الله العظمى آقای حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی مدّ ظلّه با عرض سلام و ارادت استدعا دارم بفرمائید: تفکر زیر در مذهب تشیع جایگاهی دارد؟ جنید بغدادی از حضرت قائم

ص: 297

امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف مأمور اخذ بیعت معنوی بوده و در زمان غیبت اجازه داشت جانشین هم تعیین کند و جانشین طریقتی هم تعیین کرد که او ابو علی رودباری بود؟

ج. علیکم السلام ورحمة الله، این توهم هیچ اصل و جایگاهی ندارد و در کتابهای معتبر مربوط به احوالات حضرت بقیة الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفداء و نواب خاص آن حضرت مانند کتاب کمال الدین صدوق، و غیبت نعمانی، و غیبت شیخ طوسی اسمی از جنید و رودباری نیست، و دعوی اینکه کسی از طرف آن حضرت مأموریت اخذ بیعت یا اختیار تعیین جانشین داشته باشد کذب محض و جعل است و هیچ کس پس از پایان عصر غیبت صغری و نیابت جناب علی بن محمد السمری از طرف آن حضرت بلا واسطه یا با واسطه نیابت یا وکالت خاصه یا مأموریت اخذ بیعت، ندارد و هر کس ادعا کند باید تکذیب شود و هو کذاب مفتر.

ص: 298

## شعر، قریحه شعری و انواع شعر

س 1. مستدعی است درباره شعر، قریحه شعری و انواع شعر به تفصیل ارشاد فرمائید.

ج. قریحه ادبی و ذوق لطیف شعری یکی از هزاران آیات الهی در وجود انسان است و دلیل غیب وجود، وسعت و گستردگی باطن و معنویت اوست.

این همه لطائف و ذوقیات و اشعار شیوا و مضامین بکر و تازه و بدیع که میلیونها انسان شاعر به زبانهای گوناگون در طول تاریخ و در هر عصر و زمان سروده اند همه تراوش باطن و غیب وجود این انسانی است که نه هرگز تمام شده و نه تمام می شود.

لطایف و ثمرات ذوقها همواره در ظهور است و اقیانوسهای موج معارف و نکته گویی و مضمونهای بکر و جدید علی الدوام از منبع طبع این بشر جاری است.

این همه افکار، این همه تشبیهات و این انواع شعر و سخن نو چگونه ساخته می شود و از کجا گرفته می شود؟

این چشمه های جوشان و خروشان که مثل امواج دریاهاى متلاطم جلب نظر می کند و در شنوندگان این همه اثر می گذارد از کجا بر می خیزد؟

این ها همه دلیل بر عمق وجود انسان و ارتباط او با يك مركز فیاض لایزال و غیر متناهی است.

اگر این معنویت و این باطن و این ارتباط نبود، نوپردازیهای تمام نشدنی که هر شور شاعری را جدا مطرح می کند، همان عصر اول پیدایش بشر تمام شده بود.

شاعران بیشتر در مواد شاعر و الفاظ و معانی آن سخن گفته اند، چنان که در سایر آیات الهی نیز به همان خود آیه و نشانه مثل کوه و معدن و انسان و حیوان و دریا و درخت و ذره و اتم و ستاره و ... و خواص آنها توجه شده و بسیاری از علوم از همین توجه شکل گرفته است، اما به مبدأ این اشعار و خالق این استعداد و قریحه توجه نمی کنند.

تماشای جمال شعر و جمال طبیعت و مرغزار و آبشار و دریا و جمال انسان و آسمان بشر را از خالق این همه جمال و ذی کمال حقیقی باز داشته و مانع شده که از ظاهر باطن را ببیند و از صورت به حقیقت و از اسم به مسمی و از لفظ به معنی و از اثر به مؤثر برسند.

و حاصل سخن اینکه ذوق و قریحه و التذاذ از سخن فصیح و بلیغ و نظم و نثر زیبا از مواهب مهم است که به این بشر اعطا شده و از آن می توان به درك حقایق بزرگ نایل شد و جمال شعر و نظم و نثر بلیغ از جمال هیچ يك از مناظر زیبا و دلربا کمتر نیست و همه آیات خداوند و نشانه های جمال و جلال و کمال ذات لایزال اویند و به این جهت است که امیرالمؤمنین علیه السلام کمال این قریحه ادبی در وجود خود و اهل بیت و خاندان مکرش را چنین توصیف می نماید:

«وَإِنَّا لَأُمَرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ، وَعَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ» (1).

از قریحه و ذوق شعری و ادبی نیز مثل سایر نعمتهای الهی باید بطور معقول و مشروع استفاده شود و همانطور که می توان آن را برای نیل به مقاصد عالی و تهذیب اخلاق و تکمیل معارف، وسیله قرار داد و افکار و اندیشه های سالم و پاک را نشر داد، صرف آن در نشر اندیشه های فاسد و ترویج اخلاق زشت و دعوت به انحطاط و خیانت و انواع افکار و اعمال زیان بخش و سوء استفاده از آن نیز ممکن است.

ص: 300

شعر انواع متعدد دارد: از آن جمله اشعاری که متضمن بیان حقایق و معارف و حکمت‌ها و پندها و نصایح و مواعظ و حکایتها و نکات تربیتی و اخلاقی و ترغیب به آنهاست. در توحید و الهیات و بیان آیات الهی و آثار قدرت خداوند متعال و دعا و مناجات و عرض حاجات به خدا و ستایش و نیز مدائح و مناقب و مراثی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام و سوق انسان بسوی کمال معنوی و قرب حضرت باری و دفاع از حق و تبلیغ ارزشهای واقعی انسانی و اسلامی می باشد.

تأثیر و نقش این اشعار بیش از آن است که بتوان توصیف نمود و بسا یک قصیده یا یک قطعه یا یک بیت شعر بقدری رسا و مؤثر است که خطبه‌ها و بیانیه‌های بلند و فصیح و بلیغ آن اثر را ندارد.

در احیاء حق و کوبیدن ظلم و ظالم، در تحریک و تهییج مردم به کارهای خیر و احسان، و ایثار و صبر و فداکاری و قیام علیه ستمگران، در جهاد نفس و پارسایی و تقوی و عدالت، و نکوهش هواپرستی و حب دنیا و جاه و خلاصه در پاسداری از همه ارزشهای اسلامی و فضایل انسانی شعر از عوامل مهم بوده و هست.

کسی نمی تواند برای قصیده فرزدق یا اشعار کمیت و سید حمیری و دعبل خزاعی قیمت و بهائی تصور نماید.

خوشبختانه ثروت اسلامی و مذهبی ما از این نوع اشعار بزبان عربی و فارسی و لغات دیگر بسیار عظیم و موجب افتخار و مباهات است. شعراء عرب و عجم در این رشته‌ها داد سخن و بیان حقایق را داده اند و اشعار آنها سرشار از حکمت و معرفت و آگاهی و بصیرت و ایمان و شوق و ذوق و حسن قریحه و دعوت بحق و هدایت خلق و تعهد است و همه الهام می باشد و از همان کنوز الهیه است که حتماً مفاتیح و کلید آن زبان این شعراء است. به قدری که هنگام خواندن و شنیدن این اشعار فکر انسان اوج می گیرد و معراج می یابد و دلها به نور ایمان و رضا و توکل و تقویض و تسلیم و اعتماد به خدا منور می شود.

بعد از قرآن مجید و وحی الهی و کلمات پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام می توان گفت هیچ بیانی این اثر را ندارد.

ما به شاعرانی که این چنین شعر بگویند از صمیم قلب احترام می گذاریم و معنویات خود را در حد مهمی مدیون آنها می دانیم و آنها را سرایندگان حقایق و احیاگران قلوب مرده و پیروان راستین خط انبیاء و ائمه علیهم السلام می دانیم اشعار آنها را می خوانیم و حفظ می کنیم و به فرزندان خود یاد می دهیم و روح خود را با آن جلا می بخشیم.

در این اشعار تملق و چاپلوسی و مدح ستمگران و دعوت به فساد و شعر برای گرفتن جایزه و مدح ناهلان و هجو صالحان و تزئین معاصی نمی یابیم.

ناگفته نماند که اشعار این شاعران بیشتر اقتباس از قرآن مجید و احادیث شریفه است و در واقع عرض و بیان فرهنگ و فکر و دعوت اسلام و مذهب است.

یک نوع دیگر از شعر، اشعار اکثر مدیحه سرایان است که در ابتداء چکامه و قصیده را با وصف طبیعت، باغ، گلستان، صحرا، دریا، باران، کوهسار، ستارگان، خوشرویان، دلبران، می، گل، بلبل، سرو، چمن، ساقی، ساغر، دلبران، مه روی و مه رخسار و الفاظی از این قماش آغاز نموده و آنرا به مدح ممدوحی که دارند به پایان می رسانند.

این نوع اشعار بیشتر و غالباً جنبه فنی دارد که مهارت شاعر را در وصف یک منظره تخیلی نشان می دهد. ولی اگر در این نوع اشعار نیز توجه دادن بمعانی بلند و سازنده و آیات خدا مقصود باشد و یا مقدمه برای مدح حضرات معصومین علیهم السلام باشد همان فوایدی را که بر شمردیم خواهد داشت.

مثلاً یک شاعر بزرگوار در ابتدای قصیده ای که در مدح حضرت مهدی ارواح العالمین له الفداء سروده می گوید:

موی پیچاپیچ تو بر مه چو سنبل بر گل است یا که اندر برف گسترده است پر مشکین غراب

روی زیبا تو زیر زلف چون دل دید گفتم هست همچون آفتاب و قد توارت بالحجاب [261]

یا این چنین باز در طلیعه قصیده ذوقافیتین در مدح آن حضرت می گوید:

گر نه عظم را نمود آن زلف چون ظلمات مات از چه شد مأوای آن گیسوی چون زُنار نار

ور گنه کرد از چه آرد در بهشت روی روی جنت فردوس را کی باشد از فُجار جار(1)

که فهم معنای هر دو شعر هم چندان آسان نیست. از این نوع شعر، شعرای عرب و عجم در مطلع قصاید خود فراوان سروده اند. که هم به همان جنبه فنی و اظهار قدرت شاعری توجه داشته اند، و هم آن مقاصد و مفاهیم عالی را تبلیغ و تلقین نموده اند مثل این اشعار:

تعالی الله خداوند جهاندار جهان آراکز او شد آشکارا گل زخار و گوهر از خارا

نشاند باغبان قدرتش در روضه هستی هزاران سرو و مه منظر، هزاران ماه سرو آسا

به غمزه، غارت تقوی به ایماء آفت ایمان به سیما لاله سوری به گیسو عنبر سارا

قصیده معروفه بُرده و قصیده عینیه حمیری و اشعار بسیار فنی شیخ بهائی در قصیده (الفوز و الامان فی مدح صاحب الزمان علیه السلام) و صدها قصیده دیگر به همین ملاحظه از جنبه شعر و ادب شهرت دارند، و خلاصه، هنر شعری خود را، در وصف مناظر بزم و رزم و اینگونه امور حتی مرغان هوا و آیات دیگر آفاق و انفس نشان داده اند و این اظهار قدرت ادبی و هنری را در خدمت بمقاصد ارزشی بکار گرفته اند.

ص: 303



و بین این اشعار و اشعار مبتذل که با الفاظی مثل: می، ساقی، ساغر، مست، شراب میکده، میفروش، رند، قلندر، پیر خم، پیاله و حتی لفظ فقر، اشاره به مکتبهای صوفی گرایی و نامأثور از شرع می کنند و آنها را اصطلاح برای اشاره به افکار و گرایش های فکری خود دارند، فرق بسیار است.

اینها در زیر حجاب این اصطلاحات، عقاید خود را مخفی کرده و از بیم اتهام به کفر و خروج از دین این شیوه را پیش گرفته و این اشعار را به عنوان عرفان به مردم می خوراند و بسیاری هم، چون مفاهیم و مقاصد آنان را نمی دانند، به خواندن آن ناآگاهانه سرگرم می شوند، در مجلس حرام رقص و سماع با خواندن آن در عالم هیروت و بیخودی می روند.

ترویج این اشعار و به سبک آنها شعر گفتن چون در نهایت، ترویج مشرب و مسالک به گفته خودشان عرفانی و به حقیقت باطل و خارج از معارف اسلامی است، صحیح نیست. این ها شعر مصطلح نیست خواه عربی باشد یا فارسی، فکر و مشرب و مسلك است که با این الفاظ تبلیغ می شود.

به علاوه جنبه تخریبی و بوجود آوردن حال بی تفاوتی این اشعار بسیار خطرناک است و از بعض مواد مخدره تأثیر آن در سست کردن قوای حقیقی عقلی و از کار انداختن آنها کمتر نیست و کمترین اثر آن بخود فرو رفتن و به بیرون از خود بی تفاوت شدن، و ترك سعی و عمل و مقاومت و امر به معروف و نهی از منکر است. زیان این اشعار از نظر عقیده و اخلاق و عمل بسیار است و استفاده از آنها و سرگرمی به آنها مثل سرگرمی به تریاک و آلات لهو و رمانهای عشقی و این قبیل آثار است.

و مسئله مهم مسئله دخالت این اشعار در حریم عقاید و بازی آنها با الفاظ و اصطلاحات خاص در اشاعه مکتبهای باصطلاح عرفانی و غیر اسلامی است.

از خداوند متعال مسئلت دارم که همگان را از مضلات فتن حفظ فرماید و اعمال و کردار و افکار ما را مرضی خاطر شریف و مقدس حضرت بقية الله الأعظم ارواحنا الفداء قرار دهد. ان شاء الله.

## علت استحباب غسل در نوروز

س 2. اگر عید نوروز جمشیدی سلطانی است که مسلمان نبوده، چگونه غسل مستحب است که عمل او را احیا می نماید؟

ج. نوروز یعنی روز نو. روز اول فصل بهار مثل خود فصل بهار يك امر واقعی و تکوینی است به جمشید و شخص دیگر ارتباط ندارد خدا می داند چند هزار یا چند میلیون سال پیش از جمشید بوده است. از آیات خدا است که زمین دوباره بعد از موتش و خشک شدن گیاهها زنده می شود و چنان که در قرآن مجید می فرماید "اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا"<sup>(1)</sup> و محتمل است غسل یا هر عبادت دیگر به همین مناسبت باشد. والله العالم

## آیا اعمال عید نوروز جزء تعلیمات اسلام است

س 3. آیا نوروز و اعمالی که مربوط به نوروز وارد شده جزء تعلیمات پاك اسلام است.

ج. عید نوروز از اعیاد مذهبی نیست و دید و بازدیدها و سایر اعمال مرسوم در آن روز دستور خاص مذهبی ندارد بلی راجع به غسل و لباس پاکیزه پوشیدن و روزه داشتن و چهار رکعت نماز که در مفاتیح الجنان ذکر شده از معلی بن خنیس نقل گردیده عمل به آن از باب اینکه این برنامه ها بطور مطلق در اسلام مورد ترغیب و تشویق است اشکال ندارد ولی عنوان ورود و خصوصیت آن ثابت نیست.

ص: 305

آنچه که عید اسلام و مسلمین است عید قربان و عید فطر و عید غدیر و ایام ولادت سایر معصومین علیهم السلام و عید مبعث که همه از اعیاد مشترك اسلامی و مذهبی است، می باشد.

### **گرفتن و دادن رشوه به قاضی برای احقاق حق**

س 4. خواهشمند است نظر مبارك خود را در خصوص گرفتن و دادن رشوه به قاضی در جایی که رسیدن به حق، متوقف بر دادن رشوه باشد بیان فرمایید.

ج. مسئله دو صورت دارد: اگر گرفتن حکم حقی که بر حاکم حکم بر آن واجب است متوقف بر دادن رشوه باشد، دادن آن برای رشوه دهنده اشکال ندارد اگر چه برگیرنده حرام است، ولی اگر بر حسب سیر شرعی مرافعه در موردی که شخص خود را ذی حق می داند قاضی باید علیه او و له طرفش حکم کند و ذی حق رشوه بدهد که خلاف وظیفه خود له او حکم کند و طرف را محکوم نماید، ظاهر این است که در این صورت دادن رشوه بر رشوه دهنده نیز حرام است و اما حرمت دادن رشوه برای اینکه قاضی حکمی که رشوه دهنده هم می داند حق نیست بدهد واضح و بدیهی است.

### **پرداخت رشوه برای تسریع در حکم**

س 5. در صورتی که رسیدن به حق منوط به دادن رشوه نباشد بلکه دادن رشوه در رسیدن به حق تسریع و باعث صرفه جویی در هزینه ها باشد تکلیف شرعی چیست؟

ج. چون رشوه، و برای ترغیب قاضی به اصدار حکم است گرفتن آن بر قاضی حرام است.

## وظیفه افراد در مقابل بیماران بی دارو و افراد گرسنه

س 6. اگر فرد ثروتمند و متمولی کلیه حقوق واجبه شرعی خود نظیر خمس و زکات را ادا کند ولی در جامعه اسلامی افرادی را مشاهده نماید که به دلیل فقر و گرفتاری دچار بیماری هایی نظیر سوء تغذیه باشد که به تدریج منجر به مرگ آنها می شود و یا بیمارانی را سراغ داشته باشد که به دلیل نداشتن خرج درمان خود در معرض مرگ می باشند، آیا شرعاً تکلیفی برای او در جهت صرفه جویی در مصرف ثروتش و اختصاص بخشی از آن برای موارد فوق الاشاره وجود دارد یا خیر؟

ج. به طور کلی در صورتی که شخص معینی در معرض فوری تلف و هلاکت باشد هر کس می تواند باید برای حفظ جان او اقدام نماید ولی به طور کلی اگر معلوم باشد که در جامعه بیمارانی بی دوا و غذا در معرض تلف هستند که شناختن شخص آنها بطور عادی فراهم نیست ظاهراً تکلیفی بر افراد نیست.

بلی اگر مجتهد جامع الشرایط مسموع الکلمه مطلع از این وضع باشد می تواند اگر از وجوه شرعیه تأمین نمی شود طبق تنظیم صحیحی اهل تمکن را به تأمین این موضوع مکلف نماید.

## آیا با پرداخت وجوهات شرعی باز هم کمک به مستمندان واجب است

س 7. در فرض دیگر اگر برخی افراد ثروتمند و مرفّه در حد اعلاّی رفاه و از همه مواهب و نعمتهای مادی برخوردار باشند و همزمان عده ای دیگر در اوج عسر و حرج و مشقت در زندگی طاقت فرسایی بسر برند و از حداقل رفاه از نظر مسکن و تأمین معیشت روزانه و ... محروم باشند، گرچه این عسر و حرج به مرگ و هلاکت آنها منجر نشود، آیا

شخص ثروتمند می تواند با این ادعا که چون حقوق شرعی واجب خود یعنی خمس و زکاتش را ادا نموده است از اعانت و کمک به مستمندان دریغ ورزد، و آیا اساساً در این قبیل موارد تکلیف شرعی و جویی به عهده ثروتمندان و متمولین هست یا خیر؟

اگر پاسخ سؤال در نظر مبارك حضرت تعالی و جوب کمک به نیازمندان در موارد فوق الاشاره است، استدعا دارم وجود تکلیف و جویی را با توجه به گستردگی جغرافیایی افراد معسور و دارای مشقت بیان فرمایید و جهت تنویر افکار عمومی مشخص فرماید که آیا رسیدگی در این قبیل موارد در حد صله ارحام است و یا شناخته شدگان به فقر و محرومیت در محلّه، شهر، کشور ایران، کشورهای اسلامی یا سایر کشورهای غیر اسلامی را نیز در اقصی نقاط جهان شامل می شود؟

ج. بلی بر حسب حکم فقهی می تواند ولی اگر جامعه تربیت اسلامی داشته باشد و همه از فقیر و غنی و رئیس و مرئوس وظیفه شناس باشند در شرایط عادی نباید این اتفاقات واقع شود و برای اجر و ثواب مؤمنین و مؤمنات باید از یکدیگر سبقت بگیرند و آیه کریمه "فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ (1) و آیه شریفه "وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ (2) را برنامه کار خود قرار دهند.

تربیت اسلامی این است که اول حق مؤمن بر مؤمن این است که:

«ان یحب له ما یحب لنفسه» (3)

و در حدیث است از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، می فرماید: «ما آمن بی من بات شعبان و جاره جائع» (4).

ص: 308

1-264. (1). سوره بقره، آیه 148.

2-265. (2). سوره آل عمران، آیه 133.

3-266. (3). التحفة السنیة، عبد الله جزائري، ص 49.

4-267. (4). کافی، ج 2، ص 668.

اگر فرهنگ اسلام تبلیغ شود احساس مسئولیت ایمانی و اخلاقی اقلًا بیشتر را وادار به رفع این ضعفها و کمک به ضعفها می نماید و بلکه بالاتر از آن به ایثار تشویق می کند چنان که در مورد امیرالمؤمنین و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام در قرآن کریم بر حسب روایات، خداوند متعال می فرماید: "وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ" (1).

يك معنا و تفسیر از آیه کریمه: "وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا" (2) همین خلق ایثار است.

داستانهای بسیار از مسلمانهای تربیت شده نقل شده که در هنگام عسرت خود، دیگران را بر خود ترجیح می دادند حکایت آن سرگوسفند که یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله، برای يك نفر هدیه کرد و تا ده خانه گشت و به منزل همان شخص اول هدیه شد و هم چنین حکایت حذیفه عدوی که می خواست یکی از کسانش را که در جهاد مقتول و محتضر بود آب بدهد و او آب را با کمال تشنگی به دیگری حواله کرد و او هم به دیگری و سرانجام هر سه نفر تشنه شهید شدند معروف است.

مسئله این است که به ارزشهای اسلام ایمان بیاوریم و خودمان و فرزندان و جامعه را به این اخلاق آراسته سازیم. آیه شریفه لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ... (3) تا آخر و هم چنین آیه "لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ" (4) را با تدبیر تلاوت نموده تا اوج کمال اخلاقی مسلمان و جامعه اسلامی را که تعلیمات اسلام فراهم می کند بشناسیم.

ص: 309

---

1-268. (1). سوره حشر، آیه 9.

2-269. (2). سوره انسان، آیه 8.

3-270. (3). سوره بقره، آیه 177.

4-271. (4). سوره آل عمران، آیه 92..

تعاون صحیح و همکاری و مظاهر رحمت و مهر باید در جامعه مسلمانان متجلی باشد.

### آیا تفحص برای پیدا کردن افراد نیازمند، واجب است

س 8. در فرض سؤال چهارم چنانچه از افرادی که در عسر و حرج قرار دارند آگاهی تفصیلی و جزئی نداشته باشیم و صرفاً به طور کلی به نحو اجمالی آگاهی وجود داشته باشد، آیا تحقق و تفحص لازم است یا خیر؟

ج. مؤمن نباید از حال خویشاوند و همسایه و دوستان و اشخاص که با او ارتباط دارند بی خبر باشد ولی اگر او از فحوص و تفحص ناخوشنود می شود نباید فحوص نمود.

### کمک به مستمندان در کشورهای دیگر

س 9. برخی می گویند در این قبیل موارد حکم مولوی (نه ارشادی) ولی فقیه زمان مشخص کننده تکلیف خواهد بود، حال اگر در کشوری اعم از اسلامی یا غیر اسلامی مسلمین دارای رهبری دینی به نحو مذکور نبودند، تکلیفشان چیست؟

ج. این تعلیمات عالیہ چهارده قرن است که مسلمانان متعهد را راهنمایی کرده و الان هم اگر ترویج و تعلیم شود کارساز و موجب اصلاح جامعه و استحکام برادری و اخوت ایمانی خواهد شد.

### پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان

س 10. دولت جمهوری اسلامی ایران مدتی است در صدد الحاق به معاهده ای بین المللی است بنام «کنوانسیون رفع تبعیض از زنان»، از آنجا که شورای فرهنگی - اجتماعی زنان به فرمان مقام معظم رهبری مد ظله العالی و طبق شرح وظائف، موظف به بررسی اینگونه امور در

ص: 310

مسائل زنان است از سال 72 معاهده را در دستور کار خود داشته و مخالفت خود را با الحاق اعلام نموده است. و امروز نیز بررسی آن برای الحاق یا عدم الحاق در دستور کار شورای عالی انقلاب فرهنگی و هیأت دولت است. (متن کنوانسیون و نقد و بررسی های انجام شده پیوست است)

روح حاکم بر این معاهده تساوی از جمیع جهات بین زن و مرد است که مورد عتاب شدید حضرت امام (ره) نیز واقع شده بود. و هدف آن ایجاد و تضمین تساوی همه جانبه بین زن و مرد از طریق ذیل است:

1. تغییر و فسخ قوانین (اساسی، مدنی، جزائی) و کل احکام قرآن و حکم حکومت اسلامی که مغایر تساوی باشند یا نتیجه آن به تساوی زن و مرد خدشه وارد کند لذا احکام اسلام تحت الشعاع این معاهده است و در صورت تعارض حتی حکم قرآن و ولی فقیه، باید محو شود. زیرا دولت تعهدی بالاتر از آن را به سازمان ملل سپرده است که این تعهد خلاف قاعده نفی سبیل است؛

2. تغییر فرهنگ اسلامی و روشها و سنتها و محور نقش خاص هر يك از زن و مرد و یکسان سازی و تساوی آنها حتی در حضور اجتماعی مانند حجاب و وسائل خانوادگی؛

3. تغییر رویه اجرایی حکومت و برنامه های دولت در جهت اثبات تساوی همه جانبه و یکسانی زن و مرد و الزام دولت اسلامی به ارائه گزارش در جهت اعمال قوانین و رویه هایی که تساوی را اثبات نماید، و راه نفوذ فرهنگ ضد دینی را بر جان و مال و ناموس مسلمین و



شیعیان باز کند. موافقین الحاق معتقدند برای خوب جلوه کردن اسلام در جهان و اینکه طرفدار آزادی زن و حقوق او است ملحق می شویم و شرائطی را قرار می دهیم.

از آنجا که الحاق مشروط نیز کارساز نبوده و طبق رویه سازمان ملل در آینده مجبور به عقب نشینی خواهیم بود، از آن مقام منیع خواستار است با بررسی موارد ارسالی به سؤال ذیل در صورت صلاحدید پاسخ فرمایند که:

آیا الحاق جمهوری اسلامی ایران به این معاهده «کنوانسیون رفع تبعیض از زنان» با هدف ایجاد تساوی از جمیع جهات بین زن و مرد، به صلاح اسلام و مسلمین خواهد بود؟

ج. با توجه به ماده یکم و دوم کنوانسیون مرقوم و مواد مشابه آن به نظر حقیر ملحق شدن بصورت مطلق یا مشروط به آن عدول ظاهر و تنازل بین از مواضع عالیله اسلامی است.

ماده دوم این کنوانسیون که از مواد اصلی و اساسی آن است، متضمن محکوم کردن بخش مهمی از احکام الهی اسلام است که بر حسب نصوص کتاب و سنت و اجماع و ضرورت بین المسلمین ثابت و حاکم است.

امضاء و تصویب این کنوانسیون هویت اسلامی امضاء کننده و تصویب کننده آن را از هر هیئت یا مجلس باشد، مخدوش و زیر سؤال می برد.

در نظام جمهوری اسلامی که از برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، باید اعضای نهادهای آن همگان متعهد به اسلام و عمال نظام اسلام باشند، الحاق به مثل این کنوانسیون مورد قبول و تصویب هیئت دولت و مجلس شورای اسلامی واقع نخواهد شد.

س 11. شهر اسلامی باید چه خصوصیتی داشته باشد؟

شهروندان مسلمان در چگونه شهری آسایش و آرامش دارند؟

ج. شهر اسلامی معرف فرهنگ و تمدن و هنر معماری اسلامی است، و از جهت اسلوب شهرسازی، خانه سازی، عمارات و ابنیه از شهرهای دیگر ممتاز است که اهل فن از همان کیفیت ساختمان و حتی ویرانه های آن، مسلمان نشین بودن آن را تشخیص می دهند.

معماران و مهندسانی که در آثار تمدن اسلامی در شرق و غرب، مطالعه و تحقیق دارند می دانند که در شهرسازی و خانه سازی و مسکن در سراسر جهان پهناور اسلام، تعلیمات اسلامی تجلی یافته و شکوه و جلال خاصی به آن بخشیده است، لذا باید اذعان کنیم که آنچه را حقیر ارائه می دهم صرفاً برداشتهای کلی است که کم و بیش از تعالیم اسلام در مورد مسکن و شهر و خانه سازی بیشتر به آن آشنا هستید و اظهار نظر در ریزه کاریها و هنرنمایی هایی که معماران مسلمان با الهام از تعالیم اسلام در هزاران بنای تاریخی اسلامی نشان داده اند حق همان بزرگان فن است که در این مجموعه بسیار وسیع تحقیق مطالعه کرده اند.

آنچه را حقیر در جواب این دو سؤال پیرامون خصوصیات شهر اسلامی به آن اشاره می نمایم چند مورد است:

1. شهر اسلامی مشتمل است بر مساجد و مشاهد و گلدسته ها و مدارس و کتابخانه ها و مؤسسات خیریه و خدمات دهی مثل بیمارستان و درمانگاه و زایشگاه و یتیم خانه و کاروانسراها و مسافرخانه ها و اماکن دیگر که همه حتی مقابر و گورستانها به شکل خاص اسلامی خود تأسیس شده اند.

2. هنر معماری اسلامی و تزیین ابنیه مخصوصاً مساجد و مشاهد به آیات قرآن کریم و احادیث شریفه و خطوط خطاطان مشهور، شهرهای اسلامی را در قاره های پنجگانه جهان

و در همه کشورها با هم برابر و ملهم از فرهنگ واحد و تمدن واحد اسلامی قرار می دهد.

3. در خانه سازی و نقشه مسکن و شهرسازی اصل مقدس حجاب و جدائی زن و مرد بیگانه در معاشرت ها و عدم اختلاط آنها ملاحظه می شود و سبک معماری اسلامی بر اساس عدم اختلاط زن و مرد بیگانه است حتی خانه های کوچک دارای دو بخش مجزا از هم، و داخل و خارج، و بیرونی و اندرونی است. متأسفانه در معماری جدید به تقلید از غربیها و جوامع مختلط غربی این اصل رعایت نمی شود و بالطبع يك اختلاط غیر اسلامی و گاه خطرناك فراهم می شود. مهندسين و معماران متعهد و عزیز ما باید بر اساس این اصل نقشه هائی که از هر جهت حتی اقتصادی مناسب باشد در نظر بگیرند.

4. نصب پیکره ها بعنوان پرستش یا بزرگداشت اشخاص يك سنت جاهلی و بت پرستی و غربی و غیر اسلامی است که در جهان پهناور اسلام متروک و موقوف است و این امتیاز همیشه برای شهرهای اسلامی محفوظ بوده است. نباید این سنت غیر اسلامی چهره شهرهای مسلمانان را مشوه و مشتبه سازد و در میدانها و مراکز دیگر این سنت مرده که چهارده قرن است اسلام آن را متروک نموده احیاء شود.

5. در معماری اسلامی و شهرسازی یکی از اموری که آن هم با الهام از تعالیم اسلام عزیز رعایت می شود اشراف نداشتن منازل به یکدیگر است این اصل نیز در خانه سازی در حد امکان رعایتش مانع از مفاسد و موجب امنیت خاطر خانواده ها است.

6. مسئله تجملات بیهوده و اسراف و افراط در خانه سازی و تزیینات زاید بر حد و کاخ سازی بر اساس استکبار و استعلاء و برتری جوئی نیز در اسلام مورد نکوهش است مخصوصاً مظاهر سکونتی مسئولین و صاحبان مقامات رسمی هر چه ساده تر و بی پیرایه تر و متواضعت تر باشد اسلامی تر است و به مدینه اسلام و شهر حضرت رسول صلی الله علیه وآله و کوفه علی علیه السلام نزدیکتر است.

انتظار این است که در شهرسازی جدید نقشه‌هایی که اساتید محترم فن می‌دهند در عین نوآوری، جامع سنتهای اسلامی و سوابق هنری معماران بزرگ مسلمان باشد و مخصوصاً جایگاه مساجد را در نقشه‌ها، مکانهایی قرار دهند که در دسترس همگان و کنار خیابانهای اصلی و میادین شهر بگونه‌ای که شرافت آن بر همه اماکن ظاهر باشد.

## شورائی بودن مرجعیت

س 12. آیا شورائی بودن مرجعیت صحیح است؟

ج. مقصود از شورائی بودن مرجعیت اگر این باشد که هر يك از مراجع باید از نظر و ادله دیگران در مسائل مطلع باشند، باید گفت بدون بررسی رای مخالف و نظر در ادله، استنباط تمام نیست.

اگر شورائی باشد که در آن هر مرجعی نظر خود را به دیگران عرضه بدارد و بحث حضوری داشته باشند و سرانجام هر کس خودش در استنباط حکم مستقل باشد پیشنهاد خوبی است ولی فعلاً هم که این اجتماع به طور رسمی تشکیل نمی شود این مباحثه و بررسی نظرات دیگر برقرار است و در مقام استنباط، نظر در اقوال و ادله هر قول معمول است و در حوزه‌ها این طور معمول است که اگر فقیهی در مسئله، نظر جدیدی ارائه دهد آن نظر در حوزه و مجالس علما مورد بحث و بررسی و نقد قرار می گیرد.

بنابراین چنان نیست که اکنون استنباط، واجد این پشتوانه نباشد. اصولاً اگر در استنباط این شیوه یعنی نظر در آراء و ادله دیگران به کار گرفته نشود آن استنباط تمام نیست.

اگر مقصود این است که شورائی باشد و بر اساس استنباط آراء اکثریت رساله نوشته شود که هم اطمینان بخش تر و هم مظنه اصابه بواقع در آن بیشتر است، جواب اینست که اکثریت و نظام شورائی بصورتی که در دنیای کنونی مطرح است و متأسفانه بعضی کشورهای اسلامی هم آن را پذیرفته اند اسلامی نیست و رای اکثریت بطور مطلق حجت

و معتبر نیست، و اطمینان بخش تر و نزدیکتر به واقع نیست و معایب آن بر کسی که اهل نظر باشد مخفی نیست.

در نظام و اداره، آنچه اعتبار دارد رای مدیر است و مدیر اگرچه موظف است مشورت نماید و از آراء دیگران مطلع شود و همه را بسنجد اما موظف نیست تعبداً آنچه را اکثریت گفته است بپذیرد. مشورت برای اطمینان شخصی خود مدیر است که گاه می شود این اطمینان از قول اقلیت بیشتر حاصل می شود، و سائر مواد نیز که اطمینان یا مظنه معتبر است.

### وجوب تبعیت از حکم حاکم اسلامی

س 13. آیا اگر حاکم اسلامی به جهت مصلحت حکمی صادر کرد، فقهای دیگر حق مخالفت دارند؟ و آیا پیروی از آن حکم به همه مسلمین حتی مقلدین حضرت تعالی واجب است.

ج. اگر مجتهد جامع الشرائط در موردی حکم کند بر همه لازم می شود حتی کسانی که مقلد او نیستند.

### ملاك تشخیص حکم از فتوا

س 14. در مورد تراحم میان اقدام حاکم اسلامی با فتاوی و حکم فقهای دیگر وظیفه مقلد شما چیست، ملاک تشخیص حکم از فتوا چیست؟

ج. نسبت به فتاوی، هر کس باید به فتوای مرجع تقلید خود عمل کند ولی چنانچه در جواب سؤال قبل گفته شد اگر مجتهد جامع الشرائط در موردی حکم کند بر غیر مقلدین خودش هم لازم می شود و فرق بین فتوی و حکم این است که فتوی نظریه مجتهدی است که کلی است و از ادله مربوطه استنباط شده و در حقیقت اخبار است، ولی حکم انشاء است و در مورد خاص است و کلی نیست مانند اینکه مثلاً حکم می کند که فلان روز عید فطر است یا مثلاً حکم می کند باینکه مثلاً استعمال تنباکو ننمائید و البته در

شرایط خاصی که احکام شرعی و مصالح عالیه اسلامی مهمتر در بین باشد حکم می کند و برای همیشه و کلی نیست و موقت است و تا بقاء وضع غیر عادی است چون بهر حال فقیه مجری احکام است نه مشرع.

### پیروی از حکم حاکم در صورت مخالفت با ادله اولیه

س 15. آیا اگر حکم حاکم اسلامی با ادله اولیه مخالف باشد، پیروی از آن واجب است یا نه؟

ج. در صورتی که حاکم، مجتهد جامع الشرائط باشد تبعیت از حکم او لازم است هر چند برخلاف حکم اولی باشد چون معنون شدن موضوع بعنوان ثانوی اهم، آن را موضوع حکم اولی دیگر قرار می دهد که رعایت آن اهم است.

### تشکیل حکومت اسلامی

س 16. تشکیل حکومت اسلامی در چه صورتی بر مسلمین جهان واجب است؟

ج. در صورتی که قدرت آن را داشته باشند.

### تفکیک رهبری و مرجعیت

س 17. نظر حضرتعالی درباره تفکیک «رهبری و مرجعیت» چیست، آیا لازم است که رهبر، مرجع هم باشد یا نه رهبر و حاکم مسلمین می تواند مرجع تقلید هم نباشد؟

ج. شرط افتاء، مجتهد جامع الشرائط بودن است و حکومت شرعی نیز در عصر غیبت با فقهاء جامع الشرائط است و با اذن فقیه جامع الشرائط هم در اموری که مشروط به مداخله مستقیم فقیه نیست غیر فقیه نیز می تواند صاحب منصب باشد.

ص: 317

## آیا تفکیک دین از سیاست جایز است

س 18. آیا تفکیک سیاست از دین شرعاً جایز است، آیا می توان به اسلام نسبت داد که دین ربطی با مسائل اجتماعی و سیاسی ندارد؟

ج. تفکیک دین از سیاست یعنی نظامات غیر عبادی جایز نیست و دین جامع همه مسائل اجتماعی و سیاسی است و خلاصه کردن دین در عبادات و تعالیم اخلاقی خلاف تعالیم صریحه قرآن مجید و دستورات شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام است. خداوند مسلمانان خصوص طبقه جوانان عزیز را از شر کسانی که این افکار را تبلیغ می نمایند حفظ فرماید.

## بهترین شیوه برای مقابله با تهاجم فرهنگی

س 19. بهترین شیوه ای که مقلدین حضرت تعالی باید در مقابله با تهاجم فرهنگی اتخاذ نمایند چیست؟

ج. بهترین شیوه در درجه اول این است که هر کس مراقب اعمال شخص خودش و مقید به انجام واجبات و ترک محرّمات باشد و در مرتبه دوم افراد لایابالی را با رعایت شرائط امر به معروف و نهی از منکر، ارشاد کند و باید دانست که عمل به دستور دین عامل بسیار مهم و قوی برای معرفی اسلام و مفید برای مقابله با تهاجم فرهنگی است.

## وظیفه مردم و دولت اسلامی برای مقابله با شبهه افکنان

س 20. با توجه به خطر روشنفکری و مقابله با روحانیت وظیفه مقلدین شما در دانشگاه چیست؟ آیا باید به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل کنند؟ وظیفه دولت اسلامی چیست؟

ج. روحانیت سخنگوی مکتب انبیاء و مبلغ اسلام و معارف قرآن مجید و احادیث و سیره حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام است و به اشخاصی که در این موضوع تحقیق و تخصص دارند در زمان ما روحانی گفته می شود. از صدر

اسلام و مخصوصاً بعد از غیبت حضرت صاحب الامر ارواح العالمین له الفداء شخصیت هائی چون کلینی ها و صدوق ها و شیخ مفیدها و شیخ طوسی ها و علامه حلیها و مجلسی ها و صاحب جواهرها و شیخ انصاریها و میرزای شیرازیها و آیت الله بروجردیها و هزاران شخصیت دیگر این صلاحیت را داشته و دارند و در هر عصر و زمان اشخاص واجد صلاحیت بوده و هستند و مسلمانان همواره در امور و مسائل اسلامی مثل زمان ما به آنها رجوع می کرده اند و مقابله با این افراد که همواره در طول قرون، اسلام شناسی آنها مسلم بوده و رجوع به کسانی که این صلاحیت ها را ندارند و فاقد تحصیل کافی و تحقیق و تفقه در قرآن و احادیث می باشند مراجعه بغیر اهل است.

در فراگرفتن تعالیم و هدایت اسلام یا باید شخص بر همین روشی که علامه حلیها و صاحب جواهرها صاحب نظر و اجتهاد و استنباط شده اند خود واجد این تخصص و رتبه شود و یا به کسانی که با همین روش به مقام فقاہت رسیده اند رجوع نماید، دیگران بعنوان روشنفکر یا هر عنوان دیگر طبعاً صلاحیت اظهار نظر در مسائل اسلامی را ندارند و نظر آنها اعتبار شرعی و علمی ندارد.

چنانچه افرادی بخواهند مردم را از این روش منحصر بفرد منطقی و معقول منحرف کنند اگر مغرضند و غرضشان ضربه زدن به عقاید اسلامی و تعهدات و التزامات دینی جامعه و بالاخره معارضه با اسلام است، باید این افراد معرفی شوند و بطلان القائنات سوء آنها و مقاصدی را که بسا در زیر پرده بحث و بررسی مذهبی و عرفانی دارند به مردم فهماند و از اینکه بتوانند جایگاهی در بین قشر ناآگاه پیدا کنند جلوگیری کرد و نهی از منکر نمود. مهمترین وظیفه علماء و هر مسلمانی در حد اطلاعات دینی خود حفظ مرزهای فکری و اعتقادی مسلمین و پاسداری از اصالت احکام اسلام و جلوگیری از تصرف تا اهلان و تحریف آنهاست.

اگر افرادی باشند که جاهل و بی اطلاعند باید آنها را با مهربانی و محبت، ارشاد و راهنمایی کرد که مجذوب شیفتگان تمدن فاسد غربی و غیر اسلامی نشوند و مرعوب



صنایع و قدرت مادی آنها نگردند و بفهمند که در تعلیم و تعلّم مکتب اسلام راهی جز آنچه افرادی که در عصر ما بعنوان روحانی و روحانیت خوانده می شوند، نشان می دهند وجود ندارد و در مقابل آن جایگاهی و موضعی بنام روشنفکری نداریم. البته این به معنای ردّ روشنگری و روشن بینی و تفکر در مسائل مذهبی- که همیشه بوده و هست و در حوزه های علمیه همان بزرگانی که گفته شد دنبال آن هستند- نیست.

اسلام دین تفکر و عقل و مطالعه و تحقیق است و از تفکر و متفکر در حد کامل تشویق و تمجید نموده است، ولی این غیر از روشنفکری به اصطلاح معاصر است که افراد و اشخاص از آن دسته مشخصند.

تعبد و تدین به اسلام و التزام به قرآن مجید و احادیث از خصوصیات روشن فکر مسلمان است که مجتهد و فقیه و ریاضیدان و کیهانشناس و فیزیک فیزیکدان و مورخ و شاعر و ... همه به آن ملتزم هستند، روشنفکر مسلمان در محدوده ای که علماء و فقهاء خط داده اند می اندیشد و رها و آزاد از التزامات و عقائد اسلامی اظهار نظر نمی کند و سر ستیز با اسلام به اسم نوپردازی ندارد، و خلاصه سرسست کردن باورهای صحیح جامعه و بی تعهد ساختن مردم را به تعهدات دینی ندارد و برای اینکه مردم را از علمائی که در تمام اعصار اسلام شناس حقیقی به حق شناخته شده اند جدا نمایند تلاش نمی کند به هر حال این مسائل همه روشن است.

### اظهار نظر در مسائل اسلامی

س 21. آیا از نظر شرعی، روشنفکری که در حوزه های علمیه قم و نجف و ... بصورت بنیادی درس فقه و اصول نخوانده حق اظهار نظر در مسائل دینی و فلسفه دینی و انتظارات بشر از دین و ... دارد؟

ص: 320

ج. کسی که در رشته علوم فقه و اصول فقه و غیر آنها از آنچه علم به آنها لازم است تخصص پیدا نکرده و آشنائی با ادله احکام ندارد و خلاصه مجتهد نشده است حق اظهار نظر در مسائل مذهبی ندارد و نظریاتش حجت نیست.

### تخلف کسبه از قیمت های تعیین شده

س 22. اگر دولت اسلامی ایران قیمت اجناسی را معین کرد، تخلف از تعیین قیمتها بر کسبه جایز است؟ اگر کسبه با تعیین قیمتها مخالف باشند و مجبور به فروش باشند، وظیفه مشتری در خرید چیست؟

ج. موارد و اجناس مختلف است و در بعض موارد که حفظ مصالح مهمه اقتضا کند و شرائط و ضرورتهاى خاص ایجاب می نماید مادام که آن ضرورتها باقی باشد مجتهد جامع الشرائط می تواند جهت دفع بعض مخاطرات یا حفظ بعض مصالح تصمیمات لازم را بگیرد و در این صورت تخلف از حکم حاکم جایز نیست.

### ولایت مطلقه فقیه

س 23. نظر حضرتعالی در مورد اینکه «ولایت مطلقه فقیه از اصول اساسی و خدشه ناپذیر اسلام است» چیست؟

ج. به نظر حقیر فقهاء جامع الشرائط در عصر غیبت حضرت صاحب الامر ارواح العالمین له الفداء در امور مربوطه به حفظ نظام و مدیریت جامعه ولایت دارند.

### آیا معصوم نبودن ولی فقیه به ولایت او ضرر می زند

س 24. آیا علیرغم معصوم نبودن ولی فقیه، وی دارای ولایت مطلقه است؟ لطفاً توضیح دهید.

ج. در این ولایتی که به آن اشاره شد عصمت شرط نیست لذا حکام و کارگزارانی که از طرف شخص رسول اکرم صلی الله علیه وآله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به این

ولایت و مدیریت منصوب می شدند معصوم نبودند و این مسئله از لحاظ کلامی و فقهی تفصیلی دارد که باید به کتابهای مربوط رجوع شود و با استفتاء و افتاء حق آن ادا نمی شود.

### تعارض حکم ولی فقیه با فتوا و حکم مرجع تقلید

س 25. اگر شخص مقلّد مرجعی غیر از ولی فقیه باشد و در مورد مسأله ای حکم ولی فقیه با حکم مرجع تقلید فرد متفاوت باشد وظیفه شخص چیست؟

ج. در اینجا نیز مسئله تفصیل علمی دارد از لحاظ اینکه گاه تعارض حکم دو فقیه فرض می شود یا تعارض حکم احدهما با فتوای دیگری است که در مورد اول گاه حکم دوم ناسخ حکم اول است گاه هر دو حجیت ندارند و گاه حکم دوم بلاموضوع می شود و در صورت دوم نیز تفصیلی دارد که حکم هر یک به تفصیل بیان شده است و اشکالی در عمل و اجرا پیش نمی آید.

### منشأ اختلاف فتوی

س 26. سبب و منشأ اختلاف فتوی چیست؟

ج. بطور کلی ادله بر احکام شرعی، کتاب و سنت است و در هر کجا نیز خلافتی بین فقهاء باشد مثل غسل جمعه از جهت قول به وجوب یا استحباب آن مبنی بر استظهار از دلیل است که خودبخود در استظهار، انظار مختلف میشود بسیاری از فقهاء قائل به وجوب نماز جمعه و غسل جمعه هستند و بعضی هم دلایل را ظاهر در وجوب نمی دانستند این اختلافات سبب نمی شود که آنکه قائل به وجوب است خود را یک فرقه خاص معرفی کند و دیگری خود را فرقه خاصی بگوید و الا فرقه ها زیاد و دامنه تفرقه بی شمار میشود.

ص: 322

س 27. با وجود روایات و احادیث فقهی چه نیازی به تأسیس علم اصول است (آن هم علمی که ما را به یقین نمی رساند و منجر به عمل به ظن است)؟

ج. مباحث علم اصول مباحثی جدید نیست و اگر هم مباحث به عنوان علم خاص جمع نمی شد بالاخره به این مباحث نیاز داشتیم بحث از عام و خاص و انواع عام و خاص و فرق بین خاص متصل و منفصل و شبهه مصداقیه عام و بحث از مطلق و مقید، مجمل و مبین، مفهوم شرط و غایه و وصف و لقب و دلالت اینها، همه از اموری است که در هر زبان و برای فهم هر قانون و دستور لازم است. بحث از اینکه امر دلالت بر وجوب دارد یا دلالت بر استحباب دارد یا اینکه در استحباب کثیر الاستعمال است و کثرت استعمال آن در استحباب مانع از استظهار وجوب از آن است یا نه و بحث حجیت ظاهر کلام یا بحث در حجیت اجماع و خبر واحد و سائر مسائل هیچ يك بحث هایی نیستند که هر کس بهره ای از علم و تفکر صحیح داشته باشد آنها را لازم نداند.

آنکه می گوید اینها چون مبتنی بر ظن است پس حجت نیست از او می پرسیم شما مگر مثلاً عموم را حجت نمی دانید؟ مگر استثناء عقیب جمل متعدده را معتبر نمی دانید؟ و اگر بگوئید استثناء به همه جمله ها برمی گردد، می گوئیم: مگر قطع دارید؟ بالاخره به مدالیل الفاظ و اینکه حتماً مراد متکلم بوده و اینکه قرینه صارفه از آن در بین نبوده یقین دارید؟ از کجا با احتمال قرائن به ظاهر حکم می کنید و به آن یقین دارید؟ ما و شما و همه، این ظواهر را معتبر و حجت میدانیم هر کس می خواهد آنها را ظنی بداند و به دلیل اعتبار آن که یقینی است آنها را واجب العمل بداند و هر کس می خواهد مبالغه کند این ظن را در حد اطمینان بداند و از آن به علم تعبیر کند و بر خلاف همه اهل محاوره و عرف معمول روز مردم ادعای یقین می نماید ولی یقین يك چیزی نیست که با ادعا یا سبب ظنی

موجود شود البته در بعض موارد یقین پیدا می شود ولی در بیشتر موارد یقین حاصل نمی شود مع ذلك بناء عقلا و سیره شارع و متشرعه بر عمل به این ظنون بوده است.

## نزاع بین اخباری و اصولی

س 28. درباره نزاع بین اخباری و اصولی توضیحی ارائه فرمایید.

ج. باید اولاً دعاوی اخباری ها معلوم شود که چه حرفی دارند و دلیلشان بر حرفهایشان چیست و اصلاً اینها چرا خود را اخباری نامیده اند اگر مقصود از این عنوان این باشد که اینها به اخبار عمل می کنند این اختصاص به آنها ندارد همه ملل و امم و فرق مسلمین و همه شیعه و همه اصحاب ائمه علیهم السلام به اخبار عمل کرده و می کنند اگر به اخبار عمل نشود نظام عمل مختل می شود علم بر پایه عمل به اخبار قرار دارد همه آنهاست که اخباری ها به آنها لقب اصولی داده اند اخباری هستند.

و اگر مقصود از اخباری این است که به هر خبری عمل می کنند و هر نقلی را از ائمه علیهم السلام بطور مطلق یا اگر در یکی از کتب اربعه باشد قطعی الصدور و قطعی الدلاله می دانند این يك گزاف گوئی ظاهر و خلاف سیره عرف و عقلا است.

واقعیت این است که این اشخاصی که اخباری نامیده می شوند دو دسته هستند يك دسته آنها که در اخبار دقت و بررسی دارند و اهل نظر و تحقیق می باشند وقتی سخن می گویند و حرف اهل فن را درک می کنند اینها و علمائی که به نام اصولی خوانده می شوند با هم اختلاف جوهری ندارند اختلافات آنها فرعی و در حد اختلاف نظر هر عالم و فقیه با عالم دیگر است. اصلاً این اصطلاح که آن بزرگان را اخباری و این اعظام را اصولی بنامیم و رودرروی هم العیاذبالله بشماریم غلط است مبانی هر دو عرف پسند و بطور معقول و منطقی قابل عرضه است. چنان که گفته شد هیچ يك از این علماء به اصطلاح اخباری، مسائل اصول را درست رد نمی کند و اگر در بعض مسائل نظر داشته باشد هم مورد ایراد نیست خود علمائی که به عنوان اصولی خوانده می شود نیز در مباحث اصول

اختلاف نظر دارند چنان نیست که همه با متفق باشند. حاصل اینکه این اختلافات که بین علماء بطور عام هست سبب دو فرقه بودن نمی شود.

دسته دوم کسانی هستند که اهل نظر و فهم و بحث نیستند و عوامانه به اینکه خود را اخباری بدانند به فقهای بزرگ ایراد می کردند و به يك الفاظ توخالی مثل همینکه فقهاء به ظن عمل می کنند و اخباری ها به علم یا اخباریها تقلید نمی کنند یا اینها مثلاً بقیاس یا رأی عمل می نمایند خود را مشغول کرده و جاهلانه عمرشان را سر می کنند در حالیکه مطلب یکی است و اخباریین دسته اول و اصولیین هر دو به خبر و حدیث عمل می کنند خواه اخباری مدعی علم به صدور آن باشد یا نباشد و خواه اصولی آن را مظنون الصدور بدانند و بگویند عاده علم بصدور کل این اخبار برای آدم مستقیم الفکر حاصل نمی شود.

مجتهدین و اهل فقه که در استنباط احکام از ادله کوشش می نمایند و هرگز برای خود و بدون استناد بشارع مقدس حرفی نمی زنند مذمت نشده بلکه تعریف و تمجید شده است اینها صغرای اجتهاد را که در پیش اهل سنت بر حسب مذاهب مختلف تفاوت هم دارد با صغرای اجتهاد فقیهیه که شیعه به صاحب آن مجتهد می گویند اشتباه می کنند و اگر اخباری در ذم عمل به رأی و قیاس و استحسان رسیده باشد که نظر به همان اهل سنت دارد بر روش فقهی استنباط عرف پسند منزه از اعمال رای و قیاس بصرف اینکه به آن اجتهاد و مجتهد می گویند قابل انطباق نیست.

### حدیث مربوط به رفع قلم

س 29. گاهی افرادی در مراسم عیدالزهراء علیهاالسلام کف زدن، پایکوبی، رقص و... را مستند به حدیث رفع القلم می دانند.

بحارالانوار، ج 31، ص 125 و امرت الکرام الکاتبین ان یرفعوا القلم عن الخلق کلهم ثلاثة ايام من ذلك اليوم ولا اکتب علیهم شیئاً من خطایاهم

ص: 325

كرامة لك و لوصيك و ص 127 هذا ... يوم رفع القلم، آیا این مطلب صحيح است؟

ج. مطلب مذکور در سؤال ثابت نیست.

## مراسم دینی

### خواندن اشعار مذهبی همراه با غنا و آهنگ

س 30. اخیراً در اثر تحریکات بعض فرقه های ضاله و شیطنت ایادی فاسده، گرایش خاصی نسبت به لهویات پیدا شده است که از مظاهر آن خواندن اشعار مذهبی همراه با غنا و کف زدن با آهنگ مناسب لهو و لعب و احیاناً همراه با رقص می باشد.

و نیز آوردن تار و طنبور و موزیک و نی و کمانچه و سایر اسباب و آلات موسیقی در مساجد و حسینیه ها و مجالس اهل البیت علیهم السلام و در بقعه های متبرکه امامزاده ها و مزار علمای بزرگ همانند علامه مجلسی، که این کارها در نظر اهل ایمان و متدینین بسیار زننده و موجب هتک حرمت مسجد، حسینیه، امامزاده بقاع متبرکه و مجالس اهل البیت علیهم السلام (که در روایات معتبره، مجلس ذکر خدا محسوب گردیده) می باشد. لطفاً نظر مبارک را در مورد حکم اولیه موارد بالا و نیز حکم ثانویه آنها از نظر هتک حرمت و قداست اماکن مقدسه، با صراحت و وضوح بیان فرمایید که لااقل مردم مسلمان و علاقمند در گمراهی قرار نگیرند زیرا که: «اذا ظهرت البدع فعلى العالم أن يظهر علمه»

ص: 326

ج. نعوذبالله من شرور انفسنا، اعمال مرقوم همه حرام و اهانت به شعائر اسلام و مذهب و هتك مشاهد شریفه و مساجد و مخالف هدایتها و تعالیم عالیه دین و حرکت در مسیر افساد جامعه و نسل جوان و تحریف احکام است و از محرمات و احکام اولیه است.

وارد کردن این ملاحی و مناهی در برنامه های عزاداری ها و جشنها و اعیاد اسلامی و مذهبی و مجالس دینی و مداحی اهل بیت علیهم السلام از تسویلات شیطان و انحراف از هدایتها سازنده قرآن کریم و موجب محرومیت از برکات و ثوابهای بسیار این برنامه ها است.

حقیر به همه دست اندرکاران محترم و برگزارکنندگان عزیز این مراسم بسیار شریف- که انشاءالله تعالی مقصد اساسی ایشان تعظیم شعائر و اظهار ولایت و ارادت باهل بیت عصمت علیهم السلام و تقرب بخداوند متعال است- جداً توصیه می کنم که این مراسم و بلکه جامعه اسلامی را از این مناهی و ملاحی پاک و منزّه نگاه دارند و این آیه شریفه را همیشه در نظر داشته باشند "قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا... (1)".

از خداوند متعال قبول خدمات و زحمات و مساعی همگان مخصوصاً جوانان عزیز را در تعظیم شعائر مذهبی مسئلت می نمایم.

### کف زدن در جشنهای مذهبی

س 31. کف زدن در جشنهای مذهبی چه حکمی دارد؟ و در غیر مجالس دینی حکمش چیست؟ لازم بذکر است که در کانادا، آمریکا و کشورهای غرب، شیعه ها اصلاً اقدام به این عمل نمی کنند و زشت و بی احترامی میدانند ولی گاهی در قم هم مشاهده می شود.

ج. لهو است و جائز نیست. مجدداً از برادران و خواهرانی که در کشورهای دیگر مواظبت دارند که سنتهای اسلامی را حفظ نمایند تشکر می کنم. حقیر مکرر از برادران و

ص: 327



خواهران هندی و پاکستانی و آفریقائی که در بلد کفر با قوت و قدرت روحی چهره اسلامی و استقلال دینی و مذهبی خود را حفظ کرده و پس از سالهای متمادی که در آن بلاد بسر برده بلکه در آنجاها متولد شده و نشو و نما یافته و شخصیت اسلامی خود را حتی در لباس از دست نداده و حجاب بانوان و سائر مظاهر آنها اسلامی باقی مانده است تبریک می گوئیم و این استقلال و قوت نفس و قدرت ایمانی و روحی آنها را تحسین می کنم.

مؤمن نباید- هر چند در بین کفار باشد- استضعاف شود. امیدوارم همیشه و همواره بر این سیره افتخار آمیز و اعجاب انگیز ثابت قدم بمانند و برنامه های اسلامی و شعائر دینی و مذهبی و تبلیغات دینی و مجالس جشن و عزای اهل بیت علیهم السلام و تبلیغ احکام و معارف مذهب و تفسیر و نهج البلاغه و غیرها با همت شما گرم و رواجش روزافزون باشد و همگی مشمول عنایات و ادعیه شخص شخص حضرت بقیة الله ارواح العالمین له الفداء باشید انشاء الله

### مطالب کتاب روضة الشهداء

س 32. آیا کتاب روضة الشهداء و اسرار الشهداء که حاوی مطالب تحریف شده درباره کربلا است را باید انکار کرد یا در برابر آن سکوت اختیار نمود؟

ج. ما حق نداریم نویسندگان کتاب مذکور را متهم به تحریف حادثه کربلا کنیم و نسبت به مطالبی که در آنها درج شده آنچه که محتمل الوقوع است و دلیل بر عدم آن نباشد نمی توان انکار کرد و نویسنده را متهم به دروغ نویسی کرد و آنچه که بر حسب دلیل مقطوع العدم باشد باید نقض شود. والله العالم

ص: 328

س 33. نظر حضرت تعالی در مورد مدّاحی چیست؟ و یک مداح اهل بیت علیهم السلام چه خصوصیات باید داشته باشد؟

ج. مداحی اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین چنانچه برای خدا باشد عبادت است و اجر عظیم دارد و به همین جهت مداح باید اهل تقوی و مقید باشد اشعاری که می خواند خلاف واقع و دروغ نباشد و این عبادت را تا می تواند به قصد قربت انجام دهد تا از ثویبات آن برخوردار شود هرچند گرفتن مزد در برابر آن اشکال ندارد. والله العالم

### رمز موفقیت مبلغان دینی در حفظ ارزش های اسلامی

س 34. به نظر حضرت تعالی رمز اصلی موفقیت مبلغان دینی و روحانیون در حفظ ارزش های اسلامی چیست؟

ج. در مرحله اول از نظر معرفت و شناخت، مبلغان دینی باید به رسالت سنگین خود واقف گردند و بدانند که این راه همان راه انبیاء و اولیاء خداوند است و تحمل مشکلات لازم دارد و کسی که در این راه قدم می گذارد باید صلاحیت عالی را کسب کند و خود را از رذایل اخلاقی تخلیه و با فضایل انسانی بیاراید و در عمل و رفتار و کردار برای مردم الگو و اسوه باشد و برای حفظ ارزش های اسلامی در جامعه باید احکام خدا و معارف قرآن را آن چنان که هست تبیین نماید و سعی کند با بیان شیوا و رسا و جذاب حقایق دین را به مردم ابلاغ نماید و نگذارد کار تبلیغ امور دینی بدست ناهلان بیفتد و خود نیز از این کار مقدس بجز اخلاص و رضایت پروردگار غرض دیگری نداشته باشد.

البته بر مسئولین حکومت اسلامی هم لازم است که برای حفظ ارزش های اسلامی از هیچ کوششی دریغ نداشته باشد و انگیزه و هدف اصلی و اساسی آنان در انجام وظایف و مسئولیت، فقط رضات خدا باشد تا امدادهای غیبی یکی پس از دیگری نصیبشان شود.

اگر مسئولین در حفظ ارزش ها کوتاهی نمایند، بدون شك تبلیغات اسلامی مبلغین اثر مطلوب و عالی نخواهد داشت. به عنوان مثال برای حفظ حجاب اسلامی بر دولت لازم است از اختلاط پسران و دختران و زنان و مردان در دانشگاه ها و ادارات و دیگر مراکز جلوگیری نماید تا فحشا و منکراتی از این جهت ایجاد نگردد.

این با ارزش های اسلامی نمی سازد که زنان و مردان جوان در دوایر دولتی مکرر با یکدیگر برخورد و اختلاط داشته و احیاناً اخلاق و رفتار اسلامی، چندان مورد عنایت واقع نشود، اگر مسئولین امر، کارمندان و متصدیان ادارات دولتی و خصوصاً دستگاهها و مراکز علمی و فرهنگی بتوانند در این گونه موارد (حفظ ارزش های دینی و اخلاقی) دقت و مواظبت لازم را به عمل آورند، تبلیغات اسلامی مبلغان دینی هم [تا حدود زیادی در حفظ ارزش ها مؤثر خواهد بود و الا فایده ای ندارد، «الناس علی دین ملوکهم».

### **بهترین شیوه تبلیغات اسلامی در عصر حاضر**

س 35. به نظر شما بهترین و مؤثرترین شیوه های تبلیغات اسلامی در عصر حاضر کدام است؟

ج. به نظر من بهترین و جذابترین و مؤثرترین شیوه تبلیغ در عصر حاضر نسبت به معارف اسلامی، ابلاغ و القای صحیح معارف قرآن و اسلام است. اگر ما بتوانیم پیام مقدس اسلام را آنچنان که هست بدون کم و کاست و بدون پیرایه ها به مردم دنیا برسانیم بدون شك آثار درخشانی خواهد داشت.

نظر به این که مجموعه معارف دینی فطری است و تمام احکام دین بر اساس مصالح و مفاسد نفس الامری تدوین شده است، در تار و پود مردم ریشه دارد و هر کس با متن اسلام و پیامهای معصومین علیهم السلام که مفسرین واقعی اسلامند آشنا گردد، متأثر خواهد شد و این توصیه و دستورالعمل در روایات مختلفی از اهل بیت علیهم السلام

وارد شده است که شما معارف دین و احادیث و روایات ما را خوب به مردم برسانید و در نتیجه پیروی و تبعیت مردم را از ما مشاهده کنید.

البته در این زمینه با توجه به پیشرفت علم و تکنولوژی و صنعت، استفاده از امکانات در حد مقدور لازم است.

### **وظیفه مبلغین و مسئولین نظام اسلامی در مقابله با تهاجم فرهنگی**

س 36. بفرمایید وظایف مبلغین اسلامی و مسئولین نظام اسلامی در مقابله با تهاجم فرهنگی چیست؟

ج. مهم این است که من که می خواهم تبلیغات اسلامی کنم و یا در نظام اسلامی مسئول هستم، غرورده نباشم و فرهنگ غرب با تهاجمش مرا تحت تأثیر قرار نداده باشد. به فکر این نباشم که از غربی ها تقلید کنم و باید مدیریتی که در جامعه اعمال می کنم، غربی نباشد. ما هیچ کمبودی نداریم تا به سراغ غربیها برویم، آنها از نظر تمدن اخلاقی، مسائل معنوی و صفات انسانی خیلی از ما عقب هستند. اگر پیشرفتی هست در مسائل علمی و صنعتی است که آن هم از مسلمین استفاده کرده اند.

راه اصلی مبارزه با تهاجم فرهنگی این است که ما مواضع واقعی اسلام خود را حفظ کنیم و به دنبال کسب رضایت باری تعالی باشیم نه به دنبال بدست آوردن رضایت غربی ها و اروپائیها. اگر ما خودمان ارزش های اسلامی را حفظ کردیم و به صورت بنیادی و ریشه ای مردم را با ارزش های اسلامی آشنا ساختیم و فرهنگ عمومی را از نظر معرفتی و اعتقادی بالا بردیم، دیگر خوفی از تهاجم فرهنگی و فرهنگ بیگانه نخواهیم داشت.

فرهنگ غرب به انسانیت انسان توجه ندارد و کاری به کمال نهایی انسان ندارد، بلکه انسان را از انسانیتش خارج می کند و از معنویت تهی می کند. اگر ما معنویت را در جامعه خود آن چنان که اسلام ارائه داده، ارائه دهیم و لذت معنویت را در کام مردم ایجاد کنیم

دیگر تهاجم فرهنگی اثری نخواهد داشت و وظایف مبلغان اسلامی و مسئولین حکومت اسلامی همین است. حقایق اسلامی فطری است و اگر فطرت مردم شکوفا شد و استعدادی بالقوة انسان به فعلیت رسید دیگر هیچ جاذبه مادی و حیوانی انسان را به سوی خود نخواهد کشانید. اما اگر از این نکته مهم غفلت کردیم بدون شك فرهنگ بیگانه با تهاجم وسیعش جوانان و دختران و پسران ما را از بین خواهد برد.

### توصیه هایی برای مبلغین اسلامی

س 37. حضرتعالی چه توصیه هایی برای مبلغین اسلامی دارید؟

ج. توصیه من برای همه مبلغان اسلامی در سرتاسر دنیا این است که اساس موفقیت تبلیغات اسلامی، خلوص نیت است و غرض و انگیزه اصلی مبلغین اسلامی باید خدمت به اسلام و مسلمین باشد.

مرحوم آیت الله بروجردی يك روز سر درس فرمود: يك عده از طلاب و مبلغین اسلامی مرتب سؤالاتی از من می کنند، امروز می خواهم جواب دهم، سؤال می کنند ما چه وقت به مقصد می رسیم، از وقتی که طلبه می شویم تا چه زمانی باید تلاش و کوشش کنیم تا به نتیجه و مقصد برسیم؟ و از کجا بفهمیم که به مقصد رسیده ایم یا نه؟ مرحوم آیت الله بروجردی در پاسخ فرمودند: همه محصلین علوم دینی و همه مبلغین و مروجین شریعت نبوی باید بدانند که اگر برای دنیا و رسیدن به زخارف مادی دنیا به حوزه و سلك روحانیت آمده اند، هیچگاه به مقصد نمی رسند و از اول اشتباه کرده اند و باید تغییر مسیر دهند. این راه، راهی نیست که انسان را به مادیات دنیا برساند، مادیات هم انسان را به رشد و پیشرفت واقعی نمی رساند. اگر برای خدا و انجام وظیفه و رسیدن به مقام قرب ربوبی به این مسیر آمده اند بدانند که از روز اول که وارد شده اند به مقصد رسیده اند و هر روزی که می گذرد در مقصد سپری می شود و به نیل درجات دیگر منتهی می شود.

ص: 332

## الف- آیا در استقبال از پیامبر مردم پایکوبی کردند

س 38. آیا صحت دارد که در استقبال ورود پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه مردم به پایکوبی و آواز و موسیقی آن زمان پرداختند؟ یا در عروسی حضرت فاطمه علیها السلام دایره و ... زدند؟ اگر چنانچه موارد مشابه ای هم باشد در نظر بگیرد.

ج. امر مذکور در سؤال، قطعی نیست و بر فرض اینهم که قطعی باشد دلیل بر جواز نیست چون ابتدای اسلام بوده و پیامبر اسلام علیهم السلام احکام را تدریجاً بیان فرموده اند و چنان نبوده که همه محرمات را در همان اوائل بیان کنند.

## ب- حکم کاهش قدرت خرید توسط اسکناس

س. اگر اسکناس مثلی باشد و کاهش قیمت مثل ضمان آور نباشد آیا باید به خصوصیات مثل، مخصوصاً قدرت خرید توجه شود؟ که اگر خصوصیات معتبر باشد و اسکناس از نظر قدرت خرید کاهش فاحش پیدا کند، پرداخت و ادای آن باعث تحصیل برائت ذمه بدهکار نمی شود و باید به میزان توان خرید اسکناس در ذمه پرداخت و ادا نماید یا مصالحه شود.

ج. چنان که گفته شد اسکناس اشبه به مثلی است و چنانچه بدهکار به مقدار بدهی بحسب اسکناس (مثلاً صد هزار تومان) بدهی خود را بپردازد ذمه اش بری می شود بلی اگر با ملاحظه قدرت خرید، بدهی را بپردازد و اینکار با مصالحه و رضایت طرفین انجام شود بهتر است.

س 39. از نظر جنابعالی راههای تقویت عقاید دینی مردم و جوانان چیست؟

ج. بهترین راه برای تقویت بنیه اعتقادی و دینی مردم و نسل جوان تبلیغات اسلامی است در ابعاد مختلفش. تبلیغات اسلامی بسیار وسیعی دارد. تبلیغات عملی، شفاهی و کتبی از طریق رسانه ها، مطبوعات، صدا و سیما و ... به صورت همگانی آشنا کردن مردم با اصول دین و فروع دین و شناساندن معارف قرآن به مردم، فراهم کردن زمینه برای شناخت واقعی اسلام و عمل نمودن به معارف دین باعث تقویت بنیه اعتقادی و دینی مردم می گردد. اما اگر ما خودمان در این امر کوتاهی کردیم و در محیط و محافل عمومی، رفت و آمد میان زن و مرد و برخورد مستقیم دختران و پسران و زنان و مردان را در عمل ترویج کردیم، دین مردم در معرض خطر قرار خواهد گرفت و احکام دین در جامعه نابود خواهد شد. البته بر علمای بلاد و حوزه های علمیه است که جریانات را زیر نظر بگیرند و مواظب دین مردم باشند.

### چگونگی برخورد با شبهه افکنان در محافل عمومی و علمی

س 40. به نظر شما کسانی که در محافل عمومی و دانشگاهی شبهه‌های را علیه دین القاء می کنند از نظر فقهی چه حکمی دارند و با اینگونه افراد چگونه باید برخورد کرد؟

ج. از دید همه فقهای اسلامی القای شبهه حرام است و جایز نیست. حتی علمای ما این مسأله را مطرح نموده اند که اگر استادی می داند که در تبیین شبهه مشکلی ندارد و خوب می تواند شبهه را طرح نماید اما در پاسخ شبهه بخوبی قدرت ندارد، حق طرح شبهه را ندارد و نباید طرح کند، مگر این که جواب شبهه را هم بتواند مانند اصل شبهه طرح کند. و کسانی که در محافل دانشگاهی تدریس می کنند اگر خودشان واقعاً شبهه دارند در

مسائل اسلامی، مراجعه کنند تا شبهه را برطرف نمایند و حق القای شبهه ندارند و اگر شبهه را القا کنند بدون شك خلاف شرع انجام داده اند و اگر مغرضند، حق تدریس ندارند و کارشان حرام و بر مسئولین نظام لازم است که جلوگیری نمایند. متخصصین اسلامی و اسلام شناسان شبهه ای نگذاشتند که به صورت شبهه بماند، باید به اهلس مراجعه کرد و شبهات را حل کرد نه این که در بین جوانانی که آشنایی چندانی با معارف اسلامی ندارند شبهه را القاء کرد.

## راههای اساسی مبارزه با منکرات

س 41. راههای اساسی مبارزه با فحشا و منکرات در جامعه اسلامی با توجه به مقتضیات زمان چیست؟

ج. بهترین راه مبارزه با فحشا و منکرات همان راه قرآن، تحقق بخشیدن به امر به معروف و نهی از منکر است با همان مراتب و مراحل که در فقه اسلام آمده و فقهای اسلامی نوعاً کتاب امر به معروف و نهی از منکر نوشته اند و راهها و شیوه های آن را بیان کرده اند.

گاهی باید با زبان خوش و به صورت ارشاد جاهل و گاهی با زبان خشن و گاهی با ابزار دیگر برای نابودی منکرات اقدام کرد. البته اجرای صحیح دستورات اسلام در امر به معروف و نهی از منکر موقوف به این است که مسئولین نظام اسلامی و کارگزاران حکومت اسلامی از منکرات اجتناب نمایند و معروف را عملاً پیاده کنند. اگر بین زن و مرد اختلاط ایجاد شد و کاری که صد در صد کار مردان است به زنان واگذار شد و یا بالعکس، امر به معروف و نهی از منکر زبانی کارساز نخواهد بود. اگر معروف ها در عمل مدیران و مسئولین حکومت احیا شود و منکرات در عمل کنار گذاشته شود، فحشا و منکرات هم با امر به معروف و نهی از منکر از بین خواهد رفت و الا خیر.

ص: 335



## تعریف حق معنوی

س 42. حق معنوی چیست و چگونه تعریف می شود؟ و آیا جزء حقوق مالی است یا غیر مالی چرا؟

ج. حق معنوی عبارت از امور اخلاقی است که مؤمنین نسبت به یکدیگر دارند و آن غیر حقوق مالی است گرچه در بعضی موارد مراعات حق مؤمنین مستلزم صرف مال است. والله العالم

## مبنای شرعی حق معنوی

س 43. آیا این حق مبنای شرعی دارد؛ یعنی آیا در شرع به آن اشاره ای شده است یا خیر؟ و اگر نشده به نظر شما آیا می توانیم امروزه از باب ضرورت آن را به رسمیت بشناسیم چرا؟

ج. بلی حقوق اخلاقی مبنای شرعی دارند در قرآن مجید و روایات وارد از معصومین سلام الله علیهم اجمعین به آنها اشاره شده است. والله العالم

حق تألیف

س 44. آیا این حق منحصرأ همان حق تألیف می باشد یا اینکه بر تمام ابتکارات ذهنی حاکم است؟ مثلاً آیا برنامه نویسان رایانه ها جزء این دسته از حق قرار می گیرد؟

ج. به نظر حقیر حق تألیف از حقوقی نیست که شرعاً مراعاتش لازم باشد. والله العالم

## پوشش اسلامی بانوان چگونه باید باشد

س 45. لطفاً نظر خود را راجع به پوشش اسلامی بانوان بیان فرمائید.

ص: 336

شما شخصاً چگونه حجابی را قبول دارید. آیا داشتن چادر ضرورت است؟ با توجه به اینکه جدیداً حدیثی از یکی از ائمه شنیدم که فرموده اند: پوشش خود را متناسب با زمانی که در آن زندگی می کنید انتخاب نمایید. نظرتان چیست؟

ج. خوب بود متن حدیث را ذکر می کردید که از کدام يك از ائمه عليهم السلام نقل شده و راوی و ناقل آن چه کسی بوده؟ تا اعتبار و عدم اعتبار آن بررسی شود و معلوم گردد که حدیث در مقام بیان چه مطلبی بوده. به هر حال نمی توان حدیث را حمل نمود بر آنچه در این زمان از روی بی مبالاتی شایع شده است و پوشش لازم برای زن این است که خود را از نامحرمان نسبت به جمیع اعضاء بدن مستور و محفوظ بدارد و به نظر حقیر دست و صورت هم به احتیاط واجب باید پوشانده شوند و برای تأمین این امر باید از چادر یا ساتری که مانند آن باشد استفاده شود و بدون چادر مفاتن بدن آشکار و معرض ریه و جلب توجه نامحرمان و اجانب و موجب فساد است خداوند همه را از شر شیطان و نفس اماره به لطف و کرم خود حفظ فرماید.

### نظر اسلام در مورد ورزش بانوان

س 46. آیا اسلام برای ورزش بانوان مخصوصاً ورزش هایی نظیر دوچرخه سواری محدودیت و منعی قائل است؟

ج. اینگونه امور در اسلام نه مطلقاً مجاز و بی ضابطه و بی برنامه و دستور است و نه مطلقاً ممنوع و محذور است بعضی از برنامه های ورزشی که حتی مردان انجام می دهند غیر مشروع و حرام است. سائر برنامه ها نیز باید برای همان ورزش و تندرستی و فوائد جسمانی و معقول آن و شادابی جسم و نشاط روح و رفع خستگی انجام شود و از مظاهر و روش هایی که موجب تحريك غرایز حیوانی و بدآموزیهای مختلف و ترویج بی شرمی و بی حیایی می شود اجتناب شود. خلاصه، حدود و تعلیمات اخلاقی و اساسی

ص: 337

شرعی و عقلی را رعایت نمایند و این شرایط در مسابقات و در پخش و ارائه آنها همه باید رعایت شود.

بسیار کار ظریف و دقیقی است و دست اندرکاران آن باید افراد مجرب، آزموده و متعهد و وارد به مسائل روانی باشند و چنان نکنند که با این وسائل کنونی همه جوانان و نوجوانان را سرگرم چیزی به اسم ورزش نمایند و آنها را از کار و تلاش و تحصیل باز بدارند و همه تعریفها و تمجیدها را نثار ورزشکاران بنمایند که کشور در مسیر ورزش قرار بگیرد و در مسائل دیگر گرفتار افت و تنزل و انحطاط گردد مسلماً اگر مسائل ورزش هم خارج از اعتدال مطرح باشد برای مملکت مضر است.

ورزش باید باشد اما مسائل دیگر مانند علم و صنعت، و بالاتر اخلاق و ایمان نباید ضعیف شود. و اگر ورزش لازم و نافع است و تربیت بدن مهم است بیماری ورزش گرایی و بیماری مسابقات ورزشی خطرناکتر است.

اما ورزش بانوان اگر در خانه یا مدرسه و در شرائط مصون از فتنه و نگاه نامحرم صرفاً برای ورزش و منافع بدنی آن باشد جایز است و تعلیم و تعلم آن هم در مدت کوتاهی فراهم می شود. اما برگزاری مسابقات ورزشی بانوان و ورزشهایی که صرفاً جنبه نمایشی و سنت شکنی دارد غیر از ابتذال برای زنان نتیجه ای ندارد و این سبکی را که بعضی به تقلید از اجانب و کفار و هم آهنگی با آنها و حتی شرکت در مسابقات با آنها ترویج می نمایند همه فتنه زا و فسادانگیز است و مظهر جالب غروب زدگی، همین تبلیغات و ترویجات و تشویقاتی است که از زنان به اصطلاح ورزشکار می شود که از آنها هم قهرمان بسازند. در زیر این ترویجها مطالب دیگر و مطالب فسادانگیز دارند و شخصیت اسلامی زن و التزام و پای بندی او را به چادر و عفت و حجاب و پارسایی و پاکدامنی و ترك اختلاط با مردان اجنبی را هدف قرار داده اند.

بسیاری از این مسابقات برای مردها نیز امتیاز و ارزش نیست و بازیگری صرف است.

به هر حال باید زن و مرد مسلمان بهوش باشند که در دامها و شبکاتی که با نامهای جالب و فریبنده در راهشان می اندازند گرفتار نشوند. بعضی از اینها که از ورزش ترویج می کنند همانند اینکه از موسیقی و نوازندگی و رقص و اختلاط زن و مرد و دوچرخه سواری بانوان و پوشیدن لباسهای تنگ و ترك التزام به پوشش چادر ترویج می کنند هدف آنها مطلب دیگر و وارد کردن بانوان در مفاسد دیگر است.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست

ای بسا غول بیابانی که راه عرضه می دارد و لیکن سوی چاه

اگر بانوان با ایمان و مردان مؤمن، هشیار و بیدار نباشند و خدای نخواستہ به این صداهای ناهنجار جواب مثبت بدهند، صبح می کنیم در حالی که همه عزت‌های اسلامی و استقلال اسلامی و هویت اسلامی خود را از دست داده و از سعادت دنیا و عقبی، محروم شده باشیم که البته با غیرت و استقامت و آگاهی و بصیرتی که الحمدلله زن و مرد مسلمان ما از خود نشان داده اند، بحول و قوه الهی شاهد چنین روزهای ذلت بار نخواهیم بود. والله العالم

### **حکم تغییر سن شرعی ازدواج و تعیین سن قانونی**

س 47. آیا در شرع مقدس اسلام تغییر سن شرعی و قانونی ازدواج دختران از 9 به 15 سال مجاز است؟ آیا اگر ازدواجی در سنین بین 15-9 واقع شود جایز نیست و غیر قانونی است؟ و آیا مجاز است عاقد، ولی دختر و یا خود زوجین مورد مؤاخذة و مجازات قانونی برای انجام این ازدواج قرار گیرد؟

ص: 339

ج. تغییر و تصرف در نظامات شرعیه و احکام اسلام (العیاذ بالله تعالی) اعم از سن شرعی ازدواج و احکام دیگر قابل تجویز نیست و با اصول توحیدی اسلام و مبانی اعتقادی مسلمین و غیر قابل نسخ بودن احکام و جاودانگی این دین مبین حنیف که از ضروریات است منافات دارد چنان که تعیین مجازات برای عاقد و زوجین و ولی شرعی که اقدام به تزویج قبل از بلوغ کرده باشد همه غیر شرعی و معارض با احکام الله و فاقد اعتبار است. این زمره ها و القائنات پیرامون قوانین محکم الهی در مورد عائله و نظام ارتباط زن و مرد، سیر بسوی ازدواج غیر شرعی و آزاد از احکام الهی و به اصطلاح برخی ازدواج مدنی است که در جامعه اسلامی و نظام جمهوری اسلامی که اصول و فروع آن باید بر اساس نظامات عالیّه اسلام برقرار باشد محکوم و غیر قابل طرح است و از نظر هر مسلمان متعهد بدین مردود و باطل می باشد. والله العالم

س 48. آیا عادی شدن موسیقی سبب حلال شدن آن می گردد؟

ج. من از خداوند توفیق همگان را در جهت عمل به وظائف شرعی خود مسئلت می نمایم اما نامه ارسالی مشتمل بر اموری است که به آنها اشاره می شود: نوشته اید: «امروزه موسیقی بخش جداناپذیری از زندگی مردم گردیده و با فرهنگ آنها عجین گشته بطوریکه حکم بحرمت آن موجب حیرت و تعجب جوانان شده».

سؤال می شود آیا اگر مثلاً بعدها شراب بخش جداناپذیری از زندگی مردم شد و مردم بخاطر لابلایگری آنرا جزء فرهنگ خود نمودند این امر موجب حلّیت آن می شود؟ آیا اگر استفاده از موسیقی عادت روزمره شد حلال میگردد؟ مردم دوران جاهلیت قتل و کشتار و زنده بگور کردن دختران، عادت روزمره آنها بود.

توضیح اینکه شما انتظار دارید هر عملی را که مردم در اثر هواپرستی و بی اعتنائی به حلال و حرام دین آن را جزء زندگی خود کرده اند، دین آنرا امضاء کند اگر منطق ما این

باشد بمرور زمان اساس دین و احکام همه از بین می رود و دستخوش مقاصد مردم خواهد شد.

نوشته اید: «جوانان مجبورند اوقات فراغت خود را بجای اینکه از تفریحات سالم استفاده کنند الی آخر».

شما که بحمدالله تحصیل کرده هستید نباید گول این عبارات را بخورید و موسیقی را که مجتهد جامع الشرائط حرمت آنرا از ادله، استنباط کرده و بر مقلد تبعیت از آن عقلاً و شرعاً لازم است تفریح سالم محسوب می نمائید.

و آنچه در آخر نامه مرقوم نموده اید: «از دادن پاسخهایی چون تا حدّ ممکن اجتناب شود یا در جایی که ناچار هستند مانعی ندارد یا حکم خدا قابل تغییر نیست خودداری شود».

از امثال شما انتظار میرود درصدد بدست آوردن جواب واقعی مسئله باشید نه جواب مورد پسند و دلخواه، چون فقیه نمی تواند برخلاف آنچه از احکام الله بدست آورده و بر طبق رضایت سؤال کننده پاسخ دهد.

در پایان عرض می شود: شما فرض کنید اگر در آینده یکی از محرّمات مورد اتفاق و نظر فقهاء در جامعه رواج پیدا کرد و اکثر مردم یعنی بازاری و اداری و زن و مرد و در ماشین و غیره، به آن آلوده شدند چنانچه کسی حکم آنرا سؤال کند باید پاسخ داد که در چنین احوالی اشکال ندارد یا نظر باینکه حرمت آن مسلم است باید جواب داد تا جائیکه ممکن است اجتناب شود یا در صورت ناچاری مانع ندارد و امثال اینها و سرّ مطلب این است که حکم خدا قابل تغییر نیست خداوند ما و شما و همه مؤمنین را از فتن و شرور آخرالزمان محفوظ بدارد و انشاءالله موفق باشید.

### شرکت در کلاس ها و برنامه های ورزشی مختلط

س 49. آیا شرکت در کلاس ها و برنامه های ورزشی مختلط جایز است؟

ص: 341

ج. اما در مورد سؤال از شرکت در کلاس ها و برنامه های مختلط ورزشی (مرد و زن): البته می دانید که در تعلیمات عالیة اسلام هیچ گونه مخالفتی با ورزش که ارتباط تنگاتنگ با سلامتی جسم انسان دارد وجود ندارد و در حد لازم مثل سایر برنامه های مورد نیاز جسم و روح باید انجام شود نیاز به ورزش مثل نیاز به غذا و سایر نیازهای جسمی در وجود هر انسان بلکه هر جنبه ای هست باید به این نیاز توجه شود. راه پیمایی، کشتی و وزنه برداری و همه برای بدن مثل غذا لازم است و اگر به این کارها عنوان بازی می دهند به معنی کلمه بازی نیستند. ورزش کاری مفید، معقول، مشروع و لازم و در بعضی موارد واجب است.

اما برآوردن تمام این نیازهای جسمی باید به مقدار رفع نیاز و در حد اعتدال و میانه روی باشد عیناً مثل صرف غذاست که هم پرخوری و رعایت نکردن بهداشت غذا موجب فساد جسم و خروج از صحت می شود و هم امساک مطلق از خوردن غذا به بدن آسیب کلی می رساند.

دین اسلام دین عدل و مراعات اعتدال در همه امور است که در اینجا اگر بخواهیم شواهدی را از قرآن مجید بیان کنیم کلام طولانی می شود مثل دستور "كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا"<sup>(1)</sup> در همه برنامه ها و اعمال غرائز اجرا می شود و رفع هر نیازی باید در حد اعتدال و در صورتی باشد که با رفع سایر نیازها هماهنگ باشد و چنان نشود که افراط در يك مورد اگر چه به نظر به خود آن موضوع مضر نباشد نسبت به موارد دیگر زیان بخش باشد و الا مثل کسی می شود که يك عضو از اعضا بدنش بیش از حد اعتدال چاق و فربه و بزرگ شود و سایر اعضا او رشد و نمو همسان با آن عضو را نداشته باشند و از سوی دیگر این را هم می دانیم که انسان همه اش جسم نیست و در پوست و گوشت و استخوان خلاصه نمی شود و تن آدمی شریف است به جان آدمیت.

ص: 342

انسان دارای جنبه برتر دیگر است نیازهای روحی و اخلاقی مهم دارد باید خود را از صفات زشت پاکیزه نگه دارد و اخلاق ناپسند نداشته باشد و با اخلاق عالی انسانی و رشد عقلانی آراسته باشد، با ایمان به خدا و عالم غیب و حقایقی که انبیاء و خصوصاً تعلیماتی که پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله فرموده اند خود را در مسیر کمالات انسانی که محبوب فطرت پاک هر بشر است قرار دهد و حیات و زندگی را با معنی و برای نیل به قرب خدا بشناسد، و بداند که زندگی پوچ و باطل نیست و همین بدن و خوردن و پوشیدن و ورزش کردن و حرکات جسمانی نیست.

خوردن برای زیستن و ذکر گفتن است جانانه آنکه زیستن از بهر خوردن است

برنامه های پاسداری از سلامت جسم باید چنان باشد که به سلامت روح و قلب و اخلاق انسان ضرر و زیانی نرساند و خلاصه روح و حقیقت انسانیت و اخلاق، اصل است و جسم و کارهای جسمانی همه فرع است البته فرعی که پرورش آن برای به ثمر رسیدن اصل لازم است.

از سوی دیگر يك پایه مهم دعوت اسلام دعوت به ارزشهای انسانی است اسلام انسان را بهترین و لایق ترین مخلوقات می داند و دعوتش بر این اصل است که انسان انسان است و دام و دد و سایر ذوات حیات نیست، گرایش بی ضابطه او به صفات حیوانی تنزل و انحطاط و سقوط است. غرق شدن او در شهوات که نمونه های آن همین مظاهر شهوت انگیز اختلاط مرد و زن است، هویت انسانی او را به هویت حیوانی تنزل می دهد.

انسان که خود را نشناخته باشد از مظاهر شهوت انگیز که مناظر حیوانی است پرهیز می کند. ما مسلمانها اگر در این عصر چنان پیش آمده که دیگران در صنعت و علوم مادی منهای اخلاق و انسانیت از ما جلوتر باشند الحمدلله در اخلاق بهترین برنامه ها و تعلیمات را در اختیار داریم که در هیچ مکتب و مدرسه نظیر آن نیست البته بشر به



مدنیت صنعتی نیازمند است و ما باید در آن هم خودکفا و بی نیاز از دیگران باشیم ولی اگر با مدنیت دینی و معنوی و اخلاقی توأم نباشد نه فقط مفید نیست که مضر است.

بعد از این توضیحات که چنان که در نظر بود بطور کامل بیان نشد، در پاسخ اصل سؤال اشعار می دارد که این گونه ورزش توأم با این اختلاط، حیوان نمایی و فسادآمیز است که کمتر انسان عادی اگر چه در آغاز با نیت پاک باشد از مفسد و بدآموزیهای آن مصون می ماند و در دین کامل و جامع اسلام ممنوع است و با تعالیم انسان ساز اسلام سازگار نیست. جنابعالی با اعتماد به نفس و حفظ استقلال اسلامی، خود را در این موارد سقوط قرار ندهید و با نام خدا و یاد خدا خود را مصونیت دهید و تسلیم خود را به احکام و تعالیم الهی ثابت کنید، و نشان بدهید که بر نفس خود مسلط هستید و در میدان جهاد با نفس و نیل مقامات عالی انسانی سزاوار جایزه های شایسته می باشید. ان شاءالله تعالی موفق باشید و در آن محیطی که هستید در تعهد و التزام به آداب اسلامی و شعائر دینی الگو و نمونه باشید. والسلام علیکم و رحمة الله.

### **ورزش بانوان در اماکن عمومی، و تماشای آن از تلویزیون**

س 50. مستدعی است نظر مبارک خویش را در مورد ورزشهای بانوان از قبیل: دوچرخه سواری، اسب سواری، قایقرانی و دو و میدانی در اماکن و معابر عمومی بیان فرمایید. در ضمن بفرمایید تماشای این نوع برنامه ها از تلویزیون چه حکمی دارد؟

ج. اجرای این گونه برنامه های خلاف عفت و غیرت و سنن و تعالیم اسلامی به اسم ورزش در اماکن و معابر عمومی علاوه بر آنکه نمایش و جلوه دادن مفاتن بدن بانوان به مردان اجنبی است، مستلزم ترویج فحشاء و منکرات و مفسد عظیمه است و تماشای این برنامه ها و تشویق و ترغیب به آنها حرام است خداوند متعال جامعه اسلامی ما را که در عصر حاضر پرچم اسلام و حاکمیت احکام اسلام را در دنیا به اهتزاز درآورده و

مسلمانان را سربلند و عزیز قرار داده از اینگونه خطرات که موجب تشویش اذهان و خدشه دار شدن شخصیت اسلامی ما است حفظ فرماید. والله العالم

### تفاوت طلوع فجر حقیقی با طلوع عرفی

س 51. راجع به مسئله فجر و اختلافی که بین ارباب تقویم و جمعی از مؤمنین که مدعی طلوع فجر حدود ده دقیقه بعد از وقت معین در تقاویم شده اند اعلام نظر نمائید.

ج. تشخیص دقیق لحظه حقیقی طلوع فجر بلاد و نقاط چون مطالع فجر بسیار و بی شمار است و با سرعت فوق العاده در طول 24 ساعت شبانه روز دم بدم و بلکه سریعتر طلوعها موجود می شود بوسیله حسّ قابل ادراک نیست، و اگر با حساب و قواعد علم هیئت و استخراجات دقیق دانشمندان و متخصصان فنّ مشخص شود در همان عالم علم و حساب است و رؤیت آن عاده ممکن نیست.

آنچه موضوع احکام شرعیه است مطالع عرفی و منطقه ای محسوس و قابل رؤیت است لذا ممکن است طلوع حقیقی غیر محسوس و غیر قابل رؤیت با طلوع مرئی و قابل رؤیت دقیقی که در حدود ده دقیقه باشد تفاوت پیدا کند و به این جهت اعلام وقت بر اساس این طلوع مرئی تخطئه و ردّ تعین دقیق علمی مطالع که ممکن است ثانیه آن هم محاسبه و معین گردد نیست.

بنابراین وقتی طلوع دقیقی که مؤسسه ژئوفیزیک معین می نماید قابل رؤیت و محسوس می شود که دقیقی از آن گذشته باشد، و این تفاوت طلوع علمی و واقعی با طلوع عرفی است.

علیهذا اگر از تمرینات و آزمایشهای متعدد و متوالی اشخاص مورد وثوق و وقت شناس معلوم شود که تفاوت طلوع علمی و حقیقی فجر با طلوع عرفی تا حدود ده دقیقه است با صحت تشخیص مؤسسه ژئوفیزیک منافات ندارد. مؤسسه ژئوفیزیک و تقاویم وقت

حقیقی و علمی طلوع فجر را معین می نمایند و وقت شناس که با رؤیت، طلوع فجر را تشخیص می دهد وقت عرفی و محسوس و شرعی را معین می کند لذا اگر اذان بر مبنای طلوع حقیقی و علمی گفته شود باید برای نماز صبح تا حدود ده دقیقه صبر کرد، و اگر در روزه مراعات وقت حقیقی را بنمایند موافق با احتیاط است و اگر اذان به وقت شرعی گفته شود و مؤذن موثق و وقت شناس باشد همزمان با آن اداء نماز مجزی است.

### امام جماعت بودن زنی به نام ام ورقه، و حکم امامت زنان در جماعت

س 52. لطفاً بفرمائید: آیا در خصوص امامت جماعت زنی بنام ام ورقه در زمان حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله منبعی وجود دارد؟ امامت جماعت زنان چه حکمی دارد؟

ج. بر حسب آنچه در کتابهای حدیث و تراجم صحابه و صحابیات مثل سنن ابی داود ج 1 ص 161 ح 592، و سنن بیهقی ج 3 ص 130، و اسد الغابة و استیعاب، و تهذیب التهذیب مذکور است، بانوی مذکور ام ورقه بنت عبد الله بن الحارث بن عویمر بن نوفل انصاری مشهور به (شهیده) می باشد چون حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله شهادت او را که پس از رحلت آن حضرت واقع شد خبر دادند، از این جهت در حال حیات، او را (شهیده) می گفتند. این زن بر حسب نقل این کتابها حسب الامر رسول خدا صلی الله علیه وآله بر زنها امامت می کرده است و حضرت رسول صلی الله علیه وآله امر فرموده بودند که بر اهل خودش امامت نماید و احدی از فقها و محدثین و کسانی که این موضوع را روایت کرده اند احتمال اینکه به مردها اگر چه محارم او باشند نداده است و در کتب شیعه و از طریق اهل بیت علیهم السلام این ترجمه از او نقل نشده است فقط در کتابهایی مثل جواهر به عنوان خبر نبوی و مرسل آن را در ضمن روایاتی که به آن بر جواز امامت زن بر زن ها استدلال شده است نقل کرده اند.

ص: 346

لازم به تذکر است که امامت زن بر مرد یا مختلط به اجماع همه فقهای شیعه و سنی جایز نیست و حتی در مسأله امامت زن بر زن هم اختلاف است يك قول عدم جواز است و قول دیگر جواز است تفصیل را می توانید در کتابهای مفصل فقه ملاحظه نمائید.

ص: 347

سرشناسه : صافی گلپایگانی، محمدجواد، 1250-1327.

عنوان و نام پدیدآور : معارف دین / تالیف لطف الله صافی گلپایگانی.

مشخصات نشر : قم: موسسه انتشارات حضرت معصومه سلام الله علیها، 1421ق.= 1379 -

مشخصات ظاهری : 3ج.

شابک : دوره 5-31-5105-600-978 ؛ 20000 ریال: ج. 1 4-57-6197-964 ؛ 16000 ریال (ج. 2) ؛ 60000 ریال: ج. 3  
5-57-5105-600-978

یادداشت : ج. 2 (چاپ اول: پاییز 1385).

یادداشت : ج. 3 (چاپ اول: بهار 1391).

یادداشت : ناشر جلد 2 و 3، چاپ اول کتاب حاضر دفتر حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ علی صافی گلپایگانی است.

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. 1. پرسش و پاسخ پیرامون مسائل: اعتقادی، قرآن، احادیث، دعا، فلسفه احکام، تصوف، گناهان، توبه، جوانان، تهاجم فرهنگی. - ج. 2. پرسش و پاسخ پیرامون مسائل: اعتقادی، قرآن، احادیث، دعا، فلسفه احکام، تصوف، گناهان، توبه

موضوع : اسلام -- پرسش ها و پاسخ ها

موضوع : اسلام -- مسائل متفرقه

رده بندی کنگره : BP8/ص18م6 1379

رده بندی دیویی : 297/02

شماره کتابشناسی ملی : م 80-6792

ص: 1









#### روش معرفتی اصول دین؛ عقلی یا نقلی

1. آیا فهم اصول دین، فقط از طریق تمسک به قرآن و عترت ممکن است یا این که می توان به کمک مستقلات عقلیه هم آنها را ادراک نمود؟

ج. غرض از بررسی اصول دین در پرتو تمسک به قرآن و عترت، کنار گذاشتن عقل و به حاشیه انداختن آن نیست. همه جا، عقل و درک و فهم بشر عمل می کند و مخاطب عقل است و اولوالالباب جواب می دهند. پیامبران خدا با عقلا و خردمندان حرف می زنند و از عقلانیت بشر در هدایت او بهره می گیرند.

مستقلات عقلیه، همواره اعتبارشان ثابت و تغییرناپذیر است. قرآن و عترت هم، عقلانیت بشر را به میدان می آورند و آن را فعال می کنند. در این میان، مسائلی هست که ماوراء درک بشر است و غیب عالم است که عقل از بیان تفصیل آن، عاجز و ناتوان است، هم چنان که ما وقتی در اطاقی در بسته نشسته باشیم و راهی با بیرون و طریق ارتباطی نداشته باشیم، هرچه از عقل سؤال کنیم که پشت این اطاق چه اتفاقی می افتد و چه کسی آمد و رفت دارد، عقل از جواب عاجز است؟

اصل غیب عالم و غیب وجود انسان با عقل درک می شود، اما تفصیل آن درک نمی شود، به قول سنائی:

داند اعمی که مادری دارد لیک چونی به وهم در نآرد

کور مادرزاد می داند مادر دارد، اما چگونگی شکل و قد و اندام مادر بر او مجهول است.

غرض، عقل همه جا هست؛ هم آنجا که تصدیق و قبول او معتبر است و هم آنجا که به ناتوانی خود در درک بعض امور اعتراف می کند. و حتی اشیاء محسوسه اگر چه غیب نیستند ولی حقایق آنها برای بشر غیب است.

حاصل این که، عقل در مسائل الهیات، مثل ربط حادث به قدیم و معاد و معراج و وجود ملائکه، حجت نیست، و این مسائل، از طور درک عقل نیست. در تفصیل مسائل ماوراء الطبیعة، عقلا هر چه گفتند، و راه های متعدد و متخالف رفتند، نتوانستند آنها را به کرسی بنشانند که مقبول عقول گردد. آنان مثلاً در ربط حادث به قدیم، اصلاً به حدوث حقیقی قائل نیستند و فقط قدم ذاتی را نفی می کنند.

به هر حال سخنانشان نتوانسته و نمی تواند امت بسازد و به جامعه عرضه شود و عقیده و ایمان يك قوم و ملت گردد. در مقابل، دعوت انبیا و سخنان آنها در این مسائل ماورائی، باوربخش است و امت های بزرگ را به وجود آورده که آخرین و پایان بخش همه ی آنها، دعوت اسلام با زبان قرآن و بیانات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام است که قلوب را جذب کرده و محکم ترین ایمان ها را در اشخاص ایجاد نموده است. اصول دین شناسی بر اساس هدایت های قرآنی و معارف مأثور اهل بیت علیهم السلام، استوارترین راه است.

بر حسب قرآن کریم، تمام مخلوقات و ممکنات کوچک و بزرگ، آیات و نشانه های وجود خدا و کلمات خدا هستند. خداوند می فرماید:

وَكَايُنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ [1] و نیز می فرماید:

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (1) و می فرماید:

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ [3] قرآن، بشر را به تفکر و تأمل در این آیات دعوت می کند و می فرماید:

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ [4] و می فرماید:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (2) تصور می کنید اندیشه در معانی این آیات و تفکر انسان در وجود خودش و در آیات آسمانی و زمینی، چه مقدار وقت و فرصت می طلبد؛ يك ساعت، يك روز، يك سال، يك عمر، يك قرن؟ هرگز. بلکه با بیشتر از اینها هم به پایان نمی رسد.

بسا با يك ساعت تفکر در يك جریان و پدیده، انسانی، خداشناس می شود. بسا که اگر از او پرسند این آسمان و زمین و این همه مخلوقات چگونه پدید آمده و چه کسی آنها را پدید آورده است، - همان طور که اگر از بنایی کوچک

ص: 7

---

1-2. (1). كهف، آیه 109.

2-5. (4). آل عمران، آیات 191-190 ..

هم پرسند، می گوید استاد بنا آن را بنا کرده است- جواب می دهد خدا آن را آفریده است.

حال اگر تفکر بیشتری داشته باشد و خودش و گذشتگانش از متفکران که در شناسایی این عالم رخس فکر را دوانیده اند، همه تفکر داشته باشند، اگر همان طور که قرآن می فرماید: قلبشان بیمار نباشد، همه می گویند و از همه صدای الله اکبر و تهلیل و تسبیح می شنوید.

قرآن مجید، همه اجزاء و اعضاء و ذرات و همه درخت ها و شکوفه ها و گل های رنگارنگ، نباتات و گیاه ها، خشکی و دریا و منظومه ها و کهکشان ها و اصناف جنبندگان و ماهی ها و دریاها، هوا و فضا، همه را تفسیر می کند و از بشر، اقرار و اعتراف می گیرد که همه را خدا آفریده و همه آیات او هستند و پدیدآورنده همه، اوست؛ او که ما او را نمی بینیم و کنه و حقیقت ذات او را درک نمی کنیم، اما آیات و علم و قدرت و نیز حکمت او را در همه می بینیم. کجا است و چه زمانی است که او پیدا نیست؟

قرآن به بشر می گوید: عالم، باطل و بی معنا نیست. شما که انسانید، هر کلمه ای بر زبان می آورید با معنی است. کل عالم که به منزله يك کلمه است که معنا و اشاره ای خاص دارد، اجزاء و اعضاء بی شمار عالم نیز، که در يك قطره آب، هزارها کلمه است و در وجود انسان این همه کلمه است؛ خورشید کلمه است، گلوله های سفید و قرمز کلمه است، قلبش، مغزش، چشمش، گوشش، زبانش کلمه است. کل این کلمات را بی معنی گمان می کنند.

هرگز هرگز! همه معنا دارند، تفسیر دارند، نه يك معنا، بلکه معناهای بسیار که عقل بشر را مبهور کرده است. باید معنا را جست، باید معنا را شناخت. قرآن می فرماید: کوردل نباشید، بینا باشید.

در احادیث شریفه می فرماید: تنها ظاهر را نبینید، نگاه کنید از ظاهر، باطن را ببینید. باید نگاه عبرت باشد. عالم، کتاب است، مورچه، کتاب است. گنجشک و

کبوتر، کتاب است. انسان، کتاب است که این کتاب ها را که در شمارش کلمات آنها عاجزید بخوانید. بی سواد نباشید. کسی که بی سواد است، کلمات کتاب را می بیند ولی نمی تواند بخواند. آیا او که نمی تواند بخواند، می تواند بگوید اینها معنی ندارد و نگارنده آن بی معنی نوشته است.

اکنون به این آیات شریفه توجه فرمایید که بشریت را این گونه مخاطب قرار می دهد و اصطلاحات اهل معقول نیست که از خدا تعبیر به واجب الوجود نماید:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ [6] قطعاً و حقاً در خلق آسمان ها و زمین و آمد و شد شب و روز، نشانه هاست برای خردمندان و صاحبان عقل؛

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (1) خردمندان کسانی هستند که خدا را در همه حالات؛ ایستاده، نشسته و بر پهلو یاد می کنند و در خلق آسمان ها و زمین اندیشه می کنند (می گویند): پروردگار ما نیافریدی تو این را باطل. منزهی تو.

نتیجه تفکر در آیات بی شمار، اقرار به خدا، به علم و حکمت خدا، به باطل و بیهوده بودن کاینات آسمان ها و زمین، پوچ بودن و معنی داشتن و قصد و غرض و شعور است.

ص: 9

قرآن دستور می دهد که برای معرفت و خداشناسی، آیات خدا را بررسی کنید:

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ [8] آیا خلائق از همه اصناف، حتی ملائکه و انواع مخلوقات زنده؛ انسان، حیوان، پرنده و خزنده دریائی و خشکی، همه و هر کس بی خالق و آفریننده و پدیدآورنده به وجود آمده اند یا خود، خالق خود هستند؟ آیا خلق بی خالق و بنای بی بانی و صنعت بی صانع مورد قبول کسی می شود؟

وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ [9] از همه و هر کس سؤال کنید که آسمان و زمین را چه کسی آفریده است البته می گویند: خدا آفریده است.

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ [10] آیا شما زرع و زراعت به وجود می آورید؟ شما این شکوفه های زیبا را از چوب بیرون می آورید؟ شما این میوه های کوچک و بزرگ را می آفرینید؟ شما از يك گیاه ضعیف بسیار كوچك، هندوانه های بزرگ بیرون می آورید؟

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ [11] شما نطفه و منی را می آفرینید یا خدا می آفریند؟

وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ [12]

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ وَالْأَرْضِ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ [13] أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْآرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ [14] إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَى مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَى ذَلِكَ اللَّهُ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ [15] وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ [16] إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصَرُّفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبَأَى حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ [17] از آیاتی که لاتحصائی آیات و کلمات خدا در آن بیان شده است، این آیه است:

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ [18]

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (1) البته این بیان در حدی است که این لاتحصائی- که عندالله تعالی تحصی است- به ذهن انسان نزدیک شود و الا اضعاف مضاعف این همه آیات خدا بیشتر و بیشتر است و همان دریاها و همان قطرات آب دریا و کاینات، و مخلوقاتی که در آن است حساب آنها هم از این بیشتر است.

از سوی دیگر، آیات قرآن که نظم و ارتباط این کلمات و آیات را با اجزاء خودشان و با آیات دیگر بیان می کند، تفکر در آن نیز- اگر در هزاران سال عمر باشد- پایان نمی پذیرد.

جواب سؤال در دلالت این آیات بر وجود خدا از هر کس که عقل سالم داشته باشد مثبت است. جواب این است که

خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ [20] كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (2) إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (3) خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا (4)

ص: 12

---

1-19. (2). كهف، آیه 109.

2-21. (4). رعد، آیه 8.

3-22. (5). قمر، آیه 49.

4-23. (6). فرقان، آیه 2..



صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ (1) الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ 25] جواب منفی از صاحب عقل سلیم هرگز شنیده نمی شود. برای توضیح این درك می گوئیم: در برابر این آیات و این کلمات بی شمار، ابتدا سه احتمال به نظر می رسد:

يك احتمال این که، همه این آیات، خلق و آفرینش خداست. احتمال دیگر این است که، این آیات با این خصوصیات و این اجزاء و این نظامات و کاینات، مصنوع و ساخته و خلق ذرات ماده و معلول قصد و اراده و غایت و تدبیر ماده اولیه است.

و احتمال سوم این است که، کل این اوضاع و نظامات در اصناف کاینات و این روابط و ارتباطات به طور اتفاق و مصادفه پیدا شده باشد.

احتمال اول همان چیزی است که مؤمنان به خدا، به آن ایمان دارند؛ چه آنان که ایمانشان هدایت و حیانی و دینی باشد، یا هدایت عقلانی و فطری.

احتمال دوم را احدی از عقلا قابل قبول ندانسته و کسی نیست که برای ماده اولیه قصد و شعور و اراده و تدبیر و علم و اختیار قائل باشد.

باقی می ماند احتمال سوم، که این همه عوالم بی شمار آفرینش با این کمال نظم و ارتباط دلالت کننده بر شعور و قصد، به طور اتفاق و مصادفه به وجود آمده و علی الدوام این مصادفه کاینات و کاروان عظیم خلقت برقرار است و این علل و معلولات و اسباب و مسببات بی شمار که دائم در کار و در عمل می باشند، به طور مصادفه وجود یافته یا وجود می یابند.

ص: 13

اگر این احتمال را بین دو چیز مربوط به هم که مفید يك فائده و نتیجه باشد غیر عقلائی نگویند و اگر بین سه چیز مرتبط به هم بود، عقلانیت آن ضعیف می شود و اگر چهار چیز مرتبط با هم باشند و هم چنان اشیاء مرتبط با هم در تصاعد و تزايد فرض شود که از صد و هزار و میلیون ها بیشتر باشد، احتمال تصادف تا حدی ضعیف می شود که عقلاً، احتمال دهنده را، عاقل نمی گویند.

اگر شما چاپخانه بزرگی داشته باشید که از هر کدام از حروف تهجی، صدها حرف بیشتر یا کمتر و هر کدام در جایگاه معین گذارده می شوند و حروف چین هر بار با گذاردن آن حروف در کنار یکدیگر کلمه سازی می نماید و با گذاردن کلمات در کنار هم، جمله ها را ترتیب می دهد و جمله ها را هم به مناسبت و در کمال دقت کنار هم قرار می دهد و خلاصه با اعمال کمال عنایت و قصد و شعور و ابراز استعداد و استادی در فن طبع، مقاله یا کتابی را تحویل می دهد و اگر واقعه ای پیش آید که چاپخانه در هم بریزد و حروف همه با هم مخلوط شده است و به هم ریزد و اگر مدیر چاپخانه به شما خبر دهد که از پیوستن مثلاً سه حرف از این حروف، يك کلمه سه حرفی مثل (خوب) پیدا شده، تعجب می کنید، و اگر بگوید يك کلمه بزرگتر مثل (کردگار) از پیوستن شش حرف به هم پیدا شده، باز هم تعجب می کنید، و اگر خبر دهد که ده کلمه یا بیست کلمه از پیوستن حروف به هم دیده می شوند، بیشتر تعجب می کنید و متحیر می شوید و سعی می کنید علت این پیوستن و موجود شدن را بشناسید که نمی توانید آن را به اتفاق و تصادف نسبت دهید.

حال اگر بگوید از این ده کلمه، دو جمله با معنی و به هم مرتبط دیده می شود یا جمله های بیشتر، مثلاً این مصراع و پاره شعر ساخته شده (اول دفتر به نام ایزد دانا)، به او چه می گوید؟ آیا می گوید راست می گوید یا شما را مسخره کرده است و عقل شما را امتحان می کند؟! و اگر بیشتر بگوید که از کلمات و جمله های

مرتبط به هم، مثلاً يك كتاب چند صفحه ای علمی و ریاضی دقیق و با نظم تمام پیدا شده، هرگز از او نمی پذیرید. حال اگر بگویند کتابخانه ای به این شکل وجود یافته بی مؤلف، بی حروف چین، او را از پیش خود می رانید و می گویند باید او را به دارالمجانین بفرستید. احتمال مصادفه در به وجود آمدن این حروف، این جمله ها، این کتاب ها، اصلاً به ذهن نمی آید و اگر به وجود آمده، حتماً با قصد و شعور و به وسیله حروف چین و چاپخانه دار ماهر و واقع شده است.

حال راجع به کتاب خلقت، راجع به این همه ذرات و کاینات به هم پیوسته، این عالم جماد، عالم نبات، عالم حیوان، عالم انسان، عالم اتم، عوالم بسیار دیگر، قواعد و قوانین نظامات که در آنها برقرار است، عقلی که این مقدار اندک را که در برابر بخش کوچکی از این عالم، يك درخت میوه، و او يك درخت پر از شکوفه و برگ های بی شمار آن، چیزی به شمار نمی آید چه می گویند؟ آیا آن حروف و کلمات و کتاب تصادف نیست و احتمال آن عقلانی نیست، ولی احتمال وجود این کاینات که هر جزئی دنیا و عالمی منظم و مرتب است به تصادف نسبت می دهد؟!

حاشا، هرگز هرگز! چه برهانی بر وجود خدا از این محکم تر است. نه براهین حکیم و نه متکلم هرچه هم منطقی باشد و با استحکام، انسان را معتقد نمی کند.

آیات قرآن مجید و احادیث شریفه که این همه، به نظر در کاینات به تعقل و تفکر توصیه می نمایند همین معانی را جلوی چشم بشر می گذارند.

در این آیه، دقت فرمایید:

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ [26]

ص: 15

این آیه از معجزات قرآن است و از خبرهای بزرگی است که قرآن مجید از غیب داده است. قرآن وعده می دهد که به زودی به ایشان آیات خود را در آفاق و انفس ایشان نشان می دهیم.

از زمان نزول این آیه شریفه تا این عصر که از هجرت بیش از چهارده قرن گذشته است، آیاتی که در آفاق و عوالم جماد و نبات و حیوان و منظومه ها برای بشر به دست آمده و اکتشافاتی برای او در رشته های علمی حاصل شده، به قدری زیاد است که نسبت اطلاع و علم بشر در گذشته نسبت به حال، بسیار کم و اندک است. هم چنین در رشته های آیات انفسی نشانه های قدرت و حکمت خدا آن چنان وسیع و گسترده شده است که در همین بخش ظاهر بدن انسان، این همه اکتشافات فراهم شده است که رشته های علمی متعدد و تخصص های بسیار به وجود آمده است و هر روز این ارائه بیشتر می شود. این آیه، دنیا را به عصر جدید علم نوید داده است. این آیات که اطلاع بشر بر آن روز افزون است، همه معرفت بخش است.

این آیه به این شتاب محیر العقولی که پس از ظهور اسلام به وجود آمد بشارت داده است و خدا می داند که با این بشارت و با این عنایات الهیه، بشر چه آگاهی های بی شمار و بزرگی را در پیش دارد. صدق الله العلی العظیم

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ (1) همین تفکر در این آیات و کسب معارف است که يك ساعت آن از عبادت شصت یا هفتاد سال بهتر است، و این عقل انسان و هوش و استعداد اوست که به این مراحل از علم و معرفت و آگاهی می رسد.

انسان است که می گوید: به هر موجودی که نگاه می کنم وجودش؛ یجوز ان یكون و یجوز ان لایكون، فهو محتاج فی وجوده بما یجب ان یكون و لایجوز ان لایكون.

ص: 16

این بشارت که در این آیه است، بشارت از معارفی است که بر این بشر کشف گردید و مسأله ایجاد از عدم و وجود بعد از عدم را برای او قابل قبول قرار می دهد و تعقل بسیاری از اشیاء و تصدیق به وجود آنها را با عدم امکان تصور آنها ثابت نموده است. این ارائه ای است که در این آیه نوید آن داده شده و امروز ثابت شده است که اگر شما پیش از این آیه و این کشفیات، وجود شیئی را بعد از عدم به تعبد قبول می کردید با این ارائه آفاقی و انفسی که در این آیه به آن اشاره شده است، از برکت اسلام به عقل تصدیق می کنید، اگر چه از تصور آن عاجز باشید، چون اکتشافات و پیشرفت های علمی نظیر آن را ارائه داده و بشر، وجود چیزهایی را تصدیق می کند که از تصور آن عاجز است. به طور مثال فقط به این يك مورد اشاره می کنم که، مثلاً سرعت امواج صوتی را می گویند در يك ثانيه تا پانصد هزار می رسد. این عدد و این کیفیت به طور علمی ثابت است، اما آیا تصور این امواج به این شمار در ثانيه ممکن است؟ آیا تصور صد هزار در يك ثانيه ممکن است؟ آیا تصور يك هزار از آن ممکن است؟ ممکن نیست، ولی به آن تصدیق داریم.

وجود بعد از عدم و ایجاد از عدم حاصل است. این عالم نبوده است و وجود پیدا کرده است. آن را تصدیق می کنیم، هر چند از تصور چگونگی آن عاجزیم. عالم، ممکن است. در فرض عدم آن تناقضی جلونمی آید، چنان که از وجودش، نیز تناقضی حاصل نمی شود. عقل حکم می کند که بدون علت وجود نمی یابد. علت کافی و وافی، آن را ایجاد می کند که آن اراده خداوند حکیم قادر مرید خالق است. اینها همه در معنی و تفسیر جمله های کوتاه از آیات قرآن کریم، مثل

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ [28]

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ [29] درج است.

این، همان حقیقتی است که بعد از قرن ها از نزول قرآن کریم، يك نفر به اصطلاح فیلسوف می گوید:

ممکن بود من نباشم، اگر مادرم پیش از ولادت من مرده بود. من واجب الوجود نیستم و وجودی که واجب الوجود نیست، باید به وجود واجب الوجود اعتماد داشته باشد و آن خداوند متعال است؛ یا دیگری می گوید: من هستم، پس مرا کسی آفریده است که حکیم و عالم و واجب الوجود است (خداوند متعال).

مثال است یا حکایت که ملحدی را در بغداد نزد خلیفه آوردند. ملحد، اظهارات الحادآمیز می نمود. خلیفه که از مایه ی علمی بی بهره بود، در جوابش باز می ماند. از یکی از علماء و اصحاب ائمه علیهم السلام که در فن بحث و کلام میرز بود، دعوت کرد که در مجلس حاضر شود. آن عالم، مقداری تأخیر کرد به طوری که وقتی حاضر شد از سبب تأخیر او پرسیدند. گفت: من می خواستم زودتر بیایم در کنار دجله منتظر بودم که وسیله ای بیاید و بر آن سوار شوم، ولی اتفاقاً وسیله فراهم نشد. مایوس شدم که ناگهان دیدم یکی از درخت های اطراف دجله از زمین کنده شد و قطعه قطعه گشت و از این قطعات خرد شده چوب، زورقی خودساخته به وجود آمد و بی آن که آن زورق راهنما داشته باشد به نزد من آمد، من، سوار بر آن شدم و او مرا به اینجا رسانید.

سپس مجلس رسمی شد و از ملحد خواستند که وارد بحث شود. سؤال کرد: طرف بحث کیست؟ به آن عالم اشاره کردند، گفت: این که خود عقل و شعورش

را نشان داد. شما کدام این حکایت را باور می کنید؟ من با دیوانه و سفیه طرف کلام نیستم.

گفتند: از کجا او را دیوانه می گویی؟ گفت: مگر نشنیدید که می گوید: درخت از جا کنده شد و خودبه خود قطعه قطعه شد و زورق از آن خودبه خود ساخته شد.

پس از این اعتراف، عالم به او گفت: من دیوانه ام که می گویم يك زورق كوچك خودبه خود فراهم شد یا تو که می گویی این کاینات؛ این آسمان و زمین، این نظامات در عالم نبات و جماد و انسان و حیوان و زمین و آسمان خودبه خود ساخته و برقرار شده است؟! و ملحد، بیچاره و رسوا شد.

آیات دیگر:

در قرآن مجید از جمله در این آیات کریمه، آیات آفاقیه را جلوی چشم قرائت کنندگان قرار داده است:

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ [30] این جمله (انا لموسعون) دلالت بر افزایش وسعت و گسترش آسمان دارد.

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [31] دعوت به نظر در ملکوت آسمان ها و زمین و آیات و عجائب آنها است.

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ [32] ساختار آسمان و منظومه ها و کهکشان ها و ستارگان و زیبایی آسمان و این که در آنها جای باز و رخنه نیست و آیات بسیار دیگر که هر کس می خواهد بر

ص: 19

معرفت خود بیفزاید، باید با تأمل و تدبر در معانی، آنها را تلاوت کند.

کیهان شناسی یکی از علوم متحیرکننده بشر است. چه عظمت ها و چه فواصل و با چه وسعت ها که هر روز هم بر وسعت اطلاع بشر افزوده می شود و زبان انسان را به این کلام معجز نظام امیرالمؤمنین علیه السلام مترنم می نماید:

سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَ مَا أَصَدَّ غَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ وَ مَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ وَ مَا أَحَقَّرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ [33] حساب های کیهانی، سال های نوری و میلیاردی است. آیات آفاقی زمینی نیز مثل آیات آسمانی بینش بخش است:

وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ الْأَقْيَنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ [34] إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ [35] آیات آفاقیه بسیار است. باید بر تلاوت آنها و تفکر در معانی آنها مداومت داشت.

از این آیات و هدایت های وحیانی، هیچ راهنمایی بالاتر و تکان دهنده تر نیست. تعریف شمس و قمر و شب و روز و ابر و باران و باد و غیرها همه معرفت بخش است، چنان که آیات انفسیه نیز همین پیام و رسالت را به بشریت ابلاغ می کند.

اینک چند آیه از این آیات:

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى

ص: 20



وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَرْوَاجاً وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُثْنَى وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ مَا يَعْمَرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لَا يَنْقُصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ [37] اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (1) وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً (2) اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَاراً وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ [40] وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ [41] الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ عِ خَلْقِهِ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ

ص: 21

1-38. (3). رعد، آية 8.

2-39. (4). اسراء، آية 85.

مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ [42]

آیات آفاقیه و انفسیه بسیار است، و نقطه مهم پیام این آیات، مسأله مبدأ و معاد است. همان طور که به مبدأ توجه شده، مسأله معاد و عالم آخرت نیز در کنار این آیات و با هم تبلیغ شده است.

هر چه تأمل و تفکر بشر در این آیات بیشتر شود، سیر عرفانی و معنوی و عروج ملکوتی و قوت اعتقادی او بیشتر می شود و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

**ذم متعمقین در مسائل خداشناسی**

ص: 22

طرفداران مباحث عقلی، به برخی از روایات استناد دارند مبنی بر این که کسانی که در مسائل اعتقادی و الهی تعمق و غور می کنند مورد مدح قرار دارند. پس با این وجود کسانی که مشغول مسائل فلسفی هستند و تعمق در این مسائل دارند مورد مدح هستند. نظر حضرت عالی در این باره چیست؟

ج. درباره روایت مورد استناد که تصور شده است از آن مدح متعمقین در وجود و کنه الهی استفاده می شود، باید گفت: این گونه نیست؛ بلکه مراد از آن، ترغیب به ترك تعمق و ذم متعمقین است.

شما اگر این حدیث را که در کتاب توحید شیخ صدوق آمده است بخوانید با این عبارت که: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مَتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ**

ص: 23

ظاهر حدیث این است که چون در آینده و آخرالزمان- با ورود فلسفه یونانی و اندیشه های به اصطلاح عرفانی در جوامع اسلامی،- گرایش به تعمق در مسائل الهی پیدا می شود، به جهت این که مسلمانان به مثل این آیات در معرفت خدا اکتفا کنند و در مباحثی که کسی به عمق آن نمی رسد غور نکنند، این آیات شریفه نازل شد تا برای آنها درس و متن خداشناسی باشد و مبادا از حدود این آیات تجاوز کنند که هلاکت برای آنان است که از حدود ذکر شده تجاوز نمایند.

علاوه بر این، بر حسب بعض روایات، تعمق در مسائل خداشناسی مذموم شمرده است و راسخین در علم را این گونه معرفی کرده اند؛ در نهج البلاغه خطبه اشباح می فرماید:

«فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَنْتُمْ بِهِ وَاسْتَصْنَيْ بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَ مَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرُضُهُ وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ وَ أَيْمَةَ الْهُدَى أَثَرُهُ فَكُلُّ عِلْمِهِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ افْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَصْدَرُ وَ رُوِيَ دُونَ الْغُيُوبِ إِلَّا قَرَارًا بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَمَا دَخَلَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يَحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَ سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يَكْلَفْهُمْ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا فَأَقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا تُقَدَّرُ عَظَمَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ

ص: 24

### تفکر در ذات خداوند

3. آیا نهی از تفکر در ذات خداوند شامل تمام افراد بشر و عموم مردم است، حتی دانشمندانی که در مباحث عمیق عقلی به خوبی وارد می شوند؟ این نهی ارشادی است یا مولوی؟

ج. نهی، شامل همه افراد بشر می شود، «و إِنَّ الْمَلَائِئِیَةَ یَطْلُبُونَہَ کَمَا یَطْلُبُونَہُ أَنْتُمْ»(2). و نهی ارشادی و مولوی است و هر دو جهت را متضمن است. نهی ارشادی به این معنا است که تفکر در ذات، منتهی به علم و معرفت نمی شود، و نهی مولوی برای این است که تفکر در ذات، خطر گمراهی دارد.

### اثبات عقلی خداوند

4. همه براهین اثبات خداوند مستفاد از آیات و روایات است. و اما دلیل عقلی صرف، بر آن اقامه نشده است. آیا اثبات خداوند بدون استفاده از منابع دینی وجود دارد؟

ج. در اثبات خدا، مخاطب قرآن و روایات همه افرادند؛ کافر و ملحد و مؤمن علی السواء مخاطب اند و به عبارت دیگر، مخاطب، عقل بشر است و مدلول و معنای خطاب، به آن جهت که قرآن یا روایت است استدلال نمی شود، بلکه به خود مضمون که عقل پسند و باوربخش است دلیل است یعنی؛ چه قرآن این دلیل را گفته باشد، و چه یک نفر پژوهشگر و محقق.

ص: 25

---

1-44. (1). نهج البلاغه، خطبه 91.

2-45. (2). بحار الانوار؛ جلد 66، باب 37..

در همه این دلائل - اگر چه اسمش قرآنی است و وحی است -، اما مطلب عقلی صرف است؛ چه بگوییم قرآن گفته است، چه بدون استناد به قرآن آن را طرح کنیم. ملاک و میزان در دلیل بر وجود خدا، قبول عقل است.

آیا عقل شما که در مورد کوچکترین اتفاقات، کوچکترین ساختمان ها، وجود یک ماشین، یک دوچرخه، یک قاشق، یک ظرف احتمال این که بی صانع و سازنده و بی صاحب باشد نمی دهد و اگر کسی این احتمال را بدهد او را بی خرد می داند می تواند این جهان پهناور از زمین و آسمان و کهکشان ها و منظومه ها و دریاها و اصناف جنبنندگان و حیوانات را با این نظم و نظام دقیق بدون صانع و خالق بگوید؟

آن که در رشته پزشکی به شعبه های گوناگونی که دارد؛ پوست، خون، گوش، حلق و بینی، مغز و قلب، اعصاب و استخوان اطلاع دارد و در آنها، آن نظام و ارتباط محیرالعقول را می بیند می تواند آن را خودکار بگوید در حالی که یک عکس کوچک انسان را بدون عکاس قبول نمی کند؟ آیا این همه اصناف نباتات و این میوه های رنگارنگ و الوان شکوفه ها خودبه خود است؟

آن که وجود یک انسان را با این همه پیچیدگی ها و نظامات محیرالعقول و روابط به هم پیوسته یک واحد می بیند و خودش را یک واحد مشاهده می کند و همه عالم را با این همه عوالم، یک عالم به عنوان ماسوی الله می بیند، از این وحدت و یگانگی به وحدت خالق همه اقرار نمی کند؟ همان طور که خودش را واحد می بیند، عالم را نیز واحد می بیند و صاحب آن را واحد می داند و به عبارت دیگر از وحدت مخلوق و مصنوع، پی به وحدت خالق و صانع می برد؟ آیا کسی است که بر این حقیقت گواهی ندهد و با قرآن هم، آهنگ **إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ (1)** نگوید؟ ن را واحد آن

ص: 26

5. وجود خداوند را با راهی ساده برای اثبات کنید؟

ج. انسان، وجود هر چیزی را یا به وسیله یکی از حواس پنج گانه (بصره، سامعه، لامسه، ذائقه و شامه) ادراک می کند، و یا گاهی چیزی را مثلاً نمی بیند، ولی از بعض آثار و علامت ها یقین به وجود او پیدا می کند، مثلاً شما می بینید که از محلی دود بلند می شود و یقین پیدا می کنید که در آنجا آتش وجود دارد با این که آتش را نمی بینید. هر بنایی را که می بینید، همراه با دیدن آن، به وجود بناکننده آن یقین پیدا می کنید. هر صنعت کوچک و بزرگی که می بینید، به سازنده و صانع آن یقین پیدا می کنید.

با توجه به این مثال ها، وقتی انسان این همه موجودات را می بیند که در کمال حکمت آفریده شده اند، مثل انسان ها، حیوان ها، درخت ها، میوه ها، گل ها، آفتاب، ماه، ستارگان و آسمان و زمین و غیر اینها، یقین پیدا می کند که اینها خودبه خود موجود نمی شوند و حتماً آفریننده ای دارند.

شما ببینید مثلاً برای یک قلب مصنوعی و یا یک میوه مصنوعی و یا یک پرده مصنوعی چقدر زحمت می کشند و افراد متخصص و با هوش چقدر فکر می کنند تا آن را بسازند، در صورتی که عاجزند از این که به او روح و جان و اراده بدهند و هرگز مانند وجود اصلی آن چیز نمی شود، حال چطور ممکن است این همه موجودات خودبه خود به وجود آمده باشند؛ با این همه تدبیر و حکمت که در آنها هست؟

نتیجه این که، وجود خدا را از وجود موجودات درک می کنیم؛ از آسمان و زمین، از کلهکشان ها، از آفتاب و ماه، از اصناف مخلوقات؛ نبات و جماد و حیوانات و انسان؛ از ذره، از اتم، از برگ یک درخت، از همه و همه آیات خدا را درک می کنیم:

کدام برگ درخت است اگر نظر داری که سرّ پاك الهی در آن نه محجوب است

کتاب خلقت، کتابی است که نوشتن فهرست برای آن، ممکن نیست. با يك کلمه نگارش و يك حرف نوشته، به کاتب و نویسنده آن یقین می کنیم و از کتاب خلقت دریاها، کوه ها، معدن ها، گل ها، شکوفه ها نیز به کاتب بزرگ و یگانه و یکتای آن ایمان می آوریم.

### براهین مثبتین و نافین خدا

6. امروزه تقریباً همه برهان های خداشناسی مخدوش شده اند. قوی ترین برهان های خداشناسی، برهان نظم و علیت می باشد. این برهان در هزاره های پیشین توسط دانشمندان یونانی و بعد مسیحی ابداع شد و از همان زمان نیز مورد مخالفت شدید قرار گرفت. بوعلی سینا هر دوی این نظریات را رد کرده بود. دیوید هیوم 25 سال بر روی این نظریه مطالعه کرد و مطالعات خود را تحت کتابی به عنوان "محاورات" به تألیف در آورد و نهایتاً به شکست خود در اثبات این نظریه اعتراف کرد. وقتی که بزرگترین براهین خداشناسی چنین مورد نقض قرار می گیرند، تکلیف سایر براهین چه می شود؟

ج. مسأله وجود عالم غیب و عامل غیبی و نامرئی و نامحسوس در برابر این عالم مرئی و محسوس و شهادت، و ربط این به آن و اصیل بودن آن و فرع بودن این، همواره مورد سؤال و کاوش و پژوهش بوده و هست. آنچه را همه بر آن اتفاق دارند، این عالم ظاهر است؛ این انسان و این حیوان، این دریا و این کوه و این درخت، این آب و این هوا و این آفتاب و ماه و زمین و آسمان و این وضع و نظام و اسباب و مسببات ظاهر، این نیروی تولید، این غرایز، این رویش گیاه و این



بارش باران. اینهایی که هر روز و در هر دوره و عصر، بشر با کاوش، آنها را شناسایی می کند و اینهایی که اگر يك كتاب بنویسیم اشاره به آنها تمام نمی شود- تا چه رسد به عجایی که در آنها نهفته است و هنوز هم نامکشف مانده است- همه ظاهرند و همه محسوس و در دسترس کاوش و پژوهش انسان اما این که این همه ظواهر و این نظم های پیچیده- که در يك نبات، يك برگ درخت، يك انسان که آنچه در آن نوشته اند کتاب ها، علم ها و تخصص ها شده است و این همه نیروها و شگفتی ها و این طراوت ها و شکوفه ها و گل ها و جمال ها و زیبایی ها- همه خودبه خود آمده و می آیند و می روند؟ و خودبه خود همه به هم متصل و مربوط شده و این نظام متناسب در عالم برقرار است؟ و خودبه خود همه به شکل بسیار مرموز و حیرت انگیز که تفکر در آنها اگر سال ها و سال ها به درازا بکشد و به عمق فضاها عمیق شود، جالب و آموختنی است، خودبه خود به هم پیوسته اند؟ یا این که عامل غیبی نامرئی آنها را آفریده و هدایت می کند و در حرکت با هم قرار داده و این همه جنبش و جوشش و نمو و سیر و ترقی از نیروی غیبی است، انسان نه صاحب دارد و نه خود صاحب خود است. مسأله چیست؟ و این راز چگونه آشکار می شود و این مهم اگر قابل گشودن است، به نفی یا اثبات منتهی می شود یا هم چنان لاینحل باقی خواهد ماند.

در طرف نفی عالم غیب و عامل غیبی، برهان عقلی بر نفی آن نیست و اظهار جزم بر نفی، حاکی از عدم تعقل است. امکان وقوعی آن تا چه رسد امکان ذاتی آن قابل انکار نیست.

اما در طرف اثبات مسأله، گروهی که به حکما مشهور شده اند، به طور کلی برخی آن را ثابت دانسته و برخی دلایل آنها را وافی برای اثبات نمی دانند و این اختلاف از زمان های کهن بوده است و چنان نیست که براهین متقدمین به عامل غیبی، مثل برهان علیت و نظم جدیداً زیر سؤال رفته باشد. مسأله فراتر از این است که اگر يك به اصطلاح فیلسوف بگوید من به آن نرسیدم یا در تحقیقاتم

شکست خوردم، براهین مثبتین که مورد قبول و اعتقاد این جمع کثیر قرار گرفته از اعتبار ساقط شود یا اگر فلان شخص بگوید با برهان نظم به طور مستقل به قول او ذات واجب هرگز اثبات نمی شود، قوت و قدرت این برهان محکم و بزرگ و وسیع، ضعیف و مخدوش شود. به عکس، براهینی که او بر اساس حکمت صدرائی محکم می داند قابل عرضه بر بسیاری از اهل تحقیق نیست و اگر هم برخی بی ایراد باشد عام و عوام فهم نیست و مکتب خدانشناسی با آن فراهم نمی شود.

به هر حال، برهان نظم و علیت به حرف يك نفر منقوض نمی شود و بشر و هر عاقلی ناچار است که این نظم و نظام را به عامل و ناظم مستند سازد. در رساله (به سوی آفریدگار) و در کتاب (الهیات در نهج البلاغه) شرحی پیرامون آن نگاشته ام.

چنان که عقلاء بزرگ و این همه اهل معرفت و ادبا و شعراء نامدار در آثار خود گفته اند: این اصل و برهان نظام و علیت بدیهی و غیر قابل انکار است، البته نظام علیت نه به آن معنایی که بعضی اهل فلسفه می گویند که منتهی به سنخیت بین علت و معلول و خالق و مخلوق و علیت تامه باشد بلکه به معنی قرآنی *أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ* [47] است.

قرآن کریم در توجه دادن مردم به خدا و باوربخشی و ایمان گرایی در آیات مربوط به الهیات و بیان آیات آفاقیه و انفسیه از جهت بیان مضامین در مرتبه اعلائی اعجاز است. برهان های قرآنی به خلاف بعضی برهان های حکما، عام و مورد استفاده همگان است؛ چوپان، بیابانی و کارگر و پیشه ور و دانشگاهی و علما و حکما همه از برهان قرآن که به صورت ساده بیان شده است استفاده می نمایند. قرآن همه را دعوت به تفکر و پژوهش و بررسی عجایب خلقت و عظمت قدرت می فرماید، مثلاً

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ [48] و در بعض موارد به صورت استفهام از خواننده و شنونده او را وادار به اعتراف به وجود خدا می نماید. اولوالالباب و خردمندان را به خاطر اندیشمندی و تفکر در خلق آسمان و زمین می ستاید که برای دعوت به خدا زبانی بالاتر از آن نیست و این زبان وحی و مکتب انبیاست که مکتب ساز و امت آفرین است و می تواند امتی بزرگ، مثل امت اسلام بیافریند که بزرگترین نوابع علم و معرفت و ایمان به خدا به وجود آورد.

## ادله تمنع

7. چرا امکان ندارد دو خدا که هر دو ازلی بوده، اما هر کدام از آنها فاقد بعضی کمالات هستند، مثلاً یکی همه کمالات به جز حکمت و دیگری نیز همه کمالات به جز قدرت را داشته باشند، وجود داشته باشد؟

ج اولاً نظم عالم در تمام مخلوقات، حکایت از این دارد که خالق جهان، یکتا و بی همتا است. به گفته ی شاعر با معرفت:

ای هر دو جهان محو خود آرائی تو کس را نبُود ملک به زیبایی تو

یکتایی تو باعث جمعیت ما جمعیت ما شاهد یکتایی تو

ثانیاً فرض دو وجود واجب الوجود با تمام صفات کمالیه ذاتیه، فرض محال است، زیرا با فرض این که هر دو واجد صفات کمالیه باشند، در این صفات کمالیه، تعطیل و عدم ظهور، مساوی با عدم وجود است. پس آن که فاعل است و ایجاد و خلقت فعل از اوست، وجودش ثابت است و آن که فاعل نیست، فاعل نبودن او مساوی با خدانبودن اوست، زیرا لازم خدابودن و صفات

کمال داشتن، افاضه و افعال خدایی است.

و اگر گفته شود هر دو فاعل اند و خلق عالم، فعل هر دو و با شرکت هر دو است، این محذور پیش می آید که صدور معلول واحد مستقل، از دو علت مستقل، محال است و به عبارت دیگر، اجتماع علتین مستقلین در معلول واحد، جایز نیست و وجود آنها، مساوی با عدم آنهاست.

معلول واحد، صادر از علت واحد مستقل است و غیر مستقل؛ نه به تنهایی علت است و نه با شرکت چیز دیگر. بلی، اگر جامع وجودی خارجی بین آن دو باشد، جامع مؤثر است و جامع، همان علت است و در اینجا وجود جامع خارجی، مفروض نیست، و اگر فرض شود، جامع، همان علت یگانه و توحید است؛ و اما جامع مفهومی - اگر چه قابل فرض است - ولی قابلیت علت در آن نیست.

خلاصه این که بین وجود دو واجب الوجود و دو وجود جامع تمام صفات ذاتیه کمالیه، تمانع است و فرض وجود دو الله و دو جامع جمیع الصفات الذاتیه الکمالیة، فرض محال است و فرض دوئیت، مستلزم عدم هر دو است، و عجیب تر فرضی است که در این سؤال مطرح شده، که دو خدا باشند و هر کدام فاقد بعض کمالات و مکمل یکدیگر باشند، مثلاً یکی فاقد علم و حکمت باشد و واجد قدرت و دیگری فاقد قدرت و واجد حکمت باشد و با توافق هم عمل کنند. این گونه فرض ها، حاکی از نقصان فکر است و اگر آن را - زاینده ی وهم و خیال - بگوییم، باز هم آن را زیاد توصیف کرده ایم.

توافق فاقد علم و حکمت، با عالم و حکیم و واجد علم و حکمت، مثل توافق فاقد عقل و دیوانه با عاقل است. آیا عاقلی در دنیا فرض می شود که خلقت این عالم و این همه مخلوقات زمینی و آسمانی و این همه تشکیلات و نظامات محیر العقول را به توافق یک دیوانه توانا و یک عاقل و حکیم دانا نسبت دهد که یکی

خود این احتمال را هم اگر کسی به طور جدی مطرح کند، غیر از حمل بر نقص عقل و بی خردی به چیز دیگری حمل نمی شود. وقتی انسان راه راست را رها می کند و به بیراهه می رود، از او غیر از این اظهارات مورد انتظار نیست. این افراد از جهت این که می بینند اثبات وجود شریک برای خدا ممکن نیست و اثبات مبدأ و خالق برای عالم از حد خدای واحد احد حکیم قادر تجاوز نمی کند و عقل تا اینجا برسد قانع می شود، به این وهم تراشی ها و فرض پرانی های غیر معقول دست زده اند.

عقول مستقیمه که قدم عالم و خودبه خود بودن این نظامات را- که دلیل قصد و شعور و فاعل و صانع و حکیم است- غیر منطقی می دانند، خالق عالم را واحد و فرد و یگانه و یکتا می دانند و این وحدت را از وحدت عالم و وحدات اجزاء عالم درک می کنند، چنان که هر جزئی از اجزاء عالم، واحد است و نه بالنوع و نه بالفرد متعدد نیست؛ این درخت، این کوه، این حیوان، این انسان واحد است. این زید واحد است و دو و بیشتر نیست، نوع انسان واحد است.

قانون وحدت در همه مخلوقات، حتی در برگ درختان نیز، ساری و جاری است. کل عالم نیز واحد است و خالق آن هم واحد است:

هر گیاهی از زمین روید و حده لاشریک له گوید

سؤالی پیش می آید که این معانی و مطالبی که از توحید بیان شد، توحید و تفرّد و یکتایی ذات الهی و عدم شریک و مثل و نظیر برای اوست. خداوند بالذات، متفرد است و شریک برای او بالذات، ممتنع است، هر چند در مقام اعتقاد، اگر کسی معتقد به وحدانیت باشد و برای او شریک قائل نباشد و به وجوب ذاتی، توحید و امتناع ذاتی شریک توجه نداشته باشد، در شمار اهل توحید و موحدین محسوب است. در هر حال سؤال مهم دیگر این است که توحید در همین معنی

خلاصه می شود که خداوند بالذات متفرد و یکتا و لیس کمثله شئی است و شریک برای او ممتنع بالذات است یا معنای دیگری نیز از آن مقصود است؟ و اما جواب این است که معنای مهم و اصیل و اصلی دیگر توحید که در رتبه، مقدم بر معنای اول است، یگانگی ذات خداوند و منزّه بودن از ترکیب و جزء و بی جزء و بسیط بودن است.

وجه تقدم اعتقاد به این توحید در مرتبه، این است که این توحید در ارتباط با ذات حضرت احدیت عزّ اسمه است و مستلزم آن، توحید به معنی نفی شرك و شريك و نظیر و مثل نداشتن و تفرد و یکتایی است.

این توحید و بساطت ذات حق تعالی نیز به دلایل عقلی و سمعی ثابت است. مرکب بودن ذات از اجزاء، مستلزم توالی فاسده، مثل احتیاج در تحقق به جزء و تقدم جزء بر مرکب و لو بالرتبه است، و لازم آن تقدم غیر خدا و جزء بر خدا و تقدم وجود خدا بر وجود جزء و نفی خالقیت و مخلوقیت از جزء است، و هم لازم ترکیب، تعدد قدما و تقدم اجزاء قدیم بر قدیم ازلی است، و چون فساد این معانی بسیار ظاهر است و ترکب ذات باری، احتمال عقلایی ندارد، از این جهت، این توحید کمتر مورد تأکید است؛ ولی در بعضی مباحث، مثل عینیت صفات ذاتیه باری تعالی در مقابل اشاعره که قایل به تغایر هستند، به تالی فاسد قول آنها- که تعدد قدما است- اشاره می شود، و در مثل فخر رازی نقل شده که می گوید: اشاعره با این قول، از نصاری هم در فساد عقیده پیشی گرفته اند، زیرا نصاری به سه اقنوم و سه قدیم معتقد هستند ولی اشاعره به قدماء نه گانه قائل شده اند.

## کمال توحید

8. کمال توحید چیست؟

ج. در بخش اعتقادی، کمال توحید، خدا را یگانه و یکتا و بی شریک و مثل و

ص: 34

نظیر و شبیه دانستن است.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ [49] هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ [50] هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يَسْبِحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ [51] شناخت اسماء الحسنی و خدا را در آنها یگانه و بی شریک و مثل دانستن همه درجات کمال اعتقاد در توحید است. خالق را غیر مخلوق و غافر را غیر مغفور له و رازق را غیر مرزوق و او را غیر همه دانستن و بسیط و بی جزء شناختن همه معالم توحید اعتقادی است.

در بخش عملی، نیز آنچه بر آن آثار شرعی مرتب است، اقرار لفظی و شهادت به توحید است: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له» که با اقرار به رسالت («و اشهد ان محمداً عبده و رسوله») شخص به عنوان موحد و مسلمان، احترامات ویژه می یابد و جان و آبرو و مال او در قوانین شرع احترام پیدا می کند و در حفاظت احکام شرع مصونیت می یابد و در اعمال و افعال اعتماد به خدا و توکل و تفویض امر به خدا و رجاء به خدا و تخلق به اخلاق الهی همه از شئون توحید در عمل است که شرح آن نیاز به تألیف کتاب دارد.

ص: 35

مسأله جبر و تقویض و امر بین امرین همه در داخل این توحید وارد می شود، و هم چنین مسأله ولایت و حکومت که به حکم اسماء الحسنی الحاکم و الوالی و الوالی بالذات اختصاص به خداوند متعال دارد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام عمال این اسماء و شئون الهیه می باشند و کسی را بر کسی بدون اذن و نصب الهی حکومت و ولایت نیست حتی ولایت بر صغار و غیب و قصّر همه تحت ولایت خداوند قرار دارند و بلکه ولایت اشخاص و همه ولایت ها حسب مراتب و حتی ولایت شخص بر خودش همه تحت این ولایت می باشد، و اولی به انفس بودن نبی صلی الله علیه و آله منشعب از همین ولایت کلیه توحیدیه جامع الاطراف است و به این لحاظ و لحاظ اسم الحکیم و العلیم، نصب امام از مناصب الهیه است، و علامه حلی قدّس سره در الفین که مشتمل بر دو هزار دلیل است، یک هزار دلیل بر اختصاص این نصب و تعیین حاکم و ولی اقامه فرموده است، و هزار دلیل دیگر بر لزوم عصمت امام است که در بحث امامت- اگر توفیق بود ان شاء الله تعالی شرح داده می شود-، غرض در اینجا این است که مسائل دین همه توحیدی است و روح همه، توحید و اعتقاد به وحدانیت خدا و خالق مخلوقات است.

### شناخت خداوند

9. جوانی هستم با مطالعات دینی بسیار، ولی هرچه پیش می روم راجع به معرفت خودم و خداوند در خود نقص می بینم. مرا راهنمایی فرمایید؟

ج. نکته ای که در جواب شما، توجه به آن لازم است این که نوشته اید خود و خدای خود را نمی توانید درک کنید، این معنای بزرگی است که انسان از درک حقیقت خود عاجز است. در حدیث است:

ص: 36



برای این حدیث، متجاوز از ده تفسیر شده است که همه، علمی و معرفت بخش می باشد. یکی از تفسیرها این است که شناخت و درک حقیقت و کنه خدا را منوط به شناخت حقیقت خود انسان فرموده اند، و غرض این است که همان گونه که انسان از خودشناسی حقیقی عاجز است، از شناخت کنه و حقیقت خدا عاجز است و به گفته شاعر با معرفت:

تو که در علم خود زیون باشی عارف کردگار چون باشی

اما در عین حال، انسان خود را درک می کند و می داند که هست و نمی تواند منکر خودش شود. خدا را هم در این حد درک می کند که هست و عالم را آفریده است و انکار وجود او، مثل انکار وجود خود انسان است.

بعد از این بیان، بدانید درباره شناخت خداوند متعال، تفکر در آیات خدا و آفرینش آسمان و زمین این اصناف بی شمار و مخلوقات و عجایبی که در آنها نهفته شده، و مناسبت های آنها با یکدیگر و تناسب آنها و تناسب اعضا و اموری که اگر بشر میلیون ها سال عمر داشته باشد از احصاء و شمارش آنها و از رسیدن به تمام اسرار آنها عاجز و ناتوان است، همه موجب افزایش معرفت انسان به علم و قدرت الهی است. در این آیه تأمل کنید و راه تکمیل معرفت را از آن بیابید:

انَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ [53] به گمان من در حد ممکن خدا را درک کرده اید، ولی چون معرفت، مراتب و درجات بسیار دارد شخص هر چه بیشتر و بیشتر برود درک خود را ناچیز و آیات خدا و نشانه های عظمت او را بیشتر می بیند.

ص: 37

10. عبادات خود را بیشتر به خاطر رسیدن به ثواب الهی انجام می‌دهم. آیا از نظر شرع مقدس، ثواب الهی بالاترین درجه کمال است؟

ج. بعضی بندگان، خداوند را به سبب شوق به سوی بهشت و ترس از جهنم، مورد عبادت قرار می‌دهند، لکن بالاترین درجه و مرتبه همان است که در عمل، فقط و فقط قصد بنده، خدا و حبّ خدا و رضای خدا و قرب به حق تعالی باشد و داعی و انگیزه او نه رضوان و ثواب، و نه حور و غلمان و نه امان از آتش و عذاب جهنم باشد که:

صحبت حور نخواهم که بُود عین قصوریا خیال تو اگر با دگری پردازم

چنان که از حضرت صادق علیه السلام منقول است:

«إِنَّ الْعِبَادَةَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ؛ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حُبًّا لَهُ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ، وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ» (1)

بدیهی است در همه این مراتب، عبادت واجد مرتبه صحت است و از شرک در عبادت، به دور است، ولی خلوص اکمل، همان خلوص عبادت احرار و آزادگان و اهل معرفت است که از خدا غیر او را نمی‌خواهند و جز قرب او، در هر حال و هر کجا باشند چیز دیگری نمی‌طلبند.

ص: 38

### 11. هدف از عبادت چیست؟

ج. هدف از عبادت، اتصال به خالق و صاحب جهان و برآوردن نیاز فطری به پرستش است. انسان که خود را ضعیف و فقیر و کم و محتاج می بیند و بالفطرة نیرویی غنی، قوی و توانا را ماوراء این جهان - که همه اعضا و اجزاء آن ناتوان و قائم به غیر و غیر قائم به خود است - را درک و احساس می کند، پرستش و عبادت و اتصال به او محبوب بالذات او است.

انسان می خواهد نقص و نیاز خود را در حدی جبران و تدارک نماید. او با عبادت، تشنگی هایی را که دارد برطرف می سازد و الم احساس فقر را علاج می کند. حالی برای بشر، بهتر و قانع کننده تر و لذت بخش تر از پرستش و عبادت نیست. جانش آرام می گیرد و خود را متعالی و بلندپایه می یابد. هیچ چیزی در این دنیا، جان بشر را سیر نمی کند. به هر کدام که برسد می بیند و می فهمد که به آنچه باید برسد نرسیده است. وقتی به خدا رسید، جانش استراحت می کند و مقصود را می یابد.

حاصل این که برای انسان نیل به هر رفع نقص و ضعف، هدف است؛ علم هدف است، قدرت هدف است، اما اگر آن چیز، وسیله شوق و میل بیشتر به عبادت نشود، کارسازی ندارد، چنان که حضرت سجاد زین العابدین علیه السلام به درگاه خداوند متعال عرض می کند:

«مَتَى رَاحَةٌ مَنْ نَصَبَ لِغَيْرِكَ بَدَنَهُ وَ مَتَى فَرَحٌ مَنْ قَصَدَ سِوَاكَ بِنِيَّتِهِ» (1).

همه اعمال موجب خستگی و واماندگی می شود، و بنده صادق خدا هر چه بیشتر عبادت می کند، شوقش به عبادت بیشتر می شود. همه حالات، حال فراق

ص: 39

است و عبادت حال وصال و اتصال و یاد و ذکر و تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر خدای قادر متعال:

خوشا حال پاکان پرهیزکار نیایش گران خداوندگار

خوشا حالت زار نیکویشان مناجات با یار دلجویشان

خوشا شوق تکبیر و تهلیلشان ثناگویی و حمد تجلیلشان

خوش آن بنده ای کاز خلوص و وفا کند صرف عمرش به یاد خدا

سراپای او جنبش و شوق و جوش زحق بانك لطف و محبت بگوش [56]

## خلقت

### علت خلقت

12. چرا خداوند ما را آفریده است؟ این که خداوند در قرآن می فرماید: جن و انس را آفریدیم برای عبادت؛ با این که می گویند: خداوند به عبادت ما احتیاج ندارد، چگونه جمع می شود؟

ج. تمام مخلوقات عالم خلقت از جماد و نبات و انسان و حیوان و آسمان و زمین و کهکشان ها و منظومه ها و ملائکه و همه و همه را خدا آفریده است و آنها بعد از این که از خود نیستند و صاحب خود نیستند و خالق آنها آنان را آفریده، حق اعتراض و چون و چرا و پرسش حکمت و علت آن را ندارند و ایراد و اشکالی به کسی که در ملک خود تصرف می نماید نیست.

اصل سرّ و راز و حکمت اصلی عالم خلقت، شاید در عوالم دیگر ظاهر یا ظاهرتر شود، مثل گیاهی که روییده شود و نیل به فایده اصلی آن، پس از سال ها

ص: 40

که به ثمر می نشیند معلوم می شود.

قرآن که می فرماید: خلقت جن و انس، برای عبادت است، فایده و نتیجه ای را که در عرصه اختیار جن و انس بر آن مرتب می شود بیان می نماید؛ انسان که نباید و نمی پرسد که سازمان جسمانی او چرا تحت این نظم و نظام است، در غرض از خلقت هم باید به همین جواب اکتفا کند و عبادت را وسیله نیل کمال بداند.

او می تواند از خواص مخلوقات این عالم سؤال کند و در ارتباط با خود و سایر اجناس مخلوقات، دستورالعمل بخواند. باید از آنچه در عرصه اختیار او قرار داده شده، استفاده صحیح کند و سیر متریقی داشته باشد؛ باید از تمامیت عالم خلقت و کمال آن و نعمت هایی که به او عطا شده تشکر نماید.

خلقت و آفرینش، از خداست و امری است که واقع شده و واقع می شود. ما از آن شاکریم که ما را با کامل ترین نظام آفریده است؛ ما را ناقص و بدون اسباب و ابزار ظاهری و باطنی و جسمانی و عقلانی نیافریده است.

بلی، اگر بشر، فاقد نعمت های دنیا و عقل و شرع بود می توانست بگوید چرا نشده است؟ چرا پیغمبران نیامده اند؟ چرا من هدایت نشده ام؟ اما چرا آفریده شده ام و چرا عالم خلق شده، هر چه پرسد و سؤال کند جوابی که در خور فهم و دانش نوع او باشد وجود ندارد؛ شاید ملائکه هم از درك نکته اصلی آن عاجز باشند و شاید در عوالم دیگر رازهایی بر او کشف شود. آنچه را در این معانی می گوید و می فهمد و اوج معرفت است:

ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ... (1) حتی سؤالاتی که در محدوده خلقت جایز است و کمال بشر به فهم و گرفتن جواب آنها است نیز به قدری زیاد است که اگر در عمر دنیا و آخرت خود- که پایان ندارد- پرسد و جواب بشنود تمام نمی شود:

ص: 41

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (1) و بالاخره می گوئیم:

تو که در علم خود زیون باشی عارف کردگار چون باشی

بشر باید حد خود را بشناسد و هوس منطقه هایی را که حتی ملائکه از دیدن آن عاجزند، نکند و این همان معرفت است.

### علت غایی خلقت

13. بعضی از فرق، با استناد به احادیثی از کتب شیعه، هم چون بحار الانوار و عیون اخبار الرضا و هم چنین زیارت جامعه کبیره مدعی شده اند که امامان، اول ما خلق الله بوده و همان مشیت خداوندی می باشند. خداوند نخست آنان را خلق کرد و سپس از طریق آنان دیگر مخلوقات را بیافرید. بر این اساس آنان امامان را علت فاعلی خلقت می دانند.

از جمله احادیث مورد استناد آنها، احادیثی هم چون «ما مصنوع خداوندیم و جمله خلق پس از ما، مصنوع مایند»، یا «خداوند نخست ما را خلق کرد و سپس ما، سایر موجودات را خلق کردیم» می باشد. خواهشمند است در خصوص صحت این احادیث و مطالب نظر مبارک را بیان فرمایید.

ج. اولاً ائمه مشیة الله نیستند بلکه وعاء و ظرف مشیت اند، لذا روایات زیادی داریم که ائمه ظرف مشیت خداوند هستند و «لم یشأوا الا ان یشاء الله».

ص: 42

بلی، يك حدیث حافظ رجب بررسی نقل کرده که قابل استناد نیست. علاوه بر این که روایات کثیری وجود دارد که مشیة الله، حادث و به معنای ایجاد و اعمال قدرت پروردگار است.

ثانیاً بر حسب اخبار، ائمه علت غایی خلقت عالم اند، نه علت فاعلی. بلکه همه ما سوی الله حتی ائمه علیهم السلام به مشیت خدا خلق شدند و مشیت معنای مصدری است و همان انجام دادن است. و خلق ماسوی الله مستند به خداست به حسب آیات و اخبار کثیره.

خلاصه خداوند نور اول را به مشیت و اراده آفریده و فاعلیت خداوند نسبت به اشیاء، به ذات نیست بلکه به مشیت و اراده است و دو باب در اصول کافی در این مطلب وجود دارد. و نعم ما افاد العلامة المجلسی فی الاعتقادات: «لا تعتقد انهم خلقوا العالم بامر الله لأننا قد نهینا فی صحاح الاخبار عن القول به و لا تعتقد بما قاله البرسی فی مشارق الانوار من الاخبار الضعیفه.» (هذا ما بیالی من کلامه ره)

### هدف از خلقت

14. فرض کنیم امروز قیامت آمده و به حساب همه رسیده شده است؛ تعدادی به جهنم و تعداد دیگری به بهشت روانه شده اند. بعد چه؟ آیا کار تمام شد و هدف فقط این بود که در آخر عده ای خوش بگذرانند و عده ای در عذاب باشند؟

ج. خلقت و نظام هستی، هدفمند است و این گونه نیست که انسان رها و بیهوده آفریده شده باشد. در قرآن کریم آمده است:

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى [59] آیا گمان انسان این است که رها آفریده شده است؟

هرگز چنین نیست، انسان را خالق هستی خلق نمود تا تمام اوصاف کمال را در حد استعداد خود دریابد و به نقطه اوج بندگی برسد که عبودیت، برترین درجه است و در تشهد نماز می خوانیم: «اشهد ان محمداً عبده و رسوله». بندگی او را از میان همه عناوین گواه می شویم.

نکته ای که توجه به آن لازم است این که با تفکر در این عالم و نظامات آن و قانون تناسب، انسان درک می کند که عالم را مدبری حکیم و علیم که حکمت از ذرات این عالم و اوراق درختان و مخلوقات کوچک و بزرگ ظاهر و آشکار است و این جهان به این بزرگی و این اوضاع بهم پیوسته را که مطالعه می کند می فهمد که به بازی و بیهوده آفریده نشده است. هدف های جزئی و داخل در عالم را که می فهمیم، همه برهان حکمت است.

کل این عالم و این دستگاه به طریق اولی و قطع، هدفمند است و هدفی دارد که با این تشکیلات عظیم آفرینش مناسب باشد. اگر کسی کاخی بسیار بزرگ و باشکوه بنا کند که در آن، همه وسایل پذیرایی و تعیش فراهم شده باشد، عقل حکم می کند که غرض از این بنا، باید ضیافت از بزرگترین شخصیت ها یا مجمعی از رجال برجسته است. البته نظم و ترتیب نشان می دهد که حکمت و قصد و شعور بالایی نقشه آن را داده و آن را بنا نموده است. آیا ممکن است کسی احتمال دهد که آن کاخ را برای نگهداری یک گربه یا بالاتر يك انسان عادی که ضیافت از او با يك صدم از آنچه در این بنا مصرف شده به خوبی فراهم می شود بنا کرده است؟ در خلقت عالم، عقل این را می فهمد که هدف، بسیار بسیار بزرگ است و بسا بزرگتر از این عالم. اما شما هدف از خلقت را ثواب و پاداش نیکوکار و کیفر بدکار تصور می کنید. البته این هر دو هست ولی نمی توان همه هدف را در این دو خلاصه کرد. هدف این نیست که مردم مرتکب گناه شوند و آنها را عقاب کنند. این امور همه در دائره نظم و حساب عالم قرار



دارند که هدف هر چه باشد بر همه مرتب می شود. مسأله خلود در عذاب شاید بیان استحقاق باشد، و نسبت به غیر اشخاصی که بالخصوص مخلدبودن آنها ثابت است، شأنت باشد نه فعلیت.

همه برنامه ها در آنجا بر اساس عدل و حکمت الهی و رحمانیت و رحیمیت و عفو و مغفرت برقرار است و

لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا (1) مقادیر امور و موازین، همه طبق عدل و حکمت است.

حال می شود با توجه به هدفمندبودن خلقت تصور کرد که اطاعت و بندگی بدون اجر بماند و ستم و عصیان با اتمام حجت بر انسان بدون کیفر بماند؟ پاداش بندگی، زندگی جاودان در بهشت الهی و کیفر عصیان و ضلالت و گمراهی، آتش قهر و غضب الهی است.

نکته دیگر این است که رسیدگی به اعمال و پاداش و کیفر و بهشت و جهنم در برنامه ی خلقت و افعال الهی قرار دارد و مسیر آفرینش بشر تا معاد و ثواب و عقابی که قرآن مجید از آن خبر داده است می باشد، اما این که این مسیر در اینجا متوقف می شود، بسا جلوه ها و آفاق هایی معنوی و جسمی در جلو باشد که تفهیم آن در این دنیا به بشرهای عادی ممکن نباشد، چنان که شناساندن این عالم به جنین در رحم مادر ممکن نیست. و خلاصه آگاهی ها و مسائلی باشد که در آن عالم معلوم گردد.

آنچه قابل انکار نیست این است که با توجه به مقامات موجود در این عالم از اجزا و اعضا که همه هدفمند می باشند، مثل این که خلقت چشم و گوش و اعضاء و اجزاء و کوه و دریا و اشجار همه هدف مند هستند، بنابراین مجموع عالم به این که هدفمند باشد اولی است.

ص: 45

15. چرا خداوند انسان هایی را که عاقبت، مخلد در عذاب می شوند و خود خداوند از سرنوشت آنان پیش از خلقتشان آگاه بوده است، آفریده است؟

ج. این سؤالات را خود انسان می فهمد که پاسخ گفتن صحیح آسان نیست و میدانی نیست که همه کس بتواند در آن وارد شود؛ فقط اگر از طریق حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام جوابی باشد به آن اعتماد می شود.

در ارتباط با بنده و کارهای خدا که بر حسب اعتقاد و ادله، طبق حکمت و مصلحت است، انسان این حکمت ها را می یابد و می بیند و خدا را حکیم و علیم می شناسد. حال اگر همین جا هم در یک مورد، انسان ابهامی ببیند که از درک حکمت آن عاجز باشد، باید آن را حمل بر قصور و کوتاهی خود بنماید، و این که به او ابزار فهم همه چیز را نداده اند. شاید اگر انسان غیر از این حواس پنج گانه، حاسه دیگری داشت خیلی از مجهولات که تا دنیا باقی است مجهول می ماند، بر او معلوم می شد، چنان که از این حواس اگر هم حاسه ای را فاقد بود آنچه را با داشتن، اینک حس می کند و برای او محسوس و معلوم است مجهول می ماند.

آنچه مهم است این که انسان در داخل این نظام تکوین و تشریح، راهی را که می فهمد راه خیر و سعادت اوست و خدا او را به آن هدایت نموده، رها نکند و از نعمت های الهی استفاده کند و خود را معطل این مطالب نکند و در این سؤالات به پاسخ:

لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ [61] اکتفا کند. مع ذلك در ارتباط با خلق این انسان ها، ممکن است بگوییم والله اعلم

که خلقت این افراد مقصود بالاصالة نیست و به تبع خلقت انسان های صالح که بالاصالة مقصودند خلق شده اند که لازم خلقت این عالم و همه مخلوقات و این افراد صالح و حصول مقصودی که از خلقت کل و افراد رستگار است، خلقت این افراد است؛ نه این که این افراد برای معصیت خلق شده باشند، بلکه هر دو گروه را خدا مختار آفریده است که

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (1) اما آن گروه پاک، مقصود از خلقت می باشند ولی هر دو در میدان تکلیف و هدایت تشریحی مختار و مکلف به اطاعت می باشند. بالاخره آنچه باید باشد هست:

هر چیز که هست آن چنان می باید و آن چیز که آن چنان نمی باید نیست

### حدوث یا قدم عالم

16. اگر جهان، ازلی تصور شود، نیاز آن به خالق چه توجیهی دارد؟

ج. چون هر چه در آن است، حادث است و علی الدوام حدوث در آن جاری است و در تغییر و تبدل و تجدد است. کل عالم و اجزاء عالم، پدیده و آیت می باشند و مسبوق به عدم هستند. عالم بر این اساس قرار دارد، و چیزی بی سابقه ی عدم یافت نمی شود. اگر گفته شود چرا ماده ازلی نباشد و این تطورات همه از شئون و خواص آن باشد؟، جواب این است که این تطورات بدون عامل شعور از خارج، قابل تصور نیست، بلکه عامل عقل و شعور در آن ظاهر است و اگر این عامل، عقل و شعور نباشد، بیشتر شئونی که در عالم می بینیم تحقق نمی یابد.

ص: 47

وقتی این عقل و شعور را در بخشی از کاینات درک می کنیم سایر هم بر آن قیاس می شوند، خصوصاً با آن که پیچیده ترند هرچه غور و بررسی در آنها بیشتر می شود، وابستگی آنها به علم و قدرت و شعور خارج از وجودشان ظاهرتر می شود.

## رابطه معرفت خدا و ابتلاء مومن

17. نظر حضرت تعالی در مورد شعر

هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند

چیست؟ آیا خداوند متعال با دوستان خویش این گونه رفتار می نماید؟

ج. ممکن است این شعر به این شرح معنی شود که هر کس در جهان، استعداد و درک و معرفتش به خداوند متعال و آیات الهی و اسرار بی شمار و نظامات و برنامه هایی که در کاینات وجود دارد، بیشتر باشد، احساس مسئولیت بیشتر می نماید و بیشتر مورد انتظار است که به وظایف دینی و اجتماعی خود عمل نماید و در این راه متحمل زحمات بسیار گردد. هر کس از عواطف زنده و ترحم بیشتر بهره مند باشد، بیشتر غمخوار فقرا و محرومین و حامی ضعیفا و مظلومین است. لذا در روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً فَأَلْمُؤْمِنُ مِنَ الْأَمْثَلِ فَالْأَمْثَلُ» (1)

ابتلاء ما پیغمبران از همه بیشتر است؛ یعنی زحمت و مسئولیت ما زیادتر است. و پس از آن، آنان که به ما همانندتر و شبیه تر هستند و ...

ص: 48

مؤمن به قدر ایمان خود، ابتلاء و زحمت دارد. کسی که مؤمن نیست، احساس مسئولیت ندارد. بی خیال، بی توجه به مردم و به بنی نوع خود، مثل حیوانات زندگی می کند. این شعر در اصل دارای معنایی دقیق است و بیان مقام عالی بندگان خاص خداوند و خدمتگزاران حقیقی بشر است که از صفات آنها، ایثار و برگزیدن دیگران بر خود و قبول صدمات در راه خدمت به جامعه و هدایت بشر و نجات ضعفا است.

## دوست داشتن بندگان خدا

18. آیا دوست داشتن کسی به اندازه خدا و به زبان آوردن آن برای خود شرك است؟ و آیا می توان گفت که دوست داشتن زیاد عبادت است؟

ج. قرآن مجید می فرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ [64] کسانی که ایمان آورده اند، دوستی آنها به خدا بیشتر و محکم تر است.

این که کسی گمان کند اگر کسی را به اندازه خدا دوست می دارد از قَلَّت معرفت است، قیاس بنده عاجز ناتوان و جاهل و محتاج و مخلوق خدا به خداوند عالم قادر حکیم خالق بی نیاز چگونه توجیه می شود؟

شخص مؤمن و با معرفت باید همه دوستی هایش برای خدا باشد. اصلاً ایمان، دوستی است؛ دوستی خدا اصل است و همه دوستی ها را باید فرع آن قرار داد. به قول شاعر:

ص: 49

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

در حدیث شریف صحیح است:

«أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ» (1)

محکم ترین دستگیره های ایمان، دوست داشتن در راه خدا و دشمن بودن از برای خدا است.

### عدم سنخیت بین خالق و مخلوق

19. آیا ذات خداوند متعال و مخلوقات در اصل حقیقت وجود، اشتراك و سنخیتی دارند، مثل نور آفتاب و مراتب آن؟

ج. بین خالق و مخلوق، سنخیت ذاتی نیست و صریح آیه شریفه لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (2) و صریح روایات، بینوت کامل بین خالق و مخلوق؛ چه در ذات و چه در صفات است، مانند روایات:

«تنزه عن مجانسة مخلوقاته...» (3)

«ان الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه...» (4)

«لا يليق بالذی هو خالق کل شیء الا ان یكون مبیناً» لکل شیء متعالیاً عن کل شیء. (5)

«مباینته ایاهم مفارقته لهم...» (6)

«کنهه تفریق بینه و بین خلقه...» (7)

ص: 50

---

1- 65. (1). کافی؛ جلد 2، صفحه 126، حدیث 6.

2- 66. (2). شوری، آیه 11.

3- 67. (3). دعای صباح منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام.

4- 68. (4). کافی؛ جلد 1، صفحه 82.

5- 69. (5). توحید مفضل، صفحه 179.

6- 70. (6). امالی شیخ مفید؛ مجلس 30.

7- 71. (7). توحید شیخ صدوق؛ باب التوحید و نفی التشبیه ..

«هو باین من خلقه محیط بما خلق علماً و قدرة و احاطة و سلطناً» (1).

## اسماء و صفات خداوند

### عنیت ذات و صفات

20. آیا صفات خداوند عین ذات اوست؟ در روز ازل که غیر از خدا موجودی نبوده است، آیا خداوند صفت فعل داشته یا فقط صفت ذات بوده است؟

ج. صفات ذاتیه خداوند متعال، عین ذات اوست، مثل علم و قدرت و حیات و ... و صفات ذاتیه یعنی، عین ذات است نه زاید بر ذات و غیر ذات - چنان که اشاعره گویند - بر خلاف صفات فعلیه که اتصاف به آن عین ذات نیست، مثل خالق و رازق که به جهت دو فعل خلق و رزق که حادث است و قدیم نیست. به خدا خالق و رازق گفته می شود و غیر از قدرت بر خلق و رزق و قدرت بر هر فعل دیگر است که صفت قدرت است که ذاتی است ولی قدرت داشتن بر خلق و رزق غیر از خلق کردن و روزی دادن است که حادث است؛ و به عبارت دیگر صفات فعل پروردگار، عین ذات او نیست، و به صدور فعل و آفرینش و آفریدن، و رزق و روزی دادن، بر او اطلاق می شود و کافی است برای واضح شدن این معنا که بدانیم همه اشیاء خلق خدا و فعل خدا هستند و نبودند و به فعل خدا بود شدند. و این بودشدن و خلق، فعل خدا است و خداوند، فاعل این افعال است و اسامی مثل خالق، مصور، رازق، قابض، محیی، ممیت، رحمان و رحیم که بر او اطلاق می شود، اسماء افعال الهی است؛ ولی در اصل، همه صفات فعلیه به صفات ذاتیه راجع می شود؛ قدرت بر تمام این افعال، صفت ذات است ولی به

ص: 51

اعتبار نفس آن، اطلاق قادر بر خدا می شود ولی رازق و خالق اطلاق نمی شود و در اسماء افعال، این شعر صادق است:

عباراتنا شتی و حسنک واحدو کل الی ذلک الکیمال یشیر

### اطلاق وجود بر خداوند؛ مشترک لفظی یا معنوی

21. اطلاق موجود بر خداوند متعال و بر افراد ممکنات، مشترک معنوی است یا لفظی؟ و به عبارت دیگر، وجود و بود بین خدا جل اسمه و مخلوقات مشترک لفظی است یا معنوی؟

ج. مشترک معنوی است، به این معنا که در قضایای خدا هست و موجود هست و انسان هست و فرشته هست و کوه هست و دریا هست و موجود است، مراد از هست و وجود و موجود در همه، یک معنا است و در هر قضیه، خبر از کینونت موضوع قضیه داده می شود، با این تفاوت که کینونت و بود خدا بالذات است و کینونت سایر اشیا، بالغیر و به خدا است. و به هر حال، در همه، خبر از کینونت و بود آنها داده می شود و آنچه محمول است، در همه قضایا کینونت است و تفاوت آنها به حسب موضوع و یا محمل علیه الکینونة است.

اما اشتراک معنوی به معنای این که هر یک فردی در حقیقت وجود می باشند، تفاوت آنها به مراتب و قوت و ضعف و تقدم و تأخر آنها است، چنان که برخی به اصطلاح حکما و قائلان به اصالة الوجود برآیند، با صریح مثل آیه ی شریفه «لیس کمثله شیء» منافات تام دارد، زیرا مثلثیت در ذات و حقیقت، ظاهرترین مثلثیت است.

و اما اشتراک لفظی، اگر مقصود از تسمیه واجب و ممکن به آن، تسمیه هر یک مستقلاً و به حسب هویت و ذات هر یک باشد که با هم تباین بالذات دارند، اطلاق وجود و موجود بر هر یک، به اشتراک لفظی صحیح است، و این اطلاق اگر بر حسب لغت صحیح باشد، فی حد نفسه اشکال ندارد و فقط دایره مدار این



است که این تسمیه، سابقه لغوی و استعمال اهل لغت داشته باشد.

## وحدت وجود، خلاف نصوص کتاب و سنت

22. آیا نظریه وحدت وجود، مطابق عقل و نصوص شرعی است یا خیر؟

ج. وحدت وجود به معنی نفی غیریت الله من غیره من الموجودات و نفی الاثنینیه و وحدت شخصی فی دارالتحقق، باطل و خلاف نصوص کتاب از بسم الله فاتحة الكتاب تا من الجنة و الناس و نصوص سنت و احادیث متواتر است؛ اگر کسی بر این عقیده باشد واجب است به قرآن مجید و عترت رجوع نماید و توبه کند. (1)

## معنای ازلیت و ابدیت

23. «هو الازلی الابدی جل اسمه». دلیل بر این ازلیت و ابدیت چیست؟

ج. خدا بودن و ممکن نبودن، مساوی با ازلیت و ابدیت است. واجب الوجود، وجوب وجودش بالنسبة الى الازل و الابد مطلق است و الّا لازم می شود خلف و خروج الوجود الى الامکان و به عبارت دیگر معنای ازلی بودن، ابتدا و آغازنداشتن و معنای ابدی بودن، پایان و نهایت نداشتن است و دلیل آن، همان حادث نبودن و به خودبودن و بی سبب و علت بودن است. فرض ابتدا و آغاز برای او جلت اسمائه مساوی با حدوث و نیاز به محدث و احتیاج به غیر است و فرض پایان و نهایت نیز مستلزم امکان و عدم وجوب است، همان طور که احتمال آغاز نسبت به ذات الهی خلاف و منتفی است، احتمال پایان و عدم نیز منتفی است.

ص: 53

---

1-73. (1). تعبیر دیگر از وحدت وجود این است که خدا روح عالم است، و عالم جسد است. بنابراین خدا کل است، و نسبت او به اجزاء عالم، نسبت روح و جسد است، و تعبیر دیگر این است که در حقیقت هر چه در عالم محقق است خدا است و همه او هستند و او همه است. این گونه تعبیر همه باطل، و خلاف وجدان و صریح کتاب و سنت است ..

24. معنای کلمه «قابض» که از نام های خداوند می باشد چیست؟

ج. معنای اسم شریف القابض، گیرنده و بازگیرنده است؛ چنان که معنی اسم شریف الباسط، عطاکننده و بسطدهنده است که معنی این است که قبض و بسط و عطا و امساک هر دو از اوصاف و افعال خدا است که بر حسب حکمت و مصلحت جریان دارد که باید خدای متعال چنان که به صفت بسط و اسم الباسط موصوف و موسوم است به صفت قبض و اسم القابض نیز چون واجد جمیع صفات کمال است موصوف و موسوم باشد هر دو از صفات کمالیه است و شاید القابض به صفات جلالیه شبه باشد چنان که الباسط از صفات جمالیه است.

### صفات ثبوتی

### علم الهی

### علم مطلق خداوند

25. آیا خداوند دانای مطلق است؟ کیفیت تعلق علم خداوند به اشیاء قبل از خلقت آنها چگونه است؟

ج. بلی، علم خداوند متعال به همه چیز تعلق دارد؛ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ [74]، اما بحث از کیفیت تعلق علم خدا به اشیاء قبل از ایجاد آنها، بحثی است که ورود در آن لزومی ندارد؛ نه درك آن ممکن است و نه بر فرض درك، به کمال معرفت انسان چیزی می افزاید، حتی مثل صاحب اسفار، در مبدأ و معاد، کیفیت علم خدا را

به اشیاء به نحوی که از آن فساد و خلاف عقل و محالی، مثل اتحاد یا فاعل و قابل بودن ذات به وجهی از وجوه لازم نشود، از غامض ترین مسائل فلسفی شمرده است که کمتر کسی است به فهم آن راهی پیدا کرده و قدمش در این راه نلغزیده باشد، حتی شیخ الرئیس ابوعلی سینا و شیخ اشراق و دیگران. پس باید در کیفیت تعلق علم خداوند به اشیاء، وارد نشویم که ادراک آن بر ما ناممکن است. بلکه در شناخت حقیقت علم بشر و کنه و ارتباط عالم با معلوم نیز مسائل غامضی مطرح شده که برخی از آنها تا حال برای بشر، جوابش معلوم نشده است.

## علم خداوند و مسأله اختیار

26. موريس مترلینگ (بزرگ ترین فیلسوف قرن حاضر) می گوید: تا وقتی که من و شما دارای مغز هستیم محال است که بتوانیم دانایی خداوند را با اختیار خودمان در زندگی وفق بدهیم! یعنی همین که ما گفتیم خداوند دانا و تواناست و همه کار را می توانست و می تواند بکند و قادر به پیش بینی همه چیز بوده و هست، دیگر نمی توانیم بگوییم که ما در کار خود اختیار داریم و هر چه دلمان بخواهد خواهیم کرد! زیرا هر فکری که شما برای امروز و یا آینده کنید و هر کاری را که امروز و یا در آتیه انجام بدهید قبلاً از طرف خدا پیش بینی شده و اگر پیش بینی نمی شد و او قادر نبود که وقایع را ادراک نماید خدا نبود و همین که پیش بینی کرد ناچار آن کار اتفاق خواهد افتاد و دیگر اختیار از دست شما خارج است! با توجه به این مطلب، آیا در اعمال خویش مجبوریم؟

ج. درباره سؤال باید به کتب مفصّله، مانند کفایة الموحدين و نیز کتاب کشف المراد علامه حلّی مراجعه شود. این شبهه جدیدی نیست که (موريس)

ص: 55

مترلینگ) اظهار کرده باشد حتی در شعر معروف از خیام، نیز این شبهه مطرح شده است به يك رباعی که بیت دومش این است:

می خوردن من، حق ز ازل می دانست گر می نخورم، علم خدا جهل بود

و خواهی در جوابش سروده:

این نکته نگوید آن که او اهل بود زیرا که جواب شبهه اش سهل بود

علم ازلی علت عصیان گفتن نزد عقلا ز غایت جهل بود

ولی اجمالاً عرض می شود که علم خداوند متعال به افعال و اعمال بندگان هرگز سبب جبر و سلب اختیار از بندگان نمی شود؛ چون خداوند علم دارد که بندگان با اختیار خود فلان فعل یا عمل را انجام می دهند، نه این که چون خداوند علم دارد، پس انسان نیز جبراً همان فعل را در خارج واقع می سازد!

از سوی دیگر علم از جنس آگاهی و دانایی است و بدیهی است که آگاهی و دانایی نسبت به امری موجب انجام شدن آن نمی شود. آیا شما وقتی می دانید که مثلاً دو ساعت دیگر به مکانی خواهید رفت، صرف دانستن، موجب انجام جبری آن می شود و شما دیگر اختیار این که به آن مکان نروید را نیز ندارید؟!

از جهت سوم، وجود اختیار يك امر وجدانی است که هر کس با وجدان خود آن را درمی یابد که نسبت به يك فعل دو حالت دارد: انجام دادن و نیز انجام ندادن آن و هرگز نسبت به آن مجبور و بی اختیار نیست.

بنابراین انکار اختیار، انکار يك امر بدیهی و روشن است و این انکار، موهومی بیش نیست و بهتر است برای کسب معرفت به کتب مذکور در اول جواب و سایر کتبی که از بزرگان علماء شیعه است مراجعه نمایید، نه این که از به اصطلاح فیلسوفانی مثل شخص مزبور که مسلمان نیستند و هیچ گونه آگاهی از معارف دین مبین اسلام ندارند کسب نمایند که موجب تشویش و ورود شبهه به ذهن

## قدرت

### عدم تعلق قدرت خدا به محال

27. آیا خدا می تواند زمین را بدون کوچک کردن، داخل يك تخم مرغ با اندازه طبیعی جا بدهد؟

ج. خداوند بر هر چیزی قادر است و اگر امری شدنی نباشد، نقص در قدرت حق تعالی نیست، مثلاً اگر پهلوانی که قدرت دارد سنگی را يك کیلومتر پرتاب کند، اگر پری را نتواند صدمتر پرتاب کند، نقصی در قدرت او محسوب نمی شود. این عدم قابلیت پر است که هر چه با سرعت هم پرتاب شود، 10 یا 15 متر بیشتر نمی رود. البته این مثال برای تقریب به ذهن است و در مورد سؤال هم این تخم مرغ است که قابلیت گنجایش زمین را ندارد نه این که خداوند متعال قدرت بر انجام آن را ندارد، بلکه امری ذاتاً محال است. مع ذلك این سؤال از حضرت صادق علیه السلام شده و از جمله جواب هایی که داده اند، مثال به رؤیت اشیا است که چشم با این حجم کوچک، فراگیر تمام اشیا است؛ آسمان و زمین و کوه و دریا و همه را فراگیر است که در تفسیر این معنی و این که رؤیت به چه کیفیت است و شرح این بیانات، مفصل است. اجمالاً اگر ما امکان چیزی را نفهمیدیم و یا آن را با عقل خود ناممکن دیدیم، اگر امکان آن هر چند به مثل اطلاق

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (1) باشد نباید منکر آن شویم. به قول انیشتین: مسائل فیزیکی غیر از مسائل متافیزیکی و اخبار انبیا است. در اینجا دقت و تعمق لازم است.

ص: 57

28. منظور از بداء چیست؟ آیا وقوع آن منوط به زمان و شرایط خاصی است؟

ج. بداء به معنای تأخیر در وقوع بعضی حوادث یا تقدم آن، مثل موت اشخاص یا دفع بعضی خطرات و بلیات یا کم شدن میوه ها و باران به واسطه اعمال خوب و بد بندگان خدا بر حسب آیات متعدد قرآن مجید در روایات متواتره ثابت است، مثل این آیه

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ [76] یا مثل این آیه

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنِّ وَاٰلِ [77] یا مثل این آیه

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ [78] و آیات متعدد دیگر و چنان که در نهج البلاغه به صراحت بیان شده است این يك اصل بزرگ الهی است. اگر تفصیل مطلب را بخواهید به رساله (بداء) اینجانب مراجعه نمایید.

ص: 58

29. آیا برای خدا در امر غیبت امام زمان علیه السلام بداء حاصل می شود، مثلاً به علت معاصی زیاد مردم، امام زمان را بمیراند ولی نور آن حضرت باقی باشد؟

ج. اصل وجود امام زمان علیه السلام از امور بدائیه نیست و ظهور آن حضرت و پرکردن زمین از عدل و داد و جهانی شدن اسلام از امور حتمیه است که وقوع آن تخلف ناپذیر است تا آن حدّ که همه مسلمانان روایت کرده اند: «اگر يك روز هم از دنیا باقی نمانده باشد و آن حضرت ظهور نفرموده باشد، آن روز را خدا آن قدر طولانی می فرماید که آن حضرت ظهور کند و عالم را که پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد فرماید» (1). در وجود یا عدم مثل این موضوع؛ نه صدقه و نه دعا و نه کار خیر و عمل صالح و یا گناه تأثیر ندارد. بلی، دعا در تعجیل در امر فرج آن حضرت ممکن است مؤثر شود که دستور فرمودند:

«أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ» (2)

ص: 59

---

1-79. (1). بحار الانوار، جلد 51، باب 1، حدیث 26.

2-80. (2). همان، جلد 52، باب 20، حدیث 7..





30. عدل الهی چگونه اثبات می شود؟

ج. برای اثبات عدل الهی می توان گفت: کسی که ظلم می کند؛ یا جاهل و نادان است یا نیازمند، یا حریص است و یا مجبور و ... در حالی که خداوند سبحان از همه این صفات نقصانی منزّه و مبرا است. پس خداوند متعال به موجودی ظلم نمی کند و عادل است. برای تفصیل بیشتر می توانید به کتاب کفایة الموحدين و نیز کتاب کشف المراد علامه حلی اعلی الله مقامه مراجعه نمایید.

### مسأله شرور

#### خدای رحیم و مسأله شرور

31. چند وقتی است به خاطر مشکلات زیادی که برای من پیش می آید نسبت به خدا و قدرت و رحمانیت او دچار شك و تردید شده‌ام و با خود فکر می کنم که خدایی نیست و یا اگر هم هست، اداره کردن این دنیا بر عهده او نیست و یا این که در اداره کردن فقط به ثروتمندان و یا ظالمان توجه می کند. خواهشمندم مرا راهنمایی کنید.

ج. از آنچه به دستم رسید بسیار متأثر و متأسف شدم و امیدوارم به لطف الهی هر چه زودتر از این سراب وهم خارج شده و آنچه از نعمت ها و رحمت های

الهی که همه موجودات را فراگرفته و قابل شمار نیست اندکی را ببینید و از تسویلات شیطانی رهایی یابید.

شکی نیست که

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ [81] اختلاف طبقات و تبعیض ها و افکار خرافی و گناه و معصیت ها فراگیر شده و در چنین فضایی که بشر برای خود به وجود آورده تنفس بسیار مشکل شده و نور عقل و فهم صحیح بدون هم نشینی با اهل ایمان و علماء ربّانی دست خوش ضعف و کم سویی می شود و انسان را به مهلکه و خطرات عظیم می کشاند.

انسان با ایمان به نور ایمان، با فقر و محرومیت ها نیز در طاعت الهی سستی نمی کند و آنچه از بدبختی هاست، از ناحیه رفتار و روش های خود مردم است که اطاعت و راهنمایی های الهی را رها نموده و به سلیقه خود رفتار می کنند و این از جهات فردی و اجتماعی مصیبت های غیرقابل جبران برای همگان فراهم می آورد، ولی در عین حال قوت ایمان در مؤمنین ایشان را در صراط مستقیم پایدار نگه می دارد.

یکی از علل این کج اندیشی ها، جهل و نادانی است که انسان جاهل بسیاری از حوادث را- که بسا عین مصلحت او باشد-، شر و ضرر برای خود می شمارد. بدنگری به پیش آمدها، بیماری خطرناک روانی است که استراحت و آرامش را بر شخص حرام می نماید و عکس آن، نیک نگری از بهترین حالات روحی است که شخص با آن، آرامش خود را حفظ می کند و برای هر پیش آمد به ظاهر بد هم، تفسیری خوب دارد و این درس بزرگ مکتب قرآن، او را همواره بدون اضطراب و با اعتماد تمام و قوت قلب نسبت به حال و آینده می سازد:

وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى

ص: 62

أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ [82]

و اما شما برادر عزیز توجه داشته باشید که خداوند متعال چقدر به شما نعمت داده است؟ مگر می توان نعمت های خدا را شمارش نمود؛ نعمت عقل، ایمان، سلامتی، ولایت اهل بیت علیهم السلام، سلامتی پدر و مادر، سلامتی ارحام و اقوام و...؟ شما فقط کمبودها را ببینید، شاید آن هم به مصلحت شما باشد. البته لازم است انسان تلاش کند و

وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى [83] در هر حال بنده هم برای شما دعا می کنم آنچه خیر است خداوند متعال به شما عنایت فرماید.

### افراد ناقص الخلقه

32. چرا خداوند در بدو تولد، بعضی انسان ها را با معایبی می آفریند که آن معایب باعث می شود انسان نتواند هم چون سایر انسان ها به کمال برسد، به عنوان مثال اگر شخصی نابینا متولد شود هیچ گاه نمی تواند مثل انسان بینا پیشرفت کند و از زندگی بهره ببرد. چگونه این رقابت نابرابر برای رسیدن به کمال و بهره بردن از زندگی با عدل آفریدگار هستی بخش برابری می کند؟

ج. عالم ما، عالم طبیعت است، علاوه بر آن که انواع نبات و حیوان هر کدام با استعداد خاص خود هستند و با هم فرق و تفاوت دارند، مثلاً شکوفه های درختان

ص: 63

هر کدام رنگ و بو و زیبایی خود را دارند یا میوه ها هر کدام طعم و مزه خاص دارند؛ یکی شیرین است و یکی تلخ و ... همه سنت و نظامی دارند، حیات و رشد دارند ولی اگر به واسطه بعض عوارض و اتفاقات در نظم آنها اختلالی پیدا شود، مثلاً کشاورز یا باغدار کوتاهی کند، درخت چنان که باید رشد نمی کند. انسان و حیوان نیز از این وضعیت مستثنی نیستند، هر کجا کمبود یا نقصی پیدا شد، به علل خاصی است، مثلاً اعمال والدین بسا در چگونگی تکوّن جنین اثر می کند و خبط و اشتباه آنها با اتفاقات مختلف مانع از کمال موجود می شود و این از خواص عالم طبیعت و تکمیل و تکامل و اسباب مختلف است غیر از این باشد، عالم این عالم نمی باشد. در اینجا نکات و مطالب ظریف و دقیق، بسیار است که در درک آنها آشنایی با علوم بسیار لازم است. اجمالاً معایب و کمبودها توجیه دارد و کمبودها که نیست و عدم است آفریده نیست؛

هر چیز که هست آن چنان می باید آن چیز که آن چنان نمی باید نیست

### نوزادان ناقص الخلقه

33. در سلامت يك انسان از قبل از تولد، مسائل بسیار زیادی دخیل هستند، از جمله آنها رعایت برخی از مسائل رفتاری برای آمیزش زن و شوهر، مراقبت مادر از جنین خود هنگام حاملگی و ... چنانچه پدر و مادری این امور را رعایت نکنند و فرزند ناقص به دنیا بیاید، سؤال اینجاست که آن کودک چرا باید تاوان اشتباه والدین خود را بدهد؟

ج. مانند این سؤال در موارد دیگری نیز مطرح است، مثل این که چرا انسانی که يك لحظه غفلت کرده تا آخر عمر باید تاوان اشتباه خود را بدهد و احیاناً با نقص در اعضاء بدن باید زندگی را ادامه دهد؟ و صدها نمونه دیگر که قابل طرح

است. جواب اجمالی که در اینجا می توان داد و تفصیل آن در کتب مفصله است این است که، تکوین فرزند مثل پیدایش هر موجود دیگری نیازمند زمینه ها و علل متعددی است که در صورت کامل شدن آنها خداوند فرزندی تام الخلقه و سالم عطا خواهد فرمود و در صورت نقصان هر يك از آنها، ممکن است که فرزند ناقص الخلقه متولد شود، مثل هر موجود دیگری که در صورت نقصان در علل و زمینه ها ممکن است ناقص به وجود آید.

در هر صورت فرزندی که نقصی در اعضا دارد در برابر صبر بر مشکلات و تنگناها دارای اجر و ثواب خواهد بود و خداوند هم تکلیفی بیش از آنچه که در توانش هست از او نمی خواهد و او نیز مانند دیگران می تواند سعادت‌مند باشد.

با در نظرگرفتن این مطلب که خدای سبحان، صلاح و فساد بشر را بهتر از خود او می داند می توان گفت که این نقص در خلقت برای این شخص مصلحتی دارد که در سلامت او برای او نبوده است.

### **تفاوت در خلقت**

34. با توجه به این که می گوئیم خدا زیباست و زیبایی ها را دوست دارد، چرا خداوند عده‌ی رازشست و عده‌ی رازبیا خلق کرده است. مگر نمی توانست همه رازبیا خلق کند؟

ج. زشتی و زیبایی به حسب انظار مختلف است و در خلقت و آفرینش خداوند متعال، نقص و کمبود نیست، و اگر شخص با چشم بصیرت و معرفت نگاه کند، در مجموع شکل عالم جمیل و زیباست و همان که در نظر زشت است اگر به همان شکل خود نبود نازبیا بود که گفتند:

ابروی تو گر راست بُدی کج بودی بنابر این در خلقت خدا کجی نیست؛

هر چیز که هست آن چنان می باید و آن چیز که آن چنان نمی باید نیست

والبته این نسبت به اموری است که به عالم اختیار بشر، ارتباط پیدا نکند، چون در این عالم بسیاری از امور در مسیر تصرفات و مداخلات بشر قرار می گیرد، و چون بشر جاهل است، زشتی هایی که باید آنها را واقعی دانست پیش می آمد و بسا همان افرادی که زشت پرورش می یابند به واسطه همان تصرفات جاهلانه خودشان یا پدر و مادر و حتی دیگران واقع می شوند.

به هر حال، موضوع در اصل از اسرار خلقت است و تأمل و تفکر در آن موجب مزید معرفت و بصیرت است:

چنان داده نگارش این جهان را که به هرگز نیامد زان گمان را

از او عالم شود انسان منظم که نه در آن زیاد و نه در آن کم

در عین حال، یکی از اسرار بزرگ خلقت، تفاوت بسیار و بی شماری است که در مخلوقات است. باید توجه داشت، تفاوت انواع و افراد اگر نباشد، عالم خلقت از نظام می افتد.

### **تبعیض میان بندگان**

35. اگر عدالت از جانب خداوند در حق همه بندگان رعایت شده است، پس چرا برای مثال یکی هم ثروتمند است و هم بسیاری از نعمت ها را دارد، ولی دیگری هیچ کدام از اینها را ندارد؟

ج. عدل خداوند به این معنی است که هر کاری را مطابق حکمت و مصلحت و درست و بجا انجام دهد، و اما تشخیص این که کاری بجا و صحیح انجام شده یا نه، در این خصوص انسان نمی تواند فهم و درک محدود و ناچیز خود را ملاک و میزان قرار دهد، زیرا خداوند قادر و بخشنده و غنی است و احتیاج به

بندگان ندارد تا خلاف عدالت عمل کند و خداوند عالم به غیب و آینده است و بشر، عاجز از درك اسرار عالم و آینده و غیب است و اگر خداوند در آینده چیزی را که خیال کند به خاطر نداشتن آن در حق او مضایقه و ظلم شده به او نشان دهد، فهمد که کار بر طبق عدل بوده است، مثلاً اگر کسی که فرض کنید مسجد را ندیده، چنانچه مسجد را به او نشان دهند ممکن است اشکال کند و بگوید این ساختمان ایراد دارد. اطاق به این بزرگی به چه درد خورد و اینجا آشپزخانه ندارد و توالت ندارد و درب آن نیز بزرگ است و از این قبیل اشکالات، در حالی که اگر به او بگوید اینجا منزل و جای زندگی نیست و برای نماز خواندن جمعیتی زیاد و ورود هیئت ساخته شده و باید به همین شکل باشد قانع شود و فهمد که ساختمان ایرادی ندارد و خود او در تشخیص، اشتباه کرده است.

## جبر و اختیار

### جبر و اختیار و مسأله سعادت

36. شنیده ام اگر کسی خدای ناکرده ولد حیض باشد، دشمن امیرالمؤمنین علی علیه السلام و خاندانش می باشد. آیا این با عدالت خداوند سازگار است که شخص بدون تقصیر، سرنوشتی این چنینی داشته باشد؟

ج. سخن فوق صحیح نیست و سعادت و شقاوت هر فردی، معلول اعمال و افعال نیک و بد اوست و هیچ کس از بدو تولد شقی و زیانکار به دنیا نمی آید، بلکه طبق روایات وارده همه انسان ها بر فطرت پاک توحید و خداشناسی آفریده می شوند و به مرور زمان در اثر غفلت خودش و نیز تأثیر پدر و مادر و اطرافیان

ص: 67

و خلاصه محیط، ممکن است از راه راست منحرف شود و به منجلاب گمراهی سقوط کند. بلی، اگر پدر و مادر مؤمن باشند و نیز آداب اسلامی را- که در کتاب حلیة المتقین آمده است- هنگام بچه داری رعایت کنند و بچه را بعد از تولد با محبت اهل بیت علیهم السلام تربیت کنند، این خودش به عنوان يك عامل مهم ولی نه تمام سبب برای سعادت و خوشبختی فرزند محسوب می شود، از آن طرف هم اگر فرد تحت القائنات گمراه کننده اطرافیان و محیط باشد، این خودش يك عامل مهم ولی نه تمام سبب، برای شقاوت و بدبختی فرد می باشد.

بنابراین هر فرد مسلمانی باید بدون در نظرگرفتن سخنانی، مثل سخن مرقوم در سؤال، به وظایف و تکالیف شرعی خود عمل کند که ان شاء الله در دنیا و آخرت رستگار و سعادت مند خواهد بود.

### جبر و اختیار و محاسبه اعمال

37. در آموزه های دینی داریم که از علل آفرینش عالم، امتحان و آزمایش الهی است. اگر چنین است، چرا برخی در کودکی و قبل از امتحان الهی می میرند؟ به علاوه چرا مثلاً به حضرت علی اصغر علیه السلام ثواب می دهند حال آن که هیچ عمل خیری را آگاهانه انجام نداده است؟ اگر یزید بن معاویه نیز در گهواره تیر می خورد و کشته می شد، آیا به او نیز ثواب زیاد می دادند؟

ج.

یکی مرغ برکوه بنشست و خاست بر آن گه نه چیزی فزود و نه کاست

زمین در جنب این نه طاق خضراچو خشخاشی بود بر روی دریا

تو خود بنگر از این خشخاش چندی سزد گر بر بروت خود بخندی

اگر يك گنجشك كوچك كه بر كوه بزرگی نشسته و اطراف وسیع و پهناور

ص: 68



خود را تا هر کجا ممکن باشد می بیند و کاینات گوناگون که در آن کوه و پیرامون و اطراف آن هستند و حساب و شمارشان را جز خدا کسی نمی داند و به زمین و آسمان و ماه و مهر و ستارگان می نگرد و معلوم نیست چه ادراکی و چه بینشی دارد، می تواند در کل این عوالم اظهار نظر کند و قواعد و نظامات آنها را از جهت بود و نبود و اختلافات زیر سؤال ببرد؟! و اگر این گنجشک بر درخت بزرگی که میلیاردها برگ دارد نشسته باشد، می تواند از تفاوت های برگ های این درخت و پرونده وجود و پیدایش هر کدام و علت كوچك بودن يك برگ و بزرگ بودن يك برگ دیگر چیزی بگوید و اصلاً برای او اختلاف صورت و شکل این برگ ها که در واقع همه از هم مشخص می باشند قابل درك باشد، می تواند به سر اختلافات آنها، به کم و زیاد آنها اعتراض کند؟!

بشر هم می تواند در گزارش های تکوینی این عالم ایراد و اعتراض کند و در علت و فلسفه تفاوت هایی که در این عالم وجود دارد و به طور قطع از عددی از يك تا نه که صد صفر و هزار صفر جلوی آن بگذارید بیشتر و بیشتر است و چگونگی آنها و این بودن و آن نبودن هر يك حرفی بزند یا در یکسان بودن و نبودن آنها چرا بگوید؟! این بشر که در میان این کاینات بی شمار و این اوضاع پر از تفاوت و فاصله و جدایی ها و همگونی ها خودش از ذره کمتر است و همان طور که امام صادق علیه السلام فرمود: اگر سوزنی در چشم او فرود نایبنا می شود و دل او را اگر پرنده کوچکی بخورد سیر نمی شود می تواند در حقایق و اسرار ما سوی الله حرف بزند که چرا این، چنین است و آن، چنان؟! بگوید چرا هندوانه با آن بزرگی محصول آن بوته و گیاه كوچك و ناتوان است و گردو با آن کوچکی میوه درختی تنومند و بزرگ است؟! چرا میکروب ها و ژن ها فعال اند؟! و چرا بوی این موجود روح افزا و نشاطبخش است و آن دیگری بد بو و نفرت انگیز است؟! این موجود این رنگ را دارد و آن دیگری به رنگ دیگر؟! این

تلخ است و آن شور و آن دیگری شیرین؟!

در این میان، بشر، این موجود به ظاهر بسیار كوچك و در باطن بسیار بزرگ وظیفه اش اعتراض نیست. باید این مسیر به ظاهر غیر متناهی کاینات را تا آنجا که می فهمد بپیماید و تماشا کند و از آن بهره بگیرد، از تضادها و اختلافات عبرت بگیرد و همه را لازم بداند و

جهان چون چشم و خال و خط و ابرو است که هر چیزش بجای خویش نیکو است

ببیند. هم آن كودك شیرخوار که در دامن مادر می میرد، و هم آن سالمند صد و بیست ساله را، همه را اعضاء و اجزاء لازم این عالم بشناسد؛ این سالمند باید امتحان بدهد، باید از استعداد خود بهره بگیرد و اگر هر طور دیگر باشد این دستگاه بزرگ خلقت ناقص می شود. کمال آن به همین است که هست؛

هر چیز که هست آن چنان می باید و آن چیز که آن چنان نمی باید نیست

این نباید آن چنان باشد که نیست. عالم تکوین، سراسرش حکمت و قدرت و مشیت و نظام است. عالم تشریح نیز همان جلوه عالم تکوین را دارد که همه احکام و قوانین و نظام عقاب و عذاب و ثواب همه تحت سیر حکمت الهی است؛ نه یزید بن معاویه می تواند بگوید چرا من خلق شده ام و چرا در کودکی سقط نشدم، و نه حضرت امام حسین علیه السلام می فرمایند که چرا شمر و یزید، مثل هزاران دیگر در کودکی نمرند تا جنایات عاشورا پیش نیاید؟ اصلاً این عالم همین است و باید همین باشد. بشر باید عالم تکوین را به سیر خود واگذارد و در آن تصرفات مجاز بنماید؛ از آب و هوا و خاک و نور و خواص اشیاء استفاده کند. زراعت کند، تولید داشته باشد، صنعت گر باشد و در عالم تشریح و امر و نهی و احکام و هدایت های وحیانی مطیع باشد تا به کمال برسد و غیر از این، هر راه دیگری برود سفیهانه است. او عضو این عالم است نه صاحب این عالم.

ص: 70

مدیریت کل عالم با صاحب آن است و به تقدیر او است:

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ [84] باید جوانب آموزنده عالم را تحت مطالعه قرار دهد و روی زیبای آنچه را تضاد می بیند تماشا کند. خودش را ببیند که می تواند با نردبان علم و تفکر و امتحانی که برقرار است تا کجاها بالا برود و به خود بگوید:

تورا ز کنگره عرش می زنند صفیرندانمت که در این دامگه چه افتاده است؟

کتاب خلقت را بخواند و از راه تسلیم و برای مزید معرفت و پی بردن به مطالب بیشتر، آن را تفسیر نماید.

### حوادث طبیعی و رابطه آن با عدل خداوند

38. حوادث ناگوار، مثل زلزله و سیل و کم آبی و قحطی موجب ابتلا- میلیون ها بشر و گرفتار شدن کوچک و بزرگ است. این حوادث چگونه تفسیر می شود که با عدل خدا و رحیمیت و رحمانیت او هماهنگ باشد؟

ج. پیدایش این عالم بر اساس امتزاج خیر و شر و ضرر و نفع و سود و زیان و صحت و مرض و نقص و کمال و بلندی و پستی و عزت و ذلت است که غیر از این اگر باشد، مثلاً سراسر آن وجدان و خیر و نفع و راحتی باشد یا بر عکس، همه ی جلوه های آن فقدان و شر و ضرر و ناراحتی و فقر باشد، خلاف مصلحت است.

در صورت نخست، موجبات عمل و بروز استعدادات و سیر بشر به سوی علم و رشد فراهم نمی شود و حال توقف و بی تحرکی او را از عروج به مدارج کمال

باز می‌دارد و اگر شر و سختی و فقدان و فقر عام نباشد، عالم متلاشی می‌شود. در هر دو صورت، همه وجدانیات و فضایل از بین می‌رود و خصائص عجیبی که در بشر است به هدر می‌رود و ظاهر نمی‌شود.

همه ظواهر عالم، ظواهر تعطیل و رکود و توقف و انحطاط و انقراض می‌گردد. تدبیر و تصرف بشر و جلب منفعت و رفع مفسده و ضرر و صبر بر مکروه و احسان محسن و رحم به ضعیف و همکاری و محبت و شیرینی صداقت و امانت و همه‌ی آنچه که در این عالم با این نظام و برنامه مطلوب بشر است ظاهر نمی‌شود و این فضائل - که شخصیت بشر به آنهاست - در معرض ظهور و بروز واقع نمی‌شود. منافع و وجدانیات نعمت و مضار و زیان‌ها، موجب ترقی و بروز کمالات است. در مصائب و شدائد و متاعب، نباید فقط نظر به موضوع معین و مصیبت خاص در وقت معین داشت، بلکه باید همه‌ی حوادث را با هم بررسی کرد تا حکمت‌های کلی این نفع و ضررها معلوم شود و معلوم شود که نظام اکمل همین است که هست و باید بشر در عرصه اختیار و با استفاده از هدایت عقل و شرع و وحی و نظر در آیات خدا و عجایب خلقت و نظام حاکم بر کل جهان و انواع و اصناف و اجزا و افراد، از این موقعیت استفاده نماید.

ص: 72

فصل سوم: نبوت

اشاره

ص: 73

39. چرا در بین برخی از اقوام قبل از اسلام، پیامبری مبعوث نشده است و اگر فرستاده شده است؛ چرا در تاریخ ذکر نشده است؟

ج. آنچه از تاریخ دنیا در کتاب های تاریخی ضبط است، گوشه هایی مختصر از حوادث است، آن هم از این هزاره های اخیر است. از انبیا و پیغمبران که شمار آنها را بعضی صد و بیست و چهار هزار گفته اند، جز این عده معدود و اندک بیست و پنج نفر شناسایی نشده اند. تاریخ زرتشت و بودا هم بسیار تاریک است. آنچه مسلم است این است که رشته هدایت های الهی به واسطه پیغمبران تا حضرت خاتم الانبیا ادامه داشته است و اگر خود پیغمبران نبوده اند، اوصیاء آنها وظیفه هدایت را انجام داده اند. چگونگی و تاریخ یکایک آنها برای ما قابل بررسی و در دسترس نیست، البته کتابی به نام (اثبات الوصیة) از مسعودی صاحب مروج الذهب وجود دارد که می خواسته رشته وجود حجت در هر عصر را از آدم تا خاتم معرفی کند، ولی آن هم جز در بخش مابعد التاریخ کامل نیست و خلاصه در این بخش بیشتر از آنچه که قرآن بر آن دلالت دارد- که آن هم به طور تفصیل نیست-، کتاب معتبر و مدرك مورد اعتمادی وجود ندارد. آثاری هم که اخیراً در گوشه و کنار دنیا از تمدن های گذشته پیدا می شود اجمالاً گویای قدمت تاریخ و تمدن است.

40. اگر قصاص قبل از جنایت صحیح نیست، پس چگونه حضرت خضر آن گونه که در قرآن آمده است- آن پسر را کشت؟

ج. افعالی که از آن عبد من عبدالله صادر شد، مأموریت های غیبیه الهیه بود که وجه و جهت آن مثل بسیاری از حوادث که در عالم واقع می شود به علل و جهاتی است که خداوند متعال و ملائکه و اشخاصی که این مأموریت ها را دارند، می دانند و مسأله ارتباطی به برنامه های تشریحی و تکلیفی الهی ندارد و جنایت و قصاص نیست.

### ذوالقرنین یا کوروش

41. ذوالقرنین کیست؟ آیا وی همان کوروش است؟

ج. آنچه از قرآن کریم استفاده می شود ذوالقرنین شخصیتی ممتاز، با ایمان، عالم و مورد عنایت خاص خداوند متعال بوده است. اصل وجود او و این که از نوابغ و نوادر جهان است مسلم است ولی در اسم او، ملیت و موطن اصلی، بین مؤرخان و هم چنین اهل تفسیر اختلاف است؛ می توانید به کتاب های تفسیر، مثل تفسیر مجمع البیان و لاهیجی و کتاب های تراجم و دائرةالمعارف رجوع نمایید.

42. با توجه به آیه 105 سوره نسا

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا مِی توان گفت که پیامبر ابتدا قضاوت اشتباه کرده اند و با نزول این آیه آن را تصحیح نموده اند؟ یعنی می توان بیان کرد که پیامبر با وجود معصوم بودن مرتکب اشتباه شده اند.

ج. این آیه و دو آیه بعد از آن (106 و 107) که نهی از حمایت از خائنین و امر به استغفار است دلالت بر این که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گناهی صادر شده است ندارد. از این رقم آیات در مورد گناهان، متعدد هست. اولاً از آن استفاده می شود که خدا شخص پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله را نیز مورد اوامر و نواهی خود قرار داده است، و ثانیاً دیگران ملتفت می شوند که این اوامر و نواهی در حق همه و صاحبان مقامات علی السواء است، و ثالثاً در بعض موارد اگرچه مخاطب شخص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، ولی غرض توجیه دیگران به تکلیف است. در مثل سفارشی که در مورد والدین خطاب به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است می فرماید: «إِذَا بَلَغَ الْكَبِيرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهِمَا فَلَا تَقُلْ لَهَا أَف» (1) در حالی که پدر و مادر آن حضرت در حیات نبودند، مخاطب حقیقی، مردم و امت آن حضرت می باشند و این با نظر به نفس آیه است که ظهوری در صدور اولی از آن حضرت ندارد؛ و اما بعض روایات که در تفسیر آیه نقل شده است:

ص: 76



اولاً اعتبار کافی ندارند، و ثانیاً دلالت بر این دارند که بعضی به واسطه سوابق خود و این که طرف آنها منافق یا کافر بودند توقع داشتند یا چنان می دانستند که در مورد منافق و کافر - اگرچه مسأله نزاع مالی باشد - نباید محکوم شوند و خدا برای اعلام این که این توقع و انتظار بی جا است وحی فرمود تا بدانند که جای گله نیست و باید پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق هر کس باشد حکم به حق کند.

### **عدم ترك اولی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله**

43. در مورد ترك اولی از پیامبر که در مثل آیه "عبس و تولی" ذکر شده است توضیح دهید؟

ج. اولاً چنان که بزرگ استاد فن ادب و تفسیر و سایر علوم، علم الهدی سیدمرتضی فرموده است آیات عَبَسَ وَتَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى [86] دلالتی بر این که مخبر عنه حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله باشد ندارد، و ثانیاً در مجمع البیان شیخ اجل طبرسی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که او یکی از بنی امیه بوده است. در تفسیر شیخ جلیل و مفسر اقدم علی بن ابراهیم قمی روایت است که این فرد عثمان بوده است و شخصی که مورد این اسائه ادب شده بر حسب تفاسیر، ابن ام مکتوم اعمی بوده است.

### **برتری رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر دیگر پیامبران**

44. آیا ارتباط بی واسطه حضرت موسی کلیم الله با خداوند دلیل برتری بر ارتباط و حیانی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمی باشد؟

ج. به طور کلی همه انواع ارتباط انبیاء با خداوند متعال تحت عنوان وحی مندرج می شود که وحی اقسامی دارد، مثل صحبت با فرشته و موارد دیگر که در

کتاب مفصله ذکر شده است. از جانب دیگر، هر نبی و پیامبری دارای لقب خاصی بوده است، مثل حضرت موسی که کلیم الله بوده و مثل حضرت ابراهیم که خلیل الله بوده و حضرت محمد صلی الله علیه و آله که حبیب الله بوده اند و این لقب دلیل بر برتری نیست و بالاخره این که برتری رسول مکرم صلی الله علیه و آله بر جمیع انبیاء و اولیاء طبق روایات وارده و قرائن و شواهد از جمله متن و نص دین، مثل آیه  
ثُمَّ ذَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى [87] که دلالت بر نهایت قُرب ممکن با خدای تعالی برای آن حضرت دارد و مشهور است که  
جبرئیل عرض کرد:

لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَأَحْتَرَفْتُ [88]

گفت بیرون زین حد ای خوش فرمن گر ز من پری بسوزد پر من

و از روایات معتبری که سنی و شیعه روایت کرده اند، روایتی است که از آن حضرت پرسیده شد: در شب معراج، خدا با چه لهجه و صوتی تکلم کرد؟ جواب فرمود:

«خاطبني بلغة علي بن ابي طالب» (1).

### معجزات

45. از اعتقادات ما این است که پیامبر دارای معجزات فراوانی بوده است و از طرف دیگر با آیاتی در قرآن مواجه می شویم که پیامبر در جواب کافران

46.

معارف دین ؛ ج 3 ؛ ص 90

ص: 78

- که درخواست معجزه می کنند- می فرمایند: من هم بشری هستم، مثل شما و به اسرار غیب آگاه نیستم. این تناقض چگونه حل می شود؟

ج. هم شیعه و هم سنی و هر مسلمانی معتقد است که پیغمبر صلی الله علیه و آله معجزات متعددی داشته اند. علاوه بر قرآن مجید- که معجزه باقی و جاودان رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد و تا امروز و روز قیامت اعلام

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ [90] برقرار و همه بشر تا روز قیامت از آوردن مثل آن عاجزند- معجزات بسیار دیگری هم از آن حضرت صادر شده که در معتبرترین کتب تاریخ ضبط شده است. در کتاب شریف منتهی الآمال مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله در احوال حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «بدان که از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم معجزاتی بوده که از برای غیر آن حضرت از پیغمبران دیگر نبوده و نظیر معجزات جمیع پیغمبران از آن حضرت به ظهور آمده است و ابن شهر آشوب نقل کرده که چهار هزار و چهارصد و چهل بوده معجزات آن حضرت، که سه هزار از آنها ذکر شده است.» برای اطلاع بیشتر به کتاب های معتبر تاریخ و حدیث از شیعه و سنی مراجعه نمایید.

## رسول اکرم

صلی الله علیه و آله

## وبرده داری

47. آیا درست است که در بدو ظهور اسلام، پیامبر، خرید یا فروش کنیز و غلام را اجازه می دادند؟

ج. به طور کلی احکام غلام و کنیز در فقه مطرح است، ولی دین مبین اسلام

ص: 79

برتری را بر پایه تقوی می داند که از بدو ظهور اسلام تاکنون و از این به بعد هم همین طور است، یعنی فرد آزاد اگر تقوی نداشته باشد فضیلتی ندارد و غلام و کنیز اگر اهل تقوی باشند، صاحب فضیلت هستند و بر فردی که تقوایش کمتر باشد، فضیلت دارند؛ و این ربطی به وجود اشخاصی به نام غلام و کنیز که خرید و فروش می شده اند ندارد، یعنی همان غلام در معرض خرید و فروش اگر متقی باشد بر فرد آزاد بی تقوایی که قابل خرید و فروش نیست برتری دارد.

این خرید و فروش منشأ فضیلت یا عدم فضیلت نیست، بلکه شأنی از امور مربوط به امور مالی دنیوی است که نظر به مصالح و اوضاعی که در آن عصر بوده، لغو نشده است، ولی اصلاحات اساسی در آن به عمل آمده و زمینه های متعدد بر حسب آیات قرآن مجید و روایات برای آزاد شدن غلام و کنیز قرار داده شده است و از عبادات مهم، آزاد کردن غلام و کنیز است. حتی زید بن حارثه که یکی از شخصیت های بزرگ و افضل از بیشتر صحابه است، غلام آزاد شده ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

### رسول اکرم صلی الله علیه و آله؛ رحلت یا شهادت

48. برخی از بزرگان شیعه، معتقدند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به شهادت رسیده اند و به بعض روایات استناد می نمایند. نظر شما در این مورد چیست؟

ج. بر حسب بعض روایات، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به شهادت رسیده اند و خبر مروی از حضرت امام حسن علیه السلام است؛ یکی

«مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ» (1)

و دیگری به این لفظ است

«مَا مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ» (2)

ص: 80

1-91. (1). بحار الانوار، جلد 27، باب 9، حدیث 18.

2-92. (2). همان ..

در هر حال، روایات در این باب، یقین بخش نیست و چون متواتر نیست از اظهار نظر قطعی معذورم.

### رسول اکرم صلی الله علیه و آله و فتنه بنی قریظه

49. امروزه بعضی از مخالفان، يك سری وقایع را بزرگ نمایی می کنند و اسلام عزیز را بد جلوه می دهند. یکی از این موارد جنگ بنی قریظه است. چنانچه امکان دارد به شبهات ذیل در این باره پاسخ دهید:

1. آیا پیامبر دستور دادند تا تمام مردان بالغ کشته شوند؟

2. می گویند پیامبر دستور فرمودند که یهودی ها را آزمایش کنند و اگر موی زهار آنها درآمده آنها را اعدام کنند. آیا این صحت دارد؟

3. در جایی خواندم که زبیر و علی علیه السلام نوجوانان بنی قریظه را اعدام کردند. آیا این سندیت دارد؟

ج. بر حسب تواریخ معتبر، یهود با این که تا قبل از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از ظهور آن حضرت خبر می دادند، از وقتی که اسلام را رو به پیشرفت و استقبال روزافزون مردم را از آن دیدند و با این که دعوت اسلام را به توحید خالص و دعوت انبیاء گذشته؛ ابراهیم و موسی و عیسی می دیدند و اعلام رسمی

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ [93] را می شنیدند، با نهضت توحیدی اسلام، حسودانه و در کمال تعصب و حيله و

نیرنگ و نفاق معارضه می کردند و آنچه از جانب آنها ضربت به اسلام وارد می شد، بسیار بیشتر و گسترده تر از معارضان رسمی و مشرکان و بت پرستان بود؛ بت پرستان مخالفت خود را پنهان نمی کردند و علناً جنگ های متعددی علیه اسلام و مسلمانان بر پا می کردند، اما یهود در خفاء با توطئه ها و تحریک مشرکان و بت پرستان و وعده همراهی با آنها، بت پرست ها را بسیج می کردند و به آنها دلداری می دادند و حتی می گفتند: بر حسب کتاب های ما این نهضت شکست می خورد؛ شما مقاومت کنید که پیروز می شوید.

خلاصه بر خلاف انتظار- با این که به اصطلاح، اهل کتاب بودند- به بت پرست ها می گفتند: دین شما از دین اسلام که توحید ناب بود بهتر است؛ بی شرمانه شرك را بر توحید برتری می دادند. این که بت پرستی و بت پرستان را بر خداپرستی و مسلمانان ترجیح می دادند چیز کمی نبود. قرآن، این برنامه ی خصومت بسیار شدید را در سوره نساء بیان می فرماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا (1) قرآن هم مخاطبان خود را به تعجب می اندازد که نمی بینی اینها با این که نصیبی از کتاب داده شده اند که باید از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و دعوت توحیدی او حمایت کنند، می گویند: اینها (بت پرست ها و مشرکان) بر آن خداپرستان و موحدین که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورده و موحد و یکتاپرست شده اند برتری دارند.

حاصل این که فتنه یهود و توطئه های آنها علیه اسلام و خیانت های متعددی که

ص: 82

کردند و عهدشکنی هایی که پیش گرفتند، خطر بسیار عظیمی برای اسلام و مسلمین و آن دعوت ناب و پاک نوپا بود. آنان در عین حال که کفار را تشویق به مقاومت می کردند و آنها را در ضدیت با اسلام مجهز می نمودند، هدف دیگری که داشتند سیطره بر کل منطقه بود که با این توطئه ها هم به گمان خود مسلمان ها را از میان بر می داشتند و هم بت پرستان و مشرکان را ضعیف و تحت الحمايه خود قرار می دادند. قرآن، عداوت شدید یهود را با مؤمنان این گونه بیان می فرماید:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ... (1) نقش بنی قریظه در این فتنه ها و براندازی کامل اسلام و مسلمانان بسیار حساس بود و نه فقط از نظر شخص رسول الله صلی الله علیه و آله مخفی نبود، بلکه بر مسلمان ها نیز آشکار شده بود که اینها همیشه سرّی و پنهانی خیانت می کنند و از پشت به مسلمان ها خنجر می زنند.

مسلمان ها دیگر مجامله و مسامحه با آنها را نمی پذیرفتند و حلم و بردباری پیغمبر درباره آنها بر ایشان گران بود؛ اینها تا باشند و هستند فتنه ها خاموش نمی شود و جامعه نوپای توحید به امنیت و آرامش نمی رسد؛ باید قلع و قمع شوند.

نباید بیش از این، چشم از خیانت های یهود فرو بست. شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله شاید از این که از آنها می خواست به امر خود حضرت تسلیم شوند، می خواست به این تسلیم ظاهری آنها جواب مثبتی بدهد تا کار به حکمی که خود یهود به حکمش گردن نهادند و حکم مورد انتظار همه را صادر کرد منتهی نشود از آنها می خواست که به حکم او تسلیم شوند، اما آیا باز هم تعصب و کینه یهود از مسلمانان کار خود را کرد. آنها می دانستند که به هر کس حکمیت بدهند، حکمش تار و مار کردن این گروه و برقراری امنیت در منطقه هست و نسبت به سعد بن معاذ احتمال موافقت و مسامحه می دادند. پس او را حکم قرار

ص: 83

دادند و او هم می دید که باید سران فتنه از سر راه برداشته شوند. اجمالاً آنچه مسلم است افرادی که توطئه گر بوده و می توانستند این رشته توطئه را ادامه دهند به حکم سعدبن معاذ اعدام شدند، ولی این خصوصیات که اینها چند نفر بودند و فقط کسانی از آنها را که می توانستند اسلحه بردارند و با مشرکان همکاری کنند یا از سران فتنه بودند اعدام شدند یا همه مردهای بالغ آنها حسب حکم سعد اعدام شده باشند و این که چه کسی آنها را اعدام می کرده و همه افراد مسلمان به سهم خود وارد بودند یا به صورت دیگر این تفصیلات، همه خبر واحد است و ثابت و قطعی نیست و شاید که در بیان آن نقل کنندگان- که به زعم خود می خواستند خذلان یهود را بیشتر بگویند- مبالغه کرده باشند و این احتمال به نظر اینجانب و هر محقق در تاریخ بعید نیست و تفصیل را نمی توان ثابت دانست و طبق آن نظر داد. خداوند متعال بشریت را از فتنه های یهود، مخصوصاً صهیونیسم در این عصر هم محافظت فرماید و دنیا و اقتصاد دنیا و سیاست دنیا را از شر فتنه های آنها حفظ فرماید.

### **فایده صلوات بر پیامبر و خاندانش**

50. با توجه به این که پیامبر و خاندان بزرگوارش نیازی به درود و صلوات ما ندارند، صلوات چه فایده ای دارد؟

ج. صلوات بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان مطهرش آثار و فوائد بسیار زیادی دارد که بعضی از علماء و دانشمندان کتاب های ویژه ای برای آن نوشته اند. به طور خلاصه عرض می شود ذکر صلوات، تعظیم نمودن آن بزرگواران است و وظیفه امت این است که در مقابل زحمات رسالت و امامت که قابل احصاء و شمارش نیست، آنان را تعظیم و تجلیل نموده و همیشه از حضرات معصومین

ص: 84



عليهم السلام به بزرگی یاد نمایند و از طرف دیگر از خداوند متعال می خواهیم درجه و رتبه آنان در آخرت بالاتر شود که هر چه رتبه آنان بالا رود برای امت آنان فایده بیشتر دارد. البته از نظر ظاهری هم صلوات آثار زیادی دارد که در کتب ادعیه و روایی ذکر شده است، مثلاً اگر کسی صد مرتبه صلوات یا بیشتر بگوید و متوسل به آن بزرگواران شود، امید است به حاجت خود برسد و یا در روایات داریم اگر کسی در دعاهای خود اول و آخر صلوات بفرستد و در میان حوائج خود را بخواهد خدا حاجت او را برآورده می کند. مسلمانان باید با شعار صلوات، احساسات و افتخار خود را به مسلمان بودن به هویت اسلامی اعلام نمایند.

### سواد رسول اکرم صلی الله علیه و آله

51. آیا درست است که پیامبر صلی الله علیه و آله سواد خواندن و نوشتن نداشته‌اند؟

ج. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش کسی درس نخوانده و به الهام الهی همه چیز می دانست و قدرت بر خواندن و نوشتن هم داشت، ولی با دست مبارك خود چیزی ننوشت. و شاید هم چیزی را نمی خواند تا کسی گمان نکند که دعوت آن حضرت و آیات قرآن مجید را از خواندن کتاب و درس و مدرسه می فرماید. همه مقامات حضرت، لدنی و وحیانی است و به گفته شاعر:

ص: 85

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشتت به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد

### تعدد زوجات پیامبر

52. فلسفه چند همسری پیامبر صلی الله علیه و آله را- با توجه به این که برخی اصرار بر این دارند که هدف ایشان را العیاذ بالله هدفی مادی و در راستای اغراض جنسی قلمداد کنند- بیان فرمایید؟

.53

ص: 86

ج. در پاسخ به این سؤال لازم است نخست يك بخش مهمّ از تاريخ زندگي حضرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله را دقيقاً تحت مطالعه قرار دهيم تا بدانيم ازدواج های آن حضرت با زنان متعدد بر اساس فشار غريزه جنسي و برای کامجويی غير متعارف نبوده و در اين جهت در حداقل و تحت الشعاع مطالب و مسائل سياسی و اجتماعی و اخلاقی بوده است، و به عبارت ديگر آن مسائل، اصل، و موضوع زناشوئی، مثل فرع بوده است. در عين حالی که معاشرت به معروف آن حضرت با همسران و اخلاق او در خانواده در عالی ترين سطح قرار داشته و الگو و نمونه و مورد تأسی است، اما بر حسب اقتضای طبيعت، قوت و تحريك و تهيج غريزه جنسي در جوانی است و در اين بخش است که در ازدواج و اختيار همسر، غرض اصلی بيشتر اگر گوئيم همه اشباع غريزه جنسي در کاملترين وجه ممکن است. در اين بخش که از رسيدن به سن بلوغ آغاز می شود، قوت و حدّت آن روزافزون می گردد و در سن بيست تا بيست و پنج و سي در کمال ظهور است.

در اين بخش از زندگي پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلّم هيچ کاری که نشان بدهد آن حضرت صرفاً در مقام اشباع غريزه جنسي باشد، ظاهر نگشته و در نهايت متانت و وقار و اعتماد به نفس، عمل فرموده است. و ازدواج های ديگر در بخش دوم و بلکه سوم عمر آن حضرت واقع شده است.

پيغمبر صلي الله عليه و آله در سن 21 سالگی يا 25 سالگی با همسری که با او فاصله سنی داشت و او هم در وقار و عفاف، بی همتا بود با وجود آن تفاوت سنی، ازدواج فرمود و اين همسر، حدود 25 سال، تنها همسر آن حضرت بود و ازدواج های ديگر آن حضرت، پس از سن بيش از 50 سالگی - که غريزه جنسي دوران کاهش و ضعف را سپری می نمايد - واقع شده است. از سوی ديگر در

عرف آن زمان ازدواج زنان و دختران در سنین پایین تر متداول بلکه مورد استقبال و علاقه خانواده دختر بود و بسا توقع و انتظار داشتند و این که سن مرد با دختر تفاوت زیاد داشته باشد اصلاً عیب نبود، خصوصاً اگر ازدواج تحت روابط خاص، مثل پیوستگی دو قبیله و دو خانواده با هم و جهات دیگر قرار می گرفت و در این شرایط ازدواج مرد هفتاد ساله هم با دختر نه ساله مطلوب بود.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از حضرت خدیجه با سوده بنت زمعه که زنی سالمند بود ازدواج کرد، و ازدواج با عایشه بر اساس همان شرایط خاص بود، چنان که با حفصه دختر عمر بن الخطاب نیز ازدواج حضرت بر اساس يك انتخاب جهت مدیریت خانه و بانوی منزل نبود. وقتی حفصه شوهرش را از دست داد؛ بر عمر بن الخطاب تحمل نفقه او به واسطه فقری که داشت سنگین بود، به همین سبب به عثمان پیشنهاد ازدواج او با دخترش را داد، عثمان قبول نکرد. از ابوبکر هم خواهش کرد او هم نپذیرفت. این جریان را به حضرت عرض کرد و از آن دو گله کرد، حضرت او را به همسری پذیرفتند که در واقع فقر عمر، بر او سنگینی ننماید.

این ازدواج ها تحت شرایطی بوده که بسا بعضی آن شرایط بر ما مجهول باشد. به هر حال مطلبی که در ازدواج با عایشه مطرح نبوده و بر هر محقق در تاریخ و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله معلوم است که این طور نبوده که پیغمبر صلی الله علیه و آله خواسته باشند جهت اشباع غریزه و التذاذ جنسی با دختری ازدواج کرده باشند، اصلاً و ابداً این نبوده است و این برنامه را ابوبکر و خاندانش استقبال کرده و قطعاً اظهار میل و علاقه کرده اند که به این وسیله با خاندان رسالت و نبوت پیوندند و به این امید که حضرت از او صاحب فرزندی بشوند که به مقصود نرسیدند.

پس از این مطالب تذکر می دهیم که این توضیحات به عنوان کسی است که فقط با قطع نظر از نبوت و رسالت و ایمان به آن حضرت، سیره و زندگی آن حضرت را بررسی می نماید و آلا از نظر يك مسلمان، اعمال و رفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله تحت عنایت خاص الهی بوده و در مسیر مقاصد بزرگ و مأموریتی که داشته انجام شده است. جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام آن حضرت را این گونه توصیف می نماید که از هنگام ولادت در تمام مراحل تحت عنایات خاصه الهیه بوده است و هر چه بر آن حضرت گذشته و از او صادر شده است، برنامه اش تنظیم خدایی داشته است، جواب این سؤالات معلوم و جای سخن و ایراد نیست.

### موسیقی در استقبال از پیامبر

54. آیا قضیه پایکوبی و آواز و موسیقی در استقبال از پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام ورود به مدینه صحت دارد؟

ج. امر مذکور در سؤال، قطعی نیست؛ و بر فرض این هم که قطعی باشد، دلیل بر جواز نیست، چون ابتدای اسلام بوده و پیامبر اسلام، احکام را به تدریج بیان فرموده اند، و چنان نبوده که همه محرّمات را در همان اوایل بیان کنند.

### آزادشدگان پیامبر

55. آیا اشخاصی که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله خدمت می نمودند، برده آن حضرت بودند؟

ج. برخی از آنان را پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله آزاد فرمودند که مثل سلمان و زید بن حارثه چنانچه مشهور است، پس از آزادشدن در محضر آن حضرت باقی ماندند.

56. پیغمبر صلی الله علیه و آله در جنگ احزاب به قبیله بنی غطفان فرموده بودند که در صورت بازگشت از جنگ، يك سوم محصول خرماي مدینه را به آنها می دهد. چرا این پیشنهاد حضرت عملی نگردید؟

ج. قرار بین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بنی غطفان منجّز نشد و چنان که در تواریخ معتبر آمده است، به علت اظهار وفاداری و اعلام شجاعت و فداکاری که از سعد بن عباد و سعد بن معاذ شد، آن قرار رسمیت نیافت، و به شهادت شهود نرسید. می توانید برای اطلاع بیشتر، به سیره ابن هشام [96] و تواریخ دیگر رجوع نمایید.



57. در زمان حضرت علی علیه السلام با توجه به این که ولایت امری الهی است، اگر مردم امام را برای رهبری و حاکمیت بر مسلمین نمی خواستند، آیا ایشان می توانستند خود را بر مسلمانان تحمیل کنند؟

ج. اینجا مسأله تحمیل شخصی نیست و نظام، نظام الهی است نه از نظامات عرفی که پر از نقص و عیب و نارسائی است. حاکم، حاکم به اصطلاح دموکراسی نیست که روی اغراض شخصی و جزئی و جلب نظر یک رقاصه مشهور یا یک خواننده یا یک برنده جایزه یک بازی تکواندو بر کرسی ریاست می نشیند. حاکم نظام الهی است که به نصب و تعیین خدا، شخص برازنده و صالح ترین افراد، مثل علی علیه السلام نصب می شود و مأموریتش، اقامه عدل و اصلاح امور جامعه است.

همه باید از او اطاعت کنند و برای برقراری نظام به وسیله او همکاری نمایند، مع ذلك اگر چنان باشد که مردم همکاری نکنند بر امام واجب نیست که اقدام نماید، چنان که در سیره امیرالمؤمنین علیه السلام همه این جلوه ها نمایان شد و در پایان خطبه شقشقیه سیاست شرعی خود را اعلام می کند که می فرماید:

«أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يِقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبٍ



این عبارات طلایی و روح بخش نشان می دهد که در عین حال که این نظام الهی است و علی علیه السلام به نصب و تعیین خدا حاکم است، مردمی است و نظامی از آن پاک تر نیست.

### مرجعیت علمی و دینی ائمه علیهم السلام

58. آیا هر مسلمانی به خودی خود می تواند مسائل دینی خویش و احکام شرعی را از قرآن کریم استنباط کند؟

ج. قرآن و اهل بیت علیهم السلام با هم حجت هستند نه به تنهایی، یعنی در زمان حضرت رسول اکرم صلوات الله وسلامه علیه و آله، قرآن و حضرت رسول حجت بودند و در زمان حضرت امیر، قرآن و حضرت امیر و در زمان امام حسن مجتبی، قرآن و امام مجتبی علیه السلام و همین طور تا آخر ائمه علیهم السلام و اگر کسی تنها به قرآن اکتفا کند، گمراه می شود و به احکام الهی نمی رسد و در جهل می ماند که نتیجه اش حزن و اندوه دائم و عذاب و هلاکت ابدی است و هیچ عاقلی خود را در چنین مهلکه ای قرار نمی دهد. و نیز باید دانسته شود که قرآن مشتمل بر آیات محکمه و آیات متشابه است؛ نسبت به آیات متشابه که هیچ کس نمی تواند درباره مقصود که دارای احتمالات متعدده است اظهار نظر کند و يك احتمال را در بین احتمالات، به ظنّ و گمان خود اختیار کند، چون عمل به ظنّ و استحسان است نه عمل به قرآن، بلکه باید معنی آیه توسط مفسّری که عقلاً و نقلاً، معصوم است و خطا و گناه نمی کند بیان شود و آنها خاندان عصمت و طهارت یعنی ائمه هدی علیهم السلام- که قرآن بر آنها نازل شده است- می باشند، و آیات محکم نیز از

ص: 93

جهت عام و خاص و اطلاق و تقييد و الفاظ مشترك و معنوی و منطوق و جهات مختلف ادبی، مدلولش مورد احتمالات متعدد و استظهارات مختلف واقع می شود که ترجیح این احتمالات ولو دو احتمال باشد بر دیگری، بدون رجوع به مفسر معصوم و منصوص، جایز نیست.

## ولایت، معیار قبولی اعمال

59. آیا شیعیان فقط وارد بهشت می شوند یا مسلمان بودن برای ورود به بهشت کفایت می کند؟

ج. ملاك قبولی اعمال، ولایت امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین است، و در روایت آمده است: «اگر کسی هزار سال و پس از آن هزار سال و بعد از آن هزار سال، میان صفا و مروه عبادت کند تا جایی که مانند يك مشك خشك باشد ولی محبت ما را درك نکند، خداوند او را بر رو در آتش خواهد افکند»<sup>(1)</sup> و در حدیثی از طریق اهل سنت وارد شده که:

«لا يجوز أحد الصراط إلا من كتب له على الجواز»<sup>(2)</sup>

## تبری از دشمنان

### لعن دشمنان اهل بیت عليهم السلام

60. آیا لعن دشمنان اهل بیت عليهم السلام در مجامع عمومی اشکال دارد؟

61.

ص: 94

---

1- 98. (1). قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَلُوْأَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى يَصِيْرَ كَالسَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ لَمْ يَدْرِكْ مَحَبَّتَنَا أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ بحار الانوار، جلد 23، باب 13.

2- 99. (2). الرياض النضرة، جلد 2، صفحه 177 ..

ج. هر کسی که اهل ظلم باشد، خداوند او را در قرآن لعنت فرموده است، مخصوصاً اگر به اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ظلم کرده باشد، و اگر در موردی، لعن علنی موجب فتنه و تلف نفس باشد یا آثار سوء دیگری داشته باشد، باید خودداری کرد اما ناسزاگفتن به الفاظ رکیک (غیر از لعن) سزاوار نیست.

### عدم تصریح به نام امام علی علیه السلام در قرآن

62. چرا در باب ولایت معصومین علیهم السلام به خصوص امیرالمؤمنین علیه السلام آیه ای در قرآن وارد نشده است؟

ج. در قرآن مجید آیات متعددی وجود دارد که ذکر شأن نزول در آن نشده است، چون واضح و روشن می باشد، و در بعض موارد، عدم ذکر برای تنظیم موضوع رساتر است، مثل آیه شریفه:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ [100] در وقتی که آن خاتم بخشی از امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شد، این اعلام و اعلان، بلیغ تر از آن است که بفرماید: «انما وليكم الله و محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام».

آیات دیگری در قرآن است که خودبه خود حضرت علی علیه السلام را نشان می دهد و دیگران را نفی می نماید، مثل این آیه شریفه:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ [101]

این آیه شریفه تا روز قیامت اعلام می کند (علی هو الهادی، علی هو الهادی، علی هو الهادی)، و اما آیه شریفه:

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ... (1) در مورد پیامبران، این جعل نسبت به مثل آنها و ائمه علیهم السلام هم به حسب نظامی است که در کل عالم مقرر است و هم عنایات الهیه نسبت به آن بزرگواران است، و آیه شریفه:

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ (2) درباره کفار هم نسبت آن به خدا به مناسبت این است که کل عالم خلقت با نظم و نظامی که دارد، خلق خداست، و هم از جهت سلب عنایات خاصه و توفیقات از این کفار است. این مسأله، شرح مفصل و معانی بلندی دارد که در این مختصر، مجال بیان بیشتر از این نیست.

### علت عدم تصریح به نام ائمه علیهم السلام در قرآن

63. چرا نام شخصیتی به مهمی امام زمان علیه السلام و نیز نام هیچ یک از امامانی که ما آنها را این قدر ارج می نهیم، مستقیم در قرآن نیامده است؟

ج. مسأله امام مهدی علیه السلام از مسائلی است که در عصر حضرت رسول صلی الله علیه وآله و قبل از آن حضرت در بین اهل کتاب معروف بوده است و تصریح به خصوص آن در قرآن لزوم نداشته است و به علامات و جهات دیگر - که لازم بوده - اشاره شده است، مثل آیه:

ص: 96

---

1-102. (1). انبیاء، آیه 73.

2-103. (2). قصص، آیه 41 ..

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ [104] و آیات متعدد دیگر.

به علاوه در قرآن مجید چنان که گفته اند گاه بعضی آیات، لفظش عام و مصداق یا مراد از آن خاص است، مثلاً برای مثل این آیه:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ [105] مصداق برای من یهدی الی الحق غیر از امیرالمؤمنین و ائمه تا حضرت مهدی علیهم السلام نیست.

به این صورت، معرفی اشخاص با بیان وجه آن از تصریح به اسم کمتر نیست، چنان که من لایهدی الی ان یهدی نیز در برابر ائمه علیهم السلام، مثل امیرالمؤمنین علیه السلام مصداق آن سه نفر و سایر ملوک بنی امیه و بنی عباس و مخالفان ائمه علیهم السلام مقصود است. خلاصه این که، موضوع در کمال وضوح است.

## علم امام

### ولایت تکوینی و علم لدنی ائمه علیهم السلام

64. آیا ایمان به ولایت تکوینی و علم لدنی ائمه اطهار علیهم السلام واجب است؟

ج. عقیده به آن از مراتب معرفت است و شرط صحت ایمان و تشیع نیست، بلکه اعتقاد به عصمت و امامت ایشان و واجب الاطاعه بودنشان برای حکم به

ص: 97

تشیع کافی است. ولی ولایت تکوینی و تصرف آنها در امور تکوینی، بر حسب معجزات متعدد ثابت است، چنان که عالم بودن آن بزرگواران به علوم لدنی یعنی من جانب الله، نیز ثابت و محقق است.

### محدوده علم اهل بیت علیهم السلام

65. علم اهل بیت علیهم السلام محدود است یا نامحدود؟

ج. این سؤال مجمل است. محدود و نامحدود به چه معنایی مراد است؛ اگر مقصود این است که شماره معین دارد یا نه، جواب این است که عدد و شماره ندارد، و اگر مقصود این است که آیا بخشی از علوم که ما از عنوان آنها هم اطلاع نداریم هست که مختص به ذات باری تعالی باشد، این نیز ثابت است، و آیه وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا(1) بر آن دلالت دارد.

### عصمت

### عصمت؛ اکتسابی یا ذاتی

66. آیا عصمت معصومین علیهم السلام ذاتی است، یعنی این گونه خلق شده اند یا اکتسابی و در اثر عبادت به این مقام نائل شده اند؟

ج. در مورد عصمت، ممکن است به این بیان عنوان شود که فی الجمله و حسب درجات مختلف اطلاع اشخاص از مصالح یا مفاسد اعمال، همگان ملکه عصمت و خودداری از گناه و معصیت را دارند، اما قوت اطلاع آنها از قبح گناه و آثار سوئی که بر آن مرتب می شود و ایمان آنها به ترتب این آثار مراتب دارد؛ در بعضی در

ص: 98

مرتبه ضعیف قرار دارد که آگاهی او از مفسد مترتب بر آن ضعیف و در حدّ معین و علمی نیست که بازدارنده باشد، ولی بعضی دیگر صاحب مراتب بالاتر هستند که گاه علم و اطلاع آنها بازدارنده می شود و در بعضی موارد مؤثر نمی گردد.

هر چه بیشتر شخص ترتب مفسد را به علم می بیند، بیشتر عصمت از گناه دارد تا مرتبه ای که بعضی افراد که صاحب آن هستند، چنان روشن بینی دارند که خطر را حاضر می بینند. این اشخاص که معدودند، معصومند یعنی مرتکب گناه نمی شوند، مثل کسی که به ضرر غذای مسموم معتقد است و آن را تناول نمی کند و خلاصه، عصمت در اشخاص مثل نور است و نورها به حسب مراتب، تاریکی ها را روشن می سازد تا مرتبه ای که هیچ تاریکی را باقی نمی گذارد.

نور امام، اعظم انوار است؛ فاصله های دور را می بیند، در عین حال به اختیار گناه نمی کند و غیر امام نیز مجبور بر فعل گناه نیست.

بنابراین عصمت يك حال پرهیز از خطر و ضرر است که عمل آن در اشخاص مختلف می شود و تا مرتبه عالی عمل می کند و مثل شعور و درك و عواطف اشخاص متفاوت می شود. در همه ذاتی است، اما ارادی و اختیاری است. می توانید به رساله ای که حقیر در این موضوع نوشته ام مراجعه نمایید.

## توسل

### توسل به ائمه علیهم السلام و توحید

67. در فرهنگ ما عباراتی، مانند «یا اباالفضل حاجت مراده، و یا امام رضا مشکل مرا حل کن» رایج است. با توجه به این که تمام امور عالم در دست خداست، آیا این گونه توسل ها با توحید منافات ندارد؟

ص: 99

ج. به طور کلی قدرت و ولایت به طور غیر مستقیم و به اذن الله بر احیا و شفای بیماران و توسعه رزق و سازمان دادن کاینات، شرک و غلو نیست، بلکه اعطای این قدرت به بعضی از بندگان، طبق حکمت و مصلحت لازم است و اینها مجاری فیض خداوند هستند، و چنانچه مقصود از مجاری فیض این باشد که ایشان در باطن، وسایل و اسباب و وسایط تربیت و رسیدن فیض الهی به ممکنات می باشند، که همه از آنان کسب استعداد و صلاحیت می نمایند، چنان که در ظاهر، بسیاری از مخلوقات از آفتاب استفاده می نمایند و در ادامه ی بقا و رشد و نمو از آن مدد می گیرند، مطلب صحیحی است و شائبه شرک و تقویض و غلو در آن نیست.

توسل به اهل بیت علیهم السلام برای گشایش کارها و مشکلات، از راه هایی است که خداوند متعال، بندگان را به آن توصیه نموده است. بنابراین توسل به ایشان، در واقع تمسک به ریسمانی است که خداوند برای نجات قرار داده است.

جهت مطالعه بیشتر می توانید به کتاب ولایت تکوینی و تشریحی اینجانب مراجعه نمایید.

### **آیات موهم نفی توسل**

69. در گفت وگویی که با یکی از اهل سنت داشتم ایشان با استناد به آیات 5 سوره فاتحه، 48 بقره، 3 زمر و 100 توبه، توسل را نفی می کرد. تفسیر این آیات چیست؟

ج. اولاً اهل سنت همه این عقیده را ندارند. بلکه علماء بزرگ اهل سنت، توسل را تأیید و آن را سیره مسلمین در عصر متصل به رسالت تا امروز می دانند و راجع به جواز توسل، بلکه استحباب آن و آثار آن کتاب ها نوشته اند، مثل



به علاوه، شعراء بزرگ آنها نیز در توسل، بهترین قصاید و اشعار را سروده اند؛ و ثانیاً قرآن مجید صریحاً دستور به توسل می دهد، قال الله تعالی:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (1) و هم در قرآن است:

وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ (2) حتی در روایات است که شخصی که می خواست عفو حضرت رسول صلی الله علیه وآله را جلب کند حسنین علیهما السلام را بر دوش گرفت و به وسیله آنها از رسول خدا صلی الله علیه وآله طلب عفو نمود؛ ثالثاً عبادت، بندگی و پرستش و کرنش و نهایت توکل و تواضع به شخص است به عنوان خدا بودن و صاحب و حاکم بالاستقلال بودن عالم. ما او را می پرستیم و برای هیچ کس چنین شأنی قائل نیستیم.

همه انبیاء و اولیاء را، بنده و محتاج و مخلوق و مرزوق او می دانیم، و اگر گفته شود که از آیه سوم سوره زمر استفاده می شود که عبادت اعم از این است که معبود را خدا بدانیم یا او را دخیل در کار خدا و وسیله تقرب به خدا بدانیم. آیه کریمه این است:

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ

ص: 101

---

1- 107. (1). نساء، آیه 64.

2- 108. (2). مائده، آیه 35 ..

از این آیه هم استفاده نمی شود که توسل، شرك و عبادت خدا است.

سخن کفار این بود که ما در مقابل بت ها، کمال تذلل و خضوع می نماییم تا موجب تقرب ما به خدا شود.

مفاد آیه این است که این کمال تذلل و سجده در برابر غیر خدا جایز نیست؛ اگرچه به قصد حصول تقرب به خدا باشد. ولی کسی که متوسل می شود و چیزی را، مثل دعا و صدقه و هر عمل خیر را وسیله قرار می دهد یا کسی را وسیله قرار می دهد که برای او دعا کند یا استغفار نماید، مثل زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و توسل به پیرمردان و اخیار و اطفال و حتی بردن دواب و حیوانات در مقام دعا و استسقا، این اشیاء و اشخاص را عبادت نمی کند بلکه آنها را وسیله قرار می دهد. فقط چیزی که در اینجا می توان گفت که باید توسل به وسیله ای باشد که شرع به آن دستور داده باشد و یا از آن نهی نکرده باشد که هر چند بدون آن موجب کفر و شرك نمی گردد گاه موجب تشریح و بدعت می شود.

بنابراین تمسک به آیه 5 سوره فاتحه برای نفی توسل، خارج از موضوع است چرا که توسل از طرق استعانت از خداوند است؛ و آیه 48 سوره بقره نیز در مورد مشرکان و کسانی می باشد که محکوم به عذاب و محروم از عفو و مغفرت باشند، نه عصاة مؤمنین یا شفاعت برای کسب درجات بالاتر، و آیات متعدد دلالت بر شفاعت مأذون از خداوند دارند؛ و آیه 3 سوره زمر نیز آیه ای است که پیرامون آن و عدم ارتباط آن به نفی توسل مشروح توضیح داده شد:

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ ... و آیه 100 سوره توبه وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ .. اصلاً ارتباطی به نفی توسل ندارد.

منظور از "اهل الذکر"

70. منظور از اهل ذکر در آیه شریفه فاسألوا اهل الذکر... (1) چه کسانی هستند؟

ج. برحسب روایات متعدده، مقصود از اهل الذکر در آیه شریفه، اهل بیت پیامبر علیهم السلام هستند. از جمله حدیث شریف:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ - فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: الذُّكْرُ أَنَا وَالْأَيُّمَةُ أَهْلُ الذِّكْرِ...» (2)

هنگامی که از امام علیه السلام درباره تفسیر آیه کریمه سؤال می شود، می فرماید: ما اهل بیت پیامبر، اهل ذکر هستیم.

شعر در فضیلت اهل بیت علیهم السلام

71. آیا انشاد اشعار در مدح و ذکر فضائل اهل بیت علیهم السلام و مصائب ایشان منشأ روایی داشته و شرعاً از مستحبات محسوب شود یا خیر؟

ج. بلی، منشأ روایی دارد و شعراء معروف، مانند حسان بن ثابت که در حضور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله شعر گفت و حضرت فرمود:

«لَا تَزَالُ يَا حَسَّانُ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا

ص: 103

1- 110. (1). نحل، آیه 43.

2- 111. (2). کافی؛ جلد 1، صفحه 210، حدیث 1..

مؤید به روح القدس باشی مادامی که با زبانت ما را یاری می رسانی» (1).

دعبل و کمیت و فرزدق و سید حمیری و امثال اینها در محضر ائمه علیهم السلام شعر گفتند و آن بزرگواران در حق ایشان دعا کردند و آنها را تأیید فرمودند.

حضرت رضا علیه السلام درباره دعبل فرمود: خداوند تو را از هول و ترسی روز قیامت ایمن بدارد و حتی خود آن بزرگوار دو شعر هم به اشعار او افزود (2) و در این زمینه، روایات بسیار است، حتی از امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت سیدالشهدا علیه السلام، صدور بلیغ ترین اشعار ثابت است.

### مداحی اهل بیت علیهم السلام

72. اینجانب روضه خوان حضرت سید الشهداء علیه السلام هستم. بنده را نصیحتی بفرمایید تا مرا به آن بزرگوار نزدیک تر کند؟

ج. روضه خواندن و ذکر مصایب اهل بیت علیهم السلام، مخصوصاً حضرت سیدالشهدا علیه السلام، امتیاز بزرگی است که آن را به همه کس نمی دهند.

شما که بحمدالله نوکری خاندان طهارت و عصمت را برای خود افتخار می دانید، روضه را از مقاتل صحیح بخوانید، و از اشعاری که در آن، مناقب و فضایل اهل بیت علیهم السلام آمده است استفاده کنید، و از خواندن اشعاری که مقام آن بزرگواران را کوچک جلوه می دهد خودداری نمایید، و هدف شما از

ص: 104

1-112. (1). ارشاد شیخ مفید؛ جلد 1، صفحه 177.

2-113. (2). بحار الانوار؛ جلد 49، باب 17..

روضه خواندن، ارشاد و هدایت مردم به خصوص جوانان باشد.

یکی از بهترین وسائل تبلیغ، همین مداحی و روضه خواندن است. جنابعالی هم با وعظ، ارشاد و هم با عمل، مروج مکتب نورانی تشیع باشید، و در همه اوقات، کارهایتان برای خداوند، و کسب رضایت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد.

### **تمثال ائمه علیهم السلام**

73. در برخی از مجالس، عزاداری منتسب به اباعبدالله علیه السلام را بر اساس شمایی منسوب به ایشان برگزار می کنند. نظر جنابعالی در رابطه با این تصاویر چیست؟

ج. صورت هایی که به پیامبر اکرم و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نسبت داده می شود، خیالی و سلیقه ای می باشد، و بهتر این است که دوستداران اهل بیت علیهم السلام احادیث و سخنان آن بزرگواران را با خطّ زیبا نوشته و در مجالس و منازل و بناهای دیگر نصب نمایند.

### **عدم تجویز تصویرسازی از معصومین علیهم السلام**

74. آیا به تصویر کشیدن چهارده معصوم علیهم السلام در رسانه ها جایز است؟

ج. نشان دادن چهره این بزرگواران چون حاکی از چهره ی واقعی شان نیست و به اختلاف کسانی که خود را شبیه ایشان می نمایند، چهره های گوناگون- که بسا برخی از آنها نامناسب است- ارائه می شود و به جهات متعدّد دیگری که مجال شرح آن نیست، موجب اهانت و تحریف بعضی حقایق می شود و برای هیچ يك از پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام تجویز نمی شود.

## فرزندان ناصالح در ذریه اهل بیت علیهم السلام

75. روزی و غذای حلال و اعمال نیک و تربیت دینی، در به ثمر رسیدن فرزند صالح نقش بسیار مهمی دارد و از طرفی امامان معصوم علیهم السلام عاری از گناه می باشند. حال چگونه است که بعضی از فرزندان آن بزرگواران خطاکار و گنهکار شده اند، مثل جعفر کذاب؟ ج. همان طور که خود شما توجه دارید، امور مذکوره در به ثمر رسیدن فرزند صالح نقش دارند، ولی علت تامه محسوب نمی شوند، بلکه ممکن است که در آینده به خاطر غفلت خود شخص و تأثیرات محیط، شخص از صراط مستقیم منحرف شود، هرچند منسوب به خاندان عصمت و طهارت باشد و در مورد فرزند نوح هم در قرآن است که خداوند فرمود:

**إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ [114] زیارت اهل بیت علیهم السلام**

## ثواب زیارت کربلا و مکه

76. زیارت کدام یک از این دو محل مقدس ثواب بیشتری دارد؛ کعبه یا کربلا؟

ج. بر حسب روایات، زیارت امام حسین علیه السلام در کربلا از حج مستحبی و عمره مستحبی ثوابش بیشتر است، مانند روایتی که از امام صادق علیه السلام وارد شده است:

## تبرک جویی

77. حکم تبرک جستن و بوسیدن و کشیدن دست بر منبرها و درهای مساجد و حسینیه‌ی که به نام اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است چیست؟

ج. این اعمال، برای اظهار علاقه و محبت است. بوسیدن منبر نسبت به منبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله که بالخصوص در آداب زیارت آن بزرگوار وارد شده و در غیر آن هم، چون منبر جای رسول خدا و ائمه علیهم السلام و مقام ارشاد و بیان اصول و فروع دین است، بوسیدن آن مستحسن است، و در مسجد به جهت انتساب آن به خداوند و در حسینیه برای انتساب به حضرت سیدالشهداء علیه السلام است؛ و دلیل این امور، فطرت شخص مؤمن و معتقد است.

شما، طفل خود را می بوسید و ممکن است اگر فرزند شما از شما دور شده باشد، لباس و اشیاء متعلق به او را ببوسید. دلیلش چیست؟ آیا این عمل احتیاج به آیه و روایت دارد، یا یک امر طبیعی است؟ مورد سؤال نیز چنان که شرح داده شد چنین است، و همه مضمون فعلی این دو بیت است و این دو بیت هم مضمون لفظی آن اظهار علاقه ها است:

أمرٌ على جدار ديار ليلي أُقبِلُ ذا الديار وذا الجدارا

ما حبّ الديار شغفن قلبي و لكن حبّ من سكن الديارا

## اذن دخول

78. نظر حضرت عالی در مورد اذن دخول هنگام

ص: 107

زیارت ائمه علیهم السلام چیست؟

ج. در مورد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که وارد شده است و در زیارت ائمه علیهم السلام نیز به مناسبت وصایت و خلافت آنها از پیغمبر صلی الله علیه و آله است؛ و چنان که در حدیث مربوط به تفسیر آیه:

فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ [116] وارد شده است، این بیوت، بیوت انبیاء و بیت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا سلام الله علیهم اجمعین می باشد. (1)

و در مورد امام زاده‌ی معروف، مانند حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم و حضرت احمد بن موسی معروف به شاه چراغ علیهم السلام به قصد رجاء مانع ندارد.

### عزاداری اهل بیت علیهم السلام

### الفاظ و عبارات خاص در مداحی

80. آیا گفتن الفاظی، مانند انا عبدالرقیة، من سگ زینیم، حسین وجه الله، در عزاداری ها صحیح است؟

ج. به طور کلی هر شعاری که با توحید یا سایر اصول عقاید منافی باشد، جایز نیست و باید از آن جلوگیری شود. و در مورد کلب، باید یادآوری شود که برای اظهار کوچکی و تواضع نسبت به مقام ائمه علیهم السلام اگر در جایی که مناسبت اقتضاء کند، تعبیر به کلب آستان مقدس شود، نشانه علاقه و ایمان است که سابق

ص: 108

---

1- 117. (2). اشاره به روایت «أُقْرَأُ رَسُولَ اللَّهِ فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يَسْبُحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: أَيُّ بُيُوتٍ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ. فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا وَأَشَارَ إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا.» E بحار الانوار، جلد 23، باب 19..



بر این نام گذاری، به اسم کلب علی و کلب حسین مرسوم و افتخار بوده است، و فعلاً هم در بین شیعه در بعضی نقاط متداول است و در اشعار شعراء نیز تکرار شده است، و این يك لطف و ذوق ادبی و حاوی نکات است.

### عزاداری بانوان

81. گروهی از بانوان شیعی در ایام عزاداری معصومان علیهم السلام تابوت نمادین را حمل می کنند و تشییع می نمایند. چون این رسم سابقاً در میان مردان و زنان رایج نبوده است، بفرمایید آیا این عمل برای دسته عزاداری بانوان جایز است؟

ج. چنین عملی برای بانوان صحیح نیست. بهتر است زن های متدین با حفظ حجاب و پوشاندن صورت و عفت خود و شوهرداری و تربیت فرزندان صالح و مؤمن از حضرت صدیقه طاهره علیها السلام الگو گرفته و راه ایشان را ادامه دهند.

### روضه خوانی یا شبیه خوانی

82. روضه خوانی برای عزاداری اهل بیت علیهم السلام اولویت دارد یا تعزیه خوانی؟

ج. آنچه واقعاً عزاداری محسوب شود اعم از روضه خوانی و تعزیه خوانی و غیره که مشتمل بر گناه، مانند استفاده از نی و آلات موسیقی و غیر اینها نباشد، رجحان و مطلوبیت دارد، و موجب زنده نگه داشتن حادثه کربلا- است، و بهترین عمل در عزاداری، بیان مصایب آن بزرگوار و اهل بیت علیهم السلام بر طبق مدارك معتبره می باشد.

### مطلوبیت نظم در حد معمول در عزاداری

83. در لَهوف سیدبن طاوس آمده است: در لحظه‌ی

که حضرت زینب علیها السلام بی قرار بودند، اباعبدالله الحسین نگاهی به خواهر کرده و فرمودند: خواهرم دامن شکیبایی را شیطان از دستت نگیرد. از این مطلب استفاده شود در عزاداری سیدالشهداء، هر رفتاری جایز نیست؟ در همان منبع آمده است که امام به اهل خیام فرمودند: من کشته شدم، گریبان چاک مزیند و صورت به ناخن مخراشید و سخنان بیهوده بر زبانتان نیاورید. جمله در اینجا پایان می یابد و نمی گوید به خاطر دشمنان این کار را نکنید. (اللهوف علی القتلی الطوفوف؛ ص 92) پس لطمه زدن را امام رد می کند. نظر حضرت عالی چیست؟

ج. این که حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام خواهرش حضرت زینب سلام الله علیها را مورد خطاب قرار دادند که گریبان چاک نکن و لطمه به صورت نزن، برای مورد و مقامی بود که انجام این گونه امور در غم فقدان برادر، شماتت دشمنان را به دنبال داشته و صبر و شکیبایی بسیار بالایی لازم داشته است، و گرنه اظهار حزن و جزع در موارد دیگر منعی نداشت، مثل وقتی که حضرت زینب سلام الله علیها بدن در خون غلطان و سر از تن جدای برادرش را مشاهده کرد و بعد از آن که دوست و دشمن آن بدن را شناختند گریه و جزع نمود و دشمن را به گریه انداخت، و بالاترین اثر را در قلب مردم علیه یزید و ابن زیاد گذاشت.

و اما در زمان ما نسبت به گریه و اقامه مراسم عزاداری و لطمه زدن بر صورت و انجام هر عملی که نشان گر حزن است - البته به گونه ای که با عنوان شعائر منافات نداشته باشد - مطلوب می باشد و نشانه اظهار همدردی با حضرات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و فرمانبرداری از اوامر ائمه طاهرین علیهم السلام و اعلام تشیع و ولایت و شعار است، و اقامه مجالس، موجب حفظ مذهب و قوت ارتباط بین

شیعه و اهل بیت علیهم السلام است و تولی به آنان و تبری از دشمنان اهل بیت است که از ارکان دین می باشد. بنابراین دیگر اشکالی با توجه به جوانب قضیه نمی تواند وارد باشد.

### **توصیه به بکاء و تباکی**

85. دستور شرع انور برای شخصی که دچار خشکی چشم شده باشد به طوری که در مصائب اهل بیت علیهم السلام اشکش جاری نشود، چیست؟

ج. خشکی چشم می تواند از عوامل مختلفی، اعم از عوامل طبیعی، جسمی یا روحی و روانی داشته باشد که لازم است درصدد معالجه آن برآمد؛ اما اگر چنانچه جنبه روحی و سنگینی دل منشأ آن باشد، مطلب دیگری است.

این بیماری روحی باید با ریاضت های معنوی و توجه دادن روح به حقایق و مقامات حقیقی انسانی و آثار سوء دنیا دوستی و تفکر در فناء دنیا و زوال همه این جلوه های فریبنده، علاج شود.

توسل، مراقبت نسبت به اعمال، و اجتناب از گناهان بلکه شبها، راه معالجه آن است، و در مصائب اهل بیت علیهم السلام اگر کسی نتواند گریه کند، می تواند تباکی نماید، یعنی به گونهی خود را به هیئت گریه کنندگان درآورد که همین عمل هم از وی پذیرفته، و مورد قبول واقع خواهد شد ان شاء الله تعالی.

### **سؤالاتی پیرامون حضرت امام علی علیه السلام**

#### **اطلاق لقب امیرالمؤمنین به دیگر معصومین**

86. آیا اطلاق لقب «امیرالمؤمنین» به غیر از حضرت علی علیه السلام، به سایر معصومین علیهم السلام حرام است؟

87.

ص: 111

ج. در روایات از اطلاق لقب امیرالمؤمنین به دیگران نهی شده است.

### شکاف کعبه برای وضع حمل فاطمه بنت اسد

88. لطفاً در مورد شکاف دیوار کعبه که منسوب به ورود مادر حضرت علی علیه السلام و تولد ایشان در خانه کعبه است توضیحی فرمایید.

ج. این مطلب در کتب تاریخ؛ اعم از عربی و فارسی مذکور و قضیه متواتر است به طوری که هیچ گونه شکی در آن نیست، حتی بعض کسانی که در سابق مکه رفته اند و موفق به دخول کعبه شده اند نقل کرده اند که در موضعی از آن سنگی است که بر او نوشته شده (مولد علی) یعنی محل ولادت علی علیه السلام.

### پیروی از امیر المؤمنین در قرآن

89. در کدام سوره از قرآن درباره پیروی و اطاعت از امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه ای آمده است؟ و آیا درباره غدیر خم در قرآن مطلبی ذکر شده است؟

ج. در این آیه

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ... (1) که منظور، ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است و بر حسب روایات معتبره شیعه و سنی رسول خدا ابلاغ فرمود (من کنت مولاه فعلی مولاه) و اگر منظور، مجرد دوستی بود با این اهمیت ذکر نمی شد و این که خداوند فرموده است وَاللَّهُ يَعِصُكَ مِنَ النَّاسِ مَعْلُومٌ می شود خوف مخالفت بوده است که فرمود: ابلاغ کن و

ص: 112

خدا تو را حفظ می کند.

اگر مجرد اعلام دوستی بود خوفی در کار نبود و در این جریان عمر به حضرت امیر گفت: بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، اصبَحْتَ مَوْلَانِي وَ مَوْلِي كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ. و بیش تر از این است که ولایت علی علیه السلام بر سایرین در طول ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات حضرت نیز ثابت است و آیه کریمه

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا(1) دلالت آن بر ولایت مطلقه آن حضرت نسبت به حال حیات و بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر و باهر است.

### علت انحراف با وجود تواتر در غدیر خم

90. در جریان غدیر خم و اعلام رسمی ولایت و جانشینی علی ابن ابیطالب از طرف پیامبر از نظر تاریخی هیچ شکی نیست، اما مطلبی که در اینجا مورد سؤال است این که مگر 120 هزار نفر از بلاد مختلف اسلامی (طبق برخی نقل ها) در روز عید غدیر با علی ابن ابیطالب بیعت نکردند و از طرفی از روز عید غدیر تا شهادت پیغمبر فاصله ای 70 روزه می باشد. پس چرا مردم امری که پیامبر 3 روز مردم را برای آن نگه داشتند را زیر پا گذاشته و با ابوبکر بیعت کردند؟

ج. اما در مدینه چنان که در تواریخ آمده هنوز حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حال حیات و در بستر بود و در این حال فرمود: قلم بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید. عمر گفت «ان الرجل ليهجر»(2)؛ این مرد هذیان می گوید. و بعد از رحلت آن بزرگوار هم در انتظار همه حمله به خانه حضرت

ص: 113

1- 119. (1). مائده، آیه 55.

2- 120. (2). بحار الانوار؛ جلد 30، باب 23 ..

زهرآء عليها السلام كردند و واقعه احراق بيت و جريانات مفصله اى كه در تواريخ همه را ضبط كرده اند اتفاق افتاد.

مى توانيد به تواريخ عربى و فارسى از شيعه و سنى مراجعه و حقيقت را دريابيد و منشأ اين امور، هواپرستى و رياست طلبى بود.

و نسبت به ساير بلاد هم در طول زمان و تبليغات سوء دست اندركاران، مردم جاهل فريب خوردند تا كار به وضعى كه مشاهده مى كنيد رسيد و اين اشاره اى به حوادث واقع شده است و شرح و تفصيل در اينجا نمى گنجد. بايد كتب مربوطه را مطالعه كنيد، مانند ترجمه كتاب المراجعات و بيت الاحزان و غير اينها و چه نيكو سروده شده است:

لقد عجبوا من اصحاب احمد اذ رضوا بتقديم ذى جهل و تأخير ذى فضل

و اصحاب موسى فى زمان حياتة رضوا بان الرب العظيم بالعجل

### **فضائل امير المؤمنين عليه السلام**

91. بعضى از كرامات و معجزات در خصوص حضرت على عليه السلام نقل شده است، مثل اين كه حضرت درب قلعه خيبر را به تنهائى از جا كندند و روى دست نگه داشتند تا سپاه اسلام از آن به عنوان پل استفاده كرده و وارد قلعه شدند و اين در حالى بوده كه حضرت حتى پاهيشان روى زمين يا تكيه گاه ديگرى نبوده و سپاه از روى آن رد شدند و قلعه را فتح نمودند؛ يا ايشان طى الارض مى نمودند و در يك لحظه از كشورى به هزاران كيلومتر آن طرف رفتند. آيا اين كرامات صحت دارد؟

ج. فضائل و مناقب رسول خدا صلى الله عليه وآله و اهل بيت آن حضرت براى

کسی قابل احصاء نیست، و آنچه در کتب مسطور است حاوی بخشی از عجایبی است که از آن بزرگواران ظاهر شده است همچنان که عجایب بسیاری از توسل و زیارت آن حضرات و از حرم ها و قبور مطهر ایشان ظاهر گردیده که بخشی از آن هم در کتب بسیاری که در این زمینه بزرگان نوشتند مسطور است.

البته برای آشنایی با حالات و فضائل ایشان لازم است به کتب معتبره‌ی که توسط علماء و بزرگانی که صحت نقل ایشان محرز است مراجعه نمایید. و در مثل معجزه قلع باب خبیر نیز در حد روایت معتبر باید بسنده نمود که نقل اخبار ضعیف، موجب وهن روایات صحیح می شود. از جمله توانید برای اطلاع صحیح از حالات و فضائل و مجاری احوال ائمه علیهم السلام به کتاب منتهی الآمال مرحوم میرور حاج شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان مراجعه نمایید. و کتاب های معتبر و مورد اعتماد در شعب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام از سنی و شیعه به قدری زیاد است که نیازی به نقل روایات ضعیف یا غیر مستند نیست.

### **سؤالاتی پیرامون حضرت زهرا علیها السلام**

#### **عصمت حضرت زهرا علیها السلام**

92. از آنجایی که حجت خاص خدا بر روی زمین (حضرت رسول و 12 امام) باید معصوم باشند و از جمع 14 معصوم، معصومیت 13 موردشان کاملاً مدلل و با دلیل و برهان است. حال سؤال پیش می آید آیا حضرت زهرا علیها السلام معصوم بوده اند؟

ج. آن بزرگوار دارای مقام عصمت و افضل زنان عالم از اولین و آخرین است، چنان که حدیثی که در وجه تسمیه آن بزرگوار آمده اشاره به آن دارد:

ص: 115

«لَا يُشَىءُ سُمِّيَتْ فَاطِمَةٌ؟ قَالَ: فَطِمَتْ مِنَ الشَّرِّ» (1)

فاطمه، فاطمه نامیده شده است چرا که از شر بریده و جدا است. این جمله اشاره به عصمت زهرا سلام الله علیها است، زیرا مسلماً او معصومه است، و آیه

إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (2) هم درباره او است.

بلکه از اهل بیت، فرد اولی که این آیه، بر طهارت و عصمت او دلالت دارد، فاطمه ی زهرا سلام الله علیها است و آیه

يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ [123] نیز به ضمیمه روایتی که خاص و عام روایت نموده اند که الگو و نمونه آنچه در امم سابقه بوده است در این امت نیز خواهد بود، دلیل بر مقام عصمت و اصطفا و برگزیدگی حضرت خیر النساء علیها السلام بر زنان عالمین است، زیرا در این امت تنها زنی را که می توان تالی تلویا افضل و برتر از مریم علیها السلام معرفی نمود غیر از حضرت زهرا علیها السلام نیست که بر حسب روایت معتبر، مریم سیده زنان عصر خود بوده و حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها، سیده زنان اولین و آخرین است. (3)

ص: 116

1- 121. (1). امالی شیخ صدوق، مجلس 86.

2- 122. (2). احزاب، آیه 33.

3- 124. (4). روایت به شرح ذیل است: «أ... وَإِنَّهَا لَسَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا؟ فَقَالَ: ذَلِكَ لِمَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ فَأَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ» El بحار الانوار؛ جلد 43، باب 3 ..



93. جایگاه حضرت زهرا علیها السلام در کلام پیامبر و برخی ویژگی های ایشان را بیان فرمایید.

ج. قال الله تعالی:

قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى .. (1) گفتار و رفتار حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله نسبت به حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها حکایت از جایگاه رفیع آن کوثر قرآن دارد که در این مقام به بعضی از آنها اشاره می نمایم:

1. قال رسول الله صلی الله علیه وآله مخاطباً إياها:

«إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعِضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ» (2)

غضب خداوند در غضب فاطمه و رضای خداوند در رضایت فاطمه است.

2. قال رسول الله صلی الله علیه وآله:

«فَاطِمَةُ بَعْضَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي» (3)

فاطمه پاره تن من است. هرکس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده است.

لازم به ذکر است که تجلیل و تعظیم از حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سیده نساء عالمیان صلوات الله علیها و بیان فضائل و مناقب و مصائب آن حضرت، و ذکر اخلاق و سیره عملی و دفاع از موضع امام مظلوم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر همگان لازم است و در همه اعصار باید برای مردم تبیین شود.

ص: 117

1- 125. (1). شوری، آیه 23.

2- 126. (2). بحار الانوار، جلد 30، باب 20.

3- 127. (3). بحار الانوار، جلد 27، باب 1 ..

ان شاء الله تعالى مؤمنین با تمسک به قرآن و عترت به بهترین صورت ممکن به ساحت مقدّس آن بزرگوار عرض ادب و اخلاص نمایند به ویژه بانوان با ایمان، با حفظ حجاب و عفت و پاکدامنی، ایشان را الگوی خود قرار دهند.

### **بوسیدن دست حضرت زهرا توسط پیامبر صلی الله علیه وآله**

94. آیا سند بوسیدن دست حضرت فاطمه علیها السلام توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معتبر است؟ در صورت صحّت، آیا این کار خلاف شأن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ناقض افضلیت ایشان بر حضرت صدیقه کبری علیها السلام نمی باشد؟

ج. نقل آن مشهور است و بعید هم نیست زیرا حضرت زهرا علیها السلام دارای مقام عصمت است و این عمل، حکایت از کثرت محبّت آن بزرگوار به او و بلکه تفهیم عظمت مقام حضرت زهرا به مردم است و ضمناً برای آیندگان سندی است بر این که ظلم به آن حضرت - که این همه مورد عنایت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده - ظلم به پدر بزرگوارش است که با ایمان منافات دارد.

### **عدم بازگرداندن فدک در زمان حکومت امام علی علیه السلام**

95. چرا حضرت علی علیه السلام در زمانی که به حکومت رسیدند فدک را پس نگرفتند؟

ج. در جواب این سؤال به سه نکته اشاره می کنم:

1. زمانی خلافت به امیرمؤمنان علیه السلام رسید که 25 سال حکومت بر روش دیگری عمل کرده و بدعت ها و مشکلات فراوانی را ایجاد نموده بود و مبارزه هم زمان با همه آنها امکان نداشت، و برای مبارزه تدریجی هم زمان، مقتضیات لازم در اختیار نبود، زیرا حضرت در طول چهار سال و چند ماه حکومت با سه

جنگ جمل و نهروان و صفین و بحران مصر و دیگر نقاط روبرو بودند و از طرفی بدعت به گونه‌ی نهادینه شده بود که حتی کلام امام علیه السلام را در مورد نماز جماعت مستحبی شبی ماه رمضان نپذیرفتند و نزدیک بود فتنه جدیدی با فریاد و اسنّه عمراه ایجاد گردد.

2. شاید در زمان خلافت، درآمد فدک در اختیار ایشان بود و با اجازه فرزندان حضرت زهرا علیها السلام در امور مسلمین صرف می شده است.

3. با وجود بدعت‌هایی که جنبه عمومی داشت، شاید اولویت مبارزه با آنها نسبت به فدک که در ظاهر جنبه شخصی داشته، برگرداندن آن را به تأخیر انداخته است.

امیر مؤمنان در نامه به عثمان بن حنیف که در نهج البلاغه می توانید مطالعه کنید شکایت می فرماید:

«بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَّتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخِرِينَ وَ نِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ وَ مَا اصْنَعُ بِفَدَكٍ وَ غَيْرِ فَدَكٍ» (1).

### تاریخ دقیق شهادت حضرت زهرا علیها السلام

96. ایام شهادت و فاطمیه دقیقاً چه تاریخی از ماه جمادی الاولی می باشد؟

ج. نسبت به روز شهادت حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها اقوال مختلفی ذکر شده است، لکن آنچه بیشتر مورد توجه علماء واقع شده است فاطمیه اولی و فاطمیه دوّم در ماه جمادی الاولی و جمادی الثانیة است؛ و شایسته

ص: 119

است که شیعیان از روز سیزدهم جمادی الاولی تا سوم جمادی الثانیة سوگوار و با انجام مراسم عزاداری آن حضرت، ارادت و موذت خود را به اهل بیت علیهم السلام اظهار نمایند و از انجام مراسمی که موجب وهن مراسم شهادت آن حضرت است اجتناب نمایند.

### **توصیه به عزاداری برای حضرت زهرا علیها السلام**

97. نظر مبارك را پیرامون راه اندازی و حرکت دستهی عزاداری از مساجد، تکایا و حسینیهی شهرها در روز سوم جمادی الثانیة شهادت حضرت زهرا علیها السلام مرقوم فرمایید.

ج. تجلیل و تعظیم حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سیده نساء عالمین صلوات الله علیها و بیان فضائل و مناقب و مصائب آن حضرت و ذکر اخلاق و سیره ی عملی و دفاع ایشان از امام مظلوم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام لازم است و در همه اعصار باید برای مردم تبیین شود.

ان شاء الله تعالی مؤمنین با تمسک به قرآن و عترت به بهترین صورت ممکن به ساحت مقدس آن بزرگوار عرض ادب و اخلاص نمایند، به ویژه بانوان متدینه با حفظ حجاب و عفت و پاکدامنی، ایشان را الگوی خود قرار دهند.

### **سکوت مردم مدینه و ترضیع حقوق حضرت زهرا علیها السلام**

98. در سور مدنی قرآن کریم، آیات بسیاری در مورد مردم مدینه النبی هست که هم در مدح و هم در ذم ایشان ی باشد. پس چه شده بود هنگامی که ناموس خلقت حضرت فاطمة الزهرا سلام الله علیها بعد از غصب خلافت و ترضیع حقوق ائمه معصومین به درخانه مردم مدینه مراجعه نمود و به آنها سخنان

99.

ص: 120

پیامبر و موقعیت امیرالمؤمنین را یادآوری نمود به جز چهار تن که از سابقین بودند، کسی به یاری ایشان نیامد؟ وجه جمع عدم یاری مردم مدینه و این آیات چگونه است؟

ج. بعد از این که به وسیله حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حقانیت اسلام آشکار و ملائک حق و باطل معلوم گردید و رسول خدا صلوات الله علیه و آله جانشین خود را به امر پروردگار و تعیین خداوند به مردم ابلاغ فرمود و همه مطلع شدند، دیگر برای کسی که پیرو پیامبر و امر خدا است چیزی مشتبه نمی شود، یعنی حتی اگر ببینند کسانی که از آنها مدح شده از حضرت امیر و حضرت زهرا علیهما السلام اطاعت نکردند و آنها را یاری نمودند، فهمد که از حق برگشته و گمراه شده‌اند و مدح آنها مقطعی و مشروط بوده است. خلاصه این که باید حق را ملائک شناخت اشخاص قرارداد نه اشخاص را ملائک شناخت حق.

### شهادت حضرت زهرا علیها السلام

100. با توجه به این که بعضی از علمای اهل تسنن، شهادت حضرت زهرا و مصائبی که بر ایشان وارد شده است را رد می کنند، نظر شما در مورد شهادت آن حضرت چیست؟

ج. شهادت حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها و مصائبی که بعد از ارتحال حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بر آن حضرت وارد آوردند، مثل آتش زدن درب خانه واقعیت دارد، آن قدر مطلب، فاش و آشکار است که حتی در مثل کتاب النهایة ابن اثیر با این که سنی است و کتابش لغت است، به مناسبت از اشاره به این مصائب پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله نتوانسته خودداری کند. در لغت (هنبث) به این دو شعر از حضرت زهرا علیها السلام استشهاد می نماید که

اجمالی از آن غوغا و آن هتک حرمت ها است که هر کس و هر شخص آگاهی همه چیز را از آن می فهمد و شدت ناراحتی زهرا سلام  
الله علیها ورنج و غم او و اعتراض او را به آنچه واقع شده نشان می دهد. آنجا که خطاب به پدر بزرگوارش می فرماید:

ص: 122

قد كان بعدك انباء و هنبثة لو كنت شاهدها لم يكثر الخطب

انا فقدناك فقد الأرض وابلها فاختل قومك فاشهدهم ولا تغب

سپس می گوید:

«الهنبة واحدة الهنابث، و هي الامور الشداد المختلفة، و اشار الى عتبا على ابي بكر: انها خرجت في لمة من نسائها تتوطأ ذيلها الى ابي بكر فعاتبته».

برای آگاهی بیشتر از آن حوادث، به کتاب هایی که در حالات حضرت زهرا سلام الله علیها نوشته شده، مانند کتاب بیت الاحزان مرحوم محدث قمی اعلی الله مقامه مراجعه نمایید.

### **سؤالاتی پیرامون حضرت امام حسین علیه السلام**

#### **علم امام حسین علیه السلام و علت قیام**

101. آیا امام حسین با علم به کشته شدن به طرف کوفه حرکت کرد و قصد ایشان از این حرکت شهادت بود یا حکومت و قدرت؟

ج. بدانید اولاً امام- که صاحب مقام امامت و عصمت است-، از تمام امت اعلم به احکام و معصوم از خطا و اشتباه است و آنچه از او صادر شود طبق فرمان الهی و تکلیف شرعی می باشد.

ص: 123

و ثانیاً، بنی امیه او را می کشتند، خواه به سوی عراق می رفت یا در مکه می ماند. امام در این مورد ملاحظه تمام مصالح را نمود. از مکه بیرون آمد برای این که در مکه او را نکشند و حرمت حرم هتک نشود.

هرکس با دقت، برنامه ی قیام آن حضرت را ملاحظه کند می فهمد که امام برای آن که شهادت و مظلومیتش حداکثر فایده را برای بقای اسلام و احیای دین داشته باشد، تمام دقایق و نکات را مراعات کرد.

و ثالثاً، هدف امام حسین علیه السلام از قیام و امتناع از بیعت و تسلیم نشدن و تحمل آن مصائب عظیمه، نجات دین بود، و این هدفی بود که ارزش داشت، امام برای حصول آن، جان خود و جوانان و اصحابش را فدا کند، از این جهت شهادت را اختیار کرد و از آن مصیبات بزرگ استقبال نمود.

مقصود اصلی و بالذات امام حسین علیه السلام، امتثال امر خدا و حفظ دین و حمایت از حق و کشیدن خط بطلان بر حکومت بنی امیه و افکار و هدف های آنها بود، و مقدمه رسیدن به این مقصود، تسلیم نشدن و استقامت تا سر حد شهادت و آن همه حادثه بود.

به هر حال، مقصود امام، محبوب خدا و محبوب پیغمبر و مقبول عقل و وجدان پاک انسانیت بود. جهت آگاهی بیشتر از اهداف قیام آن حضرت، می توانید به کتاب پرتوی از عظمت امام حسین علیه السلام تألیف اینجانب مراجعه نمایید.

### **قیام امام و مسأله ضرر در امر به معروف و نهی از منکر**

102. یکی از شبهاتی که وهابیت مطرح می کنند این است که در اعتقادات مسلمانان و هم چنین شیعیان، امر به معروف و نهی از منکر تا زمانی است که ضرر جانی و یا مالی برای خود فرد و یا برادران دینی خود، نداشته باشد. اما امام حسین علیه السلام هدف خود را

103.

ص: 124



در قیام عاشورا امر به معروف و نهی از منکر اعلام کردند و از شهادت خود نیز خبر داشتند، حال چگونه است که امام حسین علیه السلام به شهادت (و یا به تعبیر وهابیت کشته شدن) خود و یاران با وفای خود راضی شدند؟

ج. جواب واضح است. با اندکی تأمل در روش بنی امیه در سخره گرفتن دین و اندیشه اضمحلال دین و مسلط نمودن فسق و فجیره بر امور دین و دنیای مردم واضح می شود که اسلام در خطر جدی و بر لب پرتگاه نابودی قرار گرفته بود و در چنین زمانی آن شرایط امر به معروف، دیگر اعتباری ندارد، و بر هر مسلمانی لازم است تا پای بذل جان به دفاع از اسلام برخیزد؛ فضلاً از امام مسلمانان که امام حسین علیه السلام بر این مهم قیام فرمود و مسیر اضمحلال اسلام را تغییر داده و موجب نابودی و انقراض بنی امیه را فراهم آورد، و احیاء اسلام و ابقاء شریعت غرّاء، ثمره قیام خونین سید الشهداء و یاران آن حضرت می باشد، و تاریخ و تتبع در آثار، به وضوح این حقیقت را گویاست. برای مطالعه در این زمینه می توانید به کتاب پرتوی از عظمت امام حسین علیه السلام تألیف اینجانب مراجعه نمایید.

### شب عاشورا و غسل اصحاب

104. در کتابی خواندم که در شب قبل عاشورا، امام حسین و اصحابش غسل کرده بودند و آب در آن جا در دسترس بوده است. آیا این قضیه حقیقت دارد؟

ج. این عبارت در منتهی الآمال مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمة الله علیه آورده شده که امام علیه السلام حضرت علی اکبر علیه السلام را با سی سوار و بیست پیاده فرستاد که چند مشک آب با نهایت خوف و بیم آوردند، پس اهل بیت و اصحاب خود را فرمود که از این آب بیاشامید که آخر توشه شما است و وضو بسازید و غسل کنید و جامه های خود را بشوید که کفن های شما خواهد بود، و

تمام آن شب را به عبادت و دعا و تلاوت و تضرع و مناجات به سر آوردند.

### ثواب زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام

105. در روایات ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده است که زیارت سرور و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام ثواب فراوانی دارد. در صورت امکان:

1. روایتی که دال بر ثواب زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام باشد را بیان فرماید.

2. روایتی که دال بر ثواب نایب گرفتن در امر زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام باشد را بیان فرماید.

ج. از جمله روایات، روایت ریان بن شیب است از مصدر معتبر که گفت: در روز اول مُحَرَّم به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم، ... (امام فرمود:) ای پسر شیب! اگر خواهی خدا را ملاقات کنی و هیچ گناهی بر تو نباشد، پس زیارت کن امام حسین علیه السلام را.

ای پسر شیب! اگر خواهی که در غرفه عالی بهشت ساکن شوی با رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام، پس لعنت کن قاتلان حسین علیه السلام را.

ای پسر شیب! اگر خواهی که مثل ثواب شهدای کربلا راداشته باشی، پس هرگاه که مصیبت آن حضرت را یاد کنی بگو:

«يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً»

ای کاش من بودم با ایشان و رستگاری عظیمی می یافتم.

و در مورد نیابت در این امر، به خصوص چیزی نرسیده است اما درباره عموم دعا برای دیگر مؤمنین، در کتاب شریف اصول کافی کتاب دعا، روایت شده است که شخص تنها برای خودش دعا نکند بلکه برای دیگران هم دعا کند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه یکی از شما دعا کند پس عمومیت دهد (و همه را دعا کند) زیرا که آن به اجابت نزدیک تر است.

در هر صورت، ثواب زیارت امام حسین علیه السلام و ثواب نیابت برای زیارت حضرت بر مؤمنین پوشیده نیست و همه مؤمنین باید؛ چه مباشرتاً و چه نیابتاً به زیارت حضرات معصومین علیهم السلام مفتخر و شرفیاب شوند.

### وجه تسمیه حضرت به قتیل العبرات

106. چرا به امام حسین قتیل العبرات می گویند؟

ج. جواب این سؤال در روایتی که از خود حضرت سید الشهداء علیه السلام در امالی صدوق روایت شده است آمده که

«أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ» (1)

من کشته اشک ها هستم. مؤمنی مرا ذکر نمی کند مگر این که اشکش روان شود.

### علت سیاه پوشیدن برای حضرت امام حسین علیه السلام

107. چرا برای امام حسین لباس سیاه می پوشند در صورتی که لباس سیاه برای بدن مضر است؟

ج. پوشیدن آن در عزای حضرت سید الشهداء سلام الله علیه مطلوب و از شعائر مذهبی است.

ص: 127

---

1-129. (1). امالی شیخ صدوق؛ مجلس 28، حدیث 7..

108. درباره محلّ دفن سر مبارك امام حسين و اصحاب امام عليهم السلام و اين كه سر مبارك چگونه و چه زمانی به بدن آن بزرگوار ملحق شد، توضیحاتی بیان فرمایید.

ج. در محلّ دفن رأس شریف آن امام مظلوم علیه السلام، اماکن متعددی را گفته اند كه ممكن است بعضی از آنها، مراد گذاشتن رأس مبارك در آن محل باشد.

به هر حال از جمله این اماکن، بالای سر مضجع مبارك حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، و از جمله مشهد رأس الحسين علیه السلام در دمشق، و از جمله در قاهره، و از جمله بالای سر قبر مطهر خود آن حضرت است كه ملازم با نبش قبر نیست و دانستن این جزئیات هم اثر عملی و عقیدتی ندارد، و تمام این اماکن مورد احترام و تجلیل است و از همه، برکات و معجزات و آثار توسلات ظاهر شده و می شود.

مشهد رأس الحسين علیه السلام در قاهره كه به مسجد الامام الحسين علیه السلام مشهور است، از مشاهد و اماکن زیارتی بسیار با عظمت و محل اجتماع است و تا حدی مورد اعتقاد مردم مصر و آن منطقه است كه برای حاجت خود، به مشهد آن حضرت عریضه از اطراف با پست می فرستند به عنوان حضرت امام حسين علیه السلام كه تنها در این سه، چهار سال اخیر، مدیر پست قاهره گفته بود: بیش از يك میلیون عریضه در این يك سال به وسیله پست ارسال شده كه همه را به کلیددار و متولی ضریح تسلیم می نمایم. در مشهد رأس الحسين علیه السلام در دمشق و جامع آنجا نیز نظیر همین برکات ظاهر می شود و مورد اعتقاد مردم است.

109. نظر به این که مقرر است کاشی کاری حرم مطهر امام حسین علیه السلام تعویض گردد، در خصوص سوره، آیات، روایات مناسب، سخنان، رجزها و خطابات آن حضرت اعلام نظر فرمایید.

ج. آیات شریفه قرآن که درباره اهل بیت علیهم السلام نازل گردیده است، مانند آیه تطهیر و آیه اکمال دین و اتمام نعمت و آیه شریفه ولایت «انما ولیکم الله...» و نیز سوره شریفه فجر که در روایات آمده است که سوره امام حسین علیه السلام است، و هم چنین روایاتی که درباره منزلت و فضایل اهل بیت علیهم السلام به ویژه روایاتی که درباره وجود پربرکت حضرت سید الشهداء علیه السلام و یاران با وفایش وارد شده و اشعار و کلماتی که خود آن حضرت در قیام کربلا فرموده‌اند، مثل «انا بن علی الطهر من آل هاشم» بسیار مناسب باشد.

### **حمل علم**

110. نظر شرع نسبت به حمل علم در جلوی دسته‌ی عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام چیست؟

ج. اصولاً اگر چه مناسب تر این است که عزاداری حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام به صورت مجلس روضه خوانی برگزار شود تا سخنرانان عالم و وعاظ و روضه خوان های متعهد، ضمن ذکر مصائب آن بزرگواران با ذکر فضائل و مناقب و تاریخ زندگی ایشان و بیان احادیث و احکام و تبلیغ معارف اسلام و دفع بدع و شبهات، مردم را آگاه و به مکتب اهل بیت علیهم السلام هدایت و ارشاد نمایند. ولی نقش هیئت های عزا که با راهپیمایی و با پرچم های سیاه و علامات و سینه زنی و نوحه خوانی انجام شود نیز بسیار حساس و مهم است، و باید با

رعایت ضوابط شرعی برگزار گردد، و این شعائر حسینی علیه السلام کما فی السابق در حسینیه ها و در خیابان ها نیز ادامه و استمرار داشته باشد و همگان در برکات این برنامه عام و پیام های آن بهره مند شوند و به مقصد بزرگ حضرت سید الشهداء علیه السلام که نجات بشریت از جهالت و حیرت ضلالت و اعلای کلمه اسلام و امر به معروف و نهی از منکر است آشنا و صمیمانه و مخلصانه عامل و وفادار باشند.

## **حضرت امام صادق علیه السلام**

### **علت تسمیه امام صادق علیه السلام به رئیس مذهب شیعه**

111. در یکی از کلاس های درس، استاد ما فرمودند: این که امام صادق علیه السلام را رئیس مذهب شیعه گویند اشتباه بوده و از دو گروه صادر شده است: اول از سوی مخالفان شیعه که خواهند بگویند بین معارف نبوی تا معارف شیعه فاصله زیادی هست و گروه دوم شیعیان هستند که نسبت به حقیقت جاهل بوده و از روی عرف و به تبع دیگران چنین حرفی زنند، رئیس مذهب ما پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و بعد امام علی علیه السلام باشند نه امام صادق علیه السلام. از حضرت تعالی تقاضا دارم این مطلب مهم را به طور شفاف و قابل فهم تبیین فرمایید.

ج. با تقدیر از توجه آن استاد عزیز، عرض می شود حضرات ائمه علیهم السلام همه عالم به احکام و دارای مقام امامت و فضایل دیگر بوده اند، ولی این که مذهب شیعه را مذهب جعفری می گویند برای این است که تا زمان حضرت امام صادق علیه السلام به واسطه تسلط سیاستمداران و زمامداران ستمگر، فرصت نشر علوم و معارف اسلام و تربیت شاگرد، آن طور که برای ایشان فراهم شد، برای

امامان قبل از ایشان فراهم نگردید.

بنابر این ایشان از موقعیت و فرصت، حداکثر استفاده را فرموده، علوم و معارف اسلام را تعلیم و تدریس فرمودند و شاگردان بزرگی تربیت کردند که هر کدام از علمای بزرگ اسلام به شمار می روند؛ از آن موقع، شیعه و پیروان آن حضرت را جعفری گفتند و بعد هم این لقب بر شیعه باقی ماند و امامان بعد هم آن را منع فرمودند چرا که غرض همه، ترویج دین و هدایت مردم بود؛ همه راستگو بودند و همه مردم را به يك راه که یگانه راه راست است - هدایت فرمودند.

### **حضرت امام کاظم علیه السلام**

#### **کیفیت و مدت زندان امام موسی کاظم علیه السلام**

112. آیا زندان بان ها، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را مورد ضرب و شتم قرار می دادند؟ مدت حبس آن بزرگوار چند سال می باشد؟

ج. به طور قطعی معلوم نیست و در دعا است «المعذب فی قعر السجون» اما محتمل است برای این که می خواسته اند از آن حضرت اعترافاتی بگیرند و حضرت امتناع می فرمودند، آن بزرگوار را مورد شکنجه و آزار قرار می دادند، و در رابطه با مدت زندانی بودن آن بزرگوار، اختلاف وجود دارد و نمی توان به طور قطع، مقدار آن را معین نمود.

#### **معارف مهدوی**

#### **معرفت امام زمان علیه السلام**

113. شناخت امام عصر علیه السلام چه حکمی دارد؟

114.

ص: 131

در صورت وجوب، از چه راهی باید اقدام کرد؟

ج. بدون شك، معرفت امام زمان و ولی عصر بر حسب دلایل محکم عقلی و روایات معتبر و از جمله حدیث معروف بین الفریقین

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (1)

یکی از مهمترین مسائل اسلامی و اعتقادی است که در تمام ادوار و اعصار مورد توجه بوده و علماء اعلام پیرامون آن کتاب ها و تألیفات ارزنده ای دارند. معرفت امام، امان از ضلالت و گمراهی، و موجب تقرب به خداوند متعال و ترقی و کمال نفس است، و بدون معرفت امام و ولی امر، هیچ طاعت و عبادتی مقبول نیست. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به جلد دوم کفایة الموحدین و نیز کتاب امامت و مهدویت اینجانب مراجعه نمایید.

### توارث در ولایت

115. بعضی از جوانان می گویند: اعتقاد به این که حضرت مهدی علیه السلام حتماً باید از نژاد حضرت محمد صلی الله علیه و آله باشد نوعی نژادپرستی است. به نظر شما در برابر این شبهه بهترین جواب چیست؟

ج. ما معتقدیم حضرت مهدی علیه السلام از اولاد حضرت محمد و حضرت علی و حضرت فاطمه زهرا علیهم السلام و از نسل ابراهیم و اسماعیل می باشند چنان که حضرت محمد و سایر انبیاء ابراهیمی، همه از اولاد حضرت ابراهیم خلیل هستند نه این که شرط نبوت از نسل ابراهیم بوده باشد، و به عبارت دیگر پیغمبران و امامان، فرزندان ابراهیم نیستند و یعقوب و یوسف و داود و سلیمان و موسی و عیسی و زکریا و یحیی و خاتم الانبیاء محمد مصطفی و علی مرتضی تا حضرت مهدی علیهم السلام از نسل ابراهیم می باشند، نه این که فرزندان ابراهیم،

ص: 132



پیغمبر و امامان می باشند.

در قضیه اولی، هر پیغمبر و امامی فرزند ابراهیم است و در قضیه ثانیه، هر فرزند ابراهیم، پیغمبر و امام می باشد و آنچه حق است قضیه اولی است و اگر این اشکال را اشکال بگیریم به قضیه ثانیه وارد است.

دقت شود در اینجا آنچه موضوع قضیه است، پیغمبر و امام و مهدی و صاحب الامر و منجی است و فرزند رسول الله و علی و فاطمه محمول است.

در عین حال مهدی از اولاد رسول الله و صاحب آن اسامی و حسب و نسب مشهور است.

و سخن دیگر این که این معانی و شئون مقدسه را که به شخصیت معنوی و بعد روحانی ارتباط دارد به نژاد و جهات صوری و ظاهری نباید قیاس کرد، در این شئون فاصله بین اشخاص و انسان ها و ملائکه و انبیاء بسیار است و گاهی تا آنجا می رود که جبرئیل هم از سیر و همراهی با رسول خدا باز می ماند و می گوید:

«وَلَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَأَحْتَرَفْتُ» (1)

این سؤال، قیاس معقول به محسوس و باطن به ظاهر و حقیقت به مجاز و معنی به صورت و روح به جسم است و مطلب بالاتر از این حرف ها است.

### اعتقاد به وجود امام عصر علیه السلام

116. اعتقاد به منجی چه ضرورتی دارد؟ آیا اگر کسی این گونه اعتقادی نداشته باشد، خللی در زندگی معنوی و ایمانی او به وجود می آید؟

ج. اصل اعتقاد به منجی آخر الزمان، مثل اعتقاد به امامت و اعتقاد به ملائکه و

ص: 133

اعتقاد به آنچه در قرآن کریم و روایات متواتره از آن خبر داده شده از ایمان است و از شعب ایمان به غیب است.

اعتقاد به وجود خلیفه الله و حجة الله در هر زمان و خالی نماندن زمین از وجود حجت خدا، عقیده ای است که بر حسب تفاسیر معتبر از آیات متعدد قرآن کریم و روایات کثیره ثابت و مسلم است. امیرالمؤمنین علیه السلام برحسب روایت صحیح که در نهج البلاغه نقل شده و شیعه و اهل سنت آن را نقل نموده اند می فرماید:

«اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَامًا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَامًا خَائِفًا مَعْمُورًا»<sup>(1)</sup>.

اصل وجود حجت و امام در هر عصر و زمان- که در حال حاضر غایب است و در آخرالزمان هر وقت خدا اراده می فرماید ظهور می فرماید-، ضرورت دارد و تعبیر به منجی و مصلح از آن حضرت در لسان ما برای اعمال و انقلاب بزرگی است که به وسیله آن حضرت اتفاق می افتد و جهان پر از عدل و داد و علم و برکت می گردد.

اراده الهی بر این امر تعلق گرفته چنان که بر خلقت آسمان ها و زمین و بعث انبیاء و رسل تعلق گرفته است. این ضرورت و اعتقاد به آن، از شعب ضرورت خلقت و کل عالم و مخلوقات زمینی و آسمانی و کهکشان ها و عرش و کرسی است که ایمان به این که همه مخلوقات خدا هستند و خداوند خالق همه است امری ضروری و انکار ناپذیر است.

در اینجا مطالب عالیه مهم بسیاری است که مجال طرح آنها نیست. اعتقاد به منجی یعنی حجت عصر و امام غائب بر حسب قاعده ی لطف، مثل اعتقاد به نبوت و لزوم بعثت انبیاء حاصل است و اقتضاء اسماء الحسنی مثل الرحمن،

ص: 134

### توصیه هایی در تقویت اعتقاد به حضرت حجت علیه السلام

117. مدتی است اعتقاد نسبت به وجود حضرت صاحب الزمان علیه السلام کمرنگ شده است. خواهش کنم مرا راهنمایی کنید؟

ج. امر آن حضرت مانند آفتاب، روشن و آشکار است. شاید نتوان در اسلام قضیه ای پیدا کرد که مشهورتر از قضیه ی آن حضرت باشد. قضیه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در صدر اسلام، قضیه ای فوق العاده ضروری و واضح است.

علامه مجلسی در جلد سیزده بحار بیش از پنجاه آیه (و می گویند 130 آیه) در شأن حضرت مهدی آورده است. روات اسلام از سنی و شیعه بیش از هزار روایت برای حضرت نقل کرده اند. صفتی که پیامبر اسلام به حضرت مهدی داده است و سایر ائمه نیز فرموده اند چنین است:

«يَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»<sup>(1)</sup>

پروردگار عالم به دست او زمین را پر از عدالت می کند چنان که پر از ظلم شده باشد.

این روایت قطعاً از متواترات است. زیرا بیش از سیصد روایت دارای این جمله است. افرادی که قبل از غیبت و بعد از غیبت به خدمت ایشان رسیده اند کم نیستند، افرادی عادی هم نیستند و نمی توان انکارش نمود. در عصر ما هم بعض کسانی بوده اند که خدمت آن بزرگوار شرفیاب شده اند و برای حقیر، تشرف آنان ثابت است.

ص: 135

هیچ کسی از سنی و شیعه منکر این نیست که قضیه حضرت قضیه ای است که پیامبر از او خبر داده است و او است که پرچم اسلام را روی کره زمین افراشته می کند و عدالت سرتاسر جهان را فرا می گیرد.

شما جهت تکمیل معارف دینی از کتاب نوید امن و امان و منتخب الاثر حقیر استفاده نمایید. ان شاء الله خداوند شما را از یران و منتظران حقیقی آن حضرت قرار دهد.

### نیاز به امام برای بیان دین

118. اگر پیامبر تمام احکام اسلامی را در زمان حیاتشان بیان ننموده‌اند که رسالت شان ناقص است و این بر خلاف عقیده شیعه است، و اگر بیان ننموده‌اند و احکام کامل به مسلمین رسیده است، دیگر چه نیازی به وجود امام است که از طرف خدا احکام را به مردم بگوید؟

ج. رسول خدا صلی الله علیه و آله رسالت خود را به تمام و کمال انجام داده و خداوند متعال هم او را تقدیر نموده است و در بیان احکام و سایر مسائل دینی آنچه که در زمان خود آن حضرت مطرح بوده به امت بیان فرمودند و آنچه را که تا قیامت لازم می شود به امیرالمؤمنین علی علیه السلام تعلیم فرمودند و امت را به امام ارجاع دادند و فرمودند:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأُيُوتِهَا فَمَنْ أَرَادَ مَدِينَةَ الْعِلْمِ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا»<sup>(1)</sup>

و هم چنین هر يك از امامان، یکی پس از دیگری تا قیامت عهده دار این ابلاغ هستند.

ص: 136

### سندیت و تواتر روایات ولادت امام علیه السلام

119. در کتب روایی، احادیث زیادی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده که بیانگر داستان ولادت امام زمان و حضور آن اصحاب در صحنه ی ولادت آن حضرت است. روایات حکیمه خاتون و ابوالادیان و غیره نمونه‌هایی از این روایات هستند.

با توجه به این که بسیاری از این روایات از لحاظ صحت سندی، دارای اسناد ضعیفی هستند چرا که بعضی از راویان این احادیث یا مجهول و مهمل هستند، یا متهم به ضعف و غلو و کذب شدند، و نیز با توجه به این که از نظر دلالت متنی بسیاری از این روایات با همدیگر تناقض دارند، آیا می توان ادعای تواتر اجمالی یا معنوی ولادت امام مهدی عجل الله فرجه الشریف را از این روایات ضعیف الاسناد و ضد و نقیض اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام کرد؟

ج. اولاً در اعتبار حدیث و صحت اعتماد و عدم اعتماد بر آن، تقسیمی که به آن اشاره کرده اید تقسیمی است که بر حسب اصطلاح متأخرین از علماء رجال و اسناد عنوان شده و نظر به نفس حال راوی است، نه این که معیار و میزان کلی در رد یا قبول روایات و حکم به اعتبار یا عدم اعتبار آن باشد و قرائن و شواهد دیگر را که قوی تر از این اصطلاح است و مورد قبول و معمولاً به عرف است و اصل در اعتبار اسناد است در نظر نگرفته باشند. بر این اساس قویم گاه حدیثی به

این اصطلاح مخترع صحیح شناخته می شود، در حالی که با آن اصطلاح مقبول و عرف پسند مردود و فاقد حجیت و اعتبار است، و به عکس حدیثی را که به این اصطلاح ضعیف می گویند بر اساس میزان معمولاً به بین القدماء که میزان عرف پسند در همه از منہ و امکانه و نزد هر عرف است، واجد حجیت و در کمال صحت و اعتبار است.

بنابر این اگر حدیثی را اجله و بزرگانی، مثل کلینی و صدوق و فضل بن شاذان با سند عالی روایت کرده باشند، دلیل بر اعتبار آن حدیث و وجود شواهد معتبر بر صدور آن در نزد آن بزرگواران است. و در این موضوع و اخبار شخص حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از ولادت فرزند عظیم الشان عزیزش چندین روایات متعدد وجود دارد و ضعیف شمردن آنها بر حسب این اصطلاح متأخر، مضرّ به اعتبار و صحت احتجاج به آنها نیست.

و ثانیاً: از روایات و احادیث شریفه که دلالت بر ولادت حضرت بقیة الله ارواح العالمین له الفداء دارند از شخص پدر بزرگوار ایشان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در حدود چهل حدیث در کتاب منتخب الأثر روایت نموده ایم که تواتر معنوی به این روایات ثابت می شود اگر چه فرضاً اسناد آنها بر حسب این اصطلاح متأخر ضعیف شمرده شود، زیرا همه و هر يك از آنها محتمل الصدور است و معنی ضعیف، مقطوع الکذب نیست و تواتر معنوی این روایات قطعی و حتمی است.

و ثالثاً: شمار زیادی از این روایات هر يك بنفسه معتبر و علم آور و اطمینان بخش است و به هر کدام استناد جایز و عرف پسند و عقلانی است و شك در آن شك در مبانی محکمی است که عقلاء بر آن اتفاق دارند و موضوعات مهم از تاریخ و غیره را به آن اثبات می نمایند، از جمله این روایات در کتاب

منتخب الاثر این احادیث است. «حدیث شماره 281، 561، 564، 566، 641، 786، 791، 794، 796، 798، 799، 801، 806، 808، 810، 811، 812، 814، 815، 816 و 830»

از این روایات هر کدام به تنهایی بشارت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به ولادت فرزند عالیقدرشان، موعود انبیا ثابت می شود. خلاصه، امر آن حضرت مانند آفتاب روشن و آشکار است.

«ثبتنا الله على القول الثابت بامامته و جعلنا من المنتظرين لظهوره و ايامه والمتمسكين بولايته في غيبته بحقه و بحق آبائه الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين»

### **عمر حضرت مهدی علیه السلام**

120. عمر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چند سال است؟

ج. بر حسب احادیث معتبر آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف در سال 255 هجری قمری متولد شده اند و تاکنون 135] حدود 1177 سال از عمر شریفشان می گذرد و نهایت عمر ایشان را خداوند متعال می داند.

### **محل زندگی و خانواده امام زمان علیه السلام**

121. آیا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دارای همسر، فرزند و منزل می باشند؟ در صورت داشتن، آیا آنها نیز غایب اند؟ آیا محلی به نام جزیره خضرآباد وجود دارد؟

ج. محل زندگی آن بزرگوار ارواحنا فداه به طور یقین برای ما معلوم نیست، ولی

ص: 139

از بعضی نقل ها استفاده می شود که آن بزرگوار همسر و فرزند دارند، و حکایت جزیره خضراء همان است که در کتاب هایی، مانند النجم الثاقب مرحوم نوری تَوَرَّ اللهُ ضریحه آمده است.

## نام و القاب امام زمان و احکام آن

### تصریح به نام امام زمان علیه السلام

122. بردن نام عصر علیه السلام «م ح م د» چه حکمی دارد و بهتر است نام حضرت به چه شکل برده شود؟

ج. ظاهر اخبار کثیره، حرمت تصریح به اسم و کنیه ی آن حضرت در عصر غیبت است و در خصوص بعض ادعیه که تصریح شده است، رعایت احتیاط این است که خواننده خود شخصاً دعا را بخواند و روایات نهی از تسمیه را می توانید در منتخب الاثر ملاحظه نمایید؛ حدیث شماره 280، 291، 550، 552، 560، 574، 621، 653، 806 و 810. بنابر این باید به ذکر القاب شریفه آن حضرت اکتفا شود.

### قیام در هنگام شنیدن نام امام زمان

123. قیام کردن در هنگام بردن نام مخصوص امام عصر علیه السلام چه حکمی دارد؟

ج. واجب نیست، ولی بر حسب روایات و سیره ای که برقرار شده، این کار، تجلیل و تعظیم از آن حضرت می باشد و مطابق بعضی روایات دست بر سر گذاشتن تأسی به حضرت امام رضا سلام الله علیه است [136]، مع ذلك قیام نکردن در



بعضی مواقع که مشعر بر بی احترامی باشد جائز نیست؛ به روایت 1243 و 1244 منتخب الأثر ج 3 مراجعه نمایید.

### وجه تسمیه به ابصالح

124. چرا به حضرت مهدی علیه السلام کنیه «ابصالح» داده اند؟ و آیا این کنیه به لحاظ پسر بزرگ حضرت است؟

ج. در کنیه شرط نیست که شخص مکتبی به آن، صاحب فرزند باشد یا به آن اسم فرزندی داشته باشد، بلکه به مناسبات دیگر هم کنیه معلوم می‌کرده اند بلکه از همان زمان ولادت برای فرزندان اسم و کنیه و لقب بر می‌گزیده اند.

### دوران غیبت و انتظار

#### فواید غیبت

125. به نظر شما امامی که پیدا نیست و هیچ فایده‌ای برای ما ندارد و امر غیبتش باعث شود افرادی پیدا شوند و به بهانه این که با امام زمان ارتباط دارند و ... سوء استفاده‌هایی نمایند. بفرمایید فایده‌ی امام غایب چیست؟

ج. اجمالاً عرض می‌شود که وجود مبارك امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که واسطه‌ی فیض الهی هستند هرچند در پرده غیبت قرار دارد، ولی منشأ خیرات و برکات فراوان برای عامه مخلوقات و به طور ویژه برای شیعیان و مؤمنین حضرت می‌باشد.

در حدیث معروف است که همان طور که مردم از خورشید پشت ابر منتفع

ص: 141

می شوند، از وجود امام زمان خود در زمان غیبت بهره مند هستند. (1)

ایشان برای گشایش در امور مؤمنین دعا می فرمایند و در حدیثی از ناحیه مقدسه می باشد که:

«إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ» (2)

ما شما را از یاد نمی بریم و پیوسته به حال شما توجه داریم.

البته هرچند ما از فیض نعمت رهبری و هدایت ظاهری حضرت محروم هستیم ولی ایشان به وظایف امامت کاملاً عمل می فرمایند. بنابراین استقرار نظام کائنات وابسته به وجود حجت خدا می باشد. در هر حال وظیفه همگان، دعا برای تعجیل در فرج امر آن حضرت می باشد که خداوند متعال آن را نزدیک بفرماید.

### وجوب انتظار

126. طبق روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام رسیده است فرموده اند که مردم در عصر غیبت باید منتظر باشند. این وجوب چه نوع وجوبی است؟

ج. بلی. طبق بعض روایات مثل روایتی که در ذیل می آید انتظار واجب است:

«عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِ بْنِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ أَوْ الْمَهْدِيِّ أَوْ غَيْرِهِ؟ فَأَبْتَدَأَنِي فَقَالَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يَنْتَظَرَ فِي غَيْبَتِهِ وَيَطَاعَ فِي ظُهُورِهِ» (3)

ص: 142

1- 137. (1). امالی شیخ صدوق، مجلس 34.

2- 138. (2). بحار الانوار؛ جلد 53، باب 31.

3- 139. (3). بحار الانوار؛ جلد 51، باب 9..

شیعه باید منتظر فرج باشد مثل هر جریان و برنامه و امر مهم خوبی که در زندگی انتظار آن را می کشد باید بیشتر و بیشتر فرج آن حضرت را که پایان بخش دوره های ظلم و جهالت و عصر خلاصی و نجات است انتظار داشته باشد. البته هر چه التزامات دینی و تعهدات مذهبی و عمل برای تحقق مقاصد و مطالب آن حضرت بیشتر باشد این حال انتظار از او ظاهرتر می باشد. در این موضوع به کتاب اینجانب (انتظار، عامل مقاومت و حرکت) مراجعه فرمایید.

### وظیفه در عصر غیبت

127. وظیفه مؤمنان در زمان غیبت امام زمان علیه السلام چیست؟

ج. وظیفه مؤمنین در زمان غیبت و حضور، اطاعت از دستورات دینی و سرلوحه قرار دادن تقوی در زندگی است. بلی، در زمان غیبت دعا برای تعجیل ظهور آن حضرت و صدقه دادن برای سلامتی آن بزرگوار و انتظار مقدم مبارکش و شب و روز به یاد آن حضرت بودن از وظائف مهمّه در عصر غیبت است.

### زمینه سازی برای ظهور

128. آیا زمینه سازی برای ظهور حضرت حجت علیه السلام يك تکلیف شرعی است؟

ج. ظهور تحت شرایط غیر ارادی مؤمنان است و مؤمنان باید با دفع ظلم و فساد تا می توانند مبارزه کنند و عدالت خواه و ظلم ستیز باشند، ولی حوادث و سیری که بشریت دارد موجب غلبه جهل و ظلم می شود و به عنایت الهی یا ظهور امام، مؤمنان عزیز و آیین باطل مغلوب و حکومت جهانی اسلام مستقرّ می شود.

بنابراین معنای درست زمینه سازی برای ظهور حضور شخصی و آمادگی برای نصرت حقّ و یاری امام علیه السلام است. این که هرکسی به عنوان زمینه سازی ظهور تکلیف خاص دارد در روایات به نظر نرسیده است، بلکه همه باید در عصر غیبت- که عصر امتحانات متعدّد و شدید است- در حفظ دین خود و التزام به احکام اسلام و تعهدات ولائی ثبات قدم خود را حفظ کنند، و در هیچ شرایطی در عمل به وظایف شرعی کوتاهی ننمایند و برای یاری و نصرت آن حضرت حضور کامل داشته باشند.

بر حسب روایات، ظهور در شرایط فتنه های خاص و تجاهر به معاصی و شیوع منکرات و اندراس اسلام و غلبه باطل و پر شدن عالم از ظلم و جور واقع می شود و بشریت نجات می یابد و آن منجی الهی ظهور می کند.

معارف دین ؛ ج 3 ؛ ص 157

ینه سازی به این است که هر کس در عمل چنان باشد که در شمار 313 نفر اصحاب خاص آن حضرت یا ده هزار نفری که در روایات است محسوب شود، و همه برای نیل به این موقعیت عمل کنند و در یاری دین خدا ثبات قدم و استقامت نشان دهند، هویت دینی و اسلامی را حفظ کنند و هجوم های دین ستیز و حملاتی که به اسلام می شود آنها را سست و ضعیف نسازد.

هر کس باید مراقب خود باشد که از همکاری با اهل باطل پرهیز نماید و خود را و تا حدّی که بتواند دیگران را حفظ کند. زمینه سازی برای ماندن در خطّ برای ایستادگی در امتحانات، برای رنگ نباختن و به هویت کامل دینی باقی ماندن معنی درست زمینه سازی برای ظهور و انتظار است.

### صحت اخبار "امان"

129. آیا اخبار "امان" معتبر می باشند و در صورت اعتبار، بفرمایید چگونه امام، موجب بقاء ارض و امان آن می باشد؟

130.

ص: 144

ج. موضوع این که وجود امام، امان از فنا و پایان دنیا است و زمین به وجود امام به إذن الله و تقدیره برقرار و پایدار است، بر حسب اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه من جمله اخبار امان، ثابت و مسلم است و اخباری از این امور، مانند اخبار از ملاحم و اوضاع مستقبل دنیا و تکویر شمس و انکدار نجوم و انشقاق سماء و امتداد و انبساط زمین و سیر جبال و ... فقط از طریق وحی و اخبار پیغمبر صادق مصدق قابل قبول و باور آور است و از اموری که مستقیماً با برهان عقلی قابل اثبات باشد، نیست.

و اگر صاحبان بعض مسالك و اهل علوم عقلیه یا مدعیان کشف و شهود بر حسب نگرش های خود، خصوص دخل وجود امام را در بقاء عالم ثابت بدانند و بر آن استدلال عقلی هم بنمایند، چون خارج از فهم عامه و بلکه اکثر خواص است، نیاز به اثبات مقدمات دیگر دارد، و از نظر آنهایی که در این مسالك سیر نمی نمایند و اثبات این امور را با عقل مقبول نمی شمارند، راه صواب همان اتکاء به وحی و اخبار مخبر عن الله است که وساطت و سفارش او بین الخلق و الخالق به دلیل و معجزه ثابت شده باشد.

بنابراین همین که در عالم ثبوت و واقع این موضوع امکان داشته باشد با اخبار نبی ثابت النبوة و وصی ثابت الوصایة ثابت می شود و نفس انسان مستقیم الذهن آن را می پذیرد و باور می کند. آیا عقل توانسته و می تواند از واقعه ای، مثل قتل عمار به دست فئه باغیه ده ها سال قبل خبر بدهد؟ آیا با دلیل عقلی می توان مثل وحی خبر از جنگ جمل داد؟ یا از معارضه زبیر با امیرالمؤمنین یا از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت سیدالشهداء علیه السلام و صدها وقایع غیبیه دیگر خبر داد؟ هیچ عقلی نمی تواند از این امور غیبیه خبر بدهد، ولی با خبر نبی ثابت النبوة و وصی ثابت الوصایة، پذیرفته می شود و رد آن به عنوان این که دلیل

عقلی ندارد جایز نیست.

بنابر این بر حسب این روایات معتبره و متواتره که از آن جمله در نهج البلاغه نیز از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود:

«اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لَكَ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمًّا خَائِفًا مَغْمُورًا» (1)

و محدثان بزرگ اهل سنت نیز آن را روایت کرده اند، این فایده وجود امام غایب- که وجودش امان اهل ارض است و بقاء آن وابسته به بقاء اوست- قابل انکار و تردید نیست.

اما نقض و ردّ این دلیل نقلی به وقوع جنگ ها و ویرانی ها و زلزله ها و آتش فشان ها و سیل ها و طاعون ها و وباها و امور دیگر در طول دوازده قرن بلکه چهارده قرن و بلکه در تمام ادوار و اعصار، جوایش این است که از این اخبار و احادیث، نفی کلی این حوادث که طبیعت عالم و زمین مقتضی آن است و علاوه سنت الله بر آن جاری شده است استفاده نمی شود. اینها اموری است که حتی بر حسب نظام مقرر در این عالم طبیعت، حدوث آنها طبیعی است و غرض از این که امام امان است این نیست که با وجود امام کسی بیمار نمی شود یا جنگی واقع نمی شود یا زلزله و حوادث دیگری اتفاق نمی افتد. همه ی این امور در اعصار حضور انبیاء و ائمه علیهم السلام اتفاق افتاده و بعد از این هم اتفاق خواهد افتاد.

بلکه غرض این است که امام، وجودش در بقاء ارض مؤثر است و آن گاه که زمین خالی از حجت باشد، زمین و نظامات آن بر هم می خورد.

مع ذلك چون اسرار قضا و قدر بر ما معلوم نیست، تأثیر وجود امام در منع از بروز همین حوادث طبیعی در مواردی مسلم است، چنان که اعمال مردم و خوب

ص: 146

و بد در بروز و عدم بروز این حوادث مؤثر است. و مثل دعا که دافع بلیات عمومی و خصوصی است حتی استغفار سبب نزول باران و برکات می شود و وجود سالمندان و کودکان و چرندگان نیز مانع از دفع بلا است.

چنان که در خبر است:

«إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مُنَادِيًا يَنَادِي مَهْلًا مَهْلًا عِبَادَ اللَّهِ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ فَلَوْ لَا بَهَائِمُ رُئِعَ وَ صَبِيَةٌ رُضِعَ وَ شَبَابٌ رُغِعَ لَصَبَّ عَلَيْكُمْ الْعَذَابُ صَبًّا تُرَضُّونَ بِهِ رَضًّا» (1)

مسأله فایده وجود امام را با این دید ایمانی باید بررسی کرد و در بیان این فایده هم با کسانی که به عالم غیب و قضاء و قدر الهی معتقدند حرف می زنیم.

وجود پیغمبر به صریح قرآن، امان از عذاب است. وجود قائم مقام او نیز امان است و استغفار نیز امان است:

«وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (2)

و خلاصه این فایده ای که برای وجود امام؛ چه غائب و چه حاضر باشد بیان کردیم با توجه به این معانی - که بیشتر از این در اطراف آن مجال اطاله کلام ندارم - روشن و منطقی است و کلام حکیمانه محقق طوسی بسیار محکم است (وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منّا) (3).

ص: 147

1- 141. (1). بحار الانوار؛ جلد 70، باب 137.

2- 142. (2). انفال، آیه 33.

3- 143. (3). کشف المراد؛ صفحه 285، المقصد الخامس فی الإمامة ..

131. نصرت مالی (جهاد مالی) امام عصر که در روایات فراوان تأکید شده است چه حکمی دارد؟

ج. عمل به تکالیف مالی آنچه واجب است از قبیل خمس و زکات و آنچه مستحب است از قبیل کمک به فقراء شیعه و اجراء برنامه های تبلیغی و نشر احکام و اقامه دین و احیاء امر اهل بیت علیهم السلام، همه کمک و نصرت مالی به آن حضرت است.

### **توصیه به تجلیل نیمه شعبان**

132. برای برگزاری جشن های نیمه شعبان چه توصیه و سفارشی به مسئولان دارید؟

ج. احیای امر اهل بیت علیهم السلام که در عصر غیبت، یکی از بزرگ ترین مصادیق آن، عرض ادب، ثناخوانی و دعاء برای تعجیل فرج حضرت صاحب الامر علیه السلام و زنده نگاه داشتن یاد آن امام عظیم الشان در قلوب است، از اهم وظایفی است که شیعه باید به آن ملتزم و متعهد باشد.

توقع و انتظار این است که در انجام این مراسم، در عین اهتمام به شکوه و جلال جشن ها و مجالس، مواظبت شود که در محدوده آداب و برنامه های دینی انجام گیرد و عملی که مانع از قبول این خدمات گردد، از کسی صادر نشود و جلوه ملکوتی این مجالس را حفظ نمایند.

### **ارتباط، رؤیت و مدعیان**

133. گوش دادن به صحبت های مدعیان دروغین و شرکت در مجالس آنها چه حکمی دارد؟

ج. ادعای ارتباط خاص داشتن با حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف در



زمان غیبت آن بزرگوار، کذب و دروغ است، و شرکت در مجالسی که در آن چنین ادعا می شود حرام است و مؤمنین باید بی اساس بودن چنین ادعاهایی را برای مردم بیان کنند که گمراه نشوند.

134. طرح ادعای ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف توسط اشخاص چه حکمی دارد؟

ج. اگر مقصود این است که در عصر غیبت، شخص یا اشخاص واجد این مقام باشند که بتوانند به قصد و اراده خود شرفیاب شوند، چنین رابطه ای را احدی با آن حضرت ندارد و مدعی آن را باید تکذیب نمود؛ و اگر مقصود این است که تشرف به خدمت آن حضرت به طور خلاف عادت و بدون این که تحت اختیار خود شخص باشد ممکن است یا خیر؟ جواب این است که امکان آن منتفی نیست و هر چند امکان اعم از وقوع است ولی در مواردی بعض اشخاص تشرف یافته و این امر ممکن واقع شده است.

### معنای استعجال در برخی روایات

135. منظور از استعجال در روایت ذیل چیست:

«عن عبدالرحمان بن کثیر، قال: كنت عند ابي عبدالله عليه السلام اذ دخل عليه مهزم، فقال له: جعلت فداك: اخبرني عن هذا الامر الذي ننتظر متى هو؟ فقال: يا مهزم! كذب الوقّاتون، و هلك المستعجلون و نجا المسلمون»<sup>(1)</sup>

ج. عجله، درخواست مطلب است پیش از رسیدن وقت آن و این روایات همه مربوط به عصر ائمه علیهم السلام است که اوان ظهور نبود و مسلم بود که

ص: 149

---

1-144. (1). کافی؛ جلد اول، باب کراهية التوقيت ..

وقت آن نیست، چون شرط اصل و اصل ظهور این امر، متوقف به ولادت حضرت بقیة الله الاعظم ارواح العالمین له الفداء و غیبت صغری و کبری است که هنوز ادامه دارد. مع ذلك همان مؤمنان معاصر ائمه علیهم السلام مشتاق این عصر و این دوره بودند و مردم را به آن مژده و نوید می دادند و اراده حتمی خدا را بر وقوع آن اعلام می کردند.

آنها منتظر بودند ولی مستعجل نبودند؛ هم به امر خدا و هرگونه تأخیر در این ظهور تسلیم بودند و ایمانشان بر آن استوار و محکم بود و هم آن را موکول به وقت و زمان آن که خداوند عالم به آن است، می دانستند.

### عریضه نویسی

136. نوشتن عریضه به امام زمان علیه السلام چه حکمی دارد؟

ج. نظر اینجانب در این باره مثبت است؛ می توانید به کتاب النجم الثاقب و منتهی الآمال و عبقری الحسان مراجعه نمایید.

### اماکن منتسب به حضرت ولی عصر علیه السلام

137. نظر حضرت عالی راجع به مسجد جمکران و دیگر مقامات منسوب به حضرت امام زمان علیه السلام چیست؟

ج. مسجد مقدس جمکران از مساجد و مقامات مشرفه به عنایات حضرت بقیة الله ارواح العالمین له الفداء است؛ هم از جهت اصل بناء که بر حسب نقل بزرگان حدیث از کتاب تاریخ قم و قبول اعظام علماء و اعتماد آنها بر آن، به امر حضرت بنا شده و از آن زمان تا حال خلفاً عن سلف آن را پذیرفته و شرف حضور و نماز و عبادت در آن را مغتنم شمرده اند و هم از جهت معجزات

باهره ای که در آن به واسطه توسلات به آن حضرت وقوع یافته و تشریف بعضی که اجمالاً معلوم و مسلم است و مثل تواتر معنوی است و بالجملة فضیلت و موقعیت و انتساب آن به حضرت ثابت است و این که نیز همیشه مورد توجه بزرگان از علماء بوده و خواندن نماز در آن موجب ثواب و اجر است و از سؤال و جوابی که از مرحوم استاد اعظم حضرت آیت الله العظمی بروجردی اعلی الله مقامه شد و حقیر هم حضور داشتم، معلوم شد که ایشان نماز مسجد جمکران را مستحب می دانند، چنان که در بعض مناطق دیگر نیز اماکن و مقامات مقدسه وجود دارد که همه به عنوان مقام و ناحیه مقدسه عنوان می شوند. در مسجد سهله بقعه ای است معروف به مقام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که زیارت آن حضرت در آن محل مناسب است، و نیز سرداب اشرف و اقدس سامره که حتی بعض خلفاء بنی عباس مثل الناصر لدین الله به آن معتقد بوده و معجزات بزرگ در آن دیده شده است، و هم چنین مقام معروف دیگر، مقام حضرت مهدی علیه السلام در وادی السلام است که در کشف الأستار معجزه باهره ای را- که شکی در وقوع آن نیست- نقل می نماید، و هم چنین مقام آن حضرت در حله و نقاط مشرفه دیگر نیز از این مقامات و مشاهد مقدسه است.

«رزقنا الله تعالی و ایاکم العبادة و الصلاة فیها و السلام علی مولانا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه و علی آبائه الطاهرين صلوات الله علیهم اجمعین»

### **شبهات مربوط به روایت حسن مثله جمکرانی**

138. در اینترنت، 35 اشکال به روایت حسن مثله جمکرانی وارد کرده اند و نویسنده آن با صراحت، انتساب مسجد مقدس جمکران به امام زمان

ص: 151

علیه السلام را رد کرده است. 12 اشکال از این اشکالات- که مهم ترین آنها می باشد- در ذیل آمده است. خواهشمند است جواب آنها را مرقوم نمایید:

1. در تمام منابعی که روایت حسن مثله جمکرانی نقل شده، منبع اولیه و اصلی این روایت را کتابی به نام «مونس الحزین» نوشته ابن بابویه قمی می دانند. در حالی که هیچ يك از کتب فهرست و رجال برای ابن بابویه قمی کتابی به نام مونس الحزین ذکر نکرده اند و مرحوم محدث نوری در کتاب مستدرک الوسایل جلد سوم با صراحت اعلام می کند که ابن بابویه قمی هرگز کتابی به نام مونس الحزین نداشته است؟

2. ابن بابویه قمی متوفای 381 است و داستان ملاقات حسن مثله جمکرانی (همان طور که در متن روایت تصریح شده) در سال 393 به وقوع پیوسته است. اینک این سؤال پیش می آید که چگونه ابن بابویه واقعه ای را که 12 سال بعد از وفاتش رخ خواهد داد در کتابش نقل کرده است؟ و این ادعا که شاید در نسخه برداری سبعة و ثلاثین را تسعة و ثلاثین نوشته باشند؛ تا زمانی که صرف ادعا باشد و با دلیل و شواهد و قرائن و مؤیداتی همراه نباشد مردود است.

3. حسن مثله ادعا می کند: امام زمان به من نیابت داده که زمین حسن مثله را از تصرفش خارج نموده و عایدات 5 سال کشت و زرع را از او بگیرم و در این مکان مسجد بسازم.

سؤال: توقیعی را که صریحاً ادعای رؤیت در زمان غیبت کبری را نفی کرده؛ با ادعای نیابت حسن مثله چگونه توجیه می کنید؟

4. طبق مبنایی که «راوی هر روایتی باید شناخته شده

و مورد تأیید کتب رجال باشد» این سؤال پیش می آید که غیر از کتاب مونس الحزین که وجود خارجی ندارد؛ در چه کتابی و توسط چه شخصیتی حسن مثله ی جمکرانی توثیق شده است؟

5. طبق حدیثی که می فرماید: «من أحيى أرضاً ميتةً فهي له»؛ حسن مثله جمکرانی؛ مالک زمینی که احیا کرده باید شناخته شود. پس چرا برخلاف مبنای فقهی زمین او تصرف غاصبانه می شود؟ آیا امام زمان برخلاف موازین شرعی عمل می کند؟

6. اگر این مکان آن قدر مقدس است که ثواب نماز خواندن در آن فوق نماز در مسجد النبی و مسجد الحرام است و همانند نماز خواندن در بیت العتیق است، پس چرا رسول خدا و ائمه ی هدی علیهم السلام درباره ی فضیلت نماز در چنین مکان مقدسی چیزی نگفته اند و چرا وقتی حضرت علی علیه السلام بر ایران حکومت می کرد به والی خود دستور نداد در این مکان شریف مسجد بسازد؟

7. در متن حدیث، حسن مثله از قول امام نقل می کند که عایدات پنج سال کشت و زرع را از حسن مسلم بگیر و در این مکان مسجد بساز. در حالی که در مبانی فقهی گفته شده: «الزرع للزارع ولو كان غاصباً» مالک زمین مغصوبه حق اجرت زمین مغصوبه را دارد نه تمام عایدات آن را!

8. در متن روایت است که امام می فرماید: به حسن مسلم بگو پنج سال است داری در این زمین کشت و زرع می کنی و من غله و محصولت را تخریب می کنم. باز آمدی این جا کشت و زرع کردی؟ سؤال این است که اگر این محصول مال حسن مسلم است تخریب آن

ظالمانه است و اگر مال خود امام زمان است، تخریب آن اسراف و جاهلانیه و خلاف شرع است و از همه مهم تر آن که امام زمانی که تمام محصول 5 ساله را تخریب کرده، دیگر چه حقی به گردن مالک دارد که بگوید عایدات و غله ی این پنج سال را بده تا با آن مسجد بسازیم؟

9. امام می فرماید: به حسن مسلم بگو: به خاطر این که این زمین را غصب کردی دو تا پسرهایت جوانمرد شدند و تو هنوز عبرت نگرفتی و دوباره آمدی و در زمین من کشت و زرع کردی؟ اینک این سؤال پیش می آید که: چرا کسانی که آن سرزمین پهناور و آباد فدک را غصب کردند پسرشان جوانمرد نشد اما این کشاورز بدبخت جمکرانی با کشاورزی روی این چهارمتر زمین موات جمکران به این مصیبت دچار شد؟

10. مسجد النبی که زمینش ملك شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و به گفته پیامبر باغی از باغ های بهشت است و هم اکنون مدفن رسول خداست، مسجدی که بیش از ده سال پیش نماز آن رسول خدا و علی مرتضی علیهما السلام بوده و بیش از دویست سال عبادت گاه ائمه ی اطهار بوده است. چرا ثواب فضیلت نماز خواندن در چنین مسجد با شرافتی (طبق حدیث رسول خدا بیش از هزار برابر یعنی) يك درصد مسجد الحرام است؟ اما نماز در مسجد جمکران معادل نماز در بیت العتیق است و مافوق مسجد الحرام و حدود صد برابر مسجد النبی است؟

11. چرا امام به حسن مثله می گوید: گوسفندی با این مشخصات در گله جعفر کاشانی است آن را خریداری

کن و پول آن را از اهالی جمکران بگیر و اگر پول آن را ندادند، خودت پول آن را بده. در حالی که وقتی حسن مثله اقدام به خرید گوسفند می کند معلوم می شود این گوسفند تازه از زیر ساق عرش الهی به گله جعفر کاشانی هبوط کرده و مالکی ندارد و در عمل برای تهیه آن نیازی به تهیه پول نبوده که امام زمان به فکر تهیه پول خرید آن باشد؟

12. امام به حسن مثله دستور می دهد: گوسفند را فردا شب در همین مکان (مکان مسجد جمکران) ذبح کند. اینک این سؤال پیش می آید که با وجود آن همه روایاتی که از ذبح گوسفند در شب نهی کرده است، چرا امام بر خلاف نهی معصومین علیهم السلام چنین دستوری می دهند؟

ج.

«الحمد لله الذى هدانا لهذا وما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله و الصلاة و السلام على رسول الله و آله آل الله»

با تشکر و تقدیر فراوان از توجه جنابعالی به تحکیم اساس ایمان افراد، مخصوصاً نسل جوان که شور و شوق آن ها به امور ولایتی مخصوصاً ولایت حضرت بقیة الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفدا روز به روز بیشتر می شود، در جواب مشروحه علی رغم مشاغل و وظایف متراکم، اشعار می دارد:

مسجد مقدس جمکران از مشاهد شریفه و مقامات مشرفه به شرف انتساب به حضرت بقیة الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفدا می باشد، و علاوه بر حکایت معروفه از حسن مثله جمکرانی، شواهد و کرامات و بعض تشرفات نیز به طور خاص این انتساب را اثبات می نماید.

ص: 155

لذا تردید در مضمون حکایت حسن مثله بی مورد است و اشکالات و شبهه‌ها ضعیف است و ایرادسازی و اشکال پردازی تا حد 35 اشکال، دعوی‌ای غریب است و آن را نمی‌توان ساده و بدون غرض شمرد، مخصوصاً دشمنان و منکران مهدویت که می‌بینند روز به روز بر ظهور و جلوه و اقبال مردم به حضور و عبادت در این مسجد افزوده می‌شود و از مراکز مهم احیاء امر اهل بیت علیهم السلام و افشاء بطلان مدعیان مهدویت، خصوصاً فرقه بابی‌گری و بهایی‌گری است که چون در برابر این توجه عمومی محکوم و برانزوا و انقضایشان افزوده می‌شود، به دست و پا افتاده و اشکال پردازی و شبهه‌سازی می‌نمایند.

چنان که شنیده‌ام یکی از دستوراتی که به بهایی‌ها داده شده، این است که برنامه‌های جشن نیمه شعبان را مخصوصاً در مسجد جمکران - که باید نمایش خلوص و توحید و بندگی و تعفف و پرهیز از مناهی و ملامتی باشد - به برنامه‌های لهوی و پای‌کوبی و دست‌زدن آلوده سازند.

از سستی و ضعف این اشکالات دوازده‌گانه، سستی بقیه اشکالات هم معلوم می‌شود. اینک جواب به این 12 شبهه:

1. تشکیک در وجود کتابی به نام (مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین) با توجه به این که در تاریخ قم، واقعه را از کتاب مونس الحزین که از مصنفات صدوق علیه الرحمة است نقل نموده، برای اثبات وجود چنین کتابی از صدوق علیه الرحمة کافی است.

و مجرد این که مرحوم حاجی نوری به آن دست نیافته، مجوز نفی آن نیست. ایشان و غیر ایشان به مصنفاتی دیگر از صدوق هم دست نیافته‌اند، مثلاً کتاب مدینة العلم ایشان در کجا است و چرا در يك کتابخانه، نسخه‌ای از آن نیست؟ عدم اطلاع بعد از هزار سال دلیل بر عدم ورد قول شخصی که معاصر صدوق



بوده است نمی شود. اصلاً این خلاف سیره عقلا است که عدم اطلاع شخصی را در قبال دعوی اطلاع شخص دیگر قرار دهیم و معارض فرض کنیم.

معلوم است کتاب (مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین) - چنان که از اسمش معلوم است - کتابی مهم در اصول دین و مورد مراجعه علماء بوده است.

مرحوم حاجی نوری که خود این حکایت را در النجم الثاقب و جنة المأوی نقل نموده است به آن اعتماد و احتجاج کرده است، چگونه می گوید: ابن بابویه هرگز کتابی به نام مونس الحزین نداشته است. ظاهر این است که قبل از اطلاع او از تاریخ قم بوده است.

به هر حال این موضوع که اصل این حکایت در کتاب های معتبر پیشینیان و قدماء علماء قم نقل شده، انکارناپذیر است و عدم وجود آن در عصر ما و متأخرین، مثل عدم وجود صدها و بیشتر کتاب از محدثین، دلیل بر عدم وجود آنها نیست.

2. راجع به اشتباهی که در تاریخ وقوع این واقعه دیده می شود امر بعیدی نیست. نظائر آن متعدد دیده می شود و شاهد اشتباه، همان تاریخ وفات صدوق است. برداشت اهل نظر از این اشتباه، اخذ به همان تاریخ صحیح است، نه ردّ اصل خبر و حکایت.

3. راجع به توقیع شریف مفصل در برخی از کتاب ها جواب داده ایم که مقصود از آن، اعلام وقوع غیبت کبری و ختم نیابت خاصه است و نه نفی دیدار و تشرف علی سبیل الاتفاق.

4. حسن مثله جمکرانی چنان که از متن حکایت استفاده می شود متهم به کذب و افتراء نشده و ادعاء او مقبول واقع شده و مسجد در این مکان بنا شده است و از آن زمان تا حال مسجد برقرار بوده است.

5. اشکال کننده خودش را در موضعی قرار می دهد که انگار از سابقه زمین این مسجد و این که محیة بوده یا ممت و ید حسن مثله بر آن بر حسب احیاء شخص خودش بوده است، اطلاع کافی دارد و اسناد زمین را در اختیار دارد و بنابراین تصرف حسن مثله در آن به موجب احیاء بوده است و امام زمان علیه السلام مورد سؤال واقع می شود که چرا بر خلاف مبنای فقهی، تصرف احیاء کننده زمین را تصرف غیر مالک شمرده اند، در حالی که از حکایت معلوم است که زمین ملک شخصی نبوده و ظاهراً وقف بوده و در بین مردم هم این سابقه مطرح بوده است.

6. این ایراد بسیار عجیب است. اولاً ثواب های کلان در مورد مستحبات بسیار است و باب وسیعی است و به مسأله تفضل حضرت احدیت عز اسمہ ارتباط دارد که الله اعلم حیث يجعل عنایاته و لایسئل عما یفعل و هم یسألون.

تبلیغ احکام به وسیله شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنچه مربوط به اصول و اساس دین بود، انجام گرفت و در بسیاری از فروع، ائمه طاهرین علیهم السلام بین آن حضرت و مردم واسطه تبلیغ بودند که در طی حدود سه قرن انجام شد. می گوید: چرا وقتی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر ایران حکومت می کرد به والی خود دستور نداد که در این مکان شریف مسجد بسازد، مثل این است که اصلاً از تاریخ بی اطلاع هستند و نمی دانند که امیر المؤمنین علیه السلام در مرکز حکومت اسلامی با چه مشکلات و معارضانی روبه رو بود و چه تکالیف بسیار سنگینی بر دوش آن حضرت بود که نوبت به ایران و جمکران و مسجد جمکران نمی رسید. او باید تا حدی که ممکن بود در مکه و مدینه، بدعت ها و تحریفاتی را که واقع شده بود از میان بردارد و مردم را به اسلام ناب بازگرداند، اما نگذاشتند. جنگ جمل و صفین و خوارج نهروان و ناکثین و قاسطین و

مارقین، طلحه و زبیر و عایشه و معاویه و خوارج، راه را بر سر اصلاحات و اقدامات آن حضرت بستند؛ وضع طوری بود که فرمود:

«لَوْ قَدِ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ»<sup>(1)</sup>

می گویند: چرا به ایران نپرداخت و چرا در جمکران در این مکان مسجد نساخت. تعجب است این چه استبعاداتی است که با آن، کسی قداست مسجد جمکران را نفی نماید.

برخی ناآگاهان شبیه این چراها را نسبت به شخص حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله بلکه نسبت به خداوند متعال هم می گویند و بالاخره در تکوینیات هم می گویند.

7. عایدات پنج ساله کشت و زرع زمین، همان اجرة المثل زمین است که باید حسن مسلم بپردازد؛ چه زراعتی شده باشد و چه نشده باشد و با مسأله «الزرع للزارع» معارضه ندارد.

8. در مسأله تخریب زراعت، مقصود مباشرت شخص حضرت در تخریب نیست و ظاهراً مقصود، بیان اثر وضعی کار او است که با اشتغال ذمه او به مال الاجاره زمین منافات ندارد و یا تخریب ظالمانه باشد. انصافاً این بررسی ها بسیار عوامانه است.

9. این ایراد هم مثل ایراد هشتم عامیانه است. مسأله آثار وضعی اعمال از مسائل دقیقی است که احاطه بر تمام آن برای بشر فراهم نمی شود. بسا مواردی که در نظر ظاهربین، تبعیض است و در واقع، لازم خصوص آن عمل است. بسا در يك مورد، يك فرد مؤمن مبتلا به مرگ فرزندی، مصداق هر که در این بزم

ص: 159

مقرب تر است می شود، در حالی که فردی با داشتن فرزندان متعدد و اعمال زشت زحمتی نمی بیند و مصداق *إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ* [146] می باشد.

در اینجا شرایط و مقتضیات خاص است که بسا می شود آنچه در ظاهر ضرر دیده می شود خیر واقعی است و این بحث با بحث ما از دو مقوله است.

10. مسأله ثواب و عقاب نیز از اسرار و پر از نکته ها و جوانب است و گاه ممکن است ثواب متعارف يك عمل مستحب از عمل واجب بیشتر باشد یا از این جهت که وجوب آن مانع دارد یا از آن جهت که واجب به واسطه ذات خودش مورد رغبت مردم است ولی مستحب چنان نیست بلکه باید با تشویق و بیان ثواب، اشخاص را به آن شایق نمود. به هر حال مقوله ها را نباید مخلوط کرد تا بررسی ها دقیق و از روی معرفت انجام شود.

11. این که این گوسفند از زیر ساق عرش الهی به گله جعفر کاشانی هبوط کرده در حکایت نیست، اما اصل دستور در حکایت آمده است و ظاهراً دستور صوری است و یا امر به آمادگی برای خریداری است، نظیر اوامر امتحانیه یا امر به مقدمات، مثل داستان امر خدا به حضرت ابراهیم خلیل در ذبح فرزندش حضرت اسماعیل.

12. جواب آن واضح است. کراهت در مستحبات معنایش کمتری بودن ثواب است. گوسفند صدقه را اگر روز ذبح کنند ثواب دارد، ولی ذبح آن در شب ثوابش کمتر است و اگر مصلحت مهمتری باشد، جبران آن کمبود می شود. بلی، در ذبح گوسفندی که برای صدقه نباشد، مثل آن که برای فروش گوشت آن یا مصرف شخصی باشد که فعلی مباح است، شب کراهت دارد و ارشادی است که ممکن است از این جهت باشد که اگر برای مصرف شخصی در شب نیست،

حيوان را نیاز دارند تا خواب و استراحت کند.

در پایان تذکر می دهیم که این گونه ایرادسازی در روایات و حکایات، موجب وهن و ضعف صدور روایت و حکایت نمی شود و تسلیم مؤمنان را ضعیف نمی سازد.

«جعلنا الله و اياكم من موالیه و من المنتظرین لظهوره و عجل الله فرجه و سهل مخرجه و السلام علیکم و رحمة الله».

### علم امام به زمان ظهور

140. آیا امام زمان علیه السلام از زمان ظهور خود خبر دارند یا خیر؟

ج. بر حسب ظاهر بعضی از روایات و اخبار، خبر ندارند.

### عصر ظهور و حوادث مرتبط

141. آیا ظهور امام زمان علیه السلام نزدیک است یا نه؟

ج. بدانید که برای ظهور حضرت مولی، بقية الله ارواح العالمین له الفداء زمان خاص، یعنی روز فلان از فلان ماه معین از فلان سال معین، تعیین نشده است. هرکس تعیین وقت نماید بر حسب اخبار دروغگو است، و همه علمای اعلام اعلى الله کلماتهم بر این اتفاق دارند.

ان شاء الله از منتظرین حقیقی ظهور امام زمان ارواح العالمین له الفداء باشید که متعهدانه به وظائف خود عمل می کنند و تقوی و پرهیزکاری را پیشه نموده و در دوستی آن حضرت اگر مشکلاتی هم برایشان جلو بیاید صبر می کنند که بر

حسب اخبار چنین افراد عزیزی، حزب خدا ورستگارند، خدا را فراموش نکنید و در ولایت آن حضرت ثابت قدم باشید.

### هلاکت عده ای پیش از ظهور

142. پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام به واسطه حوادث عظیم چه مقدار از مردم تلف می شوند؟

ج. آنچه در این مورد مسلم است فتنه هایی پیش از زمان ظهور چنانچه مشاهده می شود موجب اتلاف نفوس بسیاری خواهد شد. به کتاب نوید امن و امان اینجانب مراجعه فرمایید.

### رابطه ظهور و ظلم در جهان

143. از نشانه‌ی ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف فراگرفتن ظلم و ستم در جهان است. وقتی که سؤال می شود چرا امام زمان علیه السلام ظهور نمی کند، می گویند بین مردم فساد، ظلم و زورگویی هست. آیا باید ظلم و ستم باشد تا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند یا نه؟

ج. ظهور حضرت در زمانی است که ظلم مطلق باشد یا جلوه جهان ظلم باشد و در مثل زمانی که حاکم بر همه ظلم کند و نظامات بر اساس زور و استبداد باشد ولی مردم در بین خود عدالت و قانون را رعایت نمایند و کم و بیش پایبند به تعهدات خود و مراعات یکدیگر باشند، ظلم و جور مطلق نیست و هم چنین تا وقتی برای خود مردم امکان دفع ظلم نیست ولی خود از حق خود دفاع نکند جور و ظلم مطلق نیست. بلکه جور و ظلم وقتی است که همه یا اکثریت ملزم به حق نباشد و در استضعاف باشند.

ص: 162

144. آیا احادیثی که در مورد آینده دنیا و رویدادهای قبل از ظهور از ائمه علیهم السلام به ما رسیده است صحت دارند؟

ج. روایات صحیح و معتبر بسیاری در بیان وضعیت مردم در زمان غیبت و وقوع حوادث قرب ظهور یا پیش از ظهور؛ اعم از قریب یا بعیدبودن آن و یا سال ظهور رسیده که مطالعه آن و مشاهده حال و روز مردمان این زمان و مسیری را که جوامع به سمت آن می روند، موجب تقویت دین و ایمان و مزید بصیرت در دین و هشیاری اهل ایمان می باشد.

### پاسخ شبهه عدم امکان تشکیل جامعه مهدوی

145. بعضی از افراد معتقدند که طرح يك جامعه آرمانی يك طرح وهمی بیش نیست و در عمل نمی توان این طرح را در جامعه پیاده کرد چرا که همواره خیر و شر در کنار هم حضور دارند و تا روز قیامت خداوند به شیطان مهلت داده است. پس امید به اصلاح همه انسان ها خیالی واهی است. در برابر این شبهه بهترین پاسخ چیست؟

ج. این افراد واقعه بی سابقه و بی نظیر ظهور حضرت مهدی ارواح العالمین له الفداء را يك واقعه عادی - که همه عوامل و اطراف و ابعاد آن عادی و طبیعی باشد - بررسی می نمایند و ارتباط خاص آن را با عالم غیب و عنایات غیبی و حتی مداخله ملائکه و خوارق عادات بررسی نمی کنند.

و اگر آیات شریفه قرآن مجید و روایات متواتره ای را که این واقعه عظمی و حادثه کبری در آنها شرح داده شده ملاحظه نمایند، این استبعاد را نخواهند نمود.

واقعه، واقعه ای الهی است، و در جهان آفرینش منحصر به خود و مشحون به

آیات بزرگ الهی است، در عین حال که بسیاری از جلوات آن به وضع عادی ارائه می شود.

دین اسلام عالم گیر و مشارق و مغارب زمین به ید یداللّٰهی حضرت بقیة الله ارواح العالمین له الفداء فتح می شود، حرکتی که دنیا در اثر این ظهور به آن متحرک می شود و تکانی که جوامع بشری در اثر آن می خورند، همه ی ارواح و نفوس را فرا می گیرد، خیر بر شرّ غالب و پیروز می شود و جنود شرّ و جهل خلع سلاح می گردند و خصومت ها پایان می پذیرد. البته تکالیف همانند قبل برقرار و همه سنن اسلامی اخبار و اظهار می شود و واقع این است که زبان و بیان و قلم مثل من از شرح ما وقع آن عاجز است.

شیطان هم بر حسب بعض تفاسیر از آیه شریفه، مهلتش الی یوم الوقت المعلوم است که همان روز ظهور و ساعة صغری است، و اگر هم مهلتش تا قیامت و ساعة کبری باشد با آن ظهور و جلوات و علم و معرفت و قوّت عقل بشر امکان عمل نخواهد داشت.

خلاصه این ظهور با این همه تأکیدات انبیاء و کتب سالفه و قرآن مجید و احادیث متواتر از فریقین، ظهوری حقیقی است و وعده هایی که داده اند همه حتمی الوقوع است البته در بسیاری از تفاسیل ما نمی توانیم به طور جزم اظهار نظر نماییم، ولی استبعاد آن وقایع که از آن جمله روایاتی است که در تفسیر یأتی بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ [147]

وارد شده همه غیر قابل انکار است

ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ [148]

ص: 164



### اقامه عدل کامل توسط حضرت

146. آیا غایت نهایی در دعوت انبیاء هدایت کل بشر و برپایی قسط و عدالت در سرتاسر عالم نبوده است؟ چرا این کار به دست توانای پیامبر خاتم تحقق نیافت، و راز یا حکمت این که این کار باید پس از قرن های متمادی و انتظارهای جان فرسا و تحقق ظلم ها و ستم های بی حدّ به دست یکی از فرزندان آن پیامبر خاتم صورت گیرد چیست؟

ج. مثل این پرسش در حوزه های پر گسترش تکوینیات و تشریعیات هزارها و میلیون ها و بیشتر قابل طرح است. همه جا و در هر مورد از اتم و ذرات و کهکشان ها و کاینات بزرگ تر و بزرگ تر و عالم نبات و جماد و حیوان می توان این پرسش را نمود، البته گاه به عنوان اعتراض و گاه به صورت استفهام حقیقی است، چرا فعلیت بسیاری از کائنات بالفعل محقق نشده و از آغاز بالقوه و ذی الاستعداد آفریده شده اند؟ چرا يك درخت تا به ثمر برسد سال ها به طول می انجامد و دیگری در مدت کوتاهی به فعلیت می رسد؟ و خلاصه این می شود که چرا این نظام ماده و مدّت، اجزاء و اعضایش به تدریج و طی زمان و سیر حالات مختلف به غایت می رسد؟

جواب کلی همین است که این عالم همین است که هست و اگر طور دیگر باشد این عالم نیست. ما خود در این عالمیم و تحت شرایط مقرر در این عالم موجود شده ایم. بالقوه و بالاستعداد آفریده شده ایم تا در مدّت معین به فعلیت برسیم. انبیاء نیز براساس همین نظم و نظامی که خدا مقرر فرموده و مبعوث شده

ص: 165

و یکی پس از دیگری امر تعلیم و تربیت و هدایت بشر را به عهده گرفته و می توان دوره و عصر دوام نبوت هر کدام را به کلاس های دانشگاهی یا دانشگاه های متعاقب یکدیگر تشبیه کرد که باید یکی پس از دیگری طی شود.

هدف از بعثت همه انبیاء و کتاب های آسمانی برپا بودن مردم به قسط است، چنان که در قرآن مجید می فرماید

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ... (1) این هدف تا حدودی در طی قرون و به وسیله بندگان متعبد و ملتزم تأمین شده و بسیاری به حکم ضمیر ایمانی خود را به اقامه قسط ملزم دانسته و می دانند اما آن برنامه عام و عالمی طبق شرایطی که دارد در زمان خاص و مخصوص به خود اجرا می شود، چنان که حوادث مهم دیگری نیز که در قرآن مجید به آن اشاره شده در آینده هایی که خدا دور و نزدیکی آن را می داند واقع خواهند شد که از جمله مثل این آیه است

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ [151] مؤمن به خدا و رسول و به کتاب خدا و وحی الهی و اخبار ائمه هدی علیهم السلام به همه ایمان دارد؛ هم به عالم امر و فعلیت و هم به عالم خلق عقیده مند است.

### حضرت عیسی و اقتدا به امام زمان علیه السلام

147. بنا به مستندات و روایات، در زمان ظهور

148.

ص: 166

---

1-150. (1). حدید، آیه 25.

حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا له الفداء حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام در رکاب ایشان هستند. آیا این عقیده صحیح است؟

ج. در روایات آمده است که حضرات خضر و الیاس و عیسی علیهم السلام زنده و غایب اند و حضرت عیسی علیه السلام اقتدا به حضرت حجت سلام الله علیه می نماید. برای اطلاع از روایات این باب، می توانید به کتاب منتخب الاثر اینجانب مراجعه نمایید.

### **کیفیت شریعت جدید در زمان ظهور**

149. آیا در روایات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به عنوان صاحب شریعت جدید و کتاب جدید معرفی شده است؟

ج. از بعضی روایات چنین چیزی استفاده می شود و به این معنی است که به مرور زمان و بی مبالاتی مردم، احکام خدا متروک شده و آن بزرگوار احکام را تجدید می کند نه این که دین و شریعت دیگری تأسیس می کند، و اگر حکم خاصی هم بیاورد حکمی است که در اصل شریعت بوده، ولی زمان عمل به آن در عصر ظهور آن حضرت است.

### **ظلم و عدالت در زمان ظهور**

150. آیا در زمان امام عصر علیه السلام ظلم و بی عدالتی وجود خواهد داشت؟ اگر خیر، پس چرا امام زمان علیه السلام به شهادت می رسند؟

ج. ممکن است گفته شود که در عصر ظهور آن حضرت، دار تکلیف باقی است و چنان نیست که موضوع اطاعت و عصیان منتفی باشد، لذا احکام قضایی

ص: 167

و جزایی اسلام اجرا می شود و شهادت آن حضرت که بر حسب بعض اخبار «ما منّا الا مسموم او مقتول»<sup>(1)</sup> ممکن الوقوع است.

## قاتل امام زمان

151. آیا در روایات، قاتلی برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیان شده است؟

ج. روایت معتبری به نظر نرسیده است.

## رجعت دشمنان اهل بیت

علیهم السلام

152. آیا یزید و بنی امیه لعنة الله علیهم در زمان ظهور آن حضرت به دنیا رجعت خواهند نمود؟

ج. مضمون بعض روایات این است که در زمان ظهور سراسر نور و سرور آن حضرت علیه السلام، جمعی از مؤمنان خالص و جمعی از کافران خالص به این دنیا رجعت می کنند.

## قیام حضرت ولی عصر علیه السلام

### قیام حضرت و دعوت به توحید

153. آیا حضرت مهدی علیه السلام همه مردم را مجبور می کند تا يك نوع اعتقاد داشته باشند با توجه به این که در صدر اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله اهل کتاب را دعوت به پیروی از مشترکات دینی می کرد؟

ج. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کنار دعوت به مشترکات ادیان، دعوت به سایر عقاید حقه اسلامی نیز داشت و شهادت به رسالت خود را نیز

ص: 168

همراه با شهادت به توحید از مردم می خواست، و اساساً اکتفاء به دعوت به مشترکات- با توجه به این که در عقاید خاصه آنان اعتقادات سخیفه باطله وجود داشت-، صحیح نیست و دعوت حقّ و به سوی حقّ باید متضمّن نفی و سلب آنها نیز باشد؛ و اما این که در عصر ظهور حضرت با کفار از اهل کتاب و غیره چگونه رفتار می کنند، ظاهراً قدر مسلم این است که هیچ کدام از آنان به طور رسمی حتی با پرداخت جزیه و عناوین دیگر مطرح نیستند، و بسا با اوضاع ظهور با آن شکوه و برنامه های خاص، آنها خود به خود گرایش به اسلام پیدا کنند و همگان متحد العقیده و متفق، دین واحد جهانی را بپذیرند، و خلاصه اصل عقیده و اعتقاد، امری قلبی است و اجبار بر آن سلباً یا اثباتاً نمی شود ولی ظواهر امور همه بر اساس اسلام و مسلمان بودن جاری می شود و تفصیل و کل این گونه نظامات در حکومت حقه آن حضرت مشخص و برقرار می شود و اظهار نظر ما در این امور و اجتهاد در استنباط احکام در آن شرایط که بر کل آنها اشراف نداریم فضولی است و علم به این مسائل با اصل مسأله مهدویت و ظهور موعود آخر الزمان ارتباط ندارد.

### قیام حضرت؛ اصلاح یا انقلاب

154. ما اعتقاد داریم منجی مصلح است، و از طرفی می گوئیم او یک انقلاب بزرگ جهانی را هدایت می کند. آیا انقلاب و اصلاح قابل جمع هستند؟

ج. انقلاب و اصلاح دو لفظ مترادف نیستند و هر یک معنی خاص خود را دارند. اصلاح رفع فساد است؛ چه عام باشد و چه خاص، فساد ضدّ صلاح است و به این معنی امام علیه السلام مصلح است و همه و هر فسادی را از میان می برد و اما انقلاب به معنی دگرگون کردن و برگرداندن شیئی است از حالتی که دارد و این

اعم از این است که حالت خیر باشد یا شرّ و در قرآن مجید به معنی بازگشت به عقب و از حال خیر به شرّ آمده است، و در اصطلاح زمان ما انقلاب عبارت است از دگرگون کردن نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی حاکم که عکس العمل وضع نابسامان گذشته باشد، و اصلاح عبارت است از تغییرات در داخل نظام با حفظ اصل.

به این ملاحظات، اطلاق اصلاح و انقلاب بر ظهور امام علیه السلام نه عنوان کامل کل اعمال امام علیه السلام است و نه کل آن در معنی و تفسیر قیام امام علیه السلام داخل است. بنابراین اطلاق منجی و مصلح بر آن حضرت یا انقلاب و اصلاح بر اقدامات آن حضرت کوتاه و به طور مسامحه در تعبیر است و حرکت و واقعه ظهور آن حضرت بالاتر و پر محتواتر و معنی دارتر از این است که با این اصطلاحات تعبیر شود و به اصطلاحات بعض انقلابات غیر الهی و مجرد از قداست تشبیه گردد و یکی از تعابیری که به هویت آن اشاره دارد یوم الله است که در روایات هم به عنوان یکی از سه روز بزرگ الهی عنوان شده است.

القابی مثل صاحب الامر و صاحب الزمان مهدی و القائم و بقیة الله و الموعود و خلیفة الله و محیی الکتاب و السنة و ممیت الضلالة و البدعة معزّ الاولیاء و ولی الله و المجدد در اشاره به شئون مقدسه و مقامات ولایتیه، وافی تر و برازنده تر است و در پایان می گویم:

تورا چنان که تویی چون توان نمود شناخت به قدر بینش خود هر کسی کند ادراک

### **یاران امام زمان علیه السلام**

155. از 313 نفر یار امام زمان علیه السلام چند نفر مرد و چند نفر زن هستند؟

ج. در بعضی از اخبار آمده است که پنجاه نفر زن از اصحاب آن حضرت

ص: 171

می باشند البته نقش و عمل آنها در محدوده احکام شرعی است. برای آگاهی بیشتر می توانید به کتاب منتخب الاثر اینجانب مراجعه کنید.

### قَلت یاران امام زمان و پیروزی بر همه جهان

156. اگر همه مردم در زمان ظهور جزء ظالمان باشند و فقط تعداد اندکی انسان خوب پیدا شوند، آیا از دیدگاه عقل، منجی می تواند با تعدادی اندک بر جمع کثیری از ظالم ها پیروز شود؟

ج. اولاً باید دانست که امر این رویداد عظیم، امری الهی است و به آن تنها با نظر عادی و رویدادهای متعارف نباید نگاه نمود. امری است که تحقق آن از آیات بزرگ است و شخص ولی الله امام عصر ارواح العالمین له الفداء باذن الله تعالی و قدرت الهی آن را رهبری می نماید و همه موانع را برطرف و همه شرایط را فراهم می فرماید.

او صاحب شئون و وارث انبیاء و عالم به علم کتاب است، و ثانیاً از کجا می گویند که در زمان ظهور همه مردم جز عده ای اندک جزء ظالمان هستند، بلکه ظاهراً چنان است که اکثریت مردم مظلوم و محروم و مستضعف می باشند، اگر چه خواصی که از آغاز به آن حضرت می پیوندند سیصد و سیزده نفر هستند و سپس تا ده هزار نفر کامل می شوند ولی چنان نیست که اکثریت مظلوم، از دعوت آن حضرت استقبال نمایند و وقتی بانك آزادی بخش ظهور به گوش همه رسید به حرکت در نیایند، شاید چنان شود که با همان بانك آسمانی اعلام ظهور، در بسیاری از نقاط علیه ظالمان شورش برپا شود و خلاصه بر انصار آن حضرت افزوده خواهد شد و دولت آسمانی و حکومت الهی به دست حضرت مهدی ارواحنا له الفداء برقرار و اکثریت مردم از آن بهره مند می شوند.



157. هنگام ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف وضعیت سلاح های جنگی آن حضرت و یا به طور اعم وضعیت دنیای آن روز از نظر تکنولوژی و اجتماعی به چه صورتی می شود؟

ج. اجمالاً مسلّم است که وضعیت فعلی عوض شود و همه امور بر طبق شریعت اسلام از طریق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اجراء شود که قهراً مستلزم بسط عدالت در همه جای جهان است به طوری که عدالت آن بزرگوار بر حسب روایات مانند سرما و گرما همه جا را فرا گیرد، و زندگی انسان ها زندگی به معنی واقعی انسانی تبدیل و از صورت کنونی خارج گردد و اما تفصیل جزئیات دیگر روشن نیست.

### **سلاح مورد استفاده حضرت در زمان ظهور**

158. آیا شمشیر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلاة والسلام نزد حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا له الفداء است یا خیر؟ با وجود این سلاح های مخرب پیشرفته ساخت دست بشر، آن بزرگوار به چه نحو به مصاف این سلاح ها می روند؟

ج. بر حسب روایات متعدده که در کتاب های معتبر، مثل غیبة نعمانی و خصال و عیون اخبار الرضا علیه السلام و معانی الاخبار و مناقب و کفایة الاثر و احتجاج و مهج الدعوات روایت شده شمشیر موسوم به (ذوالفقار) که از ذخائر نبوت و امامت است، مانند سائر ذخائر و موارث انبیاء علیهم السلام در نزد حضرت ولی عصر مولانا بقیة الله ارواح العالمین له الفداء موجود و محفوظ است. می توانید این احادیث را در جامع شریف بحار الانوار در مجلداتی که ذیلاً ذکر می شود

(ج 25، ص 116 سطر 13- تا ص 117 سطر 10) و (ج 36، ص 333 سطر 19 تا ص 335 سطر 13) و (ج 42، ص 58، سطر 4 تا 5) و (ج 45، ص 58، سطر 7 تا 9) و (ج 52، ص 171 سطر 14 و ص 307 سطر 20 و ص 360 سطر 8 تا ص 307 سطر 200 و ص 360 سطر 8 تا 361 سطر 11 و ص 379 سطر 21 تا ص 380 سطر 9) و (ج 92، ص 381 سطر 11 تا ص 386 سطر 1 در ضمن دعا و عبرات) مذکوربودن این شمشیر و سایر موارد مذخوره نزد ائمه علیهم السلام از خصائص امام و تشریفات و امتیازات امامت است.

این موارد از آیات الهیه و از مظاهر عنایات ربانیه به انبیاء است بالخصوص درع (زره) و لواء (پرچم) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سیف ذوالفقار هر يك مبارك و دارای قداست هستند، هر چند برای بیشتر از ائمه اطهار سلام الله علیهم فرصت این که در جهاد با کفار، آنها را به کار گیرند فراهم نگردید و رسماً متقلد این شمشیر نشدند ولی بر حسب بعض این روایات، حضرت صاحب الزمان روحی لتراب مقدم شیعتہ الفداء به این سیف متقلد می شوند، و نفس تقلد ایشان به این شمشیر، دلیل بر مأموریت و قیام ایشان به جهاد است، چنان که ظاهر این روایات این است که آن حضرت در قتل اعداء الله از آن استفاده خواهند نمود، و این منافات با این که آن پیشوای عادل جهان از هر سلاحی که در زمان ظهور متعارف باشد استفاده نمایند ندارد.

مضافاً بر این که آن حضرت مؤید به جنود غیبیه و نصرت ملائکه می باشند، و غلبه و پیروزی ایشان بر اعداء و فتح شرق و غرب عالم به دست ایشان اعجاز آمیز و به تأیید مستقیم الهی و مشتمل بر معجزات بسیار است. چنان که این احتمال نیز هست که تا موقع ظهور در اثر حوادث و اتفاقات بزرگ و

جنگ های جهانی سلاح های به اصطلاح پیشرفته منهدم شوند و سلاح های ساده متداول گردد.

در هر حال، قدر مسلم این است که به هر صورت و به هر نحو گذشت زمان جریان یابد، حضرت مهدی ارواحنا فداه ظهور به سیف و جهاد می نمایند و با تقلید به سیف ذوالفقار نیز عملاً این برنامه را اعلام می فرمایند و منصور به رعب و مؤید به نصرت و تأیید خداوند قادر متعال می باشند و از هر سلاحی لازم باشد در تشکیل حکومت حقه جهانی اسلامی استفاده می نمایند.

در پایان تذکراً عرض می شود در رساله (پاسخ به ده پرسش)، دو پرسش و پاسخ در ارتباط با این مطالب نوشته ام می توانید به آن رساله یا کتاب (امامت و مهدویت؛ ج 2 ص 444 تا ص 450) هم مراجعه نمایید.

«اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة تعز بها الإسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين».

### موضع علما در هنگام ظهور

159. این که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف وقتی ظهور کند اکثر مراجع فتوا می دهند که ایشان امام نیست و او را بکشید به چه معناست؟

ج. آنچه در روایات آمده، بیشتر نظر به علماء معاندین و مخالفین و درباری و جیره خوار حکومت ها دارد، ولی علماء عاملین از منتظرین با معرفت آن حضرت محسوب می شوند.

ص: 175



اثبات معاد، لازمه اثبات عدل الهی

160. آیا برای اثبات معاد نیاز به اثبات عدل الهی است؟

ج. معاد و عود ارواح به ابدان دنیوی، اصل مهم تبلیغ انبیاء عظام و آیات قرآن مجید در کنار مبدأ و ایمان و اعتقاد به خالق یگانه و یکتای جهان خداوند قادر عالم حکیم و صاحب اسماء الحسنی است.

اتصاف به آن صفات کمالیه جمالیه و جلالیه، مقتضی معاد و بازگرداندن ارواح به اجساد است. بدون معاد و ثواب و جزاء اخروی و تجدید وجود جسمانی و نوشتن علاقه‌ی سابقه روح به جسم، اسماء الحسنی بی تفسیر می ماند و بسا که عکس آنها صادق شود.

کمال معانی حکیم و عادل و حکمت داشتن خلقت و بیهوده و عبث نبودن دنیا به وجود عقبی است. می شود بگوییم همان طور که لولا الدنيا لما تكونت العقبی، لولا العقبی لما خلقت الدنيا. کمال ربط دنیا و عقبی به یکدیگر، از آیات کریمه قرآن مجید ظاهر و آشکار است. در کنار بیان وجود مبدأ و آفریننده جهان و خلاق کون و مکان، معاد بیان شده و عدم انفکاک آنها از یکدیگر اثبات گردیده است.

ص: 177

خلق عالم، عبث و بازی نیست و خداوند از خلق عبث و باطل، منزه است و عبث و باطل نبودن خلق بدون معاد، مفهوم و معنی ندارد. عقبی و معاد، مثل علت غایی دنیا است و دنیا، مثل علت وجودی عقبی است که خلقت خالق، به هر دو، کامل و از عیب و نقص و بیهوده کاری منزه می باشد، و خلاصه ربط تام و تمام بین این دو پدیده- که عالم خلقت بر آن استوار است- برقرار می باشد. خلقت این دنیا با این همه عوالم پهناور و پر از آیات الهی، و بعثت انبیا و ارسال رسل و انزال کتب همه با خلقت عقبی و عالم و عوالم آخری- که به مراتب، اوسع و اوسع از این عالم است- معنی می شود.

افراد بشر و انسان های مرکب از جسم و روح، چنان که در دنیا بودند ظهور می یابند. همان انسان دنیا، آنجا حضور دارد. از جهت بعض خصوصیات حاشیه ای، مثل مکان و زمان فرق دارند، چنان که در دنیا نیز مکان و زمان يك انسان عوض می شود، ولی انسان و زید و عمر، همان انسان و زید و عمر است، چنان که در دنیا، انسان و فرد يك صد ساله و هزار ساله همان طفل نوزاد روز نخست است با قدر مشترك واحد؛ این همان است و آن همین است.

وجود جسمانی و روحانی آن نوزاد در آن حال و در این حال يك صد سالگی محفوظ و برقرار است. البته استعدادات آن طفل نوزاد به تدریج ظاهر می شود، چنان که گاهی هم نقصان می پذیرد و بسا که در عالم عقبی هم، این ظهور بالاتر و بیشتر از ظهور استعداد طفل يك روزه با آدم صد ساله گردد.

غرض این که، معاد و این ارتباط دنیا و عقبی و عود ارواح به اجساد به هم پیوسته و وابسته اند، هر چند ما از درك چگونگی این عوالم عاجز باشیم یا حتی شبیهه هایی از قبیل همان شبیهه هایی که منکرین معاد و حشر اجساد می کردند و قرآن کریم به آنها جواب می دهد داشته باشیم.

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ [153] به آنها هشدار می دهد. یا این آیات

أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ [154] بشر فراموش کار که آفرینش خود را فراموش کرده - می گوید: چه کسی استخوان های پوسیده را زنده می کند؟ او احیاء استخوان ها را به خودش یا ناتوانی مثل خودش نسبت می دهد. خلقت خود را که خداوند قادر دانا آفریده، فراموش کرده و می پرسد: «من یحیی العظام و هی رمیم؟» قرآن جواب می دهد: آن که او را آفریده، و از عدم به وجود آورده است، استخوان ها را زنده می گرداند؛ آن که به هر خلق و آفرینشی دانا است، آن که آسمان ها و زمین را آفریده است. آیا او توانا نیست که بشر را بازگرداند؟

مسأله معاد با مسأله مبدأ و علم و قدرت و حکمت الهی در کمال ارتباط است و با اثبات مبدأ، معاد هم ثابت است. انکار عالم برزخ و عالم آخرت و حشر و نشر و کتاب و حساب و تفصیلات مذکور در قرآن مجید و روایات صحیحه در

قبال قدرت خداوند متعال - که اوصاف علم و قدرتش را بشر بالعیان در وجود خودش و در این همه عوالم بزرگ و کوچک جهان می بیند و قرآن آنها را در این آیه بر می شمارد که

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا(1) - و استبعاد آن، چه ارزشی دارد؟ از چه کسی احیاء موتی را بعید می دانید؟ آیا از آن که خدا می فرماید توان خلق مگس و پشه ای را ندارد، از آن که از خلق يك ذره و درك حقیقت آن عاجز است، از آن که مالك خودش نیست، احیاء موتی را استبعاد می کنید یا از خداوند قادر حکیم، خالق آسمان ها و زمین و ملائکه و عرش و کرسی و ابر و باران و کهکشان ها؟ چه جای استبعاد است؟!

کدام يك از مظاهر این عالم و کائنات آن وجودش به نظر انسان - اگر تجربه نکرده باشد - مستبعد نیست؟ خلقت انسان و حیوان و کوه و گیاه را چون علی الدوام می بیند، استبعاد می کند، ولی اگر همان طور که قرآن دستور می دهد تفکر کند و نظر کند همه عجیب، و خلقت همه حیرت افزا و معرفت آفرین است. در اینجا افراد خلق شده و تجربه وجود آنها را ملائکه اظهار نظر قرار ندهید.

قدرت الهی را که علی الدوام می بینید و تجربه می کنید، معیار قرار دهید تا بفهمید که احیاء موتی در جنب قدرت الهی چیزی به حساب نمی آید

«أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ»(2)

ص: 180

---

1-155. (1). كهف، آیه 109.

2-156. (2). يس، آیه 81 ..



### راه نجات از فشار شب اول قبر

161. بهترین عملی که انسان را از فشار شب اول قبر محفوظ می‌دارد چیست و چگونه می‌توان شب اول قبر را راحت‌تر گذراند؟

ج. باید به اطاعت و بندگی خدا بپردازید و از انجام حرام دوری نمایید و با اهل و عیال خود با اخلاق خوب رفتار نمایید و از ناسزاگفتن و فحش به آنها و دیگران و نیز ضایع کردن نعمت‌ها خودداری کنید.

### فشار قبر نداشتن بعضی اموات

162. اگر انسانی شب جمعه یا روز جمعه فوت کند، آیا برای همیشه از فشار قبر در امان هست؟ انسانی که مرده ولی هنوز دفن نشده آیا فشار قبر بر او نازل می‌شود؟

ج. انسانی که در شب یا روز جمعه فوت نماید، طبق روایات وارده، فشار قبر ندارد. و نسبت به قسمت دوم سؤال، اگر جسد باشد و در قبر نباشد، وارد شدن فشار بر او قابل احتمال است، و زمانی که روح از بدن جدا می‌شود برزخ او شروع می‌شود هرچند هنوز دفن نشده باشد. این وقایع به طور اجمال مورد اعتقاد است، اما نسبت به تفصیل آن از لحاظ این که یا معرفت به آنها لازم نیست و یا این که معرفت به آنها در این عالم میسر نیست، تکلیفی نداریم و به همان عقیده اجمالی اکتفا می‌شود.

### وضعیت ارواح اموات تا قیامت

163. انسان‌هایی که تا الان فوت کرده‌اند کجا

هستند؟ آیا همه آنها در يك مكان و منتظر روز قیامت اند؟

ج. جسم آنها در این دنیا است و روح آنها همراه بدن مثالی در عالم برزخ می باشد و متناسب با اعمال خود در این دنیا، در عالم برزخ از رحمت یا نقتت الهی برخوردار و یا گرفتار هستند تا روز قیامت.

## قیامت

### معاد جسمانی و روحانی

165. عده ای می گویند در روز رستاخیز، روح در کالبد جسم می رود و در بهشت و جهنم وقتی وارد می شود جسم و روح با هم است که از میوه های بهشتی تناول می کند و عده ای با این مورد مخالف هستند و می گویند روح تنها به بهشت و جهنم می رود. کدام صحیح است؟

ج. قول اول صحیح است، یعنی جسم و روح با هم به بهشت یا جهنم می روند و این مطلب از قرآن و روایات استفاده می شود و جای شك و شبهه ای نیست.

### معاد جسمانی؛ عام یا خاص

166. آیا فقط روح به جسم دنیایی خود عود می نماید یا سائر مظاهر عالم آخرت از ثواب و عقاب و بهشت و جهنم و صراط و میزان نیز جسمانی است؟

ج. بهشت و نعمت های آن و دوزخ و عذاب های آن، بر حسب آیات قرآن مجید و روایات صحیحه متواتره، جسمانی است و صراط و میزان نیز جسمانی است که همان افراد- که معاد جسمانی دارند- از آن عبور می نمایند. البته در

ص: 182

آنجا جلوات و برنامه های روحانی و معنوی بسیاری در صورت های گوناگون هست که در مجموع، عالم عقبی به آن امور جامع تر و گسترده تر می باشد که تصور آنها به طور تفصیل در این عالم برای ما ممکن نیست. آوازهای پرندگان بهشتی، هم گوش جسمانی را می نوازند و هم ارواح را به سوی معارج روحانی پرواز می دهد.

اجمالاً چنان است که انسان با روح و جسم دنیایی یا از همه متمتع و بهره مند می شوند یا گرفتار آن عذاب های جسمانی می گردد، در عین حال که عذاب روحانی یا ثواب روحانی نیز هست. در دعای شریف کمیل است که

«فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ وَ هَبْنِي صَبْرْتُ عَلَىٰ حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَىٰ كَرَامَتِكَ»

اعتقاد به این امور، همه به طور اجمال لازم است.

### علم به زمان وقوع قیامت

167. آیا چهارده معصوم علیهم السلام از تاریخ روز قیامت خبر دارند یا خیر؟

ج. بر حسب ظاهر بعضی از روایات و اخبار، خبر ندارند.

### کودکان و حسابرسی قیامت

168. بچه‌هایی که در سن کودکی از دنیا می روند فرصتی برای به فعلیت رساندن باطن خود ندارند. تکلیف آنها در روز قیامت چیست؟

ج. فرزندان اهل ایمان با ایمان محشور می شوند و فرزندان کفار امرشان با پروردگار است و او غفور و حکیم و عادل است.

ص: 183

169. آیا بهشت و جهنم در حال حاضر وجود دارند یا در آخرت، و هنگام پاداش و کیفر آفریده می شوند؟

ج. مستفاد از آیات و روایات این است که بهشت و جهنم، در حال حاضر، مخلوق و موجودند. اگر کسی بگوید وجود بهشت و جهنم قبل از یوم الجزاء بی فایده است یا این که به حکم

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ [157] بهشت و جهنم هم هلاک و نابود می گردند، جواب این است که فایده وجود آن، تشویق خوبان به اعمال خیر و تهدید دیگران به آثار گناه و معصیت است، و اما هلاکت آنها ممکن است مثل جنت و جهنم و عرش و کرسی و میزان و صراط داخل در مستثنی (وجه الله) باشند.

### آخرین واردشونده به بهشت

170. نام آخرین کسی که به بهشت می رود چیست؟

ج. مرحوم علامه مجلسی اعلی الله مقامه این حدیث را نقل کرده است:

«أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ أَنْ الْمُغْتَابَ إِذَا تَابَ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَإِنْ لَمْ يَتُبْ فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ» (1)

خداوند به موسی بن عمران وحی فرمود: به درستی که غیبت کننده اگر از گناه خود توبه بکند آخرین کسی است که به بهشت می رود و اگر توبه نکند اولین

ص: 184

کسی است که وارد آتش می شود.

### کیفیت عذاب جهنم

171. عذابی جهنم آن طور که بیان شده از آتش خواهد بود. سؤال اینجاست که چرا این عذاب از سرما و یخبندان نخواهد بود. در صورتی که اگر آماری از تلفات هر دورا در سال در این دنیا بگیریم شاید تلفات سرما و یخبندان بیشتر هم باشد.

ج. عذاب الهی در جهنم به آتش است ولی ممکن است در جای دیگری برخی از مجرمین را خداوند به عذابی دیگری نیز کیفر نماید و خداوند متعال اعلم است به آنچه انجام می دهد.

ص: 185



172. در آیه 43 سوره مبارکه انفال، پرداخت خمس فقط به غنایم جنگی منحصر شده است، و این آیه شریفه تنها آیه ای است که قرآن مجید در آن به صراحت، پرداخت خمس را واجب کرده است. اما اکنون بر فتوای فقهای معظم کثرالله امثالهم خمس به هفت چیز تعلق می گیرد. صدور این فتاوا و نظرات بر چه اساسی صورت می گیرد؟

ج. استدلال به آیه بر وجوب، در اعم از غنایم جنگی و غیر جنگی، عدم انحصار مفهوم غنیمت به غنایم جنگی است و مناسبت حکم و موضوع و کلیت احکام است که کریمه در موارد و مناسبات خاصی بیان شده است و حکم، اختصاص به خصوص آن مورد ندارد. علاوه، در روایات وارده از اهل بیت علیهم السلام- که بر حسب احادیث ثقلین، یگانه مرجع مورد اعتماد و منصوص هستند- مراد از آیه، عموم غنایم و فواید و عواید است.

فتاوی علمای و فقهای و احکام شرعیه بر اساس موازین بسیار دقیق و مدارک و اسناد معتبر قرآنی و روایی است. بزرگ ترین بلکه یگانه خطری که در فقه مورد نظر فقیه است، خطر فتوای به رأی و به غیر دلیل مقبول و حجت عند الله است. برای اطلاع کامل می توانید به تفسیر آیه در کتب تفاسیر در آیات الاحکام و فقه،

مراجعه نمایید. حقیق نیز در اول کتاب (فقه الخمس) آن را مطرح نموده ام.

173. آیه 100 سوره نساء راجع به شکسته بودن نماز است. می خواستم بدانم از روی چه مبنایی تشخیص داده‌ید که آن آیه دلالت بر این دارد که مطلقاً باید در (سفر) نماز شکسته خوانده شود؟ چون به عربی ریشه کلمه ضرب (هنگام جنگ) به کار برده شده نه سفر (هنگام سفر).

ج. گرچه آیه شریفه ظاهرش انحصار تقصیر در صورت خوف است و لکن روایات معتبره وارد در ذیل آیه، دال بر عمومیت آیه نسبت به مسافر غیر خائف نیز می باشد.

یکی از آن اخبار، صحیحه زراره و محمد بن مسلم است از امام باقر علیه السلام که حضرت برای وجوب صلاة قصر برای مسافر غیر خائف بر آیه مذکور تمسک می نمایند و از جهت مفصل بودن روایت به مجامع روایی از قبیل کتاب من لایحضره الفقیه [159] مراجعه نمایید، بلکه ممکن است گفته شود که ذکر خوف در آیه شریفه از جهت غالب است به جهت این که غالب مسافرها در زمان سفرشان از دشمنان و راهزنان می ترسیدند و الا وجوب قصر نسبت به غیر خائف هم می باشد. راجع به این آیه، حقیر نیز در مقدمه کتاب (القول الفاخر فی صلاة المسافر) توضیحات لازمی عرض کرده ام می توانید مراجعه نمایید.



### تبعیت از ولایت

174. در کدام يك از آیات قرآن آمده است که علاوه بر دوست داشتن اهل بیت پیامبر علیهم السلام باید از آنها تبعیت کنید و اطاعت آنها بر شما واجب است؟

ج. در این آیه مبارکه

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ [160] زیرا منظور از اولی الامر حضرات ائمه معصومین علیهم السلام هستند که پاک و مطهر از گناه و خطا و اشتباه هستند.

### ادله علم معصومین علیهم السلام

175. بر اساس کدام آیه یا کدام حدیث نبوی توان ثابت کرد که معصومین علیهم السلام دارای علم غیب بوده‌اند زیرا خدا به حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماید: بگو من علم غیب نمی دانم؟

وَلَا يَحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ (1) و عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ [162]

ص: 189

نمونه ای است از آن آیات و علاوه، واضح ترین دلیل بر علم غیب آن بزرگواران، خبر آنها از مغیبات و حوادث آینده است که به تواتر، ثابت و مسلم است.

## آیه تطهیر

176. آیا سیاق آیه تطهیر درباره زنان پیامبر است؟ و اگر آری، سیاق مهم تر است یا روایت؟

ج. اگر در آیه شریفه تطهیر

أَتَمَّا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً(1) دقت شود ملاحظه می شود که ضمیر مخاطب به صورت جمع مذكر آمده است که نشان می دهد سیاق ترك شده است، و مقصود همسران پیامبر صلی الله علیه وآله نیست. علاوه بر این که اجتماع رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلم و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام تحت کساء و نزول آیه تطهیر در شأن آنها سند صحیح بلکه متواتر دارد.

## فنون قرآن و آداب آن

### رسم الخط

177. آیا رسم الخط قرآن امری توقیفی است؟ و اگر خیر، آیا کتابت قرآن به شیوه رسم الإملاء جایز است؟ استفاده از شیوه رسم المصحف در نگارش آیات رجحان شرعی بر رسم الإملاء دارد یا خیر؟

ج. رسم الخط توقیفی نیست بلکه رسم الخط برای حفظ کلمات قرآن است که باقی بماند و به آیندگان برسد. و رسم الإملاء مقدم بر رسم المصحف است زیرا

ص: 190

رسم المصحف در بسیاری از موارد و برای بسیاری از کسانی که قرآن خوانند سبب اشتباه و غلطخواندن می شود در حالی که بر طبق رسم الاملاء به سهولت و صحیح خوانده می شود.

## پیرامون تفسیر و ترجمه

### تفسیر عرفانی از قرآن

آیه مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا (1) را برخی این گونه تأویل نموده‌اند:

فهى التى خطت بهم ف-: ادخلوا فى بحار العلم بالله وهى الحيرة

فادخلوا ناراً فى عين الماء أو ناراً كائنة فى عين الماء ليفنيهم عن انفسهم و يبقئهم بالحق فلم يجدوا من دون الله انصاراً فكان الله عين انصار هم فهلكوا فيه الى الابد.

ولا تذر على الارض ... من الكافرين ... دياراً ... إتك ان تذرهم أى تدعهم و تتركهم يضلوا عبادك أى يحيرهم فيخرجوهم من العبودية إلى ما فيهم من أسرار الربوبية.

آیا این گونه تأویلات صحیح است؟

ج. تأویلات مذکور اساس ندارند و تفسیر قرآن و تأویلش به این نحو تأویلات جایز نیست، زیرا تفسیر به رأی شمرده می شود و این امور از ذوق کسانی است که خود را از عرفاء می شمارند و اشکالات زیادی بر تفسیر و تأویل آنها وجود دارد که تمامشان باطل است و از باطن آن بویی نبرده اند.

### مفسران قرآن

178. آیا هر مسلمانی به خودی خود می تواند مسائل

ص: 191

1-164. (1). نوح، آیه 25..

دینی خویش و احکام شرعی را از قرآن کریم استنباط کند و نیاز به مفسّر مورد اعتمادی که خود قرآن یا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله معرفی نموده باشند نداشته باشد؟

ج. قرآن و اهل بیت علیهم السلام با هم حجّت هستند، نه به تنهایی یعنی در زمان حضرت رسول اکرم صلوات الله و سلامه علیه، قرآن و حضرت رسول حجّت بودند و در زمان حضرت امیر، قرآن و حضرت امیر و در زمان امام حسن مجتبی، قرآن و امام مجتبی علیه السلام و همین طور تا آخر ائمه علیهم السلام [165] و اگر کسی تنها به قرآن، اکتفا کند گمراه می شود و به احکام الهی نمی رسد و در خطا می ماند که نتیجه اش حزن و اندوه دایم و عذاب و هلاکت ابدی است، و هیچ عاقلی خود را در چنین مهلکه ای قرار نمی دهد و باید دانسته شود که قرآن مشتمل بر آیات محکمه و آیات متشابه است؛ نسبت به آیات متشابه که هیچ کس نمی تواند مقصود را که دارای احتمالات متعدّد است اظهار نظر کند و يك احتمال را در بین احتمالات، به ظنّ و گمان خود اختیار کند چون عمل به ظنّ و استحسان است نه عمل به قرآن بلکه باید معنی آیه توسط مفسّری که عقلاً و نقلاً، معصوم است و خطا و گناه نمی کند بیان شود و آنها خاندان عصمت و طهارت یعنی ائمه هدی علیهم السلام که قرآن بر آنها نازل شده می باشند، و هم چنین در محکّمات هم، هر کجا احتمال متعدّد باشد، حجّت، قول امام معصوم علیه السلام است.

ص: 192

180. گروهی هستیم که درباره موضوعات خاصی تفسیر را تورق می کنیم تا جواب سؤالات قرآنی خود را بیابیم. اگر چه با تکیه بر تفسیر پیش می رویم گاهی هم نکاتی در مورد سؤالاتمان از آیات به ذهن خودمان می رسد که به عنوان فرضیه نه یک نظر قطعی و جزمی بیان می کنیم و بر سر آنها مباحثه انجام می دهیم. آیا این کار ما مصداق تفسیر به رأی است؟

ج. قرآن مجید، وحی الهی و کتاب دین و عقیده و توحید و کتاب اخلاق و کتاب تعلیمات و نظامات مدنی و سیاسی و نسخه کامله درمان دردهای اجتماعی و کتاب حکمت و بشارت و موعظه و هدایت و در کل، کتاب حیات و زندگی و راهنمای راه کمال دنیا و آخرت و عروج به معارج بلند انسانی و روحانی است، چنان که می فرماید

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ [166] قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ [167] برای این بر رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلم نازل شده است که مردم را با آن از ظلمات و تاریکی ها نجات دهد و به نور و روشنایی برساند

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (1) هیچ کس با قرآن همنشین نمی شود مگر این که از نقصان های معنوی اش کاسته و

ص: 193

بر کمالات حقیقی و فضایلش افزوده می شود، علی هذا ارتباط با این کتاب که برهان خاتمیت دین اسلام و بلکه دلیل قاطع صحّت نبوت همه انبیاء سلف و معجزه جاویدان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم است به هر صورت که توفیق آن حاصل شود ارزنده و مغتنم است؛ به صورت یادگیری قرائت و خواندن آن، به صورت حفظ آن در شکل تدبّر در آیات، در صورت بررسی تفسیر آن یا در صورت تعلیم و تعلّم انواع علوم مربوط به آن و در شکل دعوت مردم دنیا به دعوت و هدایت آن و در صورت های مستحسنه و ارزنده ی دیگر، همه کمال و فضیلت و موجب تقربّ به درگاه صاحب اصلی آن خداوند متعال است. بدیهی است با این تمسّک به قرآن مجید باید تمسّک به عترت و اهل بیت علیهم السلام نیز همراه باشد تا شخص از گمراهی و ضلالت در ضمان امان قرار بگیرد که بر حسب حدیث متواتر تقلین فقط امان از گمراهی، به تمسّک به قرآن و عترت حاصل می شود. در تفسیر قرآن مجید در هر کجا که دو معنی و دو تفسیر محتمل باشد، تنها تفسیر اهل البیت علیهم السلام حجّت و معتبر است و نظر و تفسیر دیگر، تفسیر به رأی و فاقد اعتبار است و آنچه را که برداشت نامیده اید، باید به تفسیر اهل البیت علیهم السلام و علمای آشنا به این نوع تفسیر عرضه نمایید.

### افضلیت قرائت متن عربی قرآن

181. خواندن ترجمه قرآن کریم دارای ثواب بیشتری است یا قرائت خود قرآن کریم؟

ج. خواندن ترجمه صحیح قرآن کریم بسیار خوب است و فضیلت و ثواب دارد و تا حدودی شخص را با قرآن مجید آشنا و مربوط می سازد، اما ثواب های خاص و مهمی که برای قرائت قرآن است به خواندن خود قرآن به همان الفاظ عربی اختصاص دارد.

ترجمه هرچه هم دقیق و رسا باشد بالا-خره کلام بنده و مخلوق است، و قرآن، کلام خدا و خالق و هرگز ترجمه قرآن را نمی توان مثل ترجمه کتاب های دیگر در کنار هم و مانند هم دانست. و بلکه در ترجمه های دیگر، بسا ترجمه از اصل رساتر و کامل تر می شود، اما در قرآن کریم و مثل کلمات ائمه طاهرین علیهم السلام، مثل نهج البلاغه و صحیفه سجادیه، ترجمه هرگز به اصل نمی رسد.

به هر حال باید ترجمه قرآن را پله اول صعود به معارف الهی و حقایق غیر متناهی دانست و صعود را تا هر کجا ممکن است ادامه داد، و بدیهی است که تفسیر از سطح عمیق تر و غنای بیشتری برخوردار است و مفسر باید علاوه بر تسلط به لغت عرب، آگاه به روایات وارده از معصومین علیهم السلام درباره آیات قرآنی نیز باشد.

## امکان و لزوم ترجمه قرآن

182. نظر حضرتعالی درباره ترجمه های قرآن به خصوص ترجمه الهی قمشه ای چیست؟

ج. قرآن، وحی و کلام الهی است، و بیان مضمون آیات آن به زبان عربی کامل و تمام ممکن نیست، چون آن مضامین عالی را به هر جمله و لفظ و کلمه دیگر بگوییم حتماً کمبود دارد. ترجمه ها به طریق اولی چنان که باید، وافی نمی شود؛ اما اگر از طرف اشخاص مسلط به زبان و نکات فصاحت و بلاغت و اهل معرفت به مطالب و معانی آیات که همه بالنسبه است ترجمه شود، ترجمه است.

و خصوص این ترجمه را چون فرصت بررسی نداشته ام در مقایسه با ترجمه های دیگر نمی توانم نظر بدهم، ولی فی الجمله در بعض موارد، نواقصی در آن دیده شده است که بر اساسی که بالا بودن کلام موجب می شود که بعض محققین آن را کم بگیرند، و لفظ کامل تر را انتخاب نمایند، در اصل نه می شود ترجمه را ممنوع

دانست- چون سبب آشنایی مردم به مطالب قرآن می شود- و نه می شود نسبت به آن سهل انگاری نمود و آن را کار آسانی دانست که همه از عهده آن برآیند.

## نبوت و انبیاء در قرآن

### خاتمیت

183. آیا از آیه 35 سوره اعراف می توان فهمید که ارسال رسل ادامه خواهد داشت؟

ج. حضرت محمد صلی الله علیه وآله خاتم پیامبران است و به ایشان نبوت ختم شده است و در آیه شریفه

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ [169] بدان اشاره شده است. و آیه 35 سوره اعراف دلالت بر استمرار ارسال رسل تا قیامت ندارد و در مقام بیان استمرار و عدم استمرار نیست، بلکه بیان این است که هر کس در برابر ارسال رسل، تقوی و اصلاح پیشه سازد (و هدایت آنها را پذیرد)،

فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ [170]

### عصمت حضرت یونس

184. خداوند متعال در قرآن فرماید:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ

ص: 196



و در جایی دیگر فرماید:

وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ [172] چرا پیغمبر خدا، حضرت یونس که دارای درجه عصمت باشد خود را ظالم خواند در حالی که طبق آیه اول عهد و پیمان الهی به ظالمین نخواهد رسید؟

ج. در تفسیر این آیه شریفه، بعضی مفسران [173] فرموده اند: «انه كان مندوباً الى المقام فلم يكن ذلك محظوراً و انما كان ترك الاولى و قوله «كنت من الظالمين اى كنت من الباخسين نفسى ثوابها لو اقامت لانه كان مندوباً اليه» طبق تفسیر این آیه شریفه کار حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه السلام ترك اولی بوده است نه ظلم. برای اطلاع بیشتر می توانید به تفاسیر معتبر شیعی از جمله مجمع البیان و صافی مراجعه نمایید.

## زبان قرآن

### مخاطبان قرآن؛ مردان یا زنان

185. چرا در قرآن مجید مخاطب به طور مخصوص زنان نیستند؟ و چرا گاهی راجع به زنان طوری صحبت می شود که انگار آنها اموال مردان هستند و

186.

ص: 197

مردان باید با آنها با مساوات رفتار کنند و اگر سرکشی کردند می توانند حتی زنان را تنبیه کنند؟

ج. گرچه خطاب آیات شریفه و بسیاری از ضمایر آن به لفظ مذکر است ولی در واقع مخاطب جمیع مکلفین هستند و خطابات مشترك بین زنان و مردان است و نعیم بهشت نیز اختصاص به مردان ندارد و زنان مؤمنه نیز مشمول آن هستند هم چنان که عقوبات و عذاب اخروی هم برای گنهکاران؛ چه زن باشند و چه مرد شامل همگان می شود.

قال الله تعالى:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (1) در این آیه سوره احزاب دقت کنید کاملاً مطلب بر شما روشن می شود إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ... (2) که در همه ارزش های حقیقی همه علی السویه اند.

## گردآوری و وثاقت قرآن

### گردآورنده

187. برخی افراد اظهار می دارند که قرآن طی دوران پیامبر صلی الله علیه و آله گردآوری شده، اما عده دیگری می گویند قرآن طی دوران خلفا جمع آوری شده است. به نظر شما، آیا پیامبر چنین امر مهمی را به افراد بعد از خویش سپرده است؟

ج. گردآورنده قرآن حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام است که

ص: 198

---

1-174. (1). حجرات، آیه 13.

2-175. (2). احزاب، آیه 35 ..

طبق روایات معتبره پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله و به سفارش آن حضرت قرآن را جمع آوری نمودند.

## مصونیت از تحریف

188. از آنجا که قرآن در زمان عثمان گردآوری شده و احتمال بدعت هم به واسطه عثمان و هم به واسطه اصحابی که آیات قرآن را ذکر می کردند بوده است، چگونه می توان صحت و سلامت کامل آن را به اثبات رساند؟

ج. چون اسلام، خاتم ادیان است و پس از آن نبوت و رسالتی نیست، قرآن را خداوند متعال از گزند حوادث دوران و دستبرد اهل طغیان حفظ می فرماید که رشته ی هدایت الهی منقطع نشود، و قرآن که معجزه باقیه و دلیل صحت نبوت و پیغمبری همه انبیا است باید تا انقراض عالم باقی باشد و هیچ تحریفی در آن صورت پذیرفته است.

حقیر در این رابطه رساله ای به نام (القرآن مصون من التحریف) و بحثی در کتاب (مع الخطیب) با عنوان (صیانة الكتاب من التحریف) دارم، مراجعه نمایید. تذکر این نکته در اینجا مناسب است که احتمال این که چیزی از قرآن جمع آوری نشده باشد، بر حسب مبانی اهل سنت به طور جزم و قطع مردود نیست، اما بر حسب مبانی شیعه که ائمه معصومین علیهم السلام را عدل قرآن و عالم به جهات قرآن می شناسند، تصدیق و تأکید ائمه علیهم السلام بر این که کل قرآن همین است که در دست همه امت است و آیه ای از آن که منسوخ التلاوة نباشد ساقط نشده، حجت قاطع بر عدم نقیصه است.

ص: 199

189. آیا قرآن ظنی الدلالة است؟

ج. بعضی از آیات قرآنی ظنی الدلالة و بعضی قطعی الدلالة است و هر دو حجت است.

### عدم وجود تناقض در آیات

190. گاهی اوقات در مطالعات خود در قرآن به تناقضاتی برخورد کرده ام مثل این که قرآن بارها مرکز تفکر انسان را قلب معرفی می کند و هر چند مفسرین منظور از قلب در قرآن را چیز دیگری دانسته اند، اما در نهج البلاغه صراحتاً می بینیم که امام علی علیه السلام منظور از قلب را همان قلبی که درون سینه ماست معرفی می کند و این در حالی است که امروزه همه به خوبی می دانند که مرکز تفکر انسان مغز است. در مورد تحدی طلبی قرآن نیز تاکنون اشخاص بسیاری به مقابله برخاسته اند و به ظن بسیاری، آثار آنها از آیات قرآنی بهتر بوده اند و نمونه آخر همان کتاب فرقان الحق می باشد که از حیث بلاغت و فصاحت و معنا و هماهنگی و عدم تضاد، ادعای برتری بر قرآن را دارد. بر چه اساسی باید برتری قرآن را بر دیگری آثار اثبات کرد؟

ج. نسبت تناقضات آن هم آشکار به قرآن مجید واضح البطلان است. اگر این چنین بود پس از هزار و چهار صد سال که این کتاب در همه دنیا مطرح است، فلاسفه بزرگ جهان به دقت آن را هزارها بار مطالعه کرده اند و خاورشناسان از مسیحی و غیر مسیحی آن را با کمال توجه زیر نظر برده اند، این تناقضات آشکار را به دنیا اعلام می کردند نه این که در مقابل آن اظهار خضوع نمایند و مثل شبلی

انی وان اء قد كفت بدینه هل اكفرن بمحكم الآيات

در این آیات تناقضی نیست و اشاره ای است اجمالی نه تفصیلی به ادوار خلقت و جواب کل این حرف ها همان فرمایش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است که به آن حضرت عرض شده بود که کندی فیلسوف می خواهد به گمان خود راجع به وجود تناقض در قرآن بنویسد.

شخصی به امر حضرت بی آن که بگوید آنچه را می گویم از امام گرفته ام، گفت: اگر بر تو پس از زحمتی که کشیدی آورنده بگوید مراد من غیر از این است که تو گمان کرده ای چه جواب می دهی؟ کندی گفت: این کلام بزرگ است. از تو نیست. او فاش کرد که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرموده اند. کندی تصدیق نمود و توبه کرد.

اثبات تناقض در کلام متکلمی، مثل قرآن که از حیث مضامین در بین کتاب های مذهبی اول و در فصاحت و بلاغت هم معجزه است و نیز پیدا کردن تناقض امکان پذیر نیست.

تحدی طلبی قرآن (نه تعدی) از عصر نزول اعلام شد و آیه فصیح و بلیغ

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِمَّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ... (1) و آیه

قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا

ص: 201

این تحدی در همان عصر پیغمبر، حقانیت نزول وحی و آسمانی بودن قرآن را ثابت نمود و بلغاء بزرگ، مثل ولید بن مغیره و کل فصحاء عرب که در فن سخن و فصاحت و بلاغت بالاترین درجات را داشتند، در برابر این تحدی زانوی عجز بر زمین زدند و هم اکنون هم این تحدی زنده است و مورد اعتراف و قبول فصحاء بوده است و به قول بوصیری در وصف آن می گوید:

ردت بلاغها دعوی معارضه‌دردت الغیور ید الجانی عن الحرم

در خود عالم اسلام هزارها از فصحا و بلغاء ظهور کرده و همه در مقابل قرآن خضوع کامل اظهار نموده اند.

اگر چنین بود، مثل امیرالمؤمنین علیه السلام نمی توانست آن گونه رسا و بالا از قرآن ستایش نماید. تعجب است که مهملات کتاب فرقان الحق را که مورد مضحکه بلغا است می گویند ادعاء برتری بر قرآن را دارد، مثل این که کتاب خاله موشه را کسی از گلستان و بوستان سعدی و دیوان حافظ بالاتر بگوید. (اگر چه این مثال هم کم است).

من صرف وقت را در پاسخ به این سخنان، ضایع کردن عمر می شمارم و در این دنیای سخن و فصاحت و بلاغت عرب از مسلمان و مسیحی و ملحد يك نفر را پیدا کنید که مهملات فرمان الحق را با مثل کتاب های عادی ادب قابل قیاس بدانند.

### جمع بین آیات ارسال رسل و عدم وجود رسول در بعضی اقوام

191. در آیات قرآن به تناقضاتی برخورده ام مثلاً چرا برای هدایت دیگر ملل، حتی يك نبی هم فرستاده نشد؟ قرآن، بیان می کند که ما کسی و یا گروهی را

ص: 202

عذاب نمی دهیم مگر این که فرستاده ای برای آنها مبعوث نماییم:

مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (1) این مسأله نیز از دو جنبه قابل بررسی است: سلب آزادی انتخاب، و کوربودن این نوع عذاب. در مورد نخست، خود قرآن بیان می کند که در پذیرش دین اجباری نیست:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ [179] اگر این گونه باشد؛ پس، چرا خداوند، ملت ها را مجبور به پذیرش دین جدید می نماید؟ اما در مورد دوم؛ فرض می نمایم کسانی که از پذیرش نظر پدیدآورنده گیتی امتناع می ورزند، مستحق چنین عذابی باشند؛ گناه بچه ها، نوزادان و کسانی که در رحم مادرانشان هستند، چیست؟

ج. در مطالبی که نوشته اید و به گمان خود یکی از تناقضات واقع در قرآن را نشان داده اید، چند مورد اشتباه است و چیزی که در این آیات یافت نمی شود تناقض است.

الف) هدف مند بودن عذاب از آیاتی که نقل کرده اید استفاده نمی شود و این که کسی بگوید خدا پیغمبران را فرستاد و به مردم امر و نهی فرمود تا آنها مخالفت

ص: 203

کنند و آنها را عذاب فرماید هرگز صحیح نیست و توهم نمی شود، بلکه مطلب از این قرار است که خدا بر حسب حکمت، بندگان خود را هدایت فرموده، به وسیله عقل و اسباب تکوینی او را هدایت فرموده چنان که تشریحاً هم به وسیله انبیا هدایت فرموده است و راه راست و خیر و صلاح و نجات و رستگاری و راه خلاف و فساد را به بشر نشان داده است و به او آثار سوء گناه و مخالفت را نشان داده و این که او را مورد مؤاخذة و عقاب و عذاب قرار دهد اعلام نموده است، اما به این معنی نیست که راه صواب و راه خطا را به او نشان داده برای این که او مخالفت کند تا او را عذاب نماید.

نباید برنامه صحیح عالی بعثت انبیا را که هدف از آن کمال انسان ها است به عکس و به این زشتی تفسیر نمود.

ب) راجع به خشم خدا و سلب آزادی انتخاب از مردم و اکراه آنها بر ایمان و تسلیم و استبداد خدا و این الفاظ و اصطلاحات که خدا از آن منزّه است باید بدانیم که نگاه ما به جهان و مسائل مربوط به انسان و حقوق بشر بر اساس جهان بینی الهی و توحیدی است، نه جهان بینی مادی و لایبکی و الحادی. در جهان بینی الهی خدا خالق و همه مخلوق و او مالک و همه مملوک و او رازق و همه مرزوق و او قادر و همه عاجز.

در این جهان بینی هر چه سخن گفته می شود از مرتبه تسلیم بنده و قبول او است.

کمال همه به این است که او را بپرستند و حکم او را پذیرا باشند. کسی حق معصیت و مخالفت امر خدا را ندارد، اگرچه تکویناً مختارند، اما تشریحاً باید در محدوده هدایت و تعلیمات و حیانی اعمال اختیار نمایند

إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (1)

ص: 204



هست و امر و نهی و حلال و حرام و نهی از ظلم هم هست و عقوبت بر گناه و مؤاخذه هم بر فعل مناهی و معاصی و ملامتی هم هست. تهدید به قطع نعمت ها و نزول بلا و آنچه بر بعض اقوام به واسطه گردنکشی و تکبر در برابر هدایت انبیا شد نیز هست. عالم مخلوق خدا است و اداره آن با او است و نظام همان نظام است که بخشی از آن تکویناً برقرار و در بخش اختیار بشر تشریحاً برقرار می شود.

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ معنایش به خودواگذاری بشر نیست و جمله اخباریه را نباید انشاییه معنی نمود. معنایش این است که در نظام تشریح امر دین و عقیده امری قلبی است که مثل سایر مقررات الهی در ظاهر کسی بر آن مجبور نمی شود اما بر اظهار تسلیم و دین و احترام از شرع همه مکلفند همه ملت ها و همه مردم باید دین خدا را بپذیرند، و اگر نپذیرند مستحق عقوبت و عذاب هستند. به آیات متعددی در اینجا استشهاد کرده اید که هیچ کدام با مطالبی که تصور کرده اید ارتباط ندارد و هر کدام معنای خاص خود را دارند. قرآن است و کلام الهی و وحی است و معنای هیچ يك هدف مند بودن عذاب نیست. مطالب و حقایق عالی در این آیات بیان می شود که در اینجا مجال ورود در آنها نیست. اوج معرفت بشر، درك معانی این آیات و شناخت شئون الهی، خودشناسی و خداشناسی است.

ج) عذاب عام الهی، مثل طوفان یا هلاك قوم لوط و سایر انبیاء هدف مند نیست، یعنی برنامه ریزی برای تعذیب نیست؛ بلکه برنامه ریزی برای نجات و برای ظهور لیاقتی است که خداوند در انسان قرار داده است برای فوز و فلاح تکریم و تشریف.

هر چه واقع می شود و هر چه صادر می شود همه با حساب و تقدیر خاص و

کل شیء عنده بمقدار است نه در جایی چیزی کم است و نه زیاد، البته احاطه بشر به کل این امور اگر محال نباشد شبه محال است.

ابتلاء اخیار به واسطه سوء اعمال اشرار از لوازم این عالم است و گاه هم اشرار به واسطه مصلحت وجود اخیار منفعت می بینند. این مسائل در حساب های الهی محفوظ است و ما هم کمی از کم و از کمتر آن را درک می کنیم، و اجمالاً اگر به نظر عبرت و معرفت اندوژی و نیک نگری و درک اسرار انسان وارد مطالعه آیات تکوین و تشریح شود، کاری کودکانه پیدا نمی کند و هر چه تفکر کند و جلو برود بینایی و بینش و روشنایی در همه جوانب عالم تکوین و تشریح می یابد.

انسان آگاه باید حدّ خود را نگاه دارد و استبدادات خود را در مسیر نیل به حقایق عالی محو نماید و به مضامین این اشعار توجه داشته باشد:

ص: 206

دل گرچه در این بادیه بسیار شناخت يك موی ندانست و بسی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت و آخر به کمال ذره ای راه نیافت

و

زمین در جنب این نه طاق خضراچه خشخاشی بود بر روی دریا

تو خود بنگر از این خشخاش چندی سزد گر بر بروت خود بخندی

### سازگاری درونی آیات سؤال از مجرمان

193. دو جا در قرآن کریم آمده که خداوند کریم از همه بندگان سؤال (پرس و جو) می کند:

لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ [181] جای دیگر می فرماید:

وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ [182]

ص: 207

ولی جای دیگری می فرماید که سؤال نمی شود:

وَلَا يَسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ [183] آیا این آیات با هم دیگر تناقض دارند؟

ج. اشکال، منطقی و عالمانه نیست و تحقق تناقض متوقف بر تحقق وحدت ثمانیه (هشت گانه) است که بدون قطع به تحقق هر هشت وحدت، حکم به تناقض صحیح نیست و با عدم یکی از وحدت، تناقض حاصل نمی شود.

از جمله وحدت ثمانیه، وحدت زمان است که در این آیات محقق نیست، زیرا آیه 78 سوره قصص مربوط به سؤال از مجرمین در تعذیب آنها به عذاب در دنیا است، مثل عذاب قارون و اما آیه وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسَدٌ مُؤَلُونَ در سوره صافات آیه مربوط به سؤال از مجرمین در آخرت است.

بنابراین وحدت زمان محقق نیست، بلکه وحدت مکان هم به اعتبار دنیا و آخرت حاصل نیست، و آیه 23 سوره انبیا نیز اگر در مقام بیان فعلیت سؤال باشد، مربوط به آخرت است هر چند محتمل است مراد بیان تفاوت شأن خالق و مخلوق است که نسبت به خالق شأنیت سؤال هم نیست، ولی در مخلوق این شأنیت ثابت است. حاصل این که اشکال تناقض بسیار واهی و باطل است.

## تفأل به قرآن

### بازکردن سرکتاب

194. افرادی هستند که برای حل مشکلات مردم از قرآن استفاده می کنند. از شخص می خواهند که قرآن

ص: 208

را باز کند، و سپس خود نیز این کار را انجام می دهند و بی درنگ از همه حقایق گذشته و آینده (به درستی) اطلاع پیدا می کنند و به آگاهی شخص می رسانند. آیا انجام چنین کاری جایز است؟

ج. این اعمال خلاف است و مراجعه به این گونه افراد و دادن اجرت به اینها جایز نیست.

### پیشگویی از طریق قرآن

196. مدتی است با فردی آشنا شده‌ام که مدعی است در قرآن مجید تمام مطالب از جمله تمام مشخصات ما و پدران ما و فرزندان ما نوشته شده است.

او بر این اساس، دستوراتی برای من صادر نمود. او می گوید: این علوم غریبه در اثر ریاضت ها و به واسطه اساتید عرفان فراگرفته است. آیا می توان تمام احوال و خصوصیات روحی و ... را از طریق قرآن به دست آورد؟

ج. علم به قرآن، مخصوص خداوند تبارک و تعالی و راسخون فی العلم (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام) می باشد، و کسی که تفسیر و برداشتی از قرآن دارد باید به محکمت آیات قرآن تمسک کند و مسلط بر روایات وارده از معصومین علیهم السلام در آیات قرآنی باشد، از تفسیرهای مهم و معتبر شیعه، استفاده نماید و این گونه نیست که برداشت هر کسی مورد قبول باشد؛ و ادعای این گونه مدعیان مسموع نیست و نباید به آنها مراجعه نمود.

ص: 209

### تفسیر آیه الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ

197. طبق آیه 34 سوره نساء

الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ چرا باید مرد سرپرست زن باشد و بر او برتری داشته باشد؟

ج. این که در امور اجتماعی مربوط به زن و مرد، مرد قیمومت و اداره و مدیریت را داشته باشد، امری است فطری و خود به خود حاصل است، و اگر در مواردی خلاف آن دیده می شود يك حرکت خلاف فطرت است، حتی در بعض اجناس دیگر نیز دیده می شود.

وضع فیزیکی و طبیعی و نوعی مرد هم همین اقتضاء را دارد. به هر حال امر، امری است الهی و در عین حال در اسلام، مواضع شخصی زن و مرد و استقلال آنها در حقوق خاص خود، در کمال اعتبار و احترام مراعات شده است، و در آنچه ارزشی حقیقی هست چنان که در سوره احزاب [184] تصریح و اعلان شده برابر می باشند.

### تفسیر آیه زنان خبیث برای مردان خبیث

198. با این که در آیه 26 سوره نور خداوند می فرماید: زنان ناپاک برای مردان ناپاک و مردان ناپاک برای زنان ناپاک. چرا زنانی بد، نصیب

امام

ص: 210

«الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِينِ وَالْخَيْثُونَ لِلْخَيْثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ» (1)

این تفسیر که گفته شود زن های خبیث و ناپاک مختص مردهای خبیث می باشد و مردهای خبیث نیز برای زن های خبیث می باشد، ظاهراً صحیح نیست.

اگر خبیث و ناپاکی اعم از ناپاکی جنسی و گناهان دیگر باشد با آیه

امْرَأَةُ نُوحٍ وَامْرَأَةُ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَتَاهُمَا (2) منافات دارد، اگر چه خیانت جنسی نباشد و تفسیر آیه به خباثت باشد هم با آن که در بین بعض زن ها و همسرها اتفاق می افتد- که گاه زن، پاک از آرایش جنسی است و مرد ناپاک و گاه به عکس، زن ناپاک و همسر پاک است- صحیح نیست. بنابراین هر دو تفسیر غیرمقبول است و تفسیری که مستقیم باشد این است که آیه در مقام ذم محکوم کردن اشخاصی است که افراد را متهم به ارتکاب گناه و اعمال زشت می نمایند و سخن تهمت آمیز و خبیث و ناپاک و دروغ و غیبت می گویند، مثل آنها که در داستان افک، عایشه یا ماریه را مورد تهمت قرار دادند.

پس معلوم شد آیه ارتباطی به همسران حضرت نوح و لوط پیغمبران خدا و همسران امام مجتبی و حضرت جواد علیهما السلام ندارد.

1- 185. (1). نور، آیه 26.

2- 186. (2). تحریم، آیه 10 ..

200. در مورد آیه: زنان شما کشتزار شمایند، پس در هر جا یا در هر زمان خواستید به کشتزار خود، درآیید(1)، چرا این بحث فقط به مردان اجازه داده شده است و نسبت به زنان این اجازه نیست؟

ج. البته حکمت دستورهای قرآن مجید و احکام، بیشتر و برتر از درك ما است، ولی نکته ای که در اینجا باید ملاحظه شود این است که این موضوع امری طبیعی و جنسی است و در همه حیوانات جنس مذکر فاعل و جنس مؤنث منفعل است، و طبعاً اختیار فعل با فاعل می شود. مع ذلك در دستورات اسلامی راجع به روابط زن و شوهر هدایت هایی است که هر دو را کامیاب و سعادت مند می نماید.

### کنیزگرفتن زنان کفار حربی

201. در قرآن کریم می فرماید: «و نکاح زنان محصنه (شوهردار) نیز برای شما حرام شد مگر آن زنانی که متصرف و مالک شده‌اند»(2) چگونه این حکم یعنی تجاوز به زنان حتی زنان شوهردار در جنگ- را می شود قبول کرد؟

ج. خداوند متعال برای هدایت بندگان، انبیاء را مبعوث فرموده و آنها هم با بیان احکام و اخلاق و اعتقادات صحیح، مردم را دعوت به سوی خدا کرده اند و گروهی از مردم با داشتن عقل خدادادی اعتنا به دستورات خالق خود ننموده و

ص: 212

---

1- 187. (1). بقره، آیه 223.

2- 188. (2). نساء، آیه 24..



سَدِّ راه سعادت دیگران نیز شده و می شوند و اینها کفّاری هستند که در معرکه جنگ با اهل ایمان روبرو می شوند و درصدد کشتن و اسیرکردن آنها هستند. به همین جهت مال و جان و زنان آنها از ارزش و اعتبار ساقط می شود، یعنی تا چندی که درصدد محاربه با مسلمین بر نیامده اند همه چیز آنها ارزش دارد و کسی حق تعرّض به آنها را ندارد، ولی وقتی که درصدد محو اسلام و قرآن و ضدیت با خدای خود برآمدند از ارزش می افتند و خود این هم حکم خدا است که مانند سایر احکام تغییر نمی کند.

## نعمت بهشتی بانوان در قرآن

202. طبق فرموده قرآن کریم و روایات برای مؤمنان در بهشت وعده حورالعین داده شده است. سؤالی که مطرح است این است که برای افراد مؤنث این پاداش به چه صورتی است؟

ج. در قرآن و احادیث، ذکری و توضیحی درباره آن داده نشده است ولی به طور کلی فرماید:

هُم فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ [189] و نیز می فرماید:

وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ [190]

## آفرینش جهان

203. خداوند در قرآن کریم می فرماید که جهان را در شش روز آفریدیم و تکامل دادیم. از طرفی

ص: 213

تحقیقات نشان می دهد که جهان به طور تدریجی تکامل یافته است. جمع بین این آیات چگونه است؟

ج. کلمه «یوم» و مرادف آن روز اگر چه بیشتر به معنای زمان تابش آفتاب و ضدّ شب به کار برده می شود، ولی مفهوم آن وسیع تر از این است.

گاه گفته می شود: «روز» و «یوم» و مقصود از آن، زمان بین طلوع آفتاب و غروب آن است. گاهی این کلمات گفته می شود و از آن، مدّت يك جریان یا زمان و دوران يك حکومت، یا يك عصر، یا عمر يك شخص، یا دوران جوانی یا پیری، یا دوران سیادت و عزّت و خوشی يك امت و ملّت قصد می شود، مثلاً گفته می شود: امروز و فردا و از روز، دنیا و از فردا، آخرت قصد می شود. یا شاعر می گوید:

ص: 214

روزی چو روز حضرت خاتم ندیده است که مقصود او از «روز حضرت خاتم»، تمام عصر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله می باشد، و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در «خطبه شقشقیه» به این شعر، تمثّل جستّه، و دو عصر و دو دوره را در ارتباط با خودشان، دو «روز» شمرده اند. با توجه به این توضیح مختصر، معلوم می شود که سنّه ایام (شش روز) در سوره مبارکه «حدید» و هم چنین در سوره «اعراف» اشاره به شش دورانی است که در آنها آسمان ها و زمین شکل گرفته و این نظامات و تشکیلات وجود یافته است.

و اشاره به این است که خلقت آسمان ها و زمین دفعی نبوده، بلکه به اراده الله و حکمت باری تعالی تدریجی انجام شده است؛ چنان که در اجزای عالم خلقت و طبیعت، بیشتر یا همه چیزها به تدریج آفریده می شوند، مثلاً سنگ ها و معادن و کاینات دیگر، بعضی در طی هزاران سال و بعضی بیشتر و بعضی کمتر از یک سال، و برخی کمتر از این زمان وجود پیدا می کنند.

آسمان ها و زمین نیز بنابر این دو آیه کریمه در طی شش روز، شش دوران و شش تحوّل و جریان شکل گرفته و خلق شده اند. این دو آیه از عجایب آیات و

معجزات قرآن کریم است که شکل گیری و خلقت کلّ نظام آسمان ها و زمین را تدریجی اعلام می نماید.

## چگونگی عالم برزخ و قیامت

205. تعداد زیادی از آیات قرآن بر جاری بودن نهرهایی در بهشت تأکید دارند و آنها را توصیف می نماید و در آیات دیگری نشستن بهشتیان در زیر سایه های درختان بهشت و ... توصیف می شود. با توجه به این توصیفات این نتیجه گیری از زندگی و حیات دنیای دیگر (قیامت و حیات آخروی) می شود: در سراب آخرت هم همانند این دنیا جاذبه وجود دارد، چون نهرها در آن جاری است و لازمه جاری شدن نیروی جاذبه زمین یا همان ثقل است. تابش نور ساطع شده از خورشید یا هر ستاره روشنایی بخش وجود دارد و باعث به وجود آورده شدن سایه می شود. سکون و آرامش بر سراسر خلقت حاکم است و چرخش زمین به دور خورشید وجود ندارد.

پس آفرینش بر این سه مرحله برای انسان تقسیم شده است: 1. عالم رحم. 2. عالم رشد و مرگ. 3. عالم آخرت.

بفرمایید آیا این توصیف درست است یا خیر؟

ج. با تشکر فراوان و تقدیر از پژوهش و مطالعات دینی جنابعالی و با اعتراف به عدم استعداد کامل خودم برای ورود در این مطالب عالی:

این معانی که بیان کرده اید شرح فی الجمله است که با تعبیرات دیگر هم قابل بیان است. اجمالاً آنچه در قرآن مجید و روایات از عالم بعد از این عالم (عالم برزخ و عالم آخرت) بیان شده- در عین حال که بر حسب ظواهر آیات و نصوص واقعیت دارند- کل سرگذشت آن دو عالم نیست، و همه را هم نمی توان با مقیاس های این عالم و قواعد و قوانینی که بر آن حاکم است شناسایی کرد.

ص: 216

بسا مطالبی که در آن عالم بر انسان کشف می شود خیلی بیش اینها وسیع تر باشد.

معارف دین؛ ج 3؛ ص 232

قرآن بعض تعریفات در آخرت را به عنوان مثال می فرماید مثل

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ [191] و بیشتر از این که بفرمایند

فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ [192] نمی شود آن عالم را به این بشر معرفی کرد.

باید از این همه تعریفات قرآنی از عالم آخرت از بهشت و جهنم، از قرب و بعد از خدا، از ثواب و عقاب الهام گرفت، و در عین اعتقاد به همین نصوص توجه داشت که تفهیم کامل آن حقایق و وسعتی که بسا بیش از وسعت عالم دنیا نسبت به عالم جنین باشد با ابزار خاص و یا بیش بالای آن جهان که فَبَصَّرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (1) قابل تفهیم است. در این رابطه حتی ما می توانیم از همین عالم دنیا مثال بیاوریم که فهم بسیاری از آن در حد صفر و فهم بعضی بسیار بسیار بالا است که آن که در مرتبه صفر است نمی تواند مراتب بالا را تصور کرد در این عالم دنیا چقدر عجایب و شگفتی های مرئی و نامرئی هست که بشر از تصور آنها عاجز بوده و به مرور زمان و پیشرفت رشد علمی به بخشی اندک از آن راه یافته و ملتفت است که برخی از حقایق است که از دسترس فهم و درک او برون است، و حتی بزرگان علم و بصیرت و بالاتر شخصیت هایی، مثل حضرت علی علیه السلام آن گونه نسبت به همین دنیا اذعان و اقرار کنند و بگویند:

«سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَ مَا أَصْغَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ وَ مَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ

ص: 217

مَلَكُوتِكَ وَ مَا أَحَقَّرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ وَ مَا أَسْبَغَ نِعَمَكَ فِي الدُّنْيَا وَ مَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ»(1).

و آنها که در این مکتب قرآنی و هدایت های و حیانی درس خواندند بگویند:

ص: 218

---

1-194. (1). نهج البلاغة، خطبه 109 ..

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت يك موی ندانست و بسی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت و آخر به کمال ذره ای راه نیافت

حال همه معلوم است که باید از همین داده های و حیانی قرآنی و روایی استفاده کرد و اعتقاد و ایمان را به عالم آخرت کامل نمود، و آیات قرآنی موارد را همواره متذکر بوده و با تلاوت آنها و تفکر در آنها اعتقادات را بالا برد که در ایمان اگر به مقام قائل

«لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِيناً»<sup>(1)</sup>

نرسیم به مقام

«فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ»<sup>(2)</sup>

و آن جوان انصاری برسیم.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا كَمَالَ الْمَعْرِفَةِ وَالْبَصِيرَةَ رَبَّنَا أَتَمِّمْ لَنَا نُورَنَا بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

ص: 219

---

1-195. (1). بحار الانوار؛ جلد 84، باب 12.

2-196. (2). نهج البلاغة، خطبه 184 ..

## انسان؛ جاهل یا اشرف مخلوقات

206. آیه ای از قرآن می فرماید: انسان جاهل بود که آن امانت را قبول کرد، اما از طرفی خداوند می فرماید که انسان اشرف مخلوقات است. جمع بین دو آیه چیست؟

ج. بر حسب بعض تفاسیر، مراد از الانسان در وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ [197] شخص خاصی است که الف و لام برای عهد باشد نه جنس. بنابر این با این که در موارد دیگر برای جنس باشد و انسان از جهت جنس اشرف باشد، اشکالی پیش نمی آید و بر این اساس، مطالب در تفسیر و احتمالات متعدد می شود. به تفاسیر معتبر شیعی مراجعه شود.

## فرشتگان و مسأله اختیار

207. آیا ملائکه هم دارای قدرت اختیار هستند و می توانند خودشان تصمیم بگیرند یا کارهای آنها جبری است؟

ج. آیه کریمه

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ [198] ظاهر در اختیار است. برای آگاهی بیشتر به تفاسیر معتبر شیعی مراجعه نمایید.

## برده داری در قرآن

208. با توجه به این که خداوند همه را آزاد آفریده است چرا اسلام مسأله برده داری را رد نکرده است و يك دختر باید خرید و فروش شود؟

ص: 220



ج. تعالیم حیات بخش اسلام به گونه ای حکیمانه در جامعه ای که برده داری و برده فروشی یکی از داغ ترین بازارهای رایج زمان بوده، بشریت را به سمتی سوق داد و احکام بسیاری برای آزادی بردگان جاری نمود که بی رونقی برده داری امروز، نتیجه آن است، و تاریخ تمدن بشر شاهد صدق آن می باشد و سیر احکام اسلام، به سوی پایان دوره برده داری است.

### آیات برتری بنی اسرائیل بر جهانیان

210. خداوند متعال می فرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّوْبَةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ [199] و در جایی دیگر می فرماید:

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي فَخَرْتُكِ عَلَى الْمَوْلَانِ وَجَعَلْتُكِ لَكَ خَلْقًا مِّنْ لَدُنِّي فَاصْبِرْ وَطَافِيكُ إِلَى مَطْعَمِكِ مِنَ الْجَنَّةِ فَكُلْ مِنْهَا حَيْثُ شِئْتَ وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ بِنَظَرِنَا إِلَى الْكُفْرَانِ أَكْرَمًا  
مَرَجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ [200] خداوند وعده داده است که قوم بنی اسرائیل را بر عالمین برتری دهد و اتباع عیسی ابن مریم علیه السلام را تا روز قیامت بر کفار تفوق دهد. آیا با آمدن دین اسلام این وعده ملغی شده است؟

ج. در آیه شریفه، خداوند به عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام وعده داده است به زودی پیروانش بر مخالفین کافر (یهود) تفوق پیدا می کنند، و این تفوق تا روز قیامت دوام دارد.

ص: 221

و از این که خداوند از یهود و نصاری نام نبرده، استفاده می شود که بفهماند اگر طایفه اول تقوق پیدا می کنند برای این است که پیرو حق اند و اگر طایفه دوم زیر دست قرار می گیرند به خاطر این است که منکر حق بودند. پس عبارت «کسانی که تو را پیروی می کنند» تنها صادق بر افرادی از نصارا است که تا قبل از ظهور اسلام و نسخ شدن دین عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام بر نصرانیت استوار بوده اند و نیز بر افرادی از مسلمانان است که بعد از ظهور اسلام در پیروی از اسلام استقامت کردند و می کنند، چون پیروی از اسلام هم پیروی از حق و پیروی از مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام است، و مراد از تقوق، تقوق در حجت و منطق است.

پس نتیجه این می شود که پیروان تو؛ چه نصارا و چه مسلمانان به زودی حجتشان بر حجت کافران یهودی تقوق پیدا می کند و این تقوق تا روز قیامت ادامه دارد.

مطلب دیگر این که پیرو واقعی حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام حتماً باید پیرو پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد چون در موارد مختلف در انجیل وجود دارد که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام به رسالت پیامبری بعد از خود به نام احمد صلی الله علیه و آله خبر داده است، پس کسانی که انجیل را قبول دارند باید به بشارت های انجیل ایمان داشته باشند و پیامبری حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله را قبول داشته باشد.

### واژگان "سمع" و "ابصار"

211. چرا در آیه

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ

ص: 222

کلمه السمع به صورت مفرد به کار رفته است در حالی که کلمات الابصار و الافئده به صورت جمع ذکر شده اند؟

ج. برای اطلاع از تفسیر و نکته مذکوره در آیه شریفه می توانید به تفاسیر معتبر شیعی از جمله مجمع البیان و تبیان و صافی و منهج الصادقین مراجعه نمایید. اجمالاً بدانید مرحوم شیخ طوسی اعلی الله مقامه در تفسیر تبیان از یکی از ادبای معروف چنین نقل می کند که علت مفرد آمدن اسم ممکن است یکی از دو چیز باشد:

نخست این که اسم گاهی به عنوان اسم جمع به کار می رود و می دانیم که در اسم جمع معنی جمع وجود دارد و نیازی به جمع بستن نیست.

دیگر این که اسم می تواند معنی مصدری داشته باشد و مصدر دلالت بر کم و زیاد هر دو می کند و نیازی به جمع بستن ندارد، و جواب دیگر این است که از جنبه ادبی، تعبیر به اسم متداول تر از اسماع بوده است.

معنای "ایاب" و "حساب"

212. در قرآن آمده است:

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ [202] که از «إِنَّ» و مقدم بودن جار و مجرور (إِلَيْنَا و عَلَيْنَا) استفاده شود که ایاب و حساب در انحصار خدا است. ولی در زیارت جامعه ی کبیره آمده است:

«إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ»

که به نظر رسد این جمله از زیارت، منافات با نصّ

ص: 223

قرآنی دارد. وجه جمع بین این دو چیست؟

ج. حساب مردم اصالتاً با خداوند متعال است. ممکن است این امر به اذن خداوند متعال به اولیاء خاص او یا به ملائکه ارجاع شود، و ظاهر این است که مراد، ایاب به سوی خدا و حساب بر خداست و این اعم از این است که بلاواسطه باشد یا مع الواسطه و یکی اصل و دیگری فرع و در طول اولی باشد.

### معنای "سریع الحساب" بودن

213. منظور از سریع الحساب بودن خداوند در آیه 51 سوره ابراهیم چیست؛ سریع الحساب در اعمال مجازات یا در دادن پاداش؟

ج. این جمله (سریع الحساب) در قرآن مجید در هشت مورد و جمله (سریع العقاب) در دو مورد ذکر شده است و در يك مورد هم اسرع الحاسبین است، اما سریع الحساب به این معنی تفسیر شده است که خلاق را در عرض واحد حسابرسی می نماید و چنان نیست که لازم باشد در طول یکدیگر باشد. در مجمع البیان از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود «دفعَةً واحدةً» و با هم همه را حساب می فرماید چنان که همه را با هم روزی می دهد، و این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در موارد دیگر نیز هست چنان که دعاء همه را با هم می شنود و صدای کسی مانع از صدای دیگری نمی شود «و لا یَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ»<sup>(1)</sup> یا دعاء همه را در آن واحد مستجاب می کند و مقتضی قدرت مطلقه نیز همین است، چنان که امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

«لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ وَلَا مُحَاسَبَةٌ عَنْ مُحَاسَبَةٍ فَإِذَا حَاسَبَ وَاحِدًا فَهُوَ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ مُحَاسَبٌ

ص: 224

1-203. (1). مستدرک الوسائل؛ جلد 5، باب 22 ..

لِلْكَلِّ يَتِمُّ حِسَابُ الْكُلِّ بِتَمَامِ حِسَابِ الْوَاحِدِ» (1)

این همه معانی و این اسماء الحسنی و صفات الهی همه تفسیر قدرت خداوند متعال است که مقتضی قدرت کامله او و صفات جمالیه و جلالیه این است که سریع الحساب، سریع العقاب، اسرع الحاسبین و ارحم الراحمین و أبصر الناظرین و اسمع السامعین و ... باشد.

### آیه ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكُمْ وَنَوَاقِصِ جَسْمِي

214. در کتاب توحید مفضل آمده است که مفضل از امام صادق علیه السلام می پرسد: من کسانی را دیده ام که با رسیدن به سن بزرگ سالی مو بر صورت ندارند. علت چیست؟ حضرت علیه السلام در پاسخ، آیه شریفه

ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكُمْ [205] را بیان می فرمایند. منظور چیست؟

ج. استشهاد حضرت در این مورد به آیه

ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ اشاره به این است که در اصل مقتضی کمبود نیست، و نواقص بر اثر تصرفات و اعمال جاهلانسه و برخوردارها و خلاصه اقتضائات عالم طبیعت و هم اختیار است. این کم و زیادهای در عالم حیوانات و در عالم نبات و معادن هم هست. يك درخت که باید بر حسب اصل میوه بدهد، در جای مناسب و پرورش مناسب به کمال و حمزه می رسد و میوه می دهد و در جای دیگر کمتر یا اصلاً بی بار

ص: 225

می شود، و حاصل این است که در سیر عالم خلقت و تکوینیات ظلم و ستمی نیست و هر چیز که هست آن چنان می باید که هست و آن چیز که آن چنان نمی باید، نیست. اگر شخصی کوسه است با سوابقی که دارد باید کوسه باشد و کوسه می شود آن هم که ریش دارد باید ریش داشته باشد. این بالاصل است و آن بالعارض است.

در اینجا تأملات بزرگان اهل فن و کاوشگران در اصناف مخلوقات هر چه عمیق باشد به پایان نمی رسد و پاسخ به هر سؤال پرسش های جدیدی را پیش می آورد.

ص: 226



روایتی در مورد جزای شهید در اسلام

215. با توجه به عجیب بودن روایت ذیل از جهت محاسبه ریاضی خواهشمند است سند این روایت و نیز تفسیر آن را بیان فرمایید:

«بررسی ریاضی حدیث: رسول خدا فرمود: هر مؤمنی که شهید می شود در بهشت قصری انتظارش را می کشد که در آن قصر 70 حجره است و هر حجره دارای 70 تخت است و بر هر تختی 70 فرش گسترانده اند و بر هر فرشی 70 حوری نشسته و انتظار آن شهید کشته شده در راه اسلام را می کشد.

با بررسی این سخن و با یک ضرب ساده ریاضی می توان به این نتیجه رسید که: بر طبق سخنی که از رسول خدا نقل شده، 7 به توان 4 حوری یعنی رقمی معادل 24010000 (حدود 24 میلیون) حوری بهشتی فقط در انتظار یک شهید اسلامی می باشد. با فرض این که هر کدام از فرش ها 6 متر مربع باشد مساحت کل فرش ها می شود 2058000 متر مربع، و با در نظر گرفتن 20 درصد راهروها و راه پله و فضاهای بدون فرش، مساحت کاخ 2469600 متر مربع به دست می آید، که می شود عمارتی با زیر بنای 200 متر در 200 متر و 62 طبقه به ارتفاع 186 متر پر از حوری

ص: 228



فقط برای يك شهيد اسلامى. با فرض اين كه شهيد مورد نظر به هر حورى يك ساعت برسد، بعد از 2740 سال كار بدون وقفه نوبت به آخرين حورى مى رسد.»

ج. پيش از اين كه در خصوص روايتى كه مورد سؤال است وارد جواب بشويم نكات مهمى را تذكر مى دهيم:

1. به طور كلى رواياتى كه در بيان مقدار ثواب و يا عقاب اعمال و تفصيل اوضاع بهشت و جهنم روايت شده است - اگر سند صحيح هم داشته باشند - اعتقاد به آن بالخصوص واجب نيست، و خبر واحد در فروع دين و احكام، حجت و معتبر است. در اين امور، نقل روايات موجب تشويق و ترغيب اشخاص به كارهاى خير و ثواب و اجتناب از كارهاى زشت و گناه است، و افراد سليم النفس و پاك نهاد و مؤمن هر کدام را كه به سند صحيح روايت شده باشد و متن مضمون آن غرابت نداشته باشد، قبول مى كنند.

به هر حال اعتبار روايات، شرايط معتبر و دقيق و عقل پسند دارند كه علم مهم درايه مربوط به آن است. نقل روايت، مثلاً در كتاب هاى ثواب الاعمال يا عقاب الاعمال يا در مسايل تاريخى اسلامى و مباحث ديگر يك موضوع است و شناسايى اعتبار آن، موضوع ديگرى است و به مجرد نقل نمى شود اعتماد نمود.

2. در مضامين روايات نيز درك معانى و مقاصد روايات و اظهار نظر در آنها، خصوص روايات مربوط به عالم غيب و غيب اين عالم، فن هر كس نيست و اشخاص با سابقه كامل در احاديث و آيات قرآن مجيد و مستقيم السليقة مى توانند در مواردى كه معناى حديث، سهل التناول براى همه نيست اظهار نظر كنند. دارابودن علوم مختلف از ادبيات و شناختن اقسام الفاظ و تشخيص حقيقت و مجاز و فرق بين اخبار و انشاء و اطلاع از نظرات علماء و تخصص كامل در علم كلام و اعتقادات و گفته ها و اقوال علماء و اصحاب لازم است.

چه بسا مضمون حدیثی که مورد ردّ و خنده يك نفر عوام و بی اطلاع شود که برای يك عالم حدیث شناس و عالیقدر، مثل شیخ مفید یا طوسی یا علامه حلی یا علامه مجلسی و بزرگان دیگر، اعجاب آفرین و معجزه علمی محسوب گردد.

3. به طور کلی در مقام نقل حدیث برای عموم و به عنوان منبر و موعظه باید فهم مستمعین و میزان معارف دینی آنها را در نظر گرفت که سخنرانی، بلیغ و به مقتضای حال باشد تا موجب سردرگمی و استعجاب و انکار قلبی بعضی مستمعین نشود؛

هر سخن، جایی و هر نکته، مقامی دارد

ابن رشد در مقدمه کتاب خود این حدیث شریف را از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می نماید که فرمود:

«حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَفْهَمُونَ وَلَا تَحَدِّثُوهُمْ بِمَا لَا يَفْهَمُونَ تُرِيدُونَ أَنْ يَكْذَبَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ.»

در کافی شریف هم مضمون این حدیث با لفظ (بما یعرفون) روایت شده است، و این اصل و دستور را در هر مجلسی که مستمعین بسیار با درجات مختلف در فهم و معرفت و اطلاع حضور دارند، نمی توان نقل نمود.

این مجالس با مجالس درس و املاء حدیث فرق دارد. حدیثی که به وسیله رادیو به جهانیان ابلاغ می شود باید برای همه مورد استفاده واقع شود و سؤال برانگیز از سوی اشخاص مغرض و یا کم فهم یا عوام نگردد.

4. آیات و احادیثی را که مربوط به عالم غیب، مثل وسعت عرش و کرسی و قدرت ملائکه و عذاب جهنم و نعمت های بهشتی و عالم برزخ و امور دیگر از این قبیل است، نباید همه را به تمام معنی با معیارهای این عالم بررسی کرد و نظر به امکان یا عدم امکان آن داد. حتی در آیات و روایاتی که به بخش های خاصی از

این عالم مربوط می شود، اظهار نظر در هر بخشی از آن، در صلاحیت

متخصص خاص است و هر کسی نمی تواند اظهار نظر کند. آن که عالم به علم هیئت- آن علم بزرگ- است و کیهان شناس است، باید در این علم، در فواصل ستارگان، در تعداد آنها- که از چند هزار میلیارد هم بیشتر به شمار آمده است-، در ارتباط با آیه کریمه

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ [206] و

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ [207] و آیه

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ [208] شرح و تفسیر بدهد. در وجود جسمانی انسان، در این شعب مختلف که هر يك علمی مستقل است، فقط متخصص در همان شعبه می تواند سخن بگوید. نسبت عالم دنیا به عقبی، نسبت عالم رحم به بیرون آن است.

وسعت و کیفیات عالم بیرون از رحم را در عالم رحم نمی توان تصور کرد و با تنگناهای عالم رحم اگر در آنجا به او از گسترش ها و از توانایی های عالم بیرون خبر می دادند نمی توانست عالم بیرون را انکار کند. در این عالم نیز نمی توان اوضاع بهشت و دوزخ و نعمت های بهشتی و حور العین را در تمام ابعاد آن تصور کرد.

حساب آنجا و معیارها و توانایی های اشخاص با این عالم تفاوت بسیار دارد، مثل این است که در اینجا توانایی حمل بیشتر از يك صد کیلو را ندارد، ولی در عالم آخرت می تواند هزارها برابرش را بردارد، و اگر در آنجا به شما- که در

اینجا يك خانه پانصد متری بیشتر از حد احتیاج است- خانه ای بدهند که پانصد میلیون متر وسعت داشته باشد نمی توان گفت بیش از حد امکان استفاده از آن است. مثل این روایت، اشاره و نگاهی از این جهان به آن جهان است.

اینجانب این به جانبودن مقایسه ی کامل و تمام این عوالم را به یکدیگر در حد شعر به عالم جنین و دنیا اشاره کرده ام:

جنین بیند رحم را دلگشا جاگمانش آن که باشد کل دنیا

رحم او را مکان است و جهان است برای او زمین و آسمان است

ندارد او خبر از باغ و هامون ز ماه و آفتاب و چرخ گردون

ز اقیانوس ها و دشت و صحراز بستان ها و کهساران زیبا

گمانش جز رحم جای دگر نیست شب تاریک آن جا را سحر نیست

مثال عالم دنیا و عقبی چنین باشد به پیش مرد دانا

جهان با اختران و کهکشان ها و منظومه ها و آسمان ها

نشان از قدرت حی قدیر است ولی در جنب آن عالم صغیر است

در این معنی چه خوش فرموده استاد که رحمت بر روان پاك او باد

«زمین در جنب این نه طاق خضراچو خشخاشی بود بر روی دریا

تو خود بنگر از این خشخاش چندی سزد گر بر بروت خود بخندی»

سخن کوتاه کن (لطفی صافی) طلب کن از خدا توفیق وافی

پس از این بیانات- اگرچه قدری طولانی شد-، این روایت را که مورد سؤال یا مورد خنده ناآگاهان از این معانی بلند شده است بررسی می کنیم:

از لحاظ سند، روایت هم مرسل به نظر می رسد و هم برخی از روایت کنندگان آن ناشناخته می باشند و به اصطلاح اهل فن ضعیف است. در مراتبی که برای اسناد حدیث گفته اند مرتبه اولی و بالا را صحیح و مرتبه پایین تر از آن را حسن و

مرتبه سوم را موثق می گویند که هر سه حسب مرتبه معتبرند و آخرین و کمترین مرتبه را ضعیف می گویند که به خودی خود- اگر قرآنی در بین نباشد- مورد استدلال نمی شود ولی ردّ و نفی و حکم به جعل و وضع آن هم جایز نیست.

و اما از حیث مضمون که در این محاسبات ریاضی، تلاش عجیب و غریبی نشان داده شده است که بالاخره باید این غازی و شهید بیچاره در ظرف دو هزار و هفتصد و چهل سال هر ساعت به يك حورالعین پردازد، اشتباه و استعجاب از اینجا پیش آمده که این جهان و مخصوصاً عوالم شهوانی و حیوانی آن را، معیار شناخت آن عالم قرار داده و گمان کرده اند غازی باید با همه حورالعین ها هم آغوش و هم بستر و مثل دنیا علی الدوام غرق در لذایذ شهوانی و از همه، کام گیری حیوانی نماید. عالم آخرت را که عالم لقاء و عالم توسعه است، با عالم دنیا- که نسبتش با عالم آخرت نسبت عالم جنین و دنیا است- یکسان می شمارند و از لذایذ روحانی و معنوی و قرب الهی که در آنجا است بی خبرند.

قوه بینایی و شنوایی و حظ و بهره گرفتن از نعمت ها، از منظره های بهشتی، از حورالعین ها، به اضعاف مضاعف را- که اندازه آن را جز خدا و اولیاء خدا کسی نمی داند- تصور نمی کنند.

به حورالعین ها که اگر هزار بار بیشتر از این ارقام در حال تهلیل و تسبیح و تحمید باشند و صدای تسبیح دلنواز آنها همه بهشت را فرا گرفته باشد نظر نمی کنند و وجود حورالعین را فقط با نظر حیوانی این جهانی در نظر می گیرد. نوای روح بخش پرنده های بهشتی و لذت آن را نمی توان در این عالم به تصور کسی در آورد.

البته جسمانیت آنجا و عمومیت لذایذ- که هر کس بخواهد هر لذتی برای او فراهم است- ثابت است، اما در حورالعین و اشجار و گل ها و پرندگان بهشتی

بهترین التذاذات، همان التذاذ معنوی است که:

من هر چه خوانده ام همه از یاد من برف الا حدیث دوست که تکرار می کنم

بسیار کوتاه نظرانه است که کسی نعمت های بهشتی را با این معیارها و میل های اهل شهوات قیاس کند.

چرا نمی گوید این شهید صاحب این همه حورالعین با این حورالعین ها از سایرین که به فیض شهادت نرسیده اند با آن خانه های زیبا، پذیرایی و میهمانی می کنند یا آنها را به دیگران هدیه می دهند؟ میلیون ها حورالعین هم که باشد در آن محیط- که نسبت آن در بزرگی، به بزرگی دنیای ما از عالم رحم است- از همه، بهره برداری های معنوی و روحانی می شود.

لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ (1) قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ [210] وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ [211]

### روایات پیرامون فضیلت تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام

216. در خصوص تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها سه رفتار ذیل در بین مؤمنان در مساجد مشاهده شود:

1. بلافاصله بعد از سلام نماز حتی بدون صلوات، تسبیح را شروع کنند.

ص: 234

---

1-209. (1). بحار الانوار؛ جلد 65، باب 18.

2. بعد از تلاوت آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (1) و سه صلوات.

3. گروه سوم معتقدند روایت شریف شامل خارج شدن از حالت نماز است، بنابراین فرستادن صلوات و تکبیر انقلابی که خود تولی و تبری باشد، را شامل نشده و بعد از آنها تسبیح را شروع کند. بفرمایید کدام يك صحيح است؟

ج. در روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده است می فرماید:

«مَنْ سَبَّحَ تَسْبِيحَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ قَبْلَ أَنْ يَثْنِيَ رِجْلَيْهِ مِنْ صَلَاةِ الْفَرِيضَةِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ لِيُبْدَأَ بِالتَّكْبِيرِ» (2)

و ظاهر جمله «قَبْلَ أَنْ يَثْنِيَ رِجْلَيْهِ» این است که بلافاصله شروع به تسبیح کند که همان وجه اول باشد، ولی به این معنی نیست که اگر پس از کار دیگری که وارد است بگوید، عمل به مستحب نشده باشد.

### روایات در علم امام و تعارضات

217. طریقه جمع روایاتی که در تفسیر آیه 105 سوره توبه وارد شده است با نامه 71 نهج البلاغه چیست؟

ج. در جواب به سؤال مطرح شده باید به چند نکته توجه کرد:

اولاً، خداوند و کسانی که مجریان مشیت الهیه هستند، و از حوادث آینده و امور نهانی و پنهانی به اذن و اعلام خدا اطلاع دارند، این علوم را در اختیار عامه

ص: 235

---

1- 212. (1). احزاب، آیه 56.

2- 213. (2). کافی؛ جلد 3، باب التعقیب بعد الصلاة و الدعاء ..

نمی گذارند، و نوعاً و اکثراً از آن استفاده نمی نمایند.

ثانیاً، انبیا و ائمه علیهم السلام در روش زندگی و سلوک، معاشرت و معاملات و مجالست با اصحاب و مؤمنین و اغیار و اخیار و فجّار، به طور عادی و متعارف رفتار می فرمودند، و به علم و قدرتی که به آنها اعطا شده، جز در موارد استثنایی، عمل نمی کردند.

ثالثاً آنان در انجام تکالیف، شرایط عامّه را ملاحظه می فرمودند، مثلاً اگر اطلاع از آب به نحو غیر عادی داشتند، تکلیفشان مثل دیگران تیمّم بوده است؛ چنان که در قضا و حکومت و تدبیر امور نیز به همین نحو عمل می کردند و به بینه و یمین حکم می دادند.

## ثواب صلوات

218. با توجه به این که اسلام منیت و از خود گفتن و فقط برای خود خواستن را نکوهیده است، چرا پیامبر اسلام امر به صلوات بر خودش فرموده اند.

ج. قال الله تعالی:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا<sup>(1)</sup> خداوند تبارک و تعالی و فرشتگان بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آل او پیوسته صلوات و درود می فرستند و در ادامه آیه خداوند متعال ما را امر به صلوات و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نموده، نه این که شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ما را امر نموده باشد، بلکه حضرت از ثواب این ذکر اخبار نموده است، و نیز چون معرفت به پیامبر و علوّ مقام آن حضرت و قرب مقامش به

ص: 236



پروردگار عالم، موجب کمال و تعالی مردم است و معرفی ایشان جز توسط خودشان ممکن نیست از این رو خود را معرفی کرده‌اند.

## روایات در نکاح موقت

219. ائمه اطهار گاهی متناسب با شرایط زمان و مسأله فقهی خاص، احادیثی را نقل فرموده‌اند. علاوه بر این نقل احادیث جعلی نیز در کتب مذهبی به چشم می‌خورد. اخیراً برخی در بحث عقد موقت، احادیثی را جمع‌آوری و منتشر کرده‌اند که به نظر ضعیف و دارای استبعاد می‌باشد. نظر شما نسبت به روایات این باب چیست؟

ج. در موضوع نکاح موقت، روایاتی است که بر انجام آن تشویق و تأکید و ثواب بسیار بیان شده است. بعضی این روایات، موجب اعجاب و بلکه استبعاد شده است چون موضوع نکاح موقت را در مسأله اعمال غریزه جنسی و جلوگیری از زنا و گناه و فحشاء و تضمین امنیت ناموسی و اجتماعی بررسی نکرده‌اند، حاجت به آن را کم گرفته‌اند.

جواز نکاح موقت، مانند نکاح دائم از مهمات تشریح است. در برابر تحریم مؤکد زنا و فحشا و روابط غیر مشروع جنسی که موجب مخاصمات شدید و هتک اعراض و قتل نفوس بسیار می‌شود و از طرفی نکاح مشروع و سالم (موقت و دائم) تشریح شده است چون منع کلی از اعمال غرایز، غیر معقول و غیر عملی است، و حصر جواز نکاح در صورت دائم آن نیز پاسخ‌گوی غریزه همه افراد در همه حالات جنسی نیست و در صورتی که هر دو سالم و با ضابطه خاص قابل استفاده باشد تجویز یکی و منع از دیگری با اشتراک هر دو در تأمین مصالح و نفی مفسد صحیح نیست و موجب نقص شریعت می‌شود.

ص: 237

آنچه در اینجا باید به آن توجه داشت این است که هر چند غرایز مختلفی که در بشر وجود دارد هر کدام در موضع خود قوی و فعال می باشند، اما غریزه جنسی در بین این غرایز به قدری نیرومند است که کنترل آن بسیار دشوار و کار تهمتتار میدان مبارزه با نفس و پرورش یافتگان مکتب جهاد اکبر است، چون فعالیت این غریزه حیوانی در همه حیوانات بروز و ظهورش از غرایز دیگر بیشتر است؛ نفی و منع کلی آن نزدیک به امور ممتنع و غیر ممکن است و ترك کلی اعمال آن هم ناستوده و موجب مفساد جسمی و بلکه روحی است.

باید تشریح برای اشباع این غریزه و انضباط و انتظام آن و جلوگیری از افراط و تفریطهای خطرناك هدایت های لازم داشته باشد. نباید کسی از آن محروم باشد و از آن بهره نگیرد، و نباید انسانیت انسان زیر تسلط آن محو و منقرض گردد. حتماً باید اشباع این غریزه به طور سالم در جامعه رایج و ممدوح و پسندیده و کاری عقلایی و لازم که بر آن آثار و منافع بزرگ مترتب است مطرح باشد. چرا باید نکاح موقت معمول نباشد؟ آیا در جوامعی که فقط نکاح را دایم یا یک همسری را عنوان می کنند زنان یا مردانی که برایشان نکاح دایم فراهم نیست به مطالبات این غریزه چه پاسخی می دهند؟!

آیا به روابط نامشروع روی نمی آورند و آیا چنان که هم اکنون در غرب رایج است و ممنوع نیست، روابط نامشروع با زن های شوهردار معمول نمی شود؟!

و از سوی دیگر چرا نباید زنانی که شوهر ندارند و برای آنان نکاح دایم میسر نیست، در اشباع غریزه خود با نکاح موقت محروم باشد و چرا باید نکاح موقت قانونی نباشد و روابط نامشروع آزاد باشد؟! میلیون ها زن و مردی که برایشان نکاح دایم میسر نیست، چرا از نکاح موقت محروم باشند؟!

خلاصه نکاح موقت که مثل نکاح دائم حتماً و بنابر ضرورت باید در جامعه مطرح و مورد استقبال باشد به واسطه بعض سوء تفاهمات و تبلیغات سوء و غیر

واقعی پیروان آن شخصی که در امر تحریم و تحلیل، خود را هم ردیف خدا قرارداد، بسیاری ماهیت آن را غیر از نکاح دایم دانسته و حتی- العیاذ باللہ- با زنا آن را قیاس نموده و اَمّت را از حلالی با این اهمیت محروم نموده و آن را مثل عادات سوء دیگر، مثل نگاه داشتن دختر و زنده به گورنکردن او عیب و عار نشان دادند؛ لذا ائمه علیهم السلام با این عادت زشت مثل سایر عادات سوء مبارزه کرده و ترك آن را در اثر التزام به این عادات ناستوده مورد مذمت قرار دادند و مردم را با بیان ثواب آن تشویق فرمودند.

روایات همه برای ترك عادات زشت وارد شده و انجام نکاح موقت را مشروع می دانند. مع ذلك اگر چه این روایات شأن صدور مناسب و لازم دارند، اما نسبت به هر يك از آنها و رجال اسناد آنها بالخصوص اظهار نظر اهل خبره و حدیث شناس معتبر است. و نیز در مورد روایات، مناسب این است که با مراجعه به اهل فن حدیث شناس، احادیثی انتخاب شود که، هم سند آنها معتبر باشد و هم از جهت مضمون با توجه به سایر روایات بی اشکال باشد و هم مورد استبعاد اشخاص کم مایه ی علمی و فکری واقع نشود و دستور در نقل احادیث برای مردم این است که احادیثی را که همه می فهمند نقل کنند و از نقل احادیثی که بعض اذهان نمی پذیرند اجتناب نمایند، و به طور خلاصه در عین حال که حقایق دین را می گوید این را هم رعایت نمایند که

«أْمَرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (1)

### روایت پیرامون علم و عمل

220. جایگاه تلفیق و همراهی علم و عمل در آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام چیست؟

ص: 239

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ [216] همه دعوت به علم و عمل به آن علم می نمایند و باید دانست که علم و عمل مانند دو بال است که اگر هر دو باشد، پرواز ممکن و اگر یکی باشد و دیگری نباشد پرواز به سوی کمال، محال است. و در روایات آمده است که

«الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ، فَإِنْ أَجَابَهُ، وَإِلَّا اُزْتَحَلَ عَنْهُ» (1)

اگر کسی به علمش عمل نکند آن علم از او رخت بر خواهد بست. پس اگر عمل بدون علم باشد، اعمال انسان جاهلانه و بی ارزش است و اگر علم بی عمل باشد موجب قساوت و بعد عن الله و حسرت و ندامتی غیر قابل توصیف است و چه بسا آثار سوء دنیوی نیز داشته باشد و نیز معلوم باشد که انسان همیشه و تا آخر عمر توفیق رسیدن به کمالات انسانی را ندارد، مگر این که از دوران جوانی، اهل علم و عمل باشد چون در جوانی هنوز آلوده نشده و قابلیت و نورانیت خدادادی وجود دارد، ولی اگر مراقب خود نباشد و آلوده به معاصی شود، قابلیت تدریجاً ضعیف و بلکه گاهی از بین می رود. پس جوانی يك فرصت و مقطع طلایی و استثنایی است که باید قدر آن را دانست و از آن حدّ اکثر استفاده را برد.

### صبر بعد از عطسه

221. آیا صبر بعد از عطسه وجه شرعی دارد؟

ج. در مورد صبر و تأنی بعد از عطسه چیزی به نظر نرسیده است، اما برای بعد از عطسه در روایات اهل بیت علیهم السلام آدابی ذکر شده است از جمله گفتن الحمد لله رب العالمین، مانند حدیث شریف

ص: 240

«مَنْ عَطَسَ ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى فَصِّ بَيْتِ أَهْلِهِ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَثِيرًا كَمَا هُوَ أَهْلُهُ يَسْتَتَعْفِرُ اللَّهُ لَهُ طَائِرٌ تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (1).

### منظور از (ذم اختلاف العلماء في الفتيا...) در نهج البلاغه

222. در نهج البلاغه خطبه 18 آمده است: «و من كلام له عليه السلام في ذم اختلاف العلماء في الفتيا؛ در مذمت اختلاف علما در فتوادادن. با توجه به این که هم اکنون مراجع در يك موضوع فتاواي مختلفي دارند، بفرماييد آيا منظور حضرت در اين خطبه، فقها و مراجع شيعه هستند؟

ج. اين خطبه شريفه، متضمن يك مطلب و معناي اصلي و اساسي است و آن ذم فتواي به رأي و تصويب آراء متخالفه و به اصطلاح علمايي است که از ولايت اهل بيت عليهم السلام- که حجيت هدايت هاي آنها در دين بر حسب روايات بسيار، مثل حديث متواتر ثقلين ثابت است- اعراض نموده و به رأي و قياس و استحسان بدون حجت شرعي فتوا مي دادند، و خليفه وقت همه آن فتاواي متعارضه را تصويب مي نمود؛ و ارتباطي به فتاواي فقهايي که از مکتب اهل بيت عليهم السلام اخذ فقه مي نمايند ندارد.

آنچه در فتاواي فقهاء مکتب اهل بيت عليهم السلام به نظر رسد، فتواي به رأي نيست، بلکه اختلاف نظر عادي و عرفي است.

مع ذلك بر اساس تصويبي که فرقه مصوبه گویند- که غير معقول است- نيست، و مسأله تخطئه و وجوب حکم الله واقعي محفوظ است و فقه شيعه به حمد الله در نهايت استحکام و قوت و مناسبت و اصالت است.

ص: 241

223. در خصوص زمان انجام نماز شب جمعه اول ماه رجب معروف به لیلة الرغائب روایات مختلف اند. در روایتی که مرحوم محدث قمی در مفاتیح الجنان آورده، زمان انجام این نماز بین دو نماز مغرب و عشاء معرفی شده، ولی در روایتی که مرحوم میرزا جواد آقای ملکی تبریزی در المراقبات آورده اند زمان انجام آن از بعد نماز عشاء تا نیمه شب دانسته شده است. لطفاً نظر خود را در خصوص زمان صحیح این نماز بیان فرمایید.

ج. ظاهراً روایات در این موضوع مختلف و متعدد نیست و در اصل، يك روایت است و آن روایتی است که سید ابن طاوس قدس سرّه روایت فرموده است [219] و روایت نبوی و مرسل است.

باید توجه داشت:

اولاً صریح در این که این نماز به اولین شب جمعه ماه رجب- که همان لیلة الرغائب است- مختص باشد اگر چه جمعه شب اول ماه باشد نیست، بلکه می توان گفت که ظاهر عبارت این است که شب دوم یا شب سوم یا شب چهارم یا شب پنجم یا شب ششم و هفتم و یا هشتم باشد اگر چه احتمال مختص بودن آن به مطلق اولین شب جمعه که شامل شب جمعه اول هم باشد مردود نیست. به مناسبت آن که در ابتداء حدیث (لیلة اول جمعة منه) مطلق است، و این که گفته شود نماز مذکور بصوم یوم الخمیس در اول ماه نیست، به هر دو احتمال، احتیاط به جمع به عنوان رجاء و «

الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقَى» (1)

موجب یقین به انجام عمل می شود.

ص: 242

ثانیاً: در وقت اداء نماز نیز اختلاف از جهت فهم معنایی لفظ روایت پیش آمده است. عبارت روایت این است

«مَا مِنْ أَحَدٍ صَامَ يَوْمَ الْخَمِيسِ أَوْ لَحْمِيسٍ مِنْ رَجَبٍ ثُمَّ يَصَلِّي بَيْنَ الْعِشَاءِ وَالْعَتَمَةِ»؛

اگر از عشاء و عتمه نماز مغرب و عشا مراد باشد، زمان انجام این نماز بین این دو نماز می شود و اگر در وقت (عشاء و عتمه)، (مغرب و عشاء) باشد، مدلول این می شود که بین وقت فضیلت مغرب و عشاء واقع شود اگر چه بعد از نماز عشاء باشد، و شاید اظهر همین قول دوم باشد. در عین حال که با بناء بر این، جمع بین دو قول هم ممکن است، و ممکن است گفته شود اگر مراد قول اول هم باشد، از باب تعدد مطلوب و مستحب در مستحب است.

به هر حال در موارد شك در این گونه مستحبات، به قصد رجاء و مطلق محبوبیت، نماز صحیح و موجب اجر خاص آن است، البته چون روایت مرسل است بر حسب اخبار من بلغ هم مأجور می شود.

### روایتی پیرامون صلاح ذات البین

224. در فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «

صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ»<sup>(1)</sup>؛

مراد از (عامه) چیست؟

ج. در مجمع البحرین آمده است: «وقد ذهب عامة النهار أي جميعه». قدر متیقن از معنی، افضلیت اصلاح ذات بین از همه نمازها و روزهی مستحبی است، و ممکن است مراد این باشد که از هر يك از نمازها و روزه به انفراد افضل است.

ص: 243

225. با توجه به حدیث «جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ»<sup>(1)</sup>، خواهشمند است دیدگاه فقهی خود را در حوزه تفسیر حسن التبعل ارائه فرمایید.

ج. موضوع حسن تبعل و شوهرداری خوب و نیک که در این حدیث شریف به آن اشاره شده است؛ و در قبال جهاد مرد با کفار و بذل نفس و شهادت طلبی بیان شده است، بخش نخست و مرتبه اولی آن، همان عمل کردن زن به وظایف واجب شرعی است که در قبال مرد دارد؛ و بر حسب عقد ازدواج به آن تعهد می دهد. چنان که مرد نیز بر حسب این عقد، تعهدات خاص و مسئولیت هایی را می پذیرد؛ ولی حسن تبعل و خوب شوهرداری معنایی است که قداست و معنویت آن فراتر از یک معاهده خشک و قرارداد است.

رابطه ای است که از آن تعبیر قرآنی هُنَّ لِيَاسٍ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِيَاسٍ لَهُنَّ [223] است. رابطه مودت و مهر و رحمت مجعول الهی است. این گونه نیست که زن، یک طرف قرارداد باشد، و مرد یک طرف و از هم جدا و بیگانه باشند.

زن در این جهاد، با مرد یک واحد و صاحب مصالح و منافع واحد می شود؛ هر مصیبتی که به هر کدام برسد، به دیگری هم می رسد، حفظ الغیب آنها از یکدیگر با حضور و حفظ منافع شخصی تفاوت نمی یابد.

خوشبختانه در بیشتر زن های مسلمانان این روحیه وجود دارد، و حقیقتاً جهادی که می نمایند حقیقی و نه فقط عدل جهاد اصغر، بلکه جهاد اکبر است.

در یک دوره طولانی همسری از هم رنجشی نمی یابند، و غبار گله از یکدیگر بر صفحه دل پاکشان نمی نشیند.

ص: 244



توقعات زن از مرد، هرگز خارج از توان او نمی شود، و مرد از این کم و زیادهای امور اقتصادی مورد اعتراض یا تقاضای جدایی واقع نمی شود.

خلاصه، این تبعل و این شوهرداری و قداست آن را فقط خود این بانوان با معرفت و تربیت اسلامی می دانند، و از آن لذت می برند.

خانه داری، زحمات خانه، تحمل زحمت بارداری، ایام رضاع و بچه داری و مدیریت خانه، کار بسیار پر مسئولیتی است که اگر چه بسیاری از این موارد برحسب تکلیف شرعی بر زن نیست، ولی حسن تبعل و شوهرداری که در عین حال، ریشه و اصالت خاص دارد، و امید به ثواب و اجر الهی آن زن را با مرد و مرد را با زن یگانه می سازد که با هم به زندگی ادامه می دهند، و چه حال خوش و پر معنا و کامیابی مقدسی است.

این، جهاد است، و ثواب جهاد با کفار و منزلت آن را دارد، و تعالیم اسلام و هدایت های نورانی اهل بیت علیهم السلام، و سیره زنان و بانوانی که در صف اول این برنامه قرار دارند، برای همه زن ها و خانواده ها، آموزش و درس و تعلیم و تربیت است.

### **توان عقلی زن و مرد**

226. در نهج البلاغه و دیگر روایات اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که عقل زنان ناقص و ایمانشان ضعیف است. بفرمایید آیا این روایات از نظر سند معتبر است؟ و اگر آری، تبیین و توجیه آن چیست؟

ج. اگر چه در بین بانوان، زنانی می باشند که در توان عقلی از نوع مردها و اکثریت آنان قوی تر و رشد فکری بیشتر دارند، ولی بر حسب نوع، زنان از مردان عاطفی تر و احساساتی تر، و رحم و مهرشان بیشتر است، هر چند همه دارای عقل

می باشند؛ و آیاتی که در قرآن مجید در آنها از صاحبان عقل و تفکر، تمجید و توصیف شده چنان که شامل مردان است- شامل بانوان نیز هست، و «اولی الالباب» و «اولی النهی» بر هر دو اطلاق شده است؛ با این وجود مردان بر حسب نوع از زنان در تدبیر و سخت گیری و مدیریت و صلابت نفس، قوی ترند و کمتر از زنان تحت تأثیر عوامل جالب رأفت و رحم و گذشت قرار می گیرند؛ بنابراین مرد برای يك سلسله وظایف خاص بر حسب نوع مناسب تر است و زن هم برای يك سلسله وظایف دیگر.

پس می توان گفت که مراد، نقصان عقل زن در برابر عواطف خاص اوست و از عقل، آن معنای حقیقی مطلقاً نیست یا به طور مطلق نیست. مضافاً بر این که این روایات نهج البلاغه [224] ظاهراً مخاطب خاص دارد که همان زنی است که آن جنگ بزرگ و فتنه ای را- که تاکنون هم بسیاری در آتش آن می سوزند- رهبری کرد؛ او هم نقص عقل داشت و هم نقص ایمان.

### **سیره بانوان اهل بیت علیهم السلام در حضور اجتماعی**

227. اگر از نظر اسلام، بهترین چیز برای زن آن است که مردی را نبیند و مردی نیز او را نبیند، چرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد در حضور مردان خطبه خواندند؟ و چرا امام حسین علیها السلام، زن و خانوادهش را به کربلا برد تا به اسارت نامحرمان در بیایند؟

ج. در جواب به این سؤال باید به چند نکته توجه داشت:

اولاً عملی که شخص معصومی، مانند حضرت زهرا علیها السلام انجام بدهد، چنانچه علت آن به طور قطعی و یقینی معلوم نباشد، دلیل این نیست که هر کسی

بتواند و جایز باشد که آن عمل را انجام دهد، چون ممکن است از مختصات آن بزرگوار باشد.

ثانیاً خطبه خواندن آن بزرگوار در آن شرایط که مردم اجتماع بر غضب خلافت حضرت امیر علیه السلام کرده بودند و مفسد آن بی حساب بود- چنان که هنوز هم ادامه دارد و تا ظهور امام عصر ارواح العالمین له الفداء ادامه خواهد داشت، و مفسد آن و گمراهی میلیاردها انسان در اثر این امر به متبّع بصیر مخفی نیست- لازم بود که آن بزرگوار خطبه ایراد کند و سندی برای آیندگان باشد، زیرا همه شنیده بودند و می دانستند که رضای حضرت زهرا علیها السلام رضای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، و رضای این بزرگوار هم رضای خدا است، و غضب حضرت زهرا غضب حضرت رسول علیهما السلام و در نتیجه، غضب خداوند است.

پس هر عاقل هوشمندی می فهمد که آن بزرگوار از مردم ناراضی بوده، چنان که وصیت به اخفاء قبر نیز برای آیندگان همین فایده را دارد، و اگر غیر از حضرت زهرا علیها السلام خطبه می خواند، این اثر را نداشت؛ و شاید غیر از او کسی دیگر حتی امیرالمؤمنین علیه السلام نمی توانست در مسجد و در آن جوّ، اعلام حضور تا چه رسد مخالفت بنماید.

این موضع گیری و این اتمام حجت و نصرت حق، تنها در توان حضرت زهرا سلام الله علیها بود که حشمت و عظمت او بر محیط و جوّ غلبه می یافت، و مع ذلك از پشت پرده آن خطابه تاریخی را ایراد فرمود.

مسأله بالاتر از این بود. اگر آن حضرت به میدان نمی آمد، کسی نمی توانست با آن بلاغت و شهامت، دین را یاری نماید.

همین طور نسبت به وجود مبارك حضرت سيد الشهداء علیه السلام و همراه بردن

اهل بیت و اسارت آنها، اختصاص به خود ایشان داشته است، و همان طور که می دانید پیام عاشورا را حضرت زینب علیها السلام به دیگران رسانید، و اسرار و مطالب بسیار بزرگی در این موضوع وجود دارد.

### مهریه بانوان خاندان عصمت

228. مهریه حضرت فاطمه زهرا و زینب کبری علیهما السلام چه مقدار بوده است؟

ج. مهر السنه، دو سست و شصت و دو مثقال و نیم پول نقره مسكوك است، و مهریه حضرت زهرا سلام الله علیها بنابر آنچه روایت شده است همین مقدار بوده است؛ و مستحب است که مهریه زیادتر از مهر السنه نباشد، و هر چه مهریه کمتر باشد مطلوب تر است.

### تفسیر " ما رأیت الا جمیلاً"

229. با توجه به مصائب زیادی که به حضرت زینب علیها السلام در واقعه کربلا وارد شد، چرا آن حضرت فرمودند: ما رأیت الا جمیلاً؟

ج. بلاغت در کلام، سخن گفتن به مقتضای حال است. در جواب سؤال ابن زیاد ملعون که گفت:

«كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ»<sup>(1)</sup>

این جواب بسیار به موقع بود و بهتر از آن جوابی بود، یعنی آنچه بر ما ظلم و ستم شد از موقعیت و شأن و مقام ما چیزی نکاست، و اهانتی از خدا به ما نشد، بلکه آنچه از جانب خدا به ما می رسد جمیل و موجب بروز شرف و افتخار و تسلیم ما در برابر امر خدا، و تحمل مصائب برای دین خدا است.

ص: 248

---

1- 225. (1). بحار الانوار؛ جلد 45، باب 39 ..

230. آیا چنین حدیثی «الغیبة اشد من القتل» روایت شده است؟

ج. چنین حدیثی در مجامع روایی به نظر نرسیده است. در مورد شدت گناه غیبت آن چه در روایات آمده است این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِيَاكُمْ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّوْنِ إِنَّ الرَّجُلَ قَدْ يَزْنِي وَيَتُوبُ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبَةِ لَا يُغْفَرُ لَهُ حَتَّىٰ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ.» (1)

### اعلام آخر ماه توسط امیرمؤمنان علیه السلام

231. در روایتی آمده است که:

صَامَ عَلِيٌّ بِالْكُوفَةِ ثَمَانِيَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا شَهْرَ رَمَضَانَ. فَرَأَوْا الْهَيْلَالَ فَأَمَرَ مُنَادِيًا يَنَادِي أَفْضُوا يَوْمًا فَإِنَّ الشَّهْرَ تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْمًا؛ (2)

حضرت امیر علیه السلام در زمان خلافت در کوفه 28 روز در ماه مبارک روزه گرفت. مردم هلال را رؤیت کردند. پس حضرت امیر علیه السلام امر کرد که منادی اعلام نماید که یک روز را قضا کنید، زیرا که ماه مبارک 29 روز باشد. آیا این روایت در صدد بیان اشتباه امیرالمؤمنین علیه السلام در اعلام آخر ماه است یا بیانگر امر دیگری می باشد؟

ج. این حدیث مرسل است، و راوی آن عبدالله بن سنان است که چهار طبقه از

ص: 249

1- 226. (1). بحار الانوار؛ جلد 72، باب 66.

2- 227. (2). وسایل الشیعة؛ جلد 10، صفحه 296، باب 14 از ابواب احکام شهر رمضان ..

طبقات رجالی با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فاصله دارد، یعنی تقریباً چهار یا اقلأ سند آن فاقد سه واسطه است؛ و بر فرض قبول، روایت بیشتر از این دلالت ندارد که اول ماه بر حسب احکام ظاهریه بر مردم ثابت نشده و روز اول را روزه نگرفتند، و بر امام علیه السلام لازم نیست که در احکام ظاهریه، واقعی را که به آن علم دارد به مردم بگوید، بلکه شاید به عکس باشد تا مردم به تکالیف خود آشنا شوند، و اما این که خود آن حضرت روزه اول ماه را افطار کرده‌اند، از روایت استفاده نمی‌شود.

## اهمیت فقر

232. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: فقر چیست؟ فرمودند: گنجی از گنجی خدا. باز پرسیدند: فقر چیست؟ فرمودند: لطفی است از جانب حق. باز سؤال را تکرار کردند؟ فرمودند: چیزی است که خداوند ندهد جز به پیغمبری که دارای مقام رسالت باشد یا مؤمنی که نزد خدا ارجمند باشد. (1) آیا این حدیث معتبر است؟

ج. روایت سنداً و متناً ضعیف است، مع ذلك ممکن است در توضیح آن گفته شود این تعریف از فقر، تعریفی بالا و عالی از آن است که اگر به آن، به نظر و بینش بلند نگاه شود، و به فوائد معنوی و اخلاقی آن توجه شود، در نیل به مقاماتی، مثل توجه به خدا و احساس فقر و نیاز به خدا، و عرض حاجت به درگاه او، و برقراری ارتباط با او مؤثر است، و همان نعمتی است که خداوند به کسی غیر از پیغمبر مرسل یا مؤمنی که در نزد خدا کریم باشد عطا نمی‌شود، و فقر، در عمران و آبادی جهان و استفاده از نعمت‌ها مؤثر بوده و هست، و اگر فقر نبود،

ص: 250

بسیاری از اسرار مکشوفه جهان و فوائد و منافع مخلوقات ناشناخته باقی می ماند.

## حدیث کساء

233. آیا حدیث کسای منقول در کتاب مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی ره معتبر است یا خیر؟

ج. اصل اجتماع آن انوار طیبه و شخصیت های بزرگ الهی در زیر کساء و نزول آیه تطهیر در شأن ایشان، مسلّم و متواتر قطعی است؛ و بر حسب روایات مکرّر واقع شده است، که از جمله همین روایت مشهور است که خوانده می شود، و منقول از عوالم با سند است، و در مفاتیح روایت نشده بلکه به آن ملحق شده است.

به هر حال خواندن آن چون به این لفظ خوانده می شود، هیچ اشکالی ندارد و از مصادیق کذب بر خدا و پیغمبر نیست، و نفی آن هم بالجزم وجهی ندارد، بلکه از آن جهت که مشتمل بر ذکر فضائل رسول خدا و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین می باشد، رجحان بر مواظبت بر آن است.

## عاشورا

234. در بحار الانوار حدیثی از امام باقر علیه السلام روایت شده است که می فرمایند: «آیا می دانید که عاشورا چه روزی است؟ همان روزی است که خداوند توبه آدم و حوا را پذیرفت، روزی است که خداوند دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و فرعون و پیروانش را غرق کرد و موسی بر فرعون پیروز شد، روزی است که ابراهیم متولد شد و ...» (1)

مرحوم شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان در اعمال روز عاشورا، این روایت را کذب دانسته اند و آن را به

ص: 251

نواصب مدینه یا خوارج مسقط نسبت داده اند. نظر مبارك حضرت تعالی درباره این روایت چیست؟

ج. به طور کلی اخباری که در آنها، روز عاشورا به عنوان يك روز سرور و حوادث مسرت بخش معرفی شده است، علاوه بر ضعف سند، از جهت متن و مدلول قابل قبول نیست، و ظاهر این است که اعداء اهل بیت علیهم السلام و نواصب، آنها را جعل و وضع نمودند.

### فطرس ملك

235. آیا قضیه فطرس ملك که بال شکسته خود را به امام حسین علیه السلام زد تا به دستور پیامبر به مقام اولی خود بازگشت، صحت دارد؟

ج. بلی، این قضیه واقعیت دارد، و در آخر روایاتی که در این باره نقل شده است آمده که

«... فَقَالَ النَّبِيُّ: قُلْ لَهُ تَمَسَّحَ بِهِذَا الْمَوْلُودِ وَعَدُّ إِلَى مَكَانِكَ. قَالَ فَتَمَسَّحَ فُطْرُسٌ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَارْتَفَعَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ وَ لَهُ عَلَى مَكَا فَاةٍ إِلَّا يَزُورُهُ زَائِرٌ إِلَّا أَبْلَغْتُهُ عَنْهُ وَلَا يَسَلُّمُ عَلَيْهِ مَسَلُّمٌ إِلَّا أَبْلَغْتُهُ سَلَامَهُ وَلَا يَصَلِّي عَلِيهِ مُصَلٍّ إِلَّا أَبْلَغْتُهُ صَلَاتَهُ ثُمَّ ارْتَفَعَ.» (1)

### حدیث "لولاك"

236. آیا حدیث قدسی که خداوند در آن فرمودند: اگر فاطمه نبود، محمد و علی، و هستی را خلق

237.

ص: 252



نمی‌کردم، معتبر است؟

ج. در ادامه حدیث شریف »

لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْإِفْلَاقَ»،

این مضمون آمده است که

«وَلَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمْ» (1)

صلوات الله علیها و علی اولادها المعصومین.

### روایات جعلی تصوف

238. آیا مسانید احادیث زیر دارای اعتبار است:

1. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ تَصَوُّفٍ.

2. امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ عَاشَ فِي ظَاهِرِ الرَّسُولِ فَهُوَ سُنِّيٌّ وَ مَنْ عَاشَ بِاطْنِ الرَّسُولِ فَهُوَ صُوفِيٌّ.

3. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: لَا تَطْعِنُوا عَلَيَّ أَهْلَ التَّصَوُّفِ وَ الْخُرْقَ فَإِنَّ أَخْلَاقَهُمُ الْإِنْبِيَاءُ وَ لِبَاسُهُمْ لِبَاسُ الْإِنْبِيَاءِ.

ج. این احادیث معتبر نیست، و اعتماد بر آنها جایز نمی‌باشد، و هیچ شباهتی به احادیث و روایاتی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام رسیده ندارد، و انحراف تصوف و صوفیگری از واضحات است که باید جداً از آنها پرهیز شود.

### روایت "من لم يشكر المخلوق..."

239. روایت معروفی که می‌فرماید:

«مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ»

هرکس شکر مخلوق را نگذارد، خدا را شکر نکرده است

1-231. (1). عوالم العلوم و مستدرکاته؛ مجلد فاطمة الزهراء عليها السلام، جلد 1، صفحه 44، عن مستدرک سفینه البحار؛ جلد 3، صفحه 334، عن مجمع النورین؛ صفحه 14 ..

آیا از نظر سند و متن دارای اعتبار است؟

ج. روایتی با این لفظ دیده نشده است، بلکه آنچه در روایات از ائمه علیهم السلام وارد شده است این حدیث شریف است که

«مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ» (1)

### سندیت کتب

### کافی

240. به نظر شما آیا همه روایات کتاب کافی معتبر است؟

ج. معمولاً کتب حدیث، اخبار صحاح و ضعاف دارد، ولی کتاب شریف کافی يك اعتبار و اهمیت خاصی دارد که نمی توان کل احادیثی را که بر حسب این اصطلاح مستحدث ضعیف می گویند، غیر صحیح و غیر معتبر دانست؛ و برخی از آنها نیاز به بیان و جمع با روایات و آیات که در آن موضوع آمده دارد، و فقط بزرگان این فن می توانند نظر بدهند.

### صحيفة الرضا عليه السلام

241. نظر حضرت تعالی نسبت به کتاب شریف صحیفة الرضا علیه السلام چیست؟

ج. اصل صحیفة، از صحف کریمه است، و مشتمل بر مطالب و روایات بسیار بلند مضمون در معارف و اعتقادات و فضائل و اخلاقیات است، و متضمن 203 روایت می باشد که با روایات باب زیادات- که 32 روایت است- جمعاً به 235

ص: 254

---

1-232. (1). وسائل الشیعة؛ جلد 16، صفحه 313، باب 8 ..

روایت می رسد.

این صحیفه را بزرگانی از محدثین سنی، مثل ابوسعید سجستانی (ت 477) و جمشادی از بیهقی و غیر اینها و اجلائی از محدثین شیعه، مثل صدوق و طبرسی هر کدام به سند خودشان که متصل می شود به عبد الله بن احمد بن عامر از پدرش احمد بن عامر بن سلیمان بن صالح بن وهب بن عامر الشهید مع سید الشهداء علیه السلام فی کربلا و ابن حسان الشهید بصفین مع امیرالمؤمنین علیه السلام، و ابن احمد بن عامر کسی است که به شرف درک دیدار حضرت رضا علیه السلام مشرف شده، و صحیفه را در سال 194 از آن حضرت روایت نموده است، و تا عصر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام حیات داشته است، و مؤذن آن حضرت و پدر بزرگوارش حضرت هادی علیهما السلام نیز بوده است.

### الكلمات المكنونة

242. آیا احادیث و روایات کتاب الکلمات المکنونه معتبر است، و می شود به آنها اعتماد کرد؟

ج. کتاب کلمات مکنونه، مشتمل بر احادیث ضعیفه است که از مجامع و مصادر معتبر و مورد قبول بزرگان محدثین نقل نشده است. علاوه بر این، مطالب کتاب نیز با مطالب روایاتی که از ائمه علیهم السلام داریم و با ظواهر آیات قرآن مجید در بسیاری از کلمات همخوانی ندارند.

البته ایشان در پایان عمر کتابی به نام الانصاف نوشتند که بازگشت خود را از این عرفان بافی ها یا شطحیات، به سوی معارف ناب اهل بیت علیهم السلام اعلام نموده اند. غفرالله له و لنا و اعلى الله درجات علمائنا العاملين.

ص: 255

243. نظر حضرتعالی راجع به ابوبکر عتیق نیشابوری و تفسیر قرآن ایشان (تفسیر سور آبادی) چیست؟

ج. هر چند بعضی فضایل معتبر و مشهور اهل بیت علیهم السلام در این کتاب روایت شده است، اما تفسیر معتبری نیست، و فقط مراجعه به آن برای کسانی که می خواهند از آراء او مطلع شوند و سره را از ناسره و حق را از باطل تشخیص دهند مفید است، و ابوبکر عتیق از فرقه کرامیه بوده است.

### زوائد الفوائد

244. آیا کتاب زوائد الفوائد از نظر معظم له معتبر است؟

ج. ظاهر این است که کتاب زوائد الفوائد از کتب معتبره ادعیه است. به الذریعة (1) مراجعه نمایید.

ص: 256



## کسب اجازه در نقل ادعیه

245. آیا همان طور که در علوم تخصصی، مثل علم الحدیث، کسب اجازه از متخصص آن نیاز است، در نقل اذکار مأخوذه از ائمه معصومین علیهم السلام هم اذن لازم است؟

ج. در جهت خواندن ادعیه، همین مقدار که شخص، ادعیه و اذکار را از کتاب های معتبری، مثل کتاب های علامه مجلسی، و کتاب مصباح شیخ طوسی و مفاتیح الجنان بخواند، کافی است، و نیز نظر شخص خاص و اجازه لازم نیست، بلکه بعضی برنامه‌هایی که به این عناوین - که باید با اجازه باشد، و صوفیه و بعضی دیگر عنوان کرده و می‌کنند - بی‌اصل، و بعضی صورت های آن بدعت و حرام است. غرض این است که برنامه‌ی دعا و عبادت و همه وظایف باید از شرع و از حضرات معصومین علیهم السلام رسیده باشد، و نباید شخص از اختراعات اشخاص تقلید نماید.

## معنای قصد ورود و رجاء

246. اصطلاح ورود و رجاء در خواندن اذکار و ادعیه به چه معناست؟

ج. تعبیر رجاء، در جاهایی به کار می‌رود که دلیل معتبری بر استحباب دعا

ص: 258

نباشد، و به این معنی است که به جا آورنده عمل، قصد ورود آن در شریعت به طور جزئی نکند، و به امید این که اگر در واقع و عند الله مطلوب و موجب ثواب باشد، به جا آورد؛ و اگر دلیلی بر استحباب دعا باشد، به قصد ورود خوانده می شود. لازم به تذکر است هر دعایی که مضمون آن صحیح و مطلبی مشروع باشد- به هر زبان هم که باشد- فی حد نفسه استحباب دارد، و مشمول اطلاقات امر به دعا است، مثل قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ [234]

## وثاقت برخی ادعیه

### دعای صد صلوات

247. کتابی با عنوان «دعای صد صلوات» منتشر شده است که در فرازهایی از آن آمده است:

1. اللهم صل علی محمد سید المغفورین.

2. اللهم صلی علی محمد سید الغاسلین.

3. الف صلوات و الف سلام علیک یا سید المتکبرین.

4. اللهم صل علی محمد مع الوحوش اذا حشرت و آله.

به نظر شما، آیا مطالب این کتاب دارای اعتبار و صحت می باشد؟

ج. مثل این الفاظ، صادر از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نمی باشد؛ بزرگوارانی که در بلاغت و فصاحت، کلماتشان معجز نشان است، و همان مقامی را دارند که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«إِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ وَفِينَا تَنْسَبَتْ عُرُوقُهُ وَ عَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ عُصُونُهُ»<sup>(1)</sup>

ص: 259

---

1- 235. (2). نهج البلاغة، حکمت 233 ..



مؤمنین باید در برنامه های دعا به کتب معتبری، مثل مصباح شیخ طوسی علیه الرحمه و کتاب های سید بن طاوس و مفاتیح الجنان و خصوصاً صحیفه سجادیه مراجعه نمایند.

### زیارت ناحیه مقدسه

248. نظر حضرتعالی در رابطه با زیارت ناحیه مقدسه و اعتبار آن چیست؟ و آیا مختص به روز عاشورا است یا در هر روزی می شود آن را خواند؟

ج. این زیارت، از زیارات شریفه است، و منسوب به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد، که علامه مجلسی رحمه الله از قول شیخ مفید قدس سره آن را با لفظ (زیارة اخرى فی یوم عاشورا بروایة اخرى) (1) نقل فرموده، و شیخ جلیل محمد بن المشهدی آن را روایت نموده است، و لفظ او این است (زیارة اخرى فی یوم عاشورا مما خرج من الناحية الى احد الابواب) (2)، و سید اجلّ مفخر عالم اسلام سید مرتضی رضوان الله علیه آن امام شهید مظلوم کحل الله ابصارنا بتراب مقدم زوار قبره را به زیارتی که مشتمل بر بخش ها و فرازهایی از این زیارت است، زیارت نموده که محتمل است آن هم زیارتی مرویه از همان ناحیه مقدسه باشد. (3)

به هر حال، همه مشتمل بر مضامین بسیار مهمّ و معرفت افزا و حزن انگیز است، و علامه مجلسی قدس سره می فرماید که محتمل است این زیارت ناحیه، مختص به روز عاشورا نباشد، بلکه در سایر ایام، نیز خواندن آن به قصد رجاء و مطلق زیارت و تذکار و تکرار این مضامین و معانی، مطلوب و مرغوب است؛ و اما در

ص: 260

1-236. (1). بحار الانوار؛ جلد 98، کتاب المزار، باب 24، حدیث 8.

2-237. (2). المزار الکبیر؛ صفحه 496، حدیث 9.

3-238. (3). بحار الانوار؛ جلد 98، کتاب المزار، باب 18، حدیث 38..

خصوصاً روز عاشورا با توجه به آنچه گفته شد، جواز خواندن آن را به قصد ورود بعید نمی دانم اگر چه احوط، خواندن آن به قصد مطلق زیارت است.

## دعای گنج العرش

249. آیا دعای گنج العرش معتبر است؟

ج. این دعا، اصلی ندارد، و مدرک معتبری برای آن به نظر نرسیده است.

## اجابت دعا

### راه های اجابت دعا

250. شرایط و راه های اجابت دعا در درگاه خداوند چیست؟

ج. اجابت دعا، شرایط و موانعی دارد که در روایات شریفه وارده از اهل بیت علیهم السلام به آنها اشاره شده که یکی از مهمترین شرایط آن، گریه و زاری و بی قراری از دوری از درگاه انس حضرت باری عزّ اسمه، و محروم بودن از عنایات خاصّه اوست.

نقش و اثر گریه و ضراعت در حال دعا- که روح و جان آن است-، در اجابت دعا بسیار مؤثر، و در اعاده حیثیت دعا کننده و تکمیل و تصفیه روح او به طور اعجاز آمیزی اثر دارد.

گریه در حال دعا از خوف خدا و تذکر فرصت های تلف شده و عمر به غفلت گذشته و یاد لغزش ها و گناهان و تقصیرات و در حال طلب مغفرت و آمرزش معصیت و اقرار به گناه کردن، فضیلت بسیار و آثار بزرگی دارد. آن چنان این حال بکاء و گریه، مطلوب، محبوب و سازنده است که در روایت است:

«إِنْ لَمْ تَكُنْ بِكَ بُكَاءٌ فَتَبَاكَ»

ص: 261

اگر تو را گریه ای نیست. پس به حالت گریه کننده خود را در آور» (1).

و موانع دعا هم به طور خلاصه عبارتند از:

1. گناه، چنان که در دعا است:

«أَعُوذُ بِكَ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي تَحْسِبُ الدُّعَاءَ» (2)

2. شکی نیست که انسان در دعاهاى خود خیر خود را می خواهد، و اگر بداند که این خواسته، برایش خیر نیست آن را نمی خواهد، و خداوند هم خیر بنده اش را می خواهد؛ لکن تفاوت این است که خداوند چون عواقب امور را می داند، می داند که خیر بنده در چیست، و بنده خیر خود را چون از آینده بی خبر است نمی داند، لذا گاهی خداوند اجابت نمی کند، چون به خیر بنده نیست و علل دیگری هم هست که مجال شرحش نیست.

### علت تأخیر در اجابت دعا

251. چند صبحی است نیمه های شب از خواب بیدار شده و با خدای خود راز و مناجات می کنم و نیازهای خود را به درگاه آن بی نیاز عرضه می کنم و از این مناجات لذت می برم. اما نمی دانم چرا زندگی ام روی روال نیست و حاجاتم برآورده نمی شود؟

ج. نامه شما- که حاکی از ایمان و اصرار شما به دعا و درخواست و مسألت از خداوند سمیع الدعاء و مجیب الدعوات و قاضی الحاجات بود- بسیار حال خوش و خوبی است؛ آن حالی که بنده دعا می کند، و فقر و حاجت خود را به خدا و خالق و رازق خود و قدرت او را بر قضاء حوائج او و همه بندگانش

ص: 262

---

1- 239. (1). کافی؛ جلد 2، صفحه 483، باب البكاء.

2- 240. (2). بحار الانوار؛ جلد 95، باب 7، حدیث 8..

ادراك می کند، و در خانه او را می گوید، و با او مناجات و عرض حاجت می نماید، و یا الله و یا رب و یا ارحم الراحمین می گوید، و او را یاد می کند، و او هم، او را یاد می فرماید؛ چه حالی از این حال توجه به او بهتر است.

اگر انسان با برآورده شدن حاجتش، فاقد این حال اقبال به رب می شود، چه از این بهتر که برآورده شدن حاجتش به تأخیر افتد یا اصلاً برآورده نشود تا او را بخواند، و زبانش به ذکر او مترنم و دلش به یاد او باشد. او هزارها حاجت های ناخواسته ما را به کرم و حکمت وجود خود عطا فرموده است که ما فیض دعا و عرض نیاز نسبت به آن را نداشته ایم، و حتی حال هم که برآورده شده، چون به آن جاهل یا از آن غافلیم، در مقام اداء شکر آنها نیستیم.

دعا مغز عبادت، و پرستش خدا و حقیقت عبودیت و ایمان به غیب است، و متضمن حکمت های جلیل و بزرگی است.

بنابر این گله ای نیست شما این جهت را که در اثر بر نیامدن حاجت خود در این مدت به یاد خدا بوده اید که یادش شرف للذاکرین و فخر للمحتاجین و المضطربین است فراموش نکنید. بسا اگر حاجت شما برآورده شده بود، یاد او را- که از هر چیز و همه کس حتی انبیاء به آن محتاجند- فراموش می کردید، یا کمتر به آن موفق می شدید.

و این توفیق دعا را، اگر در معرفت و بینش و بصیرت کمالی داشته و به جایی رسیده باشیم، غنیمت می شماریم. از سوی دیگر، آیا برآورده شدن هر حاجتی که بنده ناآگاه از مصالح و مفاسد امور و آینده، از خدا می خواهد به صلاح او است؟ آیا چنان نیست که بسیاری از حوایجی که ما بالفعل و در حالات و شرایط خاصی از خدا می خواهیم اگر برآورده شده یا برای دنیا یا آخرت موجب گرفتاری می شود که هرکس که عمری بر او گذشته باشد و در مطالب و مقاصد گذشته خود بیندیشد، در می یابد که بسیاری از آنها که برآورده نشده، اگر برآورده

شده بود، موجب نگرانی ها و مصیبت ها بود. این حکمت بزرگ قرآنی است که از آن در این موضوع بالاتر و شافی تر نیست که می فرماید:

«... عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (1).

## کیفیت برخی از ادعیه

### "هدی" یا "مهدی" در زیارت عاشورا

252. در زیارت عاشورا در عبارت شریف «مَعَ إِمَامٍ هَدَى ظَاهِرٍ نَاطِقٍ مِنْكُمْ...»، برخی از کتب ادعیه به جای کلمه [هدی]، از کلمه [مهدی] استفاده می کنند. کدام عبارت ارجح است؟

ج. هر دو عبارت در کتب آمده است؛ برای مثال علامه مجلسی رحمه الله لفظ (مهدی) را نقل کرده [242]، و شیخ جلیل محمد بن المشهدی در المزار الکبیر با لفظ (هدی) نقل کرده است؛ (2) و احتیاطاً باید هر دو عبارت را خواند.

## ادعیه مخصوص بعضی از حوائج

### طلب رزق

253. جهت ازدیاد رزق و روزی چه دعایی را بخوانیم؟

ص: 264

---

1- 241. (1). بقره، آیه 216.

2- 243. (3). المزار الکبیر؛ صفحه 483 ..

ج. در این خصوص می توانید به کتاب مفاتیح الجنان مراجعه نمایید که در تعقیب نماز عشاء، و نیز در حواشی مفاتیح دعاهاپی در این خصوص نقل نموده است.

هم چنین در روایت است که

«ادْعُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ فِي الْمَكْتُوبَةِ وَأَنْتَ سَاجِدٌ يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ وَيَا خَيْرَ الْمُعْطِينَ اِرْزُقْنِي وَارْزُقْ عِيَالِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ فَإِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»

برای افزایش روزی در سجده نماز واجب خود دعای یا خیر المسئولین ... را بخوان»<sup>(1)</sup>

### قنوت و کلمات فرج

254. در قنوت، خواندن چه دعاهاپی بهتر و دارای ثواب بیشتری است؟

ج. در قنوت هر ذکری گفته شود، اگرچه يك سبحان الله باشد کافی است، و بهتر است این دعا خوانده شود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِ بَيْنَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

### تقویت حافظه

255. برای تقویت حافظه و سرعت در حفظ چه دعایی را بخوانیم؟

256.

ص: 265

---

1-244. (1). کافی؛ جلد 2، باب الدعاء للرزق، حدیث 4 ..

ج. دعایی در تعقیبات مشترکه در مفاتیح الجنان آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ آنچه که می شنود تعلیم دادند که بعد از هر نمازی خوانده شود:

«سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْتَدِي عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَأْخُذُ أَهْلَ الْأَرْضِ بِاللَّوَانِ الْعَذَابِ سُبْحَانَ الرَّءُوفِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِي قَلْبِي نُورًا وَبَصَرًا وَفَهْمًا وَعِلْمًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»<sup>(1)</sup>

ص: 266

---

1-245. (1). بحار الانوار؛ جلد 83، باب 38، حدیث 8 ..





257. چرا اسلام تا این حد بر علم تأکید کرده است؟ و نتیجه نهایی که باید از علم حاصل شود چیست؟

ج. در حدیث آمده است: تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ [246]؛ یعنی به اخلاق خدا، خود را خلق و خوی دهید، و خود را به صفات خداوند آراسته سازید.

در بین صفات خداوند متعال، صفت علم، اشرف صفات و اسم العالم، اعظم اسماء الهیه است. بیشتر اسما و صفات جمالیه و جلالیه، به این اسم و اسم القادر و صفت قدرت بر می گردد. بنابر این تزین به زینت و زیور علم و آراسته شدن به این صفت، از اخلاق دیگر بالاتر و ارزنده تر است.

نشان یافتن و نشان داشتن از خدا، همان دارا بودن اخلاق کریمه الهی است که مهم ترین و سرآمد آنها، علم و قدرت، دانایی و توانایی است.

دانایی و توانایی، همه جا باید توأم باشد. در میان آنچه بشر جسته و می جوید و مطالب و خواسته هایی که دارد، خواسته و مطلوبی از علم بالاتر نیست که هر چه طالب آن، به مطلوب می رسد، باز طلبش بیشتر و به مطلوب واصل تر می شود.

قال مولانا امیر المؤمنین علیه السلام:

«كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسَعُ» (1).

این کلام بسیاری بزرگ است. می فرماید: هر ظرفی، ظرفیتش و گنجایش آن به آنچه در آن می گذارند تنگ می شود، و عاقبت، ظرفیت آن تمام می شود، ولی ظرف علم هر چه علم در آن بگذارند، وسیع تر و گنجایش آن بیشتر می شود.

باید دنبال علم رفت تا آگاهی و معرفت پیدا نمود. باید دنبال علم رفت، برای این که مشکلاتی را که در رشته های گوناگون علمی تاکنون لاینحل مانده، حل نمود.

خداوند متعال به بشر و این مخلوق هنوز هم ناشناخته، لیاقت تسخیر کاینات زمینی و آسمانی را عطا کرده، یا به بیان دیگر، آنها را مسخر او گردانیده است.

باید به پیش رفت، و اسرار کاینات و آیات علم و قدرت خدا را کشف نمود. عزّت و قوّت و استقلال و هر چیز خوبی که فطرت سالم و پاک بشر طالب آن است، با علم فراهم می شود، و ذلّت و ضعف و زبونی، نتیجه جهل و ناآگاهی است.

باید نیت به دنبال علم رفتن، آماده ساختن خود برای اسلام و برای اعلاّی کلمة الله و برای حصول اهداف الهی، قرآنی و برای خدمت به محرومان و نجات مستضعفان باشد؛ پس آن که نیتش غیر از این باشد، نتیجه ای جز پوچی برایش حاصل نمی گردد.

258. جایگاه شعر و اهمیت به سرودن اشعار پر محتوا در مکتب اسلام و به خصوص شیعه چیست؟

ج. آیات خداوند متعال و نشانه های قدرت و حکمت الهی، بیرون از حدّ شمار و احصاء است. در قرآن مجید می فرماید:

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً (2) این آیات، احصاناپذیر است، و چنان که شاعر با معرفت گفته است:

ص: 268

---

1- 247. (2). نهج البلاغة؛ حکمت 196.

2- 248. (3). کشف، آیه 109 ..

هر گیاهی که از زمین رویدوح-- ده لاش-- ریک له گوید

همه ی کوه و صحرا، درختان، ستارگان و منظومه ها و کهکشان ها، دریاها و جنبندگان که با چشم های مسلح به ذره بین هم دیده نمی شوند، و موجوداتی که به سال های نوری در حدی از ما دورند که آنها نیز با چشم های مسلح به دوربین دیده نمی شوند و ذره و اتم، همه آیات خدا هستند که انسان، در معرفت آنها و ذات آنها با این همه دانشی که به دست آورده، مات و مبهوت مانده است، و بالاخره هر کس باشد و تا هر کجا و هر زمان صدها و هزارها سال، مرکب اندیشه و تحقیق را براند می گوید:

ص: 269

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت يك موی ندانست و بسی موی شکافت

اندر دل من ه-- زارخ-- ورشید بتافت و آخ-- ر به ك-- مال ذره ای راه نیافت

چه لذت بخش و نشاط‌آفرین است تفکر در این کاینات، و چه اندک و کم است آنچه بر انسان کشف شده است در برابر آنچه نامکشوف مانده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام به خداوند عرضه می دارند:

«سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ» (1)

و ما باید بگوئیم چه اندک و کم است تفکر ما در این آیاتی که می بینیم، و شب و روزمان مستغرق در آنها هست. و چه قدر کم است آگاهی ما از آنها در کنار آنچه از آن علی‌الدوام غافلیم.

قال الله تعالى:

وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ. صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ [250]

ص: 270

---

1-249. (1). نهج البلاغة، خطبه 109.

یکی از این آیات عظیمه انفسیه- که اگر چه بیشتر یا همگان با گوش و هوش خود با آن آشنا هستند، ولی در عظمت آن، کم اندیشه می شود، و ابعاد وسیع آن بسیار عمیق است- ذوق و قریحه و طبع شعر و میل به سخن سرایی موزون و لطیفه گویی و سخن به نظم و نظام گفتن است که در تعریف کامل آن، این الفاظ، گویای حقیقت نیست.

البته برای انسان های با معرفت که فقط به ظاهر دنیا نمی نگرند، و مثل حیوانات- که از سبزه و گیاهان خوش رنگ و زیبا، به همان ظاهر و استفاده جسمانی از آن اکتفا می کنند- نیستند، و نیروی درّاکه ای دارند که باطن اشیاء را با آن درک می کنند، جمال همه اشیاء بر انسان، لذت بخش و شور و شوق آفرین است؛ شکوفه های درختان، مرغزارها و سبزه زارها و آبشارها و گل های رنگارنگ و آواز و الحان پرندگان و حرکت ماهیان دریا و هزاران هزار کایناتی که می بینند، آنها را به پرواز در می آورد و از خود بی خود می سازد.

این قریحه و ذوق شعری و ادبی از هیچ کدام از آنها کمتر نیست که برای بسیاری بیشتر و بالاتر است. گاه برای اهل معرفت و ذوق، درک و بینشی که از یکی آیات قرآن کریم فراهم می شود، برای بقیه فراهم نمی شود.

شوق و ذوقی که برای اهل معرفت و معنی در وقت شنیدن و خواندن خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام از نهج البلاغه حاصل می شود، از تماشای سبزه و گلزار فراهم نمی گردد.

راجع به شعر و ادب و فنون و رموز آن که یکی از فنون جمیله و آیات الهیه است، سخن بسیار است. یکی از ابعاد بسیار مهم شعر که کمتر مورد توجه است، بُعد دلالت آن بر وجود عالم غیب و باطن وجود انسان می باشد.

همان طور که آیات آسمان و زمین، همه و هر کدام، کتاب های بزرگ معرفت بخش است، اشعار شعرا در ستایش و سپاس خدا، در مدائح پیغمبر خدا

حضرت محمد مصطفی و اهل بیت آن حضرت سلام الله علیهم اجمعین، در مواعظ و نصایح و آداب و اخلاق، در دعوت به خیر و تحریک به مهر و رحمت و احسان، در بیان عظمت کاینات زمین و آسمان و وصف طبیعت، ورشته های فنی شعر و ادب، بسیار عجیب است.

باید همان طور که وقتی یکی از آیات تکوینیه ظاهری را می بینیم، زبان به تکبیر و تعظیم و ستایش قدرت الهی باز می کنیم، از شنیدن اشعار شعرای بزرگ نیز همین تسبیح و تعظیم را داشته باشیم.

این معانی که خدا می داند چند هزار سال یا چند صد هزار سال پیشتر بوده است و به زبان های مختلف و الفاظ و جمله های جداگانه گفته اند، و این استعارات، این تشبیهات، این حقایق و این لطایف از کجا می آید؟ و چگونه است که تمام شدنی نیست و چگونه در اندیشه می آید؟ غیر از این است که هر اندیشمندی می فهمد که انسان، این گوشت و پوست در استخوان نیست، و حقیقتش بسیار والا و بالا است. خودش، خود را کم گرفته است، و اسیر ظاهر و لذات ظاهر نموده است. این شعرای عرب و عجم، هر بیت شعرشان، کلمه ای از کلمات خدا و آیتی از آیات خدا است.

آیا مثل این شعر از آیات الهی نیست؟ اگر سنگ و کلوخ و کوه و ابر و آب و برگ هر درخت، آیتی الهی است، این ابیات به این عنوان سزاوارترند:

س-- پاس و حمد بی حد است خدا راك-- ه ازك--- تمع-- دم آورد م--- ا را

خداوندی که وحدت پ-- ایه ی او است زم--- ین و آسمان در سایه ی او است

ب-- سیطی خ-- ارج از ترکیب و پیوند مح-- یطی پاک از ه-- متا و م-- اند

چ-- سان این ب-- نده حمدش را نماید؟ که بر ه-- ر حمد، حمدی لازم آید

به پیش آن که بی پیوند و خویش است هر آن را معرفت بیش است پیش است [251]

کی دیگر از ویژگی های شعر، نقش و تأثیر آن در روح و اندیشه شنونده است که گاه بسیار شگفت انگیز است، و بسا که اثر يك بيت شعر، شخص را عوض کند، و سال ها و تا عمر دارد باقی بماند.

به این جهت، نقش شعرای متعهد در تربیت جامعه و هدایت همگان خصوص نسل جوان و تحول فکری، عامل مهمی به شمار می آید؛ بسا يك شعر در معارف، در اخلاق و در مواعظ به گونه ای مؤثر شود که سخنرانی های متعدد، آن اثر را ندارد.

در حرکت های بزرگ تاریخ، در تهییج اقوام و در دعوت به کارهای نیک، و اقدامات بزرگ سرنوشت ساز، در اظهار حق و کوییدن باطل، کاری که از شعر بر می آید با صرف هزینه های کلام فراهم نمی شود.

برای اشعار شعرای صدر اسلام، مثل حسان، لبید، و یا اشعاری مثل قصیده میمیه فرزددق در آن موقعیت حساس که کسی زبان به بیان حق باز نمی کرد، و یا اشعار سید حمیری و دعبل و کمیت و صدها شعرای شجاع و خود نفروخته، نمی توان ارزشی معین نمود. این اشعار، همیشه در طی مرور قرون و اعصار، آموزنده و انسان ساز بوده است.

شعرهای شعرای فارسی زبان در الهیات و مدایح حضرت رسول اکرم و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و بیان حقایق و مواعظ، و وصف حال طبیعت و قدرت الهی، و هم در مراثی مخصوصاً در موضوع عاشورا، نیز سازنده و وسیله ی انتقال حقایق و حفظ هویت فرهنگی اسلامی و مذهبی بوده و هست.

در این میان هم، افرادی به عنوان شاعر، از این نعمت عالی طبع شعر و ذوق، سوء استفاده نموده، و با سرودن اشعار مبتذل، به ترویج فساد اخلاق و گمراه کردن مردم و مدح ستمگران پرداختند، و به جای شکر این نعمت، کفران نعمت نمودند.

259. خواندن فلسفه و مطالعه کتب فلسفی برای تقویت مبانی اعتقادی چه حکمی دارد؟

ج. تحصیل فلسفه قبل از تحصیل یقین به عقاید حقه به واسطه مطالعه و مباحثه کتب کلامیه، و دریافت عقاید از متون صریحه کتاب و سنت، معرض وقوع در اشتباه و ضلالت است، چنان که بسیاری از اکابر اهل این فن یا در مسائل الهیات و ربط حادث به قدیم و بررسی معارف توحیدی بر اساس اصالة الوجود و یا در معاد گمراه شده اند.

با این معرضیت وقوع در خطر انحراف، شخص مؤمن به قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام بدون ضرورت، تعمق در فلسفه و مباحث مبدأ و معاد آن نخواهد نمود، و راه را برای کسب معارف از اهل بیت علیهم السلام همواره باز و مفتوح می بیند که هر چه بیشتر در این مسیر جلو برود، باز هم مجال بیشتر و مراتب بالاتری برای او خواهد بود. برای روشن شدن مطلب به کتاب "نگرشی بر فلسفه و عرفان" اینجانب مراجعه نمایید.

### توصیه ای درباره مطالعه

260. در مورد مطالعه، و هم چنین ساعات آن توصیه ای بفرمایید؟

ج. به مقداری که فهم و احاطه کامل به آنچه می خوانید داشته باشید، درس بخوانید، مثلاً اگر بیش از دو درس بخوانید، کاملاً از عهده مطالعه و تسلط بر آن بر نمی آید، فقط دو درس بخوانید، و تا ممکن است وقت معینی را برای مطالعه قرار دهید.

هم چنین نکات مفیدی را از مطالعه به دست آورید یادداشت نمایید، و الا دیر یا



زود فراموش می شود.

در ضمن کتاب ها و نوشته هایی را مطالعه کنید که برای دین و دنیای شما نافع باشد. مبدا عمر گرانددر، صرف مطالعه چیزهایی شود که ارزش يك بار خواندن را ندارد، و یا احیاناً به عقائد و اخلاق حسنه لطمه وارد کند.

## ورزش از نظر دین

261. به نظر شرع مقدس، چه نوع ورزشی مفید است، و آیا ورزشی که فقط برای امور مادی انجام گیرد، و نیز پولی میلیونی که برخی از ورزشکاران به خاطر انجام آن دریافت می کنند، شرعاً صحیح است؟

ج. ورزش، برای پرورش جسم و تقویت بدن و قوت مقاومت اعضاء و استقامت و حفظ تناسب اندام، و خلاصه، فواید و منافع جسمی، بلکه روحی آن، مطلوب و مستحب و در بعضی موارد واجب است.

لازم است همگان را از نتایج و فواید آن، آگاه و به آن ترغیب و تشویق نمایند، و درس و آموزش بدهند، و این ورزش بر حسب تعالیم جامع و کامل اسلام نیز ممدوح و مستحسن است.

اما تصویری که امروزه از ورزش در اذهان منعکس است، غیر از این تصویر اسلامی است؛ تصویری که ورزش در اذهان بسیاری دارد، و در نام تربیت بدنی و ورزش آن را تبلیغ و ترویج می نمایند، این است که گروه ها و افرادی برای يك مسابقات تماشایی تربیت شوند، و فراتر از آنچه بدن نیاز دارد، به تمرینات و عملیاتی به اصطلاح ورزشی سرگرم باشند تا در مسابقات مختلف، مثلاً رسیدن به قله کوه یا دویدن و رسیدن به نقطه معلوم از دیگران - اگر چه با يك ثانیه باشند - زودتر مسابقه را ببرند یا طرف را به زمین بکوبند و یا ...

ص: 275

آن ورزش لازم و مفید، با این ورزشی که به عنوان تربیت بدنی آن را ترویج می نمایند، تفاوت های بسیاری دارد؛ آن يك ضرورت حیاتی است، و این يك سرگرمی و بازی و تفریح است.

آن، همه اش فایده است، و این، در بعضی اقسام و انواعش مضرّ و غیر مشروع و در حداقل به طور مطلق، عقلانیت آن زیر سؤال است.

فایده ورزش مورد سفارش اسلام، حقیقی و واقعی است، و این، غیر واقعی است؛ و خلاصه، این که به نام ورزش، گروه ها و افرادی را- که نمی توان آنها را در خطوط ممتاز و واقعی حیاتی و ارزشی و حقیقی در سیر تکامل و تربیتی قرار داد- به تمرین ورزش هایی مختلف مشغول می کنند که بهترین اوقات عمرشان، صرف کسب مهارت در انواع ورزش ها بشود.

این ورزش ها و مسابقات، اگر مفید باشد فقط در همان حدّ تربیت واقعی و پرورش بدن قابل تشویق است، و صرف این که در دنیا معمول است، موجب استحسان آن نیست، خصوصاً اگر جوانان را از کارهای اصلی باز دارد، و رغبت آنان را به رشته های لازم دیگر کم رنگ سازد.

اما راجع به پول هایی که به آنها پرداخت می شود؛ اگر از بیت المال باشد، حاکم بر بیت المال مسئول است، و اگر از شخص حقیقی باشد، شبهه اسراف بلکه تبذیر دارد، و آن که می گیرد، در همین معنا، مسئول و مدیون می شود، و مشمول کریمه *وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ* [252] است؛ ولی متأسفانه در عصر ما، بین مسلمانان، به تقلید از بیگانگان، اعمال و کارهای بی ارزش یا ضد ارزش، چنان ارزشی معرفی می شود که به آن افتخار می نمایند.

## حقوق همسایگان

262. همسایه از لحاظ شرعی چه حقوقی بر همسایه دارد؟

ج. باید با همسایه به مهربانی و خیرخواهی عمل نمود، و از کارهایی که موجب ایداء همسایه باشد اجتناب کرد، و بلکه مشکلاتی که از طرف او پیش می آید تحمل نمود.

در حدیثی، حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: به قدری خداوند درباره همسایه به من سفارش کرد که گمان کردم همسایه از من ارث می برد. (1)

به هر حال، اگر همسایه مریض شود از او عیادت کند، و اگر از دنیا برود، در تشییع او شرکت کند؛ اگر گرفتار است و این شخص قدرت دارد، گرفتاری او را برطرف نماید.

## فرهنگ اسلام در ارتباط بین زن و مرد

263. در کتب اخلاقی علمای بزرگ راجع به رابطه زن و مرد و حفظ حدود و ثغور آن، توصیه های بسیاری شده است که با وضعیت برخی از زنان امروز، سازگار نیست. وظیفه ما در ارتباط با این توصیه ها چیست؟

ج. مسأله فرهنگ اسلام در ارتباط با دو جنس مخالف (زن و مرد)، بر اساس تعدیل روابط جنسی، و دوری از هرج و مرج در این روابط و نظامات خاص است، البته بعضی این پیشنهادها در مواردی است که اطمینان به عدم مفاسد

ص: 277

---

1- 253. (1). قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَوْصَانِي فِي الْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ يَرْتُبِي» / مستدرک الوسائل؛ جلد 8، باب 73 ..

نباشد، و زن ها بدون نیاز عرفی آمد و شد غیر متعارف در بین مردها در بازارها و خیابان های شلوغ نداشته باشند، و رفت و آمد با بیگانه، مثل دو نفر جنس موافق یا دوزن و مرد محرم نداشته باشند.

البته توالی مراعات نکردن این حریم، مفاسدی است که امروز دنیای معاصر و غرب به آن بی اعتنا است، و روابط بین زن های همسر دار با مردها و با محارم همه عملاً آزاد شده است، و اولاد زنا بیشتر از ولد حلال است. زن های همسر دار که از بیگانه باردار می شوند و فرزند دارند، بسیاریند، و مقامات و مسئولان بلند پایه غربی با کارمندان خود روابط دارند، و خلاصه در همه جا و مراکز علمی و حتی اخیراً در کنیسه ها هم رایج شده است که امروز و در عصر ما فرهنگ شده است.

مسافرت زن همسر دار با مرد بیگانه و خلوت آنها، همه معمول است، و پیروی از فرهنگ آنها با تعالیم اسلام سازگار نیست، و اگر مسلمانان، غرب گرایی را تعقیب کنند، با الزام به این فرهنگ عفاف ممکن نیست.

به نظر ما و عقیده ما، فرهنگ اسلام که الهی و وحیانی است، بهترین روابط بین این دو جنس را پیشنهاد نموده است، و این دو جنس را مکمل یکدیگر و با هم و حافظ کرامت یکدیگر قرار داده است.

خانه داری را فضیلت شمرده و زن را هر چه از معرض شهوت رانی بیگانه دورتر باشد، پاک تر و با کرامت تر می داند، و برای او، اعتبارات و امتیازات خاصی مقرر فرموده است، و از اختلاطی که فعلاً در غرب وجود دارد به شدت منع فرموده است. مع ذلك این توصیه هایی که در این کتاب ها شده است همه تأکیدی می باشد و دعوت به اعتنا به حفظ عفت و حجاب و پاکدامنی و پارسایی است.

اگر جامعه بر اساس هدایت ها و تعالیم اسلام برقرار باشد، هیچ اشکالی و زحمتی پیش نمی آید، و زن ها همان طور که هزار و چهار صد سال است از آن استقبال داشته اند استقبال می کنند؛ ولی اگر بخواهیم فرهنگ تمام غربی یا

نیمه غربی و دو شخصیتی بسازیم، مشکل ایجاد می شود، و جمع بین این دو فرهنگ، امکان پذیر نیست.

متأسفانه این گرایش به فرهنگ غرب کم و بیش بعضی را تحت نفوذ قرار داده است، و اختلاط دو جنس و اشتغال زن ها به مشاغلی که این حریم ها و حرمت ها را می شکند وجهه نظر حتی بعضی مسئولان نیز قرار گرفته است.

### **ورود زنان در عرصه های اجتماعی**

264. از نظر دین مقدس اسلام حضور زن در جامعه و عرصه اداره آن با توجه به سیره حضرت زهرا علیها السلام در این امر چیست؟

ج. به طور کلی ورود زن در صحنه ی اجتماع و دوشادوش مردان و به طور مختلط با آنها در همه امور شرکت کردن، مفسد بسیاری دارد که مجال شرحش نیست، و بلکه از کثرت وضوح، نیاز به شرح ندارد. گذشته از این که به موازات آن، لطمه های فراوانی به خانواده و تربیت اطفال و امور منزل و بیکاری مردان که نفقه زن بر عهده آنان است وارد می شود. خداوند متعال جامعه مسلمانان را از فتنه ها و مفسداتی که بیشترش در اثر غرب گرایی و تقلید از کفار و اعمال و رفتار آنها است حفظ فرماید و عفاف و حجاب و شخصیت ارزشمند اسلامی بانوان مسلمان را در حصن حصین ایمان و تعهد خودشان از هر گزند و خطری مصون بدارد، و مردها را نیز در اظهار غیرت و شجاعت و صراحت بیان توفیق عطا فرماید.

### **رابطه و اختلاط زن و مرد نامحرم**

265. نظر اسلام در رابطه با اختلاط زن و مرد اجنبی در اجتماع، و ورود دوشادوش زن و مرد در محیطهای کاری و ... چیست؟

266.

ص: 279

ج. قال الله تَعَالَى:

وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيَّ الْعَظِيمُ [254] مسأله حجاب بين زن و مرد بیگانه، و به طور کلی مواضعی که این دو جنس بر حسب ذات و مطالبات جنسی و اصالت متساوی انسانی و شخصیت اسلامی و مصالح مادی و معنوی دارند، از مسائل بسیار مهم اجتماعی اصیل و اسلامی است.

موقعیت و مواضعی که منافع این دو صنف را به هم وابسته می سازد، زندگی آنها را مستقل از دیگری، ناقص و فاقد آرامش و استراحت می کند.

در اکثر جوامع- تا آنجا که تاریخ نشان می دهد- ضرورت برقراربودن نظام معقول و معتدل در این موضوع، مورد نظر عقلاء و سران اقوام بوده است، و این نکته اساسی مورد اتفاق بوده که زیان بارترین وضع بی نظمی و هرج و مرج، در این رابطه است که البته بیشتر و عمده این زیان و فساد، تحمیل بر جنس مؤنث می شود.

بر حسب تکوین و فطرت، توزیع وظایف و تکالیف بین این دو، در اصل، عادلانه و به نفع هر دو بوده است، مثل تقسیم و توزیع داخل و خارج که کارها و مشاغل سنگین و موجب اضطراب و هیجان در عهده مرد قرار گرفته، و مدیریت داخلی خانواده، و تربیت فرزند و فراغت خاطر از گرفتاری های امور خارج از منزل، با بانوان شده است.

مسائلی که در ارتباط با این مطالب مورد بحث قرار می گیرد، خودبه خود يك علم وسیع است. آنچه که مسلم است، این است که نظر در اصلاح این موضوع و

معارف دین ؛ ج 3 ؛ ص 300

ص: 280

برقراری نظم صحیح و درست، نباید در محیط جار و جنجال و هوا و هوس و حمایت از يك طرف؛ چه زن و چه مرد باشد. مسأله در اهمیت، فراتر از این محاسبات است.

فقط در محیط عقلانی و فارغ از ملاحظات حیوانی و شهوانی و دفاع از يك طرف، می شود این مسأله را بررسی نمود.

تحقق جامعه سالم، در گرو درست اندیشی در این موضوع است، و درك موضع اصلی هر دو به عنوان مکمل یکدیگر چنان که در آیه کریمه

هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٍ لَهُنَّ [255] اشاره شده است- ضرورت دارد.

در این میان، مطالعه سوابق معامله مکتب ها و جماعات و اقوام در رعایت کرامت انسانی بانوان، نشان می دهد که همواره ظلم آمیز و به نظر حقارت بوده است؛ دوران هایی که زن را؛ یا انسان نمی دانستند و یا برزخ بین انسان و حیوان می شمردند، و وجود دختر را ننگ و عار می دانستند، و دختران را با کمال قساوت و سنگدلی زنده به گور می کردند.

این اوضاع ناهنجار برای این بود که قوانین صحیح و هدایت های اخلاقی و دینی، قدرت اجرایی لازم را نداشت، و بر مردها هم- که از لحاظ فیزیکی قوی تر بودند- نظامات اخلاقی و وجدانی و معنوی حکومت نداشت.

در این اوضاع آشفته، اسلام بود که به فریاد بانوان رسید؛ اسلام بود که با آن اعلام های صریح، زنان را در کنار مردان قرار داد، و با اعلام هایی، مثل الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ [256]، و يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى [257]، و یا إِنْ

الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ... (1)، نظامات عام و جامع و صحیح را در روابط زن و مرد اعلام نمود، و تا آنجا جلو رفت که برای زن ها نسبت به مردها، احترامات خاص و ملاحظات ویژه ای برقرار کرد، و امنیت این جنس لطیف را- که مورد طمع جنس مقابل و هجوم آن است- تأمین نمود، و مردان را به احترام به کرامت زنان مکلف کرد تا آنجا که به حسن مصاحبت با مادر، نسبت به پدر تأکید بیشتر نمود.

یکی از نقاط ضعفی که کرامت زن را تهدید می نماید، و به طور کلی عفاف و پاکدامنی جامعه را در خطر قرار می دهد- اگرچه مفسد آن به هر دو جنس، آسیب های بزرگی می رساند، و صیانت کل جامعه را تهدید می کند-، اختلاط دو جنس به صورت های غیر مصون و معرض فساد و خلاف عفاف و حجاب و نگاه و نظر است، که فرمودند: «

النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٍ» (2)

و سخن گفتن مرد بیگانه با زن بیگانه است که اگر بیش از ضرورت متعارف باشد خطرناک می شود، تا حدی که بزرگان و پارسایان، از سلام بر زن جوان خودداری می کردند از بیم این که صدای او را خوش و جاذب بیابند که البته حالتی فطری و غریزی است؛ و از سوی دیگر، زنان از سخن گفتن با نامحرم با نرمش و خاطره انگیز نهی شده اند:

لَا تَخْضَعَنَّ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ [260] که مرد بیمار شهوت، به هوس و هوا نیفتد؛ و هم چنین خلوت مرد با زن بیگانه را ممنوع فرموده اند که سوم آنها شیطان [261] و تهییج و تکان دهنده غریزه است؛

ص: 282

---

1- 258. (1). احزاب، آیه 35.

2- 259. (2). کافی؛ جلد 5، باب نوادر، حدیث 12.



غریزه ای که در برابر آن، عابدان پارسا می توانند مقاومت کنند. اینها برنامه هایی است که متأسفانه در جامعه ما در اثر غرب گرایی متداول شده است.

تشویق بانوان به خانه داری و تعظیم قدر بانوان خانه دار و ثواب های بسیاری که برای زنان باردار هنگام بارداری و شیرخواری کودک و پرورش کودکان و امور دیگر است، همه در مسیر حفظ و حراست از کرامت زن، و دفع مردان بدنهاد مقهور شهوات از تعرض به حریم عفت آنان است.

این اشتباه بزرگی است که زن خانه دار را کسی بیکار بداند، و آن را که با مرد بیگانه در يك اطاق همکار است کارمند بگوید. پاکی و پاکدامنی و عفت و حجاب و پارسایی، فضیلتی است که زن اگر به خدشه دار شدن آن در برابر ملك دنیا راضی شود، مغبون و زیانکار است.

در بسیاری از برنامه ها و تعالیم دینی، حفظ شخصیت زن و کرامت او در برابر مردان رعایت شده است، حتی در مراسم عبادات؛ در نماز، در حج، در معاف بودن زنان از جهاد و بعضی تکالیف دیگر، این حشمت زن منظور است.

در مجموع، جایگاه زن در اسلام جایگاهی رفیع و باقداست و احترامی خاص است. در همه ارزش ها- که رأس و اساس آنها، ایمان و ثواب عبادات و طاعات و مقامات و درجات حقیقی است- زن، از مرد کمتر نیست، و در میدان مسابقه فردی، بسا زن ها که بر بیشتر مردها برتری می یابند، و در این میدان، باعث ترقی و تقرب به خدا، ابراهیم وار و اسماعیل سان تسلیم امر خدا بودن و احکام خدا را از دل قبول داشتن است.

مسائل مربوط به زن و روابط زن و مرد و مواضع و جایگاه آنها در اسلام، به دقیق ترین وجه- که عالی تر از آن متصور نیست- مطرح است.

باید کسانی که در علوم مختلف تخصص دارند، هر کدام این جایگاه ها را

شناسایی کنند تا ببینند که اسلام در این مسائل، اعجاز کرده است که هر کسی با نظر حکیمانه مطالعه کند، همین بخش از تعالیم اسلام، او را به ایمان می‌رساند.

متأسفانه بعضی نظرها در این مسائل، آلوده به شهوات و بازی گرفتن مقام زن است که اسلام- چنان که عرض شد- نسبت به آن بسیار حساس است، و آن را معرض هلاک زن و مرد می‌داند، و چنان، این رشته شهوترانی را خطرناک می‌بیند که هزار سال حبس اخروی را مجازات يك شوخی مرد بیگانه با زن نامحرم می‌داند:

«مَنْ فَآكَهُ امْرَأَةٌ لَا يَمْلِكُهَا حَبْسُهُ اللَّهُ بِكُلِّ كَلِمَةٍ كَلَّمَهَا فِي الدُّنْيَا أَلْفَ عَامٍ» (1)

در این مواضع دینی، شخص مسلمان؛ مرد مؤمن و زن مؤمنه، باید وظایف خود را در حفظ عفاف و حجاب و ترك هوا و هوس و چشم‌چرانی درك نمایند.

### تفكيك جنسیتی در دانشگاه‌ها

267. نظر حضرت‌عالی در مورد اختلاط در کلاس‌های دانشگاهی، با توجه به این که برخی عنوان می‌کنند که این طرح، اولاً مانع پیشرفت‌های علمی می‌شود، و ثانیاً بیت‌المال از این جهت، باید هزینه‌های زیادی را متحمل شود، چیست؟

ج. جداکردن کلاس‌های دختران و پسران، کار لازمی است، چون بسیار واضح است که کلاس‌های مختلط، مفاسد زیادی دارد.

به طور کلی، ورود زن در صحنه اجتماع در حالی که رعایت احکام شرع نشود، مفاسد بسیاری دارد که مجال شرح نیست، و بلکه از کثرت وضوح، نیاز به شرح ندارد؛ گذشته از این که به موازات آن، لطمه‌های فراوانی به خانواده و تربیت اطفال و امور منزل وارد می‌شود.

ص: 284

اختلاط در دانشگاه ها، موجب محرومیت بسیاری از جوانان متعهد به سنن اسلامی از تحصیل علم است، و وجهی برای اصرار بر اختلاط، غیر از غرب گرایی و تضعیف هویت اسلامی نیست.

این که برخی عنوان کنند که جلوگیری از اختلاط، مانع پیشرفت علمی است، مجرد يك ادعا است. مختلطبودن، مانع پیشرفت علمی و موجب مفاسد بزرگ است. هزینه مالی اجراء تفکیك جنسیتی هر چه هم سنگین باشد قابل تحمل است، و ملت مسلمان ما که برای برقراری نظام اسلامی و احکام اسلام، ده ها هزار شهید والا مقام تقدیم داشته اند، از این هزینه ها استقبال دارند، و باید از هزینه های غیر لازم و غیر ضروری و اسراف گرانه بکاهند، و به این موارد حساس و اساسی اختصاص دهند.

### **قرائت قرآن زن در حضور نامحرم**

268. آیا قرائت قرآن بانوان در مسابقات قرآنی که آقایان نیز حضور دارند جایز است؟

ج. کیفیت قرائت ها و لهجه ها و شخصی که قرائت می نماید، متفاوت است؛ بعض قرائت ها و لهجه ها، معرض فساد و فتنه است. باید در این مورد، طرف احتیاط گرفته شود. موضوع به گونه ای خطر تهییج دارد که از بعض بزرگان نقل است که عذر خود را در ابتداء نکردن سلام به خانم های جوان این می گفتند که از آن بیم دارم که وقتی جواب سلام می دهد لهجه او را خوش بیابم؛ أَخَافُ أَنْ تُعْجِبَنِي صَوْتُهَا.

### **کنترل جمعیت از نظر اسلام**

269. نظر اسلام درباره کنترل جمعیت و جلوگیری از ازدیاد فرزند چیست؟

270.

ص: 285

ج. آنچه از روایات معصومین علیهم السلام به ما رسیده، تشویق و ترغیب به تکثیر جمعیت است. چنانچه در حدیث معروف از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که:

«تَنَاقَحُوا تَكْثُرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسَّقَطِ» (1)

و باید توجه داشت که حفظ هویت اسلامی از واجبات اصلیه است که همه باید مواظبت کنند که در آن ضعف و گرایش به غرب و شرق و عادات اجانب پیدا نشود، و از تشبه به کفار و تقلید از آنها در همه شئون و برنامه ها اجتناب کنند.

اکنون در بعض نقاط مسلمان نشین یا شیعه نشین، اقلیت ها با اصرار بر تکثیر نسل و جمعیت، درصدد اقلیت قراردادن مسلمانان و شیعیان هستند که حتی در بعض این نقاط، تولید مثل بین زوج واحد تا نزدیک به بیست نفر می رسد، و از این جهت باید مسلمانان از آثار سیاسی کنترل که به عناوین فریبنده تبلیغ می شود غفلت نکنند.

### سفرهای توریستی به کشورهای خارجی

271. نظر به موج گسترده مسافرت های خارجی با عنوان سفرهای توریستی به کشورهای مختلف و با توجه به فضای فرهنگی حاکم بر کشورهای مذکور از نظر نوع پوشش زنان و ...، نظر خود را پیرامون این مسافرت ها مطرح فرمایید؟

ج. شخص مسلمان باید همواره اعمال و رفتار خود را با قرآن و سیره ائمه علیهم السلام بسنجد و در آن چهارچوب حرکت نماید.

ص: 286

در قرآن مجید و کلمات اهل بیت علیهم السلام، به مسافرت، تشویق و ترغیب گردیده است، و آن را آینه عبرت دانسته و می فرماید:

سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ [264]

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ [265] و در شعری منسوب به امیر مؤمنان علی علیه السلام است که می فرماید:

تَغَرَّبَ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى وَ سَافَرَ فِي الْأَسْفَارِ خَمْسَ فَوَائِدَ

تَفَرَّجَ هَمًّا وَ اكْتَسَبَ مَعِيشَةً وَعِلْمًا وَ آدَابًا وَ صُحْبَةً مَاجِدًا

فَإِنْ قِيلَ فِي الْأَسْفَارِ ذُلٌّ وَ مِحْنَةٌ وَقَطْعُ الْفِيَا فِي وَازِتْكَابِ السَّدَائِدِ

فَمَوْتُ الْفَتَى خَيْرٌ لَهُ مِنْ مَعَاشِهِ بِدَارِ هَوَانَ بَيْنِ وَاشٍ وَ حَاسِدٍ (1)

که در واقع مسافرت، مدرسه ای برای تربیت نفوس، و درس گرفتن از گذشتگان و کسب فضیلت های جدید شمرده شده است؛ اما متأسفانه، تشویق هایی که اکنون برای بعضی از مسافرت ها قرار داده شده است، در مسیر ترویج گناه و انتقال فرهنگ و آداب غلط دیگران و مفاسد اعتقادی و سوغات انواع مدها به وسیله

لباس و کفش و ... می باشد.

مؤمنان باید توجه داشته باشند که اگر کسی برای ارتکاب این محرمات به

ص: 287

مسافرت برود، سفر او، سفر معصیت، و در صورت فوت و عدم توبه، مهاجر الی الشیطان خواهد بود.

## رسانه دینی

272. صدا و سیمای ایده آل از نظر اسلام باید دارای چه خصوصیات باشد؟

ج. رسانه‌ی که تمام برنامه‌هایش طبق دستور شرع مقدس اسلام و ساعی در نشر معارف الهی باشد، و چیزی بر خلاف عقاید و احکام اسلام پخش نکند، رسانه دینی به معنای واقعی خواهد بود.

مسئولان محترم چنین رسانه‌ی وظیفه‌خطیری به عهده دارند، و لازم است با حضرات علمایی که از شرع مقدس و حلال و حرام الهی آگاهند، پیوسته در ارتباط باشند، و از نظرات آنها تبعیت و استفاده نمایند، و از اعمال سلیقه‌ی شخصی خودداری کنند؛ ضد دین را به عنوان دین، و حرام را به عنوان حلال، و منکر را به جای معروف به مردم القاء نکنند.

## استفاده از فضای مجازی در برابر تهاجم فرهنگی

273. با توجه به فراهم شدن فضای مجازی گسترده ضد هویت اسلامی، نظر حضرتعالی در خصوص مواجهه با این تهدیدات در حوزه فضای مجازی چیست؟

ج. در برابر این وضعی که پیشرفت بشر در صنعت و تکنولوژی، آن را به وجود آورده و در دسترس همگان؛ هر فرقه و گروه حتی هر فرد قرار گرفته و در چنین جوئی، اشخاص با اغراض متعدد به راحتی فعالیت می‌نمایند، و گمراهی‌ها و اندیشه‌های خود را تبلیغ می‌نمایند، باید مؤمنان و کسانی که در صراط مستقیم اسلام هستند، با همان وسائل، به شبهات آنها پاسخ دهند، و گمراهی‌های آنها را

ص: 288

بازگو کنند، و اسلام و ایمان و دعوت قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام را به مردم، ابلاغ، و بطلان دعوای باطله را آشکار سازند، و از علماء اعلام و اهل فن و تخصص در کلام کمک بگیرند.

باید چنان گسترده این رشته را پیگیری کنند که زمینه برای تأثیر دعوای باطل باقی نماند تا هم باطل، بطلانش آشکار، و هم امنیت فکری و اعتقادی، مخصوصاً برای نسل جوان فراهم شود، «و یکتب لکم بذلك الحسنات.»

### قاعده نفی سیل در تعهدات بین المللی

274. چگونه می توان در عرصه بین المللی به گونه ای رفتار نمود که ضمن تعامل گسترده با جهان، خدشه ای به قاعده نفی سیل وارد نگردد. در مواردی در اجرای این قاعده، شاهد برخورد منعطف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با کفار و مشرکین بوده ایم؛ به عنوان مثال، به موجب یکی از بندهای پیمان صلح حدیبیه، «هر کسی از مردم قریش بدون اجازه ولی خود به محمد صلی الله علیه و آله بیوندد، محمد صلی الله علیه و آله او را به قریش بازگرداند و هر کس از پیروان محمد صلی الله علیه و آله نزد قریش رفت، بازگردانده نشود». هرچند این اقدام به حسب ظاهر، قبول تسلط غیر مسلم بر مسلم است، اما صرف نظر از محتوای پیمان و آثار و عواقبی که این پیمان بر قریش گذاشت، آن بزرگوار در تقابل مصالح کوتاه مدت و بلند مدت جامعه اسلامی، مصالح بلند مدت را ترجیح دادند. با توجه به این امر، آیا حاکم اسلامی در زمان غیبت معصوم علیه السلام نیز می تواند به جهت رعایت برخی مصالح و در نظر گرفتن اهداف بلند مدت امت اسلامی، برخوردی انعطاف پذیر با قاعده مذکور داشته باشد، و به طور مشخص به لحاظ

275.

ص: 289

حفظ کلیت نظام اسلامی در مواردی، قاعده مذکور را به طور کامل اجرا ننماید؟

ج. به طور کلی، قاعده نفی سبیل در داخل جوامع اسلامی اجرا می شود، و در برابر دیگران و روابط با آنها نیز محافظت آن واجب است.

در قراردادهای بین المللی هم می توان التزام ما را در محدوده احکام اسلامی قرار داد، و در واقع قراردادها، محدود به همکاری های انسانی، اقتصادی و سیاسی و تعیین مرزها باشد، و مثل تحویل مسلمان به آنها و تسلط آنها بر ما خلاف این قاعده است.

همه این مسائل و مصالح در شرایط عادی است، و اگر شرایط غیر عادی و اتخاذ تصمیمات خاص لازم شود، اولیاء نظام اسلامی در کمال آگاهی و بررسی همه جوانب، تصمیم مقتضی اتخاذ می نمایند. ضمناً معاهداتی که بالهویة در آن خیر بشر و حمایت از مظلوم و تعاون باشد، نظیر حلف الفضول که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن- با این که اعضای آن کافر بودند- شرکت فرمودند، بعد از اسلام هم خود را به آن متعهد می دانستند، همه اموری است که در چهار چوب احکام اسلام، و خط عزت و شرف اسلامی قابل مشارکت است.

## جهاد و دفاع

276. آیا در شرع مقدس اسلام و سیره پیامبر بزرگوار اسلام، اجبار افراد به خدمت سربازی مجاز است؟

ج. در مواقعی که مسلمانان، مورد هجوم اعداء و اشرار قرار می گیرند و دفاع، و جوب کفائی دارد، اگر اشخاص به قدر کفایت خود را برای دفاع معرفی نکنند، فقیه جامع الشرایط مبسوط الید باید اشخاص را مجبور به حضور در جبهه نماید، و هم چنین تحت السلاح بودن و آماده نگه داشتن افراد برای دفع خطر احتمالی

ص: 290



عقلانی نیز واجب است.

در این محدوده حفظ امنیت بلاد و نوامیس مردم و به طور کلی شئونی که در جامعه و نظام وجود آنها ضرورت دارد، همه باید تحت موازین صحیح و رعایت همه جوانب تأمین شود.

### حفظ استقلال اسلامی

277. بنده در زمان ارایه کنفرانسیم به زبان انگلیسی، ابتدا بسم الله الرحمن الرحيم را به زبان عربی روی اولین اسلاید نمایش می دهم و با ترجمه آن به زبان انگلیسی کنفرانسم را آغاز کنم. در یکی از کنفرانس ها، استاد به جهت این کار از بنده، چند امتیاز کسر کرد و چندین دقیقه در مذمت این کار سخنرانی نمود. وظیفه حقیر در برخورد با این گونه اساتید چیست؟

ج. انسان موحد و خدانشناس، خلقت و آفرینش را هدف مند می بیند، و به عوالم کوچک و بزرگ و صنایع بدیع و زیبا که می نگرد، با آن، خالق هستی را می بیند، و با ارتقاء معرفت خود نسبت به خداوند تبارک و تعالی، به مرحله ای می رسد که کاری را انجام نمی دهد مگر آن که صبغه و رنگ الهی داشته باشد، و قبل از هر چیز و با هر چیز و بعد از هر چیز، خدای را می بیند.

لازم به ذکر است اقدام هر مهمی بدون نام خالق هستی که عنان اختیار را به فاعل آن امر داده ناقص خواهد ماند، و در حدیث آمده است:

«كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَذْكُرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ» (1)

شما برای این که نتیجه زحمات خود را در اقدام نسبت به هر امری در زندگی

ص: 291

شاهد باشید، با نام خداوند تبارك و تعالی آغاز نمایید، و در هر جامعه و محفل علمی و کنگره و سمیناری حضور پیدا کردید، تحت تأثیر محیط قرار نگیرید و رنگ نبازید، و به خداوند اتکاء نمایید و نام هستی بخش را بر زبان آورید، و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

## اسلام و سیاست

278. وظیفه يك مسلمان نسبت به مسایل سیاسی، و دخالت در عرصه های مختلف آن چیست؟

ج. سیاست دو تفسیر دارد؛ يك تفسیر مذموم و غیر مقبول و غیر مشروع که عمل برای استعمار بندگان و استضعاف و استعمار و نفی آزادی مشروع دیگران است، که مسلمان در این سیاست وارد نمی شود. البته شعب آن زیاد است و حتی در دانشگاه ها هم این رشته را تدریس می نمایند.

این، همان سیاستی است که آن مرد بزرگ و سیاسی اسلام گفت: «لعن الله السياسة و سینهها و ساس و یسوس و کل لفظ اشتق من السياسة» که مظاهر این سیاست، دولت های انگلیس و آمریکا و فرانسه و ... می باشند.

اما تفسیر صحیح و مقدس این کلمه، عبارت است از حسن تدبیر منزل و حسن اداره جامعه و کشور، با تدبیر و کاردانی، و هم چنین حفظ مصالح جامعه و رعایت مستضعفان و عدم انظلام و استقلال دینی، و پاسداری از هویت مذهبی و امور دیگر که کیاست و سیاست لازم دارد، و به طور کلی، این سیاست مقدس در اسلام از دیانت جدا نیست، و در بسیاری از برنامه های دین، سیاست است، اگر چه اصل نباشد، چون اصل در اسلام، عبادت و اطاعت است. حج، اگر چه از عبادات مهمه است، از آن، عظمت و شوکت اسلام و جلال و جمال آن هم آشکار است؛ در نماز جماعت و نماز جمعه و حتی اذان و برنامه های عاشورایی، همه اعلام وجود و شکوه دین و ابراز وفاداری به اسلام ظاهر است.

ص: 292

امر به معروف و نهی از منکر - که يك واجب همگانی است اگر چه کفایی است - اما در عین حال همه را نسبت به اسلام و احکام اسلام متعهد نشان می دهد.

این مسأله، شعب متعددی دارد که باید مسلمانان نسبت به آن آگاه و بیدار باشند. اگر اسلام، سیاسی و با نظارت همه باشد، هرگز ملامتی و مناهی، علنی و به صورت برنامه ای تشویق نخواهد شد، و بیت المال فقط صرف عمران و آبادی بلاد و رسیدگی به حال مستمندان و تقویت قوای دفاعی خواهد شد.

اسلام، سیاسی که نباشد، مردم نسبت به احکام اسلام، بی تفاوت هستند، و معایب بسیار پیش می آید، و حتی مثل نظام کشور ما - که بر اساس دین و رعایت همه احکام حلال و حرام است - در معرض خطر قرار می گیرد، و اگر سیاست اسلامی عام باشد، هرگز خائنی فکر براندازی این نظام را - که هزاران شهید جان خود را فدای اقامه آن نموده اند - نخواهد داشت.

اما در مورد دخالت در سیاست، باید توجه داشت که سیاست وسیع الاطراف است. دخالت در مراتب بالا، محتاج به اطلاعات وسیع و احاطه بر اوضاع و احوال ملل در گذشته و حال است. این، باید به اهلش واگذار شود، ولی در حدودی که وظیفه است، مثل زمان حاضر که انتخاب نماینده و رئیس جمهور پیش می آید، باید با بررسی و آگاهی کامل از دین و ایمان و تعهد و شعور اشخاص، در سیاست شرکت نمود.

## روزها و مناسبت ها

### چهارشنبه سوری

279. نظر حضرت تعالی راجع به مراسم چهارشنبه آخر سال (چهارشنبه سوری) به عنوان يك مراسم و آیین دیرین ایرانیان چیست؟

.280

ص: 293

ج. مراسم مذکور، از خرافات مجوس و جاهلیت است، که اسلام بر آن خط بطلان کشیده، و سنت های الهی را به جای آنها برقرار فرموده است. انجام این مراسم، وهن به هویت اسلامی، و احیاء آن حرام است.

### مراسم سیزده فروردین

281. آیا نحس بودن روز سیزدهم فروردین، وجه شرعی و دینی دارد؟

ج. واضح است این برنامه به این کیفیت و اهمیتی که انجام می شود، احیاء شعارهای غیراسلامی است، و مفسد و معایب و گناهایی که بر آن مرتب می شود، همه مبغوض خداوند متعال است.

روز سیزده و دوازده و سایر روزها، روز خدا است، و باید در آن از خدا اطاعت کرد. بلی، بیرون رفتن در این روز به عنوان تفرج و تماشای مناظر خرم بهاری و آثار قدرت الهی که با التفات و توجه موجب مزید معرفت و آگاهی می شود جایز، و بلکه خوب و مفید است. مع ذلك باید توجه داشت که احیاء عادات مرده قبل از اسلام نشود.

ص: 294



282. از نظر حضرت تعالی، یک شخص مؤمن يك شبانه روز خود را چگونه تقسیم کند که مورد رضایت خداوند متعال باشد؟

ج. این امور بر حسب موارد و اشخاص تفاوت می کند، و تنظیم آن به دست خود شخص و مراعات همه جوانب زندگی است. بلی، در روایات، بعض ساعات برای مثلاً خواب ستوده شده است، مانند خواب قیلوله (قبل از ظهر)، و خوابیدن در بعض ساعات مذمت شده است، مانند خواب بین الطلوعین؛ و نسبت به دعاء و عبادت، اوقات خاصه در روایات آمده است، مانند شب جمعه و بین الطلوعین ...

به هر حال هر کسی، باید با ملاحظه تمام شرایط، اوقات خود را تنظیم نماید، و نمی توان برنامه ای کلی برای همه افراد داد.

## شکرگزاری و اثر آن

283. اثر شکرگزاری را در پیشرفت و موفقیت انسان و افزایش نعمت ها تبیین نمایید؟

ج. به طور کلی، شکر و اظهار قدردانی از هر کسی که به انسان نیکی و احسانی کرده باشد، فطری است، و حتی ذاتی بعض حیوانات نیز هست، و نسبت

به بندگان خدا شکرگزاری، اثرش ظاهر است.

شکرگزاری، موجب تشویق و ترغیب اشخاص به کار نیک و خدمت به فرد و جامعه و گرایش به قضاء حوائج می شود. باید این سجیه در جامعه زنده باشد، و همه به آن اهمیت بدهند، و اگر این تربیت فطری و دینی نباشد، مردم نسبت به کارهای خیر و کمک و اعانت به نیازمندان بی تفاوت و بی رغبت می شوند. از سوی دیگر، شخصی شکرگزارنده نیست، مگر این که از شکر و تشکر خود لذت می برد، مثل این است که خود را مدیون به دین بزرگی بداند و اداء کند.

با این توضیح، اهمیت شکر نعمت های الهی که به حکم لاتحصوها قابل احصاء نیست معلوم می شود.

یکی از لذیذترین حالات معنوی بشر، درك نعمت های الهی و اداء شکر آن است که فوائد تربیتی و اجتماعی و حتی بهداشتی آن بسیار است، و از جنبه معنوی هم که برحسب آیه شریفه، موجب زیادتی نعمت می شود که لَيْنٌ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (1) هر چند شکر نعمت خدا، خود، موجب شکر جدید می شود و به فرموده مرحوم حضرت والد اعلی الله مقامه:

ص: 297

چسان این بنده حمدش را نماید که بر هر حمد، حمدی لازم آید(1)

در اینجا مطالب و نکات دقیق و رقیق، بسیار است که هر چه بنویسیم، قطره ای از دریا است. به این روایت شریفه، کلام را پایان می دهم که:

«أَقَلُّ مَا يَلْزَمُكُمْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ أَنْ لَا تَسْتَعِينُوا بِنِعْمِهِ عَلَيَّ مَعَاصِيهِ»(2)

کمتر وظیفه ای که هر کسی در برابر نعمت های خدا

ص: 298

---

1-269. (1). از کتاب گنج دانش از تألیفات مرحوم آیت الله آخوند ملا محمد جواد صافی رحمه الله والد معظم مؤلف

2-270. (2). نهج البلاغة؛ حکمت 330 ..



دارد، این است که با نعمت خدا، خدا را معصیت و مخالفت نکند.

تسکین رنج ها با برنامه های معنوی

284. به نظر حضرتعالی، برنامه های معنوی و تعالیم اخلاقی چه نقشی در تسکین آلام و رنج ها دارد؟

ج. در این باب، بسیاری از تعالیم اخلاقی اسلام و خلیات و صفاتی که به کسب یا تقویت آنها در قرآن مجید و در روایات شریفه تشویق شده، مثل توکل و تسلیم و تقویض و رضا و ابواب معرفه الله؛ همه یا مستقلاً موجب درمان بیمار یا کمک به درمان و روحیه بخش است.

مقاومت بیمار در اثر این تربیت های دینی فوق العاده می شود، و هم دعا استشفاء؛ چه دعاهای وارده و مأثور، و چه مطلق دعا و خواستن شفا از برنامه های عالی اسلام، و هدایت های ائمه علیهم السلام است که در عین حال همه این برنامه ها از شعب ایمان صحیح، و معرفت به خداوند متعال است و هم چنین است باب شکر که در اسلام به آن این همه تأکید شده است.

و خلاصه، معنویات و آموزه های معنوی اسلام که باید از آنها، هم بیماران و هم پزشکان محترم و هم پرستاران و هم عیادت کنندگان بیماران کمک بگیرند، و استفاده کنند، سرمایه هایی بسیار غنی و سرنوشت ساز است.

آیه کریمه *أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ* [271]، اثر یاد خدا و ذکر خدا را در اطمینان بخشی به قلب بیان می کند، و واقعیتی است که همه آن را درک کرده و تصدیق دارند.

شخص مؤمن برای همه حالات به ظاهر ناگوار و نامطلوب، تفسیری خوب

ص: 299

دارد، و هیچ حالی از این حالات را برای خود، ضرر حقیقی نمی داند و آیه

عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ [272] همواره به او روحیه و توانایی می دهد، و از سوی دیگر به ثواب هایی که برای بیماران شاکر مقرر است دل می بندد، و درد و رنج خود را هدر نمی دهد، و زبان حالش با خدا این است:

گر نوازی چه سعادت به از این خواهم یافت و ر کشی زارچ-- ه دولت به از آنم باشد

در بیماری، مدارج و معارف بلند عرفانی را طی می کند، و خدا را شاکر است که او را با درد، از بی دردی واقعی نجات داده، و به یاد او و گفتن (یا شافی) مشرف نموده، و صعود داده است.

## خانواده و ازدواج

### خانواده اسلامی

#### اشاره

285. ملاك و معیارهای يك خانواده اسلامی - که کانون زندگی آنها با صفا و صمیمیت باشد - چیست؟

ج. باید محیط همسری - همان طور که در قرآن کریم به آن اشاره شده - محیطی پر از مودت و مهر و رحمت بین طرفین باشد، و حقیقت این جمله نورانی قرآن در آن ظاهر باشد که:

ص: 300

هُنَّ لِبَاسٍ لَّكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ [273] مرد، موضع زن را همین گونه که در قرآن، عزیز و گرامی معرفی شده، نسبت به خود عزیز و گرامی بدارد، و قدر و ارزش همسر را بشناسد؛ و زن هم نسبت به مرد، همین احساس قدرشناسی و عاطفه را داشته باشد و معاشرت هر دو با هم، باید پاک و انسانی و اسلامی و با رعایت تمام موازین باشد.

و همه افراد خانواده هم باید طبق تعالیم اسلام به هم احترام کنند، و بزرگ و سرپرست خانواده در کیفیت زندگی و معاش، تمایلات همه را رعایت، و این دستور بسیار عالی اسلام را که برای همه درس است مراعات نماید که:

«الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ بِشَهْوَةِ أَهْلِهِ وَ الْمُنَافِقُ يَأْكُلُ أَهْلَهُ بِشَهْوَتِهِ» (1).

## آرامش و دوستی

286. همه می گویند که زنان مایه آرامش مردان هستند. چرا این رابطه عاطفی و آرام بخش فقط از طرف زن است؟ آیا مرد مایه آرامش زن نیست؟

ج. دین اسلام، اکمل از تمام ادیان و حاوی هر دانشی است که انسان، جهت تحصیل سعادت به آن احتیاج دارد؛ و انسان، موجودی است که زندگی و تعیش او ابعاد وسیع و گسترده ای دارد؛ از جهتی موجودی عقلانی، و از سویی اجتماعی، و از جهاتی دارای خصوصیات فردی است، و نیز بعد احساسی بسیار قوی دارد؛ و احکام و آموزه های اسلام در بردارنده همه علوم است که انسان در ابعاد مختلف برای سعادت به آن دانش ها نیازمند است.

ص: 301

---

1-274. (2). کافی؛ جلد 4، بَابُ كِفَايَةِ الْعِيَالِ وَ التَّوَسُّعِ عَلَيْهِمْ، حدیث 6 ..

شما تنها از بُعد يك مرد و احساساتش نسبت به جنس مخالف به آموزه های دین نگاه می کنید، و از شدت احساس زنان نسبت به مردان و گرایش ایشان به مرد بلکه عمده همتشان در جلب نظر مردان غافل شده اید. اکنون جواب از سؤال شما:

قرآن کریم صریحاً از رابطه مهر و مودت طرفین خبر داده است، و می فرماید:

وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً (1) خداوند میان شما همسران، دوستی و عاطفه و رحم قرار داده است.

این خود یکی از آیات بزرگ الهی است که زن و شوهر را در اوج دوستی و مهر به یکدیگر قرار داده است، و هم چنین می فرماید: هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ [276] زن و شوهر برای هم مانند لباس می باشند؛ زن لباس مرد و مرد لباس زن.

در این تعبیر، معانی بلند و ارزشمندی درج است. زن و شوهر اگر چه به ظاهر دو فردند، ولی با هم، چنان پیوسته می شوند که يك واحد می شوند؛ شريك زندگی در منفعت و مصلحت که واقعاً توصیف آن با قلم دشوار است.

### ملاك همسر شایسته

287. جوانی هستم در آستانه ازدواج. از دیدگاه حضرتعالی، ملاك های يك همسر خوب چیست؟

ج. چنانچه شخص مورد نظر، از جهت ایمان و توافق اخلاقی، خصوصاً دیانت و عفت شناخته شده باشد، و پدر و مادر پسر و افرادی که به آنها اعتماد دارد نیز مورد را مناسب بدانند، بقیه امر و آینده همه با خداوند متعال است، و با توکل به خدا و طلب خیر از او و به نیت انجام سنت دینی اقدام نمایند، و آینده اموری را

ص: 302

که انسان در جریان آن مؤثر نیست، همه را به خدا واگذار نمایند: مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ [277]

البته لازم به تذکر است که نباید در این امر مهم، فقط به جنبه های عاطفی و عشقی توجه کرد، بلکه مطالب مهم اخلاقی و دینی از همه مهمتر است، چون همسر شریک زندگی است، و با ازدواج، برای ایشان، مسئولیت های زیادی پیش می آید.

### همسر شایسته، مایه آرامش

288. مدتی است قصد ازدواج دارم، ولی نگرانیی مانع از آن شود که با اطمینان و اعتماد لازم پای در این مسیر بگذارم. با خانمی آشنا شده ام که به لحاظ سطح تحصیلات و خانواده هم کفو به نظر رسیم، شروطی از جمله مهریه بالایی را عنوان کرده که قابل قبول نیست. امروزه اصلاً دختری با مهریه کم پیدا نمی شود.

متأسفانه، دختران امروز نسبت به روابط و اقتدار هرچند مثبت و سازنده پدران خود در گذشته معترض هستند و مخالف شکل گیری فضایی قدرتمند، سالم و سازنده برای همسرانشان در زندگی آینده هستند.

سؤال بنده این است که اگر روزی در جامعه به دلایل مختلفی از جمله ضعف ایمان و فرهنگ اجتماعی و سیاسی، مردسالاری و زورگویی حاکم بوده است، راه جلوگیری از سوء استفاده دختران نسل امروز از وقایع گذشته چیست؟ و چگونه توان با رعایت

ص: 303

حقوق و حدود شرعی و انسانی، مانع از حاکم شدن زن سالاری، زورگویی زن شد؟

آیا در زندگی مشترك، نباید اصل بر شراکت و مسؤولیت پذیری در همه امور زندگی از غم و شادی، کار و تفریح و ... باشد؟

ج. فرزند عزیزم! نامه شما را به دقت از نظر گذراندم. در این نامه اشاره کرده اید که به ندرت می توان دختری را یافت که با مهریه کم به ازدواج حاضر شود، و حال آن که این طور نیست. چه بسا دختران با عفاف و با حجابی که از خانواده ای اصیل نیز می باشند، و هم خود و خویشاوندانشان شهرت به خیر و خوبی دارند که هنوز رو به مهریه های سنگین نیاورده اند، و همراه با تدینی که دارند کم توقع می باشند. انتظار این است که شما ازدواج با تشریفات و رسوم کنونی را از ذهن خود خارج نمایید، و با انتخاب صحیح از چنین خانواده هایی، زندگی آینده خود را ترسیم نمایید.

نکته دیگر در نامه شما این است که شما شدیداً در نبرد با زن به میدان بحث آمده اید و حال آن که از دید قرآن که کلام الهی است، زن وسیله سکون و آرامش مرد است: **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا (1)**

و کم نیست عدد بانوانی که آن قدر غم شوهر را می خورند، و شوهر را بر خود مقدم می دارند، و در محیط خانه با روابط صمیمی و گرمی که با شوهر دارند، محور تمام حرکات درونی خانه می شوند، و هیچ دنبال زیاده خواهی نیستند، و چه بسا گرفتاری های درونی خانه را تا آخر عمر با برکتشان، برای احدی افشاء و آشکار ننموده اند، و سپاس خدا اکنون هم اکثریت قریب به اتفاق خانم ها به همین اخلاق عالی آراسته اند.

ص: 304

فرزند عزیزم! البته نامه شما حاوی نکاتی هم بود که باید به آن پرداخت. بدان هرچه از اسلام فاصله بگیریم، از نور فاصله گرفته ایم و با این جدایی، به فضای تاریک جهالت قدم گذاشته ایم، و زندگی را برای خود سخت می‌نماییم.

در سایه اسلام، زن باید خانه دار، شوهردار، و مربی خوب برای فرزندان خود باشد، نه این که به دنبال تمهیداتی برای جذب در میدان کار باشد، و در محیط آموزشی مختلط، به تحصیل و در محیط تجاری و اداری که اختلاط زن و مرد اجتناب ناپذیر است وارد شود، و امروز این نحوه اختلاط، ویرانگر است، و چه بسا به سستی بنیان خانواده‌ها منجر خواهد شد.

## مشکلات در امر ازدواج

289. دختری 35 ساله هستم که چند خواهر و برادر دارم و همگی در سن ازدواج هستیم، ولی متأسفانه هیچ یک ازدواج نکرده ایم. هر چه نذر و نیاز می‌کنم نتیجه نمی‌گیرم. تا به حال خودم را از گناه حفظ کرده‌ام، اما از نظر روحی و جنسی به شدت احساس نیاز می‌کنم. خواهشمند است اینجانب را راهنمایی فرمایید؟

ج دختر با ایمان و عفت و تقوا و با حجاب و پارسا!

نامه شما را این پدر تو- که خوب و بد جهان را دیده، و گرم و سرد روزگار را چشیده- به دقت خواند، و شکایت شما را که بسیاری از دختران در سن و سال شما دارند می‌داند.

این شکایت همیشه مطرح بوده و خواهد بود، و طبع دنیا این است که همه از پسر و دختر و جوان و پیر و اهل هر شغل و پیشه از آن بی‌گله و شکایت نیستند، مگر آنهایی که حقایق و واقعیات این جهان را درک کرده باشند، و هر طور و هر

وضع‌ی را که پیش بیاید، خلاف جریان و مسیر این عالم ندانند، و به خوب و بد هر پیش آمد به ظاهر بد رضایت می دهند، و ناامید نمی شوند، و در هر شدت و سختی به گشایش و آسایش و یاری و لطف و رحمت خدا دل می بندند و امیدوارند، و پیش آمدها را با تفسیرهای خوب و آرام بخش، معنا و تفسیر می کنند، و راحت و مطمئن کار خود را به خدا واگذار می نمایند، و با **أَفُؤْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ [279]** و **تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ [280]** روح خود را از هر فشار و افسردگی و ناامیدی و بدبینی به آینده نجات می دهند. می گویند اگر در این فرصت به مقصودی که داشتیم نرسیدیم از کجا که اگر به آن می رسیدیم خیر و صلاح ما بود، شاید صدها گرفتاری ها و دشواری ها را به بار می آورد. اگر این شغل، این سفر، این تجارت، این ازدواج برای ما فراهم شده بود پشیمانی هایی پیش می آورد. کسی چه می داند که به همین شکلی که برای او پیش آمده، خیر و صلاح او نیست. و شما که نمی دانید این تأخیری که در ازدواج شما پیش آمده خیر نبوده، حتماً بگویید خیر و صلاح بوده و آنچه خیر و صلاح است جلو می آید انشاء الله. چرا افسرده شده اید؟! صدها و هزارها بوده و هستند که در سنین بالاتر از سن شما بوده اند و برای آنها بهتر از هر دختر کم سن و سال و سایل زندگی و همسر مناسب فراهم شده است.

شخص آگاه برای نشده ها نباید غصه بخورد. قرآن مجید می فرماید:

وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

ص: 306



بسا شما چیزی را ناخوش و مکروه می دارید، در حالی که آن برای شما خیر است و یا چیزی را دوست می دارید و آن برای شما شرّ است و خدا می داند و شما نمی دانید.

در این مورد راهنمایی ها و دلگرمی هایی که اسلام به ما داده است بسیار است. به شما توصیه می کنم که افسرده نباشید. ان شاء الله تعالی این موضوع که شما به آن به صورت يك مشکل نظر می کنید، با لطف خدا حلّ و آسان می شود. من هم دعا می کنم که خداوند متعال همه دختران مؤمنه و پسران مؤمن را در زندگی موفق و سعادتمند و عاقبت به خیر بفرماید.

البته در ارتباط با مسأله ازدواج، مطالب بسیاری داریم. فرهنگ اجتماع ما آن چنان که باید و شاید در این موضوع اسلامی نیست، و راهنمایی های دینی جلوی چشم بیشتر جوان ها (پسر و دختر) و نزدیکان و بستگان آنها نیست. اگر بود این همه جوان پسر و دختر از زندگی مقدس و آرام بخش ازدواج محروم نمی ماندند. باید خود پسرها و دخترها و مخصوصاً پدران و مادران آنها سعی کنند هرچه ممکن است شرایط را کم بگیرند و شرایط را به محدوده شرایط اسلام نزدیک کنند و موانع را از بین بردارند. ازدواج که باید از آسان ترین مسائل زندگی باشد به این صورت و با مخارج کمرشکن و پیشنهادهایی که مرسوم شده از معضلات شده که بسیاری از جوان های جامع شرایط، آن را برای خود غیر مقدور می بینند.

در هر حال شما امیدوار باشید و این نگرانی هایی را که نوشته اید از خود دور کنید و یقین داشته باشید که **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ**

[281]

من مخصوصاً برای حسن عاقبت و سعادت دنیا و آخرت شما دعا می کنم. در ضمن زیارت عاشورا، نماز استغاثه به حضرت زهرا علیهاالسلام و نیز نماز جناب

جعفر طیار که در مفاتیح الجنان آمده است را بخوانید ان شاء الله مؤثر واقع می شود.

## نصایح

### نصیحتی به یک جوان

290. از حضرت تعالی تقاضا دارم پند و نصیحتی ماندگار برای بنده که جوانی 20 ساله هستم بفرماید؟

ج. قال الله تعالی:

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ [282] وقال تعالی شأنه:

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (1) وقال عز شأنه:

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ [284] وفي نهج البلاغة:

«الْقِنَاعَةُ مَالٌ لَا تَنْفَدُ» (2)؛

وقال رسول الله صلى الله عليه وآله:

ص: 308

---

1-283. (2). كهف، آیه 109.

2-285. (4). نهج البلاغة، حکمت 341 ..

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَرَادَ بِقَوْمٍ بَقَاءً أَوْ نَمَاءً رَزَقَهُمُ الْقَصْدَ وَ الْعِفَّافَ» (1)

و این چند بیت، سروده حقیر به عنوان استغاثه به آستان ملائک پاسبان حضرت بقیة الله الاعظم ارواح العالمین له الفداء تقدیم می شود:

ای سجده گاه اهل نظر خاک پای توو ای طلعتت، نمایش حسن خدای تو

موعود انبیایی و مقصود اولیامن کمترم از آن که بگویم ثنای تو

از آفتاب و ماه فزون تر شود به قدر هر کس که گشت خادم دولت سرای تو

محروم آن بود که قبول تو را نیافت مسکین کسی بود که نباشد گدای تو

خلقی به دام عشق تو گردیده مبتلای من فدای آن که بود مبتلای تو

از روی، این نقاب برافکن که مردمان بینند بر ملا رخ ایزد نمای تو

بیمارم و فکار و پریشان و خسته حال آورده ام پناه به دارالشفای تو

دارد امید (لطفی صافی) که از گرم باشد همیشه مورد لطف و عطای تو

ان شاء الله تعالی همیشه به یاد مولایمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشید، و با رفتار و گفتارتان آن امام عزیز را خرسند نمایید، و برای فرج موفور السرور حضرت دعا کنید. بنده حقیر هم ملتتمس دعا هستم.

### نصیحتی برای مکاشفه حقیقی

291. از حضرت تعالی دستوری می خواهم تا مکاشفه ای هر چند در سطح پایین برای من رخ بدهد و ان شاء الله موجب اطمینان قلب بنده گردد؟

ج. فرزندم! از آغاز جوانی و تکلیف خود، از قرآن مجید و هدایت های احادیث شریفه و دعا های معتبر، مثل صحیفه سجادیه الهام و دستور بگیر، و در پی این

ص: 309

فکر کشف و مکاشفه که حتی بعضی مدعی داشتن آن شده اند، وقت و عمر خود را ضایع نکن.

این همه مشاهده تو را کافی نیست؟ این همه آیات و نشانه های خدا و انکشافاتی که عقل بشر به وسیله تفکر در خلقت جهان و زمین و آسمان و آفتاب و ماه و منظومه ها و کهکشان ها و انسان و حیوانات و جنبنندگان و عالم وسیع نباتات و وجود خودت، همه وسیله کشف و شهود حقایق است.

چیزی از معارف و خداشناسی پنهان نمانده است که با مکاشفه بتوان آن را به دست آورد. در خودت، در خلقت خودت، در عجایب عالم خلقت و این همه اسرار و علایم حق و حقیقت، بیندیش که همه مکاشفه است. مگر با چشم سر آنچه را می بینی کم است؟ این همه آیات آشکار را که می بینی، نشان و دلیل بر عالم غیب نیست که می خواهی با خواب و مکاشفه، خدا را بشناسی و عقیده را محکم کنی؟!

كدام برگ درخت است اگر نظر داری كه سرّ پاك الهی در آن نه محبوب است

این همه درخت های گوناگون، این همه میوه به طعم های جالب و جاذب، این همه شکوفه ها و گل های رنگارنگ؛

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

نظر کن. فکر کن. کتاب آفرینش را بخوان. شگفتی های برّ و بحر، استعداد بشر و خواص گیاه ها و سنگ ها. در همه نظر کن. همه، کشف و انکشاف و شهود است.

خدا، خودش را با این آثار قدرت و حکمت به همه نشان داده است. هر جزء كوچك از اجزاء و اعضاء این عالم، کتاب بزرگ کشف و شهود است، ولی باید بشر بخواند، و ببیند، و تسبیح خدا را بگوید.

قرآن می فرماید:

ص: 310

«وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (1)

در زمین برای اهل بصیرت نشانه هایی است و در وجود خودتان. آیا نمی بینید؟

مگر مکاشفه با این همه آیات بی شمار که قرآن می فرماید، حاصل نمی شود؟ چرا مکاشفه به صورت هایی، مثل خواب را دنبال کنیم، و مکاشفه و استکشاف را با تفکر در خلق آسمان و زمین پی نمی گیریم که مکاشفه حقیقی است، و صوفیانه و عارفانه و مصنوعی نیست؟!

سیر در آفاق انفس، عالم شناسی، حیوان شناسی، انسان شناسی، آب شناسی، خاک شناسی و گیاه شناسی و ... همه وسیله مکاشفه است. چرا دور می رویم؟ خودشناسی «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (2).

توی-- ی تو، نس--- خه صنع الهی بجواز خویش هر چیزی که خواهی

اگر همه عقل های بشر را به يك نفر بدهند که قرن ها و قرن ها در خودش فکر کند تمام نمی شود.

کشف و مکاشفه این است که فرمودند: به هر چه می نگرید و از هر چه به ظاهر می بینید، به باطن آن نظر کنید.

مکاشفه حقیقی، تأمل در مثل این آیات است:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَفُعودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ

ص: 311

1-287. (1). ذاریات، آیات 21-20.

2-288. (2). عوالی اللئالی؛ جلد 4، صفحه 142 ..

در این راه، آنچه مهم است، و شخص را بیشتر موفق می نماید، اهتمام در عبادات و عمل به احکام دین، و التزام به هدایت های ائمه طاهرین علیهم السلام و تقوی و پرهیزکاری، و پرهیز از گناه، حتی مکروهات است.

امید آن که شما نوجوان عزیز موفق شوید به مدارج و مراتب عالیه علم و عمل و اخلاق و انسانیت نائل شوید، و خصوصاً امام زمان و قطب عالم امکان حضرت مولانا بقیة الله المهدی ارواح العالمین له الفداء را- که امروز به برکت وجود آن حضرت عالم برپاست- فراموش ننماییم، و سعی کنیم با اعمال و رفتار، آن حضرت را از خود، راضی و خوشنود سازیم که این منتهی الآمال است.

### توصیه ای برای نحوه ارتباط با خدا

292. می خواهم نمازم مورد قبول درگاه خداوند باشد. به نظر حضرتعالی، شرایط نماز مورد قبول حضرت حق چیست؟

ج. علاوه بر رعایت احکام شرعی- که در رساله توضیح المسائل احکام نماز درج شده است- سزاوار است که انسان، نماز را در اول وقت بخواند، و کسی که نماز را پست و سبک شمارد، مانند کسی است که نماز نمی خواند.

انسان باید مواظب باشد که با عجله و شتابزدگی نماز نخواند، و در حال نماز به یاد خدا و با خضوع و خشوع و وقار باشد، و متوجه باشد که با چه کسی سخن می گوید، و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم، بسیار پست و ناچیز ببیند، و چنان باشد که میل و علاقه دارد نماز او طولانی و طولانی تر شود،

ص: 312

تا او بیشتر در آن حال عروج و لذت بخش وقوف داشته باشد.

نیز باید نمازگزار، توبه و استغفار نماید، و گناهایی که مانع قبول شدن نماز است، مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات و ندادن خمس و زکات، بلکه هر معصیتی را ترك کند، و هم چنین سزاوار است کارهایی که ثواب نماز را کم می کند به جا نیاورد، مثلاً در حال خواب آلودگی و خودداری از بول به نماز نایستد، و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند، و نیز کارهایی که ثواب نماز را زیاد می کند به جا آورد، مثلاً انگشتی عقیق به دست کند، و لباس پاکیزه بپوشد، و شانه و مسواک کند، و خود را خوشبو نماید.

### توصیه برای نشاط در عبادات

293. هر چه به درگاه خداوند راز و نیاز می کنم، هیچ لذتی نمی برم، و فکر می کنم خداوند مرا از درگاه خود رانده است. بفرمایید برای درمان این مشکل چه کاری انجام دهم؟

ج. حالتی که شما دارید- که عبادت خود را در مقابل خداوند متعال به حساب نمی آورید- حالت بسیار خوبی است. انسان مؤمن هر چه قدر هم عبادت کند، باز در مقابل خداوند، خود را حقیر می شمارد.

شما با تقویت اعتقادات و تحصیل اخلاق اسلامی و پاکیزگی اعمال و مطالعه کتاب های مفید دینی، همیشه عظمت خداوند را در نظر بگیرید، و او را در همه حال، ناظر کارهای خود بدانید، و سعی نمایید واجبات را انجام داده و محرمات را ترك نمایید که همه اینها غیر از ثواب و ادای وظیفه شرعی، اثر وضعی دارند، و دل انسان را صفا داده، و قلب را پاک می کند، و نور ایمان در آن وارد می شود، و مسلم از عبادت لذت می برد. حتی المقدور قرآن را با تدبر زیاد تلاوت نمایید، و دعاهای وارده، به خصوص دعای مکارم الاخلاق و دعای عرفه و کمیل را

ص: 313

بخوانید، و به معانی آن توجه کنید.

سعی نمایید حوایج بندگان خدا را با قصد قربت برآورده، و صلّه رحم نمایید، و به پدر و مادر بسیار احترام کنید، و با نزدیکان خود با اخلاق خوب، رفتار نمایید، که اگر انسانی در زندگی چنین برنامه ای داشته باشد، به طور یقین از عبادات و انجام وظایف دینی خود لذت می برد؛ لذتی که با لذت های مادی، قابل مقایسه نیست.

### نصیحتی برای ازدیاد صبر

294. دستور العملی جهت این که صبرم زیاد شود بیان فرمایید؟

ج. بالا بردن سطح آگاهی و عاقبت اندیشی و توکل به خداوند متعال، و نیز تمرین و ممارست و احتراز از وقوع در شرایط نامطلوب، می تواند در تقویت صبر بسیار مؤثر باشد؛

«الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ» (1)

### توصیه به صبر در برابر مشکلات

295. مادر دختری عقب مانده ذهنی هستم. با توجه به مشکلات زیادی که پیش می آید، همیشه از خداوند، تقاضای مرگ خود و دخترم را دارم. آیا این نوع دعا کردن اشکال دارد؟

ج. خواهر محترمه! خداوند متعال اجر و پاداش شما را در مقابل صبر و حوصله ای که دارید، بیشتر عنایت فرماید. البته این دعا که نوشته اید اشکال ندارد، ولی بهتر این است که از خداوند متعال، شفای ایشان را بخواهید، و بدانید که اجر و ثوابی که شما در صبر بر پرستاری این فرزند می برید، بسیار بسیار زیاد

ص: 314



### توصیه برای احترام به مادر

296. بنده از طرف مادرم اذیت و آزار زیادی می شوم. می خواهم با ایشان قطع رابطه نمایم، از طرفی می ترسم نکند عاق او شوم، و همه زندگی ام نابود گردد. خواهشمند است مرا راهنمایی بفرمایید؟

ج. فرزند عزیزم! بدان که مادر حق بسیار عظیمی بر گردن فرزند دارد، و این حق، آن قدر سنگین است که اگر فرزند در همه عمر در خدمت به ایشان، لحظاتهش را سپری نماید نمی تواند درصدی از زحمات او را جبران نماید.

به یاد آر روزی را که مادر، سنگینی شما در درون رحم را تحمل کرد تا این که شما را به دنیا آورد، و چهره زیبایت را در کمال سلامتی نظاره نمود.

به یاد آر روزی را که با همه زحمت، شما را از شیره جان خود پرورید و از خود مایه گذاشت تا تو را در کمال سلامت رشد بدهد.

به یاد آر روزی را که مادر، هر وقت به شما نگاه می کرد با خود می گفت: تمام این زحمات را متحمل می شوم به امید این که روزی با جبران آن از طرف ثمره عمر خود، دل خوش بشوم.

حال سزاوار است با این همه امید، شما با قهر و قطع رابطه نسبت به مادر، موجبات ناراحتی او را فراهم بیاورید؟!!

سعی کن زیباترین رفتار، و بهترین گفتار، و بیشترین تواضع را در مقابل مادر داشته باشید تا با دعای خیر او، آینده ای روشن را برای خود ترسیم نمایید.

297. پسری دارم که تازه به سن تکلیف رسیده است. ایشان با این دلیل نماز موجب خستگی می شود از خواندن نماز طفره می رود. خواهشمند است بفرمایید وظیفه ما در برخورد با او چیست؟

ج. باید مطابق درک و فهم و ذهنیات او از نماز، جاذبه های خوب را به فرزندتان نشان دهید که خودش رغبت به نماز پیدا کند. مسلماً وضع محیط خانه، مدرسه، معلم و معاشرین او، و رفت و آمدهای خانوادگی، همه در ترغیب طفل به نماز و آداب و اخلاق خوب، مؤثر است. در مورد معلم گفته اند:

درس معلّم ار بود زمزمه محبتی جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

در احادیث شریفه است:

«أَطْرَفُوا أَهَالِيكُمْ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ بِشَيْءٍ مِّنَ الْفَاكِهَةِ أَوْ اللَّحْمِ حَتَّى يَفْرَحُوا بِالْجُمُعَةِ» (1)

در روزهای جمعه برای اهل منزل و خانواده از میوه ها یا گوشت ها (وهر چیز که تحفه است) تحفه ببرید تا با روز جمعه، خوشحال و به آن علاقه مند باشند.

در تربیت اولاد، باید انواع تدبیرهای لازم را به کار گرفت، و آهسته آهسته و به تدریج جلورفت؛ نه تندی اعمال کرد، و نه کندی و مسامحه نمود.

غرض این است که فرزند، تربیت اسلامی و انسانی پیدا نماید، و برای این منظور، پدر و مادر باید از لطایف و دقایق تربیتی مناسب استفاده کنند، خصوصاً که تربیت فرزند کار بسیار لطیف و دقیقی است.

لازم به تذکر است که از عوامل سوء تربیت، اختلاف پدر و مادر در کیفیت

ص: 316

تربیت فرزند است که اگر مثلاً مادر به پدر در برابر فرزند اعتراض کند که چرا او را زده است، اثری سوء و بسیار منفی خواهد داشت.

## انتظار خداوند از يك نوجوان

298. به نظر حضرت عالی انتظار خداوند از يك نوجوان 16 ساله چیست؟

ج. باید عقاید خود را به توحید، نبوت، امامت، معاد و به کتاب ها و پیامبران گذشته و ملائکه، با دلایل هر چند مختصر و در عین حال قوی و محکم، در ذهن خود حاضر کند؛ و سعی کند که به حول و قوه الهی، برای خداوند متعال بنده ای صالح و برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیروی راستین و برای ائمه طاهرین صلوات الله علیهم، به خصوص صاحب الامر حضرت مهدی ارواح العالمین له الفداء شیعه ای مخلص و سربازی حقیقی، برای اسلام و قرآن، پاسداری امین، و برای همه مؤمنان و مؤمنات، برادر یا خواهری غم خوار و مهربان باشد؛ و حقوق همگان، مخصوصاً حق پدر و مادر و اساتید و علما را رعایت کند، و کوتاه سخن آن که خود را به اخلاق کریمه اسلامی آراسته سازد، و در نیکی به خلق و قضای حوایج مردم، اهتمام نماید. در علم و عمل و کسب معرفت و دانش، هر چه پیش می رود و به هر مقام و درجه ای که می رسد، در آن درجه متوقف نشود، و به کمال بیشتر و مقامات بالاتر نظر داشته باشد.

از نعمت ها و امکاناتی که برای ترقی دارد، حداکثر استفاده را بنماید. قدر و ارزش عمر و فرصت ها و حتی دقایق زندگی را بدانند، مبادا بیهوده تلف شود.

هر يك از نوجوانان عزیز، چنان بدانند که باید شخص خودشان و باز هم شخص خودشان برای اسلام و برای امت اسلام، افتخار آفرین باشند، و موجب عزت و عظمت گردند. اوقات خود را به بطالت، سستی، غفلت و خدای نخواستہ

اشتغال به مناهی و ملامتی ضایع نسازند.

در جهاد با نفس و هواهای نفسانی - که جهاد اکبر است - کوتاهی نکنند و سعی کنند بر غرایز خود مسلط باشند. خود را به هیچ چیز و به هیچ کس و به هیچ قیمت، جز به خدا و به ثواب خدا نفروشند.

تلاش کنند که در هر رشته و شغلی که انتخاب می کنند، برای جامعه، عضوی مفید و امین باشد؛ چنان بدانند که همه به سعی و تحصیل و تلاش وی نیازمندند؛ و او باید به سهم خودش، این نیازمندی ها را برطرف نماید.

خدا را هیچ گاه فراموش نکنند، و از یاد خدا و دعا و عبادت، به خصوص نماز و توسل به ائمه هدی علیهم السلام، و زیارت مشاهد مشرفه نیرو بگیرند، و به سوی سعادت و کمال پیش بروند، و به لطف و کمک و مدد خداوند امیدوار باشد که در قرآن مجید می فرماید:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ [293] خداوند متعال همه نوجوانان عزیز را از یاران و سربازان واقعی حضرت بقیة الله الاعظم ارواح العالمین له الفداء قرار دهد.

### نصیحتی برای فرهنگیان

299. ما تعدادی از فرهنگیان استدعا داریم ما را مورد دعای خویش قرار دهید و نصیحتی بفرمایید تا چراغ راهنما باشد؟

ج. با تشکر و تقدیر از این احساسات پاک معنوی و ایمانی امید است که تحت عنایات حضرت بقیة الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفداء موفق باشید.

ص: 318

موضوع فرهنگ و معارف و بصیرت از اهم مسائل، بلکه مهمترین مسائل بشر است. حیات حقیقی فرد و جامعه، وابسته به داشتن فرهنگ صحیح و عقاید و معارف است:

اقوام روزگار به اخلاق زنده اندقومی که گشت فاقد اخلاق مُرده است

البته اخلاق کریمه و صفات پسندیده. در حدیث است:

«إِنَّكُمْ إِلَىٰ اِكْتِسَابِ الْأَدَبِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَىٰ اِكْتِسَابِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ»<sup>(1)</sup>

شما به کسب ادب و فرهنگ نیازمندترید از نیاز به کسب طلا و نقره (مال).

مخصوصاً فرهنگیان عزیز، معلمان و آموزگاران و دبیران که شأن و مقامشان در اسلام بسیار بلند و عهده دار وظیفه بزرگ فردسازی و جامعه سازی هستند.

هر چه بیشتر در تربیت شاگرد و دانشجو و دانش آموز زحمت بکشید که هم علم و هم عمل آنها، اسلامی و قرآنی باشد، که در این صورت بزرگ ترین عبادت ها را انجام داده اید.

ان شاء الله تعالی همه شما موفق باشید، و رضای خدا را با حسن خدمت و اهتمام در تعلیم و تربیت کسب نموده، و جامعه را در مسیر پیشرفت و نهضت و حرکت قرار دهید.

### توصیه به دانش آموزان

300. خواهشمند است برای شروع مدارس توصیه ای به بنده بفرمایید.

ج. دانش آموز عزیز! فرصت را غنیمت بشمارید، و پیش از درس، نام خدا را

ص: 319

ببرید، مخصوصاً بسم الله الرحمن الرحيم بگویید.

درس بخوانید تا آگاهی و معرفت پیدا کنید. درس بخوانید تا خودتان و جامعه و اسلام را عزیز و سربلند کنید. درس بخوانید تا خودتان و دیگران را از ظلمت جهالت نجات دهید. درس بخوانید تا دانشمند شوید. بفهمید که شما از دیگران در استعداد و نیل به مدارج عالیه کمال و معارج سامیه ابتکار و اختراع کمتر نیستید، بلکه قوی تر و رشیدترید.

خود را متعهد بدانید و متعهد بسازید که از کارهای زشت و ناشایست و حرام اجتناب کنید، و واجبات و فرایض را انجام دهید، و مخصوصاً به نماز، که معراج مؤمن است، اهمیت بدهید. در جمعه و جماعات شرکت نمایید، و وقار دانش آموزی و دانشجویی را پاس دارید، و خداوند متعال را در همه حالات فراموش نکنید، و درس و تدریس و تعلیم و تعلّم را برای رضای او قرار دهید، و از او استعانت و کمک بخواهید.

و به مولی الوری، حضرت بقیة الله مولانا المهدي ارواح العالمین له الفداء متوسل باشید، و بدانید که وجود مقدس و بزرگوار آن حضرت از موفقیتی که نصیب شما می شود، بیشتر مسرور و خوشحال می گردند.

اینجانب برای شما و سایر دانش آموزان عزیز دعا می کنم، و برای شروع، ذکر بسم الله الرحمن الرحيم و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم را تکرار نمایید.

### **توصیه ای به مؤمنان برای تعظیم شعائر و عدم ایداء دیگران**

301. در برخی از مکان های مذهبی مانند مساجد، غیر از اذان، دعا و یا مصیبت خوانی و ... با صدای بلندی پخش می شود و موجب آزار همسایگان می گردد. توصیه حضرتعالی چیست؟

302.

ص: 320

ج. اینجانب توصیه و نصیحت می‌کنم به کسانی که از بلندگوهای مساجد و برنامه‌های دینی گله و شکایت دارند، پرهیزند از آنها نباشند که خداوند متعال در حق آنها می‌فرماید:

وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْتَدَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ [295] که بلندگو اگر اذان و قرآن و موعظه و عزاداری اهل بیت علیهم السلام را پخش نماید، اشمئزاز و ناراحتی پیدا می‌کنند، ولی اگر موسیقی و ساز و آواز باشد، حرف و اعتراضی نداشته باشند.

سعی نمایند از آن گروهی باشند که مثل حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه السلام وقتی بنابر بعضی روایات، ذکر «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» را شنید، خواست که یک بار دیگر آن را بگوید تا بخشی از گوسفندانش را به او بدهد، و گوینده تکرار کرد تا همه گوسفندانش را به او بخشید، و در آخر کار از او خواست که خودش را در اختیار او و ملکیت او قرار دهد که یک بار دیگر این ذکر را بگوید؛ این عزیزانی که از بلندگوهای مساجد گله دارند این نکته را رعایت نمایند.

و اما توصیه اینجانب به برگزارکنندگان این مراسم این است که مواردی که جنبه شعاریت و اعلام شعار دارد، مانند اذان از بلندگو پخش شود، و در غیر آن مواظب باشند که مردم آزاری نباشد و به دست بهانه جو بهانه ندهند که همه این برنامه‌ها را زیر سؤال ببرند، مخصوصاً رعایت حال بیماران و اشخاص سالمند را بنمایند.

303. دختر جوانی دارم که حجاب خود را رعایت نمی کند؛ موهای خود را از چادر بیرون می گذارد و آرایش کرده در اجتماع حاضر می شود.

خواهشمند است به ایشان توصیه ای فرمایید امید است که ان شاء الله نصیحت شما در وی اثر کند.

ج. بسیار مایه تأسف است که يك دختر مسلمان به جای این که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها آن بزرگواری که هنگام حضور مرد نابینا در خدمت پیامبر، بلند شد تا پشت پرده برود و فرمود: اگر او نابینا است، من بینا هستم، و اگر مرا نبیند بوی بدن مرا می فهمد(1)- را برای خود الگو قرار دهد، و به جای پیروی از این بانوی معصومه بزرگوار، زن ها و دختران بی بند و بار و بی مبالات را الگو قرار دهد، و موهای خود را از نامحرمان نپوشاند.

دخترم! زن، متاع نفیسی است. باید هویت خود را حفظ کند، و خود را در معرض دید اجنبی قرار ندهد، و هرچه پوشیده تر و با حجاب تر باشد، ارزش او در جامعه بیشتر است، و این روش کفار است که فرقی بین زن و مرد نمی گذارند.

به هر حال، این عمل موجب پشیمانی خواهد شد و این زنان و دختران بی مبالات، ملعبه و بازیچه مردان هوسران قرار می گیرند، و هم در دنیا ضرر می بیند و هم در آخرت. واقعاً حیف است که يك دختر نجیب و خانواده دار و اصیل به رنگ آنها در آید.

ص: 322

1- 296. (1). در روایت آمده است ا: اسْتَأْذَنَ اَعْمَى عَلٰى فَاطِمَةَ؛ فَحَجَبَتْهُ فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ لَهَا لِمَ حَجَبْتِيْهِ وَ هُوَ لَا يَرَاكَ. فَقَالَتْ اِنْ لَمْ يَكُنْ يَرَانِيْ فَاِنِّيْ اَرَاهُ وَ هُوَ يَشْمُ الرِّيْحَ. فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ اَشْهَدُ اَنَّكَ بَضْعَةٌ مِّنِّيْ. EV بحار الانوار؛ جلد 43، باب 4، حدیث 16 ..



در پایان، اشعاری را که خطاب به دختر گفته ام، به شما هدیه می نمایم:

دخترم دختر نیکو سیرم قوت قلبم و نور بصرم

دختر ای جان پدر، سر و روان هم عنان باد تو را بخت جوان

ای گل گلشن اقبال و صفای همه عاطفه و مهر و وفا

در ادب کوش و فضیلت جو باش راستی پیشه کن و خوش خو باش

لطف حق باد تو را روز افزون پا مننه از ره عفت بیرون

ای همه حُسن و جمال و فر و هوش روی چون ماه ز اغیار بیوش

راه شیطان لعین هیچ میونزد بیگانه سخن، نرم مگو

جلوه در کوچه و بازار مکن فتنه سان، خلق، گرفتار مکن

تا توانی ز خُسان، پنهان باش ادب آموز به فرزندان باش

زیور زن نه برلیان و طلاست زیورش عفت و آزر م و حیاست

شوهر خویش گرامی می دارگر نمایند دل شوهر شاد

بانوان راست به حق، اجر جهادزو پذیرایی و دلجویی کن

خدمت مام به نیکویی کن قلبش از عاطفه سرشار بود

خاطرش خواه و عزیزش بشمار مام را حرمت بسیار بود

که بُود شعبه ای از حقّ خدا حقّ مادر نتوان کرد ادا

که بهشت است به زیر اقدام مادران راست بس این قدر و مقام

سخت، محروم و گرفتار بُندپیش از اسلام زنان خوار بُدند

که کم از زندگی حیوان بود زندگی شان نه چو یک انسان بود

مانده در تیه جهالت بودند همه در قید اسارت بودند

بلکه چون کلفت و کمتر بودند بهر شوهر نه چو همسر بودند

می نمودند نهان در دل خاک دختران را پدران بی باک  
 کرد شش دختر خود زنده به گورپور خطاب در آن دوره دور  
 نور اسلام چو شد عالمتاب کرد بیدار، زنان را از خواب  
 صبح کردند در آفاق جدیدبا حقوقی که بر آن نیست مزید  
 یافت زن از برکات اسلام حرمت و حشمت و اعزاز تمام  
 احمد آن شمع سبل ختم رسل مقتدای همگان هادی کلّ  
 بهر زن، عزت و اکرام آوردمژده ها دادش و پیغام آورد  
 کرد اعلام که زن انسان است کرد اعلام که زن انسان است  
 ای بسا زن که ز میلیون ها مردگشت در معرفت و بیش فرد  
 دارم امید ز حی سبحان گوی سبقت بر بایی ز اقران  
 خواهی ار فوز به جنات و قصوردر عبادت منما هیچ قصور  
 پدرت را ز وفا یاد نما و وحش از خیر و دعا شاد نما  
 چنگ بر حبّ پیمبر زن و آل که فلاح است و نجات از احوال

### حد پوشش بانوان

304. حد پوشش برای يك زن مسلمان جهت حضور در اجتماع و مقابل نامحرم چگونه است؟

ج. به نظر اینجانب، بنا بر احتیاط واجب، پوشاندن وجه و کفین، مخصوصاً اگر در معرض دید من فی قلبه مرض باشد، لازم است.

تذکر می دهم وضعی که فعلاً متعارف شده- که به هیچ وجه، بانوان بر مرجوحیت و ناخوشایندبودن کشف وجه توجه ندارند، و با مردان بیگانه به طور مستمر، مثل مرد با مرد، یا زن با زن معاشرت و همکاری دارند، و آن را عادت و رسم قرار داده اند، و در معابر و خیابان ها و مجالس ظاهر می شوند- با مجموع تعالیم اسلامی و جهاتی که شارع مقدس در آن، حفظ کرامت والای زن را در نظر

گرفته منطبق نمی شود، و با این جمله بزرگ و پر معنی قرآنی که حد رابطه زن و مرد بیگانه با هم اگر چه به صورت ارشاد و سفارش و توصیه آن را فرض کنیم، سازگار نیست:

ذَلِكُمْ أَطَهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ [297] هر نوع و هر وضعی که با آن دل های مردان و زنان پاکتر بماند، آن مطلوب است. البته فرهنگ های غربی - که حتی روابط نامشروع زن و مرد را عیب نمی گیرند یا مهم نمی شمارند و منابع دیگر را مجاز و قانونی کرده اند- بسیاری از سنن و اخلاقیات زن مسلمان را در حفظ عفت و شرف خود، خلاف آزادی او می دانند، اما زن مسلمان و تعلیمات اسلامی، آن فرهنگ را محکوم و مبتذل و دون شأن زن و انسان می دانند. شخصیت زن مسلمان را نمی توان با این نگرش های حیوانی زیر سؤال برد.

امید است خواهران با فضیلت که بر جوانب متعدد حیات زن و سیاست هایی که همیشه و خصوصاً تقریباً از یکصد سال پیش تا این زمان، برای تغییر هویت اسلامی بانوان و در نتیجه تغییر هویت اسلامی کل جامعه وجود داشته، احاطه و آگاهی یابند، و بتوانند تعهد خود را با سنن اسلامی، بیش از پیش استحکام بخشند، و خود را در برابر تبلیغات سوء مصونیت داده و بیمه نمایند.

### **حجاب زن مسلمان مقابل زن اهل کتاب**

305. نحوه حجاب زن مسلمان در مقابل زن کافر یا زن اهل کتاب چگونه باشد؟

ج. باید حجاب، طوری باشد که مواضع زینت زن مسلمان پوشیده باشد. در کتاب شریف کافی، جناب کلینی قدس سره به سند خود از حضرت امام صادق

ص: 324

علیه السلام روایت فرموده است که فرمودند:

«لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَتَكَشَّفَ بَيْنَ يَدَيِ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ فَإِنَّهُنَّ يَصِفْنَ ذَلِكَ لِأَزْوَاجِهِنَّ»

این حدیث را شیخ عظیم القدر صدوق قدس سره نیز در کتاب من لایحضره الفقیه و خصال و فیض از وافی و شیخ عاملی در وسائل روایت کرده اند. (1)

پیام های حدیث، بسیار مهم و با معنی، و برای زمان ما و بانوان مؤمنه هشدار و بیدارباش، و برای مسئولان درس است و حجت.

ترجمه حدیث شریف این است که از برای زن مسلمان، سزاوار نیست که در برابر زن یهودی و نصرانی کشف (وجه) نماید، زیرا آنها برای شوهرانشان، آنها را توصیف می کنند.

لازم به تذکر است که بعض بزرگان، احتمال حرمت این انکشاف را به ملاحظه آیه 31 سوره نور عنوان کرده اند.

### پوشش بر مبنای حیا

306. به نظر حضرت تعالی، پوشش زنان و مردان، در اجتماع اسلامی و در خانواده ها و محیطهای کاری چگونه باید باشد؟

ج. به طور کلی، لباس و پوشش اسلامی؛ چه در رفت و آمدهای بیرون از منزل، و چه داخل منزل در بین محارم و بین هم جنس، و چه در دانشگاه، و چه در مراسم رسمی، در سفر و حضر برای مرد و زن و پیر و جوان در حضور غیر همسر باید بر اساس وقار و حیا و مراعات حیا باشد که در جوامع اسلامی نظر به سفارش های بسیار و تشویقات اکیده که در موضوع حیا شده است، مسلمان ها

ص: 325

---

1-298. (1). کافی؛ جلد 11، صفحه 191، باب 158- خصال؛ صفحه 587، ابواب السبعین و مافوقه- وافی؛ جلد 22، صفحه 816، حدیث 22257- وسائل الشیعة؛ جلد 20، صفحه 184، حدیث 25379 ..

همه بر حسب تربیت اسلامی و محیط اسلامی، مصادیق آن را می‌شناختند، و به حفظ آن اهمیت می‌دادند، باید در لباس نیز، استقلال و شخصیت اسلامی ظاهر باشد، و تقلید از بیگانگان حتی در بعضی مراسم و اعطاء امتیازات و جوایز نباشد.

هویت اسلامی در هر مورد و برنامه باید ظاهر گردد، مانند کنار گذاشتن کراوات در اثر انقلاب اگر چه به ظاهر چیز مهمی نیست- ولی دارای معنایی با اهمیت و اعلام موجودیت و هویت است.

در اهمیت حیا- که البته رشته های مختلف دارد و فقط در لباس منحصر نمی شود- همین که فرموده اند: «

لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ» (1)

کافی است.

بنابراین، پوشش های فعلی که روز به روز در جامعه مسلمانان در اثر تقلید از بیگانگان، رایج و هویت اسلامی ما را خدشه دار می نماید، و پوشش هایی که وضع اندام را در معرض دید دیگران قرار می دهد، لباس حیا نیست، و مسلمان با حیا، در پوشیدن آن شرم می کند.

تا پیش از این نهضت غرب گرایی- که در اثر استضعاف مسلمانان و تضعیف استقلال اسلامی به وسیله عمال اجانب، مثل رضاخان و مصطفی کمال به بهانه اتحاد الشکل به اجبار و زور تحمیل شد- لباس همه، لباس حیا بود.

امروز هم، هر چه لباس با شرم و حیا بیشتر رعایت شود، لباس اسلامی تر است. البته غرض ما اعلام حرمت این لباس ها که متداول شده نیست، چون به هر حال آن را ساتر عورت و پوشش بشره می دانند، ولی با حیای اسلامی هم سو نیست، و بعضی صور آن تا حد حرام هم می رسد.

این مقداری که عرض شد، شرط پوشش و لباس مسلمان با حیا است. حجاب کامل برای زن مسلمان همین است که غربی ها در کشورهای خود با آن معارضه

ص: 326

دارند، و می خواهند آن را براندازند، چنان که در فرانسه، همان فرانسه ای که این روزها ممنوعیت پوشیدن صورت را به اصطلاح قانونی کرده اند، و از طرف دیگر رسوایی تعرض نمایندگان مرد پارلمان فرانسه به زنان نماینده، مضار اختلاط زن و مرد و مصون نبودن این مجالس را نشان می دهد.

حاصل این که مطابق تربیت دینی در محیط اسلامی، پوشش عام زن و مرد بر اساس حیای شخص می باشد.

### **توصیه به حجاب کامل**

307. دختری هستم که برای رعایت کامل مسائل شرعی از پوشیه استفاده می کنم، اما بیشتر اوقات مورد تمسخر و مؤاخذه نزدیکان و اقوام قرار می گیرم. وظیفه اینجانب نسبت به این گونه برخوردها چیست؟

ج. احساسات دینی، علاقه و تعهد شما نسبت به پیاده شدن احکام و وظایف شرعی، مورد تقدیر است، و از این احساس مسئولیت تشکر می شود. ان شاء الله مشمول الطاف حضرت بقیة الله ارواح العالمین له الفداء باشید.

بدانید پوشیدن صورت و ستر وجه، موجب شناخته شدن زن به تعهد، به حجاب و عفاف، و کرامت نفس می شود، و افراد بوالهوس و چشم چران را از او مأیوس می نماید.

بدیهی است چنین پوشش و لباسی - که لباس دین و اسلام زن و اعلام استقلال و شخصیت و تعهد دینی اوست - لباس شهرتی که مذموم است نیست. اگر همه زنان - العیاذ بالله - به بی مبالاتی در امر حجاب گرایش پیدا کنند، و لباس های آن چنانی که زن های بعضی اماکن می پوشند، بپوشند، و به آن و اختلاط با بیگانگان - چنان که رو به رواج است - افتخار کنند، آیا زن مسلمان می تواند از

مواضع دینی و عفت و عصمت خود دست بردارد یا باید با حضور شجاعانه خود، و با همان چادر خویش، اعلام موجودیت کند که من هستم و به دین و حیثیات انسانی و اسلامی خود متعهدم و افتخار دارم؟

اگر منکرات شایع، و ارتکاب این امور و بی اعتنایی به محرمات و شکستن سنت های الهی، رایج شد و ترك آن مورد تمسخر گردید، آیا ارتکاب این معاصی جایز می شود یا باید بگویند:

إِنْ تَسْحَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْحَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْحَرُونَ [300] لازم به ذکر است که به نظر اینجانب، پوشاندن صورت و دست، بنابر احتیاط از نامحرم بر زنان واجب است.

## ریاضت های غیر مشروع

### اعتقادات بر مبنای کتب عرفا

308. نظر شریفان را در رابطه با مطالعه نظریات فلسفی و عرفانی محی الدین ابن عربی، ابن رشد و ابن ترکی و تطابق دیدگاه اعتقادی با دیدگاه ایشان را بیان فرمایید؟

ج. قال الله تعالى:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ [301]  
توجه به این آیه شریفه و آیات دیگری که در این باره نازل شده، و سیره اهل

ص: 328

بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در عمل به قرآن و تدبر در آیات آن، برای هر طالب حقیقت و حکمتی، ما را از هر سخن و کلامی که از غیر ناحیه قرآن و عترت علیهم السلام صادر شده مستغنی می کند.

اصحاب ائمه و فقهای بزرگ شیعه نیز همین طریق بی خطر و مطمئن را رفتند و نتیجه گرفتند.

توجه به این نکته هم لازم است که به دنبال آنچه نامبردگان در سؤال گفته اند و نوشتهند- که مطالبشان مملو از ضلالت و گمراهی است- خود را به ورطه هلاکت افکندن است، و پی بردن به لغزش و انحرافات ایشان، و بازگشت از آن برای کسانی که خوش بین نسبت به آنها بوده‌اند بسیار سخت و به ندرت پیش آمده است.

برای اطلاع بیشتر از انحرافات و ضلالت امثال ایشان می توانید به بخش هایی از کتاب عین الحیوة مرحوم علامه مجلسی رحمة الله علیه مراجعه نمایید.

### چله نشینی

309. آیا چله گرفتن مورد تأیید شرع مقدس اسلام است؟

ج. اگر منظور از چله نشینی، ریاضتی است که بعضی متحمل می شوند، روشی ساختگی است، و بهترین راهی که در سیر و سلوک الی الله عملی است، و قطع به صحت آن است، پرهیز از محرّمات و بلکه تا آنجا که ممکن است پرهیز از مکروهات و انجام واجبات، و بلکه مستحبات است.

همه دین، سیر و سلوک است؛ نماز و روزه و حج و ترک کارهای حرام و اخلاق نیک و راستی، امانت، تواضع، صله رحم، قضاء حوائج بندگان، عدالت، ترک تکبر و حسد و ... که در قرآن کریم و روایات توصیه شده است، همه سیر و سلوک است.

ص: 329



310. نظر شما در مورد شرکت در کلاس های عرفان کیهانی چیست؟

ج. به طور کلی بهترین راهی که انسان را به خداوند متعال نزدیک می کند، و قطع به صحت آن است، و هیچ گونه شبهه ای در آن نیست، داشتن ورع (پرهیز از گناه و محرّمات) و بلکه تا آنجا که ممکن است پرهیز از مکروهات و انجام واجبات، و بلکه مستحبات است؛ و اگر کسی توفیق این کار را داشته باشد، سیر و سلوک واقعی را نموده است.

دین، همه اش سیر و سلوک است. نماز و روزه و حج و ترك کارهای حرام، سیر و سلوک است، و تفکر در خلقت و آفرینش از ذره تا انسان و فرشته و کهکشان ها و ... کلاس عرفانی است.

خدا در قرآن، در وصف خردمندان می فرماید: **الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (1)**. و چیزهای دیگر که بعضی ها به عنوان، مثلاً استاد و قطب می گویند باطل است، و اجتناب از آنها لازم می باشد، و آنچه لازم است یادگیری حلال و حرام دین، و تکمیل معارف دینی است.

## بیماری های روحی و گناهان

### حقیقت غفلت

311. بازتاب غفلت از خدا در زندگی معنوی انسان چیست؟ و آیا اصل غفلت، جنبه مثبت هم دارد؟

ج. اصل غفلت، موضوعی است که در انسان وجود دارد، و خوب و بد و مثبت

ص: 330

و منفی بودن آن به حسب موردی است که از آن غفلت می شود.

چنان که می دانیم غفلت از یاد خدا، غفلت از وضع اخلاقی و حقایق بسیار، غفلت از وضع همسایه، غفلت از درس، غفلت از انجام وظائف نسبت به ارحام و اشخاص و غفلت از اداء نماز، غفلت هایی است که تأثیر منفی دارد و زیان بخش است و باید با آن مبارزه شود.

اما غفلت از ارتکاب گناه و غفلت از کارهایی که موجب تضییع عمر و غفلت از خدا و اشتغال به مناهی و ملامتی می شود، غفلت از زیان ها و مصایب گذشته که تذکر آنها موجب دوام هم و غم می شود، همه مفید و اثر مثبت دارد، و شعب آن بسیار است.

انسان اگر تفکر کند، می فهمد که اگر این غفلت نباشد، بشر يك ساعت هم نمی تواند بی نگرانی و ناراحتی زندگی کند.

### گناه کبیره، مفهوم شناسی و مصادیق

312. گناه کبیره چیست، و مصادیق آن کدام اند؟

ج. هر گناهی که بر آن وعده آتش داده شده، گناه کبیره است چرا که در حدیث است:

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْكَبَائِرِ؟ قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ وَعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ» (1)

و برای شناخت موارد آن، می توانید به روایات و کتاب هایی که در این زمینه نوشته شده مراجعه نمایید.

ص: 331

313. مدتی است از حبّ نفس رنج می برم و علیرغم توسلات متعدد نتیجه ای نگرفته ام. از محضر حضرتعالی درخواست دستور العملی جهت حل این مشکل دارم؟

ج. حبّ نفس، به عنوان صفتی مذموم، مطرح نیست. آنچه مذموم و زشت است و باید با آن مبارزه نمود، هوای نفس و پیروی غیر مشروع از غرایز حیوانی، مثل شهوت و غضب است که در قرآن کریم می فرماید:

«فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (1)

مهم، نگاهداری نفس و غرایز در حدّ اعتدال است. بازداری و بازداشتن نفس از طغیان و سرکشی که تحت ضابطه عقلی و شرعی آن را باید کنترل نمود، و یکی از راه های آن محاسبه است که همیشه باید انسان، حساب اعمال و رفتار خود را داشته باشد که در روایت است:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَزَادَ اللَّهَ وَ إِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَعْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ» (2)

از ما نیست کسی که هر روز به حساب نفس خود رسیدگی نکند که اگر عمل خیر و صالحی انجام داده باشد، آن را زیاد کند، و اگر عمل بد و خلافی کرده باشد، استغفار نماید.

ص: 332

1-304. (1). نازعات، آیات 41-37.

2-305. (2). کافی؛ جلد 2، صفحه 453، باب محاسبه الاعمال..

اینجانب برای شما و خودم در جهاد با نفس اماره، طلب توفیق می‌نمایم، و این حالی که دارید را می‌ستایم. نفس شخص در این حال نفس لوامه است که بیدار است، و احساس خطر سقوط می‌نماید، و صاحب خود را ملامت و سرزنش می‌کند.

### تجسس در امور دیگران

314. آیا تجسس هایی که در سازمان های مختلف، مثل شنود مکالمات تلفنی و پیگیری پیامک ها و ... انجام می‌گیرد، از نظر اخلاق و شرع صحیح است؟

ج. حرمت تجسس از عیوب اشخاص و حسن حفاظت از اسرار مردم و حرمت سوء ظن و متهم کردن اشخاص، و حرمت شنود مکالمات بین مردم همه از احکامی است که باید رعایت شود تا مردم امنیت روحی داشته باشند و به هم بدبین نگردند.

این دستورات در سطح عمومی باید رعایت شود و تخلف از آنها، تجاوز به حریم آسایش و آزادی شرعی اشخاص است، اما در داخل يك مؤسسه یا يك دانشگاه یا سازمان بزرگ اگر مؤسس برای اداره آنجا بخواهد ضوابطی را معین کند و احوال کارمندان را تحت نظر بگیرد که از مقررات تخلف ننمایند، و به آنها هم وضع کنترل و حراست گفته شده باشد، و آنها هم با اطلاع در آنجا عضویت یابند، ظاهراً اشکال ندارد.

این نهادها اگر هم دولتی باشد در حدّ مناسب، مواظبت از رفتار اعضاء جایز است؛ ولی به هر حال باید در این برنامه ها، شئون و شرف و آبروی اشخاص حفظ شود، و خارج از حد متعارف دنبال زوایای اعمال اشخاص نگردند که اصل نهاد موهون و متهم به سخت گیری و اعمال فشار و استحقار گردد. این امور در

هر شعبه ای بسیار ظریف و دقیق است و تخطی از عقلانیت و اعتدال در آنها، فساد انگیز است.

## چشم چرانی

315. آیا چشم چرانی، نقض حریم خصوصی دیگران، و به عبارتی دیگر حق الناس است؟

ج. نگاه کردن باریبه و لذت به دیگران جایز نیست، ولی مرتکب آن از جهت حق الناس ضامن نمی باشد، و نیازی هم به طلب حلیت از فرد مورد نگاه نیست، بلکه مرتکب، بین خود و خداوند متعال از جهت گناه مزبور باید توبه جدی نماید که در آینده هرگز مرتکب آن نشود که:

«التَّظَرُّ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ، وَكَمْ مِنْ نَظْرَةٍ أَوْرَثَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةً» (1).

## خودکشی

316. خودکشی برای شخصی که انگیزه ای برای ادامه دادن زندگی ندارد و مشکلات او را احاطه کرده اند، چه حکمی دارد؟

ج. خودکشی، حرام و از گناهان کبیره است. چنین شخصی باید بداند که دنیا، همه اش فراز و نشیب و تغییر و تحوّل است، و اشخاصی در زندگی واقعاً شکست می خورند که روحیه صبر و مقاومت نداشته باشند، و با یک پیش آمد و یک امر نامالایم و ناگوار، روحیه خود را ببازند و خود را بیچاره بشمارند.

افراد موفق- که بر مشکلات فایق می شوند- به اراده و همت و عزم خود اعتماد

ص: 334

دارند، و با توکل به خداوند متعال، بر مشکلات صابرند، و با شکست های پی در پی روبرو می شوند و در برابر آن می ایستند تا عاقبت پیروز و موفق می گردند.

تاریخ بشر پر است از فرج بعد از شدت و گشایش، و رفاه و توانگری بعد از تنگی و گرفتاری و فقر. مردان و زنان موفق از هیچ حادثه ای تکان نمی خورند، و عقب نشینی نمی کنند؛ به فضل و لطف خدا اعتماد دارند و این آیه را با مضمون بلند آن همواره به خاطر دارند که فَانَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا(1)؛ آسانی ها از میان دشواری ها رخ می دهند، و روشنایی ها بر تاریکی ها غلبه می یابند.

## خودارضایی

317. نوجوانی هستم در مانده و عاجز از گناهی که دامنگیر من شده است.

دچار خودارضایی و استمنا شده ام و قادر بر ترك آن نیستم. چگونه از این مشکل رهایی پیدا کنم؟

ج. مطمئن باشید با عزم و اراده، و استعانت از درگاه خداوند متعال، در جهاد اکبر، یعنی جهاد با هواهای نفسانی موفق و سربلند خواهید شد.

فرض کنید اگر نزد شخص محترمی باشید و او ناظر اعمال شما باشد، آیا مرتکب این عمل می شوید؟ اگر نمی شوید، پس بدانید قدرت ترك آن را دارید. بنابراین چگونه در مقابل خدای متعال که همیشه ناظر بر اعمال است، می گوئید نمی توانم از این گناه فرار کنم؟

توصیه می شود اولاً از نظر به نامحرم و دیدن فیلم های بدآموز تلویزیون و غیره خودداری کنید که این امور از عوامل مهم تهییج شهوت است، و ثانیاً از دواج را ساده و سبک بگیرید و لو فعلاً عقد نمایید و بعدها عروسی کنید، و مقید به

ص: 335

مخارج سنگین عقد و عروسی شایع در این زمان و آداب و رسوم غلط روز نباشید تا بتوانید به راحتی ازدواج کنید، و ثالثاً با افراد متدین معاشرت کنید، و از رفاقت با افراد فاسق و فاسد الاخلاق که گفتار و رفتارشان بدآموزی دارد جداً خودداری کنید.

### عامل بدحجابی

318. به نظر حضرتعالی، عامل به وجود آمدن وضع بدحجابی در اجتماع چیست؟

ج. این گونه اعمال در بین اجتماع، حاکی از بی مبالا-تی و پیروی هوای نفس، و نقص تعلیم و تربیت است، البته تغییر دادن این روش با مقداری نصیحت که بارها شده، کم اثر است.

تا برای انسان، معرفت به مضار دنیوی و اخروی این امور حاصل نشود، هوای نفسانی را دنبال می کند و حصول معرفت، محتاج به تربیت های خانوادگی و مراقبت جدی و تبلیغ و ارشاد است که باید همه با هم همکاری نماییم.

همه باید در مقابل این گناه، نهی از منکر در صورت احتمال تأثیر نمایند که ترك این فریضه مهم، جامعه اسلامی را به این مرحله شنیع رسانده است.

اگر در برخوردها، کاسب، معلّم، مدیر، کارگر و هر صنفی از زن و مرد تذکر بدهند ولو يك کلمه با ملایمت، کار به اینجا نمی رسد که دست و روی باز و زینت کرده در اجتماع ظاهر شدن يك امر عادی شود، و کم کم زنان و دختران خجالت بکشند که صورت خود را بپوشانند.

### افکار و وساوس

319. بنده حتی در بهترین لحظات عبادت، با افکار و

ص: 336

او هام زشت و ناخواسته مواجه می شوم. بفرمایید راه نجات از این افکار و وساوس چیست؟

ج. سنخ افکار متفاوت است، و مبارزه یا علاج آن فرق می کند. اذکار مستحبه که در کتب ادعیه بیان شده خوب است، لکن آنچه تأثیر مهمی دارد، مراقبت خود شخص نسبت به اعمال و اخلاق است.

مراقب اعمال خود باشید، و به خطورات مذکوره ترتیب اثر ندهید، و همیشه در یاد حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، و این که اعمال هر کس از نظر مبارکش می گذرد باشید، و تا می توانید با افراد صالح و متدین معاشرت کنید، و خود را از صحنه های غافل کننده و آماده کننده برای گناه و فکر گناه، مانند بسیاری از مناظر تلویزیون و غیره دور نگه دارید ان شاء الله برطرف می شود، مخصوصاً اگر عامل فکر، غریزه جنسی باشد با ازدواج برطرف می شود.

در ضمن برای جمع شدن حواس باید توجه داشته باشید که با خداوند متعال صحبت می کنید و در حال بندگی او هستید، و هر اندازه شخص علاقه به مظاهر مادی کمتر و خاطر را از بازی های زندگی فارغ تر کند، حواسش جمع تر می شود؛ و نیز هر مقدار اعتقادات، محکم تر و عظمت خداوند برای انسان روشن تر شود، تمرکز حواس در پیشگاه او بیشتر می شود.

### توبه

321. چنانچه کسی گناهی مانند دروغ، غیبت، نگاه حرام، استماع موسیقی، و هدر دادن بیت المال و... را انجام داده باشد، توبه او چگونه محقق می شود؟

ج. این شخص باید از گناهی که مرتکب شده توبه نماید، و از خداوند طلب مغفرت کند، و بناء بگذارد تا زنده هست دیگر گناه نکند. با توبه نصح و

ص: 337



صادقانه است که خداوند همه گناهان را می آمرزد و توبه کننده را دوست می دارد.

حال اگر از گناهی باشد که جنبه حق الناسی نداشته باشند، مانند دروغ گفتن یا نگاه حرام و یا استماع موسیقی توبه تنها به درگاه خداوند کفایت می کند، ولی اگر حق الناس باشد، مانند این که مال کسی را از بین برده یا از بیت المال برداشته یا در اداره کم کاری نموده، باید به صاحب حق برساند، و در موارد غیبت و تهمت اگر اشخاص را می شناسد در صورتی که مفسده نداشته باشد، باید از آنها طلب حلیت کند، و الا توبه کافی است.

ص: 338



322. آیا احکام شرع مقدس اسلام بر اساس مصلحت و مفسده است؟ اگر جواب مثبت است، آیا فهم این مصالح و مفاسد برای همه ممکن می باشد؟

ج. هر عملی واقعاً یا دارای مصلحت است یا مفسده، و یا از جهاتی مصلحت دارد و از جهاتی مفسده، و یا نه مصلحت دارد و نه مفسده، و این، از امور واقعیه است، اما چون دانش انسان، احاطه‌ی به آن ندارد، نمی تواند تعیین کند که کدام عمل مصلحت دارد و میزان مصلحت آن چه مقدار است، اما خداوند متعال که آفریننده همه چیز است، مصالح و مفاسد واقعی همه چیز را می داند، و با ارسال پیامبران و کتب آسمانی و فرامین و دستوراتی که فرستاده، انسان را به آنچه مصلحت وی در آن است راهنمایی و ارشاد نموده، و از آنچه برایش مفسده دارد نهی نموده و بازداشته است؛ و همه احکام و مسائل شرعی بر اساس همان مصالح و مفاسد واقعی می باشد.

### چرایی استنباط احکام از غیرقرآن

323. با توجه به این که قرآن، کتابی کامل است، و آنچه برای سعادت بشر لازم می باشد در آن بیان گردیده است، استنباط احکام شرع از غیر قرآن چه توجیهی دارد؟

ج. فهم قرآن مجید به گواهی تمام متخصصین فن و مفسرانی که غور کامل در قرآن و تفسیر آن داشته اند، بدون اطلاع لازم از علوم قرآن، مثل اسباب نزول آیات، و اماکن نزول و جوّ فکری محیط بر عرف زمان نزول کامل نمی شود.

از سیره و سنتّ قولی و عملی پیغمبر صلی الله علیه و آله در کلّ برنامه هایی که اجرا فرمود، و در پیاده کردن اوامر و نواهی قرآن و تفهیم کامل مقاصد آن، و تفصیل برنامه ها، حتماً باید از حدیث کمک گرفت، و الا در بیشتر موارد، استفاده ما، تفسیر آیات، مستقیم و موافق مدلول حقیقی قرآن مجید نخواهد بود.

هر جا اقتضای کلام قرآن، تصریح مطلب بوده، تصریح شده است؛ و هر کجا بیان مطلبی با اشاره لازم بوده، اشاره گردیده است. هر کجا بیان امری به نحو عموم یا مطلق لازم بوده است، مطلب به همان نحو بیان گردیده است و...؛ اما این نکات و تفصیل را هم باید از حدیث و سنتّ استفاده کرد، که البته در این مورد، استقامت اذهان و قوّت تعقل و درک اشخاص نیز کمک کار شایانی بوده و هست.

اصلاً این موضوع در محیط علمی، مثل آفتاب روشن است، و کسی از اهل فن نبوده که به طور قطعی در فهم قرآن، نیاز به علم حدیث و سیره و تاریخ را منکر شده و ربط حدیث با قرآن، و قرآن با حدیث را مورد تردید قرار داده باشد.

اگر يك نفر غیر مسلمان هم بخواهد اسلام شناس شود، تنها به استناد قرآن، اسلام شناسی او تکمیل نمی شود، و او هم در خلال تحصیل به این نکته می رسد.

و این مطلب، با آیاتی، مثل وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (1) منافاتی ندارد. این آیات شریفه، این حقیقت را بیان می نماید که قرآن برای شرح اهداف کلی و مقاصد اصولی، رسا و گویا است، و همه، حق بودن دعوت قرآن را به آسانی از آن می فهمند.

ص: 341

هر کس به سهولت، دعوت اسلام به توحید و یکتاپرستی را از قرآن می فهمد. همه، اهتمام قرآن به ترغیب به عدل، احسان، مکارم اخلاق، و احترام به حقوق دیگران را از آن می فهمند. همه می فهمند که قرآن به شدت، از ظلم، فحشا، فساد، فتنه انگیزی، دروغ و انواع کارهای زشت، نکوهش کرده است.

این را که دعوت قرآن، الغای تبعیضات نژادی و برابری همه انسان ها است، همه با آسانی از آن می فهمند. همه این را می فهمند که قرآن، رسالت انبیای گذشته را تصدیق کرده، و همه را در عقیده به معاد و جزاء و ثواب، دعوت نموده است.

اینها و صدها حقایق دیگر، همه به آسانی، هم از قرآن و هم از ترجمه های صحیح آن- به هر زبان که باشد- استفاده می شود.

با این وجود، کلّ اسلام، این مطالب نیست؛ و حقایق قرآن، منحصر به امور و اصولی که بیان شد نبوده، و اسرار و مطالب قرآن تمام شدنی نمی باشد.

حدیث و بیان و شرح شخص پیغمبر و عترت آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین و پیشرفت علم، همه قرآن را تفسیر و شرح می دهند.

کسانی که بگویند: کلّ دعوت و پیام های قرآن، بدون شرح و تفسیر حدیث و سنت، و تحقیقات علما و بیان علوم مختلف از خود قرآن استفاده می شود، و حاجتی به حدیث و سنت نیست، قرآن را کم شمرده، و امثال این آیه را نخوانده اند که: مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ (1)، و کتاب خدا را در آن اوجی که دارد، نشناخته اند.

خداوند، فهم قرآن را برای همه افراد، آسان قرار داده است؛ اما مراتب مضامین قرآن و استفاده ای که اشخاص از آن می نمایند، یکسان نیست.

آن گونه که شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله یا امیرالمؤمنین علی علیه السلام از قرآن درک داشته اند، یک فرد عادی و عرب زبان نمی تواند داشته باشد.

ص: 342

آن که در شنیدن آیه فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ [310]، صدایش بلند می شود که: «حسبی حسبی»، با آن که سوره اخلاص را می شنود، یا می خواند، و از آن، مطالبی توحیدی می فهمد و درمی یابد که به همه محتوای این سوره دست نیافته است، با هم فرق دارند.

خلاصه، افرادی که نیاز فهم قرآن را به طور مطلق و يك جا با استفاده از حدیث، منکر شوند؛ نه قرآن را شناخته اند، و نه حدیث و سنت، و نه نقش انبیا در هدایت بشر را.

هیچ گفتاری، مثل گفتار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»<sup>(1)</sup> در طول قرون و به مرور ایام، محکوم نشده است. بنابر این دین و اسلام، یعنی مطالب و هدایت های کتاب (قرآن) و سنت (حدیث)، و اکتفا به هر يك از این دو، مساوی با ترك بخش مهمی از اصول و فروع و تعلیمات دین است.

## فلسفه تقلید

### لزوم تقلید

324. آیا تقلید در احکام، دلیل عقلی دارد یا صرف يك حکم شرعی است؟

ج. مسأله وجوب عمل به تقلید یا احتیاط در صورتی که شخص، عالم به حکم الله نباشد و جاهل باشد، مسأله ای است که عقل به آن حکم می کند، و هیچ عاقلی در آن تردید نمی کند، مثلاً اگر شخص، بیمار باشد، و نتواند تشخیص دهد که فلان غذا برای او مضر است یا بی ضرر، عقل او حکم می کند که از پزشك

ص: 343

---

1-311. (2). امالی مفید؛ مجلس پنجم، حدیث 3 ..

بهداشت سؤال کند، یا احتیاط کند و از آن غذا بپرهیزد، یا در مسایل اسلامی اگر نمی داند فلان کار یا فلان غذا حلال است یا نه، یا باید به مجتهد- که عالم به حلال و حرام شرع است- رجوع نماید، یا اقلًا آن کار را ترك و آن غذا را نخورد، یا اگر نمی داند فلان کار موجب بطلان نماز یا روزه است یا نه، باید یا به عالمان به احکام رجوع کند، یا اقلًا احتیاط نموده هر يك از این کارها را ترك نماید.

مسأله تقلید، مسأله ای نیست که کسی بتواند در صحت آن تشکیك کند. مع ذلك در قرآن کریم هم بر آن تأکید و بلکه احتجاج شده است، مثل آیه شریفه:

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»(1)

و آیه نفر:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»(2).

معارف دین؛ ج 3؛ ص 366

## فلسفه نماز

### خواندن نماز به زبان عربی

325. چرا باید نماز را تنها به زبان عربی بخوانیم؟

ج. اسلام، دین جهانی است؛ به همه اقوام و ملل، به يك نظر نگاه می کند، و اعلامیه جهانی آن این است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَأَمُّ» [314] می باشد؛ و نماز، یکی از بزرگ ترین شعائر اسلام است که به صورت فردی و جماعت و نماز عید فطر و

ص: 344

---

1-312. (1). انبیاء، آیه 7.

2-313. (2). توبه، آیه 122.

قربان و نماز جمعه، وحدت مسلمانان را نشان می دهد.

شعارهای نماز، اذکار و حرف هایی که در آن بشر با خدا می گوید، و خدا را به آن می خواند، و عالی ترین تسبیح و تمجید و تحمید و تهلیل و تکبیر را بر زبان می آورد، همه از حیث معنا و عروج روح، انسان ساز است.

نمی توان آنچه را خصوص اهل معرفت و بینش از این نماز به حسب مرتبه معرفت خود درک می کنند، توصیف نمود. نماز، همین ظاهر مختصر و کوتاه نیست، بلکه عالم، و بلکه عالم ها معنا و درس و تهذیب نفس و نجات از علایق گوناگون دنیوی و حیوانی و شهوانی است، و بلکه وصول به عوالم عقلانی است.

اگر چه بیشتر و اکثریت، در هنگام اداء، به آن التفات ندارند، اما چنان نیست که همه از برکات آن بی بهره بمانند، حتی آن چوپانی که در بیابان پهناور هنگام نماز، وضو می گیرد، و با خدا این الفاظ عربی را می گوید، نماز برای او معراج است.

الفاظ این نماز، مخصوصاً سوره حمد و هر سوره دیگری که نمازگزار بخواند، عین وحی الهی است که حتی کلام شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست.

آن حضرت در نماز، کلام الهی را قرائت می نمود. اذکار واجب نماز هم به معنایی حکم وحی دارد، و همه الفاظ و لغات آن، قرآنی و حیوانی است.

چنین برنامه عالی و وحدت آفرینی را نمی شود به صدها لغات، و بلکه هزارها لغات پراکنده و متفرق و از هم بیگانه و جدا قرار داد.

اصلاً با مقاصد اصلیه اسلام که نزدیک شدن و بلکه متحدشدن همه اقوام و ملل است، منافات دارد، و به مرور زمان، اکتفا به معنی و ترجمه، دست خوش تصرفات و بینش های مختلف می شود، و در عین حال، هیچ کدام از ترجمه ها، وحی الهی و کلام خدا نیست که باید مثل قرآن مجید همیشه تا جهان، جهان است بماند، و علی الدوام میلیاردها بشر در طول قرون و اعصار آن را تکرار نمایند.

ص: 345



در این موضوع، توجیحات دیگری هم است مثل این که در زبان عربی، نکات و دقایق و دستوری است که در زبان های دیگر نیست، و هیچ ترجمه ای، آن معانی را به تمام و کمال واجد نمی شود؛ ولی مسأله، فراتر از این توجیحات است، و این وحدت نماز، در وحدت مسلمین نقش بزرگ و رمز اساسی است، و مقاصد بزرگی از آن تأمین می شود که با زبان های محلی از بین می رود.

### استفاده از مهر در نماز

326. در صحبتی که با یکی از اهل تسنن داشتیم، ایشان اشکال گرفت که چرا شما شیعیان در نماز بر مهر سجده می کنید؟ او می گفت: این بدعتی است که شیعیان بعد از پیامبر گذاشتند، و هیچ دستوری در این باره نداریم. به نظر فقهای شیعه، دلیل استفاده از مهر در سجده چیست؟

ج. اولاً جای بسی تعجب است که سنی، شیعیان را متهم به بدعت کند، در حالی که اساس مسلك خودشان مبتنی بر بدعت است؛ جایی که خداوند، ائت آخرین رسولش را بدون امام و سرپرست رها نکرده، و بر مردم، امام را معین و معرفی نموده، و حضرت رسول خدا در غدیر خم و غیر آن حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام را به فرمان خدا، امام و جانشین و وصی و خلیفه خود قرار داده، و برایش از مردم بیعت گرفته، و مسیر اسلام و مسلمین و صراط مستقیم را مشخص نموده است، چگونه مخالفین سرکش عصیان نمودند، و کار را به دست کسانی که سوابق و رفتار و کردارشان گویای این حقیقت بود که در توطئه ضد اسلام و مسلمین بوده و در صدد غصب این جایگاهند، دادهند؟!

آنان که از بدعت بسیار ضربه خوردند، اسلام و اهل بیت رسول خدا و پیروان به حق ایشان اند، و آنان که باب بدعت را در اسلام گشودند و آراء و نظریات خود را از روی افتراء به خداوند نسبت دادند، کسانی هستند که در مخالفت با

اهل بیت رسول خدا بودند، و بدعت گزاری را در همه جای دین خدا حتی فروع دین آوردند از جمله همین سجده بر زمین.

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهْرًا» (1)

زمین را برای من، محلّ سجده و موجب طهارت به تیمّم قرار دادند.

خود آن حضرت هم بر زمین سجده نمودند، و به بیان روشنی که از اهل بیت آن حضرت رسیده است، سجده بر زمین و چیزهایی که از زمین روید و از زمین محسوب شود، صحیح است، مانند حصیر که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن و بر خاک سجده نمودند، و افضل از همه خاک ها، خاک و تربت حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام است که اهل بیت علیهم السلام از آن تربت مهر تهیه کرده و نماز بر آن خواندند.

### جمع بین نمازها

327. چرا شیعیان، نمازهای ظهر و عصر، و نیز مغرب و عشا را با هم می خوانند در حالی که سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا خواندن آنها بوده است؟

ج. درباره جمع بین نمازها در اول وقت، چون در حال حاضر و هم چنین از قدیم الایام، همه علماء و مراجع بزرگوار تقلید جمع می نمودند، و به صورت شعاری برای شیعه می باشد مطلوب است، و این جمع، تأسی به رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد که حضرت هم جمع، و هم جدا می خواندند، و در روایات نیز ترغیب به جمع بین صلاتین شده است. (2)

ص: 347

---

1- 315. (1). وسائل الشیعة؛ جلد 5، باب 1، حدیث 6747.

2- 316. (2). می توانید به مجامع روایی از جمله کتاب شریف کافی؛ جلد 3، باب الجمع بین الصلاتین مراجعه نمایید ..

328. نظر حضرتعالی درباره مصافحه نمازگزاران، بعد از اتمام نماز چیست؟ آیا می توان به خاطر افزایش محبت بین مؤمنان، آن را جایز دانست؟

ج. اصل مصافحه دو مؤمن با یکدیگر در هنگام ملاقات، مستحب است، و روایات متعدده در این خصوص وارد شده است؛ و اما در خصوص مصافحه بعد از نماز، چیزی به نظر نرسیده است. جز روایتی که خلاصهش این است: در شب معراج، جبرئیل اذان گفت، و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله جلو ایستادند، و سایر انبیاء علیهم السلام در حالی که ابراهیم علیه السلام در طرف راست، و حضرت امیر علیه السلام در طرف چپ آن حضرت قرار داشتند. نماز را به جماعت خواندند، و بعد از نماز، حضرت ابراهیم با رسول خدا و حضرت امیر با دو دست مصافحه نمود. (1)

به هر حال، مصافحه بعد از نماز نه به عنوان خصوصیت، بلکه به عنوان استحباب اصل مصافحه خوب است، و بهتر است که بعد از تسبیح حضرت زهراء سلام الله علیها باشد، چرا که از جمله آداب این تسبیح مقدس این است که بعد از نماز، و قبل از این که صورت را از قبله بگرداند، بگوید، و مصافحه نوعاً مستلزم رو از قبله برگرداندن است.

## شهادت ثالثه در اذان

329. چرا شیعیان، شهادت ثالثه را به اذان اضافه نموده اند در حالی که در اذان وحی شده به رسول الله صلی الله علیه و آله نبوده است؟

ج. شهادت بر هر عقیده حقی، مثل وجود ملائکه و صراط و میزان و غیره در

ص: 348

بین اذان و اقامه، موجب بطلان آن نمی شود، و شهادت بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در همه حالات مستحب است، و در بین اذان بعد از شهادتین نیز عمل به مستحب است، و جزء اذان نمی شود.

### شکسته بودن نماز در سفر

330. بر طبق چه آیه و روایتی نماز مسافر باید شکسته باشد، در حالی که آیه سوره نساء برای زمانی بود که سفرها دارای مشقات و زحمات زیادی بود، و اکنون سفرها بسیار راحت و بی زحمت انجام می گیرد؟

ج. هم قرآن مجید و هم به حکم قرآن، سنت و سیره و گفتار و کردار پیغمبر اکرم و اهل بیت عصمت و طهارت و حضرت علی و فاطمه زهرا و بقیه ائمه علیهم السلام تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حجت خدا می باشند؛ و تفسیر قرآن و بیان و شرح و تفصیلات احکام را باید از آنها فرا گرفت، و اگر دین منهای این هدایت باشد، به تمام معنی ناقص است.

همین آیه شریفه که مطرح کرده اید: فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ (1) اگرچه صریح است در کفایت نماز مسافر به قصر، ولی کفایت نماز مسافر به تمام از آن استفاده نمی شود، خصوصاً که در آیه دیگر إِنَّ الصَّافَةَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا (2) کسی استفاده جواز ترك سعی نکرده، و اتفاق مسلمین بر وجوب سعی است. هم چنان که در این آیه از لا جناح استفاده عدم وجوب نمی شود. در آن آیه نیز از) فلیس جناح (، استفاده جواز نماز به تمام نمی شود، و حداقل این است که جواز قصر و اکتفاء به آن یقینی

ص: 349

---

1-318. (1). نساء، آیه 101.

2-319. (2) بقره، آیه 158 ..

است، و جواز تمام، مورد شك، و ترك آن موافق احتیاط است.

بنابر این تعجب است که شما از یقین، رفع ید کنید و به شك اکتفا نمایید. علاوه بر این، تعیین قصر بر مسافر بر حسب روایات صحیحه از اهل بیت علیهم السلام ثابت است، و بر حسب ادله قطعیه و مسلمه عمل به دستور اهل البیت علیهم السلام لازم و واجب است، و تقدّم بر آنها و هم چنین تأخر از آن بزرگواران جایز نیست، و امان از ضلالت و گمراهی منحصر به تبعیت از آنها است.

در تفسیر قرآن و تکالیف شرعی و دینی و هزارها فرع و مسأله فقهی و عملی که همه مورد نیاز بشر در زندگی فردی و اجتماعی و اقتصادی و عبادی و سیاسی است، صلاحیت ها و شرایط علمی در حدّ تخصص در رشته های علوم متعدد لازم است. البته در بعض موارد و مسائل ساده گاه برای اشخاص که در این مراتب عالیّه نیستند، نیز اظهار نظر و درك مطلب ممکن است، ولی در مجموع باید شخص، استاد در فنون علمی باشد، مثلاً باید در ادبیات لسان عرب سخن شناس باشد، و کلام مجمل را از مبین، و عام را از خاص، و ظاهر را از اظهر، و نصّ و مطلق را از مقید، و منطوق را از مفهوم، و مختصر را از مفصّل، و مشترك و حقیقت و مجاز و عناوین دیگر را همه از هم باز شناسد، و نیز حجة را از لا حجة، و محکم را از متشابه جدا نماید؛ و به علم اسباب النزول در قرآن، واقف باشد تا بتواند در این میدان - که پهلوانان بزرگ علم با کمال توّرع و تحفّظ و احتیاط و تقوی وارد می شوند - اظهار نظر کند؛ البته کتاب و سنّت، یعنی قرآن و احادیث دریای بیکرانی است که همه از آن بهره می برند، و معرفت و بصیرت می گیرند. عرب های بدوی درس نخوانده هم از آن منتفع می شدند، و گاه يك آیه یا يك حدیث، آنها را از ضلالت و گمراهی چنان نجات می داد که به سر منزل یقین می رسیدند، اما موضوع تکالیف عملی و نظامات دینی باید برای

شخص به تفصیل به اجتهاد یا تقلید صحیح روشن باشد، و فهم ابتدایی اشخاص که مشرف به جوانب لازم نباشد؛ نه برای خودشان حجت است، و نه برای دیگران؛ و عقل و فطرت، اکتفاء به اطلاعات بسیط و مختصر را کافی نمی داند، بلکه درس و مدرسه و استاد و کتاب و دانشگاه و بحث را لازم می داند.

## فلسفه روزه

### فواید اجتماعی روزه

331. آیا روزه فایده ای به حال اجتماع هم دارد؟ این که انسان چند ساعت از شبانه روز را چیزی نخورد و نیشامد، فایده اش برای جامعه چیست؟

ج. روزه، دارای فواید، حکمت ها، مصالح روانی و اخلاقی، جسمی، اجتماعی، اقتصادی، بهداشتی، درمانی و حتی سیاسی است، که به برخی از فواید اجتماعی آن اشاره می شود:

1. روزه، اراده اجتماع را قوی و همت جامعه را بلند می سازد. کسی که توانست مدت دوازده ساعت؛ کمتر یا بیشتر در شدت گرما، طعام و غذا را ترک، و زحمت و رنج تشنگی را تحمل نماید، و از لذایذ جنسی خودداری نماید، می تواند برای خاطر مصالح بزرگ اجتماعی نیز شکیبایی ورزد.

2. دیگر از فواید اجتماعی روزه، تذکر و یاد کردن حال طبقه محروم است. اگر روزه دار متمکن و توانگر فقط در ماه رمضان به صبر و شکیبایی می پردازد، و از خوردن غذاهای لذیذ و اعمال غریزه جنسی خودداری می کند، فقیر و محروم صابر و با ایمان، علاوه بر اجرای برنامه ماه رمضان در دوره سال، بر محرومیت هایی که دارد صبر می کند، و از حدود شرع تجاوز نمی نماید، و به مال کسی چشم طمع ندوخته و به اغنیا و ثروتمندان حسد نمی ورزد.

ص: 351

3. فایده دیگر روزه آن است که روزه دار، حقیقت آزادی و حریت را درک می کند و روزه او را از عبادت، شهوات، عادات و پرستش هوای نفس آزاد می سازد، و در پیکر اجتماع، روح آزادی می دمد و همه را به خضوع در پیشگاه آفریدگار- که جز او کسی سزاوار پرستش نبوده و هر مخلوقی از قید رقیت و عبودیت او بیرون نیست- رهبری می نماید و از بشرپرستی و کرنش و تعظیم در برابر صاحبان قدرت های مادی و ستمگران باز می دارد.

4. یکی دیگر از فواید اجتماعی روزه، حصول ملکه حسن خلق و عفو و گذشت و دوری از کینه توزی، تندخویی، بدزبانی، ستیزه جویی، غیبت و دشنام است؛ زیرا از جمله تعالیمی که به طور مؤکد به روزه دار داده شده، این است که مواظب چشم و زبان و گوش خویش باشد، و اگر از کسی نادانی و بی ادبی دید یا دشنام و سخن زشتی شنید، به او پاسخ ندهد؛ و در روایت است:

«إِذَا صُمْتَ فَلْيَصُمْ سَمْعُكَ وَبَصَرُكَ مِنَ الْحَرَامِ وَالْقَبِيحِ وَدَعِ الْمِرَاءَ وَأَذَى الْخَادِمِ وَلْيَكُنْ عَلَيْكَ وَقَارُ الصَّائِمِ وَلَا تَجْعَلْ يَوْمَ صَوْمِكَ كَيَوْمِ فِطْرِكَ» (1)

### فلسفه خمس

#### ادله وجوب خمس

332. با توجه به آیات قرآن کریم، و روایات اهل بیت علیهم السلام، وجوب خمس را تبیین فرمایید؟

ج. در قرآن کریم آیه خمس این است:

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ [321]

ص: 352

و روایات متعددی در این باب وارد شده است. از جمله روایتی که توسط محمد بن عثمان عمری نائب خاص دوم در توقیع آن حضرت نقل شده است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِنَا دِرْهَمًا حَرَامًا».(1)

برای اطلاع بیشتر، به روایات ابواب مختلف خمس در وسائل الشیعة مراجعه نمایید.

### سیادت منتسب از طرف مادر

333. حضرت فاطمه علیها السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله، و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام می باشند.

سؤال این که، آیا انتساب فرزند نسبت به پدر و مادر مساوی است، یا باید انتساب فرزند نسبت به مادر بیشتر باشد؟ و اگر به یک نسبت است، آیا کسانی که از طرف مادر به اهل بیت علیهم السلام می رسند، از سادات محسوب می گردند؟

ج. آنچه مرقوم داشته اید در اثبات ابوت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به اولاد حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها؛ اناثاً و ذکوراً، بلاواسطه و بالوسائط الكثيرة البعيدة بواسطة الابناء و البنات الی یوم القيامة و هم بنوّت آنها نسبت به حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم حق است، ولی از لحاظ احکام، بعض احکام با همین ملاحظه ابوت و بنوّت تشریح شده، مثل حرمت

ص: 353



نکاح مادر یا دختر و احکام ارث که مثلاً اگر کسی بمیرد و فرزندی غیر از دختر مع الوسائط - که همه هم دختر باشند - از او باقی نمانده باشد، وارث او آن دختر است، و او از اولاد جدّ بزرگ و بزرگتر خود می باشد و او را دختر او می گویند؛ اما در احکامی که در آنها، حکمت های خاص ملاحظه شده، و معیار آن شرایط خاص است، حکم خدا علی السواء نیست، مثلاً بر منتسب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله یا یکی از سادات از طریق مادر، گرفتن زکات، اگر فقیر باشد حلال و جایز است، ولی بر منتسب از طریق پدر جایز نیست، و عکس آن در سهم سادات است، چنان که در مقدار سهم دختر و پسر اگر چه هر دو بلاواسطه باشند، فرق می کند. این احکام، حکمت های خود را دارد، و در اثر تشریح است؛ و آن احکام، مربوط به دایره تکوین است.

به هر حال هر منتسب به حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دارای شرافت و مشمول افتخار «كُلُّ حَسَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا خَلَا حَسَبِي وَ نَسَبِي» (1) می باشد، و خود نیز باید قداست این انتساب شریف را با تعهد دینی و اسلامی حفظ نماید.

## فلسفه ادعیه

### عربی بودن زبان ادعیه

334. چرا ما باید راز و نیازهای خود را به زبان عربی و دعاهای تکراری که صحبت های شخصی با خداوند است، مانند دعای کمیل که کلام امام علی با خداوند است انجام دهیم؟

ص: 354

ج. در الفاظ عربی، نکات ادبی و خاصی وجود دارد که به فارسی ادا نمی شود و اگر هم ادا شود، همه نمی توانند. علاوه بر اینکه این الفاظ آنچه که قرآن است وحی الهی است و نکات و جهاتی که در آن منظور است در چنان حد کمالی است که بشر نمی تواند- کما هو حق- آن را به لغت دیگر و بلکه به لغت عربی و لفظ دیگر ادا کند.

اذکار هم، همه مأثور و از اهل بیت وحی علیهم السلام رسیده است. مضافاً بر این که تعهد بر خصوص این الفاظ، موجب اتحاد شکل و حفظ اساس می شود و ترجمه آن به زبان های مختلف به مرور زمان خصوص که هر کس خودش ترجمه را بگوید موجب اختلاف در اصل مضمون می شود و معایب زیاد دارد و خلاصه برای حفظ این جهت و رفع این معایب، باید قرائت و اذکار واجب به عربی باشد و ظاهراً در این گونه دعاها با توجه به معرفت و کمال آن بزرگواران و نیز احاطه ای که بر نفوس انسان ها و تمایلات و هواها و جهالت ها و ضلالت ها و بی خبری ها و غفلت های آنها دارند و عاقبت امور را هم می دانند. از لسان آنها در صورت توجهشان به موقعیت خود سخن می گویند و گویا به زبان حال می فرمایند: ای انسان تو در چنین وضعی قرار گرفته ای و باید حالتت چنین باشد و مشاهده می کنیم گاهی کسی در خطر عظیمی قرار گرفته و چون بی خبر و غافل است بی تفاوت عمل می کند و در این حال شخص عاقل و دلسوزی که خطر را احساس می کند، به حال او گریه می کند.

در روایات هم مؤیداتی بر این امر وجود دارد که مجال ذکرش نیست. در هر صورت دعا به هر زبانی که باشد مطلوب است و ثواب دارد؛ به عربی، به فارسی، به هندی، به هر زبانی خدا را بخوانی، خدا اجابت می کند؛ فقط فرق این است که دعاهائی از پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام رسیده که مشتمل بر مضامین و معارفی

است که دیگران- اگر چه به عربی دعا کنند- آن مضامین عالیة المعانی معرفت بخش را ندارند.

## فلسفه ازدواج و طلاق

### تفاوت در برخی احکام زن و مرد

336. اگر چه پس از اسلام، زن مقامی والا به دست آورد، و اسلام به او حیثیت داد، ولی از جهاتی، مقام او را پست و کم ارزش شمرد.

می گویند احادیثی هست که زن را ناقص العقل، بی وفا و عامل فساد معرفی کرده اند. در فقه هم، شهادت دوزن در برابر يك مرد اعتبار دارد. اینها همه نشانه آن است که اسلام، وجود مرد را بر زن برتری داده است، و الا چه توجیهی برای این همه تحقیر زن است؟

ج. در پاسخ به این سؤال باید به دو نکته توجه داشت:

1. تفاوت های مختلفی در مواضع مردان و زنان، یا زن و شوهر وجود دارد که نفس جنسیت هر يك، مقتضی آن اختلاف است، و اقتضاء تکوین این دو جنس است که حتی در حیوانات هم کم و بیش بین نر و ماده وجود دارد، و مثل این است که با هم تفاهم و توافق دارند؛ و در عالم تشریح و تأمین حقوق و نظام والای انسانی نیز همین فرق ها با ملاحظه این جهات تکوینی است که نه از آن چیزی می کاهد و نه بر این چیزی می افزاید، حتی مثل

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ (1)

ص: 356

که مربوط به زندگی عائلی و اداره خانواده است، مدیریت به مرد واگذار شده است که اگرچه مرد در اداره، صاحب اختیار است، اما تبعات و مسئولیت های سنگینی به او تحمیل شده که در واقع، مدیریت نیست، بلکه مسئولیت است؛ و این نظم و ترتیب در بین زن و شوهر مسلمان به طور خشک و رو در رویی با هم سامان نمی یابد، و مانند رابطه اداری یا تجاری دو نفر نیست، بلکه رابطه ای زنده و تعاملی عاطفی است.

بر اساس هدایت های وحیانی و قرآنی، مثل

وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً (1) یا

هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ [326] بهترین و لذت بخش ترین روابط بین دو همسر برقرار می شود که هر دو با هم، يك واحد مشترك المنافع می شوند؛ نه این، خود را از او جدا می بیند و نه او. زندگی عائله و مدیریت مرد تا آنجا حسّاس می شود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ بِشَهْوَةِ أَهْلِهِ وَ الْمُنَافِقُ يَأْكُلُ أَهْلَهُ بِشَهْوَتِهِ» (2)

این دو همسر، در اسلام در هم فانی هستند و مصداق این شعر می شوند که:

ترسم ای فصاد چون فصدم کنی نیشتر ناگاه بر ل-- یلی زن-- ی

من کی ام لیلی و لیلی کیست؟ من م---- ایکی روحیم اندر دو بدن

ص: 357

---

1-325. (1). روم، آیه 21.

2-327. (3). کافی، جلد 4، بَابُ كِفَايَةِ الْعِيَالِ وَ التَّوَشُّعِ عَلَيْهِمْ، حدیث 6 ..

اگر بخواهم از این زندگانی، مثالی بگویم، نزدیکتر از پدر و مادر خودم مثالی ندارم. اگر فرصت بود و شرح روابط این دو همسر و فضیلت های بالایی را که در همسری و اشتراك منافع و در هم فانی شدن آنها را و روبروشدنشان را با مشکلات و دشواری ها و قداست بین آنها می نوشتم، همه درس بود و عرض مکتب.

هیچ وقت در دل، آنها گله ای از یکدیگر نداشتند؛ يك واحد کامل بودند. پدرم مجتهد و فقیه عالیقدر، و مادرم فاضله عارفه اهل قرآن و حدیث و دعا، و در نظر همه اقوام و خویشان با مهابت و احترام خاص بود.

معاش اقتصادی آنها بسیار مختصر و در حداقل بود که نمی خواهم بیشتر از این بنویسم که شاید حمل بر خودستایی شود.

مقصدم این است که در مکتب دین، زن هیچ حقارتی ندارد، و در مواردی، حرمتش بیشتر، و حتی بر مرد هم حفظ آن واجب می شود، اگرچه به خطر انداختن جان خود باشد.

مردی که در راه حفظ کیان همسر خود کشته شود، شهید محسوب می شود، و رعایت رضایت و خواست مادر نسبت به پدر اولی و مقدم است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اولویت آن را تا سه درجه مقدم فرموده است.

2. راجع به روایات، اولاً باید سند هر روایت به دقت شناسایی شود که از چه صنفی از روایات است؛ مرسل است یا ضعیف السند، و یا سند معتبر دارد، و ثانیاً متن و مضمون با مبانی اصیل قرآنی و روایی موافقت دارد یا با آن اصول سازگار نیست.

قرآن مجید، مرد و زن را به دو قسم تقسیم، و درکنار هم قرار داده است؛ يك تقسیم مرد و زن مسلمان مؤمن متعهد صابر حافظ شرافت و سایر صفات فاضله، و بر يك لفظ مؤمنین و مؤمنات- که در قرآن در تعریف آنها، آن صفات ارزشی

را بیان می کند:

انَّ الْمُسْتَلِمِينَ وَالْمُسْتَلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا<sup>(1)</sup> در همه این صفات ده گانه با این که اگر به همان مؤمنین اکتفا می شد، به قاعده اشتراك زن ها را شامل می گردید، ولی قرآن مجید در این آیه، عنایت به ذکر بانوان و تصریح به هم ردیف بودن آنها دارد.

حال، اگر خبری باشد که به ظاهر، این معانی در آن حفظ نشده باشد، یا خبر ضعیف است، و یا در فهم مضمون و برداشت مقصود از آن اشتباه شده است.

و مطلبی که باید در این روایات در نظر گرفت این است که مخاطب در این روایات و حتی سخنان حکما و ادباء و شعراء، هر کجا که مذمتی از زن ها شده باشد، مخاطب همه نیستند.

این گونه روایات، مخاطب خود را دارند. مخاطب آنها مثل حضرت مریم و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و هزارها و میلیون ها زن های عالقدر نیستند.

مخاطب امیرالمؤمنین علیه السلام، مثل ام سلمه همسر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، آن زن کم نظیر و عاقل و با معرفت نیست. مخاطب حضرت، همان زنی است که جنگ جمل و آن فتنه بزرگ را در اسلام- که تا امروز هم مسلمانان در آتش آن می سوزند- برپا نمود.

ص: 359

مخاطب حضرت رسول صلی الله علیه و آله، همان قشر و صنفی هستند که مستقیماً مورد این هشدارها قرار می گیرند؛ زن های آنچنانی، زن های خودفروشه، زن های خواننده و نوازنده. زن هایی که در دنیای امروز متأسفانه بسیار زیاد هستند.

زن هایی که به همسرها خیانت می کنند، زن هایی که از اختلاط با مرد بیگانه نمی پرهیزند، و ... زن هایی که در کتاب های روایی ما از آنها در آخر الزمان خبر داده شده است:

«نِسْوَةٌ كَانَتْ عَارِيَاتٍ مُتَبَرِّجَاتٍ مِنَ الدِّينِ دَاخِلَاتٍ فِي الْفِتَنِ مَائِلَاتٍ إِلَى الشَّهَوَاتِ مُسْرِعَاتٍ إِلَى اللَّذَاتِ مُسْتَحِلَّاتٍ لِلْمُحَرَّمَاتِ»<sup>(1)</sup>

و بالاخره مخاطب این روایات، همان زن هایی هستند که مردها را نیز در فتنه های فساد اخلاق و رذائل جنسی وارد می کنند، و امروز در غرب، طوری رایج شده که این قبایح را مدح می کنند، و ترك آن را قبیح می دانند، و متأسفانه در کشورهای اسلامی هم کم و بیش به تدریج این برنامه ها؛ در سینماها و تلویزیون ها شایع شده است. مخاطب این روایات، این زن ها می باشند.

در پایان، پرسشی که اینجانب از شما دارم این است که چرا مثل آن مؤمنی سخن نمی گوئید که می گفت اگر شما (امام) بفرمایید این سیب که در دست من است، نصفش حلال و نصفش حرام است، همان را حلال، و حرام می دانم؟

من بنده ناقابل هم عرض می کنم که اگر خدا تمام وجود زن را امتیاز بر مرد قرار داده بود، من گله ای نمی کردم و به حکم خدا تسلیم بودم.

### خواندن صیغه جهت محرمیت

337. با توجه به این که اصل در ازدواج، رضایت طرفین

ص: 360

---

1-329. (1). من لا یحضره الفقیه؛ جلد 3، حدیث 4374 ..

است، صیغه محرمیت- که يك سرى الفاظ است- چه تأثیری در محرم شدن دو نامحرم به هم دارد؟

ج. پاسخ این سؤال، محتاج به مقداری توضیح در اصول دین است که مختصراً به آن اشاره می شود: بعد از یقین به وجود خدای قادر و علیم و حکیم، و یقین به بعثت پیغمبران و خصوص پیغمبر اسلام، و جانشینی ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین که همه این امور، در کتب مربوطه با دلیل و برهان ثابت شده است، و از جمله عصمت پیغمبر و امام، در مورد سؤال مذکوره باید گفت که ما می دانیم حتماً فلسفه دارد، هر چند ما ندانیم، و برای اتمام حجّت، همین اندازه کافی است.

مسأله، مربوط به نظام ازدواج و همسری است که مثل سایر روابط بین اشخاص، مانند خرید و فروش و انواع معاملات، محتاج به نظام است، که بر اساس آن، طرفین متعهد به حفظ روابط و مقاصدی که از این امور منظور است باشند. رضایت طرفین به مبادله مال فروشنده با مال مشتری، باید ظاهر باشد که هیچ يك نتوانند آن را انکار نمایند، و رضایت داشتن و نداشتن، امری باطنی است، و اثبات آن برای دیگری محتاج به دلیل است.

ظاهرتر از صیغه، برای بیان خرید و فروش، و زوجیت و همسری چیزی نیست. اگر این اظهار رضایت، به لفظ در نیاید، قطع نظر از شرع، عرف نیز تحقق بیع یا ازدواج را معتبر نمی داند؛ لذا شارع بر این اساس، نظامی خاص تعیین فرموده است.

### ازدواج موقت

339. حکمت و دلیل تشریح ازدواج موقت در اسلام چیست؟

ج. در پاسخ به سؤال جنابعالی، اشعار می دارد که دین مقدس اسلام، خاتم ادیان و کامل ترین و جامع ترین برنامه سعادت بشر است، که مصالح کارهای

ص: 361



خوب و معایب و مفسد کارهای بد و زشت در تعالیم این دین مبین ملاحظه شده است.

اسلام، در مسأله ازدواج، اهمیت غریزه جنسی و قوت و حدت آن را در نظر داشته، و اشباع آن را تحت ضابطه لازم دانسته است، و لذا اگر از زنا و لواط، با آن شدت نهی و منع فرموده، و مجازات سخت دنیوی و اخروی برای آن مقرر کرده است، اصل استفاده از غریزه جنسی و کام گیری زن و مرد را از یکدیگر ممنوع نکرده، و در چهارچوب نظامات صحیح حتی به آن تشویق و ترغیب نموده تا حدی که فرموده اند:

«مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ» (1)،

که از این گونه بیانات معلوم می شود که اشباع غریزه جنسی از نظر اسلام تا چه حدی لازم و ضروری است.

در نکاح موقت، که به نظر می رسد باید در يك جامعهی که زنا و ارتباط غیر شرعی و غیر قانونی زن و مرد، و روابط خلاف عفت بین آنها ممنوع است، حتماً مجاز و قانونی باشد، تمام این موضوع ملاحظه شده است.

ازدواج موقت، آثار مهم و عمده نکاح دائم را دارا است، و وجهی برای این که ممنوع باشد به نظر نمی رسد، و منع آن در آثار سوء، مثل منع ازدواج دائم است، و مواردی که برای مقاصد عقلی و عرفی، طرفین می خواهند به طور موقت ازدواج نمایند، متعدد است، و نباید جامعه از این فواید مشروع محروم شود.

اگر اشخاصی باشند که صرفاً برای ارضاء غریزه جنسی، ازدواج دائم یا موقت می نمایند، چرا نباید تحت این مقررات شرعی مجاز باشند؟ اگر دو نفر در شرایطی هستند که غریزه جنسی، آنها را در فشار گذاشته و نمی توانند ازدواج دائم نمایند، چرا نتوانند و چرا برای این که از زنا و ارتباط غیر مشروع آنها

ص: 362

جلوگیری شود، نباید حق ازدواج موقت رسمی و قانونی داشته باشند؟

لازم به تذکر است که در اینجا ما نمی خواهیم کسی را دعوت به ازدواج موقت کنیم، بلکه غرض این است که این ازدواج با توجه به فواید بسیاری که دارد، و ضرورت هایی که برای اشخاص پیش می آید یا محروم بودن بسیاری از ازدواج دائم، باید مجاز باشد، و نمی توان به عنوان این که بعضی به وسیله آن در اعمال غریزه جنسی ممکن است افراط نمایند، مجاز بودن آن را زیر سؤال قرار داد، و یا اشخاص را از اعمال غرایزشان به طور قانونی و تحت نظام صحیح ممنوع کرد.

## تعدد زوجات

340. فلسفه این که مرد می تواند چند زن داشته باشد، اما يك زن نمی تواند چند همسر داشته باشد، چیست؟ آیا این تبعیض در احکام نیست؟

ج. از نظر يك مسلمان- که جهان بینی الهی دارد، و به خداوند قادر عالم حکیم، ایمان دارد- جواب این پرسش ها واضح است.

برنامه های قوانین الهی و تشریحی، مانند برنامه ها و نظامات جهان آفرینش و عالم تکوین؛ از جماد و نبات و انسان و حیوان و آسمان و زمین و کهکشان ها و آفتاب و ماه و منظومه ها و میلیاردها مجموعه های عالم خلقت با اسرار و نظامات و ارتباطاتی که بین کوچک ترین آنها از ذرات اتمی و کوچک تر و بزرگ ترینشان که بسیاری از آنها هزار برابر زمین و منظومه ما می باشند، و از برگ يك درخت و يك جنبنده، همه و همه، تحت تقدیر الهی و نظم محیر العقول او می باشند، و کسی را نمی رسد که به چند و چون آنها اعتراض کند، یعنی اگر عقل همه افراد بشر را به يك نفر بدهند، نخواهد توانست بخش کوچکی را به تمام جوانب درك کند، و در چگونگی آنها حرفی بزند.

ص: 363

عالم تشریح و احکام الهی نیز تحت همین جریان است، و خدایی که بشر را آفریده و در او این نظامات بسیار پیچیده را - که عقول نادره بشری را مسخر ساخته - قرار داد، برای عرصه اختیاری که به او داده، این احکام را به وسیله انبیا و پیامبران فرستاده است، و شخص مؤمن به خدا، عمل به این احکام را وسیله سعادت خود می داند، و همان طور که نمی گوید: چرا میوه گیاه کوچکی، مثل هندوانه و خربزه، بزرگ است، و میوه درخت تنومند بزرگی، مانند توت و گردو کوچک است، در عالم تشریح و احکام نیز حرفی ندارد، و تسلیم است.

غرض این که از نظر مسلمان و موحد و معتقد به این که جهان را خالق خدا نام است، جواب این پرسش ها روشن است.

اما به يك ملحد و کسی که جهان بینی مادی دارد، و غیر از عالم ماده و ظاهر و محسوسات به چیزی عقیده مند نیست، و عالم را بی شعور و بی ادراک دانسته، و همه این علائم درک و شعور و اراده را منکر باشد، جواب می گوئیم که این برنامه ها و تفاوت های ظاهری بین زن و مرد و جنس ماده و نر، نیز موافق با سیر همان لاشعوری و لا مدرکی است که تو تصور می کنی؛ اینها به حفظ وضع ظاهری جهان مربوط است و حافظ وقوع اختلال است.

اما جواب از این که «چرا مرد می تواند چهار زن دائم داشته باشد؟» این است که:

اگر يك مرد با هزار زن و بیشتر رابطه جنسی داشته باشد، محصول این رابطه، هزار انسان می باشد، و اگر هزار مرد و بیشتر با يك زن ارتباط جنسی داشته باشند، محصولش يك فرزند بیشتر نمی باشد.

به علاوه اگر کسی بخواهد با این زبان معترض حرفی بزند - که آن را هم نباید بگوید - آن است که چرا رابطه دائمی به چهار زن محدود شده و تا چهار صد و بیشتر از او نیست؟

این موضوعات را با سیر عالم طبیعت، باید در نظر گرفت. مسأله جنس نر و ماده در عالم نباتات هم هست، و در آنجا نیز چنین است که جنس نر می تواند در بیشتر از يك جنس ماده، مؤثر و فراگیر باشد، ولی جنس ماده نمی تواند.

این تفاوت های تشریحی، بیشتر از مسأله تکثیر نسل، مسأله عدم اختلاط انساب، مسأله به هم پیوستگی زن و مرد و مصالح، ریشه می گیرد.

از سوی دیگر، چرا نظر بلند و عالی و متعالی اسلام را به زن فراموش کرده، و به این مسائل مهم، صرفاً از جنبه شهوانی و اعمال غریزه جنسی می نگرید؟ اسلام، زن را در مقامات متعالی و سیر معنوی و رشد عقلانی هم طراز مرد قرار داد، و با اعلان:

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (1) همه را، اعم از زن و مرد در این جایگاه رفیع قرار می دهد؛ در حالی که بسیاری از مجموعه بشری، زن را از نوع انسان نمی شناخت، و یا جایگاهی بین حیوان و انسان برای او قائل بود، و یا وجود دختر را ننگ و عار می دانست، و دختران را زنده به گور می کردند.

معروف است که يك فیلسوف که نمی توانست- و البته هم نباید بتواند- سراسر عالم خلقت را درك کند، مدت هایی طولانی فکر می کرد که اگر به جای خدا

ص: 365

می خواست عالمی بیافریند، چگونه می آفرید؟ او پس از سال ها تفکر- که اگر به میلیون ها سال هم می رسید همین نتیجه را داشت- به این نتیجه رسید که من هم اگر می خواستم و می توانستم عالمی خلق کنم، به همین نظم و نظام خلق می کردم.

عالم احکام الهی که مربوط به روح و جسم و ظاهر و باطن و فرد و اجتماع و حیات و موت و اعمال غرایز و تفکیک و توزیع نعمت ها و مسایل بسیار دیگر است، نیز همین گونه می باشد. اگر کسی که عقلش اجلّ عقول باشد، و همه عقل ها را در سر او گذاشته باشند تفکر کند، باز هم به بهتر و کافی و کامل تر از این احکام نمی رسد.

این که سؤال کننده، گوشه بسیار کوچکی از احکام را گرفته، و روی تفاوت هایی که به ظاهر در آن است سؤالی طرح کند، مثل کسی است که يك بخش از اندام و اعضای انسان را مطالعه کند، و بخواهد بدون این که ارتباط آن با همه اعضا را ببیند، نظری بدهد.

به هر حال، حیف است که انسان قدر خود را نداند، و با کمی اطلاع و علم در اطراف این مطالب حرف بزند. در خاتمه، از خداوند متعال، برای پرسش کننده محترم و خودم، هدایت و افزایش آگاهی و درك و معرفت، مسألت می نمایم.

### ازدواج مجدد مردان

341. چرا يك مرد برای ازدواج مجدد نیازی به اجازه زن اول ندارد؟ زنی که تمام جوانی اش را برای يك مرد می گذارد، چرا باید تحت این ظلم قرار بگیرد که شوهرش بدون اجازه او زن بگیرد؟

ج. مسأله ای که شما طرح کرده اید، از مسائل مهم در روابط همسر بودن و همسر شدن است که بر حسب فرهنگ های مختلف، نگاه به آن تفاوت دارد.

در اصل، بین تمام حیوانات، اختصاص مؤنث به مذکر، و مطلق بودن مذکر، يك

زن از جهت تولید، بیشتر از رابطه با يك مرد تولید ندارد، ولی مرد، از این جهت به عدد زنانی که با آنها ارتباط جنسی دارد، تولید دارد.

این غریزه و ارتباط باید مثل سایر امور، نظم و انضباط خاص خود را داشته باشد. در مجامع غربی همین است که می خوانید و می شنوید؛ نظم و ترتیب و قداست در بین نیست، و مرد با زن های دیگر، و حتی زن های همسر دار در ارتباط جنسی آزاد است که بر حسب روزنامه ها در طبقات به اصطلاح بالای جامعه آنها مرسوم است به اسم عنوان يك همسری است، ولی به رسم و عمل همه همسری و حیوان پروری است. اسلام، پس از دوران های بد رفتاری با زن در اقوام و ملل مختلف، ظهور کرد، و آن جاهلیت های ستم کیشانه را- که تا حد زنده به گور کردن دختران رسیده بود-، محو و دوری جدید و الهی را عنوان کرد:

اولاً زنان را در ارزش های انسانی به حکم آیه 35 سوره احزاب با مرد هم قطار قرار داد که در این ارزش ها، بسا زن ها که از بسیاری از مردها هم پیشی گرفتند.

در نظام عائله هم برای زن ها که قبلاً حقوقی نداشتند، و رسم های بسیار زشت در آنها معمول بود که زن بسا نه فقط حق مالکیت نداشت، بلکه ملك دیگران بود، حقوق عالی و انسانی مقرر فرمود، و نظام همسری را بر اساس آیه وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً (U) یا آیه هُنَّ لِيَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِيَاسٌ لَهُنَّ [333] بهترین و با قداست و لذت قرار داد، و مسأله روابط جنسی مرد را با زن ها حتی زن های شوهر دار که حدی نداشت محدود به روابط شرعی و قانونی و رعایت تمام حقوق فرمود، و مسأله جواز ازدواج شرعی مرد با بیش از يك زن را تحت ضوابط و حفظ حقوق زن اول قرار داد، و با این کار، از مفاسد زیادی پیشگیری نمود.

ص: 367

در عین حال، سنت رایج بین مسلمانان تك همسری است، ولی اگر این اجازه نباشد، قانون ناقص می گردد، و جواب گوی بعض موارد استثنایی نمی شود، و منتهی به اعمال خلاف عفت و منافی شرف می گردد.

خلاصه، از نظر عقل و وضع زن و مرد اگر ملاحظه شود، بهترین قوانین و انضباطات بین زن و مرد مقرر شده است. باید این مباحث را با دقت و در راستای هدایت عقلانی و علم الاجتماع و توجه به غرایز همه مطالعه نمود تا معلوم شود دستورات شرع همه بر اساس حکمت و تأمین آسایش انسان ها است، و ملاك برتری زن و مرد فقط تقوی و پرهیزکاری است.

### حق مرد در طلاق

342. آیا در دین اسلام زن حق طلاق دارد؟ اگر نه، چرا خداوند اختیار طلاق را فقط به دست مرد داده است و زن را از این حق محروم نموده است؟

ج. نکاح و ازدواج، اعتبار رابطه خاص بین زن و مرد است که در نوع، چنان مستحکم و پایدار است که طرفین در تمام عمر به آن وفادار و با هم و به هم پیوسته می شوند، و فصل این ارتباط در ذهن آنها نیست، و اگر چه در طبع این رابطه و اعتبار آن، اختیار فصل رابطه برای مرد قرار داده شده است و اعتباری جدید در اسلام نیست، اما در اسلام، قداستی برای آن عنوان شده که در نوع و اکثر قریب به اتفاق، این رابطه بین آنها منفصل نمی شود؛ و حاصل این که اختیار طلاق با مرد، شرط و حق برای او بر زن نیست. اعتبار عرفی آن، این اختیار است، و در اسلام نیز آن امضاء و ابقا شده است، و حاصل این که این يك اعتبار عقلایی است که مختار بودن زن در آن، معرض معایب و مفسد و تزلزل بنیاد خانواده است. از آن جمله این است که اگر در مورد زن این حکم باشد، زن

همیشه معرض طمع دیگران می شود، مثل زنی که همسر نداشته باشد روی آن حرف و حساب است؛ به عکس بدون این حق برای وی، زن از این که مزاجت با او مطرح باشد مصونیت دارد، و این موضوعی است که حتماً باید در این رابطه محفوظ باشد؛ لذا از قدیم و اعصار گذشته، محترم و برقرار مانده است.

مع ذلك برای این که مبادا مردی از این حکم سوء استفاده نماید، جنبه های تأمینی دقیق در احکام اسلام برای حفظ مصالح زن مقرر شده است که تا الزام مرد بر طلاق و با امتناع او، طلاق به وسیله حاکم شرع پیش بینی شده است، و عادلانه ترین احکام و عقلایی ترین نظامات در این رابطه بین طرفین مقرر شده است.

### **حرمت هم جنس گرایی**

343. طبق آمارهای جهانی حدود 7 تا 10 درصد مردم کل دنیا هم جنس گرا هستند، و بر اساس تحقیقات، هم جنس گرایی يك انتخاب نیست، بلکه بسیاری از افراد به طور طبیعی و غریزی این مسأله را دارا هستند. با این تفصیل، چرا اسلام این عمل را حرام کرده است؟

ج. در جواب شما به دو نکته اشعار می دارد:

اولاً در تحریم این کار، مصالح مهم و دفع مفسد بزرگ ملاحظه شده که برای این که عده ای بخواهند غریزه جنسی را با آن اشباع نمایند یا به فرض راه آن ها منحصر باشد، نمی توان از آن مصالح کلی صرف نظر نمود.

ثانیاً هم جنس گرایی اگر در حد این آماری که نوشته اید باشد، چنان نیست که در حد يك بیماری غیر قابل علاج باشد.

بسیاری از همین هم جنس گراها با جنس مخالف هم آمیزش دارند، یعنی هم جنس گرای مطلق شاید نباشد، و اگر باشد، بسیار نادر است.



بالطبع، هم انسان و هم حیوان به جنس مخالف مایل است. این عنوان هم جنس گرایی، نتیجه تمدن جدید و آزادی کاذبی است که تبلیغ شده و بشریت را ساقط نموده است.

بسیاری از عادات نیک دیگر نیز بر اساس همین گرایش پایمال شده است، و بسا کسانی باشند که حیوان گرا باشند، و به آمیزش مثلاً با بوزینه یا سگ بیشتر اظهار میل نمایند تا به انسان.

غرض این است که این گرایش را فرهنگ و بی تعهدی به اخلاق و جامعه به اصطلاح مدنی به وجود آورده است، و مسأله هم جنس گرایی در حد اضطراب نیست، و گزینه جنسی اگر هدایت نشود، به هر طرف میل می کند، و از محارم خود و حیوانات هم استفاده می کند، و وقتی از هر طریق آزاد باشد، این میل اظهار می شود.

شرایع انبیا و هدایت های آسمانی، انسان را چنان تربیت می نماید که بر خود مسلط شود، و بتواند خود را بدون دشواری کنترل کند.

در عصر حاضر گرایش هایی برای بشر در اثر ترك اخلاق و نداشتن عقیده و ایمان و قبول نداشتن حسن و قبح عقلی و فطری جلو آمده که بیشتر امتیازات انسان را بر حیوان زیر سؤال برده است.

نمونه های بسیار آن در جوان ها، در موضع گیری ها، در تکثیر جنایات و خیانت ها و لغو نظام عائله و مفاسد دیگر، نمایان است، و انسان در عین حال که در صنعت و تکنیک پیشرفته و پیش می رود، در انسانیت رو به انحطاط کامل است.

به هر حال، حرمت این عمل شنیع در مکتب انبیا و پیامبران خدا از جمله اسلام بسیار مؤکد است، تا حدی که اگر کسی آن را انکار کند از مسلمانی خارج می شود، و در کتاب هایی که بیش از هزار سال پیش از این تألیف شده، روایاتی از

ائمه عليهم السلام داریم که در آنها از ظهور همین بدعت هم جنس گرایی و شیوع آن خبر داده اند.

## فلسفه دیه

### نصف بودن دیه زن

344. با تحقیقات و مطالعاتی که داشتم متوجه شدم که در هیچ آیه و روایتی بحثی در مورد نصف بودن دیه زن نشده است. بعضی از فقها هم که قایل به این حکم هستند، دلیلشان، نان آور بودن مرد برای زن است که این علت هم با اشتغال زنان از بین رفته است. پس این حکم چه توجیهی دارد با این که اکثریت، آن را خلاف عدل می دانند؟

ج. شما برای تحقیقات خود به کدام منبع فقهی و کتب استدلالی مراجعه کرده‌اید و به این نتیجه رسیده‌اید. آیا واقعاً تحقیق کرده‌اید؟ خوب بود منابع تحقیق خود را بیان می کردید، و این طور بر خلاف واقع سخن نمی گفتید، چون بر حسب روایات و فتاوی فقهای بزرگ، هیچ اشکال و شبهه‌ای در حکم مذکور نیست، و بلکه مسأله، اجماعی بین علماء شیعه و سنی است، و در این حکم، تفاوتی بین صغیر و کبیر و عاقل و مجنون و سالم الاعضاء و غیر سالم و مورد عمد و شبه عمد و خطا نیست، و همین طور در جراحات، دیه زن، نصف دیه مرد است. بلی، اگر دیه جراحات کمتر از ثلث دیه مرد باشد، در این مورد دیه مرد و زن برابر است؛ و اما روایات در این حکم بسیار است. از جمله در وسائل الشیعة جلد 19 در ابواب دیه نفس، باب پنجم، 4 روایت، و در صفحه 59 تا 63 کتاب مذکور، باب حکم الرجل یقتل المرأة و المرأة تقتل الرجل، حدود 15

ص: 371

روایت، آمده است.

با این حال شما می گوید در هیچ روایتی صحبت در این مورد نیست. بسیار جای تعجب و تأسف است که بی تحقیق چنین ادعایی کرده اید.

دیگر این که کدامند این اکثریتی که می گویند این قانون بر خلاف عدل است؟ آیا منظور کسانی هستند که اصل اسلام را قبول ندارند؟ اگر این باشد، که ارزشی ندارد.

ما با مسلمان طرف هستیم، و يك مسلمان معتقد، می داند این حکم خدا است هر چند علت آن را نداند، و برای اتمام حجت و قطع عذر، همین بس است که انسان یقین کند فلان حکم، حکم خدا است هر چند نداند که چرا خداوند این حکم را تشریح فرموده است. عمده این است که اصل این نظام ها، همه بر اساس نصوص قرآن کریم و روایات معتبر و صحیح، ثابت است، و در عین حال که استحکام نظامات شرع را به قدر معرفت خود درک می کنیم، و صاحبان عقول کبیره از عصر رسالت تا حال به آن معترف بوده و هستند، در عین حال، بشر به تمام حکمت های احکام دست نخواهد یافت. آنچه مهم است این است که حال قبول و تسلیم نسبت به تمام احکام و نظامات شرع داشته باشیم، و در برابر شرعیات و احکام شرع، مثل تکوینیات، تسلیم و خاضع باشیم و با عمل به این احکام، به مقامات بلند معرفت نائل، و قلّه های کمال معنوی را فتح نماییم.

## فلسفه حج

### فلسفه طواف دور کعبه

345. علت و فلسفه طواف، و گردیدن دور خانه کعبه چیست؟

346.

ص: 372

ج. برنامه های حج، برنامه هایی استثنایی و حاوی اسرار و رموزی است که شخص را به حال تسلیم کامل احکام الهی و قبول بی غل و غش قلبی هدایت می نماید. از جمله اعمال، طواف خانه کعبه است که از عبادات مهمه و دارای فضیلت بسیاری است.

مطاف، به قدری با روحانیت و پر معنویت و معرفت بخش است که هر کس به حسب حال خود احساس حضور می نماید، و همان طور که در حدیث است «الطَّوْفُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ»<sup>(1)</sup> چنان است که انسان در حال نماز است، و همان طور که در نماز، هر چه خضوع و خشوع و توجه بیشتر باشد، برکات معنوی و حظوظ روحانی آن بیشتر است، طواف هم به همین قسم است.

در حال طواف مثل نماز، بین بنده و خدا ارتباط برقرار می شود که اگر هم در حال طواف از دعا و مناجات ساکت باشد، همان سکوت نیز با معنا و حاکی از حال عبادت و درك عظمت موقف و وقار پرستش حق تعالی می باشد. البته مردمی که طواف می کنند همه می دانند که خدا جسم نیست، چنان که می دانند که اضافه (بیت) به (الله)، و (خانه) به (خدا) اضافه تعظیمی و تشریفی است. این خانه شرافت خاص دارد، و مورد عنایات خاصه الهی است، چون اینجا اولین مرکز پرستش خدا و اولین خانه ای است که برای بشر ساخته شده است (خانه مردم)، و ابراهیم خلیل علیه السلام پیامبری که در دعوت به توحید و مبارزه با شرك، شهرت جهانی دارد- پایه های این خانه را با همکاری فرزندش اسماعیل بالا- برد، و معماری آن را به عهده داشت، و حتی پیش از ابراهیم، کشتی نوح هم به دور این خانه طواف کرد، و انبیای بزرگ به زیارت و طواف آن آمدند، و این خانه در نظر همه اقوام، معظم و مقدس بود، و از این که ایرانیان در دوران های

ص: 373

---

1-334. (1). مستدرک الوسائل؛ جلد 9، باب 38، حدیث 11203 ..

قدیم از این خانه احترام می کرده اند، و این که ساسان پسر بابک جد اردشیر به نقل مسعودی [335] به حج این خانه مشرف شد، معلوم می شود که در کیش زرتشت نیز این خانه محترم شمرده شده است.

پس پرستش خدا و اظهار و اعلان توحید و یکتاپرستی در اینجا، از هر مکان دیگری مناسب تر است، و دور این خانه طواف کردن، اظهار خضوع و تواضع در برابر خدای یگانه است که این خانه به امر او بنا شده است. دعاها و اذکاری که در موقع طواف می خوانند، همه آموزنده و زنده کننده روح توحید و امیدبخش است. هر کس به لهجه و لغتی مناسبی دارد، و مشغول دعا است؛ بعضی به طور فردی، و بعضی به طور دسته جمعی طواف می کنند، و دعاها را همه با هم می خوانند.

### تفاوت اعمال حج برای زن و مرد

347. علل تفاوت احکام و اعمال حج، بین زنان و مردان چیست؟

ج. تفاوت احکام عبادی حج بین زنان و مردان، تبعیض نیست، مثل تفاوت بین مالک گندم و جو و سایر اشیایی که متعلق زکات است که بر مالک و کسی که در حد نصاب داشته باشد، واجب است، و بر کسی که ندارد، واجب نیست. مالک نصاب نمی تواند اعتراض کند که چرا بر من زکات واجب شد، و بر کسی که مالک نصاب نیست زکات واجب نشده است؟ حج بر مستطیع واجب است، ولی بر غیر مستطیع واجب نیست؟ این تفاوت ها، تبعیض نیست. حلق برای صروره و کسی که حج مرتبه اولی او است، اگر مرد باشد واجب یا به فتوای بعضی مستحب مؤکد است، ولی بر زن واجب نیست.

مرد، نمی تواند این تکلیف را تبعیض بگوید که زن های محرمه در پوشیدن

لباس دوخته آزادند، ولی مرد محرم نباید لباس دوخته بپوشد. بلندگفتن تلبیه برای مرد محرم مستحب است، ولی بر زن استحباب ندارد.

این گونه فرق ها و تفاوت ها در احکام حج و سایر احکام، هیچ يك تبعیض نیست. باید متفاوت باشد، و اما علل احکام، بهتر این است که بگوییم حکمت احکام، چون بساعت حکم بر ما مخفی باشد، ولی حکمت آن را درک می کنیم. در همه این مثال ها که گفتیم حکمت حکم و وجه فرق در نظر ظاهر است.

## فلسفه پوشش و حجاب

### پوشش زن

348. آیا خارج شدن خانم ها از منزل با مانتو و شلوار از نظر شرعی اشکال دارد؟ اگر جواب منفی است، چرا باید با پوشش کذایی برخی از زنان به صورت چادر و یا پوشیه، در اجتماع ظاهر شد؟

ج. در این سؤال، اگر منظور پرسش از فلسفه حکم خدا و حکمت و فلسفه ظاهر شدن زن با پوشش های مهیج و محرک، مثل مانتو و شلوار در انظار بیگانگان و در خیابان ها و معابر و مجالس عمومی باشد، گمان نمی رود بر کسی حکمت این دستورات اسلام- که حافظ حشمت و شئون زن و مانع از مفاسد اخلاقی و اجتماعی بسیار است- معلوم نباشد، و حضور با بعضی پوشش های تنگ و اندام نما در انظار اجانب غیر از علاقه به ارائه مفاتن بدن و خودنمایی و جلب توجه بیگانه، تعبیر و معنایی داشته باشد.

این مسائل را با دید عقلانی و حکیمانه باید تحت مطالعه قرار داد، و با دیدی که گرفتار طوفان غریزه جنسی و میل به خودنمایی و دلربایی دارد، و از مفاسد بسیار آن غافل است، نمی توان بررسی نمود.

ص: 375

در جامعه و مناطق غیر اسلامی، تا حدودی زشتی و قباحت این جلوه های حیوانی از میان رفته، و به اسم آزادی، به زنان اجازه هر کار خلاف عقّتی می دهند، و از او به صورت ابزاری برای جلب توجه مردان بوالهوس و شهوتران جهت مقاصد سیاسی و تجاری و غیره استفاده می شود. آنان مفاسدی را که بر این آزادی ها و روش های ضدّ اخلاقی مترتب می شود، تا هر کجا باشد و به هر کجا منتهی بشود، عیب و عار و خلاف شرف و حیثیت زن و جامعه نمی دانند؛ گاهی روزنامه و خبرگزاری ها، اعمال و رفتاری از اینها خبر می دهند که از هیچ حیوان وحشی صادر نمی شود که نمونه های بسیار رسوایی از آن را در زندگی به اصطلاح بانوهای اول مثل آمریکا باید خواند.

متأسّف فانه غرب زدگی، بعضی از مسلمان ها و زن های مسلمان را کم و بیش به سوی آن زندگی منحطّ و غیر انسانی گرایش داده، و به حریم ها و حرمت ها اهانت می گردد. بازی ها و اختلاطهای ناهنجار و حتّی مسابقه های غیر سالم، همه و همه برای ریشه کن کردن بنیاد عقّت اسلامی و اساس عائله مسلمان، خطراتش از موادّ مخدّر و هروئین و تریاک- که با آن مبارزه می شود- کمتر نیست.

راجع به این موضوعات، کتاب ها نوشته شده، و علماء و صاحب نظران مسلمان و غیر مسلمان، همه به زن و مرد هشدار داده اند؛ و اگر غرض، سؤال از دلیل شرعی بر منع از این حضور زن در مجامع باشد، مگر سؤال کننده در غیر مجامع و کشورهای اسلامی تربیت شده و بزرگ شده باشد گر چه این برنامه های اسلام و مسلمان بودن زن و زن مسلمان بودن را بسیاری از بیگانگان هم که مختصری در احکام اسلام مطالعه دارند می دانند.

از آیات قرآن مجید و احادیث شریفه، سیره زن های متعهدّ و مسلمان از آغاز ظهور اسلام تا زمان ما از شیعه و سنّی همه استفاده می شود که حفظ حجاب و پوشش مناسب چادر و عبا و حتّی پوشیدن رو و صورت از مهم ترین وجوه تمایز

زن مسلمان با کفّار بوده است، و همیشه خانم‌ها بدان معتقد بوده‌اند، و برنامه‌هایی که اسلام، در نواحی مختلف حیات زن مقرر فرموده، همه حافظ شرافت زن و شئون اجتماع است.

برانداختن این برنامه‌ها همواره مخصوصاً در این قرن اخیر از مهم‌ترین مقاصد سیاسی استعمارگران شرق و غرب بوده و هست، و همواره پیدا و ناپیدا و آشکار و پنهان، ایادی و مزدوران آنها؛ از نویسندگان و شعراء خود فروخته و مطبوعات فاسد، این برنامه را دنبال کرده، و در پوشش‌های مختلف، تیشه به ریشه مبانی عزّت و شرف مسلمان‌ها می‌زنند، و مفاسد را به نام مفاخر، ترویج و تبلیغ می‌نمایند.

باید زن و مرد مسلمان در عین حالی که با عزم راسخ، و تصمیم محکم با تمسک به تعالیم عالیه اسلام اهتمام می‌کنند که همیشه در صحنه‌های ترقّی واقعی علم و عمل و صنعت رو به جلو و قدم به پیش باشند، از این نقشه‌های شوم- که در مذاق گرفتاران به شهوات، شیرین جلوه می‌کند- بی‌خبر نباشند، و با آن تبلیغات و روش‌های غیر اسلامی و نابکارانه با کمال اهتمام مبارزه نمایند.

### ممالح حجاب

349. آیا احکامی مثل حجاب، و محرم و نامحرم بودن و عدم اجازه حضور زن در بعضی مراکز اجتماعی برای زن محدودیت و چالش نیست و زنان و حتی مردان را از زندگی دلبخواه خود منع نمی‌کند؟ چرا برای پوشش کنیز در اسلام استثنائاتی هست؟

ج. اصل وجوب حجاب فی الجمله، از ضروریات اسلام است، و دلیل آن قرآن کریم و روایات شریفه و اجماع علماء اسلام است، و حکمت آن واضح است، و مفسده بی‌حجابی و یا بدحجابی بر هر عاقلی روشن است.



تشریح حجاب، برای حفظ وقار و متانت و شخصیت زن است تا ملعبه مردان اجنبی و شیوع فساد در جامعه نشود، و بیشتر روابط غیر مشروع و مفسد اخلاقی که فعلاً در جوامع وجود دارد، به خاطر عدم رعایت کامل حجاب است.

حجاب زن، موجب شخصیت و مصون ماندن او از نظرهای سوء هواپرستان و عفت جامعه است، و عدم رعایت آن، تبعات کثیره ای دارد، و بر این اساس، زن باید خود را از نظر نامحرمان مستور بدارد به طوری که حجم مفاتن بدن او هم معلوم نباشد، و انظار هواپرستان را جلب نکند، و هیچ پوششی، مانند چادر این هدف را تأمین نمی کند؛ چنان که سیره بانوان متدین هم - خلفاً عن سلف - پوشش با چادر و مانند آن بوده است.

البته فرهنگ های غربی - که حتی روابط نامشروع زن و مرد را عیب نمی گیرند یا مهم نمی شمارند و شنایع دیگر را مجاز و قانونی کرده اند -، بسیاری از سنن و اخلاقیات زن مسلمان را در حفظ عفت و شرف خود، خلاف آزادی او می دانند، اما زن مسلمان و تعلیمات اسلامی، آن فرهنگ را محکوم و مبتذل، و دون شأن زن و انسان می دانند. شخصیت زن مسلمان را نمی توان با این نگرش های حیوانی زیر سؤال برد.

امید است خواهران با فضیلت که بر جوانب متعدد حیات زن و سیاست هایی که همیشه و خصوصاً تقریباً از یکصد سال پیش تا این زمان، برای تغییر هویت اسلامی بانوان و در نتیجه تغییر هویت اسلامی کل جامعه وجود داشته احاطه و آگاهی دارند، بتوانند تعهد بانوان را به سنن اسلامی، بیش از پیش استحکام بخشند، و آنان را در برابر تبلیغات سوء مصونیت داده و بیمه نمایند. در نهایت، متذکر می شوم که اسلام عزیز، کرامت زن را بر هر چیز دیگری ترجیح داده است و آن، تنها با حفظ عفت و حجاب و عدم اختلاط با مردان بیگانه میسر است.

لازم به ذکر است که بعضی از استثنائات بین کنیز و زن آزاد به ملاحظه بعض حکمت ها، مثل موضع کنیز است که در خدماتی که باید در جامعه برده داری انجام دهد موظف به پوشیدن وجه نیست. مع ذلك به این معنی نیست که نگاه به او مطلقاً جایز باشد، و تحت شرایط لازم قرار دارد.

## اختلاط زن و مرد در حال احرام

350. اگر اختلاط زن و مرد در اسلام حرام است، چرا در طواف کعبه در حالی که در حال احرام زن و شوهر نسبت به هم حرام شوند، این اختلاط در سطحی وسیع اجرا می شود؟

ج. احکام شرع مقدّس از طرف خداوند به وسیله پیامبر صلوات الله علیه و آله به مردم ابلاغ می شود. خداوند، اختلاط زن و مرد را حرام فرموده، و خود خداوند فرموده که احرام مرد در سر و گردن او، و احرام زن در صورت اوست، و حکمت آن را خدا می داند. ما که مصالح و حکمت های احکام خدا را نمی دانیم، نباید اشکال کنیم.

مع ذلك تذکر این نکته لازم است که حج و آن اجتماعات بزرگ، جلوه ای از روز قیامت و حضور در آن موقف حساس است که در آن شرایط با این که همه زن و مرد در کنار هم هستند، هیچ کس در حال آن که در کنار اوست و حتی حضور او است، به او توجه ندارد، و چنان است که خود او تنها آنجا حاضر شده است:

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ [336]. در مراسم طواف و آن عبادت بزرگ، چنان موقعیت و ایستگاهی است که همه غرق توجه به خدای تعالی، و محو در حال حضور خود هستند، و از خود و

هستی خود هم بی خیال و غافل اند؛ کسی و چیزی را غیر از خدا نمی بینند.

در آن حال روحانی، هر کسی به خود و حال خود و توبه و اصلاح نفس خود، مشغول است. مرد، التفات به این که، آن کسی که در کنار او است زن است یا مرد یا جماد، ندارد، و هم چنین است زن. تمام حال احرام، در این حال و در این سیر رو به خدا است و به سوی قرب بیشتر پیش می رود.

فرض بر این است که شخص در عالم دیگر و عالم فرشتگان سیر می کند. کسی نیست که محرم به او نگاه کند، و کسی نیست که به محرم نگاه کند. در هر حال، مطلب همان است که همه باید تسلیم حکم خدا باشیم؛ جایی تعبد به پوشاندن وجه است، و گاهی بر عکس و نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ [337].

### حجاب در نماز

351. فلسفه رعایت حجاب در هنگام عبادت به خصوص در حال نماز چیست؟

ج. نماز، ظاهرترین و کامل ترین مصداق عبادت و معارج پرستندگان خدا و وسیله قرب پرهیزکاران است، و تمام آداب مناسب شأن و قدس مقام آن، باید مراعات گردد. حکمت پوشش در این حال شریف و مقدس، پنهان کردن و مستور نمودن از خدا نیست؛ زیرا چیزی از علم خدا، مستور و پنهان نمی شود، بلکه یکی از حکمت های آن، مناسبتی است که عرفاً و در ظاهر حال بین حضور خدارفتن (نماز) و پوشش وجود دارد که بر حسب عرف بدون پوشش، خلاف ادب، و استهزاء شمرده می شود و اگر این پوشش نباشد، نماز بی احترام می گردد، چنان که قدس و عظمت نماز مقتضی است که بدن و لباس و محل سجده پاک باشد، و لباس و مکان نمازگزار غصبی نباشد، و خلاصه، در تمام این جهات طهارت و

ص: 380

حکمت دیگر این است که این آداب از جنبه روانی و به جهت حصول حضور قلب مؤثر است، و رعایت این برنامه ها، شخص را از غیاب به حضور می رساند، و پرده ها و حجاب هایی را که میان بنده و خدا ایجاد شده است کنار می زند.

حکمت دیگر این است که شخص در حال نماز نه فقط در حضور خدا است، بلکه ملائکه و بسا ارواح طیبه هم او را می بینند، و محتمل است که این ستر و پوشش اگر چه مانع از علم آنها نیست، مانع از رؤیت آنها باشد.

به هر حال شخص مؤمن باید تسلیم احکام خدا باشد، هر چند فائده یا فلسفه آن را نداند، زیرا اگر بخواهد عمل به احکام را مشروط به دانستن فلسفه احکام نماید، عمرش به آن وفا نمی نماید و از عمل باز می ماند، مانند بیماری که بخواهد نسخه طبیب حاذق را بررسی کند، و از خصوصیات و چگونگی و مقدار تأثیر آن و عکس العمل های گوناگون داروها مطلع شود؛ بدیهی است چنین بیماری با این طرز برخورد با نسخه طبیب از پا در خواهد آمد.

### تراشیدن ریش

352. در حدیثی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در کتاب شریف اصول کافی آمده است: «هر کاری که موجب عذاب جسم شود، حرام است و ریش تراشی هم موجب عذاب جسم می شود». با توجه به این که در عصر کنونی ابزار جدیدی جهت تراشیدن ریش موجود است، و علی الظاهر ضرری هم به جسم نمی رساند، آیا عمل به این حدیث لازم است؟

ج. این امر بر فرض که با روایت معتبر هم ثابت شود، ممکن است یکی از حکمت های حکم باشد و تمام علت نیست و به علاوه، استفاده از يك روایت

حجت نیست. باید کسی که فقیه است، همه روایات را ببیند تا بتواند حکم خدا را استنباط کند، و کسی که مایه علمی حوزوی ندارد، نمی تواند به مجرد دیدن يك روایت که تشخیص نمی دهد ضعیف است یا راوی مجهول است و یا اشکالات دیگر دارد یا نه، نظر بدهد.

به هر حال، دلایل حرمت ریش تراشی متعدد است، و علماء بزرگ از جمله مرحوم علامه صاحب تفسیر آلاء الرحمن آیت الله بلاغی قدس سره، رساله ای مختصر در اثبات حرمت ریش تراشی و دلایل آن نگاشته اند، می توانید مراجعه نمایید.

## فعالیت اجتماعی بانوان

### عدم قضاوت زنان

353. چرا يك زن نمی تواند مسئولیت قضاوت را در جامعه اسلامی بپذیرد؟

ج. قضاوت زنان، جایز نیست، و از اول پیدایش اسلام تاکنون در هیچ عصری، زن متصدی منصب قضاوت نبوده است، و ورود آنها به دستگاه قضایی هر چند قاضی نباشد هم مستلزم مفاسد و تبعات سوء اخلاقی است.

### رجولیت، شرط مدیریت

354. آیا زن تواند به مقام رهبری یا ریاست جمهوری برسد؟

ج. رجولیت، در مدیریت جامعه به عنوان رهبر یا رئیس جمهوری یا استاندار یا فرماندار، شرط است، و دلیل آن، اجماع و استقصاء موارد و بعضی روایات می باشد، مثل

ص: 382

«لَنْ يَفْلِحَ قَوْمٌ أَسْنَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَى امْرَأَةٍ» (1)

تذکر لازم در اینجا این است که این سؤال، باید این چنین طرح شود که به چه دلیل، زن، از قبول مسئولیت قضا معاف است؟ چون مسئولیت آن، سنگین و قاضی بر لب گودال جهنم قرار دارد و خطر سقوط او را تهدید می نماید، مثل این که چرا نمی گویند زن نمی تواند جهاد کند، زیرا جهاد، خطر قتل و اسارت دارد.

باید پرسید که چرا زن معاف شده و این مسئولیت سنگین بر عهده مرد است؟ جواب این است که این احکام به علت ناتوانی جسمی یا علمی و فنی زن است، و به عبارت دیگر، تضعیف موضع زن نیست. بسا زن ها که در این توانایی ها از بسیاری مردها قوی تر باشند، و با وجود این، مکلف نیستند.

حکمت این احکام، حفظ موقعیت زن است، و محافظت زن از خطرات، بهتر از ارجاع این مسئولیت ها به اوست. اینها محرومیت نیست، بلکه امتیاز است.

وقتی مثل حضرت فاطمه سلام الله علیها با آن مقامات و صلاحیت هایی که هم طراز با انبیاء الهی می باشد، مکلف به ولایت بر امور اجرایی و مدیریت جامعه ای نباشد، معلوم می شود که چه مصالح بزرگی را شارع مقدس در نظر داشته است که اگر بخواهیم وارد بیان این موضوع شویم، باید رساله ای طولانی بنگاریم.

## فلسفه حدود

### فلسفه جرم انگاری بعضی جرائم

355. با توجه به این که در بحث جرایم، دسته ای از آنها به عنوان (جرایم بدون بزه دیده) یا توأم با رضایت می باشد، مانند زنا و شرب خمر و... نظر

356.

ص: 383

حضرتعالی در مورد فلسفه جرم انگاری این دسته از جرایم در شرع مقدس چیست؟

ج. این تفاوت ها، بر اساس تفاوت نگرش ها و جهان بینی اشخاص و مکتب ها است. در مکتبی که جهان بینی آن سکولار و مادی است، این که انسان را در رابطه با کارهایی که موجب تضرر دیگران نشود، مسئول نمی دانند، و صرفاً مضر بودن به غیر را ملاک جرم بودن می گویند، اما در مکتب جهان بینی ایمانی و اعتقاد به خدا و وحی، در جرم و گناه، ملاک، مخالفت امر یا نهی خداوند است. امر و نهی و احکام و قوانینی که هم در آن دفع ضرر از خود شخص و فاعل و هم غیر ملاحظه شده است. علاوه بر این، در مورد جرائمی، مانند زنا و خمر و غیره ملاحظه دفع ضرر از کل جامعه و نظامات مختلف، حکمت است.

اگر این اعمال، جرم تلقی نشود و قبح آن منظور نگردد، موجب شیوع این اعمال می شود، و مفسد اجتماعی مهم و اختلال کلی نظم و نظام پیش می آید و امنیت جامعه در خطر قرار می گیرد.

بسیاری نادانسته و فکر نکرده بر اساس محدودیت اطلاعات، این مسائل و حکمت ها را در نظر نمی گیرند. غرض این است که بسیار و بیشتر محرّمات شرعی و نواهی الهی، حکمت هایی دارند که بشر اگر بخواهد و لو سکولار و ملحد باشد از یک سلسله خطرات و ناامنی ها محفوظ بماند، باید این تحریمات را محترم بشمارد، و تخلف از آنها را که در نتیجه، ثبات جامعه را متزلزل می سازد رعایت نماید.

### **دلیل وجوب رجم**

357. با عنایت به این که در حال حاضر اجرای مجازات سنگسار از سوی دشمنان اسلام و قرآن، دستاویزی جهت وهن احکام شرعی قرار گرفته است،

358.

ص: 384

آیا به نظر حضرت‌تعالی، این مجازات جزء حدود لایتغیر الهی الی الابد تلقی می‌شود، یا می‌توان به اقتضای زمان و مکان جایگزینی برای آن قرار داد؟

ج. این مسأله و اختلاف در شکل مجازات (بین مجازات بدنی به طور مطلق و غیر بدنی، مثل حبس) است که شامل موارد قصاص و تعزیر به تازیهانه هم می‌شود.

در اصل، بدیهی است که در نظام اسلامی، آنچه متبع است و قابل تخلف نیست، مجازات بدنی در موارد معینه است، و در بعض موارد هم مجازات غیر بدنی، مثل حبس و یا تبعید نیز مقرر شده است.

بر حسب عقیده مسلمان، تقدیم هیچ قاعده و نظامی بر قوانین اسلامی که الهی و ریشه وحیانی دارد، جایز نیست و مجازات مجرم به هر طریق دیگر غیر از آنچه در اسلام معین است، ظلم بر او است. در حاشیه و کنار این دو شیوه لائیکی و وحیانی و تقدیم آنها به یکدیگر حکمت‌هایی هم برای تنبیهات بدنی و تقدیم آنها بر غیر بدنی هم گفته می‌شود که از جمله حبس‌های طویل‌المده و از کار بازماندن اشخاص و مفاسد نگهداری زندانیان بسیار است که در اینجا مجال بیشتر برای بیان آن نیست، لذا حکم سنگسار نیز در این بحث وارد است، با این فرق که در این حکم به مناسبت اینکه شرایط اثبات جرم (زنا) به نوعی است که اثبات آن غالباً امکان عرفی ندارد، قضیه با حکم تعزیر یا اصل برائت متهم تمام می‌شود، به عکس این که در قتل نفس عمدی، شهادت 2 عادل کافی است، در زنا و حد آن؛ اعم از رمی و جلد، شهادت 4 نفر عادل آن هم به کیفیت خاص معتبر شده است. به همین خاطر ملاحظه می‌شود بیشتر فایده این حکم، بازداری از گناه است، و عنوان این مجازات شدید با توجه به موضوع، لازم به نظر می‌رسد، زیرا زندان و تعزیر، در بازداری از این گناه کافی نیست، هر چند پس از اثبات شرعی، البته اجراء می‌شود که نقض غرض لازم نگردد. به هر حال اعتنایی



به عدم قبول دیگران نیست.

## اعدام و کرامت انسانی

359. به نظر حضرت‌تعالی، آیا حکم اعدام با کرامت انسانی مغایر است یا خیر؟

ج. این حکم، با اجتماع شرایط خودش از احکام الهی است، و هرگز مغایر با کرامت انسانی نیست، بلکه به مصلحت و منفعت جامعه انسانی است.

آنان که دائماً در اعتراض به مسلمین بوده و هستند، و از جنایات بی شمار ابرقدرت‌ها و بی‌رحمی و قساوت آنها و کشتارهای دسته‌جمعی زن و مرد و کودک و مریض و خواب و بیدار به صورت فجیع دم نمی‌زنند، و تمام تبلیغات آنها علیه اسلام است. اگر حدود اجرا نشود، باز هم اعتراضات دیگری می‌نمایند، و اگر به اعتراضات آن‌ها ترتیب اثر داده شود، هر روز یکی از احکام را مورد اعتراض قرار می‌دهند، و ممکن است بعدها به نماز و روزه اشکال کنند. بنابراین مسلمان‌ها باید استقلال خود را در همه زمینه‌ها حفظ کنند، و به نغمه‌های شوم بیگانگان اعتنا نکنند.

## حکم ارداد

360. در کشور ما هر فردی که از پدر و مادر مسلمان متولد شود در شناسنامه او مذهب مسلمان نوشته خواهد شد و در صورتی که شخص مذکور پس از تحقیق بخواهد به دین دیگری وارد شود مرتد خوانده شده و حکم اعدام بر او اجرا خواهد شد. آیا این قانون با عقل سازگار است؟

ج. دو مطلب باید از هم جدا شود: یکی این که هیچ کس بر اساس عقیده

ص: 386

باطنی اش، مجازات و اعدام نمی شود و دیگر آن که در نظام اسلامی، اعلام عدم اعتقاد به احکام اسلام جز از اهل ذمه مجاز نیست و خلاف تسلیم به اسلام و تسلیم به نظام است، مگر این که شخص از اهل ذمه باشد که در این صورت احکام خاص خود را دارد.

پس معنای آزادی عقیده این نیست که شخص، آزاد در بیان نتیجه آن نیز باشد. حتی اگر کسی اظهار کفر کند و در باطن مسلمان باشد به همان جرم اظهار کفر، مأخوذ می شود. به هر حال، هر چه علم و آگاهی و معرفت انسان بیشتر شود، زبان اعتراض و ایراد کوتاه تر، و حال خضوع و تسلیم او بیشتر می شود.

ص: 387



## اسلامیت دیگر ادیان

361. آیا ادیانی مثل زرتشت، یهودیت و مسیحیت همه از شاخهی اسلام می باشند و بر حق اند، یا همه شرایع قبل، با آمدن اسلام کنار رفتند؟

ج. ادیانی که قبل از دین مقدس اسلام بودند، همه از طرف خدای متعال و بر حق و به وسیله انبیاء ابلاغ شده است، لکن بعد از بعثت حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله دین حق همان اسلام است که آن حضرت ابلاغ فرمود، و ادیان دیگر از شاخهی اسلام نیستند، و بعد از رسول اکرم اسلام صلوات الله علیه و آله هر کسی بر دین قبل از اسلام (هر دینی که باشد) باقی بماند، گمراه است، چون در حقیقت، پیغمبر و دینی را که خداوند ابلاغ فرموده رد کرده که در حکم کفر است.

این سابقه نسبت به دین موسی و دین عیسی علیهما السلام؛ مسیحیت و یهودیت ثابت است، ولی نسبت به زرتشت، این سابقه حقانیت هم ثابت نیست که آیا بر اساس توحید بوده یا شرک (عقیده به یزدان و اهرمن)، و اصلاً تاریخ زرتشت نیز چنان که مورد اطمینان باشد روشن نیست.

362. بنده با مطالعات و تحقیقاتی که داشته‌ام، قصد تغییر دین و عدول به دین مسیحیت را دارم. بفرمایید

363. آیا تهدیدی از جانب دین اسلام برای من نمی‌باشد؟

ج. نخست از خداوند متعال، بازگشت شما را به دین مقدس اسلام؛ دین توحید و ایمان خالص به خدا، دین برابری و مساوات و الغاء اختلاف نژادی و امتیازات بسیار دیگر مسألت می‌نمایم. ان شاءالله تعالی با تجدید نظر و اندیشه درست و جهش موحدانه اعاده حیثیت نمایم.

این که نوشته‌اید بعد از مطالعات فراوان، تصمیم گرفته‌اید خدای نخواستگه به دین مسیحیت، یعنی مسیحیت تحریف شده فعلی روی بیاورید، سؤال این است که شما در مسیحیت از جهت اصل فکر و عقیده چه یافته‌اید، و حضرت عیسی مسیح را چه شخصی شناخته‌اید، و این که او پسر خدا باشد و مبدأ عالم سه اقنوم باشد؛ اب و ابن و روح القدس یا هر تعبیر دیگری بنمایید، چگونه معقول دانسته‌اید؟ آیا به شرك خالص، ایمان پیدا کرده که مبدأ عالم این اقنوم باشد، یا خود را موحد می‌دانید و مبدأ را یکتا و یگانه می‌دانید؟ اگر از شرك بیزارید، این سه اقنوم را چگونه و با چه عقلی، یکی می‌دانید؟ آیا خدا را مرکب می‌دانید؛ هم توحید و هم شرك؟

عقل بشر این را نمی‌پذیرد، و حتی بزرگان مسیحیت محرف هم نتوانسته‌اند معنی معقولی از آن بدهند. خلاصه، در اصل، شما مسأله شرك و توحید را چگونه با اعتقادی به سه اقنوم حل کرده‌اید، و از توحید اسلام و قرآن که حضرت محمد بن عبد الله صلوات الله علیه و آله آن را به خلوص و کامل‌ترین حقیقت بیان فرموده روی گردان شده‌اید؟ آن عقیده را چگونه بر این عقیده **إِلَهُ الْهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ (1)** برگزیده‌اید؟ عقیده‌ای که حتی مسیحیان کاوشگر، مثل دکتر گوستاولوبون فرانسوی، آن محقق معروف می‌گوید: عقیده توحید تاج افتخاری است که در بین ادیان بر سر دین اسلام نهاده شده است. (2)

ص: 390

1- 339. (1). بقره، آیه 163.

2- 340. (2). تمدن اسلام و عرب، صفحه 142 ..

چرا این عقیده را ترك می کنید و به آن عقیده ای که نمی شود و نمی توانند آن را به صورت عقل پسند عرضه کنند گرایش یافته اید؟

در بخش عقاید، مطالب و مقایسه های زیادی است که اعتبار دین اسلام و عقلانیت آن بر مثل مسیحیت کنونی آشکار است. شما چه کتابی را مطالعه کرده اید؟ آیا کتاب انیس الاعلام آن کشیش محقق مسیحی را- که بالاخره پس از يك عمر زحمت و تحقیق، اسلام را پذیرفت، و آن کتاب و آن همه تحقیقات را به عالم مسیحیت و اسلام تحویل داد- اسمش را اصلاً شنیده یا خوانده اید؟ آیا نمی شنوید که غیر معقول بودن اساس این مسیحیت فعلی موجب شده که در پرسش هایی که از مسیحیان کشورهای غربی می شود گاه هشتاد یا نود درصد و بیشتر، عدم اعتقاد خود را با التزام به رفتن کلیسا به دین مسیحیت ابراز می دارند؟

در بخش های دیگر هم، هر کجا مقایسه کنید، اسلام، دین ممتاز عالم است، و مسیحیت فعلی در کنار سایر ادیان، محکوم است.

به هر حال خواهش دارم شما این را روشن کنید که چه امتیازی در مسیحیت دیده و شناخته اید که آن را برتر از اسلام شناخته اید. منتظر جواب شما، و بلکه مژده بازگشت شما به دین توحید اسلام و برائت از مسیحیت شرك آلود می باشم.

### **پیدایش فرق در اسلام**

364. آیا در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم دو مذهب (شیعه و سنی) وجود داشت؟

ج. با ظهور دین اسلام و مبعوث شدن حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم، دین جهانی و همگانی از سوی خداوند متعال، دین اسلام اعلام شد. در قرآن می فرماید:

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ [341]

ص: 391

و اسلام کامل و خالص هم همان است که خود پیغمبر و اهل بیت آن حضرت و پیروان اهل بیت علیهم السلام یعنی شیعه به آن اعتقاد دارند؛ هم در اصول دین و هم در فروع دین. و چون بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله، مسیر رهبری و هدایت مردم و ولایت را که به حکم خدا با تأکید تمام علی علیه السلام برای آن منصوب شده بود گروهی تغییر دادند؛ به پیروان راستین پیغمبر صلی الله علیه و آله که بر هدایت همان اهل بیت و علی علیهم السلام و استمرار آن تا عصر حاضر و اعصار آینده باقی ماندند شیعه، یعنی پیرو علی عنوان شد و به آن گروه مستحدث، سنی گفته شد.

### تعامل اهل سنت و شیعه

365. در چند سال اخیر، برخی افراد تندرو در استان سیستان و بلوچستان، به پخش کتب تفرقه آمیز بین فریقین پرداخته اند، و حساسیت های مذهبی بین شیعه و سنت ایجاد نموده اند. نظر مبارك را در مورد این اعمال، و نیز لزوم وحدت بین شیعه و سنت بیان فرمایید؟

ج. در شرایط فوق و به طور کلی، طرفین و هر دو طائفه، باید مصلحت اسلام و مسلمین و جامعه ای را که هر دو طائفه عضو آن شمرده می شوند، حفظ نمایند، و از آنچه موجب ضعف و انکسار ملت اسلام می شود بپرهیزند، و به مضمون «وَهُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ»<sup>(1)</sup> عمل کنند، و از فتنه جوئی و آشوب سازی به شدت دوری جویند، و با هم، به مهر و محبت و الفت و تعاون رفتار کنند.

آنچه از مفاسدی که تذکر داده اید مشاهده می شود همه مربوط به فرقه وهابی است که عالم اسلام را ناامن کرده، و کشورهای متعددی را متزلزل و موجب

ص: 392

وهن مسلمانان و جلوه بدترین خشونت‌ها شده، و با عملیات انتحاری و فریب جوانان و دختران جاهل، آنها را به انفجارهای انتحاری بر می‌انگیزاند، وزن و مرد و کودکان بی‌گناه را قتل عام می‌نمایند.

سیستان و بلوچستان بر حسب تواریخ، يك نشان افتخار ولایت اهل بیت و وفا به خاندان رسالت، بر پیشانی دارد که در عالم اسلام آن زمان که تحت اختناق و ظلم و حبس و قتل عمال حکومت بنی‌امیه بودند، از منطقه دیگر شنیده نشده است.

سیستان، منطقه‌ای که در مقابل حکومت ایستاد و مقاومت کرد، و در نماز جمعه از جسارت و بی‌ادبی به امیرالمؤمنین علیه السلام امتناع نمودند، سیستان بود. این منطقه بود که سب امیرالمؤمنین علیه السلام را نپذیرفت، در حالی که بیشتر و اکثریت عالم اسلام- اگر چه در دل، آن بدعت را نمی‌پذیرفتند- ضعف ایمان و ترس از مرگ و حفظ مال و مقام، آنها را به سکوت قانع کرده بود.

### **کثرت اهل باطل**

366. با توجه به جمعیت زیاد اهل سنت نسبت به شیعه، آیا این کثرت جمعیت، دلیلی بر حقانیت آنها نیست؟

ج. این که تعداد شیعیان کمتر از دیگران است، علت آن با کمی دقت در تاریخ به خوبی روشن می‌شود.

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و روی کار آمدن دولت‌های جائر و منحرف و قرار گرفتن ظالمان بر مسند امور، و دشمنی و کینه‌ورزی با اهل بیت رسول خدا و پیروان ایشان و تبلیغ اسلام بدون امام معصوم، و در حجابی از جهل و نادانی قرار داشتن مردم، و شیعه را هدف آماج انواع تهمت‌ها قرار دادن، و نسل‌ها را بر این منوال تربیت کردن، انتظاری جز این که هست می‌توان داشت؟

بلکه بقای مکتب اهل بیت علیهم السلام تا به امروز به این شفافیت و روشنی- که



خود محصول تلاش ها و جانفشانی دانشمندان بزرگی است که با زبان و قلم و بذل جان، درخت استوار دین مبین اسلام را به دور از تحریف ها و خرافه ها در مکتب وحی آبیاری نموده اند و حمایت و عنایت خاصه ولی الله الاعظم ارواحنا له الفدا- خود از معجزات و خوارق عادات محسوب می شود. و این سنت الهی در طول تاریخ بشر است که همواره ستمگران در زمان سلطه چنین کرده اند، و خدای متعال دین خود را همچنان باقی نگهداشته است، و اکثر مردم، تابع شرایط محیط و مایل به مرام حکام و زورگویان بوده و هستند، به قول شاعر:

ص: 394

گفتم به فلک: چه رذل پرور شده ای؟ خندید که «النَّاسُ عَلَى دِينِ مَلُوكٍ»

و بالاتر از همه، قرآن کریم می فرماید:

وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّ لُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ [343] به هر حال، کثرت جمعیت و دست برداشتن از مسلک و مرام، دلیل حقانیت نیست.

در خاتمه برای مطالعه بیشتر در این زمینه، می توانید به کتاب هایی که مرحوم علامه مجلسی در این باره نوشته اند مراجعه نمایید.

### تحقیق درباره دیگر ادیان

367. آیا تحقیق و مطالعه اعتقادات ادیان دیگر برای اطلاع از آنها برای يك مسلمان جایز است؟

ج. برای يك مسلمان، تحقیق در ادیان دیگر و مطالعه کتب آنها در صورتی جایز و مفید است که اطلاع کامل از اصول و فروع مذهب شیعه داشته باشد، زیرا در این صورت قطعاً گمراهی آنان را درک می کند، و در غیر این صورت خوف تأثیرپذیری و گمراهی وجود دارد.

ص: 395

بنابراین باید ابتدا تحقیقات خود را منحصر به مطالعه کتب شیعه، مانند ترجمه المراجعات و کفایة الموحدين و کتب مجلسی علیه الرحمة و دیگر کتب اعتقادی معتبر نماید.

### شریعت سمحه سهله

368. برخی در تفسیر سهولت دین اسلام، مثال هایی مانند تحریم روزه در هنگام عذر را بیان می کنند. سؤالی که پیش آید این است که شرایع قبلی مثل مسیحیت و یهودیت اصلاً اعمالی مثل نماز، حج، خمس، زکات و ... را نداشتند که اینگونه احکام اسلامی نسبت به آنها آسان تر باشد. به نظر حضرتعالی تفسیر صحیح سمحه و سهله بودن دین مبین اسلام چیست؟

ج. منظور از این که اسلام دین آسانی است، تنها مقایسه آن با دین مسیحیت و یهودیت و غیر اینها نیست تا گفته شود در آن دین ها، زکات و غیره وجود نداشته، با این که در اسلام این تکالیف وجود دارد؛ بلکه مراد این است که احکام اسلام فی حدّ نفسه برای هرکس مقدر و آسان است و تکلیف شاقی نیست، چنان که می بینیم متدینین در هر عصری به راحتی انجام می دهند، علاوه بر این که در ادیان گذشته هم حج و زکات و نماز و روزه بوده است و نیز در آن ادیان، تضییقاتی وجود داشته که آنها را به مشقت می انداخته که در دین اسلام وجود ندارد، و آن تضییقات در روایات ذکر شده و در تفاسیر موجود است.

سماحت و سهولت نسبت به تعالیم اسلام و تعالیم ادیان دیگر ملاحظه می شود. به طور موردی، در اسلام، مسأله توبه و اعاده حیثیت در کمال آسانی فراهم می شود، و بنده با ندامت، به خدا بازگشت می کند و حبیب خدا می شود، در حالی که در گذشته در شرایط توبه و دستور آن، کشت و کشتار یکدیگر مقرر شده بود

که خودشان، خودشان را بکشند. در این مورد، می‌توانید به تفسیر آیه شریفه آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ  
مَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ [344] مراجعه کنید.

## تصوف و عرفان

### نسبت تصوف به برخی علمای شیعه

369. بعضی از مروّجان تصوّف در ضمن سخنرانی‌های خود مطالبی به شرح ذیل بیان می‌نمایند:

1. سید بن طاووس در کتب تراجم جزو صوفیه یا متهمین به تصوف شناخته می‌شود. دفاع‌هایی که مرحوم سید از عقاید صوفیه کرده‌اند، سبب شده است که سید را به عنوان يك شخصیت صوفی در کتب تراجم معرفی کنند.
2. بزرگترین شخصیت در قرن هشتم، علامه حلی است. وی مطلقاً در برابر صوفیه جبهه‌گیری نمی‌کند، علاوه با صوفیه همکاری هم می‌نماید.
3. شهید ثانی در منیة المرید می‌گوید: اگر خواستی باطن قرآن را بفهمی، به سراغ کتاب تأویلات ملاعبدالرزاق کاشانی برو... که این کتاب آن قدر شبیه آرای محی الدین است که به اسم تفسیر محی الدین اشتبهاً چاپ شده است.
4. شیخ بهایی که تصوّفش اظهر من الشمس است و احتیاج به توضیح ندارد.

ص: 397

5. میرلوحی در کتاب هایش می گوید: گول نخورید که مجلسی ثانی با تصوف مخالف است. او هم مثل پدرش صوفی است و فعلاً برای این که زمانه اقتضا نمی کند، تظاهر به مخالفت با تصوف می کند.

بفرمایید آیا سیره و منش این بزرگان منطبق بر تصوف می باشد یا این نسبت ها افترا است؟

ج. تعجب است که با وجود تصریحات علما و فقهای بزرگ و محدثان عالیقدر بر بطلان و فساد فرق صوفیه، و با وجود دلالت اخبار معتبر بر تحذیر از گرایش به آنها، شخصی بخواهد با این اکاذیب برای صوفیه تأیید بسازد.

از همه اینها عجیب تر، نسبت تصریح به صحّت تصوّف علمایی، مانند علامه مجلسی دوم علیه الرحمة است، که باید گفت: يك تهمت و اهانت به شخصی است که یکی از رشته های مهم مجاهدات علمی و دینی او، برخورد با تصوّف و هدایت مردم و شیعیان به تشیع خالص - که منزّه و پیراسته از تصوّف می باشد- بود.

این «مجلسی» بود که بازار تصوّف را که به واسطه بعضی عوامل، رواج و رونقی یافته بود به کساد کشاند، و در اثر افشاگری هایش، خانقاه های بسیاری که حتی در شهر اصفهان بود تعطیل و بسته شد، و همان دوره، تشیع راستین عصر ائمه علیهم السلام را نوسازی و تجدید نمود؛ و اگر «زین العابدین شیروانی»، صاحب «ریاض الساحة و بستان السياحة» که خود از صوفیان مشهور و سفرپیشه بوده، این تهمت را به او زده باشد بعید نیست، و هر کس مختصری از حال مجلسی دوم مطلع باشد، و کتاب هایش را خوانده باشد، می داند که در بساط این مرد بزرگ و مؤلف موسوعه «بحار الانوار» و کتب ارزنده دیگر، ذره ای که وجود نداشته و از آن منزّه و مبرا بوده است، گرایش به تصوّف می باشد. به هر حال در بطلان این نسبت که به فقهای عظام و علمای والا مقام مذکور در سؤال داده شده است، شکی نیست.

شما اگر بخواهید تا حدی از حالات این فرقه مطلع شوید به کتاب هایی، مثل (از کوی صوفیان تا حضور عارفان؛ سید تقی واحدی صالح علیشاه) و (صوفی و عارف چه می گوید) و (خیراتیه) و (فضایح الصوفیه) و (جستجو در عرفان اسلامی و عرفان تصوف) و کتاب های کیوان قزوینی مراجعه نمایید تا روشن شود که هیچ گاه امثال سیدبن طاووس و شهید ثانی و ... طبق این مسلک های انحرافی رفتار نکرده اند.

## انحراف مشایخ عرفان و تصوف

370. تمجید از افرادی مانند مولوی، ابن عربی، بایزید بسطامی و ... که از بزرگان عرفان محسوب می شوند چه حکمی دارد؟

ج. این افراد که به اصطلاح عرفا نامیده می شوند، اکثریت دارای انحرافات فکری و عقیدتی و روش های خرافی می باشند، و گفتارها و سخنانی دارند که با نصوص قرآن مجید و احادیث شریفه مخالفت دارد.

اگر هم برخی، آنها را از عقائد فاسده تبرئه نمایند، برای شخص مسلمان، آراء و عقائدشان حجّت نیست، و قدر مسلم این است که این افراد و آرائشان در طول چهارده قرن در محیط مذهب و تشیع هیچ گاه مرجع و ملجأ نبوده است، و در همه ادوار و اعصار، رهبران عقیدتی شیعه، افرادی، مثل ابن بابویه پدر صدوق و خود صدوق و شیخ مفیدها و شیخ طوسی ها و علامه حلّی ها و مجلسی ها و صدّها و هزارها علما از این قبیل بوده اند که در ارائه مرزهای بین کفر و اسلام، همواره کلامشان قطعی و قاطع بوده است؛ اکنون هم، راه و صراط مستقیم همان راه آنها است.

مع ذلك برای مزید شناسایی حال این افراد می توانید به کتاب هایی، مثل

خیراتی، و فضائح الصوفیة و نقدی بر مثنوی، و حدیقة الشیعة، و عرفان و تصوف، و جستجو در عرفان اسلامی رجوع نمایند.

## شخصیت معروف کرخی

371. عده‌ی که خود را فقرا می‌نامند، معروف کرخی را از مقربان حضرت رضا علیه السلام و دربان یاران سرّ آن حضرت می‌دانند، و او را از مشایخ خود می‌دانند. نظر حضرت‌عالی نسبت به معروف کرخی چیست؟

ج. اسناد و رجال مذهب و روایات معتبر، همان‌هایی‌اند که در کتب رجال، مثل رجال نجاشی، کشی و جامع الرواة ذکر شده‌اند که از معروف کرخی، اسمی در آنها نیست، و خواص اصحاب حضرت رضا علیه السلام همه، در بین علماء رجال و تراجم مشهور و معروف‌اند، و از آن حضرت، اخذ علم و روایت نمودند، مثلاً محمد بن اسماعیل بن بزیع - که از اجله اصحاب آن حضرت است - بیش از دو‌یست روایت از آن حضرت نقل نموده است که همه، اکنون باقی و مورد استفاده و منبع استخراج علوم و معارف اسلامی است؛ یا مثل احمد بن محمد بن ابی نصر یکی دیگر از اصحاب و خواص و اجلاء و نزدیکان به آن حضرت است که بیش از هزار حدیث از ایشان روایت نموده و در اسناد همه این احادیث، نام ایشان مذکور و شناخته شده است، و دیگران و دیگران.

این معروف کرخی کیست که به تعبیر شما از مقربان و مربّای وجود حضرت رضا علیه السلام و بلکه دربان بوده و حتی يك روایت از او نقل نشده است؟! حیف است که شخص با وجود این همه هدایت‌های روشن و راه مستقیم اهل بیت علیهم السلام - که به وسیله مقربان و اصحاب آن حضرت دنیا را پُر کرده است - به

این گفته اعتنا نماید، و در دین خود، به این اشخاص مجهول الهویه اعتماد کند.

## صفی علیشاه

372. نظر حضرت تعالی پیرامون شخصیت و آراء و تفسیر قرآنی «صفی علیشاه» چیست؟

ج. عقائد و افکار شخص مزبور، و نیز آنچه به عنوان تفسیر قرآن نگاشته، خالی از مطالب انحرافی و مشتبه نیست. از این رو برای کسی که طالب تفسیر و مطالب عالی قرآنی است، نه تنها نمی تواند روشنگر باشد، بلکه مضرّ هم است.

برای فهم قرآن لازم است به تفاسیر مورد اعتماد، خصوصاً آنچه که مشتمل بر بیانات راستین ائمه اطهار علیهم السلام و علوم صادره از آن بزرگواران است مراجعه گردد.

## بکتاشیه

373. نظر علمای اسلام را پیرامون طریقت امامیه بکتاشیه بیان فرمایید؟

ج. فرقه بکتاشیه، اگر هم به عنوان عام از فرق مسلمین شمرده شوند، عقائدشان اسلامی خالص و مأخوذ از هدایت های اهل بیت و ائمه اثنی عشر علیهم السلام نیست، و از فرق صوفیه شمرده شده اند، و چنان که ارباب تراجم گفته اند، طریقت آنها متضمن عناصر غیر اسلامی است؛ و در عین حال که معترف به ائمه اثنی عشر علیهم السلام می باشند، و بالخصوص از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تجلیل و تعظیم می نمایند، و از دیگران برائت می جویند، به غلو نیز متهم می باشند.

به هر حال، اگر جمعی و طایفه ای از آنها باشند که عقاید پاک و خالص از شرك و غلو را داشته باشند، فرقه خاصی نیستند، و مثل میلیون ها شیعه ایران و عراق و لبنان و نقاط دیگر، خط و راه و عقاید و برنامه های عقیدتی و اخلاقی و

ص: 401



عبادی و عملی آنها و مصادر و کتب آنها، معلوم و مشهور است.

بنابر این مثل همه شیعه اهل بیت علیهم السلام مسلمان خالص و موحدند، و فرقه خاص و دارای شعائر و برنامه‌ی خاص و جدای از سایر شیعیان نیستند که کسی به خصوص آنها بپیوندد، و عضو آنها باشد؛ و اگر برنامه‌ی خاص و عقاید جدا و نقاط افتراقی با شیعیان دارند، در آن نقاط افتراق؛ چه غلو باشد و چه در سایر عقاید و چه در برنامه‌ی عبادی و عملی، عضویت در طریقت آنها، باطل و انحراف است، و معرض عقاید باطله است.

### ذهبیه احمدیه

374. نظر حضرتعالی در رابطه با طریقه صوفیه ذهبیه احمدیه چیست؟

ج. روش گروه مذکور، بر خلاف روش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام است، و این روش، انحراف از طریقه متشرعه- که متلقّاه از ائمه هدی علیهم السلام است و موجب اضلال می باشد- است.

### نور علی الهی

375. برخی از اعتقادات افرادی که خود را نور علی الهی می نامند، عبارتند از:

1. روح انسان پس از مرگ مجدداً در جسم افراد دیگری حلول می کند، تا چندین مرحله تا انسان بتواند به کمال برسد.

2. همین شخص می گوید: حضرت علی به من می فرمود دین تو دین ابداعی است، ولی نیک ابداعی است.

3. حتی به آفتاب پرست و بت پرست نمی توان ایرادی

ص: 402

گرفت، چرا که هرکدام به جای خود صحیح بودند و کافری وجود ندارد.

نظر حضرت‌تعالی در خصوص معتقدین به این عقاید چیست؟

ج. عقایدی که از فرقه مذکوره ذکر کرده‌اید، از طریق حقه شیعه اثنی عشر، منحرف و شرکت در مجالس آنها و تبلیغ مرامشان حرام است.

باید مردم متدین را نسبت به انحراف این فرقه ضاله و سایر فرقه‌های منحرف، آگاه، و با بیان صحیح و استدلال متین، حق را برای آنها روشن ساخت. البته نسبت به مبلغان و مروجان این گروه‌ها، حاکم شرع جامع شرایط می‌تواند حسب مورد تعزیر نماید.

## دیگر فرق

### وهابیت

376. درباره پیدایش و انحرافات فرقه ضاله وهابیت، نظر خود را بیان فرمایید؟

ج. راجع به این فرقه و تاریخ پیدایش آنها و صدمات و خساراتی که به اسلام و مسلمین و مورث دینی و فرهنگی و آثار جلیله تاریخی وارد نموده‌اند، و هم‌چنین در افشاء انحرافات و عقاید خاصی که دارند و موجب انشعاب و تفرقه بین مسلمین شده‌اند، و عملیات تروریستی آنها که بیش از صدها هزار مسلمان را به قتل رسانده و بر آن استمرار و اصرار دارند، و بلاد اسلام را ناامن نموده، هر چه بنویسیم توضیح واضح است؛ علماء و محققان مسلمین، صدها کتاب در رد آنها نوشته‌اند. خداوند مسلمانان را از شرور و فتنه‌های آنها نجات بخشد.

ص: 403

377. آیا فرقه بهائیت از فرق ضاله می باشد؟ تبلیغ و ترویج آنها چه حکمی دارد؟

ج. فرقه بهائیت، دینی ندارند، و ساخته بیگانگان و ضالّ و مضلّ هستند، و کافر و نجس می باشند. انجام هر معامله و داد و ستدی که موجب تقویت اقتصادی آنها و خروج کار از دست مسلمین شود، حرام است، و تبلیغ آنها فساد، و عمل بر ضد مصالح مسلمین و مملکت و امنیت است.

کتاب های بسیاری هم در تاریخ پیدایش این فرقه منحرف و گمراه تا حال نوشته شده، و حتی اشخاصی که در ردیف مبلغان درجه یک آنها بوده اند یا از خواص حسینعلی بها و عباس افندی و شوقی بوده اند و سپس برگشته اند، ردّ بر او نوشته اند، مثل کتاب ساخته های بهائیت در صحنه دین و سیاست یا خاطرات صبحی مهتدی و کشف الحیل.

امروز بطلان این طائفه و وابستگی آنها را به استعمار اول، استعمار روس و بعد استعمار انگلیس، و سپس استعمار آمریکا و ربط آنها با صهیونیسم بر هر کسی که فی الجمله در این مسائل وارد باشد پوشیده نیست، و این عباس افندی بوده که به پاس خدماتش به انگلیس و صهیونیسم و کمک به ایجاد رژیم غاصب اسرائیل، مورد جاززه قرار گرفت، و لقب سری از انگلستان دریافت کرد.

در هر صورت، مجالست و معاشرت با آنها بدون قصد ارشاد، و نیز برقرار کردن روابط ازدواج با آنها خطرناک است.

### اسماعیلیه

378. نظر شما درباره فرقه اسماعیلیه- که با حمایت آمریکا و انگلیس و پشتیبانی گسترده وهابیت،

379.

ص: 404

فعالیت تبلیغی گسترده‌ی را دارد- چیست؟

ج. اتباع آغاخان و فرقه اسماعیلیه، از دین مبین اسلام منحرفند، و همکاری با آنها جایز نیست، و لازم است از این گونه برنامه و مداخلات آنها جلوگیری شود.

## اخباریون

380. آیا اخباری‌ها، جزو فرق منحرف از مکتب اهل بیت علیهم السلام محسوب می‌شوند؟

ج. بعضی از اخباریون از شیعه، دارای مکتب خاصی در جمع روایات و برخی اصول دیگری داشته‌اند، و عده‌ای از آنها، صاحب تألیفات بسیار ارزنده‌ای نیز بوده‌اند، ولی ربطی به برخی فرق منحرفه که خود را به اخباریون منسوب می‌کنند ندارند. در این خصوص باید به کتاب‌هایی، مانند تألیفات مرحوم وحید بهبهانی و شیخ کاشف الغطاء رجوع نمایید تا به طور کامل، این گروه را بشناسید.

## اهل حق

381. تازگی به اهل حق پیوسته‌ام. نظر مبارك حضرت‌تعالی به عنوان عالم شریعت را درباره فرقه مذکوره بیان فرمایید؟

ج. اگر این فرقه، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را خدا بدانند، یا منکر ضروری دین، مانند نماز و روزه و مانند اینها شوند کافرند، و اگر آن بزرگوار را خدا ندانند و منکر ضروری دین هم نشوند، چون انحرافات عقیدتی و اخلاقی و عملی بسیاری دارند، لازم است مؤمنین و مؤمنات از معاشرت و اختلاط با آنها اجتناب نمایند.

بلی، افرادی از آنها که قائل به شهادتین باشند، و اقرار به عقائد باطله و انکار ضروریات دین از آنها ثابت نیست، مال و جان و عرضشان محترم است.

ص: 405

382. آیا مکتب شیخیه از مکاتب انحرافی است، و دارای عقاید باطل می باشد؟

ج. فرقه مذکوره در عقائد خود انحرافات دارند؛ ترویج و تقویت آنها و حضور در جلسات و برنامه های آنها اگر چه به عنوان ولایی و مذهبی باشد، جایز نیست.

مؤمنان باید با شناخت کامل از عقائد حقّه شیعه اثنا عشری دفاع نموده، و خودشان را از شر مکائد شیطانی و دشمنان محافظت نمایند. می توانید برای آگاهی بیشتر از انحرافات آنها، کتاب هایی در رد آنها نوشته شده که از جمله آن کتاب علمی (البعث و النشور) می باشد.

ص: 406



383. آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام، همسرانشان به ویژه حضرت خدیجه و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام را در غزوات جهت کمک به زخمی ها شرکت دادند؟

ج. چنین چیزی به نظر نرسیده است.

### عایشه

384. به نظر حضرتعالی به عنوان محقق تاریخ اسلام، آیا عایشه دچار گناه کبیره زنا شده است؟

ج. طرح این سؤال صحیح نیست، و همسران حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مثل این معصیت بری هستند. عایشه در موضع گیری های سیاسی و معارضه با امیرالمؤمنین علیه السلام و برپاشدن جنگ جمل، و آغاز آن فتنه ها در اسلام و خون هایی که ریخته شد، مسئولیت بسیار بسیار سنگینی دارد، و با امر صریح قرآنی وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ [345] مخالفت کرد.

### مقداد

385. آیا مقداد، شیعه و از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است؟

ج. مقداد بن اسود، شیعه خالص، و از اصحاب خاص حضرت رسول اکرم

صلی الله علیه و آله و بر حسب بعض روایات، در درجه هشتم ایمان بوده است [346].

386. مقام و منزلت بلال حبشی علیه الرحمة نزد شیعه در چه درجه ای است؟

ج. در کتاب شریف منتهی الآمال در احوال حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره بلال چنین آمده است: «بلال بن رباح مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم، ... از سابقین در اسلام است، و در بدر و اُحد و خندق و سایر مَشاهد با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم بوده، و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود: خدا رحمت کند بلال را که ما اهل بیت را دوست می داشت و او بنده صالح بود و گفت اذان نمی گویم برای احدی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم ...»

### ابوذر و هجرت پیامبر از مکه

387. برخی نقل می کنند که ابوذر، پیامبر را از مکه فراری می دهد. ایشان در يك کیسه قرار می گیرند و ابوذر حضرت را به این طریق از مکه خارج می کند. آیا این موضوع از نظر تاریخی حقیقت دارد؟

ج. جریان فوق حقیقت ندارد. نحوه هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه در کتاب های معتبر تاریخی نوشته شده است می توانید رجوع نمایید.

### کنیه ها و القاب برخی دشمنان پیامبر

388. آیا اسامی ابوسفیان و ابوجهل و مروان حمار نام اصلی این افراد بوده است یا بعدها، مردم بر روی آنها این نام ها را نهاده اند؟

ج. ابوسفیان و ابوجهل را در اصطلاح، کنیه می گویند. نام ابوسفیان اگر مقصود



ابوسفیان پدر معاویه باشد، صخر است، و نام ابوجهل، عمرو بن هشام بوده است، و چون در جاهلیت، کنیه اش ابوالحکم بوده، به مناسبت جهالت های بزرگی که از او صادر شده، مخصوصاً معارضه با اسلام به ابوجهل معروف شد؛ و راجع به مروان حمار، علت لقب او را دو گونه گفته اند که یکی از آنها از باب تسمیه الشیء باسم ضده است، و گونه دوم اشاره به نادانی است.

## معاویه و کتابت وحی

389. آیا معاویه لعنه الله از کاتبان وحی بوده است؟

ج. این نسبت صحیح نیست، و معاویه هرگز کاتب وحی نبوده است.

## شورش علیه عثمان

390. از مسلمات تاریخی، مشارکت برخی یاران حضرت علی علیه السلام، مانند مالک اشتر در شورش علیه عثمان بود که منجر به قتل خلیفه گردید.

آیا وجود چنین افرادی، بر موافقت آن حضرت در به قتل رساندن عثمان دلالت دارد؟

ج. بررسی تمام تفصیل و علل شورش علیه عثمان و اظهار نظر، محتاج به شرح و بسط طولانی است. اجمالاً بیان می شود که منشأ آن سوء سلوک و رفتار عثمان و داشتن اطرافیان بسیار بد سابقه ای بود که هرگز به مصالح اسلام و مسلمین و حفظ ظواهر مقید نبودند، و حکومت عثمان را وسیله نیل خود به مقاصد مادی و ریاست و مال و جاه و اعمال شهوانی خود می دانستند.

همه جا بدترین افراد بر مردم حکومت می کردند، و حقوق مردم محروم پایمال هوا و هوس آنها بود.

بر اثر ادامه این اوضاع، رجال و بزرگان مسلمانان حسب الوظیفه زبان به اعتراض گشوده، و همه، ترك این روش و طرد این اطرافیان خائن و ظالم را از

ص: 410

او می خواستند، و نمی خواستند که با استمرار این وضع، غائله و فتنه ای بین مسلمانان پیش بیاید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز از خیرخواهی و مصلحت اندیشی درباره او و امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی نمی فرمودند. مکرر با نصایح آن حضرت و وعده هایی که عثمان می داد، آتش فتنه و اعتراض خاموش شد، ولی اصرار او بر حمایت از اعمال سوء و خشونت و زور و تهدید و توطئه، زبان اعتراض مردم را باز می کرد، و آتش فتنه را روشن می نمود. در این اعتراض، همه خود را محق می دانستند، و وظیفه و تکلیف شرعی خود می شمردند که با آن وضع بسیار ناهنجار معارضه نمایند، و خواه ناخواه کنار رفتن عثمان را در شرایطی که آن اطرافیان هم چنان بر نوامیس اسلام و مسلمین مسلط بودند خواستار بودند.

این موضع گیری برای آنها تکلیف بود که هر مسلمانی آن را تکلیف می دانست، و نیاز به کسب دستور از حضرت مولا علی علیه السلام نبود، و خلاصه اعتراض و تقاضای آنها مقبول نمی شد، و فتنه راه خود را باز می کرد و مسلمانان، اسلام را با روی کار بودن عثمان در خطر می دیدند، و لجاجت عثمان و بازنگشتن او به راه، شاید بعضی را به این نظر رساند که باید با از میان بردن خود او- که فساد را در عالم اسلام پی ریزی می کند- دفع خطر از اسلام نمایند. این افراد همه در نظر خویش مجتهد بوده و به صواب بودن کاری که کردند صد در صد اطمینان داشتند. حفظ اسلام را از مهلکه می خواستند، و در جریان امر و موضع های نامشروعی که عثمان اتخاذ می کرد اطمینان آنها به وجوب دفع او بیشتر می شد، و مسأله را طوری واضح می دانستند که حاجت به پرسش از آقا امیر المؤمنین علیه السلام نداشت.

آنها می دیدند که سعی و تلاش حضرت و خیرخواهی ایشان در عثمان اثری نمی کند. امیر المؤمنین علیه السلام اگر با آنها که قتله عثمان بودند همراهی نمی کرد،

به ابعاد این فتنه توجه داشت، و اگر آنها را نهی از قیام و شورش نمی کرد، برای این بود که آنها بر حسب ظواهر احکام شرعی محق بودند که دفع ظلم از خود نمایند، و با فساد حکومت مقابله نمایند.

خلاصه، امام علیه السلام جز این که همان گونه که عمل کرد عمل نماید، شرعاً و عرفاً وظیفه ای نداشت؛ نه به آنها که در قتل عثمان اقدام کردند پیوست، و نه با وضع عثمان و اصراری که بر روش خود داشت می توانست بیشتر از آنچه کرد از او دفاع نماید.

به هر حال هر کس محقق در تاریخ باشد، نمی تواند در آن شورش و فتنه حتی مباشرین قتل عثمان را محکوم و سرزنش نماید. برنامه ای که او پیاده می کرد، و برخوردهایی که با معترضان داشت که حتی قصد قلع و قمع و قتل آنها را داشت، طبعاً نتیجه ای جز آنچه پیش آمد نداشت.

### **دامادی حضرت قاسم علیه السلام**

391. آیا ماجرای دامادی حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام در واقعه عاشورا اعتبار تاریخی دارد؟

ج. این موضوع گر چه در بعض کتب نقل شده، ولی صحت آن معلوم نیست؛ و اولی و احوط، ترك نقل آن در مجالس است. باید در مجالس مذهبی، از مطالب معتبره و مقاتل دارای اعتبار، مانند نفس المهموم استفاده کرد.

### **رقیه، دختر امام حسین علیه السلام**

392. آیا امام حسین علیه السلام فرزندی با نام رقیه داشتند؟

ج. بلی، طبق نقل بعض کتب مقاتل و تاریخ، آن حضرت چنین فرزندی داشته اند که مرقد مطهر ایشان در شام است. علاوه بر شهرت این موضوع، به طور کلی مشاهد و مقامات مشرفه از جهت انتساب به اهل بیت علیهم السلام مورد

تجلیل و احترام است. شهرت مثل این بارگاه مقدسه نیز مخصوصاً با توجه به قرائن معتبر مورد انکار نیست.

## مختار ثقفی

393. نظر حضرت تعالی درباره شخصیت مختار ثقفی چیست؟

ج. در خصوص شناخت مختار بن ابی عبیده ثقفی بهتر است به کتب تراجم و رجال، مثل جامع الرواة و رجال العلامة الحلی رجوع نماید. به طور اجمال بدانید که موضع گیری او به عنوان خون خواهی حضرت سید الشهداء علیه السلام، و انتقام از قتله آن حضرت، و قتل مثل ابن زیاد، موضعی بسیار مهم و تحسین برانگیز، و موجب خوشحالی و سرور همه دوستان اهل بیت علیهم السلام است.

ص: 413



راجع به سحر و جادو و چشم و نظر بلکه هیپنوتیزم، آنچه که مهم است این که انسان در مسیر حوادث تلخ و شیرین زندگی نباید به حساب سحر یا نظر یا به اصطلاح، علوم غریبه و بر اساس این تفکرات، سعی در کار و اقدامات خود را متوقف سازد. نباید نشاط لازم در انجام کار و تلاش و کوشش و صنعت و فلاح و کسب مقاصد و امید به نیل مطالب در شخص ضعیف شود.

باید بداند که جریان امور، به اسباب است، و توکل و اعتماد و امید به خدا، انسان را از کار و عمل باز نایستاند، و شخص متوکل و مؤمن به خدا، سحر و چشم نظر را چیزی فرض نمی کند که بتواند او را از نیل به مقاصد منع کند.

قوت ایمان و عقیده او به مراتب و باز هم به مراتب، بیشتر از این عنوان ها است.

دل بستن به این اسم ها، اشخاص را از مسیر عادی نیل به مقاصد باز می دارد، و به گونه ای که برای نیل به هر مطلب و مقصدی که با اسباب خاص خود به آسانی فراهم می شود، به این وسائل - که هرگز وسیله نیستند - رو می آورند، و در زندگی، ناکام و زیان کار می شوند، و گاه مبتلا به بیماری های روانی بسیار خطرناک و افکار مالیخولیایی می گردند.

باید این اشخاص هر کجا با عدم موفقیت روبرو شدند، جهت و اسباب عادی و طبیعی آن را بجویند و مانع را برطرف کنند، و خلاصه این که اشخاصی که با این وسایل می خواهند کسب موفقیت کنند یا مانع عدم توفیق را برطرف کنند، هرگز موفق نمی شوند.

خدا به انسان، توان و قدرت بخشیده، و عقل و فهم عطا کرده است تا خودش در مسیر مستقیم حرکت کند، و علل بعضی از حوادث نامطلوب را جستجو کند.

این افکار تشبث به ساحر و جادوگر، اگر بر کسی مسلط باشد باید خود را به نقص متهم کند، البته عوامل غیبی، مثل دعا و صدقه در موفقیت و یا دفع بلا اثر می گذارد، ولی این عوامل غیبی، عوامل ظاهری را تأیید می نماید.

خلاصه، همان طور که در بیماری ها به رمال و جادوگر و ساحر رجوع نمی کنیم و نزد پزشک حاذق می رویم، در سایر امور نیز باید اسباب ظاهر و موانع ظاهری را شناسایی کرد.

روزی، با زحمت، با عمل و تلاش، با کشاورزی، با استخراج برکات زمینی و آسمانی، با پرورش مردم و با استفاده از دریا و معادن به دست می آید، و خداوند عطا می کند و هو الرزاق العليم.

## تعبیر خواب

394. آیا کتب تعبیر خواب، مانند کتاب ابن سیرین معتبر است؟

ج. به طور کلی، تعبیر خواب اگر از جانب غیر معصوم باشد، اعتبار شرعی ندارد.

## هیپنوتیزم

395. نظر شارع مقدس در مورد فراگیری هیپنوتیزم را بیان فرمایید؟

ج. جواز یادگرفتن آن، محل اشکال است، و اشتغال به این امور، موجب تلف شدن وقت و بازماندن از سیر و ترقی و نیل به کمالات حقیقی است.

ص: 416

396. آیا با یادگرفتن علم پیشگویی، می توان آینده را پیش بینی کرد؟

ج. تعلیم این گونه علوم برای اکثر اشخاص، لزوم و ضرورت ندارد، بلکه بعض آنها شرعاً جایز نیست و موجب اتلاف عمر می شود. آینده جهان از گذشته جهان پیش بینی می شود، و با نظر عبرت در گذشته و حال، آینده را می توان دید.

### دعانویسی جهت رفع اختلاف زوجین

397. آیا نوشتن دعا و مراجعه به دعانویس جهت رفع اختلاف بین زوجین جایز است؟

ج. اگر از ادعیه وارده از معصومین علیهم السلام باشد، نوشتن آن اشکالی ندارد، و برای این امر می توانید به متن و حواشی مفاتیح الجنان مرحوم محدث قمی اعلی الله مقامه مراجعه فرمایید.

لازم به ذکر است که خواندن دعاها، علت تاّمه برای وقوع خواسته انسان نیست، ولی وظیفه، دعا کردن و خواستن است. البته با رعایت اصول اخلاقی و احترام متقابل به یکدیگر و لجبازی نکردن، اختلاف برطرف می شود، و زوجین باید بدانند هر کدام برای خدا از حق خود بگذرد و به دیگری حق را بدهد، ثواب زیادی دارد.

### سحر و جادو

398. آیا سحر و جادو واقعیت دارد؟ و در صورت واقعیت، طریق بطلان آن چیست؟

ج. سحر و جادو حقیقت دارد، و آن را می توان با دعا یا سحر باطل کرد. ساحری و جادوگری حقیقی در عصر حاضر، بسیار نادر است. می توانید حرزهای



حضرات معصومین علیهم السلام که در کتاب مفاتیح الجنان موجود است را با طهارت بنویسید و همراه خود نگاه دارید.

معارف دین؛ ج 3؛ ص 445

م این است که در زندگی خود به خداوند متعال توکل کنید، و کارهای خود را به خدا واگذار کنید، و **أَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (1)** بگویید، و به معنای آرامش آفرین و حرکت بخش آن توجه کنید؛ و به حضرات معصومین علیهم السلام به ویژه حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه متوسل باشید.

### چشم زخم

399. بفرمایید آیا چشم زخم واقعیت دارد؟ و برای رفع آن چه کاری باید انجام داد؟

ج. چشم زخم وجود دارد، لکن تشخیص موارد آن بسیار مشکل است، و نمی توان هر حادثه ناگواری را معلول چشم زخم به حساب آورد. شما با دادن صدقه، آفات و بلاها را از خود و اطرافیان، دور سازید، و به خدا توکل کنید، و اعتنا به این احتمالات ننمایید.

### ارتباط با ارواح

400. نظر اسلام در مورد احضار ارواح چیست؟

ج. احضار ارواح امکان دارد، لکن شرعاً حرام است، بلکه آنچه برای يك مسلمان لازم است، یادگیری احکام و وظایف اسلامی و تکمیل معارف دینی و تحصیل کمال دنیوی و اخروی است.

ص: 418

401. آیا کسانی که قدرت بر احضار و تسخیر جن دارند صاحب کرامت و فضیلت محسوب می شوند؟

ج. این عمل، فضیلت و کرامت که نیست، بلکه بنا بر احتیاط، جایز هم نمی باشد.

## راه امان از جن

402. برای امان از اذیت و آزار جن چه عملی باید انجام داد؟

ج. برای امان از جن، اگر چه حرزها و دعاهایی رسیده است که در مثل حاشیه مفاتیح الجنان، مخصوصاً آیه الكرسي و معوذتین نقل شده است، و مخصوصاً قرائت قرآن را مؤثر دانسته اند، ولی بهترین راه امان، تقویت ایمان و قدرت روحی است.

ص: 419

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

